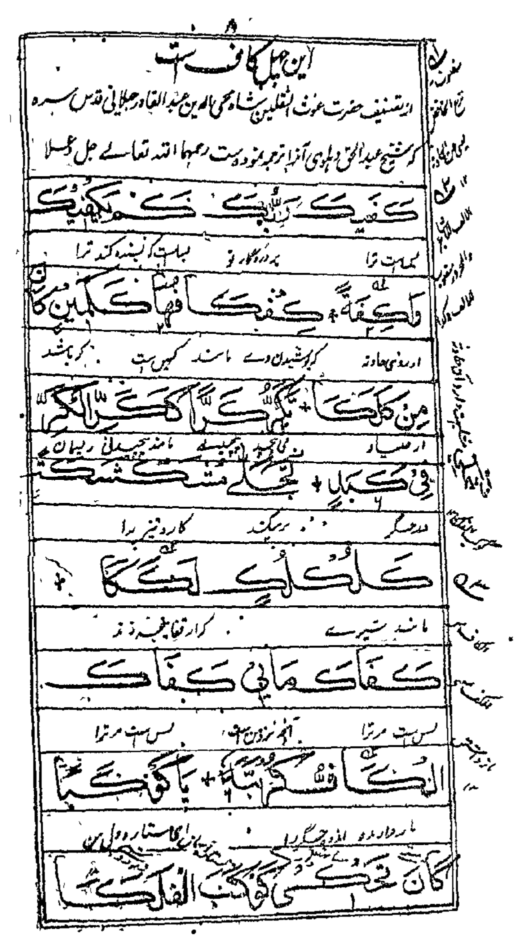
۸۴۳ الفصل ... محمد بن عبد الله رسول الله ۳۳۴ ... [illegible]

تمت



این چہل کاف ست

از تصنیف حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره

که شیخ عبد الحق دهلوی آنرا ترجمه نموده ست رحمهما الله تعالی جل وعلا

كفاك ربك كم يكفيك

کفایت ترا — پروردگار تو — بلایت که رسنده کند ترا

واكفة كفكافها ككمين كان

از روی حادثه — که از شیدن وی — مانند کمین ست — که باشد

من كلك يكر كرا ككر الكر

از بسیار — مانند حیله ریمان

في كبد تحكي مشكشكة

کار درنیزه را

كلك لكك

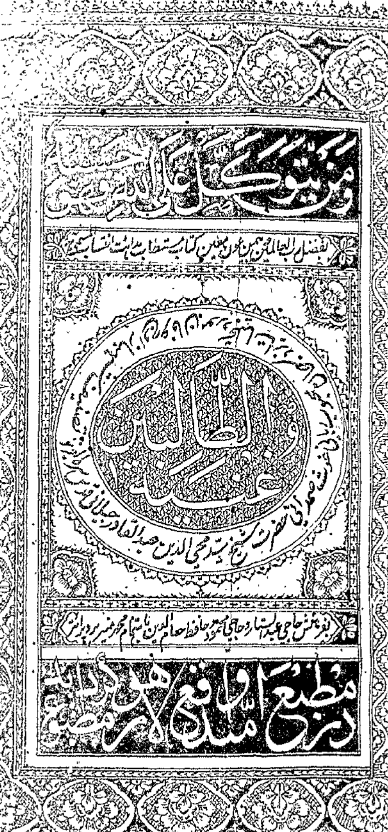
مانند شیر

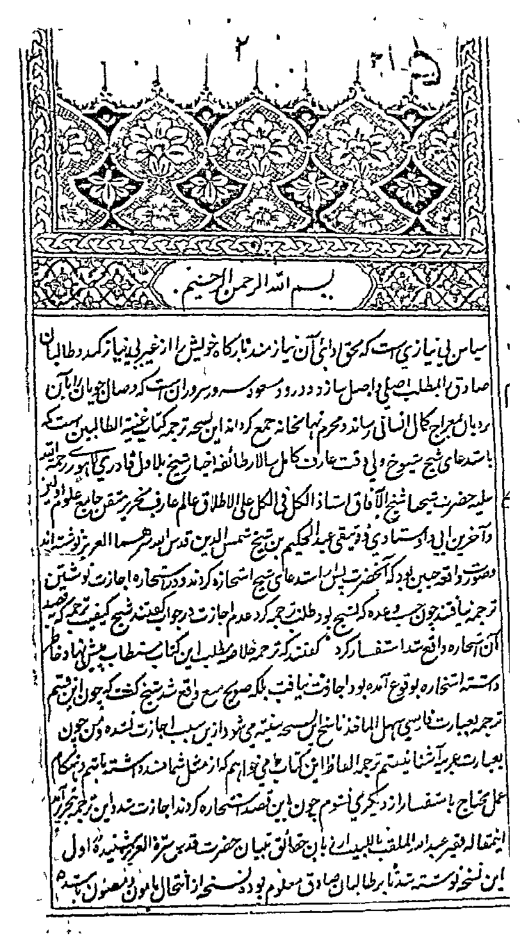
كفاك ما بي كفاك

بس ست مرترا — بس ست مرترا

الكاف كم بها يا كوكبا

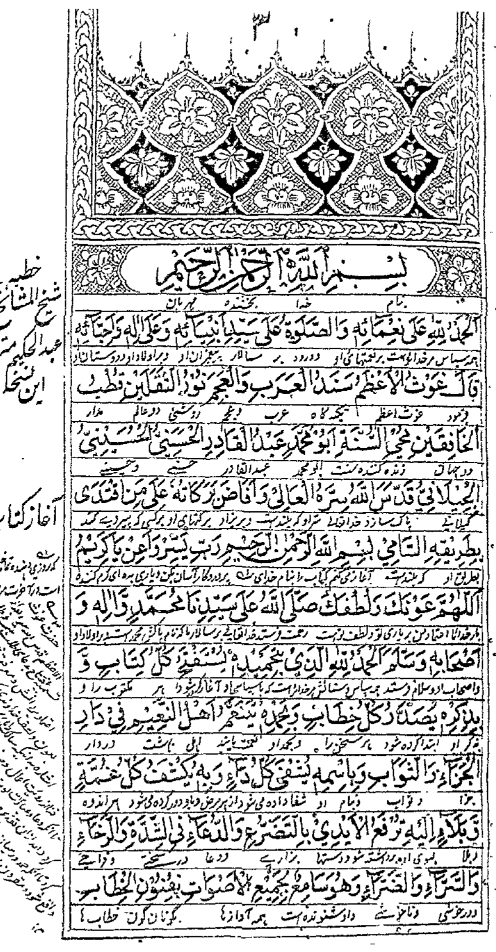
كان تحكي كوكب الفلك


ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بفضل رب العالمین بعون معین کتاب مستطاب هدایت انتساب مسمی به
غنیة الطالبین
حضرت شیخ سید محی الدین عبدالقادر جیلانی
بفرمائش حاجی عبدالستار و حاجی محمود حافظ حسام الدین باهتمام محمد منیر



بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی نیازی ست که محقق دانی آن نیازمند نابرکاه خویش را از غیر بی نیاز کند و طالبان
صادق المطلب اصلی را اصل سازد و درود مسعود و سرور ان ست که وصال جویان را آن
نردبان معراج کمال انسانی رساند و محرم نهانخانه جمع گرداند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین ست که
باستدعای شیخ شیوخ ولی وقت عارف کامل سالار طائفه اخیار شیخ بلاول قادری لاهوری رحمة الله
علیه حضرت شیخنا شیخ الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف نحریر متقن جامع علوم اولین
وآخرین ابی الاستادی فی وثیقی عبد الحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
وصورت واقعه چنین بود که آنحضرت پس استدعای شیخ استخاره کردند و در استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که بشیخ بود طلب ترجمه کرد عدم اجازت در جواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که قصد
آن استخاره واقع شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطلب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
داشته استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این قسم
ترجمه بعبارت فارسی سهل المأخذ ناسخ این نسخه سنیه می شود ازین سبب اجازت نشده و من چون
بعبارت عربیه آشنا نیستم ترجمه الفاظ این کتاب می خواهم که از مثل شما شده داشته باشم و بهنگام
عمل محتاج باستفسار از دیگری نشوم چون باین قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه بتحریر آمد
اینمقاله فقیر عبد الله الملقب باللبیب از این حقائق تبیان حضرت قدس سره العزیز شنیده اول
این نسخه نوشته شد تا بر طالبان صادق معلوم بود که نسخه از احتمال مأمون و مصون باشد



خطبه شیخ المشایخ مؤلف عبد الحکیم مترجم این نسخه

آغاز کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدا بخشنده مهربان

الحمد لله علی نعمائه والصلوة علی سیدنا انبیائه وعلی آله واحبائه

همه سپاس مر خدا راست بر نعمتهای او و درود بر سالار پیغمبران او و بر اولاد او و دوستان او

قال غوث الاعظم سند العرب والعجم نور الثقلین قطب

فرمود غوث اعظم تکیه گاه عرب و عجم روشنی دو عالم مدار

الخافقین محی السنة ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی

دو جهان زنده کننده سنت ابو محمد عبد القادر حسنی و حسینی

الجیلانی قدس الله سره العالی وافاض برکاته علی من اقتدی

گیلانی پاک سازد خدا تعالی سر او که بلند است و بریزاد برکتهای او بر کسی که پیروی کند

بطریقه السامی بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر واعن یا کریم

بطریق او که بلند است آغاز می کنم کتاب را بنام خدای پروردگارا آسان بکن و یاری بده ای کرم کننده

اللهم عونک ولطفک صلی الله علی سیدنا محمد وآله و

بار خدایا اعتماد من بر یاری تو و لطف تو است رحمت فرستد خدا تعالی بر سالار ما که نام پاک او محمد است و بر اولاد او

اصحابه وسلم الحمد لله الذی بحمده یستفتح کل کتاب و

و اصحاب او و سلام فرستد همه سپاس و ستایش مر خدا راست که بسپاس او آغاز کرده شود هر مکتوب را و

بذکره یصدر کل خطاب وبحمده ینعم اهل النعیم فی دار

بذکر او ابتدا کرده شود هر سخن را و بحمد او نعمت یابند اهل بهشت در دار

الجزاء والثواب وباسمه یشفی کل داء وبه یکشف کل غمة

جزا و ثواب و بنام او شفا داده می شود از هر مرض و بلا و دور کرده می شود هر اندوه

وبلاء والیه ترفع الایدی بالتضرع والدعاء فی الشدة والرخاء

و بلا بسوی او برداشته شود دستها بزاری و دعا در سختی و فراخی

والسراء والضراء وهو سامع لجمیع الاصوات بفنون الخطاب

در خوشی و ناخوشی و او شنونده است همه آوازها بگوناگون خطابها

...ت والمجيب للمضطر الدعاء فله الحمد على

ما اسدى وله الشكر على ما انعم واعطى واوضح الحجة و

هدى وصلواته على صفيه ورسوله الذي به من الضلالة

هدى محمد وآله واصحابه واحزابه المرسلين والملئكة

المقربين وسلم تسليما. اما بعد فقد تعلق الرجاء على بعض اصحابي

من ذوي الخطاب في تصنيف هذا الكتاب بحسن ظنه في

ارتضاء الصواب والله هو العاصم في الاقوال والافعال

والمطلع على الضمائر والنيات والمنعم المتفضل بتسهيل ما

ادى اليه من نجح الارجاء لتطهير القلب من الرياء و

النفاق وابدال السيئات بالحسنات انه غافر للذنوب و

الخطيئات وقابل التوبة من العباد فلما رأيت صدق رغبته

في معرفة الآداب الشرعية من الفرائض والسنن والهيئات

ومعرفة الصحيح عن العليل بالآيات والعلامات ثم الالتقاط

من الالفاظ النبوية في مجالس تذكرها ومعترك اخلاق

الصالحين سنمر بها في اثناء الكتب ليكون عونا له على سلوك



طريق الله عز وجل بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه وقد بلغه

نية صادقة قد صدرت من فتوح الغيب في فاجبته الى

ذلك فسارعت مشمرا مبتغيا محتسبا للثواب في احياء الثناء

في يوم الحساب الى جمع هذا الكتاب بتوفيق رب الارباب الملهم

للصواب وقد سميته غنية لطالبي طريق الحق عز وجل باب

فنبدأ فنقول الذي يجب على من يريد الدخول في ديننا

أولا أن يتلفظ بالشهادتين لا إله إلا الله محمد رسول الله

ويتبرأ من كل دين غير دين الاسلام ويعتقد بقلبه وحدانية

الله تعالى على ما نبينه ان شاء الله تعالى اذ كان الاسلام هو

الدين عند الله تعالى قال الله تعالى عز وجل ان الدين عند الله

الاسلام وقال تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل

فاذا أتى بذلك دخل في الاسلام وحرم قتله وسبي ذراريه

واغتنام أمواله ويغفر له ما تقدم من التفريط في حق الله

عز وجل لقوله تعالى قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد

سلف وقول النبي صلى الله عليه وسلم أمرت أن أقاتل الناس

حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و

تا آنکه گویند ایشان کلمهٔ توحید را پس هرگاه که گفتند کلمهٔ توحید محفوظ شدند از من خونهای خود را و

اموالهم الا بحقها وحسابهم على الله عز وجل ولقوله صلى الله

مالهای خود را مگر بحق آن و حساب ایشان بر ذات حق تعالی است [illegible] و بقول پیغمبر

عليه وسلم الاسلام يجب ما قبله ثم يجب عليه الغسل للاسلام

علیه السلام که اسلام دور میکند [illegible]

لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم امر ثمامة ابن اثال وقيس

از جهت چیزی که روایت کرده شده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر فرمود ثمامه ابن اثال و قیس

ابن عاصم لما اسلما بالغسل وفي رواية الق عنك شعر الكفر واغتسل ثم

بن عاصم را هرگاه که اسلام آوردند بغسل و در روایتی وارد شده انداز از خود موی کفر را و غسل کن [illegible]

يجب عليه الصلوة لان الايمان قول وعمل لان القول دعوى و

واجب می شود برو نماز [illegible] از جهت آنکه ایمان قول است و عمل است زیرا که قول دعوی است و

العمل هو البينة والقول صورة والعمل روحها وللصلوة شرائط

عمل گواه آن دعوی [illegible] و قول صورت است و عمل روح اوست و نماز را شرائط است

يتقدمها وهي الطهارة بالماء الطهور او التيمم عند عدمه والستارة

که پیش از نماز باشد و آن طهارت است به آب پاک یا تیمم کردن وقت نابودن آب [illegible] و پوشیدن

بثوب طاهر والوقوف على بقعة طاهرة واستقبال القبلة والنية

عورت بجامه پاک و ایستادن بر جای پاک و رو آوردن به قبله و نیت کردن

ودخول الوقت اما الطهارة فلها فرائض وسنن والفرائض في ظاهر

و درآمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضها است و سنتها و فرائض در ظاهر

المذهب عشرة النية اولا وهو ان ينوي بطهارته رفع الحدث

مذهب مصنف [illegible] ده چیز است اول نیت [illegible] و آن اینست که قصد کند بطهارت خود دور کردن حدث

وان كان تيمما فاستباحة الصلوة لان التيمم لا يرفع الحدث و

و اگر تیمم باشد پس قصد مباح کردن نماز زیرا که تیمم دور نمی کند حدث را و

محلها القلب فان ذكر ذلك بلسانه مع اعتقاده بقلبه كان قد

و محل نیت دل است پس اگر ذکر کرد نیت را بزبان با اعتقاد کردن بدل پس تحقیق

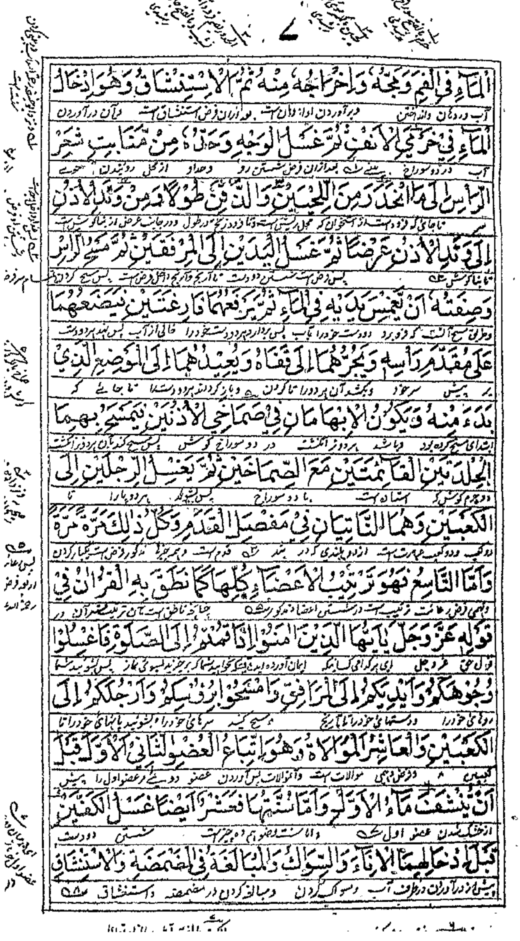
اتى بالفضل وان اقتصر على الاعتقاد اجزأه التسمية وهو ان

بجا آورد [illegible]

يذكر الله تعالى عند ارادته اخذ الماء ثم المضمضة وهو ان

گویا دکند حق تعالی را وقت قصد کردن او گرفتن آب [illegible]

الماء



الماء في الفم ومجه واخراجه منه ثم الاستنشاق وهو ادخال

آب در دهان و انداختن و در آوردن او از دهان است بعد از ان فرض استنشاق است در آن در آوردن

الماء في منخري الانف ثم غسل الوجه وحده من منابت شعر

آب در دو سوراخ بینی بعد از ان فرض شستن رو وحداو از محل رویندن موی

الراس الى ما انحدر من اللحيين والذقن طولا ومن وتد الاذن

سر تا جایی که فرود است از استخوان که محل رستن ریش است و تا زنخ در طول و در جانب عرض از بناگوش

الى وتد الاذن عرضا ثم غسل اليدين الى المرفقين ثم مسح الراس

تا بناگوش دیگر پس فرض است شستن دو دست تا آرنج و آرنج داخل فرض است پس مسح کردن سر

وصفته ان يغمس يديه في الماء ثم يرفعهما فارغتين فيضعهما

و طریق مسح آنست که فرو برد دو دست خود را در آب پس بردارد هر دو دست خود را خالی از آب پس نهد هر دو دست

على مقدم راسه ويجرهما الى قفاه ويعيدهما الى الموضع الذي

بر پیش سر خود و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جایی که

بدء منه ويكون الابهامان في صماخي الاذنين يمسح بهما

ابتدای مسح کرده بود و باشد هر دو انگشت در دو سوراخ گوش پس مسح کند بآن هر دو انگشت

الجلدتين القائمتين مع الصماخين ثم يغسل الرجلين الى

دو چرم گوش که ایستاده است با دو سوراخ پس بشوید هر دو پا را تا

الكعبين وهما الناتيان في مفصل القدم وكل ذلك مرة مرة

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی که در بند گاه قدم است و همه چیزها مذکور فرض است یکبار کردن

واما التاسع فهو ترتيب الاعضاء كلها كما نطق به القرآن في

و اما فرض نهم پس ترتیب است در شستن اعضا مذکور چنانچه ناطق است بآن ترتیب قرآن در

قوله عز وجل يايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا

قول عز و جل ای گروهی که ایمان آورده اید چون بخواهید برخیزید بسوی نماز پس بشوئید

وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى

روی خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاهای خود را تا

الكعبين والعاشر الموالاة وهو اتباع العضو الثاني الاول قبل

کعبین و فرض دهم موالات است و موالات پس آوردن عضو دوم بر عضو اول را پیش

ان ينشف ماء الاول واما سننها فعشر ايضا غسل الكفين

از خشک شدن عضو اول و اما سنتهای وضو هم ده چیز است شستن دو دست

قبل ادخالهما الاناء والسواك والمبالغة في المضمضة والاستنشاق

پیش از در آوردن در ظرف آب و مسواک کردن و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق

إلّا أن يكون صائمًا وتخليل اللحية على اختلاف الروايتين و
مگر وقتی که باشد روزه دار و خلال کردن با انگشتان ریش را ابتدا از وضو یا بد شستن رو و

غسل داخل العينين والبداءة باليمين وأخذ ماءٍ جديدٍ
شستن اندرون دو چشم و آغاز کردن از راست و گرفتن آب تازه

للأذنين ومسح العنق وتخليل ما بين الأصابع والغسلة الثانية
از برای مسح هر دو گوش و مسح گردن و خلال کردن انگشتان دست و پای و شستن اعضاء وضو بار دوم

والثالثة وأمّا التيمّم فأن تضرب يديه على ترابٍ طاهرٍ له غبارٌ
و سیوم و اما تیمم پس آنست که بزند دو دست را بر خاک پاک که مر او را گرد باشد

يعلق باليدين ناويًا لاستباحة صلوةٍ مفروضةٍ متيمّمًا ضربةً واحدةً
که بچسپد بدست در آن حال که نیت کند آن تیمم را از جهت مباح شدن نماز فرض تیمم خواهنده زدن یکبار

يفرّج بين أصابعه فيمسح وجهه بباطن أصابع يديه وظهر كفّيه
کشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را باطن انگشتان دست و مسح کند پشت دو کف دست خود را

بباطن راحتيه وأمّا الطهارة الكبرى فنذكرها في باب آداب
باطن دو کف دست و اما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر خواهیم کرد او را در باب آداب

الصلاة إن شاء الله تعالى وأمّا السترة فأن يكون ثوبًا طاهرًا
صلاة و اما ستر عورت پس اینکه باشد جامه پاک

يستر عورته ومنكبيه من سائر أنواع الثياب إلّا الحرير فإنّ
که بپوشد عورت او را و دو دوش او را از همه نوعهای جامه مگر ابریشم پس بدرستی

الصلوة فيه باطلة وإن كان طاهرًا وكذلك المغصوب وأمّا
نماز در جامه ابریشم باطل است و اگر چه باشد پاک و همچنین نماز جایز نیست در جامه غصب کرده و اما

البقعة فأن يكون طاهرةً من جميع النجاسات فإن كانت النجاسة
جای پس اینکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدی

التي عليها قد نشفتها الرياح أو الشمس فيبسط عليها بساطًا طاهرًا
که بر جای است تحقیق برچیده است او را بادها و آفتاب پس گسترد بر آن جای بساط پاک را

فيصلّي عليه صحّت صلوته على إحدى الروايتين وكذلك إن كانت
پس گذارد نماز بر او صحیح است نماز او بر یکی از دو روایت و همچنین نماز جایز است اگر باشد

مغصوبةً على روايةٍ ضعيفةٍ وأمّا استقبال القبلة فأن
جای غصب کرده بر روایت ضعیف و اما روی آوردن قبله پس اینکه

يتوجّه إلى عين الكعبة إن كان بمكّة وما قاربها من البقاع و
روی آرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه و چیزی که نزدیک آن است از جاها و

إلى جهتها إن كان على بعدٍ منها بالاجتهاد وبذل الطاقة بالاستدلال

دلبوی جانب آن کعبه اگر باشد دور ۔ از مکه بکوشش کردن وخرج کردن طاقت خود باشد بایستدلال کردن

بالشواهد والدلالات بالنجوم والشمس والرياح وغير ذلك وأما

بشواهد ودلائل از ستارگان وآفتاب وبادها وجز آن واما

النية فمحلها القلب وهو أن يعتقد أداء ما افترض الله تعالى

نیت پس جای آن دل است وآن این است که اعتقاد کند ادای چیزی که فرض کرده است حق تعالی

عليه من فعل الصلوة بعينها وامتثال الأمر الواجب من غير رياء

برو از کردن نماز معین وبجا آوردن امر حق را که واجب است بغیر نمودن

وسمعة ثم يحضر قلبه إلى أن يفرغ منها وقد جاء في الحديث

وشنوانیدن خلق پس حاضر کند دل خود را تا آنکه فارغ شود از نماز وتحقیق آمده است در حدیث

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لعائشة رضي الله عنها

از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی فرمود پیغمبر مرعائشه را

ليس لك من صلوتك إلا ما حضر فيه قلبك وأما دخول الوقت فيعلمه

نیست مرترا از نماز مگر چیزی که حاضر باشد دران دل تو واما درآمدن وقت پس بداند

يقينا أو غلبة الظن في يوم الغيم وهيجان الرياح والموانع ثم

بیقین یا به غلبه گمان درروز ابر ودروقت شورش بادها وموانع تحقیق وقت وپس

يؤذن فيقول الله أكبر الله أكبر الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا

اذان گوید پس بگوید تکبیر چار بار خدا تعالی بزرگ است گواهی میدهم که نیست

إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله

هیچ معبودی بحق بجز ذات پاک الله تعالی گواهی میدهم که محمد صلعم پیغمبر خدا است

أشهد أن محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على

گواهی میدهم که محمد پیغمبر خدا است دوبار بگوید بیایند بر نماز بیایند بر نماز بیایند بر

الفلاح حي على الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله ثم يقيم

رستگاری بیایند بر رستگاری الله تعالی بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز الله پس اقامت کند

فيقول الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا

پس بگوید الله بزرگ است الله بزرگ است گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بجز الله گواهی میدهم بدرستی محمد

رسول الله حي على الصلوة حي على الفلاح قد قامت الصلوة قد

رسول خدا تعالی است بیایند بر نماز بیایند بر رستگاری تحقیق قائم شد نماز تحقیق

قامت الصلوة الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله فصل فإذا

قائم شد نماز الله بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز الله فصل پس وقتی

كملت هذه الشرائط دخل في الصلوة بقول الله أكبر لا يغيّره

تمام شد این شرطها درآمد در نماز بگفتن الله اکبر تغییر نکند

بغيره من ألفاظ التعظيم ولها أركان وواجبات ومسنونات و

بغیر این کلمه از الفاظ تعظیم و مر این نماز را رکنهاست و واجبات و مستحبات و

هيئات أما الأركان فخمسة عشر القيام وتكبيرة الإحرام و

هیئات اما الارکان پانزده است ایستادن و تکبیر تحریمه گفتن و

قراءة الفاتحة والركوع والطمانية فيه والاعتدال عنه والطمانية

خواندن فاتحه و رکوع کردن و آرمیدن در رکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن

فيه والسجود والطمانية فيه والجلوس بين السجدتين والطمانية

درو اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن در میان دو سجده و آرمیدن

فيه والتشهد الأخير والجلوس فيه والصلوة على النبي صلى الله

دران جلوس و تشهد پسین و نشستن دران تشهد و درود کردن بر پیغمبر

عليه وسلم والتسليم وأما الواجبات فتسعة التكبير غير تكبيرة

علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس نه اند تکبیر گفتن جز تکبیر

الإحرام والتسميع والتحميد عند الرفع من الركوع والتسبيح في

تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لك الحمد گفتن وقت برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در

الركوع والسجود مرة مرة وقوله رب اغفر لي في الجلسة بين

رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یک یک بار و گفتن رب اغفر لی در نشستن در میان

السجدتين مرة واحدة والتشهد الأول والجلوس له ونية

دو سجده یکبار و التحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت

الخروج من الصلوة في التسليم وأما المسنونات فأربعة عشر

برآمدن از نماز در سلام اما مستحبها پس چارده است

الاستفتاح والتعوذ وقراءة بسم الله الرحمن الرحيم وقوله آمين

خواندن انی وجهت الخ خواندن اعوذ و خواندن تسمیه و گفتن آمین

وقراءة سورة وقول ملء السموات والأرض بعد التحميد وما زاد

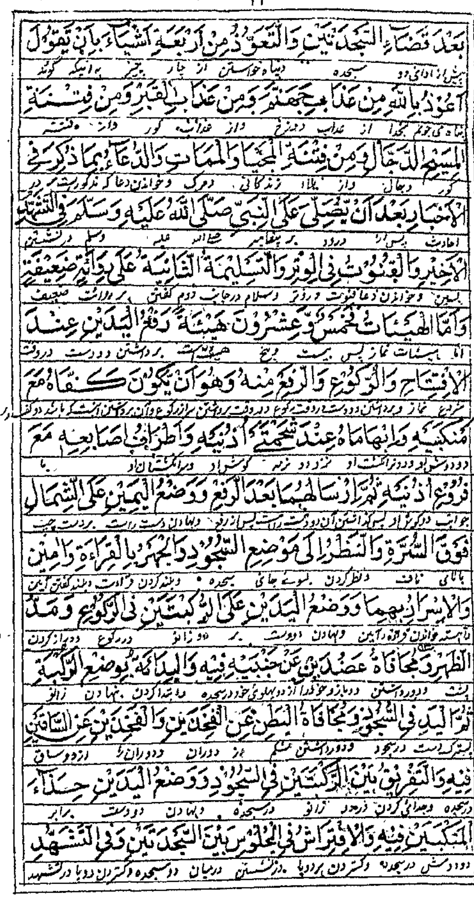
و خواندن سوره از سورها و گفتن لفظ ملء السماء و الارض بعد ربنا لک الحمد و هر چه زیاده باشد

على التسبيحة الواحدة في الركوع والسجود وفي قول رب اغفر لي

بر یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفر لی دو بار

والسجود على الأنف في إحدى الروايتين وجلسة الاستراحة

و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن از جهت راحت



بعد قضاء السجدتين والتعوذ من أربعة أشياء بأن تقول

پیش از ادای دو سجده و پناه خواستن از چار چیز به اینکه گوئید

أعوذ بالله من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة

پناه می جویم بخدا از عذاب دوزخ و از عذاب گور و از فتنه

المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات والدعاء بما ذكر في

دجال و از بلاء زندگانی و مرگ و خواندن دعا که مذکور است در

الأخبار بعد أن يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد

احادیث پس از درود بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نشستن

الأخير والقنوت في الوتر والتسليمة الثانية على رواية ضعيفة

پسین و خواندن دعا قنوت در وتر و سلام در جانب دوم گفتن بر روایت ضعیف

وأما الهيئات فخمس وعشرون هيئة رفع اليدين عند

اما هیئات نماز پس بیست و پنج هیئت است برداشتن دو دست در وقت

الافتتاح والركوع والرفع منه وهو أن يكون كفاه مع

شروع نماز و برداشتن دو دست در وقت رکوع و در وقت برداشتن سر از رکوع و آن برداشتن آنست که باشد دو کف

منكبيه وإبهاماه عند شحمتي أذنيه وأطراف أصابعه مع

دو دوش او و دو انگشت او نزد دو نرمه گوش او و سر انگشتان او با

فروع أذنيه ثم إرسالهما بعد الرفع ووضع اليمين على الشمال

جوانب دو گوش او پس گذاشتن آن دو دست را پس از رفع و نهادن دست راست بر دست چپ

فوق السرة والنظر إلى موضع السجود والجهر بالقراءة والتأمين

بالای ناف و نظر کردن بسوی جای سجده و بلند کردن قراءت و بلند گفتن آمین

والإسرار بهما ووضع اليدين على الركبتين في الركوع ومد

و آهسته خواندن قراءت و آمین و نهادن دو دست بر دو زانو در رکوع و دراز کردن

الظهر ومجافاة عضديه عن جنبيه فيه والبداية بوضع الركبة

پشت و دور داشتن دو بازو خود را از دو پهلوی خود در سجده و ابتدا کردن بنهادن زانو

ثم اليد في السجود ومجافاة البطن عن الفخذين والفخذين عن الساقين

پس تر دست در سجود و دور داشتن شکم از دو ران و دو ران را از دو ساق

فيه والتفريق بين الركبتين في السجود ووضع اليدين حذاء

در سجده و جدائی کردن در میان زانو در سجده و نهادن دو دست برابر

المنكبين فيه والافتراش في الجلوس بين السجدتين وفي التشهد

دو دوش در سجده و گستردن پای چپ در نشستن در میان دو سجده و گستردن پا در تشهد



الاول والتورك في الثاني ووضع اليد اليمنى على الفخذ اليمنى
مقبوضة مشيرا بالسبابة محلقا بالابهام مع الوسطى ووضع
اليسرى على الفخذ اليسرى مبسوطة فان اخل بشرط من الشرائط التي
ذكرناها او لا بعذر لم تنعقد الصلوة وان ترك ركنا عامدا او
ساهيا بطلت وان ترك واجبا ساهيا جبره بسجود السهو وان تركه
عامدا بطلت الصلوة وان ترك سنة او هيئة لم تبطل ولم يسجد

كتاب الزكوة يجب عليه ان كان له مال زكوي وهو ان
يملك عشرين مثقالا من الذهب او مائتي درهم من الورق او
قيمة احدهما من عروض التجارة او خمسا من الابل او ثلثين من البقر
او اربعين من الغنم سائمة حولا كاملا الا ان يكون عبدا او مكاتبا
فانه لا يجب عليهما الزكوة يخرج عن الذهب والفضة ربع
العشر يكون عن عشرين دينارا نصف دينار لان عشرها
ديناران وربعها نصف دينار وعن مائتي درهم خمسة دراهم
لان عشرها عشرون وربعها خمسة وعن خمس من الابل شاة
وهي الجذع من الضأن قد تمت لها ستة اشهر والثني من المعز

وَهُوَ مَا لَهُ سَنَةٌ وَعَنْ عَشْرٍ شَاتَانِ وَعَنْ خَمْسَ عَشْرَةَ ثَلَاثُ

و بنت آنست که مر او را یکسال باشد و برآرد از ده شتر دو شاة و از پانزده شتر سه

شِيَاهٍ وَعَنْ عِشْرِيْنَ أَرْبَعُ شِيَاهٍ وَعَنْ سِتٍّ وَعِشْرِيْنَ ابْنَةُ مَخَاضٍ

شاة و از بیست شتر چهار شاة و از بیست و شش شتر برآرد بنت مخاض و آن

وَهِيَ مَا لَهَا سَنَةٌ وَدَخَلَتْ فِي الثَّانِيَةِ فَإِنْ لَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهَا فَابْنُ

بنت مخاض آنست که مر او را تمام شده باشد یک سال و در آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس بدهد

لَبُوْنٍ ذَكَرٍ وَهُوَ مَا لَهُ سَنَتَانِ وَدَخَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَعَنْ سِتٍّ وَ

ابن لبون نر و ابن لبون نر آنست که مر او را دو سال کامل گذشته باشد و در آمده باشد در سومی و از سی و شش

ثَلٰثِيْنَ ابْنَةُ لَبُوْنٍ وَهِيَ فِي سِنِّ ابْنِ لَبُوْنٍ وَعَنْ سِتٍّ وَأَرْبَعِيْنَ

بدهد او را آنکه بنت لبون باشد و آن بنت لبون در سال ابن لبون است و از چهل و شش برآرد

حِقَّةٌ وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا ثَلٰثُ سِنِيْنَ وَعَنْ إِحْدَى وَسِتِّيْنَ جَذَعَةٌ

حقه را و آن حقه آنست که تمام شده مر او را سه سال و برآرد از شصت و یک شتر جذعه را

وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا أَرْبَعُ سِنِيْنَ وَعَنْ سِتٍّ وَسَبْعِيْنَ بِنْتَا لَبُوْنٍ وَ

و آن جذعه آنست که تمام شده باشد مر او را چهار سال و از هفتاد و شش دو بنت لبون و

عَنْ إِحْدَى وَتِسْعِيْنَ حِقَّتَانِ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ عِشْرِيْنَ وَمِائَةً فَإِذَا زَادَتْ

از نود و یک شتر برآرد دو حقه را تا اگر برسد به صد و بیست پس وقتیکه زیاده شود

وَاحِدَةٌ كَانَ فِي كُلِّ أَرْبَعِيْنَ بِنْتُ لَبُوْنٍ وَفِي كُلِّ خَمْسِيْنَ حِقَّةٌ

یکی باشد در هر چهل شتر بنت لبون و باشد در هر پنجاه شتر یک حقه

وَأَمَّا الْبَقَرُ فَيُخْرَجُ عَنْ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا أَوْ تَبِيْعَةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَةٌ

و اما گاو پس برآرد از سی گاو یک تبیع نر یا ماده و آن چیزیست که کامل شده باشد او را یکسال

وَعَنْ أَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَتَانِ وَعَنْ سِتِّيْنَ

و از چهل گاو برآرد یک مسنه را و آن چیزیست که تمام شده باشد او را دو سال و از شصت گاو برآرد

تَبِيْعَتَيْنِ فَإِذَا بَلَغَتْ سَبْعِيْنَ كَانَ فِيْهَا تَبِيْعٌ وَمُسِنَّةٌ ثُمَّ عَلٰى

دو تبیعه را پس وقتیکه رسد گاو به هفتاد باشد در آنها یک تبیع و یک مسنه پس بر

هٰذَا الْاِعْتِبَارِ يُخْرَجُ عَنْ كُلِّ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا وَعَنْ كُلِّ أَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً

همین قیاس برآرد از هر سی گاو یک تبیع و از هر چهل گاو یک مسنه

وَأَمَّا الْغَنَمُ فَفِيْ كُلِّ أَرْبَعِيْنَ شَاةً شَاةٌ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ مِائَةً وَعِشْرِيْنَ فَإِذَا

و اما گوسفند پس در هر چهل گوسفند یک شاة تا اگر برسد آن غنم به یکصد و بیست پس وقتیکه

زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا شَاتَانِ إِلَى مِائَتَيْنِ فَإِذَا زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا

زیاده شود یکی پس در آن غنم دو شاة است تا اگر رسد عدد غنم به دویست پس وقتیکه زیاده شود یکی پس در آن غنم

ثلث شياه الى ثلثمائة واذا زادت ففي كل مائة شاة ويعطي المخرج

عن جميع ذلك للثمانية الاصناف المذكورة في القرآن للفقراء

الذين لا يملكون كفايتهم والمساكين وهم الذين لهم معظم

الكفاية ولا يملكون تمامها والعاملين عليها وهم الجباة لها

والحفظون لها الى ان يؤدوها الى الامام والمؤلفة قلوبهم وهم

قوم من الكفار يرجى اسلامهم اذا اعطوا المال او يكفوا شرهم عن

المسلمين وفي الرقاب وهم المكاتبون وان اشترى بزكاته رقبة

كاملة فاعتقها جاز ايضا على رواية والغارمين وهم المديونون

الذين لا طاقة لهم على قضاء ديونهم وفي سبيل الله وهم الغزاة

الذين لا اجزاء لهم في ديوان الامام ولا غيره من السلاطين وان

كانوا اغنياء وابن السبيل وهو المسافر المنقطع به دون الذي

يبتغي السفر من بلده فاذا ادى ما عليه من زكوة الفرض تستحب

له صدقة التطوع في سائر اوقاته ليلا ونهارا قليلا وكثيرا

لا سيما في الاشهر المباركة كشهر رجب وشعبان وشهر رمضان

وايام العيد وعاشورا وايام الجدب والضيق ليحوي بذلك الغاية

في الجسم والمال والأهل والخلف السريع في الدنيا والثواب

در تن و مال و اهل و خلف آن زود در دنیا و ثواب

الجزيل في الآخرة فصل ويخرج زكوة الفطر إذا فضل عن قوته

بزرگ در آخرت فصل و برآرد صدقه فطر را وقتیکه زیاده باشد از قوت او

وقوت عياله يوم العيد وليلته عن نفسه وزوجته و

و قوت عیال او برآرد صدقه فطر روز عید و شب او از خود و از زن خود و

رقيقه وولده وأمه وأبيه وإخوانه وأخواته وأعمامه و

از بنده خود و از پسر خود و از مادر خود و از پدر خود و از برادر خود و از خواهران خود و از اعمام خود و

بني أعمامه على ترتيب الأقرب فالأقرب بشرط أن يكونوا في

مؤنته ونفقته وقدرها صاع وزنه خمسة أرطال وثلث

بالعراقي من التمر أو الزبيب أو البر أو الشعير أو دقيقهما أو سويقهما

وكذلك الأقط على الصحيح من المذهب فإن عدم هذه الأصناف

جميعها فليخرج من قوت البلد من سائر أنواع الحب كالأرز

والذرة والدخن وغيرها كتاب الصيام وإذا دخل شهر

رمضان وجب عليه أن يصوم لقوله تعالى فمن شهد منكم

الشهر فليصمه فإذا ثبت عنده دخول الشهر إما برؤية نفسه

الهلال أو شهادة رجل واحد عدل ثبت بذلك أو إكمال شعبان

ثلثين يوما أو حدوث غيم أو قترة في ليلة الثلثين منه نوى

أي وقت من الليل من وقت غروب الشمس إلى قبل أن يطلع الفجر

الثاني بانه صائم غدا من شهر رمضان هكذا كل ليلة الى ان
ينتهي الشهر وان نوى في اول ليلة من الشهر انه صائم الشهر
جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الاول فاذا اصبح
وجب عليه ان يمسك في جميع نهاره عن الاكل والشرب و
الجماع وجميع ما يصل الى جوفه من اي موضع كان وعن الحجامة
لنفسه او غيره واستدعاء القيء والمني فان خالف في جميع
ذلك بطل صومه ووجب عليه الامساك الى الغروب بالشمس و
القضاء الا الجماع فانه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق
رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فان لم يجد
فصيام شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين
مسكينا لكل واحد منهم مدا من طعام وهو رطل وثلث
بالعراقي فيكون مائة وثلثة وسبعون درهما وثلث درهم
او نصف صاع من تمر او شعير فان لم يجد ذلك ثمن قوت بلده
كما قلنا في الفطرة فان لم يجد شيئا سقطت عنه واستغفر
الله عز وجل وتاب اليه واحسن العمل في الثاني ويجتنب في

نَهَارِ رَمَضَانَ الْخَلْوَةُ بِامْرَأَةٍ شَابَّةٍ وَالْقُبْلَةُ وَإِنْ كَانَتْ أَيْضًا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان و بوسه کردن اورا اگرچه باشد آن زن

مِمَّنْ تَحِلُّ لَهُ أَيْ ذَاتَ مَحْرَمٍ يَعْنِي رَحِمٍ وَيَجْتَنِبُ السِّوَاكَ بَعْدَ الزَّوَالِ

حلال مر او را یا خود ذو حرمت که نکاحش با او حرام باشد از خویشان و مسواک کردن را پس از نیم روز

وَمَضْغَ الْعِلْكِ وَجَمْعَ رِيقِهِ ثُمَّ بَلْعَهُ وَذَوْقَ الطَّعَامِ عِنْدَ الطَّبْخِ

و از خاییدن مصطکی و جمع کردن آب دهن را پس فرو بردن آن و چشیدن طعام را وقت پختن

وَغَيْرِهِ وَالْغِيبَةَ وَالنَّمِيمَةَ وَالْكَذِبَ وَالسَّبَّ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَيُسْتَحَبُّ

و غیر پختن و از گله و سخن چینی و از دروغ و از دشنام و دیگر ازان و مستحب است

لَهُ تَعْجِيلُ الْإِفْطَارِ إِلَّا فِي يَوْمِ الْغَيْمِ فَتَأْخِيرُهُ أَفْضَلُ وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ

مر او را شتابی افطار کردن مگر در روز ابر پس تاخیر او افضل است و تاخیر خوردن سحر

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَلِكَ أَيْ طُلُوعُ الْفَجْرِ وَالْأَوْلَى لَهُ أَنْ

مگر آنکه باشد از کسان که پنهان است برو طلوع فجر و بهتر است مر او را

يُفْطِرَ عَلَى التَّمْرِ أَوْ عَلَى الْمَاءِ وَيَدْعُو وَقْتَ الْإِفْطَارِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

افطار کردن بخرما یا بر آب و دعا خواند وقت افطار از جهة چیزی که مروی است

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا صَامَ أَحَدُكُمْ فَقُدِّمَ عَشَاؤُهُ

از پیغامبر صلی الله علیه وسلم آنکه بدرستی فرمود وقتی که روزه دارد یکی از شما پس پیش آورده شود طعام شبانه او

فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَ

پس بگوید که افطار میکنم بنام خدا بار خدایا برای تو روزه گرفته بودم و بر رزق تو کشادم پاکی است مر ترا و سپاس

بِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا فَإِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ كِتَابُ الْاِعْتِكَافِ

است مر ترا بار خدایا قبول کن روزه را از ما پس بدرستی تو شنونده دعای بندگان را و داننده نیات ایشان را کتاب اعتکاف

وَيُسْتَحَبُّ لَهُ الْاِعْتِكَافُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا فِي مَسْجِدٍ يُصَلَّى فِيهِ بِالْجَمَاعَةِ وَأَوْلَى الْمَسَاجِدِ

و مستحب است مر او را اعتکاف و نمی باشد آن اعتکاف مگر در مسجد که گذارده میشود در او نماز بجماعت و بهترین مساجد مسجد

الْجَامِعُ إِذَا كَانَ أَيَّامًا يَتَخَلَّلُهَا جُمُعَةٌ وَيَصِحُّ بِغَيْرِ صَوْمٍ وَالْأَوْلَى أَنْ

جامع است وقتی که باشد اعتکاف در روزها که در میان آنها جمعه باشد و صحیح است اعتکاف بی روزه و بهتر است این که

يَكُونَ بِالصَّوْمِ لِأَنَّهُ أَجْمَعُ لِهَمِّهِ وَأَعْوَنُ عَلَى كَسْرِ نَفْسِهِ وَالتَّشَوُّقِ

باشد اعتکاف با روزه از جهت آنکه جمع کننده تر است از برای قصد او و یاری دهنده تر است بر شکستن نفس اماره و دلالت تر است

بِاشْتِيَاقِ مَا هُوَ بِصَدَدِهِ لِأَنَّ الْاِعْتِكَافَ هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ فِي مَكَانٍ

به بر آوردن چیزی که صائم در پی اوست از جهت آنکه اعتکاف بستن نفس است در جایی

مَخْصُوصٍ وَلُزُومُ الشَّيْءِ وَالْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى مَا هٰذِهِ

خاص و چسپیدن چیزی را و همیشه بودن بران چیز فرمود حق تعالی بطریق حکایت چه چیز است این

التماثيل التي انتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي

صورتهاى بى جان كه شما هميشه بر آن ايستاده ايد وهو سنتها است كه مروى است از رسول

صلى الله عليه وسلم واصحابه لان النبي صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم واز اصحاب او از جهت آنكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم

اعتكف العشر الاخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه

معتكف شده عشر آخر را از رمضان پس هميشه بود بر اين اعتكاف تا آنكه ميراند

الله تعالى وندب الصحابة اليه فقال من اراد ان يعتكف فليعتكف

حق تعالى ورغبت داد صحابه را بسوى اعتكاف پس گفت كسى كه خواهد اعتكاف را پس بايد كه اعتكاف كند

العشر الاواخر فاذا اعتكف ينبغي له ان يشتغل بفعل يقربه الى

در عشره آخره پس چون كه اعتكاف كند مى بايد كه مشغول شود بكارى كه نزديك سازد

الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب

بخداى تعالى از خواندن قرآن وسبحان الله گفتن ولا اله الا الله گفتن وفكر كردن در احوال مصنوعات الهى و پرهيز كند

مما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر

از آنكه مقصود نيست از سخن وكار وكردار ولازم گيرد خاموشى را بغير ذكر

الله تعالى ويجوز له التدريس وقراءة القرآن لان ذلك يتعدى

خداى تعالى ودرست است معتكف را درس علوم دينى گفتن وخواندن قرآن از جهت آنكه اين عبادت مى رسد

نفعه الى غيره فهو اكثر ثوابا من اشتغاله بعبادة تخصه ويجوز

نفع او بغير او پس اين بيشتر است از روى ثواب از مشغول شدن بعبادتى كه خاص بخود باشد وجايز است

له الخروج من معتكفه لما لا بد له من الاغتسال من الجنابة والاكل

مر او را برآمدن از جاى اعتكاف از براى چيزى كه چاره نيست او را از غسل كردن جنابت وخوردن

والشرب وقضاء حاجة الانسان من البول والغائط وعند الخوف

ونوشيدن وقضا كردن حاجت آدمى از بول وبراز ونزد ترس

على نفسه من الفتنة والمرض الشديد وغير ذلك

بر نفس خود از بلا وبيمارى سخت وجز آن

كتاب الحج

فاذا كملت

پس اگر تمام حاصل شود

في حقه شرائط الحج وجب عليه اداء الحج والعمرة على الفور وهو

در حق او شرطهاى حج واجب مى شود بر آن شخص ادا كردن حج وعمره در حال وآن شرط

ان يكون بعد اسلامه حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة

اينست كه باشد پس از اسلام آزاد وعاقل وبالغ توانا باشد بتوشه ومركب

وتخلية الطريق من عدو يمنعه وامكان السير اليه وهو

وخالى بودن راه از دشمنى كه مانع باشد وتوانايى سير كردن بسوى آن حج وآن

اتساع الوقت لاداء الحج وصحة البدن للاستمساك على الراحلة

والاستطاعة بالزاد والراحلة انما يكون بعد تحصيل النفقة

لعياله الى ان يعود اليهم والمسكن لهم وقضاء الديون ان كانت

عليه وان يكون له كفاية بعد رجوعه من فضل مال او اجرة

عقار او بضاعة فان خالف وقصر بعياله وامتنع من قضاء

دينه وخرج الى الحج كان مأثوما مستحقا عليه لما قال النبي صلى الله

عليه وسلم كفى بالمرء اثما ان يضيع من يقوت فان سلم من

المخالفة حتى فرغ من الحج والعمرة سقط عنه الفرض فصل

فاذا بلغ الميقات الشرعي وهو ذات عرق ان كان من اهل المشرق

والجحفة ان كان من اهل المغرب وذو الحليفة ان كان من اهل

المدينة ويلملم ان كان من اهل اليمن وقرن ان كان من اهل نجد

يغتسل وينظف وتيمم ان لم يجد الماء ويتزر بازار ويرتدي

برداء ويكونان ابيضين نظيفين ويتطيب ويصلي ركعتين

ثم يحرم وينوي الاحرام بقلبه ويلبي بالعمرة ان كان متمتعا وهو

الافضل او بالحج المفرد او بالحج والعمرة جميعا ويشترط بقول



اللهم إني أريد العمرة أو الحج أو إياهما جميعا فيسر ذلك لي و
تقبل مني وتحلّل حيث حبستني ويلبي وصفة التلبية
لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة
لك والملك لك لا شريك لك يرفع بذلك صوته يقول ذلك بعد
الإحرام وعقيب الصلوة الخمس وفي إقبال الليل والنهار والتقاء
الرفاق فإذا علا شرفا أو هبط واديا أو سمع ملبيا وفي مساجد
الحرام وبقاعه ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويدعو
لنفسه بما أحب إذا فرغ من التلبية فصل فإذا أحرم لا يغطي
رأسه ولا يلبس المخيط ولا الخفين فإن فعل ذلك لزمه ذبح شاة
إلا أن لا يجد الإزار والنعلين ولا يتطيب في بدنه وثيابه من
أنواع الطيب فإن فعل ذلك متعمدا غسله وذبح شاة ولا يقلم
أظفاره ولا يحلق رأسه فإن قلم ثلثة أظفار أو حلق ثلث شعرات
من رأسه أو بدنه فعليه ذبح شاة فإن كان دون ذلك ففي كل ظفر
أو شعرة مد من طعام ولا يعقد النكاح لنفسه ولغيره ويجوز
له الارتجاع ولا يباشر الزوجة والأمة في الفرج ودون الفرج



فان فعل ذلك بطل حجه اذا كان ذلك قبل رمي جمرة العقبة

ولا يستمني ولا يكرر النظر فان فعل فامنى فعليه الكفارة

وهي ذبح شاة ولا يقتل الصيد الماكول وما تولد من ماكول و

غير ماكول ولا ياكل ما صيد لاجله او اشار اليه او دل عليه

او اعان على ذبحه مثل ان يمسكه او يعيره سكينا ونحو ذلك فان

فعل فعليه الجزاء مثله من النعم فان كان الصيد نعامة فعليه

بدنة وان كان حمار وحش فعليه بقرة وان كان بقرة الوحش

وانواعها فعليه بقرة وان كان غزالا او ثعلبا فعليه عنز وان كان

ضبعا فكبش وان كان ارنبا فعناق وان كان يربوعا فجفرة وفي

الضب جدي وفي الكبير كبيرة وفي الصغير صغير على مثل

ما قيل في جميع الصفات وان كان ذلك حماما ففي كل واحد شاة

فان لم يكن له مثل فقيمته يرجع في معرفة ذلك الى قول عدلين

من المسلمين ويجوز له ذبح الحيوان الانسي واكله ويجوز له قتل

كل ما فيه مضرة كالحية والعقرب والكلب العقور والسبع والنمر

والذئب والفهد والفارة والغراب الابقع والحداة والبراغيث و

أنواعها والزنبور والبق والبراغيث والقراد والأوزاغ والديدان

وجميع حشرات الأرض ويجوز قتل النملة عند الأذية وكذلك

القمل والصئبان في إحدى الروايتين والأخرى عليه أن يتصدق

بما أمكن ولا يقتل صيد الحرم فإن قتله كان حكمه كما ذكرنا في

صيد الإحرام ولا يقطع أشجار الحرم ولا يقلعها فإن فعل ذلك ضمن

الشجرة الكبيرة ببقرة والصغيرة بشاة وكذلك الصيد المدينة و

شجرها محرم عليه إلا أن جزاءه سلب ما عليه من الثياب و

يكون ذلك حلالا لمن أخذه **فصل** فإن كان في الوقت سعة

فأمكنه دخول مكة قبل يوم عرفة بأيام فالمستحب له أن يغتسل

غسلا كاملا ويدخلها من أعلاها فإذا بلغ المسجد الحرام دخل

من باب بني شيبة ويرفع يديه عند رؤية البيت ويقول

اللهم أنت السلام ومنك السلام حينا ربنا بالسلام

اللهم زد هذا البيت تعظيما وتشريفا وتكريما ومهابة

وزد من شرفه وعظمه ممن حجه أو اعتمره تعظيما و

تشريفا وتكريما ومهابة الحمد لله كثيرا كما هو أهله وكما ينبغي

لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّكَ وَجَلَالِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ وَ

مر بزرگی ذات او را و عزت او را و جلال او را حمد هست مر خدا را که رسانید مرا بخانهٔ خود و

رَآنِي لِذٰلِكَ أَهْلًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى

دانست مرا برای اینکار لائق و حمد است مر خدا را بر همه حال بار خدایا بدرستی تو طلب کردی بسوی

حَجِّ بَيْتِكَ وَقَدْ جِئْنَا لِذٰلِكَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي

حج خانهٔ خویش و بتحقیق آمده‌ایم ترا از برای آن حج بار خدایا قبول کن از من و عفو کن از من

وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَرْفَعُ بِذٰلِكَ صَوْتَهُ ثُمَّ يَطُوفُ

و در صلاح آر تو همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق مگر تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند

لِلْقُدُومِ وَيَضْطَبِعُ بِرِدَائِهِ فَيَكْشِفُ كَتِفَهُ الْأَيْمَنَ وَيَسْتُرُ الْأَيْسَرَ

از برای آمدن کعبه و اضطباع کند بچادر خود و اضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را و بپوشد دوش چپ را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ بِيَدِهِ وَيُقَبِّلُهُ إِنْ أَمْكَنَهُ

پس پیش آید بحجر اسود پس طلب مس کند او را بدست خود و بوسه کند بدهن خود اگر بتواند

وَإِلَّا اسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَ يَدَهُ فَإِنْ زُحِمَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ

واگر نتواند برساند دست خود را و بوسه کند دست را پس اگر انبوه شود اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود و بگوید بنام خدا

وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُمَّ إِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ

و خدا بزرگتر است بار خدایا ایمان آوردم بتو و گرویدم بکتاب تو و وفا کردم به پیمان تو

وَاتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَطُوفُ عَلَى يَمِينِهِ

و پیروی کردم مر طریقه پیغمبر ترا که محمد است صلی الله علیه وسلم و طواف شروع کند از جانب راست خود

وَهُوَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَابِ الْبَيْتِ فَيَمْضِي إِلَى الْحَجَرِ الَّذِي عَلَيْهِ مِيزَابُ

و آن باین طریقه است که باز آید بسوی در خانه پس برود بسوی سنگ که بر وی است ناودان

الْبَيْتِ مُسْرِعًا وَهُوَ السَّعْيُ الشَّدِيدُ مَعَ تَقَارُبِ الْخُطَا حَتَّى إِذَا بَلَغَ

خانهٔ کعبه درحالی که سرعت کننده باشد و آن سرعت رفتن سخت است با نزدیک نهادن گام تا آن وقتی که برسد

الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ اسْتَلَمَهُ وَلَمْ يُقَبِّلْهُ فَإِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ عَدَّ ذٰلِكَ

رکن یمانی را دست رساند او را و بوسه نکند او را پس هرگاه رسد بحجر اسود بشمارد این را

شَوْطًا وَاحِدًا ثُمَّ يَطُوفُ كَذٰلِكَ ثَانِيًا وَثَالِثًا قَائِلًا فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ

یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبهٔ دوم و سیوم درحالی که گوینده باشد در همه اینها

اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا ثُمَّ

بار خدایا بگردان این حج را مقبول و بگردان این سعی ما را جزا داده شده و بگردان گناه را آمرزیده پس

يُخَفِّفُ مَشْيَهُ وَيُقَارِبُ خُطَاهُ فَيَمْشِي عَلَى هَيْئَتِهِ فِي الْأَرْبَعَةِ

آهسته کند رفتار خود را و نزدیک زند گام را پس برود بر همین طریق در چار طواف

هنشته

اليمانية ويقول فيها رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وانت

الاعز الاكرم اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة

حسنة وقنا عذاب النار ويدعو بما اراد من خير الدنيا والاخرة

وينبغي ان يكون ناويا لذلك طاهرا من الاحداث والانجاس ساتر

العورة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف بالبيت صلوة

الا ان الله تعالى اباح فيه النطق فاذا فرغ من ذلك صلى ركعتين

خفيفتين خلف مقام ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام فيقرأ

في الاولى بعد الفاتحة قل يا ايها الكفرون وفي الثانية قل هو الله

احد ثم يرجع الى الحجر الاسود فيستلمه ثم يخرج الى الصفا من بابه

ويرقى عليه الى حيث يمكنه رؤية الكعبة ثم يكبر ثلثا ويقول

الحمد لله على ما هدينا لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق

وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا

نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون ثم ينزل

يلبي ويدعو نازلا ثم يمشي ماشيا حتى يكون بينه وبين

الميل الاخضر المنتصب عند المسجد ما قدره ستة اذرع ثم يسرع

فِي الْمَشْيِ حَتَّى يَبْلُغَ إِلَى الْمِيلَيْنِ الْأَخْضَرَيْنِ ثُمَّ يُخَفِّفُ مَشْيَهُ إِلَى

در رفتن تا اگر رسد دو ميل سبز را پس سبک کند رفتن را تا

أَنْ يَبْلُغَ الْمَرْوَةَ فَيَرْقَى عَلَيْهَا فَيَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ يَنْزِلُ

اگر رسد کوه مروه را پس برآيد بالای مروه پس کند چنانچه کرده بود بر صفا پس فرود آيد

وَيَمْشِي فِي مَوْضِعِ مَشْيِهِ وَيَسْعَى فِي مَوْضِعِ سَعْيِهِ إِلَى أَنْ يَصِيرَ

و برود هموار درجای رفتن هموار خويش در اول بار و دويدن کند در محل سعی کردن خود تا اگر باز گردد

إِلَى الصَّفَا ثُمَّ كَذَلِكَ يَفْعَلُ سَبْعًا يَبْدَأُ بِالصَّفَا وَيَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ

بسوی صفا پس همين طور کند پس شمارد هفت بار آغاز کند بصفا و تمام کند بمروه

وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مُتَطَهِّرًا كَمَا ذَكَرْنَا فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ فَإِذَا فَرَغَ

و می بايد که پاک باشد از احداث وانجاس چنانچه ذکر يافت در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

مِنْ ذَلِكَ حَلَقَ أَوْ قَصَّرَ إِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَلَمْ يَكُنْ قَدْ سَاقَ هَدْيًا وَفَعَلَ

از اين کارها تراشد سر خود را يا قصر کند اگر بوده است متمتع و نبوده است که همراه برده است هدی را و بکند

مَا يَفْعَلُ الْحَلَالُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَهُوَ الثَّامِنُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ

هر کاری که می کند کسی که حلال است و احرام ندارد پس وقتی که باشد روز ترويه و او هشتم روز ماه ذی حجه است

أَحْرَمَ مِنْ مَكَّةَ لِلْحَجِّ فَيَأْتِي مِنًى فَيُصَلِّي بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ

احرام ببندد آن متمتع از مکه برای حج پس در آيد در منا پس بگزارد در منی ظهر و عصر و مغرب

وَالْعِشَاءَ وَيَبِيتُ بِهَا ثُمَّ يُصَلِّي الصُّبْحَ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دَفَعَ مَعَ

و عشا را و شب کند در منی پس بگزارد نماز فجر را پس هرگاه برآيد آفتاب روان شود با

النَّاسِ إِلَى الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ خَطَبَ الْإِمَامُ خُطْبَةً

مردم بسوی جای ايستادن به عرفه پس وقتی که بگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يُعَلِّمُ النَّاسَ فِيهَا مَا يَنْبَغِي أَنْ يَفْعَلُوهُ مِنَ الْوُقُوفِ وَمَوْضِعِهِ وَوَقْتِهِ

بيا موزد مردم را در آن خطبه چيزی که کردنی بايد مردم را از ايستادن و جای آن و وقت آن

وَدَفْعِهِ مِنْ عَرَفَاتٍ وَالصَّلَوةِ بِمُزْدَلِفَةَ وَالْمَبِيتِ بِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ

و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب کردن بمزدلفه و جز آن

مِنْ رَمْيِ الْجِمَارِ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ دَنَا مِنَ الْإِمَامِ فَيَعِي مَا يَقُولُ

از انداختن سنگريزه و کشتن قربانی و سر تراشيدن و طواف خانه که نزديک شود از امام پس گوش دارد چيزی را که می گويد

ثُمَّ يُصَلِّي مَعَ الْإِمَامِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا بِإِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلَوةٍ

پس بگزارد با امام ظهر و عصر را جمع کند هر دو را در يک وقت بگفتن اقامت مر هر نماز را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَالصَّخَرَاتِ بِقُرْبِ الْإِمَامِ لِيَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ

پس پيش رود بسوی کوه رحمت و کوه صخرات نزديک امام تا اگر رو برو شود قبله را



فيقف هناك ويجتهد في الدعاء والثناء على الله عز وجل و

پس بایستد آنجا و کوشش کند در دعا و در ثنا گفتن بر خدای تعالی و

ينبغي أن يكون أكثر ذكره لا إله إلا الله وحده لا شريك له له

میباید اینکه باشد اکثر ذکر او نیست هیچ معبودی بحق مگر الله یگانه است نیست شریک مر او را مر او را

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير

ملک و مر او راست ستایش زنده میکند و میمیراند و او زنده است هرگز نمیرد بدست قدرت او

وهو على كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا

و او بر هر چیز توانا است بار خدایا بگردان در دل من نور و در چشم من نور

وفي سمعي نورا ويسر لي أمري فإن فاته الوقوف مع الإمام نهارا

و در گوش من نور و آسان کن مرا کار من پس اگر فوت شد او را ایستادن با امام در روز

أدركه بعد خروج الإمام من الموقف قبل أن يطلع الفجر الثاني

در رسید وقوف را بعد از آمدن امام از موقف پیش از طلوع فجر دوم

من ليلة النحر فقد فاته الوقفة وإلا فقد فاته الحج فإن دفع

از شب نحر پس تحقیق فوت شد او را وقوف و اگر نرسید پس تحقیق فوت شد او را حج پس اگر رفت

مع الإمام إلى طريق مزدلفة يكون على التؤدة والسكون والوقار

با امام بسوی راه مزدلفه باید شود بر درستی و بر قرار و وقار

فإذا وصل مزدلفة صلى مع الإمام بها المغرب والعشاء جماعة

پس وقتی که برسد در مزدلفه بگذارد با امام در مزدلفه نماز مغرب و عشا را بجماعت

أو منفردا إن فاته مع الإمام ثم حط رحله فيبيت هناك و

یا تنها اگر فوت شد نماز او را با امام پس فرود آرد رخت خود را پس شب گذراند آنجا و

يأخذ منها حصى الجمار ومن حيث تيسر له ذلك وعدده سبعون

بگیرد از آنجا سنگ ریزه و از هر جا که آسان باشد مر او را و شمار آنها هفتاد است

حصاة وقدره أن يكون أكبر من الحمص وأصغر من البندق و

و مقدار آن که باشد بزرگتر از نخود و خوردتر باشد از فندق و

يستحب أن يغتسل ثم يصلي الفجر إذا أصبح ويجتهد أن يغلس بها

و مستحب است شوید آن شب را پس بگذارد نماز فجر وقتی که صبح کند و کوشش کند که در تاریکی گزارد

ثم يأتي المشعر الحرام فيقف عنده فيكثر الحمد لله والثناء عليه

پس بیاید مشعر حرام را پس بایستد نزد او پس بسیار گوید حمد و ثنا

والتهليل والتكبير والدعاء والأولى أن يقول في دعائه اللهم

و تهلیل و تکبیر و دعا و بهتر آنست که گوید در دعای خود بار خدایا

كَمَا اَوْقَفْتَنَا فِيْهِ وَاَرَيْتَنَا اِيَّاهُ فَوَفِّقْنَا لِذِكْرِكَ كَمَا هَدَيْتَنَا وَ

چنانچه ایستاده کردی تو مارا در اینجا و نمودی تو مارا اینجارا پس توفیق ده مر یاد خود را چنانچه راه راست نمودی مارا و

اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا كَمَا وَعَدْتَنَا بِقَوْلِكَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ فَاِذَا

بیامرز و بخشش مارا چنانچه وعده کردی بقول خود و قول تو راست است

اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ اِلٰى قَوْلِهِ تَعَالٰى غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ فَاِذَا اَضَاءَ النَّهَارُ

پس وقتیکه بسیار روشن شود روز

وَاَسْفَرَ دَفَعَ اِلٰى مِنًى وَاَسْرَعَ فِيْ وَادِيْ مُحَسِّرٍ فَاِذَا وَصَلَ اِلٰى وَادِيْ

و صبح بر رود بمنی و شتاب کند در وادی محسر پس وقتی که برسد وادی

مِنًى رَمٰى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ مُكَبِّرًا فِيْ اِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ

منی را اندازد سنگریزه عقبه را بهفت سنگریزه و در حال که تکبیر گوید در پس هر سنگریزه

رَافِعًا يَدَيْهِ حَتّٰى يُرٰى بَيَاضُ اِبْطَيْهِ كَمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

بلند دارنده باشد دو دست خود را تا آنکه دیده شود سفیدی بغل او چنانچه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ اَنَّهُ رَمٰى كَذٰلِكَ وَسَكَتَ عَنِ التَّلْبِيَةِ عِنْدَ اَوَّلِ حَصَاةٍ

وسلم بدرستی او انداخت سنگریزه را همین طور و خاموش بماند از تلبیه نزد اول سنگریزه

يَرْمِيْهَا وَيَكُوْنُ رَمْيُهٗ هٰذَا بَعْدَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الزَّوَالِ وَ

که می اندازد اورا و باشد انداختن او جمره عقبه را پس از طلوع آفتاب و پیش از زوال و

فِيْمَا بَعْدُ مِنْ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ بَعْدَ الزَّوَالِ فَاِذَا رَمٰى نَحَرَ هَدْيًا اِنْ كَانَ

در چیزیکه پس ازین است از ایام تشریق بعد از زوال پس وقتیکه فارغ شد از رمی بکشد هدیه را اگر باشد

مَعَهٗ وَحَلَقَ اَوْ قَصَّرَ جَمِيْعَ رَأْسِهٖ فَاِنْ كَانَتِ امْرَاَةً تُقَصِّرُ مِنْ شَعْرِهَا

همراه او بتراشد یا کوتاه کند موی سر خویش را و اگر باشد زن بتراشد یا کوتاه کند از موی خویش

بِقَدْرِ الْاَنْمُلَةِ ثُمَّ يَمْضِيْ اِلٰى مَكَّةَ فَيَغْتَسِلُ وَيَتَوَضَّأُ فَيَطُوْفُ

بقدر سر انگشتان پس برود بسوی مکه و غسل کند و وضو سازد و پس طواف کند

طَوَافَ الزِّيَارَةِ وَيُعَيِّنُهٗ بِالنِّيَّةِ وَيُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ

برای زیارت معین بانیت و بگذارد دو رکعت را پس مقام

فَاِذَا فَرَغَ سَعٰى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ اِنْ اَرَادَ لِاَنَّ السَّعْيَ قَدْ سَقَطَ عَنْهُ

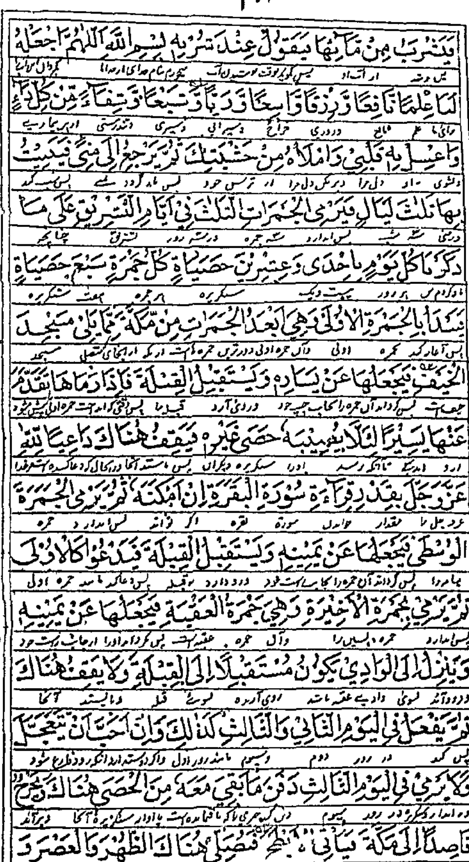
پس وقتیکه فارغ شود از نماز سعی کند در میان صفا و مروه اگر خواهد از جهت آنکه سعی ساقط شده است

بِفِعْلِهٖ فِيْ طَوَافِ الْقُدُوْمِ ثُمَّ قَدْ حَلَّ لَهٗ كُلُّ شَيْءٍ مِّنْ مَحْظُوْرَاتِ

از و بسعی او در طواف قدوم پس حلال شد مر اورا هر چیزی که منع کرده شده بود بواسطه

الْاِحْرَامِ وَصَارَ حَلَالًا كَمَا كَانَ قَبْلَ الْاِحْرَامِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ اِلٰى زَمْزَمَ

احرام و شد حلال چنانکه بود اول از احرام پس پیش آید بچاه زمزم



يَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا يَقُولُ عِنْدَ شُرْبِهِ بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ

لَنَا عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَرِيًّا وَشِبَعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ

وَاغْسِلْ بِهِ قَلْبِي وَامْلَأْهُ مِنْ خَشْيَتِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مِنًى فَيَبِيتُ

بِهَا ثَلٰثَ لَيَالٍ وَيَرْمِي الْجَمَرَاتِ الثَّلٰثَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عَلَى مَا

ذَكَرْنَا كُلَّ يَوْمٍ بِإِحْدَى وَعِشْرِينَ حَصَاةً كُلُّ جَمْرَةٍ سَبْعُ حَصَيَاتٍ

يَبْدَأُ بِالْجَمْرَةِ الْأُولَى وَهِيَ أَبْعَدُ الْجَمَرَاتِ مِنْ مَكَّةَ مِمَّا يَلِي مَسْجِدَ

الْخَيْفِ يَجْعَلُهَا عَنْ يَسَارِهِ وَيَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَإِذَا رَمَاهَا تَقَدَّمَ

عَنْهَا يَسِيرًا لِئَلَّا يُصِيبَهُ حَصَى غَيْرِهِ فَيَقِفُ هُنَاكَ دَاعِيًا لِلّٰهِ

عَزَّ وَجَلَّ بِقَدْرِ قِرَاءَةِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ إِنْ أَمْكَنَهُ ثُمَّ يَرْمِي الْجَمْرَةَ

الْوُسْطَى يَجْعَلُهَا عَنْ يَمِينِهِ وَيَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَيَدْعُو كَالْأُولَى

ثُمَّ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الْأَخِيرَةَ وَهِيَ جَمْرَةُ الْعَقَبَةِ يَجْعَلُهَا عَنْ يَمِينِهِ

وَيَنْزِلُ إِلَى الْوَادِي يَكُونُ مُسْتَقْبِلًا إِلَى الْقِبْلَةِ وَلَا يَقِفُ هُنَاكَ

ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي وَالثَّالِثِ كَذٰلِكَ وَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَعَجَّلَ

وَلَا يَرْمِي فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ دَفَنَ مَا بَقِيَ مَعَهُ مِنَ الْحَصَى هُنَاكَ وَيَخْرُجُ

قَاصِدًا إِلَى مَكَّةَ فَيَأْتِي الْأَبْطَحَ فَيُصَلِّي هُنَاكَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ

المغرب والعشاء ثم ينام يسيرا ثم يدخل ... يقيم بها الى

غيرها كالزاهر والابطح واذا اراد ان يأتي البيت يكون حافيا

ويصلي فيه نفلا ويشرب من ماء زمزم ... منه وينوي

ما احب من العلم والمغفرة والرضوان لقوله عليه السلام ماء

زمزم لما شرب له ويكثر الاعتماد والنظر ... لما روي

في بعض الاخبار ان النظر اليها عبادة ثم ... حتى يودع البيت

فيطوف به سبعا ثم يقف بين الركن والباب ... يدعو فيقول اللهم

هذا بيتك وانا عبدك وابن عبدك وابن امتك حملتني على ما

سخرت لي من خلقك وسيرتني في بلادك حتى بلغتني بنعمتك

واعنتني على قضاء نسكي فان كنت رضيت عني فازدد عني

رضاء والا فمن علي الآن قبل تباعدي عن بيتك هذا اوان انصرافي

ان اذنت لي غير مستبدل بك ولا ببيتك ولا راغب عنك و

لا عن بيتك اللهم فاصحبني العافية في بدني والصحة في جسمي

والعصمة في ديني واحسن منقلبي وارزقني طاعتك ما ابقيتني

واجمع لي خير الدنيا والآخرة انك على كل شيء قدير وما زاد على

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنا ثم يصلي على

النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فإن قام أعاد

الطواف وإلا ذبح شاة **فصل** فإن كان في الوقت ضيق وخاف

فوت الوقفة بعرفات فإن أحرم من الميقات بدأ بعرفات فيتوقف

هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس فيفعل ما قلنا من البيتوتة

بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم إذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالأول

القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له

كل شيء ثم يعود إلى منى للرمي في الأيام الثلث ثم يتم الأفعال

على ما تقدم ذكره **فصل** وصفة العمرة أن يحرم لها من الميقات

الشرعي الذي تقدم ذكره بعد أن يغتسل ويتطيب ويصلي

ركعتين فيطوف بالبيت سبعا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر

أو يحلق ثم يحل منها إن لم يكن ساق هديا وإن كان بمكة خرج إلى

التنعيم يحرم منه فيفعل كذلك **فصل** ولا يبطل الحج إلا بالوطء

في الفرج أو دون الفرج مع الإنزال وأركان الحج أربعة الإحرام

والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله لهما

رُكْنَانِ أَحَدُهُمَا الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَالثَّانِي الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ وَالصَّحِيحُ

دو اند وقوف بعرفه وطواف کعبه وصحیح

الْأَوَّلُ فَإِذَا تَرَكَ وَاحِدًا مِنْ هٰذِهِ الْأَرْكَانِ كَانَ حَجُّهُ نَاقِصًا وَعَلَيْهِ

قول اول است پس چون ترک کرد یکی ازین ارکان اربعه میشود حج او ناقص و بروی است

الْإِتْيَانُ بِهِ إِمَّا فِي سَنَتِهِ وَإِمَّا فِي الْعَامِ الْمُسْتَقْبِلِ يَأْتِي بِهِ مُحْرِمًا

حج کردن بار دیگر یا در همان سال یا در سال آینده بیارد آن حج را باحرام

وَلَا يَجْبُرُهُ دَمٌ بِحَالٍ وَأَمَّا وَاجِبَاتُهُ فَخَمْسَةٌ وَهِيَ الْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ

و برابر نیاید آن نقصان را هرگز خون شاه اما واجبات حج پس پنج است و آن پنج اینست شب کردن بمزدلفه

إِلَى مَا بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَالْمَبِيتُ بِمِنًى وَالرَّمْيُ وَالْحَلَاقَةُ وَطَوَافُ

تا پس نیم شب و شب کردن بمنی و انداختن سنگریزه و تراشیدن سر و طواف

الْوَدَاعِ فَإِنْ تَرَكَ وَاحِدًا مِنْهَا جَبَرَهُ بِدَمٍ وَهُوَ شَاةٌ كَمَا قُلْنَا فِي تَرْكِ

وداع پس اگر ترک کرد یکی ازین واجبات برابر کند آن نقصان را بخون و آن شاه است چنانچه گفته ایم در ترک

الْوَاجِبَاتِ فِي الصَّلٰوةِ يَجْبُرُهُ بِسُجُودِ السَّهْوِ وَأَمَّا مَسْنُونَاتُهُ

واجبات در نماز برابر کند آن نقصان را بسجود سهو اما سنتهای حج پس

خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ الْاِغْتِسَالُ لِلْإِحْرَامِ وَلِدُخُولِ مَكَّةَ وَلِلْوُقُوفِ

پانزده است اول آن سنتها غسل کردن برای احرام و غسل کردن برای در آمدن مکه و غسل از برای

بِعَرَفَةَ وَلِلْمَبِيتِ بِمُزْدَلِفَةَ وَلِرَمْيِ الْجِمَارِ أَيَّامَ مِنًى وَلِطَوَافِ الزِّيَارَةِ

استادن بعرفه و غسل از برای شب کردن بمزدلفه و غسل کردن از برای انداختن سنگریزه در روزهای منی و غسل از

وَلِطَوَافِ الْوَدَاعِ وَالثَّانِي طَوَافُ الْقُدُومِ وَالثَّالِثُ الرَّمَلُ وَالرَّابِعُ

و غسل از جهت طواف وداع و دوم از آنها طواف قدوم است و سیوم از آنها پویه و چهارم

الْاِضْطِبَاعُ فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَاسْتِلَامُ الرُّكْنَيْنِ وَالتَّقْبِيلُ وَ

چادر زیر بغل کردن و بر دوش چپ انداختن در وقت طواف و سعی و سودن دو رکن را بدست یا بلب و بوسه کردن

الْاِرْتِقَاءُ عَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَالْمَبِيتُ بِمِنًى ثَلٰثًا وَالْوُقُوفُ عَلَى

و بر آمدن بر صفا و مروه و شب کردن بمنی سه بار و استادن بر

الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْوُقُوفُ عِنْدَ الْجَمَرَاتِ الثَّلَاثِ وَالْخُطَبُ وَالْأَذْكَارُ

مشعر حرام و استادن در وقت انداختن سه جمره و وقت خطبها و ذکرها

وَشِدَّةُ السَّعْيِ فِي مَوَاضِعِهِ وَالْمَشْيُ فِي مَوَاضِعِهِ وَرَكْعَتَا الطَّوَافِ

و سخت سعی کردن در جایها سعی و رفتن در جایهای رفتن و دو رکعت طواف

فَإِنْ تَرَكَ هٰذِهِ الْأَشْيَاءَ أَوْ وَاحِدًا مِنْهَا كَانَ تَارِكًا لِلْأَفْضَلِ وَلَا شَيْءَ

پس اگر ترک کرد همه سنتها را یا یکی از آنها باشد ترک کننده بهتر و نیست چیزی

عليه فصل واما العمرة فاركانها ثلاثة الاحرام والطواف
بالبيت والسعي بين الصفا والمروة وواجباتها الحلق وحسب
وسننها الغسل عند الاحرام والادعية والاذكار المشروعة
في الطواف والسعي وقد بينا الحكم في تركها في الحج فصل
واذا من الله تعالى بالعافية وقدم المدينة فالمستحب له ان
ياتي مسجد النبي صلى الله عليه وسلم فليقل عند دخوله المسجد
اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وافتح لي ابواب
رحمتك وكف عني ابواب زحمتك الحمد لله رب العلمين
ثم ياتي القبر وليكن بحذائه بينه وبين القبلة ويجعل جدار
القبلة خلف ظهره والقبر امامه تلقاء وجهه والمنبر عن
يساره وليقم مما يلي المنبر وليقل السلام عليك ايها النبي و
رحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت
على ابرهيم انك حميد مجيد اللهم آت سيدنا محمدا
الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود الذي
وعدته اللهم صل على روح محمد في الارواح وصل على جسده في

الْاَجْسَادِ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَتَكَ وَتَلَى اٰيَاتِكَ وَصَدَعَ بِاَمْرِكَ وَجَاهَدَ

تنها چنانچه رسانیده است پیغامهای ترا و خوانده است آیات ترا و جدا کرد حق را از باطل با امر تو و جهاد کرد

فِي سَبِيْلِكَ وَاَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَنَهٰى عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَعَادٰى عَدُوَّكَ

در راه تو و امر فرمود خلق را بطاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

وَوَالٰى وَلِيَّكَ وَعَبَدَكَ حَتّٰى اَتَاهُ الْيَقِيْنُ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِي

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را موت بار خدایا بدرستیکه تو فرموده در

كِتَابِكَ لِنَبِيِّكَ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا

کتاب خود به پیغامبر خود و اگر بدرستی ایشان هنگامیکه ظلم کرده اند بر جان خود بیایند پیش تو پس طلب آمرزش کنند

اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَحِيْمًا وَاِنِّيْ اَتَيْتُ

از خدا تعالی و طلب آمرزش کند از برای ایشان رسول هر اینه بیابند خدا تعالی را بخشنده گناهان و مهربان و بدرستیکه آمدم پیش

نَبِيَّكَ تَائِبًا مِنْ ذُنُوْبِيْ مُسْتَغْفِرًا فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُوْجِبَ لِيَ الْمَغْفِرَةَ

پیغمبر تو بازگردنده از گناهان خود و طلب آمرزش کننده پس میخواهم از تو اینکه ثابت گردانی برای من آمرزش

كَمَا اَوْجَبْتَهَا لِمَنْ اَتَاهُ فِيْ حَالِ حَيٰوتِهِ فَاَقَرَّ عِنْدَهُ بِذُنُوْبِهِ فَدَعَا لَهُ

چنانچه واجب گردانیدی آن آمرزش را از برای کسی که آمد بنزد پیغامبر در حال حیات و بس اقرار کرد بنزد او بگناهان خود

نَبِيُّهُ فَغَفَرْتَ لَهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ عَلَيْهِ سَلَامُكَ

پیغامبر پس بیامرزیدی تو او را بار خدایا روی آرم من بسوی تو بوسیله پیغمبر تو بر او است سلام تو

نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلٰى رَبِّيْ لِيَغْفِرَ لِيْ ذُنُوْبِيْ

که پیغامبر رحمت است ای پیغامبر خدا بدرستیکه من روی آرم بتو بسوی پروردگار خود تا آنکه بیامرزد مرا گناهان

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّهِ اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَتَرْحَمَنِيْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدًا

بار خدایا بدرستیکه من میخواهم از تو بحق پیغمبر تو اینکه بیامرزی مرا و رحمت کنی بر من بار خدایا بگردان محمد را

اَوَّلَ الشَّافِعِيْنَ وَاَنْجَحَ السَّائِلِيْنَ وَاَكْرَمَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ اَللّٰهُمَّ

اول شفاعت کنندگان و بمقصود رسنده تر از سائلان درگاه تو و بزرگترین پیشینیان و پسینیان بار خدایا

كَمَا اٰمَنَّا بِهِ وَلَمْ نَرَهُ وَصَدَّقْنَاهُ وَلَمْ نَلْقَهُ فَاَدْخِلْنَا مُدْخَلَهُ وَاحْشُرْنَا

چنانچه ایمان آورده ایم باو و ندیده ایم او را و گرویده ایم بدو و ملاقات نکرده ایم او را پس درآر ما را در جای درآمدن او و محشور گردان ما را

فِيْ زُمْرَتِهِ وَاَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَاْسِهِ مَشْرَبًا رَوِيًّا سَائِغًا

در گروه او و وارد گردان ما را بر حوض او و بنوشان ما را از کاسه او آبی که سیر کننده باشد و صاف باشد

هَنِيْئًا لَا نَظْمَاُ بَعْدَهُ اَبَدًا غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَاكِثِيْنَ وَلَا مَارِقِيْنَ وَلَا

خوشگوار که تشنه نشویم بعد از او هرگز و بحالیکه خوار نباشیم و نه شکننده عهد و نه بیرون رونده از دین

جَاحِدِيْنَ وَلَا مُرْتَابِيْنَ وَلَا مَغْضُوْبًا عَلَيْهِمْ وَلَا ضَالِّيْنَ وَاجْعَلْنَا مِنْ

و نه انکار کننده ها و نه شک دارنده ها و نه غضب کرده شده ها و نه گمراهان و بگردان ما را از

أهل شفاعته ثم يتقدم عن يمينه ثم ليقل السلام عليكما

اہل شفاعت او پس پیش شود اندجانب راست او پس گوید سلام بر شما باد

يا صاحبي رسول الله ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا أبا بكر

ای دو یاران رسول خدا و رحمت خدا و برکات او سلام بر تو ای ابا بکر

الصديق السلام عليك يا عمر الفاروق اللهم اجزهما عن نبيهما

صدیق سلام بر تو باد ای عمر فاروق بارخدایا جزا ده تو ایشانرا از پیغمبر

وعن الاسلام خيرا واغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان

واز دین اسلام نیکی را و بخش مارا و برادران مارا که پیش گذشتند با ایمان

ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم ثم

و مگردان در دلهای ما کینه برای مومنان پروردگارا بدرستی تو بخشنده و مهربانی پس

يصلي ركعتين ويجلس ويستحب أن يصلي بين القبر والمنبر في

بگذارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگذارد نماز در میان قبر و منبر رسول در

الروضة وإن أحب أن يتمسح بالمنبر تبركا به والصلاة بمسجد

روضه متبرکه و اگر دوست دارد اینکه مسح کند منبر را از جهت تبرک او و نماز کردن در مسجد

قبا وأن يأتي قبور الشهداء والزيارة لهم فعل ذلك وأكثر الدعاء

قبا و اینکه بیاید قبرهای شهیدان را و زیارت کند ایشانرا کند این را و بسیار کند دعا را

هناك ثم إذا أراد الخروج من المدينة أتى مسجد النبي صلى الله

در آنجا پس وقتی که خواهد برآمدن از مدینه بیاید در مسجد رسول صلی الله

عليه وسلم وتقدم إلى القبر وسلم على رسول الله صلى الله عليه و

علیه وسلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی الله علیه و

سلم فعل كما فعل أولا يودعه وسلم على صاحبيه كذلك ثم قال

سلم کند چنانکه کرده بود اول بدرود کند رسول را و سلام گوید بر دو یار پیغمبر چنانکه اول گفته بود پس گوید

اللهم لا تجعل آخر العهد مني بزيارة قبر نبيك وإذا توفيتني فتوفني

بارخدایا مگردان آخر العهد از من بزیارت قبر پیغمبر تو و وقتی که بمیرانی مرا پس بمیران

على محبته وسنته آمين يا أرحم الراحمين

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحیم رحم کننده ها

كتاب الآداب

فصل الابتداء بالسلام سنة ورده آكد من ابتدائه وهو

آغاز کردن بسلام سنت است و باز گفتن سلام قوی تر است از آغاز سلام

مخير في صفته إما أن يدخل الألف واللام فيقول السلام عليكم

مختار است در صفت سلام گفتن یا آنکه درآرد الف و لام را پس گوید السلام علیکم بر شما است

وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ أَوْ يُحْدِثُ فَهُمَا فَيَقُوْلُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ

و رحمت خدا و برکت ہای خدا یا آنکہ بینداز د الف لام را پس بگوید

اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَا يَزِيْدُ عَلٰى ذٰلِكَ وَقَدْ رُوِيَ فِيْ ذٰلِكَ حَدِيْثٌ

و زیادہ نکنند بران . بتحقیق روایت کردہ شدہ است دران حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا أَنَّهُ

وان چیزیست کہ روایت کردہ شدہ است از عمران پسر حصین رضی بدرستیکہ

قَالَ جَاءَ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ السَّلَامُ

گفت عمران آمد مرد سے پیش پیغامبر صلی اللہ علیہ و سلم پس گفت آمرد سلام

عَلَيْكُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرٌ ثُمَّ

پس باز گفت پیغمبر سلام بر آمرد و پس نشست آمرد پس گفت پیغمبر یعنی دہ نیکی پس

جَاءَ آخَرُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ

آمد دیگری پس گفت آمرد این کلمات را پس باز گفت پیغمبر سلام بر آمرد پس نشست

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُوْنَ أَيْ ثَلٰثُوْنَ حَسَنَةً وَالسُّنَّةُ

پس گفت پیغمبر مرا او راست سی مراد میدارد پیغمبر سی نیکی و سنت آنست

أَنْ يُسَلِّمَ الْمَاشِيْ عَلَى الْجَالِسِ وَالرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِيْ وَالْجَالِسِ وَسَلَامُ

کہ سلام گوید روندہ بر نشستہ و سوار بہر روندہ و بر نشستہ و سلام

الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ عَلٰى غَيْرِهِمْ يُجْزِيْ وَكَذٰلِكَ رَدُّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ

یکے از جماعت بر غیر ایشان بس میکند و ہمچنین باز گفتن سلام یکے از جماعت

يُجْزِيْ عَنْهُمْ وَلَا يَجُوْزُ الْبِدَايَةُ بِالسَّلَامِ عَلَى الْمُشْرِكِ فَإِنْ بَدَأَهُ مُشْرِكٌ

بس میکند از ایشان و روا نیست آغاز کردن بسلام بر کافر پس اگر آغاز کند مشرک سلام

رَدَّ عَلَيْهِ بِأَنْ يَقُوْلَ وَعَلَيْكَ وَأَمَّا رَدُّهُ عَلَى الْمُسْلِمِ بِأَنْ يَقُوْلَ وَ

باز گوید سلام بر مشرک باینکہ بگوید بر تو و اما باز گفتن سلام بر مسلمانان باینطریق است کہ گوید

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ كَمَا قَالَ وَإِنْ زَادَ عَلٰى قَوْلِهِ وَالْبَرَكَاتُ كَانَ أَوْلٰى وَإِنْ

چنانکہ گفتہ است مسلمانان و اگر زیادہ کند بر قول مسلمانان لفظ برکات بہتر باشد و اگر این کلمات را

قَالَ مُسْلِمٌ لِلْمُسْلِمِ سَلَامٌ لَمْ يُجِبْهُ وَيُعَرِّفُهُ أَنَّهُ لَيْسَ تَحِيَّةَ الْإِسْلَامِ

گفت مسلمانی مسلمانی را لفظ سلام و بس جواب ندہد او را و بفہماند آنرا اینکہ لفظ سلام تنہا نیست تحیت دین اسلام

لِأَنَّهُ لَيْسَ بِكَلَامٍ تَامٍّ وَيُسْتَحَبُّ لِلنِّسَاءِ السَّلَامُ بَعْضُهُنَّ عَلٰى بَعْضٍ

زیرا کہ نیست این سخن درست و اولی است زنان را سلام گفتن بایکدیگر بعضی بر بعضی

وَأَمَّا سَلَامُ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ الشَّابَّةِ فَمَكْرُوْهٌ وَإِنْ كَانَتْ بَرْزَةً فَلَا حَرَجَ

و اما سلام گفتن مرد بر زن جوان پس مکروہ است و اگر باشد زن برہنہ روی پس نیست حرج

وَاَمَّا السَّلَامُ عَلَى الصِّبْيَانِ فَمُسْتَحَبٌّ لِاَنَّ فِيهِ تَعْلِيمَ الْاَدَبِ لَهُمْ

واما سلام گفتن بر کودکان پس اولیست زیرا که در سلام گفتن آموختن ادب است مر کودکان را

وَكَذٰلِكَ يُسْتَحَبُّ لِمَنْ قَامَ مِنَ الْمَجْلِسِ اَنْ يُسَلِّمَ عَلٰى اَهْلِهِ وَكَذٰلِكَ

و همچنین اولیست گفتن مر کسی را که برخاست از مجلس اینکه سلام گوید بر اهل مجلس و همچنین

يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ اِذَا عَادَ اِلَيْهِمْ وَكَذٰلِكَ اِنْ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ حَائِلٌ

سلام گوید بر ایشان وقتیکه باز آید بسوی ایشان و همچنین سلام گوید اگر پرده واقع شود میان او و میان مجلسیان

مِثْلُ الْبَابِ وَالْحَائِطِ وَكَذٰلِكَ اِذَا سَلَّمَ عَلٰى رَجُلٍ ثُمَّ الْتَقَاهُ ثَانِيًا سَلَّمَ

چنانچه در و دیوار و همچنین وقتیکه سلام گوید بر مردی پس پیش آید او را دوباره سلام

عَلَيْهِ وَلَا يُسَلِّمُ عَلَى الْمُتَلَبِّسِيْنَ بِالْمَعَاصِيْ كَمَنِ اجْتَازَ عَلٰى قَوْمٍ يَلْعَبُوْنَ

بر او و سلام نگوید بر آمیختگان بگناهان چنانچه کسیکه گذشت بر جماعت که می‌بازند

بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَيَشْرَبُوْنَ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُوْنَ بِالْجَوْزِ وَالْقِمَارِ وَاِنْ

بشطرنج و نرد و می‌نوشند شراب و می‌بازند بچهار مغز و قمار و اگر

سَلَّمُوْا عَلَيْهِ رَدَّ اِلَّا اَنْ يَغْلِبَ عَلٰى ظَنِّهِ انْزِجَارُهُمْ عَنْ مَعَاصِيْهِمْ

سلام گویند ایشان بر او جواب گوید مگر آنکه غالب شود بر گمان او باز ماندن ایشان از گناهان ایشان

بِتَرْكِهِ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فَاِذَا لَا يَرُدُّ وَلَا يَهْجُرُ الْمُسْلِمُ اَخَاهُ فَوْقَ الثَّلَاثِ

بسبب ترک او جواب سلام را بر ایشان پس آنگاه جواب نگوید و ترک نکند مسلمان برادر مسلمان را زیاده از سه روز

اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ مِنْ اَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْمَعَاصِيْ فَمُسْتَحَبٌّ اِسْتِدَامَةُ

مگر آنکه باشد از اهل بدعتها و اهل گمراهی و گناهها پس اولیست همیشه

الْهِجْرَةِ لَهُمْ وَبِالسَّلَامِ يَتَخَلَّصُ مِنْ اِثْمِ الْهِجْرَةِ لِلْمُسْلِمِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ

جدائی گزیدن ایشان و بسلام گفتن خلاص میشود از گناه جدائی از مسلمان و اولیست مسلمان را

الْمُصَافَحَةُ لِاَخِيْهِ الْمُسْلِمِ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ حَتّٰى يَنْزِعَ الْاٰخَرُ يَدَهُ اِذَا

بدست گرفتن مر برادر خود را که مسلمانست و دور نکند دست خود را تا دور کند دیگری دست خود را وقتیکه

كَانَ هُوَ الْمُبْتَدِئَ وَاِنْ تَعَانَقَا وَقَبَّلَ اَحَدُهُمَا رَأْسَ الْاٰخَرِ وَيَدَهُ

او باشد آغاز کننده سلام و اگر بغل گیری کردند و بوسه داد یکی از ایشان سر دیگری را و دستش را

عَلٰى وَجْهِ التَّبَرُّكِ وَالتَّدَيُّنِ جَازَ وَاَمَّا تَقْبِيْلُ الْفَمِ فَمَكْرُوْهٌ فَصْلٌ

بر روش برکت جستن و دینداری شدن روا است و اما بوسه دادن دهن پس مکروه است

وَيُسْتَحَبُّ الْقِيَامُ لِلْاِمَامِ الْعَادِلِ وَالْوَالِدَيْنِ وَاَهْلِ الدِّيْنِ وَالْوَرَعِ

و اولیست ایستادن مر پادشاه دادگر را و مادر و پدر را و دینداران را و پرهیزگار

وَكِرَامِ النَّاسِ وَاَصْلُ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و بزرگان مردم را و بنیاد این مسئله چیزیست که روایت کرده شده اینکه پیغمبر خدا

ارسل الى سعد رضي الله عنه في شان اهل قريظة فجاء على حمار اقمر فقال رسول الله

فرستاد سوی سعد رضی الله عنه را در شان اهل قریظه پس آمد سعد بر خر سفید پس فرمود پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم قوموا الى سيدكم وقد روت عائشة رضي الله عنها انها قالت

برخیزید برای سالار خود و بتحقیق روایت کرده عایشه رضی الله عنها که گفت

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل على فاطمة رضي الله تعالى

که بود پیغمبر خدا وقتی که می درآمد بر فاطمه

عنها قامت اليه فاخذت بيده وقبلته واجلسته في مجلسها واذا دخلت على

استاده میشد فاطمه برای پیغمبر پس میگرفت فاطمه دست پیغمبر را و بوسه میداد فاطمه پیغمبر را و مینشاند فاطمه پیغمبر را در نشستگاه خود و چون در

النبي صلى الله عليه وسلم قام اليها واخذ بيدها وقبلها واجلسها في

پیغمبر استاده میشد پیغمبر برای فاطمه و میگرفت دست فاطمه و بوسه میداد و مینشاند پیغمبر فاطمه را

مجلسه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال اذا جاءكم كريم

نشستگاه خود و بتحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر خدا بدرستی او فرمود هرگاه بیاید شما را بزرگ

قوم فاكرموه ولان ذلك يغرس المحبة والود في القلوب فاستحب لاهل الخير و

قومی پس گرامی دارید او را از جهت آنکه استادن نهال میکند محبت را و دوستی را در دلها پس دوست داشته است استادن برای نیکوکاران

الصلاح كالمهاداة لهم ويكره لاهل المعاصي والفجور ومن الادب

و صالحان چنانچه تحفه دادن ایشان را و مکروه است استادن گناهکاران را و از ادب است

ان يخمر العاطس وجهه ويخفض صوته ويحمد الله عز وجل الى قوله

که بپوشد عطسه زننده روی خود و پست کند آواز خود را و ثنا گوید خدای را تا قول خدا

رب العلمين رافعا بها صوته لانه روي في بعض الاخبار عن النبي صلى

رب العالمین و در آن حال که بلند کننده است آواز خود را زیرا که روایت کرده شده در بعضی خبرها از پیغمبر خدا

الله عليه وسلم انه قال ان العبد اذا قال الحمد لله قال الملك رب

بدرستی بنده چون گوید ستایش مر خدای را پس گوید فرشته پروردگار

العلمين فاذا قال رب العلمين بعد الحمد قال الملك يرحمك

جهان پس چون گوید بنده رب العالمین پس از حمد گوید فرشته رحمت کند ترا

ربك ولا يلتفت يمينا ويسارا فاذا قال ذلك استحب

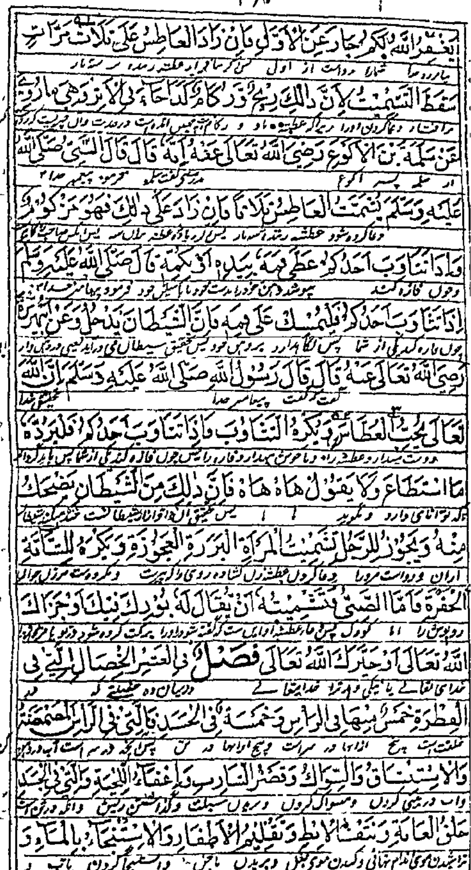
پروردگار تو و نگرداند وقت عطسه راست و چپ پس چون گوید عطسه زننده حمد را دوست او است

لمن سمعه ان يشمته بان يقول له يرحمك الله و

مر کسی را که شنیده است حمد را اینکه دعا کند او را بآنکه گوید رحمت کند ترا خدا و

يرد عليه فيقول يهديكم الله ويصلح بالكم وان قال

باز دعا کند عطسه کننده مر شنونده را راه نماید شما را خدا و نیکو کند حال شما را و اگر گفت عطسه زننده



يغفر الله لكم لجار عن الأولى فإن زاد العاطس على ثلاث مرات

سقط التشميت لأن ذلك ريح وزكام كذا جاء في الأثر وهي ما روي

عن سلمة بن الأكوع رضي الله تعالى عنه أنه قال قال النبي صلى الله

عليه وسلم تشمت العاطس ثلاثا فإن زاد على ذلك فهو مزكوم

وإذا تثاوب أحدكم غطى فمه بيده أو كمه قال صلى الله عليه وسلم

إذا تثاوب أحدكم فليمسك على فمه فإن الشيطان يدخل وعن أبي هريرة

رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله

تعالى يحب العطاس ويكره التثاوب فإذا تثاوب أحدكم فليرده

ما استطاع ولا يقول هاه هاه فإن ذلك من الشيطان يضحك

منه ويجوز للرجل تشميت المرأة البرزة العجوزة ويكره للشابة

الخفرة وأما الصبي فتشميته أن يقال له بورك فيك أو جبرك

الله تعالى أو خيرك الله تعالى فصل في العشر الخصال التي في

الفطرة خمس منها في الرأس وخمسة في الجسد فالتي في الرأس المضمضة

والاستنشاق والسواك وقص الشارب وإعفاء اللحية والتي في الجسد

حلق العانة ونتف الإبط وتقليم الأظفار والاستنجاء بالماء و

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه
وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا
اللحية. وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب
واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحدة ومعناهما قصه من اصول الشعر
بالمقراض واستيصاله به واما حلقه بالموسى فمكروه لما روي عبد الله
بن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهابا
لماء الوجه وجماله في بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن
الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما
اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها ومنه قوله تعالى حتى عفوا اي
كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على
لحيته فما فضل عن لحيته جزه وكان عمر رضي الله تعالى عنه
يقول خذوا ما تحت القبضة **فصل** والاصل في حلق العانة و
نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس بن مالك رضي الله
تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً لَا يُجَاوِزُهَا قَصَّ الشَّارِبِ وَقَصَّ الْأَظْفَارِ وَنَتْفَ

چهل شب که در نگذرد از آن چهل شب را بریدن سبلت و بریدن ناخن و کندن

الْإِبْطِ وَحَلْقَ الْعَانَةِ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا هٰذَا فِي حَقِّ الْمُسَافِرِ وَأَمَّا

بغل و ستره کردن موی زهار و گفت بعضی یاران ما این مدت در حق مسافر است و در حق

الْمُقِيمُ فَلَا يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَزِيدَ ذٰلِكَ عَلَى عِشْرِينَ يَوْمًا وَاخْتَلَفَتِ

آنکه مقیم پس مستحب نیست او را آنکه زیاده کند بر بیست روز مختلف است

الرِّوَايَةُ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ فِي تَصْحِيحِ هٰذَا الْحَدِيثِ فَرُوِيَ عَنْهُ إِنْكَارُهُ

روایت از امام احمد در صحت این حدیث پس روایت کرده شده است از امام انکار کردن او

وَرُوِيَ عَنْهُ الْاِحْتِجَاجُ بِهٖ فِي التَّوْقِيتِ بِهٰذَا الْمِقْدَارِ فَإِذَا ثَبَتَ اسْتِحْبَابُ

و روایت کرده شده است از وی حجت آوردن این حدیث در بیان وقت این اندازه پس هرگاه که ثابت شد استحباب

ذٰلِكَ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ التَّنَوُّرِ بِالنُّورَةِ وَبَيْنَ حَلْقِهٖ بِالْمُوسٰى فَقَدْ رُوِيَ

این امور مذکوره را پس او مختار است میان آهک مالیدن و میان تراشیدن با استره پس تحقیق روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ أَنَّهٗ يَتَنَوَّرُ وَكَذٰلِكَ رَوٰى مَنْصُورُ

از امام احمد رح بدرستی او نوره میکرد و همچنین روایت کرده است منصور

بْنُ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

از پیغامبر خدا

وَسَلَّمَ أَنَّهٗ طَلٰى لَهٗ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ وَتَوَلّٰى عَانَتَهٗ بِيَدِهٖ

بدرستی شان این است که مالید مر پیغمبر را ابو بکر نوره و والی شد پیغمبر امام زهار خود را بدست

وَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ بِخِلَافِهٖ فَقَالَ لَمْ يَتَنَوَّرْ رَسُولُ

و روایت است از انس بخلاف این پس گفت نوره نکرده است پیغمبر

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطُّ وَكَانَ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الشَّعْرُ حَلَقَهٗ فَإِذَا

خدا هرگز و نوره نبود هر گاه که بسیار شد بر وی موی تراشید پس هرگاه

ثَبَتَ هٰذَا فَيَجُوزُ أَنْ يَتَوَلّٰى ذٰلِكَ غَيْرُهٗ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ هُوَ فِي مَا سِوَى

ثابت شد این پس روا است اینکه والی شود نوره را غیر او چون نیک نداند نوره کردن در جایگه غیر

الْعَانَةِ مِنَ الْفَخِذِ وَالسَّاقِ فَإِذَا بَلَغَ الْعَانَةَ تَوَلَّاهَا هُوَ بِنَفْسِهٖ وَ

اندام نهانی است از ران و ساق و چون برسد امام نهانی را والی شود خود و

الْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ

دلیل دلیل چیزیست که روایت کرده شده است از ام سلمه رض بدرستی پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا بَلَغَ عَانَتَهٗ نَوَّرَهَا بِنَفْسِهٖ وَفِي بَعْضِ

بود هرگاه که میرسید اندام نهانی را نوره میکرد آن جا را خود و در بعضے

ستره کردن را است

الالفاظ اذا بلغ مراقه واخذ احمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال ابو

اجاویت واقع شده بجای عانه مراق یعنی محل بول وگرفت احمد بن حنبل رضی بدین روایت

العباس النسائي نورنا اباعبدالله فلما بلغ عانته نورها بنفسه

نسائی نوره کردیم ابا عبدالله را پس هرگاه رسید ابا عبدالله اندام نهانی خود را نوره کرد

فاذا ثبت هذا وانه يجوز ازالة هذه الشعور من العانة والفخذين و

پس هرگاه ثابت شد نوره کردن وایشان روا است دور کردن این مویها از اندام نهانی و از دو ران واز

الساقين بالنورة فيجوز ايضا بالموسى لانه احد ما يزال به كالنورة و

دو ساق بنوره پس روا باشد دور کردن نیز با استره زیرا که استره یکی از چیزها است که دور کرده میشود

يؤيد هذا القياس حديث انس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم يتنور رسو

و قوت میدهد این قیاس استره را بر نوره حدیث انس رضی که نوره نکرد پیغمبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان اذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال ان

هرگز و بود پیغمبر وقتی که بسیار میشد بر وی موی میتراشید و گفته نشود تحقیق

الحلق والتنوير انما ورد في العانة خاصة لما تقدم من حديث ام سلمة

تراشیدن و نوره کردن جز این نیست که وارد شده در اندام نهانی خاص زبرای چیزیکه بالا گذشت از حدیث ام سلمه رضی

رضي الله تعالى عنها قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا بلغ

گفت بدرستی پیغامبر خدا بود وقتی که میرسید

عانته نورها بنفسه فدل على انه كان تولى غير العانة في ازالة الشعر

اندام نهانی خود را نوره میکرد آنرا خود پس دلالت کرد این حدیث برانکه بود پیغمبر غیر اندام نهانی را در دور کردن موی

لغيره وليس ذلك الا الفخذ والساق وان ذكر في ذلك حديث في المنع

دیگری را و نیست آن غیر اندام نهانی مگر ران و ساق و اگر یاد کرده شد حدیث در منع کردن نوره غیر اندام نهانی

فهو محمول على ان من اراد بذلك التزين لرغبة الرجال فيه من العلوق

پس آن حمل کرده شده است بر کسی که خواسته است بنوره کردن زیبا دادن خود را از جهت میل کردن مردان

والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى اعلم

وکسانیکه مانند زنان میشوند از مخنثان و دیگران وخداوند داناتر است

بالصواب فصل ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن

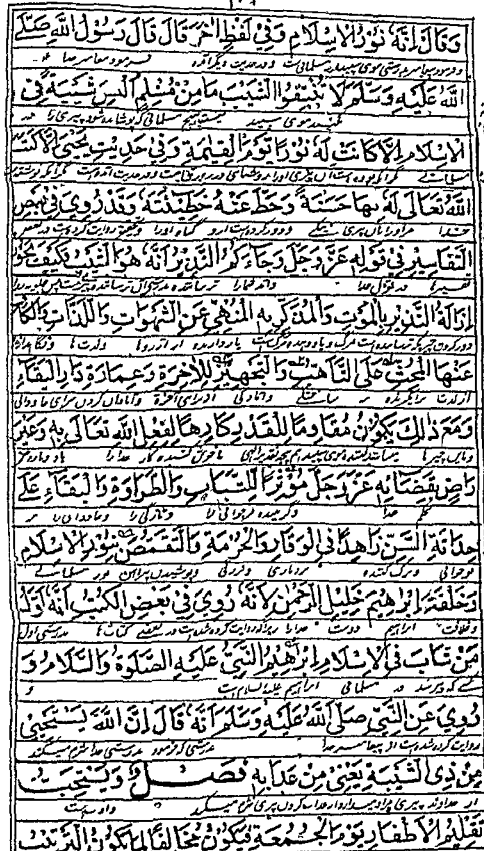
براست و مکروه است کندن موی سفید از جهت چیزیکه روایت کرد عمرو بن

شعيب عن ابيه عن جده رضي الله تعالى عنهم قالت

شعیب از پدر خود واو از جد خود گفت بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال

پیغامبر خدا باز داشت از کندن موی سپید وگفت پیغامبر



وقال انه نور الاسلام وفي لفظ آخر قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم لا تنتفوا الشيب ما من مسلم يشيب شيبة في

الاسلام الا كانت له نورا يوم القيمة وفي حديث يحيى الا كتب

الله تعالى له بها حسنة وحط عنه خطيئة وقد روي في بعض

التفاسير في قوله عز وجل وجاءكم النذير انه هو الشيب فكيف تكون

ازالة النذير بالموت والمذكر به المنهي عن الشهوات واللذات والكاف

عنها الحث على التاهب والتجهيز للآخرة وعمارة دار البقاء

ومع ذلك يكون معاندا للقدر كارها لفعل الله تعالى به وغير

راض بقضائه عز وجل مؤثرا للشباب والطراوة وابقاء على

حداثة السن زاهدا في الوقار والحرمة والتقمص بنور الاسلام

وخلقة ابراهيم خليل الرحمن لانه روي في بعض الكتب انه اول

من شاب في الاسلام ابراهيم النبي عليه الصلوة والسلام و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله يستحيي

من ذي الشيبة يعني من عذابه فصل ويستحب

تقليم الاظفار يوم الجمعة فيكون مخالفا لما يكون الترتيب

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من قص أظفاره مخالفا

از جهت آنکه روایت کرده شده است از پیغامبر خدا ع م هر که ببرید ناخنهای خود بی ترتیب

لم ير في عينيه رمدا وفي حديث حميد بن عبد الرحمن عن أبيه من

نبیند در چشم خود دردی و در حدیث حمید بن عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود هر که

قص أظفاره يوم الجمعة دخل فيه شفاء وخرج منه داء وقد روي

ببرید ناخن خود را روز جمعه درآمد در وی تندرستی و برآید از وی زحمت و تحقیق روایت کرده

هذه الفضيلة والاستحباب في ذلك يوم الخميس بعد العصر

این فضیلت و ادب و رتق بریدن روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر

ومعنى المخالفة أن يبدأ بالخنصر من اليمنى ثم بالوسطى ثم

و مراد مخالفت این است که آغاز کردن کند با انگشت کوچک از دست راست پس از آن با انگشت میانه پس از آن

بالإبهام ثم البنصر ثم السبابة ومن اليسرى أن يبدأ بالإبهام

به نرانگشت پس از آن با انگشت که پهلوی انگشت کوچک است پس از آن با انگشت که پهلوی نرانگشت است و از دست چپ آغاز کند

ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم البنصر هكذا فسره

پس میانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر این چنین بیان کرده

عبد الله ابن بطة عن أصحابنا رحمه الله وروى وكيع عن

عبد الله بن بطه از یاران ما و روایت کرد وکیع از

عائشة رضي الله تعالى عنها أنها قالت قال رسول الله صلى الله

عائشه بدرستی گفت عائشه که فرمود پیغمبر خدا ع م

عليه وسلم يا عائشة إذا أنت قلمت أظفارك فابدئي بالوسطى

ای عائشه وقتی که ببری ناخنهای خود پس آغاز کن با انگشت میانه

ثم بالخنصر ثم بالإبهام ثم بالبنصر ثم السبابة فإن ذلك

پس خنصر پس نرانگشت پس بنصر پس سبابه زیرا که این

يورث الغنى وينبغي أن يكون التقليم بالمقص أو السكين

میراث دهد توانگری را و میباید اینکه باشد بریدن ناخن با ناخن گیر یا بکارد

ويكره ذلك بالأسنان وإذا قلم أظفاره يستحب له

و مکروه است بریدن ناخن به دندان و چون ببرد ناخنهای خود اولیست او را

غسل البراجم ودفن الأظفار في التراب وكذلك

شستن بندهای انگشتان و گور کردن ناخن بریده را در خاک و همچنین اولیست گور کردن

الشعور من الرأس والبدن والدم من الحجامة والفصد لما روي

موهای از سر و از بدن و خون که از حجامت و رگ زدن باشد از جهت آنکه

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه أمر بدفن الدم والشعر والظفر

فصل وأما حلق الرأس في غير الحج والعمرة والضرورة فمكروه في إحدى

الروايتين عن الإمام أحمد رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه

وسلم لما روي في حديث أبي موسى وعبيد بن عمير رضي الله عنهما

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ليس منا من حلق وروى

الدارقطني في الأفراد عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى

الله عليه وسلم أنه قال لا توضع النواصي إلا في حج أو عمرة ولأن النبي

صلى الله عليه وسلم ذم الخوارج بجعل سيماهم حلق الرؤس ولأن

عمر رضي الله عنه قال لصبيغ لو وجدتك محلوقا لضربت الذي

فيه عيناك وعن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال الذي يحلق في

المصر خليق بالشيطان ولأن في ذلك تشبها بالأعاجم وقد قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم وإذا

ثبت كراهية ما ذكرنا جعل مكانه أخذ الشعر بالجلم وهو المقص

كما كان يفعل أحمد بن حنبل رضي الله تعالى عنه وإن شاء استقصى

في ذلك بقصه من أصله وإن شاء أخذ أطراف الشعر والرواية

الأخرى لا يكره ذلك لما روى أبو داود بإسناده عن عبد

دیگر از امام احمد مکروه نیست سر تراشیدن از جهت چیزی که روایت کرد ابوداود باسناد خود از عبد الله

الله بن جعفر رضي الله تعالى عنهما قال إن النبي صلى الله عليه

پسر جعفر گفت ابوداود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم

وسلم أرسل إلى آل جعفر بلالا أن يأتيهم ثم أتاهم فقال لا

فرستاد بسوی آل جعفر بلال را اینکه بیاید پیغمبر ایشان را پس آمد پیغمبر ایشان را پس فرمود

تبكوا على أخي بعد اليوم ثم قال صلى الله عليه وسلم ادعوا إلي

گریه مکنید بر برادر من جعفر پس از امروز پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من

بني أخي فجيء بنا كأنا أفرخ فقال صلى الله عليه وسلم ادعوا

پسران برادر من پس آورده شد ما را گویا که ما بچه های مرغیم پس فرمود پیغامبر بخوانید

إلي الحلاق فأمره فحلق رؤوسنا وقد روي أن النبي صلى

برای ما سرتراش را پس فرمود آن سرتراش را پس تراشید سرهای ما را و بتحقیق روایت کرده شده است بدرستی پیغمبر

الله عليه وسلم حلق رأسه في آخر عمره بعد أن كان شعره

تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود پس از آنکه بود میرسید موی پیغامبر

يضرب منكبيه وفي حديث علي رضي الله عنه كان شعر رسول

دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغامبر

الله صلى الله عليه وسلم إلى شحمتي أذنيه ولأن الناس عصرا

خدا تا دو نرمه گوش آن را از جهت آنکه بدرستی مردم در وقتی

بعد عصر يحلقون ولم يظهر عليهم نكير ولأن في ذلك مشقة

پس از وقتی سر می تراشیدند و ظاهر نشده است برایشان انکار و از جهت آنکه در موی داشتن گرانی

وحرجا عفي عنه كما عفي عن سؤر الهرة وحشرات

و رنجست که بخشیده شده است از وی چنانچه بخشیده شده است از پس خورده گربه و جانورهای زیر

الأرض فصل ويكره القزع وهو أن يحلق بعض الشعر

و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی سر

ويترك بعضه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى

گذاشتن پاره از برای چیزی که روایت کرده شده از پیغامبر خدا بدرستی پیغامبر باز داشت

عن القزع وأما حلق القفاء فمكروه إلا في الحجامة خاصة لأن النبي

از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در خون گرفتن از گردن خاصه زیرا که پیغمبر

صلى الله عليه وسلم نهى عن حلق القفاء إلا في الحجامة لأنه من فعل

خدا منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در خون گرفتن زیرا که این کار

المجوس وكان أبو عبد الله أحمد يحلقه في الحجامة ولأن ذلك

حال الضرورة وأما اتخاذ الجمة وفرق الشعر فسنة مأثورة

روي أن النبي صلى الله عليه وسلم فرق وأمر أصحابه رضي

الله تعالى عنهم بالفرق وقد روي ذلك عن بضعة وعشرين

من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم أبو عبيدة و

عمار وابن مسعود رضي الله تعالى عنهم **فصل** ويكره

التحذيف للرجال وهو إرسال الشعر الذي بين العذار والنزعتين

الذي هو عادة العلويين ولا يكره ذلك للنساء لما روى أبو بكر

الخلال من أصحابنا بإسناده عن علي كرم الله تعالى وجهه أنه

كرهه وعن الوليد بن مسلم أنه قال أدركت الناس وما هو من

زيهم وأما أخذ الشعر من الوجه بالمنقاش مكروه للرجال و

النساء لأن النبي صلى الله عليه وسلم لعن المتنمصات وهو أخذ

الشعر من الوجه بالمنقاش ذكره أبو عبيدة وأما المرأة فيكره لها حف

جبينها بالزجاج والموسى والشعر الخارج على وجهها لما تقدم من النهي

عن ذلك وقيل يجوز لها ذلك لزوجها خاصة إذا طلب منها ذلك و

خافت ان لم تفعله اعرض عنها وتزوج بغيرها فادى الى الفساد

وترسيد اگر نکند اورا اعراض کند شوهر از وی و جفت گیرد دیگر را پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما يجوز لها التزين

و ضرر بان زن پس جایز است مر اورا این کار از جهت چیزی که در ان است از خوشی چنانکه روا است زن را آراستن

بالوان الثياب والتطيب بانواع الطيب والتشوق له والملاعبة

برنگها رنگ جامها و خوشبو ساختن بانواع کردن خوشبو و خواهان بودن مر شوهر را و بازی کردن

والممازحة اياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتنمصات

و مزاح کردن پس بر این روایت حمل کرده شود لعن کردن پیغامبر خدا زنان موی کننده را

على اللواتي اردن بذلك غير ازواجهن للفجور بهن والميل اليهن

بر آن زنانی که خواسته باشند بان کندن غیر شوهران خود را از برای گناه کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف

وترويج انفسهن للزنا والله اعلم **فصل** ويكره الخضاب بالسواد

در رواج دادن خودها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزی که روایت کرده است حسن رض بدرستی پیغامبر فرمود در شان

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومی که دیگرگون میسازند سفید را بسیاهی سیاه میگرداند خدا تعالی رویهای ایشانرا در روز قیامت

وفي حديث بن عباس رضي الله تعالى عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رض بدرستی پیغامبر ع فرمود

انهم لا يريحون رائحة الجنة واما الاخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هر چه که باشند خبرها که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فانه انس للزوجة ومكيدة للعدو

رنگ کردن بسیاهی پس بدرستی که آن رنگ سیاهی موجب الفت است زن خود را و سبب غافل بودن است در وقت جنگ مر دشمن را

فمحمول لاجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن در آن بطریق متابعت

لا قصدا **فصل** فاذا ثبت كراهة السواد

نه بقصد پس وقتی که ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب ان يخضب الراس بالحناء والكتم وقد

پس مستحب است این که رنگ کند سر را بحنا و کتم و تحقیق

خضب الامام احمد بن حنبل رحمة الله عليه راسه وله ثلث وثلثون

رنگ کرد امام احمد سر خود را و مر او را سی و سه

سنة فقال له عمه عملت فقال له هذه سنة رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم وروي عن أبي ذر رضي الله تعالى عنه أنه
قال خير ما غيرتم به الشيب الحناء والكتم وأما خضاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم فاختلف الناس في ذلك فروي عن أنس
رضي الله تعالى عنه أنه قال إن النبي صلى الله عليه وسلم ما
شاب إلا يسيرا ولكن أبا بكر وعمر رضي الله تعالى عنهما خضبا
بعده بالحناء والكتم وروي أن أم سلمة رضي الله تعالى عنها
أخرجت للناس شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم مخضوبا بالحناء
والكتم فدل حديثها على ثبات خضابه صلى الله عليه وسلم
بذلك وأما الخضاب بالورس والزعفران فظاهر كلام الإمام
أحمد رضي الله تعالى عنه فيه الجواز لما روي عن أبي مالك الأشعري
رضي الله عنه أنه قال كان خضاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
بالورس والزعفران فإذا ثبت هذا في شعر الرأس فمثله في اللحية
لعموم قوله صلى الله عليه وسلم غيروا الشيب ولا تشبهوا
باليهود وقوله صلى الله عليه وسلم في حديث أبي ذر رضي الله عنه

خيرُ ما غيّر به الشيبُ الحنّاءُ والكتمُ وهو عامٌ في شعر الرأس و
بهترین چیزی که بدل کرده شد بآن چیز سپیدی را حنا و کتم است و این حدیث عام است در موی سر و

اللحية وأيضاً انّ ابا بكر رضي الله عنه جاء بابيه ابي قحافة يوم
ریش و نیز تحقیق ابابکر صدیق رض آمد بپدر خود ابی قحافه روز

فتح مكة الى النبي صلى الله عليه فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اقررت الشيخ في بيته لأتيناه
فتح شدن مکه بسوی پیغامبر خدا صلعم پس گفت پیغامبر صلعم اگر می‌گذاشتی پیر را در خانه خود هرآینه می‌آمدیم او را

تكرمةً لابي بكر فاسلم ورأسه ولحيته كالثغامة البيضاء فقال
از جهت بزرگی دادن مر ابی بکر را پس مسلمان شد ابی قحافه و سر او و ریش او مانند گیاهی است که گلش سفید است پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم غيّروهما وجنّبوه عن السواد وقال ابو عبيدة
پیغامبر خدا دگرگون کنید سر و ریش را و دور دارید ابی قحافه را از سیاهی گفت ابوعبیده

الثغامة نبت ابيض الزهر والثمر يشبه بياض الشيب به وقال
که ثغامه گیاهی است سفید گل و بار مانند کرده میشود سفیدی پیری را بآن گیاه و گفت

ابن الاعرابي هي شجرة تبيض كانها الثلج **فصل** ويستحب ان
ابن اعرابی آن ثغامه درختی است سفید میشود چنانکه برف است واجب است اینکه

يكتحل وتراً لما روى انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يكتحل وتراً
سرمه کشند طاق از جهت حدیثی که روایت کرده است انس از پیغامبر صلعم بدرستی بود پیغامبر سرمه میکرد طاق

واختلف الناس في صفة الوتر في ذلك فروي في حديث انس بن مالك رض
واختلاف کرده اند مردم در چگونگی طاق در سرمه کردن پس روایت کرده شده است در حدیث انس رض

قال انس رض انّ النبي صلى الله عليه وسلم كان يكتحل ثلاثاً في اليمنى وميلين في اليسرى و
گفت انس بدرستی پیغامبر خدا بوده است سرمه میکرد سه میل در چشم راست و دو میل در چشم چپ

روي في حديث ابن عباس رض في كل عين ثلاثاً **فصل** ويدّهن غبّاً وهو
و روایت کرده شده است در حدیث ابن عباس در هر چشم سه میل و روغن بمالد یک روز در میان و آن

ان يفعل ذلك يوماً ويترك يوماً لما روى ابو هريرة رض انّ النبي صلى الله عليه وسلم نهى
که کند آن را روزی و بگذارد روزی از جهت آنکه روایت کرده است ابوهریره بدرستی پیغامبر خدا

ان يترجّل الرجل الا غبّاً والفضيلة في ذلك ان يكون يدّهن بالبنفسج
باز داشت از شانه کردن موی را است کند و چرب کند مرد مگر یک روز در میان و بزرگی و چرب کردن آنست که باشد بروغن بنفشه

لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انّ فضل دهن البنفسج على سائر الادهان
از جهت آنکه روایت کرده ابوهریره رض از پیغامبر خدا بدرستی بزرگی روغن بنفشه بر باقی روغن‌ها

كفضلي على سائر الناس **فصل** ويستحب ان لا يخلي الانسان نفسه
چون بزرگی من بر همه مردم است واجب است اینکه خالی نکند آدمی خود را

سفراً وحضراً عن سبعة اشياء بعد تقوى الله تعالى والنفقة به وهي

التنظيف والتزيين والمكحلة والمشط والسواك والمقص والمدرى وهي

خشبة مدورة الرأس التي من شبر يتخذها العرب والصوفية يدرّون

بها عن انفسهم الاذى كالتراب وغيرها ويحكون بها الجسد ويقتلون الدابة

حتى لا يباشرون كل شيء بايديهم والتابع قارورة الدهن لانه روي في حديث

عائشة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم ما كان يفوته ذلك حضراً ولا سفراً فصل فيما

يكره من الخصال يكره الصفير والتصفيق وفرقعة الاصابع في الصلوة ويكره

تخريق الثياب نحو المتواجد عند السماع ولا يعارض في ذلك الواجد ويكره

الاكل على الطريق ومد الرجلين بين جلسائه والاتكاء الذي يخرج به عن مستوى

الجلوس لانه تجبر واهون بالجلساء الا من العذر ويكره اطالة الثياب ويكره مضغ

العلك لانه دناءة ويكره التشدق بالضحك والقهقهة ورفع الصوت في

غير حاجة وينبغي ان يكون مشيه معتدلاً لا يسارع الى حد يشتم الماشي ويتعب

نفسه ولا يخطو بحيث يوهمه العجب ويكره في البكاء النحيب والتعداد

الا ان يكون من خوف الله تعالى والندم على ما فات من اوقاته بسطاً لانه

او انكسار قلبه عند عدم بلوغه الى درجة لحظها فيبكي حسرة عليها

ويكره إزالة درنه بحضرة الناس ويكره الكلام في المواضع المستقذرة

و مکروه است دور کردن چرک پیش مردم و مکروه است سخن گفتن در جای های چرکین

كالحمام والخلاء وما أشبه ذلك وكذلك لا يسلم ولا يرد على مسلم ويكره

مانند حمام و جای استنجا و چیزی که بآن مانند و همچنین سلام نگوید و رد سلام نکند بر هیچ مسلمانی و مکروه است

كشف رأسه بين الناس وما ليس بعورة مما جرت العادة بستره ويحرم كشف

برهنه کردن سر خود میان مردم و برهنه کردن چیزی که نیست عورت از آنچه عادت است روش بپوشیدن آن و حرام است برهنه کردن

العورة ويكره أن يقسم بأبيه أو بغير الله تعالى في الجملة فإن حلف حلف بالله

عورت و مکروه است سوگند کردن به پدر یا بغیر خدا تعالی فی کل حال پس اگر سوگند میکند سوگند کند بخدا

وإلا فليصمت كذلك جاء في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم فصل في الاستئذان

واگرنه خاموش باشد همچنین آمده است در حدیث پیغامبر ما در فرمان خواستن

ينبغي له إذا قصد باب إنسان أن يسلم فيقول السلام عليكم أدخل لما روي أن

میسزاید مومن را وقتی که بخواهد در داره آدمی را اینکه سلام گوید پس بگوید سلامتی باد بر شما درآیم از جهت چیزی که روایت کرده

رجلا من بني عامر استأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيت فقال ألج

مردی از قبیله عامر فرمان خواست از پیغامبر خدا وآن پیغامبر در خانه بود پس گفت آیا درآیم

فقال النبي صلى الله عليه وسلم لخادمه اخرج إلى هذا وعلمه الاستئذان فقال له قل

پس فرمود پیغامبر خدا خدمتگار خود را برو بسوی این مرد و بیاموز او را روش فرمان خواستن پس گفت مر او را بگو

السلام عليكم أدخل فسمعه الرجل فقال السلام عليكم أدخل فأذن له فدخل

سلامتی باد بر شما داخل میشوم پس شنید آن را آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما درآیم پس فرمان داد او را پس درآمد

ولا يدبر ظهره إلى الباب ولا يبعد لأنه يمنعه من سماع الجواب كذلك ثلاثا

و پشت ندهد بسوی در وقت فرمان خواستن و دور نشود زیرا که باز میدارد دوری او را از شنیدن جواب همچنانکه گفته شد سه بار

فإن أجيب وإلا انصرف إلا أن يغلب على ظنه أنه لم يسمع نداءه لما بينهما

پس اگر جواب داده شد بهتر و اگر نه برگردد مگر آنکه بسیار باشد بر گمان او اینکه نشنیده صاحب خانه ندای او را از جهت چیزی که

من بعد أو شغل كان له أن يزيد على الثلث والأصل في ذلك ما روى أبو سعيد

از دوری یا مشغولی بکاری باشد مر او را اینکه بیفزاید بر سه بار و دلیل درین چیز آنست که روایت کرده است ابو سعید

الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال الاستئذان ثلث فإن أذن

خدری از پیغامبر ما بدرستی گفت پیغامبر فرمان خواستن سه بار است پس اگر فرمان داده شود

لك فادخل وإلا فارجع وسواء في ذلك الأجانب والأقارب المحرمات كالأم

مر ترا درآ و اگر نه بازگرد و برابر است در فرمان خواستن بیگانگان و خویشان که حرام اند مثل مادر

وماشا كلها لأن النبي صلى الله عليه وسلم لما سأله رجل هل علي أن أستأذن على

و چیزی که مانند آن است زیرا که پیغامبر خدا همرگاه پرسید او را مردی آیا بر من است اینکه دستوری خواهم بر

أمي قال نعم قال إني معها في البيت قال صلى الله عليه وسلم استأذن عليها قال إ

إني خادمها قال استأذن عليها أتحب أن تراها عريانة فأما زوجته و

أمته الجائز له وطيها فليس عليه الاستيذان في حقهما لأن الكرماني ذكر

أن يصادف منكشفة منبسطة وقد أبيح له النظر إلى أبدانهن ولكن

يستحب له أن يحرك نعله أولا إذا دخل المنزل ليعلم دخوله نص عليه

الإمام أحمد في رواية مهنى وإذا دخل يسلم على أهله ليكثر خير بيته كما

جاء الأثر وكتبوا في ذلك في باب دخول المنزل إن شاء الله تعالى ولا

يطرق أهله ليلا لنهي النبي صلى الله عليه وسلم أن يطرق الرجل أهله ليلا لئلا تدخل تلك

رجلا أو يجد عند أهلهما ما يكرهان فإذا أذن له في دار غيره فدخل لم يجلس

حتى يأذن له صاحب الدار وإن كان من أهل الذمة ولا يجيء قوما وهم

على طعامهم فلا يأكل إلا أن يكون صاحب الطعام ممن جرت عادته بالتسامح

وطيب القلب بذلك فصل فيما يستحب فعله بيمينه وما يستحب

فعله بشماله يستحب له تناول الأشياء بيمينه والأكل والشرب والمصافحة و

البداءة بها في الوضوء والاغتسال ولبس الثياب وكذلك يبدأ بها في الدخول

إلى المواضع المباركة كالمساجد والمشاهد والمنازل والدور برجله اليمنى

واما الشمال فلفعل الاشياء المستقذرة وازالة الدرن كالاستنثار

والاستنجاء وتنقية الانف وغسل النجاسات كلها الا ان تشق عليه

ذلك او يتعذر كالمشلول والمقطوع يساره فيفعله بيمينه ولا يمشي

في نعل واحد الا ان يكون ذلك يسيرا بمقدار ما يصلح الاخرى اذا

انقطع شسعها واذا اراد ان يناول انسانا توقيعا او كتابا فليقصد

بيمينه واذا مشى مع من هو اعلى منه في المنزلة والفضل فليمش عن يمينه

يجعله كالامام في الصلوة وان كان دونه في المنزلة يجعله عن يمينه و

يمشي عن يساره وقد قيل المستحب المشي على اليمين في الجملة لتخلي اليسار للبزاق

وغيره **فصل** في اداب الاكل والشرب يستحب للاكل ان يسمي الله تعالى

عند اكله ويحمده عند فراغه وكذلك عند الشرب لان ذلك بركة الطعام

وابعد للشيطان لما روي ان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله انا ناكل

ولا نشبع قال صلى الله عليه وسلم فلعلكم تفترقون قالوا نعم قال صلى الله عليه وسلم فاجتمعوا على

طعامكم واذكروا اسم الله تعالى يبارك لكم فيه وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما

انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا دخل الرجل بيته فذكر اسم الله عز وجل عند

دخوله وعند طعامه قال الشيطان لاولاده لا مبيت لكم ولا عشاء واذا

دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال الشيطان ادركتم المبيت واذا لم يذكر اسم الله عند طعامه قال ادركتم المبيت والعشاء

عن حذيفة رض انه قال كنا اذا حضرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم يضع

احدنا يده حتى يبدء رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حضرنا معه طعاما فجاء اعرابي

كانما يدفع فذهب ليضع يده في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم جاءت

جارية كانما تدفع فذهبت لتضع يدها في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه

بيدها فقال ان الشيطان يستحل الطعام الذي لم يذكر اسم الله عليه وانه

جاء بهذا الاعرابي ليستحل به فاخذت بيده وجاء بهذه الجارية ليستحل بها فاخذت

بيدها والذي نفسي بيده ان يده في يدي مع ايديهما وان نسي ان يذكر

اسم الله تعالى عند اوله فليقل بسم الله اوله واخره هكذا روي في حديث

عائشة رض عن النبي عليه الصلوة والسلام ويستحب ان يبدء بالملح ويختم به ويتناول

اللقمة بيمينه ويصغرها ويجيد مضغها ويطيل بلعها ويأكل مما يليه

اذا كان نوعا واحدا وان كان انواعا فلا بأس ان يجيل يده في القصعة وكذلك

اذا كان ثمارا او فاكهة فلا يأكل من ذروة الطعام ووسطه بل يأكل من

جانبه واذا كان ثريدا اكل بثلثة اصابع ولعقها ولا ينفخ في الطعام والشراب

ولا يتنفس في انائه واذا تنفس نحى القدح عن فيه فاذا تنفس عاد

إليه ويكره الاتكاء في الأكل والشرب ويجوز الأكل والشرب قائماً وقيل

بسوی او و مکروهست تکیه کردن در خوردن و نوشیدن و رواست خوردن و نوشیدن ایستاده و گفته شده

يكره والجلوس أحب وإذا دفع الإناء إلى أحد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

مکروهست و نشستن دوسترست و چون میدهد آوند را بسوی یکی از همنشینان خود آغاز کند بکسی که از راست اوست

ولا يجوز الأكل والشرب في أواني الذهب والفضة ولا المضبب إذا كان ذلك

و روا نیست خوردن و نوشیدن در آوندهای زر و نقره و نه در آنچه ضبه زده شده است و چون آن

كبيراً وإذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الإناء إلى

بسیار چون پیش آورده شود درمیان دو دست او در چیزی ازین آوندها طعام برآورد آنرا از آوند بسوی

الخبز أو إناء غير ذلك الجنس ثم أكله ولا ينكر على من أحضره ويجب كذلك الحكم في البخور فيدخل من الذهب والفضة

نان یا آوند دیگر غیر آن جنس پس بخورد آنرا و نفرین کردن بر کسی که حاضر آورده و همچنین است حکم در دود کردن در آوند زر و نقره

كذلك الحكم في ماء الورد من المرش المتخذة من ذلك فيحرم عليه الحضور

و همچنین است حکم در گلاب پاشیدن از آنکه ساخته شده است از زر و نقره پس حرام میشود بروی حاضر شدن

في تلك البقعة ويتعين عليه الإنكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

در آنجا که این چیزهاست و لازم میشود بروی انکار کردن و برخاستن از آن نشستنگاه و باید باشد

إنكاره برفق بأن يقول تمام سروركم أن تجملوا بما أباحته الشريعة و

انکار کردن او بنرمی باینکه بگوید درستی خوشحالی شما اینست که آرایش کنید بچیزیکه مباح کرده است آنرا شریعت

جعلته جمالاً لا بما حرمته وحظرته ولا خير في لذة تؤول إلى معصية

و گردانیده است آنرا زیب نه بچیزیکه حرام کرده است آنرا و منع کرده است آنرا و نیست نیکویی در لذتی که باز میگردد بطرف گناه

اذكروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في إناء ذهب أو فضة أو إناء

یاد کنید رحمت کند شما را خدا گفته پیغامبر را هرکه نوشید در آوند زر یا نقره یا در آوندی که

فيه شيء من ذلك فإنما يجرجر في بطنه نار جهنم وإذا حصلت اللقمة في

در و چیزی از آنست پس جز این نیست که بجوشد و بانگ میکند در شکم او آتش دوزخ و چون حاصل شد لقمه در

فيه فلا يخرجها منه إلا أن يضطر إلى ذلك لشرقة أو حرارة يستضر بها

دهن او پس بیرون نیارد از دهن مگر آنکه بیچاره شود بسوی برآوردن از جهت گلوگیر شدن یا گرمی که زیان یابد بآن

وإذا عطس على طعام خمر وجهه واحتاط في ستره لأجل الطعام وإذا كان على

و چون عطسه زند بر طعام بپوشد روی خود را و نیکو کوشد در پوشیدن او بواسطه طعام و چون باشد بر

بابه إنسان قائم أذن له في الجلوس فإن أبى عليه أو قائم مملوكه أو غلامه

سرای او آدمی ایستاده فرماید مر او را در نشستن پس اگر انکار کند بر او یا ایستاده است بنده او یا پسر او

لقضاء حاجته وسقيه الماء أخذ من أطايب الطعام فلقمه وليتب منه

برای روان کردن حاجت او و آب دادن او گیرد از خوش ترین طعام پس لقمه دهد او را و دست پاک کردن

الاناء من فضلة الطعام ولقط الفتات من جوانب الاناء والطبق مستحب

ان يباسط الاخوان بالحديث الطيب والحكايات التي تليق بالحال اذا كانوا

منقبضين وينبغي ان ياكل مع ابناء الدنيا بالادب ومع الفقراء بالايثار

ومع الاخوان بالانبساط ومع العلماء بالتعلم والاتباع ولا ياكل مع صر

اعلمه بما بين يديه ربما فاته اطايب الطعام لغيره ويستحب الاجابة

الى وليمة العرس فان احب ان ياكل اكل والا دعا وانصرف لما روى جابر بن

عبد الله رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فليجب فان شاء طعم وان شاء

ترك وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فلم يجب فقد عصى

الله تعالى ورسوله ومن دخل على غير دعوة فقد دخل سارقا وخرج مغيرا هذا

الذي ذكرنا اذا كان ذلك خاليا عن المنكر وان حضره منكر كالطبل والمزامير

والعود والناي والبربط والشبابة والرباب والمعازف والطنابير والجعرانات

الذي يلعب به الترك لا يجلس هناك لان جميع ذلك محرم واما الدف يجوز

استعماله في النكاح وسماع القول بالقصب والرقص مكروه كما فسر بعض

المفسرين قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث فقال هو الغناء

والشعر وجاء في بعض الاحاديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال الغناء ينبت

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل النبي ﷺ

نفاق را در دل چنانچه میرویاند سیل سبزه را و پرسیده شد پیغمبر را

عن الغناء فقيل أحق هو قال لا قال فماذا بعد الحق إلا الضلال ثم

از سرود پس گفته شد آیا درست است سرود گفت نه گفت پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی پس

يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى

بس کفایت میکند در مکروه بودن سرود چیزیکه در آنست از برانگیختن طبع و برانگیختن آرزو و میل بطرف

اللهو وأباطيل النفوس ودعوتها والطرب والسخف والدناءة والاشتغال

بازی و بطرف بیهودگیهای نفس و بطرف خواهشها و خوشحالی و سبکی و فرومایگی و مشغول گردیدن

بذكر الله تعالى أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان ليست

بیاد خدا خوشتر و درست تر است برای کسیکه ایمان آورده بخدا و روز قیامت و خواندن برای طعام ختنه

مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه

نیست درست و بر کسی که خوانده شده است برای طعام ختنه قبول کردن و مکروه است چیدن افتاده شده زیرا که او

شبيه النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم

ماننده تاراج است و در چیدن سبکی و فرومایگی است و مکروه است حاضر شدن طعام مهمانیهای خوشحالی

ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم

غیر از عروسی وقتی که باشد آن طعام بر صفتی که بیان کرده است پیغمبر خدا و آن این است که

يمنع منه المحتاج ويحضر المستغني عنه ويكره لأهل الفضل والعلم التسرع إلى

باز داشته شود از آن طعام مسکین و حاضر کرده شود توانگر و مکروه است مر خداوند فضل و دانش را شتافتن بطرف

إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره لا سيما

قبول کردن طعام و آسانی کردن با آن طعام از جهت چیزیکه در آنست از فروتنی و فرومایگی و حرص طعام خصوصا

إذا كان حاكما وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل ويحرم التطفل على

وقتی که باشد طعام حاکم و گفته شده است نهاد هیچ کسی دست خود را در کاسه کسی مگر خوار شده است و حرام است ناخوانده رفتن بر

طعام الناس وهو دخوله مع المدعو من غير أن يدعى وهو ضرب من الوقاحة

طعام مردم و آن طفیل درآمدن است با خوانده شدگان از غیر آنکه خوانده شود و آن طفیل یک گونه از بی شرمی

والغصب ففيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى

و غصب است پس در آن دو گناه است یکی از آن خوردن چیزی که خوانده نشده است بطرف آن و دیگر درآمدن بطرف

منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره

منزل دیگری بی فرمان او و نگاه کردن بطرف پنهانیهای او و تنگ ساختن بر آنکه حاضر شده است او را

ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لأنه مما يحشمهم ولا يتكلم

و از ادب است اینکه بسیار نکند نگاه بطرف رویهای خورندگان زیرا که آن نگاه از آن چیزیست که حشمت می دهد ایشان را

على الطعام بما يستقذره الناس من الكلام ولا بما يضحكهم خوفا

عليهم من الشرق ولا بما يحزنهم لئلا ينغص على الآكلين أكلهم ويستحب

غسل اليد قبل أكل الطعام وبعده وقيل يكره قبل الطعام ويستحب بعده

ويكره أكل البقلة الخبيثة وهي الثومة والبصلة والكراث لكراهة

ريحه وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من أكل من هذه البقلة الخبيثة

فلا يقربن مصلانا وكثرة الأكل بحيث تخاف منه التخمة مكروهة

وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه

ويكره لغير صاحب الطعام من الضيف أن يلقم من حضر معه على الطبق

إلا بإذن صاحب الطعام لأنه يأكل على ملك صاحبه على وجه الإباحة و

ليس ذلك بتمليك ولهذا اختلف الناس في الوقت الذي يحصل الطعام

ملكا للآكل فقال قوم إذا حصل في فيه واستهلك وقال آخرون لا

يملكه بل يأكل على ملكه ولذا أدم الطعام ولا يحتاج بعد التقديم إلى إذن

إذا كان قد جرت العادة في تلك البلدة الأكل كذلك فيكون العرف

إذنا ويكره إخراج شيء من فيه ورده إلى القصعة ويكره التخلل على

الطعام ولا يمسح يده بالخبز ولا يستند له ولا يخلط طعاما بطعام يعني

أَلْوَانَ الطَّبَائِخِ لِأَنَّهُ قَدْ يُكْرَهُ ذٰلِكَ طِبَاعٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُهُ

گونا گون پخته ها بے زیرا که گاهی ناخوش میدارد این را طبیعت های بسیاری از مردم و اگر میباشد نفس او

تَمِيلُ إِلَيْهِ فَيَتْرُكُ ذٰلِكَ لِأَجْلِهِمْ وَلَا يَجُوزُ لَهُ ذَمُّ الطَّعَامِ وَلَا لِصَاحِبِهِ

خواهان بسوی او پس بگذارد از جهت مردم و روا نیست مر او را نکوهیدن طعام و روا نیست خداوند طعام را

اِسْتِحْسَانُهُ وَمَدْحُهُ وَلَا تَقْوِيمُهُ لِأَنَّهُ دَنَاءَةٌ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نیکو شمردن طعام و خوشحال شدن و بها کردن آن زیرا که فرومایگی است و روایت کرده شده است که پیغامبر

مَا مَدَحَ طَعَامًا وَلَا ذَمَّهُ وَلَا يَرْفَعُ يَدَهُ حَتّٰى يَرْفَعُوا أَيْدِيَهُمْ إِلَّا أَنْ يَعْلَمَ مِنْهُمُ

نستوده است طعام را و نه نکوهیده است و نه بردارد دست خود را تا آنکه بر میدارند مردم دستهای خود را مگر آنکه میداند از مردم

الْاِنْبِسَاطَ إِلَيْهِ فَلَا يَتَكَلَّفُ ذٰلِكَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَ مَاءَ الْأَيْدِي فِي طَسْتٍ

کشادگی بسوی خود پس رنج نکشد آن را و دوست است اینکه بگرداند آب دست های شسته در یک طشت

وَاحِدٍ لِمَا رُوِيَ فِي الْخَبَرِ لَا تُبَدِّدُوا يُبَدِّدُ شَمْلَكُمْ وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از جهت چیزی که روایت است در حدیث پراگنده مکنید پریشان کرده میشود جمعیت شما را و روایت است که پیغامبر

نَهٰى أَنْ يُرْفَعَ الطَّسْتُ حَتّٰى يَطُفَّ يَعْنِي يَمْتَلِئُ وَلَا يَغْسِلُ يَدَهُ بِمَا يُطْعَمُ مِنْ

منع کرد از آنکه برداشته شود طشت را تا آنکه پر میشود مراد میدارد پر میشود و نشوید دست خود را بچیزی که خورده میشود

دَقِيقِ الْبَاقِلَاءِ وَالْعَدَسِ وَالْهُرْطُمَانِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ بِالنُّخَالَةِ وَلَا يَقْرِنُ

از آرد لوبیا و نسک و هرطان و غیره آن و رواست دست شستن بسبوس و بهم نکند

بَيْنَ التَّمْرَتَيْنِ لِنَهْيِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذٰلِكَ وَقِيلَ لَا يُكْرَهُ ذٰلِكَ إِنْ كَانَ وَحْدَهُ

دو خرما در دهن از جهت بازداشتن پیغامبر صلعم از آن و گفته شده است مکروه نیست آن بهم کردن اگر باشد تنها

أَوْ كَانَ هُوَ صَاحِبَ الطَّعَامِ وَلَا يَتَخَيَّرُ الْأَطْعِمَةَ عَلٰى صَاحِبِ الدَّارِ بَلْ يَقْنَعُ

یا باشد آن کس خداوند طعام و نه گزیند و تقرر باید طعام ها را بخداوند خانه بلکه قناعت کند

بِمَا قَدَّمَهُ لِأَنَّ فِي ذٰلِكَ حَمْلَهُ عَلَى التَّكَلُّفِ وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَأَتْقِيَاءُ

بر آنچه پیش آورده است صاحب خانه او را زیرا که بدرستی در آن فرمایش بار کردن است او را بر رنج کشیدن و تحقیق گفته است پیغامبر من و پرهیزگاران

أُمَّتِي بُرَآءُ مِنَ التَّكَلُّفِ وَإِنِ اسْتَدْعٰى مِنْهُ صَاحِبُ الدَّارِ التَّشَهِّيَ عَلَيْهِ كَانَ

امت من بیزارند از رنج کشیدن و اگر بخواهد از او خداوند خانه خواهش او بر طعام باشد

لَهُ أَنْ يَذْكُرَ شَهْوَتَهُ وَيُكْرَهُ لَهُ رَدُّ الْهَدِيَّةِ وَإِنْ قَلَّتْ إِذَا كَانَتْ مِنْ

مر او را یاد کردن آرزوی خود و مکروه است او را بازدادن هدیه و اگرچه کم باشد چون باشد تحفه از

جِهَةٍ حَلَالٍ طَيِّبَةٍ وَاجْتَهَدَ فِي الْمُكَافَاتِ أَوِ الدُّعَاءِ لَهُ وَمَنْ سَقَطَ فِي

وجه حلال پاک و بکوشد در برابری کفایت کردن با او یا در دعا کردن مر او را و کسی که افتاده است در

طَعَامِهِ أَوْ شَرَابِهِ شَيْءٌ فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ مَا عَدَا

خوردنی او یا در شراب او چیزی پس خالی نیست آن چیز یا آنکه می باشد مر او را خون روان و آن چیز غیر

التمام يكون الطعام نجسًا ويحرم أكله إذا كان مائعًا وإن كان

جامدًا رفعه وما حوله وإن كان مما لا نفس له سائلة فإن كان

من ذوات السموم لم يؤكل ويحرم الطعام لأجل الضرر لا لعينه

كالحية والعقرب وإن كان ذبابًا غمسه في الطعام حتى يغوص

جناحاه ثم أخرجه وإن مات فإن الطعام طاهر يأكله لما روي

أن النبي صلى الله عليه وآله قال إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه

فيه فإن في أحد جناحيه داء وفي الأخرى شفاء وإنه يلقي بالذي

فيه الداء ويستحب له مص الشراب ولا يكرعه كرعًا ويقطعه ثلث

دفعات للنفس ولا يتنفس في الإناء ويسمي على أوله ويحمد الله تعالى

في آخره والاختصار في هذه الجملة أن نقول هي اثنا عشرة خصلة

أربع منها فريضة وأربع سنة وأربع أدب أما الفريضة فالعلم

بما أكله من أين هو والتسمية والرضا والشكر وأما السنة

فالجلوس على الرجل اليسرى والأكل بثلث أصابع ولعق الأصابع والأكل

مما يليه وأما الأدب فالمضغ الشديد وتصغير اللقم وقلة النظر إلى وجوه القوم

وأن لا يفرش المائدة بالخبز ويضع فوقه الأدم وأن لا يأكل متكئًا و

مُنْبَطِحًا عَلَى بَطْنِهِ **فَصْلٌ** فَإِذَا أَفْطَرَ عِنْدَ غَيْرِهِ قَالَ أَفْطَرَ عِنْدَكُمُ

و دران حال که بر روی افتاده است بر شکم خود پس چون روزه بگشاید نزد دیگری بگوید روزه بگشایند نزد شمایان

الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمُ الْأَبْرَارُ وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْكُمُ الرَّحْمَةُ وَصَلَّتْ

روزه داران و بخورند طعام شمارا نیکوکاران و فرود آید بر شمایان رحمت و صلوات گویند

عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

بر شما فرشتگان و سپاس مر خدایرا آنکه طعام داد مارا و آب داد مارا و گردانید مارا از مسلمانان

وَهَدَانَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقَهُ تَفْضِيلًا اَللّٰهُمَّ أَشْبِعْ جِيَاعَ

و راه نمود مارا از گمراهی و بزرگی داد مارا بر بسیاری از آفرینش خود بزرگی دادن بارخدایا سیر گردان گرسنگان

أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاكْسُ عَارِيَهَا وَعَافِ مَرِيضَهَا وَرُدَّ غَائِبَهَا وَاجْمَعْ شَمْلَ

امت پیغامبر را و بپوشان برهنگان امت را و تندرست بیماران امت را و باز آر غایب امت را و یکجا کن پریشانی

أَهْلِ الدَّارِ وَأَدِرْ أَرْزَاقَهُمْ وَاجْعَلْ دُخُولَنَا بَرَكَةً وَخُرُوجَنَا مَغْفِرَةً وَ

صاحب خانه و فرود آر بر روزیهای ایشان و بگردان درآمدن ما برکت و برآمدن ما آمرزش و

آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

بده مارا در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار مارا از عذاب دوزخ به مهربانی خود ای مهربان ترین

الرَّاحِمِينَ **فَصْلٌ** فِي آدَابِ الْحَمَّامِ بِنَاءُ الْحَمَّامِ وَبَيْعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَكِرَاؤُهُ مَكْرُوهٌ

همه مهربانان در آداب های حمام و ساختن حمام و فروختن او و خریدن او و کرایه دادن او مکروه است

فِي الْجُمْلَةِ لِمَا فِيهِ مِنْ مُشَاهَدَةِ عَوْرَاتِ النَّاسِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

همه از جهت چیزیکه در انست از دیدن اندام های مردم و بتحقیق روایت است از علی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بِئْسَ الْبَيْتُ الْحَمَّامُ يُنْزَعُ مِنْ أَهْلِهِ الْحَيَاءُ وَلَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَأَمَّا

اینکه گفت بد خانه ایست حمام میکشد از اهل خود شرم را و خوانده نمیشود دران قرآن و هر چه

دُخُولُهُ فَالْأَوْلَى أَنْ لَا يَدْخُلَهُ إِذَا وَجَدَ مِنْ ذٰلِكَ بُدًّا لِمَا وَرَدَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ

درآمدن حمام پس بهتر آنست اینکه نه درآید او را وقتیکه بیابد از آن گریز از جهت چیزیکه وارد است از عبد الله

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ الْحَمَّامَ وَيَعْلَلُ بِأَنَّهُ مِنْ رَقِيقِ الْعَيْشِ وَعَنِ الْحَسَنِ وَابْنِ سِيرِينَ

اینکه بود او مکروه میداشت حمام را و میگفت باینکه از تازگی عیش است و از حسن و ابن سیرین

أَنَّهُمَا كَانَا لَا يَدْخُلَانِ الْحَمَّامَ وَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللّٰهُ مَا رَأَيْتُ أَبِي قَطُّ

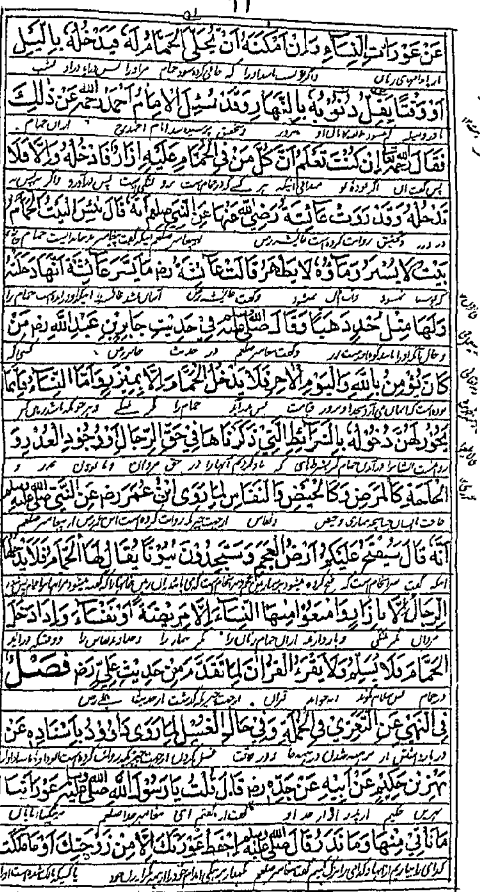
اینکه ایشان هر دو درنیامدند حمام را و گفت پسر امام احمد که ندیدم پدر خود را هرگز

دَخَلَ الْحَمَّامَ وَلَوْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى ذٰلِكَ وَدَعَتِ الضَّرُورَةُ

که درآمده در حمام و اگر باشد بآنکس حاجت بطرف حمام و دعوت کند ضرورت بطرف او

جَازَ لَهُ دُخُولُهُ مُسْتَتِرًا بِمِئْزَرٍ غَاضًّا لِبَصَرِهِ

روا است مر او را درآمدن حمام دران حال که پوشیده است خود را بلنگی پوشیده است چشم خود را



عن عورات النساء وإن أمكنه أن يخلي الحمام له فيدخله بالليل
أو وقتاً يقل دخوله بالنهار وقد سئل الإمام أحمد رحمه الله عن ذلك
فقال رحمه الله تعالى إن كنت تعلم أن كل من في الحمام عليه إزار فادخله وإلا فلا
تدخله وقد روت عائشة رضي الله عنها عن النبي صلعم أنه قال بئس البيت الحمام
بيت لا يستر وماؤه لا يطهر قالت عائشة رض ما يسر عائشة أنها دخلته
ولها مثل أحد ذهباً وقال صلى الله عليه في حديث جابر بن عبد الله رض من
كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر وأما النساء فإنما
يجوز لهن دخوله بالشرائط التي ذكرناها في حق الرجال لوجود العذر و
الحاجة كالمرض وكالحيض والنفاس لما روى ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
أنه قال ستفتح عليكم أرض العجم وستجدون بيوتاً يقال لها الحمام فلا يدخلها
الرجال إلا بإزار وامنعوها النساء إلا مريضة أو نفساء وإذا دخل
الحمام فلا يسلم ولا يقرأ القرآن لما تقدم من حديث علي رض **فصل**
في النهي عن التعري في الحمام وفي حال الغسل لما روى داود بإسناده عن
بهز بن حكيم عن أبيه عن جده رض قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم عوراتنا
ما نأتي منها وما نذر فقال صلى الله عليه وسلم احفظ عورتك إلا من زوجتك أو ما ملكت

يمينك قال قلت يا رسول الله اذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه وسلم

دست راست تو گفت بهز او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد گروه پاره اندر باهم پاره دیگر گفت پیغامبر

إن استطعت أن لا يرينها احد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله اذا كان احدنا خاليا

اگر توانی اینکه نه بیند آن اندام را هیچکس پس نه بیند آن را گفت بهز او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد یکی از ما تنها

قال صلى الله عليه وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس رواه ابو داود باسناده

گفت پیغامبر خدا سزاوارتر است اینکه شرم داشته شود از او از مردم در روایت کرده است ابو داود

عن ابي سعيد الخدري رض عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل الى

گفت پیغامبر نه بیند مرد بسوی

عورة الرجل ولا تنظر المرأة الى عورة المرأة ولا يفضي الرجل الى الرجل في

اندام مرد و نه بیند زن بسوی اندام زن و نرسد مرد بسوی مرد در

ثوب ولا تفضي المرأة الى المرأة في ثوب واما حالة الغسل في موضع خال

یک جامه و نرسد زن بسوی زن در یک جامه و هر چونکه در وقت غسل در جای تنها

لا يراه احد فيكره ان يغتسل بلا مئزر لما روى ابو داود باسناده عن عطاء بن يعلى

که نمی بیند او را هیچکس پس مکروه است اینکه غسل کند بی لنگ از جهت چیزی که روایت کرده ابو داود باسناد خود

بن امية رض قال يعلى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يغتسل بلا ازار

گفت بدرستی پیغامبر خدا دید مردی را که غسل میکرد بی لنگ

فصعد المنبر فحمد الله تعالى واثنى عليه وقال ان الله حيي ستير يحب

پس بر آمد پیغامبر بر منبر پس سپاس گفت خدا را و ثنا کرد بر او و گفت پیغامبر بدرستی خدا شرمناک است بسیار پوشیده است

الستر والحياء فاذا اغتسل احدكم فليستتر واما ان دخل الماء للغسل

پوشیدن را و شرم را پس وقتیکه غسل کند یکی از شما پس پوشیده شود و هر چونکه باشد اگر می در آید در آب برای غسل

او لغيره فيكره ايضا بلا مئزر لان للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض

یا برای غیر او پس مکروه است نیز در آمدن بی لنگ زیرا که بدرستی مر آب را باشندگانند از جهت چیزی که روایت کرده است جابر

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى ان يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض انه قال ان للماء

از پیغمبر صلعم اینکه باز داشته است پیغامبر از اینکه در آید در آب بی لنگ و نقل است از حسن رض اینکه گفت بدرستی مر آب را

سكانا وان احق من استتر من سكانه لنحن **فصل** وقد رخص الامام

باشندگانند و بدرستی سزاوارترین کسیکه پوشیده است از باشندگان آب هر آینه ماییم در تحقیق رخصت کرده است

احمد رحمه الله في ذلك في رواية اخرى انه لا يكره ذلك لانه سئل عن

امام احمد رح در برهنه در آمدن در آب در روایت دیگر و آنچه مکروه نیست آن در آمدن زیرا که بدرستی پرسیده شد

رجل كان عند نهر ليس يراه احد قال ارجو ومعنى ذلك انه لا يكون به

امام احمد از مردی که بود نزد جوی که نمی دید او را هیچکس گفت امید دارم و معنی آن اینست که نمی باشد باو

بأس والأولى والأصح ما تقدم من النهي **فصل** في لبس الخاتم و

اتخاذه عن أبي داود بإسناده عن أنس بن مالك رض قال أراد رسول الله

صلى الله عليه وسلم أن يكتب إلى بعض الأعاجم فقيل له لا يقرؤن كتابا إلا بخاتم فاتخذ

خاتما من فضة ونقش فيه محمد رسول الله وعن أنس رض قال كان

خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة كله فصه منه وفي لفظ عن أنس رض

أنه قال كان خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من ورق فصه حبشي وعن أبي داود

بإسناده عن نافع عن ابن عمر رض قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ذهب

وجعل فصه مما يلي بطن كفه ونقش فيه محمد رسول الله فاتخذ الناس خواتيم

الذهب فلما رآهم اتخذوها رمى به وقال لا ألبسه أبدا ثم اتخذ خاتما من فضة

ونقش فيه محمد رسول الله ثم لبس الخاتم بعده أبو بكر رض ثم لبس بعد أبي بكر

عمر رض ثم لبسه عثمان رض حتى وقع في بئر أريس **فصل** ويكره اتخاذ

الخاتم من الحديد والشبه لما روى أبو داود بإسناده عن عبد الله بن بريدة

عن أبيه رضي الله عنه قال إن رجلا جاء إلى رسول الله صلى الله عليه

وسلم وعليه خاتم من شبه فقال له ما لي أجد منك ريح الأصنام

فطرحه ثم جاء وعليه خاتم من حديد فقال ما لي أرى

عَلَيْكَ حِلْيَةَ أَهْلِ النَّارِ فَطَرَحَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتَّخِذُهُ

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّخِذْهُ مِنْ وَرِقٍ وَلَا تُتِمَّهُ مِثْقَالًا **فَصْلٌ**

وَيُكْرَهُ التَّخَتُّمُ فِي الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَلِيًّا رض عَنْ

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَالْاِخْتِيَارُ التَّخَتُّمُ فِي الْيُسْرَى وَفِي الْخِنْصَرِ لِمَا رَوَى أَبُو

دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ وَ

كَانَ فَصُّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ وَرُوِيَ ذٰلِكَ عَنْ أَكْثَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَلِأَنَّ خِلَافَ

ذٰلِكَ عَادَةٌ وَشِعَارُ الْمُبْتَدِعَةِ وَلِأَنَّ الْمُسْتَحَبَّ أَنْ يَكُونَ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ

بِالْيَمِينِ لِتُوضَعَهُ فِي الشِّمَالِ وَفِي ذٰلِكَ صِيَانَةٌ لِلْخَاتَمِ وَصِيَانَةٌ لِلْمَكْتُوبِ

عَلَيْهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْحُرُوفِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ فَعَلَى هٰذَا الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ سَوَاءٌ وَالْاِخْتِيَارُ الْأَوَّلُ **فَصْلٌ**

فِي آدَابِ الْخَلَاءِ وَالْاِسْتِنْجَاءِ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْخَلَاءِ نَحَّى عَنْهُ مَا كَانَ فِيهِ

ذِكْرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْخَاتَمِ وَالتَّعْوِيذِ وَغَيْرِهِمَا وَيُقَدِّمُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَ

يُؤَخِّرُ الْيُمْنَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ وَمِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ هٰذِهِ الْحُشُوشَ مُحْتَضَرَةٌ

فَاسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلْيَقُلْ أَحَدُكُمْ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ



النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطى الرأس مستتراً ولا يرفع
ثوبه حتى يدنو من الأرض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لأنه أسهل
لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلماً و
يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه إلى السماء ولا يضحك مما
يخرج منه لا من غيره ويبعد من الناس ويبغي موضعاً مستقلاً وتوا
ضوله لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته أحداً فإن كان الموضع صلباً
أو مهب الريح الصق رأس ذكره بالأرض وإن كان في الصحراء لم يستقبل
القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل
الشمس والقمر ولا يبال في حجر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لأنه
قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يسقط من ثمرتها فيتنجس ولا
في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لأن ذلك يستحق اللعنة
كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيهاً
لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا
فإذا فرغ قال الحمد لله الذي أذهب عني الأذى وعافاني ثم يقوم
عن موضعه إلى موضع طاهر ولا يستنجي هناك لئلا يتلوث بدنه



بالنجاسة او برش الماء على بدنه وثيابه ثم ينظر فان كان الخارج لم
ينتشر عن المخرج الا بمقدار ما جرت العادة به كان مخيرا بين الاستنجاء
بجامد وبين الاستنجاء بالماء فان اختار الجامد فالاختيار الحجر
وعدده ثلثة احجار ان كان لم يستجمر بهن احد من قبل طاهرة فياخذ
حجرا منها بيمينه ويبدأ بالقبل بعد ان يمسح اصل ذكره الى راسه و
ينتره ثلثا بيده اليسار متنحنحا ليتحقق استفراغ البول بذلك فهو الاستبراء
ويأخذ ذكره بشماله ويمده على الحجر الذي في يمينه ويمسحه حتى يرى
موضع المسح جافا يفعل كذلك ثلثا بثلثة احجار فان لم يقدر على
الاحجار فبثلث خرق او خزف ومدر او ثلث حثيات من تراب او يمسح
على الارض او الحائط عند عدم هذه الاشياء حتى يرى الجفافة و
النشافة عن اثر كل مسحة فاذا فعل ذلك فقد سقط عنه حكم
القبل وينبغي ان يحترز عن مد الذكر في الاستبراء من موضع الحشفة
لانه قد يبقى البول في قصبة الاحليل ثم يخرج بعد فراغه عن الوضوء
فيبطل وضوءه ولهذا شرع في حقه ان يخطو خطوات قبل الاستبراء
والتنحنح خوفا من بقاء شيء من البول في الاحليل واما الدبر فياخذ

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها الى ان يبلغ الى
مؤخرها ثم يرمي به ثم ياخذ الحجر الثاني ويبدء به من مؤخرها
يمسحها الى ان يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم ياخذ الحجر الثالث فيديره
حول المسربة فيرمي به فقد حصل بذلك الاجزاء وان لم ينق بان
راى على الحجر الاخير نداوة زاد الى خمسة وان لم ينق بذلك زاد الى
سبعة او تسعة ولا يقطعه الا على وتر فان نقي بحجر واحد او باثنين
زاد الى ثلثة لان الشرع بذلك ورد وقد ذكر الاستنجاء صفة اخرى
وهو ان ياخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره
الى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمره عليها الى مؤخرها حتى يبلغ
الموضع الذي بدا منه وياخذ حجرا اخرى فيمره من مقدم صفحته
اليسرى كذلك ثم ياخذ حجرا اخر فيمسح به الوسط ولكل جاز وقد
جاء في الاثر ان رجلا قال لبعض الصحابة من الاعراب وقد خاصمه
لا احسبك انك تحسن الخراءة فقال بلى وابيك اني بها لحاذق
قال فصفها لي قال ابعد الاثر واعد المدر واستقبل نبت الشيح
واستدبر الريح واقعي اقعاء الظبي واجفل اجفال النعام اما الشيح



فهو نبت طيب الريح يكون بالبادية والإقعاء ههنا الاستيفاز على

صدور قدميه والإجفال الارتفاع بعجزه عن الأرض **فصل** و

الاستنجاء بالماء أن يمسك قضيبه بيده اليسرى ويطرح الماء باليمنى

فيغسله سبعا بعد الاستبراء والتنحنح وفصل الإزعاج على ما ذكرناه

وقد سنّه فقهاء المدينة رض الذكر بالضرع فلا يزال يخرج منه الشيء

بعد الشيء ما دام الرجل يمده فإذا وقع الماء على الذكر انقطع البول وأما

الدبر فيباشر المحل بيده اليسرى ويصب الماء باليمنى فيتابع صبه

ويسترخي قليلا ويجيد ذلك الموضع بيده حتى يتيقن نظافته وينقي

ولا يلزمه غسل باطن المخرجين لأن ذلك مما يعفى عنه في الشرع ولا عليه

الاستنجاء من الريح والفضيلة في الجمع بين الاستجمار بالجامد والماء

فإن اقتصر على الحجر أجزأه لكن استعمال الماء أولى في الجملة لأنه قيل إذا لم

يستنج بالماء اعتراه الوسواس ولهذا قيل إن قوما من الشعراء لا يستنجون

بالماء لأن كلام الخناء والفحش يجيء بذلك فهو سنة نعوذ بالله من كلام

يمره القذر والنتن **فصل** وأما إذا انتشرت النجاسة إلى

معظم حشفته في القبل والصفحتين في الدبر لم يجزه غير الماء لأنها

خَرَجَتْ مِنْ مَحَلِّ الرُّخْصِ صَارَتْ كَالنَّجَاسَةِ الَّتِي عَلَى بَقِيَّةِ الْبَدَنِ
مِنَ الْفَخِذِ وَالصَّدْرِ وَغَيْرِهِمَا وَلَا يَزُولُ إِلَّا بِالْمَاءِ **فَصْلٌ** وَصِفَةُ
مَا يَجُوزُ بِهِ الْاِسْتِنْجَاءُ أَنْ يَكُونَ جَامِدًا طَاهِرًا مُنْقِيًا غَيْرَ مَطْعُومٍ وَلَا
حُرْمَةَ لَهُ وَغَيْرَ مُتَّصِلٍ بِحَيَوَانٍ وَلَا يَجُوزُ بِالرَّوْثِ وَالرِّمَّةِ لِأَنَّهُمَا
مِنْ طَعَامِ الْجِنِّ وَلَا بِشَيْءٍ مِنْ لَزِجٍ يَلْطَخُ فَلَا يُنْقِي كَالْحُمَمَةِ وَالزُّجَاجَةِ
وَالْحَصَاةِ الْمُلْسَاءِ **فَصْلٌ** وَيَجِبُ مَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاِسْتِنْجَاءِ لِجَمِيعِ مَا
يَخْرُجُ مِنَ السَّبِيلَيْنِ سِوَى الرِّيحِ وَذَلِكَ كَالْغَائِطِ وَالدُّودَةِ وَالْحَصَاةِ
وَالدَّمِ وَالْمِدَّةِ وَالشَّعْرِ وَأَمَّا الذَّكَرُ فَالْخَارِجُ مِنْهُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا
الْبَوْلُ وَالثَّانِي الْمَذْيُ وَهُوَ مَاءٌ أَبْيَضُ رَقِيقٌ يَخْرُجُ عِنْدَ اللَّذَّةِ عِنْدَ
الْمُلَاعَبَةِ وَالتَّذَكَّارِ وَحُكْمُهُ حُكْمُ الْبَوْلِ وَزِيَادَةُ غَسْلِ الذَّكَرِ
وَالْأُنْثَيَيْنِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ رض فِي ذَلِكَ مَاءُ الْفَحْلِ لِكُلِّ
فَحْلٍ مَاءٌ فَلْيَغْسِلْ ذَكَرَهُ وَأُنْثَيَيْهِ وَلْيَتَوَضَّأْ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ وَ
الثَّالِثُ الْوَدْيُ وَهُوَ مَاءٌ أَبْيَضُ خَاثِرٌ يَخْرُجُ بِإِثْرِ الْبَوْلِ فَحُكْمُهُ حُكْمُ
الْبَوْلِ فَقَطْ وَالرَّابِعُ الْمَنِيُّ وَهُوَ الْمَاءُ الْأَبْيَضُ الَّذِي يَخْرُجُ عِنْدَ اللَّذَّةِ
الْكُبْرَى بِالْجِمَاعِ أَوِ الِاحْتِلَامِ وَقَدْ يَكُونُ أَصْفَرَ عِنْدَ قُوَّةِ

الرجل وقد يكون أحمر عند كثرة الجماع وقد يكون رقيقا عند ضعف

مرد وگاه بباشد منی سرخ وقت بسیار کردن جماع وگاه بباشد منی تنک بوقت ناتوانی

البنية والقوة ويعلم بالرائحة كرائحة الطلع والعجين وهو طاهر

جسم وزور ودانسته میشود منی ببوی همچو بوی شکوفهٔ خرما وخمیر آرد وآن منی پاک

في أشهر الروايتين وموجبه غسل جميع البدن وماء المرأة رقيق

در مشهورترین دو روایت وواجب کرده شده منی شستن همه تن است وآب زن تنک

أصفر والخامس الريح يخرج من القبل نادرا كما يخرج من الدبر

زرد است وپنجم باد است می برآید از پیش اندک چنانچه می برآید از پس

فصل في كيفية الطهارة الكبرى وهو على ضربين كامل ومجزي

در چگونگی طهارت بزرگ وآن بر دو گونه است کامل است وبس کننده است

أما الكامل فهو أن يأتي بالنية وهو اعتقاده رفع الحدث الأكبر

هر چونکه باشد کامل پس این است که آرد نیت را وآن نیت گرویدن است در رفع کردن حدث بزرگ

أو الجنابة فإن تلفظ به مع اعتقاده بقلبه كان أفضل ويسمي

یا جنابت را پس اگر بگوید آنرا با گرویدن بدل خود باشد بهتر وبسم الله گوید

عند أخذ الماء ويغسل يديه ثلاثا ويغسل ما به من الأذى ثم يتوضأ

وقت گرفتن آب وبشوید هر دو دست را سه بار وبشوید چیزی که باو رسیده از نجاست پس وضو کند

وضوءه كاملا ويؤخر غسل قدميه ويحثي على رأسه ثلث حثيات

وضوء درست وپس آرد شستن دو پای خود وآب افشاند بر سر خود سه بار

من الماء يروي بها أصول شعره ويفيض الماء على سائر جسده ثلاثا

از آب تر میکند بان بیخ های موی خود وبریزد آب بر باقی تن خود سه بار

ويدلك بدنه بيديه ويتبع المغابن وغضون البدن ويتحقق

وبمالد تن خود را بهر دو دست خود ودر پی کند پنهانی های آن وشکنهای تن را وپیدا آید

حصول الماء عليها لقوله صلى الله عليه وسلم بلوا الشعر وانقوا البشرة فإن

حاصل شدن آب بران شکنها از جهت فرموده پیغامبر [illegible] تر کنید موی را وپاک کنید پوست را پس بدرستی

تحت كل شعرة جنابة ويبدأ بشقه الأيمن وينتقل من موضع

زیر هر مویی پلیدیست وآغاز کند به پهلوی راست وبرود از جای

غسله فيغسل قدميه فإن سلم في خلال ذلك من نواقض الطهارة

غسل خود پس بشوید هر دو پا را پس اگر سلامت ماند میان غسل از شکننده های وضو

الصغرى جاز له أن يصلي بهذه الطهارة لأنا نحكم له برفع الحدثين

روا است مر او را اینکه نماز گزاردن باین طهارت زیرا که بدرستی ما حکم میکنیم بدور کردن هر دو حدث

جميعاً وإلا أحدث للصلوة وضوءً والأصل في جميع ذلك ما

روي عن عائشة رضـ أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أراد

الغسل من الجنابة يغسل يديه ثلثاً ثم يأخذ بيمينه فيصب على شماله

ثم يمضمض ويستنشق ثلثاً ويغسل وجهه ثلثاً وذراعيه ثلثاً

ثم يصب على رأسه الماء ثلثاً ثم يغتسل فإذا خرج غسل قدميه و

أما المجزي فهو أن يغسل فرجه وينوي ويسمي ويعم بدنه بالغسل

مع المضمضة والاستنشاق لأنهما واجبان في الكبرى وفي الصغرى

روايتان أصحهما دخولهما فيها أيضاً ولا يجوز له أن يصلي بهذا الغسل

إلا أن ينوي به الغسل والوضوء ويتداخل بقية أفعال الوضوء في

الغسل للعذر بالنية وإذا عدمت النية لم يحصل له الوضوء فلا تصح

الصلوة به قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له بخلاف الأول

فإنه قد أتى فيه بالوضوء الكامل والترتيب في استعمال الماء غير مستحب

والاقتصاد هو المحمود المندوب إليه وقلة الماء مع إحكام الغسل و

الوضوء أفضل من الإسراف وقد روي أن النبي صلى الله عليه وسلم توضأ بمد وهو

رطل وثلث واغتسل بصاع وهو أربعة أمداد فصل في الأذكار

المستحب ذكرها عند غسل الأعضاء يقول إذا فرغ من الاستطابة

از دعاهای مستحب گفتن آن در وقت شستن اندامها میگوید چون فارغ شود از استنجا کردن

اللهم نقّ قلبي من الشك والنفاق وحصّن فرجي من الفواحش و

ای بار خدایا پاک کن دل من از شک و نفاق و نگاه دار اندام مرا از بدیها و

يقول عند التسمية أعوذ بك من همزات الشياطين وأعوذ بك رب

بگوید وقت بسم الله گفتن پناه میخواهم بتو ای پروردگار من از وسوسهای شیطان و پناه میخواهم بتو ای پروردگار

أن يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم إني أسألك اليمن و

از اینکه حاضر شوند شیطانها مرا و بگوید وقت شستن دو دست خود ای بار خدا بدرستی که من میخواهم از تو یمن و

البركة وأعوذ بك من الشؤم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم

برکت را و پناه میخواهم بتو از شآمت و هلاکی و بگوید هنگام آب در دهن کردن ای بار خدایا

أعنّي على تلاوة القرآن كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق

یاری ده مرا بر خواندن قرآن که کتاب تست و بسیاری یاد تو و بگوید هنگام آب در بینی کردن

اللهم أوجدني رائحة الجنة وأنت عني راض ويقول عند الاستنثار

ای بار خدایا پیدا کن مرا بوی بهشت و حال آنکه تو از من خوشنودی و بگوید هنگام افشردن بینی

اللهم إني أعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل

ای بار خدایا بدرستی که من پناه میخواهم بتو از بوهای دوزخ و از بد سرای و بگوید وقت شستن

وجهه اللهم بيّض وجهي يوم تبيضّ وجوه أوليائك ولا تسوّد وجهي

روی خود ای بار خدایا سفید کن روی مرا روزیکه سفید میشود در آن روز روهای دوستان تو و سیاه مکن روی مرا

يوم تسودّ وجوه أعدائك وعند غسل ذراعه اليمنى اللهم آتني كتابي

روزیکه سیاه میشود در آن روهای دشمنان تو و بگوید وقت شستن دست راست ای بار خدایا بده دفتر مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا وعند غسل ذراعه اليسرى اللهم إني

بدست راست من و حساب کن مرا حساب آسان و بگوید وقت شستن دست چپ ای بار خدایا بدرستی که

أعوذ بك أن تؤتيني كتابي بشمالي أو من وراء ظهري ويقول عند

پناه میخواهم بتو از اینکه بدهی نامه مرا بدست چپ یا از پس پشت من و بگوید وقت

مسح الرأس اللهم غشّني برحمتك وأنزل عليّ من بركاتك وأظلّني تحت

مسح کردن سر ای بار خدایا بپوشان مرا برحمت خود و فرود آر بر من از برکتهای خود و سایه کن مرا از زیر

ظل عرشك يوم لا ظل إلا ظلك ويقول عند مسح الأذنين اللهم اجعلني

عرش خود روزیکه نیست سایه مگر سایه تو و بگوید وقت مسح کردن دو گوش ای بار خدایا گردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه اللهم أسمعني منادي

مرا از آنها که بشنوند قرآن را پس پیروی میکنند نیکوی آنرا ای بار خدایا بشنوان مرا فریاد کننده

الجنة مع الابرار ثم يمسح عنقه ويقول اللهم فك رقبتي من النار

واعوذ بك من السلاسل والاغلال ويقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم

ثبت قدمي على الصراط مع اقدام المؤمنين ويقول عند غسل قدمه اليسرى

اللهم اني اعوذ بك ان تزل قدمي عن الصراط يوم تزل اقدام المنافقين

واذا فرغ من وضوئه رفع راسه الى السماء ثم قال اشهد ان لا اله الا

الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحانك

وبحمدك لا اله الا انت عملت سوءا وظلمت نفسي استغفرك واسألك

التوبة فاغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني

من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني عبدا صبورا شكورا و

اجعلني اذكرك واسبحك بكرة واصيلا **فصل** في آداب اللباس

وهو على خمسة اضرب محرم على كل مكلف ومحرم على شخص دون شخص

ومكروه ومباح ومستحب فاما المحرم على كل مكلف فالمغصوب

واما المحرم على شخص دون شخص فالحرير مباح للنساء حرام على بالغي

الذكور وهل يباح ان يلبسوه الصبيان الصغار ام لا على روايتين و

كذلك في اباحة لبسه للبالغين في قتال المشركين وجهادهم روايتان

فهذا هو الضرب المباح واما المكروه فهو اطالة الثوب الى حد

پس این قسم رواست و هرچه که باشد مکروه پس آن دراز کردن جامه است تا حدی که

يخرج الى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما

می براید بطرف خرامیدن و بزرگی و همچنین است که در وی چیزی که در وابریشم و ریسمان است و دانسته نمیشود آیا هر دو

نصفان او احدهما اكثر واما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها

برابر اند یا یکی از انها بیشتر است و هرچه که باشد پاکیزه کرده شده است ازو پس آن هر پوشیدنیست که میباشد بسبب آن

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة اهل بلده وعشيرته فينبغي

شهرت گیرنده میان مردم چنانچه برامدن از عادت مردم شهر و گروه خود پس می سزد

ان يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار اليه بالاصابع و

این که بپوشد چیزی که میپوشند مردم شهر و جدا نکند ایشانرا در پوشش تا انکه اشارت کرده نشود بطرف وی بانگشتها و

يغتاب فيكون ذلك سببا الى حملهم على غيبته فيشاركهم في اثم

غیبت کرده نشود پس میباشد آن پوشش سبب بطرف بار کردن ایشانرا بر بدسگالی او پس شریک میشود ایشانرا در گناه

الغيبة له **فصل** ولنا قسمان آخران احدهما واجب والآخر مندوب

بدسگالی برادر را و مارا دو قسم دیگر است از پوشش یکی از انها واجب است و دیگری ادب است

فاما الواجب فعلى ضربين احدهما يرجع الى حق الله تعالى والثاني الى حق

پس اما هرچه که باشد واجب پس بر دو گونه است یکی انکه میگردد بطرف حق خدا را و دیگری بطرف حق

الانسان خاصة واما الذي لحق الله تعالى فهو ستر العورة عن اعين

آدمی در ان حال که خاصه است و اما انکه برای حق خدا است پس آن پوشیدن اندام است از چشم

الناس على ما بيناه في فصل التعري واما الذي لحق الانسان فهو الذي

مردم بر روشی که بیان کردیم در فصل تعری و اما انکه برای حق آدمی است پس آن است که

يتوقى به من الحر والبرد وانواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه

نگاه داشته شود باو از گرما و سرما و از انواع رنج ها پس واجب میشود بر وی آن پوشش و روا نیست گذاشتن او

لان فيه عونا على تلاف نفسه وذلك حرام واما المندوب فكذلك

زیرا که در وی یاری دادن است به تلف کردن نفس خود و آن حرام است و اما آن پوشش که ادب است پس همچنین

ينقسم على قسمين احدهما في حق الله تعالى وهو الرداء اذا كان في جماعة

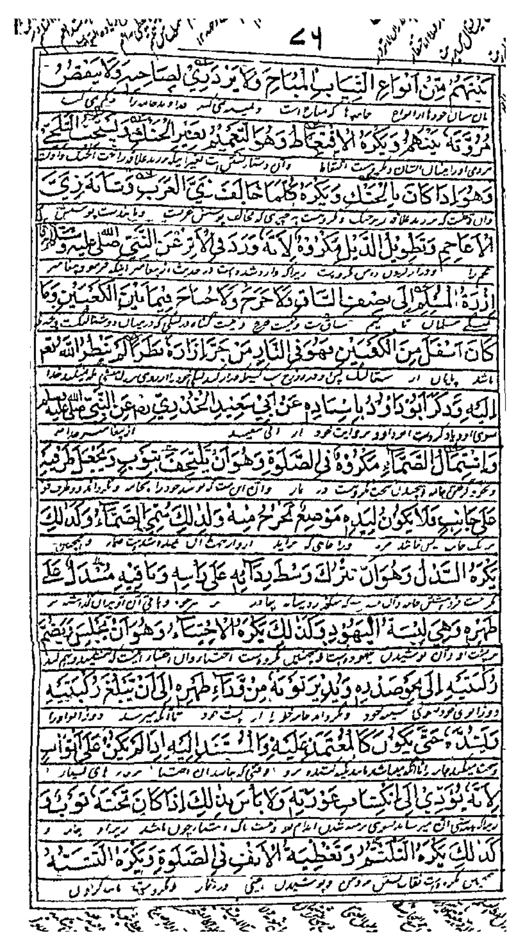
بر دو گونه است یکی از انها در حق خدا است و آن چادر است چون باشد در گروهی

وجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالاعياد

و هنگامه مردم پس برهنه نکند دو دوش خود را از جامهای نیک چنانچه روزهای عید

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به

و جمعه و غیر آن و قسم دوم در حق آفریده شده است و آن چیزیست که زیبا میشوند باو



بينهم من أنواع الثياب المباح ولا يؤدي لصاحبه ولا ينقص

مروته بينهم ويكره الاعتجار وهو التعميم بغير الحنك لبحث التلحي

وهو إذا كان بالحنك ويكره كلما خالف زي العرب وشابه زي

الأعاجم وتطويل الذيل مكروه لأنه ورد في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم

أزرة المسلم إلى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما

كان أسفل من الكعبين فهو في النار من جر إزاره بطرا لم ينظر الله تعالى

إليه ذكره أبو داود بإسناده عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو أن يلتحف بثوبه ويجعل طرفيه

على جانب فلا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي الصماء وكذلك

يكره السدل وهو أن تترك وسط ردائه على رأسه وباقيه منسدل على

ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو أن يجلس ويضم

ركبتيه إلى موضع صدره ويدير ثوبه من قداء ظهره إلى أن يبلغ ركبتيه

ويشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند إليه إذا الركبتين على أتوابر

لأنه يؤدي إلى انكشاف عورته ولا بأس بذلك إذا كان تحته ثوبه

كذلك يكره التلثم وتغطية الأنف في الصلوة ويكره التشبه

بزي النساء للرجال وكذلك للنساء التشبه بزي الرجال لأن النبي

بپوشش زنان مردان را و همچنین حرامست مر زنان را مانند کردن بپوشش مردان زیرا که پیغامبر

صلى الله عليه وسلم لعن فاعله وتوعد عليه ويكره الإقعاء في الصلوة وهو أن

لعنت کرده است کننده او را و ترسانیده است بر وی و مکروهست بر وی نشستن در نماز و آن اینست که

يمد ظهر قدميه ويجلس على عقبيه أو يجلس على أليتيه وينصب

دراز کند پشت دو پای خود و بنشیند بر دو پاشنه خود یا بنشیند بر دو سرین خود و استاده کند

قدميه لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الإقعاء كإقعاء الكلب نهي عنه ويكره

دو پای خود را فرموده پیغامبر ص آن نشستن همچون نشستن سگ است باز داشته شده است از وی و مکروهست

لبس ما تشف منه الأبدان من الثياب وإن شفت منه العورة كان

پوشیدن چیزی از جامه که نمایان شود از وی اندامها و اگر نمایان شود از وی اندام نهانی باشد

فاسقا كما لو كشفها إذا تعمد لبسه ولا تصح صلوته فيها وقد مدح الشرع

گنهکار همچنانچه اگر برهنه کند عورت را چون دانسته بپوشد جامه پاره شده را و درست نیست نماز او در آن جامه و بتحقیق ستوده است شرع

السراويل بقوله صلى الله عليه وسلم السراويل نصف الكسوة وهي في حق الرجال

تنبان را بقول پیغامبر ص که تنبان نیم پوشش است و تنبان در حق مردان

آكد ويكره توسعة بواكيه وتضييقها أولى وأحب لأنه أستر للعورة

استوارتر است و مکروهست فراخ کردن پاچهای او و تنگ کردن او بهترست زیرا که پوشنده ترست اندام را

وقد روي أنه صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر للمتسرولات قال ذلك في حق

و بتحقیق روایت کرده شده است اینکه گفت پیغمبر بار خدایا بیامرز زنان تنبان پوش را فرمود پیغمبر این حدیث در حق

امرأة مر بها على دابة فسقطت فأدار وجهه عنها فقيل إنها متسرولة

زنی که گذشت پیغامبر بر آن در حالی که بلند بر پالان بود پس افتاد آن زن پس گردانید پیغمبر روی خود را از وی پس گفته شد بدرستی که آن زن تنبان پوش است

وفي بعض الأحاديث عنه صلى الله عليه وسلم أنه كره السراويل المخرفجة وهي

و در بعضی حدیثها از پیغامبر است که کراهت داشته است تنبان فراخ را و آن تنبان فراخ

الواسعة الطويلة التي تقع على ظهر القدمين وأصله السعة يقال

فراخ درازست که می افتد بر پشت دو پای و اصل مخرفجه فراخی است گفته میشود

عيش مخرفج إذا كان واسعا وأفضل اللباس ما كان ساترا وأفضل الألوان

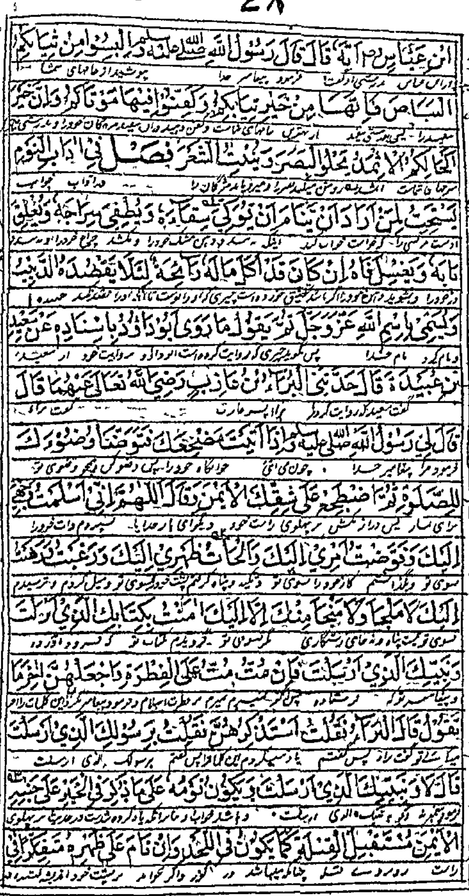
زندگی مخرفج است وقتی که فراخ باشد و بهترین پوشش چیزیست که پوشنده است و بهترین رنگهای

الثياب ما كان أبيض لقوله صلى الله عليه وسلم خير ثيابكم البياض وفي لفظ

جامه چیزیست که سفید باشد از جهت فرموده پیغامبر ص که بهترین جامهای شما سفیدست و در روایت

آخر عليكم بالبياض يلبسها أحياؤكم وكفنوا بها موتاكم وعن ابن

دیگرست لازم است بر شما سفید بپوشند آنرا زندهای شما و کفن دهید بآن مردهای شما را و در روایت از ابن



ابن عباس من ٢ آية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم

البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير

اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في آداب النوم

يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق

بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ماله رائحة لئلا يقصده الدبيب

ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول ما روى ابو داود باسناده عن سعد

بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال

قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك

للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقال اللهم اني اسلمت وجهي

اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة

اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك آمنت بكتابك الذي انزلت

ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن آخر ما

تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت برسولك الذي ارسلت

قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكر في الخبر على جنبه

الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره متفكرا في

مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا بَاْسَ وَيُكْرَهُ نَوْمُهٗ عَلٰى وَجْهِهٖ وَاِذَا رَاٰى فِيْ

عالم آسمانها و زمین پس نیست باک و مکروه است خواب کردن بر روی خود و چنانکه بیند

مَنَامِهٖ مَا يُزْعِجُهٗ اِسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ شَرِّهٖ وَيَتْفُلُ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثًا

در خواب خود چیزی که بی قرار کند او را پناه جوید بخدا از بدی آن و تف کند از جانب چپ خود سه بار

وَقَالَ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ خَيْرَ رُؤْيَايَ وَاكْفِنِيْ شَرَّهَا وَيَقْرَاُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ

و گوید ای بار خدایا روزی کن مرا بهترین خواب های من و بس کند شر آن را از من و بخواند آیة الکرسی

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَمُعَوِّذَتَيْنِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ جُنُبًا وَلَا يُفَسِّرُ مَنَامَهٗ اِلَّا عَلٰى

و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس مگر آنکه باشد جنب و بیان نکند خواب خود را مگر بر کسیکه

مَنْ يُحْسِنُ مِنْ عَالِمٍ اَوْ حَكِيْمٍ وَيَكُوْنُ مُحِبًّا وَلَا يُفَسِّرُ مَا رَاٰهُ مِنَ الْاَحْلَامِ

نیک میداند از دانا یا حاکم و باشد او دوست و بیان نکند چیزی که دیده است در خواب پریشان

[illegible] شَيْطَانٌ يَتَمَثَّلُ لَهٗ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِيْ قَتَادَةَ رض اَنَّهٗ قَالَ سَمِعْتُ

[illegible] شیطان صورت می بندد برای او و تحقیق روایت است از ابی قتاده رض که گفت شنیدم

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ الرُّؤْيَا مِنَ اللّٰهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَاِذَا رَاٰى

پیغامبر خدا را که میگفت خواب از خداست و خیال ای خواب از شیطان است پس چون بیند

اَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهٗ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لْيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا

یکی از شما چیزی را که ناخوش میدارد او را پس بدمد از جانب چپ خود سه بار پس پناه جوید از بدی آن

فَاِنَّهَا لَا تَضُرُّهٗ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا انْصَرَفَ

پس بدرستی آن خواب زیان نکند او را و روایت است از ابوهریره گفت بدرستی پیغامبر خدا صلعم بود وقتی که برگشت

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَقُوْلُ هَلْ رَاٰى اَحَدٌ مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا وَيَقُوْلُ اِنَّهٗ

از نماز پگاه میگفت آیا دید یکی از شما امشب خوابی را و میگفت پیغامبر بدرستی

لَيْسَ يَبْقٰى بَعْدِيْ مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ وَفِيْ حَدِيْثِ عُبَادَةَ

نمی ماند پس از من پیغامبری دیگر مگر خواب نیک و در حدیث عباده است

بْنِ الصَّامِتِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ

از پیغامبر بدرستی گفت پیغامبر خواب مومن یک حصه است از چهل و شش

وَاَرْبَعِيْنَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ وَاِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ ذَكَرَ الْكَلِمَاتِ

حصه از پیغامبری و چنانکه خواهد بیرون آمدن از جای خود یاد کند کلمه‌ها

الَّتِيْ وَرَدَتْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّعْبِيِّ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ مَا خَرَجَ

که وارد شده است در حدیث شعبی از ام سلمه رضی الله عنها بدرستی گفت ام سلمه بیرون آمد

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِيْ قَطُّ اِلَّا رَفَعَ طَرْفَهٗ اِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ

پیغامبر خدا صلعم از خانه من هرگز مگر برداشت گوشه چشم خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا

اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَضِلَّ اَوْ اُضَلَّ اَوْ اَزِلَّ اَوْ اُزَلَّ اَوْ اَظْلِمَ اَوْ اُظْلَمَ اَوْ

اَجْهَلَ اَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ وَيَقْرَءُ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ مَعَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ اِذَا اَصْبَحَ

وَاِذَا اَمْسَى وَيَدْعُو مَعَ ذٰلِكَ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ بِكَ نُصْبِحُ

وَبِكَ نُمْسِي وَبِكَ نَحْيَى وَبِكَ نَمُوتُ وَيَزِيدُ فِي الصَّبَاحِ وَاِلَيْكَ النُّشُورُ

وَفِي الْمَسَاءِ وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَيَقُولُ مَعَ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَعْظَمِ

عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ [illegible] بَعْدَهُ

مِنْ نُورٍ تَهْدِي بِهِ اَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا اَوْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ اَوْ ضُرٍّ تَكْشِفُهُ

اَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ اَوْ شِدَّةٍ تَدْفَعُهَا اَوْ فِتْنَةٍ تَصْرِفُهَا اَوْ مُعَافَاةٍ تَمُنُّ

بِهَا بِرَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاِذَا اَرَادَ دُخُولَ الْمَسْجِدِ فَلْيُقَدِّمْ

رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَيُؤَخِّرْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ

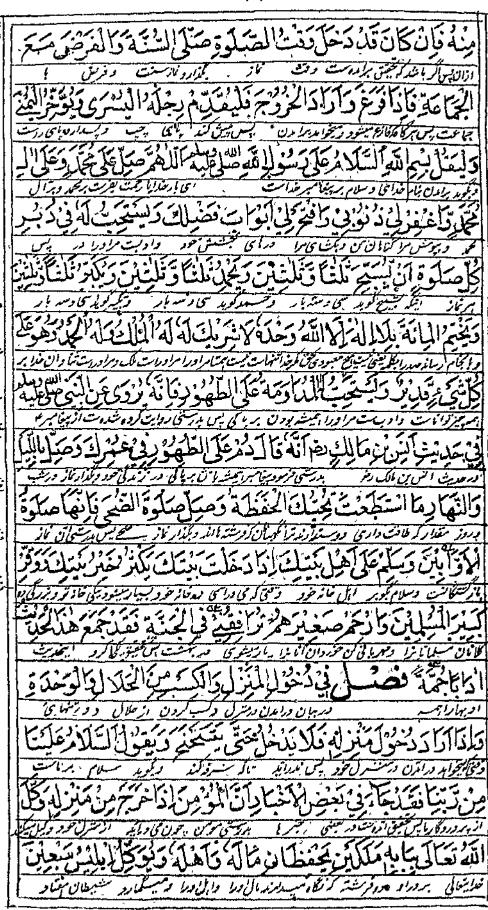
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ

لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلْيُسَلِّمْ عَلَى مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ اَحَدٌ

قَالَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَاِذَا دَخَلَهُ لَا يَجْلِسُ حَتَّى يَاْتِيَ

بِرَكْعَتَيْنِ ثُمَّ اِنْ شَاءَ تَنَفَّلَ فَلَا يَجْلِسُ مُتَشَاغِلًا بِذِكْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

اَوْ صَامِتًا لَا يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ اُمُورِ الدُّنْيَا وَلَا يُكْثِرُ كَلَامَهُ اِلَّا مَا لَا بُدَّ



منه فان كان قد دخل وقت الصلوة صلى السنة والفرض مع

ازان پس اگر باشد که تحقیق بر آمده است وقت نماز بگزارد نماز سنت و فرض با

الجماعة فاذا فرغ واراد الخروج فليقدم رجله اليسرى ويؤخر اليمنى

جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و میخواهد بر آمدن پس پیش کند پای چپ و پس دارد پای راست

وليقل بسم الله السلام على رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم صل على محمد وعلى آل

و بگوید بر آمدن بنام خدای و سلام بر پیغامبر خدا است ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل

محمد واغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب فضلك ويستحب له في دبر

محمد و بپوشش مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مر اورا در پس

كل صلوة ان يسبح ثلثا وثلثين ويحمد ثلثا وثلثين ويكبر ثلثا وثلثين

هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار

ويختم المائة بلا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على

و بانجام رساند صد را بکلمه یعنی نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا تنهاست نیست همتا مر اورا مر اوراست ملک و مر اوراست ستایش و آن خدا بر

كل شيء قدير ويستحب المداومة على الطهور فانه يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم

همه چیز تواناست و دوست مر اورا همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام

في حديث انس بن مالك رض انه قال دم على الطهور في عمرك وصل بالليل

در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرمود پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب

والنهار ما استطعت يحبك الحفظة وصل صلوة الضحى فانها صلوة

و بروز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبانان که فرشتگانند و بگذار نماز چاشت پس بدرستی آن نماز

الاوابين وسلم على اهل بيتك اذا دخلت بيتك يكثر خير بيتك ووقر

بازگشتگانست و سلام بگو بر اهل خانه خود وقتی که می درآیی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگی ده

كبير المسلمين وارحم صغيرهم ترافقني في الجنة فقد جمع هذا الحديث

کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خوردان ایشان را یار میشوی مرا در بهشت پس تحقیق جمع کرد این حدیث

الآداب جملة **فصل** في دخول المنزل والكسب من الحلال والوحدة

ادبهارا همه — در بیان در آمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهایی

واذا اراد دخول منزله فلا يدخل حتى يتنحنح ويقول السلام علينا

و وقتی که بخواهد در آمدن در منزل خود پس نه در آید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ماست

من ربنا فقد جاء في بعض الاخبار ان المؤمن اذا خرج من منزله وكل

از پروردگار ما پس تحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی مومن چون می بر آید از منزل خود وکیل میکند

الله تعالى ببابه ملكين يحفظان ماله واهله ويوكل ابليس شيطانين

خدای تعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان [illegible]

شيطانا مردة فإذا دخل المؤمن من بابه قال الملكان اللهم وفقه

شیطان سرکش را چون درآید مؤمن از در خود میگویند فرشتگان ای بار خدایا توفیق ده او را

إن كان انقلب بكسب طيب فإذا تنحّى ذيل الملكان وتنحيا عنه

اگر بوده است برگشته بکسب پاک پس چون بیرون میشوند فرشتگان و دور میشوند

الشياطين وإذا أتى السلام علينا من ربنا توارت الشياطين و

دیوان و چون گفت سلام بر ما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیطانها و

قام الملكان أحدهما باليمين والآخر عن الشمال فإذا فتح الباب

واستاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون بگشاید در را

فقال بسم الله ذهبت الشياطين ودخل معه الملكان وحسّنا

پس میگوید بسم الله میروند دیوان و درمی آیند با او فرشتگان و نیکو میسازند

كل شيء في منزله وأطابا له معيشة يومه وليلته فإذا جلس

هر چیز که در منزل او است و خوش میکنند برای او زندگانی روز او و شب او پس چون بنشیند

المؤمن قام الملكان على رأسه فإن أكل أكل طيبا وإن شرب شرب

مؤمن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر میخورد میخورد پاک و اگر مینوشد مینوشد

طيبا ما دام في منزله يومه وليلته وكان طيب النفس فإن لم يفعل من

پاک تا آنکه در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نمیکند مؤمن

ذلك شيئا ذهب عنه الملكان ودخل معه الشياطين واستقبحوا

چیزی از اینها میروند از وی فرشتگان و درمی آیند با او دیوان و زشت میکنند

كل ما في منزله في عينه وأسمعته من أهله ما يسوءه حتى يكون

هر چیزی که در منزل او است در چشم او و می شنوانند او را از اهل او چیزی که بد آید او را تا آنکه باشد

بينه وبين أهله ما يفسد عليه دينه فإن كان أغرب ألقوا عليه

میان او و میان اهل او چیزی که برهم میزند دین او را و اگر باشد در وقت فرود می آرند بر وی

النعاس والكسل وإن نام نام جيفة وإن جلس جلس في غمّ ساهيا

سستی و کاهلی و اگر بخوابد میخوابد مردار و اگر بنشیند می نشیند در اندوه چیزی که

سبعة خبيثة لنفس ويفسدون عليه طعامه وشرابه ونومه و

سود نمیکند او را در حال که چیز خبیث است نفس را و برهم میزنند بر وی خوردن او و شراب او و خواب او و

أما الكسب فقد روى أبو هريرة رضي الله تعالى عنه عن رسول الله

هرچه که باشد کسب پس تحقیق روایت کرده است ابو هریره رض از پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم أنه قال من طلب الدنيا حلالا استعفافا عن المسألة و

درستی فرموده پیغامبر هر که میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سَعْيًا عَلَى أَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ بَعَثَهُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

سعی برای اهل خود و مهربانی کردن بر همسایه خود و می انگیزد او را خدا تعالی در روز قیامت

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا مُكَاثِرًا مُفَاخِرًا

و روی وی چون ماه شب چهاردهم است و هر که میخواهد از دنیا حلال را در حالیکه بسیار کننده است و

مُرَائِيًا لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَعَنْ ثَابِتٍ

نماینده است می بینند خدای را روز قیامت و حالانکه خدا بر وی خشمناک است و روایت است از ثابت

الْبُنَانِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ الْعَافِيَةَ فِي عَشَرَةِ أَشْيَاءَ

بدرستی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در ده چیز است

تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعِبَادَةِ وَرَوَى جَابِرُ بْنُ

نه ازان در جستن سبب زندگانی و یکی در بندگی است و روایت کرده است جابر

عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا يَفْتَحُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْمَسْأَلَةِ

از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمیگشاید بر خود دری از سوال

إِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللّٰهُ وَمَنْ يَسْتَغْنِ

مگر گشاده است خدا بر او دری از درویشی و هر که پارسائی میکند پارسا میسازد خدا او را و هر که بی نیازی خواهد

يُغْنِهِ اللّٰهُ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَعْمَلَ إِلَى هٰذَا الْوَادِي فَيَحْتَطِبَ مِنْهُ

بی نیاز کند او را خدا هر آینه اینکه بگیرد یکی از شما ریسمان را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند هیزم را از او

ثُمَّ يَأْتِيَ سُوقَكُمْ فَيَبِيعَهُ بِمُدٍّ تَمْرٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ

پس بیاید بازار شمارا پس بفروشد او را بیک پیمانه خرما بهتر است مر او را از اینکه سوال کند مردم را بدهند او را

أَوْ مَنَعُوهُ وَرُوِيَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَفْتَحُ عَلَى نَفْسِهِ بَابًا مِنَ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ

یا باز دارند او را و روایت کرده شده است نیست هیچ مردی که بگشاید بر خود دری از سوال مگر که گشاده است خدای بر

عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَرُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ

هفتاد در از درویشی و روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی او فرمود بدرستی

اللّٰهَ يُحِبُّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُحْتَرِفٍ أَبَا الْعِيَالِ وَلَا يُحِبُّ الْفَارِغَ الصَّحِيحَ لَا فِي

خدا دوست میدارد مومن کارگزار را که خداوند عیال است و دوست نمیدارد تندرست را که نه در

عَمَلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ وَرُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلِيفَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

کار دنیا است و نه در کار آخرت و روایت کرده شده است بدرستی داود خلیفه خدا

سَأَلَ اللّٰهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ كَسْبَهُ بِيَدِهِ فَأَلَانَ فِي يَدِهِ الْحَدِيدَ فَصَارَ فِي

پرسید خدا را اینکه بگرداند کسب او را بدست او پس نرم کرد در دست او آهن را پس گشت آهن در

يَدِهِ كَالشَّمْعِ وَالْعَجِينِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الدُّرُوعَ فَيَبِيعُهَا فَيَعِيشُ هُوَ وَعِيَالُهُ

دست او همچو موم یا خمیر میساخت از او زره ها را پس میفروخت پس زندگانی میکرد او و عیال او

ثمنها وقال ابنه سليمان عليهما السلام رب كما أعطيتني من الملك

ما لم تعط أحدا قبلي وسألتك أن لا تعطيه أحدا بعدي فأعطيتنيه

فإن تصرفت في شكرك فدلني على عمل هو أشكر منّي فأوحى الله تعالى

إليه يا سليمان إن عبدا يكتسب بيده ليسد جوعه ويستر عورته و

يعبد في هو أشكر لي منك فقال اجعل كسبي بيدي فأتاه جبرئيل

عليه السلام تعليم عمل الخوص يجد منه القفاف فأول من عمل الخوص

سليمان عليه السلام وقيل عن بعض الحكماء أنه قال لا يقوم الدين والدنيا

إلا بأربعة العلماء والأمراء والغزاة وأهل الكسب فالأمراء هم الرعاة

يرعون الخلق والعلماء هم ورثة الأنبياء يدلون الخلق على الآخرة والناس

يقتدون بهم والغزاة هم جند الله تعالى في الأرض يقلع بهم الكفار وأهل

أهل الكسب هم أمناء الله تعالى هم مصالح الخلق بعمارة الأرض و

الرعاة إذا صاروا ذئابا فمن يحفظ الغنم والعلماء إذا تركوا العلم و

اشتغلوا بالدنيا فبمن يقتدي الخلق والغزاة إذا ركبوا اللجم والخيلا

وخرجوا للطمع فمتى يظفرون على العدو وأهل الكسب إذا خانوا الناس

فكيف يأمنهم الناس وإذا لم يكن في التاجر ثلث خصال افتقر في الدنيا

وَالْآخِرَةِ أَوَّلُهَا لِسَانٌ تَقِيٌّ عَنْ ثَلٰثٍ الْكَذِبِ وَاللَّغْوِ وَالْحَلْفِ وَالثَّانِيَةُ
و آخرت اول آنها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ و بیهوده و سوگند خوردن و دومی

قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ بِجَارِهِ وَقَرِيْنِهِ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ
دل صاف است از چرکنت و حسد به همسایه خود و خویش خود و سیومی که نفس نگاهدارنده است

لِثَلٰثِ خِصَالٍ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ
بر سه خصلت جمعه و جماعت ها و طلب کردن علم در بعضی ساعت های شب و

النَّهَارِ وَإِيْثَارِ مَرْضَاةِ اللّٰهِ عَلٰى غَيْرِهِ وَإِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ إِذَا
روز و برگزیدن رضای حق بر نیکوی خود و دور دار خود را از کسب حرام پس تحقیق گفته شده است چون

كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَأَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ
کسب میکند بنده پلید و میخواهد که خورد از آن و میگوید بسم الله میگوید شیطان بخور

إِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهُ فَلَا أُفَارِقُكَ إِنَّمَا أَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ
بدرستی من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو جز این نیست که من شریک توام پس آن شیطان شریک

كُلِّ كَاسِبٍ حَرَامٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ فَالْأَمْوَالُ
هر کسب کننده حرام است گفت خدا شریک شو ای شیطان آدمیان را در مالها و فرزندان پس در مالها شرکت

الْحَرَامُ وَالْأَوْلَادُ أَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض
مال حرام است و اولاد و شرکت فرزندان زنا همچنین گفته شده است در تفسیر و روایت است از ابن مسعود رض

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَكْسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ
اینکه رسول پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام و صدقه میکند

بِهِ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهُ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا
با آن پس مزد داده میشود بر آن و خرج میکند از آن مال پس برکت کرده میشود مر او را در آن و میگذارد آنرا پس پشت خود مگر

كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ أَنَّهُ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ
بود توشه او بطرف دوزخ و بجمله اینست که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است

عَلٰى لَحْمِهِ وَدَمِهِ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهُ وَدَمُهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَأَهْلَهُ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَ
بر گوشت خود و خون خود پس دین آدمی گوشت او و خون او است پس باید که پرهیزد حرام و اهل حرام را و ننشیند حرام خواران را و نخورد طعام

مَنْ كَسْبُهُ حَرَامٌ وَلَا يَدُلَّ أَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنَ شَرِيْكَهُ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ
کسی که کسب وی حرام است و رهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک حرام خوار را پس گذاشتن شبهات مدار

الدِّيْنِ وَقِوَامُ الْعِبَادَةِ وَاسْتِكْمَالُ أَمْرِ الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ
دین است و برپا دارنده عبادت است و تمام کردن کار آخرت و هر چه نگر باشد تنهایی و گوشه گرفتن

فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَإِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ
پس تحقیق آمده است از پیغامبر علیه السلام بدرستی فرموده بر شما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است و گفت

النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الناس رجل
اعتزل يكف عن الناس شره وفي بعض الألفاظ عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال العز
هو الذي يعتزل بيته وعن بعض السلف أنه قال هذا زمان السكوت ولزوم
البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن أبي وقاص لما نزل في قصره
بالعقيق تركت أسواق الناس ومجالس الإخوان وتعلقت فقال رأيت أسواقهم
لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هنالك عافية قال
وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت
رجلا غفر لي زلة ولا ستر لي عورة ولا أمنته إذا غضب وما وجدت
منهم إلا من يركب هواه وعن الشعبي رحمه الله أنه قال تعاشر الناس بالدين
زمانا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروة حتى ذهبت المروة
ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة
وأظن أنه سيجيء بعد هذا ما هو أشد منه وقال الحكيم العبادة عشرة
أجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فراودت نفسي على الصمت
فلم أقدر عليه فصرت إلى العزلة فجمعت لي التسعة وكان يقول لا شيء
أوعظ من القبر ولا آنس من الكتاب ولا أسلم من الوحدة وقال بشر

بن الحارث رحمه الله انما يطلب العلم ليهرب من الدنيا لا ليطلب به الدنيا

بن حارث جز این نیست که طلب کرده میشود علم تا گریخته میشود از دنیا نه برای انکه طلب کرده شود با و دنیا

وروي عن عائشة رض انها قالت قيل يا رسول الله اي جلسائنا خير

در روایت است از عائشه بدرستی گفت گفته شد ای پیغامبر خدا کدام ای همنشینان ما بهتر است

قال صلى الله عليه وسلم من ذكركم الله تعالى رؤيته وذكركم الآخرة علمه

فرمود پیغامبر کسی که یاد دهد شما را خدا دیدن او را و یاد دهد شما را آخرت دانش او

وزاد في علمكم منطقه وكان عيسى ابن مريم عم يقول يا معشر

و بیافزاید علم شمارا گفتار او و بود عیسی پسر مریم میگفت ای جماعت

الحواريين تحببوا الى الله عز وجل ببغض اهل المعاصي وتقربوا الى الله

حواریان دوستی کنید بطرف خدای بدشمنی گناه کاران و نزدیک شوید بطرف خدا

تعالى بالتباعد عنهم والتمسوا رضاه بسخطهم وان كان لا بد من

بدوری از ایشان و بجوئید رضاء خدا را بدشمنی ایشان و اگر بود دست که گزیر نیست از

المخالطة فلتكن للعلماء فان النبي صلى الله عليه وسلم قال مجالسة العلماء

آمیزش پس گو باشد مر علما را پس بدرستی پیغامبر فرمود همنشینی علما

عبادة وقال صلى الله عليه وسلم الزم قلبك التفكر وجسدك التصبر وعينك

عبادت است و فرمود پیغامبر لازم بگیر دل خود را فکر و تن خود را محنت کشی و چشم خود را

البكاء ولا تهتم لرزق غد فان ذلك خطيئة كتبت عليك والزم

گریه و غم مخور مر روزی خود را پس بدرستی این گناه است نوشته میشود بر تو و لازم گیر

المساجد فان عمار بيت الله تعالى هم اهل الله عز وجل وقال صلى الله عليه وسلم

مسجد ها پس بدرستی آبادان کنندگان خانه خدا اهل الله اند و فرمود پیغامبر

من اكثر الاختلاف الى المساجد اصاب اخا مستفيدا ورحمة منتظرة

کسیکه بسیار کرد شد آمد بطرف مسجدها می رسد برادری بخشیده شده و رحمت انتظار کرده شده

وكلمة تدل على هدى واخرى تصرفه عن الردى وعلما مستطرفا

و سخنی که دلالت نماید بر راستی و سخنی دیگر را که باز گرداند از هلاکت و علم که عجب است

وترك الذنوب حياء وخشية ولو اعتزل الانسان مهما اعتزل لم يكن

و میگذارد گناها را از محبت خدا و ترسیدن و اگر گوشه گیرد آدمی هرگاه گوشه گرفت نیست مر او را

متسعا في الشرع اعتزالا عن الجمعة والجماعات فلا يجوز له تركهما

فراخی در شرع گوشه گرفتن او از جمعه و جماعتها پس روا نیست مر او را ترک آنها

في الجملة فانه يكفر مدا ومنه على ترك الجمعة

اندکی پس بدرستی کافر میشود همیشه ترک کردن جمعه را

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

من ترك الجمعة ثلاثا من غير عذر طبع الله تعالى

على قلبه وفي حديث جابر واعلموا ان الله عز وجل قد افترض

عليكم الجمعة في مقامي هذا في شهري هذا وفي عامي هذا الى يوم

القيمة من تركها وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا لها

فلا جمع الله تعالى له شمله ولا بارك له في امره الا لا صلوة له الا لا زكوة

له الا لا حج له الا لا صوم له الا ان يتوب فمن تاب تاب الله عليه

لان في تركها استهانة بمنادي الله عز وجل وهو قوله عز وجل يا ايها

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر

الله ومن استهان بالله عز وجل وبمناديه يكفر فعليه التوبة و

تجديد الاسلام ويتوب الله على من تاب فلا يجوز تركها الا لعذر

يبيحه الشرع كما قيل حذر عن الناس جانبا غير طاعن عليهم ولا تاركا

لجماعتهم وليجتهد المرء في الاعتزال عن الناس ما استطاع الا من يكون

عونا له في امر دينه لان الكذب انما يجري بين اثنين والفجور

بين اثنين وقتل النفس بين اثنين وقطع المال بين اثنين والسلامة

مِنْ ذٰلِكَ فِي الْاِعْتِزَالِ وَالْاِنْفِرَادِ **فصل** فِي آدَابِ السَّفَرِ وَالصُّحْبَةِ

ازان مد گوشه گرفتن وتنها شدن است

فِيهِ وَإِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَوْ حَجًّا أَوْ غَزْوًا أَوْ تَحَوُّلًا مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ أَوْ طَلَبَ

وچون میخواهد سفر کردن یا حج یا غزا یا گشتن از سرای بسوی سرای دیگر یا جستن

حَاجَةٍ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَطْلُبُ حَاجَتَهُ أَوْ يَتَحَوَّلُ وَأَمَّا فِي السَّفَرِ

حاجت پس بگذارد نماز دو رکعت پس بخواهد حاجت خود یا برگردد و هرچند که باشد در سفر

فَلْيَقُلْ عَلَى رَأْسِ الرَّكْعَتَيْنِ اللّٰهُمَّ بَلِّغْ بَلَاغًا مُبَلِّغًا خَيْرًا وَمَغْفِرَةً

پس بگوید برسر دو رکعت نماز ای بارخدایا برسان رسانیدن بجای نیک وبخشش

مِنْكَ وَرِضْوَانًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ أَنْتَ

از تو وخوشنودی بدست تست نیکوی و تو بر هر چیز توانایی ای بارخدا توی

الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ اللّٰهُمَّ هَوِّنْ

یار در سفر و … خلیفه در اولاد و در مال و در فرزندان ای بارخدا آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ

بر ما سفر و به پیچ بر ما دوری ای بارخدا بدرستی پناه میخواهم بتو از سختی های سفر

وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْمَالِ وَيَتَحَرَّى أَنْ يَكُونَ

ورنج بازگشتن وبدی نگرستن در اهل و فرزند و در مال و بخواهد اینکه میباشد

ذٰلِكَ بُكْرَةَ خَمِيسٍ أَوْ سَبْتٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَإِذَا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ قَالَ سُبْحَانَ

سفر پگاه پنجشنبه یا شنبه یا دوشنبه وچون بنشیند بر مرکب بگوید پاکیست

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَإِذَا

مر آن کسی را که زبون کرد برای ما این را ونبودیم ما مر اورا توانا و بدرستی ما بسوی پروردگار خود بازگشت کننده ایم وهرگاه که

رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا

برگردد از سفر نماز کند دو رکعت وبگوید آمدیم در حالی که بازگردنده وتوبه کننده وعبادت کننده ایم

حَامِدُونَ لِأَنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَفْعَلُهُ وَإِذَا خَرَجَ فَلَا

حمد گوینده ایم زیرا که بدرستی روایتست از پیغامبر آنکه بود پیغامبر که میکرد این را وهرگاه که برآید بسفر پس نباشد

يَكُنْ قَائِدًا لِلنَّاسِ إِذَا وَجَدَ مَنْ يَقُودُهُمْ وَلَا يُشِيرُ عَلَيْهِمْ بِمَنَازِلَ

پیش رو مردم را چون بیابد کسیکه پیش روی میکند ایشانرا واشارت نکند بایشان بجاهای فرود آمدن

يَنْزِلُونَهَا إِذَا وَجَدَ مَنْ يَكْفِيهِ ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ بِالصَّمْتِ وَحُسْنِ

که فرود آیند آنرا چون می یابد کسیکه بس میکند آن کس اشارت را ولازمست برو بخاموشی و نیکو

الصُّحْبَةِ وَكَثْرَةِ الْمَنْفَعَةِ لِإِخْوَانِهِ وَإِيَّاهُ وَالْقِيلَ وَالْقَالَ وَلَا يَنْزِلُ

صحبت داشتن وبسیار نفع رسانیدن مر برادران خود را و دور دارد آنکس خود را از گفت وگو و فرود نیاید

على الطريق ولا على الماء فإنه مأوى الحيات والسباع ولا تقضِ حاجتك في الطريق فإنه مكروه

[illegible]

ينبغي أن يكون سفره على البال المعروف من أصحابه المذموم إلى صفاته الحميدة ويخرج من هواه

[illegible]

إلى طلب رضاء مولاه ويصحح تقواه ويأتي ما يجب عليه إذا أراد أن

[illegible]

يسافر من بلده أن يرضي خصومه وأن يرضي والديه ومن يكون

[illegible]

في حكمهما من الأجداد والخالات ويخلف لعياله من يمونهم في

[illegible]

مدة سفره أو يستصحبهم ويحملهم معه وينبغي أن يكون سفره

[illegible]

لطاعة من الطاعات كالحج أو زيارة النبي صلى الله عليه وسلم أو زيارة شيخ أو

[illegible]

موضع من هذه المواضع الشريفة أو المباح كالتجارة أو العلم بعد

[illegible]

إحكام علوم العبادات الخمس لأن علمها فريضة وما وراءها مباح

[illegible]

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي أن يعاشر أصحابه في

[illegible]

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع

[illegible]

الأشياء ويشتغل بخدمة أصحابه في السفر ولا يستخدم أحداً إلا

[illegible]

عند الضرورة ويجتهد أبداً أن يكون في سفره على الطهارة و

[illegible]

من آداب الصحبة أن يتفق مع صاحبه إذا أعيى ويسقيه الماء

[illegible]

إذا عطش ويرفق به إذا ضجر ويداريه إذا غضب ويحفظه ورحله

[illegible]



إذا نام ويؤثره إذا قل الزاد ويواسيه بما يفتح له ولا ينفرد به دونه
ولا يكتمه سرا ولا يفشي له سرا ولا يستظهره إلا بجميل ويرغبه
ويحسن ذكره عند الرفقة ولا يعيبه عندهم ولا يشكو منه إليهم
ويتحمل منه أذاه وينصحه إذا شاوره ويسأل عن اسمه وبلده و
نسبه وإن كان أرفع منه منزلة ويظهر للرفقة أنه تابع له
وإن كان هو المتبوع وأوضح لتابعه عيوب نفسه على طريق النصح
له لا على طريق التوبيخ والتعنيف وينبغي أن يتعوذ من كل شيء يخافه
وعندما يحل بموضع أو ينزل بمنزل أو يجلس في مكان أو ينام فيه
بأن يقول أعوذ بالله وبكلماته التامات التي لا يجاوزهن بر و
لا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها وما لم أعلم من شر ما
خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر
ما ذرأ في الأرض ومن شر ما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار و
من طارق الليل والنهار إلا طارقا يطرق منك بخير يا أرحم الراحمين
ومن كل دابة ربي آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم و
لا يتخذ في الركاب الأجراس لأن النبي صلى الله عليه قال إنه مع كل جرس

شيطان وقال صلى الله عليه وسلم إن الملائكة لا تصحب رفقة فيها جرس ويستحب

شیطان است و گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرشتگان صحبت ندارند با جماعتی که در آنها جرس است و دوست

أن يصحبه في سفره عصا ويجتهد أن لا يخلو منها لما روى ميمون

همراه داشتن در سفر خود عصا را و بکوشد اینکه خالی نباشد از عصا از جهت خبری که روایت کرد میمون

بن مهران عن ابن عباس رض قال إمساك العصا سنة الأنبياء و

بن مهران از ابن عباس گفت نگاه داشتن عصا سنت پیغامبران است و

علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال

نشانه مومنان و گفت حسن بصری در عصا شش خصلت است

سنة الأنبياء وزينة الصالحين وسلاح على الأعداء يعني الحية والكلب

سنت پیغامبران و آرایش صالحان است و سلاح است بر دشمنان یعنی مار و سگ

وغير ذلك وعون الضعفاء ورغم المنافقين وزيادة في الحسنات

و غیر آن و یاری ناتوانان است و اندوه منافقان است و افزونی در نیکیهاست

ويقال إذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه وخشع منه

و گفته میشود چون باشد با مومن عصا بگریزد شیطان از او و بترسد از او

المنافق والفاجر ويكون قبلته إذا صلى وقوته إذا أعيى وفيها

منافق و گنه‌کار و میباشد قبله او چون نماز میکند و قوت او چون مانده میشود و در آن عصا

منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي

نفعهاست بسیار چنانچه فرمود خدا در قصه موسی پیغامبر آن چیز که در دست است عصای منست

أتوكأ عليها وأهش بها على غنمي ولي فيها مآرب أخرى **فصل**

تکیه میکنم بر آن و برگ میریزم با آن بر گوسپندان خود و مرا در آن عصا فایدهای دیگر است

ولا يجوز إخصاء شيء من الحيوان والعبيد نص عليه الإمام أحمد

و روا نیست خصی کردن چیزی از جانوران و بندگان تصریح کرده است بر آن امام احمد

في رواية حرب وأبي طالب وكذلك السمة في الوجه على ما نقل

در روایت حرب و ابی طالب و همچنین روایت داغ کردن در روی حیوان چنانکه نقل کرده است

أبو طالب عنه لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى أن يخصى كل ذي نسل من

ابو طالب از برای آنکه بدرستی پیغامبر منع فرمود از خصی هر خداوند اولاد از

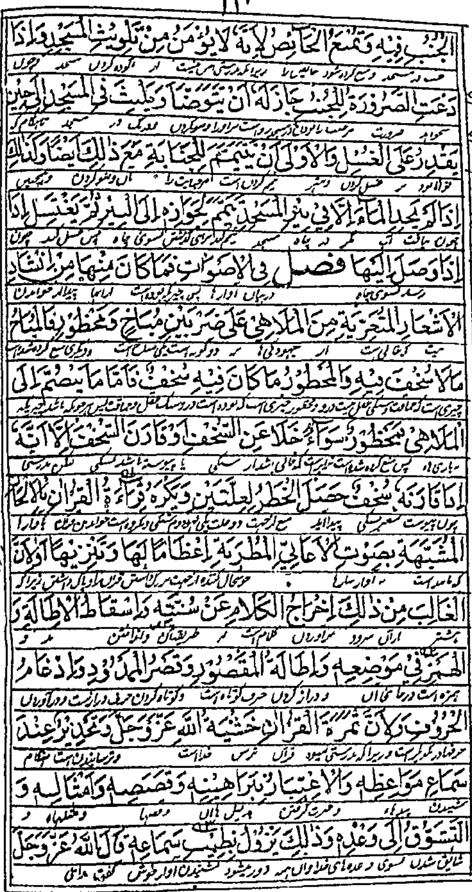
البهائم وفي حديث أبي هريرة رض وفي حديث أنس بن مالك رض

چهارپایان و در حدیث ابی هریره و در حدیث انس بن مالک

أنه صلى الله عليه وسلم نهى عن الوسم في الوجه ورخص فيه الآذان وإن كانت

بدرستی پیغامبر منع فرمود از داغ کردن در روی و رخصت داد در داغ کردن گوشها را و اگر باشد

لا بدّ من الوسم لأجل العلامة ليعرفوا البهائم حين الاختلاط جاز
في غير الوجه كالأفخاذ والأسنمة **فصل** ولا يجوز فعل شيء من
المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و
البيع والشراء وما أشبه ذلك ويكره رفع الأصوات إلا بذكر الله تعالى
والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد
بالتزاويق والخلوق ولا بأس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها
بيتا ومقاما إلا للغريب أو المعتكف لأن النبي صلى الله عليه وسلم أنزل وفد
بني عبد قيس وروي ثقيف في المسجد ولا بأس بإنشاد الشعر والقصائد
فيها الخالية من السخف والهجاء للمسلمين والأولى صيانتها إلا أن
يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الإكثار
منها والأولى من ذلك القرآن والتسبيح لأن المساجد وضعت لذكر
الله تعالى والصلوة فينبغي أن لا يحل سوى ذلك ويكره نقل تراب
المسجد وأما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب إخراج
ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أن ذلك مهر الحور
العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا بأس بعبور



الجنب فيه وتمنع الحائض لانه لا يؤمن من تلويث المسجد واذا
دعت الضرورة للجنب جاز له ان يتوضأ ويلبث في المسجد الى حين
يقدر على الغسل والاولى ان يتيمم للجنابة مع ذلك ايضا وكذلك
اذا لم يجد الماء الا في بئر المسجد تيمم لجوازه الى البئر ثم يغتسل اذا
اذا وصل اليها فصل في الاصوات فما كان منها من انشاد
الاشعار المتجزية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح
ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف فاما ما يضم الى
الملاهي فمحظور سواء خلا عن السخف او كان من السخف لانه
اذا قارنه سخف حصل الحظر لعلتين ويكره قراءة القران بالالحان
المشبهة بصوت الاغاني المطربة اعظاما لها وتنزيها لان
الغالب من ذلك اخراج الكلام عن سنته واسقاط الاطالة
الهمز في موضعه واطالة المقصور وقصر الممدود وادغام
الحروف ولان ثمرة القران خشية الله عز وجل والتحذير عند
سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وامثاله و
التشوق الى وعده وذلك بزوال نطيب سماعه قال الله عز وجل

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت
جز این نیست مؤمنان آنانند که چون یاد کرده میشود خدای ترسد دلهای ایشان و چون خوانده شود

عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى
بر ایشان آیات خدا افزاید ایشان را ایمان بر پروردگار خود توکل میکنند و گفت خدای

أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى
آیا پس تفکر نمیکنند قرآن را و قول خدای تا فکر کنند آیات قرآن را

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما
و چون که بشنوند چیزی که فرستاده شده است بسوی پیغامبر بینی ای محمد چشمهای ایشان را روان میشود اشک از آنچه که

عرفوا من الحق والألحان المطربة تحول بين ذلك فكره لأجل ذلك
شناختند از اثر راستی و آواز خوش پرده میشود میان آن ترس خدا پس مکروه است از جهت این

ولا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا
و سفر کرده نشود بمصحف بسوی کافران حربی تا دست نکنند از آن کافران و سبکی نکنند

بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأجنبيات من شواب النساء لأن
به بزرگی قرآن و گوش ندارد بسوی آواز بیگانگان از زنان جوان زیرا که

النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء
پیغامبر گفت که یاد حق مردان راست و دست زدن مر زنان راست

هذا إذا نابت المصلي نائبة في صلوته فكيف بالشعر والغزل والأمور
این منع آوازها وقتی که پیش رسد نمازگذارنده را حادثه در نماز او پس آواز کند پس چگونه باشد سرود و شعر و غزل و چیزها که

المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و
برانگیزنده اند طبعها مردم را از یاد کردن صفتهای عاشقان و معشوقان و

دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق
باریکیهای صفتهای دوستی و میل و صفتها که آرزو کرده شده است که سخت مشتاق

النفس إلى سماعها فتهيج دواعي السماع وتثير طبعه إلى المحارم
نفس را بسوی شنیدن آنها پس برانگیزد خواهندهای شنیدن سرود را و برانگیزد طبع او را بسوی چیزهای حرام

فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان
پس روا نیست مر کسی را شنیدن آن سرود و اگر گوید گوینده که بدرستی من میشنوم سرود را بر معنیهای که

أسلم فيها عند الله تعالى كذبناه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك
سلامت میمانم در آن نزد خدای دروغگو سازیم او را زیرا که بدرستی شرع فرق نکرده بآن

ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا
و اگر روا می بود مر کسی را شنیدن سرود روا می بود پیغامبران را و اگر می بود آن عذر



لا يجوز سماع القيان لمن يدعي انه لا يطربه وشرب المسكر

لمن ادعى انه ما يسكره فلو قال عادتي اني متى شربت الخمر اكففت

عن الحرام لم يبح له ذلك ولو قال اني شاهدت المردان والاجنبيات و

خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يحل له ذلك بل نقول ترك ذلك

واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك وانما هذه طريقة

من اراد تناول الحرام بطريق الله عز وجل ويركب هواه فلا نسلم

لاصحابها ولا نلتفت اليهم قال الله عز وجل قل للمؤمنين يغضوا

من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى

كان مكذبا للقرآن ويكره الندب والنياحة فاما البكاء على الميت

فغير مكروه **فصل** في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وما لا

يباح فمن رأى شيئا من الحيات في منزله فليؤذنه ثلثا فان بدا

له فليقتله واما في الصحاري فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك

الابتر هو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خط اسود

وقيل له شعرات سود وات بين عينيه فانه يقتله بلا ايذان و

صفة الايذان ان تقول اخرج بسلام لا تؤذينا فقد جاء في ذلك

اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ حَيَّاتِ الْبُيُوتِ فَقَالَ اِذَا

بدرستی پیغامبر خدا پرسیده شد از ماران خانه ها پس گفت پیغامبر چون

رَاَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فِي مَسَاكِنِكُمْ فَقُولُوا اَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي اَخَذَ

ببینید از ماران چیزی در خانهای خود پس بگوئید سوگند میدهیم شما را بعهدی که گرفته است

عَلَيْكُمْ نُوحٌ اَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي اَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ اَنْ لَا تُؤْذُونَا فَاِنْ

بر شما نوح پیغامبر و سوگند میدهیم شما را بعهدی که گرفته است بر شما سلیمان که اینکه آزار نکنید ما را پس اگر

عُدْنَ فَاقْتُلُوهُنَّ وَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ

بازآیند پس بکشید آنها را و چیزیکه روایت است از ابن مسعود رض که گفت پیغامبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُقْتُلُوا الْحَيَّاتِ كُلَّهُنَّ فَمَنْ خَافَ ثَارَهُنَّ فَلَيْسَ مِنِّي وَفِي حَدِيثِ

بکشید ماران را همه پس کسیکه بترسید کینه ایشان را پس نیست از امت من و در حدیث

سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اُقْتُلُوا الْحَيَّاتِ

سالم است که گفت بدرستی پیغامبر خدا فرمود بکشید ماران را

وَذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالْاَبْتَرَ فَاِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ وَيُسْقِطَانِ الْحَبَلَ

و مار خداوند دو خط را و مار دم بریده را پس بدرستی آن هر دو کور میکنند چشم را و می اندازند بچه را

قَالَ وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ رض يَقْتُلُ كُلَّ حَيَّةٍ وَجَدَهَا فَاَبْصَرَهُ اَبُو لُبَابَةَ رض

گفت سالم بود عبدالله می کشت هر ماری را که مییافت آنرا پس دید او را ابولبابه رض

وَهُوَ يُطَارِدُ حَيَّةً فَقَالَ اِنَّهُ قَدْ نَهَى عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَالْاَصْلُ فِي

و حالانکه عبدالله در پی میکرد ماری را [illegible] پس گفت بدرستی پیغامبر منع کرده است پیغامبر از ماران خداوند خانها و دلیل در

النَّهْيِ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ مَا رُوِيَ عَنْ اَبِي السَّائِبِ قَالَ اَتَيْتُ اَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ

منع کردن از کشتن ماران خانگی چیزیست که روایت است از ابی سائب گفت ابو سائب آمدم ابو سعید را

رض فَبَيْنَا اَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ سَمِعْتُ تَحْتَ سَرِيرِهِ تَحْرِيكَ شَيْءٍ فَنَظَرْتُ فَاِذَا

پس ناگاه در وقتی که نشسته بودم نزد او شنیدم زیر تخت او جنبش چیزی پس دیدم ناگاه

حَيَّةٌ فَقُمْتُ فَقَالَ اَبُو سَعِيدٍ مَا بَالُكَ قُلْتُ حَيَّةٌ هٰهُنَا قَالَ فَمَاذَا تُرِيدُ

ماریست پس ایستادم پس گفت ابو سعید چیست حال تو پس گفتم ماریست اینجا گفت ابو سعید چه چیز میخواهی

قُلْتُ اَقْتُلُهَا فَاَشَارَ اِلَى بَيْتٍ فِي دَارِهِ تِلْقَاءَ بَيْتِهِ فَقَالَ اِنَّ ابْنَ عَمٍّ لِي

گفتم پس کشتن آنرا پس اشارت کرد ابو سعید بسوی خانه که در سرای وی است جانب خانه او پس گفت ابو سعید عم زاده من

كَانَ فِي هٰذَا الْبَيْتِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْاَحْزَابِ اسْتَاْذَنَ اِلَى اَهْلِهِ وَكَانَ

بود در این خانه پس هرگاه شد روز جنگ احزاب دستوری خواست از پیغامبر با اهل خود و بود آن عم زاده

حَدِيثَ الْعَهْدِ بِعُرْسٍ فَاَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَمَرَهُ اَنْ يَذْهَبَ بِسِلَاحِهِ

نو کتخدا پس دستوری داد او را پیغامبر و فرمود پیغامبر اینکه برود به سلاح خود



فأتى داره فوجد امرأته قائمة على باب البيت فأشار إليها بالرمح فقالت

لا تعجل حتى تنظر ما أخرجني فدخل البيت فإذا حية منكرة فطعنها

بالرمح ثم خرج بها في الرمح ترتكض قال فلا أدري أيهما كان أسرع موتا

الرجل أم الحية فأتى قومه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ادع الله تعالى أن

يرد صاحبنا فقال صلى الله عليه وسلم استغفروا لصاحبكم ثم قال صلى الله عليه وسلم إن نفرا

من الجن أسلموا بالمدينة فإذا رأيتم أحدا منهم فحذروه ثلث مرات

ثم إن بدا لكم بعد أن تحذروه فاقتلوه بعد الثلث وذكر في بعض

الألفاظ فليؤذنه ثلثا فإن بدا له فليقتله فإنه شيطان ويجوز

قتل الأوزاغ لما روى عامر بن سعيد عن أبيه رض قال أمر رسول الله

صلى الله عليه وسلم بقتل الوزغ وسماه فويسقا وعن أبي هريرة رض عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال إن في أول ضربة سبعين حسنة يعني من قتلها بأول

ضربة كان له ذلك ويكره قتل النملة إلا من أذية شديدة لما روى

أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أن نملة قرصت نبيا من الأنبياء فأمر

بقرية النمل فأحرقت فأوحى الله تعالى إليه أن قرصتك نملة

أهلكت أمة من الأمم تسبح ويكره قتل الضفدع لما روي عن

عبد الرحمن بن عثمان قال انه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها
عبد الرحمن بن عثمان گفت بدرستی که پرسیده شد پیغامبر از غوک که می انداز ندازا

في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار
در دوا پس منع کرد او را پیغامبر از کشتن ضفدع و مکروه است کشتن همه آن چیزها که مباح است کشتن او بآتش

من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه وسلم لا يعذب بالنار الا رب
از شپش و پشه و کیک و مورچه از جهت آنکه فرموده پیغامبر عذاب نکند بآتش مگر پروردگار

النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وان لم توجد
آتش و روا است کشتن هر چیزی که آزار میکند از جانداران و اگر یافته نشده است

منه الاذية بعد ما كان مخلوقا على صفة يؤذي لان من طبعه الاذية
ازان آزار را پس از آنکه بوده است آفریده بر صفت آزار زیرا که بدرستی از طبیعت او آزار است

وذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفارة
و آن حیوان مانند مار است که یاد کردیم صفت آنرا و چنانچه کژدم و سگ گزنده و موش

وغير ذلك وكذلك الكلب الاسود البهيم لانه شيطان وكل حيوان
و دیگر آن و همچنین سگ سخت سیاه زیرا که بدرستی آن سگ شیطانست و هر جانداری که

يجده انسان عطشانا اثيب على سقائه الماء لقوله صلى الله عليه وسلم في كل
می یابد او را آدمی تشنه ثواب داده میشود بر نوشانیدن او را آب از جهت فرموده پیغامبر در هر

كبد حراء اجر هذا اذا لم يكن مؤذيا واما المؤذي فلا يسقيه فان ذلك
جگر گرم مزدوری است این ثواب وقتی است که نباشد حیوان آزار کننده و هر گاه که باشد حیوان آزار کننده پس نه نوشاند او را

تنمية وتكثير الاذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب وتربيته
افزودنست و بسیار کردنست آزار او را و آن روا نیست پس روا نیست گرفتن سگ و پروردن او

في داره الا للحرث او الصيد او للماشية وان كان عقورا حرم تركه
در خانه خود مگر برای پاسبانی زراعت یا شکار یا برای رمه و اگر باشد سگ گزنده حرام است گذاشتن او

قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس وقد ورد في بعض
بیک قول و واجبست کشتن آن تا دور شود بدی او از مردم و تحقیق آمده است در بعضی

الاحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد او ماشية نقص من اجره كل يوم
حدیث ها کسی که نگاه داشت سگی از جهت بغیر شکار و یا پاسبانی رمه ها کم میشود از مزد او هر روز

قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوان البهيمة فوق طاقته في الحمل و
دو قیراط و روا نیست رنج دادن جانداران چهارپایان بالای توانائی او در برداشتن و

الحرث والسير ومنعه ما يكفيه من العلف فان فعل ذلك اثم ويكره
زراعت کردن و راه رفتن و باز داشتن او چیزی که بس میکند او را از کاه پس اگر کرد آنرا گناهکار میشود و مکروه است

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى أَكْلِ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

مر میزبان را خورانیدن بالای توانست او و ستم کردن او را بر خوردن چنانچه گرفته اند مردم او را عادت برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذٰلِكَ دَنَاءَةً وَقَدْ قَالَ

فربه کردن و مکروه است خوردن از کسب حجام زیرا که در این خسیسی است و به تحقیق گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذٰلِكَ رُوِ

پیغامبر کسب حجام پلید است و به تحقیق حرام کرده اند بعضی یاران ما زیرا که بدرستی این روایت کرد

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح **فَصْلٌ** ذِكْرُ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللّٰهُ

از امام احمد بن حنبل — فرمان برداری کردن مادر و پدر واجب است گفت خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسد نزدیک تو پیری را یکی از مادر و پدر یا هردو ایشان پس مگو ایشان را اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و درشتی مکن ایشان را و بگو ایشان را سخن نیک و گفت خدای و همراهی کن ایشان را در دنیا نیکو

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بطرف منست بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی گفت ابن عباس کسیکه صبح کرد در حالیکه خشمناک کرده است مادر و پدر خود را صبح میکند و مر او را دو در است از دوزخ و کسی

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب میکند در حالیکه خشمناک کرده است مادر و پدر خود را شب میکند و مر او را دو در است از دوزخ و اگر باشد خشمناک کرده یک را او

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است او را و اگرچه ستم کرده باشند او را مادر و پدر و نقل است از عبدالله بن عمر رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبدالله بن عمر بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ الْأَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

پس گفت بدرستی من میخواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ تَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَتَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن و صفت نیکویی [illegible] بسوی آن و باز داری

عَنْهُمَا الْأَذَى وَتُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا تَضْجَرَ مِنْهُمَا وَلَا مِنْ

از ایشان آزار را و ملاطفت کنی ایشان را بچون ملاطفت کودک و تنگدل نشوی از ایشان و نه از

حوائجهما وتجعل خدمتهما بدلاً من كثير نوافلك من الصلوة و
حاجت ایشان ونگردانی خدمت ایشان را بدل از بسیار چیزها تنها زایده از نماز و
الصيام وتستغفر لهما عقيب صلوتك ولا تحوجهما الى التعبير
روزه و واستغفار خواهی برای ایشان پس نماز خود و محتاج نکنی ایشان را بسوی رنج
وتحمل اذاهما ولا تعل صوتك على اصواتهما ولا تخالفهما فيما لا
و برداری آزار ایشان را و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشان را در چیزی که
يكون فيه حرف للشرع معناه لا يكون في ذلك ترك الفرائض كحجة
نباشد در آن سخن شرع را و معنی آن اینست که نباشد در آن ترک فرایض چنانچه حج
الاسلام والصلوة الخمس والزكوة والكفارة والنذر وان لا يكون
اسلام و نماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی . و نباشد
في ذلك ارتكاب المحرم من انواع المناهي من الزنا وشرب الخمر والقتل
در آن پیش کردن حرام را از اقسام که منع کرده شده اند از زنا و خوردن شراب و کشتن
والقذف واخذ المال كالغصب والسرقة لقول النبي صلى الله عليه وسلم لا طاعة
و تهمت زنا کردن و گرفتن مال چنانچه کشیدن و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان برداری
لمخلوق في معصية الله وقد قال تعالى وان جاهداك على ان تشرك
مر آفریده را در نافرمانبرداری حق تعالی و بتحقیق فرموده خدای تعالی و اگر رنج دهند ترا مادر و پدر برای آنکه شریک کنی
بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا فهذا
بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشان را و همراهی کن ایشان را در دنیا به نیکوئی پس این
الحديث والاية عام في ترك طاعة كل من امر بمعصية الله او ترك
حدیث پیغمبر و آیت قرآن عام اند در ترک فرمانبری هر کسی که فرمود بگناه و خدا یا ترک کردن
طاعته وقد ذكر ذلك عن الامام احمد في رواية ابي طالب في الرجل
طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در شان مردی
الذي ينهاه ابواه من الصلوة في الجماعة فقال ليس لهما طاعة في
که منع میکرد او را پدر و مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشان را فرمان برداری در
ترك الفرض واما النوافل فيجوز تركها لطاعتهما بل الافضل طاعتهما
ترک فرض و هر چیزی که باشد نفل پس رواست گذاشتن آنها از جهت فرمانبرداری ایشان بل افضل است فرمانبرداری ایشان
ومن البر لهما ان تصل من وصلهما وتهجر من هجرهما وتغضب
و از فرمانبرداری مادر و پدر است پیوستن کسی که پیوسته است با ایشان و جدا گذاشتن کسی که جدا شده است ایشان را و غضب کردن
لهما كما تغضب لنفسك في الموت والحيوة واذا ثار طبعك في الغضب
بجهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در موت و در زندگی و چون بجوشد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر ایشان پس یاد کن تربیت ایشان را و بیداری ایشان و اشفاقهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولاً كريماً فان لم تردعك عن غيظك

خدای پاک مر ترا و گو مر ایشان را سخنی نیک پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما ولا برهما فاعلم انك محروم ممقوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشان را و نه نیکویی ایشان پس بدانکه بدرستی تو محرومی و غضب کرده شده است بر تو پس بازگرد بسوی

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفر البر

چون نشیند خشم تو اگر بودی تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفر نیکی

بواجب عليك الا بامرهما ولا تفرغ الا ان يتعين عليك ، بل دبرهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و فراغت مکن مگر وقتی که اجازت دهند بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهى غيرك ان يفجعهما لك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشان را بنفس خود حالانکه تحقیق منع کرده شده است غیر تو ازینکه دردمند کند ایشان را بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او بشراب

لعنت کند خدا کسی را که جدائی افکند در میان مادر و فرزند و اگر ظفر یابی تو بطعام یا شراب

فعليك بايثارهما بالطيبة فطالما آثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم است بر تو گزیدن مادر و پدر بخوشتری ازان پس مدت دراز برگزیده اند ترا و گرسنه بوده اند و سیر کرده اند ترا و

سهرا ونوماك ترشد بذلك ان شاء الله تعالى **فصل** فيما يستحب

بیدار بوده اند و ترا خوابانیده اند راه راست یابی باین اگر خدا خواسته است در بیان چیزیکه مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمي ولده و

از کنیتهای و نامهای و چیزیکه مکروه است ازانها منع کرده شود آدمی ازانکه نام نهد فرزند را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز الافراد احدهما عن الآخر و

کنیت کند او را بنام پیغامبر صلعم و کنیت پیغامبر و درواست جدا کردن یکی ازان نام و کنیت از دیگری و

قد روي عن امام احمد رضه رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

تحقیق روایت است از امام احمد روایت دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد میدارد جمع کردن را

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

و جدا کردن یکی را از دیگری و در روایت است از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل بر روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر کنیت وی آنچه روایت کرده است انس رض و ابو هریره رض از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

که وی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت منهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

بينهما ما روي عن عائشة رض انها قالت جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم

بیان نام پیغامبر و نام کنیت او چیزیست که روایت کرده شده از عایشه بدرستی گفت آمد زنی بسوی پیغامبر ع

فقالت يا رسول الله اني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بابي

پس گفت ای پیغامبر خدا بدرستی من زائیده ام پسری پس نام نهیده ام او را محمد و کنیت نهاده ام او را ابو

القاسم فذكر لي انك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الذي احل

القاسم پس یاد کرده شد مرا بدرستی تو مکروه میداری آنرا پس گفت پیغامبر ع کدام چیزیست که حلال کرد

اسمي وحرم كنيتي او ما الذي حرم كنيتي واحل اسمي ويكره من الكنى

نام مرا و حرام کرد کنیت مرا یا کدام چیزیست که حرام کرد کنیت مرا و حلال کرد نام مرا و مکروه است از کنیت های

ابو يحيى وابو عيسى ويكره ان يسمي عبيده بافلح ونجاح ويسار ونافع

ابو یحیی و ابو عیسی و مکروه است نامیدن بنده های خود را برستگاری و پیروزی و توانگری و سودمند

ورباح وابي يحيى وبركة وبرة وحزن وعاصية لما روى عمر بن الخطاب رض

و سود و ابی یحیی و برکت و پارسا و اندوه و نافرمان از جهت چیزیکه روایت است از عمر خطاب رض

قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لئن عشت لانهين ان تسمى العبيد

گفت بدرستی پیغامبر خدا گفت هر اینه اگر زنده مانم البته منع خواهم کرد از اینکه نام نهند بنده های خود را

يسارا وبركة او رباحا او نجاحا او افلح ويكره من الالقاب والاسماء

توانگری یا برکت یا سود یا نجات یا رستگار و مکروه است از لقبهای و نامهای

ما يوازي اسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چیزیکه برابر است نامهای خدا را چنانچه ملک الملوک و شاهنشاه و چیزیکه مانند

ذلك لان ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالاسماء التي لا تليق

آنست زیراکه بدرستی آن عادت اهل فارس است و مکروه است نامیدن بنامهای آنکه سزاوار نیست

الا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس واله وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانچه پاکیزه و خدای و آفریدگار و نگاه بان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خدای و گردانیدند مر خدای را انبازان بگو یا محمد بنامید ایشانرا گفتند بعض مفسران

قل سموهم باسمائي فانظروا ذلك هل تليق بهم ويحرم على كل

بگو یا محمد بنامید ایشانرا بنامهای من پس به بینید آیا سزاوار است ایشانرا نامهای خدا و حرامست بر هر

واحد ان يلقب اخاه او عبده بلقب يكره لان الله تعالى نهى عن

یک اینکه لقب نهد برادر خود را یا بنده خود را بلقب که بد میدارد او را زیراکه بدرستی خدا منع کرده است از

ذلك فقال عز وجل ولا تنابزوا بالالقاب وسماه فسوقا و

آن پس گفت خدای عز و جل یکدیگر را ملقب مکنید بلقبهای و نامید خدا آن فریاد کردن را بلقب گناه و

وَيُسْتَحَبُّ أَنْ تَدْعُوَ أَخَاكَ بِأَحَبِّ أَسْمَائِهِ إِلَيْهِ **فصل** وَيُسْتَحَبُّ

لِمَنْ غَضِبَ إِنْ كَانَ قَائِمًا جَلَسَ وَإِنْ كَانَ جَالِسًا اضْطَجَعَ وَإِنْ مَسَّ

الْمَاءَ الْبَارِدَ سَكَنَ غَضَبُهُ لِمَا رَوَى الْحَسَنُ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

إِنَّ الْغَضَبَ جَمْرَةٌ تَتَوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ذٰلِكَ فَإِنْ

كَانَ قَائِمًا فَلْيَقْعُدْ وَإِنْ كَانَ قَاعِدًا فَلْيَسْتَلْقِ وَيُكْرَهُ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ

بَيْنَ قَوْمٍ وَهُمْ فِي سِرٍّ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ ذٰلِكَ وَيُكْرَهُ

الْجُلُوسُ بَيْنَ الظِّلِّ وَالشَّمْسِ وَيُكْرَهُ الْاِتِّكَاءُ عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى وَالْاِضْطِجَاعُ

بَيْنَ الْجُلُوسِ وَإِذَا قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَقُولَ كَفَّارَةُ الْمَجْلِسِ

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ

وَيُكْرَهُ الْمَشْيُ بِالنَّعْلِ فِي الْمَقَابِرِ وَيُسْتَحَبُّ لِمَنْ دَخَلَهَا أَنْ يَقُولَ اللّٰهُمَّ

رَبَّ هٰذِهِ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ وَالْعِظَامِ النَّخِرَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْ دَارِ

الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤْمِنَةٌ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ

رَوْحًا مِنْكَ وَسَلَامًا مِنِّي وَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ

مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ أَيْضًا وَإِذَا زَارَ

قَبْرًا لَمْ يَضَعْ يَدَهُ عَلَيْهِ وَلَا يُقَبِّلُهُ فَإِنَّهُ عَادَةُ الْيَهُودِ وَلَا يَقْعُدُ عَلَيْهِ

ولا يتكئ ولا يدوسه الا ان يضطر الى ذلك كله بل يقف عند

و تکیه نکند و نکوبد انرا به پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

موضع دفنه ان لو كان حيا ويحترمه كما لو كان حيا ويقرأ الصمد

جای استخوان مرده اگر میبود زنده و بزرگ دارد اورا چنانکه اگر میبود زنده و بخواند یازده

عشرة مرة قل هو الله احد وغيرها من القرآن ويهدي ثواب

مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذلك لصاحب القبر وهو ان يقول اللهم ان كنت قد اثبتني على

انرا مر خداوند گور را و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قراءة هذه السورة فاني قد اهديت ثوابها لصاحب هذا القبر

خواندن این سوره پس بدرستی من تحقیق هدیه فرستادم ثواب اینرا مر خداوند این گور را

ثم يسأل الله حاجته ولا يكسر عظما ولا يدوسه فان كان الجئ

پس بخواهد خدایرا حاجت خود و نشکند استخوانرا و نکوبد انرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

الى ذلك واضطر فليستغفر لصاحب القبر ويكره الطيرة و

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروه است شگون بد گرفتن و

لا بأس بالتفاؤل ويستحب التواضع لكل ويستحب توقير الشيوخ

نیست باک به فال خوش گرفتن و دوست فروتنی کردن مر همه را و دوست بزرگی دادن پیران را

ورحمة الاطفال والعفو عنهم ولا يترك تأديبهم **فصل** ويجوز

و رحم کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان روا است

ان يقول الرجل لغيره صلى الله عليك وصلى الله على فلان بن

گفتن مرد دیگری را صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فلان لما روي ان عليا رض قال لعمر رض صلى الله عليك والنبي

فلان زیرا که روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صلى الله عليه قال اللهم صل على آل ابي اوفى **فصل** ويكره مصافحة

گفت ای بار خدایا صلوات فرست بر آل ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

اهل الذمة لما روى ابو هريرة رض عنه انه قال قال رسول الله

کافران ذمی را از جهت آنچه روایت کرد ابو هریره رض گفت پیغامبر

صلى الله عليه لا تصافحوا اهل الذمة **فصل** والادب في الدعاء

دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

ان يمد يديه ويحمد الله تعالى ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم

دراز کردن دو دست خود و ثنا گفتن خدارا و درود گفتن بر پیغامبر

أن لا يتكلم بحاجته ولا ينظر إلى السماء في حالة عادته وإذا فرغ مسح

بيده على وجهه لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال سلوا الله ببطون

الكف. **فصل** والتعوذ بالقرآن جائز لقوله عز وجل فاستعذ

بالله من الشيطان الرجيم وقوله عز وجل قل أعوذ برب الفلق قل أعوذ

برب الناس ثم ما روي أن النبي صلى الله عليه كان إذا اشتكى شيئا قرأ على

نفسه المعوذتين ونفث وكان صلى الله عليه يقول أعوذ بوجه الله

الكريم وكلماته التامات من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل

دابة ربي آخذ بناصيتها وكذلك الرقية بالقرآن وبأسماء الله

الحسنى جائزة لقوله عز وجل وننزل من القرآن ما هو شفاء و

رحمة للمؤمنين وقال تعالى وهذا كتاب أنزلناه مبارك وقال

النبي صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فإنه لو سبق القدر شيء لسبقته

العين ويريد به صلى الله عليه في حق الحسن والحسين رضي الله عنهما

فصل ويكتب للمحموم ويعلق عليه ما روي عن الإمام

أحمد حنبل رض أنه قال حممت فكتب لي من الحمى بسم الله الرحمن الرحيم

وبالله محمد رسول الله يا نار كوني بردا وسلاما على إبراهيم وأرادوا

به كيدا فجعلناهم الاخسرين اللهم رب جبرئيل وميكائيل و
بابراهیم و ما را ایشان گردانیدیم ایشانرا زیانکاران ای بار خدایا پروردگار جبرائیل و میکائیل و

اسرافيل اشف صاحب هذا الكتاب بحولك وقوتك وجبروتك
اسرافیل شفا کن خداوند مکتوب را بقوت خود و توانائی خود

يا ارحم الراحمين **فصل** وقد قال بعض اصحابنا يكتب للمعسرة
ای رحیم ترین رحمت کنندگان و بتحقیق گفته اند بعضی یاران نوشته شود مر زنی را

اذا عسر عليها الولادة في جام او انية نظيفة بسم الله الرحمن الرحيم
چون دشوار شود براو زائیدن در کاسه یا آوند پاکیزه

لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم الحمد
نیست هیچ خدای مگر خدای داناست و بزرگ است پاکیست خدایرا که پروردگار عرش بزرگ است و ثنا است

لله رب العالمين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او
مر خدایرا که پروردگار جهانهاست چنانستی کافران روزیکه ببینند قیامت را میگویند که درنگ نکرده ایم در گور مگر شبانگاه روز

ضحاها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من
یا در چاشت آن چنانستی روزیکه می بینند آن چیزرا که وعده کرده شده اند درنگ نکردند در دنیا مگر یک ساعت از

نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفاسقون ثم يغسل ويسقى
روز قرآن رسانیدن حکم خداوست پس هلاک کرده نخواهد شد مگر قوم گنه کاران پس شسته شود و نوشیده شود

منه وينضح ما بقي على صدرها وكذلك يجوز الرقية من
ازان و پاشیده شود باقی آب بر سینه آن و همچنین رواست افسون کردن از

النملة وغيرها كالعقارب والحيات والبراغيث والبق لان
مورچه و دیگر آن چنانچه کژدم ها را و مار ها و کیک ها و پشه ها زیرا که پیغمبر

النبي صلى الله عليه وسلم رخص في الرقية من كل ذي حمة وقال صلى الله عليه وسلم
پیغامبر عم رخصت کرده است در افسون کردن از هر خداوند زهر و فرمود پیغامبر عم

من قال حين يمسي ثلث مرات صلى الله على نوح وعلى نوح السلام
هر که میگوید وقتی که شب میکند صلوات فرستد خدا بر نوح و بر نوح سلام است

لم تلدغه عقرب تلك الليلة وقال صلى الله عليه وسلم من قال حين يمسي
نیش نزند او را کژدم دران شب و فرمود پیغامبر عم هر که میگوید وقتی که شب میکند

ثلاث مرات اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما خلق
سه بار پناه میگیرم بکلمه های خدا که تمام اند همه از بدی هر چیزیکه آفریده است

لم تضره حمة تلك الليلة ويجوز النفخ في الرقيا ويكره التفل
زیان نکند او را هیچ زهری دران شب و رواست دمیدن در افسون و مکروه است آب دهن



فصل في غسل العائن وجهه ويديه ومرفقيه وركبتيه
وأطراف رجليه وداخل ازاره في اناء ثم يصب الماء على المريض
لما روى ابو امامة بن سهل بن حنيف رض انه كان يغتسل فرآه
عامر بن ربيعة ثم تعجب منه فقال بالله ما رايت كاليوم ولا جلد
مخبأة في خدرها اذ قال احلد فتاة فعلج به حتى ما كان يرفع رأسه
قال فذكروا ذلك لرسول الله صلى الله عليه فقال هل تتهمون احدا
قالوا لا يا رسول الله الا ان عامر بن ربيعة قال له كذا وكذا
فدعاه رسول الله صلى الله عليه ودعى عامرا وقال سبحان الله تعالى
لم يقتل احدكم اخاه اذا رأى شيئا يعجبه فليدع له بالبركة
قال ثم امره صلى الله عليه ان يغتسل له فغسل وجهه وظهر كفيه
ومرفقيه وغسل صدره وداخل ازاره وركبتيه وقدميه في
الاناء ظاهرهما وباطنهما ثم امر به فصب على رأسه وكفي الاناء
من خلفه حسبته قال وامره فحسا منه حسوات فراح مع الركب
ولو اغتسل غسلا كاملا ثم صب الماء على المعين كان اكمل
فصل والتعالج في الامراض جائز بالحجامة والفصد والكي

وَشُرْبُ الْاَدْوِيَةِ وَالْاَشْرِبَةِ وَقَطْعُ الْعُرُوْقِ وَالْبَطُّ وَقَطْعُ الْعُضْوِ
عِنْدَ وُقُوْعِ الْاَكِلَةِ فِيْهِ وَخَوْفِ التَّعَدِّيْ اِلٰى بَقِيَّةِ الْبَدَنِ وَ
قَطْعُ الْبَوَاسِيْرِ وَكُلُّ مَا فِيْهِ صَلَاحُ الْجَسَدِ لِمَا رُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِحْتَجَمَ وَشَاوَرَ الطَّبِيْبَ فَقَالَ لِلطَّبِيْبَيْنِ اَيُّمَا اَكُمْ طَبُّ
فَقَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هَلْ فِي الطِّبِّ خَيْرٌ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الَّذِيْ
اَنْزَلَ الدَّاءَ اَنْزَلَ الدَّوَاءَ وَسُئِلَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ عَنِ الْكَيِّ فَقَالَ الْاَعْرَابُ
قَدْ تَفْعَلُهُ قَدْ كَوَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ فَعَلَهُ الصَّحَابَةُ رض وَقَالَ فِيْ
مَوْضِعٍ اٰخَرَ قَطَعَ عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ رض عِرْقَ النِّسَاءِ وَعَنِ الْاِمَامِ
اَحْمَدَ رح رِوَايَةٌ اُخْرٰى كَرَاهِيَةُ ذٰلِكَ وَاَمَّا التَّدَاوِيْ بِمُحَرَّمٍ كَالْخَمْرِ
وَالسَّمِّ وَالْمَيْتَةِ وَشَيْءٍ نَجِسٍ فَغَيْرُ جَائِزٍ وَكَذٰلِكَ بِلَبَنِ الْاَتَانِ الْاَهْلِيَّةِ
لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَا جُعِلَ شِفَاءُ اُمَّتِيْ فِيْمَا حُرِّمَ
عَلَيْهَا وَالْحُقْنَةُ مَكْرُوْهَةٌ اِلَّا عِنْدَ الضَّرُوْرَةِ وَلَا يَجُوْزُ الْفِرَارُ
مِنَ الطَّاعُوْنِ وَاِنْ كَانَ خَارِجًا مِنَ الْبَلَدِ لَا يَقْدَمُ عَلَيْهِ لِئَلَّا يَكُوْنَ
عَوْنًا عَلٰى هَلَاكِ نَفْسِهِ

فَصْلٌ

وَلَا يَخْلُوْ بِامْرَاَةٍ لَيْسَتْ مِنْهُ
بِمَحْرَمٍ لِاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهٰى عَنْ ذٰلِكَ وَقَالَ اِنَّ الشَّيْطَانَ يُزَيِّنُ

الحما المعصية ولا ينظر الى امرأة شابة الا لعذر من شهادة

مراتب بر دو را گناه و نظر نکند طرف زن جوان مگر از جهت عذر از گواهی دادن

او علاج في المرض ويجوز النظر الى المرأة البرزة والعجوز لعدم

یا دارو کردن در بیماری و روا است نظر کردن بطرف زن کشاده رو و پیر است از جهت نابودن

الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امرأتان عريانين في لحاف

فتنه در آن و جمع نشوند دو مرد و نه دو زن برهنه در یک لحاف

واحد وازار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولان ذلك يؤدي

یا در یک چادر زیرا که پیغامبر صلعم منع فرموده است از آن و از جهت آنکه این میرساند

الى ان ينظر احدهما عورة الآخر وذلك منهي عنه ولانه لا يؤمن

طرف اینکه نظر کند یکی از ایشان اندام نهانی دیگری را و آن منع کرده شده است و از جهت آنکه امن نیست

من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فان كان

از کردن گناه بیاراستن شیطان آن گناه را پس اگر باشد

ه مملوك من ذكر او انثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من

را بنده از مرد یا زن واجب است بروی مهربانی کردن با آن بنده و رنج ندهد بنده را از

العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه ان شاء ولا يكرهه

کاری که طاقت ندارد و بپوشاند او را و طعام دهد او را و جفت دهد او را اگر خواهد و ستم نکند

على ذلك فان قصر في ذلك عصى وامر ببيعه او عتقه ان شاء

پس اگر تقصیر کرد در آن نافرمان شد و فرموده شود بفروختن آن یا آزاد کردن آن اگر خواهد

ويكاتبه ان طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث ان آخر

اگر خواهد بنده کتابت را و تحقیق آمده است در حدیث که آخر

وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت ايمانكم فصل

وصیت پیغامبر صلعم نماز را و چیزی که مالک است دست شما آن را

يكره المسافرة بالمصحف الى ارض العدو لئلا تناوله ايدي

مکروه است مسافرت کردن با مصحف طرف زمین دشمن تا که نرسد آنرا دستهای

المشركين الا ان يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و

کافران مگر آنکه باشد مر مسلمانان را قوت ظاهر و شوکت

الغلبة فيجوز استصحابه ليقرأ فيه لئلا ينسى القرآن فصل

غلبه پس روا است همراه گرفتن قرآن را تا آنکه خوانده شود در آن تا که فراموش نشود قرآن

يستحب اذا نظر في المرآة ان يقول الحمد لله الذي سوى

مستحب است چون نظر کند در آئینه اینکه بگوید تمام ستایش خدا را که درست کرد

خَلْقِي وَأَحْسَنَ صُورَتِي وَزَانَ عَنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي لِأَنَّ

آفرید بیش من و نیکو نمود صورت من و زیبا کرد از من چیزیکه عیبناک کرد از غیر من زیراکه بدرستی

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَإِذَا طَنَّتْ أُذُنُهُ يُصَلِّي

آن روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام و چون آواز کند گوش او درود گوید

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ ذَكَرَ اللّٰهُ مَنْ ذَكَرَنِي بِخَيْرٍ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ

بر پیغامبر و بگوید یاد کند خدا کسی را که یاد کرد مرا به نیکوئی زیراکه بدرستی این روایت کرده شد

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ إِذَا اشْتَكَى بَدَنُهُ أَوْ أَعْضَاؤُهُ

از پیغامبر و بگوید چون درد کند بدن او یا اندام او

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَى

چیزیکه روایت کرده شده است از پیغامبر علیه السلام بدرستی فرمود پیغامبر هرکرا از شما درد کند چیزی یا درد کند

أَخًا لَهُ فَلْيَقُلْ رَبُّنَا اللّٰهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ

برادری که او راست پس بگوید پروردگار ما خداست که در آسمانست نام تو پاکست فرمان تو

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا

در آسمان و زمین است چنانکه رحمت تو در آسمان و زمین است بیامرز مر ما را

حُوبَنَا وَخَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِينَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً

گناه ما را ای پروردگار پاکان فرود آر رحمتی از رحمت خود و شفایی

مِنْ شِفَائِكَ عَلَى الْوَجَعِ الَّذِي بِهِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى **فَصْلٌ** وَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَتَطَيَّرُ

از شفای خود بر دردی که باوست پس بدرستی به میشود بفرمان خدای تعالی و چون ببیند چیزی را که شگون بد گیرد

مِنْهُ قَالَ اللّٰهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَذْهَبُ بِالسَّيِّئَاتِ

از او بگوید ای بارخدایا نمی آرد نیکیها را مگر تو و نمی برد بدیها را

إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگر تو و بازگشت نیست از گناه و توانائی نیست بر عبادت مگر بیاری خدا زیراکه بدرستی این روایتست از پیغامبر علیه السلام

فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ إِذَا رَأَى بِيعَةً أَوْ كَنِيسَةً أَوْ سَمِعَ صَوْتَ شَبُّورٍ

و اولیست چون ببیند عبادتخانه نصارا را یا عبادتخانه یهود را یا بشنود آواز بوق را

أَوْ صَوْتَ نَاقُوسٍ أَوْ رَأَى جَمْعًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى

یا آواز ناقوس را یا دید گروه از کافران و جهودان و ترسایان

أَنْ يَقُولَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهًا

اینکه بگوید گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی مگر خدا بحق در آنحال که یگانه است همتا نیست مر او را خدای

وَاحِدًا لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یگانه است بندگی نمیکنیم مگر او را پس بدرستی این روایت است از پیغامبر علیه السلام

فقال غفر الله له بعدد أهل الشرك ويقول إذا سمع صوت الرعد

پس گفت بیامرزد خدا مر او را بشمار اهل شرک و گوید چون بشنود آواز رعد

والصواعق اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك

و صواعق را ای خدا مکش ما را به خشم تو و هلاک مکن ما را به عذاب تو

وعافنا قبل ذلك ويقول إذا رأى الريح اللهم إني أسألك

و عافیت ده ما را پیش از آن و گوید چون ببیند باد را ای خدا من سوال می‌کنم از تو

خيرها وخير ما أرسلت به وأعوذ بك من شرها وشر ما أرسلت

نیکی آن و نیکی آنچه فرستاده شده است به آن و پناه می‌خواهم به تو از بدی آن و بدی آنچه فرستاده شده

به **فصل** وإذا دخل السوق قال كما كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم إني

به آن فصل و چون در آید در بازار گوید چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم می‌گفت ای خدا

أسألك خير هذا السوق وخير ما فيه وأعوذ بك من شره وشر

سوال می‌کنم از تو نیکی این بازار و نیکی آنچه در اوست و پناه می‌خواهم به تو از بدی بازار و بدی

ما فيه اللهم إني أعوذ بك أن أصيب فيها يمينا فاجرة أو

آنچه در اوست ای خدا پناه می‌خواهم به تو از آنکه برسم در بازار سوگند دروغ یا

صفقة خاسرة لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك و

بیع زیانکار نیست هیچ معبود مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را مر او راست ملک و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل

مر او راست ستایش زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است نمی‌میرد به دست اوست نیکوئی و او بر همه

شيء قدير وإذا رأى الهلال قال اللهم أهله علينا باليمن و

چیز توانا است و چون ببیند هلال را گفت ای بار خدایا نازل کن بر ما برکت و

الإيمان والسلامة والإسلام ربي وربك الله عز وجل **فصل**

ایمان و سلامتی و اسلام را رب من و رب تو الله تعالی است

وإذا رأى مبتلى قال الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به و

و چون ببیند مبتلا را گوید ستایش مر خدا را که عافیت داد مرا از آنچه گرفتار کرد تو را به آن و

فضلني عليك وعلى كثير ممن خلق تفضيلا فإن الله عز و

بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیاری از آنچه آفرید بزرگی دادنی پس بدرستی خدا

جل يعافيه من ذلك كائنا ما كان أبدا ما عاش **فصل** و

عافیت دهد او را از آن مرض هر بلائی که باشد همیشه تا زنده باشد فصل و

يقول للحاج إذا قدم من سفره تقبل الله نسكك وأعظم أجرك

گویند مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت تو را و بزرگ کند مزد تو را

وَاَخْلَفَ نَفَقَتَكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ
وبدل دهد خدای خرج ترا از جهت چیزیکه روایت است از عمر ابن خطاب بدرستی بود میگفت

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَاِذَا عَادَ مَرِيضًا مُسْلِمًا وَرَاٰهُ مَنْزُولًا بِهِ الْمَوْتُ فَقَالَ
آنرا چون پرسد بیمار مسلمانرا و دید اورا فرود آورده شده است باو مرگ

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ الْمَوْتُ فَزَعٌ فَاِذَا بَلَغَ اَحَدَكُمْ
چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود مرگ ترسنده است پس چون برسید یکی از شما

وَفَاةُ صَاحِبِهِ فَلْيَقُلْ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا
مرگ یار خود پس بگوید ما از آن خدائیم بدرستی ما بطرف او بازگردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لَمُنْقَلِبُونَ اَللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ
بازگردنده ایم ای بار خدای بنویس ورا نزد تو در نیکوکاران و بگردان دفتر اورا

فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلٰى عَقِبِهِ فِي الْاٰخِرِينَ وَلَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَلَا
در علیین و خلیفه شو بر پس ماندگان او و ناامید مکن مرا از مزد او و بلا

تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَيَسْتَحِبُّ اَيْضًا اَنْ يُشِيرَ عَلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ
مینداز مارا بعد او و دوست میدارد نیز مردان اشارت کردن برای او بتوبه از گناهان

وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْوَصِيَّةِ بِثُلُثِ مَالِهِ لِلْاَقَارِبِ وَالْفُقَرَاءِ
و برآمدن از ستمهای و وصیت بسیوم حصه مال خود برای نزدیکان و فقیران

مِنْهُمُ الَّذِينَ لَا يَرِثُونَهُ وَاِنْ لَمْ يَكُونُوا فَلِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ
ازوشان آنانکه وارث نیستند اورا و اگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

الْمَسَاجِدِ وَالْقَنَاطِيرِ وَوُجُوهِ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ حِينَ
مسجدها و پلها و اقسام نیکی و خیر و بگوید هنگام که

يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي قَبْرِهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا وَضَعْتُمْ
مینهد مرده را در گور خود چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون می نهید

مَوْتَاكُمْ فِي الْقَبْرِ فَقُولُوا بِسْمِ اللهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ وَيَقُولُ اِذَا
مردگان خودرا در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حَثَى التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِرَسُولِكَ وَاِيمَانًا
بریزد خاک بر مرده ایمان آوردم بتو و گرویدم گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان آوردم

بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ لِاَنَّ
به برانگیختن تو این چیز است که وعده کرد خدا و پیغامبر او زیرا که بدرستی

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنْ عَلِيٍّ رض وَقَالَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ
آن روایت است از حضرت علی و گفت علی هرکه کرد آنرا باشد مراورا بهر ذره



من ترابٍ حسنة

فصل في آداب النكاح

من آداب النكاح أن يكون فيه نية المتزوج امتثال أمر الله عز وجل في قوله تعالى وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم وقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلث ورباع وقوله صلى الله عليه تناكحوا تناسلوا فإني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط ويعتقد وجوب النكاح فيها بين الاثنين والخبر عند عدم خوف الزنا وعند وجوده ليخرج من الخلاف في الجملة لأن النكاح عند أبي داود في رواية الإمام أحمد واجب على الإطلاق فيكون له ثواب الممتثل لأمر الله عز وجل ويعتقد مع ذلك إحراز دينه وتكميله لقول النبي صلى الله عليه من تزوج فقد أحرز نصف دينه وقوله صلى الله عليه إذا تزوج العبد فقد استكمل نصف دينه د

ويتخير الحسنة الأجنبية البكر وأن تكون من نساء يعرفن بكثرة الولادة لأن النبي صلى الله عليه قال لجابر بن عبد الله رض لما أخبره أنه تزوج بالثيب فقال له أفلا بكرا تلاعبها وتلاعبك وإنما شرطنا كثرة الولادة لما تقدم من قوله صلى الله عليه وسلم



تناكحوا تناسلوا فاني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط وفي بعض

الأحاديث قال صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود فاني مكاثر بكم الأمم وانما شرطت

الأجنبية ولا تكون من أقاربه لئلا يقع بينهم منافرة وعداوة

فتؤدي الى قطع الأرحام المأمور بإيصالها ولهذا منع الشرع

الجمع بين الأختين في عقد النكاح ولا ينبغي أن يتزوج سليطة

اللسان ولا مختلعة ولا متوانية فاذا تزوج فليحسن خلقه

معها ولا يؤذيها ولا يكرهها على مهرها فتختلع منه ولا يشتم

لها أبا ولا أما فان فعل ذلك كان الله ورسوله بريئين منه

قال النبي صلى الله عليه وسلم استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان عندكم

يعني أسراء وقد جاء في بعض الآثار من تزوج امرأة بصداق

ولا يريد أن يؤديه اليها جاء يوم القيامة زانيا فان آذته

المرأة بلسانها وكان في ذلك فساد دينه فليشتر نفسه

منها أو يلجأ الى الله عز وجل ويبتهل اليه بالدعاء فانه يكفي

وان صبر على ذلك كان كالمجاهد في سبيل الله عز وجل وان

طابت هي له بشيء من مالها من غير اكراه فليأكله هنيئا


تزينا وينبغي ان يجتهد بينظر الى وجهها وبدنها من غير
ان يخلو بها قبل العقد لئلا يقع بقلبه شيء فيكرهها فيؤدي
الى طلاقها مفارقتها عن قريب بعد ذلك ووقوع في المكروه
عند الله عز وجل لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مباح ابغض
الى الله تعالى من الطلاق والاصل في ذلك ما روي عن النبي صلى
الله عليه انه قال اذا قذف الله تعالى في قلب احدكم خطبة امرأة
فلينظر الى وجهها وكفيها فانه احرى ان يؤدم بينهما وما روي
عن جابر بن عبد الله رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه اذا خطب احدكم
المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل فخطبت
جارية فكنت اتخبأ لها حتى رأيت منها ما دعاني الى نكاحها فتزوجها
ذكره ابو داؤد في سننه وينبغي ايضا ان تكون من ذوات الدين
والعقل لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال تنكح المرأة
لاربع لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها فاظفر بذات الدين تربت
يداك وانما نص النبي صلى الله عليه على ذات الدين لانها تعين الزوج
على معيشته وتقنع باليسير والباقيات توقعنه في الوزر والبلو

إلا أن يسلمه الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله

مگر آنکه سلامت دارد خدای تعالی از آن وتحقیق تفسیر کرده اند بیشتر مفسران قول خدای تعالی را

عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع

پس اکنون نزدیکی کنید زنان را و بخواهید چیزی را که نوشته است خدای تعالی مر شما را مباشرت بجماع کردن

والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة

وابتغا را بفرزند یعنی بخواهید فرزند بنزدیکی کردن و هم چنین می سزد مر زن را

أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله

اینکه نیت کند به نکاح کردن پاک داشتن اندام خود را و فرزند را و ثواب بزرگ را نزد خدای تعالی

بالصبر عند الزوج وعلى الحبل والولادة وتربية الولد لما روى

بصبر کردن نزد شوهر و بر بار و بر زائیدن و بر پروردن فرزند بدان جهت چیزیکه روایت کرده

زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض قال إن امرأة كان يقال لها الحولاء

زیاد از انس پسر مالک گفت بدرستی زنی بود گفته میشود مر او را حولا

عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين

عطر فروشی بود از مردم مدینه درآمد حولا بر عایشه پس گفت ای مادر مسلمانان

زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زفت إليه

شوهر من فلان است می آرایم مر او را هر شب و خوشبوی میکنم خود را گوئیا که من عروسم که سپرده شده ام بطرف او

فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه والتمس بذلك رضاء

پس هرگاه که جای گیرد بسوی فراش خود درایم برو در لحاف او و میخواهم بآن خوشنودی

الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل

خدای تعالی را میگرداند شوهر روی خود را از من می بینم او را که دشمن داشت مرا پس گفت عایشه بنشین تا که درآید

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى

پیغامبر خدا گفت حولا در میان آنکه نشسته بودم ناگاه درآمد پیغامبر خدا

الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء أبعتم منها شيئا

پس گفت چیست این بوی که می یابم او را آمده است شما را حولا آیا خریده اید از حولا چیزی

قالت عائشة رض لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال

گفت عایشه نخریده ام سوگند خدا است ای پیغامبر خدا پس بیان کرد حولا قصه خود را پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

پیغامبر حولا را برو و بشنو از شوهر و فرمانبرداری کن گفت حولا می کنم ای پیغامبر خدا

فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا

پس چیست مرا از مزد فرمود پیغامبر هیچ زنی که برداشته است از خانه شوهر خود چیزی



ووضعته تريد به الاصلاح الا كتب الله تعالى لها حسنة ومحى
عنها سيئة ورفع لها درجة وما من امرأة حملت من زوجها حين
تحمل الا كان لها من الاجر مثل القائم ليله والصائم نهاره والغازي
في سبيل الله تعالى وما من امرأة يأتيها طلق الا كان لها بكل طلقة
عتق نسمة وبكل رضعة عتق رقبة فاذا فطمت ولدها ناداها
مناد من السماء ايتها المرأة قد كفيت العمل فيما مضى فاستأنفي
العمل فيما بقي قالت عائشة رض قد اعطي النساء كثيرا فما بالكم يا
معشر الرجال فضحك رسول الله صلعم قال ايما رجل اخذ بيد امرأته يراود
الا كتب الله له تعالى حسنة فان عانقها فعشر حسنات فاذا اتاها
كان خيرا من الدنيا وما فيها فاذا قام ليغتسل لم يمر الماء على شعرة
من جسده الا تكتب له حسنة وتمحى عنه سيئة وترفع له درجة
وما يعطى بغسله خير من الدنيا وما فيها وان الله عز وجل يباهي
به الملئكة يقول انظروا الى عبدي قام في ليلة قرة يغتسل من
الجنابة يتيقن باني ربه اشهدوا باني قد غفرت له وعن ابن المبارك
بن فضالة عن الحسن رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استوصوا بالنساء

خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ يَعْنِي مَاسُورَاتٌ لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا

نیکی را بدرستی ایشان بندیانند پیش شما یعنی اسیرانند که نیستند مالک نفس های خود را چیزی

وَإِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ

و جز این نیست که گرفته اید شما ایشان را بامانت خدای تعالی و حلال ساخته اید اندامهای ایشان را

بِكَلِمَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عُبَادَةَ ابْنِ كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ الْحَرِيرِيِّ عَنْ

بکلمه خدای تعالی و نقلست از عباده پسر کثیر و از عبدالله و از

مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِيَارُ الرِّجَالِ

میمونه زوجه پیغامبر علیه السلام گفت فرموده پیغامبر خدا بهترین مردان

مِنْ أُمَّتِي خِيَارُهُمْ لِنِسَائِهِمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي خَيْرُهُنَّ لِأَزْوَاجِهِنَّ

از امت من بهترین ایشانست مر زنان خود را و بهترین زنان از امت من بهترین ایشانست مر شوهران خود را

يُرْفَعُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

برداشته میشود هر زنی را از ایشان هر روز و شب مزد هزار شهید که کشته شدند در راه خدا

اللهِ صَابِرِينَ مُحْتَسِبِينَ وَتُفَضَّلُ إِحْدَيهُنَّ عَلَى الْحُورِ الْعِينِ كَفَضْلِ

در آن حال که صابرانند و طلب اجر کننده اند از خدا و بزرگی داده شد یکی از ایشان بر حور عین مانند بزرگی

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَلَى أَدْنَى رَجُلٍ مِنْكُمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَأْتِي مَسَرَّةَ

محمد علیه السلام بر کمترین مردی از شما و بهترین زنان از امت من کسیست که می آید شادمان کننده

زَوْجِهَا فِي كُلِّ شَيْءٍ يَهْوَاهُ مَا خَلَا مَعْصِيَةَ اللهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ وَخَيْرُ

مر شوهر خود را در هر چیزی که دوست میدارد او را بغیر از گناه خدای تعالی و بهترین

الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَلَطَّفَ بِأَهْلِهِ لُطْفَ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا يُكْتَبُ لِكُلِّ

مردان از امت من کسیست که مهربانی کند با اهل خود همچون مهربانی مادر بفرزند خود نوشته میشود مر هر

رَجُلٍ مِنْهُمْ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ صَابِرِينَ

مردی از ایشان هر روز و شب مزد صد شهید کشته شده اند در راه خدا در آن حال که صبر کننده

مُحْتَسِبِينَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض يَا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ يَكُونُ

و طلب ثواب کننده اند پس گفت عمر بن خطاب رض ای پیغامبر خدا چگونه میباشد

لِلْمَرْأَةِ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ وَلِلرَّجُلِ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَوَمَا

زن را مزد هزار شهید و مرد را مزد صد شهید فرمود رسول علیه السلام آیا تو

عَلِمْتَ أَنَّ الْمَرْأَةَ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الرَّجُلِ وَأَفْضَلُ ثَوَابًا فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ

ندانستی بدرستی زن بزرگترست از روی مزد از مرد و بهترست از روی ثواب پس بدرستی خدای

يَرْفَعُ لِلرَّجُلِ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ فَوْقَ دَرَجَاتِهِ بِرِضَاءِ زَوْجَتِهِ عَنْهُ

بلند میکند برای مرد در بهشت مرتبه های بالای مرتبه های او بسبب خوشنودی زن او از او

ودعائها له او علمت ان اعظم وزرا بعد الشرك بالله المرأة اذا

غضبت زوجها الا فاتقوا الله في الضعيفين فان الله سائلكم عنهما

اليتيم والمرأة فمن احسن اليهما فقد بلغ الى الله عز وجل رضوانه

ومن اساء اليهما فقد استوجب من الله سخطه وحق الزوج حقي

عليكم فمن ضيع حقي فقد ضيع حق الله فقد باء بسخط من الله و

ماويه جهنم وبئس المصير وعن ابي جعفر بن محمد بن علي عن

جابر بن عبد الله رض قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وهو في نفر

من اصحابه رض اذ اقبلت حتى قامت على رأسه ثم قالت السلام عليك

يا رسول الله انا وافدة النساء اليك ليست امرأة يبلغها مسيري

اليك الا اعجبها ذلك يا رسول الله ان الله تعالى رب الرجال ورب

النساء وادم ابو الرجال وابو النساء وحوا ام الرجال وام النساء

فالرجال اذا خرجوا في سبيل الله عز وجل فقتلوا فاحياء عند ربهم

يرزقون واذا خرجوا فلهم من الاجر مثل ما علمت ونحن نجلس عليهم

ونخدمهم فهل لنا من الاجر شيء قال صلى الله عليه نعم اقرئي عني النساء

السلام وقولي لهن ان طاعة الزوج واعترافا بحقه يعدل ما

هنالك وقليل منكن يفعله وعن ثابت عن انس رض قال جئن النساء

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ذهب الرجال بالفضل وبالجهاد في

سبيل الله تعالى فما لنا من عمل ندرك به عمل المجاهدين في سبيل الله

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهنة احداكن في بيتها تدرك عمل المجاهدين في

سبيل الله عز وجل وعن عمران بن حصين رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

هل على النساء جهاد فقال صلى الله عليه وسلم نعم جهادهن الغيرة يجاهدن انفسهن

فان صبرن فهن مجاهدات فان رضين فهن مرابطات ولهن اجران

اثنان فينبغي للزوجين ان يعتقدا هذا الثواب المذكور في هذا الحديث

وما قبلها عنده لعقد الجماع جميعا واداء الحق الواجب على كل واحد

منهما للاخر بقوله عز وجل ولهن مثل الذي عليهن ليكونا مطيعين لله عز

وجل ممتثلين امره جل ثناؤه وتعتقد المراة ان ذلك خير لها من الجهاد

والغزو لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليس شيء خير للامراة من زوج

او قبر وقال صلى الله عليه وسلم مسكين مسكين مسكين رجل ليست له امراة قيل يا

رسول الله وان كان غنيا من المال قال وان كان غنيا من المال مسكينة مسكينة امراة

ليس لها زوج قيل يا رسول الله وان كانت غنية من المال قال صلى الله عليه وسلم

وإن كانت غنية من المال يستحب أن يكون العقد يوم

الجمعة أو الخميس والمساء أولى من التبكير ويسن أن يكون الخطبة

قبل التواجب فإن أخرت جاز وهو مخير بين أن يعقد النكاح

نفسه أو يوكل به غيره فإذا انعقد العقد يستحب للحاضرين

أن يقولوا بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير و

عافية ثم إن طلبت المرأة وأهلها الإمهال استحب له إجابتهم

إلى ذلك قدر ما يعلم التهيئ لأمورها فيه وقضاء حوائجها

من شراء جهازها والتزين لها فإذا زفت إليه اتبع ما روي عن

عبد الله ابن مسعود رض وذلك أنه جاء رجل فقال إني تزوجت

جارية بكرا وقد خشيت أن تكرهني أو تفركني فقال له إن

الألف من الله والفرك من الشيطان وإذا دخلت إليك فمرها

لتصلي خلفك ركعتين وقل اللهم بارك لي في أهلي وبارك

لأهلي في اللهم ارزقني منهم وارزقهم مني اللهم اجمع

بيننا إذا جمعت في خير وفرق بيننا إذا فرقت إلى خير فإذا أراد

الجماع فليقل بسم الله العلي العظيم اللهم اجعل ذرية طيبة

إن قدرت أن تخرج عن صلبي اللهم جنبني الشيطان وجنب
اگر اندازه کرده تو اینکه برآید از صلب من ای بارخدایا بگو بشد دار مرا از شیطان و دیگر دور دار

الشيطان ما رزقتني وإذا قضى حاجته فليقل بسم الله الحمد لله
شیطان را از چیزیکه روزی کرده تو مرا و چون ادا کرد مرد حاجت خود را پس بگوید بنام خدا و ستایش مرخدایرا

الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا
آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید آنرا نژاد و دامادی و بوده است پروردگار تو توانا

يقول ذلك في نفسه ولا يحرك به شفتيه والأصل في ذلك ما
بگوید آنرا در نفس خود و جنبانند بآن گفتن دو لب خود را و اصل دران گفتن چیزیست

روى كريب عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو أن
که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر علیه السلام اگر بدرستی

أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال بسم الله اللهم جنبنا الشيطان
یکی از شما چون وقتی بخواهد اینکه بیاید اهل خود را گفت بسم الله ای بارخدایا دور دار مرا از شیطان

وجنب الشيطان ما رزقتنا ثم إن قدر أن يكون بينهما ولد
و دور دار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

في ذلك لم يضره شيطان أبدا وإذا ظهرت أمارة حبل المرأة
دران وقت هیچ ضرر نرساند اورا شیطان همیشه و چون ظاهر شود نشانه بار

فليصف غذاءها من الحرام والشبهة ليتخلق الولد على أساس لا
میباید پاک کند خوراک زن را از حرام و شبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیاد که نی

يكون للشيطان عليه سبيل والأولى أن يكون من حين الزفاف
باشد شیطان را برو راه و بهتر آنست اینکه می باشد پاکی خوراک از هنگام سپردن زن

ويدوم على ذلك ليتخلص هو وأهله وولده من الشيطان في الدنيا
و همیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد و اهل او و فرزند او از شیطان در دنیا

ومن النار في العقبى قال الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم
و از آتش در آخرت گفت خدای آنکسانی که ایمان آورده اید نگاه دارید خود را

وأهليكم نارا ومع ذلك يخرج الولد صالحا بارا بوالديه طائعا
و اهل خود را از آتش دوزخ و به آن می براید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر و پدر را گردنده

لربه عز وجل كل ذلك ببركة تصفية الغذاء فإذا فرغ من الجماع
مر پروردگار خود را همه آن به برکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تنحى عنها وغسل ما به من الأذى وتوضأ إن أراد العود إليها
دور شود از زن و بشوید چیزیکه با وست از چرک و وضو کند اگر بخواهد باز گشتن بسوی زن

فانه سيأتيها ما قدر لها ويجتنب وطئها في حال الحيض والنفاس
ولكن له بعد انقطاع الدم حتى تغتسل من الحيض ثلاثا واحدا في
النفاس قبل الاربعين ان استيقنا فان لم يجدا الماء وجامعتم
فان خالفت في طهر ويتصدق بدينار او نصف دينار على احد
الروايتين والاخرى يستغفر الله تعالى ويتوب ان يرجع الى مثله
ولا يكثر ويجتنب وطيها في الموضع المكروه وقال النبي صلى الله عليه وسلم
ملعون من اتى امرأة في دبرها فان لم تتق نفسها الى الجماع لا يجوز
له تركه لان لها حقا في ذلك وعليها مضرة في تركه لان شهوتها
اعظم من شهوته وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
فضلت شهوة النساء على الرجال بتسعة وتسعين الا ان الله
تعالى القى عليهن الحياء وقيل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها
للنساء وواحدة للرجال لقلة المرى لا يجوز ان يتأخر الوطي
عنه اربعة اشهر الا ان يكون له عذر فان جاوز الاربعة
الاشهر كان لها فراقه فان سافر عنها مدة اكثر من ستة
اشهر فطلبت منه القدوم فابى ان يقدم من غير عذر كان



الحاكم ان يفرق بينهما اذا طلبت الزوجة ذلك وهذا هو
التاقيت الذي وقته عمر ابن الخطاب رض للناس في مغازيهم
يسيرون شهرا ويقيمون اربعة اشهر ويسيرون راجعين الى
اهلهم شهرا واذا راى امراة غيره فاعجبته جامع امراته ليسكن
ما به من التوقان لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا راى احدكم
امراة تعجبه فليات اهله فان الشيطان يقبل في صورة امراة
ويدبر في صورة امراة ومن لم تكن له امراة يلتجي الى الله عز وجل
ويساله السلامة من المعاصي ويستعيذ به من الشيطان الرجيم
ولا يجوز له ان يحدث غيره بما جرى بينه وبين اهله من امر
الجماع ولا للمراة ان تحدث بذلك للنساء لان ذلك سخف ودناءة
وقبيح في الشرع والعقل لما روى ابو هريرة رض في حديث فيه طول
عن النبي صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم اقبل على الرجال فقال هل منكم الرجل
اذا اتى اهله فاغلق عليه بابه والقى عليه ستره واستتر بستر الله
قالوا نعم قال ثم يجلس بعد ذلك فيقول فعلت كذا فعلت كذا
قال فسكتوا قال فاقبل على النساء فقال هل منكن من تحدث

فَسَكَتْنَ فَجَثَتْ فَتَاةٌ عَلَى إِحْدَى رُكْبَتَيْهَا وَتَطَاوَلَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ

پس خاموش شدند پس بر زانو نشست یکی زن جوان بر یکی از دو زانو خود و دراز شد مر پیغامبر را

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لِيَرَاهَا وَيَسْمَعَ كَلَامَهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُمْ لَيَتَحَدَّثُونَ

تا به بیند او را و بشنود سخن او را پس گفت آن زن جوان ای پیغامبر خدا بدرستی مردان هر آینه سخن میکنند

وَإِنَّهُنَّ لَيَتَحَدَّثْنَهُ فَقَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا مَثَلُ ذٰلِكَ إِنَّمَا مَثَلُ ذٰلِكَ

و بدرستی زنان هر آینه سخن میکنند پس فرمود پیغمبر آیا میدانید چیست مانند این بدرستی که مانند این

مَثَلُ شَيْطَانَةٍ لَقِيَتْ شَيْطَانًا فِي السِّكَّةِ فَقَضَى مِنْهَا حَاجَتَهُ وَالنَّاسُ

مانند زن شیطانه است که ملاقات کرد شیطانرا در کوچه پس ادا کرد از وی حاجت خود را و حال آنکه مردم

يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّ طِيبَ الرِّجَالِ مَا ظَهَرَ رِيحُهُ وَلَمْ يَظْهَرْ لَوْنُهُ أَلَا

می بینند بسوی او آگاه باشید بدرستی خوشبوی مردان چیزیست که آشکار است بوی او و ظاهر نیست رنگ او آگاه باشید

إِنَّ طِيبَ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَلَمْ يَظْهَرْ رِيحُهُ **فَصْلٌ** وَإِذَا دَعَا

بدرستی خوشبوی زنان چیزیست که ظاهرست رنگ او و ظاهر نیست بوی او چون خواند

امْرَأَةً لِلْجِمَاعِ فَأَبَتْ عَلَيْهِ كَانَتْ عَاصِيَةً لِلّٰهِ تَعَالَى وَعَلَيْهَا وِزْرٌ

زن خود را برای جماع کردن پس نافرمانی کرد مرد باشد آن زن گنهگار مر خدایرا و بر او است بار گناه

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَنَعَتْ زَوْجَهَا

فرمود پیغامبر در حدیث ابی هریره هر زنی که بازداشت شوهر خود را

حَاجَتَهُ كَانَ عَلَيْهَا قِيرَاطَانِ مِنَ الْإِصْرِ وَأَيُّمَا رَجُلٍ مَنَعَ زَوْجَتَهُ

حاجت او باشد بر آن زن دو قیراط از گناه و هر مردی که بازداشت

حَاجَتَهَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِصْرِ قِيرَاطٌ يَعْنِي الْإِثْمَ وَفِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ

حاجت زن باشد بر آن مرد از گناه یک قیراط [illegible] و در بعضی حدیث آمده است

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَلْتَأْتِهِ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى

فرمود پیغامبر چون بخواند یکی از شما زن خود را بطرف بستر خود پس بیاید آن زن او را اگر چه بوده است بر

التَّنُّورِ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ

تنور و روایت کرد ابو هریره از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون بخواند یکی از شما زن خود را

إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمْ تَأْتِهِ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا الْمَلٰئِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ

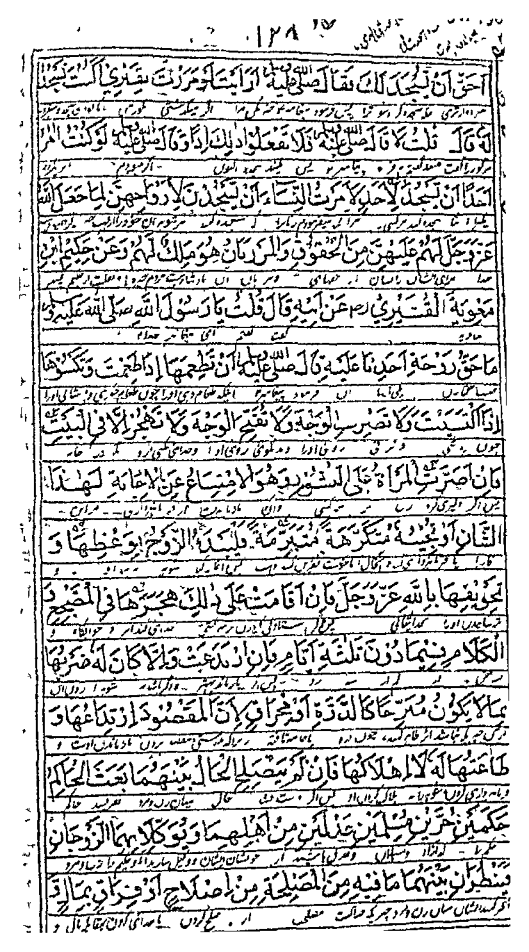
بسوی فراش خود و نیاید آن زن او را [illegible] لعنت میکنند فرشتگان تا آنکه صبح کند

وَعَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ أَتَيْتُ الْحِيرَةَ فَرَأَيْتُهُمْ يَسْجُدُونَ

و نقل است از قیس بن سعد گفت آمدم حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکنند

لِمَرْزُبَانٍ لَهُمْ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَنْتَ

مرزبان را پس آمدم پیغامبر را پس گفتم ای پیغامبر خدا تو



احق ان يسجد لك فقال صلى الله عليه وسلم أرايت لو مررت بقبري أكنت تسجد
له قال قلت لا قال صلى الله عليه وسلم فلا تفعلوا ذلك اذ قال صلى الله عليه وسلم لو كنت آمر
احدا ان يسجد لاحد لامرت النساء ان يسجدن لازواجهن لما جعل الله
عز وجل لهم عليهن من الحقوق والمراد بان هو ملك لهم وعن حكيم ابن
معوية القشيري رض عن ابيه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما حق زوجة احدنا عليه قال صلى الله عليه وسلم ان تطعمها اذا طعمت وتكسوها
اذا اكتسيت ولا تضرب الوجه ولا تقبح الوجه ولا تهجر الا في البيت
فان اصرت المرأة على النشوز وهو الامتناع عن الاجابة لهذا
الشان او تجيئه متكرهة متبرمة فليبدء الزوج بوعظها و
تخويفها بالله عز وجل فان اقامت على ذلك هجرها في المضجع و
الكلام فيما دون ثلثة ايام فان ارتدعت والا كان له ضربها
بما لا يكون مبرحا كاللدمة او نحوها لان المقصود ارتداعها و
طاعتها له لا اهلاكها فان لم يصلح الحال بينهما بعث الحاكم
حكمين حرين مسلمين عدلين من اهلهما ويوكلاهما الزوجان
ينظران بينهما ما فيه من المصلحة من اصلاح او فراق بما راء



غيره فما يفعلان يلزمهما حكمه **فصل** وتستحب الوليمة

للعرس والسنة أن لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء أولم من

الطعام جاز وتجب الإجابة إذا كان مسلما في اليوم الأول وتستحب

في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والأصل في

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه أنه قال لعبد الرحمن أولم ولو بشاة

وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في أول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك

دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما إذا دعي أحدكم

إلى وليمة عرس فليجب فإن كان مفطرا أكل وإن كان صائما ترك

وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه أم لا على روايتين على

أحدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والنهبة و

الشراهة فكانت لصيانة عن ذلك أولى وتركه في باب الورع

أحرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم

نحر بدنة وخلى بينها وبين المساكين وقال من شاء اقتطع

ولا فرق بين النثار وبين ذلك والأولى من ذلك القسمة بين

الحاضرين فإنه أطيب وأجل وأدخل في باب الورع **فصل**

فإذا كملت شرائط النكاح وهو حصول الولي العدل والشهود

العدول والكفاءة والخلو من المانع من الردة والعدة وغيرهما

استأذنها العاقد للنكاح إذا لم تكن مجبرة وهو إذا كانت ثيبا

أو بكرا لا أب لها وعرّفها الزوج بمقدار الصداق وصفته ثم

يخطب ويستغفر الله عز وجل ويأمر بذلك الولي على وجه

الاستحباب والأولى أن يستنطقه فيقول له قد زوجتك

بنتي أو أختي فلانة بتسميتها على ما اتفقا عليه من الصداق

ويقول الزوج قد قبلت هذا النكاح ولا يعقد النكاح إلا

بالعربية لمن يحسنها فإن لم يحسنها فبلسانه ولغته وهل

يلزمه تعلم العربية إذا لم يحسنها لعقد النكاح أم لا على وجهين

ويستحب أن يخطب بخطبة عبد الله بن مسعود رض لأنه روي

أن الإمام أحمد بن حنبل رض كان إذا شهد إملاكا ولم يسمع خطبة

عبد الله بن مسعود ترك الإملاك وانصرف وهو ما أخبرنا به

الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك بن موسى السقطي بسنده عن

القاضي المظفر هناد بن إبراهيم بن محمد بن نصر النسفي عن القاضي



أَبِي عُمَرَ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ أَحْمَدَ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَنْبَارِيِّ

الْمُفْتِي قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ عَلَّمَنَا رَسُولُ اللّٰهِ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطْبَةَ الْحَاجَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَ

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ

فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا

اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلًا

سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ

رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَيَنْبَغِي أَنْ يُضِيفَ إِلَيْهَا قَوْلَهُ

عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَرْزُقُ مَنْ



بتاتا بغير حساب وان قرئ غير هذه الخطبة جاز مثل ان يقول

الحمد لله المتفرد بآلائه الجواد باعطائه الذي تجلى باسمائه

المتوحد بكبريائه لا يصف الواصفون صفته ولا ينعته الناعتون

حق نعته لا اله الا الله الواحد الصمد المعبود ليس كمثله شيء

وهو السميع البصير تبارك الله العزيز الغفار بعث محمدا صلى الله عليه

بالحق نبيا صفيا بريا من العاهات كلها بلغ ما ارسل به سراجا

زاهرا ونورا ساطعا وبرهانا لامعا صلى الله عليه وسلم وعلى آله

اجمعين ثم ان هذه الامور كلها بيد الله يصرفها في طرق اتفاقها و

يمضيها الى حقائقها لا مقدم لما اخر ولا مؤخر لما قدم ولا يجتمع

اثنان الا بقضائه وقدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل

اجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وكان

من قضاء الله وقدره ان فلان ابن فلان ابن فلان يخطب كريمتكم

فلانة بنت فلان وقد اتاكم راغبا فيكم خاطبا كريمتكم وقد بذل

لها من الصداق ما وقع عليه الاتفاق فزوجوا خاطبكم وانكحوا

راغبكم قال الله تعالى وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم

وإمائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم

فإذا فرغ من الخطبة عقد النكاح على ما قد ذكرناه

پس زمانی که فارغ شود از خطبه بربندد نکاح را بر طریقی که پیش کردیم ذکر او را

باب

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد ذكر الله عز وجل

فرمودن بچیزی که مشروع است و باز داشتن از چیزی که انکار کرده شده است در شرع تحقیق یاد کرده است خدای تعالی

الآمرين بالمعروف والناهين عن المنكر ومدحهم في كتابه فقال عز

امر کنندگان معروف را و بازدارندگان از منکر را و ستوده است ایشان را در قرآن خود که فرمود خدای

وجل الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود

تعالی امر کنندگان بچیزی که مشروع است و بازدارندگان اند از چیزی که نامشروع است و نگاهدارندگان اند حدهای

الله وقال الله تعالى كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف

خدای تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امتی که برآورده و پیدا کرده شده است برای نفع مردم میفرمایید مردم

وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقال الله تعالى والمؤمنون

و باز میدارید مردم را از نامشروع و ایمان می آرید بخدای تعالی و فرمود خدای تعالی و مردان مومن

والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون

و زنان مومنه بعضی از شما دوستان بعضی اند امر میکنند بچیزی که مشروع است و باز میدارند

عن المنكر وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لتأمرون بالمعروف

از چیزی که نامشروع است روایت از پیغمبر ص بدرستی فرمود هر آینه امر خواهید کرد شما ای صحابه بمعروف

ولتنهون عن المنكر أو ليسلطن الله عز وجل شراركم على خياركم

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه بگمارد حق تعالی بدان شما را که بر شما ستم کنند

فيدعو خياركم فلا يستجاب لهم وروى سالم بن عبد الله بن عمر

پس هرچند دعا کنند نیکان شما خلاصی قبول کرده نشود دعای شما

عن أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا بالمعروف وانهوا عن

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

المنكر قبل أن تدعوا فلا يستجاب لكم وقبل أن تستغفروا فلا يغفر

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لكم ألا إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يدفع رزقا ولا يقرب

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکند رزق را و کم نمیکند

أجلا ألا إن الأحبار من اليهود والرهبان من النصارى لما تركوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و زاهدان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان انبيائهم

ثم عمّوا بالبلاء والامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على

كل مسلم مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدي

الى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله واهله ولا فرق بين ان

يكون اماما او عالما او قاضيا او واحدا من الرعية وانما شرطنا

العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الاثم

لانه لا يامن المنكر ان يكون الامر بخلاف ما ظن وقد قال الله

عز وجل يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض

الظن اثم ولا يجب كشف ما ستر عنه لان الله تعالى نهى عن ذلك

فقال ولا تجسسوا وانما الواجب عليه انكار ما ظهر وفي بحث ما

ستر كشف الستر الذي نهى عنه **فصل** وانما شرطنا

القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه انه قال ما من قوم

يكون فيهم رجل يعمل المعاصي يقدرون ان يغيروا عليه فلا يغيروا

عليه الا ان عمهم الله بعذاب قبل ان يتوبوا فقد شرط رسول الله

صلى الله عليه القدرة في ذلك وهو اذا كانت الغلبة لاهل الصلاح

وعدل السلطان ومعاونة أهل البر وأما إذا كان للإنكار

ترغيبا بالنفس [illegible] ضرب وقتل [illegible] ذلك لقوله

عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة [illegible] ولا تقتلوا

أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لمؤمن أن يذل نفسه قيل

يا رسول الله كيف يذل نفسه قال يتعرض من البلاء لما لا يطيق

وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمرا لا تستطيعون تغييره فاصبروا

حتى يكون الله تعالى هو الذي يغيره [illegible]

الإنكار فهل يجوز إنكاره إذا غلب على ظنه [illegible]

فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان [illegible]

والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله عز وجل [illegible] قال الله تعالى

في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر

واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة

مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما

إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان

عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على أن ذلك [illegible]

الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين **فصل**

واذا ثبت وجوب الانكار فالمنكرون ثلثة اقسام قسم يكون

انكارهم باليد وهم الائمة والسلاطين والقسم الثاني انكارهم

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث انكارهم

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

روى ابو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى

احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان

لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان يعني اضعف

فعل الايمان وقد روي عن بعض الصحابة رض انه قال اذا رأى

احد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

اللهم ان هذا منكر فاذا قال ذلك كان له ثواب من امر

بالمعروف ونهى عن المنكر **فصل** وان غلب على ظنه

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الانكار

ام لا على روايتين عن الامام احمد رح احدهما يجب لجواز ان

يرتدع ويزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

صِدْقِهِ فَيَرْجِعُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ وَالظَّنُّ لَا يَمْنَعُ مِنْ جَوَازِ إِنْكَارِهِ

وَالرِّوَايَةُ الْأُخْرَى لَا يَجِبُ عَلَيْهِ إِنْكَارُهُ حَتَّى يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ

زَوَالُهُ لِأَنَّ الْقَصْدَ بِالْإِنْكَارِ زَوَالُ الْمُنْكَرِ فَإِذَا قَوِيَ فِي الظَّنِّ

بَقَاؤُهُ كَانَ تَرْكُهُ أَوْلَى

فصل

وَيُشْتَرَطُ فِي الْآمِرِ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَوَّلُهَا أَنْ يَكُونَ

عَالِمًا بِمَا يَأْمُرُ وَيَنْهَى وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ قَصْدُهُ وَجْهَ اللهِ وَ

إِعْزَازَ دِينِ اللهِ وَإِعْلَاءَ كَلِمَةِ اللهِ وَأَمْرِهِ دُونَ الرِّيَا وَالسُّمْعَةِ

وَالْحَمِيَّةِ لِنَفْسِهِ وَإِنَّمَا يُنْصَرُ وَيُوَفَّقُ وَيَزُولُ بِهِ الْمُنْكَرُ إِذَا كَانَ

صَادِقًا مُخْلِصًا قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ

أَقْدَامَكُمْ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ

مُحْسِنُونَ فَإِذَا اتَّقَى الشِّرْكَ وَتَرَكَ نَظَرَ الْخَلْقِ فِي إِنْكَارِهِ وَأَحْسَنَ

الْعَمَلَ بِإِخْلَاصِهِ فِي ذَلِكَ كَانَ الظَّفَرُ لَهُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ

كَانَ لَهُ الْخِذْلَانُ وَالصَّغَارُ وَالذِّلَّةُ وَالْمَهَانَةُ وَبَقَاءُ الْمُنْكَرِ

عَلَى حَالِهِ بَلْ زِيَادَتُهُ وَتَفَاقُمُهُ وَضَرَاوَةُ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَاتِّفَاقُ

شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى مُخَالَفَةِ اللهِ تَعَالَى وَتَرْكِ طَاعَتِهِ

وارتكاب المحرمات والثالث ان يكون امره ونهيه باللين

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

على اخيه كيف وافق عدوه الشيطان اللعين الذي قد

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة امره

يريد بذلك اهلاكه وادخاله النار كما قال الله تعالى انما يدعوا

حزبه ليكونوا من اصحاب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه وسلم

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما الى فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

حديث اسامة لا ينبغي لاحد ان يامر بالمعروف وينهى عن المنكر

حتى يكون فيه ثلث خصال عالما بما يامر عالما بما ينهى رفيقا

فيما يامر رفيقا فيما ينهى الرابع ان يكون صبورا حليما متحملا

متواضعا زائل الهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

مريضا حكيما يداوي مجنونا اماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا على احتمال الاذى من قومهم

عَلَى نُصْرَةِ دِيْنِ اللهِ وَاِعْزَازِهِ وَالْقِيَامِ مَعَهُ فَجَعَلَهُمْ اَئِمَّةً هُدَاةً

اَطِبَّاءَ الدِّيْنِ قَادَةَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَقَالَ اللهُ تَعَالٰى فِيْ قِصَّةِ لُقْمَانَ

وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ

مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ وَالْخَامِسُ اَنْ يَّكُوْنَ عَامِلًا بِمَا يَاْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا

يَنْهٰى عَنْهُ وَغَيْرَ مُتَلَطِّخٍ بِهِ لِئَلَّا يَكُوْنَ لَهُمْ تَسَلُّقٌ فَيَكُوْنَ عِنْدَ

اللهِ مَذْمُوْمًا مُلَامًا قَالَ اللهُ تَعَالٰى اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ

تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ وَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض رَاَيْتُ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِيْ رِجَالًا

تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِالْمَقَارِيْضِ فَقُلْتُ مَنْ هٰؤُلَاءِ يَا جِبْرَئِيْلُ قَالَ

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خُطَبَاءُ اُمَّتِكَ الَّذِيْنَ يَاْمُرُوْنَ النَّاسَ

وَيَنْسَوْنَ اَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ قَالَ الشَّاعِرُ لَا تَنْهَ عَنْ

خُلُقٍ وَتَاْتِيَ مِثْلَهُ * عَارٌ عَلَيْكَ اِذَا فَعَلْتَ عَظِيْمٌ * وَقَالَ قَتَادَةُ رض

ذُكِرَ لَنَا اَنَّ فِي التَّوْرٰىةِ مَكْتُوْبًا يَا ابْنَ اٰدَمَ يَذْكُرُنِيْ وَيَنْسَانِيْ

وَيَدْعُوْ اِلَيَّ وَيَفِرُّ مِنِّيْ بَاطِلٌ مَا تَذْهَبُوْنَ وَاَرَادَ بِذٰلِكَ عَزَّ

وَجَلَّ مَنْ يَاْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتْرُكُ نَفْسَهُ وَهُوَ

جل وعلا اعلم بذلك فصل والاولى له ان استطاع ان

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك ابلغ وامكن في الموعظة

والزجر والنصيحة له واقرب الى القبول والاقلاع وقد قال ابو

الدرداء من وعظ اخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظ سرا

فقد زانه فان فعل ذلك ولم ينفعه اظهر ذلك واستعان

عليه باهل الخير وان لم ينفع فباصحاب السلطان وينبغي ان

لا يترك انكار المنكر ابدا لان الله تعالى ذم قوما تركوا ذلك

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم واكلهم السحت لبئس ما

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

عن القول الفاحش واكل الحرام وفعل المعاصي وقيل ان الله

اوحى الى يوشع بن نون اني مهلك من قومك اربعين الفا من

خيارهم وستين الفا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الاشرار

فما بال الاخيار قال تعالى انهم لم يغضبوا بغضبي واكلوهم و

ثائر بوهم فصل وقد ذكرنا ان الشرط الخامس ان يكون عاملا

آشنا میدندان بدان وتحقیق یاد کردیم ما بدرستی شرط پنجم هست که باشد عمل کننده

بما يأمر متنزها عما ينهى عنه الا ان شيوخنا ذكروا ان الامر

بچیزیکه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه نهی میکند لیکن پیران ما ذکر کرده اند بدرستی امر کردن

بالمعروف والنهي عن المنكر واجب على الفاسق كوجوبه على العدل

به نیک ومنع کردن از زشت واجب است بر فاسق نیز چنانچه واجب است بر مرد عادل

فاشرنا الى ذلك لما تقدم من عموم الآيات والاخبار من غير

پس اشارت کردیم بسوی همین مسئله از جهت چیزیکه گذشته بالا از عام بودن آیات قرآن وخبرهای رسول صلعم از غیر

فرق وقد حمل بعض السلف قوله تعالى ومن الناس من يشري

جدا کردن درمیان فاسق وعادل وتحقیق حمل کرده اند بعضی از پیشینیان قول خدای تعالی را و بعضی مردم اند که میفروشند

نفسه ابتغاء مرضات الله على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک وباز داشتن از زشت ف

وروي ان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه سمع انسانا يقرء

و روایت کرده شد بدرستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هذه الآية فقال انا لله وانا اليه راجعون قام رجل يأمر

این آیة را که باز گشت شایس گفت عمر بدرستیکه مایان از جهت مجازات نیک وبد برخاست مردی که امر میکرد

بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل وعن ابي امامة رض قال ان

به نیک ومنع میکرد از منکر پس کشته شد ف و مرویست از امامه رض گفت بدرستی

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال افضل الجهاد كلمة حق عند امام جائر

رسول صلعم گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الشهداء

و مرویست از جابر گفت فرمود رسول صلعم بهترین شهیدان

يوم القيمة حمزة بن عبد المطلب ورجل قام الى امام جائر

روز قیامت حمزه بن عبد المطلب ومردی که برخاست بسوی پادشاه جابر

فامره ونهاه فقتله وقد ذكر الله تعالى الذي ينهى عن المنكر

پس امر کرد او را بمعروف ونهی کرد از منکر پس کشت آن پادشاه او را وتحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسیرا که منع کرده میشود از

وتأخذه العزة فلا يمتنع فقال عز وجل واذا قيل له اتق الله

و میگیرد او را بزرگی دنیا پس باز نمی آید از منکر پس گفت حق تعالی و هرگاه گفته میشود او را بترس از خدا

اخذته العزة بالاثم الآية وقال ابن مسعود رض ان من اكبر الذنوب

میگیرد او را بزرگی بگناه و مانع می آید او را از باز گشتن بجز آن تا آخر این آیه و گفت عبد الله بن مسعود بدرستی از بزرگترین



عند الله عز وجل أن يقال للعبد اتق الله فيقول عليك نفسك

وجميع ذلك عام في حق صالح وطالح وروى أبو هريرة رض أن

النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا بالمعروف وإن لم تعملوا وانهوا عن المنكر

وإن لم تنتهوا عنه وإنه لا يخلو أحد من معصية إما ظاهرا أو

إما باطنا فإن قلنا لا ينكر إلا المتنزه عنه تعذر الأمر بالمعروف

والنهي عن المنكر فيندرس المنكر ويضمحل فصل والذي

يؤمر به وينكر على ضربين فكل ما وافق الكتاب والسنة والعقل

فهو معروف وكلما خالف فهو منكر ثم ذلك ينقسم قسمين

أحدهما ظاهر يعرفه العوام والخواص وهو كوجوب الصلوة

الخمس وصوم رمضان والزكوة والحج وغير ذلك ومن المنكر

كتحريم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطريق والربوا والغصب

وغير ذلك فهذا القسم يجب إنكاره على العوام كما يجب على الخواص

من العلماء والقسم الثاني ما لا يعرفه إلا الخواص مثل اعتقاد

ما يجوز على الباري وما لا يجوز عليه فهذا يختص إنكاره بالعلماء

فإن أخبر أحد من العلماء بذلك لواحد من العوام جاز له ذلك

وَوَجَبَ عَلَى الْعَامِّيِّ الْإِنْكَارُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَلَى مَا بَيَّنَّا وَلَا يَجُوزُ

و واجبست بر عامی انکار وقت توانائی چنانچه بیان کردیم و روا نیست عامی را

قَبْلَ ذٰلِكَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ الشَّيْءُ مِمَّا اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِيهِ وَ

پیش از خبر کردن عالم برادر را و اما وقتی که باشد ازان چیز که اختلاف کرده اند فقها درو و

سَاغَ فِيهِ الْاِجْتِهَادُ كَشُرْبِ عَامِّيٍّ النَّبِيذَ مُقَلِّدًا لِأَبِي حَنِيفَةَ رض

گنجایش باشد درو اجتهاد را همچون خوردن عامی نبیذ خرما یا انگور را در حال که پیروی کند ابو حنیفه را

وَتَزَوُّجِ امْرَأَةٍ بِلَا وَلِيٍّ عَلَى مَا عُرِفَ مِنْ مَذْهَبِهِ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ

یا انکه نکاح کردن زنی را بی ولی چنانچه معلوم شده از مذهب ابو حنیفه نیست هیچ یکی را

مِمَّنْ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَالشَّافِعِيِّ الْإِنْكَارُ عَلَيْهِ لِأَنَّ

ازان کسانی که بر مذهب امام احمد و شافعی اند انکار کردن بران شخص از بهر آنکه

الْإِمَامَ أَحْمَدَ قَالَ فِي رِوَايَةِ الْمَرْوَزِيِّ لَا يَنْبَغِي لِلْفَقِيهِ أَنْ يَحْمِلَ

امام احمد گفته است در روایت مروزی سزاوار نیست مر فقیه را اینکه باعث شود

النَّاسَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَلَا يُشَدِّدُ عَلَيْهِمْ وَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فَالْإِنْكَارُ

مردم بر مذهب خود و سختی نکند بر مردم وقتی که مخالف اجتهاد آن کنند و وقتی که ثابت شد این پس انکار

إِنَّمَا يَتَعَيَّنُ فِي خَرْقِ الْإِجْمَاعِ دُونَ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَقَدْ نُقِلَ عَنِ

جز این نیست متعین است در کاری که خلاف اجماع باشد نه در امری که خلاف علما در آن باشد و تحقیق نقل کرده شده

الْإِمَامِ أَحْمَدَ مَا يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ الْإِنْكَارِ فِي الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَهُوَ مَا قَالَ

از امام احمد چیزی که دلالت میکند بر روا بودن منع در مسئله که اختلاف باشد درو و آنچه نیست که گفته است

وَفِي رِوَايَةِ الْمَيْمُونِيِّ فِي رَجُلٍ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ

و در روایت میمونی در شأن مردی که گذر کرد بر گروهی و ایشان بازی میکردند به شطرنج

يَنْهَاهُمْ وَيَعِظُهُمْ وَمَعْلُومٌ أَنَّ ذٰلِكَ جَائِزٌ عِنْدَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ

منع کند آن گروه را و پند کند ایشان را و معلوم است درستی آن بازی شطرنج روا است نزد شافعیه

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهٰذِهِ الْآدَابِ فِي سَائِرِ

و میباید مر هر مسلمان را اینکه عمل کند بآن ادبها که در تمام

أَحْوَالِهِ وَلَا يَتْرُكُ الْعَمَلَ بِهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

حالهای خود و ترک نکند عمل را بآن آداب و تحقیق روایت کرده شده است از حضرت امیر المؤمنین

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ تَأَدَّبُوا ثُمَّ تَعَلَّمُوا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ

عمر رض که گفت ادب حاصل کنید پس ازان بیاموزید و گفت ابو عبد الله

الْبَلْخِيُّ أَدَبُ الْعِلْمِ أَكْثَرُ مِنَ الْعِلْمِ وَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُبَارَكٍ إِذَا

ادب دانش بیشتر از دانش است و گفت عبد الله بن مبارک وقتیکه



وُصِفَ لِي رَجُلٌ لَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا أَتَأَسَّفُ عَلَى

فَوْتِ لِقَائِهِ وَإِذَا سَمِعْتُ رَجُلًا لَهُ أَدَبُ النَّفْسِ أَتَمَنَّى لِقَائَهُ

وَأَتَأَسَّفُ عَلَى فَوْتِهِ وَيُقَالُ مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَلْدَةٍ لَهَا خَمْسَةٌ مِنَ

الْحُصُونِ الْأَوَّلُ مِنْ ذَهَبٍ وَالثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ وَالثَّالِثُ مِنْ

حَدِيدٍ وَالرَّابِعُ مِنَ الْآجُرِّ وَالْخَامِسُ مِنْ لَبِنٍ فَمَا دَامَ أَهْلُ الْحِصْنِ

مُتَعَاهِدِينَ الَّذِي هُوَ مِنْ لَبِنٍ لَا يَطْمَعُ الْعَدُوُّ فِي الثَّانِي فَإِذَا

أَهْمَلُوا ذَلِكَ طَمِعُوا فِي الْحِصْنِ الثَّانِي ثُمَّ فِي الثَّالِثِ حَتَّى تَخْرَبَ

الْحُصُونُ كُلُّهَا كَذَلِكَ الْإِيمَانُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ الْحُصُونِ أَوَّلُهَا

الْيَقِينُ ثُمَّ الْإِخْلَاصُ ثُمَّ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ثُمَّ إِتْمَامُ السُّنَنِ ثُمَّ حِفْظُ

الْآدَابِ فَمَا دَامَ الْعَبْدُ يَحْفَظُ الْآدَابَ وَيَتَعَاهَدُهَا فَالشَّيْطَانُ

لَا يَطْمَعُ فِيهِ فَإِذَا تَرَكَ الْأَدَبَ طَمِعَ الشَّيْطَانُ فِي السُّنَنِ ثُمَّ فِي الْفَرَائِضِ

ثُمَّ فِي الْإِخْلَاصِ ثُمَّ فِي الْيَقِينِ فَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ الْآدَابَ

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ هَذَا

آخِرُ مَا اخْتَرْنَا وَأَوْرَدْنَا وَلَخَّصْنَا مِنْ آدَابِ الشَّرِيعَةِ فَبِامْتِثَالِ

الْأَمْرِ فِي الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا يَصِيرُ مُسْلِمًا وَبِالتَّأَدُّبِ

بهذه الآداب يكون تابعاً للسنة ومقتضياً للأثر ويحصل

بأین ادبها سے باشد پیروی کننده مر سنت رسول را و پیروی کننده مر اثر سلف را و حاصل شود

معرفة ما ويبقى عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال

آن معرفت و باقی مے ماند بر وے حق دانستن پروردگار عزوجل را و معرفت از کارهاے

القلب فأخرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمص

دل ست پس پس آوردیم آن معرفت را تا آنکه آسان شود بر وے درآمدن در دین ما پس چون قمیص پوشید پیرهن

بنور الإسلام ظاهراً قلنا له تقمص بنور الإيمان باطناً باب

نور اسلام از روے ظاهر گفتیم مر او را که بپوش پیرهن نور ایمان از روے ظاهر و باطن

في معرفة الصانع عز وجل نقول فأما معرفة الصانع عز

پس میگوئیم اما دانستن [illegible] پروردگار

وجل بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن يعرف و

بآیات قرآن و دلیلها بر طریق کوتاه سے آنست که دانسته شود

يتيقن أنه واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد

یقین کرده شود که بدرستی آن پروردگار یگانه ست جفت ندارد بے نیاز ست [illegible]

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا

نیست مانند او چیزے و او شنوا ست و بینا ست نیست مانند او و برابر او نیست [illegible]

عون ولا شريك ولا ظهير ولا وزير ولا ند ولا مشير له ليس بجسم فيمس

یاری دهنده او را و نیست او را شریک و نیست او را قوت دهنده و نیست او را وزیر و نیست همتا [illegible]

ولا جوهر فيحس ولا عرض فيقضي ولا ذي تركيب وآلة وتأليف

و نیست جوهر [illegible] و نیست عرض [illegible] و نیست او را ترکیب [illegible]

وماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا

و نیست او را ماهیت و نیست او را حد و آن معبود بحق ست مر آسمان را بلند کننده ست و زمین را پست کننده [illegible]

طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور

او را طبیعت از طبایع [illegible] نیست حق تعالے را طالع از طالعها و نیست پروردگار تاریکی که ظاهر شود [illegible]

تزهر حاضر الأشياء علماً شاهد لها من غير مماسة عزيز

[illegible] حاضر ست بر همه چیزها از روے دانش [illegible] از جهت [illegible]

قاهر حاكم قادر راحم غافر ساتر معز ناصر رؤف خالق فاطر

غالب بر همه چیزها حکم کننده توانا رحمت کننده بخشنده گناهان پوشنده [illegible] مهربان پیدا کننده

أول آخر ظاهر باطن فرد معبود حي لا يموت أزلي لا يفوت

پیش از همه پیدا است پنهان تنها ست پرستیده شده زنده نخواهد مرد همیشه ست فوت نمیشود

آلهوى الملكوت سرمدي الجبروت قيوم لا ينام عزيز لا يضام

منيع لا يرام فله الأسماء العظام والمواهب الكرام قضى بالفناء

على جميع الأنام قال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال

والإكرام وهو بجهة العلو مستو على العرش محتو على الملك محيط

علمه بالأشياء إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه

يدبر الأمر من السماء إلى الأرض ثم يعرج إليه في يوم كان

مقداره ألف سنة مما تعدون ونعتقد أن لله عز وجل

تسعة وتسعين أسماء من أحصاها دخل الجنة وذلك مروي

عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه قال لله تسعة وتسعون

اسما أو مائة إلا واحد من أحصاها دخل الجنة وجميعها في

القرآن في سور متفرقة منها خمسة أسماء في الفاتحة وهي يا الله

يا رب يا رحمن يا رحيم يا ملك وفي سورة البقرة ستة وعشرون

اسما يا محيط يا قدير يا عليم يا حليم يا تواب يا بصير يا واسع

يا بديع يا رءوف يا شاكر يا الله يا واحد يا غفور يا حليم يا قابض

يا باسط يا لا إله إلا هو يا حي يا قيوم يا علي يا عظيم يا ولي يا غني

يَا حَمِيدُ وَفِي آلِ عِمْرَانَ أَرْبَعَةُ أَسْمَاءٍ يَا قَائِمُ يَا وَهَّابُ يَا سَرِيعُ

ای ستوده شده ودر سوره عمران چهار نام ست ای قایم بذات خود ای بخشنده بسیار بخشنده

يَا خَبِيرُ وَفِي سُورَةِ النِّسَاءِ سِتَّةُ أَسْمَاءٍ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ

ای آگاه از هر چیز ودر سوره نساء شش نام هست ای نگاه بان ای کفایت کننده حساب

يَا شَهِيدُ يَا غَفُورُ يَا مُقِيتُ يَا وَكِيلُ وَفِي الْأَنْعَامِ خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ

ای حاضر بگر غایب نگردد ای پوشنده گناه ای توانا روزی دهنده ای آنکه کارها باید سپرد ودر سوره انعام پنج نام ست

يَا فَاطِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَادِرُ يَا لَطِيفُ يَا خَبِيرُ وَفِي الْأَعْرَافِ اسْمَانِ

ای پیدا کننده هر چیز ای غالب بر هر چیز ای توانا بر هر چیز ای باریک بین ای باخبر از هر چیز ودر سوره اعراف دو نام ست

يَا مُحْيِي يَا مُمِيتُ وَفِي الْأَنْفَالِ اسْمَانِ يَا نِعْمَ الْمَوْلَى يَا نِعْمَ النَّصِيرُ

ای زنده کننده ای میراننده ودر سوره انفال دو نام هست ای بهین والیان ای بهین مددگاران

وَفِي هُودٍ سَبْعَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَفِيظُ يَا رَقِيبُ يَا مَجِيدُ يَا قَوِيُّ يَا مُجِيبُ

ودر سوره هود هفت نام هست ای نگاه دارنده خلق ای نگاهبان ای صاحب بزرگی ای توانا ای قبول کننده

يَا وَدُودُ يَا فَعَّالُ لَهُ فِي الرَّعْدِ اسْمَانِ يَا كَبِيرُ يَا مُتَعَالُ وَفِي إِبْرٰهِيمَ

ای سخت دوست فرمانبران ای برآرنده هر چیز او را ودر سوره رعد دو نام ست ای آنکه همه چیز نسبت ذات او حقیر وناچیز ست ای بلند

اِسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا مَنَّانُ وَفِي الْحِجْرِ اسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا خَلَّاقُ وَفِي

یک نام ست وآن اسم منان ست ای عطا کننده پیش از خواهش ودر سوره حجر یک نام ست وآن خلاق ست ای پیدا کننده

النَّحْلِ اسْمٌ يَا بَاعِثُ وَفِي مَرْيَمَ اسْمَانِ يَا صَادِقُ يَا وَارِثُ وَفِي

سوره نحل یک نام ست برانگیزنده خلق پس از موت ودر سوره مریم دو اسم ست ای راست گو ای باقی پس از عالم

الْمُؤْمِنُونَ اسْمٌ يَا كَرِيمُ وَفِي النُّورِ ثَلٰثَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَقُّ يَا مَتِينُ يَا نُورُ

سوره مومنون یک نام ست ای خداوند جود ودر سه نام حق ست ای عادل ای استوار کرد روشنیها

وَفِي الْفُرْقَانِ يَا هَادِي وَفِي سَبَا يَا فَتَّاحُ وَفِي الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةُ

ودر سوره فرقان ای راه نماینده ودر سوره سبا ای کشاینده کارهای بسته ودر سوره مومن چهار

أَسْمَاءٍ يَا غَافِرُ يَا قَابِلُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الطَّوْلِ وَفِي الذّٰرِيٰتِ ثَلٰثَةُ

نام ست ای بخشنده عاصیان ای قبول کننده توبه ای سخت توانا ای خداوند قوت ودر سوره ذاریات سه

أَسْمَاءٍ يَا رَزَّاقُ يَا ذُو الْقُوَّةِ يَا مَتِينُ وَفِي الطُّورِ يَا مَنَّانُ وَفِي

نام ست ای روزی دهنده ای خداوند توانائی ای استوار ودر سوره طور ودر سوره

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ يَا مُقْتَدِرُ وَفِي الرَّحْمٰنِ يَا بَاقِي يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا

اقتربت الساعة ای بسیار توانا

الْإِكْرَامِ وَفِي الْحَدِيدِ أَرْبَعَةُ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ وَفِي

ودر سوره حدید چهار نام ست ودر سوره



الحشر عشرة أسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا بارئ يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله أحد يا أحد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن أحمد أسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا أحكم الحاكمين وذكر أبو بكر النقاش في كتاب تفسير
الأسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رضه أنه قد
قال إن لله ثلثمائة وستين اسماء وروي أيضا عن غيره مائة
وأربعة عشر اسماء وكل ذلك محمول على أنهم وجدوا في القرآن
أسماء مكررة نعدوها أسماء والصحيح فيما ذكر عن أبي هريرة
رضي الله تعالى عنه **فصل** ونعتقد أن الإيمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالأركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَقَوْلُهُ

وگفت حق تعالی و چون که خوانده میشود بر ایشان آیات قرآن زیاده می کنند آن آیات ایشان را از روی ایمان

عَزَّ وَجَلَّ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا

تا اگر یقین کنند کسانی که ایمان آورده اند داده شده اند داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری

إِيمَانًا وَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُمْ

از روی ایمان و چیزیکه مرویست از این هر سه اصحاب بدرستیکه

قَالُوا الْإِيمَانُ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَقَدْ

ایشان گفته اند که ایمان زیاده میشود و کم میشود و غیر این روایت که دراز ست بیان آن و تحقیق

أَنْكَرَتِ الْأَشْعَرِيَّةُ زِيَادَةَ الْإِيمَانِ وَنُقْصَانَهُ وَهُوَ فِي اللُّغَةِ

نفی کرده ست ابوالحسن اشعری زیادتی و نقصان ایمان را و آن ایمان در لغت عرب

تَصْدِيقُ الْقَلْبِ الْمُتَضَمِّنُ لِلْعِلْمِ بِالْمُصَدَّقِ بِهِ وَهُوَ فِي الشَّرِيعَةِ

گرویدن و باور کردن دل ست که در گیرنده ست از برای دانستن بچیزیکه گرویده شده باو و ایمان در شریعت

التَّصْدِيقُ وَهُوَ الْعِلْمُ بِاللّٰهِ وَصِفَاتِهِ مَعَ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ الْوَاجِبِ

گرویدن ست و آن التصدیق بیقین دانستن ست خدا را و صفات او را با همه طاعتها فرایض باشند

مِنْهَا وَالنَّوَافِلِ وَاجْتِنَابِ الزَّلَّاتِ وَالْمَعَاصِي وَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ

یا نوافل یعنی هر چه میکنند همه داخل در حقیقت ایمان ست و پرهیز کردن از لغزش قدم و گناهان و روا ست اینکه گفته شود

هُوَ الدِّينُ وَالشَّرِيعَةُ وَالْمِلَّةُ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ مَا يُدَانُ بِهِ مِنَ

که ایمان دین و شریعت و ملت ست زیرا که این چیزیست که گردن نهاده شود او را از

الطَّاعَاتِ مَعَ اجْتِنَابِ الْمَحْظُورَاتِ وَالْمُحَرَّمَاتِ وَذٰلِكَ هُوَ

طاعات الٰهی با گوشه گرفتن از آنچه منع کرده شده ست از آن و از حرام و این کارها

صِفَةُ الْإِيمَانِ وَأَمَّا الْإِسْلَامُ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ وَكُلُّ

صفت ایمان ست اما اسلام پس او از جمله ایمان ست و هر

إِيمَانٍ إِسْلَامٌ وَلَيْسَ كُلُّ إِسْلَامٍ إِيمَانًا لِأَنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ بِمَعْنَى

ایمان اسلام ست و نیست هر اسلام ایمان زیرا که در رستی اسلام بمعنی

الْاِسْتِسْلَامِ وَالْاِنْقِيَادِ وَكُلُّ مُؤْمِنٍ مُسْتَسْلِمٌ مُنْقَادٌ لِلّٰهِ تَعَالَى

قبول کردن و گردن نهادن ست و هر مومن قبول کننده و باور دارنده احکام خدا و رسول ست

وَلَيْسَ كُلُّ مُسْلِمٍ مُؤْمِنًا بِاللّٰهِ لِأَنَّهُ قَدْ يُسْلِمُ مَخَافَةَ السَّيْفِ

و نیست هر قبول کننده احکام الٰهی گرونده باور دارنده زیرا که گاهی قبول میکند احکام الٰهی را از ترس شمشیر یا حاکم

فَالْإِيمَانُ اسْمٌ يَتَنَاوَلُ مُسَمَّيَاتٍ كَثِيرَةً أَفْعَالًا وَأَقْوَالًا فَيَعُمُّ

پس لفظ ایمان اسمیست که در گیرنده ست هر معانی بسیار را از افعال قلب که تصدیق باشد و قالب که اعمال جوارح

جميع الطاعات والاسلام عبارة عن الشهادتين مع طمأنينة

القلب بالعبادات الخمس وقد اطلق الامام احمد بن حنبل رحمة

الله عليه ان الايمان غير الاسلام فذهب الى الحديث المروى

عن عبد الله بن عمر رض انه قال حدثني عمر بن الخطاب انه قال

بينما انا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم اذ طلع علينا رجل

شديد بياض الثوب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر السفر

ولا يعرفه منا احد حتى جلس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسند ركبتيه

الى ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه ثم قال يا محمد اخبرني عن

الاسلام فقال صلى الله عليه وسلم ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا

رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان و

تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال

فعجبنا منه يسأله ويصدقه ثم قال اخبرني عن الايمان

قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم

الآخر والقدر خيره وشره قال صدقت قال اخبرني عن الاحسان

قال ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك قال

فأخبرني عن الساعة قال ما المسئول عنها بأعلم من السائل

پس خبر ده مرا از روز قیامت گفت پیغمبر خدا نیست سوال کرده شده از ان ساعت داناتر از سوال کننده

قال فأخبرني عن أماراتها قال أن تلد الأمة ربتها وأن ترى

گفت امر پس خبر ده مرا از نشانهای قیامت گفت پیغمبر اینکه بزاید داه بیبی خود را و اینکه ببینی

الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان قال عمر فلبثت

پا برهنها و تن برهنه هنه تا که چرانندگان گوسپند درویش باشند درازی میکنند در عمارتها یعنی صاحب مال شوند پس گفت پس درنگ کردم

هنيئة ثم قال لي رسول الله هل تدري من السائل قال قلت

زمان اندک پس گفت مرا رسول خدا آیا میدانی کیست پرسنده گفت عمر

الله ورسوله أعلم قال صلى الله عليه وسلم فإنه جبرئيل أتاكم يعلمكم

خدا و رسول داناتر است گفت پیغمبر پس بدرستی این جبرائیل است آمده بود بشما که آموزد شما را

دينكم وفي لفظ آخر قال ذلك جبرئيل أتاكم ليعلمكم أمر دينكم

دین در لفظ دیگر باین طریق

وما أتاني قط في صورة إلا عرفته إلا في صورته هذه فقد فرق

و نه آمده است مرا هرگز در هیچ صورتی مگر که شناخته ام او را مگر در صورت او که این بود که شناخت پس بتحقیق فرق کرد

جبرئيل عليه السلام بين الإسلام والإيمان بسؤالين فأجاب النبي

جبرائیل ع درمیان اسلام و ایمان باینکه دو سوال کرد و جواب داد پیغمبر

صلى الله عليه وسلم بجوابين مختلفين فذهب الإمام أحمد رض أيضا إلى حديث

ع از ان دو سوال بدو جواب مختلف پس ایمان و اسلام متغایر باشند در رفته است امام احمد حنبل رح نیز دریں مسئله بسوی حدیث

الأعرابي حيث قال يا رسول الله أعطيت فلانا ومنعتني فقال النبي

اعرابی نیز جائے که گفت اعرابی ای رسول خدا دادی تو فلان کس را پس گفت پیغمبر

صلى الله عليه وسلم ذلك مؤمن فقال الأعرابي وأنا مؤمن فقال النبي صلى الله عليه وسلم

ع آن فلان کس مومن است پس گفت اعرابی من هم مومن هستم پس گفت پیغمبر اعرابی را م

أو مسلم أنت وذهب أيضا إلى قول الله تعالى قالت الأعراب آمنا

مسلم هستی تو در رفته است دریں مسئله نیز بسوی قول خدا تعالی گفتند مردم بادیه ایمان آورده ایم ما

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم

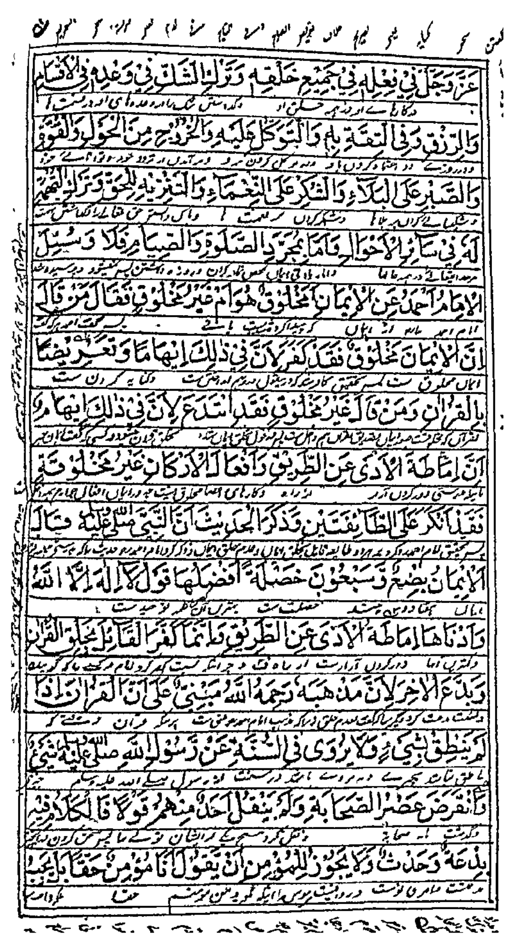
بگو پیغمبر ایشان را که ایمان نیاورده اید شما ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم و هنوز در آمد ایمان در دلهای ایشان

واعلم أن زيادة الإيمان إنما يكون بعد التحقيق بعد أداء الأوامر

بدان تو بدرستی زیاده شدن ایمان جز اینکه می باشد پس از یقین کردن و بعد از ادا کردن فرمودها

والانتهاء النواهي بالتسليم في القدر وترك الاعتراض على الله

و باز ماندن از نا فرمودها و سپردن خود را در تقدیر الٰهی و گذاشتن اعتراض را بر حق تعالی


عز وجل في فعله في جميع خلقه وترك الشك في وعده في الأقسام
والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة
والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة
له في سائر الأحوال فأما بمجرد الصلوة والصيام فلا وسئل
الإمام أحمد عن الإيمان أمخلوق هو أم غير مخلوق فقال من قال
إن الإيمان مخلوق فقد كفر لأن في ذلك إيهاما وتعريضا
بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لأن في ذلك إيهاما
أن إماطة الأذى عن الطريق وأفعال الأركان غير مخلوقة
فقد أنكر على الطائفتين وذكر الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم قال
الإيمان بضع وسبعون خصلة أفضلها قول لا إله إلا الله
وأدناها إماطة الأذى عن الطريق وإنما كفر القائل بخلق القرآن
وبدع الآخر لأن مذهبه رحمه الله مبني على أن القرآن إذا
لم ينطق بشيء ولا روي في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء
وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل أحد منهم قولا فالكلام فيه
بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن أن يقول أنا مؤمن حقا بل يجب

أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ إِنْ شَاءَ اللهُ خِلَافَ مَا قَالَتِ الْمُعْتَزِلَةُ أَنَّهُ

يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا وَإِنَّمَا قُلْنَا ذٰلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ كَافِرٌ وَعَنِ

الْحَسَنِ رض قَالَ إِنَّ رَجُلًا قَالَ عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ إِنِّي مُؤْمِنٌ

فَقِيلَ لِابْنِ مَسْعُودٍ إِنَّ هٰذَا يَزْعُمُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قَالَ فَاسْئَلُوهُ أَفِي

الْجَنَّةِ هُوَ أَمْ هُوَ فِي النَّارِ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ اللهُ أَعْلَمُ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ

فَهَلَّا وَكَلْتَ الْأُخْرَى كَمَا وَكَلْتَ الْأُولَى وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ حَقًّا مَنْ هُوَ

عِنْدَ اللهِ تَعَالَى مُؤْمِنٌ وَهُوَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَلَا يَكُونُ

كَذٰلِكَ إِلَّا بَعْدَ مُوَافَاتِهِ بِالْإِيمَانِ وَيُخْتَمُ لَهُ بِذٰلِكَ وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ

بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا مُصْلِحًا حَذِرًا مُتَرَقِّبًا

حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ عَلَى خَيْرِ عَمَلٍ وَأَنَّ النَّاسَ يَمُوتُونَ عَلَى مَا

عَاشُوا عَلَيْهِ وَيُحْشَرُونَ عَلَى مَا مَاتُوا عَلَيْهِ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ

وَنَعْتَقِدُ أَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ خَلْقُ اللهِ وَكَسْبٌ لَهُمْ خَيْرُهَا وَشَرُّهَا

حُسْنُهَا وَقُبْحُهَا مَا كَانَ مِنْهُمَا طَاعَةً وَمَعْصِيَةً لَا عَلَى مَعْنَى


أنه آمر بالمعصية لكن تقضي بها وتقدرها وجعلها على حسب قصد

وأنه يسر الأرزاق ويقدرها فلا يصدها صاد ولا يمنعها

مانع لا زائدها ينقص ولا ناقصها يزيد ولا ناعمها يخشن ولا

لا خشنها ينعم ورزق غد لا يؤكل اليوم ورزق قسم زيد لا ينقل إلى

عمرو وأنه تعالى يرزق الحرام كما يرزق الحلال على معنى أنه يجعله

غذاء للأبدان وقواما للأجساد لا على معنى أنه أباحه الحرام و

كذلك القاتل لم يقطع أجل المقتول المقدر له بل يموت بأجله

وكذلك الغريق ومن هدم عليه الحائط والذي من ساهق ومن

أكله سبع وكذلك هداية المسلمين والمؤمنين وضلال له

الكافرين إليه عز وجل جميع ذلك فعل له وصنعه لا شريك له

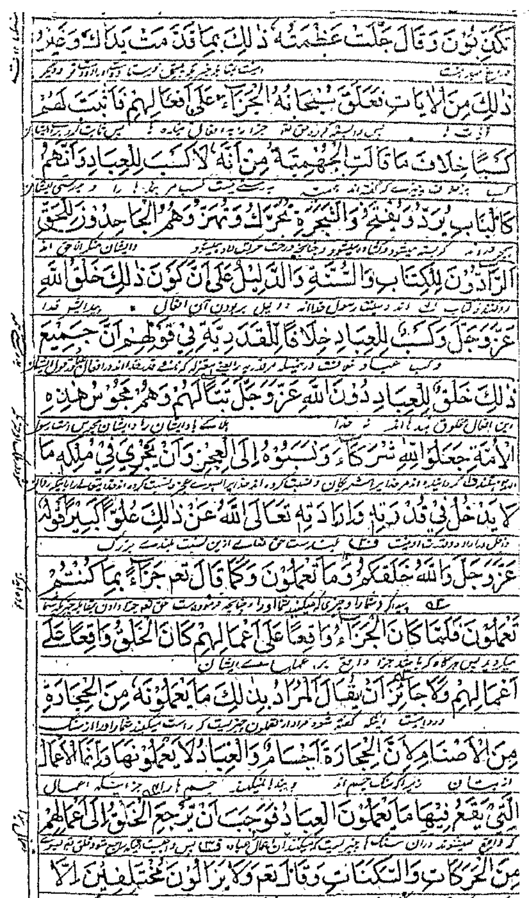
في ملكه وإنما أسند إلى العباد كسبا لموضع توجه الأمر والنهي

والخطاب إليهم ثم استحقاق الثواب والعقاب لديهم كما وعد

قال الله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقال عز وجل بما صبروا وقال

جل وعلا وما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك

نطعم المسكين وقال تبارك وتعالى هذه النار التي كنتم بها



تكن نون وقال جلت عظمته ذلك بما قدمت يداك وغير

ذلك من الآيات تعلق سبحانه الجزاء على أفعالهم فأثبت لهم

كسبا خلاف ما قالت الجهمية من أنه لا كسب للعباد وأنهم

كالباب يرد ويفتح والشجرة تحرك وتهتز وهم الجاحدون للحق

الرادون للكتاب والسنة والدليل على أن كون ذلك خلق الله

عز وجل وكسب العباد خلافا للقدرية في قولهم أن جميع

ذلك خلق للعباد دون الله عز وجل تبا لهم وهم مجوس هذه

الأمة جعلوا لله شركاء ونسبوه إلى العجز وأن يجري في ملكه ما

لا يدخل في قدرته وإرادته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قوله

عز وجل والله خلقكم وما تعملون وكما قال نعم جزاء بما كنتم

تعملون فلما كان الجزاء واقعا على أعمالهم كان الخلق واقعا على

أعمالهم ولا جائز أن يقال المراد بذلك ما يعملونه من الحجارة

من الأصنام لأن الحجارة أجسام والعباد لا يعملونها وإنما الأعمال

التي يقع فيها ما يعملون العباد فوجب أن ترجع الخلق إلى أعمالهم

من الحركات والسكنات وقال نعم ولا يزالون مختلفين إلا

من رحم ربك ولذلك خلقهم والمعنى للخلاف خلقهم وقال

الله تعالى أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وقال جل وعلا هل من خالق غير الله

يرزقكم من السماء والأرض تعالى إخبارا من المشركين إن

تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وإن تصبهم سيئة

يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم

لا يكادون يفقهون حديثا وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث حذيفة

رض إن الله تعالى خلق كل صانع وصنعته حتى خلق الجزار وجزوره

وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الله قال أنا خلقت

الخير والشر وطوبى لمن قدرت على يديه الخير وويل لمن قدرت

على يديه الشر وسئل الإمام أحمد رح عن أعمال العباد التي يستوجبون

بها من الله السخط والرضى أشيء من الله أم شيء من العباد فقال هي

الله [illegible] من العباد عملا ونعتقد أن المؤمن وإن أذنب ذنوبا

كثيرة من [illegible] الصغائر لا يكفر بها وإن خرج من الدنيا

بغير توبة [illegible] على التوحيد والإخلاص فإن أمره إلى الله



عزّ وجلّ إن شاء عفى عنه وأدخله الجنة وإن شاء عذّبه و

أدخله النار ولا تدخل بين الله تعالى وبين خلقه ما لم يخبر الله بمصيره

فصل ونعتقد أنّ من أدخله الله النار بكبيرته مع الإيمان

فإنه لا يخلد فيها بل يخرجه منها لأنّ النار في حقه كالسجن

في الدنيا فيستوفي منه بقدر كبيرته وجريمته ثم يخرج برحمة

الله تعالى ولا يخلد فيها ولا تلفح وجهه النار ولا تحرق أعضاء

السجود منه لأنّ ذلك محرّم على النار ولا ينقطع طمعه من الله

عزّ وجلّ في كل حال ما دام في النار حتى يخرج منها فيدخل الجنة و

يعطي الدرجات على قدر طاعته التي كانت له في الدنيا خلاف

ما قالته القدرية أنّ الكبيرة تحبط الطاعات فلا يثاب عليها

وكذلك قول الخوارج تبًّا لهم وينبغي أن يؤمن بخير القدر و

شرّه وحلوه القضاء ومرّه وأنّ ما أصابه لم يكن ليخطيه بالحذر

وما أخطاه من الأسباب لم يكن ليصيبه بالطلب وأنّ جميع

ما كان في سالف الدهور والأزمان وما يكون إلى يوم البعث

والنشور بقضاء الله وقدره المقدور وأنّ لا محيص لمخلوق


من القدر المقدور الذي خط في اللوح المسطور دان الخلائق
لو جهدوا ان ينفعوا المرء بما لم يقضه الله تعالى لم يقدروا عليه
ولو جهدوا ان يضروه بما لم يقضه الله لم يستطيعوا كما ورد
في خبر ابن عباس رض وقال قال الله تعالى وان يمسسك الله بضر
فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب
به من يشاء من عباده وروي عن زيد بن عبد الله بن مسعود رض
قال حدثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق ان خلق
احدكم يجمع في بطن امه اربعين يوما نطفة وفي لفظ اربعين
ليلة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم
يبعث الله ملكا باربع كلمات خلقه ورزقه وعمله وشقي ام سعيد
وان الرجل ليعمل بعمل اهل النار حتى لا يكون بينها وبينه الا باع
فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها وان الرجل
ليعمل بعمل اهل الجنة حتى لا يكون بينه وبينها الا باع فيسبق
عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وعن هشام بن
عروة عن ابيه عن عائشة رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ مِنْ

مرد هر آینه می کند کار اهل بهشت و بدرستی شان هست که نوشته شده است در لوح محفوظ بدرستی که آن مرد

أَهْلِ النَّارِ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ مَوْتِهِ تَحَوَّلَ فَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ فَمَاتَ فَدَخَلَ

از اهل دوزخ است پس هرگاه که باشد آن مرد نزدیک مرگ خود برگردد از آن عمل نیک پس بکند کار اهل دوزخ پس بمیرد

النَّارَ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ النَّارِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ

در آتش و بدرستی مرد هر آینه می کند کار اهل آتش و بدرستی شان اینست که نوشته شده در کتاب که آنکس

مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا كَانَ قَبْلَ مَوْتِهِ عَمِلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمَاتَ فَدَخَلَ

از اهل بهشت است پس هرگاه که باشد پیش از موت خود بکند کار اهل بهشت پس بمیرد پس در آید در

الْجَنَّةَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ السُّلَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا

بهشت و روایت است از عبد الرحمن از علی ابن ابی طالب رض گفت در اثنای آنکه

نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ

که ما ان در نزد رسول بودیم در آن رسول میکاوید بسر چوب زمین را ناگاه بر داشت سر خود را پس فرمود

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ عُلِمَ مَقْعَدُهُ فِي النَّارِ أَوْ مَقْعَدُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالُوا

نیست هیچ یکی مگر تحقیق دانسته شده است جای نشست او در دوزخ و جای نشست او در بهشت پس گفتند

أَفَلَا نَتَّكِلُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ وَعَنْ سَالِمِ بْنِ

آیا پس تکیه نکنیم ما بر بیان چیزیکه در علم خدا بیان شده است و ترک نکنیم عمل را پس عمل بکنید پس هر کس

عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَيْتَ

گفت پدر عمر رض گفت ای رسول خدا خبر کن مرا

مَا نَعْمَلُ فِيهِ أَشَيْءٌ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ أَوْ شَيْءٌ مُبْتَدَعٌ أَوْ مُبْتَدَأٌ قَالَ

بچیزی که می کنیم آیا چیزی ست که فراغ حاصل کرده شده از آن و تحقیق نبشته اند در ازل یا چیزی نوست

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ قَالَ أَفَلَا نَتَّكِلُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْمَلْ

رسول الله صلی الله علیه وسلم تحقیق فراغ حاصل کرده شده است از آن گفت عمر پس اعتماد نکنیم ما بر بیان

يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ

ای پسر خطاب پس هر کس آسان کرده شده است مر چیزی که پیدا کرده شده برای او پس کسیکه بوده است از اهل سعادت

فَيَعْمَلُ لِلسَّعَادَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَيَعْمَلُ لِلشَّقَاوَةِ وَنُؤْمِنُ

عمل میکند از برای سعادت یعنی موافق بعمل نیک است و کسیکه بوده است از اهل شقاوت و بدبختی پس عمل میکند برای

بِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ بِعَيْنِهِ

باینکه پیغمبر خود دید پروردگار را به چشم سر در شب معراج

بِرَأْسِهِ لَا بِفُؤَادِهِ وَلَا فِي الْمَنَامِ لِمَا رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض قَالَ قَالَ

نه بدل خود و نه در خواب از جهت چیزیکه مرویست از جابر بدرستی گفت جابر که فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى لقد رآه نزلة أخرى رأيت ربي

جل اسمه مشافهة لا شك فيه وفي قوله تعالى عند سدرة

المنتهى قال رأيته عند سدرة المنتهى حتى تبين لي نور وجهه

قال ابن عباس رض في قوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي أريناك

إلا فتنة للناس هي رؤيا عين أريها النبي ليلة الإسراء به وقال

ابن عباس رض كانت الخلة لإبراهيم عليه السلام والكلام لموسى عليه السلام

والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه

بعينه مرتين ولا يعارض هذا ما روي عن عائشة رض من إنكار ذلك

لأنه نفي وهذا البيان إثبات فقدم عند الاجتماع لأن النبي

صلى الله عليه وسلم أثبت لنفسه الرؤية وقال أبو بكر بن سليمان رأى محمد

صلى الله عليه وسلم ربه أحد عشر مرة منها بالسنة تسع مرات في ليلة

المعراج حين كان يتردد بين موسى عليه السلام وربه عز وجل

يسأله أن يخفف عن أمته الصلوة بنقص خمسا وأربعين صلوة

في تسع مقامات ومرتين بالكتاب ونؤمن بأن منكرا ونكيرا

إلى كل أحد ينزلان سوى النبيين فيكلمانه ويمتحنانه مما يعتقده

من الأديان وهما يأتيان القبر فيرسل في ذلك الميت الروح ثم

يقعد فإذا سئل سلّت روحه بلا ألم ويؤمن بأن الميت يعرف من

يزوره إذا أتاه وأكده يوم الجمعة بعد طلوع الفجر قبل طلوع

الشمس والإيمان بعذاب القبر وضغطته واجب لأهل المعاصي

والكفر وكذلك التنعيم فيه لأهل الطاعة والإيمان خلافاً لما قالت

المعتزلة من إنكارهم ذلك وإنكارهم مسألة منكر ونكير ودليل

أهل السنة على إثبات ذلك قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا

بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة قيل في التفسير في الحيوة الدنيا عند

خروج الروح وفي الآخرة عند مسألة نكير ومنكر وما روي عن

أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قبر أحدكم

أو الإنسان أتاه ملكان أسودان أزرقان يقال لأحدهما النكير

وللآخر المنكر فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل يعني محمد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو قائل ما كان يقول فإن كان مؤمنا

قال هما عبد الله ورسوله أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد

أن محمداً رسول الله فيقولان إنا كنا لنعلم أنك تقول مثل ذلك


لم يفتح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ذراعا وينور له في
قبره ثم يقال ثم يقول دعوني ارجع الى اهلي فاخبرهم فيقال
نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله حتى يبعثه
الله من مضجعه ذلك وان كان منافقا قال لا ادري سمعت
الناس يقولون شيئا وكنت اقوله فيقولان انا كنا نعلم تقول
ذلك ثم يقال للارض التئمي عليه فتلتئم حتى تختلف فيها اضلاعه
فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك وتعلقوا
ايضا بما روى عطاء بن يسار انه قال رسول الله صلى الله عليه لعمر بن
الخطاب رض يا عمر كيف انت اذا اتخذ لك من الارض ثلثة اذرع
وشبر في عرض ذراع وشبر ثم قام اليك اهلك فغسلوك وكفنوك
وحنطوك ثم حملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب
ثم انصرفوا عنك فاتاك فتانا القبر منكر ونكير اصواتهما مثل
الرعد القاصف وابصارهما مثل البرق الخاطف قد سدلا
شعورهما فتلتلاك وتوهلاك وقالا من ربك وما دينك قال
يا نبي الله يكون معي عقلي الذي هو معي اليوم قال صلى الله عليه وسلم



نعم إذا ألقيتهما وهذا دليل ونص على أن ذلك بعد إعادة الروح

لأن عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو عن البراء بن عازب رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الأنصار وانتهينا إلى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله فكأن على رؤوسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الأرض فرفع رأسه وقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين أو ثلاثا ثم قال صلى الله عليه وسلم إن العبد إذا كان في إقبال من

الآخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملائكة بيض الوجوه كأن

وجوههم الشمس معهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

رأسه فيقول أيتها النفس المطمئنة الطيبة اخرجي إلى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الإناء

فيأخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى يأخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة أطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون


بها على ملإ من الملائكة إلا قالوا ما هذه الروح الطيبة فيقولون
هذا فلان بن فلان بأحسن أسمائه ثم يسمّون بها إلى السماء
الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعه من كل
سماء إلى السماء التي تليها حتى ينتهي إلى السماء السابعة فيقول
الله عز وجل اكتبوا كتابه في عليين وأعيدوه إلى الأرض منها
خلقتهم وفيها نعيدهم ومنها نخرجهم تارة أخرى فيعاد الروح
إلى جسده ويأتيه ملكان فيقولان له من ربك وما دينك فيقول
ربي الله وديني الإسلام فيقولان له ما تقول في هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاءنا بالحق فيقولان
له ما علمك بذلك فيقول قرأت القرآن كتاب الله تعالى وآمنت به
وصدقته فينادي مناد من السماء صدق عبدي فافرشوا له من
الجنة وألبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه ريحها و
طيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه طيب
الريح فيقول له أبشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت توعد
فيقول من أنت قال أنا عملك الصالح فيقول رب أقم الساعة حتى



وَاِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ اِذَا كَانَ فِيْ اِقْبَالٍ مِّنَ الْاٰخِرَةِ وَانْقِطَاعٍ مِّنَ الدُّنْيَا

اَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ مَلَائِكَةً سُوْدَ الْوُجُوْهِ مَعَهُمُ الْمُسُوْحُ فَيَجْلِسُوْنَ مِنْهُ

مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيْءُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَجْلِسُ عِنْدَ رَاْسِهٖ فَيَقُوْلُ اَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْخَبِيْثَةُ اُخْرُجِيْ اِلٰى سَخَطِ اللهِ وَغَضَبِهٖ فَيَتَفَرَّقُ فِيْ اَعْضَائِهٖ كُلِّهَا

فَيَنْزِعُهَا كَمَا يُنْزَعُ السَّفُّوْدُ مِنَ الصُّوْفِ الْمَبْلُوْلِ فَيَنْقَطِعُ مِنْهُ

الْعُرُوْقُ وَالْعَصَبُ فَيَاْخُذُوْنَهَا فَيَجْعَلُوْنَهَا فِيْ تِلْكَ الْمُسُوْحِ وَ

يَخْرُجُ مِنْهَا كَنَتْنِ جِيْفَةٍ فَيَصْعَدُوْنَ بِهَا فَلَا يَمُرُّوْنَ بِهَا عَلٰى مَلَاٍ

مِنَ الْمَلٰئِكَةِ اِلَّا قَالُوْا مَا هٰذِهِ الرِّيْحُ الْخَبِيْثَةُ فَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا فُلَانُ

بْنُ فُلَانٍ بِاَقْبَحِ اَسْمَائِهٖ حَتّٰى يَنْتَهُوْا بِهَا اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُوْنَ

فَلَا يُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ قَرَءَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ

اَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيَقُوْلُ اللهُ سُبْحَانَهٗ اكْتُبُوْا كِتَابَهٗ فِيْ سِجِّيْنٍ

ثُمَّ تُطْرَحُ رُوْحُهٗ طَرْحًا ثُمَّ قَرَءَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ يُّشْرِكْ

بِاللهِ فَكَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ

فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ يَعْنِيْ تُرَدُّ فَتُعَادُ اِلَيْهِ رُوْحُهٗ فِيْ جَسَدِهٖ فَيَاْتِيْهِ

مَلَكَانِ يُجْلِسَانِهٖ فَيَقُوْلَانِ مَنْ رَّبُّكَ فَيَقُوْلُ هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِيْ



يَقُولَانِ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَهُ
مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ فَيَقُولُ هَاهْ هَاهْ لَا
أَدْرِي فَيُنَادِي الْمُنَادِي كَذَبَ عَبْدِي فَأَفْرِشُوهُ فِرَاشًا مِنَ النَّارِ
وَأَلْبِسُوهُ مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا مِنَ النَّارِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ حَرِّهَا وَ
سَمُومِهَا وَيُضَيَّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ وَيَأْتِيهِ
رَجُلٌ قَبِيحُ الثِّيَابِ وَقَبِيحُ الْوَجْهِ مُنْتِنُ الرِّيحِ فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِالَّذِي
يَسُوءُكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ
أَنَا عَمَلُكَ السُّوءُ فَيَقُولُ رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ
رض قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ يُوَسَّعُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ
ذِرَاعًا عَرْضُهُ وَسَبْعُونَ ذِرَاعًا طُولُهُ وَيُنْشَرُ عَلَيْهِ الرَّيَاحِينُ وَ
يُسَتَّرُ بِالْحَرِيرِ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِنْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَفَاهُ
نُورُهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ جُعِلَ لَهُ نُورٌ مِثْلُ نُورِ
الشَّمْسِ فِي قَبْرِهِ وَيَكُونُ مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْعَرُوسِ تَنَامُ وَلَا يُوقِظُهَا إِلَّا
أَحَبُّ أَهْلِهَا فَتَقُومُ مِنَ النَّوْمِ كَأَنَّهَا لَمْ تَشْبَعْ مِنْهَا وَإِنَّ الْكَافِرَ
إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ يُضَيَّقُ عَلَيْهِ حَتَّى يَدْخُلَ أَضْلَاعُهُ فِي جَوْفِهِ وَيُرْسَلُ

عليه حيات كامثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه

بروا رها مانند شتر بختی پس بخورند گوشت او را تا آنکه نگذارند بر استخوان او از

لحما ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان

گوشت را و فرستاده شود بروی شیطانها کر و گنگ و کور و گفته میشود که اوست شیطان

الرجيم ومعهم مطاطيس من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعون

رانده شده و با ایشان [illegible] باشد از آهن پس میزنند او را بآن تا آنکه نشنوند

صوته ولا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا

آواز او را و نه بینند او را پس رحم کنند او را و پیش آورده میشود بروی آتش بگاه و شبانگاه

فهذه الاخبار دالة على اثبات عذاب القبر ونعيمه فان اعترضوا

و این خبرها دلالت میکنند براثبات عذاب گور و بر نعمت آن در گور پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن

بر این دلایل پس بگویند چگونه است سخن در آنکه بردار کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده است و کسی که

اكلته السباع تفرقت لحمه والطير معها فحصل اجزاء متعددة

خورده است او را درندها پس پراگنده شده گوشت او پس پیدا شد اجزا بسیار

فيقال لهم ان النبي صلى الله عليه ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو

پس گفته شود ایشان را در جواب بدرستی پیغمبر بیان کرد عذاب گور و پرسش [illegible]

معهود وعادة في الخلق انهم يدفنون في القبور وان وجد ميت

معلوم است و عادت در خلق است بدرستی ایشان دفن کرده میشوند در قبرها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع ان يقال ان الله يصير

بر این صفت که دور است و کم یاب است ممتنع نیست که گفته شود بدرستی الله [illegible]

روحه الى الارض ثم يضغط ويسأل ويعذب او ينعم كما ان ارواح

روح او را بسوی زمین پس او را [illegible] کرده شود [illegible]

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة

کافران عذاب کرده میشود در هر روزی دو بار بگاه و شبانگاه تا آنکه برپای شود قیامت

ثم تدخل النار مع الاجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون

پس داخل میشوند در آتش با جسدها این وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شوند

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد

برآن بگاه و شبانگاه و در روزی که برپای میشود قیامت در آرند اولاد فرعون را در سخت ترین

العذاب وان ارواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور

عذابها و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندگان

خضر تسرح في الجنة وتأوي إلى قناديل من نور تحت العرش

ثم تأتي الأجساد عند النفخة الثانية إلى الأرض للعرض والحساب

يوم القيامة كما روي عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لما أصيبت إخوانكم بأحد جعل الله أرواحهم في أجواف طير

خضر تسرح في الجنة وتأوي إلى قناديل من ذهب في ظل العرش

فلما وجدوا طيب مأكلهم ومشربهم ومقيلهم قالوا من يبلغ

إخواننا أنا أحياء في الجنة نرزق فلا يزهدوا في الجهاد ولا ينكلوا

عن الحرب فقال الله عز وجل وهو أصدق القائلين أنا أبلغهم

فأنزل الله ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء

عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فيجوز أن

يقع المسألة والعذاب والنعيم بعض جسد المؤمن والكافر

دون بقية أجزائه ويكون ما فعل بالبعض فعل بالكل وقد قيل

إن الله يجمع تلك الأجزاء المتفرقة للضغطة والمسألة كما يفعل

ذلك للحشر والمحاسبة ثم الإيمان بالبعث من القبور والنشر

عنها واجب كما قال الله عز وجل وإن الساعة آتية لا ريب فيها

وان الله يبعث من في القبور كما قال الله عز وجل كما بدأكم تعودون

وقال جل وعلا منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة

اخرى يحشرهم ويجمعهم جل وعلا ليجزي كل نفس بما تسعى وليجزي

الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وقال جل جلاله

الذي خلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم والذي قدر على انشاء الخلق

قادر على اعادتهم وقد انكرت المعطلة تبا لهم والايمان بان الله

يقبل شفاعة نبينا صلى الله عليه وسلم في اهل الكبائر والاوزار واجب قبل

دخول النار عاما للحساب لجميع امم المؤمنين وبعد دخولها لامته

خاصة فيخرجون منها بشفاعته عليه السلام وغيره من المؤمنين

حتى لا يبقى في النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الايمان ومن

قال لا اله الا الله مرة واحدة في عمره مخلصا لله عز وجل خلاف

ما زعمت القدرية من انكار ذلك وفي كتاب الله تكذيبهم قال الله

عز وجل فما لنا من شافعين ولا صديق حميم وقوله عز وجل فهل

لنا من شفعاء فيشفعوا لنا وقال الله جل جلاله فما تنفعهم شفاعة

الشافعين فقد اثبت الله تعالى في الآخرة شفاعة وكذلك في السنة

وهو ما روي عن ابي هريرة رض ان النبي صلى الله عليه قال انا اول من

ينشق الارض عنه يوم القيمة انا ولا فخر انا سيد ولد ادم ولا فخر

وانا صاحب لواء الحمد ولا فخر وانا اول من يدخل الجنة ولا فخر وانا

اخذ بحلقة باب الجنة فيؤذن لي فيستقبلني وجه الجبار فاخر

له ساجدا فيقول تعالى يا محمد ارفع راسك واشفع تشفع وسل

تعط فارفع راسي فاقول يا رب امتي امتي فلا ازال ارجع الى ربي

فيقول اذهب فانظر من وجدت في قلبه مثقال حبة من الايمان

فاخرجه من النار قال صلى الله عليه فاخرج من امتي امثال الجبال ثم يقول

لي النبيون ارجع الى ربك فاساله فاقول قد رجعت الى ربي حتى

استحييت منه وقال صلى الله عليه وسلم في حديث جابر بن عبد الله رضي الله عنه

شفاعتي لاهل الكبائر من امتي وعن ابي هريرة رض انه قال قال

رسول الله صلى الله عليه لكل نبي دعوة مستجابة فتعجل كل نبي دعوته

واني اختبأت دعوتي شفاعة لامتي يوم القيمة فهي نائلة ان

شاء الله تعالى من امتي لمن مات لا يشرك بالله شيئا وقال صلى الله عليه

في حديث انس الانصاري رض اني لاشفع يوم القيمة لاكثر مما على

وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ حَجَرٍ وَمَدَرٍ وَلَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَفَاعَةٌ فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ

روی زمین است از سنگ و کلوخ و مر پیغمبر را شفاعت است در قیامت نزد

الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَكَذٰلِكَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ شَفَاعَةٌ وَعَنْ

ترازو و نزد پل صراط و همچنین نیست هیچ پیغمبری مگر او را شفاعت است و مرویست از

حُذَيْفَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حذیفه رض از پیغمبر م بدرستی خواهد گفت ابراهیم ع

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا رَبَّاهُ فَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا لَبَّيْكَاهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ

در روز قیامت ای پروردگار من پس بگوید حق تعالی لفظ اجابت یعنی این ستلوم پس بگوید ای پروردگار

أُحْرِقَتْ بَنِي آدَمَ فَيَقُولُ جَلَّ وَعَلَا أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ

سوختی پسران من را پس بگوید حق تع بیرون کنید از آتش کسی را که باشد در دل او

مِثْقَالُ بُرَّةٍ أَوْ شَعِيرَةٍ مِنَ الْإِيمَانِ وَكَذٰلِكَ لِلصِّدِّيقِينَ وَالصَّالِحِينَ

مقدار دانهٔ گندم یا جو از ایمان و همچنین مر صدیقان و صالحان را

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَفَاعَةٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

هر یک را شفاعت است گفت پیغمبر م در حدیث ابی سعید خدری رض

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَطِيَّةٌ وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي وَإِنَّ الرَّجُلَ

مر هر پیغمبری را عطا است از جانب حق تع و بدرستی من پنهان نگاه داشته ام عطای خود را برای شفاعت امت خود و بدرستی مرد

مِنْ أُمَّتِي يَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ فَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ تَعَالَى الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ

از امت من شفاعت میکند مر قبیله را پس در آورد حق تع ایشان را در بهشت بشفاعت آن مرد

وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَشْفَعُ لِفِئَامٍ مِنَ النَّاسِ فَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ

و بدرستیکه مرد شفاعت کند برای جماعت از آدمیان پس داخل کند ایشان را در بهشت بشفاعت او

وَإِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِثَلَاثَةِ نَفَرٍ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَشْفَعُ لِلِاثْنَيْنِ وَإِنَّ الرَّجُلَ

و بدرستیکه مرد شفاعت کند سه کس را و مرد شفاعت کند دو کس را و بدرستی مرد

يَشْفَعُ لِلرَّجُلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض لَيَدْخُلَ

شفاعت کند یک مرد را و فرمود پیغمبر م در حدیث ابن مسعود رض هر آئینه در آید

الْجَنَّةَ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ عُذِّبُوا بِالنَّارِ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالَى وَشَفَاعَةِ

در بهشت قومی از مسلمانان تحقیق عذاب کرده شده باشند بآتش برحمت خدای تعالی و شفاعت

الشَّافِعِينَ وَأَيْضًا فِي حَدِيثِ أُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ رض الْمَعْرُوفِ فَذٰلِكَ تَفَضُّلٌ

شفاعت کنندگان و نیز بدلیل حدیث اویس قرنی که مشهور است در فضایل افضل

وَتَكَرُّمٌ وَرَحْمَةٌ وَمِنَّةٌ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فِي خُرُوجِهِمْ مِنْهَا

و کرم و رحمت و منت است بر هر کسی که خواهد از اهل دوزخ در بر آوردن ایشان از آتش

بعد ما احترقوا وصاروا فحما وعن الحسن عن انس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال ما زلت اشفع الى ربي ويشفعني حتى اقول يا رب شفعني فيمن

قال لا اله الا الله فيقول جل وعلا هذه ليست لك يا محمد ولا لاحد

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا ادع في النار احدا قال لا اله الا

الله والايمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

جهنم ياخذ من يشاء الله الى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

جهنم من يشاء الى النار ولهم في تلك الاحوال نور بحسب اعمالهم

فهم بين ماش وساع وراكب وزحف وسحب وقد وصفه النبي

صلى الله عليه وسلم بانه ذو كلاليب في خبر فيه طول الى ان قال صلى الله عليه وسلم ذو كلاليب

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال فانها مثل شوك السعدان غير انه لا يعلم عظمها

الا الله تعالى جل اسمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

المخردل المرمي المصروع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع ايضا وقد

قال صلى الله عليه وسلم استجيدوا اصحابكم فانها مطاياكم على الصراط وجاء

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه وسلم انه ادق من الشعرة واحر من الجمرة

وَاَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ طُوْلُهُ ثَلٰثُ مِائَةِ سَنَةٍ مِّنْ سِنِي الْاٰخِرَةِ يَجُوْزُهُ

و تیزتر از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آخرت میگذرند از و

الْاَبْرَارُ وَيَزِلُّ عَنْهُ الْفُجَّارُ وَقِيْلَ ثَلٰثَةُ اٰلَافِ سَنَةٍ مِّنْ سِنِي الْاٰخِرَةِ

نیکوکاران و میلغزند از و بدکاران و بعضی گفته اند درازی و او سه هزار سال است از سالهای آخرت

وَاَهْلُ السُّنَّةِ يَعْتَقِدُوْنَ اَنَّ لِنَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضًا فِي الْقِيٰمَةِ يَسْقِي

و اهل سنت اعتقاد میکنند که پیغمبر ما را حوضیست در قیامت که آب میخورند

مِنْهُ الْمُؤْمِنُوْنَ دُوْنَ الْكَافِرِيْنَ وَيَكُوْنُ ذٰلِكَ بَعْدَ جَوَازِ الصِّرَاطِ قَبْلَ

از و مسلمانان نه کافران و باشد آن پس از گذشتن صراط پیش از

دُخُوْلِ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا اَبَدًا عَرْضُهُ

درآمدن بهشت کسیکه بنوشد از و یکبار تشنه نشود بعد از آن هرگز پهنای او

مَسِيْرَةُ شَهْرٍ مَاؤُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِّنَ اللَّبَنِ وَاَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ حَوْلَهُ

مقدار سیر یکماه است آب او سخت ترین است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد در گرد او

اَبَارِيْقُ عَلٰى نُجُوْمِ السَّمَاءِ فِيْهِ مِيْزَابَانِ يَصُبَّانِ مِنَ الْكَوْثَرِ اَصْلُهُ فِي

ابریق است بر شمار ستاره های آسمان در وی دو ناودان است میریزند در آن حوض آب از کوثر اصل او در

الْجَنَّةِ وَفَرْعُهُ فِي الْمَوْقِفِ وَقَدْ ذَكَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيْثِ ثَوْبَانَ

بهشت است و فرع او در حسابگاه است و بتحقیق ذکر کرده است پیغمبر در حدیث ثوبان رض

رض اَنَا عِنْدَ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَسُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَعَةِ الْحَوْضِ

من نزد حوض خودم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر از فراخی حوض

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ مَقَامِي هٰذَا اِلٰى عُمَانَ شَرَابُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِّنَ

پس گفت پیغمبر مقدار آنچه در میان جای نشست من که اینست تا عمان آب او سخت تر است از روی سفیدی از

اللَّبَنِ وَاَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ فِيْهِ مِيْزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ اَحَدُهُمَا مِنْ وَرِقٍ وَ

از شیر و شیرین تر است از شهد در و دو ناودان است از بهشت یکی از آن دو ناودان از نقره است و

الْاٰخَرُ مِنْ ذَهَبٍ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا اَبَدًا وَقَالَ

و دیگر از طلا است کسیکه بخورد از و یکبار تشنه نشود پس از آن هرگز و فرمود

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيْثِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض مَوْعِدُكُمْ حَوْضِي عَرْضُهُ مِثْلُ

پیغمبر در حدیث عبدالله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند

طُوْلِهِ وَهُوَ اَبْعَدُ مَا بَيْنَ اَيْلَةَ اِلٰى مَكَّةَ وَذٰلِكَ مَسِيْرَةُ شَهْرٍ فِيْهِ اَبَارِيْقُ

درازی او و آن دورتر است از مقدار که در میان ایلیا تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در وی کوزه ها برابر

اَمْثَالُ الْكَوَاكِبِ مَاؤُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِّنَ الْفِضَّةِ مَنْ وَرَدَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ

مقدار ستاره های در بسیاری و روشنائی آب او سخت تر است از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بحوض پس بخورد او را

لم يظمأ بعدها أبداً وكذلك لكل نبي من الأنبياء حوض إلا صالح

النبي فإن حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك مؤمنو كل أمة

منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه أنه قال حوضي

ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم

السماء طينته المسك الأذفر ماؤه أبيض من اللبن وأبرد من الثلج

وأحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً فيذاد

عني يوم القيمة رجال كما تذاد الغريبة من الإبل فأقول الأهلم

الأهلم فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول ما أحدثوا

فيقال إنهم غيروا وبدلوا فأقول ألا سحقاً وبعداً وقد أنكرت

ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار ويردا عطاشا

إن لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الآيات والأخبار

والآثار وروي عن أنس بن مالك رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم

أنه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب

بالحوض لم يكن له فيه نصيب وأهل السنة يعتقدون أن الله

جعل رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وأنبيائه معه على

العرش يوم القيمة لما روي عن عبد الله ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

عرش در روز قیامت از جهت آن چیز که مرویست از عبد الله بن عمر رض از پیغمبر

في قوله عز وجل عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلسه

و بیان قول حق تعالی نزدیکست اینکه بفرستد ترا پروردگار تو در مقام محمود فرمود پیغمبر نشاند

معه على السرير وعن هشام بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى

با خویش بر تخت و مرویست از هشام از عایشه رض

عنها أنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المقام المحمود فقال

بدرستی آن عایشه گفت پرسیدم پیغمبر را از مقام المحمود پس گفت

صلى الله عليه وسلم وعدني ربي القعود على العرش وكذلك عن عمر بن

پیغمبر وعده کرد مرا پروردگار نشستن بر تخت و همچنین طور مرویست از عمر رض

الخطاب رض وعن عبد الله بن سلام رض قال إذا كان يوم القيمة

و مرویست از عبد الله رض فرمود ... وقتیکه باشد روز قیامت

جيء بنبيكم فأقعد بين يدي الله على كرسيه فقيل له يا أبا مسعود

آورده شود پیغمبر شما را و نشانده شود پیش روی حق تعالی بر کرسی او پس گفته شد مر او را ای ابو مسعود

إذا كان على كرسيه الحق أليس هو معه قال ويلكم هذا أقر حديث

وقتیکه باشد بر کرسی حق تعالی آیا نیست آن پیغمبر با خدا یعنی گفت ابو سعید وای بر شما این حدیث

في الدنيا لعيني وقال الحجاج في حديثه إذا كان يوم القيمة نزل

در دنیا از برای چشم من و گفته است حجاج در حدیث خود وقتیکه باشد روز قیامت فرود آید

الجبار على عرشه وقدماه على الكرسي ويؤتى نبيكم صلى الله عليه وسلم فيقعد

خدای تعالی بر عرش خود و پای او بر کرسی باشد آورده شود پیغمبر شما را پس نشانده شود آن

بين يديه على الكرسي فقالوا للحميدي إذا كان على الكرسي فهو

در پیش دو دست او بر کرسی پس گفتند مر حمیدی را اکنون باشد بر کرسی آن پیغمبر

معه قال نعم ويلكم هو معه ويعتقد أهل السنة أن الله تعالى

با خدای تعالی گفت حمیدی آری بلی باشد شما را آن پیغمبر با خدا است و اعتقاد میکنند اهل سنت بدرستی حق تعالی

يحاسب عبده المؤمن يوم القيمة ويدنيه فيضع كنفه عليه حتى

حساب میکند بنده مومن خود را در روز قیامت و نزدیک میکند او را پس می نهد ستر خود را برو تا آنکه

يستره من الناس لما روي عن عبد الله بن عمر رض أنه سمع رسول

میپوشد او را از مردم از جهت چیزیکه مرویست از عبد الله بدرستی شنید پیغمبر را

الله يقول يؤتى بالمؤمن يوم القيمة فيدنيه الله تعالى منه فيضع

میگفت آورده میشود مسلمان را در روز قیامت پس نزدیک میکند حق تعالی او را از خود پس می نهد

كنفه عليه حتى يستره من الناس فيقول عبدي أتعرف ذنب كذا

أتعرف ذنب كذا وكذا مرتين فيقول نعم رب حتى إذا أقرّه بذنوبه

كلها ورأى في نفسه أنه قد هلك يقول له الحق عز وجل عبدي

ذنوبك هذه بأني قد سترتها عليك في الدنيا وأنا أغفرها لك

اليوم ومعنى المحاسبة تعريف الله عبده بمقادير ثواب الأعمال

وعذابه بقراءة سيئاته وحسناته وما له وما عليه وقد أنكرت

المعطلة المحاسبة وقد كذبهم الله تعالى بقوله إن إلينا إيابهم

ثم إن علينا حسابهم ونعتقد أهل السنة إن لله تعالى ميزانا

يزن فيه الحسنات والسيئات يوم القيامة له كفتان ولسان

وقد أنكرت المعتزلة مع المرجئة والخوارج ذلك فقالت إن معنى

الميزان العدل دون موازنة الأعمال وفي كتاب الله وسنة رسوله

تكذيبهم قال الله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا

تظلم نفس شيئا وإن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها و

كفى بنا حاسبين وقال تعالى فأما من ثقلت موازينه فهو في

عيشة راضية وأما من خفت موازينه فأمه هاوية الآية و

العدل لا يوصف بالخفة والثقل وانما هو بيد الرحمن جل جلاله

عدل را وصف نتوان كرد سبكي و گراني و الا ميزان بدست خداي تعالي باشد

لانه هو الذي يتولى حسابهم لما روى النواس بن سمعان الكلابي

زيرا كه خداي تعالي تجوز كرده است حساب ايشان را از جهت چيزي كه روايت كرد نواس

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الميزان بيد الرحمن عز وجل

گفت شنيدم پيغمبر را ميگفت ترازو بدست خداست

يرفع اقواما ويضع آخرين يوم القيمة وقيل انه بيد جبرائيل

بلند كند خداي تعالي گروهي را و پست كند گروه ديگر را در روز قيامت و گفته شده است كه بدرستي الميزان بدست جبرائيل است

عليه السلام لما روي عن حذيفة بن اليمان رض قال ان جبرائيل

از جهت چيزي كه مرويست از حذيفه گفت بدرستي جبرائيل

صاحب الميزان فيقول له ربه زن يا جبرائيل بينهم فيرجح بعضهم

صاحب ترازو است پس ميگويد حق تعالي مر او را بسنج اي جبرائيل در ميان ايشان پس گران آيد بعضي ايشان

على بعض وروى عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوضع

بر بعضي و روايت كرد عبد الله گفت فرمود رسول الله نهاده شود

الميزان يوم القيمة فيؤتى بالرجل فيوضع في كفة الميزان و

ترازو در روز قيامت پس آورده شود مرد را پس نهاده شود او را در پله ترازو و

يوضع ما احصى من عمله في كفته فيميل به الميزان فيبعث الله

نهاده شود چيزي را احصا كرده شده است از عملهاي او در پله ديگر پس مايل ميشود باو ترازو پس فرستاده شود او را

به الى النار فاذا ادبر به اذا صائح يصيح من عند الرحمن لا تعجلوا

بسوي آتش پس وقتيكه پشت گردانيده شود او را ناگاه فرياد كننده فرياد كند از پيش خدا يعني تعجيل نكنيد

لا تعجلوا فانه قد بقي له فيؤتى بشيء فيه لا اله الا الله فيوضع

يعني تعجيل نكنيد پس بدرستي تحقيق مانده است او را چيزي پس آورده شود چيزي كه در او نوشته باشد از كلمه توحيد پس نهاده شود

موضع الرجل في كفة حسناته حتى يميل به الميزان فيؤمر به الى

در محل نهادن مرد پله نيكيهاي است تا مايل خواهد شد باو ترازو پس فرموده شود او را بسوي

الجنة وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يؤتى بالرجل

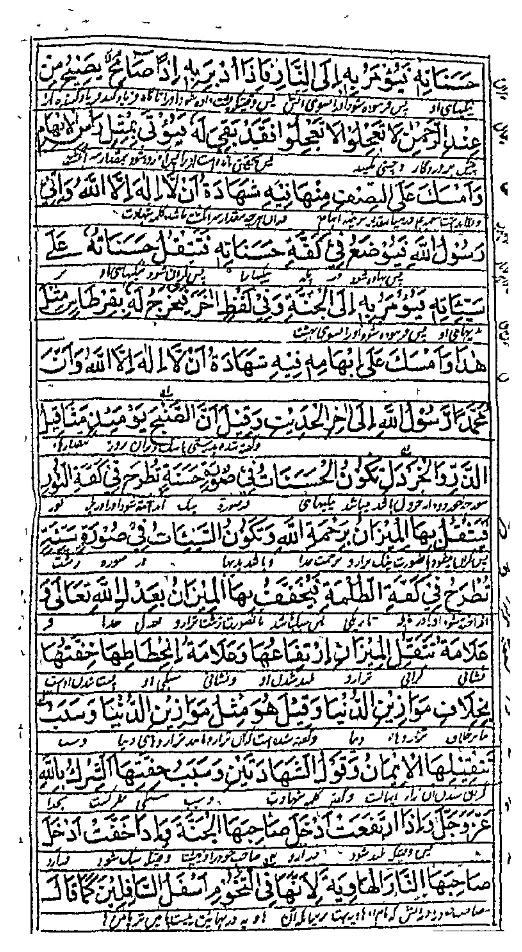
بهشت و در حديث ديگر است از پيغمبر بدرستي فرمود آورده ميشود مرد را

يوم القيمة الى الميزان ثم يؤتى بتسعة وتسعين سجلا كل سجل

در روز قيامت بسوي ترازو پس آورده ميشود او را نود و نه سجل هر سجل

مد البصر فيها كلها سيأته وحسناته فترجح سيأته على

مقدار درازي چشم باشد درازي او در سجل باشد همه بديها او و نيكيهاي او پس گران آيد بديهاي او بر



حسناته فيؤمر به إلى النار فإذا أدبر به إذا صائح يصيح من
عند الرحمن لا تعجلوا لا تعجلوا فقد بقي له فيؤتى بمثل رأس الإبهام
وأمسك على النصف من إبهامه شهادة أن لا إله إلا الله وأن
رسول الله فيوضع في كفة حسناته فتثقل حسناته على
سيئاته فيؤمر به إلى الجنة وفي لفظ آخر فيخرج له بقرطاس مثل
هذا وأمسك على إبهامه فيه شهادة أن لا إله إلا الله وأن
محمدا رسول الله إلى آخر الحديث وقيل إن الصنج يومئذ مثاقيل
الذر والخردل تكون الحسنات في صورة حسنة تطرح في كفة النور
فتثقل بها الميزان برحمة الله وتكون السيئات في صورة سيئة
تطرح في كفة الظلمة فيخف بها الميزان بعدل الله تعالى و
علامة ثقل الميزان ارتفاعها وعلامة انحطاطها خفتها
بخلاف موازين الدنيا وقيل هو مثل موازين الدنيا وسبب
تثقيلها الإيمان وقول الشهادتين وسبب خفتها الشرك بالله
عز وجل وإذا ارتفعت أدخل صاحبها الجنة وإذا خفت أدخل
صاحبها النار الهاوية لأنها في تخوم أسفل السافلين كما قال

الله عز وجل فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية

اما هر کس که گران باشد میزانهای او پس او در زندگانیست که راضی خواهد بود

اي في جنة عالية واما من خفت موازينه فامه هاوية اي

یعنی در بهشت بلند اما کسی که سبک باشد میزانهای او پس ام او هاویه است ای

اصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في

اصل و جای آرام و جای بازگشت او آتش سوزانست و آن آتش نام او هاویه است و مردم در

موازنة الاعمال على ثلاثة اضرب منهم من ترجح حسناته على

سنجیدن اعمالها بر سه گونه اند بعضی اند که گران آید نیکیهای او بر

سيئاته فيؤمر به الى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته

بدیهای او پس فرموده شود او به بهشت و بعضی اند که گران آید بدیهای ایشان بر نیکیهای او

فيؤمر به الى النار ومنهم من لا ترجح احدهما على الاخرى فهم اصحاب

پس فرموده شود او را بسوی دوزخ و بعضی اند که گران نباشد هیچ یکی از آن دو بر دیگری پس ایشان اصحاب

الاعراف ثم ينالهم الله برحمة اذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله

اعراف باشند پس ازان برسد ایشانرا حق تعالی برحمت خویش هرگاه که خواهد پس درآرد ایشانرا در بهشت پس اینست مراد قول

عز وجل وعلى الاعراف رجال الاية والذي يوزن صحائف اعمالهم

از قول خدای تعالی و بر اعراف مردان باشند تا آخر آیه و چیزی که سنجیده میشود نامههای عملهای ایشانست

على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سجلا وطريق ذلك النقل والسمع

چنانچه ذکر کردیم از نود و نه سجل و راه ثبوت این نقلست از رسول و شنیدن از

واما المقربون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث

و اما نزدیکان پس درآیند در بهشت بی حساب چنانچه آمده است در حدیث

انه يدخل الجنة سبعون الفا بغير حساب ومع كل واحد منهم

بدرستی که درآیند در بهشت هفتاد هزار کس بیحساب و با هر یکی که از ایشان

سبعون الفا على نص الحديث المشهور واما الكافرون فيدخلون

هفتاد هزار باشند بگواه در حدیث مشهور در این باب اما کافران پس درآیند

النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم

در دوزخ بیحساب و بعضی مومنان اند که حساب کرده شوند حساب آسان پس

يؤمر به الى الجنة على ما تقدم ومنهم من يناقش ثم امره الى الله

فرموده شود ایشانرا بسوی بهشت چنانچه بالا گذشت و بعضی اند از مومنان که مناقشه کرده شود ایشانرا در حساب

ان شاء امر به الى الجنة او الى النار قال عز وجل فاما من اوتي

اگر خواهد امر کند ایشانرا بسوی بهشت یا بسوی آتش فرمود حق تعالی پس اما کسیکه داده میشود

كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا الآية وقال جل وعلا

اورا نامه اعمال او بدست راست پس سرانجام است که حساب کرده شود آسان تر تا آخر آیه

وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة كتابا

و هر آدمی لازم ساختیم عمل او را در گردن او و برآوریم برای او در روز قیامت نامه

يلقه منشورا اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا

که می بیند پیدا کرده شده بخوان نامه اعمال خود را کس است نفس تو امروز بر تو حساب گیرنده

وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث علي رض ان الله يحاسب كل الخلق

و فرموده پیغمبر در حدیث که مروی است از علی رضی الله عنه هر آینه حق تعالی حساب کند تمامی خلق را

الا من اشرك بالله فانه لا يحاسب ويؤمر به الى النار فصل

مگر کسی که شریک خدا گرفت پس او حساب کرده نمیشود و حکم کرده میشود او را بسوی آتش

ويعتقد اهل السنة ان الجنة والنار مخلوقتان وهما الداران

و اعتقاد دارند اهل سنت در بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرا است

اعدهما الله تعالى احدهما للنعيم والثواب لاهل الطاعة و

طیار کرده است آن دو سرای را خدای تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب از آن برای اهل طاعت و

الايمان والاخرى للعقاب والنكال لاهل المعاصي والطغيان

ایمان را و دیگر برای عذاب و نکال برای اهل گناه و سرکشی

هما منذ خلقهما الله تعالى باقيتان لا يفنيان ابدا وهي الجنة التي

آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که

كان فيها آدم وحوا عليهما السلام وابليس اللعين ثم اخرجا منها

بوده است در وی آدم و حوا و شیطان پس برآورده شدند از آن برون

القصة المشهورة وقد انكرت المعتزلة ذلك فاما الجنة فلا

تا آن قصه مشهوره را و تحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی

يدخلونها واما النار فلعمري هم فيها خالدون مخلدون

درآیند آن معتزله در وی و اما آتش پس سوگند است به بقای خود ایشان در وی همیشه خواهند بود

لانكارهم وتحكمهم بذلك للمؤمن الموحد المطيع لله عز وجل سبعين

از جهت انکار کردن ایشان آن جنت و دار را و از جهت حکم کردن ایشان مآل امر برای مسلمانان که هفتاد موحد فرمانبردار

سنة بكبيرة واحدة وفي كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه

هفتاد سال به واسطه یک کبیره و در کتاب خدای تعالی و سنت رسول

تكذيبهم قال الله عز وجل جنة عرضها السموات والارض اعدت

تکذیب ایشان است فرموده حق تعالی بهشت که پهنای او مقدار پهنای طبقه آسمان و زمین است که طیار کرده

للمتقين وقال عز وجل اتقوا النار التي اعدت للكافرين وما

كان معدا كان موجودا يعلمه كل عاقل نعلم انهما مخلوقتان

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديث انس ابن مالك رض دخلت الجنة

فاذا انا بنهر يجري حافتاه خيام اللؤلؤ فضربت بيدي الى ما

يجري فاذا مسك اذفر قلت يا جبرئيل ما هذا قال هذا الكوثر الذي

اعطاك الله تعالى وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض حين قيل

له يا رسول الله اخبرنا عن الجنة ما بناؤها قال عليه السلام لبنة

من ذهب ولبنة من فضة وملاطها مسك اذفر وحصاها

الياقوت واللؤلؤ وترابها الورس والزعفران من دخلها يخلد

ولا يموت وينعم ولا يبأس ولا يخرق ثيابهم ولا يبلى شبابهم فهذا

دليل على كونهما مخلوقتين وان نعيم الجنة دائم لا يفنى كما قال

الله تعالى اكلها دائم وظلها وقال عز وجل لا مقطوعة ولا

ممنوعة ومن نعيمها الحور العين خلقهن الله تعالى في الجنة

للبقاء لا يفنين ولا يمتن كما قال عز وجل فيهن قاصرات الطرف

لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان وقوله تبارك وتعالى حور مقصورات

في الخيام وروت أم سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم قالت قلت يا رسول
الله أخبرني عن قول الله عز وجل كأمثال اللؤلؤ المكنون قال صفاؤهن
كصفاء الدر في الأصداف إلى أن قال يقلن نحن الخالدات فلا نموت
أبدا ونحن الناعمات فلا نبأس ونحن المقيمات فلا نظعن أبدا
ونحن الراضيات فلا نسخط أبدا وهن في دار حق فلا يقلن إلا حقا
والنبي صلى الله عليه وسلم صادق لا يقول إلا حقا فأخبر أنهن خالدات لا
يمتن وروى معاذ بن جبل رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا تؤذي
امرأة زوجها في الدنيا إلا قالت زوجته من الحور العين لا تؤذيه
قاتلك الله فإنما هو عندك دخيل يوشك أن يفارقك إلينا
وإذا ثبت أنهما لا يفنيان وما فيهما أبدا فلا يخرج الله تعالى
من الجنة أحدا ولا يسلط على أهلها الموت فيها فلا يزول عنهم
نعيمها لأنهم في كل يوم في مزيد نعيم أبد الآباد وتمام نعيمهم
أن الله يأمر بالموت فيذبح على سور بين الجنة والنار وينادي
المنادي يا أهل الجنة خلود ولا موت ويا أهل النار خلود ولا
موت على ما ورد به الخبر الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم فصل

ونعتقد أهل الإسلام قاطبة أن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم رسول الله وسيد المرسلين وخاتم النبيين وأنه مبعوث
إلى الناس كافة وإلى الجن عامة كما قال الله عز وجل وما أرسلناك
إلا كافة للناس وما أرسلناك إلا رحمة للعلمين وقال النبي
صلى الله عليه في حديث ابن أمامة رض إن الله فضلني على الأنبياء
بأربع أرسلني إلى الناس كافة وذكر الحديث وأنه صلى الله عليه وسلم
أعطي من المعجزات ما أعطي غيره وقد عدها بعض أهل العلم
ألف معجزة منها القرآن المنظوم على وجه مخصوص مفارقا
لجميع أوزان كلام العرب ونظمه وترتيبه وبلاغته وفصاحته
على وجه جاوز فصاحة كل فصيح وبلاغة كل بليغ وعجزت العرب
أن تأتي بمثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بسورة
من مثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بعشر سور مثله
مفتريات فلم يأتوهم قال تعالى فأتوا بسورة من مثله فعجزوا
عن ذلك مع زيادة بلاغتهم وفصاحتهم على أهل زمانهم وانقطعوا
فظهر فضله عليهم فلذلك صار القرآن معجزا له صلى الله عليه وسلم

كالعصى في حق موسى عليه السلام لان موسى بعث في زمان

السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام

ما سحروا به اعين الناس وخيلوه اليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا

صاغرين والقي السحرة ساجدين وكاحياء عيسى عليه السلام الموتى

وابرائه الاكمه والابرص لانه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه

اطباء حذاق به يوثقون الاعلال والاسقام التي لا تبرأ بزعمهم

في صدق الصنعة فانقادوا اليه وامنوا به لمجاوزته في الصنعة

عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه ففصاحة القرآن

واعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه كالعصاء واحياء الموتى في حق

موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء

من بين اصابعه واطعام الزاد القليل للخلق الكثير وكلام الذراع

المسموم وقوله لا تاكل مني فاني مسموم وانشقاق القمر و

حنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجرة اليه وغير ذلك مما

يبلغ الف معجزة على ما ذكر وانما لم يات النبي صلى الله عليه بمثل عصى

موسى ويده البيضاء واحياء الموتى وابراء الاكمه والابرص ومثل

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للأنبياء للآخرين أحدهما لئلا

ناقه صالح و دیگر معجزات که بود مر پیغمبرانرا از جهت دو وجه یک وجه آنکه

يكذب بها أمة فيهلكوا كما أهلكت الأمم قبلهم كما قال الله تعالى وما

تکذیب نکنند آن معجزه را امت او پس هلاک شوند چنانچه هلاک شده اند امتها پیشین چنانچه فرمود حق تعالی که

منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون والثاني لو جاء

باز نداشت مرا از فرستادن معجزات انبیا مگر آنکه تکذیب کرده بودند آن معجزه را پیشینیان دوم وجه آنکه اگر آوردی

بمثل ما جاء به الأولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من موسى

مانند چیزیکه آورده بود پیشینیان هر آینه گفتندی ایشان مر پیغمبر را نیاورده تو چیزی غریب و بتحقیق نقل کرده شد از موسی

وعيسى فأنت من أتباعهم لا نؤمن لك حتى تأتينا بما لم يأت به الأولون

و عیسی پس تو از تابعان ایشانی ایمان نمی آریم ترا تا آنکه بیاری مارا چیزیکه نیاورده اند پیغمبران سابق

ولهذا لم يؤت الله سبحانه نبيا من أنبيائه معجزة غيره بل خص كل نبي

از این جهت نداده است حق تعالی هیچ پیغمبر را معجزه دیگری بلکه خاص کرد هر پیغمبر را

بمعجزة غير معجزة من كان قبله

فصل

ويعتقد أهل السنة أن أمة

بمعجزه غیر معجزه کسیکه بوده پیش از او و اعتقاد میکنند اهل سنت در سنی است

محمد عليه السلام خير الأمم أجمعين وأفضلهم أهل القرن الذين

محمد را بهترین امتهاست همه و بهترین آن امت اهل زمانه اند که

شاهدوه وآمنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه

دیده اند اورا و گرویده اند باو و تصدیق کرده اند او را و بیعت کرده اند و او را پیروی کرده اند و جنگ کرده اند بقار پیش او

وفدوه بأنفسهم وأموالهم وعزروه ونصروه وأفضل أهل القرن

و فدا کرده اند جانهای خویش را و مالهای خود را و بزرگی داده اند و یاری کرده اند او را و بهترین اهل این قرن

أهل الحديبية الذين بايعوا بيعة الرضوان فهم ألف وأربعمائة رجل

جماعتی اند که در حدیبیه بوده اند بیعت کرده اند با او بیعت رضوان پس ایشان هزار و چهار صد

وأفضلهم أهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد أصحاب

و بهترین ایشان کسانی اند که در حرب بدر بوده اند و ایشان سیصد و سیزده مرد اند مقدار شمار یاران

طالوت وأفضلهم الأربعون أهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن

طالوت و بهترین ایشان اهل دار خیزران آن کسانی اند که تمام شده اند بعمر

الخطاب وأفضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم وهم أبو بكر

و بهترین ایشان ده کسی اند که گواهی داده است ایشان را پیغمبر و ایشان ابو

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

بزرگی اند

وابو عبيدة بن الجراح وافضل هؤلاء العشرة الابرار الخلفاء الراشدون

الاربعة الاخيار وافضل الاربعة ابو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضي

الله تعالى عنهم وهؤلاء الاربعة الخلافة بعد النبي صلى الله عليه وسلم ثلثون

ولي منها ابو بكر رض سنتين وستة اشهر وعمر رض عشرا وعثمان رض اثنتى عشرة

رض ستا ثم وليها معاوية تسع عشرة سنة وكان قبل ذلك والي عمر

على اهل الشام عشرين سنة وخلافة الائمة الاربعة كانت باجماع

واتفاقهم ورضاهم ولفضل كل واحد منهم في عصره وزمانه على من سواه

من الصحابة ولم تكن بالسيف والقهر والغلبة والاخذ ممن هو اهلها

واما خلافة ابي بكر الصديق رضوان الله عليه وسلامه وبركاته فباجماع

المهاجرين والانصار كانت وذلك لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قامت

خطباء الانصار فقالوا منا امير ومنكم امير فقام عمر بن الخطاب رضي الله عنه

يا معشر الانصار الستم تعلمون ان النبي صلى الله عليه وسلم امر ابا بكر ان يؤم بالناس

فايكم تطيب نفسه ان يتقدم ابا بكر قالوا معاذ الله ان نتقدم ابا بكر

وفي لفظ قال عمر رض فايكم تطيب نفسه ان يزيله عن مقام اقامه فيه رسول

الله صلى الله عليه وسلم فقالوا كلهم كلنا لا تطيب انفسنا نستغفر الله فاتفقوا

الْمُهَاجِرُونَ فَبَايَعُوهُ بِاَجْمَعِهِمْ وَفِيهِمْ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَلِهٰذَا قِيلَ فِي النَّقْلِ الصَّحِيحِ

مهاجران پس بیعت کردند همه ایشان ابوبکر را و در ایشان بود علی و زبیر و از جهت این گفته شده است در نقل صحیح

لَمَّا بُويِعَ اَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رض قَامَ ثَلٰثًا يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ يَقُولُ يَا اَيُّهَا النَّاسُ

هرگاه بیعت کرده شد ابوبکر را ایستاد سه روز ... میگفت ای مردمان

اَقَلْتُكُمْ بَيْعَتِي هَلْ مِنْ كَارِهٍ فَيَقُومُ عَلِيٌّ رض فِي اَوَائِلِ النَّاسِ فَيَقُولُ لَا نُقِيلُكَ وَلَا

تحقیق باز گردانیدم بیعت خود را آیا هست کسی که کراهت کننده باشد پس می ایستاد علی رض در اول مردم پس میگفت نمیگردانیم

نَسْتَقِيلُكَ اَبَدًا قَدَّمَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنْ يُؤَخِّرُكَ وَبَلَغَنَا عَنِ الثِّقَاتِ

و نه طلب باز گشتن کنیم هرگز پیش کرد ترا رسول خدا پس کیست که پس کند ترا و رسیدیم از مردم ثقه

اَنَّ عَلِيًّا رض كَانَ اَشَدَّ الصَّحَابَةِ قَوْلًا فِي اِمَامَةِ اَبِي بَكْرٍ رض وَرُوِيَ اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ

بدرستی علی رض بوده است سخت ترین صحابه از روی سخن در امامت ابوبکر و مرویست بدرستی عبدالله

بْنَ الْكَوَّاءِ دَخَلَ عَلَى عَلِيٍّ بَعْدَ قِتَالِ الْجَمَلِ وَسَاَلَهُ هَلْ عَهِدَ اِلَيْكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي

داخل بر علی پس از قتال جمل و پرسید آیا هیچ بیان کرد تو پیغمبر خدا در

هٰذَا الْاَمْرِ شَيْئًا فَقَالَ نَظَرْنَا فِي اَمْرِنَا فَاِذَا الصَّلٰوةُ عَضُدُ الْاِسْلَامِ فَرَضِينَا

امر خلافت چیزی پس گفت دیدیم در کار خود پس ناگاه ظاهر شد که نماز بازوی اسلام است پس راضی شدیم

لِدُنْيَانَا بِمَا رَضِيَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لِدِينِنَا فَوَلَّيْنَا الْاَمْرَ اَبَا بَكْرٍ وَذٰلِكَ اَنَّ

از جهت دنیای خود بچیزی که راضی شد پیغمبر خدا برای دین ما پس سپردیم کار را بابوبکر و این است بدرستی

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْلَفَ اَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رض فِي اِقَامَةِ الصَّلٰوةِ الْمَفْرُوضَةِ

پیغمبر خلیفه خود کرد ابابکر را در اقامت کردن نماز فریضه

اَيَّامَ مَرَضِهِ فَكَانَ يَاْتِيهِ بِلَالٌ وَقْتَ كُلِّ صَلٰوةٍ يُؤْذِنُهُ بِالصَّلٰوةِ فَيَقُولُ

روزهای بیماری خویش پس بوده است که می آمد او را بلال در وقت هر نماز خبر میکرد پیغمبر را به نماز پس میفرمود

عَلَيْهِ السَّلَامُ مُرُوا اَبَا بَكْرٍ رض فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَكَلَّمُ فِي

پیغمبر فرمائید ابوبکر را پس که بگذارد نماز بمردم و بوده است پیغمبر سخن میکرد در

شَاْنِ اَبِي بَكْرٍ رض فِي حَالِ حَيٰوتِهِ بِمَا يَتَبَيَّنُ لِلصَّحَابَةِ اَنَّهُ اَحَقُّ النَّاسِ بِالْخِلَافَةِ

حق ابوبکر در وقت حیات خویش بچیزی که ظاهر شد مر صحابه را بدرستی او سزاوار تر است بخلافت

بَعْدَهُ وَكَذٰلِكَ فِي حَقِّ عُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيٍّ اَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَحَقُّ بِالْاَمْرِ فِي

پس از وی و همچنین در حق عمر و عثمان و علی رض ظاهر شد بدرستی هر یکی از ایشان سزاوار تر است در

عَصْرِهِ وَزَمَانِهِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَى ابْنُ بَطَّةَ بِاِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ رض اَنَّهُ قَالَ

زمان خود از آنجمله چیزیست که روایت کرد او را ابن بطه با اسناد خود از علی رض بدرستی علی رض گفت

قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ نُؤَمِّرُ بَعْدَكَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنْ تُؤَمِّرُوا اَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ

گفته شد ای رسول خدا چه کس را امیر کنیم پس از تو فرمود پیغمبر اگر امیر سازید ابوبکر را یابید او را



أمينًا زاهدًا في الدنيا راغبًا في الآخرة وإن تؤمّروا عمر تجدوه قويًّا أمينًا
لا يخاف في الله لومة لائم وإن تولّوا عليًّا تجدوه هاديًا مهديًّا ولذلك
أجمعوا على خلافة أبي بكر وقد روي عن إمامنا أبي عبد الله أحمد بن حنبل
رواية أخرى أن خلافة أبي بكر رض ثبتت بالنص الجلي والإشارة وهو
مذهب الحسن البصري وجماعة من أصحاب الحديث رض ووجه هذه
الرواية ما روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لما عرج بي إلى السماء
سألت ربي عز وجل أن يجعل الخليفة من بعدي علي بن أبي طالب فقالت
الملائكة يا محمد إن الله يفعل ما يشاء الخليفة من بعدك أبو بكر وقال
عليه السلام في حديث ابن عمر رض الذي بعدي أبو بكر لا يلبث بعده
إلا قليلا وعن مجاهد رح قال قال لي علي بن أبي طالب رض ما خرج رسول
الله صلى الله عليه وسلم من دار الدنيا حتى عهد إلي أن أبا بكر يلي من بعدي ثم عمر ثم
عثمان من بعده ثم علي من بعده وأما خلافة عمر بن الخطاب رض فإنها
كانت باستخلاف أبي بكر رض فانقادت الصحابة إلى بيعته وسموه
أمير المؤمنين فقال عبد الله بن عباس رض قالوا لأبي بكر رض ما تقول
لربك غدا إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر رض وقد عرفت فظاظته

قَالَ أَقُولُ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ

گفت ابوبکر میگویم که خلیفه ساخته‌ام بر ایشان بهترِ اهلِ تو خطاب است بخدا و اما خلافت عثمان رض

رض فَكَانَتْ أَيْضًا عَنِ اتِّفَاقِ الصَّحَابَةِ رض وَذَلِكَ أَنَّ عُمَرَ رض أَخْرَجَ نَفْسَهُ

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رض وآن اینست که بدرستی عمر رض برآورد او لا خود را

عَنِ الْخِلَافَةِ وَجَعَلَهَا شُورَى بَيْنَ سِتَّةِ نَفَرٍ وَهُمْ طَلْحَةُ وَزُبَيْرُ وَسَعْدُ

از خلافت و گردانید خلافت را مشورت در میان شش کس

ابْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ فَأَخْرَجَ طَلْحَةُ

پس آورد طلحه

وَالزُّبَيْرُ وَالسَّعْدُ أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا فَبَقِيَتْ بَيْنَ عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ

و زبیر و سعد خود را ازان خلافت پس باقی ماند در میان علی و عثمان و عبد الرحمن

ابْنِ عَوْفٍ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لِعَلِيٍّ وَعُثْمَانَ أَنَا أَخْتَارُ أَحَدَكُمَا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ

پس گفت عبد الرحمن من اختیار میکنم از شما یان از برای کار خدا و رسول خدا

وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رض فَقَالَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ عَهْدُ اللهِ وَمِيثَاقُهُ

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی بر تو است پیمان خدا و پیمان رسول او

وَذِمَّتُهُ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ لَئِنْ أَنَا بَايَعْتُكَ لَتَنْصَحَنَّ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَ

و قتیکه بیعت کنم ترا هر آئینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَتَسِيرَنَّ بِسِيرَةِ رَسُولِهِ وَأَبِي بَكْرٍ رض وَعُمَرَ رض فَخَافَ عَلِيٌّ

از جهت ادای حق مسلمانان هر آئینه بسیرت و روش رسول خدا النبی خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رض

أَنْ لَا يَقْوَى مَا قَوُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ

که توانا نشود هر چیزیکه توانا بودند ایشان پس قبول نکرد پس گرفت دست عثمان را پس گفت عبد الرحمن با او بیچه

مَا قَالَ لِعَلِيٍّ رض فَأَجَابَهُ عُثْمَانُ رض عَلَى ذَلِكَ فَمَسَحَ يَدَ عُثْمَانَ فَبَايَعَهُ

گفته بود علی را و قبول کرد عثمان عهد را پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وَبَايَعَ عَلِيٌّ رض ثُمَّ بَايَعَ النَّاسُ أَجْمَعُ فَصَارَ عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ خَلِيفَةً

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رض خلیفه

بَيْنَ النَّاسِ بِاتِّفَاقِ الْكُلِّ وَكَانَ إِمَامًا حَقًّا إِلَى أَنْ مَاتَ وَلَمْ يُوجَدْ فِيهِ

در میان مردم باتفاق همه پس بوده هست امام راستی تا مردن و نیافته شد در وی چیزی که

أَمْرٌ يُوجِبُ الطَّعْنَ فِيهِ وَلَا فِسْقَهُ وَلَا قَتْلَهُ خِلَافُ مَا قَالَتِ الرَّوَافِضُ

موجب طعنه باشد و نه چیزیکه موجب فسق و قتل او باشد بر خلاف چیزیکه گفته اند روافض

تَبًّا لَهُمْ وَأَمَّا خِلَافَةُ عَلِيٍّ رض كَانَتْ عَنِ اتِّفَاقِ الْجَمَاعَةِ وَإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ

هلاکت باد ایشان را و اما خلافت امیر المومنین علی رض بوده است از اتفاق جماعت عظام و اجماع صحابه کرام

لما روى أبو عبد الله ابن بطة عن محمد ابن الحنفية رض قال كنت مع علي

ابن أبي طالب رض وعثمان رض محصور فأتاه رجل فقال إن

أمير المؤمنين مقتول الساعة قال فقام علي رض فأخذت بوسطه

تخوفا عليه فقال خل لا أم لك قال فأتى علي الدار وقد قتل عثمان

فأتى داره ودخلها فأغلق بابه فأتاه الناس فضربوا عليه الباب فدخلوا

عليه فقالوا إن عثمان قد قتل ولا بد للناس من خليفة ولا نعلم أحدا

أحق بها منك فقال لهم علي لا تريدوني فإني لكم وزير خير من أمير

قالوا والله لا نعلم أحدا أحق بها منك قال رضي الله فإن أبيتم علي فإن

بيعتي لا تكون سرا ولكن أخرج إلى المسجد فمن شاء أن يبايعني بايعني

قال فخرج رض إلى المسجد فبايعه الناس فكان إماما حقا إلى أن قتل خلافا

لما قالت الخوارج أنه لم يكن إماما قط تبا لهم وأما قتاله رض بطلحة و

الزبير وعائشة ومعاوية فقد نص الإمام أحمد رحمه الله على الإمساك

عن ذلك وجميع ما شجر بينهم من منازعة ومنافرة وخصومة لأن الله

تعالى يزيل ذلك من بينهم يوم القيمة كما قال عز وجل ونزعنا ما في

صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين ولأن عليا كان على

الحق في قتالهم لانه كان يعتقد صحة امامته على ما بينا من اتفاق

راستی در جنگ کردن ایشان زیرا که بود درست علی اعتقاد میکرد درستی خلافت خود را چنانچه بیان کردیم از اتفاق

اهل الحل والعقد من الصحابة على امامته وخلافته فمن خرج عن

اہل حل و عقد از صحابہ بر امامت او پس ہر کہ بر آید از

ذلك بعد فناصبه حربا كان باغيا خارجا عن الامام فجاز قتاله و

اطاعت او و بر خاست از برای جنگ باشد باغی بر امام پس روا است کشتن او و

من قاتله من معوية وطلحة والزبير طلبوا ثار عثمان خليفة حق

کسیکه جنگ کرد او را از معاویه وغیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق

المقتول ظلما والذين قتلوه كانوا في عسكر علي رض فكل ذهب الى

کشته شده بستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفت هر یک بسوی

تاويل صحيح فاحسن احوالنا الامساك في ذلك وردهم الى الله عز

تاویل درست پس نیکوترین حالهای ما باز ماندن است درین کارو باز گردانیدن حکم ایشان را بسوی خدا تعالی

جل وهو احكم الحاكمين وخير الفاصلين والاشتغال بعيوب انفسنا

و آن خدا حکم کننده تر از حاکمان است و نیکوتر از فاصلان حق و باطلست و بهترین احوال مشغول گردیدن است بعیبهای النفوس خود

وتطهير قلوبنا من امهات الذنوب وظواهرنا من موبقات الامور

و پاک کردن دلها خود را از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه که گناهان جوارح از آن پیدا شوند و ظاهرهای خود را از هلاکات

اما خلافة معاوية بن سفيان فثابتة صحيحة بعد موت علي رض

واما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض

وبعد خلع الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما نفسه عن الخلافة

و پس از بر آوردن حسن رض خود را از خلافت

وتسليمها الى معاوية لرأي رآه الحسن ومصلحة عامة تحققت

و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که بدید آمده بود

له وهي حقن دماء المسلمين وتحقيق قول النبي صلى الله عليه وسلم في الحسن رض

مر حسن را و آن مصلحت نگاه داشتن خونهای مسلمانان از ضائع شدن و راست گردانیدن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض

ابني هذا سيد يصلح الله تعالى به بين فئتين عظيمتين فوجبت

فرزند من این یعنی حسن بزرگست صلح خواهد کرد حق تعالی باو در میان دو گروه بزرگ پس ثابت شد

امامته بعقد الحسن له فسمي عام الجماعة لارتفاع الخلاف

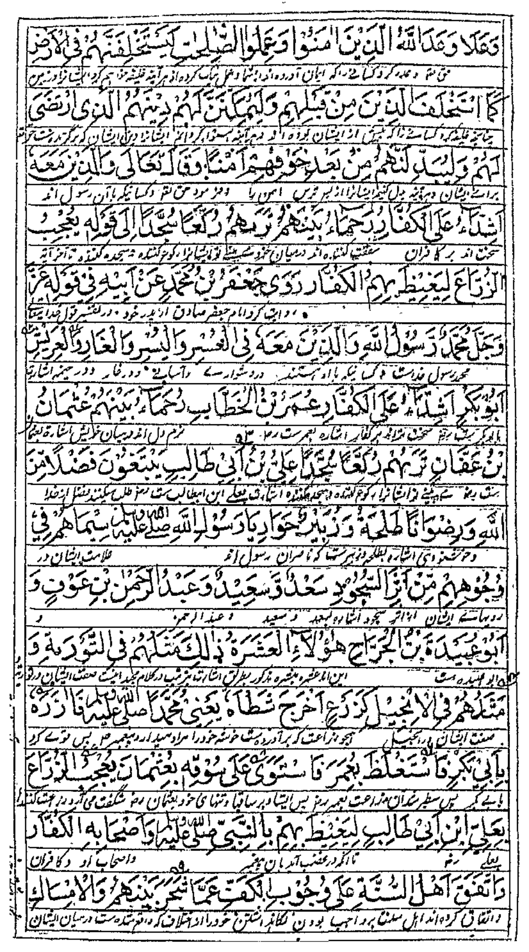
امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال عقد را سال جماعه از جهت برطرف شدن مخالفت

بين الجميع واتباع الكل لمعاوية رض لانه لم يكن هناك منازع ثالث

از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبود آنجا نزاع کننده سیوم



في خلافته وخلافة مذكورة في قول النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما روي عن
النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تدور رحى الإسلام خمسا وثلاثين سنة أو ست
وثلاثين أو سبعا وثلاثين والمراد بالرحى في هذا الحديث القوة والدين
والخمس السنين الفاصلة عن الثلاثين فهي من جملة خلافة معاوية
إلى تمام تسعة عشر سنة وسهو لأن الثلاثين كملت بعلي رض كما بينا
وحسن الظن بنساء النبي صلى الله عليه وسلم أجمعين ونعتقد أنهن أمهات
المؤمنين وأن عائشة رض أفضل نساء العالمين وبرأها الله تعالى من
قول الملحدين فيها بما يفترون ويتلى إلى يوم الدين وكذلك فاطمة بنت
نبينا محمد صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها وعن بعلها وأولاد
أفضل نساء العالمين ويجب موالاتها ومحبتها كما يجب ذلك في حق
أبيها صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة بضعة مني يريبني ما رابها
فهؤلاء أهل القرآن هم الذين ذكرهم الله في كتابه وأثنى عليهم فهم
المهاجرون الأولون والأنصار الذين صلوا إلى القبلتين قال الله تعالى
فيهم لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولئك أعظم درجة
من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال جل



وقال وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض
كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى
لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا وقال تعالى والذين معه
أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا إلى قوله يعجب
الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن أبيه في قوله عز
وجل محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش
أبو بكر أشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان
بن عفان تراهم ركعا سجدا علي بن أبي طالب يبتغون فضلا من
الله ورضوانا طلحة وزبير حواريا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في
وجوههم من أثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و
أبو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التورية و
مثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فآزره
بأبي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع
بعلي بن أبي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكفار
واتفق أهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والإمساك

عن مساويهم واظهار فضائلهم ومحاسنهم وتكليم امرهم الى

الله عز وجل على ما كان وجرى من اختلاف علي وطلحة والزبير

وعائشة ومعاوية رضي الله تعالى عنهم على ما قدمنا بيانه و

اعطاء كل ذي فضل فضله كما قال الله عز وجل والذين جاؤا

من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا

بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف

رحيم وقال تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما

كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال صلى الله عليه وسلم اذا ذكر

اصحابي فامسكوا وفي لفظ واياكم وما شجر بين اصحابي فلو انفق

احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وقال صلى الله عليه

في حديث بن مالك رض طوبى لمن راني ومن راى من راني وقال

صلى الله عليه لا تسبوا اصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله وقال

صلى الله عليه في رواية انس رض ان الله عز وجل اختارني واختار لي

اصحابي فجعلهم انصاري وجعلهم اصهاري وانه سيجي في اخر

الزمان قوم ينتقصونهم الا فلا تاكلوهم الا فلا تشاربوهم الا

فلا تناكحوهم الا فلا تصلوا معهم الا فلا تصلوا عليهم عليهم

پس نکاح مکنید با ایشان آگاه باشید که نماز مگزارید با ایشان آگاه باشید که نماز میت مگزارید بر ایشان بر ایشان

حلت اللعنة وروى جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

فرود آمده است لعنت و روایت کرد جابر رض که فرمود رسول خدا صلعم

لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروى ابو هريرة رض

نخواهد درآمد در آتش دوزخ کسی که بیعت کرده است در زیر درخت و روایت کرد ابو هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه اطلع الله على اهل بدر فقال يا اهل

که فرمود رسول خدا صلعم آگاه شد حق تعالی بر اهل بدر پس فرمود که ای اهل

بدر اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروى ابن عمر رض قال قال

بدر بکنید هر چه خواهید تحقیق آمرزیدم شما را و روایت کرد ابن عمر رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه انما اصحابي مثل النجوم فايهم اخذتم بقوله

پیغمبر صلعم جز این نیست که یاران من همچو ستارگانند پس هر کدام از ایشان را گرفتید سخن او

اهتديتم وعن ابن بريدة عن ابيه رض قال ان النبي صلى الله عليه قال

پیشوا راه راست یافتید و در روایت از بریده از پدرش گفت بدرستی پیغمبر فرمود

من مات من اصحابي بارض جعل شفيعا لاهل تلك الارض وقال

کسیکه فوت شود از یاران من در زمین گردانیده میشود شفاعت کننده مر اهل آن زمین را و گفت

سفيان ابن عيينة رض من نطق في اصحاب رسول الله صلى الله عليه

سفیان رض کسیکه سخن گوید در حق اصحاب رسول صلعم

عليه بكلمة فهو صاحب هوى واهل السنة اجمعوا على السمع

بسخنی پس آن کس صاحب هوای نفس و بدعت است و گمراه و اهل سنت اتفاق کرده اند بر شنیدن

والطاعة لائمة المسلمين وابتاعهم والصلوة خلف كل بر منهم

و فرمانبرداری گردن از برای پادشاهان و امامان دین مسلمانان و پیروی کردن ایشان را و نماز گزاردن

وفاجر والعادل منهم والجائر ممن ولوه ونصبوه واستنابوه

و بدکار و در پس هر که عادل باشد از ایشان و ظالم و پیروی کردن از برای هر کسی که او را والی ساختند و امام و نایب کردند

وان لا يقطعوا لاحد من اهل القبلة بجنة ولا نار مطيعا كان او

و اتفاق کرده اند بر اینکه حکم نکنند مر هیچ کسی را از اهل قبله به بهشت و دوزخ که فرمانبردار باشد آن کس یا

عاصيا راشدا كان او غاويا او عاتيا الا ان يظهر منه على

گناهکار راه راست یابنده باشد یا گمراه کننده یا گناهکار مگر آنکه ظاهر شود از وی بدعت

بدعة وضلالة واجمعوا على تسليم المعجزات للانبياء وكرامات

یا گمراهی و اتفاق کرده اند همه اهل سنت بر تسلیم معجزه از پیغمبران و کرامات



للأولياء وأن الغلاء والرخص من قبل الله لا من أحد من خلقه من
السلاطين والملوك ولا من الكواكب كما زعمت القدرية والمجوس
لما روى أنس بن مالك رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الغلاء والرخص
جندان من جنود الله اسم أحدهما الرغبة والآخر الرهبة فإذا أراد الله
أن يغليه قذف الرغبة في قلوب التجار فحبسوه وإذا أراد أن يرخصه
قذف الرهبة في صدور التجار فأخرجوه من أيديهم والأولى للعاقل
المؤمن الكيس أن يتبع ولا يبتدع ولا يغالي و يعمق ويتكلف
لئلا يضل ويزل فيهلك قال عبد الله بن مسعود اتبعوا ولا تبتدعوا
فقد كفيتم وقال معاذ بن جبل رض إياك ومعضلات الأمور وأن
تقول للشيء ما هذا فقال مجاهد حين بلغه هذا من معاذ قد كنا
نقول للشيء ما هذا فأما الآن فلا وعلى المؤمن اتباع السنة والجماعة
فالسنة ما سنه رسول الله والجماعة ما اتفق عليه أصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم في خلافة الأئمة الأربعة الخلفاء الراشدين المهديين
رحمة الله عليهم أجمعين وأن لا يكاثر أهل البدع ولا يدانيهم
ولا يسلم عليهم لأن إمامنا أحمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم

عَلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ فَقَدْ اَحَبَّهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْشُوا السَّلَامَ

بر صاحب بدعت پس تحقیق دوست داشت اورا از جهت فرموده پیغمبر علیه السلام پراگنده کنید سلام را

بَيْنَكُمْ تَحَابُّوا وَلَا يُجَالِسُهُمْ وَلَا يَقْرُبُ مِنْهُمْ وَلَا يُهَنِّيهِمْ فِي الْاَعْيَادِ

در میان خویش تا آنکه محبت پدید آید و ننشیند با ایشان و نزدیک نشوید با ایشان و مبارکباد مگوئید ایشان را در عیدها

وَاَوْقَاتِ السُّرُوْرِ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ اِذَا مَاتُوْا وَلَا يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِمْ اِذَا

و در وقت های خوشی و نگذارید نماز جنازه بر ایشان وقتیکه بمیرند و شفقت نکنید بر ایشان وقتیکه ذکر

ذُكِرُوْا بَلْ يُبَايِنُهُمْ وَيُعَادِيْهِمْ فِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مُعْتَقِدًا بُطْلَانَ

کرده شوند بلکه دور باشید از ایشان و دشمنی کنید ایشان را از برای خدا تعالی در آن حال که اعتقاد کننده است بطلان

مَذْهَبِ اَهْلِ بِدْعَةٍ مُحْتَسِبًا بِذٰلِكَ لِثَوَابِ الْجَزِيْلِ وَالْاَجْرِ الْكَثِيْرِ وَرُوِيَ

مذهب اهل بدعت در آن حال طلب کننده باشد باین ثواب عظیم و مزد بزرگ و مروی است

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَنْ نَظَرَ اِلٰى صَاحِبِ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللّٰهِ

از پیغمبر علیه السلام بدرستی فرموده کسیکه ببیند بسوی صاحب بدعت از جهت دشمن داشتن اورا از برای

مَلَاَ اللّٰهُ قَلْبَهُ اَمْنًا وَاِيْمَانًا وَمَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللّٰهِ

پر میکند خدا دل اورا از امن و ایمان و کسیکه سرزنش کرد صاحب بدعت را از روی دشمن داشتن از برای خدا

اٰمَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنِ اسْتَحْقَرَ بِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَفَعَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى

امن دهد اورا خدا تعالی روز قیامت و کسیکه خوار داشت صاحب بدعت را بلند کند خدا تعالی اورا

فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَمَنْ لَقِيَهُ بِالْبِشْرِ اَوْ بِمَا يَسُرُّهُ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِمَا

در بهشت صد درجه و کسیکه پیش آمد اورا بگشاده روی یا بچیزیکه خوشحال کند اورا پس تحقیق سبک کرده

اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ اَبِي الْمُغِيْرَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ

فرو آورده خدا تعالی بر پیغمبر علیه السلام و روایت از مغیره از ابن عباس رض

تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَقْبَلَ

بدرستیکه گفت او که فرموده پیغمبر علیه السلام سرکشی کرد خدای عز و جل از قبول کردن

عَمَلَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتّٰى يَدَعَ بِدْعَتَهُ وَقَالَ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ مَنْ اَحَبَّ

عمل صاحب بدعت تا آنکه بگذارد بدعت خود را و گفت فضیل رحمة الله علیه کسیکه دوست میدارد

صَاحِبَ بِدْعَةٍ اَحْبَطَ اللّٰهُ عَمَلَهُ وَاَخْرَجَ نُوْرَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهِ وَاِذَا عَلِمَ

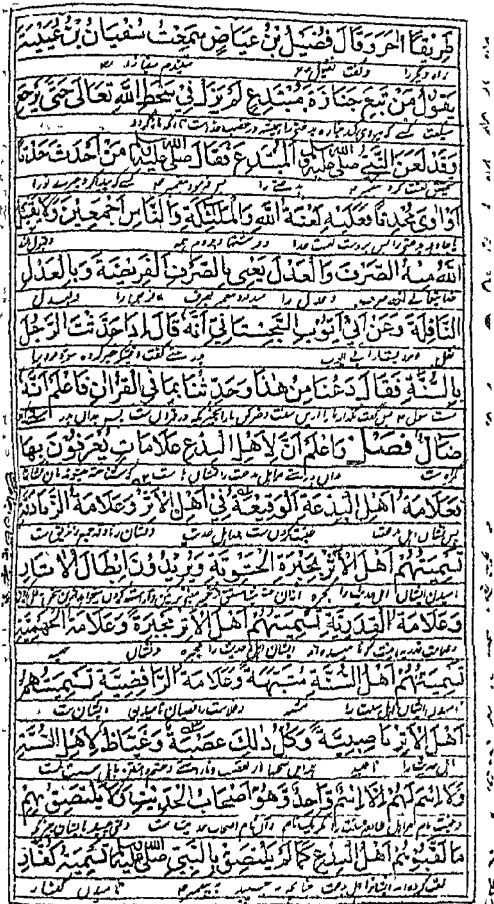
صاحب بدعت را تباه کند حق تعالی عمل اورا و بر آورد نور ایمان از دل او و وقتیکه دانست

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ اَنَّهُ مُبْغِضٌ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَجَوْتُ اللّٰهَ تَعَالٰى

حق تعالی از مردی که بدرستیکه او دشمن دارنده است مر صاحب بدعت را امیدوارم از خدا تعالی

اَنْ يَغْفِرَ ذُنُوْبَهُ وَاِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَاِذَا رَاَيْتَ مُبْتَدِعًا فِي طَرِيْقٍ فَخُذْ

اینکه بیامرزد گناهان اورا اگرچه کم باشد عمل او و در وقتیکه ببینی تو بدعتی را در راه پس بگیر



طريقاً آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة
يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع
وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثاً
أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل
الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل
النافلة وعن أبي أيوب السختياني أنه قال إذا حدثت الرجل
بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه
ضال فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها
فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة
تسميتهم أهل الأثر حشوية ويريدون إبطال الآثار
وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية
تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضية تسميتهم
أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة
ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم
ما لقبهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسميته كفار

مثله ساحرا وشاعرا ومجنونا ومفتونا وكاهنا وامكن اسمه

عند الله وعند ملائكته وعند انبيائه وجنه وسائر خلقه الا

رسولا نبيا بريئا من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف

ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا هذا آخر

ما الفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب اهل

السنة والجماعة على الاختصار والقلة ثم نردف هذه الجملة

بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما اذا اراد سلوك

الحجة احد الفصلين فيما لا يجوز اطلاقه على الباري من الصفات

والاخلاق والعادات والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني

في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الداحضة الحجة

في يوم الدين والمحاسبة واما الفصل الاول فيما لا يجوز

اطلاقه على الباري عز وجل من الصفات ويستحيل اضافته

اليه من الاخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز ان يوصف الباري

تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان

والسنة والنوم والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم



والغم والشهوة والنفور والميل والحرد والغيظ والحزن و

التأسف والكمد والحسرة والتلهف والألم واللذة والنفع

والمضرة والتمني والعزم والكذب ولا يجوز أن يسمى إيمانا

خلاف ما قالت السالمية وتعلقهم بقوله عز وجل ومن يكفر

بالإيمان فقد حبط عمله جوابه إنه من يكفر بوجوب الإيمان

كان من كفر بالرسول وما جاء به صلى الله عليه وسلم من الله عز وجل من الأوامر

والنواهي ولا يجوز أن يوصف عز وجل بأنه مطيع ولا يجبل لأنه

العالم ولا يجوز عليه الحدود ولا النهاية ولا القبل ولا البعد

ولا تحت ولا قدام ولا خلف ولا كيف لأن جميع ذلك ما ورد

الشرع إلا ما ذكرنا من أنه على العرش استوى على ما ورد به القرآن

والأخبار بل هو عز وجل خالق جميع الجهات ولا يجوز عليه الكمية

واختلف في جواز تسميته بالشخص فمن جوز ذلك فلقول النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث المغيرة بن شعبة رض لا شخص أغير من الله ولا

شخص أحب إليه المعاذيرة من الله ومن منع ذلك قال إن لفظ الخبر

ليس بصريح في الشخص لاحتمال أن يكون معناه لا أحد أغير من

اللهِ وَقَدْ وَرَدَ فِيْ بَعْضِ الْفَاظٍ لَا اَحَدَ اَغْيَرُ مِنَ اللهِ وَلَا يَجُوْزُ اَنْ

اینهٔ را ... در روایت ایشان

يُسَمّٰى فَاضِلًا وَّعَتِيْقًا وَّفَقِيْهًا وَّلَا فَهِيْمًا وَّلَا فَطِنًا وَّلَا مُحَقِّقًا وَّ

نامیده شود حق تعالی را باین اسما چه اینها موهم نقص اند باندام ورود شرع

عَاقِلًا وَّمُوَقَّرًا وَّلَا طَبِيْبًا وَّقِيْلَ يَجُوْزُ وَلَا عَادِيًا لِاَنَّ ذٰلِكَ مَنْسُوْبٌ

در روایت گفتن طبیب یعنی پاک و بعضے گفته اند جایز ست اطلاق طبیب و نه عادی زیرا آن گفت

اِلٰى زَمَنٍ عَادٍ وَهُوَ مُحْدَثٌ وَّلَا مُطِيْقًا لِاَنَّهٗ خَالِقُ كُلِّ طَاقَةٍ وَهِيَ

بسوے وقت عاد و آن نو پیدا است و اطلاق کرده نشود در حق الله مطیق یعنی توانائی دارنده زیرا که او پیدا کننده هر طاقت

مُتَنَاهِيَةٌ وَّلَا مَحْفُوْظًا لِاَنَّهٗ هُوَ الْحَافِظُ وَلَا يَجُوْزُ وَصْفُهٗ بِالْمُبَاشَرَةِ

نهایت دارنده در روایت اطلاق محفوظ یعنی نگاهداشته شده زیرا که او حافظ و نگاهبان هر چه ماسوی است

وَلَا يَجُوْزُ وَصْفُهٗ بِاَنَّهٗ مُكْتَسِبٌ لِاَنَّ ذٰلِكَ مُحْدَثٌ بِقُدْرَةٍ مُحْدَثَةٍ

در روایت وصف حق تعالی باینکه او کسب کننده زیرا که این کسب پیدا میشود بقدرت که نو پیدا شده باشد

وَاللهُ تَعَالٰى سُبْحَانَهٗ عَنْ ذٰلِكَ وَلَا يَجُوْزُ عَلَيْهِ الْعَدَمُ وَهُوَ قَدِيْمٌ

و حق تعالی پاک ست ازین صفتها و در روایت بر حق تعالی نیستے و آن قدیم ست

لَا بِقِدَمٍ وَّلَا اَوَّلَ لِوُجُوْدِهٖ خِلَافُ مَا قَالَ ابْنُ كُلَّابٍ مِنْ اَنَّهٗ قَدِيْمٌ

نه بصفت قدم که زاید بر ذات باشد و نیست آغاز مر وجود او را برخلاف چیزیکه گفته ست ابن کلاب بدرستی که او قدیم

بِقِدَمٍ وَهُوَ بَاقٍ لَا يَفْنٰى وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَعْلُوْمَاتٍ غَيْرِ

بقدم که زاید بر ذات اوست و باقیست که هرگز فنا نباید برا و حق تعالی داناست بمعلومات که

مُتَنَاهِيَةٍ وَّقَادِرٌ بِمَقْدُوْرَاتٍ غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ خِلَافُ مَا قَالَتِ

نهایت ندارد و قادر ست بمقدوراتے که نهایت ندارد برخلاف چیزیکه دعوی

الْاَشْعَرِيَّةُ مِنْ قَوْلِهَا بَاقٍ بِبَقَاءٍ خِلَافُ مَا ادَّعَتِ الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ

کرده اند اشعریه از قول خود که باقی ست ببقا برخلاف چیزے که دعوے کرده اند معتزله

اَنَّ كُلَّ ذٰلِكَ مُتَنَاهِيَةٌ وَاَمَّا الصِّفَاتُ الَّتِيْ يَجُوْزُ وَصْفُهٗ

بدرستیکه همه اینها انتها دارند و اما صفتها که روا است وصف کردن خدا تعالی را

عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَالْفَرَحُ وَالضِّحْكُ وَالْغَضَبُ وَالسَّخَطُ وَالرِّضَاءُ وَ

بدان صفات پس خوشحال شدن و خنده کردن و غضب و خشنودی ست و

قَدْ قَدَّمْنَا ذٰلِكَ فِيْ اَوَّلِ الْبَابِ وَيَجُوْزُ وَصْفُهٗ بِاَنَّهٗ مَوْجُوْدٌ

تحقیق بالا بیان کردیم این را در اول باب و روا است صفت خدا باینکه موجود ست

لِقَوْلِهٖ وَوَجَدَ اللهَ عِنْدَهٗ وَيَجُوْزُ وَصْفُهٗ بِاَنَّهٗ شَيْءٌ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى



ئل أي شيء أكبر شهادة قل الله ويجوز أن يوصف بأنه نفس
وذات وعين من غير تشبيه بجارحة الانسان على ما تقدم
بيانه ويجوز وصفه بأنه كائن من غير حد لقوله عز وجل
وكان الله بكل شيء عليما وكان الله على كل شيء رقيبا ويجوز
وصفه بأنه قديم وباق وبأنه مستطيع لأن معنى الاستطاعة
القدرة وهو موصوف بالقدرة ويجوز وصفه بأنه عارف
ومتين وواثق ودري وداري لأن جميع ذلك راجع إلى معنى
العالم ولم يرد الشرع بمنع ذلك ولا اللغة بل قال الشاعر اللهم
لا أدري وأنت الداري ويجوز وصفه بأنه رائي ويرجع إلى
معنى العالم ويجوز وصفه بأنه مطلع على خلقه وعباده بمعنى
عالم بهم وكذلك واحد بمعنى عالم ويجوز وصفه بأنه جميل
وجميل يعني في الصنع إلى خلقه ويجوز وصفه بأنه ديان على
معنى أنه مجازي لعباده على أفعالهم الدين الحساب كما تدين
تدان مالك يوم الدين أي يوم الحساب وعلى معنى الشارع لعباد
عبادة وشريعة دعاهم إليها وفرض ذلك عليهم ثم هو مجازيهم

عَلَى مَا فَعَلُوا فِيهَا وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُقَدِّرٌ عَلَى مَعْنَى التَّقْدِيرِ

بر مقابله چیزی که کرده اند و آن منزلتیست در رواست صفت کردن حق تعالی بکه بر قادر بمعنی تقدیر کردن هر چیز را بعلم و اراده

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَقَدَّرَ فَهَدَى وَعَلَى مَعْنَى الْخَبَرِ قَالَ

بدرستی که ما هر چیز را پیدا کرده ایم باندازه که در علم من تعیین یافته بود و تقدیر کرد هر چیز را که سزاوار آن چیز بود پس راه نمود

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ أَيْ أَخْبَرْنَا لُوطًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

چنانچه درین آیت وارد است یعنی خبر کردیم لوط را عم

بِأَنَّ امْرَأَتَهُ مِنَ الْبَاقِينَ فِي الْعَذَابِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ

بانکه او از پس مانده است در عذاب که نازل به قریه لوط عم شده بود و گذشته از اهل او و روا نیست که معنی تقدیر که

يَكُونَ مَعْنَاهُ الظَّنَّ وَالشَّكَّ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ

باشد در اسم مقدار است شک و ظن باشد بزرگست حق تعالی از آن و رواست وصف کردن او

بِأَنَّهُ نَاظِرٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ رَاءٍ مُدْرِكٌ لِلْأَشْيَاءِ لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

بانکه ناظرست بر این معنی که بیننده و دریابنده اشیا است نه بر این معنی که فکر کننده است

مُرَوٍّ مُفَكِّرٌ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ شَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى

در چیزی به این دلیل حادث است و رواست صفت کردن حق تعالی بانکه شفیق است بر این معنی که

الرَّحْمَةِ بِخَلْقِهِ وَالرَّأْفَةِ لَا عَلَى مَعْنَى الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ وَكَذَلِكَ يَجُوزُ

رحمت میکند خلق را و رافت میکند ایشانرا نه بر معنی ترسیدن و اندوهگین شدن و همچنین جایز است

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى الرَّحْمَةِ وَالتَّعَطُّفِ لِخَلْقِهِ لَا عَلَى مَعْنَى

وصف کردن او بانکه رفیق است یعنی رحمت و مهربانی کردن بر خلق خود نه بر معنی

التَّثَبُّتِ فِي الْأُمُورِ وَالْإِجْمَالِ فِي إِصْلَاحِهَا وَالسَّلَامَةِ مِنْ عَوَاقِبِهَا

استواری و درستی در کارها و نیکو فکر کردن در درست کردن آنها و ایمن بودن از انجام آن امور باید

وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ سَخِيٌّ كَمَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَرِيمٌ وَجَوَادٌ

و رواست وصف کردن او تعالی بانکه سخی است چنانچه رواست صفت کردن او بانکه کریم است و جواد

لِأَنَّ مَعْنَى الْكُلِّ التَّفَضُّلُ وَالْإِحْسَانُ إِلَى خَلْقِهِ وَلَا يُقْصَدُ

زیرا که معنی همه این اسما تفضل و احسان کردن است بسوی خلق خود و خواسته نمیشود

بِذَلِكَ الرَّخَاوَةُ وَاللِّينُ عَلَى مَا هُوَ فِي اللُّغَةِ مُسْتَعْمَلٌ أَرْضٌ سَخِيَّةٌ

باین سخی معنی سستی و نرمی بر آن چیز که در لغت استعمال کرده شده است در قول ایشان زمین سست

وَقِرْطَاسٌ سَخِيٌّ إِذَا كَانَا لَيِّنَيْنِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ آمِرٌ وَنَاهٍ

و کاغذ نرم میگویند این دو قول را عرب وقتیکه باشد ارض و کاغذ نرم و رواست وصف کردن حق تعالی بانکه او امر کننده

وَمُبِيحٌ وَحَاظِرٌ وَمُحَلِّلٌ وَمُحَرِّمٌ وَفَارِضٌ وَمُلْزِمٌ وَمُوجِبٌ وَ

و مباح کننده است و حرام کننده و حلال کننده است و فرض کننده و لازم کننده است و واجب کننده است



بأنه رب ومريد وقاض وحاكم على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه

بأنه واعد ومتواعد ومخوف وممجد ذو دائم ومادح ومخاطب

ومتكلم وقائل كل ذلك راجع إلى معنى أنه موصوف بالكلام

يجوز وصفه بأنه محدث على معنى أنه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى

أنه محدث لما أوجده بعد إيجاده بقطع البقاء عنه فيتعدم بذلك

ويجوز وصفه بأنه فاعل بمعنى أنه مخترع لذات ما فعله وخالق

له وجاعل بقدرته فاستحق لذلك هذا الوصف لا على معنى

المباشرة للأشياء لأن حقيقة ذلك تلاقي الأجسام وتماسها

والله سبحانه تعالى متعال عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بأنه

جاعل على معنى أنه فاعل وفعله مفعول كقوله تعالى وجعلنا

الليل والنهار آيتين ويجوز أن يكون الجعل بمعنى الحكم قال

عز وجل وجعلناه قرآنا عربيا ويجوز وصفه بأنه تارك في

الحقيقة كما وصف بأنه فاعل على معنى أنه فاعل ضد فعله

الآخر بدلا من الأول بقدرته العامة التامة لا على معنى

اللمس ومنعها عائد إلى فعله ويجوز وصفه بأنه يوجد

معنى انه يخلق وكذلك يجوز وصفه بانه مكون على معنى انه

معنى آنكه پيدا ميكند ... و همچنين رواست وصف كردن بمكون باين معنى كه

موجد ويجوز وصفه بانه مثبت على معنى انه يوجد في الشيء

موجد است و رواست وصف كردن حق تعالى را بانكه ثابت كننده است باين معنى كه پيدا ميكند در چيز

البقاء والثبات كما قال الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا

بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالى ثابت ميدارد حق تعالى آن كسانى را كه ايمان آورده اند

بالقول الثابت وقوله عز وجل يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده

[illegible]

ام الكتاب ويجوز وصفه بانه عامل وصانع بمعنى خالق ويجوز

[illegible]

وصفه بانه مصيب على معنى ان افعاله واقعة على ما قصده و

[illegible]

اراده من غير تفاوت وتزائد وتناقص لانه تعالى عالم بها و

[illegible]

بحقائقها وكيفياتها لا على معنى ان ذلك موافق لامر امر

[illegible]

بفعلها تعالى عن ذلك ويجوز اطلاق هذه الصفة على عبد

[illegible]

من عبيده فيقال انه مصيب بمعنى انه مطيع لربه متبع

[illegible]

لامره منتهى لنهيه وكذلك اذا كان مطيعا لمن هو فوقه و

[illegible]

رئيسه ويجوز وصف افعاله عز وجل بانه صواب على معنى انها

[illegible]

حق وثابت ويجوز وصفه بانه منعم ومنتقم على معنى انه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَصفه بانه قديم الاحسان على معنى انه موصوف بالخلق و
الرزق في القدم قال عز وجل ان الذين سبقت لهم منا
الحسنى ويجوز وصفه بانه دليل وقد نص الامام احمد عليه
في حق رجل قال له زودني دعوة فاني اريد الخروج الى طرسوس
فقال له قل يا دليل الحائرين دلني على طريق الصادقين واجعلني
من عبادك الصالحين ويجوز وصفه بانه طبيب لما روي
عن ابي رمثة التيمي انه قال كنت مع ابي عند النبي صلى الله عليه
فرأيت كتف النبي صلى الله عليه وسلم مثل التفاحة فقال له ابي يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم اني طبيب افا طبها لك قال صلى الله عليه طبيبها الذي
خلقها وروي عن ابي السفر انه قال مرض ابو بكر رض فعاده جماعة
فقالوا له الا ندعو لك الطبيب فقال قد رآني قالوا فاش قال
لك فقال قال لي اني فعال لما اريد وكذلك يروى ان ابا الدرداء
مرض فعادوه فقالوا له ايش تشتكي قال ذنوبي فقالوا ايش
تشتهي فقال الجنة في اول الفصل وانما يجوز ان يدعى بما
يسمى به من الاسماء التي يجوز وصفه بها وقد ذكرنا تسعة و

تسعين اسما في ما تقدم من نهي الكد في الدعاء وان اراد ان يصفه

اسم ر ادر باره پس آن اسما نوسے ترست در دعا و اگر خواهد وصف کردن خدا تعالے را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنام انکه یاد کردیم درین فصل روا است این لیکن ے باید که پرهیز کند در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از انکه دعا کند خداے را بقول خود ای جزا دهنده بسخریت کفار ای جزا دهنده باستهزای منافقان ای جزا دهنده مکر

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعدم ومهلك فلا

و دشمن دارنده منهیات و غضب کننده و انتقام گیرنده و دشمنی کننده دشمنان دین او و نیست کننده و هلاک کننده پس دعا

يدعوا بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند باین نامها اگرچه بوده است این اسما از آنچه روا است وصف کردن حق تعالی بها بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

بفعل اهل گناه و استحقاق ایشان برای الجزا چنانچه معنی ساخر جزا دهنده سخریت است و غیر ذلک و اما الفصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروههای که گمراه اند از راه راست و اصل در بیان گروه ها چیزی ست که مروی ست از

كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده رض قال قال

کثیر و ابن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا صلعم هر آینه خواهند رفت طریقه کسانیکه پیش از شما بوده اند همچو برابری النعل به نعل یعنی موافق

ولتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و هر آینه خواهید گرفت در اعمال و اقوال و مذهب مانند گرفتن ایشان اگر بود دست اخذ آن امم مقدار یک دست پس اخذ

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

اخذ ایشان مقدار بازی دو دست پس اخذ شما مقدار درازی دو دست باشد تا اگر در آمده اند آن امم سابقه در سوراخ سوسمار

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شده اند بر موسے عم هفتاد و یک گروه همه آنها گمراه بوده اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

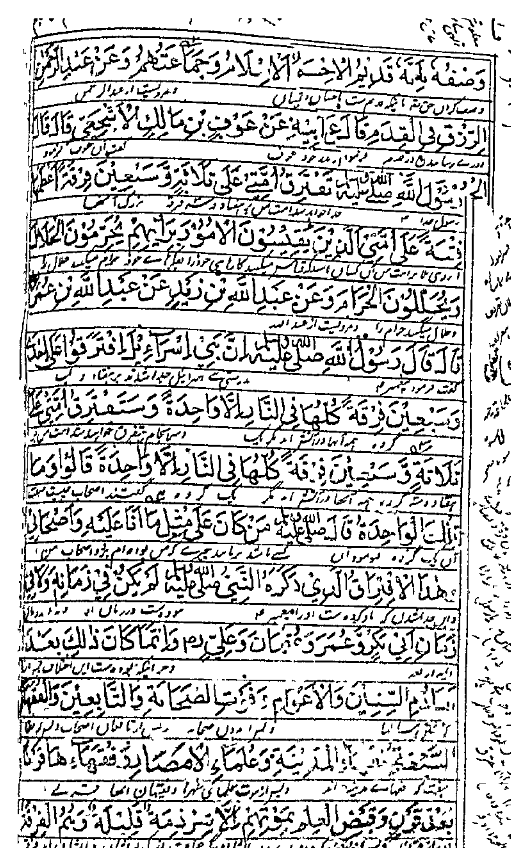
مگر یک گروه که گروه اسلام باشد و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شده اند بر عیسے عم

بن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

هفتاد و دو گروه همه آنها گمراه شدند مگر یک فرقه که دور رفته اند یا مید ستند و آن اهل اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواهید بود به هفتاد و سه فرقه همه ایشان



وَصْفُهُ بِأَنَّهُ تَدْبِيرُ الْآخِرَةِ الْإِسْلَامُ وَجَمَاعَتُهُمْ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
الرِّزْقِ فِي الْقِدَمِ قَالَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً أَعْظَمُهَا
فِتْنَةً عَلَى أُمَّتِي الَّذِينَ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ
وَيُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا عَلَى إِحْدَى
وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى
ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً قَالُوا وَمَا
تِلْكَ الْوَاحِدَةُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي
هٰذَا الْافْتِرَاقُ الَّذِي ذَكَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِ وَلَا فِي
زَمَانِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَإِنَّمَا كَانَ ذٰلِكَ بَعْدَ
… السِّنِينَ وَالْأَعْوَامِ وَمَوْتِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَالْفُقَهَاءِ
السَّبْعَةِ … الْمَدِينَةِ وَعُلَمَاءِ الْأَمْصَارِ وَفُقَهَاءِ
بَعْدَ قَرْنٍ وَقَبْضِ الْعُلَمَاءِ إِلَّا نَزْرٌ مِنْهُمْ قَلِيلَةٌ وَهُمُ الْفِرْقَةُ
النَّاجِيَةُ حَفِظَ اللّٰهُ الدِّينَ بِهِمْ كَمَا رُوِيَ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ

اللهِ بنِ عمرو رض قال قال رسولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم إنّ اللهَ تعالى لا

ينزعُ العلمَ من صدورِ الرجالِ بعدَ أن يعطيهم ولكن يذهبُ

بالعلماءِ فكلما ذهبَ بعالمٍ ذهبَ بما معه من العلمِ حتى يبقى

من لا يعلمُ فيضلّون ويُضلّون وفي لفظٍ آخر عن عروةَ عن

أبيه عن عبدِ اللهِ بنِ عمر رض قال سمعتُ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم

إنّ اللهَ لا يقبضُ العلمَ انتزاعاً ينتزعُه من الناسِ ولكن يقبضُ

العلمَ بقبضِ العلماءِ حتى إذا لم يبقَ عالمٌ اتخذَ الناسُ رؤوسَهم

جهّالاً فسُئلوا فأفتوا بغيرِ علمٍ فضلّوا وأضلّوا وعن كثيرِ

بنِ عبدِ اللهِ ابنِ عوفٍ عن أبيه عن جدِّه رض عن رسولِ اللهِ

صلى الله عليه وسلم أنّه قال إنّ الدينَ ليأرزُ إلى الحجازِ كما تأرزُ الحيّةُ إلى

جُحرِها وليعقلنّ الدينُ من الحجازِ معقلَ الأُرويّةِ من رأسِ الجبلِ

إنّ الدينَ بدأ غريباً وسيعودُ غريباً فطوبى للغرباءِ قيل و

من الغرباءُ قال صلى الله عليه وسلم الذين يُصلحون ما أفسدَ الناسُ من

سنّتي من بعدي وعن عكرمةَ عن ابنِ عباسٍ رض قال لا يأتي على

الناسِ زمانٌ إلا أماتوا فيه سنّةً وأحيَوا بدعةً وعن الحارثِ

عن علي ابن ابي طالب رض قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم الفتن

فقلنا ما المخرج منها يا رسول الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب

الله هو الذكر الحكيم وهو الصراط المستقيم هو الذي لا تلتبس

به الالسن هو الذي لم تنته الجن اذ سمعته ان قالوا انا سمعنا

قرآنا عجبا من قال به صدق ومن حكم به عدل وعن عبد الرحمن

بن عمر عن العرباض بن سارية رض قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلوة الصبح فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون

ووجلت منها القلوب وتمصت منها الجلود فقلنا يا

رسول الله كانها موعظة مودع فقال صلى الله عليه وسلم اوصيكم بتقوى

الله والسمع والطاعة وان كان عبدا حبشيا فانه من يعش منكم

بعدي يرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء

الراشدين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ

اياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة

وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما داع دعا

الى الهدى فاتبع فله مثل اجر من اتبعه لا ينقص من اجورهم

شَيْءٌ وَاَيُّمَا دَاعٍ دَعَىٰ اِلَى الضَّلَالَةِ فَاتُّبِعَ فَعَلَيْهِ مِثْلُ اَوْزَارِ مَنِ

چیزے و ہرکدام خواننده که خواند بسوئے گمراہی پس پیروی کرده شد او را پس برو است مانند گناہان کسانیکه

اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ فَصْلٌ فَاَصْلُ ثَلٰثٍ وَ

پیروی کرده اند او را کم کرده نمیشود از گناہان ایشان چیزے پس اصل ہفتاد و سه

سَبْعِيْنَ فِرْقَةً عَشَرَةٌ اَهْلُ السُّنَّةِ وَالْخَوَارِجُ وَالشِّيْعَةُ وَ

گروه ده گروه ست

الْمُعْتَزِلَةُ وَالْمُرْجِيَةُ وَالْمُشَبِّهَةُ وَالْجَهْمِيَّةُ وَالضِّرَارِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ

وَالْكَلَابِيَّةُ فَاَهْلُ السُّنَّةِ طَائِفَةٌ وَاحِدَةٌ وَالْخَوَارِجُ خَمْسَ عَشَرَ فِرْقَةً

پس اہل سنت یک طائفه است و خوارج پانزده فرقه ست

وَالْمُعْتَزِلَةُ سِتُّ فِرَقٍ وَالْمُرْجِيَةُ اِثْنَىٰ عَشَرَ فِرْقَةً وَالشِّيْعَةُ اِثْنَانِ

و معتزله شش فرقه ست و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو

وَثَلٰثُوْنَ فِرْقَةً وَالْجَهْمِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ وَالضِّرَارِيَّةُ وَالْكَلَابِيَّةُ

فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه

كُلُّ وَاحِدَةٍ فِرْقَةٌ وَاحِدَةٌ وَالْمُشَبِّهَةُ ثَلٰثُ فِرَقٍ فَجَمِيْعُ ذٰلِكَ ثَلٰثٌ

ہر یک اینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس ہمه اینها ہفتاد و سه

وَسَبْعُوْنَ فِرْقَةً عَلٰى مَا اَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَمَّا الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ

فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر ع و اما فرقه نجات یابنده

فَهِيَ اَهْلُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَقَدْ بَيَّنَّا مَذْهَبَهُمْ وَاعْتِقَادَهُمْ عَلٰى

پس آن اہل سنت و جماعت ست و تحقیق بیان کردیم مذہب ایشان و اعتقاد ایشان بر طریق

مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ وَتُسَمّٰى هٰذِهِ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ الْقَدَرِيَّةَ وَالْمُعْتَزِلَةَ

که بالا بیان کردیم ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله

مُجْبِرَةً لِقَوْلِهَا اِنَّ جَمِيْعَ الْمَخْلُوْقَاتِ بِمَشِيَّةِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَقُدْرَتِهِ

مجبره یعنی قائل به جبر و نفی اختیار اند از جهت قائل شدن این فرقه ناجیه بدرستیکه ہمه مخلوقات بمشیت و قدرت

وَاِرَادَتِهِ وَخَلْقِهِ وَتُسَمِّيْهَا الْمُرْجِيَةُ شَكَّاكِيَّةً لِاِسْتِثْنَائِهَا

و ارادت و خلق خداست و مے نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان

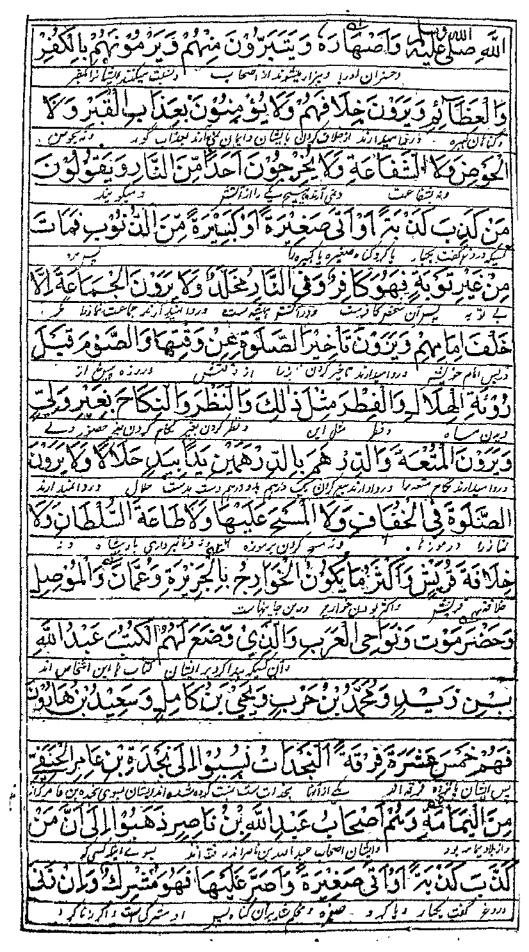
فِي الْاِيْمَانِ يَقُوْلُ اَحَدُهُمْ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى مَا قَدَّمْنَا

در ایمان میگوید یکے از ایشان من مومنم ان شاء الله تعالی چنانچه بالا بیان کردیم

بَيَانَهُ وَتُسَمِّيْهَا الرَّافِضَةُ نَاصِبِيَّةً لِقَوْلِهَا بِاخْتِيَارِ الْاِمَامِ

و مے نامند این فرقه را رافضیه از جهت قائل شدن این فرقه باختیار کردن

عن علي ابن آقلد وتسميها الجهمية والنجارية متشبهة
نفلت اسار صفات الباري عز وجل من العلم والقدرة والحيوة
وغيرها من الصفات وتسميها الباطنية حشوية لقولها
بالاخبار وتعلقها بالآثار وما اسمهم الا اصحاب الحديث و
اهل السنة على ما بينا واما الخوارج فلهم اسامي والقاب
سموا الخوارج لخروجهم على علي ابن ابي طالب رض وسموا المحكمية
لانكارهم الحكمين ابا موسى الاشعري وعمرو بن العاص ولقولهم لا
حكم الا لله لما حكم الحكمين وسموا الحرورية لانهم نزلوا الحروراء
وهو موضع وسموا الشراة لقولهم شرينا انفسنا في الله اي بعناها
بثواب الله ورضاه وسموا المارقة لمروقهم من الدين ولقد وصفهم
النبي صلى الله عليه وسلم بانهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
ثم لا يعودون فيه فهم الذين مرقوا من الدين والاسلام وفارقوا
الملة وشردوا عنها وعن الجماعة وضلوا عن سواء الهدى و
السبيل وخرجوا عن السلطان وسلوا السيف على الائمة واستحلوا
دماءهم واموالهم وكفروا من خالفهم ويشتمون اصحاب رسول



اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واصہارہ ویتبرؤن منہم ویرمونہم بالکفر

والعظائم ویرون خلافہم ولا یؤمنون بعذاب القبر ولا

الحوض ولا الشفاعة ولا یخرجون احدا من النار ویقولون

من کذب کذبۃ او اتی صغیرۃ او کبیرۃ من الذنوب فمات

من غیر توبۃ فہو کافر وفی النار مخلد ولا یرون الجماعۃ الا

خلف امامہم ویرون تاخیر الصلوۃ عن وقتہا والصوم قبل

رؤیۃ الہلال والفطر مثل ذلک والنظر والنکاح بغیر ولی

ویرون المتعۃ والدرہم بالدرہمین یدا بید حلالا ولا یرون

الصلوۃ فی الخفاف ولا المسح علیہا ولا طاعۃ السلطان ولا

خلافۃ قریش واکثر ما یکون الخوارج بالجزیرۃ وعمان والموصل

وحضرموت ونواحی العرب والذی وضع لہم الکتب عبد اللہ

بن زید ومحمد بن حرب ویحیی بن کامل وسعید بن ہارون

فہم خمس عشرۃ فرقۃ النجدات نسبوا الی نجدۃ بن عامر الحنفی

من الیمامۃ ثم اصحاب عبد اللہ بن ناصر ذہبوا الی ان من

کذب کذبۃ او اتی صغیرۃ واصر علیہا فہو مشرک وان نکح


ویسرق و یشرب الخمر من غیر ان یصر علیها فهو مسلم و انه

لا یحتاج الی امام انما الواجب العلم بکتاب الله فحسب و منهم

الازارقة و هم اصحاب نافع بن الازرق ذهبوا الی ان کل کبیرة

کفر و ان الدار دار کفر و ان ابا موسی و عمرو بن العاص کفرا بالله

حین حکمهما علی رض بینه و بین معاویة رض فی النظر فی الاصلح

للرعیة و یرون ایضا قتل الاطفال یعنی اولاد المشرکین و یحرمون

الرجم و لا یحدون قاذف المحصن و یحدون قاذف المحصنات

و منهم الفزکیة منسوبة الی ابن فزلک و منهم العطویة منسوبة

الی العطیة بن الاسود و منهم العجاردة منسوبة بعبد الرحمن

بن عجرد و هم فرق کثیرة و هم المیمونیة جمیعا یجیزون بنات

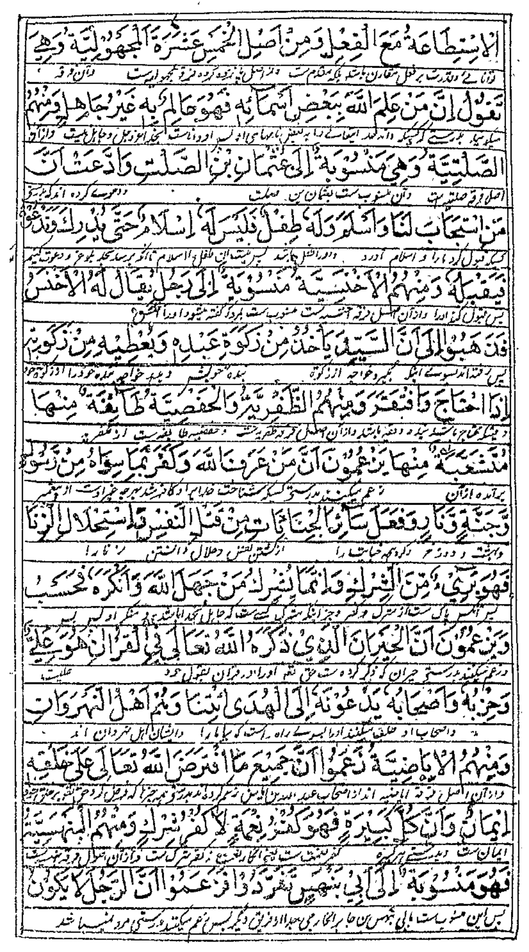
البنین و بنات البنات و بنات الاخوة و بنات الاخوات و

یقولون ان سورة یوسف لیست من القرآن و منهم الخازمیة

تفردت بان الولایة و العداوة صفتان فی ذاته تعالی و تشعبت

من الخازمیة المعلومیة فذهب الی ان من لم یعلم الله باسمائه

فهو جاهل و نفوا ان تکون الافعال خلقا لله تعالی و ان تکون

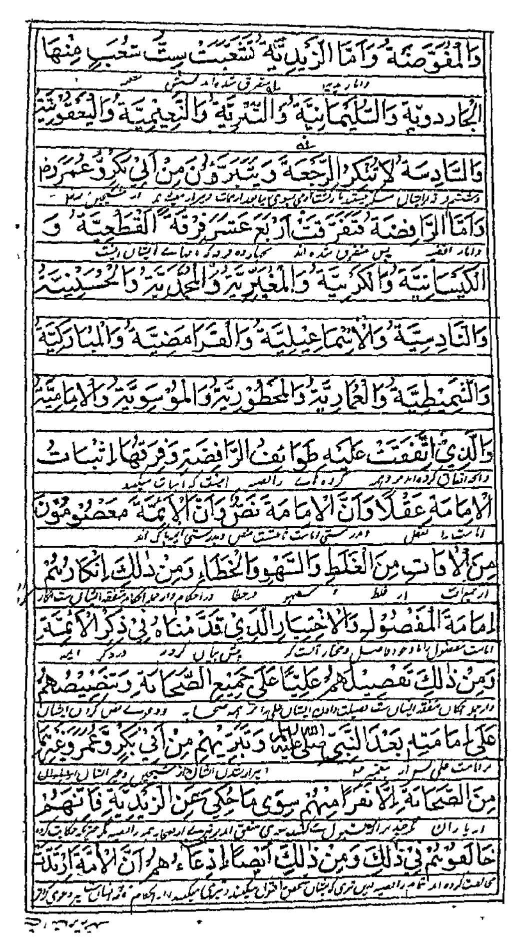


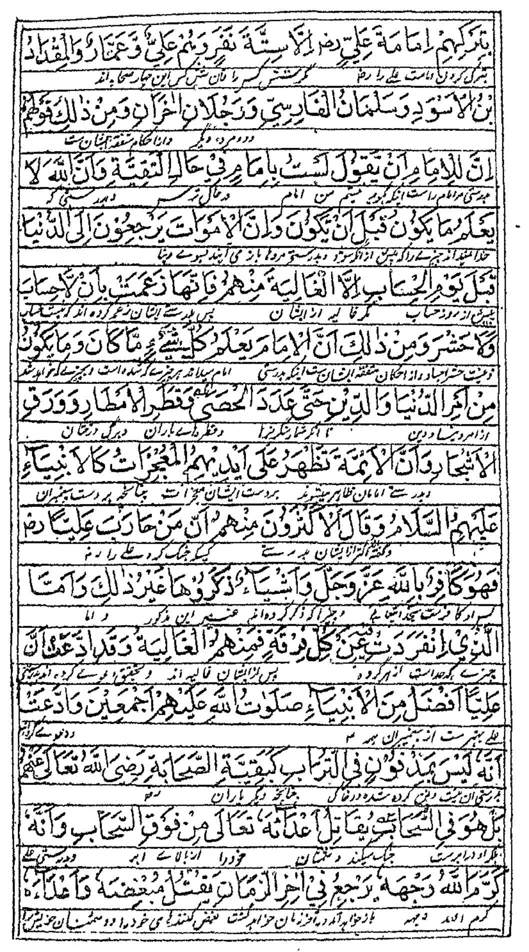
الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي
تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم
الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعت ان
من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه
فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس
فذهبوا الى ان السيد ياخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته
اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها
متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسول
وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا
فهو بريء من الشرك وانما يشرك من جهل الله وانكره ويحسب
ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القرآن هو علي
وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان
ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه
ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية
فهو منسوبة الى ابي بيهس تفرد واذ زعموا ان الرجل لا يكون


مثلها حتى يعلم جميع ما احل الله عليه وحرم عليه بعينه وتفسيره
ومن البيهسية من يقول كل من واقع دينا حراما عليه لم يكفر
حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه فيحكم بالكفر ومنهم الشمراخية
منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ فزعم ان قتل الابوين حلال و
كان حين ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك
ومنهم البدعية قولها كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة
ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة
طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات
واتفقت مع الازارقة على جواز سباء النساء وقتل
الاطفال من الكفار مغنما لقوله تعالى لا تذر على الارض من
الكافرين ديارا واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه
لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانها لم يوافقهم
على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة
والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما قيل لها الشيعة
لانها تشيعت عليا رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة



وقيل لها الرافضة لرفضهم أكثر الصحابة وإمامة أبي بكر و
عمر رضي الله عنهما وقيل سموا الروافض لرفضهم زيد بن علي
لما تولى أبا بكر وعمر رضي الله عنهما وقال بإمامتهما فقال زيد
رفضوني فسموا رافضة وقيل إن الشيعي من لا يفضل عثمان
على علي رضي الله عنهما والرافضي من فضل عليا على عثمان رض
ومنهم القطعية لقطعهم على موت موسى بن جعفر ومنهم الغالية
لغلوهم في علي رضي الله عنه وقولهم فيه بما لا يليق من صفات
الربوبية والنبوة والذين صنفوا كتبهم هشام بن الحكم وعلي
بن المنصور وأبو الأحوص والحسين بن سعيد والفضل بن
شاذان وأبو عيسى الوراق وابن الراوندي وأكثر ما يكونون
فيه من بلاد قم وقاشان وبلاد إدريس والكوفة فصل ولما
الرافضة فهم ثلث أصناف الغالية والزيدية والرافضة
أما الغالية فتتفرق منها اثني عشرة فرقة منها البيانية
والطيارية والمنصورية والغمرية والخطابية والمعمرية
والبزيعية والمفضلية والمتناسخة والشريعية والسبائية


والمفوضة واما الزيدية تشعبت ست شعب منها
الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية
والتادسة لاتنكر الرجعة ويتبرؤن من ابي بكر وعمر رض
واما الرافضة تفرقت اربع عشر فرقة القطعية و
الكيسانية والكريبية والمغيرية والمحمدية والحسينية
والنادسية والاسماعيلية والقرامطية والمباركية
والشميطية والعمارية والممطورية والموسوية والامامية
والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة وفرقها اثبات
الامامة عقلا وان الامامة نص وان الائمة معصومون
من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك انكارهم
امامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الائمة
ومن ذلك تفضيلهم عليا على جميع الصحابة وتنصيصهم
على امامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبريهم من ابي بكر وعمر وغيرهما
من الصحابة لا نفرا منهم سوى ما حكي عن الزيدية فانهم
خالفوهم في ذلك ومن ذلك ايضا ادعاءهم ان الائمة ارتدت



بتركهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد

بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را آن شش کس این چهار صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان اخران ومن ذلك قولهم

و دو مرد دیگر و از احکام معتقد ایشان است

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا

بدرستی مر امام راست آنکه گوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی که

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا

خدا نمیداند چیزی را که پیش از آن بود و بدرستی مردها باز می آیند بسوی دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لاحساب

پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب

ولاحشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون

و نیست حشر اجساد و از احکام معتقد ایشان است آنکه بدرستی امام میداند هر چیزی که شده است و چیزی که خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق

از امر دنیا و دین تا آنکه شمار سنگریزه را و قطرهای باران و برگ درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء

و بدرستی امامان ظاهر میشوند بر دست ایشان معجزات چنانکه بر دست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض

و گفته اند اکثر از ایشان بدرستی کسیکه جنگ کرد علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما

پس او کافر است بخدا تعالی و چیزها که ذکر کرده اند غیر این مذکور و اما

الذي انفردت عن كل فرقة فمنهم الغالية وقد ادعت ان

چیزی که جداست از هر گروه پس از ایشان غالیه اند و تحقیق دعوی کرده اند بدرستی

عليا افضل من الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين وادعت

علی بهتر است از پیغمبران همه م و دعوی کرده اند

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم

بدرستی آن نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه دیگر یاران رضه

بل هو في السحاب يقاتل اعدائه تعالى من فوق السحاب وانه

بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالای ابر و بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في اخر الزمان يقتل مبغضه واعدائه

کرم الله وجهه باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت بغض کنندگان خود را و دشمنان خود را

وان عليا وسائر الائمة لم يموتوا بل هم باقون الى ان تقوم
الساعة ولا يتطرق عليهم الموت وادعت ايضا ان عليا
نبي وان جبرئيل عليه السلام غلط في نزول الوحي عليه و
ادعت ايضا ان عليا كان الها عليهم لعنة الله وملئكته
وسائر خلقه الى يوم الدين وقلع آثارهم وابادخضراءهم و
لاجعل منهم في الارض ديارا لانهم بالغوا في غلوهم ومردوا
على الكفر وتركوا الاسلام وفارقوا الايمان وجحدوا الاله و
الرسل والتنزيل نعوذ بالله ممن ذهب الى هذه المقالة و
يتفرع من الغالية البيانية وهم ينتسبون الى بيان بن
سمعان ومن جملة فريتهم واباطيلهم ان الله على صورة الانسان
كذبوا على الله تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال عز وجل ليس
كمثله شئ وهو السميع البصير واما الطيارية من الغالية
وهي منسوبة الى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر
الطيار يقولون بالتناسخ وان روح آدم عم روح الله فنسخت
فيه والمتعمقون من الغالية القائلون بالتناسخ يزعمون



أنّ الروح المنقولة إلى هذه الدار بعد أن خرجت من الدنيا
بدرستی که روح نقل کرده میشود بسوی این دار پس از برآمدن از دنیا
بالموت أوّل ما يتنسخ في جمل ثمّ انتقل إلى ما دون هيكله أبدا
بموت تحقیق انتقال میکنند در بدن پس نقل کرده میشود بسوی چیزی که حقیرست از هیکل و همیشه
حالا بعد حال إلى أن تنقل إلى دود العذرة وما شاكل ذلك و
حالی پس از حالی تا آخر نقل کرده میشود بسوی کرم عذره بچیزی که مانند کرم عذره ست و
هو آخر ما يتنسخ فيه حتّى قال بعضهم أنّ أرواح العصاة تنسخ
این آخر چیزیست که انتقال میکنند در وی تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان بدرستی که روحهای گناهکاران انتقال
في الحديد والطين والفخار وتكون معذّبة بالنار والطبخ والضرب
در آهن و گل و ظرف خام از گل و میباشند عذاب داده شده با آتش و به پختن و بزدن
والسبك والابتذال والامتهان عقابا على إجرامهم وأمّا المغيرية
و بگداختن و با استعمال کردن و خوار داشتن بجهت عذاب کردن بمقدار گناهای ایشان و اما مغیریه
فمنسوبة إلى مغيرة بن سعد ادّعى النبوّة وزعم أنّ الله نور على
پس نسبت کرده شده اند بسوی مغیره دعوی کرد پیغمبری را و زعم کرد بدرستی خدا نوری بر
صورة رجل وادّعى إحياء الموتى وغير ذلك وأمّا المنصورية
صورت آدمی دعوی کرد زنده کردن مرده را و غیر اینها را و اما منصوریه
فمنسوبة إلى أبي منصور كان يزعم أنّه صعد إلى السماء ومسح
پس نسبت کرده شده است بسوی ابی منصور بود زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوی آسمان و دست مالید
الربّ رأسه وزعم أنّ عيسى أوّل خلق الله ثمّ علي رضي الله عنه و
پروردگار سر او را و زعم کرده است آنکه عیسی اول مخلوقات خداست پس علی مخلوق است رض و
رسل الله لا ينقطع وأن لا جنّة ولا نار وتزعم هذه الطائفة أنّ
پیغمبران خدا منقطع نمیشوند و نه بهشت هست و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستی
من قتل أربعين نفسا ممّن خالفهم دخل الجنّة ويستحلّون أموال
آنکه کشت چهل کس را از مخالفان ایشان درآید در بهشت و حلال میدانند مال
الناس وأنّ جبريل عليه السلام أخطأ بالرسالة وهو الكفر
مردم را و بدرستی جبرائیل خطا کرد در رسالت و این قول ایشان کفرست
الذي لا يشوبه شيء وأمّا الخطابية فمنسوبة إلى أبي الخطّاب
که خلط نیست او را چیزی و اما خطابیه پس نسبت کرده شده اند بسوی ابی خطاب
يزعمون أنّ الأئمّة أنبياء أمناء وفي كلّ وقت رسول ناطق
زعم میکنند بدرستی امام پیغمبران اند امین و در هر وقتی پیغمبری گویاست



وصامت محمد ثم علي صامت واما المعمرية فكذلك تقول

وانفردت عن الخطابية بالزيادة في ترك الصلوة واما البزيعية

المنسوبة الى بزيع زعموا ان جعفر هو الله فلا يرى ولكن تشبه

هذه الصورة بنا لهم وانهم يأتيهم الوحي ويرفعون الى الملكوت

بنا لهم ما اعظم ربتهم ولكنهم واباطيلهم بل يحطون الى

اسفل السافلين الى الهاوية والدرك الاسفل من النار بمقالهم

السوء ودعواهم الزور واما المفضلية فمنسوبة الى المفضل

الصيرفي ينتحلون الرسالة والنبوة وقولهم في الائمة كقول

النصارى في المسيح واما الشريعية فمنسوبة الى شريع زعموا

ان الله تعالى في خمسة اشخاص النبي واله يعني في النبي واله و

ثم العباس وعلي وجعفر وعقيل واما السبائية فمنسوبة

الى عبد الله بن سبا من دعواهم ان عليا لم يمت وانه يرجع قبل

يوم القيمة والسيد الحميري منهم واما المفوضية فهم

القائلون ان الله فوض تدبير الخلق الى الائمة وان الله تعالى

قد اقدر النبي صلى الله عليه على خلق العالم وتدبيره وان كان ما

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

پیدا نکرده است خدا ازین عالم جزوے را وهم چنین گفته اند در حق علی رض که از ایشان کسے هست

إذا رأى السحاب سلم عليه يزعم أن عليا رض فيه على ما بيّنا من

هر گاه که می بینند ابر را سلام میکنند بر علی زعم کرده اند که علی رض در سحاب است بر طریق که بیان کردیم

قبل وأما الزيدية فإنما سموا بذلك لميلهم إلى قول زيد بن

بالا واما زیدیه نامیده شده اند باین نام از جهت میل کردن ایشان بسوے قول زید بن

علي في توليته أبي بكر وعمر رض وأما الجارودية فمنسوبة

علی در دوستی ابوبکر و عمر رض واما جارودیه از زیدیه پس منسوب اند

إلى أبي جارود زعموا أن عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الإمام

بابی جارود زعم کرده اند که علی رض وصی رسول خداست و او امام بر حق است

وقالوا إن النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويكون

وگفته اند ایشان که پیغمبر ص نص کرده بر علی به صفت علی نه بنام او [illegible]

الإمامة إلى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم وأما السليمانية

امامت بعد حسین رض پس امامت بمشورت است در ایشان کسیکه بر آید بشمشیر از ایشان

فمنسوبة إلى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا أن عليا كرم

پس منسوب اند بسلیمان گفت زرقان زعم کرده اند ایشان که علی رض

الله وجهه كان الإمام وأن بيعة أبي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

بود [illegible] خطا مستحق نبوده اند

باسم الفسق وأن الأمة تركت الأصلح وأما البترية فمنسوبة

[illegible] گذاشت اصلح را

إلى الأبتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا أن بيعة أبي بكر

به ابتر و آن نواست که لقب کرده شده است به ابتر و زعم کرده اند که بیعت ابوبکر

وعمر ليست بخطاء لأن عليا ترك الإمارة وهم واقفون في

و عمر نیست خطا زیرا که علی رض بر خبث خود گذاشت امیری را و ایشان توقف دارند

عثمان ويقولون علي إمام حين بويع وأما النعيمية فمنسوبة

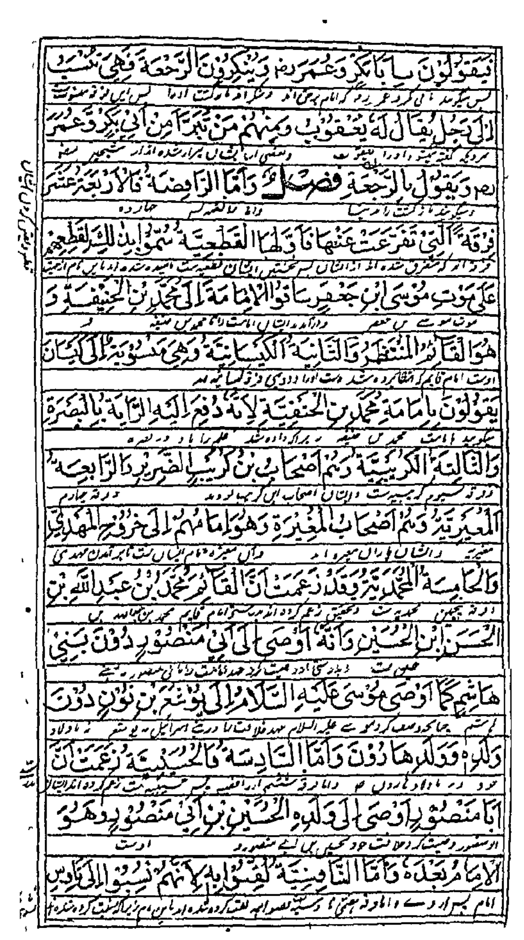
در حق عثمان که امام بر حق است یا نه و میگویند که علی رض امام است وقتیکه بیعت کرده شد او را و اما نعیمیه پس منسوب اند

إلى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول الأبترية إلا أنها تبرأت

به نعیم و آن نعیمیه میگویند ابتریه را لیکن ایشان بیزار شده اند

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به وأما اليعقوبية

از عثمان و منکر شده اند باو و اما یعقوبیه



يقولون بامامة أبي بكر وعمر رض وينكرون الرجعة فهي تنسب

الى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرأ من أبي بكر وعمر

رض ويقول بالرجعة **فصل** وأما الرافضة فالأربعة عشر

فرقة التي تفرعت عنها فأولها القطعية سموا بذلك لقطعهم

على موت موسى ابن جعفر سادسًا والامامة الى محمد بن الحنيفة و

هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة الى كيسان

يقولون بامامة محمد بن الحنفية لانه دفع اليه الراية بالبصرة

والثالثة الكريبية وهم أصحاب بن كريب الضرير والرابعة

المغيرية وهم أصحاب المغيرة وهو امامهم الى خروج المهدي

والخامسة المحمدية وقد زعمت أن القائم محمد بن عبد الله بن

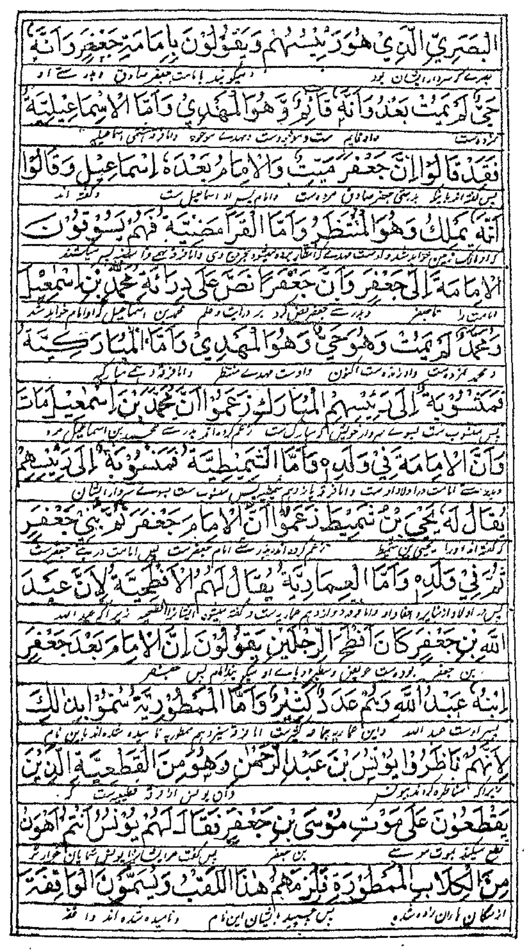
الحسن بن الحسين وأنه أوصى الى أبي منصور دون بني

هاشم كما أوصى موسى عليه السلام الى يوشع بن نون دون

ولده وولد هارون وأما السادسة فالحسينية زعمت أن

أبا منصور أوصى الى ولده الحسين بن أبي منصور وهو

الامام بعده وأما السابعة النابسية لقوابه لانهم نسبوا الى دابس



البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بامامة جعفر وانه

بصری که سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستی که او

حي لم يمت بعد وانه قائم وهو المهدي واما الاسماعيلية

زنده است نمرده و او قایم است و او مهدی است و اما فرقه اسماعیلیه

فقد قالوا ان جعفر ميت والامام بعده اسماعيل وقالوا

پس گفته اند بدرستیکه جعفر صادق مرده است و امام پس از او اسماعیل است و گفته اند

انه يملك وهو المنتظر واما القرامطية فهم يسوقون

که او پادشاه خواهد شد و او است مهدی که انتظار برده میشود و اما فرقه قرامطه پس میکشند

الامامة الى جعفر وان جعفرا نص على دراثه محمد بن اسمعيل

امامت را تا جعفر و بدرستیکه جعفر نص کرد بر دراثه و علم محمد بن اسماعیل که او امام خواهد شد

ومحمد لم يمت وهو حي وهو المهدي واما المباركية

و محمد نمرده است و او زنده است اکنون و او است مهدی منتظر و اما فرقه مبارکیه

فمنسوبة الى رئيسهم المبارك زعموا ان محمد بن اسمعيل مات

پس منسوب است بسوی سردار خویش که مبارک است زعم کرده اند بدرستیکه محمد بن اسماعیل مرد

وان الامامة في ولده واما الشميطية فمنسوبة الى رئيسهم

و بدرستیکه امامت در اولاد او است و اما فرقه شمیطیه پس منسوب است بسوی سردار ایشان

يقال له يحيى بن شميط زعموا ان الامام جعفر ثم بني جعفر

که گفته شد او را یحیی بن شمیط زعم کرده اند بدرستیکه امام جعفر است پس امامت در پسر جعفر است

ثم في ولده واما العمارية يقال لهم الافطحية لان عبد

پس در اولاد او و اما فرقه عماریه که گفته میشود ایشان را افطحیه زیرا که عبد الله

الله بن جعفر كان افطح الرجلين يقولون ان الامام بعد جعفر

بن جعفر بود پهن پای میگویند که امام پس از جعفر

ابنه عبد الله ثم عد ذكرنا واما الممطورية سموا بذلك

پسر او است عبد الله و اما فرقه ممطوریه نامیده شده اند باین نام

لانهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين

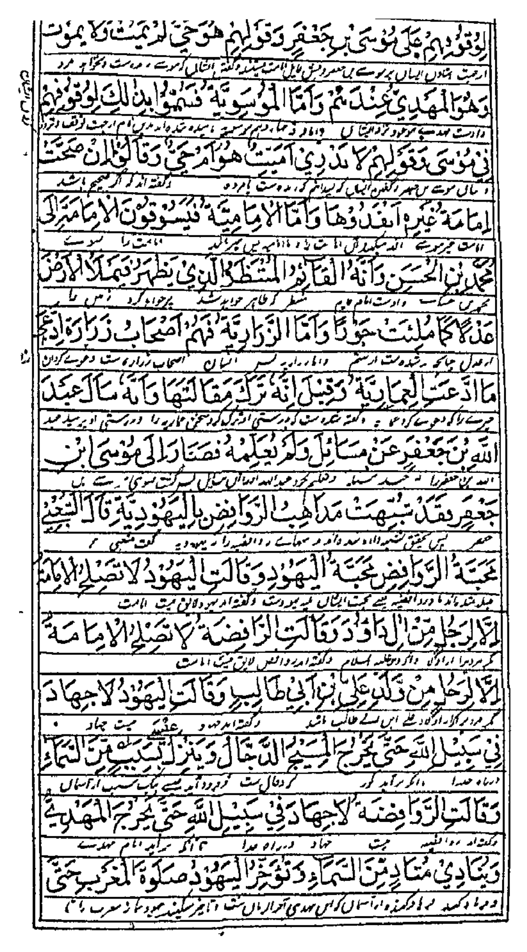
زیرا که مناظره کردند با یونس و آن یونس از فرقه قطعیه است که

يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس انتم اهون

قطع میکنند بموت موسی بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شما خوارترید

من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمون الواقفة

از سگان باران زده شده پس چسپید بایشان این نام و نامیده شده اند واقفه



لو توقفهم على موسى بن جعفر وقولهم هو حي لم يمت ولا يموت

وهو المهدي عندهم واما الموسوية فسموا بذلك لتوقفهم

في موسى وقولهم لا ندري أميت هو أم حي وقالوا ان صحت

إمامة غيره اعتقدناها واما الامامية فيسوقون الامامة الى

محمد بن الحسن وانه القائم المنتظر الذي يظهر فيملأ الارض

عدلا كما ملئت جورا واما الزرارية فهم اصحاب زرارة ادعوا

ما ادعت العمارية وقيل انه ترك مقالتها وانه سأل عبد

الله بن جعفر عن مسائل ولم يعلمه فصار الى موسى بن

جعفر فقد شبهت مذاهب الروافض باليهودية قال الشعبي

محبة الروافض محبة اليهود وقالت اليهود لا تصلح الامامة

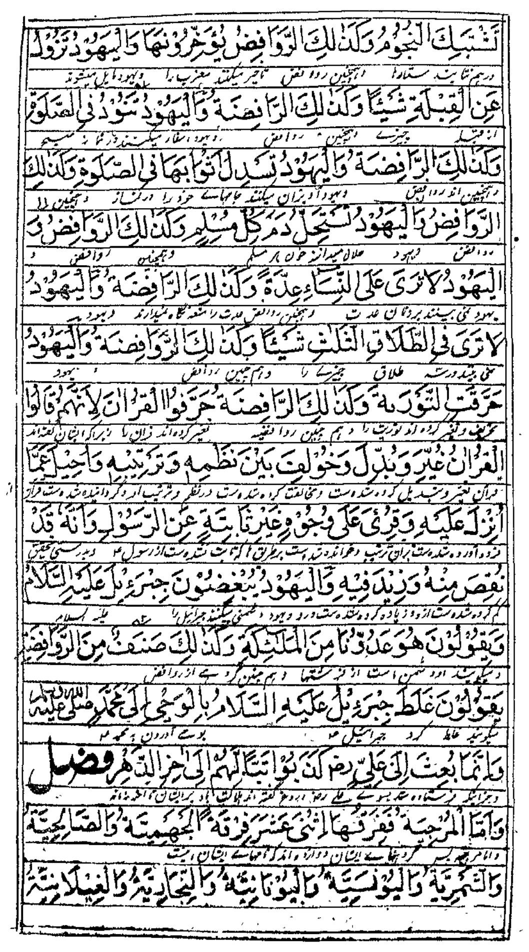
الا لرجل من آل داود وقالت الرافضة لا تصلح الامامة

الا لرجل من ولد علي بن ابي طالب وقالت اليهود لا جهاد

في سبيل الله حتى يخرج المسيح الدجال وينزل سبب من السماء

وقالت الرافضة لا جهاد في سبيل الله حتى يخرج المهدي

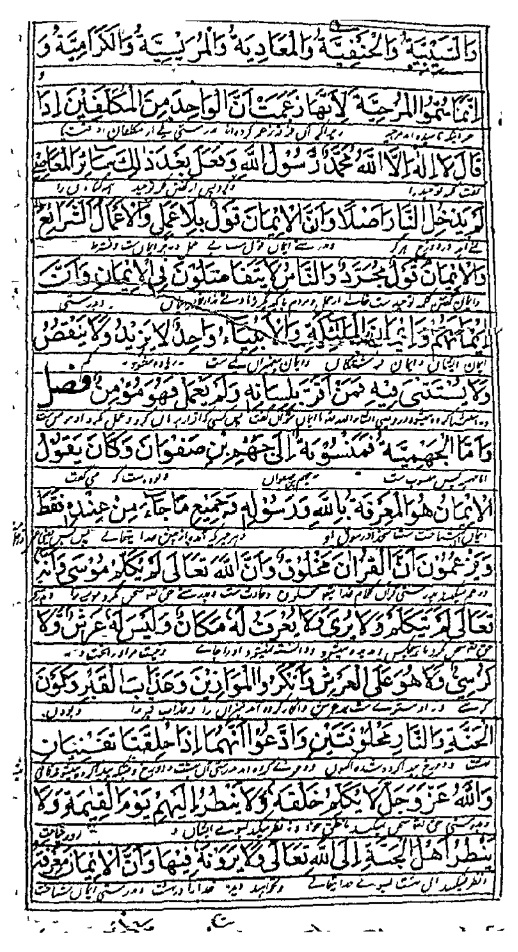
وينادي مناد من السماء وتؤخر اليهود صلوة المغرب حتى



تشتبك النجوم وكذلك الروافض يؤخرونها واليهود تزول
عن القبلة شيئا وكذلك الرافضة واليهود تسود في الصلوة
وكذلك الرافضة واليهود تسدل اثوابها في الصلوة وكذلك
الروافض واليهود تستحل دم كل مسلم وكذلك الروافض و
اليهود لا ترى على النساء عدة وكذلك الرافضة واليهود
لا ترى في الطلاق الثلث شيئا وكذلك الروافضة واليهود
حرفت التورية وكذلك الرافضة حرفوا القران لانهم قالوا
القران غير وبدل وخولف بين نظمه وترتيبه واحيل عما
انزل عليه وقرئ على وجوه غير ثابتة عن الرسول وانه قد
نقص منه وزيد فيه واليهود يبغضون جبرئيل عليه السلام
ويقولون هو عدونا من الملئكة وكذلك صنف من الروافض
يقولون غلط جبرئيل عليه السلام بالوحي الى محمد صلى الله عليه
وانما بعث الى علي رض كذبوا تبا لهم الى اخر الدهر

فصل

واما المرجئة ففرقها اثنتي عشرة فرقة الجهمية والصالحية
والشمرية واليونسية واليونانية والنجارية والغيلانية



والتبنية والحنفية والمعادية والمريسية والكرامية و

إنما سموا المرجئة لأنها زعمت أن الواحد من المكلفين إذا

قال لا إله إلا الله محمد رسول الله وفعل بعد ذلك سائر المعاصي

لم يدخل النار أصلاً وأن الإيمان قول بلا عمل والأعمال الشرائع

والإيمان قول مجرد والناس لا يتفاضلون في الإيمان وأن

إيمانهم وإيمان الملائكة والأنبياء واحد لا يزيد ولا ينقص

ولا يستثنى فيه فمن أقر بلسانه ولم يعمل فهو مؤمن **فصل**

وأما الجهمية فمنسوبة إلى جهم بن صفوان وكان يقول

الإيمان هو المعرفة بالله ورسوله وجميع ما جاء من عنده فقط

ويزعمون أن القرآن مخلوق وأن الله تعالى لم يكلم موسى وأنه

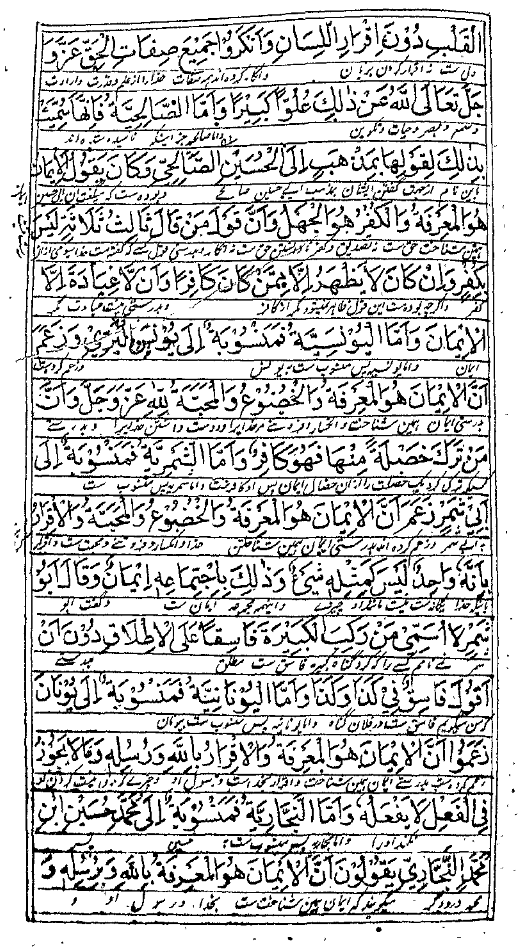
تعالى لم يتكلم ولا يرى ولا يعرف له مكان وليس له عرش ولا

كرسي ولا هو على العرش وأنكروا الموازين وعذاب القبر وكون

الجنة والنار مخلوقتين وادعوا أنهما إذا خلقتا تفنيان

والله عز وجل لا يكلم خلقه ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا

ينظر أهل الجنة إلى الله تعالى ولا يرونه فيها وأن الإيمان معرفة



القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و

جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت

بذلك لقولها بمذهب الى الحسين الصالحي وكان يقول الايمان

هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس

بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا

الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس البري وزعم

ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان

من ترك خصلة منها فهو كافر واما الشمرية فمنسوبة الى

ابي شمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار

بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو

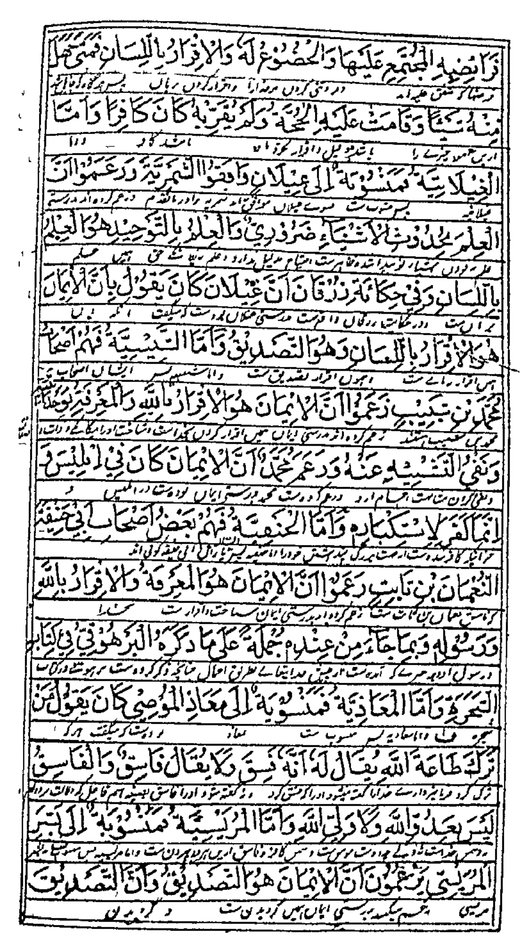
شمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان

اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان

زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وما لا يجوز

في العقل لا يفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين بن

محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله ورسله و



فرائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمتى جهل
منه شيئا وقامت عليه الحجة ولم يقر به كان كافرا واما
الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الشمرية وزعموا ان
العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم
باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان
هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب
محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته
ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و
انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة
النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله
ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب
الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ الموصي كان يقول من
ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق
ليس بعدو الله ولا ولي الله واما المريسية فمنسوبة الى بشر
المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق



يكون بالقلب واللسان والى هذا كان يذهب ابن الراوندي

وزعم ايضا ان السجود للشمس ليس بكفر ولكنه امارة الكفر

فصل واما الكرامية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كرام

زعموا ان الايمان هو الاقرار باللسان دون القلب وان المنافقين

كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم ان الاستطاعة تتقدم

الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال اهل السنة

من انها مع الفعل ولا يجوز ان يتقدمه من غير شرط ومؤلفو

كتبهم ابو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب في

الحسين بن محمد النجار واكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و

نواحي خراسان **فصل** في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية

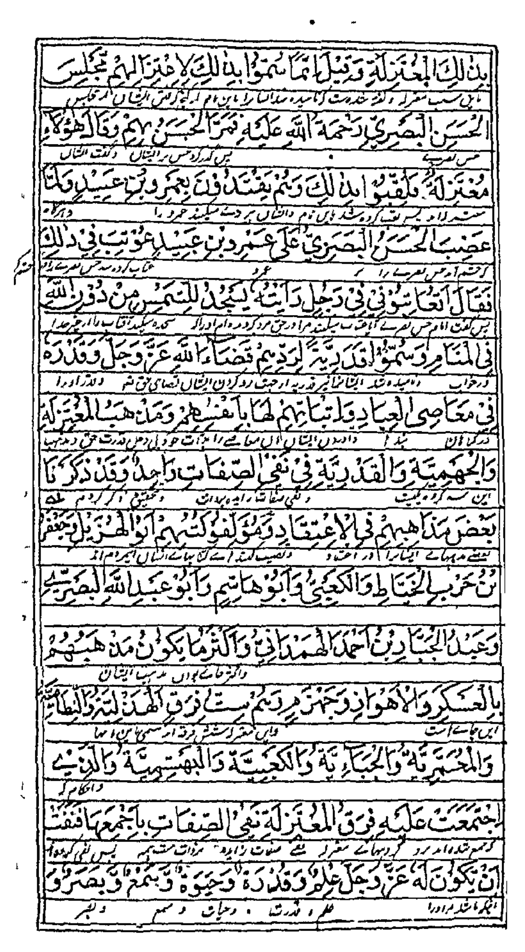
وانما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم اقاويل

المسلمين لان الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال

بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الايمان وقال بعضهم هم

كافرون فاحدث واصل بن عطا قولا ثالثا وفارق المسلمين

واعتزل المؤمنين فقال انهم ليسوا بمؤمنين ولا كافرين فسموا



بذلك المعتزلة وقيل انما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس
الحسن البصري رحمة الله عليه ثم ان الحسن لامهم وقال هؤلاء
معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما
غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد عوتب في ذلك
فقال اتعاتبوني في رجل رأيته يسجد للشمس من دون الله
في المنام وسموا القدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره
في معاصي العباد واثباتهم لها بانفسهم ومذهب المعتزلة
والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا
بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفوا كتبهم ابو الهذيل وجعفر
بن حرب الخياط والكعبي وابو هاشم وابو عبد الله البصري
وعبد الجبار بن احمد الهمداني واكثر ما يكون مذهبهم
بالعسكر والاهواز وجهرم وهم ست فرق الهذلية والنظامية
والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي
اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات باجمعها فنفت
ان يكون له عز وجل علم وقدرة وحيوة وسمع وبصر و

كذلك نفي الصفات المثبتة بالسمع من الاستواء والنزول

همچنین نفی کرده اند صفات که ثابت کرده شده اند بشرع از استوا که مذکور است در آیه الرحمن على العرش استوى ونزول

وغير ذلك واجتمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته

واتفاق کرده اند نیز بر اینکه کلام خدا حادث است مرکب از صوت وحرف واراده خدا

محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة

[illegible]

لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده

[illegible]

ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات

[illegible]

غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون

[illegible]

لها دون ربهم وان كثيرا مما يتغذاه الانسان لم يرزقه الله اذا

[illegible]

كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان

[illegible]

الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه

[illegible]

وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه

[illegible]

يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابد الابدين وتبطل جميع

[illegible]

حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه لاهل الكبائر

[illegible]

واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان وردوا الخروج على السلطان

[illegible]

وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة

[illegible]

عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

[illegible]

يكلم آدم ونوحا وابراهيم وموسى وعيسى ومحمدا صلوات الله

سخن نگوید آدم را و نوح را و ابراهیم را و موسی را و عیسی را و محمد رسول الله را

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرائيل ولا

و جبرائیل را و میکائیل را و اسرافیل را

حملة العرش ولا سائر الامم مثل ما يكلم ابليس واليهود والنصرى

برداردگان عرش و دیگر امتان همچنانکه سخن میگوید شیطان و جهودان و ترسایان

واما التي انفردت به كل فرقة منها اما الهذلية فقد انفرد

واما احکام که جدا شده اند هر گروه از ایشان احکام اما هذلیه پس تحقیق جدا شده است

شيخهم ابو الهذيل بان لله علما وقدرة وسمعا وبصرا وان

پیر ایشان ابو الهذیل با آنکه هست خدا را علم و قدرت و سمع و بصر و اینکه سخن

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدورات الله

متناهي فيبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوز ان يكون الميت

والمعدوم والعاجز يفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

يزل سميعا واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفي الاعراض الا الحركة الاعتمادية

ويقول ان الانسان هو الروح وان احدا لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

وانما راى طرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

الصلوة عامدا ذاكرا فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

وَيَقُولُ بِاجْتِمَاعِهَا عَلَى بَاطِلٍ وَيَقُولُ اِنَّ الْاِيمَانَ مِثْلُ الْكُفْرِ وَالطَّاعَةَ

كَالْمَعْصِيَةِ وَفِعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ كَفِعْلِ اِبْلِيسَ اللَّعِينِ وَاِنَّ سِيرَةَ عُمَرَ

وَعَلِيٍّ كَسِيرَةِ الْحَجَّاجِ وَاِنَّمَا اَلْتَزَمَ ذٰلِكَ وَدَكَيَهُ لِاَنَّهُ كَانَ يَقُولُ

الشَّيْئَانِ كُلُّهُ جِنْسٌ وَاحِدٌ وَزَعَمَ اَنَّ الْقُرْاٰنَ لَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي نَظْمِهِ وَ

اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَيْسَ بِقَادِرٍ عَلَى تَحْرِيقِ الطِّفْلِ وَلَوْ كَانَ عَلَى شَفِيرِ

جَهَنَّمَ وَلَا عَلَى طَرْحِهِ فِيهَا وَهُوَ اَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْكُفْرِ مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ

وَكَانَ يَقُولُ اِنَّ الْجِسْمَ يَتَجَزَّى اِلٰى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ وَكَانَ يَقُولُ اِنَّ

الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبَ وَالْخَنَافِسَ فِي الْجَنَّةِ وَكَذٰلِكَ الْكِلَابَ وَالْخَنَازِيرَ

فِي الْجَنَّةِ وَاَمَّا الْمُعَمَّرِيَّةُ فَكَانَ شَيْخُهُمُ الْمُعَمَّرُ يَقُولُ بِقَوْلِ اَهْلِ

الطَّبَائِعِ وَيَتَجَاوَزُ وَيَزْعُمُ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمْ يَخْلُقْ لَوْنًا وَلَا طَعْمًا

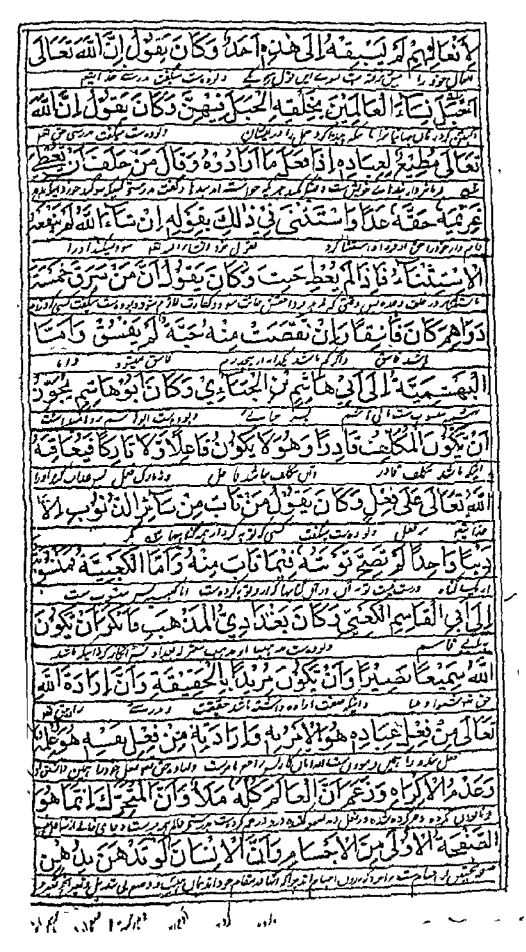
وَلَا رَائِحَةً وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيٰوةً وَاَنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ فِعْلُ الْجِسْمِ بِطَبْعِهِ

وَكَانَ يَقُولُ اِنَّ الْقُرْاٰنَ فِعْلُ الْاَجْسَامِ وَلَيْسَ هُوَ بِفِعْلِ اللّٰهِ وَاَنْكَرَ

اَنْ يَكُونَ اللّٰهُ تَعَالٰى قَدِيمًا تَبًّا لَهُ وَاَبْعَدَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ هٰذِهِ

الْاُمَّةِ وَاَمَّا الْجُبَّائِيَّةُ فَكَانَ شَيْخُهُمُ الْجُبَّائِيُّ خَرَقَ الْاِجْمَاعَ وَ

شَذَّ عَنْهُ فِي اَشْيَاءَ مِنْهَا اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اِنَّ الْعِبَادَ خَالِقُونَ



لأفعالهم لم يسبقه الى هذه احد وكان يقول ان الله تعالى

اختبر نساء العالمين بخلقه الحبل فيهن وكان يقول ان الله

تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطي

غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه

الاستثناء فاذا لم يعط حنث وكان يقول ان من سرق خمسة

دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما

البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز

ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه

الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا

ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوبة

الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون

الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله

تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه

وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملأ وان المتحرك انما هو

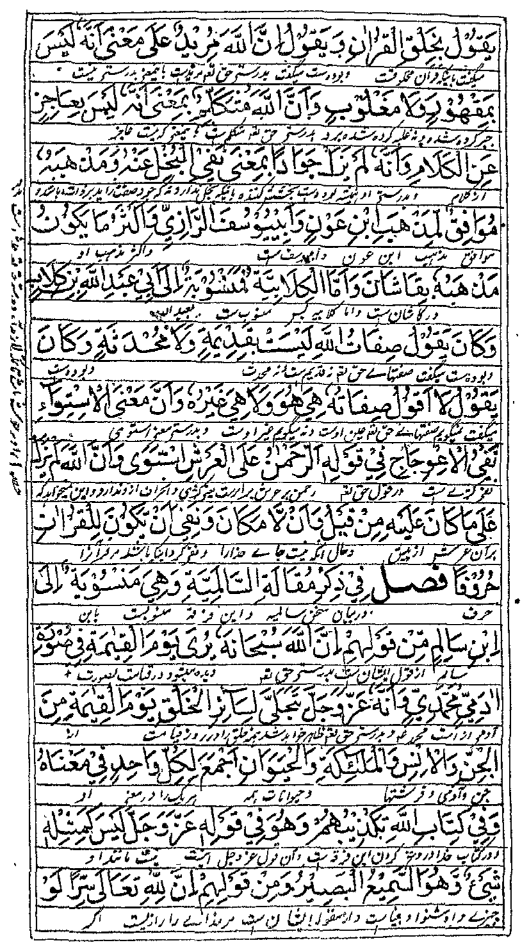
الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن



وَمَتَى لَمْ يَكُنْ هُوَ الْمُتَحَرِّكُ لَكِنَّ الذِّهْنَ مُتَحَرِّكٌ وَكَانَ يَقُولُ أَنَّ
الْقُرْآنَ مُحْدَثٌ وَلَا يَقُولُ مَخْلُوقٌ فَصْلٌ وَأَمَّا ذِكْرُ مَقَالَةِ
الْمُشَبِّهَةِ وَهُمْ ثَلَاثَةُ فِرَقٍ الْهِشَامِيَّةُ وَالْمُقَاتِلِيَّةُ وَ
الْوَاسِمِيَّةُ وَالَّذِي اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْفِرَقُ الثَّلَاثَةُ أَنَّ اللَّهَ
جِسْمٌ وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُعْقَلَ الْمَوْجُودُ إِلَّا جِسْمًا وَالَّذِي
غَلَبَ عَلَيْهِمُ التَّشْبِيهُ فِرَقُ الرَّوَافِضَةِ وَالْكَرَّامِيَّةِ الَّذِي
أَلَّفَ كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَلَهُ كِتَابٌ فِي إِثْبَاتِ الْجِسْمِ
وَأَمَّا الْهِشَامِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَزَعَمَ أَنَّ
اللَّهَ تَعَالَى جِسْمٌ طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ نُورٌ سَاطِعٌ لَهُ قَدْرٌ مِنَ
الْأَقْدَارِ كَالسَّبِيكَةِ الصَّافِيَةِ يَتَحَرَّكُ وَيَسْكُنُ وَيَقُومُ وَيَقْعُدُ
وَحُكِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أَحْسَنُ الْأَقْدَارِ أَنْ يَكُونَ سَبْعَةَ أَشْبَارٍ
وَقِيلَ لَهُ رَبُّكَ أَعْظَمُ أَمْ أُحُدٌ فَقَالَ رَبِّي أَعْظَمُ وَأَمَّا الْمُقَاتِلِيَّةُ
فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ حُكِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى جِسْمٌ وَأَنَّهُ جُثَّةٌ عَلَى صُورَةِ الْإِنْسَانِ لَحْمٌ وَدَمٌ وَلَهُ جَوَارِحُ
وَأَعْضَاءٌ مِنْ رَأْسٍ وَلِسَانٍ وَعُنُقٍ وَأَنَّهُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ لَا يُشْبِهُ



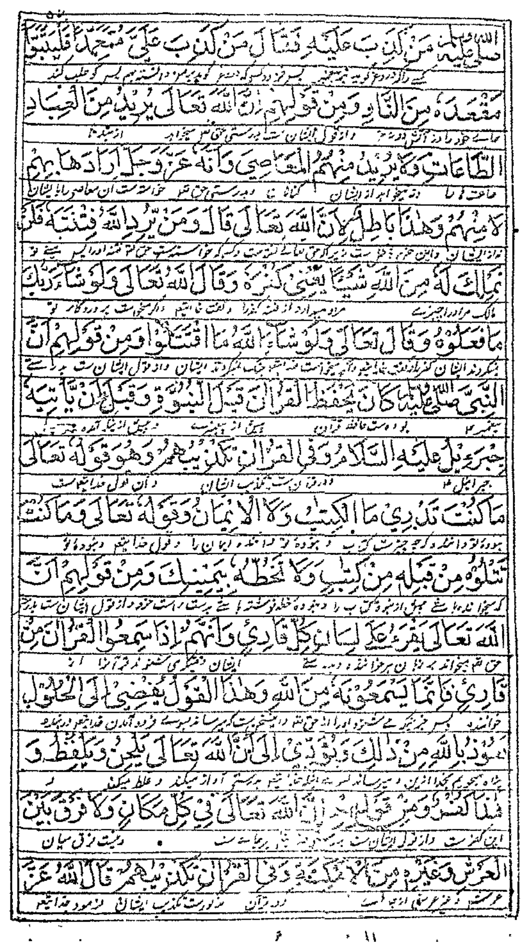
الأشياء ولا تشبهه **فصل** في ذكر مقالة الجهمية تفرد
جهم بن صفوان بأن الانسان انما ينسب اليه ما يظهر منه
على المجاز لا على الحقيقة كما يقال طال النبات وأدركت
الثمرة وكان يأبى أن يقول ان الله شيء ويقول محدث ونفى
علم الله ويمتنع أن يقول ان الله كان عالما بالأشياء قبل كونها
ويقول ان الجنة والنار تفنيان وينفي الصفات كان
جهم بترمذ وهو بلخ وقتل بمرو وله تأليف في الصفات
قتله مسلم بن أحوز المازني وأما الضرارية فمنسوبة الى
ضرار بن عمرو وكان يقول ضرار ان الاجسام اعراض مجتمعة
وجوز ان تنقلب الاعراض اجساما وان الاستطاعة بعض
المستطيع وهي قبل الفعل وأنكر قراءة ابن مسعود وأبي بن
كعب وأما النجارية فهي منسوبة الى الحسين بن محمد النجار
كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى والعبد
كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات
الا في الارادة فانه اثبت ان القديم مريد لنفسه ثم ان



يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد على معنى انه ليس
بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز
عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه
موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي واكثر ما يكون
مذهبه بقاشان واما الكلابية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب
وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان
يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء
نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل
على ما كان عليه من قبل وان لا مكان ونفى ان يكون للقرآن
حروفا **فصل** في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى
ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيمة في صورة
آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيمة من
الجن والانس والملئكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه
وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله
شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو



أظهره لبطل التدبير وللأنبياء سرّ لو أظهره لبطلت
النبوة وللعلماء سرّ لو أظهره لبطل العلم وهذا فاسد لأن
الله تعالى حكيم وتدبيره محكم لا يتطرق نحوه البطلان و
الفساد وما ذكروه يؤدي إلى إبطال حكمته تعالى وهذا كفر
ومن قولهم إن الكفار يرون الله تعالى في الآخرة ويحاسبهم
ومن قولهم إن إبليس سجد لآدم في الثانية وفي القرآن تكذيبهم
وهو قول الله عز وجل إلا إبليس أبى واستكبر وكان من الكافرين
وقوله تعالى إلا إبليس لم يكن من الساجدين ومن قولهم إن
إبليس ما دخل الجنة وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى
أخرج منها فإنك رجيم ومن قولهم إن جبرئيل كان يجيء إلى
النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبرح من مكانه ومن قولهم إن الله تعالى
لما كلم موسى عليه السلام أعجب موسى بنفسه فأوحى الله إليه
يا موسى أتعجبك نفسك مدّ عينيك فمدّ موسى عينيه فنظر
وإذا قدامه مائة طور وعلى كل طور موسى وهذا منكر عند أهل
النقل وأصحاب الحديث فهو حديث باطل وقد أوعد النبي



صلى الله عليه وسلم من كذب عليه فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ
مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد
الطاعات ولا يريد منهم المعاصي وانه عز وجل ارادها بهم
لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن
تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك
ما فعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان
النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القرآن قبل النبوة وقبل ان ياتيه
جبريل عليه السلام وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى
ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت
تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان
الله تعالى يقرء على لسان كل قارئ وانهم اذا سمعوا القرآن من
قارئ فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول
نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و
هذا كفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين
العرش وغيره من الاماكنة وفي القرآن تكذيبهم قال الله عز


وجل الرحمن على العرش استوى ولا يقال على الارض استوى
ولا على بطون الحبالى والجبال وغير ذلك من الامكنة وهذا آخر
ما يتعلق بالاعتقاد والاصول على وجه الاشارة والاختصار
واما لم نشر الى ابطال كل مذهب من مذاهب هذه الفرق
الضالة خوفا من اطالة الكتاب واما اوردنا ذكر مقالاتهم
مجردة للتحذير منها اعاذنا الله واياكم من شر هذه المذاهب
واهلها واماتنا على الاسلام والسنة في الفرقة الناجية برحمته
باب واما الاتعاظ بمواعظ القرآن والالفاظ النبوية
في مجالس نذكرها فالاول من ذلك مجلس في قوله عز وجل
واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم اعلم ان
هذه الآية في سورة النحل وهي مكية الا ثلاث آيات من آخرها
انزلت بالمدينة وعدد آياتها مائة وعشرون آية وثمان آيات
وعدد كلماتها الف وثمان مائة واحدى واربعون كلمة و
حروفها سبعة آلاف وسبعمائة وتسعة احرف قال اهل
التفسير كان سبب نزول هذه الآية ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ



سورة النجم وقرء والليل إذا يغشى في صلوة الفجر بمكة فاعلن
قراءتهما فلما بلغ إلى قوله أفرأيتم اللات والعزى ومنوة
الثالثة الأخرى نعس النبي صلى الله عليه فألقى الشيطان في قراءته
تلك الغرانيق العلى عندها الشفاعة ترتجى يعني الأصنام
ففرح المشركون بذلك لأنهم أثبتوا لها الشفاعة ويقولون
هؤلاء شفعاؤنا عند الله كما قال الله عز وجل ما نعبدهم إلا
ليقربونا إلى الله زلفى وكانوا يقولون أنها أجسام طاهرة
ليس لها ذنوب نهي أولى بالعبادة لها من غيرها من الملوك
والملئكة لأن لهم ذنوبا وهم ذوو أرواح فشبهوا الأصنام
بالغرانيق وهي الكركي من الطيور واحدها غرنوق وغرنيق
لكونها تعلو وترتفع في السماء وقيل هو طائر أبيض من طير
الماء وقيل هو الكركي ويسمى أيضا للشاب الناعم غرنوق
ومنه حديث علي رض فكأني أنظر إلى غرنوق من قريش يتشحط
في دمه أي شاب وقال المقاتل يعني الملائكة رجوا أن تكون
للملئكة شفاعة لأن طائفة من الكفار كانت تعبد الملئكة



فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم

ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع

ملأ كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال يحيى كما تحيى

ام ايمن وصواحباتها وكان ايمن خادم النبي صلى الله عليه وسلم فعشت يوم

حتى توقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك وهما من سجع

الشيطان ونسبته القاهما في قرائة النبي صلى الله عليه وسلم عند آخر ذكر

الطواغيت والاصنام فعجب الفريقان كلاهما من سجود الجميع

واتباعهم للنبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود

المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم

الى النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطان في امنيته

واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه

فسجدوا تعظيما لآلهتهم ففشت الكلمتان في الناس باظهار

الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي

صلى الله عليه وسلم فلما امسى اتاه جبرئيل عليه السلام وقال معاذ الله

من هاتين الكلمتين ما انزلهما ربي عز وجل ولا امرني بهما

ربك فلما رأى ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شق عليه وقال

پروردگار تو پس هرگاه دید این را پیغمبر [illegible] دشوار شد بر پیغمبر [illegible] وگفت

أطعت الشيطان وتكلمت بكلامه وأشركته في أمر الله عز

فرمانبردار شدم شیطان را و سخن گفتم سخن شیطان را و شریک کردم شیطان را در کار خدا

وجل فنسخ الله ما ألقى الشيطان وأنزل عليه وما أرسلنا من

پس محو کرد خدا چیزی را که انداخته بود شیطان بر زبان رسول و فرود آورد حق تعالی این آیت را بر پیغمبر [illegible]

قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته

پیش از تو هیچ رسول و نبی را مگر وقتی که تلاوت کرد کلام مرا انداخت شیطان در امنیت او

يعني في تلاوته وقراءته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم

یعنی در قرائت او و تلاوت او پس دور میکند حق تعالی چیزی را که انداخته است شیطان پس استوار

الله آياته والله عليم حكيم فلما برأ الله عز وجل نبيه صلى

میکند حق تعالی آیات خود را [illegible] و الله دانا است و حکیم پس هرگاه که پاک گردانید حق تعالی نبی خود را

الله عليه وسلم من سجع الشيطان وفتنته انقلب المشركون بضلالتهم

از سجع شیطان و بلای او برگشتند مشرکان از جهت گمراهی

وعداوتهم ثم أمر النبي صلى الله عليه وسلم بالاستعاذة فأنزل الله عز و

و دشمنی خویش پس امر کرده شد پیغمبر را با استعاذه پس فرستاد حق تعالی این آیت را

جل فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم قال عبد الله

گفت

بن عباس معناه إذا أردت أن تقرأ القرآن فقل أعوذ بالله من

ابن عباس معنی این آیت اینست وقتیکه خواهی تو خواندن قرآن پس بگو اعوذ بالله من

الشيطان الرجيم يعني احترز بالله من الشيطان الرجيم أي إبليس

الشیطان الرجیم مراد میدارد پناه بخدا از شیطان رانده شده ای ابلیس

اللعين يعني المرجوم باللعنة فقال ليس شيء قط أغلظ على إبليس

لعین که ملعون [illegible] مراد میدارد [illegible] رانده شده [illegible] پس گفت نیست هیچ چیزی سخت تر بر ابلیس

اللعين من التعوذ بالله منه إنه ليس له سلطان يعني ملكا على

از پناه جستن خدا [illegible] بدرستی نیست مر شیطان را غلبه ملک بر کسانیکه

الذين آمنوا في علم الله في الشرك فيضلهم عن الهدى وعلى ربهم

ایمان آورده اند در علم خدا [illegible] شرک [illegible] گمراه کند ایشان را از راه راست و بر پروردگار

يتوكلون يعني بالله يثقون إنما سلطانه يعني ملكه على الذين

خود توکل میکنند مراد میدارد [illegible] جز این نیست که غلبه و ملکت او بر کسانیکه



يسولونه يعني ابليس اللعين يعني يتبعونه على امره فيضلهم
عن دينهم الاسلام والذين هم به يعني بالله مشركون اي من اجله
مشركون باب ومعنى اعوذ الاستعاذة والاستجارة و
الالتجاء والمعاذ الملجا يقال عاذ به يعوذ به عياذا واعوذ
عوذا ومعنى معاذ الله اي الملجا اليه واعوذ بالله يقال هذا
عوذ لي مما اخاف اي مجيري والدافع عني وكان العبد يعوذ
بالله ليقيه من شر الشيطان والتعوذ بالقران هو التشفي
به وقيل معنى الاستعاذة الاحتراز بالله عز وجل قال الله تعالى
حاكيا عن ام مريم رب اني اعيذها بك وذريتها يعني مريم
وعيسى من الشيطان الرجيم يعني احترز بالله في حفظهما من
الشيطان الرجيم واشتقاق الشيطان ماخوذ من الشطن وهو
الحبل الطويل المضطرب والشطن البعد فكانه تباعد من
الخير وطال في الشر واضطرب فيه ثم قيل للانسان شيطان
اي كالشيطان في فعله وكل شيء مستقبح فهو مشبه
بالشيطان يقال كان وجهه وجه الشيطان وكان راسه

مِنَ الأَسْبَابِ وَحُسْنِ الآدَابِ فِي أَدَاءِ الأَوَامِرِ وَالِانْتِهَاءِ النَّهْيِ

وَالرِّضَاءِ بِجَرَيَانِ المَقْدُورِ فِي النَّفْسِ وَالمَالِ وَالأَهْلِ وَالوَلَدِ

الحَلَالِ أَجْمَعِينَ فَإِذَا دَامَ العَبْدُ عَلَى ذَلِكَ وَلَازَمَهُ وَوَاظَبَ عَلَيْهِ

وَعَانَقَهُ كَانَتْ لَهُ النَّجَاةُ مِنْ نَزْغِ الشَّيْطَانِ وَوَسْوَاسِهِ وَهَوَاجِسِ

النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَعَذَابِ القَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَهَوْلِ القِيَامَةِ وَ

شِدَّتِهَا وَأَلَمِ النَّارِ وَزَفْرَتِهَا وَكَانَ فِي جِوَارِ اللهِ فِي جَنَّةِ المَأْوَى

مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ

رَفِيقًا مُنْقَلِبًا فِي نِعَمِ اللهِ فِي كُلِّ حَالٍ دَائِمًا أَبَدًا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَى العَبْدِ سِمَةُ

العُبُودِيَّةِ لِلْمَلِكِ الأَعْلَى لَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ الضَّعِيفِ الخَسِيسِ

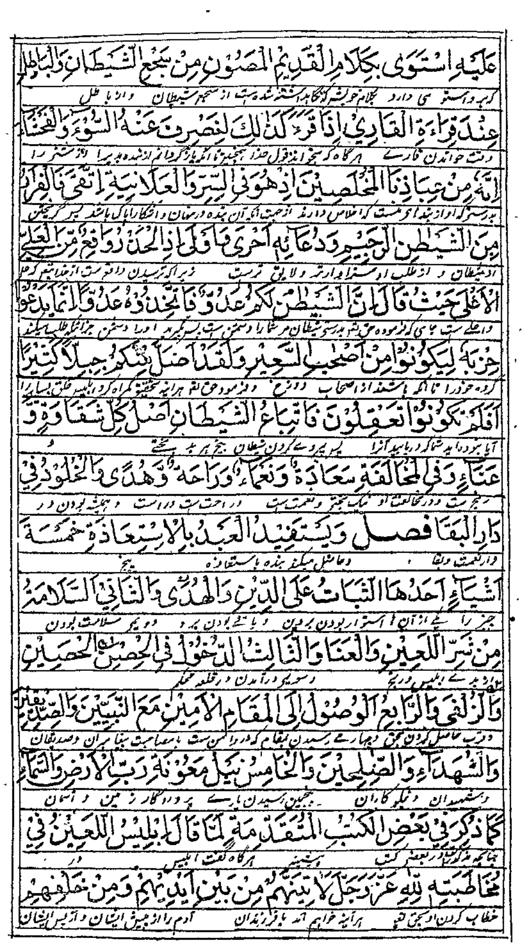
الأَدْنَى عَلَيْهِ تَسَلُّطٌ وَابْتِلَاءٌ فِي الجَلْوَةِ وَلَا إِذَا خَلَا لَا عَلَى القَلْبِ

بِالمَعْصِيَةِ إِذَا نَوَى وَلَا عَلَى الجَوَارِحِ إِذَا كَادَتْ بِهَا أَنْ تَهْوِيَ وَ

تُرْدِيَ فَيَجْتَنِبُ فَيَسْمَعُ النِّدَاءَ هَكَذَا فَعَلْنَا بِمَنْ تَرَكَ الهَوَى وَاتَّبَعَ

الحَقَّ وَبِهِ اهْتَدَى وَفِيهِ يَخْتَصِمُ المَلَأُ الأَعْلَى وَبِالعَظِيمِ يُدْعَى

فِي المَلَكُوتِ الأَعْلَى وَبِهِ يُبَاهِي المَلِكُ الأَعْلَى عَلَى العَرْشِ إِذْ هُوَ



عَلَيْهِ اسْتَوَى بِكَلَامِ الْقَدِيمِ الْمَصُونِ مِنْ سَجْعِ الشَّيْطَانِ وَالْبَاطِلِ

که بر وی استوی می دارد بکلام خویش که نگاهداشته شده است از سجع شیطان و از باطل

عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقَارِي إِذَا قَرَأَ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ

وقت خواندن قاری هرگاه که بخواند قول خدا همچنین تا آنکه بازگردانیم از بنده بدی را و از فحشا را

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ إِذْ هُوَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ اتَّقَى فَالْفِرَارُ

بدرستیکه او از بندهای ماست که اخلاص دارند از جهت آنکه آن بنده در نهان و آشکارا پاک باشد پس گریختن

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدُعَائِهِ أَحْرَى فَأَوْلَى إِذِ الْحَذَرُ وَاقِعٌ مِنَ الْعَلِيِّ

از شیطان و از طلب او سزاوارتر و لایق تر است زیرا که ترسیدن واقع است از خدای تعالی که

الْأَعْلَى حَيْثُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو

واعلی است جایی که فرموده حق تعالی بدرستی شیطان مر شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز اینکه طلب میکند

حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا

گروه خود را تا آنکه باشند از اصحاب دوزخ و فرمود حق تعالی هرآینه تحقیق گمراه کرد ابلیس خلق بسیار را

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ فَاتِّبَاعُ الشَّيْطَانِ أَصْلُ كُلِّ شَقَاوَةٍ وَ

آیا نبوده اید شما که در یابید آنرا پس پیروی کردن شیطان بیخ هر بد بختی

عَنَاءٍ وَفِي الْمُخَالَفَةِ سَعَادَةٌ وَنَعْمَاءُ وَرَاحَةٌ وَهُدًى وَالْخُلُودُ فِي

رنج است و در مخالفت او نیک بختی و نعمت است و راحت است و راست و همیشه بودن در

دَارِ الْبَقَا فَصْلٌ وَيَسْتَفِيدُ الْعَبْدُ بِالِاسْتِعَاذَةِ خَمْسَةَ

دار نعمت و بقا و حاصل میکند بنده باستعاذه پنج

أَشْيَاءَ أَحَدُهَا الثَّبَاتُ عَلَى الدِّينِ وَالْهُدَى وَالثَّانِي السَّلَامَةُ

چیز را یکی از آن استوار بودن بر دین و راه یافتن بود و دویم سلامت بودن

مِنْ شَرِّ اللَّعِينِ وَالْعَنَا وَالثَّالِثُ الدُّخُولُ فِي الْحِصْنِ الْحَصِينِ

از بدی ابلیس و رنج و سیوم در آمدن در قلعه محکم

وَالزُّلْفَى وَالرَّابِعُ الْوُصُولُ إِلَى الْمَقَامِ الْأَمِينِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ

و قرب حاصل کردن بحق و چهارم رسیدن بمقام که در امن است با مصاحبت پیغامبران و صدیقان

وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَالْخَامِسُ نَيْلُ مَعُونَةِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

و شهیدان و نیکوکاران و پنجم رسیدن یاری پروردگار زمین و آسمان

كَمَا ذُكِرَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ لَمَّا قَالَ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فِي

چنانچه مذکور شده در بعض کتب پیشینه هرگاه گفت ابلیس در

مُخَاطَبَتِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ

خطاب کردن او بحق تعالی هرآینه خواهم آمد بفرزندان آدم را از پیش ایشان و از پس ایشان



وعن ايمانهم وعن شمائلهم قال الله تعالى وعزتي وجلالي لاغرقهم

بالاستعاذة فاذا استعاذوا بي حفظتهم عن اليمين بالهداية وعن

الشمال بالعناية وعن الخلف بالعصمة وعن القدام بالنصرة حتى

لا تضرهم وسوستك يا ملعون وورد في بعض الاحاديث عن رسول

الله صلى الله عليه انه قال من استعاذ بالله مرة حفظه الله تعالى في يومه

ذلك وقال ايضا عليه السلام اغلقوا ابواب المعاصي بالاستعاذة و

افتحوا ابواب الطاعة بالتسمية قيل ان ابليس يبعث كل يوم

ثلثمائة وستين عسكرا لاضلال المؤمن فاذا استعاذ بالله

نظر الله الى قلبه ثلثمائة وستين نظرة ففي كل نظرة من

نظراته تهلك عسكر من عساكر الشيطان لعنه الله فصل

والذي يخاف الشيطان منه ويحذره الاستعاذة و

شعاع نور معرفة قلوب العارفين فان لم تكن من العارفين فعليك

باستعاذة المتقين الى ان ترقى الى درجة العارفين فحينئذ شعاع نور

قلبك يكسر شوكته ويهزم جنده ويبيد خضراءه ويقلع شافته

في حاصيتك وربما جعلت نحتة لاخوانك واتباعك كما

وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض اِنَّ الشَّيْطَانَ

يَفِرُّ مِنْ ظِلِّكَ يَا عُمَرُ وَقَوْلُهُ مَا سَلَكَ عُمَرُ وَادِيًا اِلَّا وَالشَّيْطَانُ

سَلَكَ غَيْرَ ذٰلِكَ الْوَادِي وَقِيلَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ يُصْرَعُ اِذَا رَاٰى

عُمَرَ رض فَاِذَا عَلِمَ الشَّيْطَانُ مِنَ الْعَبْدِ الصِّدْقَ فِي عَدَاوَتِهِ وَمُخَالَفَتِهِ

لِيُغْوِيَهُ اَيِسَ مِنْهُ وَتَرَكَهُ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ وَاِنَّمَا يَأْتِيهِ كَمَا اَحْيَانًا

عَلَى وَجْهِ الْاِخْتِفَاءِ وَالتَّلَصُّصِ فَلْيَكُنِ الْعَبْدُ مُلَازِمًا لِلصِّدْقِ

مُسْتَيْقِظًا مُتَرَقِّبًا لِمَجِيءِ الشَّيْطَانِ وَكَيْدِهِ فَاِنَّ مُتَرَقَّبَهُ دَقِيقٌ

وَعَدَاوَتَهُ قَدِيمَةٌ اَصْلِيَّةٌ وَاَنَّهُ يَجْرِي فِي الْجُلُودِ وَاللُّحُومِ مَجْرَى

الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض اَنَّهُ يَقُولُ بَعْدَ

كِبَرِهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَزْنِيَ اَوْ اَقْتُلَ فَقِيلَ لَهُ اَتَخَافُ

مِنْ ذٰلِكَ فَقَالَ كَيْفَ لَا اَخَافُ وَاِبْلِيسُ حَيٌّ **فَصْلٌ** وَاَوْلٰى

مَا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مُحَارَبَةِ الشَّيْطَانِ وَدَفْعِهِ كَلِمَةُ الْاِخْلَاصِ

وَذِكْرُ الْمَرْءِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ

عَزَّ وَجَلَّ اَنَّهُ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ

دَخَلَ حِصْنِي فَقَدْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِي وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ



من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة فالشيطان سبب
العذاب فاذا قال العبد الكلمة وتقمص بموجباتها من اداء
الاوامر وترك النواهي رآه الشيطان متلبسا بذلك تباعد منه
ولم يقدر عليه فيحيا العبد من فتنته كما يحيا الجنة القتال
من سلاح عدوه وكذلك التسمية يكثر ذكرها فانه روي
عن النبي صلى الله عليه انه سمع رجلا يقول تعس الشيطان فقال
له عليه الصلوة والسلام لا تقل هكذا فانه يتعاظم الشيطان
اللعين ويقول بعزتي غلبتك ولكن قل بسم الله فانه يتصاغر
الشيطان حتى يصير مثل الذرة وكذلك يستعان عليه
بترك الطمع فيما سوى فضل الله عز وجل من ابناء الدنيا و
اموالهم وحمدهم وثنائهم وجمعهم والتكثر بهم وهداياهم
فان الدنيا وابناءها مال الشيطان وجنوده وحزبه والمرء
مع ماله والملك مع جنده فعلى العبد الياس من ذلك كله و
الاستغناء بالله عز وجل والثقة به والتوكل عليه والرجوع
اليه في جميع اموره واحواله واستعمال الورع من الحرام والشبهة

وَتَرْكُ مِنَّةِ الْخَلْقِ وَالتَّقْلِيلُ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا وَحَلَالِهَا وَالْأَكْلُ

وگذاشتن منت خلق را و اندک گرفتن از مباحات دنیا وحلال آن وترک خوردن

لِشَهْوَةٍ وَشَرَهٍ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ مِنْ غَيْرِ تَفْتِيشٍ وَتَنْقِيرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ

برای آرزوی نفس وحرص او همچو هیزم کش بشب بغیر جست وجو کردن وکاویدن وکسی که باک ندارد

مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللهُ تَعَالَى مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ

که از کجاست خورش او وشراب او باک ندارد حق تعالی از هر دری از درهای دوزخ

يُدْخِلُهُ فَيَلْزَمُ الْعَبْدُ ذَلِكَ حَتَّى يَيْأَسَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ فَيَسْلَمُ

درآرد اورا پس لازم گیرد بنده این پرهیزگاری را تا آنکه نا امید شود شیطان از وی پس سلامت ماند

بِرَحْمَةِ اللهِ وَعَوْنِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَالشَّيْطَانُ قَرِينُهُ فِي قَلْبِهِ

برحمت خدای تعالی ویاری وی پس اگر نکند این کار را پس شیطان همنشین اوست در دل او

وَصَدْرِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ

ودر سینه او فرمود حق تعالی وهر که روگردانید از ذکر خدای تعالی میگماریم برای او

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فَتَارَةً يُوَسْوِسُهُ فِي الصَّلَوٰةِ وَأُخْرَى

شیطان را پس آن شیطان او را همنشین است پس گاهی وسوسه میکند او را در نماز وگاهی

يُمَنِّيهِ الْأَمَانِيَ الْبَاطِلَةَ مِنْ شَهَوَاتِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مِنْهَا وَالْمُبَاحَةِ

آرزومند میگرداند او را بآرزوهای باطله از شهوتهای نفس که حرام اند ومباح اند

وَتَارَةً يُثَبِّطُهُ عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْإِتْيَانِ بِالسُّنَنِ وَ

وبار دیگر باز میدارد او را از جستی کردن در نیکیها وادا کردن سنتها و

الْوَاجِبَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالْقُرُبَاتِ فَيَخْسَرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَيُحْشَرُ

واجبات وعبادات وطاعات پس زیانکار میشود در هر دو جهان پس برانگیخته

مَعَهُ وَرُبَّمَا سُلِبَ الْإِيمَانَ فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَيُخَلَّدُ مَعَهُ فِي النَّارِ يَوْمَ

با آن شیطان وبسیار است که کشیده شود ایمان را در آخر عمر او پس همیشه باشد با آن شیطان در آتش دوزخ روز

الْقِيٰمَةِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُوْنَ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ سَلْبِ الْإِيمَانِ

قیامت با این کافران نگونسار پناه میجویم بخدا از زوال ایمان

وَمُتَابَعَةِ الشَّيْطَانِ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَصْلٌ وَرُوِيَ مُقَاتِلٌ

وپیروی شیطان در پنهانی وآشکارا مروی است از مقاتل

عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ رَاحَ

از زهری از عروه از عائشه رض بدرستی آن عائشه گفت شتاب کرد بیرون شد

أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ عَشِيَّةٍ يُرِيدُوْنَ رَسُوْلَ اللهِ

اصحاب رسول الله صلعم در یکی شبانگاه طلب میکردند رسول الله را صلعم



صلى الله عليه وسلم منهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

ياسر رضي الله تعالى عنهم اجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه و

فيا حدثه الرحضاء يعني عرق الحمى فيجد منه مثل الجمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

اطرق فقال له علي رض بابي وامي من لعنت انفا فقال صلى الله عليه

ابليس الخبيث عدو الله ادخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

فهم اولاده الموكلون ببني ادم احدهم اسمه المدحش وكل

بالعلماء يردهم الى الاهواء المختلفة والثاني اسمه حديثه

هو صاحب الصلوة ينسيهم الذكر ويعبثهم بالخط ويطرح

عليهم التثاؤب والنعاس حتى ينام احدهم فيقال له يذمت

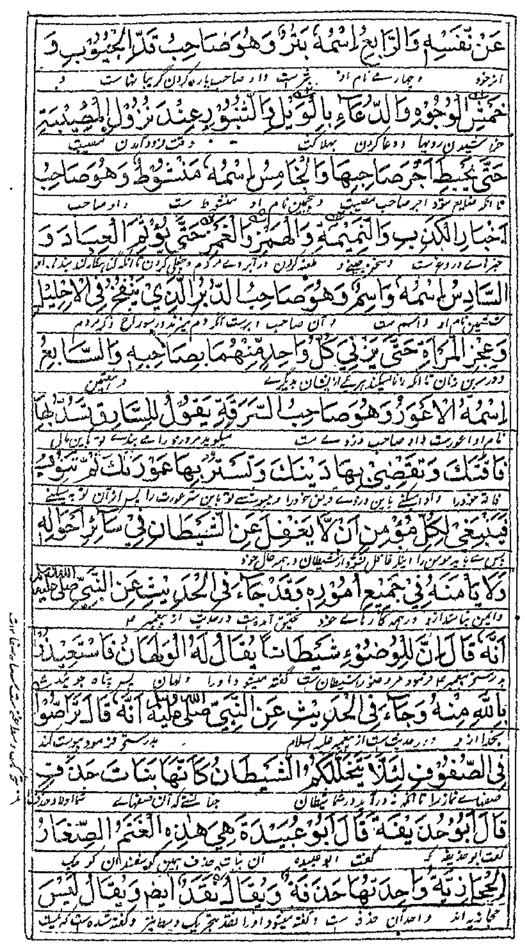
فيقول لم انم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

محمد بيده ليخرجن احدهم من صلوته ما له شطرها ولا ربعها

ولا عشرها ووزرها اكثر من اجرها والثالث اسمه الزلنبور

وهو صاحب الاسواق يامرهم بالتطفيف والكذب في الشرى

والبيع والتحلل لسلعة والمدح لها اذا باعها حتى ينفقها



عن نفسه والرابع اسمه بتر وهو صاحب قدّ الجيوب و

از خود و چهارم نام او بتر است و او صاحب پاره کردن گریبانهاست و

خمش الوجوه والدعاء بالويل والثبور عند نزول المصيبة

خراشیدن رویها و دعا کردن بهلاکت وقت فرود آمدن مصیبت

حتى يحبط اجر صاحبها والخامس اسمه منشوط وهو صاحب

تا آنکه ضایع شود اجر صاحب مصیبت و پنجمین نام او منشوط است و او صاحب

اخبار الكذب والنميمة والهمز والغمز حتى يوقع العباد و

خبرهای دروغ است و سخن چینی و طعنه کردن در آبروی مردم و چغلی کردن تا آنکه گناهکار کند بندگان او

السادس اسمه واسم وهو صاحب الدبر الذي ينفخ في الاحليل

ششمین نام او واسم است و آن صاحب دبر است که دم میزند در سوراخ ذکر مردم

وعجز المرأة حتى يزني كل واحد منهما بصاحبه والسابع

و در سرین زنان تا آنکه زنا کند هر یک از ایشان بدیگری و هفتمین

اسمه الاعور وهو صاحب السرقة يقول للسارق تسد بها

نام او اعور است و او صاحب دزدی است میگوید مر دزد را سد بند سازی باین

فاقتك وتقضي بها دينك وتستر بها عورتك ثم تتوب

فاقه خود را و ادا سازی باین دین خود را و بپوشانی باین ستر عورت را پس از آن توبه کنی

فينبغي لكل مؤمن ان لا يغفل عن الشيطان في سائر احواله

پس سزاوار است مر هر مومن را اینکه غافل نشود از شیطان در همه حال خود

ولا يأمنه في جميع اموره وقد جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

و ایمن نباشد از او در همه کارهای خود تحقیق آمده است در حدیث از پیغمبر صلعم

انه قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان فاستعيذوا

بدرستیکه پیغمبر فرمود مر وضو را شیطان است گفته میشود او را ولهان پس پناه جوئید

بالله منه وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تراصوا

بخدا از او و در حدیث است از پیغمبر علیه السلام بدرستی فرمود بپیوسته ایستید

في الصفوف لئلا يتخللكم الشيطان كانها بنات حذف

صفهای نماز را تا آنکه در نیاید درمیان شما شیطان گویا آن شیطان بنات حذف

قال ابو حذيفة قال ابو عبيدة هي هذه الغنم الصغار

گفت ابو حذیفه که گفت ابو عبیده آن بنات حذف همین گوسفندان کوچک

الحجازية واحدتها حذفة ويقال نقد ايضا ويقال ليس

حجازیه اند واحد آن حذفه است گفته میشود او را نقد نیز و گفته شده است که نیست



لها اذناب كاذان الجمال بها من جرس بلدة باليمن يقذ

روى عن عثمان بن العاص انه قال قلت يا رسول الله كيف

حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقرائتي فقال صلى الله عليه وسلم

ذاك شيطان يقال له خنزب فاذا احسسته فتعوذ بالله منه

واتفل عن يسارك ثلاثا قال ففعلت ذلك فاذهبه الله

عني وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من احد

الا وله شيطان قالوا ولا انت يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم ولا

انا الا ان الله تبارك وتعالى قد اعانني عليه فاسلم منه و

في حديث اخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من احد الا وقد وكل

به قرينه من الجن قيل ولا انت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

انا الا ان الله قد اعانني عليه فاسلم فلا يأمرني الا بخير و

قيل ان الله لما لعن ابليس خلق منه زوجته الشيطانة من

ضلعه الايسر كما خلقت حواء من ادم عليه السلام فغشيها

فحملت منه احدى وثلاثين بيضة فصارت اصلا

لذريته ثم تشعب لذريته عنها فطبقت البر والبحر حتى

تبيّن نقضت كل بيضة عشرة الاف ذكرا وانثى يعني

تفتر شده است هر بیضه انداخت ده هزار نر و ماده مراد میدارد که

تفرعت منها فكسقوا الجبال والجزائر والخرابات والفلوات

بر آمد بمقدار از ان بیضه پس پر کردند کوهها را و جزیرها را و خرابات را و دشتها را

والبحار والرمال والادغال والآجام والعيون ومجامع الطرق

و دریاها را و ریگستانها را و ادغال جمع دغل بیشه [illegible] و چشمه ها را و جمع راهها را

والحمامات والكنف والمزابل والهواء ومعارك الحروب والنواويس

و حمامات را و جاهای ستر را و مزبلها را و هوا را و جاهای کشتن شتران و ناقوس زدن

والقبور والدور والقصور وخيام الاعراب وجميع البقاع

و در قبرها و در سراها و در کوشکها و خیمه‌های صحرانشینان و همه بقعها و جاهای

وقال الله أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني وهم لكم

و فرمود حق تعالی آیا پس میگیرید شما ابلیس و اولاد او را دوست و یاری ده غیر از من و حال آنکه ایشان

عدو بئس للظالمين بدلا فويل لمن استبدل بعبادة الله عز

دشمن اند بد است آن شیطان مر ظالمان را بدل از معبود برحق پس هلاکت است مر کسی را که بدل گرفت از عبادت خدا

وجل طاعة الشيطان وذريته لاجرم أنه معهم في النار خالدا

فرمانبرداری شیطان را و اولاد او لاجرم بدرستی او با ایشان در آتش جاوید بود همیشه

فيها ان لم يتب ولم يتدارك فيتنبه لنفسه ويسعى في فكاكها

در وی اگر توبه نکرد و تدارک نکرد پس بیدار میشود برای نفس خود و میکوشید در جدا کردن نفس

وخلاصها فيفارق قرناء السوء والاعمال الخبيثة ودعاة

و خلاصی او از شیطان پس جدا میشود از همنشینان بد و از کار بد و از طلب کنندگان

الضلال وجنود الشيطان ويرجع الى الله ويلزم طاعته و

گمراهی و از لشکرهای شیطان پس بازگشت بسوی خدا و لازم میگرفت فرمانبرداری حق را

يجالس العلماء من عباده والعارفين به العاملين الداعين اليه

و همنشین میشود دانشمندان را از بندهای خدا که شناسنده اند با او و عمل کننده اند برای رهنمای او و

الراغبين فيه والراجين بفضله الخائفين لسطوته الراهبين

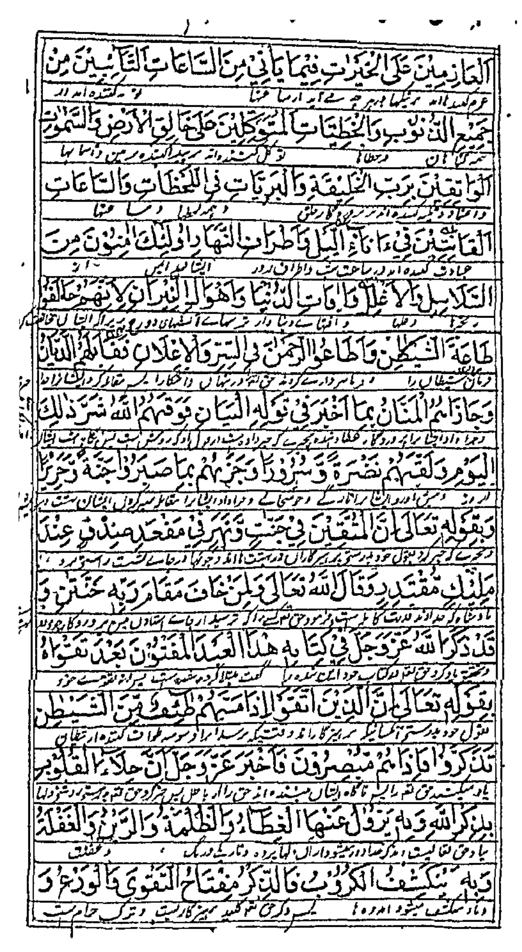
میل کننده اند در حق تعالی امید دارانند مر عطاهای او را ترسنده اند از قهر او و ترسنده اند

من اخذه الزاهدين في الدنيا الراغبين في العقبى القائمين

از گرفتن او و روگرداننده اند از دنیا در جنت کشنده اند در آخرت و ایستاده اند

في الليل والصائمين في النهار الباكين على ما فات من ايام البطالات

در شب و روزه گیرنده اند در روز گریه کننده اند در چیزی که فوت شده است از روزهای بطالت


العازمين على الخيرات فيما يأتي من الساعات التائبين من
جميع الذنوب والخطيئات المتوكلين على خالق الأرض والسموات
الواثقين برب الخليقة والبريات في اللحظات والساعات
القائمين في آناء الليل وأطراف النهار أولئك آمنون من
السلاسل والأغلال وآفات الدنيا وأهوال النيران لأنهم خالفوا
طاعة الشيطان وأطاعوا الرحمن في السر والإعلان فقابلهم الديان
وجازاهم المنان بما أخبر في قوله البيان فوقاهم الله شر ذلك
اليوم ولقاهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا
وبقوله تعالى إن المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند
مليك مقتدر وقال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان و
قد ذكر الله عز وجل في كتابه هذا العبد المفتون بعد تقواه
بقوله تعالى إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فإذا هم مبصرون فأخبر عز وجل أن جلاء القلوب
بذكر الله وبه يزول عنها الغطاء والظلمة والرين والغفلة
وبه ينكشف الكروب فالذكر مفتاح التقوى والورع و

التقوى باب الآخرة كما ان الهوى باب الدنيا قال الله تعالى

ولتقوى دروازه آخرت است چنانچه هوای نفس دروازه دنیاست پس فرمود حق تعالی

واذكروا ما فيه لعلكم تتقون فاخبر تبارك وتعالى ان

یاد کنید چیزیکه در قرآن است شاید شما پرهیزگار شوید پس خبر کرد حق تعالی بدرستی

الانسان بالذكر يتقي

فصل

وفي القلب لمتان لمة

انسان بیاد حق پرهیزگار شود — در دل بنده دو دو آینده اند فرود آینده

الملك وهي ايعاد بالخير والتصديق بالحق ولمة من العدو

از فرشته وآن وعده کردن است به نیکی وگرویدن براستی ودرود آینده است از دشمن

وهي ايعاد بالشر وتكذيب بالحق ونهي عن الخير وهو مروي

وآن ترسانیدن است از بدی و دروغ داشتن حق را وباز داشتن از نیکی واین مرویست

عن عبد الله بن مسعود رض وقال الحسن البصري رحمة الله عليه

از عبد الله رض — گفت حسن بصری رح

وانما هما همان يجولان في القلب هم من الله وهم من العدو

جز اینکه دو لمه دو خطره اند سیر کنند در دل خطره ایست از حق تعالی و خطره ایست از شیطان

فرحم الله عبدا وقف عند همه فما كان من الله امضاه وما كان

پس رحم کند خدا بنده را که ایستاد نزد هم و خطره خود پس هر خطره که بوده است از خدا روان کرد وآنچه بود

من عدوه جاهده وقال مجاهد في قول الله تعالى من شر الوسواس

از دشمن او جهاد کرد با وی منع کرد گفت مجاهد در تفسیر قول خدا — پناه میجویم از بدی وسواس کننده که

الخناس قال هو ينبسط على قلب الانسان فاذا ذكر الله خنس و

خناس است پس روند گفت مجاهد آن خناس پهن میشود بر دل بنده پس وقتیکه یاد میکند خدا را باز پس میشود

انقبض واذا غفل انبسط على قلبه وقال مقاتل هو الشيطان

درهم میشود و وقتیکه غافل میشود از یاد حق پهن میشود بر دل او وگفت مقاتل آن خناس شیطان است

في صورة الخنزير معلق في القلب في جسد ابن آدم يجري منه

در صورت خوک آویخته است بدل در تن پسر آدم — میرود از وی

مجرى الدم سلطه الله عز وجل على ذلك من الانسان فذلك

مجرای راه رفتن خون گماشته است او را خدا بران دل از آدمی پس آنست مراد از

قوله الذي يوسوس في صدور الناس فاذا سها ابن آدم وسوس

قول خدا آن خناس که وسواس میکند در سینه های مردم پس وقتیکه سهو میکند آدمی وسوسه میکند

في قلبه حتى يبتلع قلبه الخناس الذي اذا ذكر الله عز وجل

خناس در دل آدمی تا آنکه فرو میبرد دل او خناس آنکه وقتیکه یاد میسازد حق تعالی را

ابنِ آدمَ خنسَ عن قلبِه فذهبَ عنهُ وخرجَ من جسدِه وقال

عكرمةُ الوسواسُ محلُّه من الرجلِ في فؤادِه وعينيهِ ومحلُّه

في المرأةِ في عينيها إذا أقبلتْ وفي عجزِها إذا أدبرتْ

فصل وفي القلبِ خواطرُ ستةٌ أحدُها خاطرُ النفسِ و

الثاني خاطرُ الشيطانِ والثالثُ خاطرُ الروحِ والرابعُ خاطرُ الملكِ

والخامسُ خاطرُ العقلِ والسادسُ خاطرُ اليقينِ فخاطرُ النفسِ يأمرُ

بتناولِ الشهواتِ ومتابعةِ الهوى المباحِ منهُ والحرجِ وخاطرُ

الشيطانِ يأمرُ في الأصلِ بالكفرِ والشركِ والشكوى والتهمةِ لله

عزّ وجلّ في وعدِه وفي الفرعِ بالمعاصي والتسويفِ بالتوبةِ وما

فيه هلاكُ النفسِ في الدنيا والآخرةِ فالخاطرانِ مذمومانِ مخوفونَ

لهما بالسوءِ وهما لعمومِ المؤمنينَ وخاطرُ الروحِ وخاطرُ الملكِ

يردانِ بالحقِّ والطاعةِ لله عزّ وجلّ وما يكونُ عاقبتُه سلامةَ الدنيا

والآخرةِ وما يوافقُ العلمَ فهما محمودانِ لا يخلو منهما خصوصُ الناسِ

وأما خاطرُ العقلِ فتارةً يأمرُ بما يأمرُ بهِ النفسُ والشيطانُ وتارةً

بما يأمرُ بهِ الروحُ والملكُ وذلكَ حكمةٌ من الله وإتقانٌ لصنعتِه



ليدخل العبد في الخير والشر بوجود معقول وصحة شهود

وتميز فيكون عاقبة ذلك من الجزاء والعقاب عائدا له وعليه

لان الله تعالى جعل الجسم مكانا لجريان احكامه ومحلا لنفاذ

مشيته في مباني حكمته كذلك جعل العقل مطية الخير والشر

يجري معهما في خزانة الجسم اذا كانا مكانا للتكليف وموضعا

للتصريف وسببا للتعريف العائد الى لذة النعيم او عذاب اليم

واما خاطر اليقين وهو روح الايمان ومورد العلم يرد من الله

تعالى ويصدر عنه وهو مخصوص بخواص من الاولياء الموقنين

الصديقين والشهداء والابدال لا يرد الا بحق وان خفي وورد

ودق بحيث ولا يقدح الا بعلم لدني واخبار الغيوب واسرار

الامور فهو للمحبوبين والمرادين والمختارين القائلين لله

الغائبين عن ظواهرهم الذين انقلبت عباداتهم الظاهرة الى

الباطنة ما خلا الفرائض والسنن المؤكدات فهؤلاء ابدا في

مراقبة بواطنهم والله تعالى يتولى تربية ظواهرهم كما قال عز

وجل وعلا في كتابه العزيز ان وليي الله الذي نزل الكتاب و



هو يتولى الصالحين تولاهم وكفاهم واشغل قلوبهم بمطالعة
اسرار الغيوب ونورها بالتجلي في كل قريب فاصطفاهم لمحادثته
واختصهم بالانس به والسكون اليه والطمانية لديه فهم
في كل يوم في مزيد علم ونمو معرفة وتوفير نور وقرب من
محبوبهم ومعبودهم فهم في نعيم لا نفاد له والاء لا انقطاع
لها وسرور لا غاية له ولا منتهى فاذا بلغ الكتاب اجله وانتهى
ما قدر لهم من البقاء في دار الفناء نقلهم منها باحسن
الانتقال كما ينقل العروس من حجرة الى دار من الادنى الى
الاعلى فالدنيا في حقهم جنة وفي الاخرة لاعينهم قرة وهو
النظر الى وجهه الكريم من غير حجاب ولا باب ولا حاجب ولا
بواب ولا مانع ولا حد ولا من ولا امتنان ولا ضيم ولا ضرر
ولا انقطاع ولا نفاد كما قال عز من قائل ان المتقين في جنات
ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر وكما قال للذين
احسنوا الحسنى وزيادة احسنوا في الدنيا له بالطاعة
فجازاهم في العقبى بالجنة والكرامة واعطاهم النعمة والسلامة

وَزَادُوا لَهُ بِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ وَتَرْكِ الْعَمَلِ لِمَا سِوَاهُ فَجَازَاهُمْ

و زیاده کرده اند ایشان از برای حق تعالی پاک کردن دلها را و ترک کردن عمل را از غیر حق پس جزا داد ایشان را

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِالزِّيَادَةِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالْمِنَّةِ وَهُوَ دَوَامُ

بزیادتی در سرای بقا و عطا و آن زیادتی همیشه

النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ كَمَا أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ لِعِبَادِهِ أُولِي

نظر کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر کرده در کتاب روشن خود مر بندگان را که خداوند

الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ **فَصْلٌ** وَلِلنَّفْسِ وَالرُّوحِ مَكَانَانِ

عقول کامل اند مر نفس و روح را دو جای است

لِإِلْقَاءِ الْمَلَكِ وَالشَّيْطَانِ فَالْمَلَكُ يُلْقِي التَّقْوَى إِلَى الْقَلْبِ وَ

از برای انداختن خطره ملک و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری را بسوی دل و

الشَّيْطَانُ يُلْقِي الْفُجُورَ إِلَى النَّفْسِ فَيُطَالِبُ النَّفْسُ الْقَلْبَ بِاسْتِعْمَالِ

شیطان می اندازد گناه و نافرمانی را بسوی نفس پس طلب میکند نفس قلب را باستعمال ارکان

الْجَوَارِحِ بِالْفُجُورِ وَفِي مَكَانَيْنِ فِي الْبِنْيَةِ الْعَقْلُ وَالْهَوَى يَتَصَرَّفَانِ

اعضا برای گناه و در دو جای اند در تن عقل و هوا تصرف میکنند

بِمَشِيئَةِ حَاكِمٍ وَهُوَ التَّوْفِيقُ وَالْإِغْوَاءُ وَفِي الْقَلْبِ نُورَانِ سَاطِعَانِ

بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمیع اسباب خیر است و اغوا عبارت است از جمیع اسباب شر و در

وَهُمَا الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ فَجَمِيعُ ذَلِكَ أَدَوَاتُ الْقَلْبِ وَحَوَاسُّهُ وَآلَاتُهُ

که آن علم و ایمان باشد پس این همه آلات دل اند

وَالْقَلْبُ فِي وَسْطِ هَذِهِ الْآلَاتِ كَالْمَلِكِ وَهَذِهِ جُنُودُهُ تَرِدُ

و دل در میان این آلات همچو پادشاه است و اینها لشکر اویند می آیند

إِلَيْهِ أَوْ كَالْمِرْآةِ الْمَجْلُوَّةِ وَهَذِهِ الْآلَاتُ حَوْلَهَا تَظْهَرُ فِيهَا آثَارُهَا

بسوی او یا دل همچو آینه است روشن کرده شده و این آلات گرد او اند ظاهر میشوند بسوی او

وَيَقْدَحُ فِيهَا فَيَجِدُهَا **فَصْلٌ** أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ

آثار او روشن میشوند در آینه پس می یابد آنها را پناه میجویم به پروردگار عرش و کرسی

مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَخَوَاطِرِ السُّوءِ وَهَوَاجِسِ النَّفْسِ وَمِنْ فِتْنَةِ

از شیطان گمراه و از خطره های بد و از وساوس نفس و از بلای

كُلِّ جِنِّيٍّ وَإِنْسِيٍّ وَمِنْ رِيَاءٍ وَنِفَاقٍ وَعُجْبٍ وَكِبْرٍ وَشِرْكٍ وَخِلَالِ

هر جن و آدمی و از ریا که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خود بینی و بزرگی کردن خود را و از

السُّوءِ النَّاشِئَةِ فِي الْقَلْبِ وَمِنْ كُلِّ شَهْوَةٍ وَلَذَّةٍ مُؤَدِّيَةٍ إِلَى

بد که پیدا میشود در دل و از هر شهوت و لذت که اندازنده است بسوی



المهالك للنفس ومن البدع والضلال والأهوية المتسلطة
للنيران على الجحيم ومن كل قول وفعل وهم يحجب من القلوب
العرشية قلبي ومن اتباع الأهوية المضلة والطبائع النفسية
والأخلاق الردية وأعوذ بالملك الحميد المجيد من الشيطان
الخبيث المريد أعوذ بالرب الودود ونقمته إذا غفلت عن
طاعته إذ هو أقرب إلي من حبل الوريد أعوذ بالله من سطوته
إذا غضب على أهل المعصية أعوذ به من هيبته عند شدة
بطشه في يوم القيمة للطاغين من بريته وأعوذ به من كشف
الغطاء والستر والنسيان في معصيته في البر والبحر ونسيان
الأصل والفرع والميل إلى الرفع والرعونة والخيلاء والكبر و
ترك الطاعة والقربة والبر والتأني عليه والأيمان الكاذبة
والحنث دون البر وخاتمة السوء والإفلاس من كل خير و
الموافاة عند حضور المنية بالشر **فصل** ومجاهدة
الشيطان باطنة وهي بالقلب والجنان والإيمان فإذا
جاهدته كان مددك الرحمن ومعتمدك الملك الديان و



رجاؤك رؤية وجه الجليل المنان وجهاد الكفار جهاد

و امید تو دیدن دیدار بزرگ که عطا دهنده است رجا و با کافران است جهاد

الظاهر بالسيف والرماح ومدد لك فيه الملك والأعوان

آشکارا به شمشیر و نیزها و قوت دهنده تو درین جنگ بادشاه است و یاران

ورجاؤك فيه دخول الجنان فإن قتلت في مجاهدة الكفار

و امید تو درین جهاد درآمدن در بهشت است پس اگر کشته شدی تو در جهاد کافران

كان جزاؤك الخلود في دار البقاء وإن قتلت في مجاهدة

باشد جزای تو همیشه بودن در آخرت و اگر کشته شدی در جهاد

الشيطان ومخالفتك إياه بفناء أجلك واخترام منيتك

شیطان و در مخالفت تو او را تمام شدن عمر تو و رسیدن مرگ تو

كان جزاؤك وجه رب العالمين عند اللقاء فإن قتلك الكافر

باشد جزای تو روی پروردگار جهانیان وقت لقای پروردگار پس اگر کشت ترا کافر

كنت شهيدا وإن قتلك الشيطان بمتابعتك إياه والانقياد

شدی تو شهید و اگر کشت ترا شیطان به پیروی کردن تو او را و قبول کردن

لأمره كنت من قرب الملك الجبار طريدا فجهاد الكفار له نهاية

امر او باشی از قرب بادشاه که ناگزیر است از نقصان دور انداخته شده پس جهاد کفار او را نهایت

وفناء وجهاد الشيطان والنفس لا غاية له ولا منتهى قال

و تمام است و جهاد شیطان و نفس را نهایت نیست و نیست کناره او را فرمود

الله جل وعلا واعبد ربك حتى يأتيك اليقين يعني الموت

بار تعالی عبادت کن پروردگار خود را همیشه تا آنکه بیاید ترا یقین مراد از یقین موت

واللقاء فالعبادة بمخالفة الشيطان والهوى قال الله عز

و ملاقات حق است زیرا که عبادت حاصل میشود بمخالفت شیطان و هوای نفس فرمود خدا

وجل فكبكبوا فيها هم والغاوون وجنود إبليس أجمعون وقال

فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم حين رجع من غزوة تبوك رجعنا

پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه برگشت از جنگ تبوک باز گشتیم

من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر عنى به صلى الله عليه وسلم مجاهدة

از جهاد خورد که جهاد کفار باشد بسوی جهاد بزرگ مراد داشته است پیغمبر جهاد کردن

الشيطن والنفس والهوى لمداومتها وطول ممارستها وخطرها

با نفس و شیطان و هوا از جهت همیشه بودن این مجاهده و دراز بودن استعمال او و خطر او


والخوف من سوء خاتمتها مجلس أخرى في قوله عز
وجل إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم أن
هذه الآية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد آياتها
ثلث وتسعون آية وكلماتها ألف ومائة وتسع وأربعون
كلمة وحروفها أربعة آلاف وسبعمائة وتسعة وتسعون
حرفا وذلك أن سليمان بن داود النبي عليه السلام وعلى نبينا
المصطفى وعلى سائر الأنبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين
وملائكة المقربين لما خرج من وادي النمل في مسيره من بيت
المقدس إلى اليمن أخذ بالناس في مفازتهم فعطش الناس فسألوا
الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسأل عنه ودعا أمير الطيور
وهو الكركي فسأله عنه ولم يكن معه إلا هدهد واحد
فقال الكركي لا أدري أين ذهب ولا استأمرني وكان نعم
يريد الهدهد ليضع منقاره في الأرض فيخبره كم بعد الماء
وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة أو فرسخ وكان الهدهد
مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان إذا أريد عنه

ذلك ارتفع في طيرانه الى الجو فينظر ذلك ثم ينقض الى

ازین علم بلند میشد در پریدن خود بسوی هوا پس دیده میشد او را و معلوم میشد که نزدیک است آب پس

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

بر آن بقعه کرد و آب ست پس می نهاد نوک خود را در آن بقعه پس دانسته میشد

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فتخرج الماء و

آن آب را پس جستی میکردند جنیان پس میکندند آن بقعه را پس بیرون می آوردند آب و

يتخذوا الاحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

میگرفتند حوضها را و برکها را و چاها را و پر میکردند راه ... را و مشکها را

الظروف وتشرب الدواب والناس والجان ثم يرحلون

آوندها را و آب میخوردند چارپایه و آدمیان و پریان پس کوچ میکردند

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

پس هرگاه یافته نشد هدهد در آن ساعت که مردم تشنه بودند خشم آمد سلیمان را

غضبا شديدا وجعل يقول لاعذبنه عذابا شديدا يعني

خشم سخت و بوده است هر آینه عذاب خواهم کرد هدهد را عذاب سخت مراد میدارد

لانتفن ريشه فلا يطير مع الطيور حولا كاملا او لاذبحنه

هر آینه خواهم کند پر او را پس نپرد سال تمام یا ذبح خواهم کرد او را

ثم استثنى فقال او لياتيني بسلطان مبين يقول او لياتيني

پس استثنا کرد از قسم خود و گفت یا اینکه بیارد مرا حجت روشن میگوید سلیمان یا آنکه بیارد برای من

بعذر وحجة بينة وكان اشد عذابه الذي يعذب به الطير

عذر و حجت روشن از جهت رهائی خود و بوده است سخت ترین عذاب که عذاب میکرد با و پرندها را

لما يريد عذابه ان نتف ريشه حتى يتركه افرع ليس عليه ريش

هرگاه که میخواست عذاب ایشان آنکه میکند پر ایشان تا آنکه میگذاشت آنها را کل نیست بر او پر

قال فمكث غير بعيد اي لبث غير طويل ثم اقبل الهدهد فقيل

گفت خدا تعالی پس درنگ کرد هدهد زمانی نزدیک میگوید مراد از غیر بعید غیر طویل است پس رو آورد هدهد پس

له ان سليمان قد اوعدك فقال الهدهد استثنى قيل نعم قال فاقبل

هدهد را بدرستی که سلیمان هر آینه تحقیق رسانیده است ترا بعذاب پس گفت هدهد آیا استثنا کرد گفته شد آری گفت پس

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال دام ملكك طويل الدهر وعشت

تا آنکه استاد پیش سلیمان پس سجده کرد پس گفت بطریق دعا همیشه باد ملک تو و زنده باشی

الى الابد فجعل ينكت بمنقاره ويومي براسه الى سليمان فقال

همیشه پس گشت که میکاوید بنوک خود و اشارت کرد بسر خود بسوی سلیمان پس گفت

لا احطت بما لم تحط به يقول بلغت وعلمت بما لم تبلغه و

احاطه كردم من بچيزے كه احاطه نكرده تو بآن [illegible]

لا تعلمه يعني جئتك بامر لم يخبرك به الجن ولم يفقهوك فيه و

ودانسته تو [illegible] آمدم ترا بچيزے كه خبر نكرده اند ترا بآن جن [illegible]

لم تعلمه به الانس وجئتك من سبا يعني من ارض سبا بنبا

[illegible] وآمدم از سبا [illegible] از زمين سبا بخبرے

يقين يعني بخبر عجيب لا شك فيه فقال له سليمان ما هو فقال

يقين [illegible] بخبرے عجيب كه نيست شك در وے پس گفت سليمان [illegible]

اني وجدت امراة تملكهم يقال لها بلقيس بنت ابي السرح الحميرية

[illegible] بلقيس دختر ابو السرح حميريه

واوتيت من كل شيء يعني اعطيت من كل شيء في بلادها اليمن

وداده شده است [illegible] از هر چيزے [illegible] در ولايت يمن

وما والاها من العلم والسلطان والمال والجنود وانواع الخير و

[illegible] علم و پادشاهی و مال و لشكر و گونا گون [illegible]

لها عرش عظيم يعني سرير حسن وكان طول عرشها في السماء ثلاثين

مر او راست عرشے عظيم يعنے سريرے نيكو [illegible]

ذراعا وقيل ثمانون ذراعا وفي العرض ثمانون ذراعا مكللا بانواع

[illegible] آراسته كرده شده [illegible]

الجواهر والدر واللؤلؤ وجدتها وقومها يسجدون للشمس

جواهر و در و مروارید [illegible] سجده مى كنند آفتاب را

من دون الله يعني يصلون للشمس من دون الله وذلك دين

از غير خدا [illegible] سواى خدا [illegible]

المجوس وزين لهم الشيطن اعمالهم يعني حسنها لهم فصدهم

مجوس است و آراسته كرده است ايشانرا شيطان عملهاے ايشان [illegible]

عن السبيل يعني ان الشيطن صدها وجنودها عن طريق الاسلام

از راه راست [illegible] از راه اسلام [illegible]

والهدى فهم لا يهتدون يعني لا يعرفون الاسلام الا يسجدوا

[illegible] پس ايشان راه نمى يابند [illegible] اسلام را [illegible]

لله يعني هلا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء يعني الغيب والسر

مر خداے را [illegible] [illegible]



فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون بالسنتهم

اندر زمین است و آسمانها و میداند آنچه پنهان میدارید و چیزیکه ظاهر میکنید بزبانها خویش

الله لا اله الا هو رب العرش العظیم یعنی بالعظیم العرش فقال

خدای که نیست معبود بحق مگر خدا که پروردگار عرش بزرگ است مراد بعظیم عرش [illegible] صفت عرش

سلیمان للهدهد دلنا علی الماء سننظر فیما تقول اصدقت

سلیمان مر هدهد را راه نمای ما را بر آب تا نگریم درانچه میگوئی تو آیا راست گوئی

فی مقالتک ام کنت من الکذبین فلما دلهم علی الماء وشربوا و

در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که رهنمای کرد ایشانرا بر آب و خوردند

استکفوا ندعا سلیمان الهدهد وکتب معه کتابا وختمه بخاتمه

و بسنده شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوب را و مهر کرد بمهر خویش

ودفعه الیه ثم قال اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم یعنی اهل سبا

و انداخت بسوی او پس گفت ببر مکتوب مرا که اینست پس بینداز بسوی ایشان یعنی مردم سبا

ثم تول عنهم یعنی ارجع الی فانظر ماذا یرجعون یعنی ماذا یردون

پس روی گردان از ایشان یعنی باز گرد بسوی من پس نگاه کن چه سخن [illegible]

علیک من الجواب والذی کتب فی الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم

بر تو از جواب و آنچه نوشته شد در کتاب اینست بسم الله الرحمن الرحیم

انه من سلیمان بن داود الا تعلوا علی یعنی ان لا تعظموا فی

هر آینه این مکتوب از سلیمان بن داود است [illegible]

طاعتی واتونی مسلمین یعنی مصالحین فان کنتم من الجن فقد

[illegible]

عبدتم لی وان کنتم من الانس فعلیکم السمع والطاعة قال

[illegible]

فانطلق الهدهد بالکتاب حتی انتهی الیها ظهیرة وهی قائلة

پس رفت هدهد بنامه تا آنکه رسید بآن بلقیس در نیمروز و آن قیلوله کرده بود

فی قصرها قد غلقت علیها الابواب فلا یصل الیها شیء و

در کوشک خویش و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمی رسید باو چیزی و

الحرس حول قصرها وکان لها من قومها اثنا عشر الف مقاتل

نگاهبانان در گرد کوشک او بودند و بوده است آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

کل واحد منهم امیر علی مائة الف مقاتل سوی نسائهم وذراریهم

هر یک از ایشان امیر بود بر صد هزار مقاتل غیر از زنان ایشان و اولاد ایشان

وَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى قَوْمِهَا تَقْضِي بَيْنَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ وَحَوَائِجِهِمْ فِي كُلِّ

و بود وی که بیرون می‌آمد در قوم خویش حکم میکرد در میان ایشان در کارها و حاجتهای ایشان در هر

جُمُعَةٍ يَوْمًا قَدْ جَعَلَتْ عَرْشَهَا عَلَى أَرْبَعَةِ أَعْمِدَةٍ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ

هفته یک روز و تحقیق کرده بود تخت خود را بر چهار ستون طلا پس

تَجْلِسُ هِيَ فِيهِ وَهِيَ تَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهَا فَإِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهَا الْحَاجَةَ

می‌نشست در آن تخت و آن بلقیس میدید ایشان را و نمیدیدند ایشان او را پس هرگاه میخواست مردی

وَالْأَمْرَ فَسَأَلَهَا فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَيَنْكُسُ رَأْسَهُ وَلَا يَنْظُرُ نَحْوَهَا

یا کاری را پس می‌رسید بلقیس را در حاجت یا کاری استاده میشد پیش او پس نگون میکرد سر خود را و

ثُمَّ يَسْجُدُ فَلَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى تَأْذَنَ لَهُ إِعْظَامًا لَهَا فَإِذَا قَضَتْ

پس سجده میکرد و برنمی‌داشت سر خود را تا اذن [illegible] بزرگ داشتن او پس [illegible]

حَوَائِجَهُمْ وَأَمَرَتْ بِأَمْرِهَا دَخَلَتْ قَصْرَهَا وَلَمْ يَرَوْهَا إِلَى مِثْلِ

حاجتهای ایشان [illegible] در کاخ خود و نمیدیدند ایشان [illegible]

ذَلِكَ الْيَوْمِ مُلْكُهَا مُلْكٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا أَتَى الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ وَ

[illegible] و ملک او ملک عظیم بود پس هرگاه که آمد [illegible] بلقیس [illegible]

وَجَدَ الْأَبْوَابَ قَدْ غُلِّقَتْ دُونَهَا وَالْحَرَسُ حَوْلَ الْقَصْرِ دَائِرٌ حَوْلَهُ

یافت درها را که بسته شده است [illegible] گرد کاخ [illegible]

فَطَلَبَ السَّبِيلَ إِلَيْهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهَا مِنْ كُوَّةٍ فِي الْقَصْرِ فَدَخَلَ

پس جست [illegible] بسوی بلقیس تا آنکه رسید [illegible] در کاخ [illegible]

فِيهَا مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَقْصَى سَبْعَةِ أَبْيَاتٍ عَلَى

در آن [illegible] تا آنکه رسید [illegible] نهایت [illegible]

عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثُونَ ذِرَاعًا فَرَآهَا مُسْتَلْقِيَةً عَلَى عَرْشِهَا

[illegible] آسمان [illegible] آن بلقیس [illegible] آن تخت

نَائِمَةً لَيْسَ عَلَيْهَا إِلَّا خِرْقَةٌ عَلَى عَوْرَتِهَا وَكَذَلِكَ كَانَتْ تَصْنَعُ

خواب کننده نیست [illegible] بلقیس [illegible] بر عورت او و همچنین بوده است بلقیس [illegible]

إِذَا نَامَتْ قَالَ فَوَضَعَ الْكِتَابَ إِلَى جَنْبِهَا عَلَى السَّرِيرِ ثُمَّ طَارَ فَوَقَفَ

[illegible] گفت [illegible] نامه مکتوب را [illegible] بر تخت پس [illegible] پس ایستاد

فِي كُوَّةٍ يَنْتَظِرُهَا حَتَّى تَسْتَيْقِظَ عَنْ غَفْلَتِهَا وَتَقْرَأَ الْكِتَابَ

در دریچه [illegible] آن بلقیس تا [illegible] بیدار شود از خواب خود [illegible] نامه را

فَمَكَثَ طَوِيلًا وَهِيَ لَا تَسْتَيْقِظُ فَلَمَّا أَبْطَأَ عَلَيْهِ ذَلِكَ انْحَطَّ

پس درنگ کرد دراز و آن بلقیس بیدار نشد پس هرگاه درنگ کرد [illegible]

نَقَرَهَا نَقْرَةً فَاسْتَيْقَظَتْ نَظَرَتْ فَاِذَا هِيَ بِالْكِتَابِ اِلَى

پس نوک زد بلقیس را پس بیدار شد آن بلقیس ناگاه یافت نامه بجانب خود

جَنْبِهَا عَلَى السَّرِيْرِ فَاَخَذَتْهُ فَرَكَتْ عَيْنَهَا فَجَعَلَتْ تَنْظُرُ مَا حَالُ

بر تخت پس گرفت آن نامه را پس خارید دو چشم خود را و شروع میکرد و نظر میکرد وجه

الْكِتَابِ وَكَيْفَ وَصَلَ الْكِتَابُ اِلَيْهَا وَالْاَبْوَابُ مُغْلَقَةٌ فَخَرَجَتْ

نامه را و چطور رسید باو و حال آنکه درها بسته بود پس برآمد

فَاِذَا الْحَرَسُ حَوْلَ الْقَصْرِ فَقَالَتْ هَلْ رَاَيْتُمْ اَحَدًا دَخَلَ عَلَيَّ وَفَتَحَ

پس ناگاه پاسبانان در گرد کاخ اند پس گفت آیا دیدید کسی را درآمده باشد بر من و [illegible]

بَابًا قَالُوْا لَا مَا زَالَتِ الْاَبْوَابُ مُغْلَقَةً كَمَا هِيَ وَنَحْنُ حَوْلَ الْقَصْرِ نَحْرُسُ

فَفَتَحَتِ الْكِتَابَ وَقَرَاَتْهُ وَكَانَتْ كَاتِبَةً وَقَارِيَةً فَاِذَا فِيْهِ بِسْمِ

اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَلَمَّا قَرَاَتْهُ اَرْسَلَتْ اِلَى قَوْمِهَا فَاجْتَمَعُوْا اِلَيْهَا

وَقَالَتْ لَهُمْ اِنِّيْ اُلْقِيَ اِلَيَّ كِتٰبٌ كَرِيْمٌ يَعْنِيْ مَخْتُوْمًا وَحَسَنًا اِنَّهُ

مِنْ سُلَيْمٰنَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ وَاْتُوْنِيْ

مُسْلِمِيْنَ يَعْنِيْ مُصَالِحِيْنَ فَقَالَتْ يٰاَيُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُوْنِيْ فِيْ اَمْرِيْ

يَعْنِيْ اَخْبِرُوْنِيْ بِمَا اُرِيْدُ اَنْ اَصْنَعَ فِيْ اَمْرِيْ مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا

يَعْنِيْ عَامِلَةً حَتّٰى تَشْهَدُوْنِ يَعْنِيْ تَسْمَعُوْنَ وَتَحْضُرُوْنَ الْمَشُوْرَةَ

فَقَالُوْا نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ يَعْنِيْ مَنَعَةٍ وَاُولُوْا بَاْسٍ شَدِيْدٍ لَوْ لَقِيَنَا

عَدُوٌّ قَطُّ بِالْقِتَالِ وَالْمَنَعَةِ وَالْكَثْرَةِ وَلَمْ تُعْطِ اَحَدٌ الْمَقَادَةَ وَ

اَنْتِ اَعْلَمُ بِاَمْرِكِ فَاْمُرِيْنَا بِاَمْرٍ نَتَّبِعْهُ فَاَبَوْا اِلَّا تَعْظِيْمًا لِحَقِّهَا



فهو قوله عز وجل والأمر إليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

أمرك فنطقت بعلم وحكم وقالت إن الملوك إذا دخلوا قرية

أفسدوها يعني خربوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة يعني منعة

أهلها أذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك الجبارون يأخذون

أموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت إني

مرسلة إليهم بهدية يعني إلى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

يعني فانظر ماذا يردون على رسلي وماذا يخبروني عنه قال

فاهدت إليه اثنا عشر غلاما فيهم تأنيث مخضبة أيديهم

قد مشطتهم وألبستهم لباس الجواري وتقدمت إليهم وقالت

إذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فليردوا جوابا بكلام فيه تأنيث

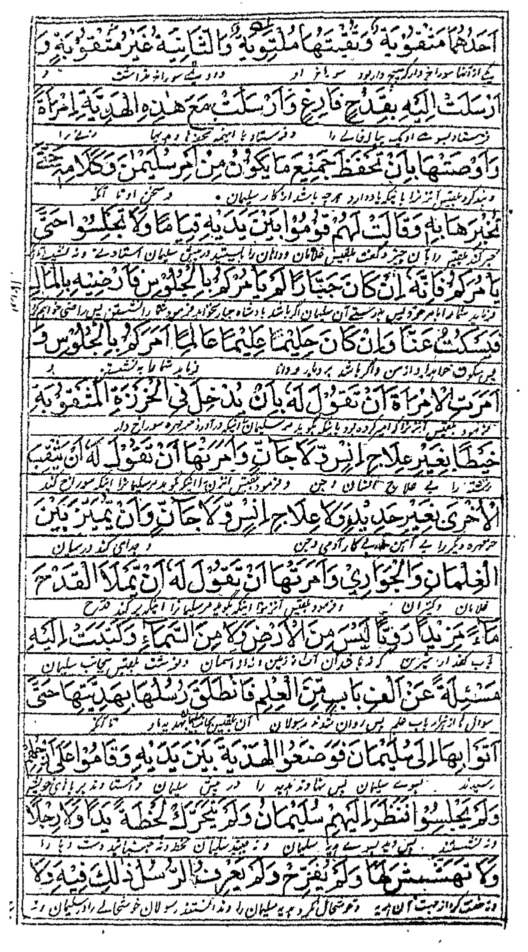
وأهدت إليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستأصلت رؤوسهن

وأزرتهن وألبستهن النعال وقالت لهن إذا كلمكن سليمان

فرددن له جوابا صحيحا وأرسلت إليه بعود يلنجوج وبالمسك

العنبر والحرير في الأطباق على أيدي الوصائف وأرسلت بأتي

عشرة بختية تحلب كذا وكذا من اللبن وأرسلت إليه بجزع



أحدهما منقوبة وثقبتها ملتوية والثانية غير منقوبة و

أرسلت إليه بقدح فارغ وأرسلت مع هذه الهدية امرأة

وأوصتها بأن تحفظ جميع ما يكون من أمر سليمن وكلامه حتى

تخبرها به وقالت لهم قوموا بين يديه قياما ولا تجلسوا حتى

يأمركم فإنه إن كان جبارا لم يأمركم بالجلوس فأرضيه بالمال

فيسكت عنا وإن كان حليما عليما عالما أمركم بالجلوس و

أمرت الامرأة أن تقول له بأن يدخل في الخرزة المنقوبة

خيطا بغير علاج إنس ولا جان وأمرتها أن تقول له أن يثقب

الأخرى بغير حديد ولا علاج إنس ولا جان وأن يميز بين

الغلمان والجواري وأمرتها أن تقول له أن يملأ القدح

ماء مزيدا دفقا ليس من الأرض ولا من السماء وكتبت إليه

مسئلة عن العب باب من العلم فانطلق رسلها بهديتها حتى

أتوا بها إلى سليمان فوضعوا الهدية بين يديه وقاموا على أرجلهم

ولم يجلسوا فنظر إليهم سليمان ولم يحرك لحظة يدا ولا رجلا

ولا تهشش لها ولم يفرح ولم يعرف الرسل ذلك فيه ولا



من مقابلة ثم رفع رأسه ونظر الى رسلها وقال ان الأرض

لله والسماء لله رفعها ووضع الأرض فمن شاء وقف ومن

شاء جلس فأذن لهم بالجلوس فتقدمت الرسولة الى

سليمان وقدمت اليه الخرزتين وقالت له ان بلقيس تقول

لك بأن تدخل في هذه الخرزة المثقوبة خيطا ينفذ الى الجانب

الآخر من غير علاج انس ولا جان وان تثقب الخرزة الثانية

ثقبا ينفذ الى الجانب الآخر بغير حديد ولا علاج انس ولا

جان ثم قربت اليه القدح وقالت له انها تقول لك بأن

تملأ هذا القدح ماء تريدا رويا ليس من الأرض ولا من السماء

ثم قدمت الوصفاء والوصائف وقالت ان بلقيس تقول

لك انك تميز بين الغلمان والجواري بعد ذلك جمع سليمن

أهل مملكته فاجتمعوا عليه ثم أخرج الخرزتين فقال من لي

بهذه الخرزة يدخل فيها خيطا يخرج الى الجانب الآخر فتكلمت

دودة تكون في الفصفصة يعني في الرطبة وهي دودة حمراء

وقالت ايها الملك انا لك بها على ان تجعل رزقي في الرطبة

فقال نعم قال فعلق في رأس الدودة خيطا فدخلت في الخرزة

تحكها حتى خرجت من الجانب الآخر فجعل رزقها في الرطبة

ثم قرب الخرزة الثانية وقال من لي يثقب هذه الخرزة

بغير حديد فتكلمت دودة أخرى بين يديه وهي الأرضة

فقالت أيها الملك أنا لك بهذه على أن تجعل رزقي في الخشب

فقال ذلك لك فوقعت على الخرزة فثقبتها إلى الجانب الآخر

فجعل رزقها في الخشب ثم قدم القدح وأمر بإحضار الخيل

العراب فحضروا فأجريت حتى إذا جهدت وأتعبت وسال

عرقها فحينئذ ملأ القدح من العرق وهو الماء المزيد الرواء

ليس هو من الأرض ولا من السماء ثم أمر بماء فوضع بين يديه

فقال للوصفاء توضؤوا ليميز الغلمان من الجواري قال

فجعلت الجواري يصببن الماء على أكفهن فجعلت أحداهن

تأخذ الماء بكفها اليسرى وتفرغه على ذراعها الأيسر ثم

تتبعها كفها اليمنى فتغسلها فعرفت عند ذلك أنها جارية

فيعزلها حتى عزل اثنتي عشرة جارية وصيفة وأما الغلمان



فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمنى فيغسل به ذراعه

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف أنه غلام حتى عزل اثنا عشر

غلاما ثم نظر إلى المسائل فأجابها عليهم بالف جواب مع رسولها

ثم رد عليها هديتها وقال لرسولها أتمدونن بمال فما آتاني

الله من النبوة والملك خير مما آتاكم من المال بل أنتم بهديتكم

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب إليها كتابا ودفعه إلى الهدهد

وقال له ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة يعني من قرية

سبا أذلة صغرة وهم صاغرون أذلاء فلما أتى الهدهد

بالكتاب مرة أخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة

سليمان وما فعل في جميع ما أرسلت به إليه وما رد إليها من

الجواب فقالت لقومها هذا أمر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذته

ولا نطيقه ثم عمدت إلى عرشها فجعلته في آخر سبعة أبيات ثم

أقامت عليه الحرس ثم أقبلت إلى سليمان قال فرجع الهدهد إلى

سليمان فأخبره أنها قد أقبلت إليه بجمع أهل مملكته إليه ثم

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا يَعْنِي سَرِيرَهَا قَبْلَ أَنْ

گفت ای اشراف ای جماعه بزرگان کیست از شما که بیارد تخت او را پیش از آنکه

يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ يَعْنِي مُصَالِحِينَ فَلَا يَحِلُّ لَنَا أَخْذُهُ بَعْدَ الصُّلْحِ قَالَ

بیایند پیش من منقاد گشته یعنی صلح کنان پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت پس از صلح پس گفت

عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ يُقَالُ لَهُ عَمْرٌو وَهُوَ الْعِفْرِيتُ الشَّدِيدُ الْغَلِيظُ

عفریت از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ يَعْنِي مِنْ مَجْلِسِكَ

از جن من می آرم آن تخت را پیش تو پیش از آنکه برخیزی از جای خود مراد می کند از جای نشستن

لِلْقَضَاءِ وَهُوَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَيْ عَلَى حَمْلِهِ

از برای حکم و فصل خصومات و آن تا نیم روز بود و بدرستی من بر برداشتن او توانا ام

أَمِينٌ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْجَوَاهِرِ وَالزَّبَرْجَدِ وَالذَّهَبِ وَ

و امانت دارم بر چیزی که بر آن تخت است از مروارید و جواهر و زمرد و طلا و

الْفِضَّةِ وَكَانَ قُوَّةُ الْعِفْرِيتِ أَنَّهُ يَضَعُ قَدَمَهُ حَيْثُ يَنَالُ

نقره و بوده است توانائی عفریت آنکه می نهاد قدم خود را در جائی که برسید

طَرْفُهُ يَعْنِي مُنْتَهَى بَصَرِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أَنَا أَضَعُ قَدَمِي حَيْثُ

نظر چشم او پس گفت سلیمان را من هم می نهم قدم خود را جائی که

يَبْلُغُ بَصَرِي فَآتِيكَ بِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أُرِيدُ أَعْجَلَ مِنْكَ فَقَالَ

برسد چشم من پس می آرم پیش تو آن تخت را پس گفت سلیمان می خواهم شتابنده تر از تو پس گفت

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ يَعْنِي اسْمَ اللهِ الْأَعْظَمَ وَهُوَ يَا حَيُّ

آن کسی که پیش او هست علم از کتاب الهی یعنی اسم اعظم را میداند و آن این دو نام است

يَا قَيُّومُ أَنَا أَدْعُو رَبِّي فَأَرْجِعُ هِمَّتِي وَأَنْظُرُ فِي كِتَابِ رَبِّي فَآتِيكَ

من دعا میکنم پروردگار خود را و باز میگردانم قصد خود را و نظر میکنم در کتاب پروردگار خود پس

بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ وَهُوَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا بْنِ شَعْيَا

میآرم آن تخت را پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو و آن شخص آصف بود

وَاسْمُ أُمِّهِ بَاطُورَا وَهُوَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانَ يَعْلَمُ اسْمَ اللهِ

و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است میداند اسم

الْأَعْظَمَ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ يَعْنِي قَبْلَ أَنْ

اعظم را من می آرم آن تخت را پیش از آنکه باز گردد نظر تو بسوی تو یعنی پیش از آنکه

يَجِيءَ إِلَيْكَ الشَّيْءُ الَّذِي يَبْلُغُهُ طَرْفُكَ أَيْ نَظَرُكَ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ

بیاید بسوی تو آنچه رسیده است او را نظر تو پس گفت او را سلیمان

غلبت إن فعلت ذلك لم تفعل ولكن لا تفضحني بالحق وانا سيد

الانس والجن فقام آصف فتوضأ ثم سجد لله عز وجل يدعو

الله باسمه الاعظم وهو يقول يا حي يا قيوم وروي عن علي رضي الله عنه

انه قال هو الاسم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى وهو

يا ذا الجلال والاكرام قال فغاب عرشها تحت الارض حتى نبع عند

كرسي سليمان وقيل انه نبع تحت كرسي كان يضع سليمان قدميه

عليه اذا جلس على كرسيه الكبير فلما رأى العرش قد نبع قالت

الجن لسليمان يقدر آصف ان يجيء بالسرير ولا يجيء ببلقيس

فقال آصف لسليمان انا آتيك بها قال فأمر سليمان فبني له

صرح املس من قوارير ثم اجري تحته الماء والقي فيه السمك ثم

من فوق الصرح من صفائه ثم امر سليمان بكرسيه فوضع في

وسط الصرح وامر بكراسي لاصحابه فوضعت فجلس عليها وجلس

اصحابه وكان الذين يلونه عليه السلام من اهل الكراسي الانس

ثم الجن ثم الشياطين وكان هذا دابه عليه السلام حتى اذا اراد

ان يسير في البلاد يجلس هو على كرسيه واولئك على كراسيهم



ثم يأمر بالريح فتحملهم بين السماء والأرض وإذا أراد أن يسير

على الأرض أمر الريح فتمكن فيسير على وجه الأرض وكان لسليمان

عليه السلام مجلس كما هو للملوك اليوم فلما استقر بهم المجلس

أمر آصف فعاد وسجد ودعا الله عز وجل باسمه الأعظم وهو يا

حي يا قيوم فإذا هو ببلقيس مستقرة عنده وقيل إن الذي عنده

علم من الكتاب هو الخضر عليه السلام وقال سليمان لما رآها

مستقرة عنده قال هذا من فضل ربي ليبلوني يعني ليختبرني

ءأشكر على ما أعطيت من الملك أم أكفر بالنعمة إذا رأيت من هو

دوني أفضل مني علما فعزم لله عز وجل على الشكر ومن شكر

فإنما يشكر لنفسه ومن كفر بالنعمة فإن ربي غني كريم لا يعجل

بالعقوبة فلما سمعت الجن بذلك وقعوا في بلقيس عند سليمان

ليكرهوها إليه خافوا أن يتزوجها فتظهره على أمورهم وكانت

تعلم بذلك لأن أمها كانت جنية وكان اسمها عميرة بنت

عمرو وقيل إن اسمها رواحة بنت السكن ملك الجن فقالوا أصلح

الله الملك إن في عقلها شيئا ورجلها كحافر الحمار وكانت



بلقيس هلباء شعراء فلما قيل له ذلك اراد ان يروز عقلها و

يرى قدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

وامر بعرشها ان تغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

فذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

ننظر اتهتدي يعني اتعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

الذين لا يعرفون فاقبلت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما راته

حسبته لجة يعني ماء غمرا فقالت في نفسها انما اراد ان تغرقني

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقان شعراء

وانما هي من احسن الناس وابعد مما قيل له فيها فقيل لها انه صرح

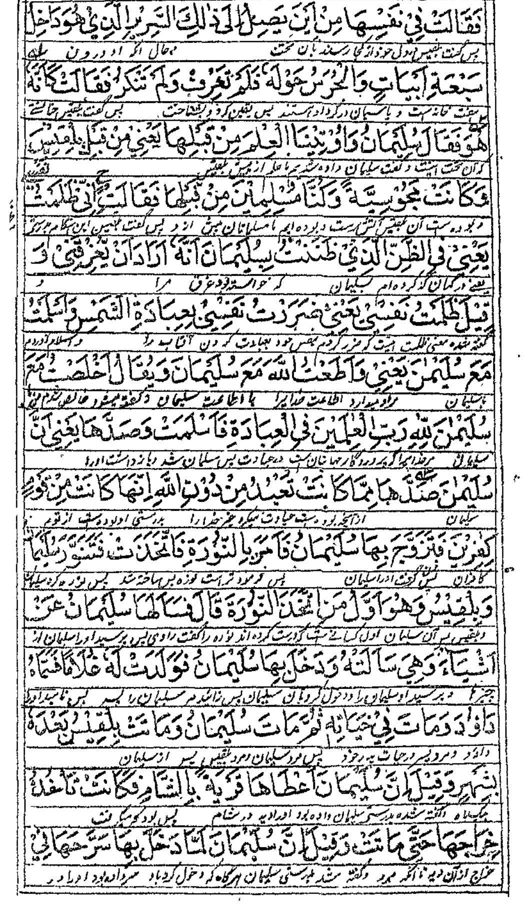
ممرد يعني قصر املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطه من القوارير قال فمضت

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

مهذبا قال فاعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

فقيل لها اهكذا عرشك نظرت اليه فجعلت ذلك تعرف وتنكر



فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل
پس گفت بلقیس در دل خود از کجا رسند بآن تخت که حال آنکه او درون

سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كانه
هفت خانه است و پاسبان در گرد او هستند پس یقین کرد و نشناخت پس گفت بلقیس چنانست

هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس
گویا آن تخت اینست و گفت سلیمان داده شده ایم ما علم از پیش بلقیس

وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت اني ظلمت
و بوده است آن بلقیس آتش پرست و بوده ایم ما مسلمانان پیش از و پس گفت بلقیس این ستمکارم بر خود

يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و
یعنی در گمان که کرده ام سلیمان که خواسته بود غرق مرا و

قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت
گفته شده معنی ظلمت اینست که ضرر کردم بنفس خود بعبادت کردن آفتاب و اسلام آوردم

مع سليمن يعني واطعت الله مع سليمان ويقال اخلصت مع
با سلیمان یعنی مراد میدارد اطاعت خدا را با اطاعت سلیمان و گفته میشود خالص شدم با

سليمن لله رب العلمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ان
سلیمان مر خدا را که پروردگار عالمیان است در عبادت پس مسلمان شد و باز داشت او را

سليمن صدها بما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم
سلیمان از آنچه بوده است عبادت میکرد بغیر خدا را پرستی او بوده است از قوم

كفرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان
کافران پس نکاح کرد او را سلیمان پس فرمود تراشیدن نوره پس ساخته شد پس نوره کرد سلیمان

وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قال فسالها سليمان عن
و بلقیس پس آن سلیمان اول کسانیست که درست کرده اند نوره را گفت راوی پس پرسید او را سلیمان از

اشياء وهي سالته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه
چیزها و پرسید او سلیمان را و دخول کرد با آن سلیمان پس زائید مر سلیمان را پسر پس نام نهاد او را

داود ومات في حياته ثم مات سليمان وماتت بلقيس بعده
داود و مرد پسر در حیات پدر خود پس مرد سلیمان و مرد بلقیس پس از سلیمان

بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام فكانت تاخذ
یکماه و گفته شده بدرستی سلیمان داده بود او را دیهی در شام پس بود که میگرفت

خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمان لما دخل بها سر بها لي
خراج از آن دیه تا آنکه مرد و گفته شده بدرستی سلیمان هرگاه که دخول کرده با او سر داده بود او را در



جنوده وردها الى ملكها وكان يأتيها في كل شهر مرة فيركب
من بيت المقدس الى اليمن على ما تقدم ذكره فصل وانما
استوفيت هذه القصة في هذا المجلس لما فيها من العبرة لكل
عاقل مؤمن ناظر في العواقب معتبر في سير السلف الصالح و
الطالح وقدرة الله عز وجل النافذة في الامم الماضية الخالية
وكرامته لاهل الطاعة وتسخيره اهل معصيته لهم واعطاء
مقادتهم واذلالهم وتمليكه الخلق لاهل ولايته ومحبته لما
اطاع سليمان ربه عز وجل كيف ملكه بلقيس وملكها و
قد كان في اهل مملكتها اثنا عشر الف مقاتل كل واحد منهم
امير على مائة الف منهم وجند سليمان يحتوي على اربعمائة الف
مائتا الف من الانس ومائتا الف من الجن والتفاوت ما
بين الجندين ظاهر فهذا ملك لطاعته وهذه ملكت لكفرها
ومعصيتها فاعلم ايها الانسان ان الاسلام يعلو ولا يعلى عليه
ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا وكذلك انت يا
موفق اذا آمنت امنت من اعدائك في الدنيا ومن نار الله

الموقدة التي في العقبى تخدمك النار وتطرق بين يديك

که افروخته شده است در آخرت باشد آتش خادم تو و میرود پیش تو

وترشدك الطريق مكرمة لك ومعظمة وطائعة لامرك

و مینماید ترا راه را است ازجهت بزرگی و تعظیم تو در آنجا که فرمانبردار است و فرمان صاحب خود

وممتثلة له فتقول لك جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبي

و بجا آرنده است فرموده او را پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان پس تحقیق کشت نور ایمان تو زبانه مرا

عبارة لطيفة اي انك مكرم متور خلعة الملك عليك

قول آتش عبارت نازک است یعنی بدرستی که تو ای مومن بزرگی صاحب نوری سرو پا بادشاه بر تو است

علامة الوقار عليك فعلى الحواشي والعبيد تعظيمك و

نشان وقار بر تو است پس بر تابعان و بندگان لازم است بزرگی دادن تو

توقيرك وخدمتك واما الكافر والعاصي فتتغيظ النار

و وقار کردن تو و خدمت تو و اما کافر و گنهگار پس در غضب می آید آتش

عليه وتنتقم منه انتقام الجبار من عدوه عند ظفره به

برو و کینه میگیرد از او مانند انتقام مرد غالب از دشمن خود وقتیکه دست یابد بر دشمن

كما قال الله عز وجل اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها

چنانچه فرمود حق تعالی وقتیکه میبیند آتش آن کافران را از جای دور میشنوند آتش را

تغيظا وزفيرا فان اردت العزة في الدنيا والآخرة فعليك

خشم و جوش و آواز پس اگر خواهی تو عزت را در دنیا و آخرت لازم است بر تو

بطاعة الله والصبر عن معصية الله تجدها برحمة الله تعالى

فرمانبرداری خدا و بازماندن از معصیت دریابی تو او را برحمت خدا

قال الله عز وجل من كان يريد العزة فلله العزة جميعا وقال

فرمود حق تعالی کسیکه میخواهد عزت را پس مر خدای راست عزت دادن همه و فرمود

تعالى ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا

حق تعالی مر خدای راست عزت و رسول را و مومنان را و لیکن منافقان

يعلمون نفاقك يا مدعي الايمان وشركك يا مدعي الاخلاص

نمی دانند این را پس نفاق تو ای دعوی کننده ایمان و شرک تو ای مدعی اخلاص

حجابك عن رؤية عزة الجبار ونبيه المختار والمؤمنين

پرده شده اند از دیدن بزرگی جبار و پیغمبر مختار و مومنان نیک

الاخيار فلو كنت عاملا بموجب الايمان موقنا بشرائط الاخلاص

نیکوکار پس اگر باشی تو عمل کننده باحکام ایمان یقین کننده باشی بشرطهای اخلاص

لآمِنتَ فِي الدُّنيَا مِن كُلِّ مُؤذِي وَكُلِّ شَيطٰنٍ مِّنَ الإِنسِ وَالجَانِّ

وَفِي الآخِرَةِ مِن عَذَابِ النِّيرَانِ وَكَانَتِ النُّصرَةُ لَكَ وَلَا عَدَائِكَ

الهَوَانُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِن تَنصُرُوا اللّٰهَ يَنصُرْكُم وَيُثَبِّتْ

أَقدَامَكُم وَقَالَ تَعَالَى وَلَا تَهِنُوا وَتَدعُوا إِلَى السَّلمِ وَأَنتُمُ الأَعلَونَ

وَاللّٰهُ مَعَكُم وَلٰكِنَّ الغَفلَةَ قَد تَكَاثَفَت عَلَى قَلبِكَ وَتَرَاكَمَ الرَّينُ

عَلَيهِ وَتَرَادَفَ السَّوَادُ وَالظُّلمَةُ لَدَيهِ فَيَا لَهَا مِن حَسرَةٍ وَ

نَدَامَةٍ يَومَ تُبلَى السَّرَائِرُ فِي يَومِ القِيٰمَةِ يَومَ الحَاقَّةِ يَومَ

الطَّامَّةِ الكُبرَى يَومَ القَارِعَةِ يَومَ الصَّاخَّةِ يَومَئِذٍ تُعرَضُونَ

لَا تَخفَى مِنكُم خَافِيَةٌ يَومَئِذٍ يَصدُرُ النَّاسُ أَشتَاتًا لِّيُرَوا

أَعمَالَهُم فَمَن يَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ خَيرًا يَّرَهُ وَمَن يَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ

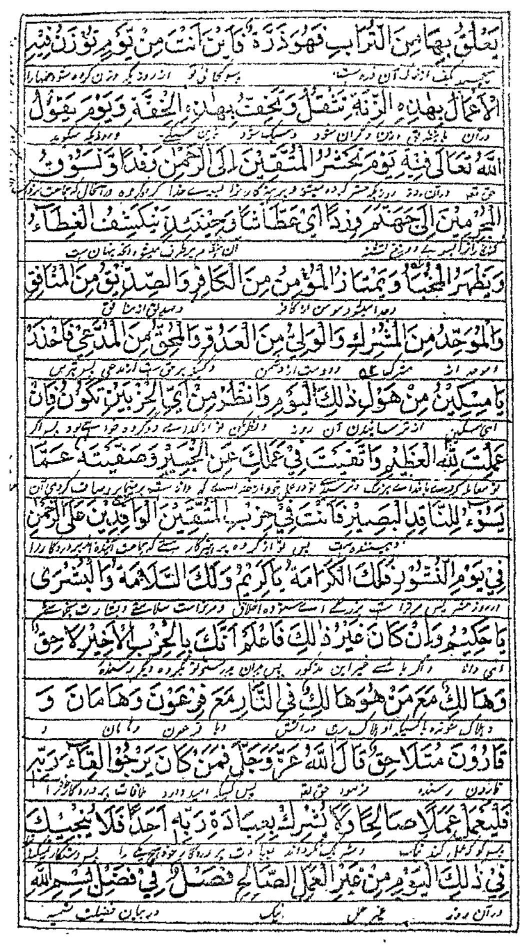
شَرًّا يَّرَهُ قِيلَ إِنَّ الذَّرَّةَ هِيَ نَشرُ الهَبَاءِ الَّذِي يَظهَرُ فِي شُعَاعِ

الشَّمسِ مِثلَ رُؤُوسِ الإِبَرِ وَقِيلَ أَربَعُ ذَرَّاتٍ مِثقَالُ خَردَلَةٍ وَ

قِيلَ هِيَ النَّملَةُ الحَمرَاءُ الصَّغِيرَةُ الَّتِي لَا تَكَادُ تُرَى إِذَا دَبَّت

وَقِيلَ إِنَّ الذَّرَّةَ جُزءٌ مِنَ المِنجُزءِ مِن شَعِيرَةٍ وَقَالَ عَبدُ اللّٰهِ

بنُ عَبَّاسٍ إِذَا وَضَعتَ كَفَّكَ عَلَى التُّرَابِ ثُمَّ رَفَعتَهَا فَكُلُّ شَيءٍ



يتعلق بها من التراب فهو ذرة واين انت من يوم توزن فيه

الاعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الشفة ويوم يقول

الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق

المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء

ويظهر الخبايا ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق

والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاحذر

يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اي الحزبين تكون فان

عملت لله العظيم واتقيت في عملك عن الخبير وصفيته عما

يسوء للناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن

في يوم النشور فلك الكرامة يا كريم ولك السلامة والبشرى

يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الاخير لاحق

وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و

قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا ينجيك

في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فصل في فضل بسم الله


الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم

الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى المشرق وسكنت الرياح وهاج

البحر واصغت البهائم بآذانها ورجمت الشياطين من السماء

وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه

ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرأ بسم الله الرحمن الرحيم

دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان

ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من

واحد منهم وعن طاوس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رضي

سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم قال فقال هو اسم

من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين

سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن

الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عنده من الصديقين وخفف

عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقبل لم يزل

إبليس اللعين مثل ثلاث رنات رنة حين لعن وأخرج من
که ابلیس لعین مانند سه ناله ناله چون رانده شد و برآورده شد از

ملكوت السماء ورنة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنة حين أنزلت
فرشتگان آسمان و ناله وقتیکه زاده شد پیغمبر علیه السلام و ناله وقتیکه فرود آمد

فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن أبي
فاتحه زیراکه تسمیه درو هست و روایت است از سالم

الجعد أن عليا رضه قال لما أنزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول
که علی رضه گفت هرگاه که فرود آمد تسمیه فرمود پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم أول ما أنزلت هذه الآية على آدم فقال أمن ذريتي من
اول بار که فرود آمد این آیت بر آدم پس گفت آدم ایمن شد اولاد من از

العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم الخليل
عذاب تا وقتیکه بر خواندن او ثابت پس برداشته شد تسمیه را پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما
پس خواند ابراهیم او را در انحال که او در پله منجنیق بود پس گردانید حق تعالی بر او آتش را برد و سلامتی

ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت
پس ترک برداشته شد پس فرو نیاورده شد مگر بر سلیمان و نزد آن فرود آمدن گفتند

الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فأنزلها الله عز وجل
فرشتگان اکنون تمام شد سوگند خدا ملک تو ای سلیمان پس برداشته شد پس فرود آورد

على ثم يأتي أمتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم
بر من پس خواهند امت من روز قیامت و حالانکه ایشان خواهند گفت تسمیه

فإذا وضعت أعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله
پس وقتیکه نهاده میشود عملهای ایشان در ترازو گران آید نیکیهای ایشان به برکت تسمیه فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم فإذا كتبتموها فتكلموا بها فصل
بنویسید تسمیه را در کتابهای خویش پس وقتیکه بنویسید بخوانید او را فصل

آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه أنه
دوم در فضیلت تسمیه روایت است از عکرمه رح

قال أول ما خلق الله اللوح والقلم أمر الله القلم يجري على اللوح بما
اول چیزی که پیدا کرد خدای تعالی لوح و قلم فرمود قلم را روان شد بر لوح بچیزی که

هو كائن إلى يوم القيمة فأول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن
شدنی است تا روز قیامت پس اول چیزی که نوشت قلم بر لوح تسمیه بود



الرحيم يجعل الله هذه الآية امانا لخلقه ما داموا على قراءتها
وهي قراءة اهل سبع سموات واهل الصفح الاعلى واهل سرادقات
المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فاول ما انزلت على
آدم عليه السلام فقال تدامن ذريتي من العذاب ما داموا على
قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابرهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد
فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما
ثم رفعت بعده فانزلت على موسى في الصحف فبها قهر فرعون
وسحرته وهامان وجنوده وقارون واتباعه ثم رفعت بعد
فانزلت على سليمان بن داود بعدها قالت الملائكة اليوم
والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء الا
خضع له وامره الله يوم انزلها عليه ان ينادي في اسباط
بني اسرائيل الا من احب منكم ان يسمع اية امان الله فليحضر
الى سليمان في محراب داود فانه يريد ان يقوم خطيبا فلم يبق
محبوس نفسه في العبادة ولا سائح الا هرول اليه حتى اجتمعت
الاحبار والعباد والزهاد والاسباط كلها عنده فقام فرقي

مِنبَرَ الْخَلِيلِ إِبْرَاهِيمَ وَتَلَا عَلَيْهِمْ آيَةَ الْأَمَانِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

بر منبر خلیل علیه السلام و خواند بر ایشان آیت امان بسم الله الرحمن الرحیم

الرَّحِيمِ فَلَمْ يَسْمَعْهَا أَحَدٌ إِلَّا امْتَلَأَ رُعْبًا وَقَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ

پس نشنیدند آن تسمیه هیچ یکی مگر پر شد از خوف و گفتند گواهی میدهیم بدرستی

لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا فَبِهَا قَهَرَ سُلَيْمَنُ مُلُوكَ الْأَرْضِ وَبِهَا افْتَتَحَ

تو رسول خدا ست پس بسبب تسمیه غالب آمد سلیمان بادشاهان روی زمین را و بآن تسمیه فتح کرد

اللَّهُ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ ثُمَّ رُفِعَتْ بَعْدَ سُلَيْمَانَ

خداے برای پیغمبر خود محمد مکه را پس برداشته شد پس از سلیمان

فَأُنْزِلَتْ عَلَى الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَفَرِحَ بِهَا وَاسْتَبْشَرَ بِهَا

و فرود آورده شد بر عیسے ع پس خوشحال شد بآن تسمیه و بشارت شادے داد بآن

الْحَوَارِيُّونَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا ابْنَ الْعَذْرَاءِ أَتَدْرِي أَيَّ

حواریان را پس وحی فرستاد حق تعالی بسوے او ای پسر دختر نارسیده آیا میدانی کدام

آيَةٍ أُنْزِلَتْ عَلَيْكَ إِنَّهَا آيَةُ الْأَمَانِ قَوْلُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیت فرود آورده شده بر تو که آن آیت امان ست که تسمیه باشد

فَأَكْثِرْ تِلَاوَتَهَا فِي قِيَامِكَ وَقُعُودِكَ وَمَضْجَعِكَ وَمَجِيئِكَ وَ

پس بسیار کن تلاوت آن در نشستن خود و ایستادن خود و در خواب در آمدن خود و رفتن خود و

ذَهَابِكَ وَصُعُودِكَ وَهُبُوطِكَ فَإِنَّهُ مَنْ وَافَى يَوْمَ الْقِيمَةِ

ربالا بر آمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستی ایشان هیست هر که بیاید روز قیامت

وَفِي صَحِيفَتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثَمَانَمِائَةِ مَرَّةٍ وَكَانَ

در نامه اعمال خود تسمیه را هشت صد بار و باشد

مُؤْمِنًا بِي وَبِرُبُوبِيَّتِي أَعْتَقْتُهُ مِنَ النَّارِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ

مومن بمن و بخدائے من آزاد کنم او را از آتش دوزخ و درآرم او را در جنت

فَلْتَكُنْ افْتِتَاحَ قِرَاءَتِكَ وَصَلَاتِكَ فَإِنَّ مَنْ جَعَلَهَا فِي افْتِتَاحِ

پس باید که باشد تسمیه آغاز خواندن شما و نماز شما پس بدرستیکه گردانید تسمیه را آغاز

قِرَاءَتِهِ وَصَلَاتِهِ إِذَا مَاتَ عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَرُعْهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ وَهُوِّنَ

قرائت خود و نماز خود وقتیکه بمیرد نترسانند او را منکر و نکیر و آسان کرده شود

عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ وَضَغْطَةُ الْقَبْرِ وَكَانَتْ رَحْمَتِي عَلَيْهِ وَ

برو سختی موت و تنگی گور و باشد رحمت من برو و

أَفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأُنَوِّرُ لَهُ فِيهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَأُخْرِجُهُ مِنْ قَبْرِهِ أَبْيَضَ

فراخ گردانم مر او را قبر او و روشن گردانم گور او را بمقدار درازی چشم و برآرم او را از گور سفید



الجحيم وأنور الوجه يتلألأ نوره وأحاسبه حسابا يسيرا
وأثقل موازينه وأعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل
الجنة وأمر المنادي أن ينادي به في عرصات القيمة بالسعادة
والمغفرة قال عيسى ع اللهم يا رب فهذا لي خاصة فقال لك
خاصة ولمن تبعك وأخذ أخذك وقال بقولك وهو لأحمد
وأمته من بعدك وأخبر عيسى ع ذلك لأتباعه فقال ومبشرا
برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد من صفته ونعته وفضله كيت
وكيت وأخذ ميثاقهم بالإيمان به بعد ذلك شأنه عند ما رفعه
الله تعالى إلى السماء لأصحابه فلما انقرض الحواريون ومن
اتبعه وجاء الآخرون فضلوا وأضلوا وبدلوا واستبدلوا
بالدين دنياهم فرفعت عندها أنه الأمان من صدور الصدر
وبقيت في صدور مسلمي أهل الإنجيل مثل بحيرا الراهب و
أمثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه فأنزلت عليه في سورة الحمد
بمكة فأمر رسول الله صلى الله عليه بكتبت تلك على رؤس السور و
صدور الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الآية على رسول

الله صلى الله عليه وسلم ثمنًا عظيمًا وحلف رب العزة بعزته أن لا يسمّي

بهای بزرگ را و سوگند کرد خداوند تعالی بعزت خویش اینکه نخواند او را

مؤمن موقن على شيء إلا بارك الله فيه ولا يقرؤها مؤمن إلا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزی مگر برکت کند او را در آن چیز و نخواند مؤمن او را مگر گوید

الجنة له لبيك وسعديك اللهم أدخل عبدك هذا في بسم

او را بهشت لبیک بار خدایا درآر بنده خود را که این هست در من برکت

الله الرحمن الرحيم فإذا ذهب الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس وقتیکه طلب کرد بهشت بنده مرا که گفت تسمیه را پس گویی واجب کرد اینکه

دخولها وقد قال صلى الله عليه وسلم لا يرد دعاء أوله بسم الله الرحمن الرحيم

درآمدن بهشت و تحقیق فرمود پیغمبر علیه السلام باز نمیگردد دعا که اول تسمیه باشد

قال وإن أمتي يأتون القيامة وهم يقولون وهم يقولون بسم الله

گفت پیغمبر بدرستی امت من می آیند در روز قیامت و ایشان میگویند تسمیه را

الرحمن الرحيم فتثقل حسناتهم في الميزان فتقول الأمم ما أرجح

پس گران میشود نیکیهای ایشان در ترازو پس میگویند امتها چه را جح گرد

موازين أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الأنبياء لهم كان أمة محمد صلى الله عليه

ترازوهای امت محمد را پس میگویند پیغمبران امت خویش را بدرستی امت محمد

مبتدأ كلامهم ثلثة أسماء من أسماء الله تعالى الكرام لو وضعت

اول کلام ایشان هست سه نام از نامهای خدای بزرگ اند اگر نهاده شود

في كفة الميزان ووضعت سيئات الخلق جميعًا في الكفة الأخرى

در پله ترازو و نهاده شود بدیهای خلق را در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالى هذه الآية شفاء من كل

هرآینه گران میشود نیکیهای ایشان گفت پیغمبر و تحقیق گردانید خدای تعالی این آیت را شفا از هر

داء وعونًا لكل دواء وغنًا من كل فقر وسترًا من النار وأمانًا

بیماری و یاری هر دوا را و توانگری از هر فقری و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داموا على قراءتها **فصل**

از فرو بردن در زمین و تغییر شدن صورت و انداختن و بلا تا وقتیکه بر خواندن او هستند

في تفسير قوله بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل بسم الله

در بیان معنی تسمیه قوله عز وجل بسم الله

روي عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری رضی که گفت فرمود رسول


الله صلى الله عليه وسلم ان عيسى عم ارسلته امه رضي الله عنها الى الكتاب

ليعلمه فقال له المعلم قل بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى وما

بسم الله قال لا ادري فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله

الميم مملكته وقال ابو بكر الوراق بسم الله روضة من رياض الجنة

لكل حرف منها تفسير على حدة فالباء على ستة اوجه بارئ

خلقه من العرش الى الثرى بيانه هو الله الخالق البارئ من العرش

الى الثرى بصير بخلقه من العرش الى الثرى بيانه والله بصير بما

تعملون باسط رزق خلقه من العرش الى الثرى بيانه الله يبسط

الرزق لمن يشاء ويقدر باق بعد فناء خلقه من العرش الى الثرى

بيانه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام باعث

الخلق بعد الموت من العرش الى الثرى للثواب والعقاب بيانه و

ان الله يبعث من في القبور بار بالمؤمنين من العرش الى الثرى

بيانه هو البر الرحيم والسين على خمسة اوجه سميع لاصوات

خلقه من العرش الى الثرى بيانه ام يحسبون انا لا نسمع سرهم

ونجواهم سيد قد انتهى سؤدده من العرش الى الثرى بيانه الله

الصمد سريع الحساب مع خلقه من العرش الى الثرى بيانه

بی نیاز است که در حاجات خود او را قصد کنند و ... زود حساب کننده است با خلق خود از عرش

والله سريع الحساب سلام سلم خلقه من الظلمة من العرش

خدا تعالی سریع الحساب است ... سلامتی داده خلق خود را از ظلم از عرش

الى الثرى بيانه السلام المؤمن ساتر ذنوب عباده من العرش

تا ثری بیانش اگر خدای ... امن دهنده ... پوشنده گناه بندگان از عرش

الى الثرى بيانه غافر الذنب وقابل التوب والميم على اثنا عشر

تا ثری بیانش اگر ... آمرزنده گناه و قبول کننده توبه ... دوازده

وجها مالك الخلق من العرش الى الثرى بيانه الملك القدوس

وجه است پادشاه خلق است از عرش تا ثری بیانش اگر ... پادشاه و پاک از عیب

مالك خلقه من العرش الى الثرى بيانه قل اللهم مالك الملك

مالک خلق خود است از عرش تا ثری بیانش اگر بگو ای بار خدایا مالک ملک

منان على خلقه من العرش الى الثرى بيانه بل الله يمن عليكم

منت نهنده و عطا کننده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش اگر بلکه خدای ... منت می نهد بر شما

مجيد على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ذو العرش المجيد

بزرگ ... است بر خلق خود از عرش تا ثری و بیانش آنست که خداوند عرش و بزرگ

مؤمن امن خلقه من العرش الى الثرى بيانه وامنهم من خوف

امن دهنده که امن داده است خلق خود را از عرش تا ثری بیانش اگر امن داد خدا ایشان را از خوف

مهيمن اطلع على خلقه من العرش الى الثرى بيانه المؤمن المهيمن

نگاهبان است که مطلع شده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش اگر امن دهنده نگاهبان است

مقتدر على خلقه من العرش الى الثرى بيانه في مقعد صدق

توانا است بر خلق از عرش تا ثری بیانش اگر در جای نشستن صدق

عند مليك مقتدر مقيت على خلقه من العرش الى الثرى

نزدیک مالک توانا نگاهبان است بر خلق خود از عرش تا ثری

بيانه وكان الله على كل شيء مقيتا مكرم اولياءه من العرش

بیانش اگر بوده است خدا ... بر همه چیز توانا گرامی کننده دوستان خود است از عرش

الى الثرى بيانه ولقد كرمنا بني ادم منعم على خلقه من العرش

تا ثری بیانش اگر بزرگی داد بنی آدم را ... انعام کننده است بر خلق خود از عرش

الى الثرى بيانه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة مفضل

تا ثری بیانش اگر کامل گردانیده است بر شما نعمت ای ظاهر و باطن را مفضل

على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ان الله لذو فضل على

الناس مصور خلقه من العرش الى الثرى بيانه الخالق البارئ

المصور وقال اهل الحقائق وانما المعنى في بسم الله

الرحمن الرحيم التيمن والتبرك وحث الناس على الابتداء

في اقوالهم وافعالهم ببسم الله كما افتتح الله سبحانه وتعالى

كتابه العزيز **فصل** اعلم ان الناس اختلفوا في هذا الاسم

فقال خليل بن احمد وجماعة من اهل العربية انه اسم موضوع

لله عز وجل لا يشاركه فيه احد قال الله تعالى هل تعلم له سميا

يعني ان كل اسم لله تعالى مشترك بينه وبين غيره له على

الحقيقة ولغيره على المجاز الا هذا الاسم فانه مختص به لان

فيه معنى الربوبية والمعاني كلها تحته الا ترى انك اذا

اسقطت منه الالف بقي لله واذا اسقطت من لله اللام

الاولى بقي له واذا اسقطت من له اللام بقي هو واختلفوا

في اشتقاقه فقال النضر بن شميل هو من التأله وهو

التنسك والتعبد ويقال اله الهة اي عبد عبادة وقال

آخرون هو من الأله وهو الاعتماد ويقال الهت الى فلان
آله الها اي فزعت اليه واعتمدت عليه معناه ان الخلق
يفزعون ويتضرعون اليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم
اي يجيرهم فسمي الها كما يقال امام للذي يؤتم به فالعباد
مولهون اليه اي مضطرون اليه في المنافع والمضار كالواله
المضطر المغلوب وقال ابو عمرو بن العلا هو من الهت في
الشيء اذا تحيرت فيه فلم تهتدي اليه ومعناه ان العقول
تتحير في كنه صفته وعظمته والاحاطة بكيفيته فهو اله
كما يقال المكتوب كتابا والمحسوب حسابا وقال المبرد هو
من قول العرب الهت الى فلان اي سكنت اليه فكان الخلق
يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل الا بذكر الله
تطمئن القلوب وقيل اصله من الوله وهو ذهاب العقل
لفقدان من يعز عليه فكانه سمي بذلك لان القلوب توله
بمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب
لان العرب اذا عرفت شيئا ثم حجب عن ابصارها سمته لاها

يقال لاهت العروس تلوه لوها اذا احتجبت فالله تعالى هو

الظاهر بالربوبية بالدلائل والاعلام والمحتجب من جهة الكيفية

عن الاوهام وقيل معناه المتعالي يقال لاه اي ارتفع ومنه

قيل للشمس الهة وقيل معناه القادر على الاختراع وقيل معناه

السيد الرحمن الرحيم قال قوم هما بمعنى واحد وهو ذو

الرحمة وهما من صفات الذات وقيل هما بمعنى ترك عقوبة

من يستحق العقوبة واسداء الخير الى من لا يستحقه وهما من

صفات الفعل وفرق الآخرون بينهما فقالوا الرحمن للمبالغة

ومعناه الذي وسعت رحمته كل شيء والرحيم دون ذلك في

الرتبة وقال بعضهم الرحمن العاطف على جميع خلقه مؤمنهم

وكافرهم برهم وفاجرهم بان خلقهم ورزقهم قال الله ورحمتي

وسعت كل شيء والرحيم بالمؤمنين خاصة بالهداية والتوفيق

في الدنيا وبالجنة والرؤية في الآخرة قال الله تعالى وكان

بالمؤمنين رحيما فالرحمن خاص اللفظ عام المعنى والرحيم عام

اللفظ خاص المعنى فالرحمن خاص من حيث انه لا يجوز ان



به أحدٌ غير الله عامٌّ من حيث أنه يشمل جميع الموجودات

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عامٌّ من حيث

اشتراك المخلوقين في المسمّى به خاصٌّ من طريق المعنى لأنه يرجع

إلى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

اسمان رقيقان أحدهما أرقّ من الآخر وقال مجاهد الرحمن بأهل

الدنيا والرحيم بأهل الآخرة وفي الدعاء يا رحمن الدنيا يا رحيم

الآخرة وقال الضحاك الرحمن بأهل السماء حين أسكنهم

السموات وطوّقهم الطاعات وجنّبهم الآفات وقطع عنهم

المطاعم واللذات والرحيم بأهل الأرض حين أرسل إليهم

الرسل وأنزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

والرحيم بمائة رحمة وروى أبو هريرة رضي الله تعالى عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن لله عز وجل مائة رحمة وإنه

أنزل منها رحمة واحدة إلى الأرض فقسمها بين خلقه

فيها يتعاطفون وبها يتراحمون وأخّر تسعة وتسعين لنفسه

يرحم بها عباده يوم القيامة وفي لفظ آخر وإن الله ضامٌّ هذه

الى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيمة الرحمن

الذي اذا سئل اعطى والرحيم الذي اذا لم يسئل غضب وذلك

النبي صلى الله عليه في حديث ابي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

عليه وقال الشاعر الله يغضب ان تركت سؤاله وبني آدم

حين يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما اعطى وحبى

الرحيم بالآلاء وهي ما صرف ودفع الرحمن بالانقاذ من

النيران كما قال جل من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

فانقذكم منها والرحيم بادخال الجنان كما قال ادخلوها بسلام

آمنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وان

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وان كن غير صافيات

الرحمن بمصالح معاشهم الرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

ولا يطعم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن جحده

والرحيم بمن وحّده الرحمن بمن كفره والرحيم بمن شكره

ورحیم است برکسی که یگانه یافت اورا و رحمن برکسی که کفران کرد نعمت اورا ورحیم است برکسی که شکر نعمت او کرد

الرحمن بمن قال له ندا والرحيم بمن قال فردا **فصل** قل

رحمن است برکسی که قایل شود شریک و ورحیم است برکسی که قایل شود برفردانیت او بگو

بسم الله تجد عفو الله هذا سماعك من القاري فكيف سماعك

بسم الله تا یابی عفو الله را این شنیدن تست از قاری پس چگونه باشد شنیدن تو

من الباري فهذا سماعك والعمر باق فكيف سماعك والرب باق

از خالق این شنیدن تست در حال که عمر باقیست پس چگونه باشد شنیدن تو در حال که رب باقیست

فهذا سماعك بواسطة فكيف سماعك بلا واسطة فهذا سماعك

این شنیدن تست بواسطه پس چگونه باشد شنیدن تو بی واسطه این شنیدن تست

في دار الغرور فكيف سماعك في دار السرور فهذا سماعك في

در سرای بازی پس چگونه باشد شنیدن تو در سرای خوشی این شنیدن تست در

دار الشيطان فكيف سماعك في جوار الرحمن فهذا سماعك من

سرای شیطان پس چگونه باشد شنیدن تو در همسایگی رحمان این شنیدن تست از بنده

عبد ذليل فكيف سماعك من الملك الجليل هذه لذة الخبر

خوار پس چگونه باشد شنیدن تو از پادشاه بزرگ این لذت خبر شنیدنست

فكيف لذة النظر هذه لذة المجاهدة فكيف لذة المشاهدة

پس چگونه باشد لذت نظر این لذت مجاهده است پس چگونه باشد لذت مشاهده

هذه لذة البيان فكيف لذة العيان هذا لذة المغايبة

این لذت بیان است پس چگونه باشد لذت آشکارا دیدن حق این لذت غایبانه است

فكيف لذة المعاينة **فصل** قل بسم الله الذي تعالى عن

پس چگونه باشد لذت بالعیان دیدن بگو بنام خدای که برتر است از

الأضداد بسم الله الذي تنزه عن الأنداد بسم الله الذي تقدس

ضدها بنام خدای که پاک است از شریکان بنام خدای که پاک است

عن اتخاذ الأولاد بسم الله الذي نور الأنوار بسم الله الذي

از گرفتن فرزندان بنام آنکه روشن گردانید نورها را بنام آنکه

أكرم الأبرار بسم الله الذي قدر الأقدار ونور القلوب والأبصار

بزرگی داد نیکوکاران را بنام آنکه مقدر ساخت تقدیرها را و روشن گردانید دلها و چشمها را

بسم الله الذي تجلى لقلوب الأبرار في أوقات الأسحار بسم الله الذي

بنام آنکه تجلی شود دلهای نیکوکاران در اوقات و ساعتها سحرها بنام آنکه

علّم الاحباب الاسرار تغمّرها بالانوار واستودعها الاسرار

وازاح عنها الاخطار وحفظها من ريب الاغيار وحطّ عنها

الاثقال والاغلال والاصار والاوزار اذ كان موصوفا في

الازل بالاحسان والافضال وغفران الذنوب لاهل

الاستغفار قل بسم الله اسم الذي اجرى الانهار وانبت

الاشجار اسم من عمّر البلاد باهل الطاعة من العباد فجعلهم

لها اوتادا كالجبال فصارت الارض لمن عليها كالمهاد

فهم الاربعون الاخيار من الابدال المنزّهون الربّ عن

الشركاء والانداد وملوك في الدنيا وشفعاء الانام يوم

التناد اذ خلقهم ربي مصلحة للعالم ورحمة للعباد

فصل بسم الله للذاكرين ذخر وللاقوياء عزّ وللضعفاء

حرز وللمحبّين نور وللمشتاقين سرور بسم الله راحة الارواح

بسم الله نجاة الاشباح بسم الله نور الصدور بسم الله نظام

الامور بسم الله تاج الواثقين بسم الله سراج الواصلين بسم

الله مغني العاشقين بسم الله اسم من اعزّ عبادا واذلّ عبادا

بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ مَنْ جَعَلَ النَّارَ لِاَعْدَائِهٖ مِرْصَادًا وَجَعَلَ الرَّوْضَةَ
تسمیہ نام کسی ست کہ گردانیدہ ست آتش دوزخ را برای دشمنانش جای انتظار وکسی کہ گردانیدہ جنت

لِاَحِبَّائِهٖ مِيْعَادًا بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ الْوَاحِدِ بِلَا عَدَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ
برای دوستان خود وعدہ کردہ شدہ بنام خدا کہ واحد ست نہ بشمار بنام خدایی کہ

الْبَاقِيْ بِلَا مَدَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ الْقَائِمِ بِلَا عَمَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ افْتِتَاحُ كُلِّ
پاینده ست بی نهایت بنام خدای کہ بر پاست بی ستون تسمیہ آغاز ہر

سُوْرَةٍ اِسْمُ مَنْ طَابَتْ بِهِ الْخَلَوَاتُ اِسْمُ مَنْ بِهٖ تَمَّتِ الصَّلَوٰةُ اِسْمُ
سورت ست تسمیہ نام کسی ست کہ بیاد او خوش ست خلوتہا نام کسی ست کہ تمام یافتہ نمازها نام

مَنْ بِهٖ حَسُنَتِ الظُّنُوْنُ اِسْمُ مَنْ سَهِرَتْ لَهُ الْعُيُوْنُ اِسْمُ مَنْ قَالَ
کسی ست کہ باو نیکوست گمانہا نام کسی ست کہ بیداری نموده ست برای او چشمان نام کسی کہ گفت

لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُوْنُ اِسْمُ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الْمُسَاسِ اِسْمُ مَنِ اسْتَغْنٰى عَنِ
ہر چیز را کہ پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی ست کہ پاکست از سودن نام کسی کہ بی نیاز ست از

الْاِيْنَاسِ اِسْمُ مَنْ جَلَّ عَنِ الْقِيَاسِ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ حَرْفًا حَرْفًا تَأْخُذِ الْاَجْرَ
مردمان نام کسی کہ بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک یک حرف تا بگیری مزد

اَلْفًا اَلْفًا وَيُحَطُّ عَنْكَ الْاَوْزَارُ جُرْفًا جُرْفًا مَنْ قَالَهَا بِلِسَانِهٖ
ہزار ہزار ودور کردہ شود از تو گناه جراف جراف ہر کہ بگوید او را بزبان خود

شَهِدَ الدُّنْيَا وَمَنْ قَالَهَا بِقَلْبِهٖ شَهِدَ الْعُقْبٰى وَمَنْ قَالَهَا بِسِرِّهٖ
گواه میشود برای او دنیا وہر کہ بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت وہر کہ بگوید او را بسر خود

شَهِدَ الْمَوْلٰى بِسْمِ اللّٰهِ كَلِمَةٌ طَابَ بِهَا الْفَمُ بِسْمِ اللّٰهِ كَلِمَةٌ لَا يَبْقٰى
گواه میشود برای او مولی تسمیہ کلمہ ایست کہ شیرین میشود باو دہن تسمیہ کلمہ ایست کہ باقی نمیماند

مَعَهَا الْغَمُّ كَلِمَةٌ تَمَّتْ بِهَا النِّعْمَةُ كَلِمَةٌ كُشِفَتْ بِهَا النِّقْمَةُ
باو غم کلمہ ایست کہ تمام میشود باو نعمت کلمہ ایست کہ دور کردہ میشود باو عذاب

كَلِمَةٌ خُصَّتْ بِهَا هٰذِهِ الْاُمَّةُ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ جَلَالٍ وَّجَمَالٍ
سخنی ست کہ خاص گردانیده شده ست باو این امت کہ جامع ایست میان جلال و جمال

فَقَوْلُهٗ بِسْمِ اللّٰهِ جَلَالٌ فِيْ جَلَالٍ وَقَوْلُهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جَمَالٌ فِيْ جَمَالٍ
پس قول او بسم الله جلال در جلال ست وقوله الرحمن جمال در جمال ست

فَمَنْ شَهِدَ جَلَالَهٗ طَاشَ وَمَنْ شَهِدَ جَمَالَهٗ عَاشَ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ
پس ہر کہ مشاہده جلالش کرد ہلاک شد یعنی فانی شد وہر کہ مشاہده جمالش کرد زنده گی یافت کلمہ ایست کہ جامع ست

قُدْرَةٍ وَّرَحْمَةٍ فَالْقُدْرَةُ جَمَعَتْ طَاعَةَ الْمُطِيْعِيْنَ وَالرَّحْمَةُ مَحَقَتْ
میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبرداران را و رحمت نا چیز گردانید



ذا نوب المذنبين **فصل** قل بسم الله فكأنه يقول من وصل

من وصل الى الطاعات تنور بنور الطاعات ووصل الى العيان

ثم استغنى بالعيان عن البيان وصار قلبه وعاء للاسرار

وعلوم الاديان ومن وصل الى الحبيب نجا من النحيب ومن وصل

الى النظر استغنى عن الخبر ومن وصل الى الصمد نجا من الكمد

ومن وصل الى الرفاق نجا من الفراق ومن وصل الى ذي الجد

سلم من الوجد ومن وصل الى اللقاء امن من الشقاء **فصل**

قل بسم الله فالباء بارئ البرايا والسين ستار الخطايا والميم

المنان بالعطايا وقيل ان الباء برئ من الاولاد والسين

سميع الاصوات والميم مجيب الدعوات وقيل اطعموا فاني

مطعمكم واسقوا فاني ساقيكم وانظروا الي فاني بانيكم وقيل

الباء بكاء التائبين والسين سجود العابدين والميم معذرة

المذنبين وقيل الله كاشف البلاء الرحمن معطي العطاء الرحيم

غافر الخطايا الله للعارفين الرحمن للعابدين الرحيم للمذنبين

الله الذي خلقكم وهو احسن الخالقين الرحمن الذي رزقكم



وهو خير الرازقين الرحيم الذي يغفر لكم وهو خير الغافرين
داد بهترین رزق دهندگان ست رحیم آنست که میبخشد شما را و او بهترین بخشندگان ست

وقيل الله باسباغ النعم الرحمن الرحيم بالجود والكرم الله
و گفته اند الله ست بتمام کردن نعمتها و رحمن و رحیم ست به بخشش و کرم خداست

باخراجنا من البطون الرحمن باخراجنا من القبور الرحيم باخراجنا
به بیرون آوردن ما از شکم و رحمن ست به بیرون آوردن ما از گورها و رحیم ست به بیرون آوردن ما

من الظلمات الى النور فصل رحم الله من خالف الشيطان
از تاریکی کفر و عصیان بسوی نور و طاعت و ایمان رحمت کند الله تعالی کسی را که خلاف کند شیطان را

وجانب العصيان واتقى النيران واكثر الاحسان وادام ذكر
و یکسو کند گناه را و بترسد از آتش دوزخ و بسیار کند احسان بخلق و دوام دهد ذکر

الرحمن فقال بسم الله رحم الله من اعتصم بالله واناب الى
خدای تعالی را پس بگوید بسم الله رحمت کند خدای تعالی کسی را که چنگ زند بخدای تعالی و باز گردد بسوی

الله وتوكل على الله واشتغل بذكر الله فقال بسم الله رحم الله
خدا و تکیه کند بر خدای تعالی و مشغول شود بیاد خدای تعالی پس بگوید تسمیه رحمت کند خدای تعالی

من زهد في الدنيا ورغب في الآخرة وصبر على الاذى وشكر
کسی را که ترک کرد دنیا و مایل شود در آخرت و صبر کرد بر بلاکت و شکر کرد

على النعماء واشتغل بذكر المولى فقال بسم الله طوبى للعبد
بر نعمت و مشغول شد بیاد مولی پس گفت تسمیه خوشی ست بنده را

اجتنب الطاغوت وقنع من الدنيا بالقوت واشتغل بذكر
که پرهیز کرد بت و شیطان را و بسند شد از دنیا بقوت ضروری و مشغول شد بذکر

الحي الذي لا يموت فيقول مجلس في قوله تعالى وتوبوا
زنده که نمی میرد پس بگوید مجلس سیم در بیان قول خدای تعالی توبه کنید

الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وهذا خطاب
بسوی خدای تعالی همه ای مومنان شاید که رستگاری یابید این خطاب ست

للعموم بالتوبة وحقيقة التوبة في اللغة الرجوع يقال تاب
همگان را بتوبه حقیقت توبه در زبان عرب باز گشتن ست گفته میشود توبه کرد

فلان من كذا اي رجع عنه فالتوبة هي الرجوع عما كان
فلان از چیزی یعنی باز گشت از آن پس توبه باز گشتن ست از آنچه

مذموما في الشرع الى ما هو محمود في الشرع والعلم بان الذنوب
بد باشد در شرع بسوی آنچه نیکو و ستوده باشد در شرع و دانستن آنکه گناه



والمعاصي مهلكات ومبعدات من الله عز وجل ومن جنته

وتركها مقربات الى الله عز وجل وجنته وكأنه عز وجل يقول

ارجعوا الي من هوى نفوسكم وذوقكم مع شهواتكم عسى

ان تظفروا ببغيتكم عندي في المعاد وتبقوا في نعيمي في

دار البقاء والقرار وتفلحوا وتفوزوا وتنجوا وتدخلوا

برحمتي الجنة العليا المعدة للابرار وخاطبهم ايضا بخطاب

الخصوص والاقتضاء تعالى يا ايها الذين امنوا توبوا

الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم

ويدخلكم جنت تجري من تحتها الانهر ومعنى النصوح الخالص

لله تعالى الخالي من الشوائب ماخوذ من النصاح وهو الخيط

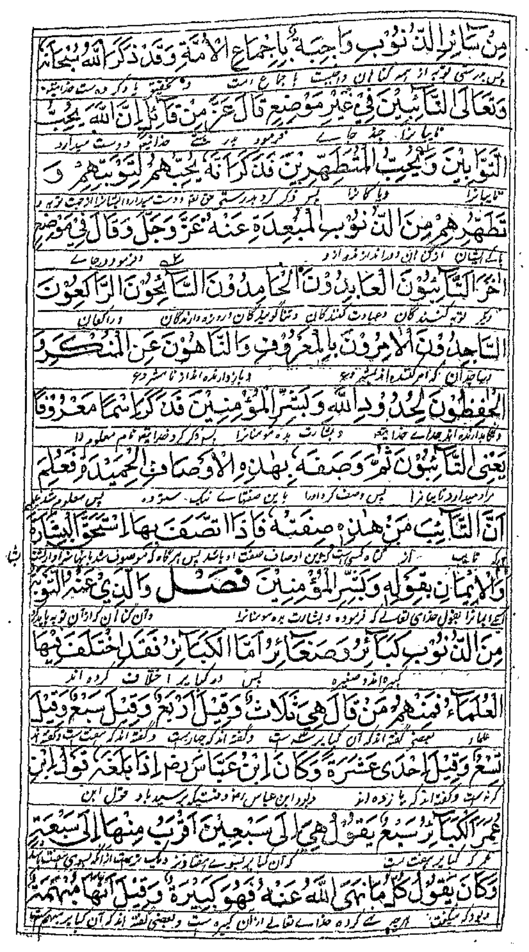
وهو توبة مجردة لا تتعلق بشيء ولا يتعلق بها شيء يكون

العبد معها مستقيما على الطاعة غير مائل الى المعصية

لا يروغ كما تروغ الثعلب ولا يحدث نفسه بعود الى معصية

ولا ذنب من الذنوب وان تترك الذنب لله خالصا كما

ارتكبه لهوى خالصا حتى يختم له بحسن الخاتمة فان التوبة



مِنْ سَائِرِ الذُّنُوبِ وَاجِبَةٌ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَقَدْ ذَكَرَ اللهُ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى التَّائِبِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ
تَطَهُّرِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْعِدَةِ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ
آخَرَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ
السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَ اسْمًا مَعْرُوفًا
يَعْنِي التَّائِبُونَ ثُمَّ وَصَفَهُ بِهٰذِهِ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ فَعُلِمَ
أَنَّ التَّائِبَ مَنْ هٰذِهِ صِفَتُهُ فَإِذَا اتَّصَفَ بِهَا اسْتَحَقَّ الْبِشَارَةَ
وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ **فَصْلٌ** وَالَّذِي عَنْهُ التَّوْبَةُ
مِنَ الذُّنُوبِ كَبَائِرُ وَصَغَائِرُ أَمَّا الْكَبَائِرُ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهَا
الْعُلَمَاءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ هِيَ ثَلَاثٌ وَقِيلَ أَرْبَعٌ وَقِيلَ سَبْعٌ وَقِيلَ
تِسْعٌ وَقِيلَ إِحْدَى عَشْرَةَ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض إِذَا بَلَغَهُ قَوْلُ ابْنِ
عُمَرَ الْكَبَائِرُ سَبْعٌ يَقُولُ هِيَ إِلَى سَبْعِينَ أَقْرَبُ مِنْهَا إِلَى سَبْعَةٍ
وَكَانَ يَقُولُ كُلُّ مَا نَهَى اللهُ عَنْهُ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَقِيلَ إِنَّهَا مُبْهَمَةٌ



لا يعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم
جد الناس في طلبها فكذلك كبائر ليشتد حذر الناس في
ترك الذنوب كلها وقيل كل ما أوعد الله عليه بالنار فهو
كبيرة وقيل كل ما أوجب الحد في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها
بعض العلماء بالله عز وجل فقال هي سبع عشرة أربعة في
القلب وهي الشرك بالله والإصرار على معصية الله والقنوط
من رحمة الله والأمن من مكر الله وأربع في اللسان وهي
شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي
يحق بها باطل أو يبطل بها حق أو يقطع بها مال امرئ مسلم
باطلا ولو سواكا من أراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب
الخمر والمسكر من كل شراب وأكل مال اليتيم ظلما وأكل الربوا
وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان
في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهو
الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين
المائة من المائتين وواحد في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين

وهو ان لا تشتمهما اذا آشتما عليك وان تخبرهما

و آن حقوق آنست که دشنام ندهی تو ایشان را هرگاه که دشنام کنند ترا و اگر ایشان را

اذا سبّاك وان لا تطيعهما اذا سألاك وان لا تطعمهما

وقتیکه دشنام دهند ترا و اگر فرمان ندهی ایشان را چیزی وقتیکه طلب کنند از تو و اگر طعام ندهی ایشان را

اذا جاعا واستطعماك **فصل** واما الصغائر فاكثر من

وقتیکه گرسنه شوند و طلب طعام کنند از تو و اما گناهان صغیره بسیار بیشتر اند از آنکه

ان تحصى ولا سبيل الى تحقيق معرفتها وبيان حصرها لكنا

تو شمرده و هیچ راهی نیست بسوی تحقیق شناختن آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وانوار البصائر فان مقصود الشرع

میدانیم آنرا بگواهان شرع که آیات و احادیث اند و بنور چشمهای باطن پس بدرستی مقصود شرع

سياق الخلق وقربه وجواره الى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق ست طرف خدای تعالی نزدیکی و همسایگی او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الاثم وباطنه ومنها النظر الى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی ازان صغایر نظر کردن است بسوی

مستحسن والقبلة له والمضاجعة معه من غير جماع و

خوبروی خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و همخواب شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لاخيه المسلم والشتم له دون القذف والضرب له

دشنام دادن برادر مسلمان را غیر دشنام زنا زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنچه دراز است بیان آن

فاذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه میکند مومن از کبایر درمی آیند صغایر در ضمن آن از جهت قول خدای

تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبایر چیزیکه باز داشته میشوید ازان و محو و عفو کنیم از شما گناهان

الآية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق ارض

بزرگ و خورد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین



التوك يحذر ما ترى لا تحقرنّ صغيرةً انّ الجبال من الحصا

لا تحقر وعن انس بن مالك رض انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه

بوادٍ هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيئ يردونه فامرهم ان

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا قال لا تحقروا شيئا

تاخذونه فجعل الرجل يجمع الشيئ بعضه الى بعض حتى جمعوا

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

من خير وشر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

العبد عظم عند الله تعالى واذا استعظمه العبد صغر

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب الصغير العبد المؤمن

لتعظيم ايمانه ونمو معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيئ عملته

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

عِلْمِهٖ بِجَلَالِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَ عِنْدَهٗ عِلْمٌ بِذٰلِكَ لَرَأَى

دانش او است به بزرگی خدای تعالی و اگر میبود پیش او علم به بزرگی حق تعالی هر آینه میدید

الصَّغِيْرَ كَبِيْرًا وَّالْحَقِيْرَ عَظِيْمًا كَمَا أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى إِلٰى بَعْضِ

گناه خورد را کلان و حقیر را بزرگ چنانچه وحی کرده است خدای تعالی بسوی بعضی از

أَنْبِيَائِهٖ لَا تَنْظُرْ إِلٰى قِلَّةِ الْهَدِيَّةِ وَانْظُرْ إِلٰى عِظَمِ مُهْدِيْهَا

پیغمبران خود مبین بسوی قلت هدیه و ببین بسوی بزرگی دهنده آن

وَلَا تَنْظُرْ إِلٰى صِغَرِ الْخَطِيْئَةِ وَانْظُرْ إِلٰى كِبْرِيَاءِ مَنْ وَاجَهْتَهٗ بِهَا

و نظر مکن بسوی ،، خوردی گناه و ببین بسوی بزرگی کسیکه روبرو شده او را

وَلِهٰذَا قَالَ مَنْ جَلَّتْ رُتْبَتُهٗ وَعَظُمَتْ مَنْزِلَتُهٗ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ

و ازین جهت گفته است کسیکه بزرگ است مرتبه او نزد خدای تعالی

وَجَلَّ لَا صَغِيْرَةَ بَلْ كُلُّ مُخَالَفَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى فَهِيَ كَبِيْرَةٌ وَقَالَ

نیست صغیره نزد او بلکه هر مخالفت فرموده خدا کبیره است گفته است

بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِأَصْحَابِهٖ مِنَ التَّابِعِيْنَ إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُوْنَ أَعْمَالًا

یکی از صحابه رض مریاران خود را از تابعین بدرستی شما هر آینه میکنید کارها

هِيَ أَدَقُّ فِيْ أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ كُنَّا نَعُدُّهَا عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ

که باریک تر در چشمهای شما از موی بودیم ما میشمردیم آنها را در عهد رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُوْبِقَاتِ فَإِنَّمَا قَالَ ذٰلِكَ لِقُرْبِهِمْ مِنَ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ

صلعم از جمله مهلکات پس جز این نیست که گفت آن صحابی این سخن از جهت نزدیک بودن

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهٗ فَيُعَظَّمُ مِنَ الْعَالِمِ مَا لَمْ يُعَظَّمْ مِنَ الْجَاهِلِ

ایشان بنبی و بخدای تعالی پس بزرگ دانسته میشود از عالم گناهی که بزرگ دانسته نمیشود از جاهل

وَيُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَامِّيِّ مَا لَا يُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَارِفِ عَلٰى قَدْرِ مَا بَيْنَهُمَا

و درگذاشته میشود از عامی آنچه درگذاشته نمیشود از عارف به اندازه آنچه میان ایشان است

مِنَ التَّفَاوُتِ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالْمَنْزِلَةِ فَالتَّوْبَةُ فَرْضُ عَيْنٍ

از تفاوت در علم و معرفت و منزلت پس توبه فرض عین است

فِيْ حَقِّ كُلِّ شَخْصٍ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ

در حق هر کسی گنجایش ندارد که بی نیاز باشد هیچ یکی از آدمیان

لِأَنَّهٗ لَا يَخْلُوْ عَنْ مَعْصِيَةِ الْجَوَارِحِ فَإِنْ خَلَا عَنْهَا فَلَا يَخْلُوْ عَنِ

زیرا که هیچکس خالی نیست از معصیت اعضا و اگر خالی باشد ازان معصیت جوارح پس خالی نیست

الْهَمِّ بِالذُّنُوْبِ بِالْقَلْبِ فَإِنْ خَلَا عَنْ ذٰلِكَ فَلَا يَخْلُوْ مِنْ وَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ

از قصد گناهان به دل و اگر خالی باشد از قصد گناه پس خالی نباشد از وسوسه



الشيطن بإيراد الخواطر المتفرقة المذهلة عن ذكر الله تعالى
وإن خلا عنها فلا يخلو عن غفلة وتقصير في العلم بالله عز
وجل وصفاته وأفعاله كل ذلك على قدر منازل المؤمنين في
أحوالهم ومقاماتهم فلكل حال طاعات وذنوب وحدود و
شروط فحفظها طاعة وتركها والغفلة عنها ذنب فيحتاج
إلى توبة وهو الرجوع عن التعويج الذي وجد إلى سنن الطريق
المستقيم الذي شرع له ومقام أقيم فيها ومنزلة مهدت له
فالكل مفتقر إلى التوبة وإنما يتفاوتون في المقادير فتوبة
العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة وتوبة خاص
الخاص من ركون القلب إلى ما سوى الله عز وجل كما قال ذو
النون المصري رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة
الخواص من الغفلة وكما قال أبو الحسن النوري التوبة أن
تتوب من كل شيء سوى الله عز وجل فشتان بين تائب يتوب
من الزلات وتائب يتوب من الغفلات وتائب يتوب من رؤية
الحسنات وتائب يتوب من طمأنينة القلب إلى غير خالق



البريات فالانبياء عليهم السلام لم يستغنوا عن التوبة

مخلوقات پس پیغمبران ع نیز بے نیاز نبوده اند از توبه

الا ترى الى ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليغان على قلبي

آیا نمی بینی آنچه مروی است از سرور پیغمبران ع برستی پرده تاب انداخته میشود بردل

وانى لاستغفر الله عز وجل فى اليوم والليلة سبعين مرة

و بدرستی که هر آینه طلب مغفرت میکنم از خدای تعالی در هر شبانه روز هفتاد بار

وآدم عليه السلام لما اكل من الشجرة المنهية تطايرت الحلل

و آدم ع هرگاه که خورد از درخت منهی پرید جامهای بهشتی

عن جسده وبدت عورته وبقى التاج والاكليل على رأسه

از تنش و برهنه شد عورت او و باقی ماند تاج و اکلیل بر سرش

فاستحيى ان ينزعا عنه فجاءه جبرئيل عليه السلام فاخذ

پس شرم داشتند از اینکه دور شود از و پس آمد جبرائیل ع پس گرفت

التاج عن رأسه والاكليل عن جبينه ونودى هو وحواء ان

تاج را از سرش و اکلیل را از پیشانی او و ندا کرده شد او را و حوا را با آنکه

اهبطا من جوارى فانه لا يجاورنى من عصانى فالتفت

فرود بیائید از همسایگی من بدرستی همسایه نمیشود با من هر که نافرمانی کند مرا پس نگه کرد آدم

الى حواء باكياء وقال لها هذا اول شوم المعصية اخرجنا

بسوی حوا گریان و گفت این اول شامت گناه است که بیرون آورده است ما را

من جوار الحبيب فاحتاجا الى التوبة والتضرع والافتقار

از همسایگی دوست پس محتاج ساخته شدند آدم و حوا بسوی توبه و عاجزی و زاری

والاستكانة والذلة من بعد عيش تارة وذلك الملك العظيم

و اظهار مسکنت و خواری پس از زندگی خنک و پس از آن بادشاهی بزرگ

والفضل الكبير والعز والدلال وارتفاع المنزلة فى اشرف

و فضل بزرگ و بعد از آن عز و ناز و بلندی مرتبه در شریف ترین

الامكنة واطهرها وامنها واقربها الى الله تعالى فلو استغنى

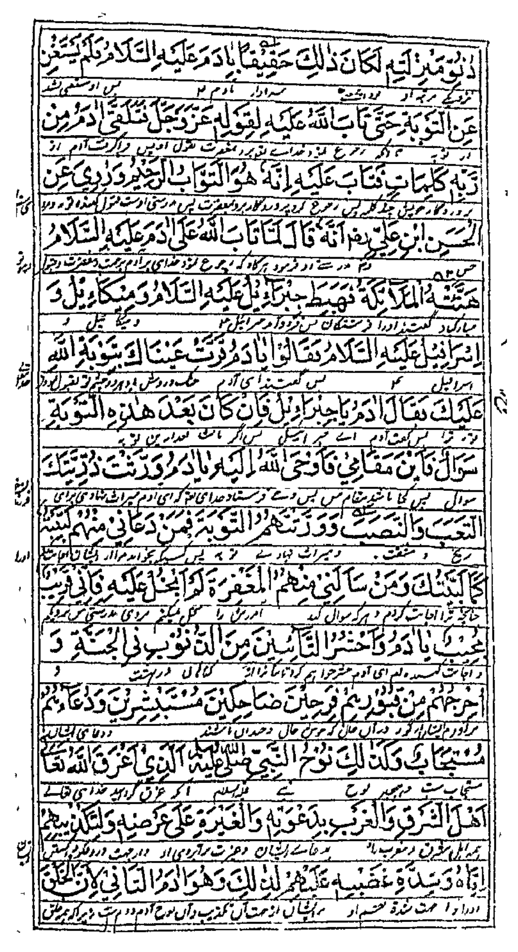
جاهاے و پاک ترین جاها و ایمن ترین و نزدیک ترین آن بسوی خدای تعالی پس اگر مستغنی

احد عن التوبة وامن من العدو وشوم النفس ووسواس الشيطان

کسے از توبه و ایمن میشد از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان

ومكائده واغتر بشرف المكان وطهارته والقرب الى الله و

و مکرهاے او و مغرور میشد بشرف جا و پاکیزگے آن و قرب خدای تعالی و


ذنوبه مرتبته لكان ذلك حقيقا بآدم عليه السلام فلم يستغن
عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من
ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم وروي عن
الحسن ابن علي رضي الله عنه انه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام
هنأته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و
اسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرت عيناك بتوبة الله
عليك فقال آدم يا جبرائيل فان كان بعد هذه التوبة
سؤال فاين مقامي فاوحى الله اليه يا آدم ورثت ذريتك
التعب والنصب وورثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبيته
كما لبيتك ومن سألني منهم المغفرة لم ابخل عليه فاني قريب
مجيب يا آدم واحشر التائبين من الذنوب في الجنة و
اخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاؤهم
مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه الذي اغرق الله تعالى
اهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولتكذيبهم
اياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لأن الخلق



من ذريته على ما قيل إنه لم يبق إلا الذين كانوا معه في

السفينة من الناس غير أولاده الثلاثة وهم سام وحام و

يافث فالخلق تشعبت منهم مع هذه المنزلة قال رب إني

أعوذ بك أن أسألك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي و

ترحمني أكن من الخاسرين وإبراهيم الخليل مع جلال قدره واصطفاء

الله له لخلته وجعله أبا الأنبياء والمرسلين كما روي أنه أخرج

من ولده وولد ولده أربعة آلاف نبي عليه وعليهم السلام

قال الله تعالى وجعلنا ذريته هم الباقين حتى نبينا محمد صلى الله عليه

من ولده وموسى وعيسى وداود وسليمان عليهم السلام و

غيرهم لم يستغن عن التوبة والاستكانة والافتقار إلى

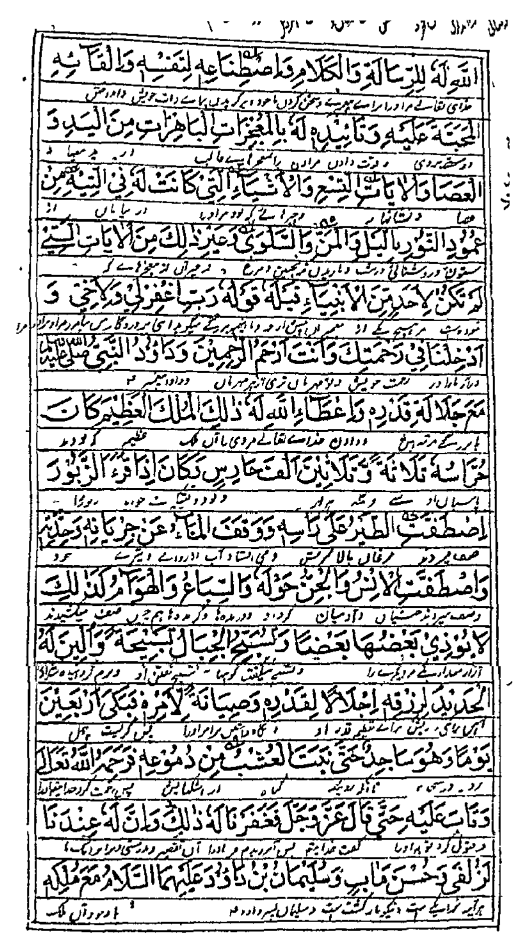
الله عز وجل فقال الذي خلقني فهو يهدين والذي هو

يطعمني ويسقين وإذا مرضت فهو يشفين والذي يميتني

ثم يحيين والذي أطمع أن يغفر لي خطيئتي يوم الدين

الآية وقوله عز وجل وأرنا مناسكنا وتب علينا إنك أنت

التواب الرحيم وموسى عليه السلام مع جلالة قدره واصطفاء


الله له للرسالة والكلام واصطناعه لنفسه والقائه
المحبة عليه وتأييده له بالمعجزات الباهرات من اليد و
العصا والآيات التسع والأشياء التي كانت له في التيه من
عمود النور بالليل والمن والسلوى وغير ذلك من الآيات التي
لم تكن لأحد من الأنبياء قبله قوله رب اغفر لي ولأخي و
أدخلنا في رحمتك وأنت أرحم الراحمين وداود النبي صلى الله عليه
مع جلالة قدره وإعطاء الله له ذلك الملك العظيم كان
حرسه ثلاثة وثلاثين ألف حارس وكان إذا قرأ الزبور
اصطفت الطير على رأسه ووقف الماء عن جريانه رحمة
واصطفت الإنس والجن حوله والسباع والهوام كذلك
لا يؤذي بعضها بعضا وتسبح الجبال بتسبيحه وألين له
الحديد لرزقه إجلالا لقدره وصيانة لأمره فبكى أربعين
يوما وهو ساجد حتى نبت العشب من دموعه رحمه الله تعالى
وتاب عليه حتى قال عز وجل فغفرنا له ذلك وإن له عندنا
لزلفى وحسن مآب وسليمان بن داود عليهما السلام مع ملكه

العظيم وريح المسخرة له غدوها شهر ورواحها شهر و

بزرگ و باد آن باد که مسخر بود ویرا که از صباح تا نیمروز یکماهه راه رفتے و بعد از زوال نیز چنان مقدار راه رفتے

الملك الذي لا ينبغي لأحد من بعده لما عوقب على خطيئته

بآن ملک که سزاوار نیست مرهیچ کسے را پس از وے هرگاه که عذاب کرده شد ویرا بر خطیئه اش

من أجل التمثال الذي عبد في داره أربعين يوما من غير

از جهت صورتے که پرستیده شده در سرای او چهل روز بے آنکه او را

علمه فسلب ملكه منه أربعين يوما فهرب تائها على وجهه

بدان علم نباشد پس ربوده شد بادشاهی او چهل روز پس گریخت در حال که متحیر بود بر طریق خویش

وكان يسأل بكفيه فلا يطعم فإذا قال أطعموني فإني سليمان

و بود که سوال لقمه میکرد بدو کف دستش و هیچ کس او را طعام نمیداد پس هرگاه که میگفت طعام دهید مرا که من سلیمان

بن داود شج رأسه وضرب وأهين وكذب ولقد استطعم

بن داودم شکسته میشد سر او و زده میشد و اهانت کرده میشد و تکذیب کرده میشد و تحقیق طلب طعام کرد

يوما من بيت فطرد وبزقت امرأة على وجهه وروي أنه

روزے از خانه پس رانده شد و انداخت زنے بر روے او و مرویست که بدرستے

ذات يوم أخرجت عجوز جرة فيها بول وصبته على رأسه

روزے برآورد پیرزنے کوزه را که در وی بول بود پس ریخت آنرا بر سرش

فبقي في البلاء على ذلك إلى أن يخرج الله له الخاتم من بطن حوت

پس باقی ماند در خواری بر آن حال تا اگر بیرون آورد خدای تعالی برای او خاتم از شکم ماهی

فلبسه حين انتهت الأربعون يوما من أيام العقوبة فجاءت

پس پوشید آن انگشتری را هنگامیکه تمام شد چهل روز از روزهای عقوبت پس آمدند

الطير حينئذ فعكفت عليه وجاءت الجن والشياطين و

مرغان در آن هنگام پس استاده شدند بالای او و آمدند جنیان و شیاطینان و

الوحوش فاجتمعت حوله فلما عرفه الذين أهانوه وضربوه

جانوران وحشی پس جمع شدند گرد او پس هرگاه که شناختند او را آنانکه اهانتش کرده بودند و زده

اعتذروا له مما جرى منهم إليه من الإساءة فقال لا ألومكم

عذر خواستند او را از آنچه گذشته بود از ایشان بسوے او از بدی پس گفت که ملامت نمیکنم شمارا

فيما صنعتم من قبل ولا أحمدكم الآن فيما تصنعون

در آنچه کرده بودید پیش از این و نمی ستایم شمارا اکنون در آنچه میکنید

فإن هذا أمر من عند ربي فلا بد لي منه فتاب الله عليه و

این چیزیست از نزد خدای من ناچار هست از او پس قبول کرد خدای تعالی توبه او را

رُدَّ إِلَيْهِ مُلْكُهُ وَأَكْثَرُ مُوئِلَةٍ وَمَرْجِعَةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَتْ

هٰؤُلَاءِ السَّادَاتُ الْكُبَرَاءُ الْقَادَةُ وُلَاةُ الْخَلْقِ وَالشَّرْعِ وَخُلَفَاءُ

اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ كَانَ حَالُهُمْ كَذٰلِكَ فَمَا حَالُكَ وَاغْتِرَارُكَ يَا مِسْكِيْنُ

وَأَنْتَ فِي دَارِ الْغُرُوْرِ وَفِي أَقْطَاعِ الشَّيَاطِيْنِ مُحِيْطٌ بِكَ جُنُوْدُ

الْأَعْدَاءِ مِنَ الْخَلْقِ وَالْهَوَاءِ وَالنَّفْسِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَ

الْوَسَاوِسِ وَتَزْيِيْنِ الشَّيْطَانِ وَتَحْسِيْنِهِ وَاغْتَرَرْتَ بِالْعِبَادَاتِ

الظَّاهِرَةِ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَكَفِّ الْجَوَارِحِ

عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُكَ عَارٍ عَنِ الْعِبَادَاتِ الْبَاطِنَةِ

فَتَفَرَّعَ عَنْهَا مِنَ الْوَرَعِ الثَّانِي وَالتَّقْوٰى وَالزُّهْدِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا

وَالْقَنَاعَةِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّفْوِيْضِ وَالْيَقِيْنِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ

وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرُؤْيَةِ الْمِنَّةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الظَّنِّ وَ

حُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ وَحُسْنِ الْمَعْرِفَةِ وَحُسْنِ الطَّاعَةِ وَ

الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُوْلُ شَرْحُهُ بَلْ هُوَ مَشْحُوْنٌ

مُمْتَلِئٌ بِأَخْلَاقٍ قَبِيْحَةٍ وَأُمَّهَاتِ الذُّنُوْبِ الَّتِي مِنْهَا يَتَفَرَّعُ كُلُّ

مِحْنَةٍ وَدَاهِيَةٍ وَكُلُّ بَلِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ مُوْبِقَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالسَّخَطِ الْقَدَرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْاِعْتِرَاضِ عَلَيْهِ

از ترس فقر و راضی نابودن مر تقدیر خدای را و اعتراض کردن بر خدای تعالی

فِي قَضَائِهِ فِي خَلْقِهِ وَالتُّهْمَةِ لَهُ فِي ذٰلِكَ وَالشَّكِّ فِي وَعْدِهِ

در حکم و تقدیر او در خلق او و تهمت نهادن مر خدای را در آن قضا و شک نمودن در وعده او

وَالْغِلِّ وَالْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَطَلَبِ الْعُلُوِّ وَالْمَنْزِلَةِ وَحُبِّ

و میل و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثَّنَاءِ وَالْمَحْمَدَةِ وَحُبِّ الْجَاهِ فِي الدُّنْيَا وَالرِّضَاءِ بِهَا وَالطُّمَأْنِينَةِ

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بدنیا و آرام گرفتن

إِلَيْهَا وَالتَّكَبُّرِ عَلَى عِبَادِ اللّٰهِ وَالتَّعْظِيمِ عَلَيْهِمْ وَالتَّبَجُّحِ بِالْأَنَفِ كَمَا

بدنیا و تکبر کردن بر بندگان خدای تعالی و بزرگی نمودن بر ایشان و چیدن بینی از تکبر چنانکه

قَالَ تَعَالَى وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ وَالْغَضَبِ

خدای تعالی فرموده و چنانکه گفته شود او را بترس از خدای تعالی بگیرد او را تکبر بگناه و خشم

وَالْحَمِيَّةِ وَالْأَنَفَةِ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ

و ناموس و ننگ داشتن و دوستی جاه و دوستی … و بغض … و طمع

وَالْبُخْلِ وَالشُّحِّ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْفَرَحِ وَالْأَشَرِ وَالْبَطَرِ

و بخل و مایل شدن بمال کسی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگ منشی و

وَالتَّعْظِيمِ لِلْأَغْنِيَاءِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِالْفُقَرَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ وَ

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و تکبر کردن و

التَّنَافُسِ فِي الدُّنْيَا وَالْمُبَاهَاتِ بِهَا وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالْإِعْرَاضِ

رغبت نمودن در دنیا و فخر کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن بسمع او و گردانیدن

عَنِ الْحَقِّ اسْتِكْبَارًا وَالْخَوْضِ فِيمَا لَا يَعْنِي وَكَثْرَةِ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ

از حق بجهت تکبر و فرو رفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن کردن بی آنکه در آن

نَفْعٍ وَالتِّيهِ وَالصَّلَفِ وَالْاِخْتِبَارِ أَحْوَالِ الْغَيْرِ وَتَرْكِ حَالِيَتِكَ

نفعی باشد و تکبر ولاف زدن و آزمودن حال دیگرے و ترک کردن آن حالت

الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَجُعِلَتْ عِبَادَتُكَ فِي حِفْظِهَا وَالتَّمَلُّكِ وَ

که تو بران باشی و حال آنکه گردانیده شده عبادت تو در نگاه داشتن آن حالت خود و اظهار

الْاِقْتِدَارِ فِي أَمْرِ اللّٰهِ وَالتَّوْقِيرِ لِلْمَخْلُوقِينَ وَالْمُدَاهَنَةِ لَهُمْ وَالْعُجْبِ

[illegible] کار خدای تعالی و بزرگ داشتن مخلوقین و حق پوشیدن برای ایشان و خود بینی

بِالْأَعْمَالِ وَحُبِّ الْمَدْحِ بِمَا لَمْ تَفْعَلْهُ وَالْاِشْتِغَالِ بِعُيُوبِ الْخَلْقِ وَ

عمال خود و دوست داشتن مدح بآنچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیب های خلق و



التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله واضافتها الى نفسك

کور ساختن خود را از عیبهای خود و فراموش کردن نعمت خدای را و نسبت کردن آن بسوی نفس خود

او الى الخلق الذين هم مسخرون وآلة لتلك النعمة والوقوف

یا بسوی خلق که ایشان مسخر و آلت اند برای این نعمت و ایستادن

مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الاصول وحفظ الحدود

با ظاهر و نشستن از نظر کردن در اصول و نگاه داشتن حدها

ووضع الشيء في محله وايثار الفرح وبغض الحزن الذي بعده

و نهادن هر چیز را در محلش و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که بعد او است

خراب القلب وخروج الخشية منه وبعده اطفاء نور

خرابی دل است و بیرون رفتن ترس از او و بعد از آن ترس میرانیدن نور

الحكمة وبتراكمه ايجاد قرب الرب والانس به والاستماع

حکمت است و زیادتی آن پیدا کردن قرب رب است و الفت کردن باو و شنیدن و گوش

اليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة

داشتن باو و فهم کردن سخن از او و بی نیاز شدن باو از همه خلق و نیک بختی

الابدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية ومشحون

ابدی و رستگاری همیشگی و نعمت کلی است و مشحون

بالانتصار للنفس لذاتها الذل الذي دواؤها به وسعادتها

یاری دادن برای نفس ... و دور است و نیک بختی او

به ودخولها في زمرة احباب الله تعالى واصفيائه وخلصائه

بان سبب و در آمدن او در گروه دوستان خدای تعالی و برگزیدگان او و خالصان

وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري اقداره وابدال

و شهیدان او و عالمان او و شناسندگان محل جریان تقدیر او و ابدال

انبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق جلت عظمته

پیغمبران او علیهم السلام ... یاری دادن حق را ...

ونصار دينه واوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق الى

و یاری دهندگان دین او و دوستان او که قیام ... حجت او ... خلق را بسوی

طاعته المحذرين لنقمته وناره بتذكيرهم لايامه العزيز

طاعت او ... عذاب و انتقام او ...

في رحمته وجنته واتخاذ الاخوان في العلانية مع عداوتك

در رحمت او و بهشت او و گرفتن برادران در ظاهر ... و دشمن داشتن تو

إِيَّاهُمْ فِي السِّرِّ وَالْإِعْرَاضِ عَنْ مُوَافَقَةِ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الْمُنْكِسِرِينَ

ایشانرا بنهانی وروی گردانیدن از موافقت برگزیدگان خدا نیکوکاران شکسته

الْقُلُوبِ وَالْأَفْئِدَةِ الَّذِينَ هُمْ جُلَسَاءُ الرَّحْمٰنِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ

دلانند ما آنانکه ایشان همنشینان رحمان اند

الْمُطْمَئِنُّونَ إِلَيْهِ الْمُلَازِمُونَ لِلشِّدَّةِ الْمُدَاوِمُونَ عَلَى الْخِدْمَةِ

که آرام کرده اند بسوی او همیشه ملازم سختی اند در لازم گرفته اند خدمت را

الْمُتَنَعِّمُونَ بِالْمِنَّةِ الْمُتَلَبِّسُونَ بِالْخِلْعَةِ الْمَوْسُومُونَ بِجُلَسَاءِ

تنعم کننده اند بمنت پوشیده اند خلعت را نامیده شده اند ومشهور اند بجلیسان

الرَّحْمٰنِ رَبِّ الْعِزَّةِ الْآمِنُونَ فِي الدُّنْيَا مِنْ دَوَرَانِ الدُّوَلِ وَ

رحمن خداوند عزت ایمن اند در دنیا از گشتن دولت و

الْفِتْنَةِ وَفِي الْقُبُورِ مِنْ شَرِّ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَالضَّغْطَةِ وَفِي

فتنه وایمن اند در گورها از بدی ترس محل طلوع وظهور احوال برزخ واز فشردن گور و در

الْقِيَامَةِ مِنْ طُولِ الْحِسَابِ وَالْوَحْشَةِ الْخَالِدُونَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ

قیامت از درازی حساب وتنهایی وهمیشه خواهند بود در بهشت

فِي النِّعْمَةِ وَالسُّرُورِ وَالْبَهْجَةِ وَالْفَرْحَةِ الْمَخْصُوصُونَ فِيهَا

در نعمت وخوشی وتازگی وخوشحالی خاص گردانیده شده اند در آن جنت

بِكُلِّ طَرِيفٍ وَلَطِيفٍ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَحْظَةٍ وَطَرْفَةٍ وَاغْتَرِبْتَ

بهر چیزی که غرابت ولطافت دارد در هر ساعت وهر لحظه وهر چشم زدن ومغرور شده

أَيْضًا بِمَا خُوِّلْتَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا أُطْلِقَتْ فِيهَا مِنَ الْقَضَاءِ

نیز بآنچه داده شده از دنیا وآنچه رها کرده شده در دار قضا وفریب عالم

دَارِ الرَّاحَةِ عَنِ الْعَنَاءِ فَأَمِنْتَ مِنْ سَلْبِ الْعَطَاءِ وَالْفَضْلِ وَالنِّعَمِ

در راحت رسانیده شد از رنج پس ایمن گشتی از ربودن عطا وفضل ونعمتی

الَّذِي كَانَ لِغَيْرِكَ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَيْكَ مِمَّنْ تَقَدَّمَ وَمَضَى

که بود مر غیر ترا پس انتقال کرد بسوی تو از آن کسانیکه پیش رفته وگذشته اند

مِنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ وَشَدَّادٍ وَعَادٍ وَقَيْصَرَ وَكِسْرٰى

از مردم

مِنَ الْمُلُوكِ الْخَالِيَةِ وَالْأُمَمِ الْفَانِيَةِ الذَّاهِبَةِ الَّذِينَ تَلَاعَبَتْ

یعنی که از بادشاهان گذشته اند وگروههای فانیه رونده اند آنانکه بازی کرد

بِهِمُ الدُّنْيَا وَغَرَّتْهُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ

با ایشان دنیا وبازی داد ایشانرا آرزوها تا آنکه آمد امر خدای که با شد وفریب داد ایشانرا

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجُمِعُوا وَفُرِّقَ وَقُطِعَ بَيْنَهُمْ

وبرده وانداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کرده شد اسباب یا ویرانها [illegible]

وَبَيْنَ مَا خُوِّلُوا وَأُزِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ

و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شدند از بسترهای که برای خود گسترده بودند

وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي

و فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار کرده بودند و دور کرده شده اند از عزتی که

كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَخُيِّلُوا فَطُولِبُوا

بدان ظفر یافته بودند و از ملکی که دعوی کرده اند و خیال نموده اند و مطالبه کرده

بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا بِالْعَوَارِي الَّتِي اسْتُؤْمِنُوهَا بِجَمِيعِهِمْ

امانتها که سپرده شده بود بایشان و عاریتها که امین کرده شده بودند بهمه

مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ يَكُونُوا احْتَسَبُوا وَأُوقِفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا

از خدای تعالی چیزی که گمان نداشته بودند و واقف کرده شده اند بر بدیهای آنچه کرده

وَأُوثِقُوا عَلَى ذِي قَارِعَةِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي

و محکم کرده شده اند بر کوبنده آنچه کرده اند و بند کرده شده اند در تنگترین حبسهای که

فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حَبَسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا

در دنیا مر دیگران را حبس کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند

وَعُوقِبُوا بِأَبْلَغِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ

و عذاب کرده شدند کاملتر از آنچه مردم را عذاب میکردند در دنیا و باتش سوخته شدند و دستهای

فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا

در آن آتش پایهای بغلها در غل کرده شده اند و از زقوم و ضریع که نوعیست از خار طعام داده شده اند و از آب گرم آشامانیده شدند

وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهٰؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ

و از طینت خبال که ریم اهل دوزخست [illegible] آیا نبوده است ترا باین گذشتگان عبرتی

وَبِالْمَأْسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ عِظَةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَّفُوا وَسَكَنُوا

و بند کرده شدگان از اهل ایشان موعظه [illegible] چیزی که پس گذاشته اند و ساکن

مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذٰلِكَ جَابَرُوا وَظَلَمُوا

آنچه بنا کرده اند و از آن جلا وطن ساخته شده اند زیرا که بوده اند در آن بنا خویش جور و ظلم کرده بودند

فَكَمْ مِنْ عِرْضٍ قَطَعُوهُ وَخَدٍّ وَرَأْسٍ حَبِيسٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ

پس بسا آبروها که ریختند [illegible] هنگام رسیدند و زدند و بسا

عَيْنِ مِسْكِينٍ بَائِسٍ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَبْكَوْا وَأَدْمَعُوا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي

چشم مسکین محنت زده فقیر خوار گریان ساخته اند از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حَسَبٍ أَذَلُّوا وَأَفْقَرُوا وَكَمْ مِنْ بِدْعَةٍ وَسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ وَرَسْمٍ

شرف را خوار و حقیر ساختند و بسا بدعت و طریقه بد و رسم بد ظاهر ساختند

شَرَعُوا وَرَسَمُوا وَكَمْ مِنْ قَلْبِ حَكِيمٍ لَبِيبٍ عَلِيمٍ كَسَرُوا وَأَغْضَبُوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکسته و بخشم آورده اند

وَكَمْ مِنْ دُعَاءٍ وَنَحِيبٍ وَصَوْتٍ حَزِينٍ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ مِنْ أَرْبَابِ

و بسا دعا و گریه و آواز اندوه در تاریکی شب از صاحبان

الْقُلُوبِ بِظُلْمِهِمْ إِلَى الرَّحْمٰنِ رَفَعُوا شِكَايَةً مِنْهُمْ إِلَيْهِ فِي كَشْفِ

دل بسوے خدا تعالیٰ برداشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوے خداے تعالیٰ در دور کردن

مَا بِهِمْ إِذْ هُمْ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطُوا فَانْتَدَبَتْ لِذٰلِكَ الْمَلٰئِكَةُ الْكِرَامُ

آنچه با ایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیکی افتاده اند پس اجابت آن دعا و زارے ایشان را فرشتگان بزرگ

وَإِلَيْهِ بَادَرُوا إِلَى الْمَلِيكِ الْعَظِيمِ الْمُنْصِفِ غَيْرِ الْجَائِرِ أَوْصَلُوا أَنَّهُمْ

و بسوے آن سبقت نمودند بسوے بادشاه بزرگ با انصاف که هرگز ظلم نمیکند رسیدند و رسانیدند

فَنَظَرَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ بِمَا فِي صُدُورِهِمْ وَالْخَبِيرُ بِمَا يُخْفُونَ

پس نظر کرد خداے تعالیٰ بزرگ دانا بآنچه در سینهاے ایشان است و آگاه به آنچه پنهان میدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ فِيمَا شَكَوْا وَمِنْهُ ضَجُّوا فَأَجَابَهُمُ الْعَزِيزُ الْجَلِيلُ

و آنچه ظاهر میسازند در چیزے که شکایت کرده اند و ازان فریاد نموده اند پس جواب داد غالب بزرگ

لَأَنْصُرَنَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَجَعَلَهُمْ حَصِيدًا فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

که هر آینه یاری خواهم کرد شما را اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشان را درو کرده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فَقَوْمٌ بِالْغَرَقِ وَقَوْمٌ بِالْخَسْفِ وَقَوْمٌ بِالْحَصْبِ وَقَوْمٌ بِالْقَتْلِ وَقَوْمٌ

پس قومے هلاک گردانیده شد بغرق در آب و قومے بفرو بردن در زمین و قومے بسنگ ریزه و قومے بکشتن و قومے

بِالْمَسْخِ فِي الصُّوَرِ وَقَوْمٌ بِالْمَسْخِ بِالْمَعَانِي بِأَنْ جُعِلَ قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةً

به تبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی بآنکه گردانیده شده دلهاے ایشان سخت

كَالْحِجَارَةِ الصَّمَّاءِ فَطَبَعَ عَلَيْهَا بِطَابَعِ الْكُفْرِ وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِ الشِّرْكِ

همچون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها بمهرهاے کفر و مهر کردن دلها را بمهر شرک

وَالرَّيْنِ وَالْغِطَاءِ وَالظُّلْمَةِ فَلَمْ يَلِجْ فِيهَا الْإِسْلَامُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ

و زنگ و پرده و تاریکی پس در نیامد در آن دلها اسلام و ایمان پس

أَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً وَبَطَشَهُمْ بَطْشَةَ الْجَبَّارِ فَأَدْخَلَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

گرفت ایشان را گرفتن سخت و سخت گرفت ایشان را سخت گرفتن غالب پس درآورد ایشان را در سراے هلاک

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا فَهُمْ أَبَدًا

هرگاه که پخته و گداخته میشود پوستهاے ایشان تبدیل میکنیم و بدل میدهیم ایشان را پوستهاے دیگر و عذاب میں ایشان همیشه

في نكال وجحيم وطعام ذي غصة وعذاب أليم خالدين فيها

ما دامت السموات والأرض لا يموتون فيها دائما لا يخرجون

لا غاية لويلهم ولا منتهى لثبورهم ولهم فيها معيشة ضنكا

لا يتخلص إليهم روح ولا يخرج منهم نفس ولا روح انقطعت

آمالهم وأصواتهم وتشتت قلوبهم في حلوقهم وخرست ألسنتهم

وقيل لهم اخسئوا فيها ولا تكلموا فإذا يا مسكين إن تفعل بأفعالهم

أو نسيت لسيئاتهم فتنقضي آثامهم فتموت من غير توبة وتوجد على

غفلة وغرة من غير أن تمهد لنفسك عذرا وتعد لك جوابا و

مخلصا وتقدم فيها زادا ونجاة تنجي بك من العذاب بالنكال لما

حل بهم **فصل** في شروط التوبة وكيفيتها أما شروطها

فثلثة أولها الندم على ما عمل من المخالفات وهو قول النبي صلى الله عليه

الندم توبة وعلامة صحة الندم رقة القلب وغزارة الدمع

ولهذا روي عن النبي صلى الله عليه أنه قال جالسوا التوابين فإنهم أرق

أفئدة والثاني ترك الزلات في جميع الحالات والساعات والثالث

العزم على أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي والخطيئات وهو

معنى قول أبي بكر الواسطي حين سئل عن توبة النصوح فقال

معنی قول ابی بکر واسطی است آنچه پرسیده شد از توبه خالص پس گفت

أن لا يبقى على صاحبها أثر من المعصية سرا ولا جهرا ومن كان

آنست که باقی نماند بر صاحبش اثرے از گناه نه پنهان و نه آشکارا و هر که باشد

توبته نصوحا فلا يبالي كيف أمسى وأصبح فالندم يورث عزما

توبه او خالص باک ندارد چگونه شب کرده و صباح کرده پس ندامت پیدا میکند عزم

وقصدا فالعزم أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي لعلمه

و قصد را پس عزم آنست که باز نگردد بسوے مانند آنچه کسب کرده از گناهان بسبب علمش

المستفاد بالندم أن المعاصي حائلة بينه وبين ربه وبين محابه

حاصل بوده است او را ندامت که گناه حایل است میان او و میان معبود او و در میان محبوب ها

الدنيا والآخرة السليمة من التبعات كما ورد في الخبر أن العبد

در خوشی دنیا و آخرت و سلامت از عذابها چنانچه در خبر وارد شده که بدرستی بنده

يحرم الرزق الكثير بذنب يصيبه وأيضا الزنا يورث الفقر

محروم ساخته میشود از رزق بسیار بسبب گناهے که میرسد او را و نیز در حدیث دیگر است که زنا پیدا میکند درویشی

وعن بعض العارفين إذا رأيت التغير والتضيق في المعيشة و

و از بعضی عارفان منقول است که گفت هرگاه ببینی تو تغیر و تنگی در زندگانی و

العسر في الرزق وتشعب الحال فاعلم أنك تارك لأمر مولاك

و دشوارے در رزق و پریشانی حال خود پس بدانکه بدرستی تو ترک کننده امر مولای خودرا

تابع لهواك وإذا رأيت الأيدي تسلطت عليك والألسن وتناول

و پیروی کننده مر هوای نفس خود را و هرگاه که ببینی دست ها را که غلبه کرده بودند بر تو و دست انداز زبانها

الظلمة في النفس والأهل والمال والولد فاعلم أنك مرتكب للمناهي

ظالمان در جان و اهل و مال و فرزند پس بدانکه تو اختیار کننده منهیات خدا

ومانع للحقوق ومتجاوز للحدود ومخرق للرسوم وإذا رأيت

و منع کننده حقها را و تجاوز کننده حدها را و سوزنده رسمها را و آداب را و هنگامیکه ببینی

الهموم والغموم والكروب في القلب قد تراكمت فاعلم أنك معترض على

غمها و سختیها در دل انبوه شده پس بدانکه تو اعتراض کننده بر

الرب فيما قدر عليك وقضى ذلك متهم له في وعده ومشرك به

خدای تعالی در آنچه قضا و تقدیر کرده است تهمت نهنده او را در وعده او و شریک کننده با

خلقه في أمره غير واثق به ولا أنت راض بتدبيره لك وفي خلقه

خلق او را در کار او اعتماد ناکننده و راضی نیستی بتدبیر او در حق تو و در حق خلق



فاذا علم التائب هذا بالنظر في حاله والتفكر فيها انه على ذلك

پس هرگاه بداند تایب این چیز را بنظر کردن در حال خود و فکر در آنها پشیمان میشود بر آن

ومعنى الندم توجع القلب عند علمه بفوات محبوبه فتطول

و معنی ندم درد ناک شدن دل است نزد دانستن او بفوت شدن محبوبش پس دراز میشود

حسراته واحزانه وبكاؤه ونحيبه وانسكاب عبراته فيعزم

حسرت و افسوس او و اندوه و گریه او و زاری او و روان شدن از اشک چشم او پس عزم

على ان لا يعود الى مثل ذلك لما تحقق عنده من العلم بشؤم ذلك

بر آنکه باز نگردد بمانند آن زیرا که ثابت شده نزد او از علم شآمت آن

وانه اضر من السم القاتل والسبع الضاري والنار المحرقة و

و بدانکه مضرتر است از زهر کشنده و شیر درنده و آتش سوزان و

السيف القاطع وان المؤمن لا يلسع من جحر مرتين فيهرب بضرورة

شمشیر بران و آنکه مومن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس بگریزد بضرورت

من المعاصي كما يهرب من هذه المصادر المهالك ففي المعاصي

از گناهان چنانچه بگریزد از مواضع هلاکت پس در معاصی

هلاك كلي وفي الطاعات بقاء كلي والسلامة الابدية وسعادة

هلاک کلیست و در طاعات بقاء کلیست و سلامت ابدیه و سعادت

دنيوية واخروية فياليت المعاصي لم تخلق ولم تكن فيتبعه هو ساعة

دنیا و آخرت است پس ای کاش که معاصی مخلوق و موجود نمیشد پس بسا ساعت

اذنبت حزنا طويلا واعقبت داء دويا واهدمت عمرا طويلا و

که پیدا کرد اندوه دراز را پس آورد دردی سخت را و برباد کرد عمر دراز و

اوبقت في النار حينا كثيرا واما القصد الذي ينبعث منه وهو

بند کرد در آتش مدتی بسیار را اما قصد که پیدا میشود از آن ندامت و آن

ارادة التدارك فله تعلق بالحال وهو موجب ترك كل محظور هو

اراده تدارک است پس آن اراده تعلق بحال دارد و آن سبب ترک هر حرامی است که شخص

ملابس له ومداوم عليه واداء كل فرض هو متوجه عليه في الحال

ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده است بر آن و ادای هر فرضی که متوجه است بر او در حال

وله تعلق بالماضي وهو تدارك ما فرطه بالمستقبل وهو

و آن قصد را تعلقی است بگذشته و آن در رسیدن هر چیزیست که تقصیر کرده است و در تعلقی است با آینده

المداومة على الطاعة وترك المعصية الى الموت فاما شرط

همیشه فرمان برداری کردن است و ترک بیفرمانی است تا مردن و اما شرط ایه

صحته فيما يتعلق بالماضي وهو ان يرد فكره الى اول يوم بلغ

صحت آن در آنچه تعلق بگذشته دارد آنست که باز گرداند اندیشه خود را بسوی اول روز که رسید

فيه السن والاحتلام فيفتش عما مضى من عمره سنة سنة

در وی بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشت از عمرش سال سال

وشهرا شهرا ويوما يوما وساعة ساعة ونفسا نفسا فينظر الى

و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوی

الطاعات ما الذي قصر فيها والى المعاصي ما الذي قارف منها

طاعتها که کدام ست که در آن تقصیر کرده و بسوی معاصی که کدام ست کسب کرده از آن

اما الطاعات فان كان ترك صلوة فلم يصلها البتة او صلها

اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگذارده ست نماز را اصلا البته یا گزارده ست

في غير شرائطها وغير اركانها مثل ان صلاها من غير وضوء او

آن نماز را بی شرائطش و بی ارکان مانند اگر گزارده باشد بی وضو یا

مع وضوء مختل من شرط كالنية او بعض واجباته كالمضمضة

با وضو که خلل باشد از شرطی همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن کردن

والاستنشاق وغسل الوجه وغير ذلك من الاعضاء او صلى في

و آب در بینی کردن و شستن روی و غیر آن از اعضای وضو یا گزارده باشد

ثوب نجس او حرير او غصب او على ارض مغصوبة فانه يقضيها

بجامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بر زمین غصبی پس قضا کند همه این نمازها را

جميعا من حين بلوغه الى حين توبته فيشتغل بقضاء الفرائض

از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشغول شود بقضا کردن فرائض

اولا لا يزال يصليها الى ان يضيق وقت صلوة الحاضرة ثم يصلي

اول همیشه بگذارد نمازهای فوت شده را تا اگر تنگ شود وقت نماز حاضر ازروی ادا پس بگذارد

الحاضرة اداء ثم يشتغل بقضاء الفوائت هكذا الى ان يأتي على

نماز حاضر را ازروی ادا پس مشغول شود بقضای فوائت همچنان تا اگر بیاید بر

اخرها فاذا حضرت الجماعة صلاها مع الجماعة وينويها قضاء

آخرین آن فوائت پس وقتیکه حاضر شود جماعت و او در قضای فوائت باشد بگذارد آن نماز را

ثم يصلي على عادته حتى اذا تضايق وقت التي صلاها مع الامام

پس باز بگذارد فوائت را بر عادت خود تا اگر هر گاه که تنگ شود وقت آن نماز گزارده ست آنرا با امام

صلاها بعده اداء كل ذلك انما يفعله احتياطا لتحصيل الترتيب

ادا بگذارد آن نماز را بعدها ازروی ادا همه این احتیاط ست برای تحصیل ترتیب

فِي الْقَضَاءِ إِذْ هُوَ وَاجِبٌ عِنْدَنَا فَإِنْ نَوَى مَعَ الْإِمَامِ أَدَاءَ جَمَاعَةٍ

سُوِّغَ وَتَحْصُلُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَلَا يُعِيدُهَا مَرَّةً أُخْرَى وَالصَّحِيحُ هُوَ

الْأَوَّلُ فَإِنْ كَانَ فِي عُمْرِهِ الْمَاضِي مُخَلِّطًا فِي دِينِهِ مِنَ الَّذِينَ قَالَ

اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ

آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ تَارَةً يَغْلِبُ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ فَيُسِرُّ

الْعَمَلَ مِنْ صَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَالتَّحَرُّزَ مِنَ النَّجَاسَاتِ وَالْمُحَرَّمِ فِي

الشَّرْعِ وَيَحْتَاطُ لِدِينِهِ وَالْأُخْرَى تَغْلِبُهُ الشَّقَاوَةُ فَيُزِلُّهُ الشَّيْطَانُ

فَيَتَنَجَّسُ فِي صَلَوتِهِ وَيَتَسَاهَلُ فِي شَرَائِطِهَا وَأَرْكَانِهَا وَوَاجِبَاتِهَا

فَيَأْتِي بِبَعْضِهَا وَيَتْرُكُ بَعْضَهَا أَوْ يُصَلِّي يَوْمًا وَيَتْرُكُ أَيَّامًا أَوْ

يُصَلِّي مِنْ صَلَوةِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ صَلَوةً أَوْ صَلَوتَيْنِ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهَا

فَلْيَجْتَهِدْ وَلْيَتَحَرَّ فِي ذَلِكَ بِمَا تَيَقَّنَ أَنَّهُ أَتَى بِهِ عَلَى التَّمَامِ وَالْكَمَالِ

عَلَى وَجْهٍ يَسُوغُ فِي الشَّرْعِ لَمْ يَقْضِهَا وَيَقْضِي الْبَاقِيَ وَإِنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ

وَارْتَكَبَ الْعَزِيمَةَ وَالْأَشَدَّ فَقَضَى الْجَمِيعَ لَكَانَ ذَلِكَ احْتِيَاطًا وَهَدِيَّةً

قَدَّمَهُ لِنَفْسِهِ وَكَفَّارَةً وَتَرْفِيعًا لِكُلِّ مَا فَرَّطَ مِنْ سَائِرِ الْأَوَامِرِ يَوْمَ

الْقِيٰمَةِ وَدَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ إِذَا مَاتَ عَلَى التَّوْبَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالسُّنَّةِ

وَاِذَا فَرَغَ مِنْ قَضَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَدَّ اللّٰهُ فِيْ اَجَلِهٖ وَاَمْهَلَ فِيْ مُدَّتِهٖ

و هرگاه که فارغ شود از قضا کردن فرائض و دراز کرد خدای اندازه عمر او را و مهلت داد او را در مدت عمرش

وَوَفَّقَهٗ لِخِدْمَتِهٖ وَرَضِيَهٗ لِطَاعَتِهٖ وَاَقَامَهٗ لَهَا وَجَعَلَ مِنْ اَهْلِ

و توفیق کند او را برای خدمت خود و پسند دارد او را برای طاعت خود و استادگی دهد او را بر آن خدمت و طاعت و گرداند او را از

مَحَبَّتِهٖ وَاَنْقَذَهٗ مِنَ الضَّلَالِ وَاَخْرَجَهٗ مِنْ مُوَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَ

دوستان خود و رهانید او را از گمراهی و بیرون آورد او را از موافقت شیطان و

مُتَابَعَتِهٖ وَمِنْ رُكُوْبِ الْهَوٰى وَمَلَاذِ نَفْسِهٖ فَاَدْبَرَهٗ مِنْ دُنْيَاهُ

متابعت او و از سوار شدن هوا و لذت نفس خود پس روی گردانید او را از دنیا

وَاَقْبَلَهٗ عَلٰى اُخْرَاهُ فَلْيَشْتَغِلْ حِيْنَئِذٍ بِقَضَاءِ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَاتِ

و متوجه شود و روی آورد برآخرت پس مشغول شود در آن هنگام بقضا کردن سنت های مؤکده

وَمَا يَتَعَلَّقُ بِكُلِّ صَلٰوةٍ عَلٰى مَا ذَكَرْنَا فِي الْفَرَائِضِ ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ بِالتَّهَجُّدِ

و آنچه تعلق دارد بهر نماز بر آن تفصیل که یاد کرده ایم در فرائض پس مشغول شود بعد از آن

فِي التَّهَجُّدِ وَصَلٰوةِ اللَّيْلِ وَالْاَوْرَادِ الَّذِيْ نُشِيْرُ اِلَيْهَا فِيْ اٰخِرِ الْكِتَابِ

به تهجد در نماز شب و وردها که بیان خواهیم کرد در آخر کتاب

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَمَّا الصَّوْمُ فَاِنْ كَانَ تَرَكَهٗ فِيْ سَفَرٍ اَوْ مَرَضٍ اَوْ

اگر خواهد خدا تعالی و اما روزه پس اگر ترک کرده باشد در سفر یا در مرض یا

فَطَرَ عَمْدًا فِي الْحَضَرِ اَوْ تَرَكَ النِّيَّةَ لَيْلًا عَمْدًا اَوْ سَهْوًا فَلْيَقْضِ ذٰلِكَ

روزه باشد دانسته در خانه یا ترک نیت کرده باشد در شب دانسته یا نادانسته پس قضا کند

جَمِيْعَهٗ وَاِنْ شَكَّ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَحَرَّ وَلْيَجْتَهِدْ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَقْضِ مَا

آن را و اگر شک کند درین پس فکر کند و کوشش نماید پس قضا کند

عَلٰى ظَنِّهٖ تَرَكَهٗ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهٗ فَلَا يَقْضِيْهِ وَاِنْ اَخَذَ بِالْاَحْوَطِ

آنچه باید بر ظنش ترک آن و بگذارد باقی را و قضا نکند و اگر بگیرد احوط را

الْجَمِيْعَ كَانَ خَيْرًا لَّهٗ فَيَحْسِبُ مِنْ حِيْنِ بُلُوْغِهٖ اِلٰى حِيْنِ تَوْبَتِهٖ

قضا کند همه را نیکو باشد پس حساب کند از هنگام بلوغ تا وقت توبه

اِنْ بَانَ ذٰلِكَ عَشْرَ سِنِيْنَ صَامَ عَشَرَةَ اَشْهُرٍ وَاِنْ كَانَ اِثْنَتَا

اگر باشد میان آن وقت ده سال روزه بدارد ده ماه و اگر باشد دوازده

عَشْرَةَ سَنَةً صَامَ سَنَةً عَنْ كُلِّ سَنَةٍ شَهْرًا وَّهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ

سال روزه دارد یک سال از هر سال ماهی و آن ماه رمضان است

اَمَّا الزَّكٰوةُ فَيَحْسِبُ جَمِيْعَ مَالِهٖ وَعَدَدَ السِّنِيْنَ مِنْ اَوَّلِ تَمَامِ مِلْكِهٖ

اما زکوة پس حساب کند تمام مال خود را و شمار سالها از اول سال که مالک شده است

لا من زمان بلوغه وعقله اذ الزكوة واجبة على الصبي والمجنون عندنا

نه از زمان بالغ شدن و عاقل شدن زیرا که زکوة واجبست بر کودک و دیوانه نزد ما

يخرجها ويدفعها الى مستحقيها من الفقراء والمساكين وغيرهم فان

پس بیرون آرد زکوة را و بدهد مستحقانرا از فقیران و مسکینان و غیر ایشان از مصارف زکوة

كان قد ادى في بعض السنين ولم يؤد في بعض حسب ذلك وادى

ادا کرده باشد در بعضے سالها و نکرده در بعض حساب کند آنرا و ادا کند آنرا

المتروك ويترك المؤدى على ما تقدم في الصوم والصلوة واما الحج فان

ترک کرده است و بگذارد ادا کرده شده را مثل آنچه گذشت در روزه و نماز و اما حج پس اگر

كان قد تم شروطه في حقه فوجب عليه السعي فيه والقصد اليه

تمام شده باشد شرائط آن در حق او پس واجب باشد بر او سعی در آن و قصد بسوے آن

ثم توانى وفرط حتى افتقر واختلت الشرائط في حقه برهة من الزمان

پس سستے و تقصیر کرد تا آنکه فقیر شد و خلل یافت شرائط در حق او در پاره از زمان

ثم قدر بعد عليه الخروج والقصد اليه فان لم يجد المال وكان له قدرة

پس باز قادر شد پس واجبست بر وی بیرون آمدن برائے حج و قصد کردن بسوی او پس اگر قادر نشود مال را و باشد مر او را قوت

على الخروج ببدنه مع الافلاس فعليه الخروج فان لم يقدر الا بمال فعليه

بر بیرون آمدن بتن او با افلاس پس واجبست بر وی که بر آید پس اگر قادر نشود مگر بمال پس بر وی واجبست

ان يكتسب من الحلال قدر الزاد والراحلة فان لم يقدر على الكسب

که کسب کند از حلال مقدار توشه و مرکب پس اگر قادر نباشد بر کسب

فليسأل الناس ليدفعوا اليه من زكوتهم وصدقاتهم ليحج لان

پس سوال کند از مردم تا بدهند باو از مال زکوة و صدقه هاے خود تا حج کند زیرا که

الحج من السبيل عندنا وهو واحد من الاصناف الثمانية وهو

حج نزد ما از سبیل است و آن یکے از اصناف ثمانیه مصارف در زکوة و صدقات است و آن

قوله عز وجل وفي سبيل الله فان مات قبل ذلك مات عاصيا

قول خدا تعالے است که صدقات در راه خداست پس اگر بمیرد پیش از آن بمیرد گناهگار

اثما لانه فرط في اداء الحج وهو عندنا على الفور قال النبي صلى الله عليه وسلم

زیرا که تقصیر کرد در ادائے حج و حج واجبست بر فور نزد ما بعد از حصول قدرت زاد و راحله و پیغمبر

من وجد زادا وراحلة تبلغه البيت فلم يحج فلا عليه ان يموت

هر که یابد زاد و راحله که برساند او را بخانه کعبه پس حج نکند پس نیست باکے که بمیرد در آن حال

يهوديا او نصرانيا او على اي ملة شاء وفي لفظ من مات ولم يحج فان شاء

یهودی یا نصرانی یا بر هر ملتی که خواهد ... و در لفظے آمده ...

أن يموت يهوديا أو نصرانيا كل ذلك تأكيدا لجانب الأمر و

یا یهودی دیگر ترسا یا نصرانی [illegible] از موت از جهت تاکید مر جانب امر را و

احتياطا لحفظه وخوفا من تضييعه وإن كان عليه كفارات

احتیاط مر نگاه داشت او را و از ترس سپردن از ضایع ساختن آن و اگر باشد بر آن تایب کفارات

ونذور فعليه الخروج منها والاحتياط فيها على ما ذكرنا وأما

و نذرها پس لازم است بر وی بیرون آمدن از آن و احتیاط در اندیشه تمام کردن در آمدن بر وجهی که ذکر کردیم و اما

المعاصي فينبغي أن يفتش من أول بلوغه عن سمعه وبصره و

معاصی پس باید که تفتیش کند از ابتداء بلوغ از گوش و چشم و

لسانه ويده ورجله وفرجه وجميع جوارحه ثم ينظر في جميع أيامه

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وساعاته ويفصل عند نفسه ديوان معاصيه حتى يطلع على

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر

جميعها صغائرها وكبائرها ويتذكرها جميعها برؤية قرنائه

جمیع گناهان خرد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را به دیدن همراهان خود

الذين كانوا معه فيها وشاركوه في اقترافها والبقاع التي قارف

که بودند با او در آن معاصی و شریک شدند با او در کسب معاصی و یاد کند بقعهایی که کسب کرده

عليها والمنازل التي تستر فيها عن الأعين في زعمه وغفل عن

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم به زعم خود و غافل بود از آن

الأعين التي لا تنام ولا تغمض طرفة عين عنه كراما كاتبين يعلمون

چشمهای که خواب نمیکند و هیچ پوشیده نمیشود [illegible] فرشتگان بزرگ نویسندگان

ما تفعلون ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد غفل عن هؤلاء

آنچه میکنید شما تلفظ میکند و نمیگوید هیچ سخنی الا که نزد او نگاهبانی است حاضر غافل شد از این

الكرام الحفظة له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه

فرشتگان بزرگ نگاهبان و آن بنده را فرشتگان اند پس یک دیگر از پیش و از پس او نگاه میدارند او را

من أمر الله ويحصون عليه أفعاله وأنفاسه وغفل عن عالم السر

از امر خدای تعالی و میشمارند بر وی کارها و دمهای او را و غافل شد از دانای پنهان

وأخفى العليم بذات الصدور والخبير بما يخفون وما يعلنون

و پنهان‌تر از پنهان دانا است به آنچه در سینه است و آگاه است بانچه پنهان میدارند و آنچه ظاهر میکنند

ثم ينظر في ذلك فإن كانت المعاصي تتعلق بحق الله تعالى وهي

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بخدای تعالی و آن معاصی

بَيْنَهٗ وَبَيْنَهٗ لَا تَعَلُّقَ بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ كَالزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَسَمَاعِ

الْمَلَاهِيْ وَكَالنَّظَرِ إِلَى غَيْرِ مَحْرَمٍ وَالْقُعُوْدِ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جُنُبٌ وَ

مَسِّ الْمُصْحَفِ بِغَيْرِ وُضُوْءٍ وَاعْتِقَادِ بِدْعَةٍ فَتَوْبَةٌ عَنْهَا بِالنَّدَمِ

وَالتَّحَسُّرِ وَالْاِعْتِذَارِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْسِبُ مِقْدَارَهَا مِنْ حَيْثُ

الْكَثْرَةِ وَمِنْ حَيْثُ الْمُدَّةِ وَيَطْلُبُ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ عَنْهَا حَسَنَةً

تُنَاسِبُهَا فَيَأْتِيْ مِنَ الْحَسَنَاتِ بِمِقْدَارِ تِلْكَ السَّيِّئَاتِ أَخْذًا مِنْ قَوْلِهٖ

تَعَالٰى إِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰتِ وَمِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اِتَّقِ

اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا فَتَكْفِيْرُ كُلِّ سَيِّئَةٍ

بِحَسَنَةٍ مِنْ جِنْسِهَا بِمَا تَقَارَبَ أَنْ تَكُوْنَ كَفَّارَةً لَهٗ دُوْنَ غَيْرِهٖ

فِي آ[illegible] فَتَكْفِيْرُ شُرْبِ الْخَمْرِ بِالتَّصَدُّقِ بِكُلِّ شَرَابٍ حَلَالٍ هُوَ

أَحَبُّ إِلَيْهِ وَأَطْيَبُ عِنْدَهٗ وَسَمَاعِ الْمَلَاهِيْ بِسَمَاعِ الْقُرْآنِ

وَأَحَادِيْثِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَحِكَايَاتِ الصَّالِحِيْنَ وَتَكْفِيْرُ الْقُعُوْدِ

فِي الْمَسْجِدِ جُنُبًا بِالْاِعْتِكَافِ فِيْهِ مَعَ الْاِشْتِغَالِ بِالْعِبَادَةِ وَتَكْفِيْرُ

مَسِّ الْمُصْحَفِ مُحْدِثًا بِإِكْرَامِ الْمُصْحَفِ وَكَثْرَةِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ مِنْهُ

وَكَثْرَةِ تَقْبِيْلِهٖ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالْاِعْتِبَارِ بِمَا فِيْهِ وَالْاِتِّعَاظِ بِهٖ

وَاحْتِرَامِهِ وَالْعَمَلِ بِهِ وَبِاَنْ يَكْتُبَ مُصْحَفًا وَيَجْعَلَهُ وَقْفًا عَلَى

و حرمت داشتن و عمل کردن با و بآنکه بنویسد مصحف را و بگرداند آنرا وقف بر

الْمُسْلِمِيْنَ لِيَقْرَؤُوْا فِيْهِ وَاَمَّا مَظَالِمُ الْعِبَادِ فَفِيْهَا اَيْضًا مَعْصِيَةٌ

مسلمانان که خوانده شود در وی اما مظلمهاے عباد پس در آن نیز گناه

وَجِنَايَةٌ عَلٰى حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى نَهٰى عَنِ الظُّلْمِ لِلْعِبَادِ

و جنایت ست بر حق خداے تعالے زیرا که خداے تعالے نہے کرده ست از ظلم کردن بر بندگان

كَمَا نَهٰى عَنِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالرِّبَا فَمَا يَتَعَلَّقُ مِنْ ذٰلِكَ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى

چنانچه نهے کرده ست از زنا و شرب خمر و ربا پس آنچه تعلق دارد از این مظالم به حق خداے تعالے

تَدَارُكُهُ بِالنَّدَمِ وَالتَّحَسُّرِ وَتَرْكِ مَا مِثْلُهُ فِي ثَانِي الْحَالِ وَالْاِتْيَانِ

تدارک کند آنرا بندامت و حسرت و ترک آنچه مانند آن باشد در ثانے حال و آوردن

بِالْحَسَنَاتِ لِتُكَفِّرَ عَنْهُ فَتَكْفِيْرُ اِيْذَائِهِ لِلنَّاسِ بِالْاِحْسَانِ اِلَيْهِمْ

نیکیها تا کفارت کند ازان پس کفارت ایذاء مردمان باحسان

وَالدُّعَاءِ لَهُمْ فَاِنْ كَانَ الْمُؤْذٰى مَيِّتًا فَبِالتَّرَحُّمِ عَلَيْهِ وَالْاِحْسَانِ

و دعا کردن ست با ایشان پس اگر باشد ایذا کرده شده میت پس کفارت برحمت فرستادن ست بر وی و احسان

لِوَلَدِهِ وَوَرَثَتِهِ اِذَا كَانَتِ الْاَذِيَّةُ بِاللِّسَانِ اَوِ الضَّرْبِ وَتَكْفِيْرُ

بفرزندان و وارثان او وقتیکه بوده باشد ایذا بزبان یا بزدن و کفارت

غَصْبِ اَمْوَالِهِمْ فِيْ حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى بِالتَّصَدُّقِ بِمَا يَمْلِكُهُ مِنَ الْحَلَالِ

غصب کردن مالهاے ایشان در آنچه تعلق بحق خداے تعالے دارد تصدق کردن چیزے را که در ملکش باشد از حلال

وَاِنْ كَانَتِ الْاَذِيَّةُ فِي الْاَعْرَاضِ مِثْلَ اَنِ اغْتَابَهُمْ وَمَشٰى بَيْنَهُمْ

و اگر باشد ایذا در آبروها مانند آنکه غیبت ایشان کرده باشد و روان شده باشد میان

بِالنَّمِيْمَةِ وَقَدَحَ فِيْهِمْ فَتَكْفِيْرُ ذٰلِكَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ اِنْ كَانُوْا مِنْ

سخن چینی و ... کفارت آن بستایش ایشان ست اگر باشند از

اَهْلِ ... سُنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ ... خِصَالِ الْخَيْرِ

... اهل سنت و جماعت و ... آنچه ...

... اَقْرَانِهِ وَاَمْثَالِهِ فِي الْمَحَافِلِ وَالْمَجَامِعِ وَتَكْفِيْرُ قَتْلِ النُّفُوْسِ فِيْ

همسران و امثال او در مجلسها و مجمعها و کفارت قتل نفس در

حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى بِاِعْتَاقٍ لِاَنَّ ذٰلِكَ اِحْيَاءٌ لِلْعَبْدِ لِاَنَّ الْعَبْدَ

آنچه تعلق بحق خداے تعالے دارد آزاد کردن بنده است زیرا که آن اعتاق زنده کردن بنده است زیرا که بنده

كَالْمَفْقُوْدِ الْمَعْدُوْمِ فِيْمَا يَرْجِعُ اِلٰى نَفْسِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

همچو گم شده معدوم ست در آنچه راجع بذات اوست چنانچه فرموده ست خداے تعالے

ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء فكليته لمولاه

تصرفاته وحركاته وسكناته فهو مجرد لسيده إذ جميع

ذلك له ففي إعتاقه إيجاده وإحياؤه فكأن القاتل أعدم

عبدا عابدا لله تعالى وعطل طاعته له فجنى على حقه فأمره

بإقامة عبد مثله عابد لله تعالى ولا يتحقق ذلك إلا بعتقه

عن رق العبودية فيتصرف في نفسه لنفسه من غير مانع و

لا حاجز فيقابل الإعدام بالإيجاد وهذا في حق الله عز وجل وأما

في حق العباد فلا يخلو إما أن يكون في النفوس أو في الأموال أو

الأعراض أو القلوب وهذا هو الإيذاء المحض وأما إذا كانت

المظلمة في النفوس بأن جرى على يده قتل خطأ فتوبته بتسليم

الدية إلى من يستحقها من مناسب أو مولى أو الإمام فهي في عنقه

ذلك حتى تصل الدية إليهم إما من العاقلة أو الإمام فإن لم تكن

له عاقلة ولا وجد في بيت المال شيء سقطت فإن كان هو قادرا

على أدائها ولا عاقلة له فليس له غير عتق رقبة مؤمنة فإن

تطوع بالدية كان أولى إذ الدية إنما تجب عندنا على العاقلة

فَلَا يُطَالَبُ بِهَا الْقَاتِلُ وَهُوَ الصَّحِيحُ وَقِيلَ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَدَاءُ

پس مطالبه کرده نشود بآن قاتل و این قول صحیح است و گفته اند که واجب میشود برو ادای

الدِّيَةِ فِي هٰذِهِ الْحَالَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ عَاقِلَةٌ وَلَهُ يَسَارٌ وَهُوَ مَذْهَبُ

دیت درین حالت چون نباشد مراورا عاقله و باشد مراورا مال و این مذهب

الشَّافِعِيِّ لِأَنَّ الدِّيَةَ تَجِبُ ابْتِدَاءً عَلَى الْقَاتِلِ ثُمَّ تَتَحَمَّلُهَا عَنْهُ الْعَاقِلَةُ

امام شافعی است زیرا که دیت واجب میشود اول بر قاتل پس بردارند آنرا ازو عاقله

عَلَى وَجْهِ التَّخْفِيفِ عَنْهُ وَالنُّصْرَةِ لَهُ وَالْمُوَاسَاةِ لَهُ فِي الْغَرَامَةِ لِمَا

بر وجه تخفیف ازو و یاری او و احسان کردن در تاوان از جهت آنچه

بَيْنَهُمَا مِنَ التَّوَارُثِ وَقَدْ عُدِمَتِ الْعَاقِلَةُ هٰهُنَا فَوَجَبَتْ عَلَيْهِ

میان ایشان است از میراث گرفتن از یکدیگر و بتحقیق معدوم شد اینجا عاقله پس واجب شد بر قاتل

لَا سِيَّمَا وَهُوَ فِي حَالَةِ التَّوْبَةِ وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالتَّوَرُّعِ وَالْخَلَاصِ

خصوصا که او در حال توبه و بیرون آمدن از گناه و پرهیزگاری و خلاص

عَنْ حُقُوقِ الْآدَمِيِّينَ وَأَمَّا إِنْ كَانَ الْقَتْلُ عَمْدًا فَلَا يَتَخَلَّصُ إِلَّا

از حقوق آدمیان است و اما اگر باشد قتل دانسته پس خلاصی نمیشود مگر

بِالْقِصَاصِ وَكَذٰلِكَ إِنْ كَانَ دُونَ النَّفْسِ فِي مَحَلٍّ يُمْكِنُ الِاقْتِصَاصُ

بقصاص و هم چنین است اگر باشد کم از نفس در محلی که ممکن باشد قصاص گرفتن

مِنْهُ فَإِنْ كَانَ فِي النَّفْسِ فَالْكَلَامُ مَعَ الْوَارِثِ وَإِنْ كَانَ فِيمَا دُونَ

ازو پس اگر باشد جنایت در نفس پس کلام با وارث است و اگر باشد در ما دون نفس

النَّفْسِ فَمَعَ الْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ فَإِنْ طَابَتِ النُّفُوسُ بِإِسْقَاطِ ذٰلِكَ وَالْعَفْوِ

پس کلام با کسی است که جنایت برو واقع شده پس اگر خوش شوند نفس بساقط ساختن آن قصاص و عفو

عَنْهُ سَقَطَ وَإِنْ طَلَبُوا الْعَفْوَ عَلَى مَالٍ بَذَلَهُ وَبَرِئَ عَنْ عُهْدَتِهِ

ازان ساقط میشود و اگر طلب کنند عفو بمقابله مال خرج کند مال را و بیزار شود و بیرون آید از عهده آن

فَإِنْ قَتَلَ قَتِيلًا وَلَمْ يُعْرَفْ أَنَّهُ هُوَ الْقَاتِلُ كَانَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْتَرِفَ

پس اگر کشت کسی را و دانسته نگشت که او کشنده است باشد برو اینکه اقرار کند

عِنْدَ وَلِيِّ الدَّمِ وَيُحَكِّمَهُ فِي رُوحِهِ فَإِنْ شَاءَ عَفَى عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ

نزد والی خون و حاکم سازد او را در جان خود پس اگر خواهد والی خون عفو کند ازو و اگر خواهد

قَتَلَهُ أَوْ أَخَذَ الْمَالَ عَلَيْهِ وَلَا يَجُوزُ لَهُ إِخْفَاؤُهُ لِأَنَّهُ لَا يَسْقُطُ

بکشد یا بگیرد مال بر آن و روا نیست مر آن قاتل را پنهان داشتن آن زیرا که ساقط نمیشود

بِمُجَرَّدِ التَّوْبَةِ فَإِنْ قَتَلَ جَمَاعَةً فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَمَحَالٍّ مُتَعَدِّدَةٍ

گناه قتل بمجرد توبه پس اگر کشت جماعتی را در اوقات مختلف و در جاهای متعدد

وتكن تقادم الزمان ولا يعرف اولياؤهم ولا عدد من قتلهم

احسن توبته وعمله واقام على نفسه حد الله بانواع المجاهدة

والتعذيب لها والعفو عمن ظلمه واذاه وعتق الرقاب وتصدق

بمال وانواع النوافل ليعرف ثواب ذلك عليهم على قدر حقوقهم يوم

القيمة فينجو هو ويدخل الجنة برحمة الله تعالى التي وسعت

كل شيء وهو ارحم الراحمين ولا فائدة اذ ذاك في التحدث بما

جرى عليه من انواع القتل والجراحات وقطع الطريق اذ لا يعتبر

باربابها ومستحقيها ليوفيهم او يستحل منهم بل يشتغل

بما ذكرناه وكذلك ان زنا او شرب او سرق ولا يعرف مالكها

او قطع الطريق ولا يعرف المقطوع عليه او باشر امرأة دون

الفرج ما يجب فيه حد الله والتعزير فانه لا يلزمه في صحة

التوبة ان يفضح ويهتك ستره ويلتمس من الامام او الحاكم

اقامة الحد عليه بل يستتر بستر الله تعالى ويتوب الى الله

عز وجل فيما بينه وبين الله ويشتغل بانواع المجاهدات من

صيام النهار والتقلل من المباح واللذات وقيام الليل و



قراءة القرآن وكثرة التسبيح والتورع وغير ذلك قال النبي
صلى الله عليه وسلم من أتى بشيء من هذه القاذورات فليستتر بستر الله
تعالى ولا يبدي لنا صفحته فإن من أبدى لنا صفحته أقمنا عليه
حدود الله فإن خالف ما قلناه ورفع أمره إلى الوالي فأقام عليه
الحد وقع موقعه وصحت توبته وتكون مقبولة عند الله و
برئ من عهدة ذنبه وتطهر من إثمه ولطخه وأما الأموال
فإن كان تناول مال إنسان بغصب أو سرقة أو قطع طريق أو
خيانة في عين من وديعة أو عارية أو معاملة من نوع تلبيس
كترويج زائف أو ستر عيب في المبيع أو نقص أجرة أجير أو منع
أجرته جملة فكل ذلك عليه أن يفتش عنه لا من مدة بلوغه
بل من مدة وجود ذلك بعد بلوغه وعقله وتميزه أو قبل بلوغه
وهو في حجر وليه ووصيه واختلط ماله بماله وتهاون الولي
في ذلك ولم يباله بأن كان ظالما مخرقا في دينه فاختلط ذلك
الحرام بمال الصبي تارة من فعل الصبي وأخرى من ظلم الوصي
وجب على الصبي التائب بعد بلوغه تفتيش ذلك ورد كل

حقوق إلى أهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام

فليحاسب نفسه على الحسنات والذرات من أول يوم جنايته

إلى يوم توبته قبل أن يأتيه الموت على غفلة من غير حساب في

تقوم عليه القيمة على غرة من غير تحصيل ثواب وتهذيب

كتاب فيسأل فلا يسمع جوابا ويندم فلا ينفعه الندامة

ويستعتب فلا يعتب ويعتذر فلا يعذر ويستمهل فلا يمهل

ويستشفع فلا يشفع له إذا كان مفرطا في حال حيوته ومحرفا

في حال يقظته وفطنته منتظرا في أمور معاشه حريصا في

تحصيل شهواته ولذاته متابعا هواه ولشيطانه معرضا عن

طاعة ربه وجنابه متثبطا عن إجابته متسارعا في معصيته

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم وباله وخيبته

وانقطع ظهره وتنكس رأسه واشتد خجلته وحياؤه وانقطعت

حجته وبرهانه وأخذت حسناته وتضاعفت سيئاته

وخسرت صفقته وظهر إفلاسه واشتد عليه غضب

ربه وأخذته الزبانية إياه إلى ما مهد لنفسه من

عَذَابِ رَبِّهِ وَاَوْبَقَهَا وَاَوْرَدَهَا فَاَوَى مَنْ فِى النَّارِ مِنْ قَارُوْنَ

از عذاب پروردگار خود و هلاک گردانید نفس خود را پس برابر شود کسے را که در آتش دوزخ انداخته شود

وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ اِذْ مَظَالِمُ الْعِبَادِ لَا تُسَامَحُ فِيْهَا وَلَا تُتْرَكُ

زیرا که مظالم بندگان مسامحت کرده نمیشوند در آن و گذاشته نمیشود

وَفِى الْاَثَرِ اِنَّ الْعَبْدَ لَيُوْقَفُ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَهُ مِنَ

و در حدیث است که هر آینه بنده ایستاده کرده میشود پیش خدای تعالی و او را از

الْحَسَنَاتِ اَمْثَالُ الْجِبَالِ لَوْ سَلِمَتْ لَهُ لَكَانَ مِنْ اَهْلِ الْجِنَانِ فَيَقُوْمُ

نیکیهاست مانند کوهها اگر سلامت ماند حسنات مر ویرا هر آینه باشد از اهل بهشت پس ایستاده میشوند

اَصْحَابُ الْمَظَالِمِ فَيَكُوْنُ قَدْ سَبَّ عِرْضَ هٰذَا وَاَخَذَ مَالَ هٰذَا وَضَرَبَ

خداوندان مظلمها پس باشد صاحب حسنات که دشنام کرده باشد آبروی این یکے را و گرفته باشد مال یکے را و زده

هٰذَا فَتُنْقَصُ حَسَنَاتُهُ فَلَا يَبْقٰى لَهُ شَيْءٌ فَيَقُوْلُ الْمَلٰئِكَةُ يَا رَبَّنَا

یکے را پس قصاص در آینده میشود نیکیهای او پس باقی نمی ماند برای او چیزے پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما

فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ وَبَقِيَ طَالِبُوْنَ كَثِيْرًا فَيَقُوْلُ اللّٰهُ اَلْقُوْا مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ

فانی شد نیکیهای او و باقی ماندند طالبان حقوق بسیار پس میفرماید حق عز و جل بیندازید از بدیهای ایشان

اِلٰى سَيِّئَاتِهِ وَصُكُّوْا لَهُ صَكًّا اِلَى النَّارِ فَيَهْلِكُ هُوَ بِسَيِّئَةِ غَيْرِهِ

بر بدیهای او و بنویسید برای او خطی بسوی دوزخ پس هلاک میشود بگناه دیگرے

بِطَرِيْقِ الْقِصَاصِ كَذٰلِكَ يَنْجُو الْمَظْلُوْمُ بِحَسَنَةِ الظَّالِمِ اِذْ يُنْقَلُ

بطریق قصاص پس همچنین رستگار میشود مظلوم به نیکے ظالم زیرا که نقل کرده

اِلَيْهِ عِوَضًا مِمَّا ظَلَمَهُ وَرَوَتْ عَائِشَةُ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بسوی مظلوم در انحال از عوض باشد از آنچه ظالم ظلم کرده است و روایت است از عائشه رض از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اَنَّهُ قَالَ الدَّوَاوِيْنُ ثَلَاثَةٌ دِيْوَانٌ يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَدِيْوَانٌ لَا

که فرموده دفترهای اعمال سه است دفتریست که می بخشد آنرا خدای تعالی و دفتریست که

يَغْفِرُهُ اللّٰهُ وَدِيْوَانٌ لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ

نمی بخشد و دفتریست که نگذارد از وی هیچ چیز پس آن دفتر که

لَا يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فَالشِّرْكُ بِاللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

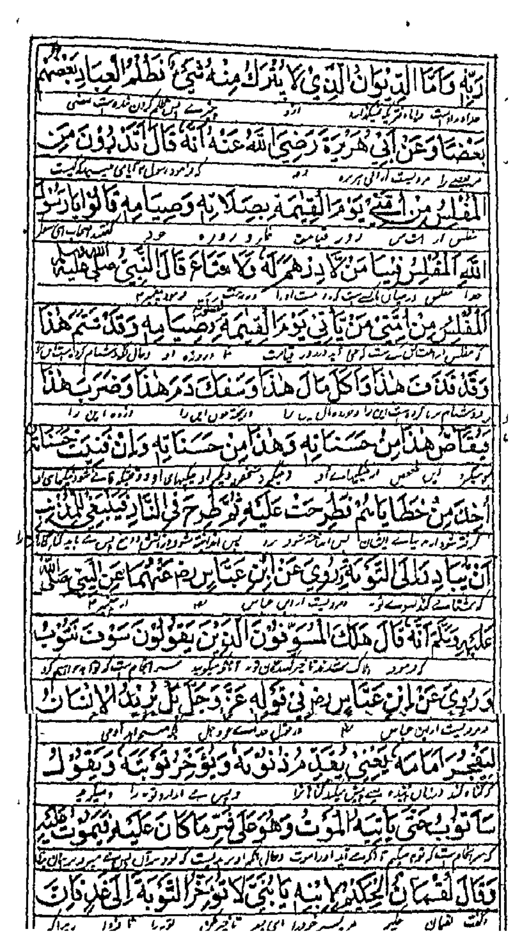
نمی بخشد آنرا خدای تعالی پس انباز کردن بخدای تعالی است فرمود خدای

اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰهُ النَّارُ

بدرستی که هر که شریک سازد بخدای تعالی چیزے را پس تحقیق حرام گردانیده است خدای تعالی بر وی بهشت و جای او دوزخ است

وَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ يَغْفِرُهُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ فِيْمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ

و آن دفتر که می بخشد خدای تعالی آنرا پس ظلم کردن بنده است نفس خود را در آنچه میان او و میان



ربه واما الديوان الذي لا يترك منه شيئ نظلم العباد بعضهم

بعضا وعن ابي هريرة رضي الله عنه انه قال اتدرون من

المفلس من امتي يوم القيمة بصلاته وصيامه قالوا يا رسول

الله المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع قال النبي صلى الله عليه

المفلس من امتي من ياتي يوم القيمة وصيامه وزكاته ثم هذا

وقذف هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا

فيقاص هذا من حسناته وهذا من حسناته وان فنيت حسناته

اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار فينبغي للمذنب

ان يبادر ذلك التوبة وروي عن ابن عباس رض عنهما عن النبي صلى الله

عليه وسلم انه قال هلك المسوفون الذين يقولون سوف نتوب

وروي عن ابن عباس رض في قوله عز وجل بل يريد الانسان

ليفجر امامه يعني يقدم ذنوبه ويؤخر توبته ويقول

ساتوب حتى ياتيه الموت وهو على شر ما كان عليه ثم يموت

وقال لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان


يصبح وحين يمسي قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى
فهو من الظالمين فالتوبة على وجهين احدهما في حق العباد
وقد ذكرناها والثاني بينك وبين الله تعالى فيكون
بالاستغفار باللسان والندم بالقلب والاضمار ان لا يعود
على ما اشرنا اليه من قبل فليجتهد هذا التائب من الظلم و
يبذل جهده في تكثير الحسنات حتى يقتص منه يوم القيمة
فتؤخذ حسناته وتوضع في موازين ارباب المظالم ولتكن
كثرة حسناته بقدر كثرة مظالمه للعباد والا هلك بسيئات
غيره وهذا يوجب استغراق جميع العمر في الحسنات لو طال
عمره بحسب مدة الظلم فكيف والموت على الرصد وربما
يكون الاجل قريبا فتخترمه المنية قبل بلوغ الامنية وقبل
اخلاص العمل وتصحيح النية وتصفية العمر فليبادر الى
ذلك وليبذل الاجتهاد وليكتب جميع ذلك واسامي اصحاب
المظالم واحدا واحدا وليطوف نواحي العالم واطراف البلاد
وليطلبهم ليستحلهم او يؤدي حقوقهم فان لم يجدهم



فالى ورثتهم وهو مع ذلك خائف من عذاب الله راج لرحمته

تائب مقلع لجميع ما يكره مولاه منتهم في طاعته ومرضاته

فان ادركته منيته وهو على ذلك فقد وقع اجره على الله قال

الله عز وجل ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت

فقد وقع اجره على الله وقد جاء في الصحيحين المتفق عليه عن ابي سعيد

الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كان فيمن كان قبلكم رجل

قتل تسعة وتسعين نفسا فسأل عن اعلم اهل الارض فدل

على راهب فاتاه فقال له انه قد قتل تسعة وتسعين نفسا فهل

له من توبة فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن اعلم

اهل الارض فدل على رجل عالم فاتاه فقال انه قد قتل مائة نفس

فهل له من توبة قال نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق

الى ارض كذا وكذا فان بها ناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم

ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء فانطلق حتى اذا انتصف

الطريق اتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة

العذاب انه لم يعمل خيرا قط فاتاهم ملك في صورة آدمي

يجعلوه بينهم حكما فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

ان تباعدي والى هذه ان تقربي وقال قيسوا ما بينهما

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

على انه لا خلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

فلابد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضي بها الخصوم

يوم القيمة وترفع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اكثروا

من النوافل ترفع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال بالتورع عن

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او سبب



حلال لا كان فيما دونه شبهة او حرام آخرجه ولم يأكل منه

ولم يلحق بشيء منه فان رأس المعاصي الحرام وملاك الدين

الحلال والورع وتصفية اللقمة فكل ما بنا من انسان من

خير وشر من اللقمة فالحلال يورث الخير والحرام يورث

الشر كالقدر اذا طبخ ما فيها واشتمل بضاعة بين الرائحة

الفائحة عما فيها كل اناء ينضح بما فيه ويكثر مجالسة الفقهاء

والعلماء بالله يستفيد منهم امر دينه ويعرفونه سلوك

الطريق الى الله تعالى وحسن الادب في طاعته والقيام في امره

وينبهونه على ما خفي عليه من امر السلوك في طريقه فلا بد لكل

من سلك طريقا لم يعرفه من دليل يدله ومرشد يرشده و

هادي يهديه وقائد يقوده ويستعمل الصدق في جميع

ذلك والاخلاص والجد في المجاهدة قال الله تعالى والذين

جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فقد ضمن للمجد الصادق

في طريقه الهداية فاذا صدق في ذلك لا يعدم الهداية لان

الله لا يخلف الميعاد وليس بظلام للعبيد وهو ارحم الراحمين

رؤف رحيم لطيف بخلقه بار ببريته معين وموفق

مهربان است رحیم است لطف کننده است بخلق خود احسان کننده است بمخلوق خویش و توفیق دهنده است

للمقبلين اليه داع للمدبرين المولين عنه باللطف

مر روی آرندگان را بسوی خود خواننده است پشت دهندگان و روی گردانندگان از وی بلطف ترین خواندن

يفرح بتوبتهم كالوالدة الشفيقة اذا قدم ولدها من سفره

خوشحال میشود بتوبه ایشان یعنی راستی بسیار خوشحال مادر مهربان چون بیاید فرزند او از سفر

البعيدة قال النبي صلى الله عليه وسلم لله افرح بتوبة احدكم من رجل

دور فرمود پیغمبر هر آینه خدا تعالی خوشنود میشود بتوبه از مردیکه

مر بارض دوية مهلكة ومعه راحلة عليها طعامه وشرابه

بگذرد بر زمین جنگل هلاک کننده و با او اشتر او است و بران شتر طعام و آب او است

وما يصلحه فاضلها فخرج في طلبها حتى كادت نفسه تخرج

و آنچه صلاح و زیست او در آن است پس گم کند آن شتر را پس بیرون رفت در طلب آن تا آنکه نزدیک بود که برسد جان او

فقال ارجع الى المكان الذي اضللتها فيه فاموت هنالك

پس گفت در دل باز گردم بجایی که گم کرده ام شتر را در آنجا پس بمیرم آنجا

فرجع الى مكانه فغلبته عينه فغمضها الخطة فاستيقظ

پس باز گشت آنجا بسوی جای خود پس غالب شد بر او خواب چشم او پس پوشید چشم را ساعتی پس بیدار شد

فاذا راحلته عند راسه عليها طعامه وشرابه قال علي كرم

پس ناگاه دید شتر خود را نزدیک سر او است بران شتر طعام او و شراب او فرمود امام علی

الله وجهه سمعت ابا بكر رض وهو الصادق قال قال رسول

که شنیدم ابو بکر صدیق را رض که میگفت فرمود رسول خدا

الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلى واستغفر

صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که گناه کند پس برخیزد و وضو کند و بگذارد دو رکعت نماز و طلب

الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول

آمرزش از خدا از گناه خود مگر آنکه باشد واجب بر خدا تعالی که ببخشد او را بیامرزد او را زیرا که

جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

خداوند تبارک هر که بکند بدی یا ستم کند بر نفس خود پس آمرزش خواهد از خدای تعالی یابد خدای

غفورا رحيما واما الاموال الحاضرة المغصوبة فليرد

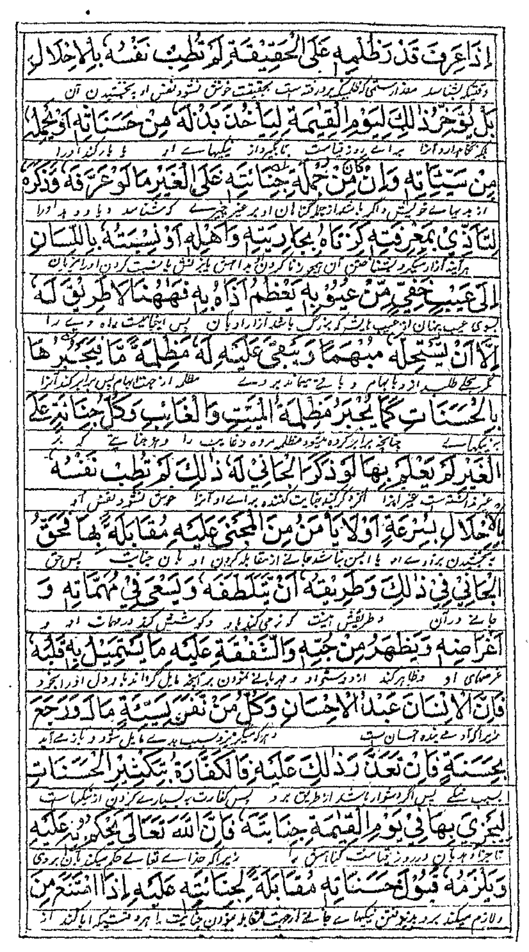
آمرزنده مهربان اما مالها حاضر که کشیده گرفته شده از مردم پس باز گرداند

الى المالك ما يعرف له مالكا معينا او الى ورثته على ما تقدم

بسوی مالک آنچه بشناسد مر آن را مالک معین یا بسوی وارثان او بران تفصیل که گذشت



وما لا يعرف له مالكا معيّنا فعليه أن يتصدّق به عن صاحبه
فإن اختلط الحرام بالحلال مثل أن اختلط المغصوب بالإرث
الحلال حسب فاجتهد في معرفة مقدار الحرام وتصدّق بذلك
المقدار وترك الباقي له ولعياله وأمّا الأعراض فهو سبّ
الناس وشتمهم ومنافهة وهو الجناية على القلوب وكذلك
غيبتهم وذكرهم بالقبيح وما يسوءهم من الغيبة وهو كلّ كلام
لا يحسن أن يقال له في وجهه فإذا قاله في غيبته فمن كان
قد اغتابه فكفّارته أن يذكر له ذلك ويستحلّه فإن كانوا
جماعة فواحدا واحدا ومن مات منهم قبل ذلك فتدارك
ذلك بتكثير الحسنات على ما ذكرنا كلّ ذلك إذا بلغتهم
الغيبة وأمّا إذا لم تبلغهم فلا يجب عليه استحلالهم بل لا يجوز
لأنّ فيه إيصال الألم إلى قلوبهم بل يأتي الذين اغتابهم
عندهم فيكذّب نفسه عندهم ويثني على المغتابين
فصل ولا بدّ أن يعرّفه قدر جنايته ولا يعرض له في
سائر المظالم ولا يكفي في ذلك الاستحلال المبهم لجواز أنّ المظلوم



إذا عرف قدر ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالإحلال

بل يؤخر ذلك ليوم القيمة ليأخذ بدله من حسناته أو يحمله

من سيئاته وإن كان من جملة جنايته على الغير ما لو عرفه وذكره

لتأذى بمعرفته كزناه بجاريته وأهله أو نسبته باللسان

إلى عيب خفي من عيوبه تعظم أذاه به فههنا لا طريق له

إلا أن يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما يجبرها

بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على

الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه

بالإحلال بسرعة أو لا يأمن من المجني عليه مقابلة بها فحق

الجاني في ذلك وطريقه أن يتلطفه ويسعى في مهماته و

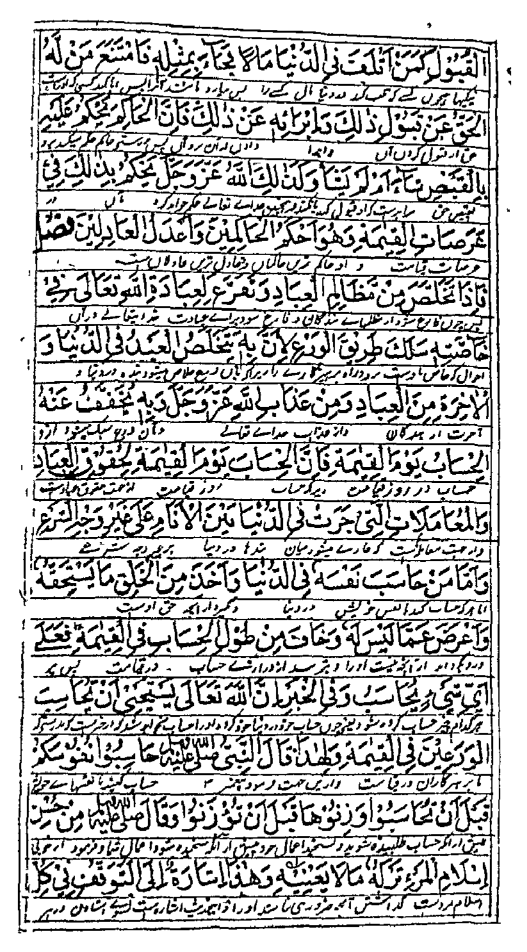
أغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه

فإن الإنسان عبد الإحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع

بحسنة فإن تعذر ذلك عليه فالكفارة بتكثير الحسنات

ليجزي بها في يوم القيمة جنايته فإن الله تعالى يحكم عليه

ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجنايته عليه إذا امتنع من



القبول كمن أتلف في الدنيا ما لا يجاب بمثله فامتنع من له
الحق عن قبول ذلك وأبرأه عن ذلك فإن الحاكم يحكم عليه
بالقبض منه أم لا بينا ولكن ذلك لله عز وجل يحكم بذلك في
عرصات القيمة وهو أحكم الحاكمين وأعدل العادلين فصل
فإذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى في
خاصته سلك طريق الورع لأن به يتخلص العبد في الدنيا و
الآخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه
الحساب يوم القيمة فإن الحساب يوم القيمة بحقوق العباد
والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الأنام على غير وجه الشرع
وأما من حاسب نفسه في الدنيا وأخذ من الخلق ما يستحقه
وأعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى
أي شيء يحاسب وفي الخبر إن الله تعالى يستحيي أن يحاسب
الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه حاسبوا أنفسكم
قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال صلى الله عليه من حسن
إسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذه إشارة إلى التوقف في كل

شيءٍ وترك الاقدام عليه الا باذن الشرع فان وجد في الشرع

چیز و قدم نهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مساغاً لتناوله والشروع فيه فعل والا وقف عنه ومال الى

راهی برای گرفتن و شروع کردن در آن بکند و اگر نه باز ایستد از آن و میل کند بسوی

غيره واليه اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك

غیر آن و بسوی اینمعنی اشاره فرموده است رسول خدا صلعم بگذار آنچه در شک اندازد ترا بسوی آنچه در شک نیندازد

وقال صلى الله عليه وسلم المؤمن وقاف والمنافق لقاف وقال صلى الله عليه وسلم لو

و فرمود که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جای دیگر فرموده است اگر

صليتم حتى تكونوا كالحنايا وصمتم حتى تكونوا كالاوتار

نماز کنید شما تا آنکه بشوید همچو کمانها و روزه گیرید تا آنکه بشوید همچو زهها

فما ينفعكم الا الورع الشافي وفي موضع آخر المؤمن فتاش

پس سود نمیکند شما را مگر پرهیزگاری شفا بخشنده و جای دیگر فرموده است که مومن جستجوی کننده

وقال صلى الله عليه وسلم من لم يبال من اين مطعمه ومشربه لم يبال الله تعالى

و فرموده است کسیکه باک نداشت که از کجاست خورش او و پوشش او باک ندارد خدا

من اي باب من النار يدخله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

در وی از هر دری که از دوزخ در آرد او را در دوزخ و روایت است از جابر رض از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال ايها الناس ان احدكم لن يموت حتى يستكمل

خدا صلعم که فرمود ای آدمیان بدرستی یکی از شما نمیمیرد تا آنکه تمام کند

رزقه فلا تستبطئوا الرزق واتقوا الله واجملوا في الطلب خذوا

روزی خود پس دیر و سستی مکنید روزی را و بترسید از خدای و نیکوئی کنید در جستن و بگیرید

ما حل لكم وذروا ما حرم عليكم وعن ابن مسعود رض عن رسول

چیزی که حلالست شما را و بگذارید چیزی که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال لا يكتسب العبد مالاً من الحرام فيتصدق

خدا صلعم که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه میکند

به فيؤجر عليه ولا ينفق منه شيئا فيبارك له فيه ولا يتركه

بآن پس مزد داده میشود بر آن و خرج نمیکند از آن مال چیزی پس برکت کرده شود او را در آن و

خلف ظهره الا كان زاده الى النار وقال صلى الله عليه وسلم ان الله لا

پس پشت خود مگر آنکه بوده است آن توشه او بسوی دوزخ و فرموده صلعم بدرستی خدا

يمحو السيء بالسيء ولكن يمحو السيء بالحسن عن عمران بن الحصين رض

نمیکند بدی را به بدی لیکن دور میکند بدی را به نیکی و روایت است از عمران

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ عَبْدِي أَدِّ مَا

از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی خدا میگوید ای بنده من ادا کن چیزی که

افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ

فرض گردانیدم بر تو میشوی از عابدترین مردم و باز شو از چیزی که باز داشتم ترا از وی

تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ وَ

میشوی از پرهیزگارترین مردم و قناعت کن بچیزی که روزی کردم ترا میشوی از بی نیازترین مردم و

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي هُرَيْرَةَ رض كُنْ وَرِعًا تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَقَالَ

گفت پیغمبر م مر ابی هریره را رض باش پرهیزگار میشوی از عابدترین مردم وگفت

الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْوَرَعِ خَيْرٌ مِنْ

حسن بصری رح مقدار مورچه از پرهیزگاری بهتر است از

أَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى

هزار مقدار از روزه و نماز و وحی فرستاد خدای تعالی بسوی موسی

عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ وَقِيلَ رَدُّ

سلام م نزدیک نمیشوند بسوی من نزدیک شوندگان بمانند پرهیزگاری وگفته شده است

دَانِقٍ مِنْ فِضَّةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ سِتِّمِائَةِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَ

ششم حصه درهم از نقره بهتر است نزد خدا از ششصد حج مقبول و

قِيلَ سَبْعِينَ مُتَقَبَّلَةً وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رض جُلَسَاءُ اللهِ تَعَالَى

گفته شده است هفتاد حج قبول کرده شده وگفت ابو هریره رض همنشینان خدای تعالی

غَدًا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى لَرَدُّ

فردا اهل پرهیزگاری و زهد اند وگفت ابن مبارک رح گردانیدن

فَلْسٍ مِنَ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ فَلْسٍ يُتَصَدَّقُ بِهِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ

یک پول از حرام بهتر است از صد پول که صدقه میکنند آن در روایت کرده شده است از

الْمُبَارَكِ أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ يَكْتُبُ الْحَدِيثَ فَانْكَسَرَ قَلَمُهُ فَاسْتَعَارَ

مبارک اینکه بوده است در شام که مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس عاریت

قَلَمًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ نَسِيَ يَجْعَلُ الْقَلَمَ فِي مِقْلَمَتِهِ فَلَمَّا

قلم را پس هرگاه که فارغ شد از نوشتن فراموش کرد پس گذاشت قلم را در قلمدان خود پس هرگاه

رَجَعَ إِلَى مَرْوٍ رَأَى الْقَلَمَ وَعَرَفَهُ فَتَجَهَّزَ لِلْقُدُومِ إِلَى الشَّامِ لِرَدِّ الْقَلَمِ

باز گشت بسوی مرو دید قلم را و شناخت او را پس آماده شد برای رفتن بسوی شام تا باز گرداند

وَعَنْ نُعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رض أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و روایت است از نعمان بن بشیر که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را م

يَقُولُ الْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا

میگوید حلال آشکار است و حرام آشکارا و میان ایشان چیزهای پوشیده است که نمیدانند

كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ

بسیار از مردم پس کسیکه پرهیزید شبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را

وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ

و کسیکه نپرهیزید شبهات را افتاد در حرام چنانچه چراننده که میچراند مواشی را گرد

الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَإِنَّ حِمَى اللهِ عَزَّ

قرق نزدیک است که افتد دران و بدرستی هر پادشاه را قرق است و بدرستی قرق خدا

وَجَلَّ مَحَارِمُهُ أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ

حرامهاست و آگاه باش بدرستی در تن گوشت پاره ایست هرگاه که نیک شد نیک میشود

الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ

تن همه و هرگاه که بد شد آن بد میشود تن همه آگاه باش آن گوشت دلیست

عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رض قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدٌّ وَحُدُودُ الْإِسْلَامِ

و نقلست از ابوموسی اشعری که گفت هر چیز را نهایت است و نهایتهای اسلام

الْوَرَعُ وَالتَّوَاضُعُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ فَالْوَرَعُ مِلَاكُ الْأُمُورِ

پرهیزگاری و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن است پس پرهیزگاری ستون همه

وَالصَّبْرُ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَالشُّكْرُ الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَدَخَلَ الْحَسَنُ

و صبر کردن رستگاری است از آتش و سپاس کردن رسیدن است به بهشت و درآمد حسن

الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ مَكَّةَ فَرَأَى غُلَامًا مِنْ أَوْلَادِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي

بصری بمکه پس دید پسری را از اولاد علی ابن ابی

طَالِبٍ رض قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ يَعِظُ النَّاسَ فَوَقَفَ

طالب تحقیق تکیه کرده است پشت خود را بسوی کعبه پند میکرد مردم را پس استاد

عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَقَالَ لَهُ مَا مِلَاكُ الدِّينِ فَقَالَ الْوَرَعُ فَقَالَ

بر او حسن و گفت مراو را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاری است و گفت

مَا آفَةُ الدِّينِ قَالَ الطَّمَعُ فَتَعَجَّبَ الْحَسَنُ مِنْهُ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ

چیست آفت دین پس گفت طمع کردن است پس شگفت آمد حسن را ازو و گفت ابراهیم

بْنُ أَدْهَمَ رض الْوَرَعُ وَرَعَانِ وَرَعُ فَرْضٍ وَوَرَعُ حَذَرٍ فَوَرَعُ

بن ادهم که پرهیزگاری دوگونه است پرهیزگاری فرض است و پرهیزگاری ترس است

الْفَرْضِ الْكَفُّ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَوَرَعُ الْحَذَرِ الْكَفُّ عَنِ الشُّبُهَاتِ

فرض باز ماندن است از گناهان و پرهیزگاری ترسیدن باز ماندن است از شبهات

هو

ورع العام من الحرام

في محارم الله

كل ما كان يلحق عليه تبعة والشرع فيه مطالبة وورع

الخاص من كل ما كان فيه الهوى وللنفس فيه شهوة ولذة

وورع خاص الخاص من كل ما كان لهم فيه إرادة ورؤية

فالعام يتورع في ترك الدنيا والخاص يتورع في ترك الجنة

العليا وخاص الخاص يتورع في ترك ما سوى الذي خلق وبرأ

قال يحيى بن معاذ الرازي رحمة الله عليه الورع على وجهين

ورع في الظاهر وهو أن لا تتحرك إلا لله وورع في الباطن و

هو أن لا يدخل في قلبك سواه تبارك وتعالى وقال يحيى

رحمه الله أيضا من لم ينظر في دقيق من الورع لم يحصل له

شيء ولم يصل إلى الجليل من العطاء وقيل من دق في

الورع نظره جل في القيامة خطره وقيل الورع في المنطق أشد

منه في الذهب والفضة والزهد في الرياسة أشد منه

في الذهب والفضة لأنك تبذلهما في طلب الرياسة

وقال أبو سليمان الداراني رحمة الله عليه الورع أول

الزهد كما ان القناعة طرف الرضا وقال ابو عثمان

زهدست چنانچه قناعت کردن نهایت رضاست وگفت ابو عثمان

رحمة الله عليه ثواب الورع خفة الحساب وقال يحيى بن

پاداش پرهیزگاری سبکی حساب ست وگفت یحیی

معاذ الرازي رحمه الله الورع الوقوف على حد العلم من

معاذ [illegible] پرهیزگاری ایستادن بر مرتبه علم ست

غير تأويل وقال ابن الجلاء رحمه الله من لم يصحبه الورع

بغیر گردن ساختن وگفت ابن جلا کسیکه همراه نیست اورا پرهیزگاری

في فقره اكل الحرام النص وقال يونس بن عبيد الله الورع

در درویشی میخورد حرام آشکارا را وگفت یونس پرهیزگاری

الخروج من كل شبهة ومحاسبة النفس مع كل طرفة قال

برآمدنست از هر شبه وحساب کردن نفس را از هر چشم زدن گفت

سفيان الثوري رحمه الله ما رايت اسهل من الورع كل ما حاك

سفیان ثوری ندیدم آسانتر از پرهیز ست هر چیزیکه خراشید

في نفسك كرهته وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم الاثم ما حاك في

در دل تو گذاشتم اورا واین قول پیغمبر ست گناه چیزیست که خراشید در

صدرك وكرهت ان يطلع عليه الناس وهو اذا لم ينشرح

دل تو ومکروه داری تو اینکه خبردار شود بر او آدمی وآن خراشیدن وقتی ست که

الصدر به وكان في قلبك منه شيء وكذلك قوله صلى الله عليه وسلم

سینه بآن وبوده ست در دل تو از آن چیزی وهمچنین ست قول پیغمبر

الاثم حواز القلوب يعني ما حز في صدرك وحاك ولم يطمئن

گناه بریدن دلهاست مراد [illegible] در سینه تو وخراشید وقرار نگرفت

عليه القلب فاجتنبه ومنه الحديث اياكم والحكاكات

بروی دل پس بپرهیز ازو وازین ست حدیث گفته پیغمبر دور دارید شما خود را از خراشیدها

فانها المآثم قوله صلى الله عليه دع ما يريبك الى ما لا يريبك وقال

پس بدرستی آن گناهست وگفته پیغمبر بگذار چیزی را که در گمان [illegible]

معروف الكرخي رض احفظ لسانك من المدح كما تحفظ من

معروف کرخی نگهدار زبان خود را از ستودن چنانچه نگهداری از

الذم وقال بشر بن الحارث رض اشد الاعمال ثلثة الجود في

نکوهش وگفت بشر سخت ترین اعمال سه چیز ست بخشش در



القلة والورع في الخلوة وكلمة حق عند من يخاف ويرجى

کم ... و پرهیزگاری در تنهائی و راست گفتن نزدیک کسیکه از وی ترسند و امید دارند

وقيل جاءت أخت بشر بن الحارث الحافي إلى الإمام أحمد بن

و گفته شده است آمد خواهر بشر حافی رح بسوی امام احمد

حنبل رحمة الله عليهما وقالت يا إمام إنا نغزل على سطوحنا

حنبل رح و گفت یا امام ما ریسمان میریسیم بر پشت بامها

فتمر بنا مشاعل الطاهرية ويقع الشعاع علينا أيجوز لنا الغزل

پس میگذرد بما مشعلهای طاهریه و می افتد روشنائی بر ما پس روا است ما را ریسیدن

في شعاعها فقال من أنت عافاك الله قالت أنا أخت بشر بن

در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو بخشد ترا خدا گفت من خواهر بشر حافی ام

الحارث فبكى الإمام أحمد رح وقال من بيتكم يخرج الورع لا

پس گریست امام احمد و گفت امام از خانه شما می برآید پرهیزگاری

تغزلي في شعاعها وقال علي العطار رح مررت بالبصرة في بعض

مریس در روشنائی آن و گفت علی عطار رح گذشتم در بصره در بعضی

الشوارع فإذا مشائخ قعود وصبيان يلعبون فقلت ألا

کوچها ناگاه پیران نشسته اند و خوردان بازی میکنند پس گفتم مر کودکان را

تستحيون من هؤلاء المشائخ فقال صبي من بينهم هؤلاء

شرم نمیکنید از آن پیران پس گفت مرا یکی از کودکان که آن

المشائخ قل ورعهم فقلت هيبتهم وقيل إن مالك بن

پیران کم شد پرهیزگاری ایشان پس کم شد ترس آن و گفته شده است بدرستی مالک

دينار رض مكث بالبصرة أربعين سنة فلم يصح له أن يأكل

دینار رح درنگ کرد در بصره چهل سال پس درست نشد مر او را اینکه بخورد

من تمر البصرة ولا رطبها حتى مات ولم يذقه وكان إذا انقضى

از میوه آن و نه از خرماهای آن تا آنکه مرد و نچشید آنرا و بود مالک چون میگذشت

وقت الرطب قال يا أهل البصرة هذا بطني ما نقص منه شيء

موسم خرما میگفت ای اهل بصره اینک شکم من کم نشد از وی چیزی

ولا زاد فيكم شيئا وقيل لإبراهيم بن أدهم رض ألا تشرب من

و نه افزود در شما چیزی و گفته شده است مر ابراهیم را آیا نمیخوری از

ماء زمزم فقال لو كان لي دلو لشربت وقيل كان الحارث

آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو هر آینه مینوشیدم و گفته شده است که بود حارث

المحاسبي رضي الله عنه إذا مدّ يده إلى الطعام فيه شبهة ضرب على

محاسبی رضی الله عنه چون دراز کرد دست خود را بسوی طعام و میبود در آن طعام شبهه می جنبید بر

رأس إصبعه عرق فيعلم أنه غير حلال وقيل أنّ بشر الحافي

سر انگشت او رگ پس میدانست اینکه حلال نیست و گفته شده است بدرستی بشر حافی

رحمه الله كان إذا قدّم بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتدّ

بود که او چون آورده میشد میان دو دست او طعام که در وی شبهه است دراز نمیشد

إليه يده وقيل أنّ أمّ أبي يزيد البسطامي رض كانت إذا مدّت

بسوی او دستش و گفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد

يدها إلى طعام فيه شبهة تباعدت لكونها حاملة بأبي

دست خود بسوی طعام که در وی شبهه است دور میشد در هنگام بودن او از آن حامله با با یزید

يزيد فلم تمدّ يدها إليه وكان بعضهم إذا قدّم إليه طعام

پس دراز نتوانستی دست او بسوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد سوی او طعام

فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فيعلم من ذلك فامتنع

که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند

من أكله وقيل عن بعضهم أنه كان إذا وضع في فيه لقمة

از خوردن او و گفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون می نهاد در دهن خود نواله

من طعام فيه شبهة لم تمضغ تصير كالرمل في فمه

از طعامیکه در وی شبهه است نمی خایید پس میگشت همچون ریگ در دهن او

وإنما فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة

و جز این نیست که کرده است خدای [illegible] ایشان را از جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت

وحمية لهم لما صفوا الهمم واجتهدوا في طلب الحلال وترك

و نگهبانی مر ایشان را هرگاه که صاف کردند [illegible] و کوشیدند در خواستن حلال و گذاشتن

الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عما يكرهونه من المطاعم

حرام و شبهه نگهداشت ایشان را خدای تعالی از چیزیکه ناخوش میدارند آن را از خوردنیها

فذبّ عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤنة التفتيش والتنقير

پس دور کرد خدای از ایشان در شناختن آن و بسنده شد ایشان را مشقت جستن و کاوش کردن

عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشتري

از فروشنده طعام و کسب و معیشت و بهائیکه خریده شده است

به وأصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة

بآن و از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدای [illegible]



عندهم في أي وقت رأوها كفوا أيديهم عن تناول الطعام

وإذا لم يروها تناولوه هذا في حق هؤلاء السادة الكرام الذين

سبقت إليهم العناية وعمتهم الرعاية وأما الحلال في

حق العوام من المؤمنين فكل ما لا يكون للخلق فيه تبعة ولا

للشرع عليه مطالبة كما قال سهل بن عبد الله التستري رحمه الله

تعالى حين سئل عن الحلال فقال الحلال هو الذي لا يعصى

الله فيه وقال مرة أخرى الحلال الصافي الذي لا ينسى الله فيه

فالحلال حلال لحكم لا حلال عين إذ لو كان حلال عين لم يحل

لأحد أكل الميتة ولا إذا اشترى الشرطي بماله الحرام طعاما

حلالا ثم رجع فاستقال البيع فرجع الطعام إلى يد مالكه الأول

أن لا يجوز أكله للمتورع المؤمن لأنه قد تحلل بينهما حالة

يحرم أكله فيها وهو حصوله في يد الشرطي فلما اتفق المسلمون

على جواز أكل هذا الطعام الذي حصل في ملك الشرطي المشتري

بماله الحرام الذي يحرم أكله عند جميع المسلمين علم أن

الحلال والحرام ما كان الشرع حكم به لا نفس العين لأن ذلك

طعام الأنبياء كما جاء به في الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع

خود طعام پیغمبران ست چنانچه آمده است در حدیث شریف بدرستی نبی ... شنید

رجلاً يقول اللهم ارزقني الحلال المطلق فقال له صلى الله عليه وسلم

مردی را که میگفت ای بار خدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر

ذلك رزق الأنبياء اسأل الله رزقاً لا يعذبك عليه وكذلك

آن روزی پیغمبران است بلکه بخواه از خدای تعالی روزی که عذاب نکند ترا بران و همچنین

في الشرع من أخذ العشر من أهل الذمة واليهود والنصارى والمجوس

در شرع است کسی که ... از کافران ذمی که یهود و نصاری و مجوس اند

في المحرمات من الخمر والخنزير وليّنا بيعها وأخذنا منهم

در چیزهای حرام از شراب و خوک ... پس میگیریم از ایشان

العشر من أثمانها وروي ذلك عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال

ده یک حصه از بهای آنها و روایت کرده شده است از عمر خطاب پس گفت

ولّوهم بيعها وخذوا العشر من أثمانها فإذا أخذ العشر منهم

والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید ده یک حصه از بهای آنها پس ... ده یک حصه

فما يصنع به أليس ينتفع به المسلمون فلو كان الحلال حلال

پس چه کرده میشود بآن آیا نمیگیرند نفع بآن مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال

العين لما جاز أخذ ذلك لأن الخمر والخنزير وثمنها حرام و

بذات خود ... گرفتن آن ... زیراکه شراب و خوک و بهای ایشان حرام است و

أحل ذلك لدخول اليد والعقد كما قيل بين الحلال والحرام يد

حلال گردانیده شد آنرا از جهت درآمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده است فرق میان حلال و حرام دست

فمن أخذ الشرع في يده مصباحاً فأخذ به وأعطى به ولم يشاور

پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت بشرع و داد بآن و نیز نداد

فيه ولم يخرج عنه فأخذ ما أذن له الشرع وأعطى ما أذن

در شرع و نه برآمد از آن پس گرفت چیزیکه فرموده مر او را شرع و داد چیزیکه فرموده بود

له الشرع فيه وصار جميع تصرفاته بالشرع أكل الحلال

مر او را شرع در آنچه و گشت همه تصرفات او بشرع خوردن حلال را

بالشرع وليس عليه طلب الحلال المطلق والعين إذ ذاك لا

بشرع و نیست واجب بر وی خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیراکه آن

يكاد يدرك إلا أن يشاء الله أن يكرم به بعض أوليائه وأصفيائه

نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدگان خود را



وما ذلك على الله بعزيز الناس في الطعام على ثلاثة أضرب

متقٍ وولي وبدل عارف فحلال المتقي ما ليس للخلق عليه

تبعة ولا للشرع عليه مطالبة وطعام الولي الحق الذي هو

الزاهد زائل الهوى ما ليس فيه الهوى بل هو مجرد بأمره وطعام

البدل الذي هو العارف المفعول فيه زائل الإرادة كسرة

القدر ما لم تكن له فيه همة ولا إرادة بل فضل كله من الله

عز وجل يغذيه ويذلله ويربيه بقدرته الشاملة ومشيئته

العامة ومشيئته النافذة كالطفل الرضيع في حجر أمه

الشفيقة فما لم يتحقق له المقام الأول لا يصل إلى المقام

الثاني وما لم يتحقق له المقام الثاني لا يصل إلى المقام الثالث

فطعام المتقي شبهة في حق زائل الهوى وطعام زائل الهوى شبهة

في حق زائل الإرادة والهمة كما قيل سيئات المقربين حسنات

الأبرار فطعام الشيخ مباح للمريد وطعام المريد حرام في حق

الشيخ لصفاء حالته ونزاهة رتبته وعلو منزلته وقربه من

ربه عز وجل ومن دقائق الورع ما نقل عن كهمس أنه قال أذنبت

ذَنْبًا وَأَنَا أَبْكِي عَلَيْهِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ أَنَّهُ زَارَنِي
گناهی پس گریه میکنم بر او مدت چهل سال و آن اینکه برادر دینی زیارت کرد مرا

أَخٌ لِي فَاشْتَرَيْتُ بِدَانِقٍ سَمَكَةً مَشْوِيَّةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَكْلِهَا
برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی ششم درهم ماهی بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

أَخَذْتُ قِطْعَةَ طِينٍ مِنْ جِدَارِ جَارٍ لِي حَتّٰى غَسَلَ يَدَهُ وَلَمْ أَسْتَحِلَّ
گرفتم پاره خاک را از دیوار همسایه خود تا شست دست خود را و درخواست نکردم آنرا

لَهُ وَقِيلَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِي بَيْتِ كِرَاءٍ فَكَتَبَ رُقْعَةً وَأَرَادَ
و گفته شده است بدرستی مردے بود در خانه کرایه پس نوشت رقعه را و خواست که

أَنْ يُتَرِّبَهَا مِنْ جِدَارِ الْبَيْتِ فَخَطَرَ بِبَالِهِ أَنَّ الْبَيْتَ بِالْكِرَاءِ
آلوده کند او را از دیوار خانه پس گذشت بدل اینکه خانه کرایه است

ثُمَّ إِنَّهُ خَطَرَ بِبَالِهِ أَنْ لَا خَطَرَ لِهٰذَا فَتَرَّبَ الْكِتَابَ فَسَمِعَ هَاتِفًا
پس گذشت بدل او که نیست خطر مر آنرا پس خاک آلوده ساخت کتابه را پس شنید

يَقُولُ سَيَعْلَمُ الْمُسْتَخِفُّ بِالتُّرَابِ مَا يَلْقٰى غَدًا مِنْ طُولِ الْحِسَابِ
که میگفت زود باشد که خواهد دانست سبک داننده خاک را چیزیکه می بیند او را فردا از درازے حساب

وَرُئِيَ عُتْبَةُ الْغُلَامِ يَتَصَبَّبُ عَرَقًا فِي الشِّتَاءِ فَقِيلَ لَهُ فِي
و دیده شد عتبه را که میریزد خوے او را در زمستان پس گفته شد برا او در

ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّهُ مَكَانٌ عَصَيْتُ فِيهِ رَبِّي فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ
این باره پس گفت عتبه بدرستی آن جای است نافرمانی کرده ام پروردگار را پس پرسیده شد از آن

كَشَطْتُ مِنْ هٰذَا الْجِدَارِ قِطْعَةَ طِينٍ غَسَلَ ضَيْفٌ لِي يَدَهُ بِهَا
عتبه بر کندم ازین دیوار پاره خاک برائے مهمان خود شست دست خود با آن خاک

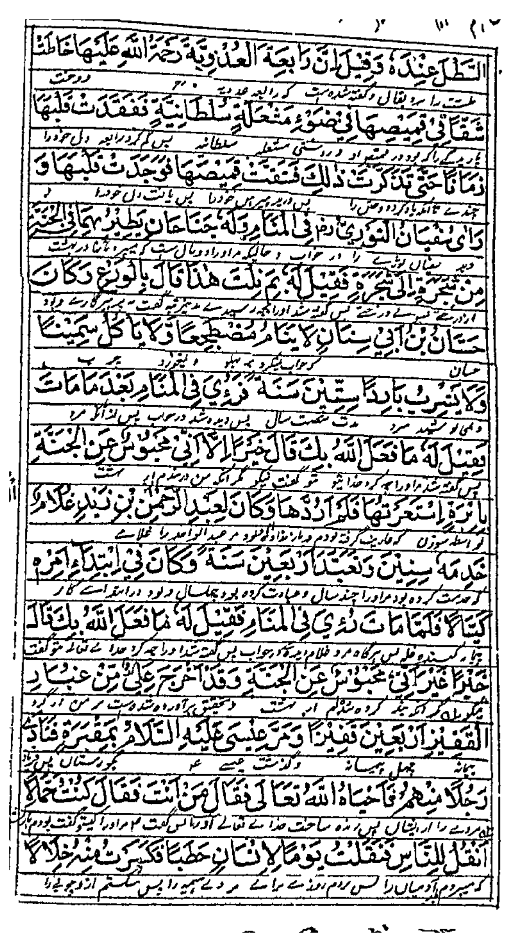
وَلَمْ أَسْتَحِلَّ صَاحِبَهُ وَقِيلَ إِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللهُ
و درخواست نکردم خداوند آنرا و گفته شده است بدرستی امام احمد حنبل رحمه الله

رَهَنَ سَطْلًا لَهُ عِنْدَ بَقَّالٍ بِمَكَّةَ فَلَمَّا أَرَادَ فَكَّهُ أَخْرَجَ
گرو داشت طشت خود را نزد بقال در مکه پس هرگاه که خواست خلاص کردن آن برآورد

الْبَقَّالُ إِلَيْهِ سَطْلَيْنِ وَقَالَ خُذْ أَيَّهُمَا لَكَ فَقَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ
بقال بسوے امام دو طشت و گفت بگیر هر کدام ازین دو که مر تراست پس گفت امام

أَشْكَلَ عَلَيَّ سَطْلِي فَهُوَ لَكَ وَالدَّرَاهِمُ لَكَ فَقَالَ الْبَقَّالُ سَطْلُكَ
پوشیده شد بر من طشت من و دراهم مر تراست پس گفت بقال طشت تو

هٰذَا وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَرِّبَكَ فَقَالَ لَا آخُذُهُ وَمَضٰى وَتَرَكَ
اینست و جز این نیست که خواستم آنکه آزمایم ترا پس گفت امام نگیرم طشت را و رفت و گذاشت آنرا


السطل عنده وقيل ان رابعة العدوية رحمة الله عليها خاطت
شقاقا في قميصها في ضوء مشعلة سلطانية ففقدت قلبها
زمانا حتى تذكرت ذلك فشقت قميصها فوجدت قلبها و
راى سفيان الثوري رض في المنام وله جناحان يطير بهما في الجنة
من شجرة الى شجرة فقيل له بم نلت هذا قال بالورع وكان
حسان بن ابي سنان لا ينام مضطجعا ولا ياكل سمينا
ولا يشرب باردا ستين سنة فرئي في المنام بعد ما مات
فقيل له ما فعل الله بك قال خيرا الا اني محبوس عن الجنة
بابرة استعرتها فلم اردها وكان لعبد الرحمن بن زيد غلام
خدمه سنين وتعبد اربعين سنة وكان في ابتداء امره
كيالا فلما مات رئي في المنام فقيل له ما فعل الله بك قال
خيرا غير اني محبوس عن الجنة وقد اخرج علي من غبار
القفيز اربعين قفيزا ومر عيسى عليه السلام بمقبرة فنادى
رجلا منهم فاحياه الله تعالى فقال من انت فقال كنت حمالا
انقل للناس فنقلت يوما لانسان حطبا فكسرت منه خلالا

تحللت به فانا مطالب منه مت فضل ولا يتم الورع

حلال کردم بآن پس من طلب کرده شده ام بآن از آن هنگام کرده ام و درست نشود پرهیزگاری

الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ

مگر آنکه ببیند ده چیز فریضه بر نفس خود نخستین اینها نگاهداشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان ست از غیبت از جهت فرموده خدای تعالی که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را

والثاني الاجتناب عن سوء الظن لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهیز کردن از بدگمانی ست پرهیز کنید

كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولقوله صلى الله عليه وسلم اياكم

بسیار از گمان بد درستی که گمان بد گناه ست و از جهت فرموده پیغمبر م دور باشید

والظن فانه اكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس درستی که گمان بد دروغ ترین سخنان ست و سوم پرهیز کردن از مسخرگی ست

لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غض البصر عن

از جهت قول خدای تعالی مسخرگی نکند گروهی از گروهی و چهارم پوشیدن چشم ست از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم

حرامها از جهت قول خدای بگو ای محمد م مسلمانان را که بپوشند پاره ای چشمهای خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى واذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستی زبان ست از جهت قول خدای تعالی و چونکه بگوئید پس راستی کنید

يعني فاصدقوا والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه

یعنی راست بگوئید و ششم آنکه بداند منت خدای را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمن عليكم ان

تا شگفت نگیرد بر خود از جهت قول خدای تعالی بلکه خدای تعالی منت مینهد بر شما آن

هداكم للايمان والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه

که راه نمود شما را برای ایمان و هفتم آنکه خرج کند مال خود را در راه حق و نه خرج کند

في الباطل لقوله تعالى والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم

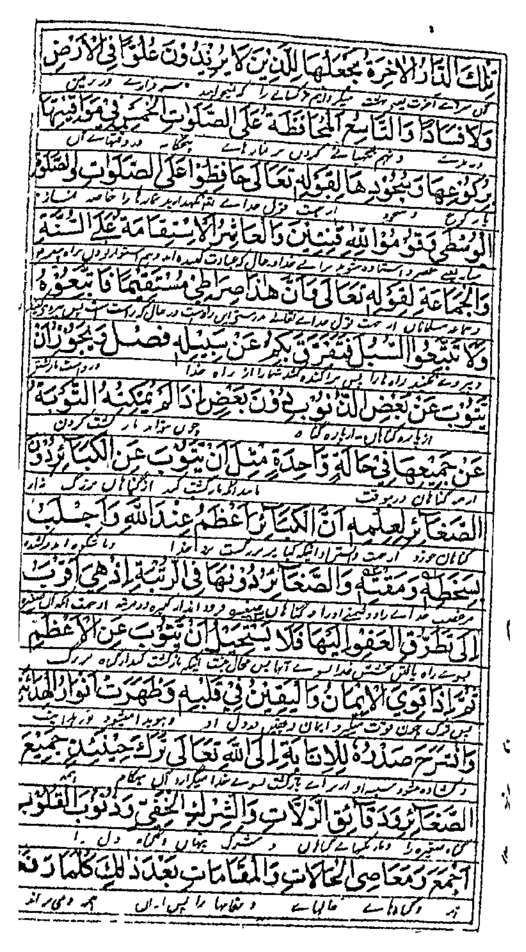
آنرا در باطل از جهت قول خدای تعالی و آنانکه هرگاه خرج کنند اسراف نمیکنند و

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

تنگدستی نمیکنند یعنی خرج نمیکنند در گناه و باز نمیدارند از طاعت

والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر لقوله تعالى

و هشتم این که نخواهد برای خود بلندی و بزرگی از جهت قول خدا



تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض

ولا فسادا والتاسع المحافظة على الصلوات الخمس في مواقيتها

بركوعها وسجودها لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة

الوسطى وقوموا لله قانتين والعاشر الاستقامة على السنة

والجماعة لقوله تعالى وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فصل ويجوز أن

يتوب عن بعض الذنوب دون بعض إذا لم يمكنه التوبة

عن جميعها في حالة واحدة مثل أن يتوب عن الكبائر دون

الصغائر لعلمه أن الكبائر أعظم عند الله وأجلب

لسخطه ومقته والصغائر دونها في الرتبة إذ هي أقرب

إلى تطرق العفو إليها فلا يتحمل أن يتوب عن الأعظم

ثم إذا قوي الإيمان واليقين في قلبه وظهرت أنوار الهداية

وانشرح صدره للإنابة إلى الله تعالى ترك حينئذ جميع

الصغائر ودقائق الزلات والشرك الخفي وذنوب القلوب

أجمع ومعاصي الحالات والمقامات بعد ذلك كلما

إلى حالة ومقام كان هناك ما يأتي وما يذر أمر ونهي يعرفه

بسوی حالتی ومقامی که بود آنجا چیزیکه می آورد ومیگذارد امر ونهی شناسد این

كل ذائق لهذا الأمر وسالك لهذه الطريقة ومخالط لأهلها

هر چشنده مر این حالت را و رونده این راه را و آمیزنده مر اهل آن حال را

فلا يأخذ الناس في أول وهلة بما هو منتهى الأمر إنما بعثتم

پس نگیرد مردم را در نخست کار بچیزیکه او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده اید

ميسرين ولم تبعثوا معسرين ولا منفرين إن هذا الدين

آسان کننده و نفرستاده شده اید دشوار کننده و نه کسیکه رمانده باشند بدرستیکه این دین

متين فأوغل فيه برفق فإن المنبت أي المنقطع لا طريقا

استوار است پس فرود رود در وی بنرمی پس بدرستیکه بریده شده نه راه رفت

سلك ولا ظهرا أبقى ومثل أن يتوب عن بعض الكبائر

و نه پشت را باقی گذاشت از آنش و مانند آنکه توبه کند از بعضی کبایر

دون بعض لعلمه أن بعضها أشد من البعض عند الله و

نه از بعضی از جهت دانستن او اینکه بعض اینها سخت تر است از بعض نزد خدا و

أغلظ عقوبة وأبلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و

سخت تر است از روی عذاب و قوی تر است چنانکه کسیکه توبه میکند از کشتن و تاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه أن ديوان العباد لا يترك وما بينه وما

ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او اینکه دیوان بندها گذاشته نمیشود و گناهیکه میان

بين الله تعالى يتسارع العفو إليه ومثل أن يتوب عن شرب

و میان خداست زود میرسد امید بخشش بسوی او و مانند آنکه توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه أن الخمر مفتاح الشر فإنه إذا زال

شراب نه از زنا از جهت دانستن او اینکه شراب کلید بدیست پس بدرستی چون زائل

عقله ارتكب جميع المعاصي وهو لا يشعر بها من القذف و

عقل او میکند همه گناهها را و او آگاه نیست از تهمت زنا کردن و

السب والكفر بالله والزنا والقتل والنصب لأن الخمر مجمع

دشنام دادن و نسبت کفر کردن بخدا و زنا کردن و کشتن و کشیده گرفتن زیراکه بدرستی شراب جمع

المعاصي وأمها وأصلها وكمن يتوب عن صغيرة أو صغائر

گناهان است و مادر آنها و بیخ آنهاست و چنانچه کسیکه توبه کند از یک گناه صغیره یا بسیاری

وهو مصر على كبيرة مثل أن يتوب عن الغيبة أو عن النظر

و حال آنکه او دلیر است بر گناه کبیره مانند اینکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن


إلى الحرام وهو مصر على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر
وولوعه بها وتعوده لها وتسويل نفسه بأنه مداو في مرضه
بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و
تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح
وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهوله عن بوائقها
وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله آجلها وفساد الدين و
الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين
والدنيا وإنما قلنا أنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب
دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته
في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب
وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق
إن قهرني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي
فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية
فأمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض
المعاصي تاركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض

الباقي ولعل الله يراني أخافه في بعض معاصيه وأتركها لأجله

باقی را و امیدوارم خدا ببیند مرا که میترسم او را در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

وأجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الأمر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نبود کار بر وجهی که گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هر آینه درست نمیشد نماز هر گنهگار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بأن تقول له أنت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از بندگیهای او بآنکه گفته شود مر او را تو گناهگاری بیرون از فرمان

الله بفسقك مخالف لأمره فعباداتك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگیهای تو مر غیر خدا را است

فإن زعمت أنها لله عز وجل فاترك الفسق فإن أمر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکی است

ولا يتصور أن تقصد بصلاتك التقرب إلى الله ما لم تتقرب

صورت نمی بندد اینکه میخواهی بنماز خود نزدیکی بسوی خدا تا اگر نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال فما هذا إلا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار است که گفته نمیشود پس نیست این مگر مانند کسی که بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الأداء إليهما فأدى أحد

دو دینار است مر دو مرد را و آن توانا است بر رسانیدن بسوی ایشان پس رسانید یکی

الدينارين إلى أحدهما وجحد الآخر وحلف عليه مع علمه ذلك

از دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگری را و سوگند کرد بر او با وجود دانستن آن دینار را

وتحققه له فلا شك أن ذمته بريئة مما قد أدى ومشغولة

و یقین دانستن او مر او را پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک کند از چیزی که برسانید و در

بما جحد وأبى فكذلك من أطاع الله تعالى في بعض أوامره

بچیزی که انکار کرد و ابا آورد پس همچنین کسی که فرمان بردار است خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته وإذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را به بندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض نا فرموده های او گناهگار است مر او را بگناه

فهو مسلم ناقص الإيمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان است لیکن کم است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهگار است بمخالفت کردن



وهذا هو داب كل مخلط في امر دينه الى ان يبلغ الى حالة يزول

هواه فينقطع عنه جميع المعاصي الا من شاء الله ان يقضي عليه

بها اذ لا عصمة لنا ويتوب الله على من تاب ويتفضل بالرحمة

على من اتاب فصل في ذكر الاخبار والاثار الواردة في التوبة

قال جابر بن عبد الله رض خطبنا رسول الله صلى الله عليه يوم الجمعة

فقال ايها الناس توبوا الى الله قبل ان تموتوا وبادروا بالاعمال

الصالحة قبل ان تشغلوا وصلوا الذي بينكم وبين ربكم

تسعدوا واكثروا الصدقة ترزقوا وامروا بالمعروف تحصنوا

وانهوا عن المنكر تنصروا وكان النبي صلى الله عليه كثيرا ما يقول

اللهم اغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم وقال

صلى الله عليه ان ابليس حين اهبط الى الارض قال وعزتك وجلالك لا ازال

اغوي ابن ادم ما دام الروح في جسده فقال الرب وعزتي

وجلالي لا امنعه التوبة ما لم يغرغر بنفسه وعن محمد

بن عبد الله السلمي رحمه الله انه قال جلست الى نفر من اصحاب

رسول الله صلى الله عليه بالمدينة فقال رجل منهم سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول من تاب قبل موته بنصف يوم تاب الله

که میگفت کسیکه توبه کرد پیش از مرگ خود به نیم روز باز میگردد در حق او برحمت

عليه وقال الآخر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تاب

بر او وگفت مردی دیگر شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت کسیکه توبه کرد

قبل الغرغرة تاب الله عليه وعن محمد بن مطرف رحمة الله

پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا بر او ونقلست از محمد بن مطرف

عليه أنه قال يقول الله تعالى ويح ابن آدم يذنب الذنب

اینکه گفت میگوید خدای تعالی رحمت است فرزند آدم را گناه میکند

فيستغفرني فأغفر له ويحه ثم يعود فيستغفرني فأغفر له

پس آمرزش میخواهد مرا پس میآمرزم او را پس باز میگردد بسوی گناه پس آمرزش میخواهد پس

ويحه لا هو يترك ذنبه ولا هو ييأس من رحمتي أشهدكم أني

رحمت باد او را نه او میگذارد گناه خود را ونه او نا امید میشود از رحمت من گواه میکنم شما را بدرستی

قد غفرت له وقال أنس رض كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وصحابته

که بخشیدم او را وگفت انس رض بود پیغمبر خدا صلعم ویاران او

بعد ما أنزلت وأن استغفروا ربكم ثم توبوا إليه يستغفرون

پس از آنکه فرود شد آیه که آمرزش خواهید پروردگار را پس توبه کنید بسوی او آمرزش میخواستند

كل يوم مائة مرة ويقولون نستغفر الله ونتوب إليه قال

هر روز صد بار ومیگفتند آمرزش میخواهیم ترا ای بار خدا وتوبه میکنیم بسوی تو گفت انس

وجاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله إني أذنبت

آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلعم وگفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه گناه کردم

ذنبا قال صلى الله عليه وسلم استغفر الله قال إني أتوب ثم أعود قال

گفت پیغمبر صلعم آمرزش خواه خدای را گفت بدرستیکه توبه میکنم پس باز میگردم گفت

صلى الله عليه وسلم كلما أذنبت فتب حتى يكون الشيطان هو الحسير

پیغمبر صلعم هرگاه که گناه کنی پس توبه کن تا آنکه میباشد شیطان همو زیانکار

قال يا نبي الله إذا تكثر ذنوبي فقال صلى الله عليه وسلم عفو الله أكثر من

پس گفت ای پیغمبر خدا آنگاه بسیار میشود گناهان من پس گفت صلعم بخشش خدا بسیار است از

ذنوبك وقال الحسن رحمة الله لا تتمنى المغفرة من غير

گناهان تو وگفت حسن آرزو مدار رحمت خدا را بی

توبة ولا الثواب بغير العمل لأن الغرة بالله أن تمادى في

توبه ونه ثواب را بی عمل نیک زیرا که فریفتگی


سخطه وتترك العمل بما يرضيه وتتمنى عليه المغفرة
فتغرك الأماني حتى يحل بك أمره أما سمعته يقول و
غرتكم الأماني حتى جاء أمر الله وغركم بالله الغرور وقال
الله تعالى وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم
اهتدى وقال عز وجل ورحمتي وسعت كل شيء فسأكتبها
للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم بآياتنا يؤمنون
فالطمع في الرحمة والجنة من غير توبة وغير تقوى حمق و
جهل وغرور لأنهما مقيدتان بهاتين الآيتين وقال النبي
صلى الله عليه إن المؤمن من يرى ذنوبه كأنه بأصل جبل يخاف أن
يقع عليه وإن الفاجر يرى ذنوبه كذباب وقع على أنفه فقال
به هكذا فطار وقال صلى الله عليه إن العبد ليذنب الذنب فيدخله
الجنة فقالوا يا نبي الله وكيف يدخله الجنة قال يكون
الذنب نصب عينه يستغفر منه ويندم عليه حتى يدخل
الجنة وقال صلى الله عليه لم أر شيئا أحسن طلبا ولا أسرع إدراكا
من حسنة حديثة لذنب قديم إن الحسنات يذهبن



السَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِذَا أَذْنَبَ

بدیها را این پندست مر یاد کنندگان حق را و گفت پیغمبر ﷺ چون گناه بکند

الْعَبْدُ ذَنْبًا كَانَتْ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ فَإِذَا تَابَ وَنَزَعَ

بنده باشد خال سیاه در دل او پس چون توبه کند و دست کشد

وَاسْتَغْفَرَ صَفَا قَلْبُهُ مِنْهَا وَإِذَا لَمْ يَتُبْ وَلَمْ يَتَضَرَّعْ وَلَمْ

و آمرزش خواست صاف شد دل او از آن گناه و اگر توبه نکرد و دست نکشید و

يَسْتَغْفِرْ كَانَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَالسَّوَادُ عَلَى السَّوَادِ حَتَّى يَعُمَّ

آمرزش نخواست باشد گناه بر گناه و سیاهی بر سیاهی تا آنکه فرو گیرد

الْقَلْبَ فَيَمُوتُ بِذٰلِكَ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ

کل دل را پس بمیرد دل پس انست فرموده خدا نه چنین است بلکه زنگ بسته است بر دلهای

مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ تَرْكُ الْخَطِيئَةِ أَهْوَنُ مِنْ

چیزی که بوده اند ایشان کار میکردند و گفت پیغمبر ﷺ بگذاشتن گناه آسان تر است از

طَلَبِ التَّوْبَةِ فَاغْتَنِمْ غَفْلَةَ الْمَنِيَّةِ قَالَ وَكَانَ آدَمُ بْنُ زِيَادٍ

خواستن بازگشت پس غنیمت شمار غافل شدن مرگ و گفت بود آدم بن زیاد

يَقُولُ لِيُنْزِلَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ أَنَّهُ قَدْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَاسْتَقَالَ

میگفت هر آینه فرود آرد یکی از شما نفس خود را اینکه بتحقیق حاضر شده است او را مرگ پس طلب

رَبَّهُ فَأَقَالَهُ فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللّٰهِ قِيلَ أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ

از حق تعالی پس بازگردانید مرگش را پروردگار او پس باید که عمل کند به نیکی خدا و گفته شده است خدا

عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقِ أَنْ آخُذَكَ عَلَىٰ غِرَّةٍ فَتَلْقَانِي بِلَا حُجَّةٍ وَدَخَلَ

... بپرهیز ای داود از اینکه بگیرم ترا بر غفلت پس پیش آئی مرا بی حجت و در آمد

بَعْضُ الصَّالِحِينَ عَلَىٰ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَقَالَ لَهُ عِظْنِي

بعضی صالحان بر عبد الملک بر مروان پس گفت عبد الملک آن صالح را

فَقَالَ هَلْ أَنْتَ عَلَى اسْتِعْدَادٍ لِحُلُولِ الْمَوْتِ إِنْ أَتَاكَ قَالَ

پس گفت آن صالح بعبد الملک آیا هستی تو بر ساختگی برای آمدن مرگ اگر بیاید ترا گفت

لَا قَالَ فَهَلْ أَنْتَ مُجْمِعٌ عَلَى التَّحَوُّلِ عَنْ هٰذِهِ الْحَالَةِ إِلَىٰ حَالَةٍ

نه گفت به عبد الملک پس آیا تو عزم کننده هستی بر برگشتن ازین حال بسوی حال که

تَرْضَاهَا قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ بَعْدَ الْمَوْتِ دَارٌ فِيهَا مُسْتَعْتَبٌ

خشنود باشی او را گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا هست بعد از موت سرای که در آن خشنودی

قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ تَأْمَنُ الْمَوْتَ أَنْ يَأْتِيَكَ عَلَىٰ غِرَّةٍ قَالَ لَا قَالَ

گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا امن داری تو از مرگ اینکه بیاید ترا بر غفلت گفت نه گفت

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هٰذِهِ الْخِصَالِ يَرْضَى بِهَا عَاقِلٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

ندیدم مانند این عادتها را راضی شود بدان دانا گفت پیغمبر

النَّدَمُ تَوْبَةٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ نَدِمَ عَلَيْهِ

که پشیمانی توبه است و نیز گفت پیغمبر ۳ هرکه گناه کرد پس از آن پشیمان گشت برو

فَهُوَ كَفَّارَتُهُ وَقَالَ الْحَسَنُ رَه التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ اسْتِغْفَارٌ

پس آن پشیمانی دور کننده گناه است و گفت حسن توبه بر چهار ستون است یکے آمرزش خواستن

بِاللِّسَانِ وَنَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَتَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ

بزبان است دوم پشیمانی بدل است سیوم گذاشتن گناه است باعضا و در دل اندیشه

وَقَالَ التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ تَتُوبَ ثُمَّ لَا تَرْجِعَ فِيمَا تُبْتَ مِنْهُ

و گفت حسن توبه خالص اینست که توبه کند پس باز نگردد در چیزیکه توبه است از آن

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ

و گفت پیغمبر ۳ بازگشتنده از گناه مانند کسی است که نیست گناه مر او را و آمرزش خواهنده

مِنَ الذَّنْبِ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ وَإِنَّ الرَّجُلَ

از گناه در حال آنکه او استاده است بران گناه همچون مسخره کننده است به پروردگار خود

إِذَا قَالَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ ثُمَّ عَادَ ثُمَّ قَالَهَا ثُمَّ عَادَ

چون گفت آمرزش میخواهم ترا خدایا و توبه میکنم بسوی تو پس بازگردید بسوی گناه دیگر بگذشت

ثَلٰثَ مَرَّاتٍ كُتِبَ فِي الرَّابِعَةِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ

سه مرتبه نوشته میشود در مرتبه چهارم از گناهان کبیره و گفت فضیل عیاض

عِيَاضٍ رَه كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَجْعَلِ الرِّجَالَ أَوْصِيَاءَكَ كَيْفَ

باش وصی نفس خود و مگردان مردم را وصیان خود چگونه

تَلُومُهُمْ أَنْ تُضَيِّعُوا وَصِيَّتَكَ وَقَدْ ضَيَّعْتَهَا فِي حَيَاتِكَ وَ

ملامت میکنی مردم را اگر گم کردند وصیت ترا تحقیق ضایع کردی تو وصیت را در زندگانی خود

أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ تَمَتَّعْ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ × وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ

شعر گفته اند بعضی ازیشان بهره گیر جز این نیست که دنیا اندک متاعی است و همیشه بودن دنیا

وَقَدِّمْ مَا مَلَكْتَ وَأَنْتَ حَيٌّ × أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبَعٌ مُطَاعٌ × وَلَا يَغْرُرْكَ

و پیش بفرست چیزیرا که مالک شدی در حال آنکه تو زنده و فرمان دهنده و فرمانبرداری کرده شده

مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ × فَقَصْرُ وَصِيَّةِ الْمَرْءِ الضَّيَاعُ × وَقَالَ آخَرُ ×

کسیکه وصیت کنی بسوی او پس آخر وصیت مرد ضایع شدن است و گفت شخص دیگر

إِذَا مَا كُنْتَ مُتَّخِذًا وَصِيًّا × فَكُنْ فِيمَا مَلَكْتَ وَصِيَّ نَفْسِكَ ×

چون بوده تو گیرنده وصی پس شو در چیزیکه خداوند آن وصی نفس خود ۳

ستحصد ما زرعت غدا وتجزى × اذا وضع الحساب ثم ارغبك

وسرانجام ست که درو میکنی فردا چیزی را که کاشتهٔ تو و جزا داده شوی چون نهاده شود حساب

فصل آخر عن ابي امامة الباهلي رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

فصل دیگر است در توبه از ابی امامه باهلی که گفت بدرستی پیغمبر

قال صاحب اليمين امير على صاحب الشمال فاذا عمل العبد حسنة

فرمود فرشته بازوی راست زیاده ست بر فرشته بازوی چپ پس وقتیکه عمل کند بنده نیکی را

كتب له صاحب اليمين عشرا واذا عمل سيئة فاراد صاحب

مینویسد ازرا فرشته بازوی راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی را اراده میکند صاحب

الشمال ان يكتبها قال صاحب اليمين امسك عنه فيمسك

بازوی چپ که بنویسد آنرا میگوید یار دست راست نگهدار ازان تو ساکن شود را پس نگهدارد

عنه ست ساعات من النهار او سبعا فان استغفر الله تع

ازان شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدا را

منها لم يكتب عليه شيئا وان لم يستغفر كتب عليه سيئة

ازان بدی نمی نویسد بر وی چیزی و اگر آمرزش نخواست مینویسد بر وی بدی

واحدة وفي لفظ آخر ان العبد اذا اذنب لم يكتب عليه حتى

یک و در روایت دیگر است که بنده چون گناه میکند نوشته نمی شود بروی تا آنکه

يذنب ذنبا آخر فاذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بروی پنج گناه

فاذا عمل حسنة واحدة كتب له خمس حسنات وجعل الخمس

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج

بازاء خمس سيئات فيصيح عند ذلك ابليس لعنة الله عليه

برابر پنج گناه پس میگردد نزد آن شیطان رانده شده

ويقول كيف لي ان استطيع على ابن آدم فاني وان اجتهدت

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم بر آدم پس بدرستیکه من اگرچه کوشیدم

عليه يبطل بحسنة واحدة جميع جهدي ورواه يونس عن

بروی برهم میکند یک نیکی همه مشقت من و روایت کرده ست یونس از

الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس من عبد الا عليه ملكان

حسن رض و او از پیغمبر که گفت نیست هیچ بنده مگر بروی دو فرشته اند

صاحب اليمين امير على صاحب الشمال فاذا عمل العبد

و بازو دست راست زیاده ست بر یار دست چپ پس هرگاه که عمل کند بنده



السيئة قال له صاحب الشمال اكتبها فيقول له صاحب
اليمين دعه حتى يعمل خمس سيئات فاذا عمل خمس سيئات
دست راست بگذار آنرا تا آنکه بکند پنج بدی پس هرگاه که کرد پنج بدی
قال صاحب الشمال اكتبها فيقول له صاحب اليمين دعه
میگوید یار دست چپ بنویسم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا
حتى يعمل حسنة فاذا عمل حسنة قال له صاحب اليمين قد
تا بکند یک نیکی پس هرگاه که کرد نیکی میگوید آنرا یار دست راست بتحقیق
اخبرنا بان الحسنة بعشر فتعال حتى نمحو خمسا بخمس و
خبر کرده شده ایم بانکه یک نیکی ده است پس بیا تا دور کنیم پنج بدی را بپنج نیکی و
نثبت له خمسا من الحسنات قال فيصيح الشيطان عند
ثابت کنیم برای او پنج نیکی گفت پس فریاد میکند شیطان نزد
ذلك فيقول متى ادرك ابن آدم وهذه الاحاديث موافقة
آن پس میگوید که کی دریابم فرزند آدم را واین حدیث ها موافق اند
لقوله عز وجل واني لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم
مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام هر کسی را که بازگشت کرد و ایمان آورد و عمل کرد نیکو پس
اهتدى قال علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه مكتوب
راه راست یافت گفت علی ابن ابیطالب گرامی دارد خدا روی او را که نوشته شده است
حول العرش قبل آدم باربعة الاف عام واني لغفار لمن
در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستیکه من بخشنده ام مر آن
تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدى وموافقة لقوله تعالى ان
کسی را که بازگشت کرد و ایمان آورد و کرد نیکو پس هدایت یافت واحادیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که
الحسنت يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وروي عن
نیکیها می برند بدیها را این پند است مر یاد کنندگان را و روایت کرده شد
ابن عباس رض انه قال اذا تاب العبد وتاب الله عليه انسى الله
ابن عباس را که گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا توبه او را فراموش میکناند
تعالى حفظة ما كان قد عمل من مساوي عمله وانسى جوارحه
نگهبانان را چیزی که کرده بود از بدیهای کردار او و فراموش میکناند اعضای
ما عملت من الخطايا وانسى مقامه من الارض وانسى مقامه من
او را چیزی که کرده است از گناهها و فراموش گرداند جای گناه از زمین و فراموش میکند جای



السماء فيجيء يوم القيمة وليس عليه شيء شهيد عليه

وروي عن النبي صلى الله عليه انه قال التائب من الذنب كمن

لا ذنب له وفي لفظ ولو عاد في اليوم سبعين مرة وقال

عبد الله بن مسعود رض من قال استغفر الله العظيم الذي

لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثلاث مرات غفر له

ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر وعن ابن مسعود رض انه قال

ينظر الانسان في كتابه يوم القيمة فيرى في اوله المعاصي

وفي اخره الحسنات فاذا رجع الى اول الكتاب راى كل ذلك

حسنات وذلك قوله تعالى فاولئك يبدل الله سيئاتهم

حسنات وهذا هو في حق التائب الذي ختم الله له بالتوبة

والانابة وقال بعض السلف ان العبد اذا تاب من الذنوب

صارت الذنوب الماضية كلها حسنات ولهذا قال ابن

مسعود رض وليتمنين اناس يوم القيمة ان يكثر سيئاتهم

وانما قال ذلك لما ذكر الله تعالى من تبديل السيئات بالحسنات

لمن يشاء من عباده وروى الحسن البصري رض عن النبي صلى الله عليه



أنه قال إذا أخطأ أحدكم حتى يملأ بين السماء والأرض ثم
تاب تاب الله عليه ولهذا جاء في الخبر يا ابن آدم لو لقيتني
بقراب الأرض ذنوبا لقيتك بقرابها مغفرة فصل
آخر في ذلك وروي أن عبد الله بن مسعود رض مر ذات
يوم في موضع من نواحي الكوفة وإذا الفساق قد اجتمعوا
في دار رجل منهم وهم يشربون الخمر ومعهم مغن يقال له
زاذان كان يضرب بالعود ويغني بصوت حسن فلما سمع
ذلك عبد الله بن مسعود رض قال ما أحسن هذا الصوت
لو كان بقراءة كتاب الله تعالى كان أحسن وجعل رداءه
على رأسه ومضى فسمع ذلك الصوت زاذان فقال من هذا
قالوا كان عبد الله بن مسعود رض صاحب رسول الله صلى الله عليه
قال وأيش قال قالوا قال ما أحسن هذا الصوت لو كان بقراءة
القرآن كان أحسن قد دخلت الهيبة في قلبه فقام فضرب
بالعود على الأرض فكسره ثم أسرع حتى أدركه وجعل المنديل
في عنق نفسه وجعل يبكي بين يدي عبد الله فاعتنقه عبد الله

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

و آغاز کرد هر یکے از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسے را که

أَحَبَّهُ اللهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللهِ حَتَّى

دوست داشته است او را خداے تعالی و رحمت کرده است بر وے پس توبه کرد زاذان از زدن طنبور و آغاز کرد ملازمت عبد الله تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتَّى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ رَوَى زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و بتحقیق آمده است در بسیارے از اخبار و روایت کرده است زاذان از عبد الله بن مسعود

وَرَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ؓ وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده است زاذان از سلمان فارسے رضی الله و در کتابهاے بنے اسرائیل روایت کرده شده است

أَنَّهُ كَانَتِ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفْتِنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بود زنے بدکاره و بود آن زن سرود گوے و فریبنده مردم را بجمال خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سراے او همیشه کشاده و آن نشسته است بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتَتَنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هر که گذر کرد بآن و دید بسوے او فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوے حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ حَتَّى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار یا بیشتر از آن تا اذن دهد او را بدر آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلَى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزے عابدے از عابدان بنے اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتَتَنَ بِهَا وَ

چشم عابد بر آن زن در سراے و حال آنکه آن زن نشسته است بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتَّى أَنَّهُ يَدْعُو اللهَ تَعَالَى لِيُزِيلَ ذٰلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد بنفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذٰلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى بَاعَ مَتَاعًا

دل او پس زائل نشد از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت متاع

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلَى بَابِهَا فَأَمَرَتْهُ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها چیزے که محتاج بود بسوے آن پس آمد عابد بسوے در آن زن پس

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلَى وَكِيلِهَا وَوَاعَدَتْهُ بِمَجِيئِهِ فَجَاءَ إِلَيْهَا

آن زن عابد را که بسپارد زر را بوکیل آن زن و وعده کرد آن زن عابد را بآمدن پس آمد عابد بسوے آن

لذلك الوعد فقد تزينت وجلست في بيتها على سريرها

برائے آن وعده وتحقیق آراسته ست آن ونشسته ست درخانه خود بر تخت خود

فدخل عليها العابد وجلس معها على السرير فلما مد يده إليها

پس درآمد عابد بر آن زن ونشست با زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوئے او

تداركه الله برحمته ببركة عبادته المتقدمة فوقع في قلبه

دریافت خدا او را برحمت خود ببرکت بندگی پیشینه او پس افتاد در دل او

أن الله تعالى يراني في هذه الحالة من فوق عرشه فأنا في

که خدا تعالی مے بیند مرا درین حال از بالائے عرش خود و من در

الحرام وقد حبط عملي كله فوقعت الهيبة في قلبه فارتعدت

حرامم و تحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید

نفسه وتغير لونه فنظرت إليه المرأة فرأته متغير اللون

خود و دگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوئے او پس دید او را دگرگون گشته رنگ

فقالت له أي شيء أصابك يا رجل فقال إني أخاف الله ربي

پس گفت او را چه چیز رسید ترا اے مرد پس گفت من میترسم پروردگار خود را

فأذني لي بالخروج فقالت له ويحك إن كثيرا من الناس

پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت رحمت باد ترا درستی بسیار از مردم

يتمنون الذي وجدته فأي شيء هذا الذي أنت فيه فقال إني

آرزو میکنند آن چیزے که یافته تو پس چیست اینکه تو درائے پس گفت درستی من

أخاف الله جل ثناؤه وإن المال الذي دفعته إلى وكيلك هو

میترسم خدائے را که بزرگ ست ثنائے او و درستی مال که داده ام وکیل ترا آن مال

لك حلال فأذني بالخروج فقالت له كأنك لم تعمل هذا العمل

مر تراست حلال پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت او را گویا که تو نکرده این عمل را

قط قال لا فقالت له من أين أنت وما اسمك فأخبرها أنه من

هرگز گفت نه پس گفت از کجائے تو وچیست نام تو پس خبر کرد او را بدرستی که آن

قرية كذا واسمه كذا فأذنت له بالخروج من عندها فخرج و

دیه فلانست و نام او فلانست پس فرمود او را به برآمدن از نزد خود پس برآمد مرد و

هو يدعو بالويل والثبور ويبكي على نفسه فوقعت الهيبة

حال آنکه او میخواست هلاکت را و دعوات را و میگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

في قلب المرأة ببركة ذلك العابد فقالت في نفسها إن هذا

در دل زن ببرکت آن عابد پس گفت آن زن در دل خود درستی این

الرَّجُلُ أَوَّلَ ذَنْبٍ أَذْنَبَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْخَوْفِ مَا دَخَلَ وَ
مرد اول گناه کرده پس درآمد بر و از ترس چیزے درآمد و

إِنِّي قَدْ أَذْنَبْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً وَإِنَّ رَبَّهُ الَّذِي خَافَ
بدرستی من تحقیق گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستے پروردگارا او که ترسیده ستے

مِنْهُ هُوَ رَبِّي فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ خَوْفِي أَشَدَّ مِنْ خَوْفِهِ فَتَابَتْ
از وے او پروردگار منست پس میسزد اینکه میباشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد

إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَأَغْلَقَتِ الْبَابَ عَنِ النَّاسِ وَلَبِسَتْ ثِيَابًا خُلْقَانًا
آن زن بسوے خدا تعالیٰ و بربست بر خود در از مردم و پوشید جامهاے کهنه

وَأَقْبَلَتْ عَلَى الْعِبَادَةِ فَكَانَتْ فِي عِبَادَتِهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى
و روآورد به بندگے پس بود آن زن در بندگے خود مدتے که خواسته است خدا تعالیٰ

فَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا إِنِّي لَوِ انْتَهَيْتُ إِلَى ذٰلِكَ الرَّجُلِ لَعَلَّهُ يَتَزَوَّجُنِي
پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر میرسیدم آن مرد را شاید بزنے بخواهد مرا

فَأَكُونُ عِنْدَهُ وَأَتَعَلَّمُ مِنْهُ أَمْرَ دِينِي وَيَكُونُ عَوْنًا لِي عَلَى عِبَادَةِ
پس باشم نزد او و مے آموزم از وے کار دین خود و میباشد آن مرد یارے ده مرا بر عبادة

رَبِّي فَتَجَهَّزَتْ وَحَمَلَتْ مَعَهَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْخَدَمِ مَا شَاءَ اللّٰهُ
پروردگار من پس ساختگی کرد و بر داشت با خود از مالها و خادمان چیزے که خدا خواسته است

وَانْتَهَتْ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ وَسَأَلَتْ عَنْهُ فَأَخْبَرُوا الْعَابِدَ أَنَّهُ
و رسید بسوے آن دیه و پرسید از آن عابد پس خبر دادند عابد را که

قَدِمَتِ امْرَأَةٌ تَسْأَلُ عَنْكَ فَخَرَجَ الْعَابِدُ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَأَتْهُ
آمده است زنے مے پرسد از تو پس آمد عابد بسوے او پس هرگاه که دید او را

الْمَرْأَةُ كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهَا لِكَيْ يَعْرِفَهَا فَلَمَّا رَآهَا الْعَابِدُ وَ
زن برهنه کرد زن روے خود را تا بشناسد آن را عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و

عَرَفَ وَجْهَهَا وَتَذَكَّرَ الْأَمْرَ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا صَاحَ
شناخت روے زن را و یاد کرد کارے که بود میان او و میان آن زن فریاد کرد

صَيْحَةً فَخَرَجَتْ رُوحُهُ فَبَقِيَتِ الْمَرْأَةُ حَزِينَةً وَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا
و برآمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود بر سینے

إِنِّي خَرَجْتُ لِأَجْلِهِ وَقَدْ مَاتَ فَهَلْ لَهُ أَحَدٌ مِنْ أَقْرِبَائِهِ يَحْتَاجُ
من برآمدم از براے او و تحقیق مرد او پس آیا او را کسے هست از نزدیکان که آرزومند است

إِلَى امْرَأَةٍ فَقَالُوا لَهَا أَخٌ صَالِحٌ لٰكِنَّهُ مُعْسِرٌ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَتْ
بسوے زن پس گفتند مر او را برادر است صالح لیکن او تنگدست است نیست مال او را پس گفت

لا بأس به فإن لي مالا يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت

جفت هم باک نیست در درستی مرا مال است که بسنده میشود مارا پس آمد برادرانها مدپس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعا من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل

مر او را هفت پسر همه گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هدى الله

پس نگاه کن سوی برکت راستی و طاعت و نیکوی نیت چگونه راه نمود الله تعالی

زادان بعبد الله بن مسعود لما كان صادقا حسن السريرة

زادان مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست گو نیکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحا في ذات نفسك

پس صالح نمیشود بتو بدکار تا آنکه باشی تو صالح در ذات خود

خائفا لربك إذا خلوت مخلصا له إذا خالطت غيرك

ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه بیامیزی بمردم

للخلق في حركاتك وسكناتك موحدا لله عز وجل في ذلك

مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدای را عز و جل در

كله فحينئذ تزداد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن

همه حال پس این هنگام می افزاید در توفیق تو و استواری و نگاهداشته میشوی از

الهوى والأغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها

هواهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیهای همه

والفسق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من

و گناهکاران و از بدعتها و از گمراهیها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكرا كما هو في زماننا

بی رنج تو و بی آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما

ينكر أحدهم منكرا واحدا فيتفرع منه منكرات جمة وفساد

بد میداند یکی از ایشان نامشروع را پس در پی آید از آن بدیهای بسیار و فسادهای

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وتخريق الثياب

بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم

و برهم زدن مالها و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم بعد نقض

و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس ایشان بر ایشان پس نامشروع در ایشان سخت میشود

إلى التيه متوجه عليهم وبأنفسهم شغل طويل وهم ينكرون على

در کردن آن متوجه بر ایشان ست و بأنفسهای ایشان شغل دراز ست و بر ایشان انکار میکنند بر

الغير فيتركون الفرض العين ويتعلقون بالفرض على الكفاية

دیگرے پس میگذارند فرض عین را که اصلاح خود ست و می آویزند بفرض کفایت که امر معروفست

ويتركون ما يعنيهم ويشتغلون بما لا يعنيهم قال النبي

و میگذارند چیزے را که می شاید ایشان را و مشغول میشوند بچیزے که نمی شاید ایشان را گفت نبی

صلى الله عليه وسلم من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه من أراد أن

از خوبی اسلام مرد گذاشتن چیزے که نمی شاید او را از کسیکه خواست که

يزول به المنكر بسرعة فعليه بالإنكار على نفسه والوعظ

دور شود باو نا سزا بشتابی پس لازم ست برو انکار کردن بر خود و پند کردن

لها ومنعها وفطمها عن المعاصي ما ظهر منها وما بطن

مرورا و باز داشتن نفس را و باز گرفتن او را از معاصی چیزے که آشکار است از آنها و چیزے که پنهان است

فإذا تطهر من ذلك كله فحينئذ اشتغل بغيره فزال به

پس چون پاک شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بدیگرے پس دور میشود باو

المنكر بأحسن ما يكون من الوجوه كما زال في حق عبد الله بن

نا شرع به نیکوترین روشے که باشد از روشها چنانچه دور رسید در حق عبد الله بن

مسعود رض وانظر إلى بركة العبادة والصدق أيضا في حق

مسعود رض تا شرع یعنی بسرود و نگاه کن بسوے برکت بندگی و راستی نیز در حق

العابد كيف نجاه الله من الغيبة وارتكاب الكبيرة

عابد بنی اسرائیل چگونه رستگار داد او را خدا تعالی از زنان بدکاره و از سوار شدن گناه کبیره

كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا

اینچنین ست تا بگردانیم از یوسف علیه السلام بدی و ناسزا را بدرستی او از بندگان من ست

فإن الله تعالى حال بينه وبين تلك الفاحشة لما تقدم له

پس خدا تعالی در آمد میان زاهد و میان زن بدکاره از جهت چیزے که پیش بود مر عابد را

من الصدق في الخلوات وحسن الطاعات فيما مضى من الأيام

از راستی در تنهائیها و خوبی بندگیها در چیزے که گذشته است از روزها

والساعات ثم انظر كيف نجى الله تعالى تلك البغية ببركة

و ساعتها پس ببین چگونه رستگار کرد خدا تعالی آن زن بدکاره را به برکت

العابد ثم كيف نالت بركته أخاه فأزال الله تغيره وجهده

آن عابد پس چگونه رسید ببرکت آن عابد برادر او را پس بدرستی خدا دور کرد



وزوجه باحسن النساء واغناه ورزقه من حيث لا يحتسب

وجعله ابا الانبياء السبعة وجعلها امهم عليهم السلام

فالخير كله في الطاعة والشر كله في المعصية فلا كانت

المعصية ولا كنا اذا كنا من اهلها **فصل** وانما تعرف

توبة التائب في اربعة اشياء احدها ان يملك لسانه من

الفضول والغيبة والنميمة والكذب والثاني ان لا يرى لأحد

في قلبه حسدا ولا عداوة والثالث ان يفارق اخوان السوء

فانهم هم الذين يحملونه على رد هذا القصد ويشوشون عليه

صحة هذا العزم ولا يتم له ذلك الا بالمواظبة على المشاهدة

التي تزيد بها رغبته في التوبة وتوفر دواعيه على اتمام ما

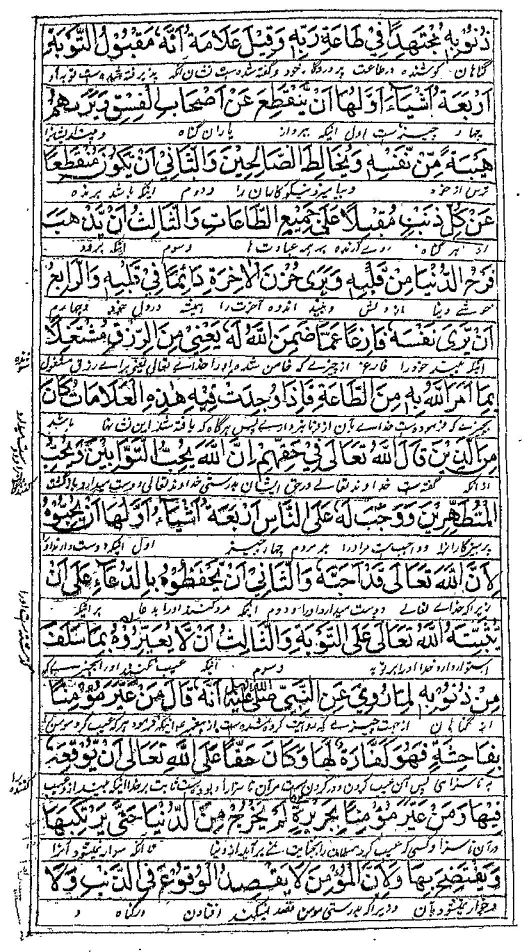
عزم عليه مما يقوي خوفه ورجاءه فعند ذلك تنحل من قلبه

عقد الاصرار على ما هو عليه من قبيح الافعال فيقف عن تعاطي

المحظورات ويكبح لجام نفسه عن متابعة الشهوات فيفارق

الذلة في الحال ويبرم العزيمة على ان لا يعود الى مثلها في الاستقبال

والرابع ان يكون مستعدا للموت نادما مستغفرا لما سلف من



ذُنُوبِهِ مُجْتَهِدًا فِي طَاعَةِ رَبِّهِ وَقِيلَ عَلَامَةُ أَنَّهُ مَقْبُولُ التَّوْبَةِ

گناهان کوشنده در طاعت پروردگار خود و گفته شده است نشان آنکه پذیرفته شده است توبه او

أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يَنْقَطِعَ عَنْ أَصْحَابِ الْفِسْقِ وَيُرِيهِمْ

چهار چیز است اول آنکه ببرد از یاران گناه و بیند ایشانرا

هَيْبَةً مِنْ نَفْسِهِ وَيُخَالِطَ الصَّالِحِينَ وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ مُنْقَطِعًا

ترس از خود و بیامیزد نیکوکاران را و دوم آنکه باشد برنده

عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ مُقْبِلًا عَلَى جَمِيعِ الطَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ أَنْ يَذْهَبَ

از هر گناه روی آرنده به همه عبادات را و سوم آنکه ببرود

فَرَحُ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِهِ وَيَرَى حُزْنَ الْآخِرَةِ دَائِمًا فِي قَلْبِهِ وَالرَّابِعُ

خوشی دنیا از دلش و ببیند اندوه آخرت را همیشه در دل خود و چهارم

أَنْ يَرَى نَفْسَهُ فَارِغًا عَمَّا ضَمِنَ اللهُ لَهُ يَعْنِي مِنَ الرِّزْقِ مُشْتَغِلًا

آنکه ببیند خود را فارغ از چیزی که ضامن شده او را خدای تعالی یعنی برای رزق مشغول

بِمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِذَا وُجِدَتْ فِيهِ هٰذِهِ الْعَلَامَاتُ كَانَ

بچیزی که فرموده است خدای او را از فرمانبرداری پس هرگاه که یافته شد این نشانها باشد

مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ

از آنکه گفته است خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد بازگشت کنندگان

الْمُتَطَهِّرِينَ وَوَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يُحِبُّوهُ

پرهیزگارانرا و واجب است مر او را بر مردم چهار چیز اول آنکه دوست دارند او را

لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ أَحَبَّهُ وَالثَّانِي أَنْ يَحْفَظُوهُ بِالدُّعَاءِ عَلَى أَنْ

زیرا که خدای تعالی دوست میدارد او را و دوم آنکه مدد کنند او را بدعا بر آنکه

يُثَبِّتَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى التَّوْبَةِ وَالثَّالِثُ أَنْ لَا يُعَيِّرُوهُ بِمَا سَلَفَ

استوار دارد خدا او را بر توبه و سوم آنکه عیب نکنند او را بچیزی که

مِنْ ذُنُوبِهِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا

از گناهان از جهت چیزی که روایت کرده شده است از پیغمبر علیه السلام که فرمود هر که عیب کرد مومن

بِفَاحِشَةٍ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهَا وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ تَعَالَى أَنْ يُوقِعَهُ

به ناسزایی پس آن عیب کردن دور کردن است مر آن ناسزا را و بوده است ثابت بر خدا آنکه ببیند از عیب

فِيهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِجَرِيرَةٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا

در آن ناسزا و کسی که عیب کرد مسلمان را بجنایت بیرون نیاید از دنیا تا آنکه مرتکب نشود آنرا

وَيَفْتَضِحَ بِهَا وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْصِدُ الْوُقُوعَ فِي الذَّنْبِ وَلَا

رسوا نشود بآن و زیرا که بدرستی مومن قصد نمیکند افتادن در گناه و



يتعمده ولا يعتقده دينا يتدين به وإنما يكون ذلك تزيين

الشيطان وغلبة ضراوة الشهوة وشدة التمني وتراكم الغفلة

والغرة قال الله تعالى وكره إليكم الكفر والفسوق والعصيان فقد

أخبر أنه بغض إلى المؤمنين المعصية فلا يجوز أن يعير بها إذا تاب

وأناب بل يدعى له بالثبات على التوبة والتوفيق والحفظ والرابع

أن يجالسوه ويذاكروه ويعيدوه ويكرمه الله تعالى ليصاب بأربع

كرامات أحدها أن يخرجه من الذنوب كأنه لم يذنب قط والثانية

يحبه الله تعالى والثالثة أن لا يسلط عليه الشيطان ويحفظه

منه والرابعة أن يؤمنه من الخوف قبل أن يخرجه من الدنيا لأنه

عز وجل قال تتنزل عليهم الملائكة أن لا تخافوا ولا تحزنوا و

أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون **فصل** في ذكر أقاويل

شيوخ الطريقة في التوبة قال أبو علي الدقاق رحمه الله التوبة

على ثلاثة أقسام أولها التوبة وأوسطها الإنابة وآخرها الأوبة

فالتوبة بداية والإنابة واسطة والأوبة نهاية فكل من تاب

لخوف العقوبة كان صاحب توبة ومن تاب طمعا في الثواب أو

رهبةً من العقاب كان صاحب إنابةٍ ومن تاب مراعاةً للأمر

از جهت عذاب بوده است خداوند انابت و هرکه بازگشت از گناه از جهت رعایت

لا رغبةً في الثواب أو رهبةً من العقاب كان صاحب أوبةٍ

نه از جهت آرزوی در ثواب و نه ترس از عذاب بوده است خداوند اوبت

وقيل التوبة صفة المؤمنين قال الله تعالى توبوا إلى الله جميعاً

و گفته شده است که توبه صفت مومنان است گفته است خدای عز و جل بازگردید بسوی خدا همه

أيه المؤمنون لعلكم تفلحون والإنابة صفة الأولياء المقربين

ای مومنان شاید که شما رستگاری یابید و انابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قال الله تعالى وجاء بقلب منيب والأوبة صفة الأنبياء و

و آورده است دل که انابت کننده است و اوبت صفت پیغمبران است و

المرسلين قال الله عز وجل نعم العبد إنه أواب وقال الجنيد

مرسلان فرمود خدای تعالی نیکو بنده است ایوب بدرستی آن گردنده بسوی حق است و گفت جنید

رحمه الله التوبة على ثلث معان الأول يندم والثاني يعزم على

رحمه الله توبه بر سه معنی است اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت میکند بر

ترك المعاودة لما نهى الله عنه والثالث يسعى في أداء المظالم

گذاشتن بازگشتن بر گناه از جهت چیزیکه منع کرده است خدای تعالی ازو و سوم سعی کند در ادای ستمهای خلق

وقال سهل بن عبد الله التوبة ترك التسويف وقال الجنيد

و گفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ است و گفت جنید

سمعت الحارث يقول ما قلت قط اللهم إني أسألك التوبة و

شنیدم حارث را که میگفت نگفتم هرگز ای بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لكني أقول أسألك شهوة التوبة وقال الجنيد دخلت على السري

لیکن میگویم میخواهم از تو آرزوی توبه و گفت جنید در آمدم بر سری سقطی

رضي الله عنه يوماً فرأيته متغيراً فقلت له ما لك فقال دخل علي

روزی پس دیدم او را دگرگون شده پس گفتم مر او را چیست مر ترا پس گفت در آمد بر من

شاب فسألني عن التوبة فقلت له أن لا تنسى ذنبك فعارضني

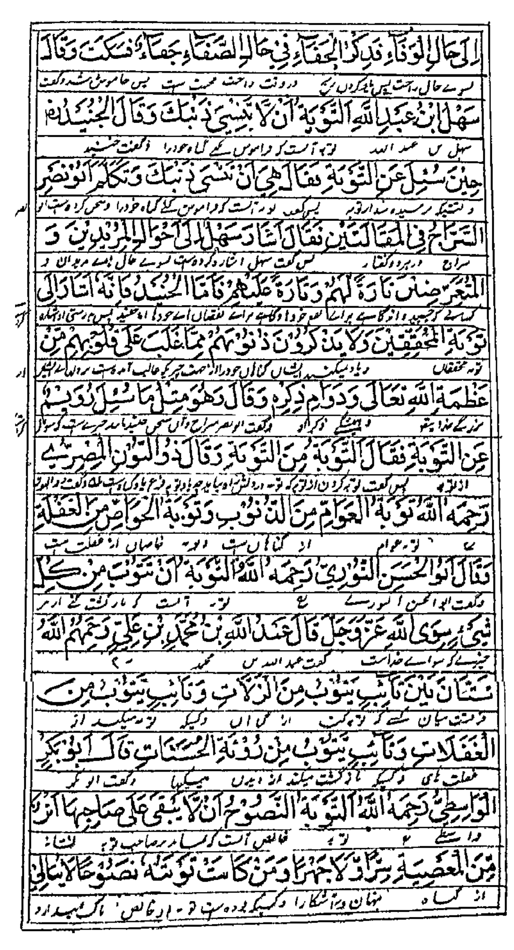
جوانی پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر او را اینکه فراموش مکن گناه خود را پس برابر شد مرا

وقال بل التوبة أن تنسى ذنبك فقلت إن الأمر عندي على ما

و گفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار من نزد منست بر طریقیکه

قاله الشاب فقال لم قلت لأني إذا كنت في حال الجفاء فنقلني

گفته است او را جوان پس گفت سری چرا گفتم زیرا که من هرگاه که بودم در حال رنج پس آورد مرا



إلى حال الوفاء فذكر الجفاء في حال الصفاء جفاء فسكت وقال
بسوے حال راحت پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت ست پس خاموش شد وگفت
سهل بن عبد الله التوبة أن لا تنسى ذنبك وقال الجنيد رحمه
سہل بن عبد اللہ توبہ آنست کہ فراموش نکنی گناہ خودرا وگفت جنید
حين سئل عن التوبة فقال هي أن تنسى ذنبك وتكلم أبو نصر
وقتیکہ پرسیدہ شد از توبہ پس گفت توبہ آنست کہ فراموش کنی گناہ خودرا وسخن کردہ ست ابو
السراج في المقالتين فقال أشار سهل إلى أحوال المريدين و
سراج در ہردو گفتار پس گفت سہل اشارہ کردہ ست بسوے حال ہاے مریدان و
المتعرضين تارة لهم وتارة عليهم فأما الجنيد فإنه أشار إلى
کسانیکہ ترجیح دہندگان گاہے براے ایشان خودرا وگاہے براے نقصان ایشان خودرا اما جنید پس ہرآئینہ اشارہ
توبة المحققين ولا يذكرون ذنوبهم مما غلب على قلوبهم من
توبہ محققان ویاد نمیکنند ایشان گناہان خودرا ازجہت چیزیکہ غالب آمدہ ست بردلہاے ایشان
عظمة الله تعالى ودوام ذكره وقال وهو مثل ما سئل رويم
بزرگے خداے تعالی وہمیشگی ذکراو وگفت ابونصر سراج وآن سخن جنید مانند چیزیست کہ سوال
عن التوبة فقال التوبة من التوبة وقال ذو النون المصري
از توبہ پس گفت توبہ کردن از توبہ
رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة
توبہ عوام از گناہان ست وتوبہ خاصان از غفلت ست
وقال أبو الحسن النوري رحمه الله التوبة أن تتوب من كل
وگفت ابو الحسن النورے توبہ آنست کہ بازگشتہ کنی از ہر
شيء سوى الله عز وجل قال عبد الله بن محمد بن علي رحمهم الله
چیزیکہ سواے خداست گفت عبد اللہ بن محمد
شتان بين تائب يتوب من الزلات وتائب يتوب من
فرق ست میان کسیکہ توبہ کند از گناہان وکسیکہ توبہ میکند از
الغفلات وتائب يتوب من رؤية الحسنات قال أبو بكر
غفلت ہا وکسیکہ بازگشت میکند از دیدن نیکیہا وگفت ابو بکر
الواسطي رحمه الله التوبة النصوح أن لا يبقى على صاحبها أثر
واسطے توبہ خالص آنست کہ نماند بر صاحب توبہ نشانہ
من المعصية سرا ولا جهرا ومن كانت توبته نصوحا لا يبالي
از گناہ نہان ونہ آشکارا وکسیکہ بودہ ست توبہ او خالص باک ندارد

كَيْفَ أَمْسَى وَأَصْبَحَ قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي مُنَاجَاتِهِ

که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی بن معاذ رازی رح در مناجات خود

إِلٰهِي لَا أَقُولُ تُبْتُ وَلَا أَعُودُ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ خُلُقِي وَلَا أَضْمَنُ

اے بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نمیگردم بسوے گناه از جهت چیزے که میشناسم از عادت خود و ضامن

تَرْكَ الذُّنُوبِ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ ضَعْفِي ثُمَّ إِنِّي أَقُولُ لَا أَعُودُ لَعَلِّي

ترک گناه از جهت چیزے که میشناسم از ناتوانی خود پس هر آئینه من میگویم بازنمیگردم بسوی گناه

أَمُوتُ قَبْلَ أَنْ أَعُودَ قَالَ ذُو النُّونِ رض الْاِسْتِغْفَارُ مِنْ غَيْرِ

بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه وگفت ذوالنون مصرے رح آمرزش خواستن بے

إِقْلَاعٍ تَوْبَةُ الْكَذَّابِينَ وَقَالَ أَيْضًا رَحِمَهُ اللّٰهُ حَقِيقَةُ التَّوْبَةِ

کندن دل از گناه توبه دروغگویان ست وگفت ذوالنون مصرے حقیقت توبه آنست

أَنْ تَضِيقَ عَلَيْكَ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ حَتّٰى لَا يَكُونَ لَكَ قَرَارٌ ثُمَّ

که تنگ شود زمین بر تو با فراخی آن تا آنکه نباشد مر ترا جاے قرار پس

تَضِيقَ عَلَيْكَ نَفْسُكَ كَمَا أَخْبَرَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ

تنگ شود بر تو نفس تو چنانچه خبر کرد خداے تعالے در کتاب بزرگ خویش

وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ

و تنگ شد زمین بر آنانکه تخلف از حکم خدا نمودند زمین با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفس

وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا وَقَالَ

و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوے او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند وگفت

ابْنُ عَطَاءٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ تَوْبَتَانِ تَوْبَةُ الْإِنَابَةِ وَتَوْبَةُ

ابن عطار رح توبه دو گونه ست توبه انابت و توبه

الْاِسْتِجَابَةِ فَتَوْبَةُ الْإِنَابَةِ أَنْ يَتُوبَ الْعَبْدُ خَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ

استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وَتَوْبَةُ الْاِسْتِجَابَةِ أَنْ يَتُوبَ حَيَاءً مِنْ كَرَمِهِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ

و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق وگفت یحیی بن

مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ زَلَّةٌ وَاحِدَةٌ بَعْدَ التَّوْبَةِ أَقْبَحُ مِنْ سَبْعِينَ

معاذ رح گناه صغیره پس از توبه بدترست از هفتاد گناه

قَبْلَهَا وَقَالَ أَبُو عَمْرٍو الْأَنْطَاكِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ رَكِبَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى

که پیش از توبه بست وگفت ابوعمرو انطاکے رح سوار شد علی بن عیسی

الْوَزِيرُ فِي مَوْكِبٍ عَظِيمٍ فَجَعَلَ الْغُرَبَاءُ يَقُولُونَ مَنْ هٰذَا فَقَالَتْ

وزیر در لشکر بزرگ پس آغاز کردند مردم غریب و یار که میگفتند کیست این پس گفت



امرأة قائمة على الطريق الى متى تقولون من هذا هذا عبد

سقط من عين الله فابتلاه الله بما ترون فسمع علي بن عيسى

ذلك ورجع الى منزله واستعفى من الوزارة وذهب الى مكة

وجاور بها مجلس في قوله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم

اختلف العلماء في معنى التقوى وحقيقة المتقي فالمنقول

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال جميع التقوى في قوله عز وجل ان

الله يأمركم بالعدل والاحسان وايتاى ذى القربى وينهى

عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وقال

... المتقي الذي يتقي الشرك والكبائر والفواحش

ابن عباس ... نفسك خيرا من احد

وقال ابن عمر رض التقوى ان لا ...

وقال الحسن رحمه الله المتقي الذي يقول لكل من ...

خير مني وقال عمر ابن الخطاب رض لكعب الاحبار حدثني

عن التقوى فقال هل اخذت طريقا ذا شوك قال نعم قال

فما عملت فيه فقال حذرت وتشمرت فقال كعب كذلك

التقوى ونظمه الشاعر × خل الذنوب صغيرها وكبيرها

فهو التقي × واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى ×

پس آنست پرہیزگارے وکارکن ہمچون رونده بالاے زمین خار دارے ترسد چیزے را کہ مے بیند

لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى × قال عمر بن

وحقارت مکن گناہ صغیره را بدرستی کہ کوه از سنگریز است گفت عمر بن

عبد العزيز رحمه ليس التقى صيام النهار وقيام الليل والتخليط

عبد العزیز نیست پرہیزگارے روزه داشتن ہمه روز را و نماز گزاردن ہمه شبہا و آمیختن

فيما بين ذلك ولكن التقوى ترك ما حرم الله واداء ما افترض

درمیان آن یعنی گناه کردن وگاه نا کردن لیکن پرہیزگارے گذاشتن چیزے ست کہ حرام کرده ست خدا و بجا آوردن

الله فما رزق الله بعد ذلك فهو خير الى خير وقيل لطلق بن

خدا پس چیزے کہ روزے کرد خدا پس آن چیز نیکوست میرود بسوی نیکو وگفته شده ست طلق بن

حبيب اجمل لنا التقوى فقال التقوى عمل بطاعة الله على نور

حبیب را نیکو بیان کن برائے ما التقوے پس گفت تقوے فرمانبردارے کردن خداست در انحال کہ بر نورے

من الله رجاء لثواب الله حياء من الله وقيل التقوى ترك معصية

از خداست از جہت امید ثواب خدا وشرم از خدا وگفته شده ست تقوے گذاشتن نافرمانی

الله على نور من الله مخافة عقاب الله قال بكر بن عبد الله رحمه

خداست در انحال کہ بر نور از خداست از جہت ترس عذاب خدا وگفت بکر بن عبد الله

الله عليه لا يكون الرجل تقيا حتى يكون نقي المطعم ونقي الغضب

نمیشود مرد پرہیزگار تا آنکہ باشد پاک طعام او از حرام و شبہ و پاکیزه باشد غضب

وقال عمر بن عبد العزيز ايضا المتقي ملجم كالمحرم في الحرم

وگفت عمر بن عبد العزیز نیز پرہیزگار در دنیا لگام داده شده ست مانند محرم در زمین حرم

وقال شهر بن حوشب رض المتقي الذي يترك ما لا باس به حذرا

وگفت شہر بن حوشب متقی آنکس ست کہ بگذارد چیزے را کہ در وباک نیست از ترس

الوقوع فيما فيه باس وقال سفيان الثوري وفضيل رحمة الله

افتادن در چیزے کہ در وباک ست وگفت سفیان ثورے و فضیل عیاض

عليهما هو الذي يحب للناس ما يحب لنفسه انما المتقي

کہ متقی کسی کہ دوست دارد برائے مردم چیزے را کہ دوست میدارد برای نفس خود جز این نیست

الذي يحب للناس اكثر مما يحب لنفسه اتدرون ما وقع

آن کسی ست کہ دوست میدارد برائے مردم چیزے کہ دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چیزیکہ واقع

لاستاذي سري السقطي رحمة الله عليه وهو انه سلم عليه ذات يوم

مر استاد مرا کہ سری سقطی ست وآن اینست کہ سلام کرد بر سری روزے



صديق له فرد عليه وهو عابس لم يتبشر له فقلت له في ذلك

پس گفت مر سری را پس رد کرد بر رو و آن ترش او بود و خوش نمیکرد مر دیس گفتم او را در این

فقال بلغني أن المرء المسلم اذا سلم على اخيه ورد عليه اخوه

پس گفت مرا که رسید مرا اینکه مرد مسلمان چون سلام گوید برادر خود را و رد میکند برادر او

قسمت بينهما مائة رحمة تسعون منها لابشهما وعشرة للآخر

قسمت کرده میشود میان ایشان صد رحمت نود کسی راست که گشاده تر است و ده مر دیگر را

فاحببت أن يكون له تسعون وقال محمد بن علي الترمذي ره

پس دوست داشتم اینکه باشد مرا او را نود رحمت و گفت محمد بن علی ترمذی که

هو الذي لا خصم له وقال سري السقطي هو الذي يبغض

پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را و گفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نفسه وقال الشبلي هو الذي يتقي ما دون الله قال الناطق

خود را و گفت شبلی متقی آنست که بپرهیزد چیزی را که سوای حق است گفت گوینده

الصادق الا كل شيء ما خلا الله باطل وقال محمد ابن حنيف

راستگو آگاه باشید هر چیزی که بغیر حق است باطل است و گفت محمد ابن حنیف

التقوى مجانبة كل شيء يبعدك عن الله وقال القاسم بن القاسم

پرهیزگاری کناره کردن است از هر چیزی که دور کند ترا از خدا و گفت قاسم بن قاسم

هو المحافظة على آداب الشريعة وقال النوري هو الذي يتقي

تقوی نگاهداشتن است بر ادبهای شریعت و گفت نوری متقی آنست که بپرهیزد

الدنيا وآفاتها وقال ابو يزيد هو التورع عن جميع الشبهات

دنیا را و آفتهای او را و گفت ابو یزید تقوی پرهیز کردن است از همه شبهها در قول و فعل و اعتقاد

وقال ايضا المتقي من اذا قال قال لله واذا سكت سكت لله واذا

و گفت ابو یزید پرهیزگار آنست که چون گوید برای خدا گوید و چون خاموش شود خاموش شود برای خدا

ذكر ذكر لله وقال الفضيل بن عياض لا يكون العبد من المتقين

و اگر یاد کند برای خدا یاد کند و گفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حتى يأمنه عدوه كما يأمنه صديقه وقال سهل المتقي من

تا ایمن شود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او و گفت سهل متقی آنست

تبرأ من حوله وقوته وقيل التقوى أن لا يراك الله حيث نهاك

که بیزار است از گشتن خود و از قوتهای خود بر طاعت و علامت حق در گناه نه بیند و توفیق او در عبادت

ولا يفقدك حيث امرك وقيل هو الاقتداء بالنبي صلى الله عليه

و نه گم کند ترا جایی که فرموده است ترا و گفته اند تقوی پیروی کردن پیغمبر است صلعم



وقيل ان تتقي بقلبك من الغفلات وبنفسك من الشهوات
گفته شده است پرهیزگاری انست که پرهیزگاری دل خود از بیهوشیها و بنفس خود از آرزوها

وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات ثم يرجى لك
و بحلق خود از لذتها و به اعضاے خود از بدیهاے پس این هنگام امید داشته میشود ترا

الوصول الى رب الارض والسموات وقال ابو القاسم هو حسن
رسیدن بسوے پروردگار زمین و آسمانها وگفت ابو القاسم تقوے خوش

الخلق وقال بعضهم يستدل على تقوى الرجل بثلاث حسن
خلق است وگفته اند بعضی که پی برده میشود بر پرهیزگاری مرد به سه چیز نیکوی

التوكل فيما لم ينل وحسن الرضى فيما قد نال وحسن الصبر على
توکل در چیزے که نیافته است و نیکوے صبر بر چیزے که فوت شده است

ما فات وقيل المتقي الذي يتقي متابعة هواه وقال مالك
چیزے که فوت شده است وگفته اند متقی کسی که پرهیز برد پیروی هواے خود را وگفت مالک

حدثني وهب بن كيسان ان بعض فقهاء اهل المدينة كتب
روایت کرد مرا وهب بعضی فقیهان مدینه نوشتند

الى عبد الله بن الزبير رض ان لاهل التقوى علامات يعرفون
بسوے عبد الله بن زبیر که اهل تقوے را نشانهاست که شناخته میشوند

بها الصبر عند البلاء والرضاء بالقضاء والشكر عند النعماء
بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضاء خدا و شکر کردن نزدیک رسیدن

والتذلل لاحكام القرآن وقال ميمون بن مهران لا يكون الرجل
و رام شدن مر احکام قرآن را وگفت میمون بن مهران نمی باشد مرد

تقيا حتى يكون اشد محاسبة لنفسه من الشريك الشحيح و
پرهیزگار تا آنکه شود او سخت تر از روے حساب مر نفس خود را از شریک بخیل و

السلطان الجابر وقال ابو تراب بين يدي التقوى خمس عقبات
بادشاه ظالم وگفت ابو تراب در پیش تقوے پنج کوه ست

من لا يجاوزها لا ينالها وهي اختيار الشدة على النعمة واختيار
کسی که نگذرد آنرا نمیرسد تقوے را و آن برگزیدن سختی ست بر نعمت و برگزیدن

القوت على الفضول واختيار الذل على العز واختيار الجهد على
اندک است بر زیادتی و برگزیدن خواری ست بر عزت و برگزیدن رنج ست بر

الراحة واختيار الموت على الحيوة وقال بعضهم لا يبلغ الرجل
آسودگی و برگزیدن مرگ ست بر زندگی وگفته اند بعضی که نرسد مرد


سنام التقوى إلا إذا كان بحيث لو جعل ما في قلبه على طبق
فيطاف به في السوق لم يستحي من شيء مما عليه وقيل التقوى
أن تزين سرك للحق كما تزين علانيتك للخلق وقال أبو الدرداء رضـ
يريد العبد أن يعطى مناه × ويأبى الله إلا ما أراد × يقول
المرء فائدتي ومالي × وتقوى الله أحسن ما استفاد × عن
مجاهد عن أبي سعيد الخدري رضـ قال جاء رجل إلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أوصني فقال صلى الله عليه وسلم عليك بتقوى الله
فإنه جماع كل خير وعليك بالجهاد فإنه رهبانية الإسلام
وعليك بذكر الله فإنه نور لك وعن أبي هرمز نافع بن هرمز
قال سمعت أنسا رضـ يقول قيل يا محمد من آل محمد قال كل تقي والتقوى
جماع الخيرات وحقيقة الاتقاء التحرز بطاعة الله عز وجل عن
عقوبته يقال اتقى فلان بترسه وأصل التقوى اتقاء الشرك
ثم بعده اتقاء المعاصي والسيئات ثم بعده اتقاء الشبهات
ثم يدع بعده الفضلات وجاء في تفسير قوله تعالى اتقوا الله
حق تقاته هو أن يطاع فلا يعصى ويذكر فلا ينسى ويشكر فلا



يكفر وقال سهل بن عبد الله لا معين إلا الله ولا دليل إلا رسول

انکار کرده میشود وگفت سهل بن عبد الله نیست یاری دهنده مگر خدا ونیست راه نما مگر پیغمبر

الله ولا زاد إلا التقوى ولا عمل إلا الصبر عليه وقال الكتاني

خدا ونیست توشه مگر پرهیزگاری ونیست کار مگر صبر کردن بر او وگفت کتانی

قسمت الدنيا على البلوى وقسمت الجنة على التقوى ومن لم

قسمت کرده شد دنیا را بر آزمایش وتکلیف وقسمت کرده شد بهشت را بر پرهیزگاری وکسی که

يحكم بينه وبين الله التقوى والمراقبة لم يصل إلى الكشف

محکم نکند میان خود ومیان خدا پرهیزگاری را ونگهداری را نمیرسد بسوی کشف

والمشاهدة وقال النصرآبادي التقوى أن يتقي العبد ما سواه

ومشاهده وگفت نصرآبادی تقوی آنست که پرهیزد بنده چیزی را که غیر خدا

تعالى وقال سهل من أراد أن يصح له التقوى فليترك الذنوب

وگفت سهل کسی که خواست اینکه درست شود او را تقوی پس بگذارد گناهها را

كلها وقال النصرآبادي أيضا من لزم التقوى اشتاق إلى

همه وگفت نصرآبادی نیز کسی که لازم گرفت تقوی را آرزومند شد بسوی

مفارقة الدنيا لأن الله تعالى يقول وللدار الآخرة خير للذين

جدای دنیا زیرا که خدای تعالی میگوید هر آینه سرای آخرت بهتر است مر کسانی را

يتقون وقال بعضهم من تحقق في التقوى هون الله على قلبه

که پرهیزگارند وگفت بعضی از اکابر کسیکه درست شد در پرهیزگاری آسان میکند خدا بر دل او

الإعراض عن الدنيا وقال أبو عبد الله الروذباري التقوى

روگردانیدن از دنیا وگفت ابو عبد الله تقوی

مجانبة ما يبعدك عن الله تعالى وقال ذو النون المصري

کناره گرفتن چیزیست که دور میسازد ترا از خدا وگفت ذوالنون مصری

التقي من لا يدنس ظاهره بالمعارضات ولا باطنه بالعلالات

متقی کسیست که نیالاید ظاهر خود را بچیزهایی که مخالف شرع اند ونه باطن خود را بچیزهایی که غافل

ويكون واقفا مع الله تعالى في موقف الاتفاق وقال ابن عطية

وباشد استاده با خدا تعالی در محل اتفاق وتسلیم وگفت ابن عطیه

للمتقي ظاهر وباطن فظاهره محافظة الحدود وباطنه

مر متقی را ظاهریست وباطنی پس ظاهر او نگاهداشتن حدهای شرع ست وباطن او

النية والإخلاص وقال ذو النون المصري رحمه الله لا عيش إلا

نیت واخلاص ست وگفت ذوالنون مصری نیست زندگانی مگر



معرجال تحن قلوبهم للتقوى وترتاح بالذكر وقال ابو حفص

التقوى في الحلال المحض لا غير وقال ابو الحسين الزنجاني من كان

راس ماله التقوى كلت الالسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

التقوى ان يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي ان

ابن سيرين اشترى اربعين حبا سمنا فاخرج غلامه فارة من

حب فسأله من اي حب اخرجتها فقال لا ادري

فصبها كلها وروي عن بعض الائمة انه كان لا يجلس في ظل

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جر نفعا فهو ربا

وقيل ان ابا يزيد البسطامي غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

صاحبه تعلق الثياب على جدران الكروم فقال لا تغرز الوتد في

جدار الناس فقال نعلقه على الشجر فقال لا انه يكسر الاغصان

فقال نبسطه على الاذخر فقال لا انه علف الدواب لا نستره عنها

فولى ظهره الى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جف

جانبه ثم قلبه حتى جف الجانب الآخر وعن ابراهيم بن ادهم رحمه الله

انه قال بت ليلة تحت صخرة بيت المقدس فلما كان بعض الليل



نزل ملكان فقال أحدهما لصاحبه من ههنا فقال الآخر إبراهيم

فرود آمد دو فرشته پس گفت یکی از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم

بن أدهم فقال ذلك الذي حط الله درجته من درجاته فقال

بن ادهم ست پس گفت آن کسی ست که محو کرد خدا تعالی مرتبه از مرتبهای او پس گفت

لم قال لأنه الذي اشترى بالبصرة التمر فوقعت تمرة من تمر

چرا ست آن کم کردن مرتبه گفت بدرستی آن ابراهیم خرید در بصره خرما پس افتاد یک خرما از خرما

البقال على تمره قال إبراهيم فمضيت إلى البصرة واشتريت التمر

بقال بر خرمای او گفت ابراهیم پس رفتم بسوی بصره و خریدم خرما

من ذلك الرجل وأوقعت تمرة على تمره ورجعت إلى بيت المقدس

از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرمای او و بازگشتم بسوی بیت المقدس

وبت في الصخرة فلما كان بعض الليل إذا أنا بملكين نزلا من السماء

و خواب کردم در زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه ملاقی شدم بدو فرشته که فرود آمدند از

فقال أحدهما لصاحبه من ههنا قال الآخر إبراهيم بن أدهم فقال

پس گفت یکی از ایشان مر دیگر را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم ست پس گفت این

ذلك الذي رد الشيء إلى مكانه ورفعت درجته وقيل التقوى

آن کسی ست که چیز را بجای خود … و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری

على وجوه تقوى العامة ترك الشرك بالخالق وتقوى الخاصة

بر چند وجه است یکی تقوی عوام ست و آن ترک شرک ست بخدای آفریننده و تقوی خاص

ترك الهوى بترك المعاصي ومخالفة النفس في سائر الأحوال

ترک هوای نفس بترک گناهان و مخالفت نفس در همه احوال و

تقوى خاص الخاص من الأولياء ترك الإرادة في الأشياء والتجرد

تقوی خاص الخاص از اولیاء ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار

في النوافل من العبادات والتعلق بالأسباب والركون إلى ما سوى

کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوی غیر

المولى ولزوم الحال والمقام وامتثال الأمر في جميع ذلك مع أحكام

حق تعالی و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد چه اینهم آرام بغیر حق ست … فرمان

الفرائض وتقوى الأنبياء عليهم السلام لا يتجاوزهم غيب إلى

فرضها و تقوی پیغمبران ع در نمیگذرد ایشان را نهان در

غيب فهو من الله وإلى الله يأمرهم وينهاهم ويوفقهم ويؤدبهم

نهان یعنی در غایت نهانی از جانب حق تعالی امر میکند ایشان را و نهی میکند و توفیق میدهد ایشان را



وَيُطَيِّبُهُمْ وَيُكَلِّمُهُمْ وَيُحَدِّثُهُمْ وَيُرْشِدُهُمْ وَيَهْدِيهِمْ

وخوش میکند ایشان را و علاج بیماری میکند و کلام میکند با ایشان و ارشاد میکند ایشان را

وَيُعْطِيهِمْ وَيُهَنِّيهِمْ وَيُطْلِعُهُمْ وَيُبَصِّرُهُمْ لَا مَجَالَ لِلْعَقْلِ فِي ذٰلِكَ

و عطا میکند ایشان را و مبارکباد میگوید و آگاه میکند ایشان را و بینا میکند ایشان را نیست مجال عقل را در قوی ایشان

فَهُمْ فِي مَعْزِلٍ عَنِ الْبَشَرِ بَلْ عَنِ الْمَلٰئِكَةِ أَجْمَعَ إِلَّا فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكْمِ

پس ایشان در کنارند از آدمی بلکه از فرشتگان همه آنها مگر در چیزی که تعلق میدارد

الظَّاهِرِ وَالْأَمْرِ الْمُبِينِ الْمَوْضُوعِ لِلْأُمَّةِ وَعَوَامِّ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ

بحکم ظاهر و امر روشن که نهاده شده است برای امت و عوام مؤمنان پس بدرستی ایشان

يُشَارِكُونَ الْخَلْقَ فِي ذٰلِكَ يَتَمَيَّزُونَ عَنْهُمْ فِيمَا سِوَى ذٰلِكَ وَقَدْ

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است و جدا میشوند از ایشان در چیزی که دراین است و گاهی

يُحْظِي بَعْضُ ذٰلِكَ الْكِرَامِ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالْخُلَّصِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فَتَقْصُرُ

داده میشود بعضی از آن تقوی برای بزرگان ابدال و پاکان اولیا پس کوتاه میشود

عِبَارَاتُهُمْ عَنْ ذِكْرِهِ فَلَا يَظْهَرُ إِلَى الْوُجُودِ وَلَا تُدْرَكُ بِالسَّمْعِ

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوی هستی و دریافته نمیشود بشنوائی

وَالْحِسِّ إِلَّا مَا يَغْلِبُ عَلَى اللِّسَانِ فَيَنْدُرُ مِنْ ذٰلِكَ كَلِمَةٌ أَوْ كَلِمَاتٌ

و حس ظاهر مگر چیزی که غلبه کند بر زبان پس برمی آید از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ اللّٰهُ بِالسَّكِينَةِ وَالتَّثْبِيتِ وَإِسْبَالِ السَّتْرِ عَلَيْهِ

پس در میرسد حق تعالی او را باین هنگام بآرام دادن او و ثابت گردانیدن او و فرو آویختن پرده بر او

فَيَسْتَيْقِظُ لِأَمْرِهِ فَيَحْفَظُ لِسَانَهُ وَيَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ تَعَالَى مِمَّا جَرَى

پس بیدار میشود مر کار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را و طلب آمرزش میکند از خدای تعالی از

وَيُغَيِّرُ الْعِبَارَةَ وَيُحَسِّنُ اللَّفْظَ عَلَى وَجْهٍ يُعْقَلُ وَيُفْهَمُ عَلَى مَا

و تغییر میکند عبارات را و نیکو میگرداند لفظ را بر وجهی که دریافته و فهمیده شود چنانکه

هُوَ الْمَعْهُودُ عِنْدَ النَّاسِ فَصْلٌ وَطَرِيقُ التَّقْوَى أَوَّلًا التَّخَلُّصُ

معلوم است نزد مردم و راه پرهیزگاری نخست پاک شدن است

مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَحُقُوقِهِمْ ثُمَّ مِنَ الْمَعَاصِي الْكَبَائِرِ مِنْهَا وَالصَّغَائِرِ

از ظلمهای بندگان و حقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان کبیره و خورد

ثُمَّ الْاِشْتِغَالُ بِتَرْكِ ذُنُوبِ الْقَلْبِ الَّتِي هِيَ أُمَّهَاتُ الذُّنُوبِ

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناهها است

وَأُصُولُهَا فَمِنْهَا يَتَفَرَّعُ ذُنُوبُ الْجَوَارِحِ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنِّفَاقِ وَ

و بیخ ها است پس از آنها شاخ میکشند گناهان اعضا از نمایش عمل بخلق و از نفاق و



العجب والكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب

واز شگفت آمدن بعمل خود و تکبر و آز و از خواستن و ترسیدن از خلق و امید داشتن از ایشان و طلب

الجاه والرياسة والتقدم على أبناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه

مرتبه و سرداری و پیش روی بر جنسان خود و غیر این از آنچه دراز است شرح او

وإنما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك

و استوار میشود بر همه آن مگر بمخالفت هوای و میل النفس بسوی لذاتها پس مشغول شدن بترک

الإرادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير

خواهش پس اختیار نکند با خدای تعالی هیچ چیزی را و تدبیر نکند با خدای تعالی تدبیر خود و اختیار نکند

عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل

بر خدای تعالی چیزی را و نهایت نرسد و هیچ جهت و سببی در رزق خود و اعتراض نکند بر آن خدای تعالی

في خلقه بل يسلم الكل إليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه

در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او و انقیاد و فروتنی کند پیش روی او و بیندازد نفس خود را نزد او

يصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره ودايته وكالميت

پس بگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیر دهنده و دایه خود و همچو مرده

في يد غاسله مسلوب اختياره منزوع إرادته فالنجاة كل النجاة

در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده است خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری

في ذلك فإن قال قائل كيف الطريق إلى ذلك قيل له الطريق إلى

در همین است پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مر او را بدرستی راه بسوی

ذلك بصدق اللجاء إلى الله عز وجل والانقطاع إليه ولزوم طاعته

آن بدرستی پناه بردن بسوی خدای تعالی عز و جل بریده از همه خلق پیوستن بسوی او و لازم گرفتن بندگی او

بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده و

بفرمانبرداری امرهای او و باز آمدن از نهی های او و سپردن خود را در اقتضای قدرت او و نگاه داشتن حدهای خدا

صيانة الحال دائما أبدا واختلفت أقاويل الشيوخ في النجاة فقال

و نگه داشتن حال همیشه پیوسته و اختلاف کنند در قولهای بزرگان در نجات پس گفت

الجنيد رحمه الله ما نجا من نجا إلا بصدق اللجاء إلى الله عز وجل قال

جنید رح نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عز و جل فرمود

الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض

خدای تعالی عز و جل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین

بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا

بفراخی خویش و تنگ شد بر ایشان نفسهای ایشان و یقین دانستند اینکه نیست گریزگاه از خدای تعالی مگر



اليه وقال رويم ما نجا من نجا الا بالصدق والتقوى قال الله عز

وجل وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم وقال الجريري ما نجا من نجى

الا بمراعاة الوفاء قال الله تعالى الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون

الميثاق وقال عطاء ما نجا من نجى الا بتحقيق الحياء قال الله تعالى

الم يعلم بان الله يرى وقال بعضهم ما نجى من نجا الا بالحكم والقضاء

السابق في علم الله عز وجل قال الله تعالى ان الذين سبقت لهم منا

الحسنى وقال الحسن البصري رحمه الله ما نجا من نجى الا بالاعراض

عن الدنيا واهلها قال الله تعالى انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وقد

ذكر النبي صلى الله عليه وسلم ان حب الدنيا راس كل خطيئة وما تقرب المتقربون الى

الله بشيء افضل من اداء ما افترض الله وقال منذ خلقها الله تعالى ما

نظر اليها وقال الحسن رض معناه ما نظر اليها بعين رحمته من مقتها

فهي الحجاب العظيم وبها تباين الخالص من المعيب ولا يصح لمن بقي عليه

منها شيء الوصول الى حلاوة مناجاته سبحانه لانها صدت عن الله

وصدت ما تحبه الله **فصل** وقد دعا الله عز وجل خلقه الى توحيده

وطاعته بالوعد والوعيد والترغيب والترهيب فحذروا وانذروا

خَوْفٌ وَزَجْرًا عَذَابًا اَلِيْمًا وَتَاكِيْدًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ

وترسانیدن و بازداشت از جهت دور کردن عذر ایشان و قوی کردن حجت را بر ایشان پس فرمود خدای تعالی

رُسُلًا مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

فرستادیم پیغمبران بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از دوزخ تا آنکه نباشد مردم را بر خدای تعالی هیچ حجت پس از فرستادن پیغمبران

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنٰهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهٖ لَقَالُوْا رَبَّنَا لَوْلَا

و جای دیگر فرمود واگر هلاک میکردیم ایشان را بعذاب پیش از فرستادن رسل هر آینه گفتندی ای پروردگار ما

اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزٰى وَقَالَ

چرا نفرستادی بسوی ما پیغمبران پس پیروی میکردیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم ورسوا شدیم و فرمود

تَعَالٰى فِىْ اٰيَةٍ اُخْرٰى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

خدای تعالی در آیتی دیگر و نبودیم ما عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم پیغمبر را و فرمود خدای تعالی

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِى الصُّدُوْرِ

ای هر کدامی مردمان تحقیق آمد شما را پند از پروردگار شما و شفا چیزی را که در سینهای شما است

وَهُدًى وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا فِى التَّخْوِيْفِ وَالتَّحْذِيْرِ وَ

و راه راست و رحمت مر مومنان را فرمود خدای تعالی در ترسانیدن و هراسانیدن و

يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَ

بترساند شما را خدای تعالی از ذات اقدس خود و خدای تعالی مهربانست به بنده و فرمود خدای تعالی این آیت و

اعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِىْۤ اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوْهُ وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهٗ

بدانید بدرستی خدا تعالی میداند چیزی که در نفسهای شما است پس بترسید از او و فرمود خدای تعالی

وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيْمٌ وَقَالَ جَلَّتْ قُدْرَتُهٗ وَاتَّقُوْنِ يٰۤاُولِى

و بدانید تحقیق الله تعالی بهر شیء دانا است و گفت خدای تعالی که بزرگست قدرت او و بپرهیزید ای صاحب

الْاَلْبَابِ وَقَالَ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْۤا اَنَّكُمْ مُّلٰقُوْهُ وَقَالَ

عقل و گفته است پاکیست او و او بزرگست و بپرهیزید از عذاب خدای تعالی و بدانید که بحقیق شما ملاقی شوید او را و فرمود

تَعَالٰى وَاتَّقُوْا يَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ

خدای تعالی بپرهیزید روزی را که باز گردید شما در آن روز بسوی خدا پس بکمال داده میشود هر نفس را جزا چیزی که کرده است

لَا يُظْلَمُوْنَ وَقَالَ تَعَالٰى وَاتَّقُوْا يَوْمًا لَّا تَجْزِىْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَّلَا

ظلم کرده نمیشوند و فرمود خدای تعالی بپرهیزید عذاب روزی را که کفایت نمیکند نفسی از نفسی چیزی را و

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ

پذیرفته نمیشود از آن نفس فدیه را و نه نفع دهد او را شفاعت و فرمود خدای تعالی ای هر کدامی مردم

اتَّقُوْا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِىْ وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ وَلَا مَوْلُوْدٌ هُوَ جَازٍ

بپرهیزید عذاب پروردگار خود را و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچ پدری از پسر خود و نه هیچ پسری بس کننده است



عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا

از پدر خود چیزی را بدرستی وعده خدایتعالی راست است پس فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و

يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ وَقَالَ تَعَالٰى يٰاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمْ إِنَّ

فریب ندهد شما را بخدایتعالی شیطان و فرمود خدایتعالی ای گروه مردم بپرهیزید عذاب پروردگار خود را

زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمُ

زلزله روز قیامت چیزی بزرگست و فرمود خدایتعالی ای گروه مردم بپرهیزید عذاب پروردگار

الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

که آفرید شما را از شخص واحد و آفرید ازان شخص زن او را و پراگنده گردانید از هر دو

رِجَالًا كَثِيْرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ تَسَاءَلُوْنَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ

مردان بسیار و زنان را و بپرهیزید عذاب خدا را که سوال میکنید بنام او و بپرهیزید از قطع ارحام بدرستی

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

خدایتعالی بوده بر ایشان پاسبان و فرمود خدایتعالی ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

بپرهیزید از عذاب خدایتعالی و گوئید سخن استوار و فرمود خدای عز و جل ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ

بپرهیزید عذاب خدا را و باید که ببیند هر شخص چه چیز پیش فرستاده است برای فردا و بپرهیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است

بِمَا تَعْمَلُوْنَ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَ

بچیزیکه میکنید شما و فرمود خدایتعالی بپرهیزید از عذاب خدایتعالی بدرستی خدایتعالی را سخت است عذاب و

قَالَ تَعَالٰى قُوْا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ

فرمود خدایتعالی ای مومنان نگاه دارید نفسهای خود را و اهل خود را از آتشی که هیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود

عَزَّ وَجَلَّ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ

خدایتعالی آیا پنداشته اید شما که آفریدیم شما را بیهوده و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

و فرمود خدایتعالی آیا می پندارد آدمی اینکه گذاشته شود و را ایله و فرمود خدایتعالی

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرٰى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُوْنَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ

آیا ایمن شده مردم دهها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما شبانگاه و حال اینکه ایشان در خواب کرده اند آیا ایمن شدند

الْقُرٰى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُوْنَ فَمَا جَوَابُكَ يَا مِسْكِيْنُ عَنْ

دهها از آنکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه و حال آنکه ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از

هٰذِهِ الْآيَةِ وَمَا عَمَلُكَ بِهَا فَهَلِ انْتَهَيْتَ عَنِ اتِّبَاعِ شَهَوَاتِكَ

این آیتها و چیست عمل تو در آنها پس آیا باز ماندی تو از متابعت شهوات خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المعجلة لك في دار الشقاء

که پلیداند و هلاک کننده اند مرترا در دنیا و آخرت زود آرنده ترا در سرای بدبختی

والمهانة التي تحرقك نارها وتنهشك حياتها وتلسعك

و خواری است همرا آنکه میسوزد مرا آتش او و نیش میزند مارهای او و نیش میزنند ترا

وتلسعك عقاربها وهوامها وتاكلك ديدانها وتضربك

کژدمهای او و گزندگان او و میخورند ترا کرمها و میزنند ترا

زبانيتها وخزانها ويجدد عليك في كل يوم انواع عذابها و

فرشته دوزخ که موکل دوزخ اند و نگاهبانان او و نو کرده میشود برتو در هر روز نوعهای عذاب او و

انت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و

تو دران سرایا فرعون و هامان و قارون و شیاطین هستی و

قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث

گفت خدایتعالے در ترغیب کسیکه بترسد خدایرا میگرداند خدایتعالے مراو را محل برآمدن و رزق میرساند او را از جائیکه

لا يحتسب وقال جل وعلا ومن يتق الله يكفر عنه سيأته ويعظم

گمان ندارد و فرمود خدایتعالے کسیکه بترسد خدا را دور میکند از وی بدیها او بسیار و بزرگ

له اجرا وقال تعالى يا أيها الانسان ما غرك بربك الكريم الذي

مر او را مزد و فرمود خدایتعالے ای هر کدامی مردم چه چیز فریب داد ترا به پروردگار تو که کریم است آنکه

خلقك فسوىك فعدلك وقال عز وجل الم يان للذين امنوا

آفرید ترا از عدم پس برابر ساخت اعضاء تو و فرمود خدایتعالے آیا نرسیده است وقت کسانی را که ایمان آوردند

ان تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغبك فيما عنده في طلب فضله

اینکه فروتنی کنند دلهای ایشان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدا در چیزیکه نزد اوست در طلب فضل خود

وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة اليه والطمانينة لديه

فراخی خویش و خوشی بهرزق خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او

بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبين لك

برفتن راه و تقوی و لازم گرفتن آن تقوی و همیشه بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا

بذلك الطريق واوضح لك المحجة وضمن لك بعد ذلك غفران

باین سلوک تقوی راه و روشن گردانید برای تو راه فراخ را و ضامن شد ترا پس آن آمرزیدن

الذنوب وتكفير السيئات وعظم الاجر والجزاء بقوله عز

گناهان و دور کردن گناهان را و بزرگ کرد مزد و جزا را

وجل ومن يتق الله يكفر عنه سيأته ويعظم له اجرا ثم نبهك

و آنکس که بترسد از خدا کفارت کند از وی گناهان او را و بزرگ کند مر او را اجر پس آگاه کرد ترا

عَنْ غَرَّتِكَ بِهِ وَبَعُدْتَ عَنْهُ وَتَعَامِيكَ عَنْ طَرِيقِهِ وَتَصَامِّكَ

از غفلت و دور شدن تو از حق تعالی و کوری تو از راه او و کری تو

عَنْ سَمَاعِ آيَاتِهِ وَمِنْ مَوَاعِظِهِ وَزَوَاجِرِهِ فَقَالَ تَعَالَى مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ

از شنیدن آیات او و پندهای او و سرزنشهای او پس گفت او تعالی چه چیز مغرور کرد ترا به پروردگار

الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فَوَصَفَ نَفْسَهُ بِالْكَرِيمِ

کریم که بیافرید ترا پس برابر کرد ترا پس ستود خدا تعالی خود را بکریم

لِئَلَّا تَزْهَدَ فِي مُعَامَلَتِهِ وَتَنْفِرَ عَنْ مُقَارَبَتِهِ وَتَشْتَغِلَ عَنْهُ

تا آنکه بی رغبت مشوی در معامله او و نفرت نکنی از نزدیکی او و مشغول نشوی از وی

بِخَلِيقَتِهِ ثُمَّ ذَكَّرَكَ بِأَنَّهُ خَلَقَكَ وَأَوْجَدَكَ مِنْ عَدَمِكَ وَأَحْيَاكَ

به مخلوقات او پس یاد داد ترا بآنکه خدا تعالی آفرید ترا و موجود کرد ترا از نیستی تو و زنده کرد ترا

بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا وَأَغْنَاكَ بَعْدَ فَقْرِكَ وَقَوَّاكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ

پس آنکه نبود چیزی و توانگر کرد ترا پس بینوائی تو و توانا کرد ترا پس ناتوانی تو

وَبَصَّرَكَ فِي مَصَالِحِكَ بَعْدَ عَمَاكَ وَعَلَّمَكَ بَعْدَ جَهْلِكَ وَهَدَاكَ

و بینا کرد ترا در بهبود تو پس از کوری تو و دانا کرد ترا پس از نادانی تو و راه راست نمود

بَعْدَ ضَلَالَتِكَ ثُمَّ مَا يَعُودُكَ يَا غَافِلُ عَنْ طَلَبِ فَضْلِهِ الْوَاسِعِ وَمَا

پس از گمراهی تو پس چیست شستی تو غافل از طلب بخشش او که فراخ است و چه چیز

يُبَطِّئُكَ عَنْ مُلَازَمَةِ طَاعَتِهِ الَّتِي تُشَرِّفُكَ فِي الدُّنْيَا وَتُسْعِدُكَ فِي

است باز دارنده تو از لازم گرفتن بندگی او که بزرگی میدهد ترا در دنیا و نیک بخت میکند ترا در

الْعُقْبَى وَتَرْفَعُكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى أَرَضِيتَ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

آخرت و می بردارد ترا در مرتبه های بلند آیا راضی شده تو به زندگی دنیا و

اسْتَبْدَلْتَ الَّذِي هُوَ أَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَآثَرْتَ الدُّنْيَا وَأَبْنَاهَا

و بدل کردی تو آنچیزی را که بهتر است بچیزیکه فروتر است و اختیار کردی تو دنیا را و فرزندان او را

وَمَا ظَهَرَ لَكَ مِنْ زِينَتِهَا الَّتِي لَا بَقَاءَ لَهَا عَلَى الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَلَمْ أَدْقَ

و چیزیکه ظاهر شد مر ترا از زینت آن دنیا که نیست بقائے مر او را بر بهشت برین و همراهی

مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ

با پیغمبران و صدیقان و شهیدان آیا نشنیده تو قول خدا عزوجل که فرمود

أَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

آیا راضی شدید بزندگانی دنیا که فانیست از سرای آخرت پس نیست اسباب زندگانی دنیا در آخرت

إِلَّا قَلِيلٌ وَقَوْلُهُ تَعَالَى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ

مگر اندک و فرمود خدا تعالی بلکه اختیار کرده اید شما زندگانی دنیا را و حال آنکه آخرت نیکوست و

أَبْقَى وَقَوْلُهُ فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى

باقیست وفرمود خدا تعالے اما کسیکہ نافرمانی کرد واختیار کرد زندگانی دنیا را پس تحقیق دوزخ جایگاہ اوست

فصل وَاعْلَمْ أَنَّ دُخُولَ النَّارِ بِالْكُفْرِ وَتَضَاعُفَ الْعَذَابِ وَ

وبدانکہ بدرستی در آمدن دوزخ بکفر است وزیادتی عذاب و

قِسْمَةَ الدَّرَكَاتِ بِالْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ وَالْأَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ وَدُخُولَ

قسمت طبقہای دوزخ بسبب اعمال بد است وصفات بد ودر آمدن

الْجَنَّةِ بِالْإِيمَانِ وَتَضَاعُفَ النَّعِيمِ وَقِسْمَةَ الدَّرَجَاتِ بِالْأَعْمَالِ

بہشت بایمان است وزیادتی نعمتہاے وقسمت درجہاے او بسبب عملہاے

الصَّالِحَةِ وَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ فَحَشَاهَا

نیکو است وخصال نیکو وبدرستی خدای عزوجل آفرید بہشت را پس پر کرد او را

بِالنَّعِيمِ ثَوَابًا لِأَهْلِهَا وَخَلَقَ النَّارَ فَحَشَاهَا بِالْعَذَابِ عِقَابًا لِأَهْلِهَا

بنعمتہای از جہت ثواب دادن اہل او را وآفرید خدا تعالے دوزخ را پس پر کرد او را بعذاب

وَخَلَقَ الدُّنْيَا فَحَشَاهَا بِالْآفَاتِ وَالنَّعِيمِ مِحْنَةً وَابْتِلَاءً ثُمَّ خَلَقَ

وآفرید دنیا را پس پر کرد او را بہ آفتہای ونعمتہای از جہت امتحان وآزمایش نمودن پس آفرید

الْخَلْقَ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ فِي غَيْبٍ مِنْهُمْ لَمْ يُعَايِنُوهُمَا فَالنَّعِيمُ وَالْآفَاتُ

خلق را وحالانکہ بہشت ودوزخ در پنہانی از ایشان ندیدہ او را پس نعمتہای وآفتہاے

الَّتِي فِي الدُّنْيَا هِيَ أُنْمُوذَجُ الْآخِرَةِ وَمَذَاقَةُ مَا فِيهَا وَخَلَقَ فِي الْأَرْضِ

کہ در دنیا است آن نمونہ آخرتیست وچشیدن بہ چیزیکہ در انست وآفرید در زمین

مِنْ عَبِيدِهِ مُلُوكًا أَعْطَاهُمْ سُلْطَانًا أَرْعَبَ بِهِ الْقُلُوبَ وَمَلَّكَ بِهِ

از بندہای خود بادشاہان کہ داد ایشان را غلبہ قدرت کہ ترسانیدن بآن دلہای مردم را مالک گردانیدن

النُّفُوسَ فَهُوَ أُنْمُوذَجٌ وَمِثَالٌ لِتَدْبِيرِهِ وَمُلْكِهِ وَنَفَاذِ أَمْرِهِ وَمُعَامَلَتِهِ

نفسہای مردم را در انحال کہ نمونہ ہست ومثال مرتدبیر او را وملک او را وروان شدن حکم ومعاملہ او را

فَجَعَلَ خَبَرَ ذٰلِكَ كُلِّهِ تَنْزِيلًا وَوَصَفَ الدَّارَيْنِ وَوَصَفَ مُلْكَهُ وَ

پس گردانید خدا تعالے خبر آنرا ہمہ قران وستود ہر دو سرا را وستود ملک خود را و

قُدْرَتَهُ وَتَدْبِيرَهُ وَمِنَّتَهُ وَصَنَائِعَهُ وَضَرَبَ الْأَمْثَالَ عَلَى ذٰلِكَ ثُمَّ

قدرت خود را وتدبیر خود را وعطا خود را وصنعتہای خود را وزد حقتعالے مثلہای بران پستر

قَالَ تَعَالَى وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

فرمود خدا تعالے وآن مثالہا است کہ زدہ ایم آنرا از برای مردم ونمیدانید آن مثلہا مگر دانایان

فَالْعُلَمَاءُ بِاللّٰهِ يَفْهَمُونَ عَنِ اللّٰهِ أَمْثَالَهُ لِأَنَّ الْمَثَلَ إِنَّمَا هُوَ صِفَةٌ

پس دانایان بخدای را فہمیدہ از خدا تعالے مثلہای او را زیرانکہ بدرستی مثل نیست مگر صفت چیزیکہ

شيءٍ قد شاهدته يريك صفة ما غاب عنك ويبصرك بما

چیزی که تحقیق دیده تو او را مینماید ترا صفت چیزی که غایب است از تو و مینماید مثل ترا بچیزی که

تبصره بعينك ليفد بصر قلبك الى ما لا تبصره عينك فيفعل

دیده تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزی که ندیده آنرا چشم تو پس در یابد

قلبك ما خوطبت به من خير الملكوت وخير الدارين وخير معاملة

دل تو چیزی را که خطاب کرده شده ای بآن از خیر ملکوت و خیر دو سرای و خیر معامله

ملك الملوك فليس في الدنيا نعمة ولا شهوة الا وهي انموذج الجنة

پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذتی مگر آن نمونه بهشت است

وذوقها ثم من وراء ذلك فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت

و چشیدن آن پیشتر از چیز آن در بهشت چیزیست که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوش نشنیده است

ولا خطر على قلب كبير فلو سمي للعباد منها لم ينتفعوا بتلك الاسماء

و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر نامیده شود مر بندگان را از آن منتفع نگردند آن نامها

لانهم لم يعقلوه ههنا ولا رأوه وليس لها انموذج في الدنيا والجنة

زیرا که درستی آن مردم تعقل نکرده اند آنرا اینجا و ندیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا و بهشت

مائة درجة وانما وصف منها ثلاث درجات الذهب والفضة

صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها مگر سه درجه طلا و دوم نقره

والنور ثم من وراء ذلك غير معقول ولا تحمله العقول وكذلك

و سیوم نور پس پیشتر از آن دریافته نشده است و تاب نیارد او را عقلها و همچنین چیزی که

ما في الدنيا من الشدة والعذاب فهو انموذج دار العقاب ثم من

در دنیاست از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرت است پیشتر از

وراء ذلك شيء لا تحمله العقول من الوان العذاب كل ذلك تحرج

پس آن عذابهای است که تاب نیارد او را عقلها از رنگهای عذاب همه آن الا دور شد می رانید

لهم من غضبه ولاهل الجنة من رحمته فكل من شاء ولم من عبده

مر ایشان را از غضب او و مر اهل بهشت را از رحمت خدا ایشان پس هر که خورد از بندگان او

من دنياه مما ابيح له وشكره عليها ابدل له من الجنة ما يذوق هذا

از دنیا از چیزی که مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آن بدل داده شده مر او را از بهشت چیزی که حقیر است این

في جنبه ومن تناول ما لم يبح له فقد حرم نفسه حظها من الدرجات

در پهلوی او و هر کسیکه خورد چیزی که مباح کرده نشده است مر او را پس تحقیق منع کرد نفس خود را نصیب او را از مرتبه ای بهشت

ومن كذب بها حرم الجنة بما فيها اجمع فلاهل الجنة عرائس و

و کسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزی که در آنست همه پس مر اهل بهشت را عروسهاست و

وولائم وضيافات فالعرائس للدعوة وذلك أن رب العزة

و طعامها که عند آمد و مهمانیها پس عروسیها از جهت خواندن حق تعالے است و آن اینست بدرستی حق تعالی

سبحانه دعاهم إلى دار السلام ليجدد لهم أبدانا طرية وأعمارا

خواند سوی ایشانرا بسوی بهشت تا آنکه نو کند مر ایشانرا تنهای تازه و عمرها

أبدية والولائم للأزواج والضيافات للزيارة ولأهل الجنة

همیشه و طعامها که خدا لے از برای جفتها ئے و مهمانی ہے از برای زیارت ایشان و مر اہل بهشت را

تلاق وزيارات فيما بينهم ومتحدث في مواطن الألفة ومجمع

ملاقات و زیارت است درمیان ایشان و سخن گفتن است در جای آرام و یکجا نشستن

في ظل طوبى يلقون الرسل هناك ويزورونهم ومجالس الملائكة

در سایه درخت طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و بزیارت میکنند ایشانرا و مجلسهاے فرشتگان

فيما بينهم سلام الله عليهم أجمعين وأسواق يأتونها يتخيرون

درمیان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارهاست که می آیند اہل بهشت آن بازارها را و

الصور وهدايا من الرحمن في أوقات الصلوات يغدى ويراح عليهم

صورتهای نیک و هدیهارا از خدا تعالے در وقتها نماز در روز و شب برده میشود بر ایشان

من ألوان الأطعمة والأشربة والفواكه بكرة وعشيا أرزاقهم

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوه ها پگاه و شبانگاه رزقهای ایشان

زادة لا مقطوعة ولا ممنوعة ومزيد من الله يوما بيوم فإذا

بسیار است بریده نشده است و باز داشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس وقتیکه

أتاهم المزيد نسوا ما قبله ثم لهم متنزه يخرجون إليه في رياض

می آید ایشانرا زیادتی فراموش میکنند چیزیکه پیش از وے است پس مر ایشانرا تماشاگاه است که می برایند بسوی او در باغهای

على شاطئ نهر الكوثر عليه خيام الدر مضروبة وكل خيمة ستون

که بر کناره جوی کوثر است بران جوی خیمهاے مروارید زده شده است و ہر خیمه سقف کرده است

ميلا في عرض مثله من لؤلؤة واحدة ليس لها باب فيها جوار

در پہنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست اورا دری و در آن خیمه کنیزان

عبقات لم ينظر إليهن ملك ولا أحد من أهل الجنة من الخدم

خوشبو اند که ندیده اند ایشانرا هیچ فرشته و نه یکے از اہل بهشت از خدمتگاران

والحور وهو قوله عز وجل فيهن خيرات حسان وإذا قال الله

و حور و آن قول خدا است که فرمود در آن خیمهاے نیکو رویان خوب اند و وقتیکه فرمود خدا تعالے

لهن حسان فمن يقدر أن يصف حسنهن ثم قال تعالى حور

مر ایشانرا خوبرو پس کیست قادر بر این که بیان کند ایشان را پس ترک که فرمود حوران



مقصورات في الخيام تلك ذخيرة الرحمن اختار صورهن الحسان

بين الصور بدعن من سحائب الرحمة فاذا امطرت تجود

حسان على مثله الكريم نور وجوههن من نور العرش ضربت

عليهن خيام الدر فلم يرهن احد منذ خلقهن فهن مقصورات

في الخيام قد قصرن اي حبسن على ازواجهن من جميع الخلق فاهل

الجنة يتنعمون في القصور مع الازواج ويلبثون في النعمة ما

شاء الله حتى اذا كان اليوم الذي يريد الله عز وجل ان يجدد لهم

نعمة ونزهة نودوا في درجات الجنان يا اهل الجنان هذا يوم

نزهة وسرور وتفسح وحبور فاخرجوا الى منتزههم فيخرجون على خيول

الدر والياقوت من ابواب مدائنهم الى تلك الميادين ثم يسيرون

على تلك الميادين الى تلك الرياض على شاطئ نهر الكوثر فيهديهم الله

الى منازلهم ثم ينزل كل رجل منهم عند خيمته ولا باب لها فتصدع

الخيمة عن باب وذلك بعين ولي الله تعالى ليعلم ان التي فيها

لم يطلع عليها احد وفاء لما تقدم الله من الوعد في دار الدنيا حيث

قال فيهن خيرات حسان ثم قال تعالى حور مقصورات في الخيام

ثم قال عز وجل لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان فيستوي معها
پستر گفت فرمود یعنے تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می نشیند یا ان ن

على سرير النزهة في تلك الحجال فيمال عليهم من وليمتها فاذا
بر تخت پاکیزگی در آن خانهای آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام کدخدائی آن زن پس

طعموا لولا ثم سقاهم الله شرابا طهورا وتفكهوا بطرف
میخورند طعام ولیمه را پستر می نوشاند ایشانرا خدا تعالی شراب پاک و تفکه میگیرند بمیوه های تازه

الفواكه التي جددا الله لهم من تلك الهدايا في ذلك اليوم والحلي
نو ساخته خدا تعالی برای ایشانرا از آن هدایا که در وقتها تازه است زیورها

والحلل فخلع عليهم كسوة الرحمن واشتغلوا بالخيرات الحسان
و پوششها پس میپوشاند خدا تعالی برایشان پوشش رحمن و مشغول میشوند بخوبان نیکو رو

يقضون منهن الاوطار والنهمات ثم يتحولون الى مجالس
که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتهای خود را و شهوتها را پستر باز میگردند بسوی مجلسهای

العبقريات الموشات بالوان النقوش على شواطي الانهار في تلك
آفرینشے که آراسته کرده شده است برنگا رنگ نقشها بر کنارهای جویها در آن

الرياض يركبون الرفارف الخضر ويتكؤن عليها وهو قوله تعالى
باغها سوار میشوند رفرفها سبز را و تکیه میکنند بران و آن قول خدا تعالی

متكئين على رفرف خضر وعبقري حسان فاذا قال الله لشيء حسان
تکیه کننده اند بر رفرف سبز و بسترهای آفرینشے نیکو و وقتیکه میگفت خدا تعالی چیز را نیکو

فماذا بقي فالرفرف هو شيء اذا استوى عليه رفرف به واهوى
پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود بر او

كالمرجوحة يمينا وشمالا ورفعا وخفضا يتلذذ مع انيسه
بجنبد بر او را راست و چپ و بلندی و پستی همچو مرجوحه لذت می یابند با یار خود

فاذا ركبوا الرفارف اخذ اسرافيل في السماع وروي في الخبر انه
پس وقتیکه سوار میشوند رفرفها را شروع میکنند اسرافیل در سرود کردن و روایت کرده شده است در حدیث

ليس احد من خلق الله تعالى احسن صوتا من اسرافيل عليه السلام
نیست هیچ یکے از آفرینش خدا تعالی نیکوتر از روی آواز اسرافیل ع

فاذا اخذ في السماع قطع على اهل سبع سموات صلاتهم وتسبيحهم
پس وقتیکه میگیرد در سرود گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهای ایشان و تسبیحهای ایشان

فاذا ركبوا الرفارف واخذ اسرافيل في السماع بالوان الاغاني
پس وقتیکه سوار شدند رفرفها را و گرفت اسرافیل در سرود برنگا رنگ آوازهای

تسبيحا وتقديسا للملك القدوس فلم يبق في الجنة شجرة الا

از روی تسبیح و تقدیس مر پادشاه پاک است پس باقی نماند در بهشت درختی مگر

وردت ولم يبق ستر ولا باب الا ارتج وانفتح ولم يبق حلقة

که گل کرد و باقی نماند پرده و نه دری مگر جنبید و گشاده شد و باقی نماند هیچ حلقه

باب الا طنت بالوان طنينها ولم يبق اجمة من آجام الذهب

دری مگر آواز کرد به رنگ آوازهای خود و باقی نماند بیشه از بیشهای زر

والفضة الا وقع هبوب الصوت في مقاصبها فزمرت تلك

و نقره مگر افتاد وزیدن آواز در نیستانهای او پس آواز کرد سرایندگان آن

المقاصب بفنون الزمر فلم يبق جارية من جواري الحور العين

نیستانها به انواع آوازها و باقی نماند کنیزکی از کنیزکان حور

الا غنت باغانيها والطير بالحانها فيوحي الله عز وجل الى

مگر سرود کرد به سرودهای خود و پرندگان به آوازهای خود پس وحی فرستد خدای تعالی بسوی

الملائكة ان جاوبوهم واسمعوا عبادي الذين نزهوا اسماعهم

فرشتگان اینکه جواب دهید ایشان را و بشنوانید بندگان مرا که پاک داشتند گوشهای خود

عن مزامير الشيطان فيجاوبون بالحان واصوات روحانيين

از مزامیر شیطان پس جواب دهند فرشتگان به الحانها و آوازهای روحانی

فتختلط هذه الاصوات فتصير رجة واحدة ثم يقول الله تعالى

پس درهم شود آن آوازها پس گردد یک آواز بزرگ پس گوید خدای تعالی

قم يا داود عند ساق عرشي فمجدني فيندفع داود في تمجيد

ای داود بایست نزدیک ساق عرش من پس بزرگی کن مرا پس شروع کند داود به تمجید

ربه بصوت يغمر الاصوات ويجليها وتتضاعف اللذة واهل

به آوازی که پوشد آوازها را و روشن کند و چندان شود لذت و اهل

الخيام على تلك الرفارف تهوي بهم وقد حفت بهم افانين

خیمها بر آن رفرفها و محیط گردد به ایشان انواع

اللذات والاغاني فذلك قوله عز وجل فهم في روضة

لذتها و سرودها پس آنست قول خدای عز و جل پس ایشان در باغی

يحبرون قال يحيى بن كثير الروضة اللذة والسماع فبيناهم

نعمت داده شوند گفت یحیی بن کثیر روضه لذت و سرود است پس در میان ایشان

على لذاتهم وسرورهم اذا انفتح لهم باب الملك القدوس من

بر لذتها و خوشیهای خود باشند ناگاه گشاده شود مر ایشان را در پادشاه پاک از

جنة عدن فارتجت اصوات صفوف الروحانيين من باب

بهشت عدن پس بلند شد آوازها صفهای روحانیان از در

جنة عدن بتماجيد الماجد الكريم الى درجات الجنان وثارت

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدا را که بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

ريح عدنية بالوان الطيب والروح والنسيم وهو نسيم القربة

بوی بهشت عدن برنگهای خوشبوئی و خوشی و باد خوش و آن باد نزدیکی حق تعالی است

وسطع على اثر ذلك نور فاشرقت منه رياضهم وخيامهم و

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد ازو باغهای ایشان و خیمهای ایشان و

شواطي انهارهم وامتلأ كل شيء منهم نورا ثم ناداهم الجليل

کنارهای جویهای ایشان و پرشده هر چیز ازان نور پستر ندا کرد ایشان را جلیل

جل جلاله من فوق رؤسهم السلام عليكم احبائي واوليائي

از بالا سر ایشان سلام باد بر شما دوستان من و اولیای من

واصفيائي يا اهل الجنة كيف وجدتم متنزهكم هذا

و برگزیدهای من ای اهل بهشت چگونه یافتید شما تفرجگاه خود را و این

يومكم بدل نيروز اعدائي طلبوا يوما من الدنيا ليجددوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کرد روزی از دنیا تا که نو کنند

على انفسهم النعمة التي تكدروها على انفسهم بخبثهم

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آنرا بر نفسهای خود به پلیدی خود

وشقائهم فلم ينالوا ما طلبوا من اللذة وخسروا في جنب ما

پس نرسیدند چیزیرا که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزیکه

طلبوا في العاجل ولم يصبروا حتى ينالوا هذا الذي اعددت

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسیدند این چیزیرا که آماده کرده ام

في الآجل لاهل طاعتي فاعرضتم عما اليه اقبلوا وامتنعتم مما

در آخرت برای اهل طاعت را پس روگردانید شما ازانچه پیش آمدند بسوی او و بازماندید شما ازانچه

فيه تنافس اهل الدنيا فاليوم يذوقون وبال ما تنافسوا فيه

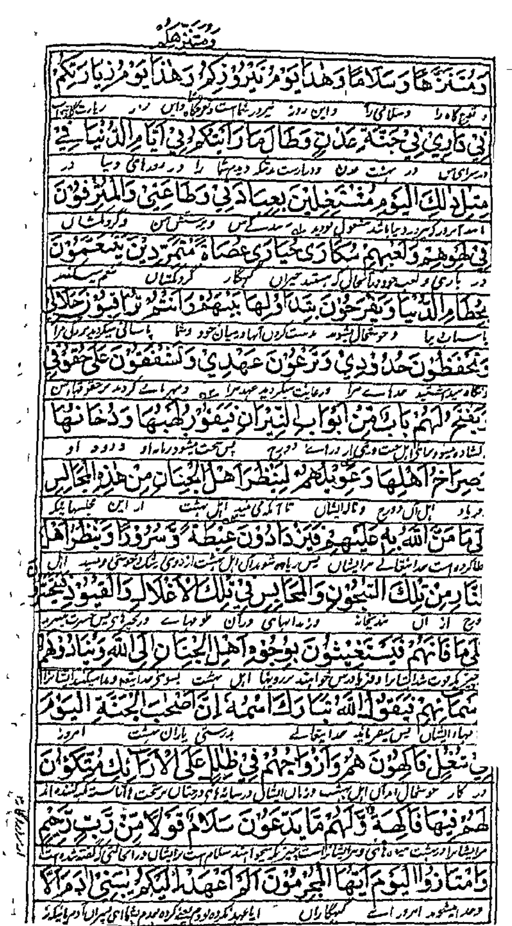
در آن رغبت اهل دنیاست پس امروز می چشیدند آنها عذاب چیزیکه رغبت داشتند دران

وتسكا ما انقطع به ما طلبوا من اللذة والنهمة في دار فناء

و تلافی شدند چیزیرا که منقطع شد باو آنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وصاروا الى الذل والهوان وجزيتم بما صبرتم جنة وحريرا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده شدید شما بمقابله چیزیکه صبر کردید شما بهشت را و حریر را



ومستقرّها

ومستقرّها وسلاماً وهذا يوم نيروزكم وهذا يوم زيارتكم

في داري في جنّة عدن وطال ما رأيتكم في أيّام الدنيا في

مثل ذلك اليوم مشتغلين بعبادتي وطاعتي والمترفون

في لهوهم ولعبهم سكارى حيارى عصاة متمرّدين يتنعّمون

بحطام الدنيا ويفرحون بتداولها بينهم وأنتم تنافسون حلالي

وتحفظون حدودي وترعون عهدي وتشفقون على حقوقي

ويفتح لهم باب من أبواب النيران فيفور لهبها ودخانها

وصراخ أهلها وعويلهم لينظر أهل الجنان من هذه المجالس

إلى ما منّ الله به عليهم فيزدادون غبطة وسروراً وينظر أهل

النار من تلك السجون والمحابس في تلك الأغلال والقيود نحو

إلى ما فاتهم فيستغيثون بوجوه أهل الجنان إلى الله وينادونهم

بأسمائهم فيقول الله تبارك اسمه إنّ أصحاب الجنّة اليوم

في شغل فاكهون هم وأزواجهم في ظلال على الأرائك متّكئون

لهم فيها فاكهة ولهم ما يدّعون سلام قولاً من ربّ رحيم

وامتازوا اليوم أيّها المجرمون ألم أعهد إليكم يا بني آدم

تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ وَّاَنِ اعْبُدُوْنِيْ هٰذَا

پرستید شیطان را بپرستی شیطان مر شما را دشمن است آشکارا و بپرستید مرا اینست

صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ فَتَجِيْشُ لَهُمُ النَّارُ فَتَفَرَّقُ جَمْعَهُمْ وَيَنْقَطِعُ

راه راست پس جوش میزند با ایشان دوزخ پس جدا میشود جمع ایشان و بریده میشود

نِدَاءٌ ثُمَّ تَرْمِيْ بِهِمْ اِلٰى جَمْرٍ فِي النَّارِ فَاِذَا اُخْرِجُوْا اِلَيْهَا دَبَّتْ

ندای ایشان پس انداخته میشود ایشان را بسوی جزیره‌ها که در دوزخ اند که برآورده میشوند بسوی آن آتش روان شود

اِلَيْهِمْ عَقَارِبُ لَهَا اَنْيَابٌ كَاَمْثَالِ النَّخْلِ ثُمَّ يُقْبِلُ عَلَيْهِمْ سَيْلٌ

بر ایشان کژدمهایی که ایشان را نیشها است مانند تنه درخت خرما پس رو می آید بر ایشان سیلها

مِّنْ نَّارٍ حَشْوُهٗ غَضَبُ الْجَبَّارِ فَيَحْمِلُهُمْ فَيُغْرِقُهُمْ فِيْ بِحَارِ النِّيْرَانِ

از آتش که پری او غضب خدا است پس میبرد آن سیلها ایشان را پس غرق میکند ایشان را در دریاهای

وَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ اللّٰهِ تَعَالٰى هٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِيْ كُنْتُمْ

دوزخ و ندا میکند منادی از جانب خدای تعالی اینست روز تو روز شما که

تُبَارِزُوْنِيْ فِيْهِ بِالْعَظَائِمِ وَتَتَمَرَّدُوْنَ عَلَيَّ بِنِعْمَتِيْ وَتَفْرَحُوْنَ

ظاهر می آمدند بمن در آن روز بجنگهای بزرگ و سرکشی میکردند بر من به نعمت من و خوشحالی میشدند

فِيْ دَارِ الْاَحْزَانِ وَالْعُبُوْدَةِ بِمَا تُضَاهُوْنَ بِهٖ مَا اَعْدَدْتُ لِاَهْلِ

در سرای اندوه‌ها و بندگی یعنی دنیا بانچه مانند میکردید چیزی را که آماده کرده ام مر اهل

طَاعَتِيْ فَقَدِ انْقَطَعَتْ عَنْكُمْ تِلْكَ اللَّذَّاتُ فَذُوْقُوْا وَبَالَ مَا

طاعت خود را پس بتحقیق بریده شده از شما آن لذتها پس بچشید عذاب چیزی را که

اٰثَرْتُمُوْهُ فَاِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ قَدْ شُغِلُوْا عَلَيْكُمْ بِالتَّنَعُّمِ بِاَلْوَانٍ وَّ

اختیار کرده بودند آن را پس بدرستی اهل بهشت تحقیق مشغول شده اند از شما به نعمتهای لطیفها و رنگهای

اَلْوَانِ الْفَوَاكِهِ وَطُرَفِ الْهَدَايَا وَافْتِضَاضِ الْعَذَارٰى وَرُكُوْبِ

رنگارنگ میوه‌هایی و تازه هدیه‌ها و تصرف کردن بکارت بکران و سواری

الرَّفَارِفِ وَالتَّلَذُّذِ بِالْاَغَانِيْ وَاَلْوَانِ السَّمَاعِ وَسَلَامِيْ عَلَيْهِمْ

تختها و لذت گرفتن بسرودها و رنگارنگ آواز خوش و سلام من بر ایشان

وَاِقْبَالِيْ بِالْبِرِّ وَاللُّطْفِ لَهُمْ وَالْمَزِيْدِ مَا يَسْتَفْرِغُ نِعَمَهُمْ

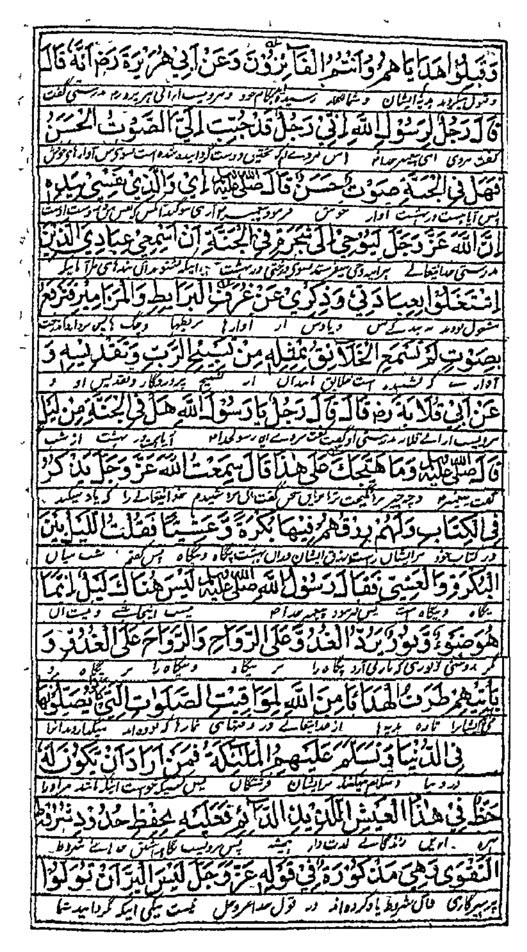
و پیش آمدن من به نیکوئی و لطف بسوی ایشان و زیادتی تمام میشود نعمتهای ایشان

لِيَتَهَنَّوْا بِنَعِيْمِهِمْ وَيَزْدَادَ اللَّذَّةُ عَلٰى لَذَّتِهِمْ فَيَا اَهْلَ الْجَنَّةِ

تا خوشحال شوند به نعمتهای خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذت پس ای اهل بهشت

هٰذَا لَكُمْ بَدَلُ يَوْمِ اَعْدَائِيَ الَّذِيْنَ تَبَاشَرُوْا وَاَهْدَوْا اِلٰى مُلُوْكِهِمْ

این روز شما را بدل روز دشمنان منست آنانکه بشارت میدادند بر یکدیگر و هدیه میفرستادند بسوی بادشاهان خود



وتبلغوا هذا بأمر وانتم الفائزون وعن ابي هريرة رض انه قال

و قبول میکردید هدیه ایشان و شما خواهید رسید بکام خود و مروی است از ابی هریره رض در مستی گفت

قال رجل لرسول الله اني رجل قد حببت الي الصوت الحسن

گفت مردی ای پیغمبر خدا من مردی ام تحقیق دوست گردانیده شده است بسوی من آواز خوش

فهل في الجنة صوت حسن قال صلى الله عليه اي والذي نفسي بيده

پس آیا هست در بهشت آواز خوش فرمود پیغمبر آری سوگند آنکس که نفس من در دست اوست

ان الله عز وجل ليوحي الى شجر في الجنة ان اسمعي عبادي الذين

بدرستی خدای تعالی هر آینه وحی میفرستد بسوی درختی در بهشت که بشنوان بندگان مرا آنانکه

اشتغلوا بعبادتي وذكري عن عزف البرابط والمزامير فترفع

مشغول بودند به بندگی من و یاد من از آواز بربطها و چنگها پس برداشته میشود

بصوت لم تسمع الخلائق بمثله من تسبيح الرب وتقديسه و

آوازی که نشنیده است خلائق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عن ابي قلابة رض قال قال رجل يا رسول الله هل في الجنة من ليل

مروی است از ابی قلابه رض گفت گفت مردی ای رسول خدا آیا هست در بهشت از شب

قال صلى الله عليه وما هيجك على هذا قال سمعت الله عز وجل يذكر

گفت پیغمبر و چه چیز برانگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدای تعالی را که یاد میکند

في الكتاب ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا فقلت الليل بين

در کتاب خود مر ایشان راست رزق ایشان در آن بهشت پگاه و شبگاه پس گفتم شب میان

البكرة والعشي فقال رسول الله صلى الله عليه ليس هناك ليل انما

پگاه و بیگاه است پس فرمود پیغمبر خدا نیست اینجا شب و نیست الا

هو ضوء ونور يرد الغدو على الرواح والرواح على الغدو و

مگر روشنی و نوری که باز می آرد پگاه را بر بیگاه و بیگاه را بر پگاه و

يأتيهم طرف الهدايا من الله لمواقيت الصلوات التي كانوا يصلونها

می آید ایشان را تازه هدیها از خدای تعالی در وقتهای نمازها که بودند که میگذاردند آنها

في الدنيا وتسلم عليهم الملئكة فمن اراد ان يكون له

در دنیا و سلام میکنند مر ایشان را فرشتگان پس کسیکه خواهد اینکه باشد مر او را

حظ في هذا العيش اللذيذ الدائم فعليه بحفظ حدود شروط

بهره در این زندگانی لذت دار همیشه پس بروی است نگاهداشتن حدهای شروط

التقوى وهي مذكورة في قوله عز وجل ليس البر ان تولوا

پرهیزگاری که آن شروط یاد کرده اند در قول خدای عز وجل نیست نیکی اینکه گردانید شما



وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله و

اليوم الآخر والملئكة والكتاب والنبيين وآتى المال على حبه

ذوي القربى واليتمى والمسكين وابن السبيل والسائلين وفي

الرقاب وأقام الصلوة وآتى الزكوة والموفون بعهدهم إذا

عاهدوا والصبرين في البأساء والضراء وحين البأس أولئك

الذين صدقوا وأولئك هم المتقون وعليه بالإتيان بحدود

الإسلام وأجزائه وروي عن حذيفة بن اليمان رض أنه قال في

تفسير قوله تعالى عز وجل يا أيها الذين آمنوا ادخلوا في السلم

كافة الإسلام ثمانية أسهم الصلوة سهم والزكوة سهم و

الصيام سهم والحج سهم والعمرة سهم والجهاد سهم والأمر

بالمعروف سهم والنهي عن المنكر سهم وقد خاب من لا سهم له

وعن عاصم يعني الأحول عن أنس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه

قال مثل الإسلام كمثل الشجرة الثابتة الإيمان بالله أصلها والصلوة

الخمس فروعها وصيام رمضان لحاؤها والحج والعمرة جناها و

الوضوء والغسل من الجنابة شربها وبر الوالدين وصلة الرحم



غصونها والكف عن محارم الله عز وجل ورقها والاعمال

شاخهای او روا است و باز ماندن از حرامهای خدای تعالی برگ او است و کردارهای

الصالحة ثمرها وذكر الله عز وجل عروقها ثم قال صلى الله عليه وسلم كما لا تحسن

نیک میوه او است و یاد کردن خدای تعالی ریشها او است پس گفت رسول خدا علیه السلام چنانچه نیست زیبا

الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر كذلك لا يصلح الاسلام

درخت و صلاحیت دارد مگر به برگ سبز همچنین صلاحیت ندارد اسلام

الا بالكف عن المحارم والاعمال الصالحة **فصل** في صفة

مگر باز آمدن از حرامها خدای تعالی و کردارهای نیک در بیان صفت

النار وما اعد الله لاهلها فيها وصفة الجنة وما اعد الله عز

دوزخ و چیزی که مهیا کرده است خدای برای اهل او در آن و در صفت بهشت و چیزی که مهیا کرده است خدای

وجل لاهلها فيها عن ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اهل او را در آن مرویست از ابی هریره رض که گفت گفت رسول خدا

اذا كان يوم القيمة واجتمع الخلائق ليوم لا ريب فيه في

وقتیکه باشد روز قیامت و جمع شوند خلایق مر روزی را که نیست شک در آن در

صعيد واحد غشيتهم ظلمة سوداء لا ينظر بعضهم بعضا

یک زمین هموار فرو پوشد آن خلایق را تاریکی سخت سیاه پس نمی بیند بعض ایشان مر بعضی را

من شدة الظلمة والخلائق قيام على صدور اقدامهم وبينهم

از سختی تاریکی و خلایق ایستاده اند بر پیش قدمهای خود و میان ایشان

وبين ربهم عز وجل مسيرة سبعين عاما قال فبيناهم كذلك

و میان پروردگار ایشان راه هفتاد ساله گفت پس میان آنکه ایشان

اذ تجلى الخالق تبارك وتعالى للملائكة فاشرقت الارض بنور

ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالی مر فرشتگان را پس روشن شود زمین به نور

ربها وانجلت الظلمة وغشي الخلائق كلهم نور ربهم والملئكة

پروردگار خود و دور شود تاریکی پس پوشید خلایق را همه نور پروردگار ایشان و فرشتگان

حافون من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ويقدسون له

طواف میکنند گرد عرش در احوالیکه تسبیح میکنند پروردگار خود و تقدیس میکنند او را

قال فبينما الخلائق قيام كلهم صفوفا كل امة قائمة في

گفت پس میان این اوقات که خلائق ایستاده اند همه ایشان صفها اند هر امت ایستاده در

ناحية اذا اتي بالصحف والميزان ووضعت الصحف وعلق

گوشه ناگاه آورده میشود صحیفها و ترازو و نهاده شود نامها و آویخته میشود

الميزان بيد ملك من الملائكة يرفعه مرة ويخفضه مرة

ترازو وی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازو وی را گیر شد و پست میکند او را یکبار

أخرى قال فبينما هم كذلك كشف الغطاء عن الجنة فأزلفت

دیگر فرمود پیغمبر پس در میان آنکه ایشان همچنین اند ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

فهبت منها ريح فوجد المسلمون عرفها كالمسك وبينهم

پس بوزد از آن بهشت بادی پس بیابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک و میان ایشان

وبينها مسيرة خمسمائة عام ثم كشف الغطاء من جهنم فهبت

و میان بهشت راه پانصد سال است پس ترک دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

منها ريح مع دخان شديد فوجد المجرمون عرفها وبينهم وبينها

از آن بادی با دود سخت پس می یابند گناهگاران بوی او و میان ایشان و میان او

مسيرة خمسمائة عام ثم جيء بها تقاد موثقة بسلسلة عظيمة

راه پانصد ساله است پس آورده شود او را در آن حال که کشیده میشود در زنجیر بزرگ

عليها تسعة عشر خازنا من الملائكة مع كل خازن منهم سبعون

بر آن دوزخ نوزده خزینه دار است از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشد هفتاد

ألف ملك أعوان له يقودها كل خازن منهم مع أعوانه و

هزار فرشته یاری دهنده او را پس بکشند آنرا هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندهای خود و

سائر الخزان مع أعوانهم يمشون عن يمينها وشمالها ودبرها

باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهندهای ایشان میروند از راست او و چپ او و پس او

بيد كل ملك منهم مقمع من حديد يصيحون بها فتمشي

در دست آن فرشته از ایشان باشد با چنگل از آهن فریاد میکنند او را پس روان میشود

ولها زفير وشهيق ووعث وظلمة ودخان وتقعقع

و مر او را آواز در دم است و بر آوردن دم یا آواز است همچو آواز اول خر و آواز آخر خر و سختی و تاریکی و دود و غوغا بسیار

ولهب عال من شدة غضبها على أهلها فينصبونها بين

و زبانه بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس برپا میکنند او را میان

الجنة والموقف فترفع طرفها فتنظر إلى الخلائق ثم تجمح

بهشت و جای ایستادن پس میبردارد چشم خود را آن دوزخ پس مے بیند بسوی خلایق پس ترک حمله میکند

إليهم لتأكلهم فيحبسونها خزنتها بسلاسلها فلو تركت لأتت

بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشان را پس بند میکنند او را نگاهبانان او بزنجیرهای او و اگر مانده شود آن دوزخ هر آئینه

على كل مؤمن وكافر فلما رأت أنها قد حبست عن الخلائق

بر هر مومن و کافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاهداشته شد از خلایق

فارت فورًا شديدًا تكاد تميّز من الغيظ ثم شهقت الثانية

وجوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که بگسلد از شدت غضب پس برکشید فریاد کرد فریاد دوم

فتسمع الخلائق صوت صريف أسنانها فارتعدت عند ذلك

پس بشنوند خلائق آواز بانگ دندان اورا پس بلرزد نزدیک آن

الأفئدة وانخلعت القلوب وطارت الأفئدة وشخصت الأبصار

دلها ومی برآمد دلها ومی برد عقلها وخیره شود چشمها

وبلغت القلوب الحناجر قال قلنا يا نبي الله صفها لنا قال صلى الله عليه

ورسیده دلها بگلوها را گفت گوئیده ای پیغمبر وصف کن آن دوزخ را پس گفت پیغمبر

نعم مثل هذه الأرض عظمًا سبعون جزءًا من بعد سواد مظلمة

آری مثل این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک

لها سبعة رؤوس لكل رأس منها ثلثون بابًا طول كل باب منها

مراورا هفت سر است ومر هر سر اورا سی در است درازی هر در از آن درها

مسيرة ثلث ليال وشفتها العليا تضرب منخرها والشفة السفلى

راه سه شبانروز است ولب زبرین او میرسد سوراخ بینی اورا ولب زیرین او

تسحبها وفي كل منخر من مناخرها ثاق وسلسلة عظيمة يمسكها

میکشد اورا و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او رسنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارد اورا

سبعون ألف ملك غلاظ شداد كأن انيابهم أعينهم كالجمر

هفتاد هزار فرشته درشت وسخت سرون برآمده پیکهای ایشان چشمهای ایشان همچو اخگر است

وألوانهم كلهب النار يفور من مناخرهم لهب ودخان عال

ورنگهای ایشان همچو زبانه آتش است وجوش شد از سوراخهای بینی ایشان زبانه ودود بلند

مستعدين لأمر الجبار تبارك وتعالى قال فتستأذن جهنم

آماده اند فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر پس اجازت خواهد دوزخ

ربها عز وجل في السجود له فيأذن لها في السجود فتسجد ما شاء الله

پروردگار خود را در سجده کردن مراورا پس اذن میکند حق تعالی مراورا پس سجده میکند آن دوزخ

قال ثم يقول لها الجبار عز وجل ارفعي رأسك قال فترفع رأسها

گفت پیغمبر پس گوید مراورا جبار عز وجل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر پس بردارد آن دوزخ

فتقول الحمد لله الذي جعلني ينتقم بي ممن عصاه ولم يجعل

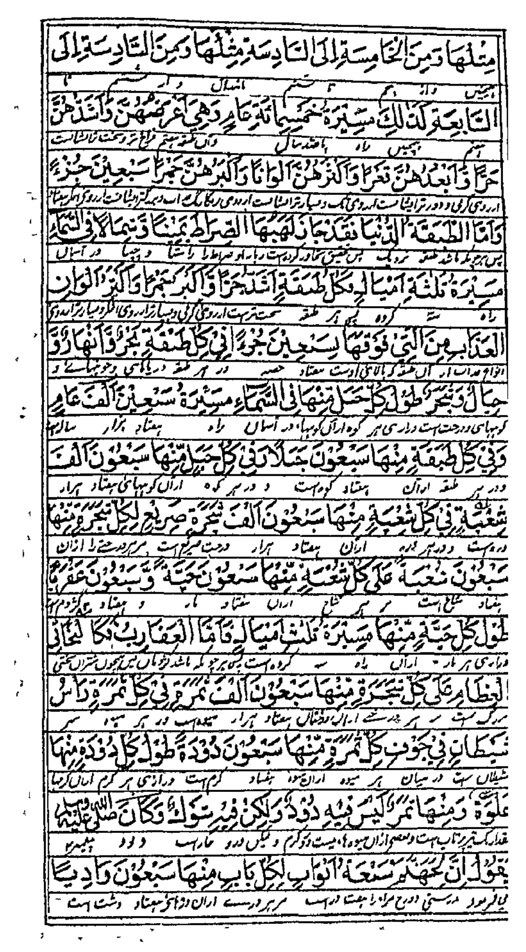
و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام میکند بمن از کسانیکه نافرمانی کردند اورا

شيئًا ممن خلقه ينتقم به مني ثم قال تقول بلسان طلق ذلق

چیزی را از آنچه آفرید اورا که انتقام کرد باو از من پس گفت پیغمبر میگوید بزبان روان هموار



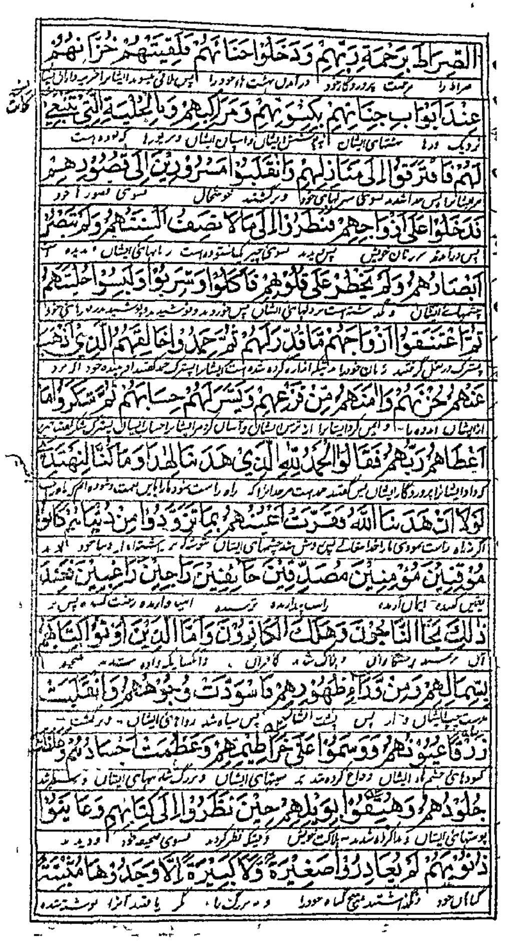
سكت الحمد لله ما شاء الله من ذلك الحمد بصوت لها جهير ثم
حمد است مر خدا را چیزیکه خواسته است خدا تعالی از آن حمد با آواز بلند مر او را بلند است پستر
ترفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا احد ممن
فریاد کرد فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه هیچ یکے از آن کسانیکه
شهد الموقف الا جثى على ركبتيه ثم ترفر الثانية فلا تبقى
حاضر موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانوهای خود پستر فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند
قطرة في عين احد الا بدرت ثم ترفر الثالثة فلو كان لكل
هیچ قطره در چشم کسے مگر می براید پستر فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد مر هر
آدمي او جني عمل اثنين وسبعين نبيا لواقعوها ثم ترفر
آدمی یا جن را کردار هفتاد و دو پیغمبر هر آئینه می افتند او را پستر فریاد میکند
الرابعة فلا يبقى شيء الا انقطع كلامه غير ان جبريل و
فریاد چهارم پس باقی نماند هیچ چیزے مگر بریده شده است کلام او بغیر آنکه بدرستی جبرائیل و
ميكائيل وخليل الرحمن عز وجل متعلقون بالعرش يقول
میکائیل وابراهیم خلیل دست زده بعرش میگوید
كل واحد منهم نفسي نفسي لا اسألك غيرها قال ثم ترمي
هر یکے از ایشان نفسے نفسے میخواهم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پستر می اندازد
بشرر كعدد نجوم السماء اعظم كل شررة كالسحابة العظيمة
آن دوزخ شرارها بشمار ستارها آسمان بزرگ هر شراره مانند ابر بزرگ
الطالعة من المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤس الخلائق
برآئنده است از مغرب پس مے افتد آن شرارها بر سرهاے خلایق
قال ثم ينصب الصراط عليها فيها له سبع قناطر قنطرة ما
فرمود پیغمبر پستر برپا کرده میشود پل صراط بر آن دوزخ مر او را هفت پل است میان
بين كل قنطرتين منها سبعون عاما وقيل سبع قناطر و
هر دو پل راه هفتاد سال باشد وگفته شده است هفت پل است و
عرض الصراط من الطبقة الاولى الى الطبقة الثانية مسيرة
پهنای صراط از طبقه اولے تا طبقه دوم راه
خمسمائة عام ومن الثانية الى الثالثة مسيرة خمسمائة
پانصد سال است واز طبقه دوم تا طبقه سیوم راه پانصد
عام ومن الثالثة الى الرابعة مثلها ومن الرابعة الى الخامسة
سال است واز سیوم تا چهارم مانند آن واز چهارم تا پنجم



مثلها ومن الخامسة الى السادسة مثلها ومن السادسة الى
السابعة كذلك مسيرة خمسمائة عام وهي عرضهن واشدهن
حرا وابعدهن قعرا واكثرهن الوانا واكبرهن جمرا سبعين جزءا
واما الطبقة الدنيا فقد جاز لهبها الصراط يمينا وشمالا وفي السماء
مسيرة ثلثة اميال ولكل طبقة اشد حرا واكبر جمرا واكثر الوان
العذاب من التي فوقها سبعين جزءا في كل طبقة بحر وانهار و
جبال وشجر طول كل جبل منها في السماء مسيرة سبعين الف عام
وفي كل طبقة منها سبعون جبلا في كل جبل منها سبعون الف
شعبة في كل شعبة منها سبعون الف شجرة ضريع لكل شجرة منها
سبعون شعبة على كل شعبة منها سبعون حية وسبعون عقربا
طول كل حية منها مسيرة ثلث اميال واما العقارب فكالبغال
العظام على كل شجرة منها سبعون الف ثمرة في كل ثمرة رأس
شيطان في جوف كل ثمرة منها سبعون دودة طول كل دودة منها
غلوة ومنها ثمر ليس فيه دود ولكن فيه شوك وكان صلى الله عليه وسلم
يقول ان لجهنم سبعة ابواب لكل باب منها سبعون واديا



ثم كل وادٍ منها مسيرة سبعين عاماً ولكل وادٍ منها سبعون
ألف شعبة في كل شعبة منها سبعون ألف مغارة وفي كل
مغارة سبعون ألف شق ثم كل شق منها مسيرة
سبعين عاماً في جوف كل شق منها سبعون ألف ثعبان في
شدق كل ثعبان منها سبعون ألف عقرب لكل عقرب منها
سبعون ألف فقارة في كل فقارة قلة سم لا ينتهي الكافر و
المنافق حتى يواقع ذلك كله قال فبينما الخلائق جاثون
على ركبهم وجهنم تخطر كما يخطر الجمل المغتلم قال فينادي
منادٍ بصوت عال ليقوم النبيون والصديقون والشهداء
والصالحون ثم عرضوا عرضة ردت فيها المظالم ثم عرضوا
الثانية فتجادلت الأرواح والأجساد وظهرت الأجساد على
الأرواح ثم عرضوا على الله الثالثة فطارت الصحف ثم تعلقت في
أيدي الخلق فمن أوتي كتابه بيمينه ومنهم من أوتي كتابه بشماله
ومنهم من أوتي كتابه وراء ظهره فأما الذين أوتوا كتابهم بأيمانهم
فأعطوا نوراً من نور ربهم وهنئتهم الملائكة بكرامتهم فحازوا



القصراط برحمة ربهم ودخلوا جنانهم يلقيهم خزانهم

عند ابواب جنانهم بكسوتهم ومراكبهم وبالحلية التي تبهج

لهم فانتهوا الى منازلهم وانقلبوا مسرورين الى قصورهم

ندخلوا على ازواجهم ينظروا الى ما لا تصف السنتهم ولم تبصر

ابصارهم ولم يخطر على قلوبهم فاكلوا وشربوا ولبسوا حليتهم

ثم اعتنقوا ازواجهم ما قدر لهم ثم حمدوا خالقهم الذي اذهب

عنهم حزنهم وامنهم من فزعهم ويسر لهم حسابهم ثم شكروا لما

اعطاهم ربهم فقالوا الحمد لله الذي هدنا لهذا وما كنا لنهتدي

لولا ان هدنا الله وقرت اعينهم بما تزودوا من دنياهم كانوا

موقنين مؤمنين مصدقين خائفين راجين راغبين فشدّ

ذلك نجا الناجون وهلك الكافرون واما الذين اوتوا كتابهم

بشمالهم ومن وراء ظهورهم فاسودت وجوههم وانقلبت

زرقا عيونهم ووسموا على خراطيمهم وعظمت اجسادهم وغلظت

جلودهم وهتكوا بويلهم حين نظروا الى كتابهم وعاينوا

ذنوبهم لم يغادر صغيرة ولا كبيرة الا وجدوها مثبتة

إلى كتبهم نهم كاسف بالهم سيئ ظنهم شديد رعبهم كثير

در صحیفه‌های خود پس ایشان تیره است دلهای ایشان بد است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

همهم منكسة رؤسهم خاشعة أبصارهم خاضعة رقابهم

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان خیره است چشمهای ایشان فرود افکنده گردنهای ایشان

يسارقون النظر إلى نارهم لا يرتد إليهم طرفهم لأنهم عاينوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیرا که بدرستی ایشان دیدند

أمرا عظيما كبيرا مفظعا جليلا طاما مكربا مفزعا مرعبا

کارے بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه کربا سخت غم آرنده ترس آرنده ترسانیدنده

محزنا مخسئا مهما للقلوب وللعيون مبكيا فأقروا بالعبودية

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس اقرار کردند به بندگی

لربهم واعترفوا بذنوبهم وكان اعترافهم عليهم بارا وعارا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشے و ننگے

ونحن نا وشقاء ولزاما وسخطا قال فبينما القوم بين يدي

و اندوهی و بدبختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر ص پس در میان اوقات قوم پیش

ربهم عز وجل جاثون على ركبهم بذنوبهم معترفون زرقا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده کبود است

أعينهم لا يبصرون هاوية قلوبهم فلا يعقلون مرجفة

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمی دانند چیزے را لرزنده است

أوصالهم فلا يتكلمون منقطعة أرحامهم فلا يتواصلون

بندهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند یکدیگر رحم را

فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون أصيبوا في أنفسهم

پس نیست نسبها در میان ایشان این روز نمی پرسد یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فلا يتجابرون ويسألون الرجعة فلا يجابون قد أيقنوا بما

پس اصلاح کسی نپذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمییابند تحقیق یقین کردند بچیزیکه

كانوا يكذبون فهم عطاش لا يروون وجياع لا يشبعون

بوده اند دروغ نسبت کننده آن را پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وعراة لا يكتسون مغلوبون لا ينصرون محزونون مسلوبون

و برهنه که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده اند

يخسرون أنفسهم وأهليهم وأموالهم ومكاسبهم قال

زیان کرده شده اند در نفسهای خود و اهل خود و مالهای خود و کسبهای خود فرمود پیغمبر ص

بَيْنَمَا الْقَوْمُ كَذٰلِكَ اِذَا اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى خَزَنَةَ جَهَنَّمَ اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا

پس درا وقات که قوم همچنان اند ناگاه امر کند خداتعالی نگاهبان دوزخ را اینکه برآیند ازان دوزخ

وَمَعَهُمْ اَعْوَانُهُمْ وَاَنْ يَحْمِلُوْا اٰدَاتِهِمْ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ وَالْمَقَامِعِ

و یاری دهندے ایشان و اینکه بردارند آلتهاے خود از زنجیرها و طوقها و چکشها

فَاَخْرَجُوْا مِنْهَا عَلٰى نَاحِيَةٍ يَنْتَظِرُوْنَ بِمَا يُؤْمَرُوْنَ قَالَ فَلَمَّا نَظَرَ

پس برآیند فرشتگان ازان دوزخ سوی گوشه منتظر میباشند بچه امر کرده میشوند گفت پیغمبر صلعم پس هرگاه که نظر کرد

اِلَيْهِمُ الْاَشْقِيَاءُ وَعَايَنُوْا اٰلَاتِهِمْ وَرُؤْيَاهُمْ عَضُّوْا اَيْدِيَهُمْ فَاَكَلُوْا

بسوی ایشان بدبختان و دیدند آلتهای ایشان و دیدار ایشان را گزیدند دستهای خود را پس خوردند

اَنَامِلَهُمْ وَهَتَفُوْا بِوَيْلِهِمْ وَفَاضَتْ دُمُوْعُهُمْ وَتَزَلْزَلَتْ اَقْدَامُهُمْ

سرانگشتان خود را و فریاد کردند بهلاکت خود و روان شد اشکهای ایشان و لرزید پاهای ایشان

وَيَئِسُوْا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يَقُوْلُ خُذُوْهُمْ فَغُلُّوْهُمْ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُمْ

و ناامید شدند از هر نیکی پس میفرماید خداتعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید در گردنهای ایشان پس در دوزخ

ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ فَاَوْثِقُوْهُمْ قَالَ فَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ اَنْ يُلْقِيَهُ فِيْ تِلْكَ

بسوزانید پس در زنجیر سخت در بندید ایشان را گفت پیغمبر صلعم پس کسانی را که خواست خداتعالی اینکه بیندازد آنها را در آن

الْاَطْبَاقِ دَعَا خَزَنَتَهَا فَقَالَ لَهُمْ خُذُوْهُمْ فَاَسْرَعَ اِلٰى كُلِّ اِنْسَانٍ

طبقها دوزخ خواند نگاهبانان آنها را پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جستی کرد بسوی هر آدمی

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ مَلَكًا فَشَدُّوْا وَثَاقَهُمْ وَجَعَلُوا الْاَغْلَالَ الثِّقَالَ

ازان فرشتگان هفتاد فرشته پس سخت کردند بندهاے ایشان و گردانیدند طوقهای گران را

فِيْ اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلَ فِيْ مَنَاخِرِهِمْ فَخَنَقُوْا وَجَمَعُوْا بَيْنَ نَوَاصِيْهِمْ

در گردنهای ایشان و زنجیرها در سوراخهای بینی ایشان پس گلوگیر کرده شدند و جمع کرده شدند میان پیشانیهای

وَاَقْدَامِهِمْ مِنْ وَّرَاءِ ظُهُوْرِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ اَصْلَابُهُمْ قَالَ فَلَمَّا نَفْعَلُ

و پاهاے ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتهای ایشان فرمود پیغمبر صلعم پس هرگاه کرده شد

ذٰلِكَ بِهِمْ شَخَصَتْ اَبْصَارُهُمْ وَانْتَفَخَتْ اَوْدَاجُهُمْ وَاحْتَرَقَتْ

آن عذاب ایشان خیره شد چشمهاے ایشان و آماسید رگهای گردن ایشان و سوخت

لُحُوْمُ رِقَابِهِمْ وَسُلِخَتْ عُرُوْقُهُمْ وَاشْتَعَلَ حَرُّ الْاَغْلَالِ فِيْ رُؤُسِهِمْ

گوشتهای گردنهای ایشان چرم دور کرده شد از رگهای ایشان و شعله در گرفت گرمی طوقها در سرهای ایشان

فَغَلَتْ مِنْهَا اَدْمِغَتُهُمْ فَفَاضَتْ عَلٰى جُلُوْدِهِمْ حَتّٰى وَقَعَتْ عَلٰى

پس جوشید ازان گرمی دماغهاے ایشان پس بجست آن مغز بر پوستهاے ایشان تا آنکه افتاد بر

اَقْدَامِهِمْ فَتَسَاقَطَتْ مِنْهَا جُلُوْدُهُمْ وَاخْضَرَّتْ مِنْهَا لُحُوْمُهُمْ

پاهای ایشان پس ریخت ازان گرمی پوستهای ایشان و سبز کرده شد ازان گوشتهای ایشان

فسال منها صديدهم فلما جعلت الاغلال في اعناقهم ملأت

پس روان شد از آن ریم ایشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهای ایشان پر شد

ما بين مناكبهم الى اذانهم فاحترقت لحامهم وتقطعت

میان دوشهای ایشان تا گوشهای ایشان پس سوخت گوشتهای ایشان و بریده شد

شفاههم وبدت انيابهم والسنتهم بصوت وصراخ ووهج

لبهای ایشان را و ظاهر شد دندانهای ایشان و زبانهای ایشان باوازی و فریادی و شوری

لها لهب عال يجري حرها يجري الدم في عروقهم بحوفة يجري

مر آن طوقها را زبانه هست بلند روان میشود گرمی آن مثل روان شدن خون در رگهای ایشان و آن طوقها کاواک اند

خلالها لهب النار فبلغ حر تلك الاغلال قلوبهم فسلخت حتى

در کاواکی انها زبانه آتش پس میرسد گرمی آن طوقها دلهای ایشان را پس پوست میشود گرم آن دلها تا

بلغت حناجرهم فاشتد خناقهم وانقطعت اصواتهم وفنيت

آنکه به گلوها میرسد ایشان و سخت میشود گرفتگی گلوهای ایشان و بریده شد آوازهای ایشان و فنا شد

جلودهم فبينماهم كذلك امر الله تعالى خزنة جهنم ان يكسوهم

پوستهای ایشان پس میان وقت ایشان چنین امر کرد خدا تعالی نگاهبانان دوزخ را اینکه بپوشانند آن

ثيابا قال فلبسوا ثيابهم وسرابيلهم شديدا سوادها ومنتنا

جامها گفت پس پوشانیدند جامهای ایشان و پیراهنهای ایشان سخت بهت سیاهی آن و گندیده است

ريحها وخشنا مسها تلظى من شدة حرها لو وضعت على

بوی او و سخت است سودگی آن زبانه میزند از سختی گرمی خود اگر نهاده شود بر

جبال الارض لاذابتها قال ثم يقول الله عز وجل لخزنة جهنم

کوههای زمین هر آینه گدازد آنها را فرمود پیغمبر پس میگوید خدای تعالی مر خازنان دوزخ را

سوقوهم الى منازلهم قال فياتون بسلاسل اخر اطول واغلظ

برآرید ایشان را بسوی منزلهای ایشان فرمود پیغمبر پس می آرند زنجیرهای دیگر درازتر از آنان و سطبرتر

من اللاتي اوثقوا فيها قال فياخذ كل ملك سلسلة من تلك

از آن زنجیرها که بسته شده بودند در آن فرمود پیغمبر پس بگیرد هر فرشته زنجیری از آن

السلاسل فيقرن فيها امة من الامم ثم يضع طرفها على عاتقه

زنجیرها پس می بندد در آن گروهی از گروه ها پس می نهد یک طرف آن زنجیر بر گردن

فيوليهم ظهره ثم ينطلق بهم مسحوبين على وجوههم في دلو

خود پس بگرداند بجانب ایشان پشت خود پس ببرد ایشان را در اغلال کشیده شده اندر رویهای خود در پس

كل امة منهم سبعون الف ملك يضربونهم بمقامع حتى

هر گروه از ایشان هفتاد هزار فرشته اند میزنند ایشان را بچکشهای که از آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملائكة هذه

آورند ایشان را آن دوزخ پس ایستاده میکنند ایشان را بران دوزخ فرمود پیغمبر پس میگویند مر ایشان را فرشتگان

النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون

آتش آن آتشی است که بودید شما در دنیا به آن تکذیب میکردید آیا سحر است این یا شما نمی بینید

اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم

درآیید آن آتش را پس صبر کنید یا صبر نکنید برابرست برشما جز این نیست جزا داده میشوید مگر چیزی که بودید که

تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها

عمل میکردید فرمود پیغمبر پس هرگاه ایستاده کرده شوند بران دوزخ گشاده شود مر ایشان را درهای وی برداشته شود ازو

غطاؤها فتسعرت والتهبت نارها فخرج منها دخان شديد مع

پرده او پس جوشیده شود دوزخ و برافروخته شود آتش او پس بیرون آید ازان دودی سخت با

شرر كعدد نجوم السماء نظارت إلى السماء مقدار سبعين عاما

شرارهای بعدد شمار ستارهای آسمان پس می پرد آن شرارها بسوی آسمان مقدار هفتاد ساله راه

ثم رجع ذلك فوقع على رؤوسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت

پس بر میگردد آن پس می افتد بر سرهای ایشان پس میسوزد مویهای ایشان و کنده شوند کلهای

جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها إلي يا أهل النار إلي

سرهای ایشان فرمود پیغمبر پس آواز کند دوزخ بآواز بلند خود بسوی من بیایید ای

يا أهل النار أما وعزة ربي لأنتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي

اهل دوزخ آگاه باشید سوگند بعزت پروردگار خود هرآینه انتقام میگیرم از شما پس میگوید حمد است مر خدای را

جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب ذي حرمة

که گردانید مرا غضبناک میشوم از جهت غضب او و انتقام میگیرد بمن از دشمنان خود ای پروردگار صاحب

إلى خزي وقوة إلى قوتي قال فتخرج منها ملائكة ثم يقفوا

بسوی گرمی و قوت بسوی قوت من فرمود پیغمبر پس بیرون می آیند از دوزخ فرشتگان

كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم

فرشتگان را گروهی را از گروه های پس بر میدارد ایشان را بکف دست پس می اندازد ایشان را در دوزخ

على وجوههم فيهوون على رؤوسهم مقدار سبعين عاما من قبل

بر رویهای ایشان پس فرو میروند بر سرهای خود مقدار هفتاد ساله راه پیش از

أن يبلغوا أسفل جبالها فإذا بلغوا رؤوس جبالها لم يستقروا

آنکه برسند بسرهای کوه های آن دوزخ فرمود پیغمبر پس وقتیکه میرسند بسرهای کوه های آن دوزخ قرار نمیگیرند

عليها حتى يبدأ لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال فأكله

بران تا آنکه بدل کرده میشود برای هر آدمی از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پیغمبر پس میخورد

يأكلون على رؤس تلك الجبال أكلة من الزقوم ظاهرة حرارتها

که میخورند بر سر آن کوهها لقمه از زقوم که ظاهر است گرمی او

شديدة مرارتها كثير شوكها قال فبينما هم يمضغون أكلتهم

و سخت است تلخی او و بسیار است خار او فرمود پیغمبر پس میان آنکه ایشان میخایند لقمه خود را

تلك إذا أتتهم الملائكة يضربونهم بمقامعهم فتنكسرت عظامهم

ناگاه می آیند ایشان را فرشتگان میزنند ایشان را بگرزهای که با ایشانست پس شکسته شود استخوانهای ایشان

ثم أخذوا بأرجلهم فألقوهم في جهنم فهووا على رؤسهم مقدار

پس میگیرند پایهای ایشان را پس اندازند ایشان را در دوزخ پس فرو میروند بر سرهای خود مقدار

سبعين عاما من قبل أن يستقروا في شعابها قال فما تقاروا في

هفتاد سال راه از پیش آنکه قرار گیرند در دره های آن کوه فرمود پیغمبر پس قرار نگیرند در

شعابها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال وأكلهم

دره های آن کوه تا آنکه بدل کرده میشود مر هر آدمی را از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و لقمه ایشان

تلك في أفواههم لا يستطيعون أن يسيغوها قال فيجمع الأكلة

آن زقوم باقیست در دهنهای ایشان نمیتوانند فرو بردن آنرا فرمود پیغمبر پس جمع میشود لقمه

والقلب عند الحلق فيغص بها فيستغيث كل إنسان منهم

و دل نزدیک گلو پس گلوگیر کرده میشود بآن پس فریاد میکند هر آدمی از ایشان

بالشراب فإذا في تلك الشعاب أودية تصب إلى جهنم قال

بآب پس بدرستی در آن دره ها رودهااند که میریزند بسوی دوزخ فرمود پیغمبر

فينطلقون يمشون حتى يردوها فيكبوا عليها يشربون منها

پس روان میشوند و میروند تا آنکه فرود آیند بآن رودها پس بروی افتند برآنکه بنوشند از آن

قال فيتقطع جلود وجوههم نتغ فيها قال فلا يستطيعون

فرمود پس کنده میشود پوست های رویهای ایشان پس می اندازند در آن چشمه فرمود پیغمبر پس نمیتوانند

أن يشربوا منها قال فيعرضون عنها إعراضة فتدركهم الملائكة

آنکه بنوشند از آن چشمه فرمود پیغمبر پس روگردان میشوند از آن چشمه روگردانیدنی پس میرسند ایشان را فرشتگان

وهم منكبون على تلك العيون فيضربونهم فتنكسر عظامهم ثم

و حال آنکه ایشان بر روی افتاده اند بران چشمها پس میزنند فرشتگان ایشان را پس شکسته میشود استخوانهای ایشان

يأخذون بأرجلهم فيلقونهم في جهنم فيهوون على رؤسهم مقدار

میگیرند پایهای ایشان را پس می اندازند ایشان را در دوزخ پس فرو میروند بر سرهای خود مقدار

أربعين ومائة عام في لهب ودخان شديد من قبل أن يستقروا في

یکصد و چهل سال راه در زبانه و دود سخت از پیش آنکه قرار گیرند در

121



أو ديتها قال ولا ينقارون في أوديتها حتى يبدأ لكل إنسان

روده‌های دوزخ فرمود پیغمبر قرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را

منهم سبعون جلدا قال ومنتهى تلك العيون في تلك الأودية

از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و نهایت آن چشمه‌ها در آن روده‌ها است

قال فيشربون منها فإذا هي حميم ولا ينقار في بطونهم حتى يبدأ

فرمود پیغمبر پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس آنگاه آن اسیت گرم پس قرار نگیرد در شکمهای ایشان تا که بدل

الله لكل إنسان منهم سبعة جلود قال فإذا ينقار في بطونهم

خدای تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر پس وقتیکه قرار گیرد آن آب گرم در شکمها

تقطع أمعاءهم ثم خرجت من مقاعدهم وجرى باقيه في عروقهم تذيب

ببرد روده‌های ایشان را پس بیرون آید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لحومهم وتصد عن عظامهم وإذا أدركتهم الملائكة فضربت

گوشتهای ایشان و میشکند استخوانهای ایشان و در میرسد ایشان را فرشتگان پس میزند بر

وجوههم وأدبارهم وتدوسهم بمقامعهم لكل مقمع منها ثلثمائة

رویهای ایشان و پس‌های ایشان و سرهای ایشان بچکشهای خود مر هر چکشی از آن سیصد

وستون حرفا فإذا ضربت بها رؤسهم انقلعت جماجمهم وتكسرت

و شصت سر هست پس وقتیکه میزند بآن سرهای ایشان را کنده میشود کله‌های سر ایشان و میشکند

أصلابهم ويسحبوا إلى النار على وجوههم حتى يتوسطوا جحيمهم فاشتعلت

پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میان دوزخ پس می‌افروزد

النار في جلودهم وتعصبت في آذانهم تخرج لهبها من مناخرهم

آتش در پوستهای ایشان و بسته میشود در گوشهای ایشان پس می‌برآید زبانه از سوراخهای

وأضلاعهم وتنفجر الصديد من أجسادهم وخرجت أعينهم

و استخوان پهلوهای ایشان شکافته میشود ریم از تنهای ایشان و می‌برآید چشمهای ایشان

فتعلقت على خدودهم ثم قرنوا مع شياطينهم الذين كانوا

پس آویزان میشود بر رخسارهای ایشان پس ترک بسته کرده میشوند با شیطانهایی که بوده اند

يطيعونهم وآلهتهم التي كانت تستغاثهم فألقوا في أماكن

اطاعت میکردند ایشان را و با بتان که بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای

ضيقة مقرنين فتهتفوا بويلهم ثم تجئ بأموالهم فأحميت

تنگ بهم بسته شده با شیاطین پس فریاد میکنند بهلاکت خویش پس ترک آورده شود مالهای ایشان پس

في نار جهنم فكويت بها جباههم وجنوبهم ووضعت على ظهورهم

در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده شود بر پشتهای ایشان

تخرجت من بطونهم فهم اولياء جهنم وقرناء الشياطين

پس می برآید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین

والحجارة وعلقوا بخطاياهم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

و سنگهای و آویخته میشوند بگناهان خود که همچون کوه است تا سخت شود بر ایشان عذاب

تطول احدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة ايام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنج روز و ستبری او

مسيرة ثلثة ليال وراسه مثل الاقرع وهو جبل باقصى الشام في

راه سه روز و شب و سر او مانند اقرع و آن کوهی است در سر حد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا قد خرج بعضها من راسه وبعضها

دهن آن دو رخی سی و دو نیش باشد تحقیق برآمده است بعضے از آن نیشها از سر او و بعضے

من اسفل لحيته وانفه مثل الرابية العظيمة طول شعر راسه وغلظه

از ته ریش او و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او و ستبری او

مثل شجرة الارز وكذلك اجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا و لب بالای او کشیده شده بجانب بالا

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشر ايام وغلظها

و لب پایین نود گز و درازی دست او راه ده روز و ستبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده اربعون ذراعا

راه یکروز و ران او مانند ورقان و ستبری پوست او چهل گز

بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانه روز و ستبری او راه یکروز تمام هر

حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة اذا صب فوق راسه القطران

پینوله چشم او مانند کوه حراست و آن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود بر سر او پس گداخته

اشتعلت فيه النار فلم تزدد الا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه وسلم

شعله میزند در آن آتش پس زیاده نمیشود مگر از روی زبانه گفت راوی و بوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو ان رجلا اخرج من النار يجر سلسلة مغلولة يده

سوگند بآنکه نفس من بدست قدرت اوست اگر مردی دوزخی برون آید از دوزخ که میکشد زنجیر را بند کرده

الى عنقه في عنقه الاغلال وفي رجليه الكبول ثم راه الخلائق

با گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پای او بندها پس اگر ببیند او را خلایق

لانهزموا عنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها

هر آینه هزیمت خورند از او و بگریزند از او در هر جایی گریز فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

فلو ان معذبا بها دخل منازلها احترقت لحومهم وتصدعت

ور اگر یک عذاب کرده شده در آید جایهای او سوخته میشود گوشتهای ایشان و می شکند

عظامهم وحلت ادمغتهم فسالت على جلودهم واحترقت فقطعت

استخوانهای ایشان و گداخته شود مغزهای ایشان پس سیر برود بر پوستهای ایشان و میسوزد ایشان پس قطع میشود

اوصالهم فسال منها صديدهم فتقددت احشاءهم وسمنت

بندهای ایشان پس روان میشود ازان ریم ایشان پس گرم میگیرند شکمهای ایشان و فربه میشود

ابدانهم وصارت مثل حمار الوحش لها اظافير مثل اظافير النسور

تنهای ایشان و میگردند مانند حمار وحشی مر آنهارا ناخنهاست مانند ناخن کرکسان

والعقبان فتشد ما بين جلودهم ولحومهم فتنهشهم وتتردد

و عقاب پس سخت میرود میان پوستهای ایشان و گوشتهای ایشان و میگزند ایشان را و در

وتتردد كما يتردد الوحش المذعورة يأكلن لحومهم ويشربن

و میگردد چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان و مینوشند

دماءهم ليس لها مأكل ولا مشرب غيره ثم تأخذهم الملئكة

خونهای ایشان که نیست ایشان را خوردن و نوشیدن ورای او پس میگیرد ایشان را فرشتگان

فتسحبهم على وجوههم على الجمر والحجارة كأنها اسنة مستعلة

پس میکشند ایشان را بر رویهای ایشان بر اخگرها و سنگها چنانکه گویا که آنها نیزه هاست در گرفته

منطلقين بهم الى بحر جهنم مسيرة سبعين عاما فلا يبلغونه

آنگاه برند ایشان را بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسند آنرا

حتى تنقطع اوصالهم وتبدل جلودهم في كل يوم سبعين الف

تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان و بدل کرده میشود پوستهای ایشان در هر روز هفتاد هزار

مرة فاذا انتهوا بهم الى حزنه اخذوا بارجلهم فدفعوهم فيه

بار پس وقتیکه میرسند ملائکه با ایشان بکنارهای آن بحر دوزخ میگیرند پاهای ایشان پس می اندازند درمیان آن

فلا يعلم احد قعر ذلك البحر الا الذي خلقه وقد قيل انه مكتوب

پس نمیداند هیچ کسی تک آن دریا مگر آن کسیکه آفریده است او را و تحقیق گفته شد درستی نوشته شده

في بعض اسفار التورية ان بحر الدنيا عند بحر جهنم كعين صغيرة

در بعضی سفرهای توریت بدرستی دریای دنیا نزد دریای دوزخ همچون چشمه خورد است

في ساحل البحر الدنيا فاذا تدنوا منه وجدوا مس العذاب فالبعض

در کنار دریا دنیا پس وقتیکه نزدیک شوند از آن دریا می یابند رسیدن عذاب را پس بعضی

لبعض كانما الذي عذبنا به قبل هذا حلم فيغمسون مرة

مر بعضی را چنانکه آن عذاب که عذاب کرده شده ایم بآن پیش ازین خواب است پس فرو برده میشوند پس یکبار



وريح تفحون ويغلي ويقذف فهم سبعين باعا بعد كل باع كبعد

المشرق من المغرب ثم تسوقهم الملٰئكة بمقامعهم فتضربوهم

بها فتردونهم الى قعرها مسيرة سبعين عاما منها طعامهم

وشرابهم ثم يرتفعون من قعرها مقدار اربعين ومائة عام

يريد احدهم ان يتنفس فيستقبله الملٰئكة بمقامعهم

مبادرين اليه لضربه غير انه يذكر انه اذا رفع رأسه

وقع على رأسه سبعون الف مقمع لا تخطئه شيء منها فيرده

سبعين باعا في قعرها كل باع كبعد المشرق من المغرب قال

فهم فيها ما شاء الله من ذلك حتى يأكل لحومهم وعظامهم

فتبقى ارواحهم فتضرب موجه سبعين عاما ثم تنبذهم الى

ساحل من سواحله فيه سبعون الف مغارة في جوف كل مغارة

سبعون الف شق كل شق منها مسيرة سبعين عاما في جوف

كل شق منها سبعون الف ثعبان طول كل ثعبان منها سبعون

ذراعا لكل ثعبان منها سبعون نابا في كل ناب منها قلة سم

في شدق كل ثعبان منها الف عقرب لكل عقرب منها سبعون



نقارة في كل نقارة منها سم قال فيخرج ازواجهم من ذلك
البحر الى تلك النقارة فيجدد لهم اجساد وجلود ويحلون الحديد
ثم يخرج عليهم تلك الحيات والعقارب فتعلق في كل انسان منهم
سبعون الف حية وسبعون الف عقرب فيصبرون ثم ترتفع
الى ركبهم فيصبرون ثم ترتفع الى صدورهم فيصبرون ثم ترتفع
الى تراقيهم فيصبرون ثم ترتفع فتعلق بمناخرهم وشفاههم
واذانهم فيجزعون وليس لهم مستغاث الا ان يهربوا الى جهنم
فيقعوا فيها فاما الحيات فتمضغ لحومهم وتنسف دماءهم و
اما العقارب فتلدغهم فتساقط لحومهم وتقطع اوصالهم
فاذا وقعوا في النار مكث النار سبعين عاما لا تحرقهم من سم
الحيات والعقارب قال ثم تحرقهم النار سبعين عاما ثم تجدد
لهم جلود غير جلودهم ثم يتبعون بالطعام فيأتيهم الملئكة
بطعام يقال له الوليمة وهو اشد نتنا من الحديد فيمضغونه فلا
يستطيعون يأكلون منه شيئا فيلقونه من افواههم ويسدون
بايديهم من شدة الجوع فيأكلون انا ملهم والفهم فاذا اكلوها

بَدَؤُا بِسَوَاعِدِهِمْ فَأَكَلُوهَا أَيْضًا إِلَى مَرَافِقِهِمْ ثُمَّ بَدَؤُا بِمَرَافِقِهِمْ

آغاز میکنند بساعدهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس آغاز میکنند بآرنجهای خود

فَأَكَلُوهَا إِلَى مَنَاكِبِهِمْ فَتَبْقَى رُؤُسُ الْمَنَاكِبِ لَوْ نَالُوا بَعْدَهَا شَيْئًا مِنْ

پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی ماند سرهای دوشها اگر برسند پس از آن چیزی را از

أَجْسَادِهِمْ بِأَفْوَاهِهِمْ لَأَكَلُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ بِأَجْسَادِهِمْ أُخِذُوا

تنهای خود بدهنهای خویش هر آینه میخورند پس وقتیکه کردند این کار را با تنهای خویش گرفته میشوند

فَنِيطُوا بِتَرَاقِيهِمْ بِكَلَالِيبَ مِنْ حَدِيدٍ عَلَى شَجَرَةِ الزَّقُّومِ فَإِذَا نِيطَ

و آویخته میشوند از سانهای خود بچنگالهای از آهن بر درخت زقوم پس چون آویخته شود

مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا فِي شُعْبَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ تَجِيءُ مُصَوَّبِينَ عَلَى رُؤُسِهِمْ

از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد و پیچ میشود در آن حال که آویخته شده اند بسرهای خود

فَيُوقَدُ تَحْتَهُمُ الْجَحِيمُ فَيَسْتَقْبِلُ حَرُّ النَّارِ وُجُوهَهُمْ مِقْدَارَ

پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ روهای ایشان را مقدار

سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ أَجْسَادُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ تُجَدَّدُ

هفتاد سال تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس نو کرده میشود

لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَنَامِلِهِمْ وَتَلْهَبُ النَّارُ مِنْ تَحْتِهِمْ

ایشان را پوست و تنها پس آویخته میشوند بسر انگشتان خود و زبانه آتش در زیر ایشان

تَدْخُلُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَأْكُلُ مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

می درآید در کونهای ایشان و میخورد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می برآید آن آتش از سوراخهای

وَأَفْوَاهِهِمْ وَمَسَامِعِهِمْ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ عِظَامُهُمْ

دو دهنهای | و گوشهای ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

وَلُحُومُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُتْرَكُونَ وَيُجَدَّدُ لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ

و گوشت ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس گذاشته میشوند پس تازه کرده میشود مر ایشان را

ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَبْصَارِهِمْ مِثْلَهَا فَلَا يَزَالُونَ يُعَذَّبُونَ كَذَلِكَ حَتَّى

پس آویخته میشوند به چشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند همچنین تا آنکه

لَا يَبْقَى مَفْصِلٌ فِي أَجْسَادِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهِ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا

باقی نماند هیچ بندی در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

وَلَا تَبْقَى شَعْرَةٌ فِي رُؤُسِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهَا فَيَأْتِيهِمُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

و باقی نماند موی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن و می آید ایشان را مرگ از هر

مَفْصِلٍ مِنْهُمْ وَمَا هُمْ بِمَيِّتِينَ وَمِنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ فَإِذَا

بندی از ایشان و حال آنکه نیستند ایشان از مردگان و پس آن عذاب سخت پس وقتیکه



تعلق ذلك بهم كله ان لو تم فانطلقوا بكل انسان منهم الى منزله

مغلولا بسلسلة مسحوبا على وجهه قال ولهم منازل فيها لقدر

اعمالهم فمنهم من تعطى منزلة مسيرة شهر طولها وعرضها مثل ذلك

نار تتوقد لا ينزله غيره ومنهم من تعطى منزلة مسيرة تسع وعشرين

ليلة طولا وعرضا ثم كذلك تنقص منازلهم وتضيق حتى ان

احدهم ليعطى منزلة مسيرة يوم طولا وعرضا ومن نحو سعة

منازلهم يعذبون فمنهم من يعذب على القفا ومنهم من يعذب

جالسا ومنهم من يعذب جاثيا على ركبتيه ومنهم من يعذب

قائما على رجليه ومنهم من يعذب منبطحا على بطنه فهذه المنازل

كلها اضيق على اهلها من زج الرمح ومنهم من تكون ناره الى كعبيه

ومنهم من تكون ناره الى ركبتيه ومنهم من تكون ناره الى حقويه

ومنهم من تكون ناره الى سرته ومنهم من تكون ناره الى ترقوته

ومنهم من تكون ناره غرقا ثم ترة تعلوا به وترة تدنو فيبلغه

مسيرة شهر في قعرها واذا وقعوا في منازلهم قرن كل منهم مع

قرنائهم بكوا حتى تنزف دموعهم ثم يبكون الدم بعد الدموع



حتی لو ان السفن ارسلت اذا بکوا فی دموعهم لجرت قال وهم

تا آنکه اگر کشتی ها سیر داده شود در اشکهای ایشان هر آینه روان شوند فرمود پیغمبر مر ایشانرا

یوم یجتمعون فیه فی اصل الجحیم ثم لا یکون جماعة ابدا قال فاذن

روزی هست که جمع میشوند در آن روز در اصل دوزخ پس از آن هیچ گاه نباشد جماعت همیشه فرمود پس اذان کند

الله فی ذلک الیوم ناد مناد فی اصل الجحیم لیسمع صوته اعلاهم

خدای تعالی مر ایشانرا در آن روز ندا کننده ندا کند در اصل دوزخ که میشنود آواز او بالای ایشان

واسفلهم وادناهم واقصاهم یقال له حنتر یقول یا اهل النار

و پایین ایشان و نزدیک ایشان و دور ایشان گفته میشود مر آن ندا کننده را حنتر میگوید ای اهل دوزخ

اجتمعوا فیجتمعون اجمعون فی اصل الجحیم ومعهم الزبانیة قال

یکجا شوید پس یکجا میشوند همه در اصل دوزخ و با ایشان نگاهبانان اند فرمود

فیأمرون من بینهم فیقول الذین استضعفوا للذین استکبروا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بودند

انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قال

بدرستی ما بوده ایم مر شمارا پس رو در دنیا پس آیا هستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا هیچ چیزی بگویند

الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد وقال الذین

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان همه در آن دوزخ ایم بدرستی خدا ایم تحقیق حکم کرد میان بندها و گویند کسانی

استکبروا للذین استضعفوا لا مرحبا بکم ایانا تستغیثون قال

متکبر بودند مر کسانی را که ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنید از ما یان بگویند

الذین استضعفوا للذین استکبروا بل انتم لا مرحبا بکم انتم

کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند بلکه شما خوشی و فراخی مباد

قدمتموه لنا فبئس القرار قال الذین استضعفوا للذین استکبروا

پیش آوردید آن عذاب مارا پس بدست آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانی را که متکبر بوده اند

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار فقال الذین

پروردگار ما کسی که پیش آورد مارا عذاب پس بیفزای او را عذاب دو چندان در آتش پس بگویند کسانیکه

استکبروا لو هدانا الله لهدیناکم قال الذین استضعفوا للذین

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود مارا خدا هر آینه راه راست مینمودیم شمارا بگویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

استکبروا بل مکر اللیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر بالله ونجعل

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز چنانکه میفرمودید مارا اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

له اندادا فنبرأ منکم وما کنتم تدعوننا الیه فی الدنیا قال

او را انبار پس بیزاریم از شما و چیزی که بوده اید میخوانید مارا بسوی آن در دنیا فرمود پیغمبر

429

ثم اقبلوا اجمعين على قرنائهم من الشياطين فقالوا اغويتم

پس ترک روی آرند همه بر نزدیکان خود از شیاطین پس گویند شیاطین ایشان را گمراه کردیم شما را

كما غوينا قال الشيطان عند آخر مقالتهم بصوت له عال يا اهل

چنانکه گمراه شدیم گوید شیطان نزد آخر گفتار ایشان به آوازی که مر او راست بلند ای اهل

النار ان الله وعدكم وعد الحق ودعاكم الله فلم تجيبوه ولم

دوزخ بدرستی خدای تعالی وعده کرد شما را وعده راست و خواند شما را بسوی آن پس قبول نکردید او را و

تصدقوا وانى وعدتكم وعدا فاخلفتكم وما كان لى عليكم من

راست نداشتید و من وعده کردم شما را پس وعده خلاف کردم با شما آن وعده را و نبوده مرا بر شما

سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لى فلا تلوموني ولوموا انفسكم

غلبه مگر اینکه خواندم شما را پس قبول کردید فرمان مرا پس ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای

ما انا بمصرخكم وما انتم بمصرخى فانا الغريق اليوم بما عبدتموني

نیستم فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من پس منم غرق امروز بسبب آنکه شریک کردید مرا در عبادت

من دون الله قال فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين قال

از غیر خدا تعالی فرمود پس ندا کند ندا کننده میان ایشان که لعنت خداست بر ظالمان فرمود

فلعن عند ذلك الذين استضعفوا الذين استكبروا ولعن الذين

پس لعنت کنند در آن وقت آن کسانی که ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند و لعنت کنند کسانی

استكبروا الذين استضعفوا ولعنوا قرناءهم من الشياطين و

که متکبر بوده اند مر کسانی را که ضعیف بوده اند و لعنت کنند نزدیکان خویش از شیاطین و

لعنهم قرناؤهم ثم قالوا لقرنائهم يا ليت بيننا وبينكم بعد

لعنت کنند ایشان را نزدیکان ایشان پس گفتند مر نزدیکان خود را کاشکی بودی میان ما و شما دوری

المشرقين فبئس القرناء انتم لنا اليوم وبئس الوزراء كنتم لنا في

مشرق و مغرب پس بد نزدیکان اید شما مارا امروز و بد وزیران بودید شما مارا در

الدنيا فلما نظروا الى جماعتهم قال بعضهم لبعض هلموا فاطلبوا

دنیا پس هرگاه که دیدند بسوی جماعت خود گفت بعضی از ایشان مر بعضی را پس بیائید پس بطلبید

الى الخزنة فلعلهم يشفعون لنا عند ربهم فيخفف عنا يوما

از خازنان دوزخ شاید ایشان شفاعت کنند مارا نزد پروردگار خویش پس سبک کنند از ما روزی

من العذاب قال وهم على ذلك بعد لم يرون قال وبين مراجعة

از عذاب فرمود و ایشان در بر حال عذاب کرده میشوند فرمود و میان جواب دادن خازنان

الخزنة اياهم مقدار سبعين عاما ثم يراجعوهم فيقولون الى

خازنان ایشان را مقدار هفتاد سال است پس ترک جواب میدهند ایشان را پس میگویند آیا



تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ بَلَى قَالَ الْخَزَنَةُ فَادْعُوا

نیامده بودند شمارا پیغامبران شما گفتند همه ایشان آری گفتند خازنان پس دعا کنید

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّ الْخَزَنَةَ لَا يَرُدُّ

ونیست دعای کافران مگر در گمراهی فرمود پس هرگاه که دیدند بدرستی خازنان باز نگردانید

عَلَيْهِمْ خَيْرًا اسْتَغَاثُوا بِمَالِكٍ فَقَالُوا يَا مَالِكُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

بر ایشان نیکی طلب فریاد رسی میکنند بمالک سردار خازنان دوزخ پس میگویند ای مالک دعا کن برای ما از

فَلْيَقْضِ عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ فَيَمْكُثُ مَالِكٌ مِقْدَارَ الدُّنْيَا لَا يُجِيبُهُمْ

پس حکم کند بر ما بمرگ پس درنگ میکند مالک مقدار بقای دنیا جواب نمیدهد ایشان را

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ قَوْلًا ثُمَّ يُرَاجِعُهُمْ فَيَقُولُ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ أَحْقَابًا

وباز نمیگرداند بر ایشان گفتار پس بعد از آن باز میگرداند پس میگوید بدرستی شما درنگ کننده اید چند حقبه

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْكُمُ الْمَوْتَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّ مَالِكًا لَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ

پیش از آنکه بیاید بر شما مرگ پس هرگاه که می بینند باز نگرداند مالک بر ایشان

خَيْرًا اسْتَغَاثُوا بِرَبِّهِمْ فَقَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا

نیکی طلب فریاد رسی میکنند بپروردگار پس میگویند ظالمان ای پروردگار ما برآر ما را از آن

فَإِنَّا ظَالِمُونَ يَعْنِي نَقُولُ إِنْ عُدْنَا فِي مَعْصِيَتِكَ قَالَ فَيَمْكُثُ

بدرستی ما ظالم ایم یعنی اگر باز گردیم در بیفرمانی تو پس ظالم ایم فرمود پیغمبر پس درنگ میکند

الْجَبَّارُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا لَا يُرَاجِعُهُمْ بِقَوْلِهِمْ

خدا جبار مقدار هفتاد سال باز نمیگرداند بایشان گفتار ایشان

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا ثُمَّ أَجَابَهُمْ بِقَوْلِهِ وَأَنْزَلَهُمْ مَنْزِلَةَ الْكِلَابِ

ورد نمیکند بر ایشان نیکی بعد از آن جواب میدهد ایشانرا بقول خود و فرود می آرد ایشانرا جای سگان

وَقَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَا يَرْحَمُهُمْ

پس میگوید خوار باشید در آن دوزخ و کلام مکنید مرا فرمود پس هرگاه می بینند که رحم نمیکند

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا

ورد نمیکند بر ایشان نیکی میگویند بعضی ایشان بعض دیگر را برابر است بر ما جزع کنیم

مِنَ الْعَذَابِ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

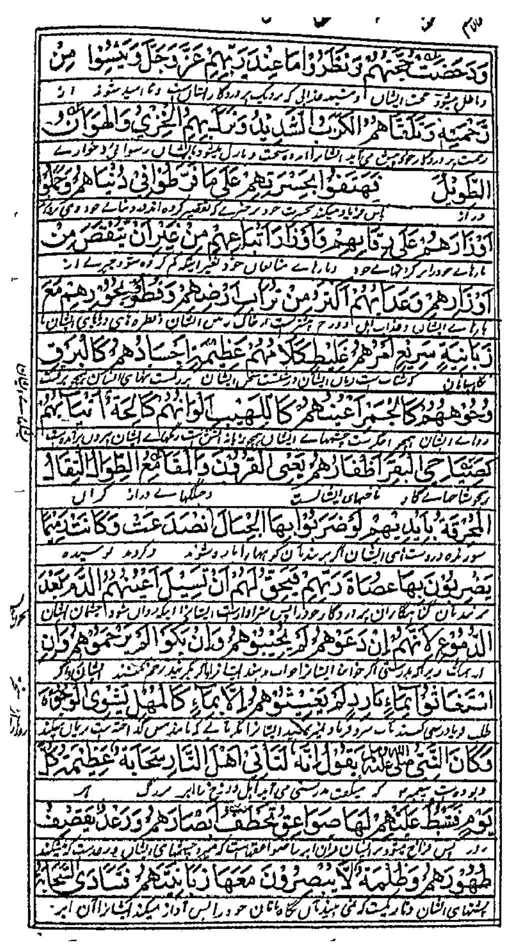
از عذاب یا صبر کنیم نیست ما را خلاصی پس نیست ما را از شفاعت کنندگان

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ

ونه یار دلسوز پس اگر بدرستی ما را باشد بازگشتی باشیم از مومنان فرمود

ثُمَّ تَنْصَرِفُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى مَسَاكِنِهِمْ نَزَلَتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَقْدَامُهُمْ

بعد از آن باز میگردانند ایشانرا فرشتگان بسوی جایهای ایشان پس میلغزد نزدیک آن پاهای ایشان



وَدَحَضَتْ حُجَّتُهُمْ وَنَظَرُوا مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَيَئِسُوا مِنْ

داخل بشود حجت ایشان و دیدند عذابی که نزدیک پروردگار ایشان است و نا امید شوند از

رَحْمَتِهِ وَتَلَقَّاهُمُ الْكَرْبُ الشَّدِيدُ وَنَالَهُمُ الْخِزْيُ وَالْهَوَانُ

رحمت پروردگار خود و پیش می آید ایشان را اندوه سخت و حاصل بشود بایشان رسوائی و خواری

الطَّوِيلُ فَيَهْتِفُوا بِحَسْرَتِهِمْ عَلَى مَا فَرَّطُوا فِي دُنْيَاهُمْ وَحَمَلُوا

دراز پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزی که تقصیر کرده اند در دنیای خود و برداشتند

أَوْزَارَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ فَإِذَا أَتْبَاعُهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ

بارهای خود را بر گردنهای خود بارهای متابعان خود بغیر اینکه کم کرده شود چیزی از

أَوْزَارِهِمْ وَعَذَابُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ تُرَابِ أَرْضِهِمْ وَنُطْفِ بُحُورِهِمْ مَعَ

بارهای ایشان و عذاب ایشان در دوزخ بیشتر است از خاک زمین ایشان و قطره های دریای ایشان با

زَبَانِيَةٍ سَرِيعٍ أَمْرُهُمْ غَلِيظٍ كَلَامُهُمْ عَظِيمَةٍ أَجْسَادُهُمْ كَالْبَرْقِ

نگاهبانان که شتابست زبان ایشان درشت سخن ایشان بزرگ است تنهای ایشان همچو برق

وُجُوهُهُمْ كَالْجَمْرِ أَعْيُنُهُمْ كَاللَّهَبِ أَلْوَانُهُمْ كَاللُّجَّةِ أَنْيَابُهُمْ

روهای ایشان همچو انگشت چشمهای ایشان همچو زبانه آتش است رنگهای ایشان همچون ...

كَصَيَاصِي الْبَقَرِ أَظْفَارُهُمْ يَعْنِي الْقُرُونَ وَالْمَقَامِعُ الطِّوَالُ الثِّقَالُ

همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشانست دهلها دراز گران

الْمُحْرَقَةُ بِأَيْدِيهِمْ لَوْ ضَرَبُوا بِهَا الْجِبَالَ لَتَصَدَّعَتْ وَكَانَتْ رَمِيمًا

سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند آن گرزها را بر کوهها شکسته گردد و ریزه ریزه شود

يَضْرِبُونَ بِهَا عُصَاةَ رَبِّهِمْ فَيَحِقُّ لَهُمْ أَنْ تَسِيلَ أَعْيُنُهُمُ الدَّمَ بَعْدَ

میزنند بآن گناهگاران پروردگار خود را پس سزاوار است ایشان را اینکه روان شود از چشمان ایشان

الدُّمُوعِ لِأَنَّهُمْ إِنْ دَعَوْهُمْ لَمْ يُجِيبُوهُمْ وَإِنْ بَكَوْا لَمْ يَرْحَمُوهُمْ وَإِنْ

خون بعد از آب چشم زیرا که اگر بخوانند ایشان را جواب ندهند ایشان را و اگر بگریند رحم نکنند بر ایشان و اگر

اسْتَغَاثُوا بِمَاءٍ بَارِدٍ لَمْ يُغِيثُوهُمْ إِلَّا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ

طلب فریادرسی کنند بآب سرد فریاد نرسند ایشان را مگر بآبی که مانند مس گداخته است بریان میکند روها را

وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّهُ لَتَأْتِي أَهْلَ النَّارِ سَحَابَةٌ عَظِيمَةٌ كَ

و بود رسول خدا که میگفت هر آینه می آید اهل دوزخ را ابری بزرگ

يَوْمَ تَنْشَطُ عَلَيْهِمْ لَهَا صَوَاعِقُ تَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ وَرَعْدٌ يَقْصِفُ

روزی پس فراخ میشود بر ایشان آن ابر با صاعقه ها است که میربایند چشمهای ایشان را و رعدیست که میشکند

ظُهُورَهُمْ وَظُلْمَةٌ لَا يُبْصِرُونَ مَعَهَا زَبَانِيَتُهُمْ تُنَادِي السَّحَابَةُ

پشتهای ایشان را و تاریکیست که نمی بینند با آن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشان را آن ابر

بِصَوْتٍ لَهَا جَهْرٍ يَا أَهْلَ النَّارِ مَا تُرِيدُونَ أَنْ أُمْطِرَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ أَمْطِرْنَا

باوازے کہ مراو راست سخت اہل دوزخ سے خواہید کہ بارش کنم شمارا پس میگویند ہمہ بیار بر ما را

الْمَاءَ الْبَارِدَ فَتُمْطِرُهُمْ سَاعَةً حِجَارَةً تَقَعُ عَلَى رُءُوسِهِمْ تَنْقَطِعُ جَمَاجِمُهُمْ ثُمَّ تُمْطِرُهُمْ سَاعَةً

آب سرد پس میبارد ایشانرا ساعتے بسنگ کہ می افتد بر سرہاے ایشان پس میشکند کاسہای سر

أُخْرَى أَنْهَارًا مِنْ حَمِيمٍ وَجَمْرًا كَثِيرًا وَسِيَاطًا وَخَطَاطِيفَ مِنَ الْحَدِيدِ ثُمَّ تُمْطِرُهُمْ سَاعَةً أُخْرَى

دیگر نہرہاے آب گرم و انگشت بسیار و تازیانہ و خطفہا از آہن بعد ازان میبارد ایشانرا ساعتے دیگر

حَيَّاتٍ وَعَقَارِبَ وَدُودٍ وَغِسْلِينٍ قَالَ فَإِذَا أُمْطِرَتْ فِي جَهَنَّمَ سُجِرَ بَحْرُهَا

مارہا و کژدمہا و کرم و ریم آب گرم گفت پس وقتیکہ در دوزخ گرم میشود دریاے او

فَمَاجَتْ لُجَجُهَا وَغَضِبَتْ فَلَمْ تَتْرُكْ فِي جَهَنَّمَ سَهْلًا وَلَا جَبَلًا إِلَّا

پس موج میزند دریا آب او و غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ پستے و نہ کوہے بلند مگر

ارْتَفَعَتْ عَلَيْهِ فَتَغْرَقُ أَهْلُ النَّارِ أَجْمَعِينَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمُوتُوا قَالَ

بلند شد برو پس غرق میشود اہل دوزخ ہمہ غیر اینکہ بمیرند فرمود

فَتَزْدَادُ جَهَنَّمُ عَلَى مَنْ فِيهَا مِنَ الْعُصَاةِ غَيْظًا وَحَرًّا وَزَفِيرًا وَ

پس زیادہ میشود در دوزخ برکسیکہ دراست از گنہگاران از روے خشم و از روی گرمی و برآوردن نفس

شَهِيقًا وَلَهَبًا وَدُخَانًا وَظُلْمَةً وَوَعْثًا وَسُمُومًا وَحَمِيمًا وَجَحِيمًا

فرو بردن آن و از روی زبانہ و دود و سیاہی و از روی پردہ و از روی باد گرم و آب گرم و از روی

وَسَعِيرًا وَشِدَّةً عَلَى مَنْ فِيهَا لِنِقْمَةِ رَبِّهَا فَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا

و شور سوزش و سختی برکسیکہ درآن دوزخ ست از جہت غضب پروردگار پس پناہ میجوئیم بخدا از دوزخ

وَمِنْ أَعْمَالِهَا وَمُقَارَنَةِ أَهْلِهَا اللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّهَا لَا تُورِدْنَا

و از عملہاے آن و نزدیکی اہل آن ای بارخدای پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرو میار ما را

حِيَاضَهَا وَلَا تَجْعَلْ فِي أَعْنَاقِنَا أَغْلَالَهَا وَلَا تُلْبِسْنَا مِنْ ثِيَابِهَا

بحوضہای او و مگردان در گردنہاے ما طوقہاے آن و مپوشان مارا از جامہاے او

وَلَا تُطْعِمْنَا مِنْ زَقُّومِهَا وَلَا تَسْقِنَا مِنْ حَمِيمِهَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا

و مخوران مارا از زقوم او و منوشان مارا از آب گرم آن و مگمار بر ما

خُزَّانَهَا وَلَا تَجْعَلْنَا مَأْكَلَةً لِنَارِهَا وَلٰكِنْ جَوِّزْنَا بِرَحْمَتِكَ صِرَاطَهَا

نگہبانان او و مگردان مارا خوراک آتش او ولیکن بگذران مارا برحمت از صراط او

وَاصْرِفْ عَنَّا شَرَرَهَا وَلَهَبَهَا حَتَّى تُنْجِيَنَا بِرَحْمَتِكَ مِنْهَا وَمِنْ

و بازگردان از ما شررہاے او و زبانہاے او تا رستگاری دہی مارا برحمت خویش و از

دُخَانِهَا وَمِنْ كَرْبِهَا وَعَذَابِهَا آمِينَ يَا رَبَّ الْعٰلَمِينَ وَكَانَ يَقُولُ

دود او و از اندوہ او و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بود وے گفتی



صلى الله عليه لو ان ادنى باب من ابواب جهنم فتح بالمغرب لذابت

منه جبال المشرق كما يذوب القطر ولو ان شررة من شرر

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلى دماغه

حتى يفور على جسده وان ادنى اهل النار عذابا رجال الحذى

لهم نعال من نار تخرج من مسامعهم ومناخرهم وتغلى منها

ادمغتهم والذين يلونهم يلقون على صخر من صخور جهنم

يتفصفصون فيها كما يتفصفص الحب من المقلى الحار وكلما سقطوا

من صخرة وقعوا على اخرى فاهل النار كلهم يعذبون على قدر

اعمالهم نعوذ بالله من اعمالهم ومصيرهم قال صلى الله عليه واما

عذاب الذين لا يحفظون فروجهم فيناطون بفروجهم بقدر

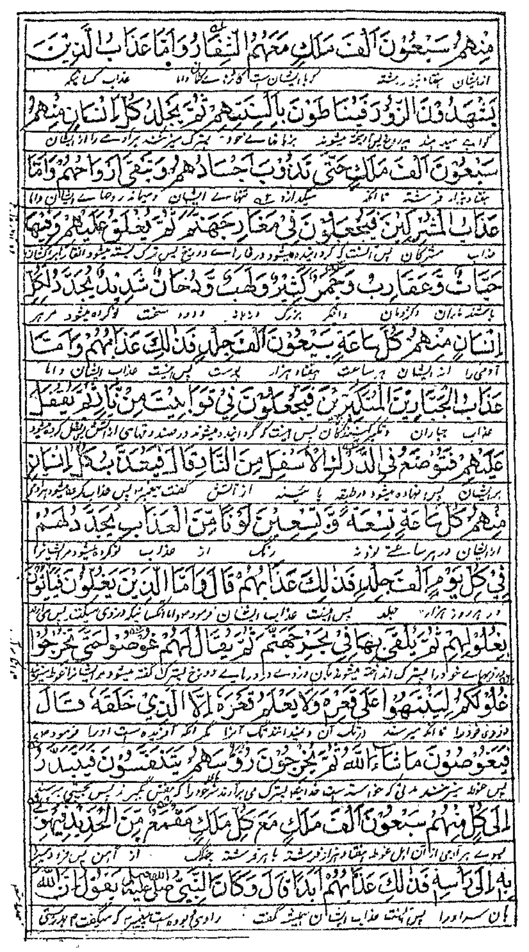
ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم وتبقى ارواحهم لم يزولوا

فتجدد لهم اجساد وجلود ثم يعذبون فيجلد كل انسان منهم

سبعون الف ملك قدر ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم

وتبقى ارواحهم فذلك عذابهم واما عذاب السارق فيقطع عضوا

عضوا ثم يجدد فذلك عذابه عذابه فيبادر الى كل انسان



منهم سبعون ألف ملك معهم السفار وأما عذاب الذين

يشهدون الزور فيناطون بألسنتهم ثم يجلد كل إنسان منهم

سبعون ألف ملك حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم وأما

عذاب المشركين فيجعلون في مغار جهنم ثم يغلق عليهم وفيها

حيات وعقارب وجمر كثير ولهب ودخان شديد يجلد كل

إنسان منهم كل ساعة سبعون ألف جلد فذلك عذابهم وأما

عذاب الجبابرة المتكبرين فيجعلون في توابيت من نار ثم يقفل

عليهم فتوضع في الدرك الأسفل من النار فيعذب به الإنسان

منهم كل ساعة تسعة وتسعين لونا من العذاب يجلد أحدهم

في كل يوم ألف جلد فذلك عذابهم قال وأما الذين يغلون فيأتون

بغلولهم ثم يلقى بها في بحر جهنم ثم يقال لهم غوصوا لتخرجوا

غلولكم لينتهوا على قعره ولا يعلم قعره إلا الذي خلقه قال

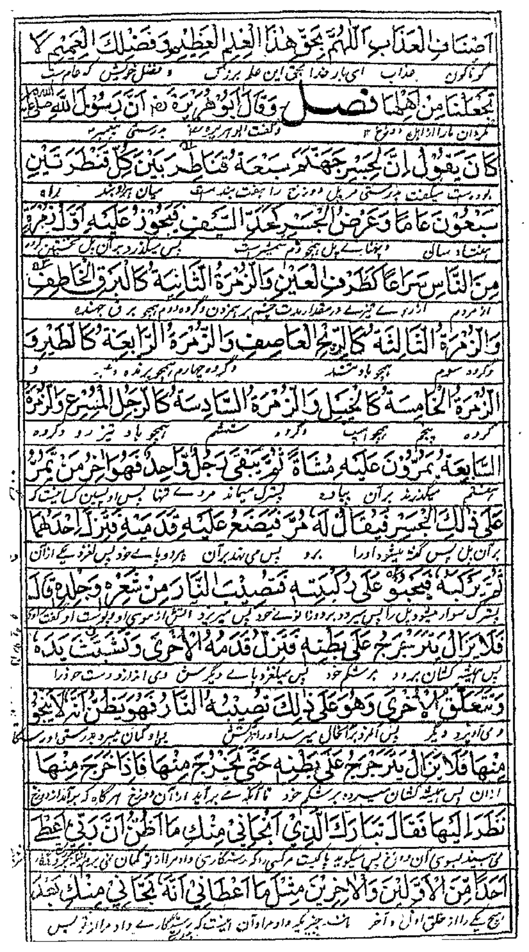
فيغوصون ما شاء الله ثم يخرجون رؤوسهم يتنفسون فيبتدر

إلى كل منهم سبعون ألف ملك مع كل ملك مقمع من الحديد يهوي

به إلى رأسه فذلك عذابهم أبدا قال وكان النبي صلى الله عليه يقول إن الله



تقضي على أهل النار إنهم لابثون فيها أحقابا فلا أدري كم من
حقب غير أن الحقب الواحد ثمانون ألف سنة والسنة ثلثمائة
وستون يوما واليوم ألف سنة مما تعدون فالويل لأهل النار
والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها
النار وويل لتلك الرؤس التي كانت لا تصبر على الصداع حين
يصب فوقها الحميم وويل لتلك الأعين التي كانت لا تصبر على الرمد
حين تحترق وتشخص في النار وويل لتلك الآذان التي كانت تسمع
الأحاديث بتلذذها حين يفور منها لهب وويل لتلك المناخر
التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تحشى بالنار وويل لتلك
الأعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الأغلال
وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين
يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تتلظى نارا و
ويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الأذى حين يدخلها
الزقوم من نار جهنم تقطع أمعاءهم وويل لتلك الأقدام التي كانت
لا تصبر على الحفاء حين تحذى لها نعال من نار وويل لأهل النار من



أصناف العذاب اللهم بحق هذا العلم العظيم وفضلك العميم لا

تجعلنا من أهلها **فصل** وقال أبو هريرة رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

كان يقول إن لجسر جهنم سبعة قناطر بين كل قنطرتين

سبعون عاما وعرض الجسر كحد السيف فيجوز عليه أول زمرة

من الناس سراعا كطرف العين والزمرة الثانية كالبرق الخاطف

والزمرة الثالثة كالريح العاصف والزمرة الرابعة كالطير و

الزمرة الخامسة كالخيل والزمرة السادسة كالرجل المسرع والزمرة

السابعة يمرون عليه مشاة ثم يبقى رجل واحد فهو آخر من يمر

على ذلك الجسر فيقال له مر فيضع عليه قدميه فتزل أحدهما

ثم يركبه فيحبو على ركبتيه فتصيب النار من شعره وجلده قال

فلا يزال يزحف على بطنه فتزل قدمه الأخرى وتثبت يده

وتتعلق الأخرى وهو على ذلك تصيبه النار فهو يظن أنه لا ينجو

منها فلا يزال يزحف على بطنه حتى يخرج منها فإذا خرج منها

نظر إليها فقال تبارك الذي أنجاني منك ما أظن أن ربي أعطى

أحدا من الأولين والآخرين مثل ما أعطاني أنه أنجاني منك بعد



ادريت ولقيت قال فيأتيه ملك من الملائكة فيأخذ بيده
فينطلق به الى غدير بين يدي باب الجنة فيقول له الملك اغتسل
في هذا الغدير واشرب منه قال فيغتسل ويشرب منه فيعود له
ريح اهل الجنة والوانهم ثم ينطلق به فيوقفه على باب جهنم فيقول
له قف هٰهنا حتى يأتيك اذن من ربك عز وجل قال فينظر الى
اهل النار ويسمع عواءهم كعواء الكلاب قال فيبكي فيقول يا رب
اصرف وجهي عن اهل النار لا اسألك يا رب غيره قال فيأتيه
ذلك الملك من عند رب العالمين عز وجل فيحول وجهه من النار
الى الجنة قال وبين مقامه الى باب الجنة خطوة فينظر الى باب
الجنة وعرضها وان ما بين عضادتي باب الجنة مسيرة اربعين
عاما للطير المسرع قال فيسأل ذلك الرجل ربه عز وجل فيقول
يا رب انك قد احسنت الي الاحسان كله انجيتني من النار و
صرفت وجهي عن اهل النار الى الجنة انما بيني وبين باب الجنة
خطوة فأسألك يا رب بعزتك ان تدخلني الباب ولا اسأل غيره
ولكن اجعل الباب بيني وبين اهل النار فلما اسمع حسيسها ولا



أرى أهلها قال فيأتيه ذلك الملك من عند رب العالمين فيقول أي

بینم اہل آنرا گفت پس مے آید او را آن فرشتہ از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر

آدم ما الذي يك ألست زعمت أنك لا تسأل غيره وأعليه السلام

آدم عجیب … ادعا می کردی که … نخواہم جز آن گفت

فيقول ويحلف لا وعزة الرب لا أسأل غيره فيأخذه بيده فيدخله

پس میگوید آری و سوگند میخورد سوگند بعزت پروردگار که نخواہم جز آن پس میگیرد دست او را

الباب ثم ينطلق الملك إلى عند رب العالمين عز وجل قال فينظر

در بہشت بعد روان میشود فرشتہ بسوی پروردگار عالمیان گفت راوی پس مے بیند

ذلك الرجل في الجنة عن يمينه وشماله وبين يديه مسيرة سنة

آن مرد در بہشت از راست خود و چپ خود و پیش خود یکسالہ راہ

فلا يرى أحدا غير الشجر والثمر وبين مقامه إلى أدنى شجرة خطوة قال

پس نمی بیند ہیچکس را جز درخت و میوہ و میان جای او و نزدیک درخت یک گام است گفت

فينظر إليها فإذا أصلها ذهب وغصنها فضة بيضاء وورقها

پس می بیند بسوے آن درخت پس ناگاہ بیخ آن درخت زر است و شاخ او نقرہ سفید و برگ او

كأحسن حلل رآها آدمي وثمارها ألين من الزبد وأحلى من العسل

بہتر نیکو پوشاکے کہ دیدہ است آنرا آدمی و میوہ آن نرم تر از مسکہ و شیرین تر از شہد

وأطيب ريحا من المسك قال فتحير ذلك الرجل مما رأى قال فيقول

و خوشبو تر از مشک گفت پس حیران میشود آن مرد از آنچہ می بیند پس میگوید ای

يا رب نجيتني من جهنم وأدخلتني باب الجنة فأحسنت إلي

پروردگار رہانیدے مرا از دوزخ و در آوردی مرا در بہشت و نیکو کردے بسوے من

الإحسان كله وإنما بيني وبين هذه الشجرة خطوة لا أسألك غيره

نیکوئی … میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواہم از تو جز آن

قال فيأتيه ذلك الملك فيقول ما الذي يك يا ابن آدم ألست زعمت

گفت پس می آید او را آن فرشتہ پس میگوید او را عجب … ای پسر آدم آیا نبودی که گفتی

أنك لا تسأل زيادة ثم ما لك تسأل وأين ما أقسمت لا تستحي قال

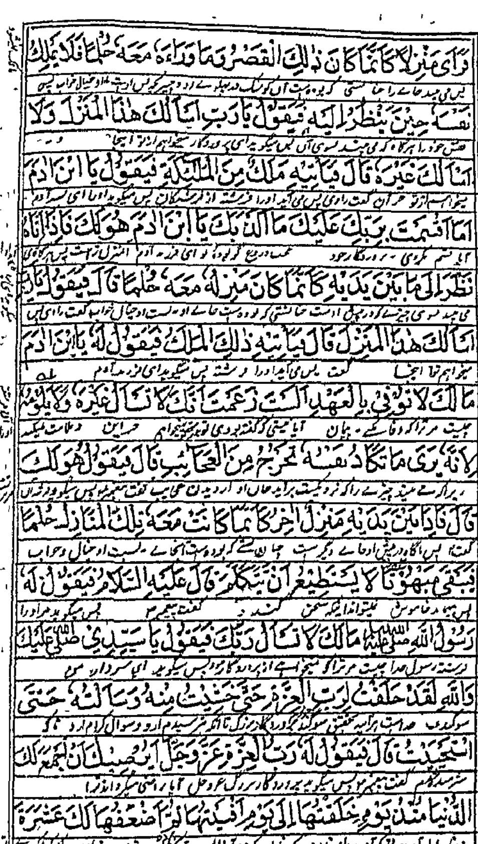
… سوال نخواہی کرد زیادہ را … سوگند … آیا شرم نمیداری گفت

فيأخذ بيده فينطلق به إلى أدنى منازله فإذا هو بقصر من لؤلؤ

پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیک ترین منزل او پس ناگاہ او ملاقات میکند با قصر از

بين يديه على مسيرة سنة قال فإذا أتاها نظر إلى ما بين يديه

پیش او فراخی راہ یکسالہ گفت پس چون آید آنجا می بیند بسوی آنچه پیش اوست



ورأى منزلا كأنما كان ذلك القصر وما وراءه معه حلما فلا يملك

نفسه حين ينظر إليه فيقول يا رب أما لك هذا المنزل ولا

أما لك غيره قال فيأتيه ملك من الملائكة فيقول يا ابن آدم

أما أتممت بربك عليك ما الذي بك يا ابن آدم هو لك فإذا أتاه

نظر إلى ما بين يديه كأنما كان منزله معه حلما قال فيقول يا رب

أما لك هذا المنزل قال فيأتيه ذلك الملك فيقول له يا ابن آدم

ما لك لا توفي بالعهد ألست زعمت أنك لا تسأل غيره ولا يلومه

لأنه يرى ما تكاد نفسه تخرج من العجائب قال فيقول هو لك

قال فإذا أتى بين يديه منزل آخر كأنما كانت معه تلك المنازل حلما

فبقي مبهوتا لا يستطيع أن يتكلم قال عليه السلام فيقول له

رسول الله صلى الله عليه ما لك لا تسأل ربك فيقول يا سيدي صلى عليك

والله لقد حلفت لرب العزة حتى خشيت منه وسألته حتى

استحييت قال فيقول له رب العزة عز وجل أيرضيك أن أجمع لك

الدنيا منذ يوم خلقتها إلى يوم أفنيتها ثم أضعفها لك عشرة

أضعاف قال فيقول ذلك الرجل يا رب أتهزأ بي وأنت رب العالمين



قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

گفت پس میگوید او را پروردگار هر آینه من قادرم اینکه بکنم آنرا پس بطلب از من

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

چیزی که میخواهی گفت پس میگوید آن مرد ای پروردگار برسان مرا بمردمان گفت راوی پس می آید او را فرشته

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُو لَهُ شَيْءٌ كَأَنَّهُ لَمْ

پس میگیرد دست او را پس میبرد او را در حالیکه میرود در بهشت تا آنکه ظاهر میشود او را چیزی که گویا نه

يَكُنْ رَأَى مَعَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سَجْدَتِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

دیده است با او چیزی را پس می افتد در آن حالت که سجده کننده است و میگوید در سجده خود بدرستی پروردگار من

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

تجلی کرد مرا پس میگوید او را فرشته بردار سر خود را این منزل تست و آن کمترین منازل تست

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَحَارَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

گفت پس میگوید اگر نه بدرستی خدا ... هر آینه حیران میشد از نور این کوشک

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

پس فرود می آید در آن کوشک پس ملاقات میکند او را مردی که چون ببیند روی او را و لباس او را

بَقِيَ مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

میماند حیران گمان میبرد بدرستی او فرشته است پس می آید او را آن مرد پس میگوید سلامتی بر تو باد

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

و رحمت خدا و برکت های او هر آینه تحقیق آمد وقت مر ترا اینکه بیائی پس باز میدهد بر او

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

میگوید مر او را کیستی تو ای بنده خدا پس میگوید من نگاهبانم مر ترا و من بر این

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

جا و مر ترا مانند من هزار نگاهبان است هر یکی از ایشان کوشکی است از کوشکهای تو

وَلَكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

و مر ترا هزار کوشک است در هر کوشک هزار خدمتگار و زن است از حور عین گفت

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ وَفِي جَوْفِهَا

پس می آید در کوشک خود آن پس ناگاه او ملاقی میشود بخرگاهی از مروارید سفید و درون او

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

هفتاد خانه در هر خانه هفتاد در است مر هر دری را از آن قبه است از مروارید

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَبْلُ فَإِذَا

پس می آید بسوی آن خرگاهها پس میگشاید آنها را و نگشوده است آنرا هیچ کسی از خلق خدا



هو في جوف تلك القبة قبة من جوهرة حمراء طولها سبعون

ذراعا لها سبعون بابا كل باب منها يفضي الى جوهرة حمراء على مثل

طولها سبعون بابا ليس منها جوهرة على لون صاحبتها في كل جوهرة

أزواج ومنابر وأسرة فاذا دخلها وجد فيها زوجة من الحور

العين فيسلم عليها فترد عليه السلام ثم يقومون سبهوتا فتقول له

قد آن لك ان تزورنا وانا زوجتك قال فينظر في وجهها فيرى

وجهه في وجهها كما يرى احدكم وجهه في المرآة من الحسن والجمال

والصفوة فاذا عليها سبعون حلة في كل حلة سبعون لونا ليس

منها لون على لون صاحبتها يرى مخ ساقها من ورائها لا يرد طرفه

اعراضه الا ازددت حسنا في عينيه سبعين ضعفا فهي له مرآة

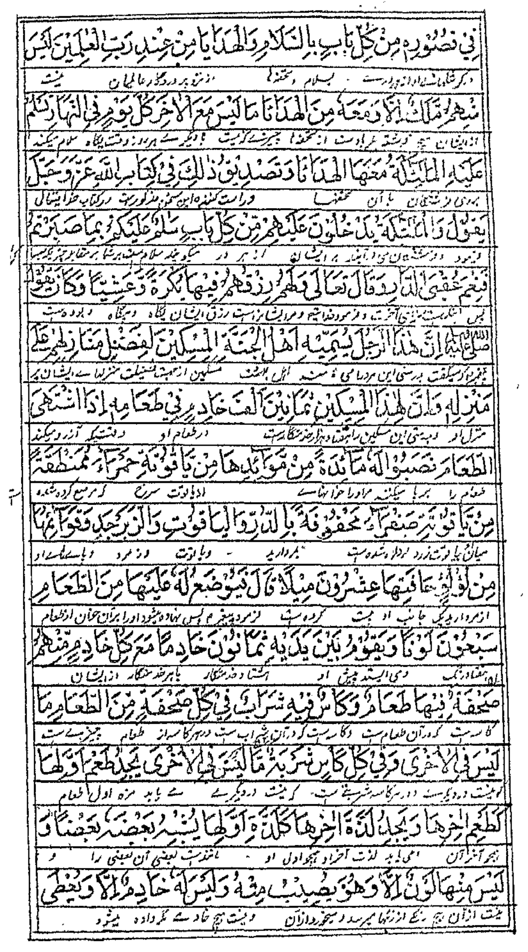
وهو لها مرآة قال وان لكل قصر منها ثلثمائة وستون بابا على كل

باب ثلثمائة وستون قبة من لؤلؤ وياقوت وجوهرة ليس منها

قبة على لون صاحبتها واذا اشرف على ظهر القصر اشرف على ملكه

مسيرة من الارض ينفذ بصره انا سار فيه سار في ملكه مائة سنة

لا ينتهي الى شيء فيه الا نظر اليه أجمع وان الملائكة تدخل عليه



في قصوره من كل باب بالسلام والهدايا من عند رب العالمين ليس

منهم ثلاث إلا ومعه من الهدايا ما ليس مع الآخر كل يوم في النهار تسلم

عليه الملائكة معها الهدايا وتصديق ذلك في كتاب الله عز وجل

يقول والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم

فنعم عقبى الدار قال تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وكان يقول

صلى الله عليه إن هذا الرجل يسميه أهل الجنة المسكين لفضل منازلهم على

منزله وإن لهذا المسكين ثمانين ألف خادم في طعامه إذا اشتهى

الطعام تصبوا له مائدة من موائدها من ياقوتة حمراء ممنطقة

من ياقوتة صفراء محفوفة بالدر والياقوت والزبرجد قوائمها

من لؤلؤ حافتيها عشرون ميلا قال يوضع له عليها من الطعام

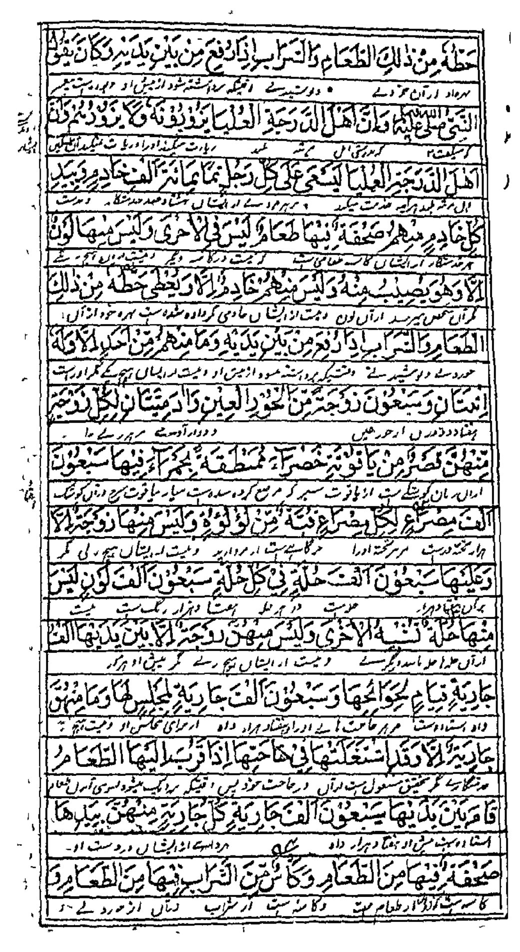
سبعون لونا ويقوم بين يديه ثمانون خادما مع كل خادم منهم

صحفة فيها طعام وكأس فيه شراب في كل صحفة من الطعام ما

ليس في الأخرى وفي كل كأس شربة ما ليس في الأخرى يجد طعم أولها

كطعم آخرها ويجد لذة آخرها كلذة أولها يشبه بعضه بعضا و

ليس منها لون إلا وهو يصيب مثله وليس له خادم إلا ويعطى



حظه من ذلك الطعام والشراب إذا رفع من بين يديه وكان يقول

النبي صلى الله عليه وسلم وإن أهل الدرجة العليا يزورونه ولا يزورونهم ولا

أهل الدرجة العليا ليسعى على كل رجل ثمانمائة ألف خادم بيد

كل خادم منهم صحفة فيها طعام ليس في الأخرى وليس منها لون

إلا وهو يصيب منه وليس منهم خادم إلا ويعطي حظه من ذلك

الطعام والشراب إذا رفع من بين يديه وما منهم من أحد إلا وله

اثنتان وسبعون زوجة من الحور العين وآدميتان لكل زوجة

منهن قصر من ياقوتة خضراء ممنطقة بحمراء فيها سبعون

ألف مصراع لكل مصراع قبة من لؤلؤة وليس منها زوجة إلا

وعليها سبعون ألف حلة في كل حلة سبعون ألف لون ليس

منها حلة تشبه الأخرى وليس منهن زوجة إلا بين يديها ألف

جارية قيام لحوائجها وسبعون ألف جارية لمجلسها وما منهن

جارية إلا وقد استغلتها في حاجتها إذا قرب إليها الطعام

قائم بين يديها سبعون ألف جارية كل جارية منهن بيدها

صحفة فيها من الطعام وكأس من الشراب فيها من الطعام و



والشراب ما ليس في الأخرى وكان يقول صلى الله عليه وسلم يشتاق الرجل إلى

و نوشیدنی که نیست در دیگرے و بود پیغمبر صلعم که میگفت آرزومند میشود مرد بسوے

أخ له كان يحبه في الله عز وجل في الدنيا فيقول يا ليت شعري ما

برادر دیگر دوست میداشت او را در محبت خداے تعالی عز وجل در دنیا پس میگوید ای کاشکے دانستمی چه میشود و مرا که چه

فعل أخي فلان شفقة عليه أن يكون قد هلك فيطلع الله عز

کرد برادر من فلان از جهت ترسیدن بر او از آنکه هلاک شده باشد پس آگاه میشود خداے تعالی

وجل على ما في قلبه فيوحي إلى الملائكة أن سيروا بعبدي هذا إلى

بر چیزے که در دل اوست پس وحی میکند خدا تعالی بسوے فرشتگان اینکه سیر کنند بنده مرا این بسوے

أخيه فيأتيه الملك بنجيبة عليها رحلها من مياثر النور فتأتي

برادر او پس می آرند او را فرشته بناقه برگزیده که بر پشت پالان از منبرها از نور گفت پیغمبر

فيسلم عليه فيرد عليه السلام ويقول له قم فاركب وانطلق

پس سلام میگوید بر وی فرشته پس باز میدهد آن مرد سلام بر آن فرشته پس میگوید مر او را برخیز پس سوار شو و روان شو

إلى أخيه قال فيركب عليها فيسير في الجنة مسيرة ألف عام

بسوے برادر خود فرمود صلعم پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بهشت راه هزار سال

أسرع من أحدكم إذا ركب نجيبة فسار عليها فرسخا قال فلا يكون

شتابنده تر از یکے شما وقتیکه سوار میشود بناقه خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسخ گفت صلعم پس نمیباشد

شيء حتى يبلغ منزل أخيه قال فيسلم عليه فيرد عليه السلام و

چیزے تا آنکه میرسد جاے برادر خود پس سلام میدهد بر برادر پس باز میدهد بر وے سلام و

يرحب به قال فيقول أين كنت يا أخي لقد كنت أشفقت عليك

مرحبا گوید باو گفت پیغمبر پس میگوید آمده برادر را کجا بودی تو ای برادر من هر آینه بوده ام بترسیدم بر تو

قال فيعتنق كل واحد منهما صاحبه ثم يقولان الحمد لله الذي

گفت پیغمبر پس کنار میگیرد هر یکے از ایشان برادر خود را پس میگویند حمد ست مر خداے را

جمع بيننا فيحمدان الله عز وجل بأحسن أصوات سمعها أحد من

که جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خداے عز وجل را به نیکوترین آوازها که نشنیده است آنرا یکے از

الناس قال فيقول الله عز وجل لهما عند ذلك يا عبدي ليس هذا

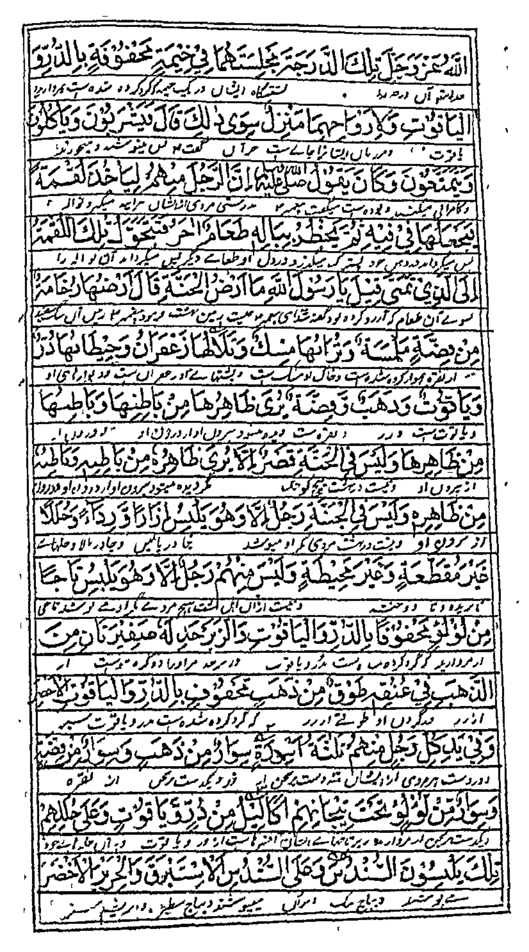
مردم فرمود پس میگوید خداے عز وجل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندها نیست این

حين عمل ولكن هذا حين نعمة ومسألة فاسألاني أعطكما ما

وقت بندگی لیکن این وقت دعا و خواهش است پس بطلبید تا دهم شما را چیزے که

شئتما فيقولان يا رب اجمع بيننا في هذه الدرجة قال فيجعل

میخواهید شما پس میگویند ای پروردگار ما جمع کن میان ما در این درجه فرمود صلعم پس میگرداند



الله عزّ وجلّ تلك الدرجة مجلستهما في خيمة محفوفة بالدرّ

عز وجل آن درجه را نشستگاه ایشان در یک خیمه گرد کرده شده ست بمروارید

والياقوت ولازواجهما منزل سوى ذلك قال يشربون ويأكلون

یاقوت و مر زنان ایشان را جایی ست جز آن گفت پس مینوشند و میخورند

ويمتحون وكان يقول صلى الله عليه ان الرجل منهم ليأخذ لقمة

و کام را میلیسند و بوده ست میگفت پیغمبر مر کسی مردی از ایشان را لقمه میگیرد

فيجعلها في فيه ثم يخطر بباله طعام آخر فيتحول تلك اللقمة

پس میگذارد در دهن خود پس میگذرد در دل او طعامی دیگر پس میگرداند آن لقمه را

الى الذي تمنى قيل يا رسول الله ما ارض الجنة قال ارضها رخامة

سوی آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پیغمبر خدا چیست زمین بهشت فرمود پیغمبر زمین آن سنگیست

من فضة ملسة وترابها مسك وكلأها زعفران وحيطانها درّ

از نقره هموار کرده شده ست و خاک او مشک ست و گیاههای او زعفران ست و دیوارهای او

وياقوت وذهب وفضة يرى ظاهرها من باطنها وباطنها

و یاقوت ست و زر و نقره ست دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهرها وليس في الجنة قصر الا يرى ظاهره من باطنه وباطنه

از بیرون او و نیست در بهشت هیچ کوشکی مگر دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهره وليس في الجنة رجل الا وهو يلبس ازارا ورداء وحللا

از بیرون او و نیست در بهشت مردی مگر او میپوشد جامه زیرین و چادر بالا و حلهای

غير مقطعة وغير مخيطة وليس منهم رجل الا وهو يلبس تاجا

نا بریده و نا دوخته و نیست از اهل بهشت هیچ مردی مگر او میپوشد تاجی

من لؤلؤ محفوفا بالدرّ والياقوت والزبرجد له ضفيرتان من

از مروارید گرد کرده شده ست بدر و یاقوت و زبرجد مر او را دو گیسو ست از

الذهب في عنقه طوق من ذهب محفوف بالدرّ والياقوت الاحمر

از زر در گردن او طوقیست از زر که گرد کرده شده ست بدر و یاقوت سرخ

وفي يد كل رجل منهم ثلثة اسورة سوار من ذهب وسوار من فضة

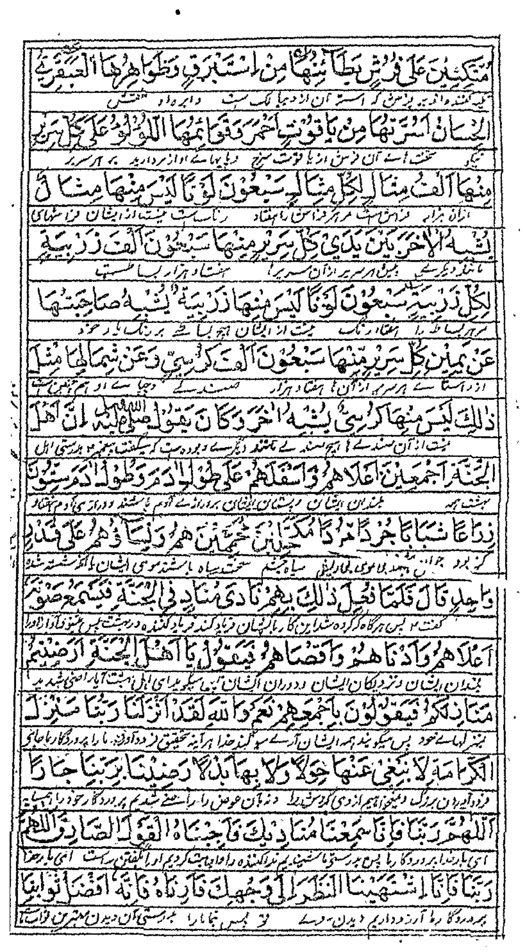
و در دست هر مردی از ایشان سه دست برنجن است دست برنجنی از زر و دیگر دست برنجن از نقره

وسوار من لؤلؤ تحت تيجانهم اكاليل من درّ وياقوت وعلى حللهم

دیگر دست برنجن از مروارید زیر تاجهای ایشان افسرهاست از در و یاقوت و بر حلهای ایشان

تلك يلبسونه السندس وعلى السندس الاستبرق والحرير الاخضر

میپوشند دیباج تنک و بر آن دیباج ستبر و بر ریشم سبز



متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وظواهرها العبقری

تکیه کننده‌اند بر فرش که استر آن از دیبای تنک است و ابره او منقش

الحسان اسرتها من یاقوت احمر وقوائمها اللؤلؤ علی کل سریر

نیکو تخت است آن فرش از یاقوت سرخ پایهای او از مروارید بر هر سریر

منها الف مثال لکل مثال سبعون لونا لیس منها مثال

از آن هزار فراش است مر هر فراش را هفتاد رنگ است نیست از ایشان فراشهای

یشبه الآخر بین یدی کل سریر منها سبعون الف زربیة

مانند دیگری پیش هر سریر از آن سریرها هفتاد هزار بالشست

لکل زربیة سبعون لونا لیس منها زربیة یشبه صاحبتها

مر هر بالشه را هفتاد رنگ نیست از ایشان هیچ بالشه برنگ یار خود

عن یمین کل سریر منها سبعون الف کرسی وعن شمالها مثل

از راست است هر سریر از آن را هفتاد هزار مسندی و چپ است او هم چنین است

ذلک لیس منها کرسی یشبه آخر وکان یقول صلی الله علیه وسلم ان اهل

نیست از آن مسندی هیچ مسندی مانند دیگری و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی اهل

الجنة اجمعین اعلاهم واسفلهم علی طول آدم وطول آدم ستون

بهشت همه بلندان ایشان و پستان ایشان بر درازی آدم باشند و درازی آدم شصت

ذراعا شبابا جردا مردا مکحلین حسنین هم رتبا وهم علی قدر

گز بود جوانان بی موی بی ریش سیاه چشم سخت سیاه باشند موی ایشان بالا گشته شده

واحد قال فلما فعل ذلک بهم نادی مناد فی الجنة فیسمع صوت

گفت پس هرگاه کرده شد این کار با ایشان فریاد کند فریاد کننده در بهشت پس شنود آواز او را

اعلاهم وادناهم واقصاهم فیقول یا اهل الجنة ارضیتم

بلندان ایشان و نزدیکان ایشان و دوران ایشان پس میگوید ای اهل بهشت آیا راضی شدید

منازلکم فیقولون باجمعهم نعم والله لقد انزلنا ربنا منزل

بمنزلهای خود پس میگویند همه ایشان آری سوگند خدا هر آینه تحقیق فرود آورد ما را پروردگار ما جای

الکرامة لا نبغی عنها حولا ولا بها بدلا رضینا بربنا جارا

فرود آمدن بزرگی و نمیخواهیم از وی گردش را و نه بآن عوض را راضی شدیم بپروردگار خود همسایه

اللهم ربنا فانا سمعنا منادیک فاجبناه القول الصادق اللهم

ای بار خدا پروردگار ما پس بدرستی ما شنیدیم ندا کننده را اجابت کردیم او را گفتن راست است ای بار خدا

ربنا فانا اشتهینا النظر الی وجهک فارناه فانه افضل ثوابنا

پروردگار ما آرزو داریم دیدن روی تو پس بنما آن را ما را بدرستی آن دیدن بهترین ثواب ما


عندك قال فأمر الله عز وجل عند ذلك بالجنة التي فيها منزله

نزدیک تو گفت پس امر فرماید خدای عز وجل نزد آن بهشت که در آن منزل اوست

تحليه وابنها دار السلام خذي زينتك وتزيني واستعدي

لزيارة عبادي فاسمعت لربها واطاعته قبل ان تقضي الكلمة

برای زیارت بندگان من پس بشنود امر پروردگار خود را و فرمان برد پیش از آنکه تمام شود کلمه

واحدثت زينتها واستعدت لزيارة الله تعالى فيأمر الله تعالى

ملكا من الملائكة ان ادع عبادي الى زيارتي قال فيخرج ذلك

الملك من عند الرحمن فينادي باعلى صوته بصوت له لذيذ

ثم فرد يقول يا اهل الجنة يا اولياء الله زوروا ربكم قال فيسمع

دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت کنید پروردگار خود را گفت پس

صوته اعلاهم واسفلهم فيركبون على النوق والبراذين باعنتهم

يسيرون في ظل الى حبب تلال من مسك ابيض وزعفران

اصفر فيسلمون عند الباب فيسلمهم ان يقولوا السلام

علينا من ربنا فيستاذنون فيؤذن لهم فيتعممون فيدخلون

بر ما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده شود

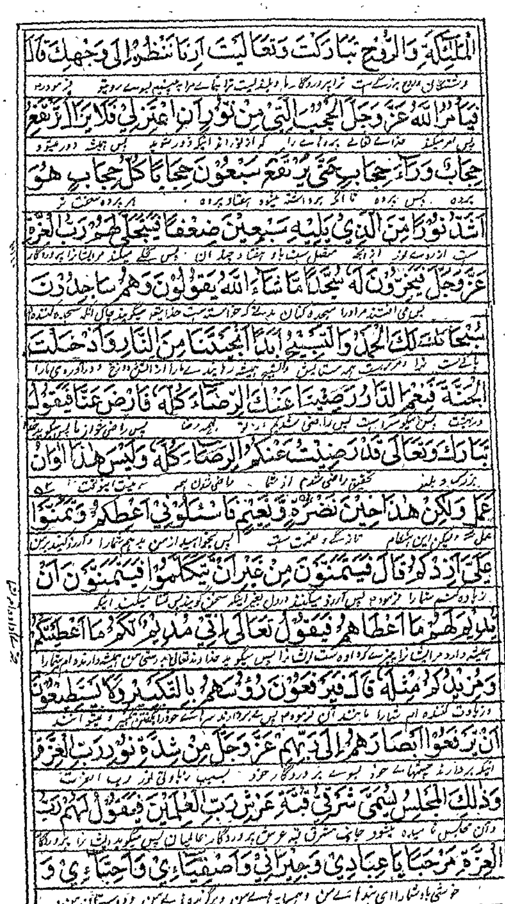
الباب فتهب ريح من تحت العرش اسمها المثيرة فتنسف

تلال المسك والزعفران فتعبر في جيوبهم ودورهم وثيابهم

فيدخلون فينظرون الى عرش ربهم وكرسيه نورا سلام عليهم

من غير ان يتجلى لهم فيقولون سبحانك ربنا قدوس رب

از غیر آنکه تجلی کند ... پس میگویند پاکیست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار



الملئكة والروح تباركت وتعاليت ارنا ننظر الى وجهك قال
فيأمر الله عز وجل الحجب التي من نور ان اعتزلي فلا يزال يرفع
حجاب وراء حجاب حتى يرفع سبعون حجابا كل حجاب هو
اشد نورا من الذي يليه سبعين ضعفا فيتجلى لهم رب العزة
عز وجل فيخرون له سجدا ما شاء الله يقولون وهم ساجدون
سبحانك لك الحمد والتسبيح ابدا انجيتنا من النار وادخلت
الجنة فنعم الدار رضينا عنك الرضا كله فارض عنا فيقول
تبارك وتعالى قد رضيت عنكم الرضا كله وليس هذا اوان
عمل ولكن هذا حين نضرة ونعيم فاسئلوني اعطكم وتمنوا
علي اذكركم قال فيتمنون من غير ان تكلموا فيتمنون ان
يدوم لهم ما اعطاهم فيقول تعالى اني مديم لكم ما اعطيتكم
ومزيدكم منه قال فيرفعون رؤسهم بالتكبير ولا يستطيعون
ان يرفعوا ابصارهم الى ربهم عز وجل من شدة نور رب العزة
وذلك المجلس يسمى شرقي قبة عرش رب العلمين فيقول لهم رب
العزة مرحبا يا عبادي وجيراني واصفيائي واحبائي و
خوشی باد شمارا ای بندگان من و همسایگان من و برگزیدگان من و دوستان من و

أَوْلِيَائِي وَخِيرَتِي مِنْ خَلْقِي وَأَهْلِ طَاعَتِي قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيِ

دوستان من و برگزیدگان من از خلق من و اهل طاعت من گفت پس آنگاه پیش

عَرْشِ رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ وَمِنْ دُونِ تِلْكَ الْمَنَابِرِ كَرَاسِيُّ مِنْ

عرش پروردگار منبرهاست از نور و از نزدیک آن منبرها کرسیها است از

نُورٍ وَمِنْ دُونِ تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ الْفُرُشُ وَدُونَ الْفُرُشِ النَّمَارِقُ وَدُونَ

نور و از نزدیک آن کرسیها فرشهاست و نزدیک فرشها بالشهاست و نزدیک

النَّمَارِقِ الزَّرَابِيُّ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ هَلُمُّوا اجْلِسُوا عَلَى كَرَامَتِي

بالشها بساطهاست گفت پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بیایید بنشینید بر بزرگواری من

فَيَتَقَدَّمُ الرُّسُلُ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الْمَنَابِرِ وَيَتَقَدَّمُ الْأَنْبِيَاءُ فَيَجْلِسُونَ

پس پیش میروند پیغمبران پس می‌نشینند بر آن منبرها و پیش میروند پیغامبران پس می‌نشینند

عَلَى تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ وَيَتَقَدَّمُ الصَّالِحُونَ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الزَّرَابِيِّ

بر آن کرسیها و پیش میروند نیکوکاران پس می‌نشینند بر آن بساطها

قَالَ فَتُوضَعُ لَهُمْ مَوَائِدُ مِنْ نُورٍ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا

گفت پس نهاده میشود برای ایشان خوانها از نور بر هر خوانی هفتاد رنگ

مُكَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

آراسته کرده شده است به مروارید و یاقوت گفت پس میگوید پروردگار بزرگی مر خدمتگاران خود را

أَطْعِمُوهُمْ فَيُوضَعُ لَهُمْ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَحْفَةٍ مِنْ

طعام دهید ایشان را پس نهاده میشود برای ایشان بر هر خوانی هفتاد هزار پیاله از

دُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَفِي كُلِّ صَحْفَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ فَيَقُولُ

مروارید و یاقوت و در هر پیاله هفتاد رنگ از طعام گفت پس میگوید

عَزَّ وَجَلَّ كُلُوا يَا عِبَادِي قَالَ فَيَأْكُلُونَ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ قَالَ

پروردگار بخورید ای بندگان من گفت پس میخورند آنچه خواسته است خدا از این طعام گفت

يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ طَعَامَنَا الْيَوْمَ الَّذِي عِنْدَ أَهْلِنَا

پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی را بدرستی طعام ما

عِنْدَ هٰذَا حُلْمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ اسْقُوا عِبَادِي

نزد این طعام خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را بنوشانید بندگان مرا

قَالَ فَيَأْتُونَهُمْ بِشَرَابٍ فَيَشْرَبُونَ مِنْهُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ

گفت پس میآرند ایشان را شراب پس مینوشند از آن پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی را بدرستی

شَرَابَنَا عِنْدَ هٰذَا الشَّرَابِ حُلْمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

شراب ما نزد این شراب خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را



أطعمتموهم وسقيتموهم فكهوهم الآن قال فيأتون بفاكهة

طعام دادید شما ایشان را وشراب دادید پس میوه دهید ایشان را اکنون گفت پیغمبر پس می آرند میوها را

فيأكلون منها فيقول بعضهم لبعض إن فاكهتنا عند هذه

پس میخورند از آن پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که میوهای ما نزد این میوه

حلم قال فيقول رب العزة سبحانه أطعمتموهم وفكهتموهم

خیال وخواب است گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام دادید شما ایشان را و میوه دادید ایشان را

وسقيتموهم اكسوهم وحلوهم قال فيأتونهم بكسوة و

وشراب دادید ایشان را [illegible] گفت پس می آرند لباس و

حلية يكسونها فيقول بعضهم لبعض إن كسوتنا وحليتنا

[illegible] می پوشانند ایشان را پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که لباس ما و زیور ما

عند هذه حلم قال فبينما هم جلوس على كراسيهم بعث الله عز

نزد این خیال وخواب است گفت در میان اوقات که ایشان نشسته اند بر کرسیهای خود می برانگیزد

وجل عليهم ريحا من تحت العرش تسمى المثيرة فتأتيهم بمسك

بر ایشان بادی از زیر عرش که نامیده میشود مثیره پس می آرد آن باد ایشان را مشک

وكافور ومن تحت العرش أشد بياضا من الثلج فتغير ثيابهم و

وکافور از زیر عرش سخت تر از روی سفیدی از برف پس میرود جامهای ایشان

رؤسهم وجيوبهم فتطيبهم لتبرد منهم الموائد مع ما عليها

[illegible]

من الطعام قال عليه السلام فيقول لهم رب العزة سلوني الآن

از طعام گفت پیغمبر پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بطلبید از من اکنون

أعطيكم وتمنوا علي أزدكم قال فيقولون بأجمعهم اللهم ربنا

[illegible]

فإنا نسألك رضاك عنا فيقول عز وجل إني قد رضيت

[illegible]

يا عبادي عنكم قال فيخرون له سجدا بالتسبيح والتكبير فيقول

[illegible]

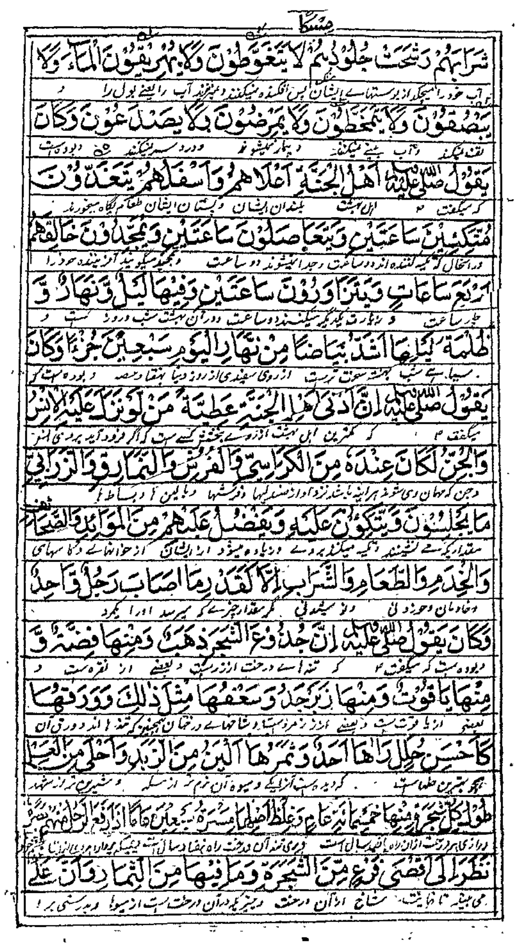
رب العزة يا عبادي ارفعوا رؤسكم ليس هذا حين عمل هذا حين

[illegible]

نضرة ونعيم قال فيرفعون رؤسهم ووجوههم مشرقة من

[illegible]


تويد بهم ثم قال يقول رب العزة عز وجل انصرفوا الى سادلكم
قال فيخرجون من عند ربهم ثم يلقاهم غلمانهم بدوابهم قال
فيركبون كل واحد منهم على ناقة او برذونه ويركب معه سبعون
الف غلام على مثل الذي يركب يسير من شاء منهم بالسود
الى داره ثم يسير معه سائرهم حتى يقدم القصر الذي يريد قال
فاذا جاء قصره فدخل على زوجته فقامت اليه فرحبت به وقالت
له جئتني يا حبيبي جئتني بحسن ثوب وجمال وكسوة وريح و
حلية لم ار ذلك عليها قال فينادي ملك من عند الرحمن عز
وجل بصوت عال يقول يا اهل الجنة كذلك فاستم ابدا يجدد
لكم النعيم قال والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام
عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار ان ربكم يقرء عليكم السلام
ومعهم من الاطعمة والاشربة والكسوة والحلية وكان يقول
صلى الله عليه ان في الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين امير يرون
له الفضيلة والسودد فيها جبال من مسك ابيض وزعفران
اصفر اذا اكلوا طعامهم تجشوا اطيب من المسك واذا شربوا



شرابهم رشحٌ جلودُهم لا يتغوّطون ولا يهرقون الماء ولا
يبصقون ولا يمتخطون ولا يمرضون بل لا يصدعون وكان
يقول صلى الله عليه أهل الجنة أعلاهم وأسفلهم يتغدّون
متكئين ساعتين ويتواصلون ساعتين ويمجّدون خالقهم
أربع ساعات ويتزاورون ساعتين وفيها ليل ونهار و
ظلمة ليلها أشد بياضاً من نهار اليوم سبعين جزءاً وكان
يقول صلى الله عليه إن أدنى أهل الجنة عطيةً من لو نزل عليه الإنس
والجن لكان عنده من الكراسي والفرش والنمارق والزرابي
ما يجلسون ويتكئون عليه ويفضل عليهم من الموائد والصحاف
والخدم والطعام والشراب إلا كقدر ما أصاب رجل واحد
وكان يقول صلى الله عليه إن جذوع الشجر ذهبٌ ومنها فضةٌ و
منها ياقوتٌ ومنها زبرجدٌ وسعفها مثل ذلك وورقها
كأحسن حلل رآها أحد وثمرها ألين من الزبد وأحلى من العسل
طول كل شجرة منها خمسمائة عام وغلظ أصلها مسيرة سبعين عاماً إذا رفع الرجل منهم بصره
نظر إلى أقصى فرع من الشجرة وما فيها من الثمار وإن على

كُلُّ شَجَرَةٍ سَبْعِيْنَ أَلْفَ نَوْعٍ مِنَ الثِّمَارِ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى طَعْمِ

در درخت هفتاد هزار گونه است از میوه و نیست از انها هیچ رنگی بر مزه

الْآخَرِ إِذَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَاعِ انْحَنَتْ لَهُ تِلْكَ الشُّعْبَةُ

دیگرے چون بیند و میل کند چیزے را از آن رنگهاے میوه که میوه مراد او در آن شاخ

الَّتِي فِيْهَا تِلْكَ الثَّمَرَةُ الَّتِي اشْتَهَى مِنْ مَسِيْرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ

که در آن میوه است که آرزو کرده بود آن را از مسیر پانصد ساله راه

أَوْ مَسِيْرَةِ خَمْسِيْنَ عَامٍ أَوْ دُوْنَ ذٰلِكَ حَتَّى يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ إِنْ

یا پنجاه ساله راه یا کمتر از آن تا آنکه بگیرد آن را بدست خود اگر

شَاءَ فَإِنْ عَجَزَ أَنْ يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ فَتَحَ فَاهُ فَدَخَلَتْ فِيْهِ فَإِذَا

خواهد پس اگر عاجز شود از آنکه بگیرد آن میوه را بدست خود بگشاید دهن خود پس در آید در وی

قَطَفَ عَنْهَا شَيْئًا أَحْدَثَ اللّٰهُ مَكَانَهَا أَحْسَنَ مِنْهَا وَأَطْيَبَ

بریده شد از آن میوه چیزے پیدا کند خدای تعالی بجای او بهتر از او و خوشتر

فَإِذَا أَصَابَ مِنْهَا حَاجَتَهُ وَاكْتَفَى رَجَعَتِ الشُّعْبَةُ حَيْثُ كَانَتْ

پس وقتیکه میرسد از او حاجت خود را و بسنده کرد میگردد شاخ بجاے که بوده است

وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ وَلٰكِنْ فِيْهَا أَكْمَامٌ فِيْهَا حَرِيْرٌ وَحُلَلٌ وَسُنْدُسٌ

و بعضی از آن درختیست که میوه نمیدهد ولکن در آن غلافهاست که در آن حریرست و حلهاست و ابریشم

وَزُخْرُفٌ وَعَبْقَرِيٌّ وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَهَا أَكْمَامٌ فِيْهَا الْمِسْكُ وَ

و ابریشم سطبر و عبقری است و بعضے از آنها درختیست که مر او را غلافهاست که در آن مشک است و

الْكَافُوْرُ وَكَانَ يَقُوْلُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ

کافور و بوده است میگفت که اهل بهشت بزیارت میکنند پروردگار خود در هر روز جمعه

وَكَانَ يَقُوْلُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ إِكْلِيْلًا مِنَ الْجَنَّةِ وَلَجَ مِنَ السَّمَاءِ

و بوده است میگفت پیغمبر اگر تاجی از بهشت درآید از آسمان

لَذَهَبَ بِضَوْءِ الشَّمْسِ وَكَانَ يَقُوْلُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قُصُوْرًا

البته ببرد روشنائی آفتاب را و بوده است پیغمبر که میگفت که در بهشت کوشکهاست

فِي كُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ مَاءٌ مَعِيْنٌ وَلَبَنٌ مَعِيْنٌ وَخَمْرٌ

در هر کوشکی از آن چهار جوئیست جوے آب چشمه دار و شیر و شراب

مَعِيْنٌ وَعَسَلٌ مَعِيْنٌ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا صَارَ خِتَامُهُ مِسْكًا

چشمه دار و شهد چشمه دار وقتیکه می آشامد چیزے از آنها میگردد آخر او مشک

لَا يَشْرَبُوْنَ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى يُمْزَجَ مِنْ عُيُوْنٍ فِي الْجَنَّةِ اسْمُ

و نمی آشامند از آنها چیزے را تا آنکه آمیخته شود از چشمها که در بهشت است نام یکے


أحدها الزنجبيل والأخرى تسنيم والأخرى كافور وأنّ

المقربين يشربون منها صرفا وكان يقول صلى الله عليه لو أنّ

الله قضى بينهم أنهم يتنازعون الكأس بينهم ما دفعوها

من أفواههم أبدا وكان يقول صلى الله عليه إنّ أهل الجنة يتزاورون

على مسيرة مائة ألف عام أو فوق ذلك فإذا رجعوا من عند

إخوانهم فلهم أهدى إلى منازلهم من أحدكم إلى منزله وكان

يقول صلى الله عليه إنّ أهل الجنة إذا زاروا ربهم عز وجل وأرادوا

الانصراف يعطي كل رجل منهم رمانة خضراء فيها سبعون

حبة لكل حبة سبعون لونا ليس منها حبة على لون الأخرى

فإذا انصرفوا من عند ربهم عز وجل مروا في أسواق الجنة

ليس فيها بيع ولا شراء وفيها من الحلي والحلل والسندس

والإستبرق والحرير والزخرف والعبقري من درّ وياقوت

وأكاليل معلقة فيأخذون من تلك الأسواق من هذه

الأصناف ما يطيقون حمله ولا ينقص من أسواقها شيء

وفيها صور كصور الناس من أحسن ما يكون مكتوب على



تحت كل صورة منها من تمنى أن يكون حسنه على حسن صورة

زیر هر صورت از آنها هر کسی که آرزو کند که باشد خوبی او بر خوبی صورتی -

جعل الله حسنه على صورته فمن تمنى أن يكون حسن وجهه

گرداند خدا تعالی خوبی او بر خوبی صورت او پس کسی که آرزو کند که باشد خوبی روی او

على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم

بر آن صورت گرداند خدا تعالی خوبی او را بر آن صورت فرمود پس

ينصرفون إلى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما

باز میگردند بسوی جایهای خود پس پیش می آیند ایشان را غلامان ایشان در حالتی که صفها

بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي

مرحبا گفتن و سلام گفتن پس بشارت میدهد هر یکی از ایشان یار خود را که

يليه حتى تبلغ البشرى زوجته لم يلحقها الفرح حتى

نزدیک اوست تا آنکه میرسد بشارت دادن زن او پس نمیرسد زن او را خوشی تا آنکه

تقوم إليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم

ایستد بسوی او پس پیش آید او را نزد در خود بمرحبا گفتن و سلام گفتن

فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان

پس کنار میگیرد آن زن او را و کنار میگیرد او آن زن را پس میدرآیند هر دو یکجا در حالتی که کنار گرفته اند و بود

يقول صلى الله عليه لو أن امرأة من نساء أهل الجنة برزت لم

میگفت صلی الله علیه اگر زنی از زنان اهل بهشت ظاهر شود

يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل إلا افتتن بحسنها وكان

نبیند او را هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر فریفته شود بخوبی آن زن و بود

يقول صلى الله عليه إن آخر شراب يشربون أهل الجنة على أثر

میگفت صلی الله علیه که آخر شرابی که می آشامند اهل بهشت بر پی

طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فإذا شرب منه شربة

طعام خود آن شرابی است که گفته میشود مر او را دهاق پس وقتیکه نوشید از وی شربتی

هضم طعامهم وشرابهم فجعله كالمسك ورشحه المسك و

گوارد طعام ایشان و شراب ایشان پس میگرداند او را مانند مشک و دارد عرق او مشک و

لا يكون في بطونهم أذى فإذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا دأبهم

نمیباشد در شکمهای ایشان آزار پس وقتیکه نوشیدند خواهش کنند طعام را پس این عادت ایشان

أبدا وكان يقول صلى الله عليه إن دواب أهل الجنة خلقهن من ياقوت

همیشه و بود میگفت صلی الله علیه که درستی چهارپایان اهل بهشت آفریده است خدا تعالی ایشان را از

أبيض وكان يقول صلى الله عليه إن ثلاث جنات الجنة وعدن و
سپید و بوده است که گفت پیغمبر م آن سه بهشت یکی جنة و دوم عدن و

دار السلام الجنة أصغر من جنة عدن بسبعمائة ألف ألف
دار السلام . جنة خردترست از بهشت عدن به هفتصد هزار هزار

جزء وإن قصور الجنة ظاهرها من ذهب وباطنها من
حصه و بدرستی کوشکهاے جنت بیرون آن از زرست و درون آن از

زبرجد وأبرجتها من ياقوت أحمر وشرفاتها نظام اللؤلؤ
زبرجد . و برجهاے آن از یاقوت سرخ و کنگرهاے آن از پیوند مروارید

وكان يقول صلى الله عليه إن الرجل من أهل الجنة ليتمتع عند زوجته
و بوده است که گفت پیغمبر م بدرستی مرد از اهل بهشت هرآینه بهره میگیرد نزد زن خود

التكأة الواحدة مقدار سبعمائة عام ما يتحول ثم تناديه
یک تکیه کردن مقدار هفت صد سال گردانیده نمیگردد بسترک ندا میکند اورا

زوجته الأخرى من القصر أحسن منها يا أخي قد آن لك أن
زن دیگر از کوشک بهتر از آن زن ای برادر دینی من تحقیق رسید وقت مرا

يكون لنا منك دولة فيقول الرجل من أنت فتقول أنا من
که باشد مرا از تو دولتی پس میگوید مرد کیستی تو پس میگوید من آنکسم که

التي يقول الله عز وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة
گفته است خداے عز وجل در شان او پس نمیداند هیچ کسے که چه چیز پنهان داشته است ایشانرا از روشنی

أعين فيتحول إليها فيمكث عندها مقدار سبعمائة عام
چشم پس میگردد بسوے او پس درنگ میکند نزد آن زن مقدار هفت صد سال

يأكل ويشرب ويباضعها وكان يقول صلى الله عليه إن في الجنة لشجرة
میخورد و می آشامد و مجامعت میکند آنرا و بوده است که میگفت پیغمبر م که در بهشت درختیست

يسير الراكب في ظلها سبعمائة عام ما يقطعها تجري من تحتها
که سیر میکند سوار در سایه او هفت صد سال تمام نمیکند آنرا میرود از زیر او

الأنهار وإن على كل غصن من غصونها مدائن مبنية طول
جوئها و بدرستی بر هر شاخے از شاخهاے او شهرهاست بنا کرده شده درازی

كل مدينة منها عشرة آلاف ميل وإن ما بين كل مدينة إلى
هر شهر از آن شهرها ده هزار گروه است و بدرستی میان هر شهری تا

الأخرى كما بين المشرق والمغرب وإن عيون السلسبيل لتخرج
دیگری چنانکه میان مشرق و مغرب است و بدرستی چشمهاے سلسبیل هرآینه میبرآیند



من تلك القصور الى تلك المدائن وان الورقة منها لتظل

الامة الكبيرة العظيمة وكان يقول صلى الله عليه ان الرجل من

اهل الجنة اذا دخل على زوجته قالت له والذي هو اكرمني

بك ما في الجنة شيء هو احب الي منك قال فيقول لها ايضا

مثل ذلك قال وكان يقول صلى الله عليه ان في الجنة ما لا يصفه

الواصفون ولا يخطر على قلوب العالمين ولا تسمع به اذان الواعين

وفيها ما لم تره المخلوقون وكان يقول صلى الله عليه ان الله عز وجل

ينزل المتحابين فيه في جنة عدن على عمود من ياقوتة حمراء

غلظها مسيرة سبعين الف عام على سبعين الف بيت لكل

بيت قصر مشرفين على اهل الجنة مكتوب على جباههم كتاب

من نور هؤلاء المتحابون في الله اذا اطلع احدهم من قصره

الى اهل الجنة ملا نور وجهه قصور اهل الجنة كما تملا

الشمس بيوت اهل الارض فينظر اهل الجنة وجهه فيقول

بعضهم لبعض هذا من المتحابين في الله عز وجل واذا وجهه

مثل القمر ليلة البدر وكان يقول صلى الله عليه ان فضل حسن



الرجل على حسن الخادم من اهل الجنة كمثل القمر ليلة البدر

على النجوم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان نساء اهل الجنة يتغنين

عند اخر طعامهم باصوات لذيذة ممدودة يقلن نحن الخالدات

فلا نموت ابدا ونحن الآمنات فلا نخاف ابدا ونحن الراضيات

فلا نسخط ابدا ونحن الشابات فلا نهرم ابدا ونحن الكاسيات

فلا نعرى ابدا ونحن الخيرات الحسان ازواج قوم كرام وكان

يقول صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة لها سبعون الف ريشة لكل ريشة

منها لون ليس يشبه الاخر يعظم كل طير منها مثل في ميل اذا

اشتهى المؤمن شيئا منها اوتي به فوضع في جوف الصحفة فانتفض

فوقع منه سبعون لونا من الطعام من نحو طبيخ وشي والوان

شتى طعمها اطيب من المن ولبنها الين من الزبد وبياضها

اشد بياضا من الخبيص فاذا اكل منها انتفض وطار ولم ينقص

منها ريشة يطيرونهم وترا اليهم ترعى في رياض الجنة وحول

قصورهم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة يعطيهم الله تعالى

خواتيم من ذهب يلبسونها وهي خواتيم الخلد ثم يعطيهم



جواتيم من درّ وياقوت ولؤلؤ وذلك اذا ارادوه في دار السلام

وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم اكلوا وشربوا

وتمتعوا قال يقول رب العزة عز وجل يا داود مجدني بصوتك

الحسن فيمجده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة

الا انصت لحسن صوته ولذته ثم يحبوهم رب العزة عز

وجل بالكسوة والحلية ثم ينصرفون الى اهليهم وكان يقول

صلى الله عليه وسلم ان لكل رجل من اهل الجنة شجرة يقال له طوبى فاذا اراد

احدهم ان يلبس الكسوة المرتفعة انطلق الى طوبى فتفتحت له

اكمامها وهي ستة الوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس

منها ثوب على لون الاخر ولا شيء على شيء الاخر فيأخذ من

اي ذلك شاء ارق من النعمان وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان ازواج

اهل الجنة مكتوب في نحر كل امرأة منهن انت حبيبي وانا

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر وليس لك في قلبي

غل ولا غش فينظر الرجل الى نحر زوجته فيرى سواد كبدها

من وراء عظمها ولحمها تكبدها له مرآة وكبده لها مرآة



ولا يغيبها ذلك الا كما يغيب السلك في الياقوت بياضهن

كبياض المرجان وصفاؤهن كصفاء الياقوت قال الله عز

وجل كأنهن الياقوت والمرجان وكان يقول صلى الله عليه إن

أهل الجنة على النوق والبراذين يقع خف أحدهن عند أقصى

طرفها وموضع حافر ذلك البرذون عند أقصى طرفه خلقت

من در وياقوت كل دابة منهن سبعون ميلا أزمة النوق

والبراذين خلق اللؤلؤ والزبرجد **فصل** في قوله عز وجل

فوقاهم الله شر ذلك اليوم ولقاهم نضرة وسرورا إلى

آخر صفة أهل الجنة أما قوله فوقاهم الله شر ذلك اليوم

يعني يوم القيمة يقيهم فيه شدة الحساب وهول جهنم

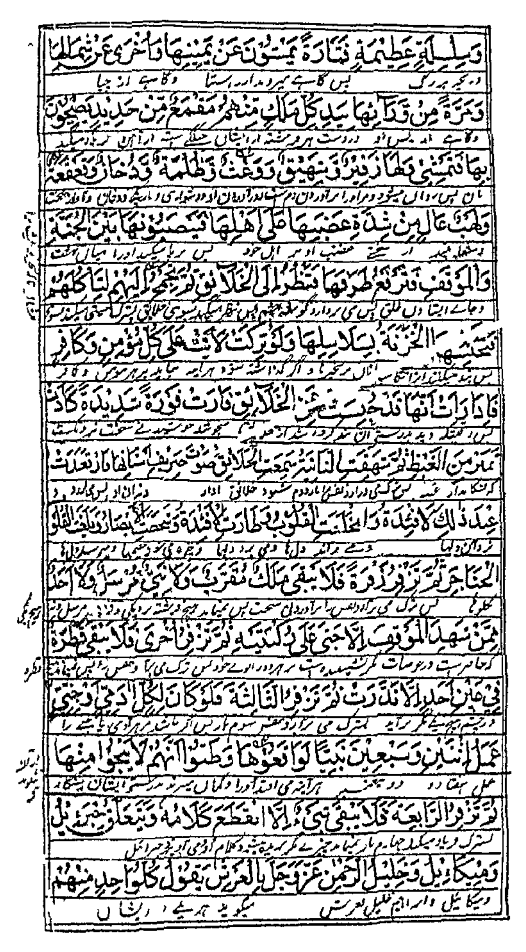
إذا جيء بها في عرصات القيمة يقودها تسعة عشر خازنا

من الملئكة مع كل خازن منهم سبعون ألف ملك أعوان

له غلاظ شداد كالحة أنيابهم أعينهم كالجمر وألوانهم كلهب

النار يخرج من مناخرهم لهب ودخان عال مستعدين لأمر

الجبار تبارك وتعالى يقودها كل خازن وأعوانه بنواحي



وسلسلة عظيمة نمارة يستون عن يمينها وآخرون عن شمالها

وكرة من قدامها بيد كل ملك منهم مقمع من حديد يصيحون

بها تمشي ولها زفير وشهيق ووعث وظلمة ودخان وقعقعة

ولهب عال من شدة غضبها على أهلها فيصفونها بين الجنة

والموقف فترفع طرفها فتنظر إلى الخلائق ثم تجيء إليهم لتأكلهم

فتكشفهم الخزنة بسلاسلها ولو تركت لأتت على كل مؤمن وكافر

فإذا رأت أنها قد حبست عن الخلائق فارت فورة شديدة كادت

تميز من الغيظ ثم شهقت الثانية فسمع الخلائق صوت صريف أسنانها فتتعدت

عند ذلك الأفئدة وانخلعت القلوب وطارت الأفئدة وشخصت الأبصار وبلغت القلوب

الحناجر ثم تزفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا أحد

ممن شهد الموقف إلا جثى على ركبتيه ثم تزفر أخرى فلا يبقى قطرة

في عين أحد إلا ندرت ثم تزفر الثالثة فلو كان لكل آدمي وجني

عمل اثنين وسبعين نبيا لواقعوها وظنوا أنهم لا ينجوا منها

ثم تزفر الرابعة فلا يبقى شيء إلا انقطع كلامه ويتعلق جبرئيل

وميكائيل وخليل الرحمن عز وجل بالعرش يقول كل واحد منهم



نفسي نفسي لا أسألك غيرها ثم ترمي بشرر فيها كعدد نجوم

سیوا ایم از تو نفس خود را میخواهم غیر را پس ترک می اندازد شرر را هچو شمار ستارهای

السماء أعظم كل شررة منها كالسحابة العظيمة الطالعة من

آسمان بزرگ هر ستاره از آن شرارها هچو ابرے بزرگ ست که بر آینده ست از

المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤوس الخلائق فهذا هو الشر الذي

مغرب پس کی افتد آن شرر بر سر اے خلق پس این آن بدے ست

وقاه الله المؤمنين الذين يوفون بالنذر ويخافون عذاباً أن

کہ نگاه داشته ست خدا ایمه مومنان را کہ وفا میکنند نذر ومیترسند عذاب از را ایکه

يقيهم فالله تعالى يكفي أهل التوحيد والإيمان وأهل السنة

نگهدارد ایشان را پس خدای بسند میشود اهل توحید و ایمان را واهل سنت را

شر ذلك اليوم ولقاهم برحمته وييسر حسابهم ويدخلهم جنته

از بدی آن روز انکه سیدارد ایشان را برحمت خویش وآسان سیکند حساب ایشان ودرمی آرد

ويخلدهم فيها أبد الآباد بمنه ويزيد الكافرين وأهل الشرك و

وهمیشه میدارد ایشان را دران بهشت بکرم خویش وزیاده سیکند کافران ومشرکان را و

الأوثان شراً إلى شر وخوفاً إلى خوف وعذاباً إلى عذاب فيدخلهم

بت پرستان را بدی با بدی وترس با ترس وعذاب با عذاب پس می درآرد ایشان را

جهنم ويخلدهم فيها أبد الآباد ثم قال عز وجل ولقاهم نضرة

در دوزخ وهمیشه میدارد ایشان را دران دوزخ پس ترک قول خدا تعالی عزوجل ومیبخشد آورد ایشان را

وسروراً فالنضرة في الوجوه والسرور في القلوب وذلك أن

وخوشی پس تازگی در روها وخوشی در دلها واین است که در پرستی

المؤمن إذا خرج من قبره يوم القيامة نظر أمامه فإذا هو بإنسان

مومن وقتیکه می برآید از قبر خود روز قیامت نظر سیکند پیش ایشان پس ناگاه او ملاقیست

وجهه مثل الشمس يضحك طيب النفس وعليه ثياب بيض وعلى

کہ روے او مانند آفتاب ست میخندد پاک ست نفس او وبر و جامها سفید ست و بر

رأسه تاج فينظر إليه حتى يدنو منه فيقول سلام عليك يا ولي

سر او تاج ست پس می بیند بسوے او تا نزدیک میشود از او پس میگوید سلامتی باد بر تو ای ولی

الله فيقول وعليك السلام من أنت يا عبد الله هل أنت ملك من

خدا پس میگوید وبر تو باد سلامتی کیستی تو ای بنده خدا آیا تو فرشته از

الملائكة فيقول لا فيقول أنت نبي من ا[illegible] فيقول لا والله

فرشتگان پس میگوید نه پس میگوید تو نبی هستی از ا[illegible] میگوید نه سوگند بخدا

فيقول انت من المقربين فيقول لا والله فيقول من انت

پس میگوید آیا تو از مقربانی پس میگوید نه سوگند بخدا پس میگوید مر او را کیستی

فيقول انا عملك الصالح جئت ابشرك بالجنة والنجاة من النار

پس میگوید من عمل نیک توام آمده ام که بشارت دهم ترا به بهشت و رستگاری از آتش

فيقول له يا عبد الله اتعلم ذلك تبشرني فيقول نعم فيقول ما

پس میگوید ای بنده خدا آیا میدانی که بشارت میدهی مرا پس میگوید آری پس میگوید

تريد مني فيقول له اركبني فيقول سبحان الله ما ينبغي لمثلك

چه میخواهی از من پس میگوید مر او را که سوار کن مرا پس میگوید پاکیست خدا را نمی سزد

ان يركب عليه فيقول بلى فاني طال ما ركبتك في دار الدنيا فاني

مانند ترا که سوار کرده شود بروی پس میگوید آری بدرستی که مدت دراز است که سوار شدم بر تو در دار دنیا

اسألك بوجه الله الا ما ركبتني فيركبه فيقول له لا تخف انا

سوال میکنم از تو برضای خدا مگر اینکه سوار شوی بر من پس سوار میشود بروی پس میگوید مر او را مترس

دليلك الى الجنة فيفرح فتبين ذلك الفرح في وجهه حتى

رهنمای توام بسوی بهشت پس خوشحال میشود پس ظاهر شد آن خوشی در روی او تا

يتلألأ ويرى فيه النور والسرور في قلبه فذلك قوله عز و

براق میشود و دیده میشود در روی نور و خوشی در دل او پس اینست قول خدای عز و جل

جل ولقىهم نضرة وسرورا واما الكافر فاذا خرج من قبره نظر

و بخشید ایشانرا تازگی و خوشی و اما کافر وقتیکه برآید از قبر خود می بیند

امامه فاذا هو برجل قبيح الوجه ازرق العينين اسود اشد

پیش روی خود پس ناگاه او ملاقی میشود بمردی بدروی کبود چشم سیاه سخت تر از روی

سوادا من القير في ليلة مظلمة وثيابه سود يجر اثيابه في

سیاهی از قیر در شب تاریک ... جامه های او سیاه ... میکشد جامه های خود را در

الارض يدبدب دبدبة الرعد نتنه انتن من الجيفة فيقول

زمین فریاد میکند فریاد رعد بوی او گنده تر است از مردار پس میگوید

من انت يا عبد الله وتريد ان تعرض عنه بوجهه فيقول يا

کیستی تو ای بنده خدا و میخواهد اینکه بگرداند روی خود را پس میگوید ای

عدو الله الي الي انت لي وانا لك اليوم فيقال ويحك اشيطان

دشمن خدا بسوی من بسوی من تو مرا هستی و من ترا هستم امروز پس گفته شود وای بر تو آیا شیطانی

انت فيقول لا والله ولكني عملك الطالح فيقول ما تريد مني

تو پس میگوید نه سوگند بخدا ولیکن عمل بد توام پس میگوید چه میخواهی از من

فيقول أريد أن أركبك فيقول أنشدك بالله مهلا فإنك

پس میگوید میخواهم اینکه سوار شوم ترا پس میگوید کافر او را سوگند میدهم ترا بخدا بگذار مرا پس بدرستی که تو

تفضحني على رؤس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما

رسوا میکنی مرا بر سرهای خلق پس میگوید سوگند بخدا نیست از آن سواری چاره پس دراز است

ركبتني فأنا اليوم أركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل

که سوار شدی تو مرا پس من امروز سوار میشوم گفت پس سوار میشود آنکافر را پس اینست قول خدای

وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون ثم ذكر عز

و ایشان برمیدارند گناهان خود را بر پشت خود آگاه باش بد است چیزی که بر میدارند ایشان پس ذکر

وجل أولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء

دوستان خود را گفت خدا و جزا داد ایشان را پس بشارت بمقابله چیزی که صبر کردند بر بلا

وأداء الأوامر وانتهاء المنهي والتسليم في القدر جنة وحريرا

و بجا آوردن فرمودها و باز ماندن از نافرموده و سر نهادن در قدر بهشت و جامهای ابریشم

وأما الجنة فيتنعمون فيها وأما الحرير فيلبسون قال متكئين

و اما بهشت پس تنعم میبرند در آن و اما جامه ابریشم پس میپوشند ایشان گفت خدا تکیه کنندگان

فيها يعني في الجنة على الأرائك يعني السرر عليها الحجال يعني

در آن در بهشت بر تختها که بر آنها پرده هاست

الستر لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر

نمی بینند در آن بهشت آفتاب و نه سردی یعنی نمیرسد ایشان را گرمی

الشمس ولا برد الزمهرير لأنه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال

آفتاب و نه سردی زمهریر زیرا که بدرستیکه در بهشت نیست زمستان و نه تابستان پس فرمود

عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال

عز وجل و نزدیک شونده اند بر ایشان سایه های درخت

الشجر وذلك أن أهل الجنة يأكلون من الفواكه إن شاؤوا قياما

و آن تا بدرستیکه اهل بهشت میخورند میوه ها اگر خواهند ایستاده

وإن شاؤوا قعودا وإن شاؤوا نياما وإذا أرادوها دنت منهم

و اگر خواهند نشسته و اگر خواهند خفته و چون خواهند میوه را نزدیک میشود از ایشان

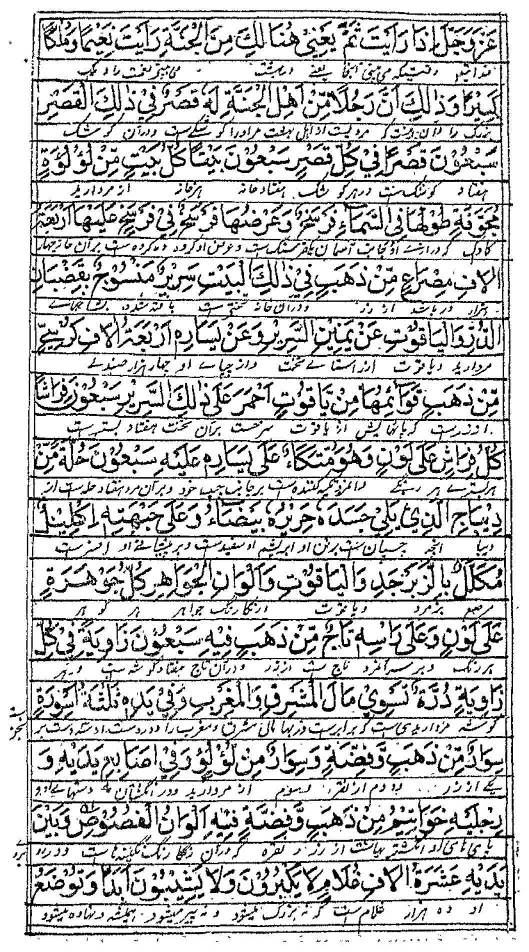
حتى يأخذوا منها ثم يقوم أحدهم قائما وذلك قوله عز وجل و

تا میگیرند از آن ... ایستاده از ایشان ایستاده و اینست قول خدای و

ذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بآنية

نگون کرده شد شاخهای ... بسیار گفت عز و جل و گردانیده میشود بر ایشان آوندها


من فضة واكواب فهي الاكواب يعني الكيزان مدورة الرؤس
التي ليست لها عرى ثم قال عز وجل قوارير يعني هي قوارير ولكنها
من فضة وذلك ان قوارير الدنيا من ترابها وقوارير الجنة من
فضة قدروها تقديرا يعني قدرت الاكواب على الاناء وقدر
الاناء على كف الخادم على ري القوم اذا سقوه لم يبق فيها شيء
ولم يزد عليه فكانت قدرا على الاناء وكف الخادم وري القوم
فذلك قوله تعالى قدروها تقديرا وقال تعالى ويسقون فيها
كأسا يعني خمرا فكل شراب في الاناء ليس بخمر فليس هو بكأس ثم قال
تعالى كان مزاجها زنجبيلا يعني كلها قد مزج فيها الزنجبيل
ثم قال عز وجل عينا فيها تسمى سلسبيلا يسيل عليهم من جنة
عدن فتمر على كل جنة ثم ترجع نعيم الجنة كلها فتبارك وتعالى
ويطوف عليهم ولدان مخلدون فالولدان هم الغلمان الذين
لا يشيبون ابدا انهم مخلدون يعني لا يحتلمون ولا يكبرون ابدا
غلمان اذا رأيتهم حسبتهم لؤلؤا في الحسن والبياض منثورا في
الكثرة يعني مثل اللؤلؤ المنثور الذي لا يدري ما عدده ثم قال



عز وجل اذا رايت ثم يعني هنالك من الجنة رايت نعيما وملكا

خدای تعالی و چون ببینی آنجا یعنی در بهشت ببینی نعمت را و ملک

كبيرا وذلك ان رجلا من اهل الجنة له قصر في ذلك القصر

بزرگ را و آن اینست که مردیست از اهل بهشت مر او را کوشکی است و در آن کوشک

سبعون قصرا في كل قصر سبعون بيتا كل بيت من لؤلؤة

هفتاد کوشک است در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید

مجوفة طولها في السماء فرسخ وعرضها فرسخ في فرسخ عليها اربعة

کاواک که درازی او بجانب آسمان یک فرسنگ است و عرض او گرد و ده گروه است بر آن جا چهار

الاف مصراع من ذهب في ذلك البيت سرير منسوج بقضبان

هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی است بافته شده بشاخهای

الدر والياقوت عن يمين السرير وعن يساره اربعة الاف كرسي

مروارید و یاقوت از راست تخت و از چپ او چهار هزار صندلی

من ذهب قوائمها من ياقوت احمر على ذلك السرير سبعون فراشا

از زر است که پایهایش از یاقوت سرخ است بر آن تخت هفتاد بستر است

كل فراش على لون وهو متكاء على يساره عليه سبعون حلة من

هر بستری بر رنگی و آن مرد تکیه کننده است بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله است از

ديباج الذي يلي جسده حريرة بيضاء وعلى جبهته اكليل

دیبا آنچه چسپان است بر تن او ابریشم او سفید است و بر پیشانی او افسر است

مكلل بالزبرجد والياقوت والوان الجواهر كل جوهرة

مرصع بزمرد و یاقوت و رنگها رنگ جواهر هر گوهر

على لون وعلى راسه تاج من ذهب فيه سبعون زاوية في كل

هر رنگ و بر سر آن مرد تاج است از زر و در آن تاج هفتاد گوشه است و در هر

زاوية درة تسوي مال المشرق والمغرب وفي يده ثلثة اسورة

گوشه مرواریدی است که برابر است در بها مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دست برنجن

سوار من ذهب وسوار من فضة وسوار من لؤلؤ وفي اصابع يديه و

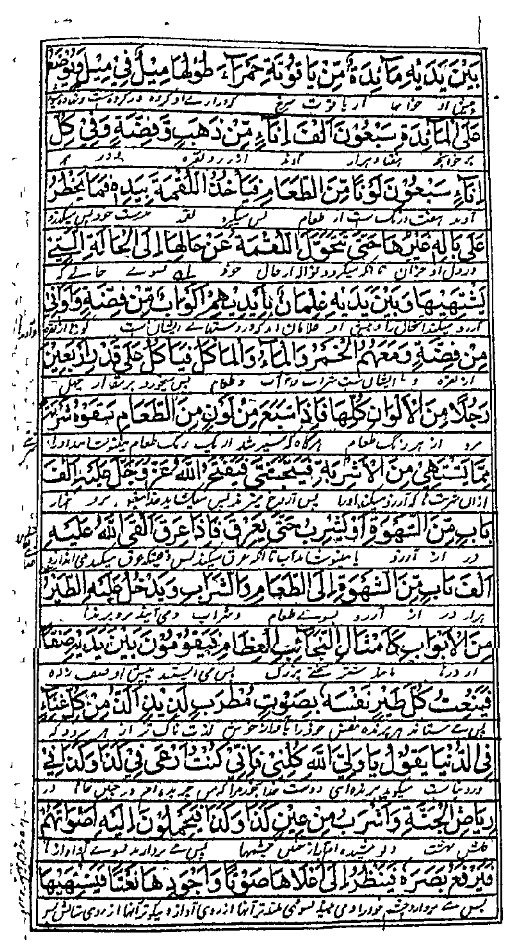
یکی از زر دوم از نقره سوم از مروارید و در انگشتان هر دو دستها و

رجليه خواتيم من ذهب وفضة فيه الوان الفصوص وبين

پایهای او انگشتریها است از زر و نقره که در آن رنگها رنگ نگینه است و در روبرو

يديه عشرة الاف غلام لا يكبرون ولا يشيبون ابدا وتوضع

او ده هزار غلام است که نه بزرگ میشود و نه پیر میشود همیشه و نهاده میشود



بين يديه مائدة من ياقوتة حمراء طولها ميل في ميل وتوضع

على المائدة سبعون ألف إناء من ذهب وفضة وفي كل

إناء سبعون لونا من الطعام فيأخذ اللقمة بيده فما يخطر

على باله غيرها حتى تتحول اللقمة عن حالها إلى الحالة التي

يشتهيها وبين يديه غلمان بأيديهم الأكواب من فضة وأواني

من فضة ومعهم الخمر والماء والمآكل فيأكل على قدر أربعين

رجلا من الألوان كلها فإذا شبع من لون من الطعام يسقوه شربة

مما يشتهي من الأشربة فيتجشى فيفتح الله عز وجل عليه ألف

باب من الشهوة أو يشرب حتى يعرق فإذا عرق فتح الله عليه

ألف باب من الشهوة إلى الطعام والشراب ويدخل عليه الطير

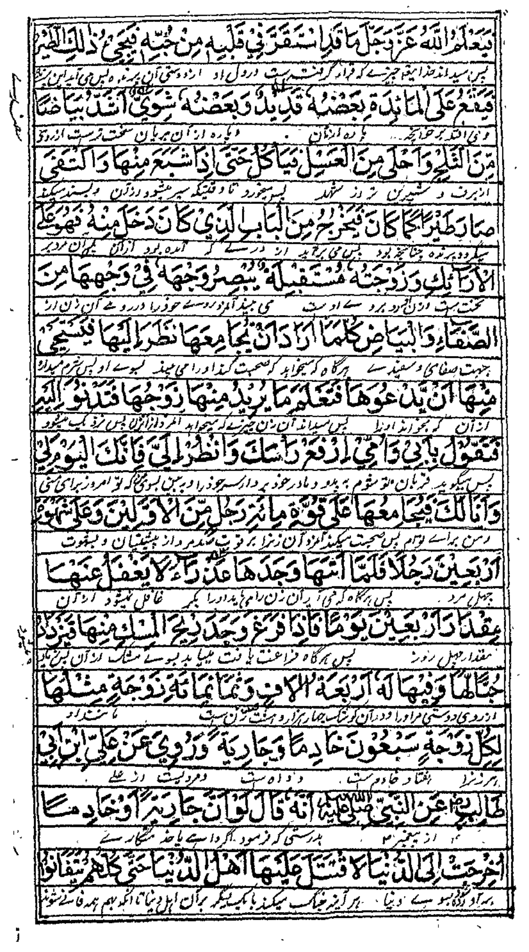
من الأبواب كأمثال النجائب العظام فيقومون بين يديه صفا

فينعت كل طير نفسه بصوت مطرب لذيذ ألذ من كل غناء

في الدنيا يقول يا ولي الله كلني فإني كنت أرعى في كذا وكذا في

رياض الجنة وأشرب من عين كذا وكذا فيحملون إليه أصواتهم

فيرفع بصره فينظر إلى أعلاها صوتا وأجودها نعتا فيشتهيها



فيعلم الله عز وجل ما قد استقر في قلبه من حبه فيجيء ذلك الطير

فيقع على المائدة بعضه قديد وبعضه شوي أشد بياضا

من الثلج وأحلى من العسل فيأكل حتى إذا شبع منها واكتفى

صار طيرا كما كان فيخرج من الباب الذي كان دخل منه فهو على

الأرائك وزوجته مستقبلة يبصر وجهه في وجهها من

الصفاء والبياض كلما أراد أن يجامعها نظر إليها فيستحي

منها أن يدعوها فتعلم ما يريد منها زوجها فتدنو إليه

فتقول بأبي وأمي ارفع رأسك وانظر إلي فإنك اليوم لي

وأنا لك فيجامعها على قوة مائة رجل من الأولين وعلى شهوة

أربعين رجلا فلما أتيها وجدها عذراء لا يغفل عنها

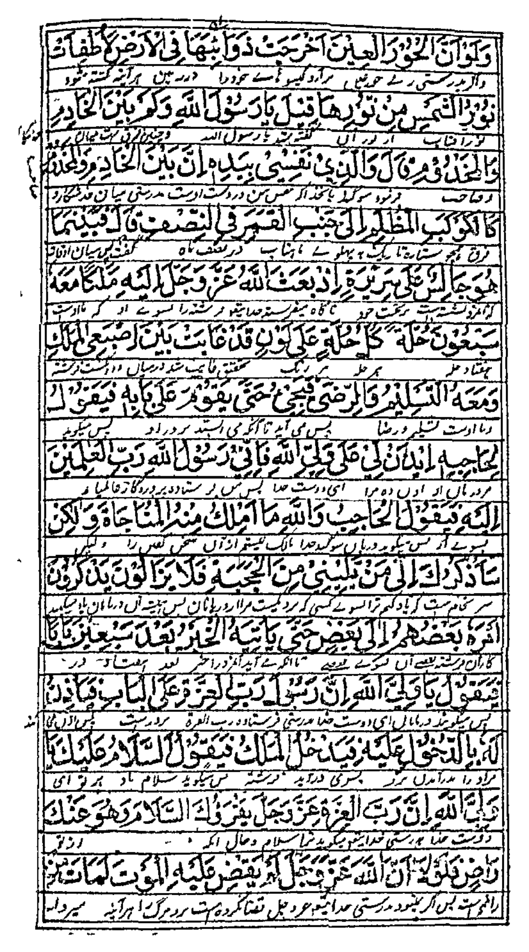
بقدر أربعين يوما فإذا فرغ وجد ريح المسك منها فيزداد

حبا لها وفيها له أربعة آلاف وثمانمائة زوجة مثلها

لكل زوجة سبعون خادما وجارية وروي عن علي ابن أبي

طالب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لو أن جارية أو خادما

أخرجت إلى الدنيا لاقتتل عليها أهل الدنيا حتى كلهم يتفانوا



ولو ان الحور العين اخرجت ذوائبها في الارض لاطفأت

نور الشمس من نورها قيل يا رسول الله وكم بين الخادم

والمخدوم قال والذي نفسي بيده ان بين الخادم والمخدوم

كالكوكب المظلم الى جنب القمر في النصف فبينما

هو جالس على سريره اذ بعث الله عز وجل اليه ملكا معه

سبعون حلة كل حلة على لون قد غابت بين اصبعي الملك

ومعه التسليم والرضى فيجيء حتى يقوم على بابه فيقول

لحاجبه ائذن لي على ولي الله فاني رسول الله رب العالمين

اليه فيقول الحاجب والله ما املك منه المناجاة ولكن

ساذكرك الى من يليني من الحجبة فلا يزالون يذكرون

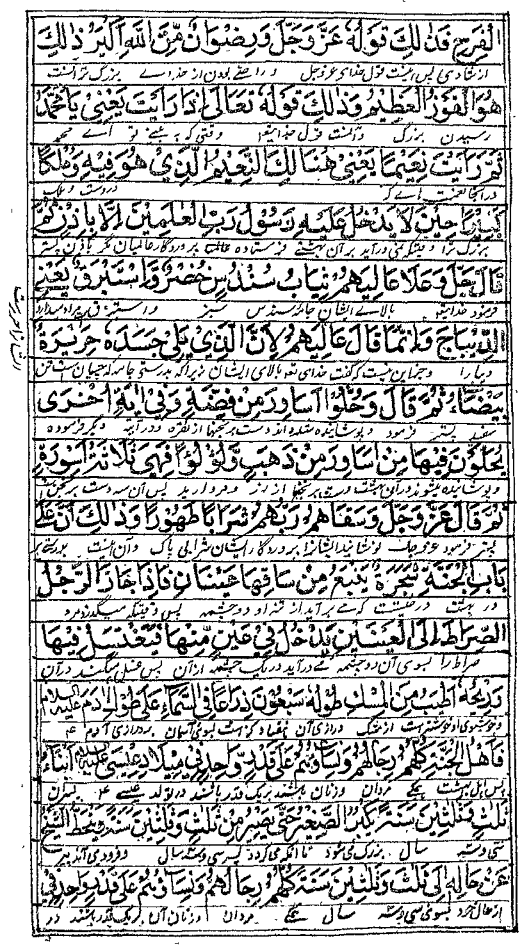
امره بعضهم الى بعض حتى ياتيه الخبر بعد سبعين بابا

فيقول يا ولي الله ان رسول رب العزة على الباب فياذن

له بالدخول عليه فيدخل الملك فيقول السلام عليك يا

ولي الله ان رب العزة عز وجل يقرئك السلام وهو عنك

راض فلولا ان الله عز وجل لم يقض عليه الموت لمات من



الفرح فذلك قوله عز وجل ورضوان من الله اكبر ذلك

ارشادی پس اینست قول خدای عزوجل و راضی بودن از خدای بزرگ تر است

هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى واذا رايت يعني يا محمد

رسیدن بزرگ و آنست قول خدای تعالی و وقتی که ببینی تو ای محمد

ثم رايت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا

در آنجا نعمت ای که درو است و ملکی

كبيرا حين لا يدخل عليه رسول رب العلمين الا باذنه ثم

بزرگ را و بیگانه ای درآید بر آن بهشتی فرستاده پروردگار عالمیان مگر باذن پس

قال جل وعلا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق يعني

فرمود خدای تعالی بالای ایشان جامه سندس سبز و استبرق یعنی مراد استبرق

الديباج وانما قال عاليهم لان الذي يلي جسده حريرة

دیبا را و جز این نیست که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیراکه بدرستی جامه که پیراهن است

بيضاء ثم قال وحلوا اساور من فضة وفي اية اخرى

سفید بیشتر فرمود و پوشانیده شدند دست برنجها از نقره و در آیه دیگر فرموده

يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا فهي ثلاثة اسورة

و پوشانیده میشوند در آن بهشت دست برنجها از زر و مروارید پس آن سه دست برنجن است

ثم قال عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا وذلك ان على

پس فرمود عزوجل و نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک و آن اینست بدرستی بر

باب الجنة شجرة ينبع من ساقها عينان فاذا جاز الرجل

در بهشت درختیست که بر آید از تنه او دو چشمه پس وقتیکه میگذرد مرد

الصراط الى العينين يدخل في عين منها فيغتسل فيها

صراط را بسوی آن دو چشمه درآید در یک چشمه از آن پس غسل میکند در آن

بريحه اطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السماء على طول ادم عليه السلام

و بوی خوش او خوشتر است از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بدرازی آدم ع

فاهل الجنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في ميلاد عيسى عليه السلام ابناء

پس اهل بهشت همه مردان و زنان باشند بر یک قدر باشند در تولد عیسی ع پسران

ثلث وثلثين سنة يكبر الصغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة ويحط الشيخ

سی و سه سال بزرگ می شود تا آنکه میگردد سی و سه سال و فرود می آید پیر

عن حاله الى ثلث وثلثين سنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في

از حال خود بسوی سی و سه سال همه مردان و زنان آن بر یک قدر باشند در

حُسْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُشْرَبُ مِنَ الْعَيْنِ

الْأُخْرَى فَيُنْفَى مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ أَوْ هَمٍّ أَوْ حَسَدٍ أَوْ حُزْنٍ

فَيُطَهِّرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَلْبَهُ بِذٰلِكَ الْمَاءِ فَيَخْرُجُ وَقَلْبُهُ عَلَى

أَبْوَابٍ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَرَبِيٌّ ثُمَّ يَنْطَلِقُونَ حَتَّى يَأْتُوا

الْبَابَ فَيَقُولُ لَهُمُ الْخَزَنَةُ طِبْتُمْ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُونَ

ادْخُلُوهَا خَالِدِينَ يُبَشِّرُونَهُمْ بِالْخُلُودِ قَبْلَ الدُّخُولِ بِأَنَّهُمْ

لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا أَبَدًا فَأَوَّلُ مَا يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَمَعَهُ

الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْكِرَامُ الْكَاتِبِينَ

فَإِذَا هُوَ بِمَلَكٍ مَعَهُ نَجِيبَةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ كَأَنَّ

زِمَامَهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَعَلَيْهَا رَاحِلَةٌ مُقَدَّمُهَا وَ

مُؤَخَّرُهَا دُرٌّ وَيَاقُوتٌ وَصَفْحَتَاهَا الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَ

مَعَهُ سَبْعُونَ حُلَّةً فَيُلْبِسُهَا وَيَضَعُ عَلَى رَأْسِهِ التَّاجَ وَمَعَهُ

عَشَرَةُ الْآلَافِ غُلَامٍ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللهِ

ارْكَبْ فَإِنَّ هٰذَا لَكَ وَلَكَ مِثْلُهَا فَيَرْكَبُهَا وَلَهَا جَنَاحَانِ

خَطْوُهَا مُنْتَهَى الْبَصَرِ فَيَسِيرُ عَلَى النَّجِيبَةِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ

عَشَرَةُ اٰلَافِ غُلَامٍ وَمَعَهُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي

ده هزار غلام ست و با او دو فرشته اند که بوده اند با او در

دَارِ الدُّنْيَا حَتّٰى يَاتِيَ اِلٰى قُصُوْرِهٖ فَيَنْزِلُهَا ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ

دنیا تا آنکه بیاید بسوی کوشکهای خود پس فرود می آید در آن کوشکها پس گفت خدا عز و جل

اِنَّ هٰذَا الَّذِيْ وَصَفْتُ لَكُمْ فِيْ هٰذِهِ السُّوْرَةِ كَانَ لَكُمْ

بدرستی این چیزے که بیان کردم مر شما را درین سوره بوده ست مر شما را

خَيْرًا لِاَعْمَالِكُمْ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ وَكَانَ سَعْيُكُمْ اَيْ عَمَلُكُمْ مَشْكُوْرًا

بهتر از اعمال شما از نیکوئے ثواب و بوده ست عمل شما ستوده شده

يَعْنِيْ شَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَعْمَالَكُمْ فَاَثَابَكُمُ الْجَنَّةَ بَابٌ

ستود خدا عز و جل برای شما کردارهای شما و جزا داد شما را بهشت بابیست

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ الشُّهُوْرِ وَالْاَيَّامِ الْمُبَارَكَةِ مَجْلِسٌ فِيْ فَضَائِلِ

در بیان یاد کردن فضیلتهای ماهها و روزهای مبارک مجلسی ست در بزرگیها

شَهْرِ رَجَبٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا

ماه رجب فرمود خدا تعالی که شمار ماهها نزدیک خدا تعالی

عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا

دوازده ماه است در کتاب خدا آنروز که پیدا کرد آسمانها و زمین را از آن

اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰيَةِ اَنَّ الْمُؤْمِنِيْنَ سَارُوْا مِنَ

چهار ماه حرام ست یعنی قتال درو حرام ست سبب نزول این آیت آنست که بدرستی مومنان رفتند از

الْمَدِيْنَةِ اِلٰى اَهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ اَنْ يُفْتَحَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوْا

مدینه بسوے اهل مکه پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم پس گفتند مومنان

اِنَّا نَخَافُ اَنْ يُقَاتِلَنَا كُفَّارُ مَكَّةَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ

بدرستی ما میترسیم از آنکه قتال کنند با کفار مکه در ماه حرام پس فرستاد خدا تبارک

وَتَعَالٰى اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ

و تعالی این آیت بدرستی شمار ماهها نزد خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا

يَعْنِيْ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ

یعنی در لوح محفوظ آنروز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را از آن چهار ماه

حُرُمٌ يَعْنِيْ رَجَبٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ

حرام است مراد میدارد از آن چهار ماه حرام رجب و ذیقعده و ذی الحجه و محرم یکے از آنها تنهاست و آن

رَجَبٌ وَثَلَاثَةٌ سَرْدٌ مُتَتَابِعَةٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ يَعْنِي الْحِسَابُ

رجب ست و سه متصل اند بے هم این ست سنت حساب


القيم المستقيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم يعني في الأشهر
الحرم خص تعالى بالنهي هذه الأربعة الأشهر ليبين لنا
تميزها لتعظيم حرمتها وتأكيد أمرها بالنهي عن الظلم فيها
على غيرها من الشهور وإن كان الظلم منهيا عنه في سائر
الشهور كما قال الله تعالى عز وجل حافظوا على الصلوات والصلاة
الوسطى أمرنا بالمحافظة على الصلاة الوسطى وهي العصر وإن كان الأمر سائرا
في المحافظة لجميع الصلاة وإنما أفرد الوسطى بالصلاة بالذكر لما ذكرنا من الاختصاص
والتميز في الحرمة والتأكيد يعني بالظلم لا تقتلوا فيهن أحدا
من مشركي العرب إلا أن يبدؤكم بالقتال وقال أبو يزيد الظلم
هو الترك لطاعة الله تعالى والعمل بمعاصي الله عز وجل وقال
غيره هو وضع الشيء في غير موضعه وهو راجع إلى ذلك ثم
قال تعالى وقاتلوا المشركين يعني كفار مكة كافة جميعا
كما يقاتلونكم كافة يعني إن قاتلوكم في الشهر الحرام فقاتلوهم
جميعا واعلموا أن الله في النصر مع المتقين واختلف أهل
التفسير في الدين القيم فقال مقاتل الدين القيم هو الذي



الحق وقال الآخرون هو الدين الصادق وهو دين الاسلام

وقال آخرون هو الدين الحنيفية وقال آخرون الدين

القيم هو الذي امر الله به المسلمين فصل ورجب وهو

اسم من الاسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب

هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر اذا عظمته

ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة

بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه واختلف المهاجرون

والانصار في امير ينصبونه فقالت الانصار منا امير و

منكم امير القصة المشهورة فغضب الحباب وسل سيفه

وقال انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب اي انا العظيم

في قومي المطاع فيهم والعذيق تصغير عذق وهو النخلة

الكريمة على اهلها كانوا يعمدونها اذا مالت لئلا تسقط

والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها

المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك

به الابل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الابل

تحتك به الفصال وقال ابو زيد عن يحيى بن زياد الفراء

انما سمي رجبا لانهم كانوا يرجبون الاعذاق في هذا الشهر

على النخل ويشدونها بالخوص الى السعف لئلا تنفضها الرياح

يقال منه رجبت النخلة ترجيبا اذا فعلت بها ذلك وقال

آخرون الترجيب ان يوضع الشوك على الاعذاق حفظا لها من

تناول ايدي المستطعمين والتحرز من تناثر الثمر على الارض و

قال آخرون الترجيب ان تدعم النخلة اذا مالت بدعامة لئلا

تسقط وتخر وقال آخرون هو ماخوذ من قول العرب رجبت

الشيء اي هبته رهبة وقال آخرون الترجيب التاهب و

الاستعداد لقول النبي صلى الله عليه وسلم انه ليترجب فيه خير كثير لشعبان

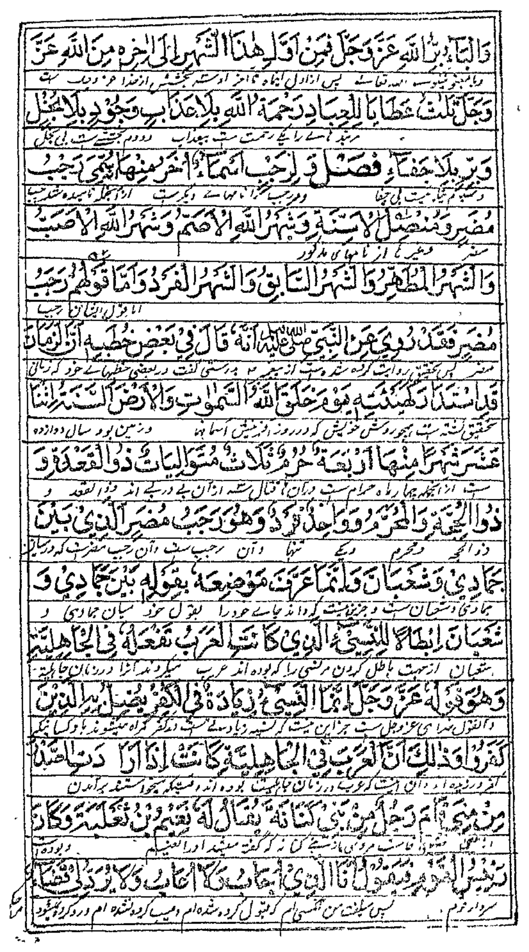
وقال آخرون الترجيب تكرار ذكر الله تعالى وتعظيمه لان

الملائكة يرجبون اصواتهم فيه بالتسبيح والتحميد والتقديس

لله عز وجل ويقال شهر رجم بالميم ايضا فيكون معناه ترجم فيه

الشياطين حتى لا يؤذوا فيه المؤمنين فرجب ثلثة احرف

راء وجيم وباء فالراء رحمة الله عز وجل والجيم جود الله تع


وَالْبَابُ بِرُّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمِنْ اَوَّلِ هٰذَا الشَّهْرِ اِلٰى اٰخِرِهٖ مِنَ اللهِ عَزَّ
وَجَلَّ ثَلٰثُ عَطَايَا لِلْعِبَادِ رَحْمَةُ اللهِ بِلَا عَذَابٍ وَجُوْدٌ بِلَا بُخْلٍ
وَبِرٌّ بِلَا جَفَاءٍ **فَصْلٌ** وَلِرَجَبٍ اَسْمَاءٌ اُخَرُ مِنْهَا يُسَمّٰى رَجَبُ
مُضَرَ وَمُنْصِلُ الْاَسِنَّةِ وَشَهْرُ اللهِ الْاَصَمُّ وَشَهْرُ اللهِ الْاَصَبُّ
وَالشَّهْرُ الْمُطَهِّرُ وَالشَّهْرُ السَّابِقُ وَالشَّهْرُ الْفَرْدُ وَاَمَّا قَوْلُهُمْ رَجَبُ
مُضَرَ فَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ فِيْ بَعْضِ خُطَبِهٖ اِنَّ الزَّمَانَ
قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهٖ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَلسَّنَةُ اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلٰثٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَ
ذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ رَجَبُ مُضَرَ الَّذِيْ بَيْنَ
جُمَادٰى وَشَعْبَانَ وَاِنَّمَا عَرَّفَ مَوْضِعَهٗ بِقَوْلِهٖ بَيْنَ جُمَادٰى وَ
شَعْبَانَ اِبْطَالًا لِلنَّسِيْءِ الَّذِيْ كَانَتِ الْعَرَبُ تَفْعَلُهٗ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
وَهُوَ قَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّمَا النَّسِيْءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا وَذٰلِكَ اَنَّ الْعَرَبَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ اِذَا اَرَادَتِ الصَّدْرَ
مِنْ مِنٰى قَامَ رَجُلٌ مِنْ بَنِيْ كِنَانَةَ يُقَالُ لَهٗ نُعَيْمُ بْنُ ثَعْلَبَةَ وَكَانَ
رَئِيْسَ الْمَوْسِمِ فَيَقُوْلُ اَنَا الَّذِيْ اُجَابُ لَا اُعَابُ وَلَا يُرَدُّ لِيْ قَضَاءٌ



فيقولون له صدقت انسأنا شهرا يريدون اخّر عنا حرمة المحرّم

پس میگفتند مر او را راست گفتی تاخیر کن ما را ماهے میخواستند اینکه تاخیر کن از ما حرمت ماه محرم و

واجعلها في صفر واحلّ لنا المحرّم وانّما دعاهم الى ذلك لئلّا

وگردان آنرا در ماه صفر وحلال گردان از برای ما محرم وجز این نیست که میخواند ایشان را بسوی این تا

تتوالى عليهم ثلاثة اشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم

پی در پی نیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها وبتحقیق بوده است معاش ایشان

من الاغارة فيفعل ذلك عاما ثمّ يرجع الى تحريم المحرّم واباحة

از غارت کردن پس میکرد آنرا یکسال پس باز میگشت بسوی حرمت ماه محرم و اباحت

صفر فذلك الانساء ومنه قيل نسأ الله في اجله وانسأ الله اجله

ماه صفر پس آنست انسا و از آن سبب که گفته شده

ثمّ وصف النبيّ صلّى الله عليه وسلّم رجب بصفتين وقيّده بنعتين احدهما

پس وصف کرد پیغمبر رجب را بدو صفت و مقید کرد او را بدو نعت یکی از آن

قوله رجب مضر لانّ مضر كان يبالغ في تعظيمه وتكبيره و

الثاني انّه قيّده بقوله بين جمادى وشعبان خوفا

من التقديم والتاخير كما جرى في تحريم المحرّم الى صفر [illegible]

وقيّده واكّد تحريمه واكّده وقيل انّما سمّي رجب مضر لانّ بعض

ومقید کرد او را و استوار کرد تحریم او را ومحکم کرد او را و گفته شده است

الكفّار دعا على قبيلة من القبائل فيه فاهلكهم الله عزّ وجلّ

وقيل انّ الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكلّ جبّار ولهذا كانت

الجاهليّة يؤخّرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب ولا يدعون خائبا وانّما سمّي

الاصمّ لانّهم كانوا ينزعون الاسنّة فيه عن الرماح بعد ان يسوّوهم وبعامهم تهيئا لتعطيلها

له منصل الاسنّة ويقال نصلت السهم اذا جعلت له نصلا وانصلته



إذا نزعت عنه نصله وأما شهر الله الأصم فلما روي عن

وقتیکه بیکشیم از آن تیر پیکان او اما شهر الله الاصم پس از جهت حدیثیست که روایت کرده شده

عثمان بن عفان رض أنه لما استهل رجب رقي المنبر يوم

عثمان رض بدرستی او هرگاه طلوع کرد رجب برآمد بر منبر در روز

الجمعة وخطب ثم قال ألا إن هذا شهر الله الأصم وهو شهر زكاتكم

جمعه و خطبه خواند پس گفت آگاه باشید که این ماه خداست و این ماه زکات دادن شماست

فمن كان عليه دين فليؤد دينه ثم ليزك ما بقي قال ابن

پس آنکه بوده است بر وی دین پس باید که ادا کند وام خود را پس باید که بدهد زکات آنچه باقی بماند گفت ابن

الأنباري أما قوله الأصم فإنما سمي بذلك لأن العرب كانت

انباری اما گفتن او را اصم پس جز اینکه نامیده شده است باین اسم زیرا که عرب بوده اند

تظل تحارب بعضها بعضا فإذا أهل رجب وضعوا السلاح

همیشه جنگ میکردند بعض ایشان بعض دیگر را پس هرگاه طلوع کرد رجب مینهادند سلاح خود را

ونزعوا الأسنة فلا يسمع فيه قعقعة السلاح ولا صلصلة

و میبرآوردند پیکانها را پس شنیده نمیشد در آن ماه آواز سلاح و نه درخشیدن

الرماح فكان الرجل إذا ركب في طلب قاتل أبيه فإذا رآه في

نیزها و بوده است مرد وقتیکه سوار میشد در جستن کشنده پدر خویش پس هرگاه میدید او را در

رجب لم يتعرض له كأنه لم يره ولم يسمع له خبرا فسمي أصم

ماه رجب نمی جنبید مر او را چنانکه گویا ندیده است او را و نشنیده است او را خبری پس نامیده شد اصم

لذلك وقيل سمي أصم لأنه لم يسمع فيه غضب الله تعالى على

از جهت آن و گفته شده است که نامیده شد اصم زیرا که شنیده نمیشود در آن ماه غضب خدا تعالی بر

قوم قط لأن الله تعالى عذب الأمم الماضية في سائر الشهور

هیچ قوم هرگز زیرا که خدا تعالی عذاب کرد امتهای گذشته را در همه ماه ها

ولم يعذب أمة من الأمم في هذا الشهر وفي هذا الشهر حمل الله

و نه عذاب کرد هیچ امت را از امتها در این ماه و در این ماه برداشت خدا تعالی

نوحا في السفينة فجرت به وبمن معه في السفينة ستة أشهر

نوح را در کشتی پس روان شد با او و کسیکه با او بود در کشتی شش ماه

قال إبراهيم النخعي إن رجب شهر الله تعالى فيه حمل الله نوحا في

گفت ابراهیم النخعی بدرستیکه رجب ماه خدای تعالی است در آن برداشت خدا تعالی نوح را در

السفينة فصامه نوح وأمر بصومه من كان معه فأمنه الله

کشتی پس روزه داشت نوح در کشتی و امر کرد کسی را که بوده است با او بروزه پس نجات داد او را خدا تعالی


تعالى ومن كان معه من الطوفان وطهر الله الأرض من الشرك
والعدوان ورفع ذلك غيره إلى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما أخبرنا
هبة الله بإسناده عن أبي حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه عن
النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ألا إن رجب من الأشهر الحرم وفيه حمل
الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وأمر من كان
معه بصيامه فأنجاهم الله تعالى وأمنهم من الغرق وطهر
الله الأرض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل إنه سمي
أصما لأنه أصم من جفائك وذلتك وسمع بفضلك يا مؤمن بربك
فجعله الله تعالى أصما من جفائك وذلتك لئلا يشهد عليك
بها يوم القيامة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك
وإحسان العمل فيه وأما الأصب فمعناه أنه تصب الرحمة
فيه صبا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و
المثوبات ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب
بشر من ذلك ما أخبرنا الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك
السقطي رحمه الله بإسناده عن الأعمش عن إبرهيم عن علقمة

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ عِدَّةَ

از ابی سعید خدری رض از نبی ع که فرمود که شمار

الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ماه ها نزدیک خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا تعالی روزیکه آفرید خدا تعالی آسمانها

وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ فَرَجَبٌ يُقَالُ شَهْرُ اللهِ الْأَصَمُّ وَثَلَاثٌ

و زمینها را بعضے از آن ماه چهار ماه است که حرام است پس رجب گفته میشود ماه خدا و سه

أُخَرُ مُتَوَالِيَاتٌ يَعْنِي ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ أَلَا إِنَّ رَجَبَ

دیگر پے در پے اند مراد میدارد ذو القعده و ذو الحجه و المحرم آگاه باشید که رجب

شَهْرُ اللهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِي وَرَمَضَانُ شَهْرُ أُمَّتِي فَمَنْ صَامَ مِنْ

ماه خدا است و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من پس کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ يَوْمًا إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا اسْتَوْجَبَ رِضْوَانَ اللهِ الْأَكْبَرَ

رجب یک روز درحال که مومن باشد و طلب آخرت نماید از خدا واجب گرداند رضامندی خداے بزرگ

وَأَسْكَنَهُ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ فَلَهُ مِنَ الْأَجْرِ

و ساکن گردانیده شود بهشت برین را و کسیکه روزه داشت از آن رجب دو روز پس مر او راست از مزد

ضِعْفَانِ وَوَزْنُ كُلِّ ضِعْفٍ مِثْلُ جِبَالِ الدُّنْيَا وَمَنْ صَامَ مِنْ

دو حصه و وزن هر حصه مانند کوههاے دنیا و کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا طُولُهُ

رجب سه روز گرداند خداے تعالے میان او و میان آتش خندقے که درازاے او

مَسِيرَةُ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ عُوفِيَ مِنَ

یکساله راه است و کسیکه روزه داشت از رجب چهار روز امان داده میشود از

الْبَلَايَا مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ

بلاها از دیوانگے و برص و پیسی و از فتنه دجال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ وُقِيَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمَنْ صَامَ

و کسیکه روزه داشت از آن رجب پنج روز نگاه داشته شود از عذاب گور و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سِتَّةَ أَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَوَجْهُهُ أَضْوَأُ مِنَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ

از آن رجب شش روز برآید از قبر خود درحال که روے او میدرخشد از نور مانند ماه شب

الْبَدْرِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ

چهاردهم و کسیکه روزه داشت از آن ماه هفت روز پس بدرستی دوزخ را هفت در است

يُغْلِقُ اللهُ عَنْهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِهِ بَابًا مِنْ أَبْوَابِهَا

همه آن بسته میشود از آن صیام ببرکت روزه هر روز از روزهاے او درے از درهاے او


وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ يَفْتَحُ
اللّٰهُ لَهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ بَابًا مِنْ أَبْوَابِهَا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ
أَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يُنَادِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا يُرَدُّ
وَجْهُهُ دُونَ الْجَنَّةِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عَشَرَ يَوْمًا جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالَى
لَهُ عَلَى كُلِّ مِيلٍ عَلَى الصِّرَاطِ فِرَاشًا يَسْتَرِيحُ عَلَيْهِ وَمَنْ
صَامَ مِنْهُ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا لَمْ يُرَ فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ أَفْضَلُ مِنْهُ
إِلَّا مَنْ صَامَ مِثْلَهُ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اثْنَا عَشَرَ
يَوْمًا كَسَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حُلَّتَيْنِ الْحُلَّةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرٌ
مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ ثَلٰثَةَ عَشَرَ يَوْمًا وُضِعَ
لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَائِدَةٌ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ فَيَأْكُلُ مِنْهَا وَالنَّاسُ فِي
شِدَّةٍ شَدِيدَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا أَعْطَاهُ
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى
قَلْبِ بَشَرٍ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُوقِفُهُ اللّٰهُ تَعَالَى
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَوْقِفَ الْآمِنِينَ وَلَا يَمُرُّ بِهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ إِلَّا قَالَ لَهُ طُوبَى لَكَ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ

زِيَادَةً عَلَى خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ مَنْ صَامَ مِنْهُ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْمًا كَانَ

زیاده بر پانزده روز و این ست که کسیکه روزه داشت از ماه شانزده روز میباشد

فِي أَوَائِلِ مَنْ يَزُوْرُ الرَّحْمٰنَ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَمَنْ صَامَ

در نخستین کسی که زیارت میکنند رحمن را و می بینند بسوی او و می شنود کلام او و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُنْصَبُ اللّٰهُ لَهُ عَلَى كُلِّ مِيْلٍ مِنَ الصِّرَاطِ

از آنماه هفده روز برپا کرده میشود مر او را بر هر کروه از صراط

مُنْتَزَهًا يَسْتَرِيْحُ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا

آسودگاه که می آساید بر آن و کسیکه روزه داشت از وی هژده روز

زَاحَمَ إِبْرٰهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قُبَّتِهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ عَشَرَ

مزاحمت کند ابراهیم ع را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از آنماه نوزده

يَوْمًا بَنَى اللّٰهُ لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ بِحِذَاءِ قَصْرِ إِبْرٰهِيْمَ وَآدَمَ عَلَيْهِمَا

روز بنا کند او را خدا تعالی کوشکی در بهشت روبروی کوشک ابراهیم ع و آدم ع

السَّلَامُ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا وَيُسَلِّمَانِ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عِشْرِيْنَ

و سلام میکند آنصائم بر ایشان و سلام میکنند ایشان بر وی و کسیکه روزه داشت از ان بیست

يَوْمًا نَادٰى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَمَّا مَا قَدْ مَضٰى فَقَدْ غَفَرَ

روز ندا میکند ندا کننده از آسمان ای بنده خدا اما چیزیکه گذشت پس تحقیق بخشید

اللّٰهُ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِيْمَا بَقِيَ وَأَمَّا الْمُطَهَّرُ فَلَا تَرٰى يُطَهِّرُ

خدا تعالی مر ترا پس از سر گیر عمل را در آنچه باقی مانده ست و اما آنکه مطهر گردید ماه رجب را پس نمی بینی پاک کند

صَائِمَهُ مِنَ الذُّنُوْبِ وَالْخَطِيئَاتِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ

روزه دارنده خود را از گناهان و خطاها از آنجمله است که خبر کرد ما را بر آن شیخ

الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ

امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِئِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُوْنَ بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيْهِ

بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عنتره از پدر خود

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ شَهْرَ رَجَبَ

از علی ابن ابیطالب رض گفت فرمود رسول ص هر آئینه ماه رجب

شَهْرٌ عَظِيْمٌ مَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ صَوْمَ أَلْفِ سَنَةٍ

ماهیست بزرگ هر که روزه داشت از وی روزی مینویسد خدای تعالی مر او را مزد کسیکه روزه داشت

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ صَوْمَ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت از وی دو روز مینویسد خدا تعالی مر او را مزد کسیکه روزه داشت دو هزار سال و کسیکه



صام منه ثلثة أيام كتب الله له صوم ثلاثة آلاف سنة

روزه داشت از وی سه روز بنویسد خدای تعالی مر او را اجرت کسیکه روزه داشت سه هزار سال

ومن صام منه سبعة أيام أغلقت عنه أبواب جهنم ومن

وکسیکه روزه داشت از وی هفت روز بسته کرده میشود از وی درهای دوزخ وکسیکه

صام منه ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة الثمانية يدخل

روزه داشت از وی هشت روز گشاده میشود مر او را درهای بهشت هشتگانه در آید

من أيها شاء ومن صام منه خمسة عشر يوما بدلت سيئاته

از هر دری که خواهد وکسیکه روزه داشت از وی پانزده روز بدل کرده میشود بدیهای او

حسنات ونادى مناد من السماء قد غفر لك فاستأنف العمل

نیکیها و ندا کند ندا کننده از آسمان هر آیینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

ومن زاد زاده الله تعالى وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك

وکسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالی و خبر کرد ما را امام هبة الله

بإسناده عن يونس عن الحسن رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول ص هرکه

صام يوما من رجب عدل له بصيام ثلثين سنة وأخبرنا

روزه داشت یکروز از رجب برابر است مر او را بروزه داشتن سی سال و خبر کرد ما را

الشيخ الإمام هبة الله عن الحسن بن أحمد بن عبد الله المقري

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

بإسناده عن العلاء بن كثير عن مكحول أن رجلا سأل أبا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرد ابو

الدرداء رض عن صيام رجب فقال له سألت عن شهر كانت

درداء را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مر او را پرسیدی تو از ماهی که بود

الجاهلية تعظمه في جاهليتها وما زاده الإسلام إلا فضلا

که مردمان جاهلیت بزرگ داشته بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مر او را اسلام مگر فضیلت

وتعظيما ومن صام منه يوما تطوعا يحتسب به ثواب الله تعالى

و بزرگی و هرکه روزه داشت از رجب یکروز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدای تعالی

ويبتغي به وجهه مخلصا أطفأ صومه ذلك اليوم غضب الله

و میخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد فرو نشاند روزهٔ آن روز غضب خدا

تعالى وأغلق عنه بابا من أبواب النار ولو أعطي ملء الأرض

را و بسته شود از وی دری از درهای آتش و اگر داده شود پر ساخته زمین

ذهبا ما كان جزاءه له ولا يستكمل اجر شيء من الدنيا دون

زر بینا شد آنروز مر او را و تمام نمیشود مزد او بچیزی از دنیا بغیر

يوم الحساب وله اذا امسى عشر دعوات مستجابات فان دعى

روز حساب و مر آن روزه دار راست و بیناست میکند ده دعا قبول کرده پس اگر دعا میکند

به لشيء من عاجل الدنيا اعطاه والا ادخر له من الخير كافضل

بآن مر چیزی را از شتاب آینده دنیا میدهد او را و اگر نه ذخیره کرده از نیکی بهترین

ما دعى به داع من اولياء الله تعالى واصفيائه الصادقين

چیزیکه دعا کرده باو دعا کننده از دوستان خدا تعالی و برگزیدگان او راست گو

ومن صام يومين كان له مثل ذلك وله مع ذلك اجر عشرة

و کسیکه روزه داشت دو روز میباشد مر او را مانند آن مر او را با آن مزد ده کس

من الصديقين في عمرهم بالغة اعمارهم ما بلغت ويشفع في

از راستان در عمر خود رسانیده باشد عمرهای ایشان هر چه رسد و قبول کرده شود شفاعت او

مثل ما يشفعون فيه ويكون في زمرتهم حتى يدخل الجنة

بمقدار که قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

معهم ويكون من رفقائهم ومن صام ثلثة ايام كان له مثل

با ایشان و میباشد از دوستان ایشان و کسیکه روزه داشت سه روز باشد مر او را مانند

ذلك وقال الله تعالى عند افطاره لقد وجب حق عبدي هذا

آن و میگوید خدای تعالی نزد افطار او هر آینه بتحقیق واجب شد حق بنده من که اینست

ووجبت له محبتي وولايتي اشهدكم يا ملائكتي اني قد

و واجب شد مر او را دوست داشتن من گواه میکنم شما را ای فرشتگان هر آینه من

غفرت له من ذنبه ما تقدم وما تأخر ومن صام اربعة ايام

بخشیدم او را از گناهان پیشین و واپسین و کسیکه روزه داشت چهار روز

كان له مثل ذلك وثواب اولي الالباب التوابين ويعطى

میباشد مر او را مانند آن و ثواب صاحبدلان که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كتابه في اوائل الفائزين ومن صام خمسة ايام كان له مثل

کتاب او در نخستین رستگاران و کسیکه روزه داشت پنج روز باشد مر او را مانند

ذلك ويبعث يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر

این و برانگیزد روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه شب چهاردهم است

ويكتب له عدد رمل عالج حسنات ويدخل الجنة ويقال له

نوشته میشود مر او را نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست و می در آید در بهشت و گفته میشود مر او را

تمنّى على الله ما شئت ومن صام ستّة ايّام كان له مثل ذلك

آن و تمنی کن بر خدا هرچه میخواهی و هرکه روزه داشت شش روز باشد مر او را مانند آن

ويعطى سوى ذلك نور يستضيئ به اهل الجمع في القيمة و

داده میشود جز این نورے که روشنی گیرند باں مردم که جمع آیند در روز قیامت و

يبعث في الآمنين حتى يمرّ على الصراط بغير حساب ويعافى عن

برانگیخته شود در امن یافتگان تا اگر بگذرد بر صراط بغیر حساب و عافیت داده شده میشود از

عقوق الوالدين وقطيعة الرحم ويقبل الله عليه بوجهه اذا

نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و متوجه می آید خدا تعالیٰ بر او بذات پاک خود هرگاه

لقيه يوم القيمة ومن صام سبعة ايّام كان له مثل ذلك و

که ملاقات میشود مر او را روز قیامت و کسیکه روزه داشت هفت روز باشد مر او را مانند آن و

يغلق عنه سبعة ابواب النار ويحرّمه الله على النار ويوجب

بند کرده میشود از وی هفت در دوزخ و حرام میکند او را خدا تعالیٰ بر دوزخ و واجب میکند

له الجنّة يتبوّء منها حيث يشاء ومن صام ثمانية ايّام كان له

مر او را بهشت جای گیرد از او هرجا که خواهد و کسیکه روزه داشت هشت روز باشد مر او را

مثل ذلك ويفتح له ابواب الجنّة الثمانية يدخلها من اىّ

مانند آن و کشاده میشود مر او را درهای هشت بهشت که در آید در او از هر

باب شاء ومن صام تسعة ايّام كان له مثل ذلك ويرفع كتابه

دری که خواهد و هرکه روزه داشت نه روز باشد مر او را مانند این و برداشته شود اعمال نامه

في علّيّين ويبعث يوم القيمة في الآمنين ويخرج من قبره

در علیین و برانگیخته شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود

ووجهه نور يتلألأ يشرق لاهل الجمع حتى يقولوا هذا نبيّ

در حالیکه روی او نور باشد که می درخشد روشنی رسد به اهل جمع تا آنکه میگویند این پیغمبر

مصطفى وان ادنى ما يعطى ان يدخل الجنّة بغير حساب و

برگزیده است و کمترین چیزے که داده میشود اینست که در آید در بهشت بغیر حساب و

من صام عشرة ايّام فبخ بخ له فيعطى مثل ذلك وعشرة اضعافه

کسیکه روزه داشت ده روز پس خوشا مر او را پس داده میشود مانند این و ده چند این

وهو ممن يبدّل الله سيّئاته حسنات ويكون من المقرّبين القوّامين

و او از کسانیست که بدل میکند خدا تعالیٰ گناهان او را به نیکیها و میباشد از نزدیکان که ایستادگان

لله بالقسط وكان كمن عبد الله الف عام صائما قائما صابرا

برای خدا باشند بعدل و باشد مانند کسیکه بندگی کرد خدا تعالیٰ را هزار سال و با کمال که روزه دار و ایستاده

مُذنِباً ومن صام عشرين يوماً كان له مثل ذلك وعشرون

مثل ثواب کننده است از گناه و کسیکه روزه داشت بیست روز باشد مر او را مانند این و بیست

ضعفاً وهو ممن يزاحم إبراهيم خليل الله في قبته ويشفع في

حصه آن و او از کسی است که هم مباشت با ابراهیم خلیل الله در قبه خود و بدهد شفاعت اندر

مثل ربيعة ومضر كلهم من أهل الخطايا وأهل الذنوب ومن

مانند قبیله ربیعه و مضر همه ایشان از اهل گناهان باشند و اهل ذنوب و کسیکه

صام ثلاثين يوماً كان له مثل ذلك وثلثون ضعفاً وينادي

روزه داشت سی روز باشد مر او را مانند آن و سی چندان و ندا کند

منادٍ من السماء يا ولي الله أبشر بالكرامة العظمى قال وما الكرامة

ندا کننده از آسمان ای دوست خدا بشارت باد مر ترا به بزرگی بزرگ فرمود چیست کرامت

العظمى قال النظر إلى وجه الله تعالى الجميل ومرافقة النبيين

بزرگ گفت دیدن آن بر روی خدای تعالی که بزرگ است با همراهی پیغمبران

والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً

و راستان و شهیدان و نیکوکاران و نیکو اند ایشان همراهان

طوبى لك طوبى غداً إذا كشف الغطاء وأفضيت إلى جسيم ثواب

خوشی باد مر ترا فردا که دور کرده میشود پرده ها و رسیدی تو بسوی بزرگ ثواب

ربك الكريم فإذا نزل به ملك الموت سقاه الله تعالى عند خروج

پروردگار بزرگ پس وقتیکه فرود آید فرشته مرگ بنوشاند او را خدای تعالی وقت برآمدن

نفسه شربة من حياض الفردوس ويهون عليه سكرات الموت

جان او شربتی از حوضهای بهشت و آسان میکند بروی سختی موت

حتى ما يجد ألم الموت ويظل في قبره ريّاناً ويظل في الموقف ريّان

تا اگر نمی یابد درد موت و همیشه باشد در گور خود سیراب و همیشه باشد در جای ایستادن

حتى يرد حوض النبي صلى الله عليه فإذا خرج من قبره شيعه سبعون ألف

تا آنکه فرود آید و وارد شود بر حوض پیغمبر و وقتیکه برآید از گور خود پیروی میکنند او را هفتاد هزار

ملك معهم النجائب من الدر والياقوت ومعهم طرائف الحلي و

فرشتگان با ایشان شتران از در و یاقوت و با ایشان عجایب زیورها و

الحلل فيقولون له يا ولي الله النجاء النجاء إلى ربك عز وجل الذي

جامه ها پس میگویند مر او را ای دوست خدا بشتاب بشتاب بسوی پروردگار خود که

أظمأت له نهارك وأنحلت له جسمك فهو من أول الناس دخولاً

تشنه داشتی دل خود را روز از برای او و لاغر کردی مر او را تن خود را پس آن باشد از اول کسانیکه

جنات عدن يوم القيمة مع الفائزين رضي الله عنهم ورضوا

در بهشت عدن روز قیامت با رستگاران که راضی شد خدا از ایشان و راضی شدند

عنه ذلك هو الفوز العظيم قال ولو كان له في كل يوم يتصدق

ازو این است رستگاری بزرگ گفت [illegible] و اگر باشد مر او را در هر روزی که [illegible]

صدقة على ذنبه توبته تصدق بها فهيهات هيهات هيهات

صدقه دادن بر گناه توبت خود که تصدق کند بآن پس دور است دور است دور است

فلانا لو اجتمع جميع الخلائق على ان يقدروا قدر ما اعطى ذلك

[illegible] اگر جمع شوند همه خلائق بر آنکه اندازه کنند مقدار چیزی که داده است آن

العبد من الثواب ما بلغوا معشار العشر مما اعطى الله ذلك العبد

بنده را از ثواب هرگز نرسند دهم حصه را از آنکه داده است خدا این بنده

من الثواب وعن عبد الله بن الزبير رض انه قال من فرج عن مؤمن

از ثواب و مرویست از عبد الله بن زبیر [illegible] که فرمود [illegible] کسیکه دور کند از مؤمن

كربة في شهر رجب وهو شهر الله الاصم اعطاه الله تعالى في الفردوس

اندوهی را در رجب که آن ماه [illegible] دهد او را خدا [illegible] در بهشت

قصرا مد بصره الا فاكرموا رجب يكرمكم الله عز وجل بالف كرامة

کوشکی مقدار [illegible] چشم او آگاه باشید پس بزرگ دارید رجب را [illegible] گرامی دارد شما را خدا [illegible]

وعن عقبة بن سلامة بن قيس يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من تصدق

مرویست از عقبه بن سلامه [illegible] که رسانید او بسوی نبی [illegible] که فرمود کسیکه صدقه کند

في رجب باعده الله تعالى من النار كمقدار غراب طار فرخا من وكره

در رجب دور دارد او را خدا تعالی از آتش [illegible] مقدار [illegible] از آشیانه خود

وهو في الهواء حتى مات هرما وقيل الغراب يعيش خمسمائة عام و

و حال [illegible] و گویند زاغ [illegible] تا پانصد سال و

اما السابق فلانه اول الاشهر الحرم واما الفرد فلانه مفرد عن

اما نامیدن آن رجب سابق [illegible] ماههای حرام است [illegible] نامیدن رجب فرد پس

اخوانه كما روى ثور بن يزيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة

[illegible] از برادران خود چنانچه روایت کرد ثور بن یزید گفت که فرمود رسول [illegible] در حج

الوداع في خطبته الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله

[illegible] در خطبه خود [illegible] ترجمه این حدیث گذشت [illegible]

السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث

آسمانها و زمین را [illegible] دوازده ماه [illegible] از آن چهار ماه حرام اند سه

مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَوَاحِدَةٌ فَرْدٌ رَجَبُ مُضَرَ
پی درپی آینده ... یکی فرد است رجب مضر

الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ فَصْلٌ آخَرُ وَعَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
آنکه در میان جمادی و شعبان است فصل دیگر روایت از عکرمه از ابن عباس رض

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ رَجَبُ شَهْرُ اللهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِي وَرَمَضَانُ
از نبی صلعم که بدرستی او فرمود رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان

شَهْرُ أُمَّتِي وَعَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
ماه امت منست و روایت از موسی بن عمران گفت شنیدم از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدُّ
گفت فرمود رسول الله صلعم بدرستی در بهشت نهریست که گفته میشود او را رجب سخت تر است

بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ يَوْمًا سَقَاهُ اللهُ
از روی سپیدی از شیر و شیرین تر است از شهد هر که روزه داشت از رجب یکروز بنوشاند خدا او

مِنْ ذٰلِكَ النَّهْرِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا لَا
ازین نهر و روایت از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکی است که

يَدْخُلُهُ إِلَّا صُوَّامُ رَجَبٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ لَمْ يَصُمْ رَسُولُ اللهِ
در نیاید در او مگر روزه داران ماه رجب و روایت از ابو هریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا بَعْدَ رَمَضَانَ إِلَّا رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَعَنْ أَنَسٍ رض أَيْضًا
صلعم هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و روایت از انس رض نیز

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الْخَمِيسَ
گفت فرمود رسول صلعم هر که روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه

وَالْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ كَتَبَ اللهُ لَهُ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ وَقِيلَ رَجَبُ
و آدینه و شنبه نویسد خدا برای او عبادت نهصد سال و گفته شده است رجب

لِتَرْكِ الْجَفَاءِ وَشَعْبَانُ لِلْعَمَلِ وَالْوَفَاءِ وَرَمَضَانُ لِلصِّدْقِ وَالصَّفَاءِ
از برای ترک بدی است و شعبان از برای عمل نیک و وفا ... و رمضان از برای راستی

رَجَبُ شَهْرُ التَّوْبَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْمَحَبَّةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الْقُرْبَةِ رَجَبُ
رجب ماه توبه است شعبان ماه محبت است رمضان ماه نزدیکیست رجب

شَهْرُ الْحُرْمَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْخِدْمَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ النِّعْمَةِ رَجَبُ شَهْرُ
ماه حرمت است شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه

الْعِبَادَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الزَّهَادَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الزِّيَادَةِ رَجَبُ
عبادت است و شعبان ماه جهد کردن است رمضان ماه زیادتی است رجب

شهر يضاعف الله فيه الحسنات وشعبان يكفر فيه السيئات

ماهیست که در وی دو چندان میکند در آن نیکیها — شعبان ماهیست که دور میکند در وی بدیها

ورمضان ينتظر فيه الكرامات رجب شهر السابقين وشعبان

رمضان ماهیست که در وی ... — سبقت کنندگان ... شعبان

شهر المقتصدين ورمضان شهر العاصين وقال ذو النون المصري

ماه میانه روان است — رمضان ماه گنهکاران است — و گفت ذو النون مصری

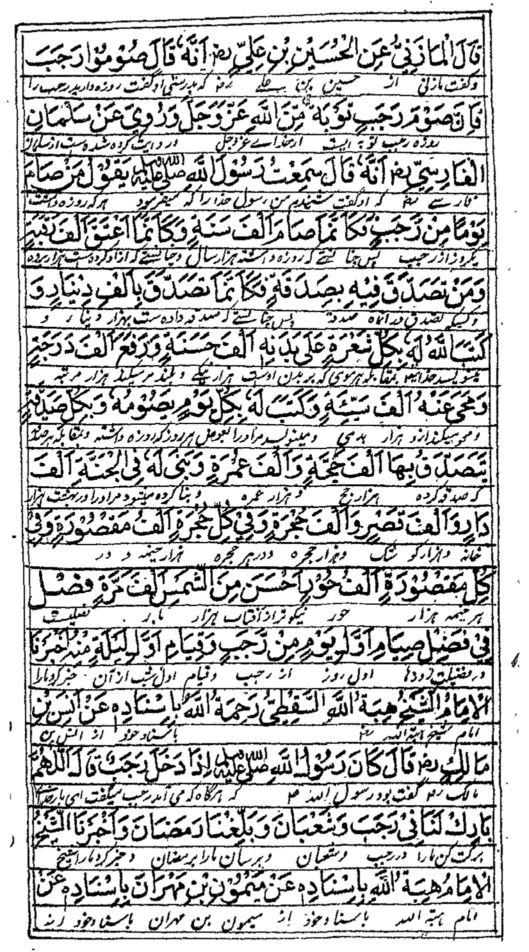
رحمه الله رجب لترك الآفات وشعبان لاستعمال الطاعات

رحمه الله — رجب — از برای ترک آفات است — و شعبان از برای کردن طاعات

ورمضان لانتظار الكرامات فمن لم يترك الآفات ولم يستعمل

رمضان از برای انتظار کرامتها — پس هر که ترک نکند آفات را

الطاعات ولم ينتظر الكرامات فهو من أهل ...



قَالَ الْمَازِنِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ صُومُوا رَجَبَ
وگفت مازنی از حسین بن علی رض که پدر ستی او گفت روزه دارید رجب را
فَإِنَّ صَوْمَ رَجَبٍ تَوْبَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُوِيَ عَنْ سَلْمَانَ
روزه رجب توبه ایست از خدای عز وجل و روایت کرده شده است از سلمان
الْفَارِسِيِّ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَامَ
فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که میفرمود هر که روزه داشت
يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ أَلْفَ سَنَةٍ وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ
یک روز از رجب پس چنانستی که روزه داشته هزار سال و چنانستی که آزاد کرده است هزار برده
وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ بِصَدَقَةٍ فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِأَلْفِ دِينَارٍ وَ
و کسیکه تصدق در آن ماه صدقه پس چنانستی که صدقه داده است بهزار دینار و
كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَرَفَعَ أَلْفَ دَرَجَةٍ
بنویسد خدا ایمه بمقابله هر موی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند مرسکند هزار مرتبه
وَمَحَى عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُومُهُ وَبِكُلِّ صَدَقَةٍ
و محو میکند از او هزار بدی و مینویسد مر او را بعوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه
يَتَصَدَّقُ بِهَا أَلْفَ حَجَّةٍ وَأَلْفَ عُمْرَةٍ وَبَنَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ
که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار
دَارٍ وَأَلْفَ قَصْرٍ وَأَلْفَ حُجْرَةٍ وَفِي كُلِّ حُجْرَةٍ أَلْفَ مَقْصُورَةٍ وَفِي
خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در
كُلِّ مَقْصُورَةٍ أَلْفَ حُورٍ أَحْسَنَ مِنَ الشَّمْسِ أَلْفَ مَرَّةٍ فَضْلٌ
هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت
فِي فَضْلِ صِيَامِ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ وَقِيَامِ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْهُ أَخْبَرَنَا
در فضیلت روزه اول روز از رجب و قیام اول شب از آن خبر کرد ما را
الْإِمَامُ الشَّيْخُ هِبَةُ اللّٰهِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ
امام شیخ هبة الله رض باسناد خود از انس بن
مَالِكٍ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ رَجَبٌ قَالَ اللّٰهُمَّ
مالک رض گفت بود رسول الله صلعم که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدایا
بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ
برکت کن ما را در رجب و شعبان و برسان ما را برمضان و خبر کرد ما را شیخ
الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

أبي ذر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام أول يوم من رجب

از ابی ذر رض از پیغمبر که فرمود هر که روزه داشت اول روز از رجب

عدل صيام شهر ومن صام سبعة أيام أغلقت عنه أبواب

برابر کرد روزه ماه را هر که روزه داشت هفت روز بسته شد از او درهای

جهنم السبعة ومن صام ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة

هفت دوزخ هر که روزه داشت هشت روز گشاده میشود مر او را هشت بهشت

الثمانية ومن صام منه عشرة أيام بدل الله سيئاته حسنات

هر که روزه داشت از او ده روز بدل میکند گناهان او نیکیها

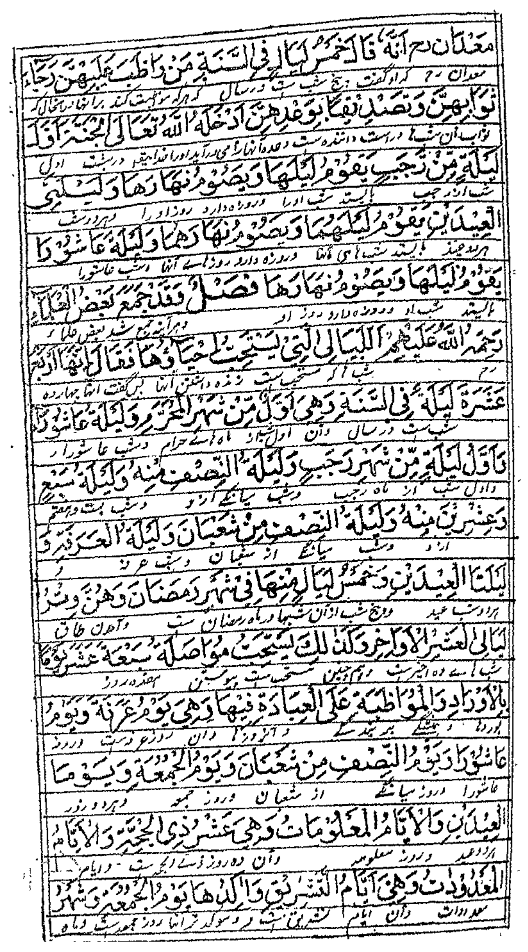
ومن صام منه ثمانية عشر يوما نادى مناد من السماء قد

هر که روزه داشت از او هژده روز ندا میکند ندا کننده از آسمان هر آینه

غفر لك فاستأنف العمل وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله

بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را و خبر داد ما را شیخ امام هبة الله

بإسناده عن سلامة بن قيس يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم من



معدان رح انه قال خمس ليال في السنة من واظب عليهن رجاء
معدان رح گراو گفت پنج شب ست در سال که هرکه مواظبت کند برانها امید

ثوابهن وتصديقا بوعدهن ادخله الله تعالى الجنة اول
ثواب آن شبها و راست داننده ست وعده آنها را می درآید او را الله بهشت اول

ليلة من رجب يقوم ليلها ويصوم نهارها وليلتي
شب از رجب بایستد شب او را و روزه دارد روز او را و هردو شب

العيدين يقوم ليلهما ويصوم نهارهما وليلة عاشورا
هردو عید بایستد شب آنها و روزه دارد روز آنها و شب عاشورا

يقوم ليلها ويصوم نهارها فصل وقد جمع بعض العلماء
بایستد شب او و روزه دارد روز او و درآینه جمع شد بعض علما

رحمهم الله عليهم الليالي التي يستحب احياؤها فقال انها اربع
رح شبها آن مستحب ست زنده داشتن آنها پس گفت آنها چهارده

عشرة ليلة في السنة وهي اول ليلة من شهر المحرم وليلة عاشورا
شب ست در سال و آن اول شب از ماه حرام و شب عاشورا

واول ليلة من شهر رجب وليلة النصف منه وليلة سبع
و اول شب از ماه رجب و شب میانگی از او و شب بست و هفتم

وعشرين منه وليلة النصف من شعبان وليلة العرفة و
از او و شب میانگی از شعبان و شب عرفه و

ليلتا العيدين وخمس ليال منها في شهر رمضان وهن وتر
هردو شب عید و پنج شب از آن شبها در ماه رمضان ست و آن طاق

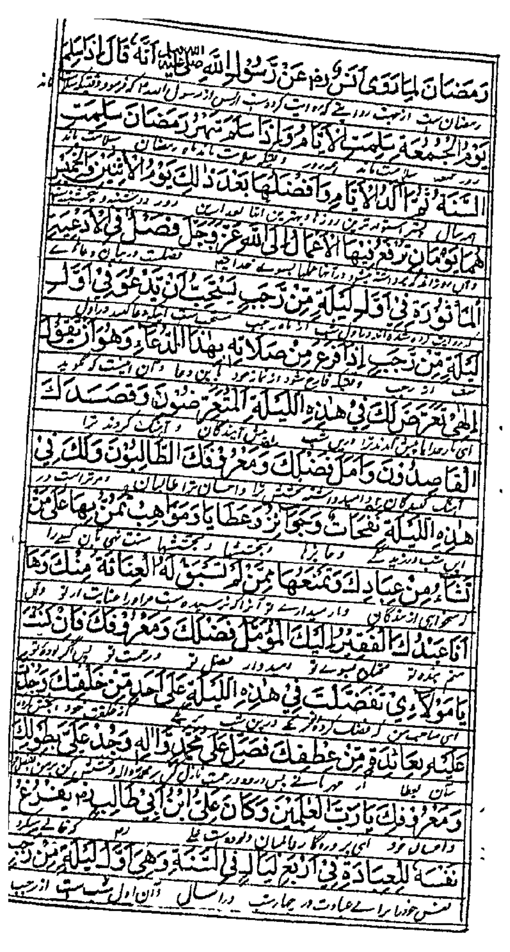
ليالي العشر الاواخر وكذلك يستحب مواصلة سبعة عشر يوما
شبهاے ده اخیر ست و هم چنین مستحب ست پیوستن هفده روز

بالاوراد والمواظبة على العبادة فيها وهي يوم عرفة ويوم
بوردها و همیشگے بر بندگی در آنروزها و آن روز عرفه ست و روز

عاشوراء ويوم النصف من شعبان ويوم الجمعة ويوما
عاشورا و روز میانگی از شعبان و روز جمعه و هردو روز

العيدين والايام المعلومات وهي عشر ذي الحجة والايام
هردو عید و روزهای معلومه و آن ده روز ذی الحجه ست و ایام

المعدودات وهي ايام التشريق واكدها يوم الجمعة وشهر
معدودات و آن ایام تشریق ست و موکدتر آنها روز جمعه ست و ماه



رمضان لما روى انس رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال اذا سلم

يوم الجمعة سلمت الايام واذا سلم شهر رمضان سلمت

السنة ثم الايام وافضلها بعد ذلك يوم الاثنين والخميس

هما يومان ترفع فيها الاعمال الى الله عز وجل فصل في الادعية

المأثورة في اول ليلة من رجب يستحب ان يدعو في اول

ليلة من رجب اذا فرغ من صلاته بهذا الدعاء وهو ان يقول

الهي تعرض لك في هذه الليلة المتعرضون وقصدك

القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في

هذه الليلة نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من

تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها

انا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت

يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وجدت

عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله وجد علي بطولك

ومعروفك يا رب العالمين وكان علي بن ابي طالب ع يفرغ

نفسه للعبادة في اربع ليال في السنة وهي اول ليلة من رجب



وليلة الفطر وليلة الأضحى وليلة النصف من شعبان وكان

وشب عيد الفطر وشب عيد الضحى وشب ميانگی از شعبان وبود

من دعائه فيها اللهم صل على محمد وآله مصابيح الحكمة و

از دعاهاى او در آن شب اى بار خدايا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او كه چراغهاى حكمت و

موالي النعمة ومعادن العصمة واعصمني بهم من كل سوء ولا

صاحبان نعمت اند وكانهاى پاكى نگهدار مرا بايشان از هر بدى ومگير

تأخذني على غرة ولا على غفلة ولا تجعل عواقب أمري حسرة و

مرا بر ناگاه و بر غفلت وگردان انجام كار من افسوس و

ندامة وارض عني فإن مغفرتك للظالمين وأنا من الظالمين

پشيمانى وراضى شو از من زيرا كه مغفرت تو مر ظالمان راست ومن از ظالمانم

اللهم اغفر لي ما لا يضرك وأعطني ما لا ينفعك فإنك الواسعة

اى بارخدايا بيامرز مرا چيزى كه ضرر نكند ترا وبده مرا چيزيكه نفع نكند ترا كه تو

رحمته البديعة حكمته فأعطني السعة والدعة والأمن و

رحمت او عجيب است حكمت او پس عطاكن مرا فراخى و راحت و امن و

الصحة والشكر والمعافاة والتقوى والصبر والصدق

تندرستى و شكر بر نعمت و عافيت و پرهيزگارى و صبر و راستى

عليك وعلى أوليائك وأعطني اليسر مع العسر وأعمم بذلك

بر تو و بر دوستان تو عطا كن مرا آسانى بس سختى و عام كن بدين

أهلي وولدي وإخواني فيك ومن ولدني من المسلمين و

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا در راه تو و كسيكه زاييد مرا از مسلمانان و

المسلمات والمؤمنين والمؤمنات فصل في الصلوة الواردة

ومسلمان زنان و مومن مردان و مومن زنان فصل در نماز كه وارد است در

في شهر رجب أخبرنا الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك

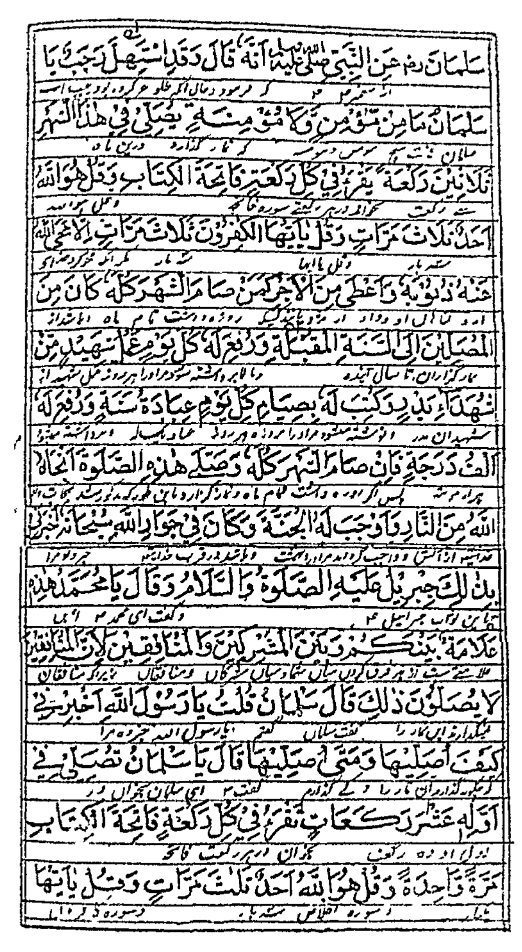
در ماه رجب خبر داد ما را شيخ امام هبة الله بن مبارك

السقطي حدثنا محمد بن أحمد المحاملي حدثنا علي بن محمد إسمعيل

كه سخن گفت ما را محمد

بن محمد الصفار أخبرنا سعد بن نصر بن المنصور البزاز أخبرنا

سفيان بن عيينة عن الأعمش عن طارق بن شهاب عن



سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وقد استهل رجب يا
سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر
ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله
احد ثلاث مرات وقل يا ايها الكفرون ثلاث مرات الا محى الله
عنه ذنوبه واعطي من الاجر كمن صام الشهر كله كان من
المصلين الى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من
شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له
الف درجة فان صام الشهر كله وصلى هذه الصلوة انجاه
الله من النار واوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه فخبرني
بذلك جبريل عليه الصلوة والسلام وقال يا محمد هذه
علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لان المنافقين
لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله اخبرني
كيف اصليها ومتى اصليها قال يا سلمان تصلي في
اوله عشر ركعات تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
مرة واحدة وقل هو الله احد ثلث مرات وقل يا ايها

الكافرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

سه بار پس هرگاه سلام دهی برداری هر دو دست خود را

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

و بگوی نیست هیچ معبود بحق مگر خدا که یگانه است نیست انباز او را و او راست ملک و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو

مر او راست جمیع ستودگی زنده میکند و میراند و او زنده است که هرگز نمی میرد بدست اوست نیکی و او

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي

بر هر چیز قادر است ای پروردگار هیچ کس بازدارنده نیست کسی را که بدهی تو و نیست هیچ کس دهنده

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بها وجهك

مر آنچه را که باز داشتی تو و نفع نمیکند صاحب دولت را از قضای تو دولت او پس بکش بمال آنرا بر روی خود

وصل في وسط الشهر عشر ركعات اقرء في

و بگذار در میانه ماه ده رکعات بخوان در

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص و سوره

يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی پس بردار هر دو دست خود

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله که یگانه است نیست انباز مر او را مر او راست

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میراند و او زنده است که نمی میرد

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

در دست اوست نیکی و اوست بر هر چیز قادر اوست معبود یگانه در صفات و یگانه در ذات

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

بی نیاز تنها نگرفت زن و فرزند پس بکش بمال آنرا

على وجهك وصل في اخر الشهر عشر ركعات اقرء في كل

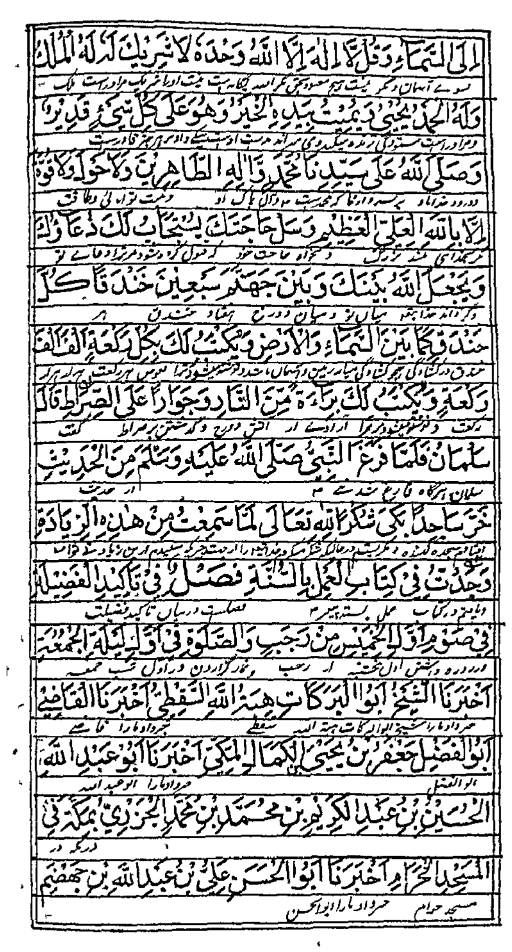
بر روی خود و نماز بگذار در آخر ماه ده رکعات بخوان در هر

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

رکعت فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار

وقل يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

سوره کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی بردار هر دو دست خود را



إلى السماء وقل لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك

سوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله یگانه است نیست او را شریک مراو راست ملک

وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير

و مراو راست ستودگی زنده میگرداند و میمیراند در دست اوست نیکی و او بر همه چیز قادر است

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولا حول ولا قوة

و درود خدا او بر سردار ما که محمد است و آل پاک او و نیست توانائی و طاقت

إلا بالله العلي العظيم وسل حاجتك يستجاب لك دعاؤك

مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعای تو

ويجعل الله بينك وبين جهنم سبعين خندقا كل

و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر

خندق كما بين السماء والأرض ويكتب لك بكل ركعة ألف ألف

خندق در فراخی چون میان زمین و آسمان و نوشته شود مر ترا بعوض هر رکعتی هزار هزار

ركعة ويكتب لك براءة من النار وجوازا على الصراط قال

رکعت و نوشته شود مر ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت

سلمان فلما فرغ النبي صلى الله عليه وسلم من الحديث

سلمان هرگاه فارغ شد ... از حدیث

خر ساجدا يبكي شكرا لله تعالى لما سمعت من هذه الزيادة

افتادم سجده کننده و میگریستم در حالیکه شکر میکردم خدای را ازجهت آنچه شنیدم از این زیاده شدن ثواب

وجدت في كتاب العمل بالسنة فصل في تأكيد الفضيلة

یافتم در کتاب عمل به سنت پیغمبر فصلست در بیان تاکید فضیلت

في صوم أول الخميس من رجب والصلوة في أول ليلة الجمعة

در روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه

أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي أخبرنا القاضي

خبر داد ما را شیخ ابوالبرکات هبة الله سقطی خبر داد ما را قاضی

أبو الفضل جعفر بن يحيى الكمال المكي أخبرنا أبو عبد الله

ابو الفضل خبر داد ما را ابو عبد الله

الحسين بن عبد الكريم بن محمد بن محمد الجزري بمكة في

در مکه در

المسجد الحرام أخبرنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن جهضم

مسجد حرام خبر داد ما را ابو الحسن

الهمداني أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعدي

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصغاني

عن حميد الطويل عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه وسلم لأنه مخصوص

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على أنبيائه

وفيه أنقذ أولياءه من يد أعدائه من صامه استوجب على

الله تعالى ثلاثة أشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

وعصمة فيما بقي من عمره وأما الثالث يأمن العطش يوم

العرض الأكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله إني أعجز

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صم أول يوم منه

وأوسط يوم فيه وآخر يوم منه فإنك تعطى ثواب من صامه كله

فإن الحسنة بعشر أمثالها ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة

في رجب فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

أنه إذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والأرضين

إلا ويجتمعون في الكعبة وحواليها فيطلع الله تعالى عليهم

اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا

حاجتنا أن تغفر لصوام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت

ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يصوم يوم الخميس أول

خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة

يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة

الكتاب مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات وقل هو

الله أحد اثنتي عشرة مرة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة

فإذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على

محمد النبي الأمي وعلى آله وسلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده

سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع رأسه

يقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فإنك أنت العزيز الأعظم

سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة

الأولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فإنها تقضى قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد ولا أمة صلى

هٰذِهِ الصَّلٰوةَ اِلَّا غَفَرَ اللّٰهُ لَهٗ جَمِيْعَ ذُنُوْبِهٖ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ

این نماز را مگر که بیامرزد خدا بتعالی مر او را همه گناهان او را و اگرچه باشد همچون

زَبَدِ الْبَحْرِ وَعَدَدِ الرَّمْلِ وَوَزْنِ الْجِبَالِ وَعَدَدِ قَطْرِ الْاَمْطَارِ

کف دریا و شمار ریگ و وزن کوهها و شمار قطرهای باران

وَوَرَقِ الْاَشْجَارِ وَشُفِّعَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْ سَبْعِمِائَةٍ مِّنْ اَهْلِ

و برگ درختان و شفاعت قبول کرده شود روز قیامت در هفتصد کس از اهل

بَيْتِهٖ فَاِذَا كَانَ اَوَّلُ لَيْلَةٍ فِيْ قَبْرِهٖ جَاءَهٗ ثَوَابُ هٰذِهِ الصَّلٰوةِ

بیت او پس هر گاه که باشد اول شب در گور خود بیاید او را ثواب این نماز

بِوَجْهٍ طَلْقٍ وَلِسَانٍ ذَلْقٍ فَيَقُوْلُ لَهٗ يَا حَبِيْبِيْ اَبْشِرْ فَقَدْ نَجَوْتَ

بروی گشاده و زبان روان پس بگوید مر او را ای دوست من بشارت باد مر ترا که نجات یافتی

مِنْ كُلِّ شِدَّةٍ فَيَقُوْلُ مَنْ اَنْتَ فَوَاللّٰهِ مَا رَاَيْتُ رَجُلًا اَحْسَنَ

از هر سختی پس بگوید کیستی تو سوگند بخدا ندیده ام مردی نیکوروی تر

وَجْهًا مِّنْ وَّجْهِكَ وَلَا سَمِعْتُ كَلَامًا اَحْلٰى مِنْ كَلَامِكَ وَلَا

از روی تو و نشنیدم کلامی شیرین تر از کلام تو و نه

شَمِمْتُ رَائِحَةً اَطْيَبَ مِنْ رَّائِحَتِكَ فَيَقُوْلُ لَهٗ يَا حَبِيْبِيْ اَنَا

نبوییدم بوی خوشبوتر از بوی تو پس بگوید مر او را ای دوست من من

ثَوَابُ تِلْكَ الصَّلٰوةِ الَّتِيْ فِيْ لَيْلَةِ كَذَا فِيْ شَهْرِ كَذَا فِيْ سَنَةِ

ثواب آن نمازم که گزاردی تو آن را در شب فلان در ماه فلان در سال

كَذَا جِئْتُ اللَّيْلَةَ لِاَقْضِيَ حَاجَتَكَ وَاُنْسَ وَحْدَتَكَ وَاَدْفَعَ

فلان آمدم امشب که روا کنم حاجت ترا و مونس شوم تنهایی ترا و دور دارم

عَنْكَ وَحْشَتَكَ فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ اَظْلَلْتُكَ فِيْ عَرْصَةِ

از تو وحشت تو پس هر گاه که دمیده شود در صور سایه کنم ترا در میدان

الْقِيٰمَةِ عَلٰى رَاْسِكَ فَاَبْشِرْ فَلَنْ تَعْدِمَ الْخَيْرَ مِنْ مَّوْلَاكَ اَبَدًا

قیامت بر سر تو پس بشارت باد ترا پس نابود نخواهی کرد نیکی را از صاحب خود همیشه

فَصْلٌ فِيْ فَضْلِ صِيَامِ يَوْمِ السَّابِعِ وَالْعِشْرِيْنَ مِنْ رَّجَبٍ

در فضیلت روزه داشتن روز بست و هفتم از رجب

اَخْبَرَنَا الشَّيْخُ اَبُو الْبَرَكَاتِ هِبَةُ اللّٰهِ السَّقْطِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا

خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله

الشَّيْخُ الْحَافِظُ اَبُوْ بَكْرٍ اَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ ثَابِتٍ الْخَطِيْبُ قَالَ

أَخبرنا عبدُ اللهِ بنُ عليٍّ محمدُ بنُ بشيرٍ قال أخبرنا عليُّ بنُ عمرَ
خبر داد ما را عبد الله بن علی محمد بن بشیر گفت خبر داد ما را علی بن عمر

الحافظ أخبرنا أبو بكر نصر حيشون بن موسى الخلال أخبرنا
حافظ خبر داد ما را ابو بکر نصر حیشون بن موسی خلال خبر داد ما را

عليُّ بنُ سعيدٍ الديلمي أخبرنا ضمرةُ بنُ ربيعةَ القرشي
علی بن سعید دیلمی خبر داد ما را ضمره بن ربیعه قرشی

عن ابنِ شوذبٍ عن مطرٍ الوراقِ عن شهرِ بنِ حوشبٍ عن أبي
از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابو

هريرةَ رض عن النبي صلى الله عليه قال من صام يومَ السابعِ والعشرين
ابو هریره از پیغمبر رسول ص فرمود هر که روزه داشت روز بیست و هفتم

من رجبٍ كُتب له ثوابُ صيامِ ستين شهرًا وهو أولُ يومٍ
ماه رجب نوشته میشود مر او را ثواب روزه شصت ماه و آن اول روز است

نزل فيه جبرائيلُ عليه السلام على النبي صلى الله عليه بالرسالةِ
که نزول کرد در وی جبرائیل ع بر پیغمبر ص برسالت

أخبرنا هبةُ اللهِ بإسنادِه عن الحسنِ البصري قال كان
خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از حسن بصری رح گفت بود

عبدُ اللهِ بنُ عباسٍ رض إذا كان يومُ السابعِ والعشرين من رجبٍ
عبد الله بن عباس رض هرگاه که میبود روز بیست و هفتم از رجب

أصبح معتكفًا وظلَّ مصليًا إلى وقتِ الظهرِ فإذا صلى الظهرَ
صبح میکرد در اعتکاف و شب میکرد در نماز تا وقت ظهر پس هرگاه گزارد ظهر را

تنفَّلَ هنيهةً ثم صلى أربعَ ركعاتٍ يقرأ في كل ركعةٍ
نفل میکرد ساعتی پس میگزارد چهار رکعات میخواند در هر رکعت

الحمدُ للهِ مرةً والمعوذتين مرةً وإنا أنزلناه في ليلةِ القدرِ
الحمد لله یکبار و معوذتین دو بار و سورة القدر را

ثلاثًا وقل هو الله أحد خمسين مرةً ثم يخلُدُ إلى الدعاءِ إلى
سه بار و سورة اخلاص پنجاه بار پس میشد بسوی دعا تا

وقتِ العصرِ ويقول هكذا كان يصنعُ رسولُ اللهِ صلى الله عليه في
وقت عصر و میگفت همچنین میکرد رسول ص در

هذا اليومِ وأخبرنا هبةُ اللهِ بإسنادِه عن أبي سلمةَ عن أبي
این روز و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از ابی سلمه از ابی

هُرَيْرَةَ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ قَالَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

هریره و سلمان فارسی رض گفتند که فرمود رسول صلعم

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ فِيْ رَجَبٍ يَوْمًا وَلَيْلَةً مَنْ صَامَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ وَقَامَ

که در رجب روزیست و شبی هرکه روزه داشت این روز و برپا ایستاد

تِلْكَ اللَّيْلَةَ كَانَ لَهٗ مِنَ الْاَجْرِ كَمَنْ صَامَ مِائَةَ سَنَةٍ وَقَامَ

درین شب باشد مراورا از اجر همچو کسیکه روزه داشت صد سال و برپا ایستاد

لَيَالِيَهَا وَهِيَ بِثَلٰثٍ بَقِيْنَ مِنْ رَجَبٍ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِيْ بُعِثَ

شبهای صد سال و آن شبی ست که بیست و هفتم شب از رجب و آن روزیست که پیدا شد دران

فِيْهِ نَبِيُّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نبی صلعم

فَصْلٌ فِيْ اٰدَابِ الصِّيَامِ وَمَا يُنْهٰى عَنْهُ

فصل ست در بیان آداب صیام و آنچه بازداشته شده ست ازو

مِنَ الْاٰثَامِ يَنْبَغِيْ لِلصَّائِمِ اَنْ يُّجَرِّدَ صَوْمَهٗ مِنَ الْاٰثَامِ وَيُتِمَّهٗ

از گناهان سزاوارست مر صایم را که تنها کند روزه خود را از گناهان و تمام کند او را

بِتَقْوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَا اَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَخْبَرَنَا

به پرهیزگاری خدای تعالی از جهت آنکه خبر داد ما را بآن شیخ هبة الله گفت خبر داد ما را

الْحَسَنُ بْنُ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْفَقِيْهُ الْحَنْبَلِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ

حسن بن احمد بن عبد الله فقیه حنبلی گفت خبر داد ما را محمد

بْنُ اَحْمَدَ الْحَافِظُ قَالَ اَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ جَعْفَرٍ الْوَاعِظُ قَالَ

بن احمد حافظ گفت خبر داد ما را حسین بن جعفر واعظ گفت

اَخْبَرَنَا اَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ السُّكَيْنِيِّ قَالَ اَخْبَرَنَا ابْنُ اِسْحٰقَ الْمُلَقَّبُ

خبر داد ما را احمد بن عیسی بن سکینی گفت خبر داد ما را ابن اسحق ملقب

بِالْحُسَامِ قَالَ اَخْبَرَنَا اِسْحٰقُ بْنُ رَزِيْنٍ الرَّاسِنِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا اِسْمٰعِيْلُ

بحسام گفت خبر داد ما را اسحق بن رزین راسنی گفت خبر داد ما را اسمعیل

بْنُ يَحْيٰى قَالَ اَخْبَرَنَا مَسْعُوْدُ بْنُ كِدَامٍ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ اَبِيْ سَعِيْدٍ

بن یحیی گفت خبر داد ما را مسعود بن کدام از عطیه از ابی سعید

الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَبٌ مِنَ

خدری رض گفت فرمود رسول الله صلعم رجب از

الشُّهُوْرِ الْحُرُمِ وَاَيَّامُهٗ مَكْتُوْبَةٌ عَلٰى بَابِ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَاِذَا

ماههای حرام ست و روزهای او نوشته شده بر در آسمان ششم پس هرگاه

صَامَ الرَّجُلُ مِنْهُ يَوْمًا وَجَرَّدَ صَوْمَهٗ بِتَقْوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

روزه داشت مردی از وی یک روز و تنها کرد روزه خود را به پرهیزگاری خدای عز و جل

نطق الباب ونطق الیوم وقالا یا رب اغفر له واذا لم یتم

صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفرا له وقالا او قيل لم خذتك

نفسك وعن الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

الصيام جنة واذا كان احدكم صائما فلا يجهل فان امرؤ شاتمه

او قاتله فليقل اني صائم وعن النبي صلى الله عليه انه قال من لم يترك

قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في ان يترك طعامه وشرابه

وعن الحسن عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام

جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب او بغيبة

وعن ابي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال ليس الصيام من

الاكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث اخبرنا الشيخ

ابو نصر محمد بن البنا قال اخبرنا والدي الشيخ ابو علي بن احمد

بن عبد الله بن البنا قال اخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله

قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عنبسة

قال اخبرنا بقية بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد

الحجاج عن خاقان عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة

پنج چیزست که بشکنند روزه را و بشکنند طهارت را یکی دروغ و دوم سخن چینی

والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر

سوم غیبت و چهارم دیدن بشهوت و پنجم سوگند دروغ و خبر کرد ما را ابو نصر

عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

از والد خود باسناد خود از انس بن مالک گفت فرمود

ما صام من ظل يأكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده

روزه نداشت کسیکه شب کرد بخوردن گوشت مردم یعنی غیبت و خبر داد ما را ابو نصر از والد خود

باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تأمل خلف امرأة

باسناد خود از حذیفه بن یمان گفت کسیکه تأمل کرد در پس زنی

من فوق ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن

از بالای جامه او باطل شود روزه او و خبر کرد ما را ابو نصر باسناد خود از

سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت

سلیمان بن موسی گفت فرمود جابر بن عبد الله هرگاه روزه داشتی

فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم

پس روزه دارد گوش خود را و چشم خود را و زبان خود را از دروغ و حرامها

ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم

و بگذار اذیت همسایه و باید که باشد بر تو بردباری و آرام در روزه و مگردان روز

صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم

روزه خود و روز افطار خود برابر فرمود پیغمبر بسیار روزه داریست

ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من

که نیست مراورا از روزه خود بجز گرسنگی و تشنگی و بسیار شب خیزیست که نیست مراورا از

قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه وسلم اهتز لذلك العرش وغضب له

قیام بجز بیداری و فرمود پیغمبر بجنبد از آن کار عرش و در غضب میشود مراورا

الرب عني به صلى الله عليه وسلم اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل اريد

پروردگار مراد داشته پیغمبر هرگاه که خواسته نشود بعمل ذات باری تعالی بلکه خواسته شود

به الخلق وقال صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول انا خير شريك و

بآن خلق را و گفت بدرستیکه خدا میگوید من بهترین شریکم

من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني اني لا اقبل

کسیکه شریک کرد با من شریکی را در عمل خود پس آن عمل برای شریک است نه برای من و من قبول نمیکنم

إلا ما أخلصت لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت

لغيري فإنما جزاؤك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول

في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق

وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة الأعين

وما تخفي الصدور وينبغي للصائم أن يتأدب ويجتنب من

الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر

الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

عن أبي فراس أنه سمع عبد الله بن عمر رض يقول سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر إلا يومين الفطر والأضحى

وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام إبراهيم عليه السلام

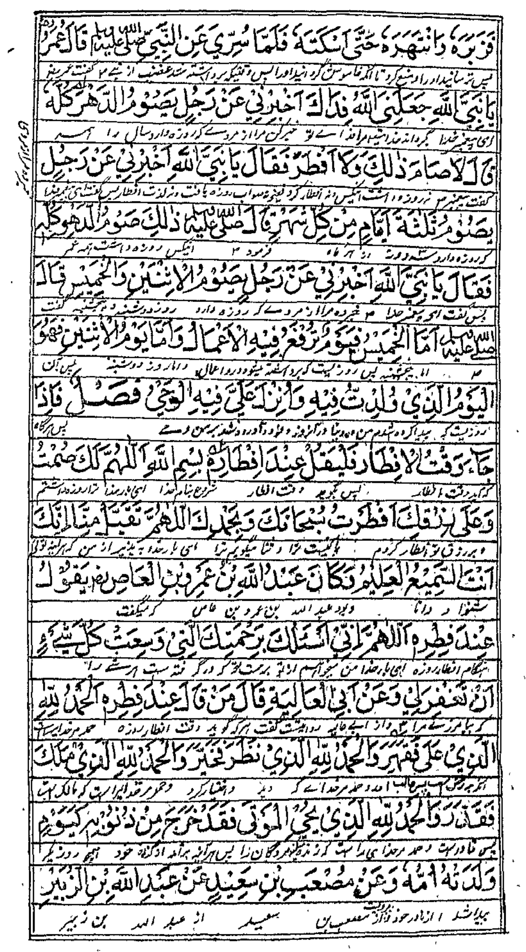
ثلاثة أيام من كل شهر صام الدهر وأفطر الدهر وأخبرنا الشيخ

أبو نصر عن والده بإسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد

الله أن رجلا جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم من أهل البادية فقال

يا رسول الله أخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى

احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر بن الخطاب رض أقبل على الرجل



فردّه وانتهره حتى اسكته فلما سري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عمر

يا نبي الله جعلني الله فداك اخبرني عن رجل يصوم الدهر كله

قال لا صام ذلك ولا افطر فقال يا نبي الله اخبرني عن رجل

يصوم ثلثة ايام من كل شهر قال صلى الله عليه وسلم ذلك صوم الدهر كله

فقال يا نبي الله اخبرني عن رجل يصوم الاثنين والخميس قال

صلى الله عليه وسلم اما الخميس فيوم ترفع فيه الاعمال واما يوم الاثنين فهو

اليوم الذي ولدت فيه وانزل علي فيه الوحي فصل فاذا

جاء وقت الافطار فليقل عند افطاره بسم الله اللهم لك صمت

وعلى رزقك افطرت سبحانك وبحمدك اللهم تقبل منا انك

انت السميع العليم وكان عبد الله بن عمرو بن العاص رض يقول

عند فطره اللهم اني اسألك برحمتك التي وسعت كل شيء

ان تغفر لي وعن ابي العالية قال من قال عند فطره الحمد لله

الذي علا فقهر والحمد لله الذي نظر فخبر والحمد لله الذي ملك

فقدر والحمد لله الذي يحيي الموتى فقد خرج من ذنوبه كيوم

ولدته امه وعن مصعب بن سعيد عن عبد الله بن الزبير

عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا اَفْطَرَ عِنْدَ

اَحَدٍ قَالَ اَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُوْنَ وَاَكَلَ طَعَامَكُمُ الْاَبْرَارُ

وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ **فَصْلٌ** اِعْلَمْ اَنَّ شَهْرَ رَجَبٍ تُجَابُ

فِيْهِ الدَّعْوَةُ وَتُقَالُ فِيْهِ الْعَثْرَةُ وَتُضَاعَفُ عَلٰى مَنْ اَجْرَمَ

فِيْهِ الْعُقُوْبَةُ مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَخْبَرَنَا الْقَاضِيْ

هَنَّادُ بْنُ اِبْرٰهِيْمَ النَّسَفِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا عَبْدُ الْقَاهِرِ بْنُ عُمَرَ الْجَزَرِيُّ

بِهَا قَالَ اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرْخَانِ قَالَ اَنَا اَحْمَدُ

بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيْدٍ الْاَنْبَارِيُّ قَالَ اَنَا اِبْرٰهِيْمُ بْنُ فِرَاشٍ عَنْ عَمْرِو

بْنِ سَمُرَةَ عَنْ مُوْسَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْاَصْبَغِ عَنْ نُبَاتَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ

بْنِ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ اِذْ سَمِعْنَا

صَوْتًا وَهُوَ يَقُوْلُ يَا مَنْ يُجِيْبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ

الْكَرْبِ وَالْبَلْوٰى مَعَ السَّقَمِ قَدْ بَاتَ وَفْدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَنَحْنُ

نَدْعُوْ وَعَيْنُ اللّٰهِ لَمْ تَنَمْ هَبْ لِيْ بِجُوْدِكَ مَا اَخْطَاْتُ مِنْ جُرْمٍ يَا مَنْ

اَشَارَ اِلَيْهِ الْخَلْقُ بِالْكَرَمِ اِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَسْعٰى لِمُجْتَرِمٍ فَمَنْ يَجُوْدُ

عَلَى الْعَاصِيْنَ بِالنِّعَمِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رض قَالَ لِيْ اَبِيْ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

يَا حُسَيْنُ أَمَا تَسْمَعُ النَّادِبَ ذَنْبَهُ وَالْمُعَاتِبَ رَبَّهُ امْضِ فَعَالَكَ

تُدْرِكُهُ وَنَادِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ رض فَأَسْرَعْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهُ وَإِذَا أَنَا

بِرَجُلٍ جَمِيلِ الْوَجْهِ نَقِيِّ الْبَدَنِ نَظِيفِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرِّيحِ إِلَّا أَنَّهُ

قَدْ شُلَّ جَانِبُهُ الْأَيْمَنُ فَقُلْتُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ

فَقَامَ يَجُرُّ شِقَّهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ

اللهُ وَجْهَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ وَمَا شَأْنُكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

مَا شَأْنُ مَنْ أُخِذَ بِالْعُقُوبَةِ وَمُنِعَ الْحُقُوقَ قَالَ وَمَا اسْمُكَ قَالَ

مُنَازِلُ بْنُ لَاحِقٍ قَالَ فَمَا قِصَّتُكَ قَالَ كُنْتُ مَشْهُوراً فِي الْعَرَبِ

بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ أَرْكُضُ فِي صَبْوَتِي وَلَا أُفِيقُ مِنْ غَفْلَتِي إِنْ تُبْتُ

لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتِي وَإِنِ اسْتَقَلْتُ لَمْ تُقَلْ عَثْرَتِي أُدِيرُ الْعِصْيَانَ

فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ رَفِيقٌ يُحَذِّرُنِي

مَصَارِعَ الْجَهَالَةِ وَشِقْوَةَ الْمَعْصِيَةِ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّ لِلّٰهِ سَطَوَاتٍ

وَنَقِمَاتٍ فَلَا تَعَرَّضْ لِمَنْ يُعَاقِبُ بِالنَّارِ فَكَمْ قَدْ ضَجَّ مِنْكَ الظَّلَامُ

وَالْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَكَانَ إِذَا

أَلَحَّ عَلَيَّ بِالْعَتْبِ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ بِالضَّرْبِ فَأَبْلَغْتُ إِلَيْهِ يَوْماً

فقال والله لا اصومن ولا افطر ولا اصلين ولا انام او تصاب اسبوعا

پس گفت پدر سوگند است به پروردگار که روزه ندارم و افطار نکنم و نماز نگزارم و خواب نکنم تا هفته

لم اركب جملا ابلق واتي مكة يوم الحج الاكبر فقال لا اذن لي الى

بر شتر سوار نشوم شتر ابلق و بیایم مکه روز حج اکبر و گفت پدر برائے تو بسوی

بيت الله ولا ستعينن عليك الله قال فقدم مكة يوم الحج الاكبر

خانه خدا و البته طلب یاری میکنم بر تو از خدا گفت پس آمد به مکه روز حج اکبر

فتعلق باستار الكعبة ودعا علي وقال يا من اليه اتى الحجاج

پس چسپید به پرده‌هائے کعبه و دعا کرد بر من و گفت ای کسیکه بسوی او آیند حاجیان

من بعد يرجون لطف عزيز واحد صمد هذا منازل لا يرتد

از دور امیدوارند مهربانی غالب یکتا بے نیاز را این منازل

عن عققي فخذ بحقي يا رحمن من ولدي وشل منه بجود منك

از بیحرمتی من پس بگیر حق مرا اے رحمن از پسر من و شل کن او را از بخشش تو

جانبه يا من تقدس لم يولد ولم يلد قال فلا والذي رفع السماء

پهلوی او ای کسیکه پاک است نه زائیده شد و نه زائید گفت پس سوگند آنکس که بلند کرد آسمان را

وانبع الماء ما استتم كلامه حتى شل جانبي الايمن فظللت كالخشبة

و بر آورد آب را تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پهلوی راست من پس گردیدم مانند چوب

الملقاة بازاء الحرم وكان الناس يغدون ويروحون علي و

خشک افتاده بمقابل حرم و مردم بودند که میرفتند صباح و شام بر من و

يقولون هذا اجاب الله فيه دعوة ابيه فقال له علي رض فما فعل

میگفتند این کسی است که قبول کرد خدا درو دعائے پدرش پس گفت مر او را علی رض پس چه کرد

ابوك قال يا امير المؤمنين سالته ان يدعو الله لي في المواضع

پدر تو پس گفت ای امیر المؤمنین سوال کردم او را اینکه دعا کند برای من در جاهائے

التي دعا علي فيها بعد ان رضي عني فاجابني فحملته على ناقة

که دعا کرده بود بر من درو بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس برداشتم

وجدت في السير حتى وصلنا الى واد يقال لها وادي الاراك فنفر

و کوشش کردم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوئے وادی که میگفتند او را وادی اراک پس رمید

طائر من شجرة فنفرت الناقة فوقع منها ومات في الطريق فقال

پرنده از درختے پس رمید ناقه شتر پس افتاد پدرم از ناقه و مرد در راه پس گفت

علي رض الا اعلمك دعوات سمعتها من رسول الله صلى الله عليه

علی رض آیا بیاموزم ترا دعاهائے که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

وقال ما دعا بها مهموم الا فرج الله تعالى عنه همه ولا مكروب

وگفت نخوانده است آن را هیچ غمناکی مگر کشاده است خدا تعالی از آن غم او و نخوانده است هیچ

الا فرج الله تعالى عنه كربته فقال نعم فقال الحسين بن علي رض

غمگینی مگر کشاده است خدا تعالی از آن رنج او پس گفت شل بلی تعلیم کن پس گفت حسین بن علی رض

عنهما فعلمه الدعاء فدعا به وخلص من مرضه وغدا علينا

پس آموخت حضرت علی رض دعا را و دعا کرد بآن و خلاص یافت از مرض خود و بامداد نزد ما آمد

صحيحا سالما فقلت للرجل كيف عملت قال لما هدأت العيون

صحیح و سلامت پس گفتم مر آن شل را چگونه کردی پس گفت شل هرگاه آرام گرفتند چشمها

دعوت به مرة وثانية وثالثة فنوديت حسبك الله فقد دعوت

دعا کردم بآن یکبار و دو بار و سه بار پس آواز داده شد مرا که بس است ترا که هر آینه دعا کردی

الله باسمه الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى

خدا را باسم اعظم که هرگاه دعا کرده شود بآن قبول کرده شود و هرگاه سوال کرده شود بآن

ثم حملتني عيني فنمت فرأيت رسول الله صلى الله عليه في منامي فعرضتها

پس غلبه کرد بر من چشم من پس خواب کردم پس دیدم رسول الله صلعم را در خواب خود پس بیان کردم آن دعا

عليه فقال صلى الله عليه وسلم صدق علي ابن عمي فيها اسم الله الاعظم الذي اذا

برآنسرور پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم راست گفت علی ابن عم من در آن دعا نام بزرگ خدا تعالی است که هرگاه

دعي به اجاب واذا سئل به اعطى ثم حملتني عيني مرة ثانية فرأيت

دعا کرده شود بآن قبول میکند و هرگاه سوال کرده شود بآن عطا میکند پس غلبه کرد بر من چشم من دوباره پس دیدم

النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اريد ان اسمع الدعاء منك فقال

نبی صلی الله علیه وسلم را پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهم که بشنوم آن دعا را از تو پس گفت

صلى الله عليه وسلم قل اللهم اني اسألك يا عالم الخفية ويا من السماء بقدرته

صلی الله علیه وسلم بگو ای بار خدایا بدرستی سوال میکنم ترا ای داننده پنهانی و ای کسیکه آسمان بقدرت او

مبنية ويا من الارض بعزته مدحية ويا من الشمس والقمر بنور

برافراشته شده است و ای کسیکه زمین بعزت او گسترده است و ای کسیکه آفتاب و ماهتاب بنور

جلاله مشرقة ومضيئة ويا مقبلا على كل نفس مؤمنة زكية

بزرگی او تابنده است و روشن است و ای آینده بر هر نفس مومنه پاک

ويا مسكن رعب الخائفين واهل التقية يا من حوائج الخلق عنده

و ای آرام دهنده ترس ترسندگان و اهل ترس ای آنکه حاجتهای خلق نزد او

مقضية يا من نجا يوسف من رق العبودية يا من ليس له بواب

روا کرده شده است ای آنکه نجات داده یوسف را از بندگی ای آنکه نیست مر او را دربانے

ينادي ولا صاحب يغشى ولا وزير يعطى ولا غيره رب يدعى

ولا يزداد على كثرة الحوائج إلا كرما وجودا وصل على محمد وآله و

أعطني سؤلي إنك على كل شيء قدير قال فانتبهت وقد برأت

قال علي رض تمسكوا بهذا الدعاء فإنه كنز من كنوز العرش وقد

نقل مثل ذلك في زمن عمر بن الخطاب رض وغيره مما يطول شرحه

وفي الجملة لا ينبغي لذوي لب أن يستهين بالمعاصي والمظالم ودعاء

المظلوم فقد قال النبي صلى الله عليه للظالم ظلمات يوم القيمة وقال

صلى الله عليه إن الله تعالى ليستحيي إذا بسط العبد كفيه إليه بالدعاء

أن يردهما صفرا إما أن يعجل له في الدنيا أو يؤخره له في يوم

القيمة وقد أنشد في ذلك أتهزأ بالدعاء فتزدريه * تبين فيك

ما صنع الدعاء * سهام الليل لا تخطي ولكن لها أمد وللأمد انقضاء

مجلس في فضل شهر شعبان وما ينزل في ليلة النصف من

المغفرة والرضوان أخبرنا الشيخ أبو نصر محمد عن والده أبي علي الحسن

أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن عمر بن حفص جعفر المقري بأصفهان

أبي الفتح الخائط أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الشافعي أخبرنا

إسحق بن الحسن أنا عبد الله بن سلمة أخبرنا مالك بن أنس عن

أبي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

از عایشه زوج نبی ص رض که فرمود که بود رسول الله ص

يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت

که روزه میداشت تا آنکه می گفتیم که روزه نخواهد شکست و روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و ندیدیم

رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط إلا شهر رمضان وما

رسول الله ص را تمام روزه داشت ماهی هرگز مگر ماه رمضان و ندیدم

رأيته صام في شهر أكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح

ویرا که روزه بیشتر داشت هیچ ماهی زیاده از روزه داشتن او در ماه شعبان و این حدیث صحیح است

أخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك وأخبرنا

که بیرون آورده است آنرا بخاری از عبد الله بن یوسف از مالک و خبر کرد ما را

أبو نصر عن محمد عن والده بإسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابو نصر از محمد از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عایشه

رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر

رض که فرمود عایشه رض که بود رسول الله صلی الله علیه که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار

حتى نقول لا يصوم وكان أحب صيامه في شعبان فقلت يا

تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و بود آن سرور ص که دوست میداشت روزه داشتن را در ماه شعبان پس

رسول الله ما لي أرى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة

یا رسول الله چه حالت مرا که می بینم روزه ترا در ماه شعبان پس فرمود آنحضرت ص ای عایشه

إنه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية

بدرستیکه این ماهی است که نوشته داده میشود در آن ماه ملک الموت را نام کسیکه قبض کرده خواهد شد روح او

العام فأنا أحب أن لا ينسخ اسمي إلا وأنا صائم وأخبرنا أبو نصر

در سال پس من دوست میدارم که نوشته نشود نام من مگر در آنحال که روزه دار باشم و خبر داد ما را ابو نصر

عن محمد عن والده بإسناده عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رض

از محمد از پدر خود باسناد خود از عطاء بن یسار از ام سلمه رض

قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في شهر بعد رمضان

گفت ام سلمه نبود پیغمبر ص که روزه میداشت در هیچ ماهی بعد رمضان



أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في ذلك

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وإن

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

والده بإسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

أفضل الصيام فقال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

نصر عن والده بإسناده عن معوية بن صالح قال إن عبد الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملائكة

أربعة جبرائيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل ثم اختار
چهار ستون را جبرائيل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را پس برگزید
منهم جبرائيل واختار من الأنبياء أربعة إبراهيم وموسى و
از ایشان جبرائیل را و برگزید از انبیا چهار کس را ابراهیم و موسی و
عيسى ومحمدا صلى الله عليه وسلم أجمعين ثم اختار منهم محمدا صلى الله عليه وسلم واختار
عیسی و محمد صلعم را اجمعین پس برگزید از ایشان محمد را و برگزید
من الصحابة رض أربعة أبا بكر وعمر وعثمان وعليا رض ثم اختار
از صحابه چهار کس را ابا بکر و عمر و عثمان و علی را پس برگزید
منهم أبا بكر رض ومن المساجد أربعة المسجد الحرام والمسجد الأقصى
از ایشان ابا بکر را و از مسجدها چهار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصی
ومسجد المدينة المشرفة ومسجد طور سيناء ثم اختار منهم
و مسجد مدینه مشرف و مسجد طور سینا پس برگزید از ایشان
المسجد الحرام ومن الأيام أربعة يوم الفطر ويوم الأضحى ويوم
مسجد حرام و از روزها چهار روز را روز فطر و روز اضحی و روز
عرفة ويوم عاشوراء ثم اختار منها يوم عرفة ومن الليالي أربعة
عرفه و روز عاشورا پس برگزید از آنها روز عرفه و از شبها چهار شب
ليلة البراءة وليلة القدر وليلة الجمعة وليلة العيد ثم
شب برات و شب قدر و شب جمعه و شب عید پس
اختار منها ليلة القدر ومن البقاع أربعة مكة والمدينة و
برگزید از آنها لیلة القدر و از جایها چهار جای مکه و مدینه و
بيت المقدس ومساجد المقابر ثم اختار منها مكة ومن الجبال
بیت المقدس و مساجد المقابر را پس برگزید از آنها مکه را و از کوهها
أربعة أحد وطور سيناء ولكام ولبنان ثم اختار منها طور
چهار کوه را احد و طور سینا و لکام و لبنان پس برگزید از آنها طور
سيناء ومن الأنهار أربعة جيحون وسيحون والفرات والنيل
سینا و از نهرها چهار نهر را جیحون و سیحون و فرات و نیل
ثم اختار منها فرات واختار من الشهور أربعة رجب وشعبان
پس برگزید از آنها فرات را و برگزید از ماهها چهار ماه را رجب و شعبان
ورمضان والمحرم واختار منها شعبان وجعله شهر النبي صلى الله عليه
و رمضان و محرم پس برگزید از آنها شعبان را و گردانید او را ماه پیغمبر

كذا ان النبي صلى الله عليه وسلم افضل الانبياء كذلك شهره افضل

پس هم چنین ... افضل پیغمبران است همچنین ماه او افضل

الشهور وقد روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال

ماه است و بتحقیق روایت کرد ابو هریره رض از نبی صلعم که فرمود

شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر امتي شعبان

شعبان ماه منست و رجب ماه خداست و رمضان ماه امت منست شعبان

هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه شعبان شهر

کفارت کننده است و رمضان پاک کننده است و فرمود نبی صلعم شعبان ماهی است

بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه فيه ترفع اعمال العباد

درمیان رجب و رمضان و غافل اند مردم از فضیلت او و در این ماه برداشته میشود عملهای بندگان

الى رب العالمين فاحب ان يرفع عملي وانا صائم وعن انس بن

بسوی رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من روزه دار باشم و از انس

مالك رض بانه قال ان النبي صلى الله عليه قال فضل رجب على سائر

مالک روایت است که گفت [illegible] فرمود بزرگی رجب بر تمام

الشهور كفضل القرآن على سائر الكلام وفضل شعبان على

ماهها همچون بزرگی قرآنست بر تمام کلامها و فضل شعبان

سائر الشهور كفضلي على سائر الانبياء وفضل رمضان على

تمام ماهها همچو فضیلت من بر تمام انبیا و فضل رمضان بر

سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن انس بن مالك رض

تمام ماهها همچو فضل خداست بر همه خلقت او و روایت است از انس بن مالک رض

انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه اذا نظروا الى هلال شعبان

که گفت بودند اصحاب رسول الله صلعم هرگاه که نظر میکردند بسوی هلال شعبان

اكبوا على المصاحف يقرؤنها واخرج المسلمون زكوة اموالهم

سر رو می آوردند بر مصحفها که میخواندند آنرا و بر آوردند مسلمانان زکوة مالهای خود را

لتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان

تا قوی شود بآن زکوة ضعیفان و مسکینان بر روزه داشتن ماه رمضان

ودعا الولاة اهل السجن فمن كان عليه حد اقاموه عليه و

و می طلبیدند حاکمان مردمان زندان را پس کسی که واجب شده است بر وی حد جاری میکردند

الا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا

و اگر نه خلاص میساختند [illegible] سوداگران پس ادا میکردند [illegible] و میگرفتند

مَا لَهُمْ حَتّٰى اِنْ نَظَرُوْا اِلٰى هِلَالِ رَمَضَانَ اِغْتَسَلُوْا وَاعْتَكَفُوْا

که مرایشانرا نبود تا آنکه نگاه میدیدند بهلال رمضان را غسل میکردند و اعتکاف میکردند

فَصْلٌ شَعْبَانُ خَمْسُ اَحْرُفٍ شِيْنٌ وَعَيْنٌ وَبَاءٌ وَاَلِفٌ وَنُوْنٌ

شعبان پنج حرف است شین و عین و با والف و نون

فَالشِّيْنُ مِنَ الشَّرَفِ وَالْعَيْنُ مِنَ الْعُلُوِّ وَالْبَاءُ مِنَ الْبِرِّ وَالْاَلِفُ

پس شین اشارت از شرف است و عین از بلندی و با از نیکی والف

مِنَ الْاُلْفَةِ وَالنُّوْنُ مِنَ النُّوْرِ فَهٰذِهِ الْعَطَايَا مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى لِلْعَبْدِ

از الفت و نون از نور پس اینهمه عطایاست مر بنده را از خدا تعالی

فِيْ هٰذَا الشَّهْرِ وَهُوَ شَهْرٌ تُفْتَحُ فِيْهِ الْخَيْرَاتُ وَتَنْزِلُ فِيْهِ الْبَرَكَاتُ

درین ماه و این ماهیست که گشاده میشود درو نیکیها و فرو میاید درو برکتها

وَتُتْرَكُ فِيْهِ الْخَطِيْئَاتُ وَتُكَفَّرُ فِيْهِ السَّيِّئَاتُ وَيُكْثَرُ فِيْهِ الصَّلٰوةُ

و درو گذاشته میشود درو خطاها و کفاره کرده میشود درو بدیها را و زیاده کرده میشود درآن درود

عَلٰى مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْبَرِيَّاتِ وَهُوَ شَهْرُ الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ وَقَالَ اللّٰهُ

بر محمد که بهترین خلقت است و این ماه درود فرستادن است بر پیغمبر برگزیده گفت

تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا

براستی الله تعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا فَالصَّلٰوةُ مِنَ اللّٰهِ

ایمان داران درود فرستید بر وی و سلام فرستید سلام فرستادنی پس صلوة از خدا

الرَّحْمَةُ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ الشَّفَاعَةُ وَالْاِسْتِغْفَارُ وَمِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ

رحمت است و از فرشتگان شفاعت و استغفار و از مومنان

الدُّعَاءُ وَالثَّنَاءُ وَقَالَ مُجَاهِدٌ الصَّلٰوةُ مِنَ اللّٰهِ التَّوْفِيْقُ وَ

دعا و ثنا و گفت مجاهد صلوة از خدا توفیق است و

الْعِصْمَةُ وَمِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْعَوْنُ وَالنُّصْرَةُ وَمِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ الْاِتِّبَاعُ

نگهداری از گناه و از فرشتگان مدد و نصرت و از مومنان پیروی کردن

وَالْحُرْمَةُ وَقَالَ ابْنُ عَطَاءٍ الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى

و حرمت و گفت ابن عطا رح درود فرستادن بر نبی ص از خدا تعالی

الْوُصْلَةُ وَمِنَ الْمَلٰئِكَةِ الرِّقَّةُ وَمِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ الْمُتَابَعَةُ وَالْمَحَبَّةُ

وصلت است و از فرشتگان نرمی دل است و از مومنان متابعت و محبت است

وَقَالَ غَيْرُهُ صَلٰوةُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى عَلٰى نَبِيِّهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْظِيْمٌ

و گفت سوای ابن عطا دیگری صلوة خدا تعالی بر نبی خود پیدا کردن بزرگی است

الحرمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب الشفاعة وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب ان

لا يغفل في هذا الشهر بل يتاهب فيه لاستقبال شهر رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

من الايام فيتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوسل الى الله

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

مرض سره ولا يسوف ويؤخر ذلك الى غد لان الايام ثلثة

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغدا مخاطرة وكذلك

الشهور ثلثة رجب فقد مضى وذهب فلا يعود ورمضان

وهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

واسطة بين شهرين فليغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رضي الله عنه اغتنم

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك

و غنا را پیش از فقر خود و فراغت را پیش از شغل خود و حیات خود را پیش از موت خود

فصل في ليلة البراءة وما خصت به من الرحمة والكرامة

فصل در فضیلت شب برات و آنچه خاص است با او از رحمت و کرامت

والفضائل قال الله عز وجل حم والكتاب المبين إنا أنزلناه

و فضایل فرمود خدا تعالی قسم است بکتاب روشن بدرستی که ما فرو فرستادیم او را

في ليلة مباركة قال ابن عباس رض حم يعني قضى الله ما هو

در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرد خدا آنچه هست

كائن إلى يوم القيمة والكتاب المبين يعني القرآن إنا أنزلناه

شونده است تا روز قیامت و سوگند بکتاب روشن است یعنی قرآن بدرستی که فرو فرستادیم او را

يعني القرآن في ليلة مباركة هي ليلة النصف من شعبان

یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب نیمه از ماه شعبان است

وهي ليلة البراءة وقال ذلك أكثر المفسرين سوى عكرمة فإنه

و آن شب برات است و گفته اند این اکثر مفسران بدون عکرمه که او

قال هي ليلة القدر قد سمى الله تعالى شيئا كثيرة في القرآن

گفته آن شب قدر است و بدرستی نامیده است خدا تعالی بسیار چیزها را در قرآن

مباركا منها سمى القرآن مباركا قال وهذا ذكر مبارك

مبارک از آنجمله نامیده است قرآن را مبارک گفت خدا تعالی و این ذکر مبارک است

أنزلناه فمن بركته أنه من قرأه وآمن به اهتدى وتخلص

که فرستاده ایم او را یعنی قرآن را پس از برکت آن است که هر که قرآن را بخواند و ایمان آورد بآن راه یافت و رهایی یافت

من النار ونطى حتى يتعدى ذلك إلى الآباء والأبناء قال

از آتش دوزخ [illegible] تا اثر میکند آن برکت بسوی پدران و پسران فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن نظرا في المصحف خفف الله

پیغمبر ص هر که خواند قرآن را در حالی که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدا تعالی

عز وجل عن أبويه العذاب وإن كانا كافرين ومنها أنه عز

از مادر و پدر او عذاب را و اگرچه باشند کافران و از آنجمله است که خدا تعالی

وجل سمى الماء مباركا قال ونزلنا من السماء ماء مباركا

نامیده آب را مبارک فرمود و فرود آوردیم از آسمان آب مبارک را

فمن بركته أن حياة الأشياء به كما قال الله عز وجل وجعلنا

پس از برکت آن آب است زندگی چیزها باو است چنانچه فرمود خدا تعالی و گردانیدیم ما

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَقِيلَ فِيهِ عَشْرُ لَطَائِفَ الرِّقَّةُ

وَاللِّينُ وَالْقُوَّةُ وَاللَّطَافَةُ وَالصَّفَاوَةُ وَالْحَرَكَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَ

الْبُرُودَةُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْحَيَاءُ وَجَعَلَ اللّٰهُ تَعَالَى هٰذِهِ اللَّطَائِفَ فِي

الْمُؤْمِنِ اللَّبِيبِ رِقَّةَ الْقَلْبِ وَلِينَ الْخُلُقِ وَقُوَّةَ الطَّاعَةِ وَلَطَافَةَ

النَّفْسِ وَصَفَاوَةَ الْعَمَلِ وَالْحَرَكَةَ فِي الْخَيْرِ وَالرُّطُوبَةَ فِي الْعَيْنِ وَ

الْبُرُودَةَ فِي الْمَعَاصِي وَالتَّوَاضُعَ عِنْدَ الْخَلْقِ وَالْحَيَاءَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ

الْحَقِّ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الزَّيْتُونَ مُبَارَكًا كَقَوْلِهِ تَعَالَى مِنْ

شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ وَهِيَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ عم حِينَ

أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَفِيهَا طَعَامٌ وَاسْتِصْبَاحٌ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى

وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَقِيلَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ هُوَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ وَقِيلَ هُوَ الْإِيمَانُ وَقِيلَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْمُطْمَئِنَّةُ

الْأَمَّارَةُ بِالْخَيْرِ الْمُمْتَثِلَةُ لِلْأَمْرِ الْمُنْتَهِيَةُ لِلنَّهْيِ الْمُسَلِّمَةُ لِلْقَدَرِ

الْمُوَافِقَةُ لِلرَّبِّ فِيمَا قَضَى وَسَطَرَ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى عِيسَى

عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ

فَمِنْ بَرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُهُورُ الثَّمَرَةِ مِنَ النَّخْلَةِ الْيَابِسَةِ لِأُمِّهِ

الصديقة هي عليها السلام ونبع الماء من تحتها قال عز

کرامت گو بود که نام وی مریم است ع و جوشیدن آب را از زیر او نوسی؟ فرمود

وجل فناديها من تحتها الا تحزني قد جعل ربك تحتك

خدا تعالی پس آواز کرد مریم را از زیر آن که اندوهناک مباش تحقیق کرده است پروردگار تو زیر تو جوی

سريا وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا

آب خورد و بجنبان بسوی خود درخت خرما را تا بیفتد بر تو خرما پخته

فكلي واشربي وقري عينا وابراء الاكمه والابرص واحياء

پس بخور و بنوش و روشن کن چشم را و اچه گردانید مادرزاد کور را و پیسی را و زنده گردانید

الموتى بدعوته وغير ذلك من الخيرات والمعجزات ومنها انه

مردگان را به دعای او و جز این از نکویی ها و معجزها و از آنهاست که

عز وجل سمى الكعبة مباركا قال عز وجل ان اول بيت وضع

خدا تعالی نامید کعبه را مبارک فرمود عز و جل به درستی نخستین خانه که نهاده شده

للناس للذي ببكة مباركا ومن بركتها ان من دخلها و

از برای عبادت مردم هر آینه خانه ایست در مکه مبارک و از برکت او آنست که هر که درآمد در آنجا شد

عليه اثقال من الذنوب خرج مغفورا له قال الله عز و

حال آنکه بر وی بارهاست از گناهان بیرون آید در حالتی که آمرزیده است فرمود حق تعالی

جل ومن دخله كان امنا فمن دخل البيت وهو مؤمن

و هر کسیکه درآمد کعبه را ایمن شد پس هر کسیکه درآمد بخانه را و آن مؤمنست

محتسب تائب امنه الله عذابه وقبل توبته وغفر له و

طلب اجر کننده است از حق و توبه کننده است ایمن گرداند او را حق تعالی از عذاب خود و قبول کند توبه او و بیامرزد او را

قيل من دخله كان امنا من ان يؤذي في الحرم حتى يخرج منه

گفته شده است هر که داخل شود این خانه را باشد ایمن از آنکه او را ایذا کرده شود در حرم تا آنکه بیرون آید از آن

ولهذا يحرم قتل صيده وقطع شجره لحرمة الكعبة فحرمة

و از این جهت حرام است کشتن شکار او را و بریدن درخت آن از جهت حرمت کعبه پس حرمت

الكعبة لحرمة الله وحرمة المسجد لحرمة الكعبة وحرمة

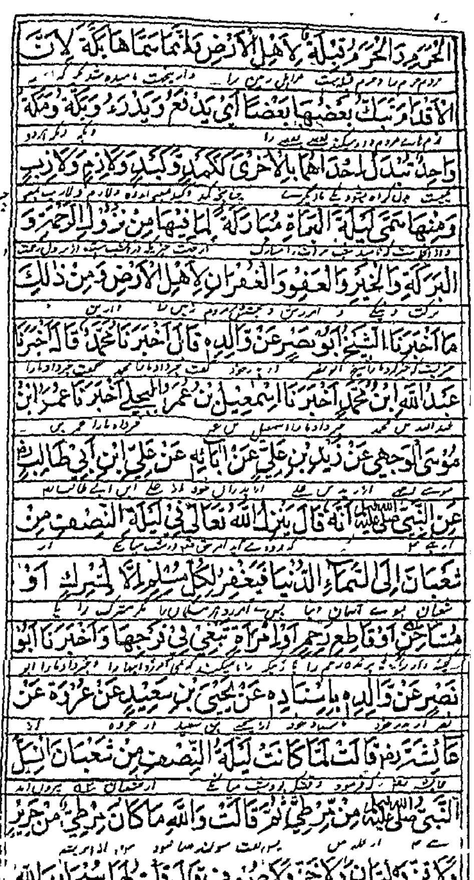
کعبه برای حرمت خداست و حرمت مسجد بجهت حرمت کعبه است و حرمت

مكة لحرمة المسجد وحرمة الحرم لحرمة مكة كما قيل ان الكعبة

مکه بجهت حرمت مسجد است و حرمت حرم مانند حرمت مکه است چنانکه گفته شده درستی کعبه

قبلة لاهل المسجد والمسجد قبلة لاهل مكة ومكة قبلة لاهل

قبله است مر اهل مسجد را و مسجد قبله است مر مردم مکه را و مکه قبله است مر اهل



الحرم والحرم قبلة لاهل الارض ولهذا سماها بكة لان
الاقدام تبك بعضها بعضا اي يدفع ويبذء وبكة ومكة
واحد تبدل احدهما بالاخرى كلمد ولبد ولازم ولازب
ومنها تسمى ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و
البركة والخير والعفو والغفران لاهل الارض ومن ذلك
ما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا محمد قال اخبرنا
عبد الله ابن محمد اخبرنا اسمعيل بن عمر البجلي اخبرنا عمر بن
موسى الوجيهي عن زيد بن علي عن ابائه عن علي ابن ابي طالب رض
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من
شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم الا لمشرك او
مشاحن او قاطع رحم او امراة تبغي في فرجها واخبرنا ابو
نصر عن والده باسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن
عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل
النبي صلى الله عليه وسلم من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير
ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله



فمن أي شيء كان قالت كان سداه من شعر وكانت

لحمته من وبر فحسبت نفسي أن يكون صلى الله عليه قد أتى بعض

نسائه فقمت فالتمسته في البيت فوقعت يدي على قدميه

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وهو يقول سجد لك

سوادي وجناني وآمن بك فؤادي أبوء لك بالنعم وأعترف

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا

أنت أعوذ بعفوك من عقوبتك وأعوذ برحمتك من نقمتك

وأعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بك منك لا أحصي

ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه

قائما وقاعدا حتى أصبح وقد اصعدت قدماه وأنا أغمزهما

وأقول بأبي أنت وأمي أليس قد غفر الله لك ما تقدم من

ذنبك وما تأخر أليس قد فعل الله بك أليس أليس قال صلى الله عليه

يا عائشة أفلا أكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت وفيها تنزل أرزاقهم

رفيها ترفع اعمالهم وافعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

احد يدخل الجنة الا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما احد يدخل

الجنة الا برحمة الله قلت ولا انت قال صلى الله عليه وسلم ولا انا الا ان

يتغمدني الله برحمة منه فمسح يده على هامته وعلى وجهه و

اخبرني ابو نصر قال انا والدي حدثنا محمد بن احمد الحافظ

انا عبد الله بن محمد انا ابو العباس الهروي وابراهيم بن محمد

بن الحسن قالا اخبرنا ابو عامر الدمشقي انا الوليد بن مسلم

اخبرني هشام بن الغاز وسليمان بن مسلم وغيره عن مكحول

عن عائشة رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لها يا عائشة اية ليلة

هي قالت الله ورسوله اعلم فقال ليلة النصف من شعبان

فيها ترفع اعمال الدنيا واعمال العباد ولله فيها عتقاء من

النار بعدد شعر غنم كلب فهل انت اذنت لي الليلة قالت

نعم فصلى فخفف القيام وقرء الحمد وسورة خفيفة ثم سجد

الى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرء فيها نحوا من

قراءة الاولى فكان سجوده الى الفجر قالت عائشة رض وكنت



أنظره حتى ظننت أن الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

على دنوت منه حتى مسست أخمص قدمه فتحرك فسمعته

يقول في سجوده أعوذ بعفوك من عقابك وأعوذ برضاك

من سخطك وأعوذ بك منك جل وجهك لا أحصي ثناء

عليك أنت كما أثنيت على نفسك قلت يا رسول الله لقد سمعتك

تذ... سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

صلى الله ... وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلمهن وعلمهن

فإن ...ئيل عليه الصلوة والسلام أمرني أن أذكرهن في

السجود وأخبرني أبو نصر عن والده قال أنا عبد الله بن محمد

...ن بن الصباح بن أبي شريح

أنا يز... هرون حدثنا الحجا... أرطاة عن يحيى بن

أبي كثير ... عروة عن عائشة رض قالت ...دت رسول الله

صلى الله عليه ذات ليلة فخرجت فإذا هو بالبقيع ... إلى السماء

فقال لي أكنت تخافين أن يحيف الله ورسوله عليك

له يا رسول الله ظننت أنك أتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه وسلم

إن الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان إلى السماء الدنيا

فيغفر لأكثر من عدد شعر غنم كلب وعن عكرمة مولى ابن

عباس رض في قول الله تعالى فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي

ليلة النصف من شعبان يدبر الله تعالى أمر السنة وينسخ

الأحياء من الأموات ويكتب حاج بيت الله فلا يزيد فيهم

أحد ولا ينقص منهم أحد وقال حكيم بن كيسان يطلع الله

تعالى إلى خلقه في ليلة النصف من شعبان فمن طهره في تلك

الليلة زكاه إلى مثلها وعن عطاء بن يسار يعرض عمل السنة

في ليلة النصف من شعبان فيخرج الرجل مسافرا [illegible]

من الأحياء إلى الأموات ويتزوج وقد نسخ من الأحياء إلى

الأموات وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده عن مالك بن

أنس عن هشام بن عروة عن عائشة رض قالت سمعت النبي صلى الله عليه

يقول يفتح الله الخير في أربع ليال ليلة الأضحى وليلة

الفطر وليلة النصف من شعبان ينسخ الله فيها الآجال و

الأرزاق ويكتب فيها الحاج وليلة عرفة إلى الأذان قال

سَعِيدٌ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي نَجِيحٍ خَمْسٌ فِيهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَقَالَ
سعید که گفت مرا ابی ابراهیم بن ابی نجیح پنج شب است که در آنها شب جمعه هم و گفت

أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ جَاءَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ
ابوهریره رض از نبی صلعم که آن حضرت صلعم فرمود آمد مرا جبرائیل ع

السَّلَامُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ
شب میانه از شعبان و گفت مرا ای محمد صلعم بلند کن سر خود را

إِلَى السَّمَاءِ قُلْتُ لَهُ مَا هٰذِهِ اللَّيْلَةُ قَالَ هٰذِهِ لَيْلَةٌ يَفْتَحُ اللهُ
بسوی آسمان گفتم مر او را چیست این شب گفت جبرائیل این شبی است که بگشاید خدا

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِيهَا ثَلَاثَمِائَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الرَّحْمَةِ يَغْفِرُ
در این شب سه صد در را از درهای رحمت بیامرزد

لِكُلِّ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَاحِرًا أَوْ كَاهِنًا أَوْ مُدْمِنَ
هر کسی را که شرک نکند با او چیزی مگر اینکه باشد سحر کننده یا کاهن یا همیشه خورنده

خَمْرٍ أَوْ مُصِرًّا عَلَى الرِّبَا وَالزِّنَا فَإِنَّ هٰؤُلَاءِ لَا يُغْفَرُ لَهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا
شراب یا همیشه باشد بر سود خوارگی و زناکاری که اینها را آمرزش نیست مر ایشان را تا توبه کنند

فَلَمَّا كَانَ رُبُعُ اللَّيْلِ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عم وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ
پس هرگاه که بود چهارم حصه شب فرود آمد جبرائیل ع و گفت ای محمد بلند کن سر خود را

فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةٌ وَعَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ
پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت کشاده شده اند و بر دروازه اول

مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ رَكَعَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ الثَّانِي
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم

مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ سَجَدَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که سجده کند درین شب و بر دروازه

الثَّالِثِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ دَعَا فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى
سوم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که دعا میکند درین شب و بر

الْبَابِ الرَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ
دروازه چهارم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که ذکر خدا کند درین شب

وَعَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى لِمَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللهِ
و بر دروازه پنجم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که گریه کند از ترس خدا

فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبَى
درین شب و بر دروازه ششم فرشته است که ندا میکند بشارت

لِلْمُسْلِمِيْنَ فِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِيْ

مر مسلمانان را در این شب و بر دروازه هفتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطٰى سُؤَالَهُ وَعَلَى الْبَابِ الثَّامِنِ مَلَكٌ يُنَادِيْ

آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرَ لَهُ فَقُلْتُ يَا جِبْرَائِيْلُ إِلٰى مَتٰى تَكُوْنُ

آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او پس گفتم ای جبرائیل تا چند گاه باشد

هٰذِهِ الْأَبْوَابُ مَفْتُوْحَةً قَالَ إِلٰى طُلُوْعِ الْفَجْرِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ

این درها گشاده گفت جبرائیل تا بر آمدن فجر از اول شب

ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰى فِيْهَا عُتَقَاءَ مِنَ النَّارِ بِعَدَدِ شَعْرِ

پس گفت یا محمد مر خدای تعالی را در این شب آزادکردگانست از آتش بشمار موی

غَنَمِ كَلْبٍ فَصْلٌ وَقِيْلَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ لِأَنَّ

گوسپندان کلب گفته شده است جز اینکه نامیده شده است شب براءه ازبرای آنکه

فِيْهَا بَرَاءَتَيْنِ بَرَاءَةٌ لِلْأَشْقِيَاءِ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَبَرَاءَةٌ لِلْأَوْلِيَاءِ

در آن شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را

مِنَ الْخِذْلَانِ وَيُرْوٰى عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ

از فرو گذاشتن و بتحقیق روایت کرده شده است از رسول ؐ که فرمود هرگاه بیاید

لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اِطَّلَعَ اللّٰهُ عَلٰى خَلْقِهِ اِطِّلَاعَةً فَيَغْفِرُ

شب نیمه از شعبان آگاه میشود خدای تعالی بر احوال خلق خود پس بخشد

لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَيُمْهِلُ الْكَافِرِيْنَ وَيَدَعُ أَهْلَ الْحِقْدِ بِحِقْدِهِمْ حَتّٰى

مومنان را و مهلت دهد کافران را و میگذارد مردم کینه ور را بکینه ایشان تا آنکه

يَدَعُوْهُ وَقِيْلَ إِنَّ لِلْمَلٰئِكَةِ لَيْلَتَيْ عِيْدٍ فِي السَّمَاءِ كَمَا أَنَّ

بگذارند کینه را گفته شده است که فرشتگان را در دو شب عید است در آسمان چنانچه

لِلْمُسْلِمِيْنَ يَوْمَيْ عِيْدَيْنِ فِي الْأَرْضِ فَعِيْدُ الْمَلٰئِكَةِ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ

مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب برات است

وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ وَعِيْدُ الْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمُ الْفِطْرِ وَيَوْمُ الْأَضْحٰى وَ

و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی و

عِيْدُ الْمَلٰئِكَةِ بِاللَّيْلِ لِأَنَّهُمْ لَا يَنَامُوْنَ وَعِيْدُ الْمُؤْمِنِيْنَ

عید فرشتگان در شب است برای آنکه ایشان نمی خسپند و عید مومنان

بِالنَّهَارِ لِأَنَّهُمْ يَنَامُوْنَ وَقِيْلَ إِنَّ الْحِكْمَةَ فِيْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى

در روز است برای آنکه ایشان می خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدای تعالی

أظهر ليلة البراءة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة

ظاهر کرد شب برات را و پنهان کرد شب قدر را زیرا که شب قدر شب

الرحمة والغفران والعتق من النيران أخفاها الله عز وجل

رحمت و آمرزش است و آزادی از دوزخ پوشیده کرد آن شب را خدای تعالی

لئلا يتكلوا عليها وأظهر ليلة البراءة لأنها ليلة الحكم و

تا آنکه تکیه نکنند بر آن شب و ظاهر کرد شب برات را زیرا که آن شب حکمست و

القضاء وليلة السخط والرضى ليلة القبول والرد والوصول

قضا و شب قهر و رضاست و شب قبول و رد و شب نزدیکی

والصد ليلة السعادة والشقاء والكرامة والنقاء فواحد فيها

و دوری و شب سعادت و شقاوت و کرامت و پرهیزگاریست پس یکی در آن شب

يسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و

نیک بخت گردانیده میشود و دیگری رانده میشود و یکی جزا داده میشود و یکی خوار کرده میشود و

واحد يكرم وآخر يحرم وواحد يؤجر وآخر يهجر فكم من

یکی بزرگی داده میشود و دیگری محروم کرده میشود و یکی مزد داده میشود و دیگری دور انداخته میشود پس

كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور

کفن شسته شده و صاحب او در بازار مشغول است و بسا است از گور کنده شده

وصاحبه بالسرور مغرور وكم من فم ضاحك وهو عن قريب

و صاحب او بخوشی مغرور است و بسا است از دهن خندان حالانکه او عنقریب

هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد أزف فناؤه

هلاک شونده است و بسا است از منزل تمام شده است بنای او و صاحب او نزدیک است فنای او را

وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد

و بسا است از بنده که امیدوار ثواب است پس پیدا شود او را عذاب و بسا است از بنده که

يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان

امیدوار بشارت است پس پیدا شود او را زیانکاری و بسا است از بنده که امیدوار بهشت است

فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل

پس پیدا شود او را دوزخ و بسا است از بنده که امید دارد وصل را پس پیدا شود او را جدایی

وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو

و بسا است از بنده که امید دارد بخشش را پس ظاهر میشود او را بلا و بسا است از بنده که امید دارد

الملك فيبدو له الهلك وقيل إن الحسن البصري رحمه الله

ملک را پس ظاهر میشود او را هلاک و گفته شده است که حسن بصری رحمة الله علیه

كان يخرج من داره يوم النصف من شعبان وكان وجهه قد
قبر ودفن ثم اخرج من قبره فقيل له في ذلك فقال والله ما
الذي انكسرت سفينته باعظم مصيبة مني قيل له ولم ذلك
قال لاني من ذنوبي على يقين ومن حسناتي على وجل فلا ادري
اتقبل مني ام ترد علي

فصل واما الصلاة الواردة في
ليلة النصف من شعبان فهي مائة ركعة بالف مرة قل هو الله
احد في كل ركعة عشر مرات وتسمى هذه الصلوة صلوة الخير
وتفرق بركتها وكان السلف الصالح يصلونها جماعة يجتمعون
لها وفيها فضل كثير وثواب جزيل وروي عن الحسن البصري
انه قال حدثني ثلاثون من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من
صلى هذه الصلوة في هذه الليلة نظر الله اليه سبعين نظرة و
قضى له بكل نظرة سبعين حاجة ادناها المغفرة ويستحب ان
تصلى هذه الصلوة ايضا في الاربع عشرة ليلة التي يستحب
احياؤها التي ذكرناها في فضائل رجب ليحوز بها المصلي
هذه الكرامة وهذه الفضيلة والمثوبة بجلس

فضائل شهر رمضان قال الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا

فضیلت ای ماه رمضان فرمود خدای تعالی ای کسانی که ایمان آورده اید

كُتِبَ عليكم الصيام كما كُتِبَ على الذين من قبلكم لعلكم تتقون

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند

قال الحسن البصري رحمه الله إذا سمعت الله تعالى يقول يا أيها الذين

گفت حسن بصری رحمه الله وقتیکه بشنوید شما خدای عز وجل را که میگوید ای هر کدامی که

آمنوا فارغ لها سمعك فإنها لأمر تؤمر به أو لنهي تنهى عنه وقال

ایمان آورده اید خالی کنید گوش های خود را از آن برای کاریست که امر کرده شده است بان یا برای نهی است

جعفر الصادق رض لذة ما في النداء أزاله تعب العبادة والعناء

جعفر صادق رض لذت که در ندا هست دور کردن مشقت عبادت و رنج را گفت

الله تعالى يا أيها الذين آمنوا يا نداء من العالم وأي اسم من المعلوم

خدا تعالی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید حرف یا طلب کردن است از دانا و لفظ ای اسمیست که

المنادى وها تنبيه على نداء المنادى الذين هو إشارة إلى المعرفة

که ندا کرده شده و لفظ ها آگاهانیدن است بر طلب کسیکه طلب کرده شده است و لفظ الذین اشارت است بسوی دانستگی

السابقة والصحبة القديمة آمنوا إشارة إلى السر المعلوم بين

سابق و صحبت قدیم است و لفظ آمنوا اشارت است بسوی رازیکه معلوم است میان

المنادي والمنادى كأنه يقول يا من هو لي بسره المخلص لي بصميمه

طلب کننده و طلب کرده شده چنانستی که میگوید ای کسیکه خاص است برای من بسر خویش ای کسیکه پاک کرده شده است

ولبيه كُتِبَ أي فرض وأوجب عليكم الصيام وهو مصدر كقولك

نوشته شده یعنی فرض کرده شده و واجب گردانیده شده بر شما صیام و لفظ صیام مصدر است چو

صمت صياما وقمت قياما وأصل الصيام في اللغة الإمساك

روزه داشتم روزه داشتنی و ایستادم ایستادنی و اصل لفظ صیام در لغت نگاه داشتن است

يقال صامت الريح إذا سكنت وأمسكت عن الهبوب وصامت

گفته میشود صامت الریح وقتیکه آرام گیرد و باز ایستد از وزیدن و صامت

الخيل إذا وقفت وأمسكت عن السير ويقال صام النهار إذا

الخیل هرگاه که باز ایستد و آرام گیرد از سیر و گفته میشود صام النهار هرگاه

اعتدل وقام قائم الظهيرة لأن الشمس إذا بلغت كبد السماء

برابر شود و ایستد ایستادن نیم روز زیرا که آفتاب هرگاه میرسد میانه آسمان

وقفت وأمسكت عن السير هنيهة كما قال الشاعر × حتى إذا

می ایستد و آرام میگیرد از سیر اندک ساعت چنانچه گفت شاعر و وقتیکه

صام النهار واعتدل وسال للشمس لعاب فنزل ويقال

للرجل إذا صمت وأمسك عن الكلام صام قال الله تعالى

إني نذرت للرحمن صوما أي صمتا فالصوم هو الإمساك

عن المعتاد من الطعام والشراب والجماع في الشرع مع ترك

الآثام قال الله عز وجل كما كتب على الذين من قبلكم أي من الأنبياء

والأمم أولهم آدم عليه السلام وهو ما روى عبد الملك بن هارون

بن عنترة عن أبيه عن جده قال سمعت عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه

يقول أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار

وهو في الحجرة فسلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا علي هذا

وآن رسول ص در حجره بود پس سلام کردم برو پس جواب داد بر من سلام را پس فرمود ای علی

جبرائيل يقرئك السلام فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله

جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بر وی سلام ای رسول خدا

فقال صلى الله عليه وسلم ادن مني فدنوت منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل

صم من كل شهر ثلاثة أيام يكتب لك بأول يوم عشرة آلاف سنة

روزه دار از هر ماه سه روز نوشته میشود ترا بمقابله اول روز ثواب ده هزار سال

وباليوم الثاني ثلاثون ألف سنة وباليوم الثالث مائة ألف سنة

و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سیوم ثواب صد هزار سال

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة أم للناس عامة قال

پس گفتم ای رسول خدا این ثواب خاص از برای منست یا از برای عام مردم گفت

صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل بعملك بعدك

آنحضرت ص ای علی میدهد ترا خدا این ثواب و هر کسی که این کار کند بعد از تو



قلت يا رسول الله وما هي قال أيام البيض ثالث عشر ورابع

گفتم یا رسول الله کدام است ان روز گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عشر وخامس عشر قال عنترة فقلت لعلي رض لأي شيء تسمى

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتیم مر علی را رض از چه نامیده شد

هذه الأيام أيام البيض فقال علي رض لما أهبط الله تعالى

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدای تعالی

آدم من الجنة إلى الأرض أحرقته الشمس فاسود جسده فأتاه

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد او را

جبرائيل عليه السلام فقال يا آدم أتحب أن يبيض جسدك

جبرائیل م پس گفت ای آدم دوست میداری که سفید شود جسم تو

قال نعم قال له فصم من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

گفت آری گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصام آدم عليه السلام أول يوم فابيض ثلث جسده ثم صام

پس روزه داشت آدم م اول روز پس سفید شد سیوم حصه جسم او پس روزه

اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده ثم صام اليوم الثالث فابيض

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جسده كله فسميت أيام البيض فآدم عليه السلام من الذين

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم م از آن کسان است

كتب عليه الصيام من قبل محمد صلى الله عليه قال الحسن وجماعة من

که نوشته شد برو صیام پیش از رسول الله م گفت حسن بصری و جماعتی از

العلماء بالتفسير أراد الله تعالى بالذين من قبلكم النصارى

علمای تفسیر مراد داشته خدای تعالی بالذین من قبلکم نصاری را

شبه صيامنا بصيامهم لاتفاقهما في الوقت والقدر وذلك

که تشبیه است روزه ما بروزه نصاری از جهت اتفاق این هر دو در وقت و در قدر و آن است

أن الله تعالى فرض على النصارى صيام شهر رمضان فاشتد ذلك

که خدای تعالی فرض کرد بر نصاری روزه ماه رمضان پس سخت شد این روزه

عليهم لأنه ربما كان يأتي في الحر الشديد أو في البرد الشديد

بر ایشان زیرا که بسیار بود که می آمد در گرمی سخت یا در سرمای سخت

وكان يضرهم في أسفارهم ومعايشهم فاجتمع رأي علمائهم

و بود که ضرر میداد در سفرهای ایشان و زندگانی ایشان پس جمع شد رای علمای

وَرُؤَسَاؤُهُمْ عَلَى أَنْ يَجْعَلُوا صِيَامَهُمْ فِي فَصْلٍ مِنَ السَّنَةِ بَيْنَ
و سرداران ایشان بر آنکه گردانند روزه خود را در موسمی از سال که در میان

الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَجَعَلُوهُ فِي الرَّبِيعِ وَزَادُوا فِيهِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ
سرما و گرما تا شد پس گردانیدند آن را در ربیع و زیاده کردند در آن ده روز

كَفَّارَةً لِمَا صَنَعُوا فَصَارَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ مَلِكًا لَهُمُ اشْتَكَى
از برای کفاره آنچه کردند پس گشت چهل روز پس بدرستی پادشاهی مر ایشان را درد کرد

فَمَهُ فَجَعَلَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ هُوَ بَرِئَ مِنْ وَجَعِهِ ذَلِكَ يَزِيدُ فِي
دهن او پس مقرر کرد خدای را که اگر او شفا یابد از درد خود که ایست زیاده کند در

صَوْمِهِمْ أُسْبُوعًا فَزَادُوا فِيهِ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الْمَلِكُ وَوَلِيَهُمْ مَلِكٌ
روزهٔ ایشان هفته پس زیاده کردند در وی پس مرد این پادشاه و والی شد ایشان را پادشاه

آخَرُ فَأَتَمُّوهُ خَمْسِينَ يَوْمًا قَالَ مُجَاهِدٌ أَصَابَهُمْ مُوتَانٌ فَقَالَ
دیگر پس تمام کردند ایشان آن را پنجاه روز گفت مجاهد که رسید ایشان را موت پس گفت

زِيدُوا فِي صِيَامِكُمْ فَزَادُوا عَشْرًا قَبْلُ وَعَشْرًا بَعْدُ قَالَ الشَّعْبِيُّ
زیاده کنید در روزه خود پس زیاده کردند ده پیش و ده پس گفت شعبی

لَوْ صُمْتُ السَّنَةَ كُلَّهَا لَأَفْطَرْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ فَيُقَالُ
اگر روزه دارم تمام سال هر آینه افطار کنم روزی که شک کرده شود در آن پس گفته شود

مِنْ شَعْبَانَ وَيُقَالُ مِنْ رَمَضَانَ وَذَلِكَ أَنَّ النَّصَارَى فُرِضَ
از شعبان و گفته شود از رمضان و آن از برای آنست که نصاری فرض کرده شد

عَلَيْهِمْ شَهْرُ رَمَضَانَ كَمَا فُرِضَ عَلَيْنَا فَحَوَّلُوهُ إِلَى الْفَصْلِ وَذَلِكَ
بر ایشان ماه رمضان چنانچه فرض کرده شد بر ما پس گردانیدند آن را [illegible] و آن

أَنَّهُمْ كَانُوا رُبَّمَا صَامُوا فِي الْقَيْظِ فَعَدُّوا ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ
بدرستی ایشان بودند که بسا که روزه گرفتند در تابستان پس شمردند سی روز پس

جَاءَ بَعْدَهُمْ قَرْنٌ مِنْهُمْ فَأَخَذُوا بِالثِّقَةِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَامُوا
آمد بعد ایشان قرنی از ایشان پس گرفتند استواری در نفسهای خود پس روزه داشتند

قَبْلَ الثَّلَاثِينَ يَوْمًا وَبَعْدَهَا يَوْمًا ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْآخِرُ يَسْتَنُّ سُنَّةَ
پیش از سی روز روزی و بعد از آن روزی پس همیشه دیگران سنت گرفتند سنت

الْقَرْنِ الَّذِي قَبْلَهُ حَتَّى صَارُوا إِلَى خَمْسِينَ يَوْمًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ
قرنی که پیش از آن بود تا آنکه گردیدند تا پنجاه روز پس اینست قول خدای

جَلَّ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ يَعْنِي لِكَيْ تَتَّقُوا
چنانچه نوشته شد بر آنکه پیش از شما بودند تا آنکه شما پرهیزگار شوید یعنی تا پرهیزگار شوید



الاكل والشرب والجماع وقال اهل التفسير ايضا فرض الله

از خوردن و آشامیدن و جماع وگفتند اهل تفسیر نیز فرض کرد خدا تعالی

تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا

بر رسول خدا محمد ص و بر مومنان روزه روز عاشورا

وثلاثة ايام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها

و سه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه منوره پس بودند که روزه داشتند آنرا

الى ان نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وايام

تا آنکه نازل شد روزه ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه و روزها

قال الله تعالى اياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين

فرمود خدا تعالی روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی

يوما او تسعة وعشرين يوما وروى عن سعيد بن عمر بن

روز است یا بیست ونه روز و روایت کرده شده است از سعید بن عمر بن

سعيد بن العاص رض انه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه

سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میخواند از نبی ص

انه قال انا وامتي امية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا

که فرمود من و امت من ناخوانده ایم نه حساب میکنیم و نه مینویسیم ماه رمضان چنین

وهكذا وهكذا اتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و

و چنین است و چنین است تمام سی روزه و نامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او و

هو ماخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف

آن ماخوذ است از شهرت و آن سفیدیست و از انست که گفته میشود شهرت السیف

اذا سللته وشهر الهلال اذا طلع فصل اختلف الناس في

هرگاه صیقل کردی آنرا و شهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در

معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من اسماء الله

معنی قول او رمضان پس گفت بعض ایشان رمضان اسمیست از اسم های خدا تعالی

تعالى فيقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الاصم لرجب

پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را

وعبد الله وروى جعفر الصادق عن ابائه رض عن النبي صلى الله عليه

و گفته میشود عبد الله و روایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود سخن از نبی ص

انه قال شهر رمضان شهر الله وقال انس بن مالك رض قال رسول

که فرمود ص شهر رمضان شهر خدا است و گفت انس بن مالک رض که فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

وهو مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل ان القلوب تاخذ من حرارة

الموعظة والفكرة في امر الآخرة كما ياخذ الرمل والحجارة من

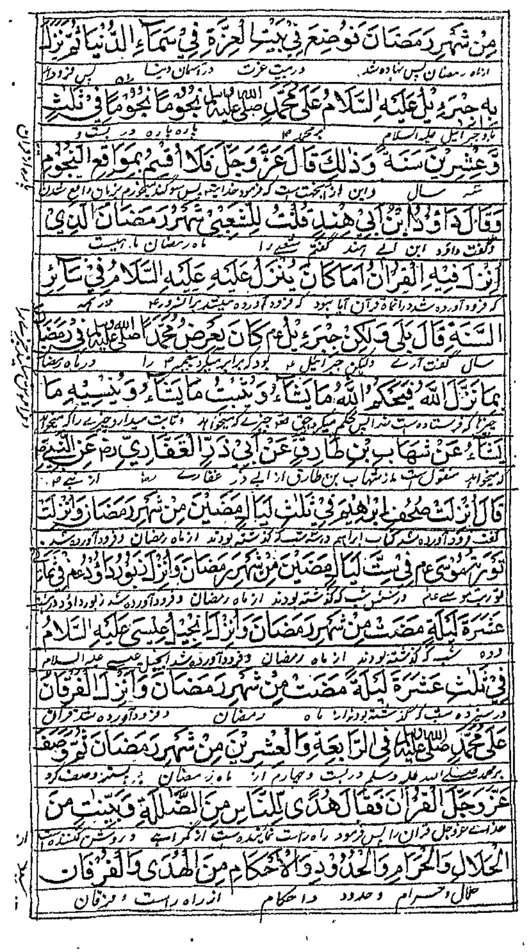
حر الشمس وقال الخليل ماخوذ من الرمض وهو مطر ياتي في

الخريف سمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الآثام

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

سأل ابن عباس رضي الله تعالى عنه انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه


مِن شهر رمضان فوضع في بيت العزة في سماء الدنيا ثم نزل
از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آمد
به جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وسلم نجوما نجوما في ثلث
با او جبرائیل علیه السلام بر محمد ص پاره پاره در بیست و
وعشرين سنة وذلك قال عز وجل فلا أقسم بمواقع النجوم
سه سال و این از آنجهت است که فرمود خدای تعالی پس سوگند میخورم بزمان واقع شدن
وقال داود بن أبي هند قلت للشعبي شهر رمضان الذي
و گفت داود ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان با هیبت
أنزل فيه القرآن أما كان ينزل عليه عليه السلام في سائر
که فرود آورده شد در ماه قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر آنسرور ع در همه
السنة قال بلى ولكن جبرئيل كان يعرض محمدا صلى الله عليه وسلم في رمضان
سال گفت آری ولیکن جبرائیل ع بود که برابر میکرد بمحمد ص را در ماه رمضان
بما نزل الله فيحكم الله ما يشاء ويثبت ما يشاء وينسيه ما
چیزها که فرستاده است خدا پس محکم میکرد حق چیزی که میخواهد و ثابت میداشت چیزی را که میخواهد
يشاء عن شهاب بن طارق عن أبي ذر الغفاري رض عن النبي
او میخواهد منقول است از شهاب بن طارق از ابی ذر غفاری رض از نبی ص
قال أنزلت صحف إبراهيم في ثلث ليال مضين من شهر رمضان وأنزلت
گفت فرود آورده شد کتاب ابراهیم در سه شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد
توراة موسى عم في ست ليال مضين من شهر رمضان وأنزل زبور داود عم في اثني
توریت موسی عم در شش شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد زبور داود در
عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وأنزل الإنجيل على عيسى عليه السلام
دوازده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد انجیل بر عیسی علیه السلام
في ثلث عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وأنزل الفرقان
در سیزده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد فرقان
على محمد صلى الله عليه وسلم في الرابعة والعشرين من شهر رمضان ثم وصف
بر محمد صلی الله علیه وسلم در بیست و چهارم از ماه رمضان پس وصف کرد
عز وجل القرآن فقال هدى للناس من الضلالة وبينت من
خدای عز وجل قرآن را پس فرمود راه راست نماینده است از گمراهی و روشن کننده از
الحلال والحرام والحدود والأحكام من الهدى والفرقان
حلال و حرام و حدود و احکام از راه راست و فرقان

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر

ازين سبب كه در ميان حق و باطل فصل در بيان چيزيكه خاص است ماه

رمضان من الفضائل اخبرني ابو نصر عن والده قال انبا

رمضان از فضائل خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد

ابن الفارس قال ثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري

ابن فارس گفت حديث كرد ابو حامد احمد بن محمد بن جلودي نيشاپوري

قال اخبرنا محمد بن اسحاق بن خزيمة قال انا علي بن حجر

گفت خبر داد مارا محمد بن اسحاق بن خزيمه گفت خبر داد مارا علي بن حجر

السعدي قال انا يوسف بن زياد قال اخبرنا همام بن يحيى

سعدي گفت خبر داد مارا يوسف بن زياد گفت خبر داد مارا همام بن يحيى

عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان

از علي بن زيد بن جدعان از سعيد بن مسيب از سلمان رض

قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه في اخر يوم من شعبان فقال

گفت خطبه خواند مارا رسول الله صلعم در آخر روز از شعبان پس گفت

ايها الناس قد اظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه

اي مردمان تحقيق نزديك رسيد شمارا ماهي بزرگ ماه مبارك ماهيست كه در آن

ليلة خير من الف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام

شبي ست كه بهتر ست از هزار ماه گردانيد خدا تعالى روزهاي او فرض و قيام

ليله تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير او ادى فيه

شب او را سنت هر كه نزديكي جست در آن بخصلتي از نيكي يا ادا كرد در آن

فريضة كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه وهو

فرضي باشد مانند كسي كه ادا كرد هفتاد فرض در ماسواي ماه رمضان و آن

شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر

ماه صبر است و صبر ثواب او بهشت ست و ماه غمخواري ست و ماهي ست

يزاد فيه في رزق المؤمن من فطر فيه صائما كان مغفرة

كه افزوده ميشود در آن روزي مومن هر كه افطار كناند در آن ماه روزه دار را باشد سبب آمرزش

لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل اجره من غير

مر گناهان او را و آزادي گردن او از آتش و باشد مر او را مثل اجر او بي آنكه

ان ينقص من اجره شيء قالوا ليس كلنا يجد ما يفطر الصائم

كم كرده شود چيزي از اجر او گفتند اصحاب نيست همه ما كه يابد چيزي كه افطار كناند

قال يعطي الله هذا الثواب لمن فطر صائما على تمرة او شربة
فرمود عطا میکند خدای تعالی این ثواب هر کسی را که افطار کند روزه دار را بر یک خرما یا بر یک

ماء او مذقة لبن وهو شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار ومن
آب یا بر یک چشیدن شیر و آن ماهی است که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او آزادیست از آتش و کسیکه

خفف عن مملوكه فيه غفر الله له واعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال
سبک کرد باری از مملوک خود در آن ماه می بخشد خدا او را و آزاد کند او را از آتش بسیار زیاده کنید در این ماه از چهار خصال

خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان لا غناء لكم عنهما فالخصلتان اللتان
دو خصلت است که راضی کنید با آنها پروردگار خود را و دو خصلت است که نیست بی نیازی شما را از و و دو خصلتی

ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه واما
که راضی میکنید شما با آن پروردگار خود را پس گواهی اینکه نیست معبودی مگر خدای تعالی و طلب آمرزش کنید آن را

اللتان لا غناء لكم عنهما فتسألون الله الجنة وتعوذون به من
آن دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از آنها پس بخواهید از خدای تعالی بهشت و پناه بگیرید باو از

النار ومن اشبع فيه صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة
آتش و هرکه سیر میکند در آن ماه روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من جرعه آبی

لا يظمأ بعدها ابدا وعن الكلبي عن ابي نضرة عن ابي سعيد
که تشنه نشود پس از آن هرگز و روایت است از کلبی و روایت کرد از ابی النضر از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة وابواب
خدری رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که دروازهای بهشت و دروازهای

السماء لتفتح لاول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى آخر ليلة
آسمان هر آینه گشاده میشود در اول شب از ماه رمضان و بند نمیشود تا آخر شب

منه ليس من عبد وامة يصلي في ليلة منها الا كتب الله تعالى
از آن ماه نیست از بنده مومن و مومنه که نماز گذارد در شب از آنها مگر مینویسد خدای تعالی

له بكل سجدة الفا وسبعمائة حسنة وبنى له بيتا في الجنة من
مر او را بمقابله هر سجده هزار و هفتصد نیکی و بنا کرد مر او را خانه در بهشت از

ياقوت حمراء له سبعون الف باب لكل باب منها مصراعان
یاقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه باشد هر دروازه را از آنها دو تخته

من ذهب موشح من ياقوتة حمراء فاذا صام اول يوم من شهر رمضان
از زر موشح از یاقوت سرخ پس وقتیکه روزه دارد اول روز از ماه رمضان

غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم من رمضان وكان كفارة الى
می آمرزد خدای تعالی مر او را هر گناه تا آخر روز رمضان و باشد کفاره تا

مثلها وكان له بكل يوم يصومه قصر في الجنة له ألف باب

مانند آن يعني رمضان ديگر وباشد مر او را مقابل هر روزي كه روزه ميدارد كوشكي در بهشت مر او را هزار در

من ذهب واستغفر له سبعون ألف ملك من غدوة إلى أن

از زر و طلب آمرزش كنند مر او را هفتاد هزار فرشته از صباح امروز تا آنكه

يتوارى بالحجاب وكان له بكل سجدة يسجدها من ليل أو نهار شجرة

پوشيده شود آفتاب به پرده شب و باشد مر او را مقابل هر سجده كه كرده است از شب يا روز درختي

في الجنة يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها وأخبرني

در بهشت كه سير كند سوار در سايه او صد سال قطع نتوان كرد او را و خبر داد مرا

أبو نصر عن والده بإسناده عن الأعرج عن أبي هريرة رض قال

ابو النصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابي هريره رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه إذا كان من أول ليلة من شهر رمضان

فرمود رسول الله صلعم هرگاه كه باشد شب اول از ماه رمضان

نظر الله إلى خلقه وإذا نظر إلى عبد لم يعذبه أبدا ولله عز وجل

نظر ميكند خداي تعالى بسوي خلقت خود و هرگاه كه نظر ميكند بسوي بنده هرگز عذاب نكند او را و خداي راست

في كل يوم ألف ألف عتيق من النار وأخبرني أبو نصر عن والده

در هر روز هزار هزار آزاد كرده شده از آتش و خبر داد مرا ابو النصر از پدر خود

بإسناده عن سهل عن أبيه عن أبي هريرة رض قال إن رسول الله

باسناد خود از سهل از پدر خود از ابي هريره رض گفت كه رسول الله صلعم

صلى الله عليه قال إذا جاء رمضان فتحت أبواب الجنة وغلقت أبواب النار

فرمود هرگاه كه آيد رمضان گشاده ميشود درهاي بهشت و بسته كرده ميشود درهاي دوزخ

وصفدت الشياطين وعن نافع بن بردة عن أبي مسعود الغفاري

و بند كرده ميشوند شيطانها و روايت كرده شده است از نافع از ابي مسعود غفاري

أنه قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه يقول ما من عبد يصوم يوما

گفت كه او شنيد رسول الله صلعم كه ميفرمود نيست هيچ بنده كه روزه دارد روزي

من رمضان إلا زوج زوجة من الحور العين في خيمة من درة

از رمضان مگر كه نكاح كرده ميشود زني را از حور العين در خيمه از در

مجوفة مما نعت الله عز وجل حور مقصورات في الخيام على كل

كاواك آنچنان حوريا كه ستوده است خداي تعالى حوران را پوشيده در خيمه ها بر هر يك

امرأة منهن سبعين حلة ليس منها حلة على لون الأخرى وتعطى

زن از ايشان هفتاد حله كه نيست از آن حله بر رنگ ديگرے و داده ميشود



سبعين لونا من الطيب ليس منها لون على لون الآخر ويعطى

هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از انها هیچ رنگی برنگ دیگر وداده میشود

سبعون سريرا من ياقوتة حمراء موشحة بالدر على كل سرير

هفتاد تخت از یاقوت سرخ موشح بمروارید بر هر تختی

سبعون فراشا على كل فراش اريكة لكل امرأة سبعون ألف وصيفة

هفتاد بستر برابر بستر تخت آراسته ست مر هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار ست

لحاجتها وسبعون ألف وصيفة لزوجها مع كل وصيفة صحفة

برای حاجت خود وهفتاد هزار خدمتگار مر زوج اورا با هر خدمتگار کاسه ایست

من ذهب فيها لون من طعام فيجد لآخر لقمة منها لذة لم

از زر که در آن قسمی ست از طعام پس می یابد مر پسین لقمه از آن طعام لذتی که

يجد لأوله ويعطى زوجها مثل ذلك على سرير من ياقوت أحمر هذا

نیافته است مر اول لقمه را وداده میشود زوج آن زن را مانند این بر تخت از یاقوت سرخ واین

لكل يوم صامه من رمضان سوى ما يعمل من الحسنات فصل

لیوم هر روزی که روزه داشته ست از رمضان سوای آنچه عمل کند از نیکویها فصل

أخبرني أبو نصر عن والده باسناده قال ثنا محمد بن أحمد قال

خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا أبو القاسم بن عبد الله بن محمد

حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قال حدثنا الحسن بن ابرهيم بن يسار وابرهيم بن محمد بن حارث

گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار وابراهیم بن محمد بن حارث

قال حدثنا سلمة بن شبيب قال ثنا القسم بن محمد قال ثنا

گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قسم بن محمد گفت حدیث خواند

هشام بن الوليد قال حدثنا حماد بن سليمان الدوسي عن الحسن

هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض قال انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم

از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید نبی صلعم را

ان الجنة لتنجد وتزين من الحول الى الحول لدخول شهر رمضان

بدرستی بهشت پاک کرده میشود وآراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت در آمدن ماه رمضان

فاذا كان اول ليلة من شهر رمضان هبت ريح من تحت العرش

پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان می وزد بادی از زیر عرش



يقال لها المثيرة تصفق أوراق أشجار الجنة وحلق المصاريع

فيسمع لذلك طنين لم يسمع السامعون أحسن منه فتبرزن الحور

العين حتى يقفن بين شرف الجنة فينادين هل من خاطب

إلى الله عز وجل فيزوجه ثم يقلن يا رضوان ما هذه الليلة

فيجيبهن بالتلبية يا خيرات حسان هذه أول ليلة من شهر رمضان

فتحت أبواب الجنة للصائمين من أمة محمد صلى الله عليه فيقول الله يا

رضوان افتح أبواب الجنان يا مالك أغلق أبواب الجحيم عن الصائمين

من أمة محمد صلى الله عليه يا جبرئيل اهبط إلى الأرض وصفّد مردة الشياطين

وغلّهم بالأغلال ثم اقذفهم في لجج البحار حتى لا يفسدوا على

أمة محمد حبيبي صيامهم قال ويقول الله عز وجل في كل ليلة من

شهر رمضان ثلاث مرات هل من سائل فأعطيه سؤله هل من تائب

فأتوب عليه هل من مستغفر فأغفر له من يقرض الغني غير المعدم

والوفي غير الظلوم قال وله في كل يوم من شهر رمضان عند

الإفطار ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العقاب

فإذا كان ليلة الجمعة ويوم الجمعة أعتق الله تعالى في كل ساعة



ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فإذا كان

هزار هزار آزاد کرده شده از آتش دوزخ که هر یک ایشان لایق شده اند عذاب را پس هرگاه که باشد

في آخر يوم من شهر رمضان أعتق الله في ذلك اليوم بعدد

در آخر روزی از ماه رمضان آزاد کند خدای تعالی درین روز بشمار

ما أعتق من أول الشهر إلى آخره فإذا كان ليلة القدر يأمر

آنچه آزاد کرده از اول ماه تا آخر ماه پس هرگاه که باشد شب قدر میفرماید

جبرئيل عم فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء أخضر

جبرائیل را پس فرود می آید در گروهی از فرشتگان و با او لوای سبز

إلى الأرض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها

بسوی زمین پس میخواباند آنرا بر پشت کعبه و مر او را ششصد بازو است پراگنده نمی کند

إلا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و

مگر در شب قدر پس پراگنده میکند آنرا در شب قدر پس میگذرد مشرق و مغرب

المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين

مغرب را و امر میکند جبرائیل عم فرشتگان را بدرآمدن درمیان

هذه الأمة فيدخلون بينهم فيسلمون على كل قائم ومصلي

این امت پس درآیند درمیان ایشان پس سلام میکنند بر هر ایستاده و نمازگزار

وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم

و ذکر کننده و مصافحه میکنند ایشانرا و آمین میگویند بر دعای ایشان تا آنکه طلوع میکند فجر پس

ينادي جبرئيل عم يا معشر الأولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل

ندا کند جبرائیل عم ای گروه دوستان خدا کوچ کنید پس میگویند ای جبرائیل

ما صنع الله في حوائج المؤمنين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول إن

چه چیز کرد خدای تعالی در حاجتهای مومنان از امت محمد مصطفی صلعم پس میگوید که

الله تعالى نظر إليهم وعفا عنهم وغفر لهم إلا أربعة فقال

خدای تعالی نظر کرد بسوی ایشان و معاف کرد از ایشان و آمرزید ایشانرا مگر چهار کس را

رسول الله صلى الله عليه وسلم هؤلاء الأربعة مدمن خمر وعاق والديه

رسول الله صلعم این چهار دایم الخمر است و عاق والدین

وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم

و قاطع رحم و عداوت کننده گفتند یا رسول الله کیست مشاحن گفت قطع کننده

فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه



فاذا كان غداة الفطر بعث الله تعالى الملائكة في كل البلاد
پس هرگاه که باشد فردای فطر برانگیزد خدای تعالی فرشتگان را در هر شهر
فيهبطون الى الارض فيقومون على افواه السكك فينادون
پس فرود می آیند سوی زمین پس می ایستند بر دهانهای کوچها پس ندا میکنند
بصوت يسمعه كل من خلق الله تعالى الا الجن والانس يقولون
بآوازی که میشنود هر چیز پیدا کرده خدای تعالی مگر جن و انسان پس میگویند
يا امة محمد صلى الله عليه وسلم اخرجوا الى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب
ای امت محمد صلعم برآیید سوی رب کریم که میدهد عطای بزرگ و می آمرزد گناه
العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم يقول الله تعالى للملائكة يا
بزرگ پس وقتیکه بیرون برآیند سوی مصلی خود میگوید خدای تعالی فرشتگان خود را ای
ملائكتي ما جزاء الاجير اذا عمل عمله قال فيقول الملائكة الهنا و
فرشتگان من چیست جزای مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود را میگویند فرشتگان
سيدنا ان توفيه اجره فيقول فاني اشهدكم يا ملائكتي اني قد
سردار ما تمام دهی مزد او را پس میگوید گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که من
جعلت ثواب صيامهم من شهر رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي
گردانیدم ثواب روزه ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان را خوشنودی خود و آمرزش خود
ثم يقول يا عبادي سلوني فبعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في
پس میگوید ای بندگان من سوال کنید مرا پس سوگند بعزت و جلال خود که نخواهید امروز
جمعكم هذا لآخرتكم شيئا الا اعطيتكم ولا لدنياكم الا نظرت
این جماعت خود از برای آخرت خود چیزی مگر بدهم شما را و نخواهید از برای دنیا مگر نظر کنم
لكم وعزتي وجلالي لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني وعزتي
برای شما سوگند بعزت و جلال خود هر آئینه پوشیده کنم بر شما لغزشهای شما را
لا اخزيكم ولا افضحكم بين اصحاب الحدود وانصرفوا مغفورا
رسوا نکنم و فضیحت نکنم شما را در میان اصحاب حدود و برگردید درحالیکه آمرزیده شده
لكم لقد ارضيتموني ورضيت عنكم قال فتفرح الملائكة و
شما هر آئینه راضی کردید مرا و راضی شدم من از شما فرمود پس خوش میشوند فرشتگان
يستبشرون بما يعطي الله عز وجل هذه الامة اذا افطروا من
بشارت میدهند بچیزی که داده است خدای این امت را وقتیکه افطار میکنند از
شهر رمضان وعن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
ماه رمضان و مرویست از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم



نحوه واللفظ متقارب وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده
مانند آن و لفظ هر دو حدیث نزدیک است و خبر کرد مارا ابو نصر از پدر خود باسناد خود
عن نافع عن أبي مسعود الغفاري رض أنه قال إنه سمع رسول الله
از نافع از ابی مسعود غفاری رض که گفت که او شنید رسول الله
صلى الله عليه يقول يوما أهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر
صلعم را که میگفت روزیکه دیده شد ماه رمضان اگر میدانستند بندگان که در ماه رمضان
رمضان لتمنى العباد أن يكون شهر رمضان سنة فقال رجل
هست [illegible] هر آینه آرزو میکردند بندگان اینکه باشد ماه رمضان یکسال پس گفت مردی
من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه إن الجنة
از قبیله خزاعه یا رسول الله بیان کن ما را آن فضیلت پس فرمود [illegible] بدرستی که بهشت
لتزين لشهر رمضان من رأس الحول إلى الحول حتى إذا كان أول ليلة
هر آینه آراسته میشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال دیگر تا وقتیکه میشود اول شب
منه هبت ريح من تحت العرش فصفقت أوراق أشجار الجنة
از آن ماه میوزد بادے از زیر عرش پس بهم میزند برگ درختهاے بهشت را
فنظرت الحور العين إلى ذلك فقلن يا رب اجعل من عبادك
پس مے بینند حور عین بسوے این پس میگویند ای پروردگار بگردان بندهاے خود را
في هذا الشهر لنا أزواجا تقر أعيننا بهم وتقر أعينهم بنا فما
درین ماه جفت ما که روشن شود چشمهاے ما بایشان و چشمهاے ایشان بما
من عبد صام شهر رمضان إلا زوجه الله زوجة من الحور
از هیچ بنده که روزه داشت ماه رمضان مگر تزویج کرد او را خداتعالی زنے از حور
العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور
عین در خیمه از مروارید کاواک از آنچیزها که وصف کرد خداتعالی آنرا که حور اند
مقصورات في الخيام على كل امرأة منهن سبعون حلة ليس
نگاه داشته شده در خیمه ها بر هر زنے از آن حوریها هفتاد حله است که نیست هیچ یکے از آن حله
منها حلة على لون الأخرى ويعطى سبعون لونا من الطيب ليس
از آن حله بر رنگ دیگرے و داده میشود هفتاد رنگ از مشک نیست هیچ رنگے
منه لون يشبه الأول لكل امرأة منهن على سرير من ياقوت موشح
از آن هیچ رنگی که مانند باشد برنگ اول را هر زنے از آنجمله بر تختے باشد از یاقوت مرصع
بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل
بمروارید که بر وے هفتاد فرش باشد که استرهاے آن از استبرق باشد



وأتين سبعون أريكة ولكل امرأة منهن سبعون ألف وصيف
يخدمها وسبعون ألف وصيف لزوجها بيد كل وصيف صحفة
من ذهب فيه لون من الطعام يجد لآخره من اللذة ما لا يجد
لأوله ويعطى لزوجها مثل ذلك على سرير من ياقوتة حمراء عليه
سواران من ذهب مرصع بالياقوت هذا لكل من صام شهر
رمضان سوى ما عمل من الحسنات وعن قتادة عن أنس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه إذا كان أول ليلة من شهر رمضان
نادى الجليل جل عظمته رضوان خازن الجنان فيقول لبيك
وسعديك فيقول نجد جنتي وزينها للصائمين من أمة
أحمد ولا تغلقها عنهم حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي مالكا
خازن النار يا مالك فيقول لبيك وسعديك فيقول أغلق
أبواب الجحيم عن الصائمين من أمة أحمد ثم لا تفتحها عليهم
حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي جبرئيل عليه السلام فيقول لبيك
وسعديك فيقول انزل إلى الأرض فغل مردة الشياطين
عن أمة أحمد حتى لا يفسدوا عليهم صيامهم وإفطارهم ولله

عز وجل في كل يوم من شهر رمضان عند طلوع الشمس و

عند وقت الافطار عتقاء اعتقهم من النار عبيدا واماء

وله في كل سماء مناد فيهم ملك له عرف تحت عرش رب العلمين

ورأسه في تخوم الارض السابعة السفلى له جناح بالمشرق

وجناح بالمغرب مكلل بالمرجان والدر والجواهر ينادي هل

من تائب يتاب عليه هل من داع يستجاب له هل من مظلوم

ينصره الله هل من مستغفر يغفر الله له هل من سائل يعطى

سؤله قال وينادي الرب تعالى ذكره في الشهر كله عبادي و

امائي ابشروا واصبروا وداوموا يوشك ان ارفع عنكم

المؤنات وتفضوا الى رحمتي وكرامتي فاذا كان ليلة القدر

نزل جبرئيل عليه السلام في كبكبة من الملئكة يصلون على

كل عبد قائم او قاعد يذكر الله عز وجل وعن انس بن مالك رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو اذن الله للسموت والارض ان تكلما

لبشرتا من صام رمضان بالجنة وعن عبد الله بن ابي اوفى رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نوم الصائم عبادة وصمته تسبيح ودعاؤه

مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُهُ مُضَاعَفٌ وَعَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ اَبِي خَيْثَمَةَ رض

اَنَّهُ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ رَمَضَانُ اِلَى رَمَضَانَ وَالْحَجُّ اِلَى الْحَجِّ وَ

الْجُمُعَةُ اِلَى الْجُمُعَةِ وَالصَّلٰوةُ اِلَى الصَّلٰوةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ

مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ وَعَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض اَنَّهُ كَانَ

يَقُولُ اِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ مَرْحَبًا بِشَهْرٍ خَيْرٍ كُلُّهُ صِيَامُ نَهَارِهِ

وَقِيَامُ لَيْلِهِ وَالنَّفَقَةُ فِيهِ كَالنَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ

اَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَقَامَهُ

اِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَاَخَّرَ وَعَنْ اَبِي

هُرَيْرَةَ رض اَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ كُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا ابْنُ

اٰدَمَ مِنْ اُمَّتِي تُضَاعَفُ عَشْرًا اِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ اِلَّا الصَّوْمَ فَاِنَّ

اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَاَنَا اَجْزِي بِهِ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَاَكْلَهُ وَ

شُرْبَهُ مِنْ اَجْلِي وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ

اِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ وَاَخْبَرَنَا اَبُو الْبَرَكَاتِ السَّقَطِيُّ

بِاِسْنَادِهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا الْمَسْعُودِيُّ قَالَ بَلَغَنِي

اَنَّ مَنْ قَرَاَ فِي لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي التَّطَوُّعِ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا

مُبِيناً حُفِظَ فِي ذَلِكَ العَامِ فَصْلٌ رَمَضَانُ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعا در آن سال رمضان پنج

أَحْرُفٍ الرَّاءُ رِضْوَانُ اللهِ وَالمِيمُ مُحَابَاةُ اللهِ وَالضَّادُ ضَمَانُ

حرفست حرف را اشارت از خوشنودی خدا ایست وحرف میم محبت خداست وحرف ضاد ضمان

اللهِ وَالأَلِفُ أُلْفَةُ اللهِ وَالنُّونُ نُورُ اللهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَ

خداست والف الفت خداست ونون نور خداست پس این ماه رضای خدا و

مُحَابَاةٍ وَضَمَانٍ وَأُلْفَةٍ وَنُورٍ وَنَوَالٍ وَكَرَامَةٍ لِلأَوْلِيَاءِ وَالأَبْرَارِ

محبت وضمان والفت ونور وبخشش وبزرگی است مر دوستان ونیکوکاران را

وَقِيلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُورِ كَمَثَلِ القَلْبِ فِي الصُّدُورِ وَ

وگفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینها و

كَالأَنْبِيَاءِ فِي الأَنَامِ وَكَالحَرَمِ فِي البِلَادِ فَالحَرَمُ مَمْنَعٌ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو انبیاست در مردم وهمچو حرم است در شهرها پس حرم از بزرگی که او منع کرده شده

اللَّعِينُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصْفَدُ فِيهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَيَكُونُ

لعین را وماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را وباشند

الأَنْبِيَاءُ شُفَعَاءَ لِلمُؤْمِنِينَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيعٌ لِلصَّائِمِينَ

پیغامبران شفاعت کنندگان مر گنهکاران را وماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُورِ المَعْرِفَةِ وَالإِيمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

ودل آراسته شده است بنور معرفت وایمان وماه رمضان آراسته شده

بِنُورِ تِلَاوَةِ القُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِي أَيِّ

بنور خواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد درین ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ فَلْيَتُبِ العَبْدُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُ

ماه بخشیده شود او را پس باید که توبه کند بنده بسوی خدای پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَفُوتَ وَقْتُ الإِنَابَةِ

توبه وباید که توبه کند بسوی عز وجل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ البُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

وباید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن ورحمت یعنی زندگانی وفرمود نبی

إِنَّ أُمَّتِي لَمْ يُخْزَوْا مَا أَقَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللهِ

که امت من خوار کرده نمیشوند تا وقتیکه برپا داشته اند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيهِ حَرَاماً أَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً أَوْ شَرِبَ خَمْراً

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد درو حرام را یا کار بد یا نوشید شراب را



او اذى لم يقبل منه رمضان ولعنة الله وملئكته واهل

از آزار کرد پذیرفته نشود از وی ماه رمضان و لعنت میکند او را خدا تعالی و فرشتگان او و اهل

السموت الى مثله من الحول فان مات فيما بينه وبين رمضان

آسمان تا مانند آن از سال اگر بمیرد در آن مدت که در میان آن و در میان رمضان

فليس له عند الله حسنة فصل وقيل ان سيد البشر ادم

پس نیست او را نزد خدا [illegible] نیکی [illegible] سردار مردم آدم

عليه الصلوة وسيد العرب محمد وسيد الفرس سلمان وسيد

ع ست و سردار عرب محمد ست و سردار فارس سلمان ست و سردار

الروم صهيب وسيد الحبش بلال وسيد القرى مكة وسيد

روم صهیب ست و سردار حبش بلال ست و سردار دیهات مکه ست و سردار

الاودية وادي بيت المقدس وسيد الايام يوم الجمعة وسيد

وادیها وادی بیت المقدس ست و سردار روزها روز جمعه ست و سردار

الليالي ليلة القدر وسيد الكتب القران وسيد البقرة

شبها شب قدر ست و سردار کتابها قرآن ست و سردار سوره بقره

اية الكرسي وسيد الاحجار الحجر الاسود وسيد الابار زمزم

آیت کرسی ست و سردار سنگها حجر اسود ست و سردار چاهها زمزم ست

وسيد العصاء عصا موسى وسيد الحيتان الحوت الذي

و سردار عصاها عصای موسی ست و سردار ماهیان ماهی آنست

كان يونس عليه السلام في بطنه وسيد النوق ناقة صالح

که بود یونس ع در شکم او و سردار اشتران ناقه صالح ست

وسيد الخيل الافراس البراق وسيد الخواتيم خاتم سيدنا

و سردار خیل اسبان براق ست و سردار انگشتریها انگشتری سردار ما

سليمان وسيد الشهور شهر رمضان فصل في فضائل

سلیمان پیغمبر ست و سردار ماهها ماه رمضان ست در فضیلت ای

ليلة القدر قوله تعالى انا انزلنه في ليلة القدر الى اخر السورة

شب قدر فرمود خدا تعالی سوره انا انزلناه در فضیلت شب قدر تا آخر

فانزلنه كناية عن القران انزل الله تعالى من اللوح المحفوظ

پس فرستادیم آنرا کنایت ست از قرآن [illegible]

الى السماء الدنيا الى السفرة وهم الكتبة من الملئكة فكان

سوی آسمان دنیا [illegible] فرشتگان [illegible]

ينزل في تلك الليلة من اللوح على قدر ما ينزل به جبرئيل

قرآن درین شب از لوح محفوظ بر مقدار یکه فرود می آید بآن جبرائیل ع

عليه السلام باذن الله تعالى الى النبي صلى الله عليه وسلم في السنة كلها

باذن الله تعالی بسوی نبی ع درسال

الى مثلها من قابل حتى نزل القرآن كله في ليلة القدر من

تا مانند آن سال آینده تا فرود آمد همه آن قرآن درشب قدر از

شهر رمضان الى سماء الدنيا وقال ابن عباس رض وغيره انا انزلناه

ماه رمضان بسوی آسمان دنیا وگفت ابن عباس رض وغیره مراد از ضمیر انا انزلناه

في ليلة القدر يعني انزلنا جبرئيل عليه السلام بهذه السورة

درشب قدر جبرائیل ست یعنی فرستادیم جبرائیل ع را باین سوره

وجملة القرآن في ليلة القدر على الكتبة ثم نزل بعد ذلك

وجمله قرآن درشب قدر بر فرشتگان نویسنده پس بعد از آن نازل شد

نجوما نجوما على رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلاث وعشرين سنة في

پاره پاره بر رسول الله ع در بیست وسه سال در

سائر الشهور والايام والليالي والاوقات قوله تعالى في ليلة

همه ماهها وروزها وشبها ووقتها فرمود خدا تعالی درشب

القدر اي في ليلة عظيمة وقيل في ليلة الحكم وسميت

قدر یعنی درشب بزرگ وگفته شده درشب حکم ونامیده شده ست

ليلة القدر لتعظيمها ولقدرها لان الله تعالى يقدر

شب قدر ازبرای تعظیم آن شب وبرای مرتبه او زیرا که خدا تعالی اندازه میکند

فيها ما يكون من امر السنة الى مثلها من العام المقبل ثم

درآن شب هرچه باشد از کار سال تا مانند آن از سال آینده پس

قال وما ادراك ما ليلة القدر يا محمد لولا ان الله اعلمك

فرمود وچه چیز دانا کرد ترا که چیست شب قدر ای محمد اگر خدا تعالی دانا نمیکرد ترا

بعظمتها بكل ما في القرآن وما ادراك فقد اعلمه الله

ببزرگی آن شب پس هر چیزیکه درقرآن بلفظ وما ادراک مذکور ست پس تحقیق دانا کرده خدا تعالی

اياه وما فيه وما يدريك فلم يدره ولم يطلعه عليه

آن پیغمبر را وچیزیکه درقرآنست وما یدریک ست پس دانا نه ساخته پیغمبر را آنچیز را ومطلع نکرده

كقوله عز وجل وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا و

چنانچه قول خدا تعالی وچه چیز دانا کرد ترا شاید قیامت باشد نزدیک و



ما تبين له وقتها قوله تعالى ليلة القدر اي ليلة العظمة

بیان کرده میشود مر او وقت آن فرموده خدا تعالی ليلة القدر یعنی شب بزرگی

والحكمة وقيل هي الليلة المباركة التي قال الله عز وجل

و حکمت و گفته شده است آن شب شب مبارک است که فرموده خدا تعالی

انا انزلناه في ليلة مباركة فيها يفرق كل امر حكيم ثم قال عز

که ما فرستادیم او را در شب مبارک در آن شب که جدا کرده میشود هر امر را بعد از آن فرمود

وجل ليلة القدر خير من الف شهر يعني العمل فيها خير من الف

خدا تعالی شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عمل در آن شب بهتر است از هزار

شهر ليس فيها ليلة قدر ويقال ان الصحابة رضي الله عنهم لم يفرحوا بشيء

ماه که نیست در آن شب قدر و گفته میشود که صحابه رضی خوش نشدند به چیزی

كفرحهم بقوله تعالى خير من الف شهر وذلك ان رسول الله

مانند خوشحالی ایشان به قول خدا تعالی خیر من الف شهر و آن ثابت است که رسول الله

صلى الله عليه وسلم ذكر يوما لاصحابه اربعة من بني اسرائيل بانهم

یاد کرد روزی برای اصحاب خود چهار کس را از بنی اسرائیل با اینکه ایشان

عبدوا الله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين وذكر ايوب

عبادت کردند خدا را هشتاد سال که بی فرمانی نکردند یک چشم زدن و یاد کرد ایوب

وزكريا وحزقيل ويوشع بن نون عليهم السلام فعجب اصحاب

و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون ع م پس تعجب کردند اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال

رسول الله صلعم از این حدیث پس آمد جبرائیل ع م و گفت

له يا محمد عجبت انت واصحابك من عبادة هؤلاء النفر ثمانين

مر او را ای محمد تعجب کردی تو و اصحاب تو از عبادت این گروه هشتاد

سنة لم يعصوا الله تعالى فيها طرفة عين فقد انزل الله عليك

سال و بی فرمانی نکردند خدا تعالی را در آن مدت یک چشم زدن پس تحقیق فرستاد خدا

خيرا من ذلك ثم قرأ عليه انا انزلناه في ليلة القدر الى آخرها

بهتر از این پس خواند بر او سوره انا انزلناه الخ

وقال له هذا افضل مما عجبت انت واصحابك منه فسر بذلك

و گفت مر او را این بهتر است از آنچه تعجب کردی تو و اصحاب تو از آن پس خوشحال شد

النبي صلى الله عليه وسلم وقال يحيى بن نجيح انه كان في بني اسرائيل رجل لبس

نبی ع م و گفت یحیی بن نجیح که بود در بنی اسرائیل مردی پوشید

السلاح ألف شهر في سبيل الله تعالى لم يضعه عنه فذكر ذلك

سلاح را هزار ماه در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه فتعجبوا من قوله ذلك فأنزل الله عز

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از سخن پس نازل کرد خدا تعالی

وجل ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير لكم من تلك الألف

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شما را از این هزار ماه

شهر التي لبس فيها ذلك الرجل السلاح في سبيل الله ولم يضعه

تا هنگام پوشید در آن این مرد سلاح را در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح

عنه وقيل إنه كان اسمه شمعون العابد في بني إسرائيل و

از خود و گفته شد که بدرستی بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قيل شمسون تنزل الملئكة يعني تنزل من غروب الشمس إلى

گفته شد شمسون نازل میشوند فرشتگان یعنی از غروب آفتاب تا

طلوع الفجر والروح يعني جبرئيل عليه السلام وقال الضحاك

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل ع و گفت ضحاک

عن ابن عباس أنه قال الروح على صورة الإنسان عظيم الخلق و

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او و

هو الذي قال الله تعالى عز وجل ويسئلونك عن الروح وهو ملك

آن چیز است که گفت خدای عز و جل در شان او و می پرسند از تو از روح و آن فرشته ایست

يقوم مع الملائكة صفا وحده يوم القيمة وقال مقاتل هو

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أشرف الملئكة عند الله تعالى وقال غيره إنه ملك وجهه على

بهترین ملائکه است نزد خدا تعالی و گفت غیر او که آن فرشته است که روی او بر

صورة الإنسان وجسده جسد الملائكة وهو أعظم مخلوق

صورت انسان است و جسم او جسم ملائکه است و آن اعظم مخلوقات است

عند العرش يقوم صفا ويقوم الملئكة قال الله تعالى يوم يقوم

نزد عرش که می ایستد صف فرمود خدا تعالی روزی که می ایستد

الروح والملئكة صفا فيها يعني في ليلة القدر بإذن ربهم أي

روح که صف و فرشتگان که صف در آن یعنی در شب قدر با امر پروردگار خود

بأمر ربهم من كل أمر يعني بكل خير سلام هي أي هي سلام أي سليمة

یعنی بکل خیر بهر سنگی سالم یعنی آن شب سالم است


حتى مطلع الفجر لا يحدث فيها داء ولا كهانة مطلع الفجر
بكسر اللام يريد الطلوع وبالفتح يريد الموضع الذي يطلع فيه
وقيل سلام يعني سلام الملائكة على المؤمنين من اهل الارض
يقولون سلام سلام حتى يطلع الفجر فصل وتلتمس ليلة
القدر في العشر الاواخر من شهر رمضان وآكدها ليلة سبع و
عشرين وعند مالك جميع ليالي العشر الاخير ليس بعض بآكد
من بعض وعند الشافعي آكدها احدى وعشرين وقيل انها ليلة
التاسع عشر وهو مذهب عائشة رض وقال ابو بريدة الاسلمي
هو ليلة ثلث وعشرين وقال ابو ذر والحسن انها ليلة خمس و
عشرين وروى بلال عن النبي صلى الله عليه انها ليلة اربع وعشرين وقال
ابن عباس وابي ابن كعب انها ليلة سبع وعشرين والدليل على ان
آكدها ليلة سبع وعشرين والله تعالى اعلم ما روى حنبل باسناده
عن ابن عمر قال كانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه الرؤيا
من العشر الاواخر فقال النبي صلى الله عليه اري رؤياكم قد تواترت انها
ليلة السابعة من العشر الاواخر من كان متحريا فليتحرها ليلة



السابعة من العشر الأواخر ويروى أن ابن عباس قال لعمر بن
الخطاب رض إني نظرت في الأفراد فلم أر فيها أحرى من السبعة
فذكر بعض ما ذكره في السبعة فقال السموات سبع والأرضون
سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين
الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق
الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم
سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبعة أحرف والسبع
المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها
سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح
في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات
سبع والسنون الجدبة سبع والسنون الخصبة والصلوات
الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم
وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول
الله صلى الله عليه وسلم طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن
بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و



عشرون حرفا ومكث ايوب عليه السلام في بلائه سبع

سنين وايام الاعجاز وقالت عائشة رض زوجة رسول الله

صلى الله عليه وسلم وانا بنت سبع سنين وايام العجوز يعني الحسوم سبع

ثلاثة من شباط واربعة من آذار وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

شهداء امتي سبعة القتيل في سبيل الله والمطعون والمسلول

والغريق والحريق والمبطون والنفساء من النساء واقسم الله

عز وجل بسبع والشمس وضحاها الى قوله ونفس وما سواها

كان طول موسى عم سبعة اذرع بذراع ذلك القرن وطول

عصا موسى سبعة اذرع واذا ثبت ان اكثر الاشياء سبع فقد

نبه الله تعالى عباده على ان ليلة القدر السابع والعشرون

بقوله تعالى سلام هي حتى مطلع الفجر فعلمنا بذلك انها ليلة

السابع والعشرين فصل فهل ليلة الجمعة افضل ام ليلة

القدر اختلف اصحابنا في ذلك فاختار الشيخ ابو عبد الله بن

بطة والشيخ ابو الحسن الجزري وابو حفص عمر البرمكي رحمهم الله

ان ليلة الجمعة افضل واختار ابو الحسن التميمي رحمه الله



ان الليلة التي انزل فيه القرآن من ليالي القدر انها افضل
من ليلة الجمعة فاما امثال تلك الليلة من ليالي القدر فليلة
الجمعة افضل وقال اكثر العلماء ليلة القدر افضل من ليلة
الجمعة وغيرها من الليالي وجه اختيار اصحابنا ما روى القاضي
الامام ابو يعلى رحمة الله عليه باسناده عن ابن عباس انه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يغفر الله تعالى ليلة الجمعة لاهل الاسلام
اجمعين وهذه فضيلة لم تنقل عنه عليه السلام لغيرها من
الليالي وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال اكثروا علي من الصلوة في الليلة
الغراء واليوم الازهر ليلة الجمعة ويومها والغرة من الشيء خياره
ولان ليلة الجمعة تابعة ليومها وقد جاء في فضل يومها ما لم
يجئ في فضل يوم ليلة القدر من ذلك ما روى انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال ما طلعت الشمس على يوم اعظم عند الله من يوم الجمعة و
لا احب اليه منه وروى ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا
تطلع الشمس ولا تغرب على يوم افضل من يوم الجمعة وما من
دابة الا وهي تفزع ليوم الجمعة الا هذين الثقلين من الجن


والانس ددي ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز و
جل يبعث الايام يوم القيمة على هيئتها ويبعث الجمعة زهراء
زهراء منيرة واهلها يحفون بها كالعروس تهدى الى كريمها
تضيء لهم ويمشون في ضوءها والوانهم كالثلج وريحهم كالمسك
يخوضون في جبال الكافور وينظر اليهم اهل الموقف الثقلان
ما يطرفون تعجبا حتى يدخلوا الجنة وان قيل فما جوابكم
من قوله عز وجل ليلة القدر خير من الف شهر قيل المراد بها
خير من الف شهر ليس فيها ليلة الجمعة كان تقديرها عندهم
خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر وايضا ان ليلة الجمعة
باقية في الجنة لان في يومها تقع الزيارة الى الله سبحانه وتعالى
وهي معلومة في الدنيا بعينها على القطع وليلة القدر مظنون
عينها وجه اختيار التيمي وغيره من العلماء ان ليلة القدر
افضل لقوله تعالى خير من الف شهر والف شهر ثلاث وثمانون
سنة واربعة اشهر وقيل انه عرض على النبي صلى الله عليه وسلم اعمار امته
فاستقلها فاعطي ليلة القدر وعن مالك بن انس رحمة الله عليه

أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ مَنْ أَثِقُ بِهِ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى

بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم با و که میگفت رسول خدا ص دید

أَعْمَارَ النَّاسِ قَبْلَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى مِنْ ذٰلِكَ فَكَأَنَّهُ تَقَاصَرَ

عمرهای مردم را پیش پیشینه را یا آنچه خواسته بود خدا تعالی از آنرا پس چنانستی که کم پنداشت ص

أَعْمَارَ أُمَّتِهِ بِأَنْ لَا يَبْلُغُوا مِنَ الْعَمَلِ مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ غَيْرُهُمْ فِي

عمرهای امت خود را تا نیکه نمیرسند از عمل مانند آنچه رسیدند غیر ایشان در

طُولِ الْعُمُرِ فَأَعْطَاهُ اللهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

درازئی عمر پس داد او را خدا تعالی شب قدر بهتر از هزار ماه

وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بَلَغَنِي أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ مَنْ حَضَرَ صَلٰوةَ

و گفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

الْعِشَاءِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَصَابَ مِنْهَا حَظًّا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده است از نبی ص که گفت

مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ وَالْمَغْرِبَ فِي جَمَاعَةٍ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظِّهِ مِنْ لَيْلَةِ

کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس تحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

الْقَدْرِ وَمَنْ قَرَأَهَا يَعْنِي سُورَةَ الْقَدْرِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ رُبُعَ الْقُرْآنِ

قدر و کسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَأَ فِي الْعِشَاءِ الْأَخِيرَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَصْلٌ

و مستحب است که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ لَمْ يُطْلِعِ اللهُ عِبَادَهُ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَقِينًا

پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا تعالی بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وَقَطْعًا كَمَا أَطْلَعَهُمْ عَلَى لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَبَيَّنَهَا لَهُمْ قِيلَ لَهُ لِئَلَّا

و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يَتَّكِلُوا عَلَى عَمَلِهِمْ فِيهَا فَيَقُولُوا قَدْ عَمِلْنَا فِي لَيْلَةٍ خَيْرٍ مِنْ أَلْفِ

تکیه نکنند بر عمل خود در آنشب پس بتحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر است از

شَهْرٍ فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَنَا وَحَصَلَ لَنَا عِنْدَهُ دَرَجَاتٌ وَجَنَّاتٌ

ماه پس هر آینه بخشید خدا تعالی ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشت ها

فَلَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَاطْمَأَنُّوا فَيَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الرَّجَاءُ فَيَهْلِكُوا وَهٰذَا

پس عمل نکنند هیچ عمل را و آرام گیرند و ایس غالب شود بر ایشان امید بر فنای مدت عمرهای وای

كَمَا لَمْ يُطْلِعْهُمْ عَلَى فَنَاءِ آجَالِهِمْ لِئَلَّا يَقُولَ مَنْ كَانَ فِي عُمُرِهِ

چنانست که خبردار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا نگوید کسیکه باشد در عمر او

الموت اتبع الشهوات واللذات والتنعم فی الدنیا فاذا قرب
درواسے پیروی میکنم شهوات ولذات را ونعمت را در دنیا پس هرگاه نزدیک شد

فناء اجلی تبت واشتغلت بعبادة ربی واموت تائبا
نهایت عمر من توبه کنم ومشغول شوم بعبادت پروردگار خود ومیرم درحالیکه توبه کننده

مصلحا فیغیب الله تعالی منهم اجالهم لیکونوا ابدا علی وجل
نیکوکارم پس پنهان داشت خدایتعالی از ایشان عمرهای ایشان تا باشند همیشه بر ترس

وحذر من الموت فیحسنوا العمل ویداوموا علی التوبة واصلاح
وبیم از موت پس نیکو میکنند عمل وهمیشه باشند بر توبه وبدرستی

العمل فیاتیهم الموت وهم علی خیر حال فیصل الیهم الاقسام من
عمل پس درآید ایشانرا موت درحالیکه ایشان بر نیک حال باشند پس برسد بایشان اقسام

اللذات والشهوات فی الدنیا وینجون من عذاب الله فی الآخرة
لذات از آرزوها در دنیا ونجات یابند از عذاب خدا در آخرت

برحمة الله تعالی وقیل ان الله تعالی اخفی خمسة اشیاء فی خمسة
برحمت خدایتعالی وگفته شد که خدایتعالی پوشیده کرد پنج چیز را درپنج چیز

الاول اخفی رضاء الله فی الطاعات والثانی اخفی غضبه فی
اول پوشیده کرد رضای خود را در طاعت دوم پوشیده کرد غضب خود را در

المعاصی والثالث اخفی صلوة الوسطی بین الصلوة والرابع اخفی
گناهان سیوم پوشیده کرد نماز میانه را درمیان نماز چهارم پوشیده

ولیه فی خلقه والخامس اخفی لیلة القدر فی شهر رمضان
دوست خود را در خلق خود وپنجم پوشیده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فصل وان الله عزوجل اعطی المصطفی صلی الله علیه وسلم خمس لیال
وهرآینه خدا عزوجل داد مصطفی را صلعم پنج شب

الاول لیلة المعجزة والقدرة وهی انشقاق القمر قوله تعالی
اول شب معجزه وقدرت وآن شب پاره کردن ماه است قول خدا

اقتربت الساعة وانشق القمر وکان انفلاق البحر لموسی علیه السلام
نزدیک رسید ساعت وپاره شد ماه وبود پاره شدن دریا موسی را علم

وهو بضرب العصا والانشقاق لمحمد صلی الله علیه وسلم باشارة اصبع
وآن بضرب عصا بود وپاره شدن ماه ازبرای آنحضرت صلعم باشاره انگشت

المصطفی فهو اعظم فی المعجزات والاعجاز والقدرة والثانیة
پس آن شق القمر بزرگتر معجزات است در اعجاز وقدرت دوم

ليلة الاجابة والدعوة قوله تعالى واذ صرفنا اليك نفرا
شب قبول وطلب دعاست فرمود خدا تعالى وليكه بازگردانيديم بسوى تو جماعتى
من الجن يستمعون القران والثالثة ليلة الحكم والقضية
از جنيان مى شنود قران را وسوم شب حكم وقضيه است
قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها
فرمود تعالى بدرستى ما فرود آورديم قرآن را در شب مبارك بدرستى ما بوده ايم ترساننده در ان شب
يفرق كل امر حكيم والرابعة ليلة الدنو والقربة هي ليلة
جدا ميشود هر كار استوار وحكمت وچهارم شب نزديكى وقربت است وان شب
المعراج قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من
معراج است فرمود خدا تعالى پاكست كسيكه سير كنانيد بنده خود را در شبى از
المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الاية واما الخامسة فليلة
مسجد حرام تا مسجد اقصى واما پنجم پس شب
السلام والتحية قوله انا انزلناه في ليلة القدر الى قوله
سلام وتحيت است قوله تعالى انا انزلناه تا قول
تنزل الملئكة والروح فيها يعني ليلة القدر وروي عن ابن
تنزل الملائكة الخ يعنى ليلة القدر وروايت كرده شده
عباس رض عنه انه قال اذا كان ليلة القدر يامر الله سبحانه
از ابن عباس رض كه گفت هرگاه كه باشد شب قدر امر كرد خدا تعالى
وتعالى جبرئيل عليه السلام ان ينزل الى الارض ومعه سكان
جبرائيل ع را كه فرود آيد بسوى دنيا وبا وى باشند ساكنان
سدرة المنتهى وهم سبعون الف ملك ومعهم الوية من نور
سدرة المنتهى وايشان هفت هزار فرشته باشند وبا ايشان نيزها از نور
فاذا هبطوا الى الارض ركز جبرئيل عليه السلام لواءه والملئكة
پس هرگاه كه فرود آيند بسوى زمين بزمين فرو برد جبرائيل ع نيزه خود را وفرشتگان
الويتهم في اربع مواطن عند الكعبة وعند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
نيزهاى خود را در چهار جا يكى نزديك كعبه دوم نزديك قبر پيغمبر ع
وعند مسجد بيت المقدس وعند مسجد طور سيناء ثم يقول
وسوم نزديك مسجد بيت المقدس وچهارم نزديك مسجد طور سينا پس ميگويد
جبرئيل عليه السلام للملئكة تفرقوا فيتفرقون فلا يبقى دار
جبرائيل مر فرشتگان را پراگنده شويد پس پراگنده ميشوند پس باقى نماند هيچ سراى



ولا حجرة ولا بيت ولا سفينة فيها مؤمن او مؤمنة الا دخل

در حجره و نه خانه و نه کشتی که در آنجا مرد مومن هست یا زن مومنه مگر که در آیند

الملائكة فيها الا بيت فيه كلب او خنزير او خمر او جنب

فرشتگان در وی مگر خانه که در آن سگ یا خوک یا شراب یا جنب از

حرام او صورة فيسبحون ويقدسون ويهللون ويستغفرون

حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکی یاد میکنند و تهلیل میگویند و استغفار میخواهند

لامة محمد صلى الله عليه وسلم حتى اذا كان وقت الفجر يصعدون الى السماء

مر امت محمد را صلی الله علیه وسلم تا آنکه باشد وقت صبح بالا میروند بسوی آسمان

فيستقبلهم سكان سماء الدنيا فيقولون لهم من اين اقبلتم

پس استقبال میکنند ایشان را ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشان را از کجا می آیید

فيقولون سكان سماء الدنيا ما فعل الله بهم وبحوائجهم فيقول

پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چه کرد خدا تعالی با ایشان و بحاجتهای ایشان

جبرئيل عليه السلام ان الله غفر لصالحيهم وشفعهم في

جبرئیل ع که خدا تعالی بخشید مر نیکوکاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد در

طالحيهم فترفع ملائكة سماء الدنيا اصواتهم بالتسبيح والتقديس

بدکاران ایشان پس بلند میکنند فرشتگان آسمان دنیا آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس

والثناء على رب العالمين شكرا لما اعطاه الله هذه الامة من

و ثنا بر رب العالمین برای شکر آنچه داده است خدا تعالی این امت را از

المغفرة والرضوان ثم تتبعهم ملائكة سماء الدنيا الى سماء

مغفرت و رضوان پس فرشتگان آسمان دنیا بسوی آسمان

الثانية ثم كذلك سماء بعد سماء الى السابعة ثم يقول جبرئيل

دوم پس همچنین آسمان بعد آسمان تا هفتم پس میگوید جبرئیل

يا سكان السموات ارجعوا فترجع ملائكة كل سماء الى مواضعهم

ای ساکنان آسمان بازگردید پس باز میگردند فرشتگان هر آسمان بسوی جای خود

ويرجع سكان سدرة المنتهى الى السدرة فيقول سكان السدرة

و باز میگردند ساکنان سدرة المنتهی بسوی سدره پس میگویند ساکنان سدره

اين كنتم فيجيبون مثل ما اجابوا اهل سماء الدنيا فترفع

کجا بودید پس جواب میدهند چنانکه جواب دادند اهل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سكان السدرة اصواتهم بالتسبيح والتقديس فتسمع جنة

ساکنان سدره آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس پس میشنود بهشت



المأوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس ويسمع

ماوی پس بهشت نعیم پس بهشت عدن پس فردوس و می شنود

عرش الرحمن فيرفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء

على رب العالمين شكرا لما أعطى هذه الأمة فيقول الله عز وجل

بر پروردگار عالمیان از جهت شکر آنچه داده است این امت را پس میگوید خدای عز وجل

وهو أعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول إلهي بلغني أنك

و حال آنکه او داناتر است ای عرش من چرا بلند کردی آواز خود را پس میگوید پروردگار من رسید مرا

قد غفرت البارحة لصالحي أمة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها

في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولأمة محمد صلى الله عليه وسلم

در بدکاران ایشان پس میگوید خدای تعالی راست گفتی ای عرش من و مر امت محمد را

عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر

نزد من است از کرامت آنقدر که ندیده هیچ چشم و نشنیده هیچ گوش و نگذشته است

على قلب بشر وقيل إن جبريل عليه السلام إذا نزل من السماء

بر دل آدمی و گفته شده که جبرائیل هرگاه که فرود می آید از آسمان

ليلة القدر لا يدع أحدا من الناس إلا سلم عليه وصافحه

وعلامة ذلك اقشعرار جلده وترقيق قلبه وتدمع عينه

ولهذا روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لأجل أمته فقال الله

تعالى يا محمد لا تغتم فإني لا أخرج أمتك من الدنيا حتى أعطيهم

درجات الأنبياء وذلك أن الأنبياء عليهم الصلوة والسلم

تنزل عليهم الملئكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة وكذلك

أنزل الملئكة على أمتك في ليلة القدر بالتسليم والرحمة

منى فصل والامارة فى انها ليلة القدر ان تكون ليلة

از خود ... ونشان آنکه درستی آن شب شب قدر است آنکه می باشد شب

طلقة سمحة لا حارة ولا باردة وقيل لا يسمع فيها نباح

طلب ... معتدل که نه گرم باشد و نه سرد و گفته شده است شنیده نمیشود در آن آواز

الكلب وتطلع الشمس صبيحتها ليس لها شعاع كالطست و

سگ و بر می آید آفتاب در صبح آن شب نیست مر او را روشنائی چون طشت و

تكشف عجائبها لارباب القلوب والولاية واهل الطاعة

ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اهل آن دل را و ولایت و اهل طاعت را

لمن يشاء الله تعالى من المؤمنين من عباده على قدر احوالهم

مر کسی را که میخواهد خدا تعالی از مومنان از بندگان خود بر قدر احوال ایشان

واقدامهم ومنازلهم فى القرب من الله عز وجل فصل

و در مراتب ایشان و منازل ایشان در قرب خدا ...

وصلوة التراويح سنة النبى صلى الله عليه وسلم صلاها ليلة وقيل

و نماز تراویح سنت ... است که گزارد آنرا رسول ... در یک شب و گفته

ليلتين وقيل ثلاثا ثم انتظروه ولم يخرج ثم قال لو خرجت

دو شب و گفته میشود سه شب پس منتظر شدند اصحاب پیغمبر را و نه بر آمد و گفت اگر بر آیم

لفرضت عليكم ثم انها استديمت فى ايام عمر رض فلذلك

هر آینه فرض میشد بر شما ... همیشه کرده شد در ایام عمر رض پس از جهت

اضيفت اليه لانه ابتداها والحديث المروى فى ذلك عن

اضافت کرده میشود بسوی او برای آنکه ابتدا کرد آنرا و حدیث مروی در این باب از

عائشة رض ام المؤمنين ان النبى صلى الله عليه وسلم خرج فى جوف الليل فى

عائشه رض ام المومنین که نبی ... بر آمد در میان شب در

شهر رمضان فصلى فى المسجد وصلى الناس بصلاته فلما كان

ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد و نماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

الليلة الثانية كثر الناس حتى عجز المسجد عن اهله فلم يخرج

آمد شب دوم بسیار شدند مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اهل خود پس نه بر آمد

اليهم حتى خرج لصلوة الفجر فلما صلى الفجر اقبل على الناس

بسوی ایشان تا آنکه بر آمد برای نماز فجر پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قال لهم انه لم يخف على شانكم الليلة ولكن خشيت ان

گفت مر ایشان را پوشیده نبود بر من شما حال شما امشب و لیکن ترسیدم از آنکه

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود بر شما نماز شب پس عاجز شوید ازین گفت عائشه و بود

يرغبهم في احياء حديث رمضان من غير ان يأمرهم

که رغبت میکرد ایشان را در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشان را

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه والامر على ذلك في ايام خلافة

بقصد وحتم پس میرانده شد رسول الله ص و کار بر آن بود در روزهای خلافت

ابي بكر الصديق رض وصدرا من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض و در اول خلافت عمر رض و روایت کرده شده

انه قال انما اخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیث

سمعه مني قالوا وما هو يا امير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید آن حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المؤمنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه يقول ان لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حظيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدای تعالی را گرد عرش جایست که نامیده میشود حظیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم الا الله

القدس و آن از نورست در آن فرشتها اند که در گرفته نمیشود شمار ایشان مگر خدای

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عز و جل عبادة میکنند خدای را عبادت کردنی که فرو نمی‌ایستند ساعتی

فاذا كان ليالي شهر رمضان استأذنوا ربهم ان ينزلوا الى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الارض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من امة محمد

زمین پس نماز میگذارند با بنی آدم پس هر کسیکه مس میکنند ایشان را از امت محمد

صلى الله عليه او مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا فقال عمر

ص یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی که بدبخت نمیشود پس از آن هرگز پس گفت

اذا ذلك نحن احق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه چنین است پس ما سزاوار تریم باین پس جمع شدند برای تراویح و سنت کرد او را و روایت

ابن ابي طالب رض انه اذا خرج في اول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستی او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القرآن في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن کرداند خدای گور عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدا را


بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رض وفي لفظ
آخر ان عليا رض اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس
يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور
مساجدنا وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من علق في بيت من بيوت
الله قنديلا لم تزل الملائكة تستغفر له وتصلي عليه وهم
سبعون الف ملك حتى يطفى ذلك القنديل وعن ابي ذر الغفاري
رض انه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة
والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة
الرابعة والعشرون لم يخرج الينا فلما كانت الليلة الخامسة
والعشرين خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا
ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم انه من قام مع الامام حتى
ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة
والعشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع
اهله وصلى بنا حتى خشينا ان يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح
قال السحور فصل وليستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة

لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّاهَا كَذَٰلِكَ فِي تِلْكَ اللَّيَالِي وَيَكُونُ ابْتِدَاؤُهَا

زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارد تراویح را همچنین درین شبها و باشد ابتدای آن تراویح

فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُبْصِرُ صَاحِبُهَا غُرَّةَ رَمَضَانَ لِأَنَّهَا لَيْلَةٌ مِنْ شَهْرِ

در شبی که ببیند صاحب آن غره رمضان را زیرا که آن شب شبی ست از ماه

رَمَضَانَ وَلِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَذَٰلِكَ صَلَّاهَا وَيَكُونُ فِعْلُهَا بَعْدَ

رمضان و از جهت آنکه پیغمبر همچنین گذارد تراویح را و باشد کردن او بعد

صَلَوٰةِ الْفَرْضِ وَبَعْدَ رَكْعَتَيْنِ سُنَّةً لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰكَذَا صَلَّاهَا

نماز فرض عشا و بعد دو رکعت سنت زیرا که پیغمبر همچنین گزارد آن را

وَهِيَ عِشْرُونَ رَكْعَةً يَجْلِسُ عَقِبَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيُسَلِّمُ فَهِيَ خَمْسُ

و این بیست رکعت ست می نشیند پس هر دو رکعت و سلام دهد پس آن پنج

تَرْوِيحَاتٍ كُلُّ أَرْبَعَةٍ مِنْهَا تَرْوِيحَةٌ وَيَنْوِي فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ أُصَلِّي

ترویحه ست هر چهار از ایشان ترویحه ست و نیت کند در هر دو رکعت میگزارم

رَكْعَتَيِ التَّرَاوِيحِ الْمَسْنُونَةِ إِذَا كَانَ فَرْدًا أَوْ إِذَا كَانَ إِمَامًا أَوْ

دو رکعت تراویح را که سنت کرده شده ست هرگاه که باشد تنها یا اگر باشد امام یا

مَأْمُومًا وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَأَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَىٰ مِنْهَا فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ

مقتدی و مستحب ست که بخواند در رکعت اول از آن در شب اول

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْفَاتِحَةَ وَسُورَةَ الْعَلَقِ وَهِيَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ

از ماه رمضان سوره فاتحه با سوره علق و آن اقرأ باسم ربک ست

الَّذِي خَلَقَ لِأَنَّهَا أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ عِنْدَ إِمَامِنَا أَحْمَدَ

زیرا که آن اول سوره ست که فرود آمد از قرآن نزدیک امام ما احمد

بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ وَكَذَٰلِكَ عِنْدَ جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ رِضْوَانُ

بن محمد بن حنبل رحمة الله علیه و همچنین ست نزدیک همه امامان رضوان

اللهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَسْجُدُ فِي آخِرِهَا ثُمَّ يَنْهَضُ فَيَبْدَأُ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ

الله علیهم پس سجده در آخر آن سوره پس برخیزد و شروع کند سوره بقره را

وَيُسْتَحَبُّ لَهُ قِرَاءَةُ الْخَتْمَةِ كَامِلَةً لِيَسْمَعَ النَّاسُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ

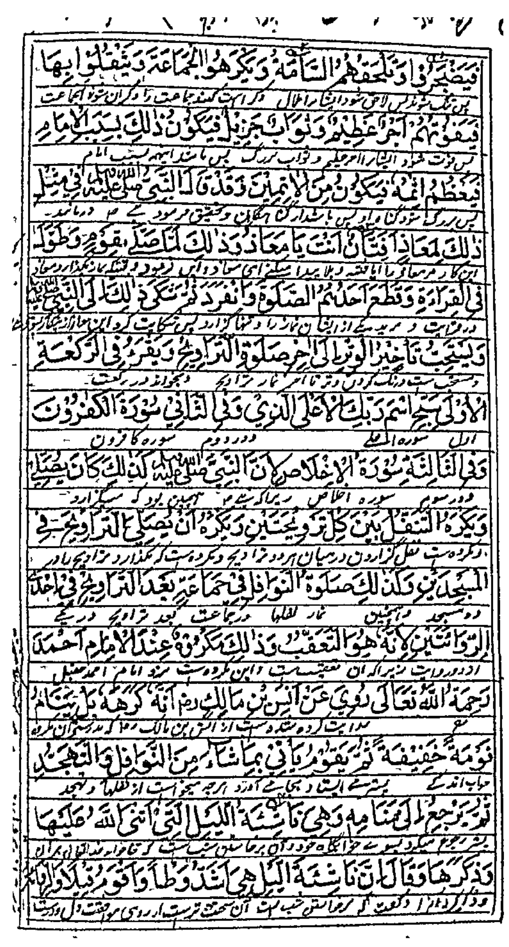
و مستحب ست مر آن امام را خواندن ختم قرآن تمام تا بشنوند مردم جمیع قرآن را

فَيَقِفُوا عَلَىٰ مَا فِيهِ مِنَ الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي وَالْمَوَاعِظِ وَالزَّوَاجِرِ وَلَا

پس واقف میشوند بر آنچه در قرآن ست از امرها و نهی ها و نصیحتها و زجرها

يُسْتَحَبُّ الزِّيَادَةُ عَلَىٰ خَتْمَةٍ وَاحِدَةٍ لِئَلَّا يَشُقَّ ذٰلِكَ عَلَى الْمَأْمُومِينَ

مستحب نیست زیاده کردن بر یک ختم تا آنکه دشوار نشود این بر مقتدیان



فيضجروا او تلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويثقلوا بها

پس تنگ شوند یا لاحق شود ایشان را ملال و کراهت کنند جماعت را و گران شود جماعت

فيفوتهم اجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الامام

پس فوت شود ایشان را اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد این همه بسبب امام

فيعظم اثمه فيكون من الاثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل

پس بزرگ شود گناه او پس باشد از گناهگاران و تحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مانند

ذلك لمعاذ افتان انت يا معاذ وذلك لما صلى بقوم وطول

این کار مر معاذ را آیا فتنه انگیز هستی ای معاذ و این فرمود وقتیکه نماز گذارد معاذ

في القراءة وقطع احدهم الصلوة وانفرد ثم شكى ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم

در قرأت و برید یکی از ایشان نماز را و تنها گزارد پس شکایت کرد این را بسوی پیغمبر

ويستحب تأخير الوتر الى اخر صلوة التراويح ويقرء في الركعة

و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الاولى سبح اسم ربك الاعلى الذي وفي الثانية سورة الكفرون

اول سوره اعلی و در دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الاخلاص لان النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي

و در سوم سوره اخلاص زیرا که پیغمبر همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره ان يصلي التراويح في

و مکروه است نفل گزاردن درمیان هر دو تراویح و مکروه است که بگذارد تراویح را در

المسجدين وكذلك صلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في احدى

دو مسجد و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکی

الروايتين لانه هو التعقب وذلك مكروه عند الامام احمد

از دو روایت زیرا که آن تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمه الله تعالى روى عن انس بن مالك رض انه كرهه بل ينام

روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که مکروه داشت آن را بلکه بخوابد

نومة خفيفة ثم يقوم ياتي بما شاء من النوافل والتهجد

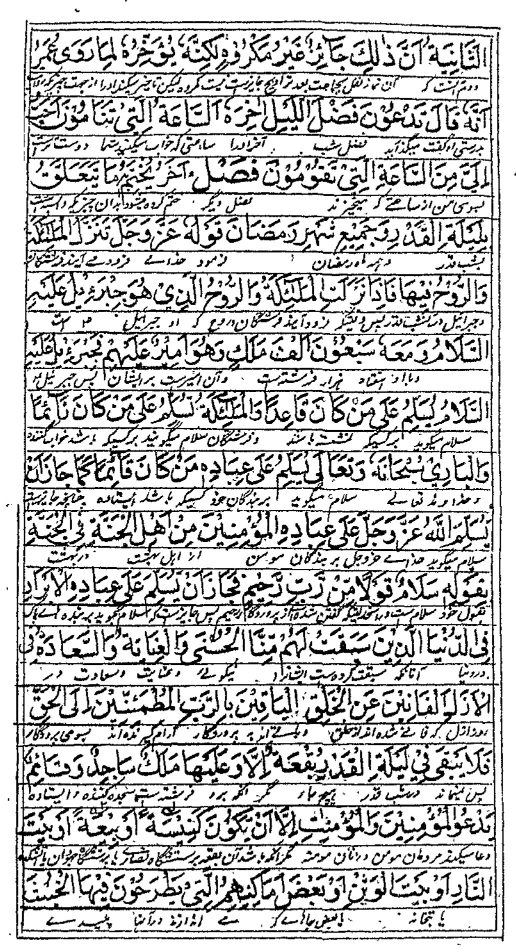
خواب اندکی پس برخیزد و بجای آورد آنچه میخواهد از نفلها و تهجد

ثم يرجع الى منامه وهي ناشئة الليل التي اثنى الله عليها

پس رجوع میکند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خوانده الله بر آن

وذكرها فقال ان ناشئة الليل هي اشد وطاء واقوم قيلا وراه

و ذکر کرد او را پس گفت بدرستیکه برخاستن شب آن سخت تر است از روی موافقت دل و درست



الثانية ان ذلك جائز غير مكروه لكنه يؤخره لما روى عمر

انه قال تدعون فضل الليل اخره الساعة التي تنامون اخبر

الى من الساعة التي تقومون فصل اخر تختم ما يتعلق

بليلة القدر في جميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملئكة

والروح فيها فاذا نزلت الملئكة والروح الذي هو جبرئيل عليه

السلام ومعه سبعون الف ملك وهو امير عليهم فجبرئيل عليه

السلام يسلم على من كان قاعدا والملئكة تسلم على من كان نائما

والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائما كما جاء انه

يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من اهل الجنة في الجنة

بقوله سلام قولا من رب رحيم فجاز ان يسلم على عباده الابرار

في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في

الازل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين الى الحق

فلا يبقى في ليلة القدر بقعة الا وعليها ملك ساجد وقائم

يدعو للمؤمنين والمؤمنات الا ان يكون كنيسة او بيعة او بيت

النار او بيت الاوثان او بعض اماكنهم التي يطرحون فيها الخبث


فلا يزالون يدعون ليلتهم تلك للمؤمنين والمؤمنات وأما
جبرئيل عليه السلام فلا يدع أحدا من المؤمنين والمؤمنات
إلا يسلم عليه ويصافحه ويقول له إن كنت في الطاعة فسلام
عليك بالقبول والإحسان وإن كنت بالمعصية فسلام عليك
بالغفران وإن كنت بالنوم فسلام عليك بالرضوان وإن كنت
في القبر فسلام عليك بالروح والريحان فهو قوله عز وجل من
كل أمر سلام وقيل إن الملائكة تسلم على أهل الطاعات ولا تسلم على
أهل العصيان فمنهم الظلمة ليس لهم نصيب في سلام الملائكة
وآكل الحرام وقاطع الرحم والنمام وآكل أموال اليتيم فهؤلاء
ليس لهم نصيب في سلام الملائكة وأي مصيبة أعظم من هذه
المعصية مضى شهر أوله رحمة وأوسطه مغفرة وآخره
عتق من النار ولا يكون لك حظ في سلام ملائكة رب العصاة
ولا بار فيها كان ذلك إلا لبعدك من الرحمن وكونك من
أهل الطغيان وموافق الشيطان وتحليل حلية سالكي سبيل
النيران ولبعدك وتجافيك عن سالكي سبيل الجنان وهجرانك

لطاقة من بيده الضر والإحسان فشهر رمضان شهر الصفاء

مر بندگی کسی را که بدست او است ضرر و احسان پس ماه رمضان ماه صفا است

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين

و ماه وفا و ماه ذکر کنندگان و ماه صبر کنندگان و ماه راستان

فإذا لم يؤثر في إصلاح قلبك وإقلاعك عن معاصي ربك و

پس وقتیکه تاثیر نکرد در درستی دل تو و بر کندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة أهل الشقاء والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فأي خير

دوری از اهل بدبختی و گناهان پس چه چیز تاثیر میکند در دل تو پس کدام نیکی

يرجى فيك وأي بقية بقيت فيك فأي فلاح يترقب منك

امید داشته میشود از تو و کدام باقی ماند در تو و کدام خلاصی منتظر است از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك

پس آگاه شو ای مسکین مر چیزیکه نازل شده است بتو و بیدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر إلى الذي ذهب وشيع بقية شهرك بالتوبة والإنابة

و نظر کن بسوی چیزی که رسیده است ترا و پیروی کن بقیه ماه خود را بتوبه و بازگشتن

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة

و نفع گیر در آن بطلب آمرزش و طاعت شاید که باشی تو از آن کسانیکه میرسد ایشان را

والرأفة وودعها بانسكاب العبرات وابك على نفسك المتمرد

و مهربانی و وداع کن او را به ریختن اشکها و گریه کن بر نفس خود که سرکشی زده است

بالعويل والويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره أبدا و

بآواز بلند و ناله و نوحها پس بسیار روزه دارند که روزه نخواهند گرفت غیر این رمضان

كم من قائم لا يقوم بعده أبدا والعامل يعطى أجره عند فراغه من

بسیار ایستادگان اند که نخواهند ایستاد بعد رمضان همیشه و عمل کننده داده میشود اجر او نزد فارغ شدن از

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري أمقبول صيامنا وقيامنا

عمل خود و بتحقیق فارغ شدیم از عمل پس کاشکی میدانستم آیا مقبول است روزه ما و قیام ما

أم مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه

یا زده شده است آن هر دو بر رویهای ما کاشکی میدانستم که کیست مقبول از ما پس مبارکباد گوئیم

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم ليس له من

و کیست مردود از ما پس تعزیت بپرسیم او را و فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بسیار روزه داران اند که نیست ایشان را از

صيامه إلا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه إلا السهر

روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار ایستادگان اند که نیست مر ایشان را از قیام خود مگر بیداری



السلام عليك يا شهر الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام
عليك يا شهر الايمان السلام عليك يا شهر القرآن السلام عليك يا
شهر الانوار السلام عليك يا شهر المغفرة والغفران السلام عليك
يا شهر الدرجات والنجات من الدركات السلام عليك يا شهر
التائبين العابدين السلام عليك يا شهر العارفين السلام عليك
يا شهر المجتهدين السلام عليك يا شهر الامان كنت للعاصين
حبسا وللمتقين انسا السلام على القناديل المصابيح الزاهرة والعيون
الساهرة والدموع الهاطلة والمحاريب المنورة والعبرات المسكبة
المتقطرة والانفاس الصاعدة من القلوب المحترقة اللهم اجعلنا
ممن قبلت صيامه وصلوته وبدلت سيئاته بحسناته وادخلته
برحمتك في جنانك ورفعت درجاته يا ارحم الراحمين فصل
في ذكر الفطر قال الله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى
قوله قد افلح فالفلاح على وجهين احدهما الفوز بالجنة والنجاة
من النيران في العقبى ومن الآفات والبليات في الدنيا والثاني
اليمن والسعادة بالتوفيق للطاعة في الدنيا والخلود في الجنان في


الاخرى قال الله عز وجل قد افلح المؤمنون يعني سعدوا وتطهره
آخرت گفت خداے عزوجل تحقیق رستگار رسے یافتند مومنان یعنی سعادتمند شدند
قد افلح من تزكى اي وفق للزكوة وتطهيره ايمانه وتقواه من
آن ایشه یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود
الاثام واما من لم يزك فلا فلاح له قال الله عز وجل لا يفلح
از گناهان اما کسیکه توفیق داده نشد زکات را پس نیست رستگاری مراو را گفت خداے عزوجل رستگار
المجرمون اي لا يفوزون ولا يسعدون واما قوله من تزكى فقد
نمی شوند گنهگاران یعنی نمیرسند و نیک بخت نمیشوند اما قول خداے من تزکی پس تحقیق
اختلف في ذلك فقال ابن عباس رض يعني من تطهر من الشرك
اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک باشد از شرک
بالايمان وقال الحسن من تزكى يعني من كان صالحا وعمله زاكيا
با یمان و گفت حسن کسیکه پاک کرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک
ناميا وقال ابو الاحوص اعني به زكوة الاموال كلها وقال قتادة و
افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام بآن زکوتهاے مال آنها و گفت قتاده و
عطا اراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربه فصلى فقد
عطا مراد داشته است بآن زکوة فطر نه غیر و قول او وذکر اسم ربه الخ پس تحقیق
اختلف في ذلك ايضا فقال ابن عباس معناه وحد الله تعالى
اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنی آن یگانگی اعتقاد کرد خدا تعالی را
وصلى الصلوات الخمس وقال ابو سعيد الخدري ذكر اسم ربه
و ادا کرد نمازهاے پنجگانه را و گفت ابو سعید خدرے یاد کرد اسم پروردگار خود
بالتكبير وصلى يعني خرج الى العيد فصلى وقال وكيع بن الجراح
بتکبیر و نماز خواند یعنی بر آمد بسوے عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح
زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله
صدقه فطر ماه رمضان را مانند سجده سهو است مر نماز را و فرض کرد رسول خدا
صلى الله عليه زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكانها جبران للصائم
صدقه فطر را از جهت پاکی مر روزه دار را پس گویا که آن صدقه فطر اصلاح کردن
لما دخله من النقصان بالاثام من اللغو والرفث والكذب و
چیزیرا که درآمده است روزه را از نقصان بسبب گناهان از لغو و کلام فحش و دروغ و
الغيبة والنميمة واكل الشبهات والنظر الى المستحسنات
غیبت و سخن چینی و خوردن شبهات و دیدن بسوے نیکو رویان



فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

بس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده روزه را باصلاح کننده مر او را مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما أن السجود للسهو

مر گناهان را و استغفار مر آن را و سجده مر سهو را پس چنانکه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان إذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع کرده شده است بجهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لأن المعاصي

از گناهان و صدقه فطر رمضان را مشروع کرده شده اند بجهت خوار کردن شیطان را زیرا که گناه و

والرفث الحاصل في الصيام بسببه الشيطان أعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان بسبب آن شیطان است پناه دهد خدا ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلايا بها وأخرجنا منها برحمته ومنه آمين. فصل وإنما سمي

و بلاهای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین و جز این نیست

العيد عيدا لأنه يعيد الله إلى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

روز عید را عید زیرا که بر میگرداند خدا بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل إنما سمي عيدا لأنه فيه عوائد الإحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شده عید از آنجهت که در آن روز نفعها احسان است از خدا و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لأنه يعود العبد فيه إلى التضرع

منت نهادن از آن بنده را و گفته شده است از آنکه باز میگردد در آن روز بسوی تضرع

والبكاء فيعود الرب عز وجل فيه إلى الهبة والعطاء وقيل لأنهم

و گریه باز میگردد پروردگار عز و جل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است

عادوا إلى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

باز میگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن از پاکی و گفته شده است معنی آن

من طاعة الله إلى طاعة الرسول ومن الفريضة إلى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان إلى صوم ستة أيام من شوال وقيل إنما سمي

روزه داشتن رمضان بسوی روزه داشتن شش روز از شوال و گفته شده است از جهت

عيدا لأنه يقال للمؤمنين فيه عودوا إلى منازلكم مغفورا

عید زیرا که گفته میشود مومنان را در آن روز باز گردید بسوی منزلهای خویش در حالیکه

لكم وقيل إنما سمي العيد عيدا لأن فيه ذكر الوعد والوعيد

شما. و گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده است روز عید را عید زیرا که در آن روز ذکر وعده و وعید

ويوم الجزاء والمزيد ويوم عتق الإماء والعبيد وإقبال الحق

و روز جزا و زیادتی است و روز آزادی کنیزکان و غلامان است و پیش آمدن حق

إلى القريب من خلقه والبعيد ووجود الإنابة والأوبة من

بسوی نزدیکان از خلق و دوران و پیدا شدن توبه و بازگشت است از

العبد الضعيف إلى الغفور الودود وقال وهب بن منبه خلق

بنده ضعیف بسوی آمرزگار و دوست داشته شده. گفت وهب بن منبه پیدا کرد

الله الجنة يوم الفطر وغرس شجرة طوبى يوم الفطر واصطفى

خدای تعالی بهشت را روز فطر و نشاند درخت طوبی را روز عید فطر و برگزید

جبرئيل للوحي يوم الفطر والسحرة وجدوا المغفرة يوم الفطر و

جبرائیل را برای وحی روز فطر و ساحران فرعون یافتند آمرزش روز عید فطر و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا كان يوم الفطر وخرج الناس

روایت کرده شده است از نبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی فرمود هرگاه که باشد روز فطر و بیرون آیند آدمیان

إلى الجبانة اطلع الله تعالى عليهم فيقول عبادي لي صمتم و

بسوی نمازگاه مطلع میشود خدای تعالی بر ایشان پس میگوید ای بندگان من روزه داشتید برای من و

لي صليتم انصرفوا مغفورا لكم وروي عن أنس بن مالك رض

نماز گزاردید برای من باز گردید در حالت که آمرزیده شده اید شما و روایت کرده شده است از انس رض

أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليلة الفطر يوفي الله تعالى فيها أجر من صام

که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود در شب فطر تمام میدهد خدای تعالی در آن روز اجر کسیکه روزه داشت

شهر رمضان فيأمر الله تعالى غداة الفطرة الملائكة فيهبطون

ماه رمضان را پس امر میکند خدای تعالی بگاه عید فطر فرشتگان را پس فرود می آیند

إلى الأرض ويقولون على أفواه السكك ومجامع الطرق فينادون

بسوی زمین و میگویند بر سر کوچها و در جاهای یکجا شدن راهها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه جميع الخلائق إلا الإنس والجن يا أمة محمد

باوازیکه میشنوند آنرا همه خلایق مگر جن و انسان ای امت محمد

اخرجوا إلى ربكم عز وجل يقبل القليل ويعطي الجزيل ويغفر

برآیید بسوی پروردگار خود عز وجل میپذیرد اندک عبادت را و میدهد ثواب بزرگ و

الذنب العظيم فإذا برزوا إلى مصلاهم وصلوا ودعوا لم يدع

گناهان بزرگ را پس وقتیکه برآمدند بسوی نمازگاه خود و نماز گزاردند و دعا کردند نمیگذارد


لهم الرب تبارك وتعالى حاجة الا قضاها ولا سؤالا الا اجابه

ولا ذنبا الا غفر له ينصرفون مغفورا لهم وفي حديث ابن

عباس رض فاذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

واذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كل البلاد يهبطون

الى الارض يقومون على افواه السكك وينادون بصوت يسمعه

كل من خلق الله تعالى الا الجن والانس يقولون يا امة محمد

اخرجوا الى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فاذا برزوا

الى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا ملائكتي يقولون

لبيك وسعديك يقول لهم ما جزاء الاجير اذا عمل عمله فيقولون

الهنا وسيدنا ومولانا توفيه اجره قال فيقول الجليل جل جلاله

اشهدكم يا ملائكتي اني قد جعلت ثواب صيامهم من شهر

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثم يقول يا عبادي

سلوني فوعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئا

لآخرتكم الا اعطيتكم ولا لدنياكم الا نظرت لكم وعزتي وجلالي

لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا اخزيكم ولا افضحكم



بين أصحاب السعد وانصرفوا مغفوراً لكم قد أرضيتموني ورضيت

میان یاران سعد که حد برآنها واجب شده باز گردید در حالیکه آمرزیده شده است شما را هر آینه شما راضی کردید

عنكم قال فتفرح الملائكة وتستبشر بما يعطي الله عز وجل

از شما گفت ابن عباس پس خوشحال میشوند وبشارت میدهند فرشتگان بچیزیکه داده است خدای

هذه الأمة إذا أفطروا من شهر رمضان فصل وأربعة أعياد

این امت را هرگاه که روزه افطار میکنند از ماه رمضان [illegible] وچهار عید است

لأربعة أقوام أحدها عيد قوم إبراهيم قوله عز وجل فنظر

مر چهار قوم را یکی عید قوم ابراهیم است ع فرمود خدای تعالی پس نظر کرد

نظرة في النجوم فقال إني سقيم وذلك أن قومه خرجوا إلى

نظر کردنی بستارگان پس گفت من بیمارم وبیان آن اینست که بدرستی قوم آن ع برآمده بودند

عيد لهم فتخلف إبراهيم عليه السلام عنهم واعتل بعلة و

سوی عید که ایشان راست وپس ماند ابراهیم ع از ایشان وبهانه ساخت خود را بیمار

لم يخرج معهم لأنه لم يكن على دينهم فلما خرجوا أخذ فأساً و

وبر نیامد با ایشان زیرا که آن ع نبود بر دین ایشان پس هرگاه که برآمدند گرفت تبر را و

كسر أصنامهم وجاء بالفأس فوضعه في عنق الصنم الكبير

بشکست بتهای ایشان را وآورد تبر را ونهاد او را در گردن بت بزرگ

فلما رجعوا قالوا من فعل هذا بآلهتنا يا إبراهيم القصة إلى آخره

پس هرگاه باز آمد قوم گفتند که کرد این کار را بخداوندان ما ای ابراهیم بخوان قصه را تا آخر آن

فغار خليل الرحمن عليه السلام لربه فأتعب يده بكسر الأصنام

پس غیرت کرد خلیل الرحمن از جهت پروردگار خود پس رنجه داد دست خود را بشکستن بتان

وخاطر بنفسه في ولاية رب الأنام فأكرمه ربه بالخلة وأحيى

ودر خطر انداخت نفس خود را در دوستی پروردگار مردم پس گرامی کرد او را پروردگار او بدوستی خود و

على يده الطيور الميتة وأخرج من ظهره أهل الرسالة والنبوة

بر دست او جانوران مرده را وبرآورد از پشت او اهل پیغمبری ونبوت

وجعله أبا المصطفى صلى الله عليه خير البرية وأما العيد الثاني فهو عيد

وگردانید او را پدر مصطفی ص که بهترین خلق است واما عید دوم آن عید

قوم موسى كليم الرحمن عليه السلام قوله عز وجل موعدكم يوم

قوم موسی ست ع فرمود خدای تعالی وقت وعده شما روز

الزينة وقيل سمي يوم الزينة لأنه عز وجل زين موسى وقومه

زینت است وگفته شد که نامیده شد روز زینت زیرا که خدای عز وجل زینت داد موسی ع و قوم او



باهلاك عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان
هلاک کردن دشمن ایشان فرعون و قوم او پس برآمد با فرعون و قوم او هفتاد
وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا
و دو ساحر و گویند هفتاد و سه و با ایشان هفتصد عصا بود
وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و
و رسن و گردانیدند در میان عصاها پیچیده شده به رسنها سیماب را و
الخلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق
خلائق ایستاده بودند بر زمین گرم و سخت شد گرمی آفتاب پس روان شد سیماب
فسعت العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس انها حيات
پس رفتند عصاها پیچیده شده به رسنها پس گمان شد مردم را که آنها مارانند
تسعى وهي لا تتحرك فاوجس في نفسه خيفة موسى على قومه
که میروند و حال آنکه آن حرکت نمیکردند پس دریافت در نفس خود ترسی را موسی بر قوم خود
قال ربما يتوهمون ان الذي نتلوه حق فينقص ايمانهم
گفت بسا که گمان کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان ایشان
او يرتدون وقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصاك
یا مرتد شوند و فرمود خدای تعالی موسی را و بینداز عصای خود را
فاذا هي تلقف ما يافكون فالقى موسى عصاه فاذا هي حية
پس ناگاه این عصا فرو برد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن
كاعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا ودمدمة وهيبة
مانند بزرگ شتری باشد و مر او را دو چشم که فروزند از روی آتش و دمدمه و هیبت
فاقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي فتلقفها
پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر و رسنها و عصا پس تلقف کرد و بلعید
تلقمها باسرها ولم يتغير بانتفاخ بطن ونقصان حركة ولا
لقمه کرد ایشان را تمام و متغیر نشد به انتفاخ شکم و نقصان حرکت و نه
زاد في طولها ولا في عرضها فالقي السحرة ساجدين له عز و
زیاده شد در طول آن و نه در عرض آن پس افتادند ساحران سجده کننده مر او را
جل وكان اكبرهم اسمه شمعون فقالوا آمنا يعني صدقنا برب
و جل و بود بزرگتر از ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایمان آوردیم یعنی گرویدیم بپروردگار
هرون وموسى ثم اقبلت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا
هارون و موسی پس پیش آمد مار بر لشکر فرعون و قوم او پس گریختند

وَقِيلَ مَاتَ مِنْهُمْ خَمْسُونَ أَلْفًا الْقِصَّةَ بِطُولِهَا وَأَمَّا الثَّالِثُ عِيدُ

وگفتند مرد از ایشان پنجاه هزار قصه درازست از کتب باید طلبید واما سومی عید

عِيسَى عم وَقَوْمِهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً

عیسی عم است و قوم او فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست بر ما خوانی

مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ الْآيَةَ وَذَلِكَ

از آسمان که باشد ما را عید مر اول ما را و آخر ما را و نشانی از تو و این آن بود

أَنَّ الْحَوَارِيِّينَ قَالُوا يَا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ

که حواریان گفتند ای عیسی عم آیا میتواند پروردگار تو که

يُعْطِيَكَ إِنْ سَأَلْتَهُ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ لَهُمْ

بدهد ما را اگر بجویی آنرا که بفرستد بر ما خوانی از آسمان. گفت ایشان را

عِيسَى اتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَسْأَلُوهُ الْبَلَاءَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنَّهَا إِنْ

عیسی عم بپرهیزید خدای را پس مخواهید از وی بلا را اگر باشید ایمانداران پس این خوان اگر

أُنْزِلَتْ ثُمَّ كَذَّبْتُمْ بِهَا عُوقِبْتُمْ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا فَقَدْ

فرستاده شود پس کاذب دارید آنرا عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم ما که بخوریم از آن پس تحقیق

جُعْنَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا يَعْنِي تَسْكُنَ قُلُوبُنَا إِلَى مَا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنَ الْإِيمَانِ

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانید بسوی آن

وَالتَّصْدِيقِ وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا بِأَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَنَكُونَ عَلَيْهَا

و التصدیق و بدانیم ما که براست گفته تو بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما بر آن

يَعْنِي عَلَى الْمَائِدَةِ مِنَ الشَّاهِدِينَ عِنْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْنَا إِلَيْهِمْ

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هرگاه باز گردیم بسوی ایشان

وَالْحَوَارِيُّونَ هُمُ الَّذِينَ أَجَابُوا عِيسَى عم حِينَ حَزَبَهُمْ وَهُمْ بَيْتُ الْقُدُسِ

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را عم وقتیکه گذشتا بر ایشان و ایشان

يُقَصِّرُونَ الثِّيَابَ بِالنَّبَطِيَّةِ الْحَوَارِيُّونَ الْمُبَيِّضُونَ الثِّيَابَ وَهُمْ اثْنَى

میشستند جامها را و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عَشَرَ رَجُلًا لَمَّا قَالَ لَهُمْ عِيسَى مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ يَعْنِي مَنْ يَنْصُرُنِي

دوازده مرد بودند هرگاه گفت ایشان را عیسی عم کیست مددگار من بسوی خدا یعنی کیست که مدد

مَعَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى طَاعَةِ

با خدا میکند بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرد ایشان را بسوی طاعت

اللَّهِ تَعَالَى وَتَوْحِيدِهِ فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

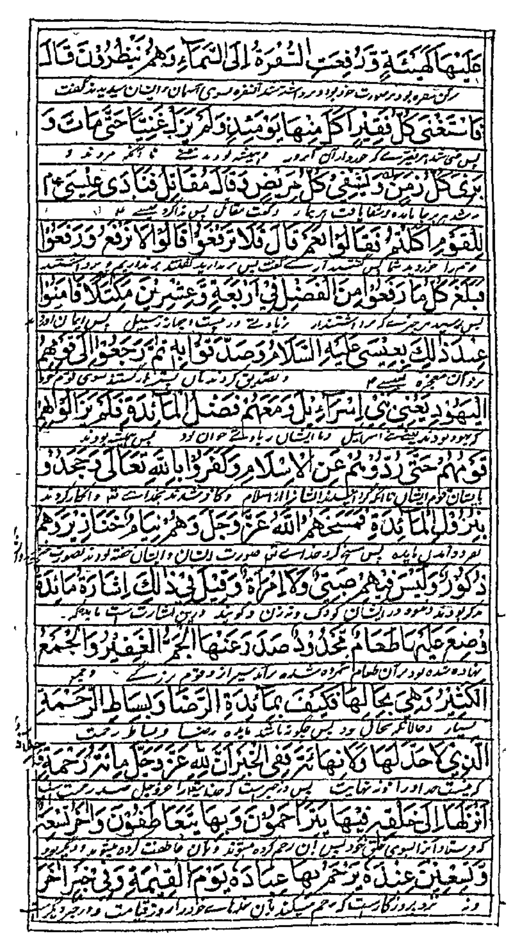
خدای تعالی و توحید او پس گفتند ما ایم مددگاری کنندگان در راه خدا



فتركوا معيشتهم واتبعوا عيسى عليه السلام يسيحون معه
أينما توجه من الأرض فيرون العجائب والمعجزات التي تجري في
يده عليه السلام فأي وقت جاعوا واحتاجوا إلى الطعام أخرج
عيسى يده فأخرج من الأرض لكل واحد منهم رغيفين ولنفسه
كذلك وكان جبرئيل عليه السلام يمشي معه ويريه العجائب
ويؤيده وينصره بالأشياء فما زال عيسى عليه الصلوة والسلام
يري بني إسرائيل العجائب ولم يزدهم ذلك إلا بعدا من تصديقه
واتباعه حتى خرج يوما معه خمسة آلاف رجل من بني إسرائيل
وسألوه المائدة مع الحواريين فقال عيسى ابن مريم صلوات الله
عليه عند ذلك اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون
لنا عيدا لأولنا وآخرنا يقول تكون عيدا لمن كان في زماننا
عند نزول المائدة وتكون عيدا لمن بعدنا وتكون المائدة آية
منك وارزقنا يعني المائدة وأنت خير الرازقين من غيرك فإنك
خير من يرزق قال الله تعالى إني منزلها يعني المائدة عليكم
فمن يكفر بعد منكم أي بعد نزولها منكم فإني أعذبه عذابا



أعذبه أحدا من العالمين فأنزلها الله عليهم يوم الأحد من
کرده ام او را هیچ یکے را از عالمیان پس فرستاد آن مایده را خدا تعالی بر ایشان روز یکشنبه از
السماء سمكا طريا وخبزا وقاقا وتمرا وقيل كانت سفرة فيها
آسمان ماهی تر و نان نمک و خرما و گفته شده که بود سفره که در آن
سمكة مشوية وعند رأسها ملح وعند ذنبها خل وفيها خمسة
ماهی بریان و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و در آن مایده پنج
أرغفة على كل رغيف زيتونة وخمس رمانات وتمرات قد
نان است بر هر نان میوه زیتون بود و پنج انار بود و خرما چیده
نضد حولها من البقول ما خلا الكراث وقيل أن عيسى عليه السلام
پیچیده شده بود گرداو سبزیها بغیر از گندنا از جهت بدبوی او و گویند که عیسی ع
قال لأصحابه وهم جلوس في روضة هل مع أحد منكم شيء فجاء
گفت مر اصحاب خود را و حال آنکه ایشان نشسته بودند در باغی آیا هست با یکی از شما چیزی پس آورد
شمعون بسمكتين صغيرتين وخمسة أرغفة وجاء آخر بشيء
شمعون دو ماهی خورد و پنج نان و آورد دیگرے چیزے
من السويق فعمد عيسى ع فقطعهما صغارا وكسر الخبز فوضع
از قلقتان پس قصد کرد عیسی ع پس برید آن ماهی خورد را و بشکست خبز را پس نهاد
فلقا ووضع السويق وتوضأ ثم صلى ركعتين ودعا ربه فألقى
او را جدا و نهاد قلقتان را و طهارت کرد پس بگذارد دو رکعت را و دعا کرد پروردگار خود را
الله سبحانه وتعالى على أصحابه سنة السبات ففتح القوم أعينهم
خدای تعالی سبحانه بر اصحاب او خواب سبک پس کشاد قوم چشمهای خود
وزاد الطعام حتى بلغ الركب فقال عيسى للقوم كلوا وسموا الله و
و زیاده شد طعام تا که رسید نوح سوار از اپس گفت مر قوم خود را بخورید و نام خدا بگوئید و
لا ترفعوا وأمرهم أن يجلسوا حلقا حلقا فجلسوا وأكلوا وسموا الله
مه بردارید و فرمود ایشان را که بنشینند حلقه حلقه پس نشستند و خوردند و نام خدا گفتند
تعالى حتى شبعوا وهم خمسة آلاف رجل وقيل إنهم ألف رجل
تا که سیر شدند و ایشان پنجهزار کس بودند و گفته شد که ایشان هزار کس
وثمانمائة رجل وامرأة من بين فقير وجائع وبين من له فاقة
و هشتصد مرد و زن بودند از میان فقیر و گرسنه و در میان آنکس که مر او را گرسنگی
إلى رغيف واحد فتصدروا كلهم شباعا يحمدون ربهم وإذا ما
بسوی نان یک پس برآمدند همه ایشان سیر که حمد میگفتند پروردگار خود را و آنگاه



عليها الميتة وارتفعت السفرة الى السماء وهم ينظرون قال

مرکن سفره بود در صورت خود بود و مرده اشده شد آن سفره سوی آسمان و ایشان میدیدند گفت

فاستغنى كل فقير اكل منها يومئذ ولم يزل غنيا حتى مات و

پس غنی شد هر فقیری که خورد از آن آن روز و همیشه بود غنی تا آنکه مرد و

برئ كل زمن ولبثي كل مريض وقال مقاتل فنادى عيسى عليه السلام

درست شد هر زمینگیر و هر بیمار و گفت مقاتل پس ندا کرد عیسی ع

للقوم اكلكم فقالوا نعم قال فلا ترفعوا قالوا لا نرفع ورفعوا

قوم را خوردید شما پس گفتند آری گفت پس بر مدارید گفتند بر نداریم و برداشتند

فبلغ كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا

پس رسید هر چیزی که برداشته بودند از زیادتی در بیست و چهار زنبیل پس ایمان آوردند

عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم

نزد آن معجزه بعیسی ع و تصدیق کردند او را پس باز گشتند سوی قوم خود

اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم

که یهود بودند یعنی بنی اسرائیل و با ایشان زیادتی خوان بود پس همیشه بودند

قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا

با ایشان قوم ایشان تا آنکه گردانیدند ایشان را از اسلام و کافر شدند بخدای تعالی و انکار کردند

بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير ردهم

بفرود آمدن مائده پس مسخ کرد خدای تعالی صورت ایشان و ایشان خفته بودند بصورت خوک

ذكور وليس فيهم صبي ولا امرأة وقيل في ذلك اشارة مائدة

مرد بودند و نبود در ایشان کودک و نه زن و گویند درین اشارت است مائده

وضعت عليها طعام محدود صدر عنها الجم الغفير والجمع

نهاده شده بود بر آن طعام شمرده شده برآمد سیر از وی قوم بزرگ و جمع

الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة

بسیار و حال آنکه بحال خود بود پس چگونه باشد مائده رضا و بساط رحمت

الذي لا حد لها ولا نهاية وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة

که نیست حد او را و نه نهایت پس در خبر است که خدای را عز و جل صد رحمت است

انزلها الى الخلق فيها يتراحمون وبها يتعاطفون واخر تسعة

که فرستاد ازان یکی سوی خلق خود پس بآن رحم کرده میشوند و بآن عاطفت کرده میشوند و دیگر نود

وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر آخر

و نه نزد پروردگار است که رحم میکند بآن بندهای خود را روز قیامت و در خبر دیگر



إن يوم القيامة يبسط الجليل جل جلاله بساط المجد فيدخل ذنوب

که روز قیامت می گسترد جلیل جلاله بساط بزرگی که در آید گناهان

الأولين والآخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول

اولین و آخرین در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا اگر دست دراز کند

إليه إبليس رجاء أن تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكل عاقل

بسوی آن ابلیس از جهت امید اگر آن نصیبه او ست و با این سزاوار نیست هر عاقل

لبيب أن يتكل على ذلك ويغتر به ولا يغلبه الرجاء فيهلك

دانا را که تکیه کند برین و فریفته شود بآن و غلبه نکند او را رجا پس هلاک شود

بل يبذل مجهوده ويستفرغ وسعه في أداء الأوامر والانتهاء

بلکه خرج کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادای اوامر و باز ماندن

النواهي وتسليم الأمور إلى الله عز وجل ويكثر من الاستغفار

از نواهی و سپردن کارها بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار

والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله

و توبه و باشد همیشه بر راه خوف نه چنان خوف که نا امید کند از رحمت خدا

ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم وإهمال الأوامر بل يبتغي بين

و نه چندان امید که اندازد در کردن حرامها و فرو گذاشتن امرها بلکه طلب کند میان

ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكن

این هر دو راهی چنانچه گفته اند اگر وزن کرده شود خوف مومن و رجای او هر آینه برابر باشد

خوفه ورجاؤه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد وأما العيد الرابع

خوف او و رجای او همچو بازوی جانور و جانور نمی پرد بیک بازو و اما عید چهارم

فهو عيد أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في أول المجلس فصل كنز

پس آن عید امت محمد است صلی الله علیه وسلم و تحقیق یاد کردیم آنچه متعلق او بود در اول مجلس

المؤمن والكافر في العيد فكل له عيد فالمؤمن عيده لرضاء الرحمن

مومن و کافر در عید پس هر یکی را عید است پس مومن عید او رضای خدا

والكافر عيده لرضاء الشيطان المؤمن يذهب إلى عيده وعلى

و کافر عید او رضای شیطان است مومن میرود بسوی عید گاه خود و بر

رأسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى

سر او ست تاج هدایت و بر هر دو چشم او علامت فکرت عبرت و بر

أذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد

هر دو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواهی دادن بتوحید حق

وفي قلبه المعرفة واليقين وعلى عنقه رداء الاسلام وفي

و در دل او معرفت و یقین ست و بر گردن او چادر اسلام ست و در

وسطه منطقة العبودية ومقعده المحاريب والجوامع و

کمر او کمربند عبودیت ست و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و

المساجد ومعبوده رب العباد والبرية ثم التضرع منه و

مسجدها ست و معبود او پروردگار بندگان و خلق ست پس زاری کردن از آن بنده و

السؤال ويقابله الرب بالاجابة والنوال ثم يحله دار الكرامة و

سوال و جواب میدهد آن را پروردگار بقبول اجابت و بخشش پس فرود آرد در سرای بزرگی و

الجنان والكافر يذهب الى عيده وعلى راسه تاج الخسران والضلال

بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران ست و گمراهی

وعلى اذنيه ختم الغفلة والحجاب وعلى عينيه علامة السهو و

و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب ست و بر هر دو چشم او نشان فراموشی و

الشهوات وعلى لسانه ختم الشقاوة والابعاد وعلى قلبه ظلمة

آرزوها ست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری ست و بر دل او ظلمت

النكرة والجحود وعلى وسطه زنار الفرقة والشقاوة والشقاق

جهل و انکار ست و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و بدبختی ست

وموضعه البيعة والكنائس او بيت النار ومعبوده الوثن و

و جای نشست او عبادتگاه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده ست و معبود او بت سنگی و

الاصنام ومصيره آخرا الى الجهنم والنيران فصل ليس العيد

بتهاست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتشها مانند نیست عید

بلبس الناعمات واكل الطيبات ومعانقة المستحسنات والتمتع

بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در بر گرفتن خوبرویان و فایده گرفتن

باللذات والشهوات لكن العيد بظهور علامة القبول للطاعات

بلذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانهای [illegible] مر بندگی را

وتكفير الذنوب والخطيئات وتبديل السيئات بالحسنات

و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدیها را به نیکیها

والبشارة بارتفاع الدرجات والخلع والطرف والهبات و

و بشارت دادن به بلندی درجها و خلعتها و اسبهای خوب و بخششها و

الكرامات وانشراح الصدر بنور الايمان وسكون القلب بقوة

کرامتها و کشادن سینها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

اليقين وما ظهر عليه من العلامات وانفجار بحور العلوم
یقین وچیزیکه ظاهر شد بران دل از نشانهاے وگشاده شدن دریاهاے علوم

من القلب على الألسنة وأنواع الحكم والفصاحة والبلاغة
از دل بر زبانها ونگارنگ حکمتها و فصاحت و بلاغت

كما قيل إن رجلا دخل على علي كرم الله وجهه ورضي الله عنه
چنانچه گفته شد که مردے درآمد بر علے کرم الله وجهه ورضی

في يوم عيد وهو يأكل الخبز الخشكار فقال له اليوم يوم
در روز عید وحال آنکه او میخورد نان خشک پس گفت مراورا امروز روز

العيد وأنت تأكل الخبز الخشكار فقال اليوم عيد لمن قبل
عید ست وتو میخوری نان خشک پس گفت امروز عیدست مرکسے را که

صومه وشكر سعيه وغفر ذنبه اليوم لنا عيد وغدا لنا عيد
روزه او ومشکور اند سعے او وآمرزیده شد گناه او امروز مرا عیدست وفردا مرا عیدست

وكل يوم لا نعصي الله فيه فهو لنا عيد فينبغي لكل عاقل أن
وهر روز که گناه نکنیم خدا تعالی را در آن روز پس آن عیدست پس سزاوارست مر هر دانا را که

يترك النظر إلى الظاهر ولا يتقيد به بل يكون نظره في يوم العيد
بگذارد نظر کردن را بسوے ظاهر ومقید نشود بدان بلکه باشد نظر او در روز عید

نظر التفكر والاعتبار فيشبه العيد بيوم القيمة فليذكر نفخ
نظر تفکر و عبرت پس مشابه کند روز عید را بروز قیامت پس یاد کرد دمیدن

الصور يوم القيمة عند سماع صوت بوق السلطان ليلة
صور روز قیامت را نزد شنیدن آواز نائے بادشاه درشب

العيد وإذا بات الناس ليلة العيد ورقدوا منتظرين لعيدهم
عید وهرگاه شب کنند مردم در شب عید وغنوند در حالتیکه امیدوارند عید خود را

متأهبين له فيذكروا الرقود بين النفختين وإذا رأى الناس
استعداد کننده مر اورا پس یاد کنند غنودن میان دو نفخه وچون ببیند مردم را

صبحة يوم العيد وتخرجوا من قصورهم وبيوتهم مختلفي
در صبح روز عید که برآمدند از کوشکهاے خود وخانهاے خود مختلف

الأحوال متفاوتي اللباس والألوان كل ذي زي وحلية واحد
الاحوال ومتفاوت اللباس والالوان هر کس جامه وزیور پوشیده ست که

منهم مسرور وأهل المعصية مغموم المتقي راكب والمجرم
از ایشان خوش ست واهل معصیت غمناک پرهیزگار سوارست ومجرم



المشرك متحيّر مكبوب على وجهه مسحوبًا وماشٍ كما قال
مشرک لغزنده نگون افتاده است بر روی خود کشیده شده است یا رونده است چنانچه
عزّ من قائل يوم نحشر المتقين إلى الرحمن وفدًا أي ركبانًا على
فرمود کسی که ارجمند است از گویندگان روزی که برانگیزیم پرهیزگاران را بسوی خدای مهربان سواره بر
النجائب ونسوق المجرمين إلى جهنم وردًا أي عطاشًا والزاهد
شتران و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ تشنه و زاهد
والعارف والبدل كل واحد في راحة وغنى عند مليكهم
و عارف و ابدال هر یک در راحت است و بی نیاز نزدیک بادشاه خود
ومحبوبهم تحت ظل العرش عليهم الحلي والحلل وأنوار الطاعات
و دوست خود زیر سایه عرش باشند بر ایشان باشد زیورها و جامها و نورهای طاعات
والمعارف على وجوههم ظاهرة وهي نضرة ومشرقة وبين
و معرفتها بر روی ایشان ظاهر باشد و ایشان تازه و درخشنده اند و پیش
أيديهم موائد عليها أنواع الأطعمة والأشربة والفواكه
ایشان خوانها اند که بر آنها گوناگون طعام است و شرابها و میوه‌ها
حتى يقضي حساب الخلائق ثم يسيرون إلى الجنة إلى منازلهم
تا تمام کرده شود حساب خلایق را بعد از آن بروند بسوی بهشت بمنزلهای خود
التي أعدّ الله تعالى لهم وفيها ما تشتهيه الأنفس وتلذ
که وعده داده است خدای تعالی ایشان را که در آن بهشت و منزلها موجود است چیزی که میخواهد نفس و لذت گیرد
الأعين مما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب
چشمها از آن قسم که نه هیچ چشم دید و نه گوشی شنید و نه بر دل هیچ آدمی
بشر قال الله تعالى فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين
گذشت فرمود خدای تعالی پس نمیداند هیچ نفسی چیزی که پنهان داشته شده است ایشان را از روشنی چشم
جزاء بما كانوا يعملون وأما الراغب في الدنيا في نياحة وبكاء
از روی مزد دادن چیزی که میکنند و اما میل کننده در دنیا در ناله و گریه است
وعناء مشدود عما فيه القوم من التجريد بدنياه ودنياه والحرام
و رنج ... داشته شده است از آنچه کرده اند قوم از تجرید از دنیای خود و خوردن حرام
والشبهات وتخليطه في طاعة ربه فلم يرى مكانه في الجنة
و شبهات را و در هم آمیختن او در ... حال آنکه ... جای خود را
فلا يصل إليه حتى يخرج مما عليه من الحقوق والكافر ينادي
پس نمیرسد بسوی او تا آنکه برآید از آنچه که بر او است از حقوق خداوند و بنده‌ها و کافر ندا کند



بالويل والثبور لما قد عاين وانكشف له من انواع العذاب و
النكال والهوان والهلاك والخلود في النيران واذا رأى الاعلام
قد نشرت والالوية قد ضربت فليذكر اهل الاسلام اصحاب
الاعلام حين ينادي منادي الرحمن بالتوجه الى زيارة رب الانام
الى دار السلام بامر السلام واذا رأى الصفوف قد استكملت
والخلائق قد اجتمعت فليذكر وقوف الخلائق بين يدي الجبار
وصفوف الفجار والابرار يوم النشر الذي فيه تظهر الاسرار واذا
رأى الناس قد انصرفوا من الجبانة وكل يرجع الى ما قد قسم له من
دار او مسجد او خان فليذكر منصرف الخلائق من بين يدي الملك
المنان الديان الى الجنة او الى النار كما قال ذو العظمة والامتنان
ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فريق في الجنة وفريق في
السعير **مجلس** في فضائل ايام العشر قوله عز وجل والفجر و
ليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر هل في ذلك قسم لذي
حجر قوله والفجر اختلف الناس في ذلك فقال ابن عباس رض
عني بالفجر صلوة الصبح وليال العشر هي عشر ذي الحجة والشفع

هو الخلق والوتر هو الله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب هل في

آن جفت است ... وتر آن خداست و سوگند شب است و چون برود آیا هست در

ذلك قسم لذي حجر اي ان ذلك قسم لذي لب وعقل وجواب

این هرآینه سوگند ... ای این سوگند هست مر کسی را که دانا و عاقل است و جواب

القسم قوله تعالى ان ربك لبالمرصاد وقال مقاتل والفجر غداة

قسم آن آیت است که پروردگار تو انتظارست وگفت مقاتل فجر مراد است

به غداة جمع يوم النحر وليال العشر وهي عشر ليالي الاضحى

بامداد مزدلفه روز نحر و شب ده و آن ده شب است پیش از اضحی

وانما سماها عز وجل ليال العشر لانها تسعة ايام وعشر ليال

و جز این نیست که نامید خدا ایشان را ده شب زیرا که نه روز است و ده شب است

والشفع والوتر اما الشفع آدم وحواء والوتر فهو الله عز وجل

و جفت و فرد اما شفع آدم و حوا است و فرد پس آن خداست

والليل اذا يسر اذا اقبل وهي ليلة الاضحى فاقسم عز وجل بيوم

و سوگند شب است هر گاه که پیش آید و آن شب عید است پس سوگند یاد کرد خدا بروز

النحر والعشر وبآدم وحواء واقسم بنفسه تبارك وتعالى

نحر و دهه ذی الحجه و بآدم و حوا و سوگند یاد کرد بنفس خود تبارک وتعالی

وبليلة الاضحى فلما فرغ منها قال هل في ذلك قسم لذي

و شب اضحی پس هر گاه که فارغ شد از آن گفت هرستی در این قسم بر صاحب

حجر يعني هل في ذلك القسم كفاية لذي لب يعني ذي عقل

عقل را یعنی هرستی هست در این قسم کفایت مر صاحب لب یعنی عقل را

يعرف عظم هذا القسم ان ربك لبالمرصاد وقيل المراد

پس شناسد بزرگی این قسم را که پروردگار تو هرآینه بانتظارست وگفته شد مراد

بالفجر فجر النهار وقيل هو نهار فعبر عنه بالفجر لانه اوله

بفجر فجر روز است وگفته شد که آن روز است پس عبارت کرده میشود از آن بفجر زیرا

قال مجاهد فهو فجر يوم النحر خاصة وقال عكرمة اقسم الله

گفت مجاهد آن فجر روز نحرست خاص وگفت عکرمه سوگند یاد کرد خدا

تعالى بانفجار المياه من العيون والنبات من الارض والثمار

بشکافتن آب از چشمها و روییدن گیاه از زمین و میوها

من الشجرة وقيل اقسم الله بانفجار الماء من اصابع النبي صلى الله عليه

از شجره وگفته شد سوگند یاد کرد خدا بشکافتن آب از انگشتان نبی ص



وَقِيلَ اَقْسَمَ اللّٰهُ بِانْفِجَارِ النَّاقَةِ مِنَ الصَّخْرَةِ لِصَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وگفته شده سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن شتر ماده از سنگ مر صالح علیه السلام را

وَقِيلَ اَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنَ الْحَجَرِ بِعَصَا مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

وگفته شد سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن آب از سنگ بعصای موسی عم

وَقِيلَ اَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنْ عُيُونِ الْعُصَاةِ وَقِيلَ اَقْسَمَ

وگفته شد سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن آب از چشمهای گناهکاران وگفته شد سوگند

اللّٰهُ تَعَالٰى بِانْفِجَارِ الْمَعْرِفَةِ مِنَ الْقَلْبِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَوَمَنْ كَانَ

یاد کرد خدای تعالی بشگافتن معرفت از دل چنانچه فرمود خدای تعالی آیا کسیکه بود

مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ يَعْنِي بِالْاِيْمَانِ وَالْمَعْرِفَةِ وَاَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالٰى وَلَيَالٍ

مرده پس زنده گردانیدیم او را یعنی بایمان و معرفت و ایضا فرمود خدای تعالی وسوگند بشبهای

عَشْرٍ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَنَّهُ قَالَ وَالْفَجْرِ

ده روایت کرد جابر بن عبد الله رض از نبی صم که فرمود بفجر

وَلَيَالٍ عَشْرٍ هِيَ عَشْرُ الْاَضْحٰى وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ عَبَّاسٍ رض اَنَّهَا

شبهای ده این ده اضحی ست وگفت ابن زبیر و ابن عباس رض که آن ده

عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى اَنَّهُ الْعَشْرُ الْاَوَاخِرُ

ده ذی الحجه است و از ابن عباس در روایت دیگر است که آن ده آخر است

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَقَالَ مُجَاهِدٌ اَنَّهَا عَشْرُ مُوسٰى عم وَقَالَ مُحَمَّدُ

از ماه رمضان وگفت مجاهد که آنها عشره موسی است عم که زیاده از سی روز شد وگفت محمد

بْنُ الْجَرِيرِ الطَّبَرِيُّ اَنَّهَا عَشْرُ اَوَّلِ الْمُحَرَّمِ قَوْلُهُ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

بن جریر طبری که آن عشره اول محرم است قول او شفع و وتر

قَالَ قَتَادَةُ وَالسُّدِّيُّ الشَّفْعُ كُلُّ اثْنَيْنِ وَالْوَتْرُ هُوَ اللّٰهُ وَقِيلَ هُمَا

گفت قتاده والسدی شفع هر چیز که جفت است و وتر آن خداست وگفته شد که شفع

اٰدَمُ وَحَوَّا وَهُوَ قَوْلُ مُقَاتِلٍ وَهُوَ اَنَّ اٰدَمَ كَانَ وَتْرًا فَشُفِعَ بِزَوْجَتِهِ

آدم و حواست و آن قول مقاتل است و آن اینست که آدم عم بود طاق پس جفت کرد بزوجه او

حَوَّا وَقِيلَ الصَّلٰوةُ مِنْهَا شَفْعٌ وَمِنْهَا وَتْرٌ قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ اَنَسٍ وَ

که حوا بود وگفته شد نماز است که بعضی از آن جفت است و بعضی از آن فرد وگفت ربیع بن انس و

اَبُو الْعَالِيَةِ هِيَ صَلٰوةُ الْمَغْرِبِ الشَّفْعُ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ وَالْوَتْرُ

ابو العالیه که آن نماز مغرب است جفت در آن دو رکعت است و طاق

الثَّالِثَةُ وَقِيلَ هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ لِاَنَّهُ الْعَاشِرُ وَالْوَتْرُ يَوْمُ الْعَرَفَةِ

رکعت سیوم است وگفته شد که آن روز نحر است که آن ده است و طاق روز عرفه است

لأنه التاسع وقيل الشفع يومان بعد النحر والوتر اليوم الثالث

زيرا كه آن نهم است وگفته شد كه شفع دو روز بعد نحر است و وتر روز سوم است

قوله والليل إذا يسر يعني إذا ذهب وقيل إذا أظلم وقيل أنه

قول او سوگند بشب وقتيكه ميرود گفته شد وقتيكه سياه شود وگفته شد كه آن شب

ليلة المزدلفة خاصة وقيل يعني إذا سرى فيه أهله لأن السرى

شب مزدلفه است خاص وگفته شد يعنى وقتيكه سير كرد در آن شب اهل آن زيرا كه سرى

وهو سري الليل وقوله هل في ذلك قسم لذي حجر يعني لذي

رفتن در شب است آيا هست درين مذكور سوگند مر صاحب دانش را

عقل وهو قول ابن عباس رض وقال الحسن وأبو رجاء لذي علم

و اين قول ابن عباس است رض وگفت حسن و ابو رجا مر ذي علم را

وقال محمد بن كعب لذي دين معناه أن في ذلك قسم لذي حجر

وگفت محمد بن كعب مر صاحب دين را معنى آن اينست كه درين قسم است مر صاحب حجر

وهل ههنا في موضع إن ومعنى قوله عز وجل والفجر وليال عشر

و لفظ هل در اينجا در جاى إن است يعنى استفهام براى تقرير است ومعنى اين آيت است كه سوگند است بفجر

ورب الفجر ورب ليال عشر إلى آخر القسم وكذلك فيما

و قسم است بپروردگار فجر و بپروردگار شبها ده تا آخر قسم [illegible]

شاكل ذلك كقوله والشمس وضحاها والسماء والطارق و

مانند اينست چنانكه قول او تعالى سوگند آفتاب و چاشت او و سوگند آسمان و ستاره روشنده او [illegible]

السماء ذات البروج ونحوها **فصل** فيما ورد في عشر ذي

سوگند آسمان كه صاحب بروج است و غير اين فضائل آنچه وارد شد در ده ذي الحجه

الحجة من كرامات الأنبياء وما نقل في ذلك من الأخبار و

از كرامات انبياء و آنچه نقل كرده شد ازين از اخبار

الآثار وفضائل الأعمال أخبرنا الشيخ أبو البركات قال أنبأنا

آثار و فضائل عملها خبر كرد ما را شيخ ابو البركات گفت خبر كرد ما را

الشيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن علي الثابت الخطيب قال أنبأنا أحمد

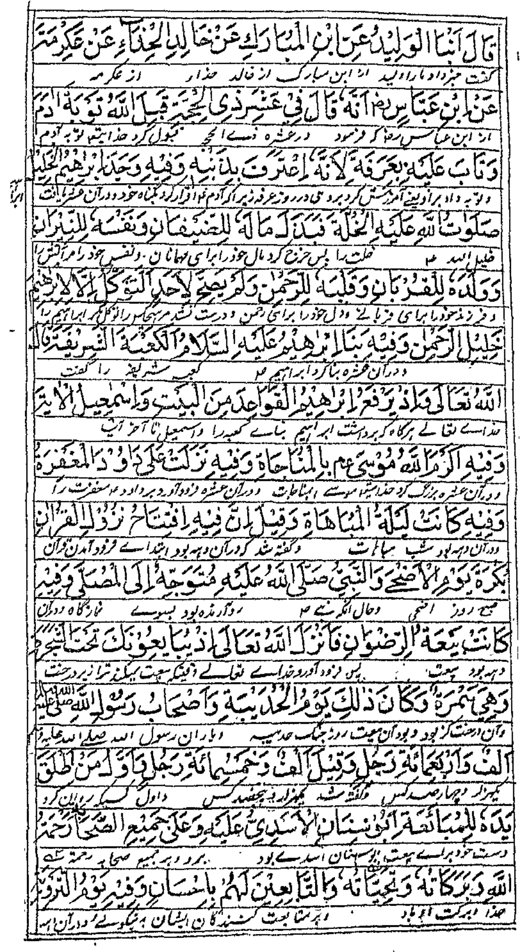
شيخ حافظ ابو بكر احمد بن علي ثابت خطيب گفت خبر داد ما را احمد

بن أحمد بن رزقويه قال أنبأنا محمد بن عبد الله الشافعي رح قال

بن احمد بن رزقويه گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله شافعي گفت

أنبأنا محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بعلب قال أنبأنا عمرو بن عثمان

خبر داد ما را محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بعلب گفت خبر داد ما را عمرو بن عثمان



قال انبانا الوليد عن ابن المبارك عن خالد الحذاء عن عكرمة

گفت خبرداد ما را ولید از ابن مبارک از خالد حذاء از عکرمه

عن ابن عباس رض انه قال في عشر ذي الحجة قبل الله توبة آدم

از ابن عباس رض که فرمود در عشره ذی الحجه قبول کرد خدا تعالی توبه آدم

وتاب عليه بعرفة لانه اعترف بذنبه وفيه وجد ابراهيم الخليل

و توبه داد برا او یعنی آمرزش کرد بروی در روز عرفه زیرا که آدم ع اقرار کرد بگناه خود و در آن عشره یافت ابراهیم

صلوات الله عليه الخلة فبذل ماله للضيفان ونفسه للنيران

خلیل الله ع خلت را پس خرج کرد مال خود را برای مهمانان و نفس خود را مر آتش را

وولده للقربان وقلبه للرحمن ولم يصح لاحد التوكل الا لابراهيم

و فرزند خود را برای قربانی و دل خود را برای رحمن و درست نشد مر هیچکس را توکل مگر ابراهیم را

خليل الرحمن وفيه بنا ابراهيم عليه السلام الكعبة الشريفة وقال

و در آن عشره بنا کرد ابراهیم ع کعبه شریف را گفت

الله تعالى واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسمعيل الآية

خدای تعالی هرگاه که برداشت ابراهیم بناهای کعبه را و اسمعیل تا آخر آیت

وفيه اكرم الله موسى عم بالمناجاة وفيه نزلت على داود المغفرة

و در آن عشره بزرگ کرد خدا تعالی موسی را بمناجات و در آن عشره فرود آورد بر داود ع مغفرت را

وفيه كانت ليلة المباهاة وقيل ان فيه افتتاح نزول القرآن

و در آن وهم بود شب مباهات و گفته شد که در آن وهم بود ابتدای فرود آمدن قرآن

بكرة يوم الاضحى والنبي صلى الله عليه متوجه الى المصلى وفيه

صبح روز اضحی و حال آنکه نبی ع روآورنده بود بسوی نمازگاه و در آن

كانت بيعة الرضوان فانزل الله تعالى اذ يبايعونك تحت الشجرة

و هم بود بیعت پس فرود آورد خدای تعالی وقتیکه بیعت میکنند ترا زیر درخت

وهي سمرة وكان ذلك يوم الحديبية واصحاب رسول الله صلى الله عليه

و آن درخت کز بود و بود آن بیعت روز جنگ حدیبیه و یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم

الف واربعمائة رجل وقيل الف وخمسمائة رجل واول من اطلق

یکهزار و چهار صد کس و گفته شد یکهزار و پانصد کس و اول کسیکه روان کرد

يده للمبايعة ابو سنان الاسدي عليه وعلى جميع الصحابة رحمة

دست خود برای بیعت ابو سنان اسدی بود بر وی و بر جمیع صحابه رحمت

الله وبركاته وتحياته والتابعين لهم باحسان وفيه يوم التروية

خدا و برکت او باد و بر متابعت کنندگان ایشان به نیکوی و در آن

ابراهیم



ويوم عرفة ويوم النحر وهو يوم الحج الأكبر وأخبرنا الشيخ أبو
وروز عرفه وروز نحر وآن روز حج اكبرست وخبر داد ما را شيخ ابو
البركات عن الفضيل بن محمد عن أحمد بن علي الحافظ بإسناده
البركات از فضيل بن محمد از احمد بن علي حافظ باسناد خود
عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال سيد الشهور
از ابي سعيد خدري رض از نبي صلى الله عليه وسلم كه فرمود سردار ماهها
شهر رمضان وأعظمها حرمة ذو الحجة وأخبرنا الشيخ أبو البركات
ماه رمضان است و بزرگترين ماهها در روي حرمت ذو الحجه است وخبر داد ما را شيخ ابو البركات
عن الفضيل بن محمد القصار الأصفهاني قال أنبا أبو سعيد الحسن
از فضيل بن محمد قصار اصفهاني گفت خبر داد ما را ابو سعيد حسن
بن علي بن سهدان قال أخبرنا عبد الله بن محمد رزاق قال أخبرنا
بن علي بن سهدان گفت خبر داد ما را عبد الله بن محمد رزاق گفت خبر داد ما را
أبو بكر البزاز قال أخبرنا أبو كامل الفضيل بن الحسين الخدري
ابو بكر بزار گفت خبر داد ما را ابو كامل فضيل بن حسين خدري
قال أنبا أبو عاصم بن هلال عن أيوب عن أبي الزبير عن جابر رض
گفت خبر داد ما را ابو عاصم بن هلال از ايوب از ابي زبير از جابر رض
عن النبي صلى الله عليه أنه قال أفضل أيام الدنيا أيام عشر ذي الحجة
از نبي صلعم كه فرمود بهتر روزهاي دنيا روز عشره ذي الحجه است
قيل ولا مثلها في سبيل الله قال ولا مثلها في سبيل الله إلا رجل
گفته شد آيا نيست مانند آن در راه خدا ايشان گفت ونيست مانند آن در راه خدا مگر مردي
عفر وجهه في التراب وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن القاضي
كه آلوده روي خود را در خاك وخبر داد ما را شيخ ابو البركات از قاضي
أبو المظفر هناد بن إبراهيم البخاري النسفي بإسناده عن عطاء
ابو المظفر هناد بن ابراهيم بخاري نسفي باسناد خود از عطا
بن أبي رباح قال سمعت عائشة رض قالت كان على عهد رسول الله
بن ابي رباح گفت شنيدم عائشه رض را گفت بود بر عهد رسول الله
صلى الله عليه رجل يحب السماع يعني الغناء وكان إذا أهل هلال ذي الحجة
صلعم مردي كه دوست ميداشت سرود را و بود كه هرگاه ديده شد هلال ذي الحجه
أصبح صائما فاتصل الحديث برسول الله صلى الله عليه قال فأحضره
صبح ميكرد در حاليكه روزه دار بود پس رسيد اين خبر به رسول الله صلى الله عليه وسلم



فقال له ما حملك على صيام هذه الأيام فقال يا رسول الله إنها أيام مشاعر وأيام الحج
پس گفت او را چه چیز آماده کرد ترا بر روزه داری این روزها پس گفت یا رسول الله این روزها روزهای مشاعر و ایام حج است

أن يشركني الله تعالى في دعائهم فقال له النبي ﷺ لك بعدد كل يوم تصومه عتق مائة رقبة
که شریک کند مرا خدای تعالی در دعای ایشان پس گفت او را نبی ﷺ مر تراست بعدد هر روز که روزه داری ثواب آزادی صد بنده

ومائة بدنة تهديها ومائة فرس تحمل عليها في سبيل الله عز وجل فإذا كان يوم التروية
و صد شتر که هدیه کرده شود و صد اسپ که سواری کرده شود بر آن در راه خدا تعالی پس هرگاه که باشد روز ترویه

فلك عتق ألف رقبة وألف بدنة وألف فرس يحمل عليها في سبيل
پس مر تراست ثواب آزادی هزار بنده و هزار شتر و هزار اسپ که سواری کرده شود بر آن در راه

الله عز وجل فإذا كان يوم عرفة فلك عتق
خدای تعالی پس هرگاه که باشد روز عرفه پس مر تراست ثواب آزاد کردن

ألفي رقبة وألفي بدنة تهديها وألفي فرس تحمل عليها في سبيل
دو هزار بنده و دو هزار شتر که هدیه کنی او را و دو هزار اسپ که سواری کرده شود در راه

الله عز وجل وصيام سنة قبلها وسنة بعدها وأخبرنا الشيخ
خدای تعالی و ثواب روزه یکسال پیش از آن و یکسال پس از آن و خبر داد مارا شیخ

أبو البركات بإسناده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رض
ابو البرکات باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رض

أنه قال ما من أيام العمل الصالح فيها أحب إلى الله عز وجل منه
که فرمود نیست هیچ روزی که عمل نیک در آن روز دوست تر باشد بسوی خدا از عمل

في هذه الأيام يعني أيام التشريق قالوا يا رسول الله ولا الجهاد
درین روزها یعنی روزهای تشریق گفتند یاران یا رسول الله و نه جهاد

في سبيل الله إلا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء
در راه خدای تعالی مگر مردی که برآمد بنفس خود و مال خود پس بازگشت از آن بچیزی

وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن أبي بكر بن أحمد بن علي بن ثابت
و خبر کرد مارا شیخ ابو البرکات از ابی بکر بن احمد بن علی بن ثابت

الحافظ بإسناده عن جبيرة بن خالد الخزاعي عن حفصة رضي الله عنها
حافظ باسناد خود از جبیره بن خالد خزاعی از حفصه رض

أنها قالت أربع لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يتركهن صوم عشر ذي الحجة
که درستی فرمود آن حفصه چهار چیز است که نبود پیغمبر خدا ﷺ که ترک کند آنرا روزه عشره ذی الحجه

وعاشوراء وثلاثة أيام من كل شهر وركعتين قبل الغداة وأخبرنا
و عاشورا و سه روز از هر ماه یعنی ایام بیض و دو رکعت سنت از فرض بامداد و خبر داد ما را



الشيخ ابو البركات عن حمزة بن عيسى بن الحسن الوراق باسناده

شیخ ابو البرکات از حمزہ بن عیسی بن حسن وراق باسناد خود

عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

از سعید بن مسیب از ابی ہریرہ رض از نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود

ما من ايام احب الى الله تعالى ان يتعبد له فيهن من ايام عشر ذي

الحجة وان صيام يوم فيها يعدل صيام سنة وقيام ليلة كقيام

سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات عن الحسن بن احمد المقرئ باسناده

یکسال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از حسن بن احمد مقری باسناد خود

عن محمد بن المنكدر رح عن جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صام ايام

از محمد بن منکدر از جابر از نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کہ روزہ دارد

العشر كتب الله له بكل يوم صوم سنة وعن سعيد بن جبير رحمة الله

ده روز نویسد خدا تعالی برای او بعوض ہر روزے روزہ یکسال و روایت است از سعید بن جبیر رحمۃ اللہ

عليه انه كان يقول لا تطفؤا سرجكم ليالي العشر ويأمر بايقاظ الخدم

وتعجبه فيه العبادة فصل في آداب الصلوة الواردة في ايام العشر

اخبرنا بها الشيخ ابو البركات عن الشريف ابي عبد الله محمد بن علي بن

خبر داد ما را بآن شیخ ابو البرکات از شریف ابی عبد اللہ محمد بن علی بن

محمد بن يحيى المهدي باسناده عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة

محمد بن یحیی مہدی باسناد خود از ہشام بن عروہ از پدر خود از عائشہ رض

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من احيا ليلة من ليالي عشر ذي الحجة

از نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کہ زندہ داشت شبے از شبہائے دہہ ذی حجہ

فكانما عبد الله عبادة من حج واعتمر طول سنة ومن صام فيها

يوما فكانما عبد الله تعالى سائر سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات

عن محمد بن محمد بن عبد العزيز الشاهد باسناده عن جعفر بن محمد بن

از محمد بن محمد بن عبد العزیز شاہد باسناد خود از جعفر بن محمد بن



عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

علی بن حسین از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن حسین

زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ

زین العابدین از پدر خود حسین بن علی رضی از پدر خود علی رضی از نبی صلی الله علیه وسلم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَخَلَ عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ فَجِدُّوا فِي الطَّاعَةِ فَإِنَّهَا

روایت میکنند که فرمود هرگاه که در آید ماه ذی الحجه پس کوشش کنید در طاعت زیرا که آن

أَيَّامٌ فَضَّلَهَا اللهُ تَعَالَى وَجَعَلَ حُرْمَةَ لَيْلِهَا كَحُرْمَةِ نَهَارِهَا فَمَنْ

روزهاست که فضیلت داده است او را خدا تعالی و گردانید حرمت شب او را مانند حرمت نهار او پس کسیکه

صَلَّى فِي لَيْلَةٍ مِنَ اللَّيَالِي الْعَشْرِ فِي الثُّلُثِ الْأَخِيرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

نماز بگذارد در شبی از شبهای دهه در سیوم حصه اخیر چهار رکعت

يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَيُكَرِّرُ سُورَةَ

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و معوذتین یکبار و تکرار کند سوره

الْإِخْلَاصِ ثَلَاثًا وَيَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيُكَرِّرُ ذٰلِكَ ثَلَاثًا فِي كُلِّ

اخلاص سه بار و بخواند آیت الکرسی و تکرار کند این را سه بار در هر

رَكْعَةٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَوٰتِهِ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ

رکعت پس هرگاه فارغ شد از نماز خود بردارد دستهای خود را و بگوید پاکست خداوند عزت

وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي

و جبروت پاکیست خداوند توانائی و ملکوت را پاکست زنده که

لَا يَمُوتُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللهِ

نمی میرد نیست هیچ معبود مگر او زنده میکند و می میراند و او زنده است نمی میرد پاکست خدا

رَبِّ الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَى كُلِّ حَالٍ

که پروردگار بندگان و شهرهاست و ستایش است مر خدای را ستایش بسیار پاک و مبارک بر هر حال

اللهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا رَبُّنَا وَجَلَالُهُ وَقُدْرَتُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ قَالَ الشَّيْخُ يَعْنِي

خدای بزرگ بزرگتر و پروردگار ما و بزرگی او و قدرت او بهر مکان است گفت شیخ یعنی

عِلْمُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ ثُمَّ يَدْعُو بِمَا شَاءَ فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ حَجَّ إِلَى

علم او بهر مکان است پس دعا کند بچیزی که خواهد پس بدرستی مر او را از اجر است مانند کسی که حج کرد

بَيْتِ اللهِ الْحَرَامِ وَزَارَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى

بیت الله و زیارت کرد قبر نبی صلی الله علیه وسلم و جهاد کرد در راه خدای تعالی

وَلَمْ يَسْأَلِ اللهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَإِنْ صَلَّاهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

و نخواست از خدا تعالی چیزی مگر داد او را آن چیز و اگر گزارد او را در هر شب



من ليالي العشر حلّه الله تعالى الفردوس الأعلى ومحا عنه كل سيئة

از شبهای دهه فرود آورد خدای تعالی او را در بهشت برین و دور گردانید از وی همه بدی

وقيل له استأنف العمل فاذا كان يوم عرفة وصام نهاره و

و گفته شود مر او را از سر گیر عمل را پس هرگاه که باشد روز عرفه و روزه داشت روز او را

صلى ليلها ودعا بهذه الدعاء وأكثر التضرع بين يدي الله

نماز گزارد شب او را و دعا کرد بدین دعا و زیاده کرد تضرع را پیش خدای تعالی

تعالى يقول الله تعالى يا ملائكتي اشهدوا أني قد غفرت له و

میگوید خدای تعالی ای فرشتگان من گواه باشید که من بخشیدم مر او را و

أشركته بالحاج إلى بيت الله قال فتستبشر الملائكة بما يعطي

شریک کردم او را با حاجیان بسوی بیت الله فرمود پس بشارت دهند فرشتگان بآنچه دهد

الله تعالى ذلك العبد المؤمن بصلوته ودعائه فصل

خدای تعالی این بنده مومن را بنماز او و دعای او فصل

والعشر لخمسة أنبياء عليهم السلام الأول عشر آدم عم وهو أنه

و دهه پنج پیغامبران است نخستین دهه آدم علیه السلام است که

لما خلق الله حواء عليها السلام من ضلعه الأيسر القصير وهو

هرگاه بیافرید خدای تعالی حوا را از استخوان پهلوی چپ کوتاه و او در حالی

نائم فاستيقظ من سنته فرأى حواء جالسة عنده فقال لها

خفته بود پس بیدار گشت از خواب خود پس دید حوا را نشسته نزد خود پس گفت مر او را

من أنت قالت لك فأراد أن يمسها فقيل له لا تمسها حتى

کیستی تو گفت ترا پس خواست که مساس کند او را پس گفته شد مر او را

تعطي مهرها قال إلهي وما مهرها قال الله تعالى هو أن تصلي

تا دهی مهر او گفت خدایا چیست مهر او گفت خدای تعالی آنست که درود گویی

على نبي آخر الزمان عشرا فذلك مهرها والثاني عشر إبراهيم

بر پیغمبر آخر زمان ده بار پس آنست مهر او و دوم دهه ابراهیم است

خليل الرحمن عليه السلام قال الله تعالى وإذ ابتلى إبراهيم

خلیل الرحمن علیه السلام فرمود خدای تعالی و چون آزمود ابراهیم را

ربه بكلمات فأتمهن وهي عشر خصال خمس منها في الرأس الفرق

پروردگار او بکلمات پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را و آن کلمات ده خصلت بود

وقص الشارب والسواك والمضمضة والاستنشاق و

و راست کردن موی بروت و مسواک کردن و آب در دهن کردن و آب در بینی کردن و



خمس في البدن وهي تقليم الأظفار ونتف الإبطين والختانة

و پنج چیز در تن است و آن بریدن ناخنست و کندن موی بغلهاست و ...

وحلق العانة وتخليل الأصابع فلما أتم إبراهيم عليه السلام

و تراشیدن موی زهار و خلال کردن انگشتان است پس هرگاه که تمام کرد ابراهیم عم

هذه الخصال العشرة أكرمه الله تعالى بالخلة قوله تعالى

این ده خصلت را بزرگ کرد او را خدای تعالی به خلت قول تعالی

واتخذ الله إبراهيم خليلا والثالث عشر شعيب النبي عليه السلام

و گرفت خدای تعالی ابراهیم خلیل و سیوم عشره شعیب است عم

قوله عز وجل فإن أتممت عشرا فمن عندك وهو أنه أجره

فرمود خدای تعالی اگر تمام کرده تو ده سال را پس از جانب تست احسان و آنچنانست مزد

موسى عليه السلام نفسه عشر سنين فكان أجرته مهر ابنته

موسی علیه السلام نفس خود را ده سال پس بود مزد او کابین دختر

شعيب النبي عليه السلام وقيل إن شعيبا عليه السلام بكى

شعیب نبی عم و گفته شده است که شعیب عم گریست

عشر سنين حتى ذهب بصره فرد الله بصره عليه فأوحى الله

ده سال تا آنکه رفت بینائی او پس باز داد خدای تعالی بینائی را بر او پس وحی کرد

تعالى إليه يا شعيب إن كنت تخاف النيران فقد أمنتك منها

بسوی او که ای شعیب اگر بوده که خوف میکردی آتش را پس تحقیق ایمن کردانیدم

وإن كنت تريد الجنان فقد وهبت لك وإن كنت تطلب

و اگر بوده تو که میخواهی بهشت را پس بر اینه دادم ترا و اگر بوده تو که طلب میکنی

الرضوان فقد أعطيتك فقال يا جبرائيل لست بكائي حبا

رضوان را پس البته دادم ترا پس گفت ای جبرائیل نیست گریه من از روی دوستی

للجنان ولا خوفا من النيران ولكن شوقا إلى لقاء الرحمن فقال

بهشت و نه از روی خوف از آتش و لیکن از روی شوق بسوی دیدار خدای تعالی پس گفت

الله عز وجل الآن حق لك فلذلك ثم أتيك لتعوض لبكائك

خدای عز وجل اکنون سزاوار است مر ترا پس گریه ... عوض داد

وهو أن جعل الله نبيه موسى عليه السلام خادما له عشر سنين

و آن بدل آنست که خدای تعالی نبی خود موسی عم را خادم مر او را ده سال

جزاء لما كان من بكائه على محبته سوى ما قد ادخر له عنده

از جهت مزد او از مر چیزی که بود از گریه او بر محبت خدای تعالی بغیر چیزی که ذخیره کرده است برای او نزد خود



من الكرامات والمنازل العاليات والقرب منه تبارك وتعالى

والنظر الى وجهه الكريم وغير ذلك مما لا عين رأت ولا اذن

سمعت ولا خطر على قلب بشر والرابع عشر موسى عليه السلام

قوله عز وجل وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر

وذلك ان الله عز وجل وعد موسى عليه السلام المناجاة و

اعطاه التورية فصام موسى عليه السلام ثلثين يوما وكان

ذلك شهر ذي الحجة وقيل انه شهر ذي القعدة فلما قصد

المناجاة وضع قطعة زيتون في فيه لما شاهد من تغير رائحة

فمه فقال عز وجل يا موسى اما علمت ان خلوف فم الصائم عند

اطيب من ريح المسك ثم امره ان يصوم عشرا من المحرم

آخرها يوم عاشوراء وعلى قول من قال الشهر كان ذي القعدة

فيكون عشر ذي الحجة ثم قربه واكرمه بالمناجاة والقربة قوله

عز وجل ولما جاء موسى لميقاتنا الآية والخامس عشر نبينا

المصطفى صلى الله عليه وسلم قوله عز وجل والفجر وليال عشر يعني عشر

ذي الحجة وقد ذكرناه **فصل** ونبين من اكرم هذه الايام

العشرة اكرمه الله تعالى بعشر كرامات البركة في عمره والزيادة
وهم را كرامت كند او را خدا تعالى بده بزرگى بركت در عمر او و دوم زيادة

في ماله والحفظ لعياله والتكفير لسيئاته والتضعيف لحسناته
در مال او و سوم نگهبانی در عیال او و کفارهٔ بدیهای او را و دو چند کردن نیکوئیهای او را

والتسهيل لسكراته والضياء لظلماته والتثقيل لميزانه و
و آسان کردن سختیهای موت او را و روشن کردن ظلمات او را و گران کردن میزان او را و

النجاة من دركاته والصعود على درجاته ومن تصدق في
خلاص دادن از درکات او را و بالا بردن به درجات او و هر که صدقه کرد در این

هذه الايام العشر بصدقة على مسكين فكانما تصدق على
روزهای ده گانه بچیزی بر مسکین پس گویا صدقه کرد بر

انبيائه ورسله ومن عاد فيها مريضا فكانما عاد اولياء
پیغمبران خود و بر رسولان خود و کسیکه عیادت کرد در این روزها مریض را پس گویا که عیادت کرد دوستان

الله وبدلائه ومن شيع جنازة فكانما شيع جنازة شهدائه
خدا و ابدالان او را و هر که پس روی کرد جنازه را پس گویا پس روی کرد جنازهٔ شهیدان او را

ومن كسا مؤمنا كساه الله تعالى من حلله ومن لطف فيها بيتيم
و کسیکه پوشانید برهنه را پوشانید او را خدا تعالی از حله های خود و هر که لطف کرد در آن روزها بیتیم را

لطف الله تعالى به في القيامة تحت ظل عرشه ومن حضر
لطف کند خدا تعالی او را در قیامت زیر سایه عرش خود و هر که حاضر شد

مجلسا من مجالس العلم فكانما حضر مجالس انبياء الله ورسله
در مجلسی از مجلسهای علم پس گویا که حاضر شد مجلس انبیا را و رسولان را

وقال وهب بن منبه رض ان آدم عليه السلام لما اهبط الى
و گفت وهب ابن منبه رض که آدم عم هرگاه فرود آورده شد بسوی

الارض بكى على ذنبه ستة ايام ثم اوحى الله اليه في اليوم السابع
زمین بگریست بر گناه خود شش روز پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او در روز هفتم

وهو محزون كظيم منكس راسه يا آدم ما هذا الجهد الذي بك
در حالیکه اندوهگین بود و اندوه ناک و سر نگنده که ای آدم چیست این مشقتی که بتست

فقال الهي عظمت مصيبتي واحاطت بي خطيئتي وصرت
پس گفت خدایا بزرگ است مصیبت من و در گرفته است مرا گناه من و گشتم

في دار الهوان بعد الكرامة وفي دار الشقاوة بعد السعادة
در سرای خواری بعد کرامت و در سرای شقاوت بعد سعادت



وَفِي دَارِ الْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ بَعْدَ الْخُلْدِ وَالْبَقَاءِ فَكَيْفَ لَا أَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِي

و در سرای موت و فنا بعد خلد و بقا پس چرا گریه نکنم بر گناه خود

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَلَمْ أَصْطَنِعْكَ لِنَفْسِي ثُمَّ اصْطَفَيْتُكَ

پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او ای آدم آیا پیدا نکرده بودم ترا بذات خود و برگزیدم ترا

عَلَى خَلْقِي وَخَصَصْتُكَ بِكَرَامَتِي وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّتِي أَمَا

بر خلق خود و خاص کردم ترا بکرامت خود و افکندم بر تو محبت خود آیا

خَلَقْتُكَ بِيَدِي وَأَسْجَدْتُ لَكَ مَلَائِكَتِي أَلَمْ تَكُنْ فِي بُحْبُوحَةِ

پیدا نکردم ترا بدست خود و سجده کنانیدم ترا فرشتگان خود را آیا نبوده تو در میانه

كَرَامَتِي وَمُنْتَهَى رَحْمَتِي فَعَصَيْتَ أَمْرِي وَنَسِيتَ عَهْدِي فَكَيْفَ

بزرگی من و نهایت رحمت من پس بیفرمانی کردی امر مرا و فراموش کردی عهد مرا پس

نَسِيتَ رَحْمَتِي وَنِعْمَتِي فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ مَلَأْتُ الْأَرْضَ

فراموش کردی رحمت مرا و نعمت مرا پس سوگند است مرا بعزت و جلال خود اگر پر کرده شود زمین

رِجَالًا كُلُّهُمْ مِثْلُكَ يَعْبُدُونِي وَيُسَبِّحُونِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

بمردم که همه ایشان مانند تو عبادت کنند مرا و تسبیح کنند مرا شب و روز و فروگذاشته نشوند

عَنْ عِبَادَتِي طَرْفَةَ عَيْنٍ ثُمَّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي لَأَنْزَلْتُهُمْ مَنَازِلَ

از عبادت من یک چشم زدن بعد ازان ایشان بیفرمانی کنند مرا هر آینه فرود آرم ایشان را در منزل

الْعَاصِينَ قَالَ فَبَكَى عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَمِائَةِ عَامٍ عَلَى جَبَلِ الْهِنْدِ

گناهگاران گفت راوی پس گریست آدم نزدیک این کلام سیصد سال بر کوه هند

تَجْرِي دُمُوعُهُ فِي أَوْدِيَةِ جِبَالِهَا فَنَبَتَتْ مِنْ تِلْكَ الدُّمُوعِ أَشْجَارٌ

میرفت اشکهای او در رهگذرهای کوهها پس رویید ازین اشک درختهای

طَيِّبَةٌ فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اذْهَبْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ

خوشبو پس گفت مر آدم را جبرائیل برو بسوی خانهٔ خدا که کعبه است

وَاصْبِرْ حَتَّى تَدْخُلَ أَيَّامُ الْعَشْرِ ثُمَّ تُبْ إِلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ يَرْحَمُ ضَعْفَكَ

و صبر کن تا اینکه آید روزهای دهه پس توبه کن بسوی خدا شاید که رحم کند بر ضعف تو

فَمَضَى وَكَانَ يَخْطُو خُطْوَةً فَكَانَ مَوْضِعُ قَدَمَيْهِ عُمْرَانٌ وَمَا

پس رفت و بود که میرفت گام را پس گشت جای هر دو پای او عمارت و

بَيْنَهُمَا مَفَاوِزُ وَقِيلَ كَانَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ ثَلَاثَةُ فَرَاسِخَ حَتَّى أَتَى

میان هر دو پای ویرانه و گفته شده بود میان هر دو پای او سه فرسنگ تا اینکه آمد

الْبَيْتَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعًا كَامِلًا وَبَكَى حَتَّى خَاضَ فِي دُمُوعِهِ

خانهٔ کعبه را پس طواف کرد کعبه را یک هفته کامل و گریست تا اینکه در رفت در اشکهای خود



إلى رُكْبَتَيهِ وَجَرَتْ عَلَى الأَرْضِ فَقَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

تا زانوے خود و روان بشد بر زمین پس گفت نیست هیچ اله مگر تو پاکی یاد میکنم ترا

وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَأَنْتَ خَيْرُ

وحمد میگویم ترا کردم بدی را وظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا و تو بهترین

الغَافِرِينَ وَارْحَمْنِي وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ

آمرزگاران ورحم کن بر من وتو بهترین رحم کنندگان پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که ای آدم

قَدْ رَحِمْتُ ضَعْفَكَ وَغَفَرْتُ ذَنْبَكَ وَقَبِلْتُ تَوْبَتَكَ فَذَلِكَ

هرآئینه رحم کردم ضعف ترا وبخشیدم گناه ترا وقبول کردم توبه ترا پس این است

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ فَوَجَدَ

قول خدای تعالی پس گرفت آدم از پروردگار خود کلمات را پس قبول کرد حق تعالی توبه او را پس یافت

آدَمُ مِنْ بَرَكَاتِ أَيَّامِ العَشْرِ التَّوْبَةَ وَكَذَلِكَ المُؤْمِنُ الَّذِي عَصَى

آدم از برکتهاے روزهاے دهه توبه را وهم چنین مومن که بیفرمانی کرد

رَبَّهُ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فِي مَعْصِيَةِ مَوْلَاهُ إِذَا تَابَ وَأَنَابَ وَانْقَادَ

پروردگار خود را و پیروی کرد هوای خود را در بیفرمانی صاحب خود هرگاه که توبه کرد و بازگشت نمود و فرمانبرداری کرد

لِطَاعَةِ اللهِ فِي هَذِهِ الأَيَّامِ يَتَفَضَّلُ اللهُ عَلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَالغُفْرَانِ

مر طاعت خدا را درین روزهاے دهه تفضل میکند خدای تعالی بروے برحمت وآمرزش

وَإِبْدَالِ السَّيِّئَاتِ بِالحَسَنَاتِ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ **فصل** وَقَدْ أَقْسَمَ

وبدل کردن بدیها را به نیکیها برحمت خود وتحقیق سوگند یاد کرد

اللهُ تَعَالَى بِالفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ إِلَى

خدای تعالی بفجر وشبهاے دهه وجفت وطاق وشب وقتیکه درآید تا

قَوْلِهِ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرْصَادِ وَهِيَ ثَمَانُ قَنَاطِرَ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ فَيُسْأَلُ

قول او إن ربك لبالمرصاد وآن هشت نردبان است بر پل دوزخ پس پرسیده شود

العَبْدُ فِي أَوَّلِ مَوْقِفٍ مِنْهَا مِنَ الإِيمَانِ بِاللهِ فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا

بنده در اول نخستین جائے از ایمان بخدا پس اگر باشد مومن

فَنَجَى وَلَا تَرَدَّى فِي النَّارِ ثُمَّ جَازَ إِلَى الثَّانِي فَيُسْأَلُ عَنِ الوُضُوءِ وَالصَّلوٰةِ

پس رستگار شده واگر نی افتد در دوزخ پس بگذشت بسوی دومی پس پرسیده شود از وضو ونماز

فَإِنْ قَصَّرَ فِيهِمَا تَرَدَّى فِي النَّارِ وَإِنْ أَكْمَلَ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا نَجَا ثُمَّ

پس اگر کوتاهی کرد در آنها افتد در دوزخ واگر تمام کرد رکوع او را وسجود او را پس نجات یافت پس

جَازَ إِلَى الثَّالِثِ فَيُسْأَلُ عَنِ الزَّكوٰةِ فَإِنْ كَانَ تَدَاهَا نَجَا ثُمَّ جَازَ

بگذشت بسوی سومی پس پرسیده شود از زکوة پس اگر ادا کرده باشد آنرا پس رستگار شد پس


إلى التابع فيسأل عن الصيام فإن كمل صيامه بجا ثم جاز إلى الخامس

بسوی چهارم پس پرسیده شود از روزه پس اگر تمام کرده باشد روزه را نجات یافت

فيسأل عن الحج والعمرة فإذا كان أداهما بجا ثم جاز إلى السادس فيسأل

پس پرسیده شود از حج و عمره پس اگر باشد که ادا کرده باشد رستگار شد پس بگذشت بسوی ششم

عن الأمانة فإن لم يخن فيها بجا ثم جاز إلى السابع فيسأل عن

از امانت پس اگر خیانت نکرده باشد در آن پس نجات یافت پس بگذشت بسوی هفتم

الغيبة والنميمة والبهتان فإن لم يكن اغتاب نجا ثم جاز إلى

غیبت و سخن چینی و دروغ بستن پس اگر غیبت نکرده باشد پس رستگار شد پس بگذشت

الثامن فيسأل عن أكل الحرام فإن لم يكن أكل نجا وإلا تردى في النار

هشتم پس پرسیده شود از خوردن حرام پس اگر نخورده باشد پس رستگار شد و الا افتاد در آتش

فصل في ذكر يوم التروية قال الله سبحانه وتعالى وأذن في الناس

در ذکر روز ترویه گفت خدای تعالی و اعلام بکن مردم را

بالحج يأتوك رجالا الآية وهذه الآية في سورة الحج وهي من أعاجيب

بالحج یابند ترا پیاده و این آیه در سوره حج است و این سوره عجایب تر

سور القرآن العظيم فإن فيها مكيا ومدنيا وحضريا وسفريا و

سورتهاست از قرآن مجید که در آن سوره آیات مکی و مدنی اند و آنچه در حضر و سفر نازل شد

ليليا ونهاريا وفيها ناسخ ومنسوخ فأما المكي فمن رأس ثلاثين آية

در شب و روز نازل شده و در آن سوره آیه ناسخ و منسوخ است اما آنکه در مکه نازل شده

منها إلى آخرها وأما الآيات المدنية فمن رأس خمسة عشر إلى رأس

از آن سوره تا آخر آن اما آیات مدنیه پس از سر پانزده آیت تا سر

ثلاثين وأما الليلي منها فمن أولها إلى رأس خمس آيات وأما النهاري

سی آیت اما آنکه در شب نازل شده پس از اول آن تا سر پنج آیت و آنچه در روز

منها فمن رأس خمس إلى رأس تسع وأما الحضري فإلى رأس العشرين و

نازل شده پس از سر پنج تا سر نه آیت اما آنکه در حضر نازل شده پس تا سر بیست آیه است

نسب ذلك إلى المدينة لقربها منها وأما الناسخ قوله تعالى أذن

منسوب است این سوره بسوی مدینه بسبب قرب این از مدینه اما آیات ناسخ پس اول قول خدای

للذين يقاتلون الآية وأما المنسوخ فثلاث آيات وما أرسلنا من

کسانی که قتال میکنند تا آخر آیت و اما منسوخ پس سه آیت است و نفرستادیم پیش

قبلك من رسول ولا نبي نسخت بقوله تعالى سنقرئك فلا تنسى و

از تو هیچ رسول و پیغمبری منسوخ کرده شد این آیت که بخوانیم ترا پس فراموش نکنی



الثانية قوله تعالى فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا

دوم قوله تعالى پس خدای تعالی حکم میکند در میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند

فيه يختلفون فنسخت باية السيف والثالثة وجاهدوا في

که اختلاف میکردند در آن پس دور کرده شد بآیهٔ سیف و سیوم آیت و کوشش کنید در

الله حق جهاده فنسخت بقوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم

راه خدا چنانچه حق کوشش است پس منسوخ است بقوله تعالی پس پرهیز کنید از خدا مقدار یکه توانا

قوله واذن في الناس بالحج اي ناد يا ابرهيم ذريتك وغيرهم

قوله تعالی و ندا کن در مردمان بحج یعنی ندا کن ای ابراهیم اولاد خود را و غیر ایشان را

من بني ادم من المؤمنين بالحج يأتوك رجالا اي يجيئون اليك

از بنی آدم از اهل ایمان بادای حج می آیند بسوی تو پیاده یعنی بیایند بسوی تو

رجالا على ارجلهم وعلى كل ضامر يعني ركبانا على الابل يأتين

مردم بر پایهای خود و بر هر لاغری یعنی سوار بر شتر می آیند

من كل فج عميق يعني من كل ارض بعيدة وطريق بعيد قال الله

از هر راه دور یعنی از هر زمین دور و راه دور فرمود خدای تعالی

تعالى ذلك لابرهيم عليه السلام حين فرغ من عمارة البيت

این کلام ابراهیم را ع آنگاه که فارغ شد از عمارت خانه کعبه

الحرام وقال الهي من يقصد هذا البيت فامره ان يؤذن في

و گفت ای الهی کیست که خواهش بکند این خانه را پس فرمان کرد اینکه ندا کند

الناس بالحج فصعد ابا قبيس وهو الجبل الذي الصفا في اصله

مردم بادای حج پس بالا بر آمد بر کوه ابا قبیس و آن کوهیست که صفا در بیخ اوست

فنادى باعلا صوته يا ايها الناس اجيبوا ربكم ان الله يأمركم

پس ندا کرد باواز بلند خود ای مردم قبول کنید پروردگار خود را که خدای تعالی امر میکند

ان تحجوا بيته فسمع نداء ابرهيم كل مؤمن ومؤمنة على وجه

که حج کنید خانه او را پس شنید آواز ابراهیم را هر مومن و مومنه که بر روی زمین

الارض ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء فالتلبية

بود و کسیکه در پشتهای مردم و در رحمهای زنان بود پس تلبیه

اليوم هي جواب نداء ابرهيم عليه السلام عن امر ربه فاجابوا

در روز حج جواب ندای ابراهیم است ع از امر پروردگار خود پس جواب

كلهم لبيك فمن اجاب ذلك اليوم فلا يخرج من الدنيا حتى

همه ایشان لبیک پس کسیکه جواب داده است آن روز نمی برآید از دنیا تا آنکه

يزور هذا البيت **فصل في فضائل من احرم بالحج ولبّى**

زیارت کند این خانه را — در فضیلت کسی که احرام بست حج ولبیک گفت

ويقصد البيت بالنية وقد روى مجاهد عن ابن عباس رض

و قصد کرد خانه کعبه را و ببوسی او نزدیک شد روایت کرد مجاهد از ابن عباس رض

قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت طائفة من اليمن فقالوا

گفت که بودیم ما همراه رسول الله صلعم ناگاه پیش آمد گروهی از یمن گفتند

فداك الامهات والآباء اخبرنا بفضائل الحج قال نعم ايّما

یا رسول الله فدا شوند پدران و مادران ما خبر ده ما را الفضایل حج گفت پیغمبر آری هر

رجل خرج من منزله حاجًا او معتمرًا فكلما رفع قدمًا ووضع

مردے که آمد از جاے خود در حالیکه حج کننده است یا عمره کننده پس هر قدم که برداشت و نهاد

قدمًا تناثرت الذنوب من قدمه كما تتناثر الورق من الشجر

قدم را بیفتد گناهان از قدمهای او چنانچه میریزد برگ از درخت

فاذا ورد المدينة وصافحني بالسلام صافحته الملائكة

پس هرگاه که درآید در مدینه و دست گیرد مرا بالسلام دست بوسے میکنند او را فرشتگان

بالسلام فاذا ورد الماء ذا الحليفة واغتسل طهره الله من

بسلام پس هرگاه که درآید آب ذا الحلیفه را که غسل کرد پاک میکند او را خداے تعالی از

الذنوب واذا لبس ثوبين جديدين جدد الله له الحسنات

گناهان و هرگاه پوشید جامه نو را نو کرد خداے تعالی مر او را نیکوییها

واذا قال لبيك اللهم لبيك اجابه الله تعالى بلبيك وسعديك

و هرگاه که گفت لبیک اللهم لبیک اجابت میکند او را خدا تعالی بلبیک وسعدیک

اسمع كلامك وانظر اليك واذا دخل مكة وطاف وسعى بين

میشنوم کلام تو و نظر میکنم بسوی تو و هرگاه که درآید مکه را پس طواف کرد و دوید میان

الصفا والمروة وصل الله له بالخيرات واذا وقف بعرفات

صفا و مروه رسانید خداے تعالی مر او را به نیکوییها و هرگاه که ایستاد بعرفات

وضجت له الاصوات بالحاجات باهى الله تعالى بهم ملائكة

و بلند شد مر او را آوازها بخواستن حاجتها فخر کرد خداے تعالی با ایشان فرشتگان

سبع سموات يقول ملائكتي وسكان سمواتي اما ترون

هفت آسمان را پس میگوید فرشتگان و ساکنان آسمان من آیا نمی بینید

الى عبادي اتوني من كل فج عميق شعثًا غبرًا قد انفقوا

بسوے بندگان من که آمدند از هر راه دور موی ژولیده و گرد آلوده بر کرده خرج



الأموال وأتعبوا الأبدان فوعزتي وجلالي وكرمي لأهبنّ

مسيئهم لمحسنهم ولأخرجنّهم من الذنوب كيوم وضعتهم

أمهاتهم فإذا رموا الجمار وحلقوا الرؤوس وزاروا البيت ناداه

منادٍ من بطنان العرش ارجعوا مغفوراً لكم واستأنفوا العمل

وروي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه أعرابي وقال له يا رسول الله

روایت کردہ شدہ است کہ رسول اللہ آمد او را اعرابی و گفت مر او را یا رسول اللہ

خرجت أريد الحج ففاتني وأنا رجل مثري يعني مكثر فما مرني بما

أصنع فأبلغ به الحج أو مثل أجر الحج فالتفت إليه رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال له انظر إلى أبي قبيس فلو أن لك أبا قبيس ذهباً أحمر

وجعلته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال عليه

السلام إن الحاج إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئاً ولا يضعه

إلا كتب الله له عشر حسنات ومحي عنه عشر سيئات و

رفع له عشر درجات فإذا ركب بعيره لم يرفع البعير خفاً

ولا يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت

خرج من ذنوبه فإذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه

برآید از گناہان خود پس ہرگاہ دوید میان صفا و مروہ برآید از گناہان خود

فإذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه ثم قال إذا وقف بالمشعر

پس ہرگاہ بایستاد در عرفات برآید از گناہان خود پس فرمود وقتیکہ بایستاد بمشعر حرام


الحرام خرج من ذنوبه نادى الجاد خرج من ذنوبه ثم قال

للأعرابي أنى لك أن تريد تبلغ ما بلغ الحاج وعن علي بن

أبي طالب كرم الله وجهه أنه قال كنت طائفا مع النبي صلى الله عليه

بالبيت الحرام فقلت له يا رسول الله فداك أبي وأمي ما هذا

البيت فقال يا علي أسس الله تعالى هذا البيت في دار الدنيا

كفارة لذنوب أمتي فقلت فداك أبي وأمي يا رسول الله ما

هذا الحجر الأسود قال صلى الله عليه تلك جوهرة كانت في الجنة فاهبطها

الله بها إلى دار الدنيا لها شعاع كشعاع الشمس فاشتد سوادها

وتغير لونها من مسها أيدي المشركين وعن ابن أبي مليكة

عن عبد الله بن عباس رض عنه أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

يقول ينزل على هذا البيت الحرام في كل ليلة ويوم مائة وعشرون

رحمة ستون منها للطائفين بالبيت الحرام وأربعون منها

للعاكفين حول البيت الحرام وعشرون منها للناظرين إليها

وعن الزهري عن سعيد بن المسيب عن عمر بن أبي سلمة عن

النبي صلى الله عليه أنه قال يقول الله تعالى إن صححت له في جسمه و



تَعْتَ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَيَمْضِي عَلَيْهِ ثَلٰثَةُ أَعْوَامٍ لَا يَغْدُوا

فراخی کرده ام مراورا در عمر او و میگذرد بروے سه سال که نرود

إِلَى هٰذَا الْبَيْتِ إِنَّهُ لَمَحْرُومٌ إِنَّهُ لَمَحْرُومٌ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ

بسوے این خانه هر آئینه او هر آئینه محروم است هر آئینه محروم است و از ابی سعید

الْخُدْرِيِّ قَالَ حَجَجْنَا مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض فِي أَوَّلِ خِلَافَتِهِ

خدرے گفت حج کردیم همراه عمر بن خطاب رض در ابتداے خلافت او

فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ حَتّٰى وَقَفَ عِنْدَ الْحَجَرِ فَقَالَ إِنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَ

پس در آمد در مسجد تا ایستاد نزدیک حجر اسود پس گفت که هر آئینه سنگے نه زیان میکنے

لَا تَنْفَعُ وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ

و نه نفع میرسانی و اگر نبودے بدرستی دیده ام رسول الله صلعم را بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رض لَا تَقُلْ هٰذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ لَيَضُرُّ

پس گفت مراورا علے رض مگو این چنین اے امیر المومنین زیرا که این سنگ هر آئینه

وَيَنْفَعُ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَلَوْ أَنَّكَ قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ وَعَلِمْتَ مَا فِيهِ

و نفع میرساند باذن خداے تعالے و اگر تو خوانده قرآن را و دانسته چیزے که در وے است

لَمَا أَنْكَرْتَ عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَمَا تَأْوِيلُهُ فِي

هرگز انکار نکرده تو بر من پس گفت مراورا عمر اے ابا الحسن چیست تاویل او در

كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ قَوْلُهُ تَعَالٰى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي

کتاب خداے عز و جل پس گفت علے قول خدا وقتیکه گرفت پروردگار تو از بنی

اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ

آدم از پشتهاے ایشان اولاد ایشان را و گواه کرد ایشان را بر نفسهاے ایشان آیا نیستم

بِرَبِّكُمْ فَلَمَّا أَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ كَتَبَ إِقْرَارَهُمْ فِي وَرَقٍ ثُمَّ دَعَا

پروردگار شما پس هرگاه اقرار کردند به بندگی نوشت اقرار ایشان را در صحیفه بستر که خواند

الْحَجَرَ فَأَلْقَمَهُ ذٰلِكَ الْوَرَقَ فَهُوَ أَمِينُ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلٰى هٰذَا

سنگ را پس خورانید اورا این صحیفه پس او امین خداے تعالے ست برایجا

الْمَكَانِ لِيَشْهَدَ لِمَنْ وَافَاهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَقَالَ عُمَرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ

تا گواهی دهد کسی را که وفا کرد و ست بروز قیامت پس گفت عمر ای ابو الحسن

لَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ غَيْرَ قَلِيلٍ وَعَنْ أَبِي

هر آئینه کرد امید خداے تعالے میان در سینه تو از علم سے که اندکے بسیار و مروی است از

صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ الْحَاجُّ

ابی صالح از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود حج کنندگان



والعمار وفد الله عز وجل ان دعوه اجابهم وان استغفروه

غفر لهم وعن مجاهد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر

للحاج ولمن استغفر له الحاج وروي عن الحسن انه قال في

الخبر ان الملائكة يتلقون الحاج فيسلمون على صاحب الجمال

ويصافحون اصحاب البغال والحمير ويعانقون الرجالة

وروي عن الضحاك عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا انه قال ايما

مسلم خرج من بيته قاصدا في سبيل الله فوقصته الدابة

قبل القتال فلدغته هامة او مات باي حتف فهو شهيد

وايما مسلم خرج من بيته الى بيت الله تعالى ثم نزل به الموت

قبل بلوغه الا اوجب الله له الجنة وعن سفيان بن عيينة

عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال من حج هذا البيت فلم يرفث و ولم يفسق

ولم يجهل عاد كما ولدته امه وروي عن سعيد بن المسيب

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من حج هذا البيت

ثم عاد فلم يرفث ولم يفسق ولم يجهل عاد كيوم وضعته

أربعة وقال صلى الله عليه وسلم ليدخل ثلاثة نفر بالحجة الواحدة

الميت والموصي بها والمنفذ لها والحاج عنه والجهاد كذلك و

عن علي بن عبد العزيز قال كنت عند بلال لأبي عبيد القاسم بن سلام

سنة من السنين فلما صرت إلى الموقف فصرت إلى ركن جبل

الرحمة تشهرت ونسيت نفقتي عنده فلما صرت إلى المأزمين

قال لي أبو عبيد لو اشتريت لنا زبدا وتمرا فعرفت لابتياع ذلك

فتذكرت النفقة فرجعت عودي على بدئي إلى أن وافت الموضع

فإذا النفقة بحالها فأخذتها ورجعت وكنت قد صادفت

الوادي مملوا قردة وخنازير وغير ذلك ففزعت منهم ثم إني

رجعت فإذا هم على حالهم حتى دخلت على أبي عبيد قبل الصبح

فسألني عن أمري فأخبرته وذكرت له القردة والخنازير فقال لي

تلك ذنوب بني آدم تركوها وانصرفوا **فصل** واختلفوا في

تسمية يوم التروية والتروية اسم اليوم الثامن من شهر ذي

الحجة وهو اليوم الذي يخرج الناس فيه من مكة إلى منى فسمي

تروية لأن الناس يتروون من ماء زمزم والتروية تفعلة من


نوّلهم ارتوى اذا استقى الماء وسقى وشرب واغتسل والناس
يسقون من ماء زمزم فهو في ذلك اليوم مشتكر وقيل سميت
التروية لان ابرهيم عليه السلام رأى في المنام في ليلتها انه
يذبح ولده فلما اصبح تردّى وتفكر انه من العدو الشيطان ام
من الحبيب الرحمن فبقى ذلك اليوم متفكرا فيما رأى فلما كان
يوم عرفة قيل له افعل ما تؤمر به فعرف انه من الحبيب فلهذا سمي
يوم عرفة قوله عز وجل اذّن في الناس بالحج امر خليله بدعوة عباده
الى بيته فالدعوات اربعة دعوة دعوة الله لعباده قال الله عز
وجل والله يدعو الى دار السلام دعاهم من دار الى دار دعاهم من
دار التكليف الى دار التشريف ومن دار الغيبة الى دار المشاهدة
ومن دار الزوال الى دار البقاء ومن دار البلوى الى دار المولى دعاهم
من دار اوّلها بكاء واوسطها عناء وآخرها فناء الى دار اولها
عطاء واوسطها رضاء وآخرها لقاء والثاني دعوة النبي صلى الله عليه
دعا امته الى دين الاسلام قوله عز وجل ادع الى سبيل ربك بالحكمة
والموعظة الحسنة الآية فالدعوة اليه صلى الله عليه للهداية ليست



إليه كما قال عليه السلام بعثت هاديا وليس إليّ من الهداية

سوی او چنانچه فرمود صلعم برانگیخته شده ام هدایت کننده ونیست بدست من از راه راست نمودن

شيء وبعث إبليس غاويا وليس إليه من الضلالة شيء قال

چیزی و فرستاده شد ابلیس گمراه کننده ونیست در دست او از گمراهی چیزی فرمود

الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من

خدای عز وجل که هر آینه تو نمی نمائی راه راست کسی را که دوست میداری ولیکن خدای تعالی راه

يشاء سأل النبي صلى الله عليه هداية عمه أبي طالب فأبى أن يهديه

کرا خواهد سوال کرد پیغمبر صلعم هدایت عم خود را که ابو طالب است پس قبول نکرد خدای تعالی که هدایت کند او را

وهدى وحشيا قاتل حمزة رض كأنه عز وجل يقول لنبيه عليه

و هدایت کرد وحشی قاتل حمزه را رض چنانست که خدای عز وجل میگوید مر نبی خود را عم

السلام يا محمد عليك الدعوة كما قال عز وجل يا أيها الرسول بلغ

ای محمد بر تست خواندن چنانچه فرمود خدای تعالی ای پیغمبر رسول برسان

ما أنزل إليك وقوله تعالى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا

چیزی که فرستاده شد بر تو و فرمود خدای تعالی هر آینه فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده بهشت و ترساننده از

وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا الآية ولك الشفاعة و

و خواننده بسوی خدا باذن او و چراغ روشن الخ و بر تست شفاعت و

أما الإجابة والهداية فإليّ قال عز وجل يهدي الله لنوره من

اما اجابت و هدایت پس بسوی منست فرمود عز وجل راه راست مینماید خدای تعالی بنور خود

يشاء وقوله تعالى ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها والثالثة

که میخواهد قول خدا واگر خواهیم ما بدهیم هر نفس را راه راست وسوم خواندن

المؤذن يدعو إلى الصلوة وإلى دار أمر الله تعالى قال الله تعالى

موذن است میخواند بسوی نماز و بسوی سرای امر خدا عم فرمود خدای تعالی

ومن أحسن قولا ممن دعا إلى الله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدای تعالی روایت از جابر بن عبد الله از

الله صلى الله عليه أنه قال إن المؤذنين والملبين يوم القيمة يخرجون من

صلعم که فرمود بانگ نماز گویندگان و لبیک گویندگان روز قیامت می برآیند از

قبورهم المؤذن يؤذن والملبي يلبي ويستغفر للمؤذن مد

گورهای خود در احوال که بانگ نماز گوینده بانگ نماز گوید و لبیک گوینده لبیک گوید و طلب آمرزش

صوته ويشهد له كل رطب ويابس من شجر ومدر يسمع صوته

دراز کردن آواز او و گواهی میدهد او را هر خشک و تر از درخت و کلوخ که شنیده است آواز او را

وَيُكْتَبُ لِلْمُؤَذِّنِ بِكُلِّ اِنْسَانٍ صَلّٰى فِيْ ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ مِثْلُ حَسَنَاتِهِمْ وَ

ونوشته میشود مرمؤذن را بهر انسانی که نماز گزارد درین مسجد مانند نیکوئیهای ایشان و

يُعْطِيْهِ اللّٰهُ تَعَالٰى مَا بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ كُلَّ شَيْءٍ سَاَلَهُ اِمَّا

میدهد او را خدای تعالی میان اذان و اقامت هر چیز که خواست آنچیز را یا

اَنْ يُعَجِّلَهُ فِي الدُّنْيَا اَوْ يَصْرِفَ عَنْهُ سُوْءًا اَوْ يَدَّخِرَ لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ

اینکه شتابی کند او را در دنیا یا گرداند از وی بدی را یا ذخیره کند او را در آخرت

وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَخْبِرْنِيْ بِعَمَلٍ

و روایت کرده شده است که نبی صلی الله علیه وسلم آمد او را مردی پس گفت یا رسول الله خبر ده مرا بعملی

وَاحِدٍ اَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ تَكُوْنُ مُؤَذِّنَ قَوْمِكَ يَجْمَعُوْنَ بِكَ

کردنی یکی از آن در آیم به بهشت پس فرمود باشی مؤذن قوم خود که جمع آیند بتو

صَلٰوتَهُمْ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ تَكُوْنُ اِمَامَ قَوْمِكَ

نماز خود را گفت یا رسول الله پس اگر طاقت ندارم گفت باشی امام قوم خود را

يُقِيْمُوْنَ بِكَ صَلٰوتَهُمْ قَالَ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ فَعَلَيْكَ بِالصَّفِّ

که اقتدا کنند بتو در نمازهای خویش گفت اگر طاقت ندارم گفت مر ترا باد بایستادن در

الْاَوَّلِ وَعَنْ عَائِشَةَ اُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ رض قَالَتْ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ

اول و از عائشه ام المؤمنین رض روایت است که گفت فرود آمده است این آیه

فِي الْمُؤَذِّنِيْنَ وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا اِلَى اللّٰهِ وَعَمِلَ صَالِحًا يَعْنِيْ

در شان مؤذنان و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدا یعنی و عمل نیکو کرد یعنی

دَعَا الْخَلْقَ اِلَى الصَّلٰوةِ وَصَلّٰى بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ وَعَنْ اَبِيْ

خواند خلق را بسوی نماز و نماز گزارد در میان اذان و اقامت و روایت است از

اُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يُغْفَرُ لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ

ابی امامه باهلی رض که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود آمرزیده میشود مؤذن را مقدار درازی

صَوْتِهِ وَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ صَلّٰى مَعَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَّنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ

آواز او و مر او راست مانند اجر کسیکه نماز گزارد با او بغیر آنکه نقصان کرده شود از اجرهای ایشان

شَيْئًا وَعَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمَرِيْضُ

چیزی و روایت است از سعد بن وقاص رض که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود بیمار

ضَيْفُ اللّٰهِ مَا دَامَ فِيْ مَرَضِهِ يُرْفَعُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ عَمَلُ سَبْعِيْنَ شَهِيْدًا

مهمان خدا است مادامیکه در مرض خود است برداشته میشود او را در هر روز عمل هفتاد شهید

فَاِنْ عَافَاهُ اللّٰهُ مِنْ مَرَضِهِ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوْبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهُ

پس اگر عافیت داد او را خدای تعالی از مرض او بیرون آید از گناهان خود مانند روزیکه زاد او را

وَاِنْ قَضٰى عَلَيْهِ بِالْمَوْتِ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَقَالَ
واگر قضا کرد بروے موت را درآرد اورا در بهشت بغیر حساب وگفت

بَعْضُهُمْ الْمُؤَذِّنُ حَاجِبُ اللّٰهِ تَعَالٰى يُعْطِيْ بِكُلِّ اَذَانٍ ثَوَابَ اَلْفِ
بعضی ایشان مؤذنان دربان خداے تعالے میدهد بعوض هر اذان ثواب هزار

نَبِيٍّ وَالْاِمَامُ وَزِيْرُ اللّٰهِ يُعْطِيْ بِكُلِّ صَلٰوةٍ ثَوَابَ اَلْفِ صِدِّيْقٍ وَ
نبیے وامام وزیر خداے تعالے میدهد اورا بعوض هر نماز ثواب هزار صدیق و

الْعَالِمُ وَكِيْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى يُعْطِيْ بِكُلِّ حَدِيْثٍ نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَكُتِبَ
عالم وکیل خداے تعالے میدهد اورا بعوض هر حدیث نور روز قیامت ونوشته

لَهٗ عِبَادَةُ اَلْفِ سَنَةٍ وَالْمُتَعَلِّمُوْنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ هُمْ
مراورا عبادت هزار سال وعلم آموزندگان از مردم و زنان ایشان

خَدَمُ اللّٰهِ فَمَا جَزَاؤُهُمْ اِلَّا الْجَنَّةُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَطْوَلُ النَّاسِ
خادمان خداے تعالے اند نیست جزاء ایشان مگر جنت وفرمود درازترین مردم

اَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ الْمُؤَذِّنُوْنَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
ازروی گردن روز قیامت مؤذنان هست وفرمود نبیے ص

مَنْ اَذَّنَ سَبْعَ سِنِيْنَ اَعْتَقَهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ بَعْدَ اَنْ يُّحْسِنَ
هرکه اذان گفت هفت سال آزاد میکند خداے تعالی اورا از آتش پس ازآنکه نیک میکند

نِيَّتَهٗ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَغْفِرُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ صَوْتِهٖ وَ
نیت خودرا وفرمود نبیے صم می آمرزد خداے تعالی مؤذن را بمقدار درازی آواز او و

يَشْهَدُ لَهٗ كُلُّ مَا يَسْمَعُهٗ مِنْ رَّطْبٍ وَّيَابِسٍ وَّاَمَّا الدَّعْوَةُ الرَّابِعَةُ
گواهی میدهند اورا هر چیز که میشنود از تر وخشک واما دعوت چهارم

فَدَعْوَةُ اِبْرٰهِيْمَ الْخَلِيْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ وَاَذِّنْ فِي
پس خواندن ابراهیم خلیل ع است فرمود خداے عزوجل واذان بده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ الْاٰيَةَ وَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِيْ اَوَّلِ الْمَجَالِسِ مَجْلِسٌ فِيْ
مردم بحج وبیاد کردیم آنرا دراول مجالس مجلس است دربیان

فَضَائِلِ يَوْمِ عَرَفَةَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ
فضیلتهاے روز عرفه فرمود خداے عزوجل امروز کامل کردیم مرشما دین شما

وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا هٰذِهِ الْاٰيَةُ
وتمام کردیم بر شما نعمت خود وراضی شدیم یعنی برگزیدیم شمارا اسلام از روے دین این آیه

نَزَلَتْ بِعَرَفَاتٍ دُوْنَ سَائِرِ اٰيَاتِ هٰذِهِ السُّوْرَةِ لِاَنَّهَا نَزَلَتْ بِالْمَدِيْنَةِ
فرود آمد بعرفات بدون همه آیات این سوره زیراکه این سوره فرود آمد در مدینه



وهي سورة المائدة قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم يعني

و آن سوره مائده است و مر خدای تعالی امروز کامل کردم شرایع دین شما را

شرائع دينكم من الحلال والحرام واتممت عليكم نعمتي اي منتي

از حلال و حرام و تمام کردم منت خود را

عليكم اي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

بر شما یعنی جمع نشود با شما در عرفات کافر و نه مشرک و اختیار کردم

لكم الاسلام دينا يعني اخترت لكم دين الاسلام نزلت هذه

بر شما راه دین اسلام فرود آمد این

الاية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله

آیه روز عرفه در عرفات در حج وداع پس درنگ کرد رسول الله

صلى الله عليه بعد نزولها احدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

بعد فرود آمدن آن آیت هشتاد و یک روز پس قبض کرد آن پیغمبر را خدای تعالی

الى رحمته ورضوانه مروي ذلك عن عبد الله بن عباس رض

بسوی رحمت خود و رضای خود روایت کرده شده است این مذکور از عبد الله بن عباس رض

عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سوای آن از مفسران و گفت محمد بن کعب قرظی رح

عليه نزلت هذه الاية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق

نازل شد این آیت روز فتح مکه و گفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم اشارة الى بعث النبي صلى الله عليه وكون رسالته

رضی الله عنه امروز اشارت است بسوی فرستادن نبی صلعم و بودن رسالت او

وقيل ان اليوم اشارة الى يوم الازل والاتمام اشارة الى الوقت

و گفته شد که الیوم اشارت است بسوی روز ازل و اتمام اشارت است بسوی وقت

والرضا اشارة الى الابد وقيل ان كمال الدين في ثنتين في

و لفظ رضا اشارت است بسوی ابد و گفته شد که کمال دین در دو چیز است یکی در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وقيل كمال

معرفت خدای تعالی و دوم در پیروی سنت رسول الله صلعم و گفته شد کمال

الدين في الامن والفراغ لانك اذا كنت امنا بما تكفل الله تعالى

دین در امن و فراغ

لك صرت فارغا لعبادته وقيل كمال الدين في التبري من حوله

مر ترا گشتی تو فارغ بهر عبادت او و گفته شد که کمال دین بیزاری است از گردش


والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل انّ كمال

وقوت ورجعت از هرچیز بسوی کسی که مر او راست هرچیز وگفته شده که کمال

الدين حيث ردّ الحجّ الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة

دین وقتی است که بازگردانید حج بسوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال

في كل شهر فلما ردّ الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة

در هر ماه پس هرگاه باز گردانید خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین وگردانید او را فرض

انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عدّه الله في

فرستاد این آیت مذکور را و دین بر چند وجه است که شمرده است آن را خدای در

القرآن منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان ليأخذ

قرآن بعضی از آن بمعنی دنیاست و آن قول خدای تعالی عز وجل است نبود اینکه بگیرد

اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها

برادر خود را در دنیا پادشاه وبعضی از آن

الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم

بمعنی حساب است فرمود خدای عز وجل آن حساب راست است

ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق

و بعضی جزا است فرمود خدای تعالی آن روز تمام دهد ایشان را جزاء ایشان

اي الجزاء الاعدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تأخذكم

اعمال ایشان و بعضی حکم است فرمود خدای تعالی نگیرد شما را

رأفة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى العيد قوله وذر

مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدای و بعضی عید است فرمود خدای تعالی وبگذار

الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني عيدهم ومنها الصلوة و

کسانی را که گرفتند دین خود را بازیچه وبیهودگی یعنی عید خود را و بعضی صلوة و

الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى

زکوة است فرمود خدای تعالی و آن دین راست است یعنی نماز و زکوة و بعضی قیامت است فرمود خدای

مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت

مالک روز قیامت و بعضی شریعت است فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم

لكم دينكم يعني شرائع دينكم فصل قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله انزل الكتاب جملة وفصل

انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن نزولا قيل القرآن

وفرستاد فرقان را جدا جدا پس گفته شد که از این دو بهتر است از روی نزول گفته شد قرآن



احسن لان الله تعالى لما انزل التورية جملة واحدة فقبلوها

سر جنبید بیزار از خداے تعالی ہرگاہ فرستاد توریت را یکبارگی پس قبول کردند آنرا

بني اسرائيل ليعملوا بها قليلا ثم ثقلت عليهم تلك الاوامر و

بنی اسرائیل پس عمل کردند آن اندکے پس گران شد بر ایشان این اوامر و

النواهي التي في التورية فقالوا سمعنا وعصينا واما القرآن

نواہی کہ در توریت بود پس گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم و اما قرآن

فانزل الله شيئا بعد شيء على التدريج متفرقا فاول ما امر

پس فرستاد خداے تعالی اندک اندک آہستہ آہستہ جدا جدا پس اول امریکہ کرد

الله المؤمنين بقوله لا اله الا الله محمد رسول الله وضمن لهم

خداے تعالی مومنان را بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و ضامن شد ایشان را

اذا قالوها الجنة فسمعوا واطاعوا ثم امرهم باقامة صلاتين

وقتیکہ گفتند آن کلمہ را جنت پس شنیدند و طاعت کردند پس امر فرمود ایشان را باقامت دو نماز

ركعتين قبل طلوع الشمس وركعتين بعد غروبها ثم امرهم

دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد غروب آفتاب پس امر فرمود ایشان را

بالصلوة الخمس ثم امرهم بالجمعة على الجماعة بعد الهجرة

نماز پنجگانہ پس امر کرد ایشان را بگزاردن نماز جمعہ بجماعت بعد ہجرت

ثم امرهم بالزكوة ثم امرهم بصوم عاشورا ثم امرهم بصوم

پس امر فرمود ایشان را بزکوٰۃ پس امر فرمود ایشان را بروزہ روز عاشورا پس امر فرمود ایشان را

ثلاثة ايام من كل شهر ثم امرهم بصوم شهر رمضان

سہ روز از ہر ماہ پس امر فرمود ایشان را بروزہ ماہ رمضان

ثم امرهم بالجهاد ثم امرهم بالحج ثم اذا تمت الاوامر والنواهي انزل

پس امر فرمود ایشان را بجہاد پس امر فرمود ایشان را بحج پس ہرگاہ تمام کردہ شد اوامر و نواہی فرستاد

الله على رسوله في حجة الوداع اليوم اكملت لكم دينكم الآية

خداے تعالی بر رسول خود در حجۃ الوداع امروز کامل کردم برای شما شریعت شما را

وكان ذلك يوم الجمعة ويوم عرفة كذلك نقل عن عمر

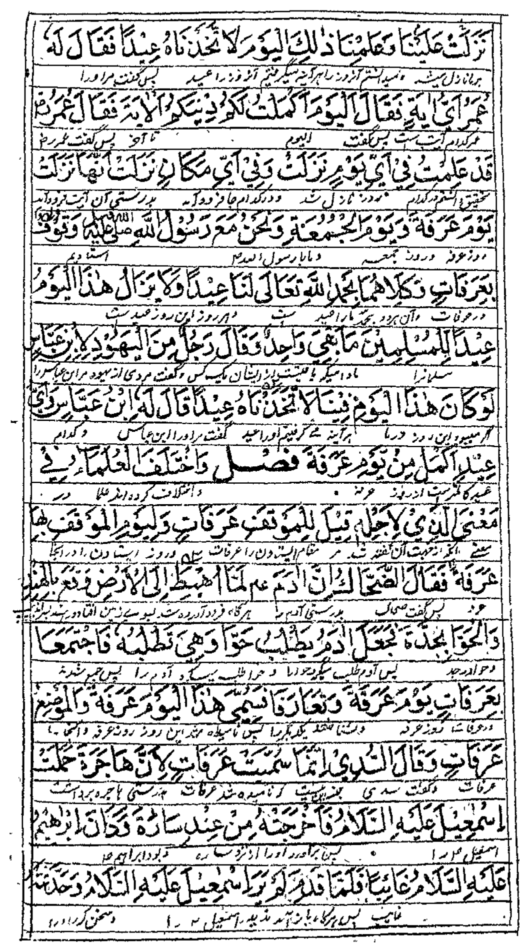
و بود این روز جمعہ و روز عرفہ و ہمچنین نقل کردہ شدہ است از عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه قال طارق ابن شهاب جاء رجل

بن خطاب رضی الله عنه گفت طارق بن شہاب آمد مردے

من اليهود الى عمر بن الخطاب رض فقال له آية تقرؤنها لو كانت

از یہود سوی عمر بن خطاب رض پس گفت آیتے است کہ میخوانید شما اورا اگر



نزلت علينا لعلمنا ذلك اليوم لاتخذناه عيدا فقال له

عمر اي اية فقال اليوم اكملت لكم دينكم الاية فقال عمر رض

قد علمت في اي يوم نزلت وفي اي مكان نزلت انها نزلت

يوم عرفة في يوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وقوف

بعرفات وكلاهما بحمد الله تعالى لنا عيدا ولا يزال هذا اليوم

عيدا للمسلمين ما بقي واحد وقال رجل من اليهود لابن عباس

لو كان هذا اليوم فينا لاتخذناه عيدا قال له ابن عباس واي

عيد اكمل من يوم عرفة **فصل** واختلف العلماء في

معنى الذي لاجله قيل للموقف عرفات وليوم الموقف هذا

عرفة فقال الضحاك ان آدم عم لما اهبط الى الارض وقع بالهند

والحوا بجدة فجعل آدم يطلب حوا وهي تطلبه فاجتمعا

بعرفات يوم عرفة وتعارفا فسمي هذا اليوم عرفة والموضع

عرفات وقال السدي انما سميت عرفات لان هاجرة حملت

اسمعيل عليه السلام فاخرجته من عند سارة وكان ابرهيم

عليه السلام غائبا فلما قدم لم ير اسمعيل عليه السلام وحدثته



سارة بالذي صنعت هاجرة فانطلق في طلب إسمعيل و...

مع هاجرة بعرفات فعرفه فسميت عرفات وروي عن النبي

صلى الله عليه أنه قال إن ابرهيم عليه السلام غدا من فلسطين فحلفته

سارة أن لا ينزل عن ظهر دابته حتى يرجع إليها من الغيرة

فأتى إسمعيل ثم رجع فحبسته سارة سنة ثم استأذنها

فأذنت له فخرج حتى بلغ مكة وجبالها فكان ليلة يسري و

يمشي حتى أذن الله عز وجل له في ثلث الليل الأخير عند سند

جبل عرفات فلما أصبح عرف البلاد والطريق فجعل الله عز و

جل عرفة حيث عرفت فقال اللهم اجعل بيتك في أحب بلاد

إليك حيث تهوي إليه قلوب المسلمين من كل فج عميق

وقال عطاء إنما سميت عرفات لأن جبرئيل عليه السلام كان

يري ابرهيم عليه السلام المناسك فيقول له عرفت ثم يريه

فيقول عرفت فسميت عرفات وروي عن سعيد بن المسيب عن

علي بن أبي طالب رضي أنه قال بعث الله عز وجل جبرئيل عليه السلام

إلى ابرهيم عليه السلام فحج به حتى إذا أتى عرفات قال له قد

عرفت قال كان قد أتاها مرة من قبل ذلك فسميت

دانستی و گفت علی رض که تحقیق آمده بود آن عرفات را یک دفعه پیش ازین پس نامیده شد

عرفات وروى أبو الطفيل عن ابن عباس رض قال إنما سميت

عرفات و روایت کرد ابو طفیل رض از ابن عباس رض که فرمود جز این نیست که نامیده

عرفة لأن جبرئيل ع أتى إبراهيم عليه السلام فأراه بقاع

عرفه را برای آنکه جبرئیل ع آمد ابراهیم ع را پس نمود او را جاهای

مكة ومشاهدها فكان يقول يا إبراهيم هذا موضع كذا وهذا

مکه و جاهای حاضر شدن آن پس بود که میگفت ای ابراهیم این جا چنین ست و این

موضع كذا فيقول قد عرفت قد عرفت وروى أسباط عن

چنین ست پس میگفت هر آینه شناختم هر آینه شناختم و روایت کرد اسباط از

السدي قال لما أذن إبراهيم عليه السلام للناس بالحج أجابوه

سدی که گفت هرگاه اعلام کرد ابراهیم ع مردم را به حج قبول کردند او را

بالتلبية وأتاه من أتاه فأمره الله عز وجل أن يخرج إلى عرفات

بلبیک گفتن و آمد او را هر که آمد پس امر کرد خدای تعالی او را که برآید سوی عرفات

ونعتها له فخرج فلما بلغ الشجرة استقبله الشيطان على الجمرة

و صفت کرد عرفات را برای او پس برآمد پس هرگاه رسید درخت را پیش آمد او را شیطان بر سنگریزه

الثالثة التي هي جمرة العقبة فرماه بسبع حصيات وكبر مع

سوم که سنگریزه عقبه ست پس انداخت او را هفت سنگریزه و تکبیر گفت با

كل حصاة فطار فوقع على الجمرة الثانية فرماه وكبر فطار

هر سنگریزه پس پرید پس افتاد بر جمره دوم پس زد او را و تکبیر گفت پس پرید

فوقع على الجمرة الأولى فرماه فكبر فلما رآه أنه لا يطيعه

پس افتاد بر جمره اول پس زد او را و تکبیر گفت پس هرگاه که دید شیطان خود را که طاقت ندارد

ذهب فانطلق إبراهيم حتى أتى ذا المجاز فلما نظر إليه لم يعرفه

رفت پس روان شد ابراهیم ع تا آمد مجاز را پس هرگاه که دید سوی او نشناخت

فجاز فلذلك سمي ذا المجاز ثم انطلق حتى وقف بعرفات فلما

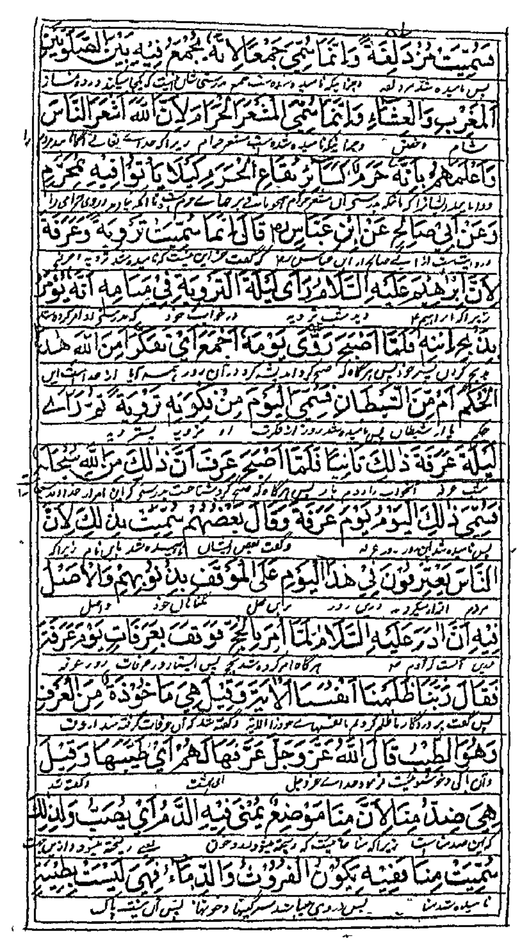
پس گذشت از او پس ازین جهت نامیده شد ذو المجاز پس روان شد تا ایستاد در عرفات پس هرگاه

نظر إليها بالنعت عرفها فقال عرفت فسميت عرفات بذلك

که نظر کرد سوی او بصفت که بیان کرده شده بود شناخت او را پس گفت شناختم پس نامیده شد عرفات بسبب

وسمي ذلك اليوم يوم عرفة حتى إذا أمسى ازدلف إلى جمع

و نامیده شد آن روز روز عرفه تا وقتیکه شب کرد نزدیک شد بسوی جمع



سميت مزدلفة وانما سمي جمعا لانه يجمع فيه بين الصلوتين

المغرب والعشاء وانما سمي المشعر الحرام لان الله اشعر الناس

واعلمهم بانه حرم كسائر بقاع الحرم كيلا ياتوا فيه بمحرم

وعن ابي صالح عن ابن عباس رض قال انما سميت تروية وعرفة

لان ابرهيم عليه السلام راى ليلة التروية في منامه انه يؤمر

بذبح ابنه فلما اصبح روى يومه اجمع اي فكر امن الله هذا

الحكم ام من الشيطان فسمي اليوم من تفكره تروية ثم راى

ليلة عرفة ذلك ثانيا فلما اصبح عرف ان ذلك من الله سبحانه

فسمي ذلك اليوم يوم عرفة وقال بعضهم سميت بذلك لان

الناس يعترفون في هذا اليوم على الموقف بذنوبهم والاصل

فيه ان ادم عليه السلام لما امر بالحج فوقف بعرفات يوم عرفة

فقال ربنا ظلمنا انفسنا الاية وقيل هي ماخوذة من العرف

وهو الطيب قال الله عز وجل عرفها لهم اي طيبها وقيل

هي ضد منا لان منا موضع يمنى فيه الدم اي يصب ولذلك

سميت منا ففيه يكون الفروث والدماء فهي ليست بطيبة



وعرفات ليست فيها تلك الأقذار فهي طيبة فلذلك سميت
و عرفات نیست در و آن چرکنها پس این پاکیست پس از این جهت نام شده
عرفات ويوم الوقوف بها يوم عرفة وقيل لأن الناس
عرفات و روز ایستادن در آن روز عرفه و گفته شده زیرا که مردم
يتعارفون بها وقيل أصل هذين الاسمين من الصبر يقال
می شناسند یکدیگر را در آن و گفته شد اصل این دو نام از صبر است گفته میشود
رجل عارف إذا كان صابرا خاضعا خاشعا ويقال في المثل
مردے عارف هرگاه که باشد صابر فروتنی کننده و ترسنده و گفته میشود در ضرب المثل
النفس عروف وما حملتها تتحمل وقال ذو الرمة عروف لما
نفس صابر است و چیزیکه بار کنی تو او را بر دارد و گفت ذو الرمه که نام شاعر است صابرست چیزے که
حطت عليه المقادير أي صبور على قضاء الله فسمي بهذا الاسم
فرود آورده ست اورا تقدیرها یعنی صبر کننده است بر قضاے خدا پس نامیده شد باین نام
لخضوع الحاج وتذللهم وصبرهم على الدعاء وأنواع البلاء
از جهت فروتنی حاجیان و خوارداشتن ایشان و صبر کردن ایشان بر دعا و انواع بلا
واحتمال الشدائد والمشقات لإقامة هذه العبادة فصل
و بر داشتن سختیها و مشقتها از جهت برپاداشتن این عبادت
في شرف يوم عرفة وليلته أخبرنا هبة الله بن المبارك قال
در بزرگی روز عرفه و شب او خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت
أنا أبو علي الحسن بن أحمد أنا أبو علي محمد بن عبد الله المعدل أنا
خبر داد ما را ابو علی حسن بن احمد خبر داد ما را ابو علی محمد بن عبد الله معدل خبر داد ما را
أبو علي بن الصواف أنا عبد الله بن محمد بن ناجية أنا عمر
ابو علی بن صواف خبر داد ما را عبد الله بن محمد بن ناجیه خبر داد ما را عمر
بن حفص أبو عمرو أنا محمد بن مروان أنا هشام الدستوائي
بن حفص ابو عمرو خبر داد ما را محمد بن مروان خبر داد ما را هشام دستوائی
عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
از ابی زبیر از جابر بن عبد الله رض گفت فرمود رسول الله صلعم
ما من يوم أفضل من يوم عرفة يباهي الله تعالى بأهل الأرض
نیست هیچ روزے بهتر از روز عرفه فخر میکند خداے تعالی باهل زمین
أهل السماء يقول انظروا إلى عبادي شعثا غبرا جاؤني
بر اهل آسمان میگوید ببینید بسوے بندگان من ژولیده موے پراگنده و آمدند مرا



مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَلَمْ يُرَ يَوْمٌ

از هر راه دور که امید دارند رحمت مرا و میترسند از عذاب من پس دیده نشد روزی

أَكْثَرَ عَتِيقًا مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ عَنْ

زیاده تر آزاد شده از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله از

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ

ابی محمد حسن بن محمد بن احمد فارسی باسناد خود از حسن

الْعَنْبَرِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ يَوْمَ عَرَفَةَ

عنبری از ابن عباس رض گفت خطبه خواند نبی مردم را روز عرفه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ الْبِرُّ فِي إِيجَافِ الْإِبِلِ وَلَا فِي إِيضَاعِ

پس گفت ای گروه مردم نیست نیکی در تاختن شتران و در دوانیدن

الْخَيْلِ وَلٰكِنْ سَيْرًا جَمِيلًا لَا تُوَاطِئُوا ضَعِيفًا وَلَا تُؤْذُوا مُسْلِمًا

اسپان ولکن سیر کنید سیر خوب ... ضعیف را و آزرده مکنید مسلمانی را

وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

و روایت است از نافع از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله ... که میگفت

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَى عِبَادِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ

هر آینه خدای تعالی می بیند بسوی بندگان خود روز عرفه پس نگذارد هیچ کس را که در دل او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا غَفَرَ لَهُ فَقُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ لِلنَّاسِ

مقدار ذره از ایمان مگر آمرزنده میشود مر او را پس گفتم مر ابن عمر را آیا مر همه مردم

جَمِيعًا أَمْ لِأَهْلِ عَرَفَةَ فَقَالَ بَلْ لِلنَّاسِ جَمِيعًا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ

یا مر اهل عرفه را پس گفت بلکه مر همه مردم را و خبر داد ما را هبة الله

قَالَ أَنْبَأَنَا مُكَابِرُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَازِنِيُّ بِالْبَصْرَةِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ

گفت خبر داد ما را مکابر بن حسن مازنی در بصره باسناد خود از ابی زبیر

عَنْ جَابِرٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ يَنْزِلُ

از جابر رض از نبی ... که فرمود هرگاه که باشد روز عرفه فرود آید

اللهُ تَعَالَى إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيُبَاهِي بِالْحُجَّاجِ الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ لَهُمْ

خدای تعالی بسوی آسمان دنیا پس فخر میکند بحاجیان بر فرشتگان پس میگوید مر ایشان را

عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى عِبَادِي كَيْفَ جَاؤُونِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عزوجل ای فرشتگان من ببینید بسوی بندگان من چگونه آمدند مرا از هر راه

عَمِيقٍ شُعْثًا غُبْرًا يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَحَقٌّ عَلَيَّ

دور ژولیده موی گرد آلوده که امید دارند رحمت من و میترسند از عذاب من پس سزاوار است

المزور وإن أكرم زائره وحق على المضيف أن يكرم ضيفه

زیارت کرده شده که بزرگ کند زیارت کننده خود را و حق است بر میزبان که تکریم کند ضیف خود را

أشهدكم أني قد غفرت لهم وجعلت ثوابهم دخول الجنة

گواه باشید که هر آینه من آمرزیدم ایشان را و گردانیدم جای ثواب ایشان در آمدن بهشت

قال فتقول الملائكة يا رب إن فيهم فلانا يزهو وفلانة

گفت پس میگویند فرشتگان که ای پروردگار در ایشان فلان مرد است که تکبر میکند و فلان زن

تزهو فيقول الله عز وجل قد غفرت لهم فما من يوم أكثر عتقا

که تکبر میکند پس میگوید خدای عز وجل هر آینه بخشیدم مر ایشان را پس نیست هیچ روز زیاده تر از آزاد

من النار من يوم عرفة وأخبرنا هبة الله بإسناده عن طلحة

از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از طلحه

بن عبيد الله رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رأى إبليس يوما هو فيه

بن عبید الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندید شیطان روزے را که در آن روز

أصغر ولا أحقر ولا أدحر ولا أغيظ من يوم عرفة وذلك

خورد تر و خوار تر و دور کرده تر و خشمناک تر باشد از روز عرفه و این از جهت

لما يرى من تنزيل الرحمة والعفو عن الذنوب إلا ما رأى يوم

چیزیست که می بیند از فرود آمدن رحمت و بخشش از گناهان مگر چیزی که دید شیطان روز

بدر قالوا يا رسول الله وما رأى يوم بدر قال أما إنه رأى جبرئيل

بدر گفتند یا رسول الله و چه دید روز بدر گفت بدرستی که شیطان جبرائیل را

يدعو الملائكة وعن عكرمة عن ابن عباس رض أنه كان يقول إن

میخواند فرشتگان را و روایت است از عکرمه از ابن عباس رض که بود که میگفت که بدرستی

يوم الحج الأكبر يوم عرفة وهو يوم المباهاة ينزل الله تعالى

روز حج اکبر روز عرفه است و آن روز فخر کردن است فرود می آید خدای تعالی

إلى سماء الدنيا فيقول تعالى للملائكة انظروا إلى عبادي في

بسوی آسمان دنیا پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را بنگرید بسوی بندگان من در

أرضي صعدوا إلي فليس من يوم أكثر عتقا من النار من يوم

زمین من در راستی ارزیدمین پس نیست هیچ روزی زیاده تر از روی آزاد کردن از آتش از روز

عرفة وعن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم

عرفه و روایت است از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم مراد از روز

الموعود يوم القيامة والشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم

موعود روز قیامت است و مراد از شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود روز



عرفة وعن عطاء عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

ان الله تعالى باهى بالناس يوم عرفة عامة وباهى بعمر بن الخطاب

خاصة وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان اعظم

الناس جرما من انصرف من عرفات يرى ان الله عز وجل لم يغفر

له وعن ابي هريرة رض انه قال ان الله تعالى يرحم عشية يوم

عرفة لاهل الجمع جميعا الا اهل الكبائر فاذا كان غداة المزدلفة

غفر لاهل الكبائر والتبعات اخبرنا هبة الله بن المبارك قال

اخبرنا ابو الفتح محمد بن احمد بن المطري يعرف بالباهر قال

اخبرنا ابن علي بن احمد بن الرفا السامري انبانا ابراهيم بن عبد الصمد

الهاشمي انبانا ابو مصعب عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر

قال وقف بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية يوم عرفة فلما قام

عند الدفعة استنصت الناس فانصتوا فقال يا ايها الناس

ان ربكم عز وجل قد تطول عليكم في يومكم هذا فوهب مسيئكم

لمحسنكم واعطى محسنكم ما سأله وغفر ذنوبكم الا التبعات

ادفعوا بسم الله فلما صرنا بالمزدلفة وقف بنا رسول الله صلى الله عليه

سحرا فلما كان عند الدفعة استوقف الناس واستنصتهم

در وقت سحر پس هرگاه که شد وقت رفتن ایستاده کرد مردم را و طلب خاموشی کرد ازیشان

فانصتوا ثم قال يا ايها الناس ان ربكم قد تطول عليكم

پس خاموش شدند پس گفت ای هر کدام مردم بدرستی پروردگار شما تحقیق احسان کرده بر شما در

في يومكم هذا فوهب مسيئكم لمحسنكم واعطى محسنكم ما

در روز شما که امروز است پس بخشید بدان شما را به نیکوکاران شما و داد نیکوکاران شما را چیزی که

سأله وغفر ذنوبكم وغفر التبعات وضمن لاهلها الثواب

خواستند و آمرزید گناهان شما و بخشید رنجهای شما و ضمن شد مر اهل رنجها را بثواب

اذ فعوا باسم الله فقام اعرابي واخذ بزمام الناقة فقال يا رسول

روان شوید بنام خدا پس برخاست یکی اعرابی و گرفت زمام ناقه را پس گفت ای رسول الله

الله والذي بعثك بالحق ما بقي من عمل الا وقد عملته واني لاحلف

سوگند بخدا آنکه فرستاد ترا براستی نماند هیچ عملی مگر تحقیق کرده ام آنرا و هر آینه من سوگند [illegible]

على اليمين الفاجرة فهل دخلت فيمن وضعت فقال يا اعرابي

پس آیا درآمدم در کسانیکه صفت کردی تو پس فرمود ای اعرابی

انك ان تحسن فيما تستأنف يغفر لك فيما مضى خل زمام

هر آینه تو اگر نیکویی کنی در عملیکه از سر میگیری می آمرزد ترا آنچه که گذشت بگذار مهار شتر را

الناقة واخبرنا هبة الله عن ابي علي الحسن بن الحباب المقري

شتر را و خبر داد ما را هبة الله از پدر علی حسن بن حباب مقری

باسناده عن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه دعا

باسناد خود از عباس بن مرداس که بدرستی رسول الله صلعم دعا کرد

عشية عرفة لامته بالمغفرة والرحمة فاجابه الله تعالى

شب عرفه از بهر امت خود با آمرزش و رحمت پس قبول کرد آنرا خدا تعالی

اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا فاما ذنوبهم فيما بيني

هر آینه من کردم مگر ستم کردن بعضی بر بعضی را بخشیدم پس هر چه که باشد میان من و ایشان که

وبينهم فقد غفرتها فقال يا رب انك قادر ان تثيب هذا

درمیان ایشان بود پس بدرستیکه آمرزیدم پس گفت ای پروردگار تو هر آینه توانائی که ثواب دهی این

المظلوم خيرا من مظلمته وتغفر لهذا الظالم فلم يجبه

ستمدیده را بهتر از ستم او و ببخشی مر این ستمگر را فرمود پس قبول نکرد

تلك العشية فلما كان غداة مزدلفة اعاد الحديث فاجابه

در آن شب پس هرگاه که بود فردای مزدلفه باز گفت پیغمبر صلعم حدیث را پس قبول کرد ایشان را



الله تعالى اني قد غفرت لهم قال ثم تبسم رسول الله صلى الله عليه

فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة لم تكن

تتبسم فيها فقال تبسمت من عدو الله ابليس لانه لما علم ان الله

قد استجاب لي في امتي ما اهوى يدعو بالويل والثبور ويحثو

التراب على راسه وعن سعيد بن جبير قال بينما رسول الله صلى الله عليه

يوم عرفة بعرفات في الموضع الذي ترفع العباد فيه ايديهم

الى الله تعالى ويعجون بالدعاء اذ هبط عليه جبرئيل عليه السلام

فقال يا محمد ان العلي الاعلى يقرء عليك السلام ويقول لك هؤلاء

حجاج بيتي قد اتوني وحق على المزور ان يكرم الزائر اشهدك

واشهد ملائكتي اني قد غفرت لهم جميعا وهكذا افعل بزوار

يوم الجمعة وعن علي رض عنه انه لما كان عشية يوم عرفة

ورسول الله صلى الله عليه واقف اقبل على الناس بوجهه فقال مرحبا

بوفد الله ثلاث مرات الذين اذا سألوا اعطوا ويخلف عليهم

نفقاتهم في الدنيا ويجعل لهم عند الله في الآخرة مكان كل درهم

الف الا ابشركم قالوا بلى يا رسول الله قال فانه اذا كان في هذه



العشية ينزل الله الى سماء الدنيا ثم يامر ملائكته فيهبطون

شبانگاه فرود می آید خداے تعالی بسوی آسمان دنیا پس امر میفرماید فرشتگان خود را پس فرود می آیند

الى الارض فلو طرحت ابرة لم تسقط الا على راس ملك فيقول

بسوے زمین پس اگر انداخته شود سوزنی نیفتد مگر بر سرهاے فرشتگان پس میگوید

الله عز وجل يا ملائكتي انظروا الى عبادي جاؤني شعثا

خداے عز وجل ای فرشتگان من بنگرید بسوے بندگان من که آمده اند مرا موی ژولیده

غبرا من اطراف البلاد هل تسمعون ما يسألوني قالوا يا ربنا

گرد آلوده از جوانب شهرها آیا میشنوید چه چیز سوال میکنند از من گفتند ای پروردگار ما

يسألونك المغفرة فيقول سبحانه وتعالى اشهدكم اني قد

میخواهند از تو آمرزش پس میگوید خداے تعالی گواه میکنم شما را که بدرستیکه من

غفرت لهم ثلاث مرات فانيضوا عن موقفكم مغفورا لكم

بخشیدم ایشان را سه بار پس برآیید از محل ایستادن خود در حالیکه بخشیده شده است شما را

فصل في تفضيل صيامه وما ورد فيه من الصلوات و

در بیان بزرگی روزهاے روز عرفه و چیزیکه وارد شده است در آن از نماز و

امر به من صنوف الدعوات اخبرنا هبة الله بن المبارك

امر کرده شده است بدان از اقسام دعاها خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال انبا احمد بن محمد باسناده عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم

گفت خبر داد ما را احمد بن محمد باسناد خود از عبد الرحمن بن زید بن اسلم

عن ابيه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم عرفه

از پدر خود گفت بدرستیکه رسول الله ص فرمود هر که روزه داشت روز عرفه

غفر الله له ما تقدم من ذنبه بسنة واخبرنا هبة الله

بیامرزد خداے تعالی مر او را چیزیکه پیش رفت از گناهان یک سال و خبر داد ما را هبة الله

باسناده عن ابي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لصيام يوم

باسناد خود از ابی قتاده از پیغمبر ص که فرمود روزه روز

عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة واما

عرفه کفاره دو سال است یکی گذشته و آینده و اما

الصلوة فما اخبرنا به هبة الله قال انبا الشيخ ابو علي بن

نماز پس آنچه خبر داد ما را ابن هبة الله گفت خبر داد ما را شیخ ابو علی بن

الحسن بن احمد بن عبد الله المقري قال انبا ابو الفتح هلال

حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را ابو الفتح بلال



بن محمد بن جعفر الجعفار قال أنبا أبو الحسن علي بن أحمد
الحلواني أنبا موسى بن عمران البلخي أنبا أبو يوسف بن
موسى القطان ابن عمر بن نافع أنبا مسعود بن واصل أنبا
النهاس بن قهم عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه من صلى يوم عرفة بين الظهر و
العصر أربع ركعات يقرأ في كل ركعات فاتحة الكتاب مرة
وقل هو الله أحد خمسين مرة كتب له ألف ألف حسنة ورفع
له بكل حرف في القرآن درجة في الجنة ما بين كل درجة مسيرة
خمسمائة عام ويزوجه الله تعالى بكل حرف في القرآن سبعين
حوراء مع كل حوراء سبعون ألف مائدة من الدر والياقوت
على كل مائدة سبعون ألف لون ما بين لحم طير خضر برده
برد الثلج وحلاوته حلاوة العسل وريحه ريح المسك لم
تمسسه نار ولا حديد يجد لآخره طعما كما يجد لأوله
لم ياتيهم طائر جناحاه من ياقوت حمراء ومنقاره
من ذهب له سبعون ألف جناح ينادي بصوت لذيذ لم



يَسْمَعُ السَّامِعُونَ بِمِثْلِهِ وَيَقُولُ مَرْحَبًا بِأَهْلِ عَرَفَةَ نَقَالَ يَبْقَى
بشنوند شنوندگان مانند آن و میگوید خوش آمدید باهل عرفه را و گفت راوی در رود می آید

ذَلِكَ الطَّيْرُ فِي صَحِيفَةِ الرَّجُلِ مِنْهُمْ فَيَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ كُلِّ جَنَاحٍ
این جانور در کاسه مردی از آن پس برآید از زیر هر بازو

مِنْ أَجْنِحَتِهِ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ فَيَأْكُلُ مِنْهُ ثُمَّ يَنْتَفِضُ
از بازوهای آن جانور هفتاد رنگ از طعام پس میخورد از آن پس حرکت می افشاند خود را

فَيَطِيرُ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ أَضَاءَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ فِي الْقُرْآنِ نُورًا
پس می پرد و هرگاه که نهاده میشود در گور خود روشن بود مر او را بمقابله هر حرف که در قرآن است نور

حَتَّى يَرَى الطَّائِفِينَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ
تا که می بیند طواف کنندگان گرد کعبه و گشاده میشود مر او را دری از درهای بهشت

ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ بِمَا يَرَى مِنَ
پس میگوید نزدیک این ای پروردگار قایم کن ساعت را ای پروردگار قایم کن ساعت را از چیزی

الثَّوَابِ وَالْكَرَامَةِ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ قَالَ أَنْبَأَنَا الْحَسَنُ
ثواب و کرامت و خبر کرد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را حسن

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ
باسناد خود از علی بن ابی طالب رض و عبد الله بن مسعود رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ عَرَفَةَ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ
فرمود رسول الله صلعم هر که بگزارد روز عرفه دو رکعت که بخواند در هر

رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَيَبْدَأُ بِبِسْمِ اللّٰهِ
رکعت سوره فاتحه سه بار در هر بار ابتدا کند به بسم الله

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِلَّا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أُشْهِدُ وَأَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ
الرحمن الرحیم مگر گفت خدای تعالی گواه باشید که من هر آینه آمرزیدم مر او را گناه او

وَأَمَّا الدَّعَوَاتُ فَمَا أَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ عَنِ الْقَاضِي
و اما دعاها پس خبر داد ما را هبة الله بن مبارک از قاضی

الشَّرِيفِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُهْتَدِي بِاللّٰهِ عَنْ أَبِي الْفَتْحِ
شریف ابی الحسن محمد بن علی بن مهتدی از ابی الفتح

يُوسُفَ بْنِ عُمَرَ مِنْ مَسْرُوقٍ الْقَوَّاسِ قَالَ أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ أَحْمَدَ
یوسف بن عمر از مسروق قواس گفت خبر داد ما را عبد الله بن احمد

بْنُ ثَابِتٍ الْبَزَّازُ أَنْبَأَنَا أَيُّوبُ يَعْنِي ابْنَ الْوَلِيدِ الضَّرِيرُ أَنْبَأَنَا أَبُو النَّضْرِ
بن ثابت بزاز خبر داد ما را ایوب یعنی ابن ولید ضریر خبر داد ما را ابو نضر

يعني الهاشم بن القاسم عن محمد بن الفضل بن عطية عن أبيه

عن عبد الله بن عمر الليثي عن أبيه قال بلغنا أن الله تعالى

أهدى إلى عيسى عليه السلام خمس دعوات جاء بهن جبرئيل عم

وقال لعيسى عم ادع بهؤلاء الخمس الدعوات فإنه ليس عبادة

أحب إلى الله تعالى من عبادة أيام العشر أولهن لا إله إلا الله

وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده

الخير وهو على كل شيء قدير والثانية أشهد أن لا إله إلا

الله وحده لا شريك له إلها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبة

ولا ولدا والثالثة أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك

له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده

الخير وهو على كل شيء قدير والرابعة حسبي الله وكفى سمع

الله لمن دعا ليس وراء الله منتهى والخامسة اللهم لك الحمد

ما تقول وخيرا مما تقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي

ومماتي ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر

ومن شتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما تجري به الريح

فَسَأَلَ الْحَوَارِيُّوْنَ عِيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عم وَقَالُوْا مَا ثَوَابُ مَنْ دَعَا

پس سوال کردند حواریان از عیسی بن مریم عم وگفتند چیست ثواب کسیکه دعا کرد

بِهٰذِهِ الدَّعَوَاتِ فَقَالَ أَمَّا مَنْ قَالَ الْأُوْلٰى مِائَةَ مَرَّةٍ فَإِنَّهُ

باین دعاها پس گفت عیسی ع هرکه کسی که خواند اول دعا صد بار پس هر آینه

لَا يَكُوْنُ لِأَحَدٍ مِّنْ أَهْلِ الْأَرْضِ عَمَلٌ مِّثْلُ ذٰلِكَ الْعَمَلِ فِيْ ذٰلِكَ

نباشد مر هیچ یکے را از اہل زمین عملے مثل این عمل در این

الْيَوْمِ وَكَانَ أَكْثَرَ الْعِبَادِ حَسَنَاتٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ قَالَ

روز و باشد بیشتر از عابدان در نیکو کاری روز قیامت و هر که گفت

الثَّانِيَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ كَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَحٰى عَنْهُ

دعای دوم صد بار مینویسد خدای تعالی مر اورا هزار هزار نیکی و محو میکند از و

مِثْلَهَا سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ أَلْفِ دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ

مانند آن بدیها و برمیدارد مر اورا ده هزار درجه در بهشت

وَمَنْ قَالَ الثَّالِثَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ نَزَلَ سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ مِّنْ

و هر که گفت دعای ثالث صد بار فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از

سَمَاءِ الدُّنْيَا رَافِعِيْ أَيْدِيْهِمْ يُصَلُّوْنَ عَلٰى مَنْ قَالَهَا وَمَنْ قَالَ

آسمان دنیا برداشته دست که طلب رحمت میکنند بر کسیکه دعا کرد و هر که گفت دعای

الرَّابِعَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ تَلَقَّاهَا مَلَكٌ وَيَضَعُهَا بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمٰنِ

چهارم صد بار بیبردار آن دعا را فرشته و می نهد آنرا پیش روی خدای عز

عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْظُرُ إِلٰى مَنْ قَالَهَا وَمَنْ نَظَرَ اللهُ تَعَالٰى إِلَيْهِ لَمْ يَشْقَ

عز و جل پس می بیند بسوی کسیکه گفت آنرا و هر که نظر کند خدای تعالی بسوی او بدبخت نشود

وَقَالُوْا يَا عِيْسٰى فَمَا ثَوَابُ مَنْ قَالَ الْخَامِسَةَ قَالَ هِيَ دَعْوَتِيْ

وگفتند ای عیسی پس چیست ثواب کسیکه گفت دعای پنجم گفت این دعای منست

وَلَمْ يُؤْذَنْ لِيْ فِيْ تَفْسِيْرِهَا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

و اذن نداده اند مرا در بیان آن و خبر داد مارا هبة الله بن مبارک

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ خَلِيْفَةَ

از حسن بن احمد بن عبد الله مقری باسناد خود از خلیفه

بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيْ طَالِبٍ رض أَنَّهُ قَالَ أَكْثَرُ مَا يَدْعُوْ بِهِ

بن حسین از علی بن ابی طالب رض که گفت زیاده تر انچه میگذرانید بر زبان

النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يَقُوْلُ اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا تَقُوْلُ

پیغمبر صلعم شب عرفه میگوید ای بار خدا مر ترا ستایش چنانچه تو میگویی



وخيرا مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي

ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر و

فتنة الصدر وشتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما

تجري به الريح وأخبرنا هبة الله بن المبارك بإسناده عن

موسى بن عبيدة عن علي ابن أبي طالب رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه أكثر دعائي ودعاء الأنبياء من قبلي بعرفة لا إله إلا

الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء

قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري

نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي أمري اللهم إني أعوذ

بك من وساوس الصدر وفتنة القبر وشتات الأمر اللهم

إني أعوذ بك من شر ما يلج في الليل ومن شر ما يلج في النهار

ومن شر ما تهب به الرياح ومن شر بوائق الدهر وروى [illegible]

عن النبي صلى الله عليه أنه قال في حجة الوداع حين اجتمعوا بعرفة

هذا يوم الحج الأكبر لا حج لمن لم يواف عرفة اليوم والليلة

فاليوم دعاء وسؤال الرب عز وجل وهو يوم تهليل وتكبير

وتلبية أنه من وافى هذا اليوم في هذا المكان وحرم سؤال

و ورود لبيك گفتن است بدرستي كسيكه رسيد امروز در اين مكان و محروم شد از سوال

ربه عز وجل فهو المحروم وإنكم تدعون جوادا لا يبخل وحليما

بپروردگار خود عز وجل پس او محروم است از همه شما و بدرستي شما ميخوانيد سخي را كه بخل ندارد و

لا يجهل وعالما لا ينسى أنه من صام يوم عرفة مقيما في

و عالميكه فراموش نميكند بدرستي هر كه روزه داشت روز عرفه در اسحال كه مقيم

أهله فقد صام عاما أمامه وعاما خلفه فصل وأما ما

اهل خود پس تحقيق روزه داشت يكسال پيش ازو و يكسال پس ازو و اما چيزيكه

اختص به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدعاء في عشية عرفة وهو

خاص است اين رسول خدا صلعم از دعا در شب عرفه و آن

ما أخبرنا به هبة الله بن المبارك قال أنبأ القاضي أبو القاسم

چيزيست كه خبر داد ما را آنرا هبة الله بن مبارك گفت خبر داد ما را قاضي ابو القاسم

عبد الرحمن بن الحسن ابن عبد الكريم العسكري قال حدثنا

عبد الرحمن بن حسن ابن عبد الكريم عسكري گفت خبر داد ما را

علي بن محمد بن عبيد الله المعدل قال حدثنا محمد بن عبد الله

علي بن محمد بن عبيد الله معدل گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله

بن إبراهيم ثنا محمد بن أحمد أبي شيبة ثنا علي ثنا مسلم أنبأ

بن ابراهيم حديث خواند برما محمد بن احمد ابي شيبه حديث خواند برما علي حديث خواند برما مسلم

ابن أبي فديك قال حدثني إبراهيم بن فضل المخزومي عن سليمان

ابن ابي فديك گفت حديث خواند بر من ابراهيم بن فضل مخزومي از سليمان

بن زيد عن هرم بن حبان عن علي بن أبي طالب رض أنه قال

بن زيد از هرم بن حبان از علي بن ابي طالب رض كه فرمود

قال رسول الله صلى الله عليه ليس في الموقف بعرفة قول ولا عمل أفضل

فرمود رسول الله صلعم نيست در ميان موقف در عرفه قولي و عملي بهتر

من هذا الدعاء وأول من ينظر الله إليه صاحبه وهو أنه صلى الله عليه

ازين دعا و اول كسيكه نظر كند خدا بسوي او صاحب اين دعا است و آن اينست كه

كان إذا وقف بعرفة استقبل القبلة بوجهه وبسط يديه

بود كه هرگاه مي ايستاد در عرفه رو مي آورد بقبله و مي گسترد دستهاي خود را

كهيئة الداعي ثم يلبي ثلاثا ويقول لا إله إلا الله وحده لا

مانند دعا كننده بيشتر لبيك ميگفت سه بار و ميگفت نيست هيچ معبود بحق مگر خدا تنها يكانست



شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو

شريك نيست مر او را مر او راست ملك و مر او راست ستايش زنده ميكند و ميميراند در دست اوست نيكى و او

على كل شيء قدير مائة مرة ثم يقول لا حول ولا قوة إلا

بر هر چيز توانا صد بار پستر ميگفت نيست گرديدن و نيست قوت مگر

بالله العلي العظيم أشهد أن الله على كل شيء قدير وأن الله قد

بخداى بلند و بزرگ گواهى ميدهم كه خداى تعالى بر هر چيز قادر است و بدرستى كه خداى

أحاط بكل شيء علما يقول ذلك مائة مرة ثم يتعوذ بالله

گرد گرفته است بهر چيز از روى علم ميگفت اين را صد بار پستر پناه ميگرفت بخداى

من الشيطان الرجيم ويقول إن الله هو السميع العليم يقولها

از شيطان رانده شده و ميگفت كه بدرستى خداى تعالى هم او است شنونده دانا ميگفت

ثلث مرات ثم يقرء فاتحة الكتاب ثلث مرات ويبدء في

سه بار پستر ميگفت سوره فاتحه سه بار و ابتدا ميكرد در

كل مرة ببسم الله الرحمن الرحيم ويختمها بآمين ويقرء قل هو

هر بار ببسم الله الرحمن الرحيم و تمام ميكرد آنرا بآمين و ميخواند سوره اخلاص

الله أحد مائة مرة ثم يقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

صد بار پستر ميگفت بسم الله الرحمن الرحيم اى بار خدا

صل على النبي الأمي ورحمة الله وبركاته مائة مرة ثم يدعو

رحمت بفرست بر نبى ناخوانده و رحمت خدا و بركات او صد بار پستر دعا ميكرد

إلى الله عز وجل بما يشاء فيقول الله تعالى لملائكته انظروا

بسوى خداى عز و جل از هر چه ميخواست پس ميگويد خداى عز و جل فرشتگان خود را ببينيد

إلى عبدي توجه إلى بيتي وكبر لي ولبى لي وسبحني وحمدني

بسوى بنده من كرد او رو بسوى خانه من و تكبير گفت مرا و لبيك گفت مرا و تسبيح خواند مرا و حمد كرد

وهللني وقرء بأحب السور إلي وصلى على رسولي أشهدكم

و تهليل گفت مرا و خواند دوست ترين سورها بسوى من و درود فرستاد بر رسول من گواه ميكنم

أني قد قبلت عمله وأوجبت له أجره وغفرت له ذنوبه و

بر اينكه من قبول كردم عمل او را و واجب گردانيدم اجر او را و آمرزيدم مر او را گناهان او را و

شفعته فيما سألني فصل في دعاء جبرئيل وميكائيل

شفاعت قبول كردم در هر چه خواست از من دعاى جبرائيل و ميكائيل

وخضر عليهم السلام عشية عرفة أخبرنا هبة الله بن المبارك

و خضر عليهم السلام شب عرفه خبر داد ما را هبة الله بن مبارك



قال أنبا الحسن بن أحمد بن عبد الله المقرئ قال أخبرنا الحسين
گفت خبر داد ما را حسن بن احمد بن عبد الله مقرے گفت خبر داد ما را حسین
بن عمران المؤذن قال حدثنا أبو القاسم الفامي قال حدثنا أبو علي
بن عمران موذن گفت خبر داد ما را ابو القاسم فامے گفت حدیث خواند برما ابو علے
الحسن بن علي قال حدثنا أحمد بن عمار أنبا محمد بن مهدي قال
حسن بن علے گفت حدیث خواند برمن احمد بن عمار خبر داد ما را محمد بن مهدے گفت
حدثني ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
حدیث کرد مرا ابن جریج از عطا از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم
يجتمع البري والبحري يعني الياس والخضر عم كل عام بمكة قال ابن
جمع می آیند بری و بحری یعنی الیاس و خضر عم هر سالے در مکه گفت ابن
عباس وبلغنا أنه يحلق أحدهما رأس صاحبه فيقول أحدهما
عباس و رسید مرا که بتراشد یکے از ایشان سر یار خود را پس میگوید یکے از ایشان
للآخر قل بسم الله ما شاء الله لا يأتي بالخير إلا الله بسم الله ما شاء
دیگرے را بگو بنام خدا هرچه خواست خدا شده نمی آرد نیکے را مگر خدا بنام خدا هرچه که خواست خدا شد
الله لا يصرف السوء إلا الله بسم الله ما شاء الله وما بكم من نعمة
برنمیگرداند بدیے را مگر خداے تعالی بنام خدا هرچه خواست شد و هرچه بشماست از نعمت
فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله قال ابن عباس
پس از خداست بنام خدا هرچه که خواست خدا ایستاده شد و نیست گردش و نه قوت مگر بخدا گفت ابن عباس رض
قال النبي صلى الله عليه وسلم من قالها كل يوم أمن من الغرق والحرق والسرق
فرمود نبی صلعم هر که خواند این دعا را هر روز امین گردد از غرق و سوختن و دزدے
ومن كل شيء يكرهه حتى يمسي ومن قالها حين يمسي كان في حرز
و از هر چیزے که مکروه میداند تا آنکه شب کند و هر که گفت وقتیکه شب میکند باشد در نگهبانی
الله حتى يصبح وأخبرنا هبة الله قال أنبا الحسن بن أحمد الأزهري
خداے تعالی تا آنکه صبح کند و خبر داد ما را هبة الله گفت خبر داد ما را حسن بن احمد ازهرے
قال أنبا أبو طالب بن حمدان البكري أنبا إسمعيل قال ثنا عباس
گفت خبر داد ما را ابو طالب بن حمدان بکرے گفت خبر داد ما را اسماعیل گفت خبر داد ما را عباس
الدوري أنبا عبيد الله بن إسحق العطار بن محمد بن البشر القيسي عن
دورے خبر داد ما را عبید الله بن اسحق عطار بن محمد بن البشر القیسی از
عبد الله الحسن عن أبيه عن جده عن علي رض قال يجتمع في كل يوم
عبید الله حسن از پدر خود از جد خود از علے رض گفت جمع می آیند هر روز



عرفة بعرفات جبرئيل وميكائيل واسرافيل والخضر فيقول

عرفه در عرفات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیه السلام پس میگوید

جبرئيل ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله فيرد عليه ميكائيل

جبرائیل هر چه خواست خدا آنچه شد نیست قوت و توانائی مگر بخدای تعالی پس باز میگرداند بر او

فيقول ما شاء الله كل نعمة من الله فيرد عليه اسرافيل فيقول

پس میگوید هر چه خواست خدا شد هر نعمت از خدای تعالی است پس باز میگرداند بر وی اسرافیل و میگوید

ما شاء الله الخير كله بيد الله فيرد عليهم الخضر فيقول ما شاء

هر چه خواست خدای تعالی شد همه نیکی بدست خداست پس باز میگرداند بر ایشان خضر علیه السلام و میگوید هر چه

الله لا يدفع السوء الا الله ثم يتفرقون ولا يجتمعون الى قابل

خدای تعالی شد دفع نمیکند بدی را مگر خدای تعالی پس پراگنده میشوند و جمع نمیشوند تا سال آینده

فصل

ذلك اليوم والله اعلم قال ابن جريج بلغني انه كان

این روز و خدای تعالی داناتر است گفت ابن جریج رسید مرا که مرد میگفت

يقول ان يكون اكثر دعاء المسلم في الموقف ربنا اتنا في الدنيا

که میگفت اینکه باشد بیشتر دعای مسلم در موقف این کلام پروردگارا بده ما را در دنیا

حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وروى مجاهد عن

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش و روایت کرد مجاهد از

ابن عباس رض قال عند الركن اليماني ملك قائم منذ خلق الله

ابن عباس رض گفت نزد رکن یمانی فرشته ایست ایستاده از آن وقت که پیدا کرد

تعالى السموات والارض يقول آمين فقولوا ربنا اتنا في الدنيا

خدای تعالی آسمانها و زمین را میگوید آمین پس بگوئید پروردگارا بده ما را در دنیا

حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار عن حماد بن ثابت

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ مرویست از حماد بن ثابت

قال انهم قالوا لانس بن مالك رض ادع لنا فقال اللهم ربنا اتنا

گفت که ایشان گفتند مر انس بن مالک را رض دعا کن ما را پس گفت ای بار خدایا پروردگارا بده

في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا

در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ گفتند

زدنا فاعادها قالوا زدنا قال ما تريدون قد سألنا الله كل خير

زیادت کن ما را باز گفت گفتند زیادت کن گفت چه میخواهید تحقیق خواستیم از خدای تعالی همه

الدنيا والآخرة وقال انس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكثر ان يدعو

دنیا و آخرت و گفت انس بود رسول الله صلعم که بسیار دعا میکرد

بِهَا يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَّ

بآن میگفت پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و

قِنَا عَذَابَ النَّارِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالَى مَنْ دَعَا بِهٰذَا الدُّعَاءِ جَعَلَ

نگهدار ما را از عذاب دوزخ و تحقیق ذکر کرد خدای تعالی کسی که خواند خدای را باین دعا گردانید

لَهُ نَصِيْبًا وَحَظًّا مِنْ فَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ

مر او را نصیبی و حظی از فضل خود و رحمت خود فرمود خدای تعالی

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا أَيْ أَعْطِنَا إِبِلًا وَغَنَمًا

و بعضی از مردم کسانی اند که میگویند پروردگار ما بده ما را در دنیا ای بده ما را اشتر و بز

وَبَقَرًا وَعَبِيْدًا وَإِمَاءً وَذَهَبًا وَفِضَّةً يَنْوِي الدُّنْيَا فِي كُلِّ

و گاو و بنده و کنیزک و زر و نقره قصد میکند دنیا در هر چیز

شَيْءٍ وَلَهَا يُنْفِقُ وَلَهَا يَعْمَلُ وَلَهَا يَنْصَبُ فَهِيَ هَمُّهُ وَسُؤْلُهُ

و از برای او نفقه میکند و از بهر او عمل میکند و از بهر او میخیزد پس آنست مراد او و خواسته

وَطَلِبَتُهُ فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ يَعْنِي

و مطلوب او پس فرمود خدای عز و جل و نیست آنکس را در آخرة از بهره یعنی

حَظًّا وَلَا نَصِيْبًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

بهره و نه نصیبی و بعضی از ایشان کسی اند که میگویند پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی

وَّفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ

و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش دوزخ و ایشان پیغمبر است و مومنان

رض وَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْنَى الْحَسَنَتَيْنِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

رض و اختلاف کرده اند عالمان در معنی هر دو نیکی پس فرمود علی بن ابی طالب رض

كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ قَوْلُهُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً امْرَأَةً صَالِحَةً

قوله ربنا یعنی پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی یعنی زن صالحه

وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً الْحُوْرَ الْعِيْنَ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَهِيَ الْمَرْأَةُ

و در آخرت نیکوئی یعنی حور عین و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و این زن

السُّوْءُ وَقَالَ الْحَسَنُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الْعِلْمُ وَالْعِبَادَةُ وَفِي الْآخِرَةِ

بدکردار است و گفت حسن در دنیا نیکوئی علم و عبادت است و در آخرت نیکوئی

حَسَنَةً الْجَنَّةُ وَقَالَ السُّدِّيُّ وَابْنُ حَبَّانَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً أَيْ

نیکوئی بهشت است و گفت سدی و ابن حبان در دنیا نیکوئی یعنی

رِزْقًا حَلَالًا وَّاسِعًا وَّعَمَلًا صَالِحًا وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً هِيَ الْمَغْفِرَةُ

رزق حلال است و فراخ و کردار نیک و در آخرت نیکوئی این مغفرت



والثواب وقال عطية في الدنيا حسنة العلم والعمل به وفي
وثواب است وگفت عطیه در دنیا نیکوی علم است وعمل بدان ودر
الآخرة حسنة تيسير الحساب ودخول الجنة وقيل في الدنيا
آخرت نیکوی حاصل کردن حساب است ودر آمدن در بهشت وگفته شد در دنیا
حسنة التوفيق والعصمة وفي الآخرة حسنة النجاة والرحمة
نیکوی توفیق وعصمت است ودر آخرت نیکوی نجات ورحمت
وقيل في الدنيا حسنة أولادا أبرارا وفي الآخرة موافقة الأنبياء
وگفته شد در دنیا نیکوی اولاد نیک است ودر آخرت موافقت پیغمبران
وقيل في الدنيا حسنة المال والنعمة وفي الآخرة حسنة تمام النعمة
وگفته شد در دنیا نیکوی مال ونعمت است ودر آخرت نیکوی تمام کردن نعمت
وهو الفوز من النار ودخول الجنة وقيل في الدنيا حسنة
وآن رستگاری است از آتش ودر آمدن در بهشت وگفته شد در دنیا نیکوی
الإخلاص وفي الآخرة حسنة الخلاص وقيل في الدنيا حسنة
اخلاص است ودر آخرت نیکوی رستگاری است وگفته شد در دنیا نیکوی
الثبات على الإيمان وفي الآخرة حسنة السلام والرضوان
ثبات است بر ایمان ودر آخرت نیکوی سلام است وخوشنودی
وقيل في الدنيا حسنة حلاوة الطاعة وفي الآخرة حسنة
وگفته شد در دنیا نیکوی حلاوت طاعت است ودر آخرت نیکوی
لذة الرؤية وقال قتادة في الدنيا عافية وفي الآخرة عافية
لذت دیدار وگفت قتاده در دنیا عافیت است ودر آخرت عافیت
والذي يؤيد هذا لنا ولما روى ثابت البناني عن أنس
واکد تایید میکند این را چیزیست که روایت کرد ثابت بنانی از انس رضی
أن رسول الله صلى الله عليه عاد رجلا قد صار مثل الفرخ المنتوف فقال
که رسول الله ص بیمار پرسی کرد مردی را که گشته بود مانند چوزه برکنده فرمود
رسول الله صلى الله عليه هل كنت تدعو الله بشيء أو تسأله شيئا فقال كنت
رسول الله ص آیا بوده تو که دعا میکردی خدا را بچیزی یا خواستی از وی چیزی گفت بودم
أقول اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا فقال
که میگفتم ای بار خدایا آنچه بوده عذاب کنی مرا در آخرت پس بشتاب کن آن را در دنیا پس گفت
صلى الله عليه سبحان الله إذن لا تستطيعه ولا تطيقه هلا قلت
پاکیست خدای را آنگاه تاب نمی آری آن را وطاقت نمیداری او را چرا نگفتی


اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
ای بارخدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئے و در آخرت نیکوئے و نگهدار ما را از
النار قال فدعا الله عز وجل بها فشفاه وقال سهل بن عبد الله
عذاب دوزخ پس دعا کرد خدای را عزوجل بآن پس شفا داد او را خداوند گفت سهل بن عبد الله
في الدنيا السنة وفي الآخرة الجنة وعن المسيب عن عوف أنه
در دنیا سنت و در آخرت جنت و روایت است از مسیب از عوف که
قال في هذه الآية من آتاه الله عز وجل الإسلام والقرآن وأهلا
گفت در این آیت کسیکه داد او را خدای تعالے اسلام و قرآن و اہل
ومالا فقد أوتي في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وعن عبد
و مال پس هر آئینه داده شد در دنیا نیکوئے و در آخرت نیکوئے و روایت است از
العلي عن ابن وهب قال سمعت سفيان الثوري يحدث في هذه
عبد العلی از ابن وهب گفت شنیدم سفیان ثوری را که میگفت در این
الآية قال في الدنيا حسنة الرزق الطيب وفي الآخرة حسنة الجنة
آیت گفت در دنیا نیکوئے رزق پاک است و در آخرت نیکوئی جنت است

مجلس في فضائل يوم الأضحى ويوم النحر قول الله عز وجل
در بیان فضایل روز اضحی و روز نحر فرمودن خدای تعالی

إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر إن شانئك هو الأبتر
بدرستی ما دادیم ترا کوثر پس نماز بگذار برای پروردگار خود را و قربانی بده بدرستی دشمن تو همان ابتر است
قال عبد الله بن عباس رض الكوثر الخير الكثير منه القرآن و
گفت عبد الله بن عباس رض کوثر آن نیکوئے بسیار است بعضے از آن قرآن است و
النبوة والنهر الذي في الجنة وهو نهر يجري من بطنان الجنة
نبوة و نهرے که در بهشت ست و آن نهر ست که روانست از میانه بهشت
باطنه الدر المجوف وعلى حافتيه قباب من الياقوت الأخضر
میان آن جوهر مروارید کاواک ست و بر کناره او قبابست از یاقوت سبز
ماؤه أحلى من العسل وألين من الزبد حمأته المسك الأذفر وترابه
آب او شیرین ترست از شهد و نرم ترست از مسکه و لاے او مشک اذفر ست و خاک او
الكافور الأبيض وحصاه الدر والياقوت يطرد مثل السهام
کافور سفید ست و سنگریزه او در و یاقوت ست میرود مانند تیر تیزے
أعطاه الله تعالى لنبيه محمد صلى الله عليه وقال مقاتل إنا أعطيناك الكوثر
داده است او را خدای تعالے پیغمبر خود را که محمد ست م و گفت مقاتل در معنے این



هو نهر بطنان الجنة وانما سمي الكوثر لانه اكثر انهار الجنة

خيرا وذلك النهر عجاج يطرد مثل السهم طينته المسك الاذفر

ورضراضه الياقوت والزبرجد واللؤلؤ اشد بياضا من الثلج

والين من الزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف

كل قبة طولها فرسخ في فرسخ عليها اربعة الاف مصراع من

ذهب في كل قبة زوجة من الحور العين لها سبعون خادما قال

النبي صلى الله عليه ليلة الاسراء قلت لجبرئيل ما هذه الخيام فقال

جبرئيل هذه مساكن لازواجك في الجنة ويتفجر من الكوثر

اربعة انهار لاهل الجنان التي ذكرها الله عز وجل في سورة محمد

صلى الله عليه احدها الماء والثاني اللبن والثالث الخمر والرابع العسل

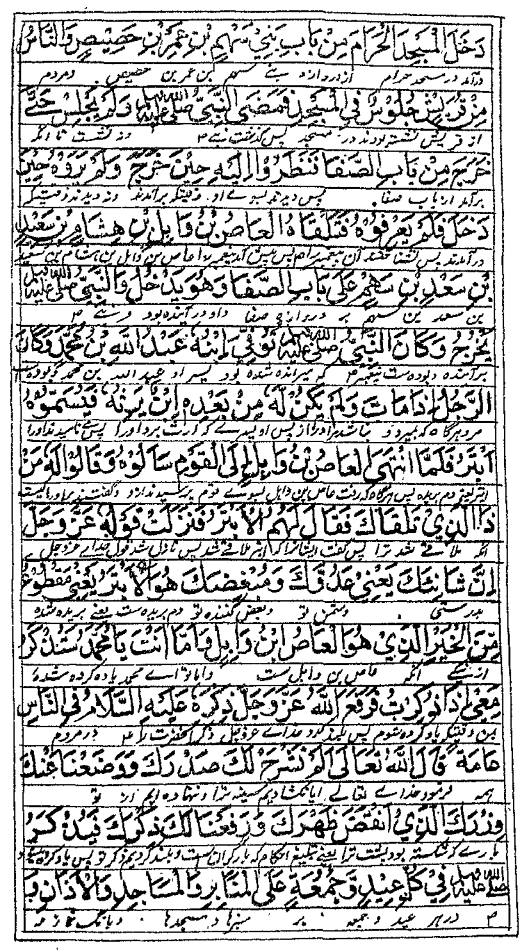
قوله عز وجل فصل لربك وانحر قال مقاتل يعني صل لربك

الصلوات الخمس وانحر البدن يوم النحر وقيل وصل لربك

يعني صلوة العيد وانحر يعني انحر البدن يمينا وقيل ارفع

يديك بالتكبير الى نحرك وقيل وانحر يعني استقبل القبلة بنحرك

وقوله عز وجل ان شانئك هو الابتر وذلك ان النبي صلى الله عليه



دخل المسجد الحرام من باب بني سهم بن عمرو بن هصيص والناس
درآمد در مسجد حرام از دروازه بنی سهم بن عمرو بن هصیص و مردم
من قريش جلوس في المسجد فمضى النبي صلى الله عليه وسلم ولم يجلس حتى
از قریش نشسته بودند در مسجد پس گذشت نبی صلی الله علیه وسلم و نه نشست تا آنکه
خرج من باب الصفا فنظروا إليه حين خرج ولم يروه حين
برآمد از باب صفا پس دیدند بسوی او وقتیکه برآمد و نه دیدند وقتیکه
دخل فلم يعرفوه فتلقاه العاص بن وائل بن هشام بن سعيد
درآمد پس نشناختند او را پس پیش آمد سوی او عاص بن وائل بن هشام بن سعید
بن سعد بن سهم على باب الصفا وهو يدخل والنبي صلى الله عليه وسلم
بن سعد بن سهم بر دروازه صفا و او درآینده بود و نبی صلی الله علیه وسلم
يخرج وكان النبي صلى الله عليه وسلم توفي ابنه عبد الله بن محمد وكان
برآینده و بوده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میرانده شده بود پسر او عبد الله بن محمد و بوده
الرجل إذا مات ولم يكن له من بعده ابن يرثه فيسمونه
مرد هرگاه که بمیرد و نباشد مر او را از پس او پسری که ارث برد او را پس می نامیدند او را
أبتر فلما انتهى العاص بن وائل إلى القوم سألوه فقالوا له من
ابتر یعنی دم بریده پس هرگاه که رفت عاص بن وائل بسوی قوم پرسیدند از او و گفتند مر او را کیست
ذا الذي تلقاك فقال لهم الأبتر فنزلت قوله عز وجل
آنکه ملاقی شد ترا پس گفت ایشان را ابتر ملاقی شد پس نازل شد قول خدای عز و جل
إن شانئك يعني عدوك ومبغضك هو الأبتر يعني مقطوع
بدرستی دشمن تو و بغض کننده تو دم بریده است یعنی بریده شده
من الخير الذي هو العاص بن وائل وأما أنت يا محمد ستذكر
از نیکی آنکه عاص بن وائل است و اما تو ای محمد یاد کرده شده
معي إذا ذكرت فرفع الله عز وجل ذكره عليه السلام في الناس
با من وقتیکه یاد کرده شوم پس بلند کرد خدای عز و جل ذکر آنحضرت را علیه السلام در مردم
عامة قال الله تعالى ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك
همه فرمود خدای تعالی آیا نکشادیم سینه ترا و نهادیم از تو
وزرك الذي أنقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك يذكر
بار ترا که شکسته بود پشت ترا یعنی تبلیغ احکام که بار گران است و بلند کردیم ذکر تو پس یاد کرده میشود
صلى الله عليه في كل عيد وجمعة على المنابر والمساجد والأذان
صلی الله علیه در هر عید و جمعه بر منبرها و مسجدها و بانگ نماز

الإقامة والصلوة وكل المواطن حتى في خطبة النكاح وخطبة

اقامت و نماز و در جاها تا آنکه در خطبه نکاح و خطبه

الكلام وفي الحاجات صلى الله عليه وسلم وجعل مأواه الفردوس

کلام و در سخن و در حاجات صلعم و گردانید ماوای او فردوس

الأعلى وما ضر توكل شانئيه وعدوه وجعل مأوى العاصين

برین و زیان نرسانید توکل بدخواهان و دشمن او را و گردانید ماوای عاصیان

النار وأنواع العذاب والنكال لقول النبي صلى الله عليه وسلم ذلك

دوزخ و گونا گون عذاب و رنج از جهت گفتن نبی صلعم آن

ولكفره بالله عز وجل فهكذا يجازي الله عز وجل كل محب للنبي

و کفر او بخدا پس هم چنین جزا میدهد خدای هر دوست نبی را

صلى الله عليه وسلم من المؤمنين من أمته بالجنة ومبغضيه عليه السلام

از مومنان امت او در بهشت و دشمنان او را

من المنافقين والكفار بالنار فصل قوله عز وجل فصل

از منافقان و کافران در آتش قول خدای عز وجل پس نماز

لربك وانحر اعلم ان الله عز وجل امر نبيه عليه السلام وامته

پروردگار خود را و قربانی کن بدان که خدای تعالی امر کرد نبی را و امت او را

بالصلوة ثم امرهم ثانيا باشياء بعد الصلوة منها الذكر

بگذاردن نماز پس امر کرد ایشان را دوباره بچند چیزها بعد نماز بعضی از آن ذکر است

ومنها الدعاء ومنها النحر فصل واما الذكر فقوله عز

و بعضی از آن دعاست و بعضی از آن قربانی و اما ذکر پس قول خدای تعالی

وجل يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وقوله عز وجل

ای کسانیکه ایمان آوردند یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و قول او عز وجل

فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون اختلف العلماء

پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران مکنید اختلاف کرده اند علمای

في ذلك فقال ابن عباس اذكروني بطاعتي اذكركم بمعونتي

درین ذکر پس گفت ابن عباس یاد کنید مرا بطاعت من تا یاد کنم شما را بیاری خود

كما قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا

چنانکه فرمود خدای و کسانیکه جهاد کردند در ما هر آئینه راه نمائیم ایشان را راه خود

وقال سعيد بن جبير اذكروني بطاعتي اذكركم بمغفرتي

و گفت سعید بن جبیر یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بآمرزش خود



كما قال الله عز وجل وأطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون

چنانچه فرمود خدای عز وجل اطاعت کنید خدای را و رسول را تا شما بر شما رحم کرده شوید

وقال فضيل بن عياض فاذكروني بطاعتي أذكركم بثوابي

و گفت فضیل بن عیاض پس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بثواب خود

كما قال الله عز وجل إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات إنا لا

چنانچه فرمود خدای عز وجل بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند نیکو هر آینه ما

نضيع أجر من أحسن عملا أولئك لهم جنات عدن الآية

ضایع نمیکنیم اجر کسیکه نیکو کرد عمل را ایشانند که مر ایشان راست بهشت عدن

وقال النبي صلى الله عليه وسلم من أطاع الله فقد ذكر الله وإن قلت صلاته

و فرمود نبی صلعم هر که اطاعت کرد خدای را پس تحقیق یاد کرد خدای را و اگرچه کم باشد نماز او

وصيامه وتلاوته القرآن ومن عصى الله فقد نسي الله و

و روزه او و تلاوت قرآن و هر که بیفرمانی کرد خدای را پس تحقیق فراموش کرد خدا را

إن كثرت صلاته وصيامه وتلاوته القرآن وقال أبو بكر

اگرچه زیاده باشد نماز او و روزه او و تلاوت قرآن و گفت ابوبکر

الصديق رض كفى بالتوحيد عبادة وكفى بالجنة ثوابا وقال

صدیق رض بسنده است بتوحید از روی عبادت و بسنده است بهشت از روی ثواب و گفت

ابن كيسان فاذكروني بالشكر أذكركم بالزيادة كقوله تعالى

ابن کیسان پس یاد کنید مرا بشکر یاد کنم شما را بزیادت چنانچه فرمود خدای

لئن شكرتم لأزيدنكم وقيل اذكروني بالتوحيد والإيمان

اگر شکر کنید مرا هر آینه زیاده کنم شما را نعمت و گفته شده است یاد کنید مرا بتوحید و ایمان

أذكركم بالدرجات والجنات كقوله عز وجل وبشر الذين

یاد کنم شما را بدرجات و بهشت چنانچه فرمود خدای عز وجل و بشارت ده کسانی را

آمنوا وعملوا الصالحات أن لهم جنات تجري من تحتها الأنهار

که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند که بدرستی ایشان راست بهشت که جاریست از زیر آن نهرها

الآية وقيل اذكروني على ظهر الأرض أذكركم في بطنها إذا

و گفته شده است یاد کنید مرا بر پشت زمین یاد کنم شما را در شکم آن وقتیکه

أنسيكم أهلها كما قال الأصمعي رأيت أعرابيا واقفا يوم

فراموش کنند شما را اهل آن چنانچه فرمود اصمعی دیدم اعرابی را که استاده بود روز

عرفة بعرفات وهو يقول إلهي عجت إليك الأصوات

عرفه در عرفات و میگفت الهی بلند شد بسوی تو آوازها

بضروب اللغات يسئلونك الحاجات وحاجتي إليك
بگونا گون زبانها میخواهند از تو حاجتها و حاجت من بسوی تو است
أن تذكرني عند البلاء إذا نسيني أهلي وقيل اذكروني
که یاد کنی مرا وقت بلا هرگاه که فراموش کنند مرا اهل من و گفته شد یاد کنید مرا
في الدنيا أذكركم في الآخرة وقيل اذكروني بالطاعات
در دنیا یاد کنم شما را در آخرت و گفته شد یاد کنید مرا بطاعتها
أذكركم بالمعافات دليله قوله تعالى من عمل صالحا من
یاد کنم شما را بعفوها دلیل این آنست که فرمود خدای تعالی هر که عمل کرد نیکو از
ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة وقيل
مرد یا زن و او مومن است پس هر آئینه زنده خواهیم کرد او را بحیات پاک و گفته شد
اذكروني بالخلاء والملاء أذكركم بالخلاء والملاء كما روي
یاد کنید مرا در باطن و ظاهر یاد کنم شما را در باطن و ظاهر چنانچه روایت کرده شد
أن الله تعالى قال في بعض الكتب أنا عند ظن عبدي بي
که خدای تعالی فرمود در بعضی کتابها من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد
فليظن بي ما شاء وأنا معه إذا ذكرني فمن ذكرني في نفسه
پس گمان کند بمن آنچه خواهد و من با او هستم وقتیکه یاد کند او مرا پس کسیکه یاد کرد مرا در ذات خود
ذكرته في نفسه ومن ذكرني في ملأ ذكرته في ملأ خير
یاد کنم او را در ذات خود و کسیکه یاد کرد مرا در ظاهر یاد میکنم او را در ظاهر بهتر
منه ومن تقرب إلي شبرا تقربت إليه ذراعا ومن تقرب
از آن و کسیکه نزدیک شد بمن یک انگشت نزدیک میشوم بسوی او یک گز و کسیکه نزدیک شد
إلي ذراعا تقربت إليه باعا ومن أتاني ماشيا أتيته هرولة
بمن یک گز نزدیک میشوم بسوی او مقدار بازو و کسیکه آمد مرا رونده می آیم او را دونده
ومن أتاني بقراب الأرض خطيئة أتيته بمثلها مغفرة
و کسیکه بیاید مرا مقدار بعد زمین از روی گناه می آیم او را مانند آن با مغفرت
بعد أن لا يشرك بي شيئا وقيل اذكروني في النعمة والرخاء
پس از آنکه شرک نکند بمن چیزی و گفته شده است یاد کنید مرا بنعمت و فراخی
أذكركم في الشدة والبلاء كما قال الله عز وجل فلولا أنه
یاد کنم شما را در شدت و بلا چنانچه فرمود خدای تعالی پس اگر نبود آن که
كان من المسبحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون وقال
از تسبیح گویندگان البته ماندی در شکم آن ماهی تا روز قیامت و گفت

سلمان الفارسي رض ان العبد اذا كان دعا في السراء فنزل
سلمان فارسی رض بدرستی بنده هرگاه باشد که دعا کند در خوشی پس نازل شود برای

به البلاء فيقول الملائكة يا ربنا عبدك قد نزل به البلاء
بلا پس میگویند فرشتگان اے پروردگار ما بنده تو بر اینه نازل شد باو بلا

فيشفعون له فيجيبهم الله تعالى وان لم يكن دعا قالوا
پس شفاعت میکنند مر او را پس قبول میکند خدای تعالی و اگر نبوده است که دعا کرده است گویند فرشتگان

الآن فلا يشفعوا له بيانه قصة فرعون الآن وقد عصيت
اکنون یعنی در بلا دعا میکنی پس شفاعت نمیکنند او را بیان او قصه فرعون است اکنون تو عاصی کردی

قبل الآية وقيل اذكروني بالتسليم والتفويض اذكركم
پیش ازین و گفته شد یاد کنید مرا به تسلیم و سپردن یاد کنم شما را

باصلح الاختيار بيانه قوله عز وجل ومن يتوكل على الله
به نیکوترین اختیار بیان این قول خدای تعالی است و کسیکه توکل کرد بر خدای

فهو حسبه وقيل اذكروني بالشوق والمحبة اذكركم
پس او بسنده است او را و گفته شد یاد کنید مرا بشوق و محبت یاد کنم شما را

بالوصل والقربة وقيل اذكروني بالحمد والثناء اذكركم
بوصل و قربت و گفته شد یاد کنید مرا به بزرگی و ثنا یاد کنم شما را

بالعطاء والجزاء وقيل اذكروني بالتوبة اذكركم بغفران
بعطا و جزا و گفته شد یاد کنید مرا بتوبه یاد کنم شما را بآمرزش

الحوبة اذكروني بالدعاء اذكركم بالعطاء اذكروني بالسؤال
گناه یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا یاد کنید مرا بسوال

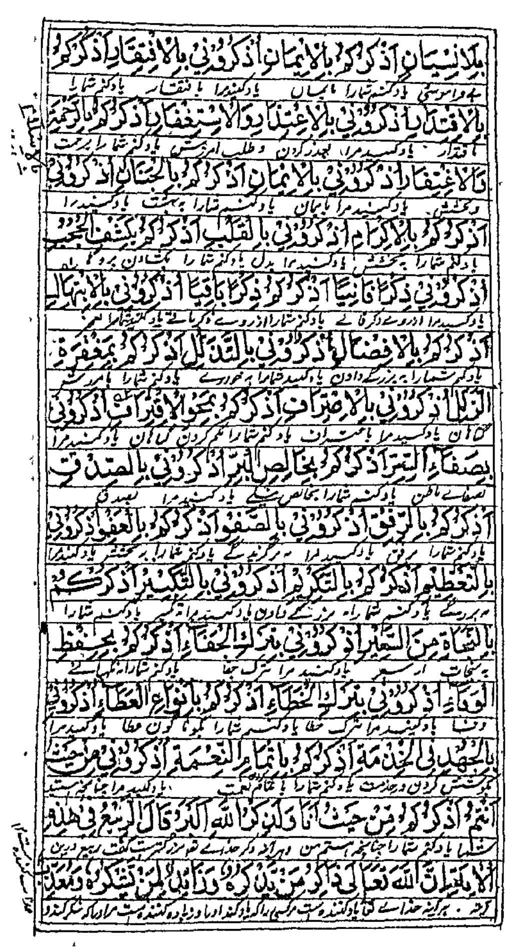
اذكركم بالنوال اذكروني بلا غفلة اذكركم بلا مهلة
یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بے غفلت یاد کنم شما را بے درنگ

اذكروني بالندم اذكركم بالكرم اذكروني بالمعذرة اذكركم
یاد کنید مرا بندامت یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا به خواستن یاد کنم شما را

بالمغفرة اذكروني بالارادة اذكركم بالافادة اذكروني
بآمرزش یاد کنید مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت یاد کنید مرا

بالتنصل اذكركم بالتفضل اذكروني بالاخلاص اذكركم
به بیرون آمدن از گناه یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به محبت پاک

بالخلاص اذكروني بالقلوب اذكركم بكشف الكروب اذكروني
برنجات یاد کنید مرا بدلها یاد کنم شما را بکشادن سختیها یاد کنید مرا



بلا نسيان أذكركم بالإيمان أذكروني بالانقياد أذكركم

بے فراموشی یاد کنم شمارا بایمان یاد کنید مرا بانقیاد یاد کنم شمارا

بالاقتداء أذكروني بالاعتذار والاستغفار أذكركم بالرحمة

باقتدار یاد کنید مرا بعذر کردن و طلب آمرزش یاد کنم شمارا برحمت

والاغتفار أذكروني بالإيمان أذكركم بالجنان أذكروني

و بخشش یاد کنید مرا بایمان یاد کنم شمارا بجنت یاد کنید مرا

أذكركم بالإكرام أذكروني بالقلب أذكركم بكشف الحجب

یاد کنم شمارا ببخشش یاد کنید مرا بدل یاد کنم شمارا بکشادن پردها

أذكروني ذكرا فانيا أذكركم ذكرا باقيا أذكروني بالابتهال

یاد کنید مرا از روے ذکر فانی یاد کنم شمارا از روے ذکر باقی یاد کنید مرا بتضرع

أذكركم بالإفضال أذكروني بالتذلل أذكركم بمغفرة

یاد کنم شمارا ببزرگی دادن یاد کنید مرا بخواری یاد کنم شمارا بآمرزش

الزلل أذكروني بالاعتراف أذكركم بمحو الاقتراف أذكروني

گناهان یاد کنید مرا باعتراف یاد کنم شمارا بمحو کردن گناهان یاد کنید مرا

بصفاء السر أذكركم بخالص البر أذكروني بالصدق

بصفاے باطن یاد کنم شمارا بخالص نیکی یاد کنید مرا بصدق

أذكركم بالرفق أذكروني بالصفو أذكركم بالعفو أذكروني

یاد کنم شمارا برفق یاد کنید مرا به برگزیدگی یاد کنم شمارا ببخشش یاد کنید مرا

بالتعظيم أذكركم بالتكريم أذكروني بالتكبير أذكركم

به بزرگی یاد کنم شمارا به بزرگی دادن یاد کنید مرا بتکبیر یاد کنم شمارا

بالنجاة من السعير أذكروني بترك الجفاء أذكركم بحفظ

بنجات از سعیر یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شمارا بنگهداشتن

الوفاء أذكروني بترك الخطاء أذكركم بأنواع العطاء أذكروني

وفا یاد کنید مرا بترک خطا یاد کنم شمارا بگونا گون عطا یاد کنید مرا

بالجهد في الخدمة أذكركم بإتمام النعمة أذكروني من حيث

بکوشش کردن در خدمت یاد کنم شمارا بتمام نعمت یاد کنید مرا چنانچه هستید

أنتم أذكركم من حيث أنا ولذكر الله أكبر قال الربيع في هذه

شما یاد کنم شمارا چنانچه هستم من و هر آئینه ذکر خداے تعالی بزرگتر است گفت ربیع درین

الآية إن الله تعالى ذاكر من ذكره وزائد لمن شكره ومعذب

آیت هر آئینه خداے تعالی یاد کننده است هر کسی را که یاد کند او را و زیاده کننده است مر او را که شکر کند و



لمن يكفره وقال السدي فيها ليس من عبد يذكر الله تعالى

کسی را که کفران کند او را وگفت سدی در بیان آیت نیست هیچ بنده که یاد کند خدای تعالی را

الا ذكره لا يذكره مؤمن الا ذكره بالرحمة ولا يذكره كافر

مگر که یاد میکند خدای تعالی او را یاد نکند او را هیچ مؤمن مگر یاد کند او را برحمت و یاد نکند او را هیچ کافر

الا ذكره بالعذاب وقال سفيان بن عيينة بلغنا ان الله

مگر یاد کند او را بعذاب وگفت سفیان بن عیینه رسید ما را اینکه خدای تعالی

عز وجل قال اعطيت عبادي ما لو اعطيته جبرئيل و

فرمود میدهم بندگان خود را چیزی که اگر بدهم او را بجبرئیل و

ميكائيل كنت قد اجزلت لهما فقلت لهم اذكروني اذكركم

میکائیل بودم تحقیق که دادم ایشان را ثواب بزرگ پس گفتم مرایشان را یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را

وقلت لموسى قل للظلمة لا يذكروني فاني اذكر من ذكرني

وگفتم مر موسی را بگو مر ظالمان را یاد نکنند مرا که من یاد میکنم کسی را که یاد میکند مرا

وان ذكري اياهم ان العنهم وقال ابو عثمان النهدي اني

و هر آینه یاد کردن من ایشان را آنست که لعنت کنم ایشان را وگفت ابوعثمان نهدی هر آینه من

اعلم حين يذكرني ربي قيل له وكيف ذلك فقال ان الله

میدانم هنگامی که یاد میکند مرا پروردگار من گفته شد مر او را چگونه باشد این گفت خدای تعالی

عز وجل قال اذكروني اذكركم فاذا ذكرت الله ذكرني و

فرمود یاد کنید مرا یاد کنم شما را پس هرگاه که یاد کردم خدا را یاد کرد مرا و

قيل اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام يا داود بي

گفته شده وحی فرستاد خدای تعالی بسوی داود عم که ای داود بمن

فافرحوا وبذكري فتنعموا وقال الثوري لكل شيء عقوبة

خوشنودی کن و بذکر من پس تنعم کن وگفت ثوری مر هر چیز را عقوبت است

وعقوبة العارف انقطاعه عن ذكر الله وقيل اذا تمكن

و عقوبت عارف بریده شدن اوست از یاد خدای تعالی وگفته شد هرگاه جا گرفت

الذكر من القلب فاذا دنا منه الشيطان صرع كما يصرع

ذکر در دل پس هرگاه نزدیک میشود از وی شیطان مصروع میشود چنانچه مصروع گردد

الانسان اذا دنا منه الشيطان فيقولون ما لهذا فيقال

انسان وقتیکه نزدیک شد از وی شیطان پس میگویند شیاطین چیست این شیطان را پس گفته

قد مسه الانس وقال سهل بن عبد الله ما اعرف معصية

تحقیق مس کرده او را آدمی وگفت سهل بن عبد الله نمیدانم هیچ گناهی

السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ وَأَجَابَتِ الْأَرْضُ بِالنَّبَاتِ أَيْ سَأَلَتِ السَّمَاءُ

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات یعنے سوال کرده شد آسمان را

الْمَطَرَ فَأَعْطَتْ وَسَأَلَتِ الْأَرْضُ النَّبَاتَ فَأَعْطَتْ فَالْإِجَابَةُ مِنَ

ابرا پس داد وسوال کرده شد زمین را رویدنگے پس داد واجابت منسوب

اللهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْإِعْطَاءُ وَمِنَ الْعَبْدِ الطَّاعَةُ قَوْلُهُ وَلْيُؤْمِنُوا

بخدائے تعالی یعنے دادن ست ومنسوب بہ بنده یعنے طاعت ست قول وتعالے را ایمان آورند

بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ لِكَيْ يَهْتَدُوا فَإِنْ سَأَلَ سَائِلٌ مِنْ قَوْلِهِ

بمن امید ست که راه راست یابند تا اگر راه راست گیرند پس اگر سوال کند سوال کننده از قول او

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ وَقَوْلُهُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

اجیب دعوت الداع اذا دعان ودر قول او تعالے ادعونی استجب لکم …

وَقَدْ نَرَى كَثِيرًا مِنْ خَلْقِ اللهِ تَعَالَى يَدْعُونَ وَلَا يُجَابُ لَهُمْ قِيلَ

تحقیق دیدیم بسیارے را از خلق خدائے تعالے که دعا میکنند وقبول نمیشود ایشان را دعا گفته شد

اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي وَجْهِ الْآيَتَيْنِ وَتَأْوِيلِهِمَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ

اختلاف کرده اند اہل علم در وجه این ہر دو آیت وتاویل این ہر دو آیت پس گفت بعض

مَعْنَى الدُّعَاءِ هٰهُنَا الطَّاعَةُ وَمَعْنَى الْإِجَابَةِ الثَّوَابُ كَأَنَّهُ

یعنے دعا اینجا طاعت ست ویعنے اجابت ثواب گویا که

قَالَ عَزَّ وَجَلَّ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ بِالثَّوَابِ إِذَا أَطَاعَنِي وَقَالَ

وی تعالے فرمود قبول میکنم اطاعت اطاعت کننده را وقتیکه اطاعت کرد مرا وگفت

بَعْضُهُمْ مَعْنَى الْآيَتَيْنِ خَاصٌّ وَإِنْ كَانَ لَفْظُهُمَا عَامًّا تَقْدِيرُهُمَا

بعض ایشان که معنے این ہر دو آیت خاص ست اگرچه لفظ آن عام ست تقدیر آن

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِنْ شِئْتُ وَأُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

قبول میکنم دعائے داعی را اگر خواہم وقبول میکنم دعائے داعی را وقتیکه

وَافَقَ الْقَضَاءَ وَأُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا لَمْ يَسْأَلْ مُحَالًا أُجِيبُ

موافقت کند قضا را وقبول میکنم دعائے دعا کننده را وقتیکه محال نطلبد قبول میکنم

دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا كَانَتِ الْإِجَابَةُ لَهُ خَيْرَةً يَدُلُّ عَلَى ذٰلِكَ مَا

دعائے داعی را وقتیکه باشد اجابت مر او را نیکو … دلالت میکند برین آنچه

رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ

روایت کرده شد از علی ابن ابی المتوکل از ابی سعید که گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةُ

نیست ہیچ مسلمانے که دعا کرد خدا … بدعائے که نیست در آن ظلم وقطع

رحم ولا إثم إلا أعطاه الله تعالى بها صاحبها إحدى ثلاث

رحم وتگن ہے مگر کہ میدہد اورا خداے تعالے بعوض آن دعا صاحب آنرا یکے از سہ

خصال إن يعجل دعوته وإما أن يدخرها له إلى الآخرة

خصلت یا اینکہ بزودی دادہ شود دعاے اورا یا اینکہ ذخیرہ کردہ میشود او را بسوے آخرت

وإما أن يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله فإذا

ویا اینکہ دفع کردہ شود ازو از بدیہا مانند آن گفتند یا رسول اللہ پس

نكثر من الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الله أكبر أكثر وقال بعضهم إن

زیادہ کنیم از دعا فرمود [illegible] خدا ایشانرا بسیار میکند اجابت را وگفت بعض ایشان کہ

الآية عامة ليس فيها أكثر من إجابة الدعوة فأما إعطاء

آیت عام ست نیست درو زیادت از اجابت دعا اما دادن

المنية وقضاء الحاجة فليس بمذكور في الآية وقد يجيب

مراد و روا شدن حاجت پس نیست مذکور در آیت و گاہ پاسخ میدہد

السيد عبده والوالد ولده ولا يعطيه سؤاله فالإجابة

صاحب بندہ خود را و پدر پسر خود را و نمیدہد او را سوال او پس اجابت

كائنة لا محالة عند حصول الدعوة لأن قوله أجيب و

شوندہ ست ناچار ہنگام حاصل شدن دعا زیرا کہ قول او تعالے اجیب و

استجيب خبر والخبر لا يعترض عليه النسخ لأنه إذا نسخ

استجیب خبر ست و خبر عارض نمیشود برو نسخ زیرا کہ ہرگاہ خبر منسوخ شد

صار المخبر كاذبا وتعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وخبر

گردد خبر کنندہ دروغ گو و خدا پاک و بلند ست ازین بلندی بزرگ و خبر

الله تعالى لا يقع بخلاف مخبره والذي يؤيد هذا التأويل

خداے تعالے واقع نمیشود خلاف آنچہ ازو خبر کردہ شدہ ست و آنچہ قوت میکند این تاویل را

ما روى نافع بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من فتح له باب

چیزیست کہ روایت کرد نافع بن عمر از پیغمبر [illegible] کہ فرمود کسیکہ کشادہ شد مراورا درے

في الدعاء فتحت له أبواب الإجابة وأوحى الله تعالى إلى داود

در دعا کشادہ شد مراورا درہاے اجابت و وحی کرد خداے تعالے بسوے داود

عليه السلام قل للظلمة لا يدعوني فإني أوجبت على نفسي

[illegible] بگو ظالمانرا کہ دعا نکنند مرا کہ ہر آئینہ من واجب کردہ ام بر ذات خود

أن أجيب ولي إذا أجبت الظلمة لعنتهم وقيل إن الله

کہ جواب دہم کسیے را کہ دعا کند ہر آئینہ من ہرگاہ جواب دہم ظالمانرا لعنت میکنم ایشانرا مراد گفتہ شد کہ



تعالى يحب دعوة المؤمن في الوقت إلا أنه يؤخر إعطاء

تعالی دوست میدارد دعای مومن را در حال — مگر اینکه تاخیر میکند دادن

مراده ليدعوه فيسمع صوته يدل عليه ما روي عن محمد

مراد او را تا آنکه دعا میکند مومن مر خدا را پس بشنود خدا آواز او را و دلالت میکند بر آن

بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه

بن منکدر از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم

إن العبد ليدعو الله عز وجل وهو يحبه فيقول الله تعالى

که بنده هر آینه دعا میکند خدای عز و جل را و حال آنکه دوست میدارد خدا او را پس میگوید

يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته وأخرها فإني أحب

ای جبرائیل قضا کن این بنده مرا حاجت او و تاخیر دار آن حاجت را که من دوست

أن لا أزال أسمع صوته وإن العبد ليدعو الله عز وجل و

که همیشه بشنوم آواز او را و هر آینه بنده دعا میکند خدای تعالی را و

هو يبغضه فيقول يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته

حال آنکه خدا دشمن میدارد او را پس میگوید خدا ای جبرائیل روا کن این بنده مرا حاجت او

بإخلاصه وعجلها فإني أكره أن أسمع صوته وقيل إن يحيى

بسبب اخلاص او و زود کن که هر آینه من مکروه میدارم که بشنوم آواز او را و گفته شد که یحیی

بن سعيد قال رأيت رب العزة في المنام فقلت يا رب كم

بن سعید گفت دیدم پروردگار را در خواب پس گفتم ای پروردگار چند

أدعوك فلا تستجيب لي فقال يا يحيى إني أحب صوتك وقال

دعا میکنم ترا پس اجابت نمیکنی مرا گفت ای یحیی من دوست میدارم آواز ترا و گفت

بعضهم إن للدعاء آدابا وشرائط هي أسباب الإجابة ونيل

بعض ایشان که مر دعا را ادب است و شرایط که اسباب اجابت است و رسیدن

المنى فمن راعاها وأكملها كان من أهل الإجابة ومن أغفلها

امید است پس کسی که نگاه داشت آن را و تمام کرد آن را باشد از اهل اجابت و هر که غافل شد از آن

أو أخل بها فهو من أهل الاعتداء في الدعاء وقيل إنه سئل

یا خلل کند در آن پس او از اهل تعدی است در دعا و گفته شد که سوال کرده شد

إبراهيم بن أدهم رحمة الله عليه فقيل له ما بالنا ندعو الله

ابراهیم بن ادهم رح پس گفته شد چیست حال ما که دعا میکنیم خدا را

فلا يستجيب لنا فقال لأنكم عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته

پس قبول کرده نمیشود دعای ما را پس گفت ابراهیم زیرا که شما شناختید رسول را پس پیروی نکردید



وعرفتم القرآن فلم تعملوا به واكلتم نعمة الله فلم تؤدوا

و آموختید شما قرآن را پس عمل نکردید بآن و خوردید شما نعمت خدای را پس ادا نکردید

شكرها وعرفتم الجنة فلم تطلبوها وعرفتم النار فلم

شکر آن و شناختید شما بهشت را پس طلب نکردید آنرا و شناختید آتش را پس

ترهبوا بها وعرفتم الشيطان فلم تحاربوه ووافقتموه

نترسیدید از آن و شناختید شیطان را پس جنگ نکردید آنرا و موافق شدید او را

وعرفتم الموت فلم تستعدوا له ودفنتم الاموات فلم

و شناختید شما موت را پس مستعد نشدید برای او را و در خاک کردید مردگان را پس

تعتبروا بهم وتركتم عيوبكم واشتغلتم بعيوب الناس

عبرت نگرفتید بآن و گذاشتید عیبهای خود را و مشغول شدید بعیبهای مردم

فصل واما النحر فقوله عز وجل وانحر والاصل في

و اما نحر پس فرمود خدای تعالی عز و جل قربانی ده و اصل در

النحر امر الله تعالى لخليله ابرهيم عليه السلام وذلك ان

قربانی دادن امر خدای تعالی است مر خلیل خود را که ابراهیم است و بیان این است که

ابرهيم خليل الرحمن لما انجاه الله تعالى من نار نمرود

ابراهیم خلیل الرحمن هرگاه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود

الجبار وسلمه من كيده وعذابه قال اني ذاهب الى ربي

جبار و سلامت داشت او را از مکر او و عذاب او گفت ابراهیم بدرستی من رونده ام بسوی

يعني مهاجرا الى ربي يعني الى رضاء ربي بارض المقدسة

یعنی هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود یعنی بسوی رضای پروردگار خود در زمین مقدس

سيهديني لدينه وهو عليه السلام اول من هاجر من

سرانجام که هدایت کند مرا بدین خود و آن ابراهیم ع نخستین کسی است که هجرت کرد از

خلق الله في دين الله عز وجل فهاجر ومعه لوط وسارة

خلق خدای تعالی در دین خدای عز و جل پس هجرت کرد و با او بود لوط و ساره

اخت لوط وهو ابن خال ابرهيم عليه السلام فلما قدم

خواهر لوط و او خاله زاده ابراهیم ع بود پس هرگاه آمد

الارض المقدسة سال ربه الولد قال رب هب لي من

زمین مقدس را سوال کرد از پروردگار خود فرزند گفت پروردگار من بخشش مرا از

الصلحين يقول هب لي ولدا صالحا فاستجاب الله له

صالحان میگوید بخشش مرا فرزندے نیکوکار پس قبول کرد خدای تعالی دعاے او را

فبشرناه بغلم حليم يعني عليم وهو العالم وهو اسحق بن سارة

پس بشارت دادیم او را بفرزندے دانا دانا است و آن اسحق بن ساره است

فلما بلغ معه السعي يعني المشي الى الجبل قال يبني اني ارى

پس هرگاه رسید اسحق با وی بسعی کردن با ابراهیم یعنی رفتن همراه او بکوه عرفات گفت ای پسرک من

في المنام اني اذبحك يعني امرت في المنام بذبحك وذلك

در خواب که من ذبح میکنم ترا یعنی امر کرده شده ام در خواب بذبح تو و این امر

لنذر كان عليه فيه عليه السلام فانظر ماذا ترى فرد

از جهت نذرے بود که بود بر او [illegible] پس فکر کن چه چیز مے بینے پس جواب داد

عليه اسحق يابت افعل ما تؤمر واطع ربك فمن ثم لم يقل

بر وی اسحاق اے پدر بکن چیزے که امر کرده شده و فرمانبرداری کن پروردگار خود را

اسحق لابرهيم افعل ما رايت في المنام ورأى ذلك ابرهيم

اسحق مر ابراهیم را بکن چیزے که مے بینے در خواب و دید این خواب را ابراهیم

عليه السلام ثلث ليال متتابعات وكان ابرهيم صام وصلى

سه شب پے در پے و بوده ابراهیم که روزه میداشت و نماز

قبل الذبح فقال ستجدني ان شاء الله من الصبرين على الذبح

پیش از ذبح پس گفت اسحاق زود است که بیابی مرا انشاء الله از صابران بر ذبح کردن

فلما اسلما يقول سلما لامر الله تعالى وطاعته وتله للجبين

پس هرگاه انقیاد کردند هر دو و میگوید انقیاد کردند مر امر خدا تعالی را و بندگے او را پس انداخت او را

يقول كبه على جبهته فلما اخذ بناصيته ليذبحه لله

پس هرگاه گرفت پیشانے او را تا ذبح کند او را برای

علم الله منهما الصدق فقال الله عز وجل وناديناه ان

دانست خدائے تعالی از ایشان هر دو راستی و فرمود عز وجل و ندا کردیم او را که

يابرهيم قد صدقت الرءيا في ذبح ابنك فخذ الكبش

ای ابراهیم بتحقیق راست کردی خواب خود را در ذبح کردن پسر خود پس بگیر گوسفند را و

اذبحه فداء ابنك قال الله عز وجل وفديناه بذبح عظيم

ذبح کن فدائے پسر خود فرمود خدا [illegible] و فدا دادیم آن اسحاق را بذبح بزرگ

واسم الكبش رزين كان من الوعول يرعى في الجنة اربعين

و نام گوسفند زرین بود و بود آن گوسفند از بزهائے که مے چرید در بهشت چهل سال

سنة قبل ان يذبح وقيل انه هو الكبش الذي قرب به

پیش از ذبح کردن و گفته شد که آن گوسفند است که قربانے داد [illegible]



هابيل بن آدم المقتول شهيداً عليه السلام وكان يرعى في الجنة

هابيل بن آدم ع کشته شد شهید ع و بود آن گوسفند که میچرید در بهشت

قد فدي به اسحق النبي عليه السلام من الذبح وان الله عز وجل

تحقیق فدا کرده شد بان اسحق نبی ع از ذبح و بدرستی که خدای عزوجل

انا كذلك نجزي المحسنين يعني هكذا نجزي كل محسن فجزاه

ما اینچنین جزا میدهیم نیکوکاران را یعنی اینچنین جزا میدهیم هر نیکوکار را پس جزا داد او را

الله خيراً باحسانه بطاعته لأمر الله تعالى في الذبح لابنه

خدا نیکو بسبب نیکی او از طاعت او مر امر خدای تعالی را در ذبح کردن مر پسر خود را

اسحق وقيل ان المأمور بذبحه انما هو اسمعيل عليه السلام

که اسحق بود و گفته شد که مامور بذبح اسمعیل ع بود نه اسحق ع

ثم قال الله عز وجل ان هذا لهو البلوء المبين يعني لنعيم

بعد فرمود خدای تعالی که بدرستی این نعمت ظاهر است یعنی نعمت

المبين حين عفا عنه وفداه بالكبش وقيل انه لما وضع

ظاهر است وقتیکه عفو کرد از آن ابراهیم و فدا داد پسر او را بگوسفند و گفته شد که هرگاه نهاد

الخليل عليه السلام السكين على حلق ولده نودي ان يا ابرهيم

خلیل ع کارد بر حلق پسر خود ندا کرده شد که ای ابراهیم

خل ولدك فان مرادنا لم يكن قرباناً بالولد ولما كان مرادنا

بگذار فرزند خود را پس بدرستی مراد ما نبوده است قربانی پسر و چون این نیست که مراد ما

خلو القلب من محبة الولد ولهذا قيل انه ذكر في بعض الكتب

خالی کردن دلست از محبت پسر و از این جهت گفته شد که یاد کرده شد در بعض کتاب

ان ابرهيم عليه السلام لما اراد ان يذبح ولده قال في سره

که ابراهیم ع هرگاه اراده کرد که ذبح کند پسر خود را گفت در باطن

يا رب اني لو كان هذا الذبح على يد غيري لكان خيراً فقال

ای پروردگار اگر میبود این ذبح بر دست غیر من هر آینه می بود بهتر فرمود

الله تعالى لا يكون الا على يدك فقالت الملائكة يا ربنا

خدای تعالی نباشد مگر بر دست تو پس گفتند ملایکه ای پروردگار ما

لما فعلت هكذا قال حتى يزيد بلاء على بلاء فقالت الملئكة

از چه کردی اینچنین فرمود تا زیاده شود بلا بر بلا پس گفتند فرشتگان

لم ذلك قال حتى لا يحب احداً غيري فاني لا اقبل الشريك في

چرا است آن فرمود تا دوست ندارد هیچکسی را جز من که من قبول نمیکنم شریک را در



الحب بابراهيم عليه السلام احب ولده فابتلى بذبحه و
يعقوب احب يوسف فغاب عنه اربعين سنة وابتلى
بفراقه ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم احب الحسن والحسين رض وعلقا
بقلبه فجاء جبريل واخبره بان احدهما يسم والاخر يقتل
حتى لا يحب مع الحبيب سواه فصل وليستحب ان يرجع
المؤمن الى صلوة العيد في طريق ان يرجع في طريق اخرى لما
روى ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ يوم العيد في طريق ورجع
في طريق اخر فاختلف الناس في ذلك فقال اكثرهم انما اراد
بذلك اختلاف حرز المشركين لعسكره فخالف بين الطريقين
ليختلف الحرز وقال اخرون انما قصد بذلك الاختصار
في الرجوع كانه سلك الطريق الاطول في الممر لكثرة الحسنات
ورجع في الاقصر وقال اخرون لما مضى في طريق شهدت له
الارض ثم رجع في طريق لتشهد له الارض الثانية وقيل
انه عليه السلام مضى على حي من الاحياء ثم رجع على غيرهم
ليساوي بينهم في الاكرام لان رؤيته عليه السلام كانت


رحمة قال الله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعلمين و
رحمت فرمود خداے تعالے و نفرستادیم ترا مگر رحمت از بهر عالمیان و
قيل ان الارض تفتخر بوطي النبي صلى الله عليه وغيره من الانبياء
گفته شده که زمین فخر میکند بر سپر کردن ... و دیگر از پیغمبران
والاولياء وسعيهم عليها فاراد صلى الله عليه ان يساوي بين البقعتين
و دوستان خدا و برفتن ایشان بر آن زمین پس قصد کرد که برابری کند میان هر دو قطعه زمین
لكيلا تفتخر بعضها على بعض وقيل انه عليه السلام كان
تا فخر نکند بعض آن زمین بر بعض دیگر و گفته شد که آنحضرت م بود
قد سلك الى المصلى في طريق وقصده الحقيقة الى الله عز
تحقیق رفت بسوی نمازگاه در راهے و قصد او در حقیقت بسوے خداے عز جل بود
وجل ثم اراد الرجوع الى الاهل والوطن والطين والماء المعروف
پس اراده کرد برگشتن بسوے اهل و وطن و گل و آب که معروف و
المعهود ذكره ان يسلك الى الله تعالى طريقا لم يسلكه الى غيره
معهود است پس مکروه داشت که رود بسوی خدا تعالی راهے ... بسوی غیر او
فرجع في طريق آخر وقيل انه عليه السلام لو لم يرجع في طريق
پس باز گشت در راه دیگر و گویند که آنحضرت م اگر بر نگشتے در راه دیگر
آخر لوجب على الناس لاستنان به عليه السلام وتعذر
هر آینه واجب شده بر مردم بجا آوردن سنت آنسرور م و دشوار میشد
عليهم التفرق بعد صلوة العيد الى منازلهم فاراد ان يبين
بر آن اصحاب جدا شدن بعد نماز عید بسوے منزلهاے خود پس خواست که بیان کند
التوسعة عليهم في الرجوع في اي طريق شاؤا وقيل انه
فراخے را بر ایشان در بازگشتن در هر راه که خواهند و گفته شد که آنسرور
صلى الله عليه فزع من مكيدة الكفار والمنافقين وقيل انه كان
م ترسید از مکر کفاران و منافقان و گفته شده است که آنحضرت م بود
يتصدق على من كان معه فكان يرجع في طريق آخر حتى يتوفر
صدقه میداد کسیکه بود با او م پس بود که باز گشت در راه دیگر تا وافر شود
الصدقة على الفقراء وقيل انه كان يفعل ذلك لاجل ازدحام
صدقه بر درویشان و گفته شده که بود آنسرور م که میکرد این کار از جهت ازدحام
الناس عليه صلى الله عليه **فصل في فضيلة يوم النحر والاضحية**
مردم بر آنسرور صلے الله علیه وسلم در بیان فضیلت روز نحر و روز عید اضحی

رَوَى عَبْدُ اللهِ بْنُ قُرْطٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ

روایت کرد عبد الله بن قرط گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگترین

الْأَيَّامِ عِنْدَ اللهِ يَوْمُ النَّحْرِ وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ

روزها نزدیک خدای تعالی روز قربانیست و روایت کرده شده است که پیغمبر فرمود فاطمه را

قُومِي إِلَى أُضْحِيَتِكِ فَاشْهَدِيهَا فَإِنَّهُ يُغْفَرُ لَكِ بِأَوَّلِ قَطْرَةٍ

برخیز بسوی قربانی خود پس حاضر باش برو که آمرزیده میشود ترا باول قطره

يَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلْتِ وَقُولِي إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَ

که بچکد از خون آن هر گناهی که کرده و بگوی که نماز من و عبادت من و

مَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ

زندگی من و موت من خدای راست که پروردگار عالمیان است روایت کرده شده از پیغمبر که

قَالَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِلٰهِي مَا ثَوَابُ مَنْ ضَحَّى مِنْ أُمَّةِ

فرمود که داود علیه السلام گفت الهی چیست ثواب کسیکه قربانی کرد از امت

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابُهُ أَنْ تُعْطَى بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهَا

محمد ص فرمود خدای عز و جل ثواب او آنست که داده میشود مقابل هر موی آن

عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ

ده نیکی محو کرده شود از وی ده بدی و برداشته شود مر او را ده

دَرَجَاتٍ فَقَالَ إِلٰهِي فَمَا ثَوَابُهُ إِذَا شُقَّ بَطْنُهَا قَالَ إِذَا انْشَقَّ

درجه پس گفت الهی پس چیست ثواب او هرگاه که پاره شود شکم آن فرمود هرگاه پاره

الْقَبْرُ عَنْهُ أَخْرَجَهُ اللهُ تَعَالَى آمِنًا مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَمِنْ

گور از آن برآرد او را خدای تعالی در حالیکه ایمن باشد از گرسنگی و تشنگی و از

أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ يَا دَاوُدُ لَهُ بِكُلِّ بَضْعَةٍ مِنْ لَحْمِهَا طَيْرٌ فِي

خوف های قیامت ای داود مر او را مقابل هر پاره گوشت از گوشت او جانوری

الْجَنَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ وَبِكُلِّ كُرَاعٍ مِنْهَا مَرْكَبٌ مِنْ مَرَاكِبِ

بهشت مانند شتر بختی و مقابل هر پاره از آن قربانی ستوریست از ستورهای

الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى جَسَدِهَا قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ

بهشت و مقابل هر موی که بر جسم اوست کوشکیست در بهشت و مقابل هر موی

عَلَى رَأْسِهَا جَارِيَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ أَمَا عَلِمْتَ يَا دَاوُدُ أَنَّ

که بر سر اوست کنیزکیست از حور عین آیا ندانستی ای داود که

الضَّحَايَا هِيَ الْمَطَايَا وَأَنَّ الضَّحَايَا تَمْحُو الْخَطَايَا وَتَدْفَعُ الْبَلَايَا

[illegible]

مُرْ بِالضَّحَايَا فَاِنَّهَا فِدَآءُ الْمُؤْمِنِ كَفِدَآءِ اِسْحٰقَ مِنَ الذَّبْحِ

بفرمای بقربانیها پس ایشان فدای مومن ست مانند فدای اسحق ع از ذبح

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَحْسِنُوْا ضَحَايَاكُمْ فَاِنَّهَا مَطَايَاكُمْ يَوْمَ

و فرمود نبی ع نیکو کنید قربانیهای خود را پس این مرکبهای شماست روز

الْقِيٰمَةِ وَرُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رَضِ قَرَءَ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ اِلَى

قیامت و روایت کرده شده ست که علی رض خواند روزیکه حشر کنیم پرهیزگاران را بسوی

الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ثُمَّ قَالَ وَهَلْ يَكُوْنُ الْوَفْدُ اِلَّا رُكْبَانًا عَلٰى نَجَائِبِهِمْ

رحمان در حال که سواران باشند پس گفت نمی باشد وفد مگر جماعه سواران بر شتران برگزیده خویش

وَنَجَائِبُهُمْ ضَحَايَاهُمْ يُؤْتَوْنَ بِنُوْقٍ لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا

و شتران ایشان قربانیهای ایشان اند داده میشوند ایشانرا ناقها که ندیده ست خلائق مانند آن

عَلَيْهَا رِحَالَةٌ مِنَ الذَّهَبِ وَاَزِمَّتُهَا الزَّبَرْجَدُ ثُمَّ يَنْطَلِقُ

بر آن ناقها پالانهاست از زر و مهارهای آن از زبرجد پس ترک میروند

بِهِمْ اِلَى الْجَنَّةِ حَتّٰى يَقْرَعُوْا بَابَهَا وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بایشان بسوی بهشت تا اینکه بزنند در بهشت را و روایت کرده شده ست از نبی ع

اَنَّهٗ قَالَ ضَحُّوْا وَطِيْبُوْا بِهَا نَفْسًا فَاِنَّهٗ مَنْ اَخَذَ اُضْحِيَّتَهٗ

که فرمود قربانی کنید و خوش کنید بآن نفس را پس بدرستی شان اینست کسیکه گرفت قربانی

فَاسْتَقْبَلَ بِهَا الْقِبْلَةَ كَانَ دَمُهَا وَشَعْرُهَا مَحْصُوْرًا لَهٗ

پس مستقبل قبله باشد بآن قربانی باشد خون و موی او نگهداشته شده برای او

اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَاِنَّ الدَّمَ اِذَا وَقَعَ فِي التُّرَابِ فَاِنَّمَا يَقَعُ فِيْ

تا روز قیامت پس بدرستیکه خون وقتیکه افتد در خاک جز این نیست که می افتد در

حِرْزِ اللّٰهِ اَنْفِقُوْا يَسِيْرًا تُؤْجَرُوْا كَثِيْرًا وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

نگهبانی خدا خرج کنید کم را مزد داده میشوید بسیار و روایت کرده شده ست که نبی

دَعَا بِكَبْشَيْنِ اَمْلَحَيْنِ اَقْرَنَيْنِ عَظِيْمَيْنِ فَاَضْجَعَ اَحَدَهُمَا وَقَالَ

طلبید دو نر ابلق شاخدار بزرگ پس بر پهلو خوابانید یکی را و گفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ

ای بار خدا این از

مُحَمَّدٍ وَعَنْ اَهْلِ بَيْتِهٖ ثُمَّ بِالْاٰخَرِ ثَنّٰى وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ

محمد ست و از اهل بیت او پس بدیگر دوم بار خوابانید دوم را و گفت

اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَعَنْ اُمَّتِهٖ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ

ای بار خدا این از محمد ست و از امت او و روایت ست از جابر بن عبد الله



النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين يوم النحر واخبرنا هبة الله

عن محمد بن احمد بن الحارث المعدل الكوفي قال انبا القاضي

محمد بن محمد بن عبد الله الجعفي انبا محمد بن جعفر الاشجعي

انبا علي بن المنذر الطرقي انبا ابن فضيل عن هشام عن

عروة عن ابيه عن عائشة رضه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

من قرب ضحيته يوم النحر لينحرها قربه الله تعالى الى

الجنة فاذا انحرها غفر الله له باول قطرة تقطر من دمها

ويجعلها الله تعالى له مركبا يوم القيمة الى المحشر ويعطى

بعدد شعرها وصوفها حسنات وروى عن انس بن مالك

ان النبي صلى الله عليه ضحى بكبشين اقرنين املحين فكان يذبح

ويسمي ويضع رجله على صفحتها قال ابو عبيد الاملح ما

فيه بياض وسواد والسواد اكثر وينظر في سواد ويبرك في

سواد وروت عائشة رضه انه امر النبي صلى الله عليه بكبش اقرن يطاء

في سواد ويبرك في سواد فاتي به فضحى به فاضجعه وذبحه فقال

بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد وقال اصحابنا



الحديث قوله ويطأ في سواد وينظر في سواد معناه

حدیث قول او وپا نهد در سواد و بنگرد در سواد معنی او اینست

لكثرة شحمه ولحمه ما يظل في ظل نفسه وينظر فيه ويبرك

از جهت بسیاری پیه او وگوشت او چیزیست که میرود در سایه نفس خود و نظر میکند در وی و می

فيه وقال أهل اللغة معنى السواد في هذا الموضع أي كان أسود

در آن سایه و گفته اند اهل لغت معنی سواد در اینجا آنست که باشد هر دو دست سیاه

اليدين والعينين والركبتين فصل في صلوة ليلة الأضحى

سیاه و هر دو چشم او و هر دو زانوی او در بیان نماز شب عید اضحی

وهي أن تصلي ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب خمسة

و آن اینست که گذارد دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه پانزده

عشر مرة وقل هو الله أحد كذلك وقل أعوذ برب الفلق مثل

بار و سوره اخلاص همچنین و سوره الفلق مانند

ذلك وقل أعوذ برب الناس بعد ذلك فإذا سلم قرأ آية

این و سوره الناس نیز بعد این شمار پس هرگاه سلام دهد بخواند

الكرسي ثلاث مرات واستغفر الله خمسة عشر مرة ثم يدعو

آیة الکرسی سه بار و استغفار پانزده بار پستر دعا کند

بما شاء من خير الدنيا والآخرة فصل والأضحية

آنچه خواهد از نیکوئی دنیا و آخرت و قربانی دادن

سنة لا يستحب تركها لمن قدر عليها عند الإمام أحمد و

سنت است مستحب نیست ترک دادن آن کسی را که مقدور داشته باشد بر آن نزد امام احمد و

مالك والشافعي رحمة الله عليهم وعند غيرهم هي واجبة و

مالک و شافعی رح و نزد غیر ایشان واجب است و

الأصل في استحبابها دون وجوبها ما روي عن ابن عباس

اصل در مستحب بودن آن بغیر وجوب آن آنست که روایت کرده شد از ابن عباس

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالنحر وهو لكم سنة وفي خبر

از نبی ص که فرمود امر کرده شدم به قربانی و آن بر شما سنت است و در حدیث

آخر ثلث علي فرض ولكم تطوع النحر والوتر وركعتا الفجر و

دیگر است که سه چیز است که بر من فرض است و بر شما نفل قربانی دادن و وتر و دو رکعت فجر و

في حديث أم سلمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل العشر

در حدیث ام سلمه است گفت فرمود رسول الله ص هرگاه که در آید دهه

وإذا أراد أحدكم أن يضحي فلا يمس من شعره ولا بشره شيئا لتعلق

و خواست یکے از شما کہ قربانی کند پس مس نکند موی و از ظاهر جرم او چیزے را بعلت

الأضحية بالإرادة وما كان واجبا بالشرع لا يتعلق بالإرادة

قربانی را بخواهش هر کس و هرچه واجبست در شرع وابسته بارادہ نیست

فصل وأفضلها الإبل ثم البقر ثم الغنم ولا يجزي إلا

و بهترین قربانی شتر است بعد گاو و بعد گوسفند و بسند نمیشود مگر

الجذع من الضأن والثني من غيره أما الجذع فهو ما كمل له

جذع از قسم گوسفند و ثنی از غیر او اما جذع پس آن بچه ایست که کامل

ستة أشهر والثني من المعز ما كمل له سنة ومن البقر ما كمل

شش ماه و ثنی از بز بچه ایست که کامل شده است یکسال و از گاو بچه ایست که تمام

له سنتان ومن الإبل ما كمل له خمس سنين وتجزي الشاة

مر او را دو سال و از شتر بچه ایست که کامل شده باشد مر او را پنج سال و بسند میشود بز

عن واحد والبدنة من الإبل والبقر عن سبعة وأفضل

از یک کس و بدنه از شتر و گاو از هفت کس و بهترین

الضحايا الشهب ثم الصفر ثم السود والأفضل أن يذبحها

قربانیها سفید است بعد ازان زرد بعد ازان سیاه و بهتر آنست که ذبح کند

بنفسه فإن لم يحسن فليشاهد ذبحها ويأكل ثلثها و

بدست خود و اگر نیکو نداند پس ببیند ذبح کردن آن و بخورد سوم حصه او و

يهدي ثلثها ويتصدق بثلثها ويجتنب فيها المعيبة

هدیه دهد سوم حصه او و صدقه کند سوم حصه او و پرهیز کند در آن قربانی عیب ناک را

والعيوب خمسة فلا يضحي بعضباء القرن والأذن وهي

و عیب ها پنج اند پس قربانی نکنند شکسته شاخ و بریده گوش را و آن

ما ذهب أكثر أذنها أو قرنها وقيل ما ذهب ثلث أذنها

چیزیست که رفته باشد اکثر گوش او یا شاخ او و گویند که چیزیست که رفته باشد سوم حصه

أو قرنها وكذلك لا يضحي بالجماء لأنها كالعضباء في أصح

گوش او یا شاخ او و همچنین قربانی نکنند بے شاخ را زیرا که آن همچو عضباست در صحیح ترین

القولين ولا بالعوراء البين عورها وهي ما انخسفت عينها

دو قول و نه یکچشمے که ظاهرست کوری او و آن عبارت از چیزیست که تاریک شده است چشم او

وذهبت ولا بالعجفاء التي لا تنقي وهي الهزيلة التي لا

و رفته است و نه بگوسفند لاغری که هلاک کرده شود و آن لاغریست که [illegible]



لا تجزئ فيها ولا بالعرجاء البين عرجها وهي التي لا تقدر
على المشي مع السرح ولا المشاركة في العلف لضعفها ولا
بالمريضة البين مرضها ولا بالجرباء لأن جربها يفسد
اللحم وقد نهى النبي صلى الله عليه أن يضحى بالمقابلة وهي ما قطع
شيء من مقدم أذنها وبقي معلقا ولا بالمدابرة وهي ما قطع
شيء من خلف أذنها ولا بالخرقاء وهي ما ثقب الكي أذنها
ولا بالشرقاء وهي ما شق الكي أذنها وذلك محمول على نهي
تنزيه لا على نهي تحريم والأولى أن يجتنب ذلك وإن ضحى
بها جاز وأيام النحر ثلثة يوم العيد بعد الصلوة أو قدرها
ويومان بعده هو مذهب أكثر الفقهاء وقال الشافعي ره
يوم العيد وأيام التشريق الثلاثة والذي ذكرنا من أنه
ثلاثة أيام منقول عن عمر وعلي وابن عباس وأبي هريرة
رضوان الله تعالى عليهم أجمعين ومن ضحى قبل صلوة الإمام
فهي شاة لحم لا يحصل له بذلك ثواب الأضحية لما روي
عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه



يوم النحر بعد الصلوة فقال من صلى صلوتنا ونسك نسكنا

روز قربانی بعد نماز پس فرمود کسیکه نماز گزارد نماز ما و قربانی کرد قربانی ما

فقد اصاب اصحاب النسك ومن نسك قبل الصلوة فتلك

پس تحقیق رسید اصحاب قربانی را و کسیکه قربانی کرد پیش از نماز پس آن

شاة لحم فقام ابو بردة بن نيار رضه فقال يا رسول الله لقد

گوسفند گوشت است پس برخاست ابو برده بن نیار رض پس گفت یا رسول الله هر آینه

نسكت قبل ان اخرج الى الصلوة وعرفت ان اليوم يوم اكل

قربانی کردم پیش از آنکه برآیم بسوی نماز و دانستم که امروز روز خوردن

وشرب فتعجلت واكلت واطعمت اهلي وجيراني فقال رسول

و نوشیدن است پس شتاب کردم و خوردم و خورانیدم اهل خود را و همسایگان خود را پس فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم تلك شاة لحم فقال ان عندي عناقا جذعة

الله ص آن گوسفند گوشت است پس گفت ابو برده بدرستی نزد من بزغاله ششماهه است

هي خير من شاتي لحم فهل تجزي عني فقال صلى الله عليه وسلم نعم ولا تجزي

آن بهتر است از دو گوسفند گوشت پس آیا بسنده است از من پس فرمود ص بلی و بسنده نیست

عن احد بعدك وعن الاسود بن قيس قال شهدت النبي صلى الله عليه وسلم

از هیچکس بعد از تو و روایت است از اسود بن قیس گفت دیدم نبی ص را

يوم النحر مر بقوم ذبحوا قبل الصلوة فقال صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل

روز قربانی که گذشت بقومی که ذبح کرده بودند پیش از نماز پس فرمود ص هر که ذبح کرد پیش از

الصلوة فليعد وفي بعض الاخبار من كان ذبح قبل ان يصلي

نماز پس گو که باز گرداند و در بعضی احادیث است هر که باشد که ذبح کرد پیش از آنکه نماز گزارد

فليعد اخرى مكانها ومن لم يكن ذبح فليذبح فصل

پس باید که باز گرداند دیگرے بجای او و کسیکه نبوده است که ذبح کرده پس بگو که ذبح کند

في ذكر ايام التشريق قال الله تعالى واذكروا الله في ايام

در ذکر ایام التشریق فرمود خدای تعالی و یاد کنید خدا را در روزهای

معدودات يعني بالذكر التكبير ادبار الصلوات وعند

شمرده مراد بآن یاد کردن تکبیر است پس از نمازها و نزدیک

الجمرات يكبر مع كل حصاة وغيرها من الاوقات يستحب ذلك

ادا جمرات سنگریزه ها با هر سنگ ریزه از اوقات مستحب است این

من اول العشر الى اخر ايام التشريق قوله في ايام معدودات

از اول دهه تا آخر روزهای تشریق قوله تع در روزهای شمرده شده



يعني أيام التشريق أيام منى لثلاث وأما المعلومات
یعنے روزہاے تشریق … وأما معلومات
فهي أيام العشر وعلى هذا أكثر العلماء يدل عليه قوله تعالى
پس آن دہ روز است و برین حدیث بسیارے علما … دلالت میکند … قوله تعالی
فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه وإنما يكون التعجل في
پس کسیکه شتاب کرد در دو روز پس نیست گناه بر او و جز این نیست که باشد شتاب کردن
أيام التشريق في يومين منها أو جميع الثلاث قال ابن
ایام تشریق در دو روز از انها یا همه سه روز گفت ابن
عباس رض أمر الله تعالى بذكره في الأيام المعدودات وهي أيام
عباس رض امر کرد خدا تعالی بذکر خویش در ایام شمرده شده و آن ایام
التشريق ثلاثة أيام بعد النحر وجعلها معدودة لقلتها
تشریق است سه روز پس از قربانی و گردانید آن را … شمرده شده از جهت
في أيام عمرك كقوله تعالى في شهر رمضان أياما معدودات
در روزهاے عمر تو مانند گفتن خدا … در حق ماه رمضان ایام معدودات
لقلتها من بين الشهور كما قال تعالى وشروه بثمن بخس
از بسیار کم بودن آن از میان ماهها و چنانچه فرمود خدائے تعالی … یوسف را ببهاے
دراهم معدودة وقيل إنما سميت معدودة لأنها تعد
درهمهاے چند و گفته شده است نامیده شد معدوده زیرا که آن شمرده شود
من أيام الحج يفرغ فيها مما عليه من أفعال الحج من البيتوتة
از روزهاے حج پس فارغ میشود حاجی در آن ایام … از افعال حج از شب بودن
بمزدلفة ورمي الجمار بمنى وقال الزجاج تستعمل المعدودات
در مزدلفه و انداختن سنگ ریزه در منی و گفت زجاج استعمال کرده میشود معدودات
في اللغة للشيء القليل فسميت بذلك لأنها ثلاثة أيام
در لغت بر چیز اندک پس نامیده شد بآن از جهت آنکه سه روز است
فالأيام المعدودات ثلاثة أيام التشريق والذكر المأمور
پس ایام معدودات سه روز تشریق است و ذکر امر کرده شده
فيها التكبير عن نافع عن ابن عمر رض أنه قال الأيام المعدودات
در آن ایام تکبیر است روایت است از نافع از ابن عمر رض که گفت ایام معدودات
ثلاثة أيام يوم النحر ويومان بعده وقال إبراهيم النخعي
سه روز است روز قربانی و دو روز … پس ازان و گفت ابراهیم نخعی



المعدودات أيام العشر والمعلومات أيام النحر وسبب
أمر الله تعالى المسلمين بالذكر في هذه الآية والتي قبلها
قوله عز وجل فاذكروا الله كذكركم آباءكم على ما ذكر المفسرون
أن العرب كانوا إذا فرغوا من حجهم وقفوا عند البيت و
ذكروا مآثر آبائهم ومفاخرهم وكان الرجل يقول إن أبي
كان يقري الضيف ويطعم الطعام وينحر الجزور ويفك
العاني ويجز النواصي ويفعل كذا وكذا ويتفاخرون بذلك
فأمرهم الله عز وجل بذكره فأنزل الله عز وجل فاذكروا الله
كذكركم آباءكم أو أشد ذكرا إلى قوله تعالى واذكروا الله
في أيام معدودات وقال جل وعلا فاذكروني فأنا الذي فعلت
ذلك بكم وبآبائكم وأحسنت إليكم وإليهم وقال السدي
كانت العرب إذا قضت مناسكها وأقاموا بمنى يقوم الرجل
فيسأل الله عز وجل ويقول اللهم إن أبي كان عظيم
الجفنة عظيم القبة كثير المال فأعطني مثل ذلك ليس
يذكر الله عز وجل إنما يذكر آباءه ويسأل أن يعطي في دنياه

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى هٰذِهِ الْآيَةَ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَطَاءٌ وَالرَّبِيعُ

پس نازل کرد خدا تعالی این آیت را گفت ابن عباس وعطا وربیع

وَالضَّحَّاكُ مَعْنَاهُ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالَى كَذِكْرِ الصِّبْيَانِ

وضحاک معنی آن آیت اینست پس یاد کنید خدا تعالی را مانند یاد کردن کودکان

الصِّغَارِ الْآبَاءَ وَهُوَ قَوْلُ الصَّبِيِّ أَوَّلَ مَا يَفْصَحُ وَيَفْقَهُ

پدران را و آن گفتن کودکست اول بار که گویا میشود و میفهمد

كَلَامَ أَبِيهِ وَأُمِّهِ ثُمَّ يَلْهَجُ بِأَبِيهِ وَأُمِّهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ مَالِكٍ عَنْ

سخن را اب وامه بسیار حریص شود به پدر و مادر خود روایت است از عمر بن مالک از

أَبِي الْجَوْزَاءِ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رض أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ

ابی جوزا گفت گفتم مر ابن عباس را رض خبر ده مرا از قول خدای تعالی عزوجل

وَجَلَّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا وَقَدْ يَأْتِي

پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را وگاه هست که می آید

عَلَى الرَّجُلِ يَوْمٌ لَا يَذْكُرُ فِيهِ أَبَاهُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَيْسَ كَذٰلِكَ

بر مرد روزیکه یاد نمیکند در آن روز پدر خود را پس گفت ابن عباس رض نیست معنی این

وَلٰكِنْ أَنْ تَغْضَبَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عُصِيَ أَشَدَّ مِنْ غَضَبِكَ

ولیکن مراد اینست که خشمناک شوی از محبت خدای عزوجل وقتیکه بیفرمانی او کرده شود سخت تر از خشم

لِوَالِدَيْكَ إِذَا شُتِمَا وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ

از محبت پدر و مادر تو وقتیکه دشنام داده شوند و مرویست از محمد بن کعب پس یاد کنید خدا را

كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا يَعْنِي بَلْ أَشَدَّ كَقَوْلِهِ أَوْ يَزِيدُونَ

مانند یاد کردن شما پدران خود را بل زیاده تر یعنی او یعنی بل ست مانند قول خدا تعالی

أَيْ بَلْ يَزِيدُونَ قَالَ مُقَاتِلٌ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا أَيْ أَكْثَرَ ذِكْرًا كَقَوْلِهِ

بلکه زیاده ازان گفت مقاتل او یعنی اکثر ست مانند قول خدا تعالی

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً **فَصْلٌ** وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ عَزَّ

یعنی بیشتر از روی سختی و بیشتر از روی ترس و تحقیق نامید خدا عزوجل

وَجَلَّ أَشْيَاءَ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرًا مِنْ ذٰلِكَ سَمَّى التَّوْرٰيةَ ذِكْرًا فَقَالَ

چند چیز را در قرآن ذکر بعضی ازان نامید توریت را ذکر پس فرمود

عَزَّ وَجَلَّ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَسَمَّى

پس سوال کنید اهل توریت را اگر هستید شما نمیدانید و نامید

الْقُرْآنَ ذِكْرًا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ وَسَمَّى

قرآن را ذکر فرمود خدا تعالی و این ذکر یعنی قرآن با برکت است که فرستادیم ما او را



اللوح المحفوظ ذكرا قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من

بعد الذكر يعني من بعد اللوح المحفوظ وسمى الموعظة ذكرا

قوله عز وجل فلما نسوا ما ذكروا به وسمى الرسول ذكرا

قوله عز وجل قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا والخبر ذكرا

قوله عز وجل هذا ذكر من معي وذكر من قبلي والشرف ذكرا

قوله عز وجل انه لذكر لك ولقومك والتورية ذكرا

قوله عز وجل ذلك ذكرى للذاكرين والصلوة ذكرا

قوله عز وجل فاذكروا الله كما علمكم وسمى صلوة العصر ذكرا

قوله عز وجل اني احببت حب الخير عن ذكر ربي يعني صلوة العصر

والجمعة ايضا ذكرا قوله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله والشفاعة ذكرا

قوله عز وجل اذكرني عند ربك وسمى الطاعة ذكرا

قوله عز وجل فاذكروني اذكركم معناه اذكروني بالطاعة

اذكركم بالمغفرة وسمى الندامة ذكرا قوله عز وجل اذا

ظلموا انفسهم ذكروا الله اي ندموا بالقلب واستغفروا

باللسان وسمى التكبير ذكرا قوله عز وجل واذكروا الله في

أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ يَعْنِي أَيَّامَ التَّشْرِيقِ فَصْلٌ وَاخْتَلَفَ

روزهای شمرده یعنی روزهای تشریق و اختلاف کرده

لِمَ سُمِّيَتْ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ فَقَالَ قَوْمٌ لِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا

که چرا نامیده شد ایام التشریق باین نام پس گفت قومی بدرستی مشرکان بوده اند

يَقُولُونَ أَشْرِقْ ثَبِيرُ كَيْمَا نُغِيرُ يَعْنِي اُدْخُلْ فِي الشُّرُوقِ يَا ثَبِيرُ

که میگفتند سپید شو ای ثبیر تا بدویم یعنی درآ در روشنی ای ثبیر

وَهُوَ اسْمُ جَبَلٍ كَيْمَا نُغِيرُ أَيْ كَيْمَا نَدْفَعُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا لَا

وآن نام کوهی است تا که برویم زیرا که ایشان بوده اند که

يَدْفَعُونَ وَلَا يُفِيضُونَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تُشْرِقَ

نمی رفتند و فرود نمی آمدند از مزدلفه مگر پس از روشنی

الشَّمْسُ فَجَاءَ الْإِسْلَامُ فَأَبْطَلَ ذَلِكَ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ أَيَّامَ

آفتاب پس آمد اسلام و باطل کرد آنرا و گفته شده است جز اینکه نامیده شده

التَّشْرِيقِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُشَرِّقُونَ فِيهَا لُحُومَ الْأَضَاحِي وَ

تشریق را زیرا که ایشان بوده اند که پاره کرده خشک در آفتاب میکردند در آن ایام گوشت قربانها

تَشْرِيقُ اللَّحْمِ أَنْ يُشَرَّحَ وَيُشَرَّقَ فِي الشَّمْسِ وَيُسَمَّى الْقَدِيدُ

و تشریق گوشت اینست که پاره کرده شود و خشک کرده شود در آفتاب و نامیده میشود خشک گوشت

شَرَائِقَ اللَّحْمِ وَقِيلَ بَلْ سُمِّيَتْ لِصَلَوةِ يَوْمِ النَّحْرِ وَالتَّشْرِيقُ

شرایق اللحم و گفته شد بلکه نامیده شد بنماز روز نحر و تشریق

صَلَوةُ الْعِيدِ وَإِنَّمَا أُخِذَ مِنْ شُرُوقِ الشَّمْسِ لِأَنَّ ذَلِكَ

نماز عید را و جز این نیست که گرفته شده است از تابش آفتاب زیرا که این وقت

وَقْتُهَا وَسُمِّيَ الْمُصَلَّى الْمُشَرَّقَ لِأَنَّ النَّاسَ يَبْرُزُونَ فِيهِ لِلشَّمْسِ

وقت نماز است و نامید عیدگاه را مشرق زیرا که مردم می برآیند در اینجا برای آفتاب

فَسُمِّيَ يَوْمُ الْعِيدِ يَوْمَ التَّشْرِيقِ لِهَذَا الْمَعْنَى ثُمَّ صَارَتْ

پس نامیده شد روز عید را روز تشریق باین معنی پس گشت

أَيَّامُ التَّشْرِيقِ تَبَعًا لِلْعِيدِ وَقِيلَ لِذِي النُّونِ الْمِصْرِيِّ رَحِمَهُ

ایام تشریق تابع مر عید را و گفته شد مر ذو النون مصری را رحمه

لِمَ سُمِّيَ الْمَوْقِفُ بِالْمَشْعَرِ وَلَمْ يُسَمَّ بِالْحَرَمِ فَقَالَ لِأَنَّ الْكَعْبَةَ

چرا نامیده شد موقف را مشعر و نامیده نشد بحرم پس گفت زیرا که کعبه

بَيْتُهُ وَالْحَرَمُ حِجَابُهُ وَالْمَشْعَرُ بَابُهُ فَلَمَّا قَصَدَهُ الْوَافِدُونَ

خانه خداست و حرم پرده اوست و مشعر باب اوست پس هرگاه قصد کردند او را آینده

أوقفهم بالباب الأول ليتضرعوا إليه ثم أوقفهم

ایستاده کرد ایشان را بدر اول که تضرع کنند بسوی او پس ایستاده کرد ایشان را

بالحجاب الثاني وهو المزدلفة فلما نظر إلى تضرعهم

در پرده دوم و آن مزدلفه است پس هرگاه دید بسوی زاری ایشان

أمرهم بتقريب قربانهم فلما أن قربوها وتطهروا من

امر کرد ایشان را بدادن قربانی های ایشان پس هرگاه قربانی دادند و پاک گشتند از

الذنوب أمرهم بالزيارة على الطهارة فقيل له لم كره

گناهان امر کرد ایشان را به زیارت با پاکی پس گفته شد چرا مکروه کرده شده

الصيام في أيام التشريق قال لأن القوم زوار الله تعالى

روزه در ایام تشریق گفت از جهت آنکه گروه زوار خدای تعالی

وهم في ضيافته ولا ينبغي للضيف أن يصوم عند

و ایشان در ضیافت خدایند هستند و سزاوار نیست مهمان را که روزه دارد نزدیک

من أضافه فقيل له يا أبا الفيض ما معنى تعلق الرجل

کسیکه ضیافت کرد او را پس گفته شد مر او را ای ابو الفیض چیست معنی آویختن مرد

بأستار الكعبة قال مثله كمثل رجل بينه وبين صاحبه

به پردهای کعبه گفت ابو الفیض مانند او مانند مردیست که درمیان او و درمیان صاحب

جناية فهو متعلق بذيل رجال يشفعون له أن يهب له

گناهیست پس او آویزنده است بدامن مردم که شفاعت کنند او را که بخشد مر او را

جرمه **فصل** واختلف في قدر التكبير في هذه الأيام

گناه او و اختلاف کرده شده است در قدر تکبیر درین ایام

قال نافع رض كان عمر وعبد الله ابنه رض يكبران بمنى

گفت نافع رض بوده است عمر و عبد الله پسر او رض که تکبیر میگفتند در منی

هذه الأيام عقيب الصلوة وفي المجلس وعلى الفرش والفسطاط

درین روزها پس از نماز و در مجلس و بر فرش و خیمه

وفي الطريق ويكبر الناس بتكبيرهما ويتأولان هذه

و در راه و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر ایشان و تاویل میکردند این

الآية فالاتفاق حاصل على كون التكبير سنة وإنما

آیت پس اتفاق حاصل است بر بودن تکبیر سنت و جز این نیست

الخلاف في قدره وكان علي رض يكبر من صلوة الغداة

که خلاف در قدر اوست و بوده است که علی رض تکبیر میگفت از نماز بامداد



من يوم عرفة الى صلوة العصر من اخر ايام التشريق وهو
از روز عرفه تا نماز عصر از آخر ایام تشریق و آن
مذهب امامنا احمد بن محمد بن حنبل رحمه الله تعالى واحد
مذهب امام ما است که احمد حنبل است رح و یکی از
اقوال الشافعي ره ومذهب ابي يوسف ومحمد بن الحسن وهو
قولهای شافعی است رح و مذهب ابو یوسف و محمد بن حسن و آن
اولى الاقاويل واجمعها وكان عبد الله بن مسعود رض يكبر
بهترین قولهاست و جمع کننده ترین اقوال است و بود عبد الله بن مسعود رض که تکبیر میگفت
من صلوة الغداة يوم عرفة الى صلوة العصر من يوم النحر
از نماز بامداد روز عرفه تا نماز عصر از روز قربانی
وهو مذهب الامام الاعظم ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه
و آن مذهب امام اعظم ابو حنیفه است رض
وكان ابن عباس وزيد بن ثابت رضي الله تعالى عنهم يكبران
و بود ابن عباس و زید بن ثابت رض که تکبیر میگفتند
من صلوة الظهر من يوم النحر الى صلوة العصر من اخر ايام
از نماز ظهر از روز قربانی تا نماز عصر از آخر روزهای
التشريق وهو قول عطاء والاظهر من مذهب الشافعي ره
تشریق و آن قول عطا است و ظاهرترین از مذهب شافعی رح
ان يبدء بالتكبير من صلوة الظهر يوم النحر الى صلوة الفجر
که ابتدا کند بتکبیر از نماز ظهر روز قربانی تا نماز فجر
من اخر ايام التشريق اقتداء بالحاج وهو مذهب الامام
از آخر روزهای تشریق از بهر پیروی کردن بحاجیان و آن مذهب امام
مالك وللشافعي ره قول ثالث اوله من صلوة المغرب ليلة
مالک است و شافعی را رح قول سوم است اول او از نماز شام شب
النحر الى صلوة الصبح من اخر ايام التشريق واما لفظ التكبير
قربانی است تا نماز صبح از آخر روزهای تشریق و اما لفظ تکبیر
فكان ابن مسعود رض يكبر اثنين الله اكبر الله اكبر لا اله
پس بود ابن مسعود رض که تکبیر میگفت دوبار الله اکبر الله اکبر
الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد وهو مذهب امامنا
مگر خدا و خدا بزرگ است خدا بزرگ است و برای خداست حمد و آن مذهب امام ما


أحمد وأبي حنيفة رض وأهل العراق وعن مالك رحمه الله تعالى
أنه كان يقول الله أكبر الله أكبر ثم يقطع فيقول الله أكبر
لا إله إلا الله وكان سعيد بن جبير والحسن رحمهما الله تعالى
يقولان الله أكبر الله أكبر الله أكبر ثلاثا نسقا ثم يقول
التكبير إلى آخره على ما ذكرناه وهو مذهب الشافعي رح
وأهل المدينة وعن قتادة أنه كان يقول الله أكبر كبيرا
الله أكبر على ما هدانا الله أكبر ولله الحمد وروى أبو هريرة
رض أن رسول الله صلى الله عليه قال أيام منى أيام أكل وشرب وذكر
الله تعالى وعن جعفر بن محمد رض أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه
بعث مناديا فنادى في أيام التشريق أنها أيام أكل وشرب
وبعال فصل وإن كان محرما فمن صلوة الظهر يوم
النحر إلى آخر أيام التشريق عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى
وكذلك في الصحيح عنه لا يكبر إلا إذا صلى الفرض في جماعة
ولا يكبر إذا كان وحده ولا عقيب النوافل فصل وهذا
التكبير الذي ذكرناه في عيد الأضحى مثله في عيد الفطر



بل أكد في الفطر ليلة الفطر لقول الله عز وجل ولتكملوا
العدة ولتكبروا الله على ما هداكم الآية غير أن ابتداءه
من بعد غروب الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من
خطبتي العيد يوم العيد ثم ينقطع وقال الإمام أبو حنيفة
رح ليس في الفطر تكبير مسنون وقال مالك يكبر يوم الفطر
دون ليلته ويكون وقته إلى أن يأتي المصلى ويخرج الإمام
ويظهر الناس للصلوة وقال الشافعي رح يكبر من غروب
الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من خطبتي العيد
يوم العيد وقال في قول يكبر من غروب الشمس ليلة العيد
إلى أن يظهر الإمام في المصلى وقال في قول إلى أن يحرم بالصلوة
في قول إلى أن يفرغ من الصلوة **مجلس** في فضائل يوم
عاشوراء قال الله عز وجل إن عدة الشهور عند الله اثنا
عشر شهرا في كتاب الله إلى قوله منها أربعة حرم وقد تقدم
ذكر ذلك وأن منها المحرم فهذا الشهر من الأشهر المحرمة
عند الله تعالى وفيه يوم عاشوراء الذي عظم الله تعالى أجر



من اطاعه نبيه من ذلك ما اخبرنا به ابو نصر عن والده

باسناده عن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله

عليه من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلثون يوما ومن

ذلك ما روى عن ميمون بن مهران عن ابن عباس رضي الله عنهما قال

قال رسول الله صلى الله عليه من صام عاشوراء من المحرم اعطي ثواب

عشرة الاف ملك ومن صام يوم عاشوراء من المحرم اعطي ثواب

عشرة الاف شهيد وثواب عشرة الاف حاج ومعتمر ومن

مسح بيده على راس يتيم يوم عاشوراء رفع الله تعالى له بكل

شعرة على راسه درجة في الجنة ومن فطر مؤمنا ليلة عاشوراء

فكانما افطر عنده جميع امة محمد صلى الله عليه واشبع بطونهم

قالوا يا رسول الله لقد فضل الله تعالى يوم عاشوراء على سائر

الايام قال صلى الله عليه وسلم نعم خلق الله تعالى السموات

يوم عاشوراء وخلق الجبال يوم عاشوراء وخلق البحار يوم عاشوراء

وخلق القلم يوم عاشوراء وخلق اللوح يوم عاشوراء وخلق آدم

يوم عاشوراء وادخله الجنة يوم عاشوراء وولد ابراهيم عليه السلام

يوم عاشورا وفدى ابنه من الذبح وغرق فرعون يوم

روز عاشورا و فدا داده شد پسر او از ذبح و غرق شد فرعون روز

عاشورا وكشف الله تعالى البلاء عن ايوب عليه السلام يوم

عاشورا و دور کرد خدای تعالی بلا از ایوب ع روز

عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عليه السلام يوم عاشورا

عاشورا و توبه قبول کرد خدای تعالی از آدم ع روز عاشورا

وغفر الله تعالى ذنب داود عليه السلام يوم عاشورا وولد

و آمرزید خدای تعالی گناه داود ع روز عاشورا و زائیده شد

عيسى عليه السلام يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم عاشورا

عیسی ع روز عاشورا و روز قیامت در روز عاشورا است

وفي لفظ آخر عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

و در لفظ دیگر روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له عبادة ستين سنة بصيامها

روزه داشت روز عاشورا می‌نویسد خدای تعالی مر او را عبادت شصت سال بروزه و

وقيامها ومن صام يوم عاشورا اعطي ثواب الف شهيد ومن

شب زنده داشتن آن و هر که روزه داشت روز عاشورا داده شود مر او را ثواب هزار شهید و هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له اجر اهل سبع سموات ومن

روزه داشت روز عاشورا می‌نویسد خدای تعالی مر او را مزد اهل هفت آسمان و هر که

فطر مؤمنا يوم عاشورا فكانما فطر عنده جميع امة محمد

افطار کنانید مومنی را روز عاشورا پس چنانکه گویا افطار کنانید همه امت محمد را

صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم ومن مسح راس يتيم في يوم عاشورا رفعت

ص و سیر گردانید شکم ایشان و هر که مسح کرد سر یتیم در روز عاشورا بر داشته شود

له بكل شعرة على راسه درجة في الجنة فقال عمر بن الخطاب رض

مر او را بعوض هر موی سر یتیم درجه در بهشت پس گفت عمر بن الخطاب رض

يا رسول الله لقد فضلنا الله تعالى بيوم عاشورا قال صلى الله عليه وسلم

یا رسول الله ص هر آئینه فضل داد خدای تعالی ما را بروز عاشورا فرمود ص

نعم خلق الله تعالى السموات يوم عاشورا والارض كمثله و

آری آفرید خدای تعالی آسمانها را روز عاشورا و زمین را نیز مانند آن و

خلق الجبال يوم عاشورا والنجوم كمثله وخلق العرش يوم عاشورا

آفرید کوهها را روز عاشورا و ستارگان را مانند آن و آفرید عرش را روز عاشورا

والكرسي كمثله وخلق اللوح يوم عاشورا والقلم كمثله و
و کرسی را همچنان و آفرید لوح را روز عاشورا و قلم همچنان و
خلق جبرئيل يوم عاشورا والملائكة كمثله وخلق آدم عم
آفرید جبرائیل را روز عاشورا و فرشتگان همچنان و آفرید آدم را
في يوم عاشورا وولد ابرهيم عم في يوم عاشورا ونجاه الله
روز عاشورا و زاییده شد ابراهیم م روز عاشورا و نجات داد او را خدای
تعالى يوم عاشورا وفداه الله ابنه يوم عاشورا وغرق فرعون
روز عاشورا و فدا داد او را خدای تعالی از پسر او روز عاشورا و غرق کرد فرعون را
في يوم عاشورا ورفع ادريس عليه السلام في يوم عاشورا
روز عاشورا و برداشت ادریس را م روز عاشورا
وكشف الضر عن ايوب عليه السلام في يوم عاشورا ورفع
و دور کرد ضرر را از ایوب م روز عاشورا و برداشت
عيسى عليه السلام في يوم عاشورا وولد عيسى عليه السلام
عیسی م را روز عاشورا و زاییده شد عیسی م
في يوم عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عم في يوم عاشورا
روز عاشورا و توبه داد خدای تعالی آدم م را روز عاشورا
وغفر ذنب داود عم في يوم عاشورا واعطى الله الملك
و آمرزید گناه داود م را روز عاشورا و داد خدای ملک
لسليمان عليه السلام في يوم عاشورا واستوى الرب تعالى
سلیمان را م روز عاشورا و مستوی شد پروردگار
وتبارك على العرش في يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم
و تبارک بر عرش در روز عاشورا و روز قیامت در روز
عاشورا واول مطر نزل من السماء يوم عاشورا واول رحمة
عاشورا است و اول باران که نازل شد از آسمان روز عاشورا و اول رحمت
نزلت في يوم عاشورا ومن اغتسل يوم عاشورا لم يمرض مرضا
نازل شد در روز عاشورا است و هر که غسل کرد روز عاشورا مریض نشود هیچ بیماری
الا مرض الموت ومن اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم ترمد عينه
مگر مرض موت و هر که سرمه کرد بسرمه اثمد روز عاشورا درد نکند چشم او
تلك السنة كلها ومن عاد مريضا يوم عاشورا فكانما عاد
در همه این سال و هر که عیادت کرد بیمار را روز عاشورا پس گویا که عیادت



ولد آدم ومن سقى شربة من ماء يوم عاشوراء فكأنما لم
تمام اولاد آدم را و هر که بنوشانید شربتی از آب روز عاشوراء پس چنانستی که
يعص الله طرفة عين ومن صلى أربع ركعات يوم عاشوراء
بیفرمانی نکرده خدای تعالی را مقدار یک چشم زدن و هر که گزارد چهار رکعت روز عاشوراء
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل
که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنجاه بار سوره اخلاص
هو الله أحد غفر الله تعالى له ذنوب خمسين عاما ماضيا
بیامرزد خدای تعالی او را گناهان پنجاه سال گذشته
وخمسين عاما مستقبلا وبنى الله تعالى له في الملأ الأعلى
و پنجاه سال آینده و بنا میکند خدای تعالی مر او را در گروه فرشتگان
ألف قصر من نور وقد ورد في حديث آخر أربع ركعات
هزار محل از نور و تحقیق وارد شده در حدیث دیگر چهار رکعت
بتسليمتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة
بدو بار سلام دادن که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار
وإذا زلزلت الأرض زلزالها مرة وقل يا أيها الكافرون مرة
و سوره الزلزال یکبار و سوره الکافرون یکبار
وقل هو الله أحد مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبعين مرة
و سوره اخلاص یکبار و درود فرستد بر پیغمبر هفتاد مرتبه
إذا فرغ منها روي ذلك في حديث أبي هريرة رض وعن أبي هريرة
وقتیکه فارغ شد از آن مروی است این در حدیث ابی هریره رض و مروی است از ابی هریره
رض أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افترض على بني إسرائيل
رض نیز که گفت فرمود رسول الله … فرض کرده شده بر بنی اسرائیل
صوم يوم في السنة وهو يوم عاشوراء العاشر من المحرم
روزه یک روز در سال و آن روز عاشوراء است و آن دهم روز است از محرم
فصوموه ووسعوا فيه على عيالكم ومن وسع على أهله من ماله
پس روزه دارید و فراخ کنید طعام بر عیال خود و هر که فراخ کرد طعام با اهل خود از مال
في يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته ومن صام هذا
در روز عاشوراء فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او و هر که روزه داشت این
اليوم كان له كفارة أربعين سنة ومن أحيا ليلة عاشوراء
روزه باشد مر او را کفاره چهل سال و هر که زنده داشت شب عاشوراء

وَأَصْبَحَ صَائِمًا مَاتَ وَلَمْ يَدْرِ بِالْمَوْتِ وَفِي حَدِيثِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ

و صبح کرده روزه دار مرده باشد و ندانسته باشد مرگ خود را و در حدیث علی کرم الله

وَجْهَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَا أَحْيَاهُ

وجهه است گفت فرمود رسول الله صلعم هر که زنده داشت شب عاشورا زنده گرداند

اللهُ تَعَالَى مَا شَاءَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ

خدای تعالی مدت که خواهد و مرویست از سفیان بن عیینه از جعفر کوفی

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ مَنْ رَأَى بِالْكُوفَةِ

از ابراهیم بن محمد بن منتشر و بود آن ابراهیم از بهترین کسانیکه دیده شده در کوفه

عَلَى مَا قِيلَ فِي زَمَانِهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ فِي يَوْمِ

چنانچه گفته شد در زمان او که به رسیده او را که کسیکه فراخ کرد بر عیال خود در روز

عَاشُورَا وَسَّعَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ قَالَ سُفْيَانُ جَرَّبْنَا

عاشورا فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او گفت سفیان پس تجربه کردیم

ذَلِكَ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً فَلَمْ نَرَ إِلَّا سَعَةً وَعَنْ عَبْدِ اللهِ رض

آنرا مدت پنجاه سال پس ندیدیم مگر فراخی و مرویست از عبد الله رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ وَسَّعَ عَلَى أَهْلِهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَا

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که فراخ کرد بر اهل خود در روز عاشورا.

وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ وَقِيلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ أَنَّهُ قَالَ

فراخ کند خدا تعالی بر او همه سال و گفته شده است از بعض سلف رض که گفت

مَنْ صَامَ يَوْمَ الزِّينَةِ يَعْنِي يَوْمَ عَاشُورَا أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

هر که روزه داشت روز زینت یعنی روز عاشورا دریافته باشد چیزی را که فوت شده از

صِيَامِ السَّنَةِ وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ يَوْمَئِذٍ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

روزهای سال و هر که صدقه داد در آنروز دریافت چیزی که فوت کرد از

صَدَقَةِ السَّنَةِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ مَنِ اكْتَحَلَ يَوْمَ عَاشُورَا بِكُحْلٍ

صدقه سال و گفت یحیی بن کثیر هر که سرمه کشید روز عاشورا بسرمه

فِيهِ مِسْكٌ لَمْ يَشْتَكِ عَيْنَهُ إِلَى قَابِلٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَأَخْبَرَنَا

که در وی مشک است درد نکند چشم او تا سال آینده ازین روز و خبر داد ما را

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي غَلِيظِ بْنِ أُمَيَّةَ ابْنِ خَلَفٍ

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی غلیظ بن امیه بن خلف

الْجُمَحِيِّ قَالَ رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَلَى بَيْتِي صُرَدًا فَقَالَ هَذَا أَوَّلُ طَائِرٍ

جمحی گفت دید نبی صلعم بر خانه من ... پس گفت این نخستین جانورست

صام يوم عاشوراء وقال قيس بن عبادة كانت الوحش تصوم

روزه داشتند روز عاشورا و گفت قیس بن عباده بوده ست وحوش که روزه میداشتند

يوم عاشوراء وعن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

روز عاشورا و مرویست از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم

أفضل صيام بعد شهر رمضان شهر الله الذي يدعونه

بهترین روزها بعد ماه رمضان ماهیست که میخوانیدش شماها ورا

المحرم وأفضل الصلوة بعد المفروضة في جوف الليل الصلوة

محرم و بهترین روزها بعد روزهای فرضی در میانه شب نماز

يوم عاشوراء وعن علي كرم الله وجهه قال أن النبي صلى الله عليه وسلم

روز عاشوراست و مرویست از علی کرم الله وجهه گفت که نبی

قال في شهر الله المحرم تاب الله على قوم ويتوب على آخرين

فرمود در ماه خدا که محرم ست قبول کرد توبه قومے را و قبول توبه کرد بر دیگران

وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر

و مرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر

يوم من ذي الحجة وأول يوم من المحرم فقد ختم السنة

روز از ذی الحجه و اول روز از محرم پس تحقیق ختم کرد سال

الماضية بصوم وافتتح السنة المستقبلة بصوم وجعل

گذشته را بروزه و ابتدا کرد سال آینده را بروزه و گردانید

الله عز وجل له كفارة خمسين سنة وعن عروة عن عائشة

خدای تعالی مر او را کفاره پنجاه سال و مرویست از عروه از عائشه رض

قالت كان عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية

گفت عائشه بوده ست عاشورا روزیکه روزه میداشتند قریش در ایام جاهلیت

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه بمكة فلما قدم المدينة

و بود رسول الله صلعم که روزه میداشت در مکه پس هرگاه درآمد در مدینه

فرض صيام رمضان فمن شاء صام يوم عاشوراء ومن

فرض کرده شد روزه رمضان پس هر که خواهد روزه دارد روز عاشورا و هر که

شاء تركه وعن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة

خواهد ترک دهد او را و مرویست از ابن عباس رض گفت آمد رسول الله صلعم در مدینه

فوجد اليهود تصوم يوم عاشوراء فسأل عن ذلك فقالوا

پس دریافت یهود را که روزه میداشتند روز عاشورا پس پرسید از آن روزه داشتن پس



هذا اليوم الذي أظهر الله عز وجل فيه موسى عليه السلام
وبني إسرائيل على قوم فرعون فنحن نصومه تعظيما له فقال
النبي صلى الله عليه وسلم نحن أحق بموسى منكم فأمر بصومه فصل
واختلف العلماء رض في تسميته بيوم عاشورا فقال الأكثرون
إنما سمي يوم عاشورا لأنه عاشر يوم من أيام المحرم وقال
بعضهم إنما سمي عاشورا لأنه عاشر الكرامة التي أكرم
الله عز وجل هذه الأمة بها أولها رجب وهو شهر الله
تعالى الأصم وإنما جعله كرامة لهذه الأمة وفضله
على سائر الشهور كفضل هذه الأمة على سائر الأمم الكرامة
الثانية شهر شعبان وفضله على سائر الشهور كفضل النبي
صلى الله عليه وسلم على سائر الأنبياء والثالثة شهر رمضان وفضله
على سائر الشهور كفضل الله تعالى على خلقه والرابعة
ليلة القدر وهي خير من ألف شهر والخامسة يوم الفطر
وهو يوم الجزاء والسادسة أيام العشر وهي أيام ذكر الله تع
والسابعة يوم عرفة وصومه كفارة سنتين والثامنة

يَوْمُ النَّحْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْقُرْبَانِ وَالتَّاسِعَةُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ

روز قربانی است وآن روز قربانی است ونهم روز جمعه است وآن

سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَالْعَاشِرُ يَوْمُ عَاشُورَا وَصَوْمُهُ كَفَّارَةُ سَنَةٍ

سردار روزهاست ودهم روز عاشوراست وروزه آن کفاره یکسال است

وَكُلُّ وَقْتٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَيَّامِ كَرَامَةٌ جَعَلَهَا اللّٰهُ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ

وهر وقت از این روزها بزرگی است که گردانید او را خدای تعالی از برای این امت

تَكْفِيرًا لِذُنُوبِهِمْ وَتَطْهِيرًا لِخَطَايَاهُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا

از جهت کفاره گناهان ایشان واز جهت پاک گردانیدن گناهان ایشان وگفت بعضی ایشان جز این نیست

سُمِّيَ عَاشُورَا لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَكْرَمَ فِيهِ عَشَرَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

که نامیده شد عاشورا از جهت آنکه خدای بزرگ کرد درین روز ده کس را از انبیا

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِعَشْرِ كَرَامَاتٍ إِحْدَاهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَابَ عَلَى

علیهم به ده کرامت یکی آنکه خدای عزوجل توبه داد بر

آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالثَّانِيَةُ رَفَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسَ

آدم علم درین روز ودوم برداشت خدای ادریس را

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ مَكَانًا عَلِيًّا وَالثَّالِثَةُ اسْتَوَتْ سَفِينَةُ

علم درین روز جای بلند بهشت وسوم آرام گرفت کشتی

نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ عَلَى الْجُودِيِّ وَالرَّابِعَةُ وُلِدَ إِبْرَاهِيمُ

نوح علیه السلام درین روز بر جودی وچهارم زاییده شد ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَاتَّخَذَهُ اللّٰهُ تَعَالَى خَلِيلًا وَأَنْجَاهُ مِنْ نَارِ

علم درین روز وگرفت او را خدای تعالی دوست خود ونجات داد او را از آتش

نُمْرُودَ فِيهِ وَالْخَامِسَةُ تَابَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نمرود درین روز وپنجم توبه قبول کرد خدای تعالی بر داود علم

فِيهِ وَرَدَّ الْمُلْكَ عَلَى سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّادِسَةُ

درین روز وباز داد ملک سلیمان علم درین روز وششم

كَشَفَ اللّٰهُ ضُرَّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّابِعَةُ نَجَّى اللّٰهُ

دور کرد خدای ضرر از ایوب علم درین روز وهفتم نجات داد خدای

عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبَحْرِ وَأَغْرَقَ فِرْعَوْنَ فِي الْبَحْرِ

موسی علم را از دریا وغرق کرد فرعون را در دریا

وَالثَّامِنَةُ نَجَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ

وهشتم نجات داد خدای یونس را علم از شکم



الحوت فيه والتاسعة رفع الله عز وجل عيسى عليه السلام

ماهی را از دریا و نهم برداشت خدای تعالی عیسی را

الى السماء فيه والعاشرة ولد نبينا محمد صلى الله عليه وسلم فيه

بسوی آسمان دران روز و دهم زاییده شد پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم دران روز

فصل واختلفوا في اي يوم هو من المحرم فقال

و اختلاف کرده اند که آن عاشورا کدام روز است از محرم پس گفتند

اكثرهم اليوم العاشر من المحرم وهو الصحيح لما نقل من روايات وقال

اکثر ایشان روز دهم است از ماه محرم و آن صحیح است از جهت چیزی که گذشت روایت و گفت

بعضهم هو الحادي عشر منه ونقل عن عائشة رض انه

بعض ایشان آن روز یازدهم است از ماه محرم و نقل است از عایشه رض که آن روز

هو التاسع منه وعن الحكيم بن الاعرج انه سال ابن عباس رض

نهم است از ماه محرم و روایت است از حکیم بن اعرج که بدرستی او سوال کرد از ابن عباس

عن اي يوم يصام عاشورا فقال اذا رايت هلال المحرم

از کدام روز روزه داشته شود عاشورا پس گفت هرگاه دیدی هلال محرم را

فاعدد ثم اصبح صائما من تاسعه قلت كذلك كان يصوم

پس شمار بستر صبح کن در حالیکه روزه دار باشی از نهم او گفتم همچنین بود که روزه میداشت

محمد صلى الله عليه وسلم قال نعم وفي حديث اخر عن ابن عباس رض ايضا

رسول الله صلعم گفت بلی و در حدیث دیگر است از ابن عباس رض نیز

انه كان يقول صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشورا وامر

که او بود که میگفت روزه داشت رسول الله صلعم روز عاشورا و امر کرد

بصيامه قالوا يا رسول الله تعظمه اليهود والنصرى فقال

بروزه داری آن روز گفتند صحابه یا رسول الله صلعم بزرگ میدارند این روز را یهود و نصارا پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان العام المقبل ان شاء الله تعالى

رسول الله صلعم هرگاه که باشد سال آینده اگر خواهد خدای تعالی

صمنا يوم التاسع فلم يات العام المقبل حتى توفي رسول

روزه داریم بر روز نهم پس نیامد سال دوم تا آنکه وفات شد رسول

الله صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض في لفظ اخر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الله صلعم گفت ابن عباس رض در لفظ دیگر فرمود رسول الله صلعم

لئن عشت الى قابل ان شاء الله تعالى صمت يوم التاسع مخافة

اگر زنده باشم تا سال آینده اگر خواسته باشد خدای تعالی روزه دارم روز نهم از جهت ترس

أن يفوته يوم عاشورا فصل ونذكر من فضائل

اگر فوت شود آن بیمبر روز عاشورا ... و یاد میکنیم از فضایل

يوم عاشورا أن الحسين بن علي رضي الله تعالى عنهما قتل

روز عاشورا که حسین بن علی رض کشته شد

فيه روي عن أم سلمة رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

در آن روز روایت است از ام سلمه رض که گفت آن ام سلمه بود رسول الله ص

في منزلي إذا دخل عليه الحسين رض فاطلعت عليهما من

در خانه من که ناگاه درآمد بروی حسین رض پس دیده بالا کردم برایشان از

الباب وإذا الحسين رض على صدر النبي صلى الله عليه وسلم يلعب وفي

در و ناگاه حسین رض بر سینه مبارک نبی ص بازی میکرد و در

يد النبي صلى الله عليه وسلم قطعة من طين ودموعه تجري فلما خرج

دست نبی ص پاره از گل است وحال آنکه اشکهاش روان است پس هرگاه برآمد

الحسين رض دخلت فقلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله

حسین رض درآمدم پس گفتم پدر من بسر تو و مادر من فدا باد یا رسول الله

اطلعت عليك وفي يدك طينة وأنت تبكي فقال صلى الله عليه وسلم

دیدم بالا کردم بسوی تو و در دست تو گلیست وحال آنکه تو میگریستی پس گفت ص

لي لما فرحت به وهو على صدري يلعب أتاني جبرئيل عم

مرا هرگاه خوشحال شدم بحسین رض وحال آنکه او بر سینه من بازی میکرد آمد مرا جبرائیل عم

وناولني الطينة التي يقتل عليها فلذلك بكيت وروي

و داد مرا پاره گلی که کشته میشود حسین بر آن گل پس ازین جهت آن گریستم و مرویست

عن الحسن البصري رحمه الله أنه قال إن سليمان بن عبد الملك

از حسن بصری رح که گفت آن حسن بصری که بدرستی سلیمان بن عبد الملک

رأى النبي صلى الله عليه وسلم في المنام يبشره ويلاطفه فلما أصبح سأل

دید نبی ص را در خواب که بشارت میدهد او را و ملاطفت میکند او را پس هرگاه

الحسن رض عن ذلك فقال له الحسن رض لعلك فعلت إلى

حسن رض از آن خواب پس گفت مرا او را حسن رض شاید که تو کرده بسوی

أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم معروفا فقال نعم وجدت رأس

اهل بیت رسول الله ص احسانی پس گفت آری یافتم سر

الحسين بن علي رض في خزانة يزيد بن معاوية فكسوته خمسة

حسین بن علی رض در خزانه یزید بن معاویه پس پوشانیدم او را پنج کفن



من الديباج وصليت عليه مع جماعة من اصحابي وقبرته

فقال له الحسن لقد رضي النبي صلى الله عليه وسلم عنك بسببي لك

فاحسن الى الحسن رحمه الله تعالى وامر له بالجوائز ورده

عن حمزة بن الزيات قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم وابرهيم الخليل

عليه السلام في المنام يصليان على قبر الحسين بن علي رض

واخبرنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابي اسامة عن جعفر

بن محمد رض قال اهبط على قبر الحسين بن علي رض يوم اصيب

سبعون الف ملك يبكون عليه الى يوم القيمة فصل

وقد طعن قوم على من صام هذا اليوم العظيم وما ورد فيه

من التعظيم وزعموا انه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين

بن علي رض فيه وقالوا ينبغي ان تكون المصيبة فيه عامة

لجميع الناس لفقده فيه وانتم تتخذونه يوم فرح وسرور

وتامرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة الكثيرة و

الصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين وليس هذا

من حق الحسين رض على جماعة المسلمين وهذا القائل مخطي

مَذْهَبُهُ قَبِيحٌ فَاسِدٌ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى اخْتَارَ لِسِبْطِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ

مذہب او بدست فاسدست زیرا کہ خدا تعالی برگزید سبط نبی خود محمد ص

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الشَّهَادَةَ فِي أَشْرَفِ الْأَيَّامِ وَأَعْظَمِهَا وَأَجَلِّهَا وَ

را شہادت در بزرگ ترین روزہا و عظیم ترین آنہا و جلیل ترین آنہا و

أَرْفَعِهَا عِنْدَهُ لِيَزِيدَهُ بِذَلِكَ رِفْعَةً فِي دَرَجَاتِهِ وَكَرَامَاتِهِ

بلند ترین روزہا نزد حق تعالی تا زیادہ کند او را باین شہادت بلندی در درجہاء او و کرامات او

مُضَافَةً إِلَى كَرَامَتِهِ وَيُبَلِّغَهُ مَنَازِلَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ

اضافہ کردہ شد بسوی بزرگی او و برساند او را بمنزلہاے خلفاے راشدین

الشُّهَدَاءِ بِالشَّهَادَةِ وَلَوْ جَازَ أَنْ يُتَّخَذَ يَوْمُ مَوْتِهِ يَوْمَ مُصِيبَةٍ

کہ شہید اند بشہادت و اگر جایز بودی کہ گرفتہ شدے روز موت او روز مصیبت

لَكَانَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ أَوْلَى بِذَلِكَ إِذْ قَبَضَ اللهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا

ہر آیینہ بودے روز دوشنبہ سزاوار تر باین کہ قبض کردہ شد جان نبی خدا محمد ص

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ وَكَذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رض قُبِضَ فِيهِ وَهُوَ

در آن روز و ہمچنین ابوبکر صدیق رض قبض کردہ شد جان او در آن دوشنبہ

مَا رَوَى هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ رض

چنانچہ روایت کرد ہشام بن عروہ از عایشہ رض کہ گفت آن عایشہ فرمود ابوبکر رض

لِي أَيُّ يَوْمٍ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ قُلْتُ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ قَالَ

مرا کدام روزست کہ فوت شد نبی ص در آن روز گفتم روز دوشنبہ گفت

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَمُوتَ فِيهِ فَمَاتَ رض فِيهِ وَفَقْدُ

رض من ہم امیدوارم کہ بمیرم در آن روز پس مرد رض در آن روز و گم شدن

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَقْدُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَعْظَمُ مِنْ

رسول الله ص و گم شدن ابوبکر رض بزرگ تر است از

فَقْدِ غَيْرِهِمَا وَقَدِ اتَّفَقَ النَّاسُ عَلَى شَرَفِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَ

گم شدن دیگران و ہر آیینہ اتفاق کردہ اند مردم بر بزرگی روز دوشنبہ و

فَضِيلَةِ صَوْمِهِ وَأَنَّهُ تُعْرَضُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَفِي يَوْمِ الْخَمِيسِ

فضیلت روزہ او و بدرستی شان اینست کہ عرض کردہ میشود در آن روز اعمال و در روز پنجشنبہ

تُرْفَعُ أَعْمَالُ الْعِبَادِ وَكَذَلِكَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ لَا يُتَّخَذُ يَوْمَ مُصِيبَةٍ

برداشتہ میشود اعمال بندگان و ہمچنین روز عاشوراست گرفتہ نمیشود روز ماتم

وَلِأَنَّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ أَنْ يُتَّخَذَ يَوْمَ مُصِيبَةٍ لَيْسَ بِأَوْلَى مِنْ

و از جہت آنکہ گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نیست بہتر از



أن يتخذ يوم فرح وسرور بما قد منا ذكره وفضله من
أنه نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم وأهلك فيه
أعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وأنه تعالى
خلق السموات والأرض والأشياء الشريفة فيه وآدم عليه السلام
وغير ذلك وما أعد الله تعالى لمن صامه من الثواب الجزيل
والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار
عاشوراء بمثابة بقية الأيام الشريفة كالعيدين والجمعة
وعرفة وغيرها لو جاز أن يتخذ هذا اليوم مصيبة
لاتخذه الصحابة والتابعون رض لأنهم أقرب إليه منا
وأخص به وقد ورد عنهم الحث على التوسعة على العيال
فيه والصوم فيه من ذلك ما روي عن الحسن رح أنه قال
صوم يوم عاشوراء فريضة وكان علي رض يأمر بصيامه
فقالت لهم عائشة رض من يأمركم بصوم يوم عاشوراء قالوا
علي رض قالت إنه أعلم من بقي بالسنة وروي عن علي رض
أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه من أحيا ليلة عاشوراء أحياه

اللّٰه تعالى ما شاء فدل على بطلان ما ذهب اليه القائل

خدا میخواهد آنچه خواست پس دلالت میکند بر باطل بودن چیزی که رفت بسوی آن گوینده

والله تعالى اعلم مجلس في فضائل يوم الجمعة قال الله

و خدای تعالی داناتر است در بیان فضیلتهای روز جمعه فرمود خدای تعالی

تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة

ای کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شوید شما برای نماز روز جمعه

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی نماز و بگذارید خرید و فروخت آن نماز بهتر است شما را

قال عبد الله بن عباس رض يا ايها الذين امنوا يعني اقروا

گفت عبد الله بن عباس رض ای کسانیکه ایمان آورده اید یعنی اقرار کرده اید بزبان

وصدقوا بوحدانية الله تعالى اذا نودي للصلوة يعني اذا دعيتم

و تصدیق کرده اید بدل بر یگانگی خدای تعالی وقتیکه ندا کرده شود برای نماز یعنی هرگاه که خوانده شوید

بالاذان يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله يعني فامشوا الى

باذان روز جمعه پس بروید بسوی ذکر خدا یعنی بروید بسوی

صلوة الجمعة وذروا البيع يعني واتركوا البيع بعد النداء

نماز جمعه و بگذارید بیع را یعنی ترک کنید بیع را بعد از بانگ نماز جمعه

ذلكم يعني الصلوة خير لكم من الكسب في التجارة ان كنتم

آن یعنی نماز نیک است شما را از کسب و تجارت اگر بوده اید شما

تعلمون يعني تصدقون وسبب نزول هذه الاية ان

که میدانید یعنی بدل راست میدانستید و سبب فرود آمدن این آیت آنست که

اليهود افتخروا على المسلمين باشياء ثلاثة احدها قالوا

یهود فخر میکردند بر مسلمانان به سه چیز یکی از آن میگفتند

نحن اولياء الله واحباؤه دونكم والثاني لنا كتاب ولا

ما دوستان خداییم و دوستان او سوای شما دوم آنکه ما را کتابست و شما را

لكم كتاب والثالث لنا سبت ولا سبت لكم فرد الله عليهم

نیست کتاب سوم ما را شنبه است و نیست شما را شنبه پس جواب داد خدای

وكذبهم في هذه الاية فقال لنبيه صلى الله عليه وسلم قل يا ايها الذين

و تکذیب کرد ایشانرا درین آیت پس گفت مر پیغمبر خود را بگو ای محمد

هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا

یهودان اگر گمان برده اید که شما دوستان خدائید سوای مردم پس آرزو کنید



الموت إن كنتم صدقين بقولكم نحن أولياء الله من دونهم
وأنزل عز وجل لقولهم أنتم أميون لا كتاب لكم قوله
جل وعلا هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم وذكرهم
فقال تعالى مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار
يحمل أسفارا الآية وأنزل تبارك وتعالى لقولهم لنا سبت
ولا سبت لكم يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلوة من
يوم الجمعة إلى قوله تعالى ذلكم خير لكم الآية ثم أنزل عز
وجل وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها الآية وذلك
أن العير إذا قدمت المدينة استقبلوها بالطبل و
التصفيق فيخرج الناس من المسجد فلما كان ذات يوم
جاءت العير فخرجت الناس من المسجد غير اثنا عشر رجلا
وامرأة ثم جاءت عير أخرى فخرجوا أيضا إلا اثنا عشر رجلا
وامرأة ثم إن دحية بن خليفة الكلبي من بني عامر بن عوف
أقبل بتجارة من الشام قبل أن يسلم وكان يجمع معه من
أنواع التجارة وكان يتلقاه أهل المدينة بالطبل والتصفيق

فوافق قدومه يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائم على المنبر يخطب
پس موافق افتاد آمدن او روز جمعه درحالیکه نبی صلعم ایستاده بود بر منبر که خطبه میخواند

فخرج إليه الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا كم بقي في المسجد
پس برآمدند بسوی او مردم پس فرمود نبی صلعم ببینید چند کس باقی مانده اند در مسجد

فقالوا اثنى عشر رجلا وامرأة فقال النبي صلى الله عليه وسلم لولا هؤلاء
پس گفتند دوازده کس مرد و زن پس فرمود نبی صلعم اگر نمی‌بود این ایشان

لقد سومت لهم الحجارة يعني علمت على الحجارة لهم فأنزل
هر آینه نشان کرده میشد برای ایشان سنگها را یعنی نشان کرده میشد بر سنگها از جهت هلاک ایشان پس

الله عز وجل وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك
فرستاد حق عز وجل این آیت را و چون ببینند سوداگری یا بازی را پراگنده میشوند بسوی او و میگذارند ترا

قائما على المنبر قل ما عند الله خير من اللهو يعني الطبل و
ایستاده بر منبر بگو اے محمد آنچیزیکه نزدیک خدای تعالی است از ثواب بهتر است از بازی یعنی دهل

التصفيق ومن التجارة التي جاء بها دحية والله خير الرازقين
و دستک زدن و از سوداگری که آورده است آنرا دحیه کلبی و خدا بهترین روزی دهندگان است

من غيره وقيل من الاثنى عشر رجلا بقوا في المسجد منهم ابوبكر
از غیر خود و گفته شد از دوازده کس که باقی ماندند در مسجد از ایشان است ابوبکر

وعمر رضوان الله تعالى عليهما فصل في فضائل يوم
و عمر رضی الله تعالی عنهما فصل در بیان فضیلت های روز

الجمعة من طريق الآثار من ذلك ما روى العلاء بن عبد
جمعه از طریق اخبار از انجمله چیزیست که روایت کرد ابن عبد

الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم قال
الرحمن از پدر خود از ابی هریره رض گفت ... فرمود

لا تطلع الشمس ولا تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة وما
طلوع نکرد آفتاب و غروب نکرد بر هیچ روزے بهتر از روز جمعه و نیست

من دابة إلا وهي تفزع من يوم الجمعة إلا الثقلان الجن
هیچ جنبنده مگر آنکه میترسد از روز جمعه مگر دو گروه جن

والإنس وعلى كل باب من أبواب المسجد ملكان يكتبان الناس
و آدمیان و بر هر دروازه از دروازهای مسجد دو فرشته است که مینویسند مردم را

الأول فالأول كرجل قرب بدنة وكرجل قرب بقرة وكرجل
نخستین پس نخستین همچو مردیکه قربانی کرده باشد شتر مانند مردیکه قربانی کرده ...

قرب شاة وكرجل قرب دجاجة وكرجل قرب بيضة فاذا

قربانی کرد مانند گوسپندی را و مانند مردی که قربانی کرد ماکیانرا و مانند آنکه قربانی کرده باشد تخم مرغ را پس

قام الامام طويت الصحف وعن ابي سلمة عن ابي هريرة

برخاست امام برای خطبه خواندن پیچیده شد صحیفها و روایت است از ابی سلمه از ابی هریره

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان خير يوم طلعت فيه الشمس يوم

از نبی صلعم که فرمود بهترین روزی که طلوع کرد در آن آفتاب روز

الجمعة فيه خلق الله تعالى آدم وفيه ادخله الجنة وفيه

جمعه است و در آن روز آفریده است خدای تعالی آدم را و در آن روز درآورده شد در بهشت و در آن

اهبط منها وفيه تقوم الساعة وفيه ساعة لا يصادفها

فرود آورده شده است از آن و در آن روز قائم خواهد شد قیامت و در آن روز ساعتی هست که نمی یابد آنرا

مؤمن يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه قال ابو

مومن که طلب کند از خدا تعالی چیزی را مگر داده خدا تعالی آن چیز مر او را گفت ابو

سلمة قال عبد الله بن سلام قد عرفت تلك الساعة هي آخر

سلمه گفت عبد الله بن سلام هر آینه شناختم آن ساعت را که این آخر

ساعة من النهار وهي الساعة التي خلق فيها آدم عليه السلام

ساعتی است از روز و این ساعتی است که پیدا شد آدم در آن ساعت

قال الله عز وجل خلق الانسان من عجل وروى عبد الله بن

فرمود خدای تعالی آفریده شد انسان را از شتابی و روایت کرد عبد الله بن

منذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة سيد الايام

منذر گفت فرمود رسول الله صلعم روز جمعه سردار روزهاست

واعظمها عند الله تعالى وهو اعظم عند الله تعالى من يوم

و بزرگترین آنها نزدیک خدای تعالی و آن بزرگتر است نزد خدای تعالی از روز

الفطر وفيه خمس خلال خلق الله تعالى آدم عليه السلام وفيه

عید فطر و در آن پنج خصلت است آفرید خدای تعالی آدم را علیه السلام و در آن روز و در آن

اهبط على الارض وفيه توفي وفيه ساعة لا يسأل العبد

فرود آورده شد بر زمین و در آن روز میرانیده شد و در آن روز ساعتی هست که سوال نمیکند بنده

فيها شيئا الا اعطاه اياه ما لم يسأل حراما وفيه تقوم الساعة

در آن چیزی مگر که داده میشود او را مگر آنکه نخواهد حرام را و در آن روز قائم شود قیامت

وما من ملك مقرب عند ربه عز وجل الا وهو يفزع من يوم

و نیست هیچ فرشته مقرب نزدیک پروردگار عزوجل مگر آنکه میترسد از روز



الجمعة وما سماء ولا أرض إلا وهو يشفق من يوم الجمعة

از آدینه و نیست آسمان و نه زمین مگر آنکه میترسند از روز آدینه

وعن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال خير يوم طلعت

و روایت است از ابوهریره رضه از نبی صلعم که بدرستی فرمود نیکوترین روزی که طلوع

فيه الشمس فيه خلق آدم عليه السلام وفيه أدخل الجنة

در آن آفتاب درآن روز پیدا شد آدم ع و درآن روز درآورده شد در بهشت

وفيه أخرج منها وفيه تقوم الساعة وعن أبي هريرة رض أيضا

و درآن روز برآورده شد از آن و در آن روز قایم شود قیامت و روایت از ابوهریره رضه نیز

عن النبي صلى الله عليه أنه قال اليوم الشاهد الجمعة والمشهود

از نبی ع که فرمود یوم شاهد روز جمعه است و یوم مشهود

يوم عرفة والموعود يوم القيمة ما طلعت شمس ولا غربت

روز عرفه و یوم موعود روز قیامت است طلوع نشد آفتاب و نه غروب

على يوم أفضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا يوافقها عبد

بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه درآن روز ساعتی است که موافقت میکند هیچ بنده

مؤمن يسأل الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه أو يستعيذه

مومن که میخواهد از خدای تعالی درآن ساعت نیکی را مگر داد آن حق تعالی او را یا طلب پناه میکند

من شيء إلا يعيذه أخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده

از چیزی مگر پناه میدهد او را خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن علي بن أبي طالب رض قال إذا كان يوم الجمعة خرجت

از علی ابن ابی طالب رض گفت هرگاه باشد روز جمعه بر می آیند

الشياطين يربثون الناس إلى أسواقهم ومعهم الرايات و

شیاطین ... میکنند مردم را بسوی بازارها و با ایشان علمها است و

تجلس الملائكة على أبواب المساجد يكتبون على قدر منازلهم

می نشینند فرشتگان بر درهای مسجد که می نویسند بر قدر منزلهای ایشان

السابق والمصلي والذي يليه حتى يخرج الإمام فمن دنى

پیش آینده و مصلی و کسیکه متصل اوست تا برآید امام برای خطبه خواندن پس کسیکه نزدیک

من الإمام فأنصت واستمع ولم يلغ كان له كفلان من الأجر

از امام پس خاموش شد و شنید خطبه را و بیهوده نگفت مر او را دو حصه است از مزد

ومن نأى عنه فاستمع وأنصت ولم يلغ كان له كفل من

و کسیکه دور است از امام پس شنید خطبه و خاموش شد و لغو نگفت مر او را حصه است از



الآخر ومن دنى من الإمام فلغى ولم ينصت ولم يستمع كان

عليه كفلان من الوزر ومن نأى عنه فلغى ولم ينصت ولم

يستمع كان عليه كفل من الوزر ومن قال صه فقد تكلم

فلا جمعة له ثم قال علي رض عنه هكذا سمعت نبيكم

محمد صلى الله عليه وسلم وعن أبي هريرة رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب أنصت فقد

لغوت وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم تقعد الملائكة على أبواب المساجد يوم الجمعة

يكتبون مجيء الناس حتى يخرج الإمام فإذا خرج الإمام طويت

الصحف ورفعت الأقلام فتقول الملائكة بعضهم لبعض

ما حبس فلانا وما حبس فلانا فتقول الملائكة بعضهم

لبعض اللهم إن كان مريضا فاشفه وإن كان ضالا فاهده

وإن كان عائلا فأغنه وقال جعفر حدثنا ثابت قال بلغنا أن

لله تعالى ملائكة معهم ألواح من فضة وأقلام من ذهب

يكتبون من صلى ليلة الجمعة ويوم الجمعة في جماعة أخبرنا

الشيخ ابو نصر عن والده باسناده عن ابي الزبير عن جابر

شیخ ابو النصر از پدر خود باسناد خود از ابی زبیر از جابر

بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن

بن عبد الله رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هر که ایمان دارد

بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة في يوم الجمعة الا مريضا

بخدا و روز آخر پس واجبست برو نماز جمعه در روز جمعه مگر آنکه باشد بیمار

او مسافرا او امرأة او صبيا او مملوكا ومن استغنى عنها

یا مسافر یا زن یا کودک یا بنده و هر که بے پروا شد ازو

بلهو او تجارة استغنى الله تعالى عنه والله غني حميد وعن

بازیے یا سوداگرے بے پروا میشود خدا ازو و الله بے نیاز ست و ستوده شده و از

ابي الجعد الظهيري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ترك الجمعة

ابی الجعد الظهیری از نبی صلعم که فرمود هر که ترک کرد جمعه را

ثلاثا تهاونا بها طبع الله تعالى على قلبه واخبرنا الشيخ

سه بار از سستی خوار داشتن بآن جمعه مهر کند خدا تعالی بر دل او و خبر کرد ما را شیخ

ابو نصر عن والده باسناده عن سعيد بن المسيب عن جابر

ابو النصر از والد خود باسناد خود از سعید بن مسیب از جابر

بن عبد الله رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على

بن عبد الله رض گفت شنیدم رسول الله را صلعم که میفرمود بر

منبره يا ايها الناس توبوا الى الله تعالى قبل ان تموتوا و

منبر خود ای مردمان بازگردید بسوی خدا پیش از آنکه بمیرید

بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا وصلوا الذي

شتاب کنید در اعمال صالحه پیش از آنکه مشغول شوید بدنیا و داده شوید آن چیز را

بينكم وبين ربكم بكثرة ذكركم له تسعدوا واكثروا من

که درمیان شما و درمیان پروردگار شماست ببسیار یاد کردن شما مر او را سعادتمند شوید و بسیار دهید از

الصدقة في السر والعلانية توجروا وتحمدوا وترزقوا

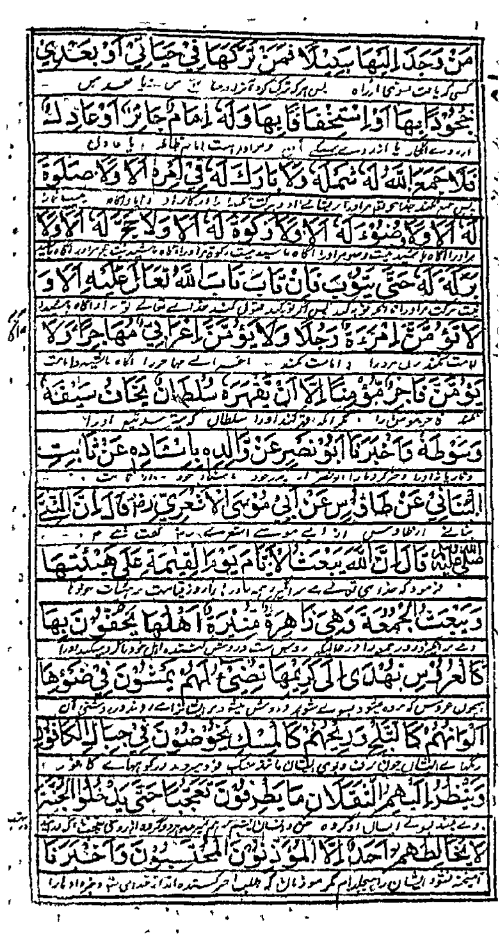
صدقه در پوشیده و ظاهر اجر داده شوید و ثنا خوانده شوید و رزق داده شوید

واعلموا ان الله تعالى قد فرض عليكم الجمعة فريضة مكتوبة

و بدانید که خدای تعالی تحقیق فرض کرد بر شما جمعه را فرض نوشته شده

في مقامي هذا في شهري هذا في عامي هذا الى يوم القيمة

در جای من که اینست در ماه من که اینست در سال من که اینست تا روز قیامت



مَنْ وَجَدَ إِلَيْهَا سَبِيلًا فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدِي

جُحُودًا بِهَا أَوِ اسْتِخْفَافًا بِهَا وَلَهُ إِمَامٌ جَائِرٌ أَوْ عَادِلٌ

فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلَا وَلَا صَلٰوةَ

لَهُ أَلَا وَلَا وُضُوءَ لَهُ أَلَا وَلَا زَكٰوةَ لَهُ أَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ أَلَا وَلَا

بَرَكَةَ لَهُ حَتّٰى يَتُوبَ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ أَلَا وَ

لَا تَؤُمَّنَّ امْرَأَةٌ رَجُلًا وَلَا يَؤُمَّنَّ أَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا وَلَا

يَؤُمَّنَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا إِلَّا أَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ

وَسَوْطَهُ وَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ

الْبُنَانِيِّ عَنْ طَاؤُسٍ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رض قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ الْأَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلَى هَيْئَتِهَا

وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ زَهْرَاءَ مُنِيرَةً أَهْلُهَا يَحُفُّونَ بِهَا

كَالْعَرُوسِ تُهْدٰى إِلٰى كَرِيمِهَا تُضِيءُ لَهُمْ يَمْشُونَ فِي ضَوْئِهَا

أَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيحُهُمْ كَالْمِسْكِ يَخُوضُونَ فِي جِبَالِ الْكَافُورِ

وَيَنْظُرُ إِلَيْهِمُ الثَّقَلَانِ مَا يَطْرِفُونَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

لَا يُخَالِطُهُمْ أَحَدٌ إِلَّا الْمُؤَذِّنُونَ الْمُحْتَسِبُونَ وَأَخْبَرَنَا

أبو نصر عن والده بإسناده عن ثابت البناني عن أنس رضي الله

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن لله تعالى ستمائة ألف عتيق

از پیغمبر صلعم که فرمود که خدای تعالی راست ششصد هزار آزاد است

من النار في كل يوم وليلة الجمعة ويوم الجمعة أربعة

از آتش در هر روز و شب جمعه و روز جمعه بیست و

عشرون ساعة في كل ساعة ستمائة ألف عتيق من النار كلهم

چهار ساعت ست در هر ساعت ششصد هزار آزاد است از آتش که همه ایشان

قد استوجبوا النار وفي لفظ آخر عن ثابت عن أنس رض عن النبي

تحقیق مستوجب اند آتش را و در لفظ دیگر ست از ثابت از انس رض از نبی

صلى الله عليه وسلم قال إن لله تعالى في كل ساعة من ساعات الدنيا

صلعم فرمود که خدای تعالی را در هر ساعت از ساعات دنیا

ستمائة ألف عتيق من النار يعتقهم كلهم قد استوجبوا النار

ششصد هزار آزاد است از آتش آزاد میکند ایشان را که همه ایشان تحقیق مستوجب آتش

يوم القيامة وفي يوم الجمعة وليلة الجمعة أربعة وعشرون

روز قیامت و در روز جمعه و شب جمعه بیست و چهار

ساعة ليس فيها ساعة إلا ولله عز وجل فيها ستمائة ألف

ساعت ست نیست در آن هیچ ساعتی مگر خدای راست در آن ساعت ششصد هزار

عتيق يعتقهم من النار كلهم قد استوجبوا النار وعن عبد

عتیق که آزاد میکند ایشان را از آتش همه ایشان سزاوار اند آتش را و مرویست از عبد

الرحمن بن أبي ليلى عن أبي الدرداء رض قال قال رسول الله صلى

الرحمن بن ابی لیلی از ابی درداء رض گفت فرمود رسول الله صلعم

الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة في جماعة كتبت له حجة متقبلة

هر که نماز گزارد روز جمعه در جماعت نوشته میشود او را یک حج قبول کرده شده

وإن صلى العصر كانت له عمرة وإن أمسى في مكانه لم يسأل

و اگر گزارد نماز دیگر باشد مر او را عمره و اگر در نماز خود شب کند نخواهد

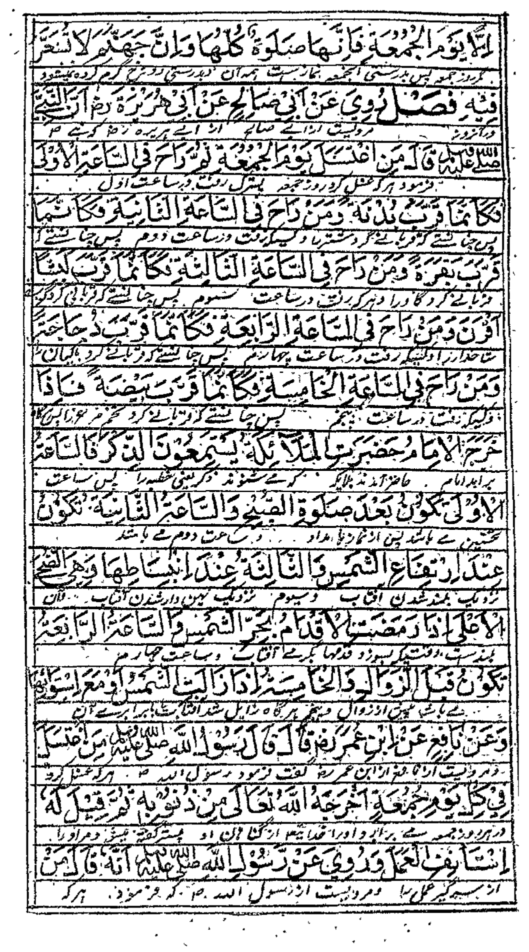
الله تعالى شيئا إلا أعطاه وعن أبي أمامة الباهلي رضي الله عنه

از خدای تعالی چیزی را مگر داد او را و مرویست از ابی امامه باهلی رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الجمعة وصلى مع

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت روز جمعه و نماز گزارد با


الامام وشهد جنازة وتصدق بصدقة وعاد مريضا
وشهد نكاحا وجبت له الجنة واخبرنا ابو نصر عن والده
باسناده عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال يحضر الجمعة ثلاثة نفر فرجل حضرها
يلغو فذلك حظه ورجل حضرها بدعاء فهو رجل دعا الله
تعالى فان شاء اعطاه وان شاء منعه ورجل حضرها
بانصات وسكوت ولم يتخط رقبة مسلم ولم يؤذ احدا
فهي كفارة الى الجمعة التي تليها وزيادة ثلاثة ايام
فان الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
وقد ورد في الحديث عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ما من دابة الا
وهي قائمة على ساق يوم الجمعة مشفقة من قيام الساعة
الا الشياطين وشقي بني آدم ويقال ان الطير والهوام
تلقى بعضها بعضا في يوم الجمعة فتقول سلام عليكم يوم
صالح وفي خبر آخر ان جهنم تسعر في كل يوم قبل الزوال عند
استواء الشمس في كبد السماء فلا تصلوا في هذه الساعة



إلا يوم الجمعة فإنها صلوة كلها وإن جهنم لا تسعر

گر روز جمعه پس بدرستی الجمعه نماز است همه آن و بدرستی دوزخ گرم کرده نمیشود

فيه فصل روي عن أبي صالح عن أبي هريرة رض أن النبي

در آن روز — مرویست از ابی صالح از ابی هریره رض که نبی ص

صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة ثم راح في الساعة الأولى

فرمود هر که غسل کرد روز جمعه پس رفت در ساعت اول

فكأنما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكأنما

پس چنانستی که قربانی کرد شتری را و کسیکه رفت در ساعت دوم پس چنانستی که

قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشا

قربانی کرد گاو را و هر که رفت در ساعت سوم پس چنانستی که قربانی کرد گوسفند

أقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة

شاخدار را و کسیکه رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که قربانی کرد ماکیان را

ومن راح في الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة فإذا

و کسیکه رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که قربانی کرد تخم مرغ را پس گاه

خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر فالساعة

بر آید امام حاضر آیند ملائکه که میشنوند ذکر یعنی خطبه را پس ساعت

الأولى تكون بعد صلوة الصبح والساعة الثانية تكون

نخستین می باشد پس از نماز بامداد و ساعت دوم می باشد

عند ارتفاع الشمس والثالثة عند انبساطها وهي الضحى

نزدیک بلند شدن آفتاب و سیوم نزدیک پهن وار شدن آفتاب و آن

الأعلى إذا رمضت الأقدام بحر الشمس والساعة الرابعة

بلند است وقتیکه بسوزد قدمها بگرمی آفتاب و ساعت چهارم

تكون قبل الزوال والخامسة إذا زالت الشمس أو مع استوائها

می باشد پیش از زوال و پنجم هرگاه زایل شد آفتاب یا برابر است آن

وعن نافع عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل

و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله ص هر که غسل کرد

في كل يوم جمعة أخرجه الله تعالى من ذنوبه ثم قيل له

در هر روز جمعه بیرون آرد او را خدا تعالی از گناهان او پس گفته میشود مر او را

استأنف العمل وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال من

از سر گیر عمل را و مرویست از رسول الله ص که فرمود هر که


غسل واغتسل وغدا وابتكر ودنى من الامام ولم يلغ كان

غسل آن بيند وغسل كرد وصباح آرد بگاه ونزديك شد از امام ولغو نگفته باشد

له بكل خطوة صيام سنة وقيامها وقوله صلى الله عليه وسلم من غسل

مر او را بهر قدم روزه يكسال وقيام يكسال وقول آن سرور عليه السلام هر كه غسل كنانيد

بالتشديد اي غسل اهله كناية عن الجماع ولهذا يستحب

غسل كنانيد اهل خود را مراد وست از جماع وازين جهت مستحب است

عند اهل العلم اتيان الزوجة في يوم الجمعة وكان بعض

نزديك اهل علم آوردن زوجه در روز جمعه وبودند بعض

السلف يفعله اتباعا لهذا الحديث ومن روى بالتخفيف

سلف كه ميكردند اين كار از جهت اتباع اين حديث وكسيكه روايت كرد بتخفيف

غسل راسه ثم غسل جسده وعن الحسن عن ابي هريرة رض

شست سر خود را پس شست تن خود را وروايت از حسن از ابو هريره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اغتسل كل يوم جمعة

گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اي ابو هريره غسل كن هر روز جمعه

ولو صار ان تشتري الماء بقوت يومك فغسل الجمعة سنة

اگر چه گردد اينكه بخرى آب را بقوت روز خود پس غسل روز جمعه مستحب است

عند اكثر الفقهاء وواجب عند داود ولا ينبغي ان يتركه

نزديك اكثر فقيهان وواجب است نزديك داود وسزاوار نيست ترك كردن

من ياتي الجمعة قال ووقته بعد طلوع الفجر الثاني و

كسيكه آيد بجمعه گفت ووقت آن غسل بعد برآمدن صبح دوم است در

الاولى له ان يعقبه بالرواح الى المسجد ليخرج من الخلاف

بهتر مراو را آنست كه پيوسته كند آنرا برفتن بسوى مسجد تا برآيد از خلاف

وان يتحفظ من نقض الطهارة حتى يصلي الجمعة وينوي

وانكه نگاه دارد خود را از شكستن طهارت تا آنكه گذارد جمعه را ونيت كند

بالغسل خدمة مولاه فان اصبح جنبا نوى بها واغتسل

بغسل خدمت صاحب خود پس اگر صبح كرد درحاليكه جنب باشد پس نيت كند وغسل كند

نوى بهما الجنابة والجمعة جاز وينظف باخذ شعره

نيت كند بهر دو جنابت وجمعه را جايز است وپاك كند بگرفتن موى خود

وظفره وقطع رائحته اي الكريهة ويلبس احسن ثيابه

وناخن خود ودفع كردن بوى بد ونيكو پوشد لباس خود



وأفضلها البياض ويتعمم ويرتدي فإنه جاء في الحديث

أن الملائكة تصلي على أصحاب العمائم يوم الجمعة ويتطيب

بأطيب طيبه مما يظهر ريحه ويخفى لونه وليخرج من بيته

إلى الجامع وعليه السكينة والوقار خاشعا متواضعا مخبتا

مفتقرا مكثرا من الدعاء والاستغفار والصلوة على رسول

الله صلى الله عليه وسلم وينوي بخروجه زيارة مولاه في بيته والتقرب

إلى الله تعالى بأداء فرائضه والعكوف في المسجد إلى حين

انقلابه إلى بيته وينوي كف جوارحه عن اللهو واللغو

في الطريق والجامع وليترك راحة يوم الجمعة وحظوظ

دنياه وليواصل الأوراد والعبادة فيه فيجعل أول نهاره

إلى انقضاء صلوة الجمعة للخدمة ثم يجعل وسط النهار

إلى صلوة العصر لاستماع العلم ومجالس الذكر وبعد صلوة

العصر إلى غروب الشمس للتسبيح والاستغفار وأفضل ما

يشتغل به في هذا الوقت وفي كل يوم وليلة من الأذكار

أن يقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله



الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على
تنها زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیرد در دست اوست نیکوئی و او بر
كل شيء قدير مائة مرة سبحان الله العظيم وبحمده مائة مرة
هر چیز قادر است دو صد بار پاکی خدای بزرگ را و ثنای او دو صد بار
لا إله إلا الله الملك الحق المبين مائة مرة اللهم صل على
نیست هیچ معبودی مگر خدای که پادشاه راست ظاهر دو صد بار ای بار خدا درود فرست بر
محمد عبدك ورسولك النبي الأمي مائة مرة واستغفر الله
محمد که بنده تست و رسول تست نا خوانده صد بار و آمرزش میخواهم از خدای
الحي القيوم وأسأله التوبة مائة مرة وما شاء الله لا قوة
که زنده است قائم است و میخواهم از او توبه صد بار هر چه خواهد خدای نیست قوت
إلا بالله مائة مرة فذلك سبعمائة مرة من أنواع الأذكار
مگر بخدای تعالی صد بار پس این هفتصد بار است از انواع ذکر
وقد نقل عن بعض الصحابة رض أنه كان يسبح في كل يوم
و تحقیق نقل کرده شده است از بعض صحابه رض که بود که تسبیح میگفت در هر روز
اثني عشر ألف تسبيحة وعن بعض التابعين رحمة الله عليه
دوازده هزار تسبیح و روایت از بعض تابعین رح
أنه كان يسبح كل يوم ثلاثين ألفا كل قد علم صلاته و
که بود که تسبیح میگفت هر روز سی هزار بار همه تحقیق دانسته بود نماز خود را
تسبيحه فاحذر أن تكون من المحرومين فلا تذكر ولا تذكر
تسبیح خود را پس بترس از اینکه باشی از محرومان پس یاد نکنی و یاد کرده نشوی
والمؤمن أولى أن يكون ذاكرا لله عز وجل ثم مذكورا له عز و
و مومن اولی است که باشد ذکر کننده خدای را و یاد کرده شده مر او را عز و
جل قال الله تعالى فاذكروني أذكركم وأما قبل الصلوة فلا
فرمود خدای تعالی پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را و اما پیش از نماز پس
يستحب له حضور القاص لأن القصص بدعة وكان ابن
مستحب نیست مر او را حضور قصه خوان زیرا که قصه ها بدعت است و بود ابن
عمر وغيره من الصحابة رض يخرجون القصاص من الجامع اللهم
عمر و غیره از صحابه رض که بیرون میکردند قصه خوانان را از مسجد ای بار خدا
إلا أن يكون عالما بالله تعالى من أهل المعرفة واليقين فيكون
مگر آنکه باشد قصه خوان دانا بخدای تعالی از اهل معرفت و یقین پس باشد



حضور مجلسه افضل من صلوته لحديث ابي ذر رضـ حضور

حاضر شدن مجالس او بهتر از نماز او از جهت حدیث ابی ذر رضی الله عنه حاضر شدن

مجلس العلم افضل من صلوة الف ركعة واذا اتى الجامع لا

مجلس علم بهتر است از نماز هزار رکعت و هرگاه که آید در جامع مسجد

يتخطى رقاب الناس الا ان يكون اماما او مؤذنا لما روي

زیر پا نکند گردنهای مردم را مگر آنکه باشد امام یا مؤذن از جهت آنچه روایت کرده شد

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لرجل رآه يتخطى رقاب الناس يا فلان

از نبی صلعم که فرمود مردی را که دید او را که زیر پا میکرد گردنهای مردم را ای فلان

ما منعك ان تصلي معنا الجمعة فقال اولم ترني يا رسول الله

چه چیز باز داشت ترا از آنکه گزارده باشی با ما نماز جمعه پس گفت آیا ندیدی تو مرا ای رسول خدا

قال صلى الله عليه وسلم رأيتك تأخرت وآذيت اي تأخرت

فرمود صلعم دیدم ترا تاخیر کردی از وقت آمدن و ایذا کردی یعنی تاخیر کردی

من البكور وآذيت الحضور وفي حديث آخر قال النبي صلى الله عليه وسلم

یعنی تاخیر کردی از بکور و ایذا کردی حاضران را و در حدیث دیگر است فرمود نبی صلعم

ما منعك اليوم ان تجمع قال يا نبي الله قد جمعت فقال صلى الله عليه وسلم

چه باز داشت ترا امروز از آنکه جمعه کنی گفت یا نبی الله تحقیق جمعه کرده ام فرمود صلعم

اولم ارك تتخطى رقاب الناس وقد قيل ان من فعل ذلك

آیا ندیدم ترا که زیر پا میکردی گردنهای مردم را و گفته شده است که هر که بکند این کار

جعل جسرا يوم القيمة على ظهر جهنم يتخطاه الناس ولا

کرده آید پل روز قیامت بر پشت دوزخ که زیر پا کنند او را مردم و

يمر بين يدي المصلي لان في الخبر لان يقف احدكم

نگذرد پیش نمازگزارنده زیرا که در حدیث است ایستادن یکی از شما

اربعين سنة خير له من ان يمر بين يدي المصلي وفي

چهل سال بهتر است مر او را از گذشتن پیش نمازگزارنده و در

لفظ آخر لان يكون الرجل رمادا تذروه الرياح خير له

روایت دیگر است بودن مرد خاکستر که میبرد آنرا باد بهتر است مر او را

من ان يمر بين يدي المصلي ولا يقيم احدا من موضعه

از گذشتن پیش نماز گزارنده و نه خیزاند هیچ یکی را از جای خود

ويجلس مكانه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يقيمن

و نشیند در جای او از جهت چیزی که روایت کرده شد از نبی صلعم که فرمود نه خیزاند



أحدكم أخاه من مجلسه ثم يجلس فيه وكان ابن عمر رضي الله عنه إذا

که برخیزاند برادر خود را از مجلس وی پس نشیند در جای او و بود ابن عمر رضی الله عنه که

قام له الرجل من مجلسه لم يجلس فيه حتى يعود إليه وإن

برخاستی برای او مردی از مجلس خود نه نشستی در آن تا آنکه باز آمدی بسوی جای خود و اگر

رأى بين يديه فرجة فهل يجوز له أن يتخطى رقاب الناس

بیند در پیش خود جای خالی پس آیا جایز است مر او را که بگذرد بر گردنهای مردم تا

فيجلس فيها على روايتين عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى

پس نشیند در آنجا این مسئله بر دو روایت است نزد امام ما احمد رحمه الله تعالی

فإن قدم صاحبا له يجلس في موضعه فإذا جلس هنا لأجاز

پس اگر پیش فرستاد صاحب خود را که بنشیند در جای او پس اگر نشست در آنجا جایز است

وإن بسط له شيئا فهل لغيره أن يرفعه ويجلس هناك على

و اگر گسترد مصلی از بهر خود پس آیا میرسد مر غیر او را که بردارد آن را و نشیند آنجا این مسئله بر

وجهين عند أصحابنا ويجتهد أن يدنو من الإمام فينصت

دو وجه است نزدیک اصحاب ما و کوشش کند که نزدیک باشد از امام پس خاموش

إلى الخطبة فلا يتكلم فإن تكلم أثم في إحدى الروايتين ولا

بسوی خطبه و کلام نکند و اگر کلام کند گناهگار شود در یکی از دو روایت و

يحرم الكلام قبل الشروع في الخطبة وبعد الفراغ منها

حرام نیست سخن گفتن پیش از شروع خطبه و بعد فراغ از آن

فصل أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود

قال أنبأنا أبو القاسم عبد الله بن عمر الفقيه الشافعي رحمه الله

گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عمر فقیه شافعی رحمه

تعالى قال حدثنا حبيب بن الحسن القزاز قال حدثنا

گفت حدیث خواند بر ما حبیب بن حسن قزاز گفت حدیث خواند بر ما

جعفر بن محمد الخراساني قال حدثنا أبو أيوب سليمان

جعفر بن محمد خراسانی گفت حدیث خواند بر ما ابو ایوب سلیمان

بن عبد الرحمن الدمشقي قال حدثنا محمد بن شعيب عن

بن عبد الرحمن دمشقی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن شعیب از

عمر بن عبد الله مولى غفرة عن أنس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم



أنه قال أتاني جبرئيل عم في كفه كمرآة بيضاء فيها نكتة
که فرمود آمد مرا جبرائیل در دست او مانند آئینه سفید است در آن نکته
سوداء فقلت ما هذه يا جبرئيل قال هذه الجمعة لكم
سیاه است پس گفتم مرا او را چیست این ای جبرائیل گفت این جمعه است مر شما را
فيها خير كثير قلت وما هذه النكتة السوداء قال هذه
در وی خیر بسیار است گفتم چیست این نکته سیاه گفت این
الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الأيام ونحن نسميه
قیامت است که قائم میشود در روز جمعه و آن سردار روزها است و ما می نامیم او را
عندنا يوم المزيد قلت ولم تسمونه يوم المزيد يا جبرئيل
نزد خود روز مزید گفتم و از چه سبب نامید او را روز مزید ای جبرائیل
قال ذلك لأن ربك عز وجل اتخذ في الجنة واديا أفيح من
گفت ازین جهت که پروردگار تو عز وجل ساخت در بهشت وادیء خوشبو تر از
مسك أبيض فإذا كان يوم الجمعة من أيام الآخرة هبط الجبار
مشک سفید پس هرگاه باشد روز جمعه از روزهای آنجهان فرود آید جبار
تبارك وتعالى من عرشه إلى كرسيه إلى ذلك الوادي وقد
تبارک وتعالی از عرش خود بسوی کرسی خود بسوی این وادی و تحقیق
حف الكرسي بمنابر من نور يجلس عليها النبيون وحفت
گرداگرد شده است کرسی را منبرها از نور که نشینند بر او انبیا و گرداگرد شده اند
المنابر بكراسي من ذهب مكللة بالجوهر يجلس عليها
منبرها کرسیها از زر مرصع بجواهر که نشینند بر او
الصديقون والشهداء ثم جاء أهل الغرف حتى حفوا بالكثب
صدیقان و شهیدان پس بیایند اهل غرفه تا گرد کرده میشوند بتلهای
فيقول الله عز وجل أنا الذي صدقتكم وعدي وأتممت
پس میگوید پروردگار من آنم که راست کردم شما را وعده خود و کامل کردم
عليكم نعمتي وأحللتكم كرامتي ثم يقول فسلوني فيقولون
بر شما نعمت خود و فرود آوردم شما را در بزرگی خود پس گوید پس سوال کنید از من پس
بأجمعهم نسألك الرضا عنا فيقول رضائي عنكم
همه ایشان میگویند می خواهیم رضای تو از خویش پس میگوید پروردگار رضای من از شما
أحللكم داري وأنالكم كرامتي ثم يقول سلوني فيعبدون
فرود آورد شما را در سرای من و رسانید شما را بزرگی پس میگوید سوال کنید از من پس



يقولون ربنا نسألك الرضا ثم يقول سلوني فيسألو

حتى تنتهي أمنية كل عبد منهم ثم يقولون حسبنا ربنا

يفتح لهم بقدر انصرافهم من يوم الجمعة ما لا عين رأت

ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويرجع أهل الغرف

إلى غرفهم وكل غرفة من لؤلؤة بيضاء وياقوتة حمراء

وزمردة خضراء ليس فيها فصم ولا وصم مطردة فيها

الأنهار متدلية فيها ثمارها وفيها أزواجها وخدمها

ومساكنها فليسوا إلى شيء أحوج منهم إلى يوم الجمعة

ليزدادوا فضلا من ربكم ويقولوا وأخبرنا أبو نصر

عن والده بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الحافظ قال

حدثنا أبو علي محمد بن أحمد الصواف قال حدثنا أبو العباس

عبد الله بن أصغر قال حدثنا إسحق بن ابرهيم أبو صالح الجزار

قال حدثنا عمرو بن شمر عن سعد بن طريف الإسكاف عن الأصبغ

بن نباتة عن علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه إذا كان يوم

الجمعة غدا أمين الله جبرئيل عليه السلام إلى المسجد الحرام



فركز لواءه فيه وغدا سائر الملائكة الى المساجد التي يجمع

پس فرو میبرد بیرق خود را آن و بگاه میروند باقی فرشتگان بسوی مسجدهائی که جمعه گزارده میشود

فيها فركزوا الويتهم ورايتهم بابواب المساجد ثم ينشرون

دران پس فرو می برند بیرقهای و علمهای خود را بر درهای مسجد پس برا گنده میکنند

قراطيس من فضة واقلاما من ذهب ثم يكتبون الاول

کاغذها را از نقره و قلمهای ایشان از زر است پس می نویسند اول را

فالاول من بكر الى الجمعة فاذا دخل كل مسجد سبعون ممن

پس تر اول را کسیکه بگاه رود بسوی جمعه پس هرگاه درآمد در هر مسجدی هفتاد کس از آن

بكر الى المسجد طويت القراطيس وكانوا اولئك السبعون الذين

که بگاه رفته اند بسوی مسجد پیچیده میشود کاغذها و باشند آن هفتاد دیگر

بكروا الى الجمعة كالذين اختار موسى قومه سبعين رجلا

بگاه رفته اند بسوی جمعه مانند کسانیکه برگزید موسی ع قوم خود را هفتاد کس

والذين اختارهم موسى من قومه كانوا انبياء ثم تتخلل

وآن کسانیکه اختیار کرد موسی ع از قوم خود بوده اند پیغمبران پس در می آیند

الملائكة الصفوف يتفقدون الرجال فيقول بعضهم

فرشتگان صفها را پس جستجو میکنند مردان را پس میگوید بعض ایشان

لبعض ما فعل فلان فيقولون مات فيقولون رحمه الله تعالى

مر بعض دیگر را چه کرد فلانی پس میگویند مرد پس میگویند رحمت کند خدا بر او

فانه كان صاحب جمعة ويقولون ما فعل فلان فيقولون

که او بوده است صاحب جمعه و میگویند چه کرد فلانی پس میگویند

غائب فيقولون حفظه الله فانه كان صاحب جمعة ويقولون

غایب است پس میگویند نگاه دارد خدا او را که او بوده است صاحب و میگویند

ما فعل فلان فيقولون مريض فيقولون عافاه الله فانه كان

چه کرد فلانی پس میگویند بیمار است پس میگویند عافیت دهد او را خدا که

صاحب جمعة **فصل** وفي يوم الجمعة ساعة لا يوافقها

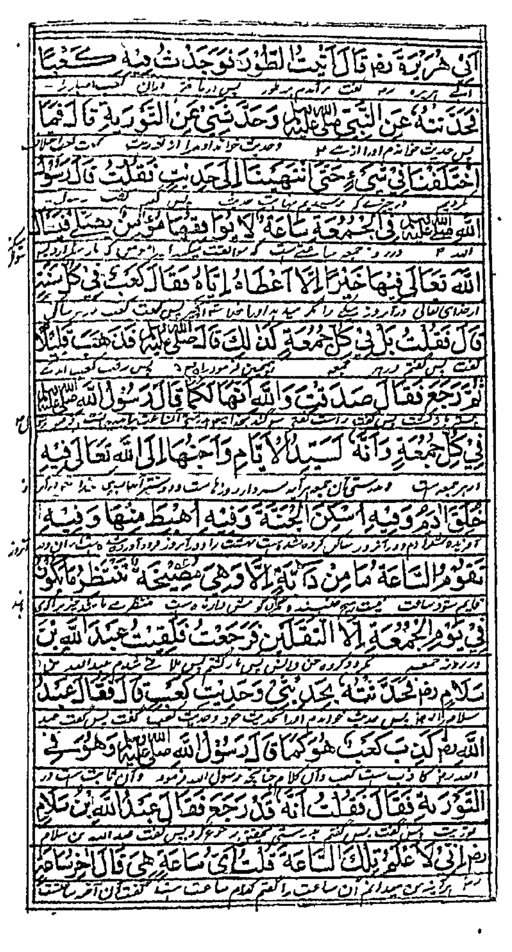
صاحب جمعه و در روز جمعه ساعتی است که موافقت نمیکند

عبد يدعو الله عز وجل الا استجيب دعوته اخبرنا ابو نصر

بنده که میخواند خدای تعالی را مگر قبول کرده میشود دعای او خبر داد ما را ابو نصر

عن والده باسناده عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن

از پدر خود باسناد خود از محمد بن ابراهیم از ابی سلمه از



ابي هريرة رض قال اتيت الطور فوجدت فيه كعبا

فحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم وحدثني عن التورية قال فما

اختلفنا في شيء حتى انتهينا الى الحديث فقلت قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم في الجمعة ساعة لا يوافقها مؤمن يسأل فيها

الله تعالى فيها خيرا الا اعطاه اياه فقال كعب في كل سنة

قال فقلت بل في كل جمعة كذلك قال صلى الله عليه وسلم فذهب قليلا

ثم رجع فقال صدقت والله انها لكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

في كل جمعة وانه لسيد الايام واحبها الى الله تعالى فيه

خلق آدم وفيه اسكن الجنة وفيه اهبط منها وفيه

تقوم الساعة ما من دابة الا وهي مصيخة تنتظر ما يكون

في يوم الجمعة الا الثقلان ثم رجعت فلقيت عبد الله بن

سلام رض فحدثته بحديثي وحديث كعب قال فقال عبد

الله رض كذب كعب هو كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في

التورية فقال فقلت انه قد رجع فقال عبد الله بن سلام

رض اني لاعلم تلك الساعة قلت اي ساعة هي قال آخر ساعة



من نهار يوم الجمعة قال فقلت وكيف وقد سمعت النبي

صلى الله عليه وسلم قال لا يوافقها مؤمن يصلي ولا حين صلوة قال اما

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انتظر صلاة فرض فهو في

صلاة قلت بلى قال فهي كذلك وفي لفظ عن محمد بن سيرين

عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجمعة ساعة

لا يوافقها عبد مؤمن يسأل الله فيها خيرا الا اعطاه اياه

وقال بيده يقللها وقد روي عن بعض السلف انه قال ان

لله فضلا من الرزق سوى ارزاق العباد لا يعطي من ذلك

الفضل الا من سأله عشية الخميس ويوم الجمعة واخبرنا

ابو نصر عن والده باسناده عن سعيد بن راشد عن زيد بن

علي عن مرجانة عن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم رض عن ابيها صلى الله عليه وسلم

قال ان في الجمعة لساعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها

خيرا الا اعطاه قلت يا ابت اية ساعة هي قال صلى الله عليه وسلم اذا تدلى

نصف الشمس للغروب قالت فكانت فاطمة رض اذا كان يوم

الجمعة امرت غلاما لها يقال له زيد يقول اصعد الى



الظراب فاذا تدلى نصف الشمس للغروب فاذني واعلمني

پستها پس وقتيكه نزديك شود نيم آفتاب بغروب شدن پس خبر كن مرا و بدانان مرا

فكان يصعد فاذا كان تلك الساعة اذنها فاعلمها فتقوم

پس بوده است بالا ميرفت پس هرگاه ميشد اين ساعت خبر ميكرد او را و ميدانانيد او را پس

وتدخل المسجد حين تغرب الشمس وتصلي وفي حديث كثير

و مي درآمد در مسجد وقتيكه فرو ميشد آفتاب و نماز ميگزارد و در حديث كثير

بن عبد الله المزني عن ابيه عن جده رض قال ان رسول الله صلى الله

بن عبد الله مزني از پدر خود از جد خود رض فرمود رسول صلعم

قال في الجمعة ساعة من نهار لا يسأل الله فيها عبد شيئا الا

فرمود در روز جمعه ساعتيست از روز نميخواهد خداي تعالى را در آن ساعت بنده چيزي مگر

اعطاه سؤله قيل له واية ساعة هي يا رسول الله قال صلى الله عليه

ميدهد او را سوال او گفته شد او را و كدام ساعت است آن يا رسول الله فرمود صلعم

حين تقام الصلوة الى الانصراف منها قال كثير بن عبد الله

وقتيكه بر پا كرده ميشود نماز جمعه تا باز گشتن از آن نماز گفت كثير بن عبد الله

المزني يعني بذلك رسول الله صلى الله عليه يوم الجمعة واخبرنا

مزني مراد داشت بآن رسول الله صلعم روز جمعه و خبر داد ما را

ابو نصر عن والده باسناده عن محمد بن المنكدر قال سمعت

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از محمد بن منكدر گفت شنيدم

جابر بن عبد الله رض يقول عرض هذا الدعاء على رسول الله

جابر بن عبد الله را رض كه ميگفت عرض كرده شد اين دعا بر رسول الله

صلى الله عليه فقال لو دعي به على شيء بين المشرق والمغرب في ساعة

صلعم پس گفت اگر دعا كرده ميشود بآن بر چيزي كه ميان مشرق و مغرب است در ساعت

يوم الجمعة لاستجيب لصاحبه سبحانك لا اله الا انت يا

روز جمعه هر آينه قبول كرده ميشود مر صاحب او را و آن دعا اينست كه پاكي ترا نيست معبودي الا تو اي

حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام

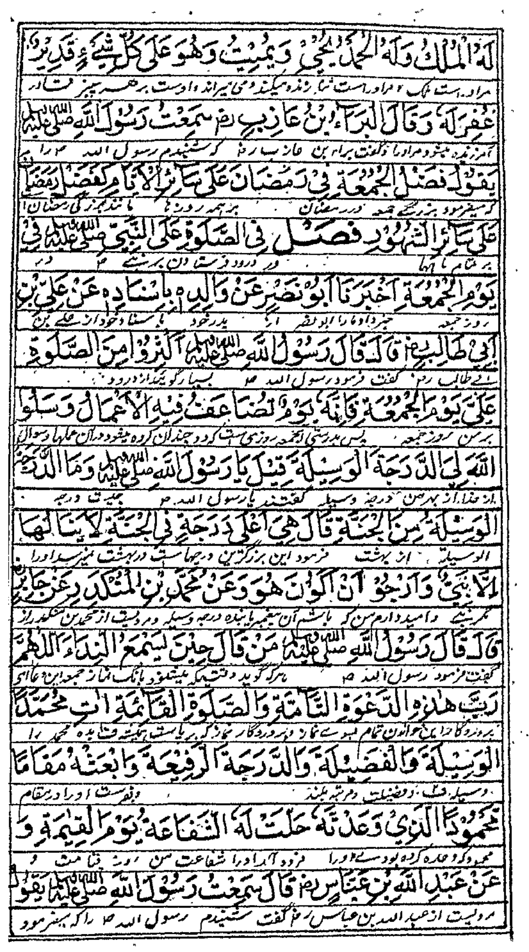
اي مهربان اي بخشنده اي پيدا كننده آسمان و زمين اي صاحب بزرگي و اكرام

وقال صفوان بن سليم بلغني ان من قال حين يجلس الامام

و گفت صفوان بن سليم رسيده مرا اينكه هر كه گفت وقتيكه مي نشيند امام

على المنبر يوم الجمعة لا اله الا الله وحده لا شريك له

بر سر منبر روز جمعه نيست هيچ معبود مگر خداي تعالى كه يگانه است نيست شريك مر او را



لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مر اوراست ملک و مر اوراست ثنا زنده میکند و می میراند و اوست بر همه چیز قادر

غُفِرَ لَهُ وَقَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رض سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آمرزیده میشود مر اورا و گفت براء بن عازب رض که شنیدم رسول الله ص را

يَقُولُ فَضْلُ الْجُمُعَةِ فِي رَمَضَانَ عَلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ كَفَضْلِ رَمَضَانَ

که میفرمود بزرگی جمعه در رمضان بر همه روزها مانند بزرگی رمضان

عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ فَصْلٌ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي

بر تمام ماهها در درود فرستادن بر نبی ص در

يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی بن

أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ

ابی طالب رض گفت فرمود رسول الله ص بسیار گوئید از درود

عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ تُضَاعَفُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَسَلُوا

بر من روز جمعه پس بدرستی الجمعه روزی است که دو چندان کرده میشود دران عملها و سوال کنید

اللّٰهَ لِيَ الدَّرَجَةَ الْوَسِيلَةَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا الدَّرَجَةُ

از خدا از بهر من درجه وسیله گفتند یا رسول الله ص چیست درجه

الْوَسِيلَةُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ هِيَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا

الوسیله از بهشت فرمود این بزرگترین درجه ایست در بهشت نمیرسد اورا

إِلَّا نَبِيٌّ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ هُوَ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ رض

مگر نبی و امیدوارم من که باشم آن پیغمبر یابنده درجه وسیله و مرویست از محمد بن منکدر از

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ اللّٰهُمَّ

گفت فرمود رسول الله ص هر که گوید وقتیکه میشنود بانگ نماز جمعه ای خدای

رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا

پروردگار این خواندن تمام مبوسے نماز و پروردگار نماز که برپاست همیشه بده محمد را

الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا

وسیله و فضیلت و مرتبه بلند و بفرست اورا در مقام

مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

محمود که وعده کرده بودے اورا فرود آمد اورا شفاعت من روز قیامت و

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

مرویست از عبد الله بن عباس رض گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود


اكثروا الصلوة على نبيكم في الليلة الغراء واليوم الازهر

بسیار کنید درود بر نبی خود در شب روشن و روز روشن

ليلة الجمعة ويوم الجمعة وعن عبد العزيز بن صهيب

یعنی شب جمعه و روز جمعه است و روایت است از عبد العزیز بن صهیب که

عن انس بن مالك رض قال كنت واقفا بين يدي رسول الله

از انس بن مالک رض گفت بودم من ایستاده پیش رسول الله

صلى الله عليه فقال من صلى علي في كل جمعة ثمانين مرة غفر

صلعم پس فرمود هرکه درود فرستد بر من در روز جمعه هشتاد بار بیامرزد

الله تعالى ذنوب ثمانين سنة قلت يا رسول الله صلى الله عليه

خدای تعالی گناهان هشتاد ساله گفتم یا رسول الله صلعم

كيف الصلوة عليك قال صلى الله عليه تقول اللهم صل على محمد

چگونه است صلوة بر تو فرمود صلعم که گوی ای بار خدا درود فرست بر محمد

عبدك ورسولك النبي الامي وتعقد واحدة وعن مكحول

که بنده تو و رسول تست نبی تا خوانده و گره کنی یکی را و روایت است از مکحول

الشامي عن ابي امامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اكثروا

شامی از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم بسیار کنید

الصلوة علي يوم الجمعة فان صلوة امتي تعرض علي في

صلوة بر من در روز جمعه پس بدرستی که درود امت من عرض کرده میشود بر من در

كل يوم جمعة فمن كان اكثرهم علي صلوة كان اقربهم

هر روز جمعه پس هرکه باشد اکثر ایشان ازروی درود فرستادن بر من باشد اقرب ایشان

مني منزلة يوم القيمة فصل فيما يستحب ان يقرء

از من ازروی منزلت روز قیامت در آنچه مستحب است خواندن آن

في صلوة الصبح يوم الجمعة اخبرنا ابو نصر عن والده

در نماز صبح روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن ابي الاحوص عن عبد الله رض قال كان النبي صلى الله عليه

باسناد خود از ابی الاحوص از عبد الله رض گفت بود دست ...

يقرء في الصبح يوم الجمعة الم السجدة وهل اتى وروي عنه

که میخواند در صبح روز جمعه سوره الم سجده و سوره هل اتی و روایت است از او

صلى الله عليه وسلم كان يقرء في المغرب بقل يايها الكفرون وقل هو الله

صلی الله علیه وسلم که بود که میخواند در مغرب سوره الکافرون و سوره اخلاص

وفي العشاء بسورة الجمعة والمنافقين وقيل انه صلى الله عليه وسلم

ودر خفتن سوره جمعه وسوره منافقون وگفته شد که آنسرور ﷺ

كان يقرء ذلك في صلوة الجمعة وعن الحسن عن ابي هريرة

بود که میخواند این در نماز جمعه ومرویست از حسن از ابی هریره رض

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرء ليلة الجمعة سورة

گفت فرمود رسول الله ﷺ هر که خواند شب جمعه سوره

يس وحم الدخان اصبح مغفورا له وقيل ان من قرء سورة

یس وحم دخان صبح کرد درحالیکه آمرزیده اند او را وگفته شد هر که خواند سوره

الكهف في يوم الجمعة كان كمن تصدق بعشرة الاف

کهف در روز جمعه باشد مانند کسیکه تصدق کرد ده هزار

دينار ويستحب ان يصلي ليلة الجمعة ويوم الجمعة

دینار و مستحب است که نماز گزارد شب جمعه ودر روز جمعه

اربع ركعات باربع سور سورة الانعام وسورة الكهف

چهار رکعت بچهار سوره یکی سوره انعام ودوم سوره کهف

وسورة طه وسورة الملك فان لم يحسن القران قرء جميع

وسوم سوره طه وچهارم سوره الملک پس اگر نیکو نمیداند قرآنرا بخواند همه

ما يحسن منه فذلك له ختمة فقد قيل ختمه من حيث

آنچه نیکو میداند از آن پس این امر او را ختم قرآن پس تحقیق گفته شد که ختم او از روی

علمه وان كان يحسن القران يستحب له ان يختم في يوم

دانش او است واگر باشد که نیکو میداند قرآنرا مستحب است مر او را که ختم کند در روز

الجمعة فان لم يقدر يشفع اليه ليلة الجمعة فان جعل

جمعه پس اگر نتواند ختم کند پیوند دهد با او شب جمعه پس اگر گرداند

اخر ختمه في ركعتي المغرب او ركعتي الفجر كان احسن و

آخر ختم خود در دو رکعت مغرب یا دو رکعت فجر باشد بهتر و

كذلك ان جعل ختمته بين الاذان والاقامة يوم الجمعة

همچنین اگر گرداند ختم خود درمیان اذان واقامت روز جمعه

كان فيه فضل كبير وان قرء الف مرة قل هو الله احد يوم

باشد در آن فضل بزرگ واگر بخواند هزار بار سوره اخلاص روز

الجمعة في عشر ركعات او عشرين او غيرها كان افضل

جمعه در ده رکعت یا بیست رکعت یا زیاده از آن باشد بزرگتر



من ختمة القرآن ويستحب الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم ألف
مرة يوم الجمعة وكذلك التسبيح ألف مرة وهي الكلمات
الأربع التي تقدمت سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا
الله والله أكبر فصل في تسميته يوم الجمعة أخبرنا
أبو نصر عن والده بإسناده عن سلمان رض قال قال لي رسول
الله صلى الله عليه أتدري لم سمي يوم الجمعة قلت لا قال لأن
فيه جمع أبوك آدم قال لكني أقول لا يتطهر رجل يوم الجمعة
ثم يتوضؤ ويحسن وضوءه ثم يأتي الجمعة إلا كفر له ما
بينها وبين الجمعة الأخرى ما اجتنب الكبائر وقال بعضهم
هو من الاجتماع وهو اجتماع قالب آدم وروحه بعد أن
كان ملقى أربعين سنة وقال آخرون لاجتماع آدم و
حوا عليهما الصلوة والسلام لما خلقها الله تعالى من ضلع
آدم عليه الصلوة والسلام وقال آخرون لاجتماع آدم و
حوا بعد الفرقة الطويلة وقيل إنما سمي بذلك لاجتماع
أهل البلد والرساتيق فيه وقيل لأنه تقوم فيه يوم القيمة


وهو يوم الجمع قال الله عز وجل يوم يجمعكم ليوم الجمع

فصل وجميع ما ذكرناه من صيام الأشهر والأضحية

والعبادات من الصلوة والأذكار وغير ذلك وما سنذكر

إن شاء الله تعالى لا يقبل إلا بعد التوبة وطهارة القلب

وإخلاص العمل لله تعالى وترك الريا والسمعة وأما التوبة

فقد تقدم بيانها ونزيد عليه بأن الله يحب التوابين

ويحب كل قلب طاهر من الذنوب قال عز وجل إن الله يحب التوابين ويحب

المتطهرين قال عطا ومقاتل والكلبي إن الله يحب التوابين من

الذنوب والمتطهرين بالماء من الأحداث والحيض والجنابات

والنجاسات بيانه قصة أهل قبا حيث ذكرهم

الله عز وجل بقوله فيه رجال يحبون أن يتطهروا وسألهم

النبي صلى الله عليه عما يعملون فقالوا نتبع الماء الأحجار في الاستنجاء

وقال مجاهد يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين

عن أدبار النساء أن يأتوها من أتى امرأة في دبرها فليس

من المتطهرين لأن دبر المرأة مثله من الرجل وقيل التوابين

مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الشِّرْكِ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ

از گناهان و دوست دارد پاک شوندگان از شرک روایت است از ابی منهال

أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْعَالِيَةِ فَتَوَضَّأَ وُضُوءًا حَسَنًا فَقُلْتُ

که گفت بودم من نزد ابی العالیه پس وضو کرد وضوی نیک پس گفتم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَقَالَ الطُّهُورُ مِنَ

بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک شوندگان را پس گفت طهارت از

مَاءٍ إِنَّ الطُّهُورَ حَسَنٌ وَلَكِنَّهُمُ الْمُتَطَهِّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ

آب بدرستی که طهور نیکوست ولیکن مراد از متطهرین که در شان آنها آمده است متطهرین از گناهان اند

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ التَّوَّابِينَ مِنَ الشِّرْكِ

و مرویست از سعید بن جبیر گفت خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از شرک

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

و دوست دارد پاک شوندگان را از گناهان و گفته شد که توبه کنندگان از کفر و پاک شوندگان

بِالْإِيمَانِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ لَا يَعُودُونَ فِيهَا وَ

با ایمان و گفته شد توبه کنندگان از گناهان که باز نگردند به آن گناه و

الْمُتَطَهِّرِينَ مِنْهَا لَمْ تُصِيبُوهَا وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكَبَائِرِ

پاک شوندگان از گناهان که نرسند آنرا و گفته شد توبه کنندگان از گناهان کبیره

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الصَّغَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ

و پاک شوندگان از گناهان صغیره و گفته شد که توبه کنندگان از افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ

و پاک شوندگان از اقوال و گفته شد که توبه کنندگان از اقوال و افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْعُقُودِ وَالْإِضْمَارِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْآثَامِ

و پاک شوندگان از عقیده و اضمار و گفته شد توبه کنندگان از بزه‌ها

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَجْرَامِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْجَرَائِرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

و پاک شوندگان از گناهها و گفته شد توبه کنندگان از جنایتها و پاکان

مِنْ خُبْثِ السَّرَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

از خبث نهانها یعنی دلها و گفته شده است توبه کنندگان از گناهان و پاک شوندگان

مِنَ الْعُيُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابُ الَّذِي كُلَّمَا أَذْنَبَ تَابَ قَالَ اللَّهُ

از عیبها و گفته شد توبه کننده آنست که هرگاه گناه کرد توبه کند فرمود خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ

بدرستی که او هست توبه کنندگان را آمرزگار مرویست از محمد بن منکدر از



جابر ابن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل ممن

جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم گذشت مردی که بود از

كان قبلكم بجمجمة فنظر اليها فقال اي رب انت انت

پیش از شما بکاسه سر پس دید بسوی او پس گفت ای پروردگار تو توئی

وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب ثم

و من منم تو بازآینده بآمرزش و منم بازآینده بگناهان پس

خر ساجدا فقيل له ارفع رأسك فانا العواد بالمغفرة وانت

افتاد سجده کننده پس گفته شد او را بردار سر خود را پس منم بازگردنده بمغفرت و تو

العواد بالذنوب فرفع رأسه فغفر له واما الاخلاص فقد

بازگردنده بگناهان پس برداشت سر خود را پس آمرزیده شد او را و اما اخلاص پس

قال الله عز وجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له

فرمود خدای تعالی و نه فرموده شد ایشان را مگر آنکه عبادت کنند خدای را در حالیکه پاک کنند

الدين وقال جل وعلا الا لله الدين الخالص وقال الله تعالى

طاعت و فرمود عز و جل آگاه باشید مر خدای راست دین پاک و فرمود عز و جل

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم

نمیرسد خدا را گوشتهای آن قربانیها و نه خونها از آنها و لیکن میرسد خدای را پرهیزگاری

وقال جل جلاله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون

و فرمود جل جلاله مر ماست اعمال ما و ایشانراست اعمال ایشان و ما او را خالص

اختلف الناس في معنى الاخلاص قال الحسن سألت حذيفة

مختلف شده اند مردم در معنی اخلاص و گفت حسن پرسیدم حذیفه

رض عن الاخلاص ما هو قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن الاخلاص

از معنی اخلاص که چیست آن گفت پرسیدم نبی صلعم را از معنی اخلاص

ما هو قال صلى الله عليه وسلم سألت جبرئيل عليه السلام عن الاخلاص

که چیست آن گفت صلعم پرسیدم جبرائیل عم را از معنی اخلاص

ما هو قال سألت رب العزة جل وعلا عن الاخلاص ما هو

که چیست آن گفت پرسیدم پروردگار رجل جلاله را از معنی اخلاص که چیست آن

فقال سبحانه وتعالى هو سر من سري استودعته قلب

پس فرمود سبحانه و تعالی آن اخلاص رازیست از رازهای من در دل

من احببت من عبادي وعن ابي ادريس الخولاني رحمه الله

کسیکه دوست میدارم من او را از بندگان خود و روایت از ابی ادریس خولانی



قا . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل حق حقيقة وما بلغ عبد

حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمله

لله عز وجل وقال سعيد بن جبير الاخلاص ان يخلص العبد

دينه لله وعمله لله تعالى ولا يشرك به في دينه ولا يرائي بعمله

احدا وقال الفضيل ترك العمل من اجل الناس رياء والعمل من اجل الناس شرك والاخلاص

هو الخوف من ان يعاقبك الله تعالى عليهما وقال يحيى بن

معاذ الاخلاص تمييز العمل من العيوب كتمييز اللبن من الفرث

والدم وقال ابو الحسين البوشنجي هو ما لا يكتبه الملكان ولا

يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الانسان وقال رويم هو

ارتفاع رؤيتك من الفعل وقيل هو ما يراد به الحق ويقصد

به الصدق وقيل هو ما لا تشوبه الآفات ولا يتبعه رخص

التأويلات وقيل هو ما استتر عن الخلائق وصفى من

العلائق وقال حذيفة المرعشي هو ان تستوي افعال العبد

في الظاهر والباطن وقال ابو يعقوب المكفوف هو ان يكتم

حسناته كما يكتم سيئاته وقال سهل بن عبد الله هو الافلاس

عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثٌ لَا يُغَلُّ

وروایت است از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلعم سه چیز اند که خیانت نکند

عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُسْلِمٍ اِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَمُنَاصَحَةُ وُلَاةِ الْاَمْرِ

بر ایشان دل مسلمان خالص کردن عمل مر خدا را و نصیحت کردن والیان امر را

وَلُزُوْمُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِيْنَ وَقِيْلَ الْاِخْلَاصُ اِفْرَادُ الْحَقِّ فِي الطَّاعَةِ

و لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و گفته شده است اخلاص جدا کردن حق را در فرمانبرداری

بِالْقَصْدِ وَهُوَ اِرَادَةُ الْعَبْدِ بِطَاعَتِهٖ الْقُرْبَ اِلَى مَوْلَاهُ دُوْنَ

بخواهش خود و آن خواستن بنده است بطاعت خود نزدیکی بسوی صاحب خود

اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِهٖ فَلَا يَتَصَنَّعُ لِلْخَلْقِ وَلَا يَكْتَسِبُ مِنْهُمُ الْحَمْدَ

نزد هیچ یکی از خلق او پس کار نکند از برای خلق و کسب نکند از ایشان ستایش را

وَلَا يَسْتَجْلِبُ مِنْهُمُ الْحُبَّ وَلَا يَدْفَعُ بِهَا عَنْ نَّفْسِهِ اللَّوْمَ وَ

و طلب نکند از ایشان دوستی را و دور نکند بآن طاعت از خود ملامت و

الذَّمَّ وَقِيْلَ الْاِخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْفِعْلِ عَنْ مُّلَاحَظَةِ الْمَخْلُوْقِيْنَ

نکوهش را و گفته شد اخلاص صاف کردن عمل است از دیدن آفریده ها

قَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ الْاِخْلَاصُ لَا يَتِمُّ اِلَّا بِالصِّدْقِ فِيْهِ وَ

گفت ذو النون مصری رح اخلاص تمام نمیشود مگر براستی در وی و

الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَالصِّدْقُ لَا يَتِمُّ اِلَّا بِالْاِخْلَاصِ فِيْهِ وَالْمُدَاوَمَةِ

صبر بر وی و اخلاص الخ ...

عَلَيْهِ وَقَالَ اَبُوْ يَعْقُوْبَ السُّوْسِيُّ مَتٰى شَهِدُوْا فِيْ اِخْلَاصِهِمْ

بر اخلاص و گفت ابو یعقوب سوسی هرگاه که دیدند در اخلاص خود

اِخْلَاصًا اِحْتَاجَ اِخْلَاصُهُمْ اِلَى اِخْلَاصٍ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ رحمه الله

اخلاص را محتاج شد اخلاص ایشان باخلاص یعنی کمال اخلاص عدم رویت اخلاص است و گفت

ثَلَاثٌ مِّنْ عَلَامَاتِ الْاِخْلَاصِ اِسْتِوَاءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ مِنَ

سه چیز است از علامات اخلاص برابر شدن ستایش و نکوهش از

الْعَامَّةِ وَنِسْيَانُ رُؤْيَةِ الْاَعْمَالِ وَاقْتِضَاءُ ثَوَابِ الْعَمَلِ

عامه خلق و فراموش کردن دید عمل را و طلب ثواب را در آخرت یعنی همه اینها

فِي الْاٰخِرَةِ وَقَالَ اَيْضًا بِضِدِّ الْاِخْلَاصِ مَا حُفِظَ مِنَ الْعَدُوِّ اَنْ

یُّفْسِدَهٗ قَالَ اَبُوْ عُثْمَانَ الْمَغْرِبِيُّ الْاِخْلَاصُ مَا لَا يَكُوْنُ لِلنَّفْسِ

که فاسد کند او را و این اشارت است بسوی تنها ای گفت ابو عثمان مغربی اخلاص چیزیست که نباشد نفس



نفسه بحظ بحال وهو إخلاص العوام وأما إخلاص الخواص

در وی نصیب هیچ حال [illegible] اخلاص عوام است واما اخلاص خاصان

ما يجري عليهم لا بهم فتبدو منهم الطاعات وهم عنها

چیزیست که روان میشود بر ایشان از جهت آنکه ایشان ترک کرده اند طاعتها را و ایشان از

بمعزل ولا يقع عليهم رؤية ولا بها اعتداد فذلك

گوشه اند و واقع نمیشود بر ایشان دید عمل و بدان طاعت شمار و اعتبار پس این است

إخلاص الخواص وقال أبو بكر الدقاق نقصان كل مخلص في

اخلاص خاصان و گفت ابو بکر دقاق نقصان هر مخلص در

إخلاصه رؤية إخلاصه فإذا أراد الله تعالى أن يخلص

اخلاص او دید اخلاص خویش است پس چون خواهد حق تعالی که خالص گرداند

إخلاصه يسقط عن إخلاصه رؤيته لإخلاصه فيكون مخلصاً

در اخلاص وی اندازد از اخلاص او دید اخلاص او پس باشد خالص کرده شده

لا مخلصاً وقال سهل رحمه الله تعالى عليه لا يعرف

نه اخلاص کننده و گفت سهل رحمة الله علیه و رضوانه نشناسد

الرياء إلا مخلص وقال أبو سعيد الخراز رحمه الله رياء

ریا را مگر مخلص [illegible] و گفت ابو سعید

العارفين أفضل من إخلاص المريدين وقال أبو عثمان

عارفان بهتر است از اخلاص مریدان [illegible]

الإخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر إلى الخالق و

اخلاص فراموش کردن دید خلق است بهمیشه نظر کردن بسوی خالق و

قيل الإخلاص ما أريد به الحق وقصد به الصدق وقيل

گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته شده است بدان حق و قصد کرده شده است بدان راستی [illegible]

هو الإغماض عن رؤية الأعمال وقال سري السقطي رحمه الله

اخلاص پوشیدن است از دید اعمال و گفت سری سقطی

من تزين للناس بما ليس فيه سقط من عين الله تعالى وقال

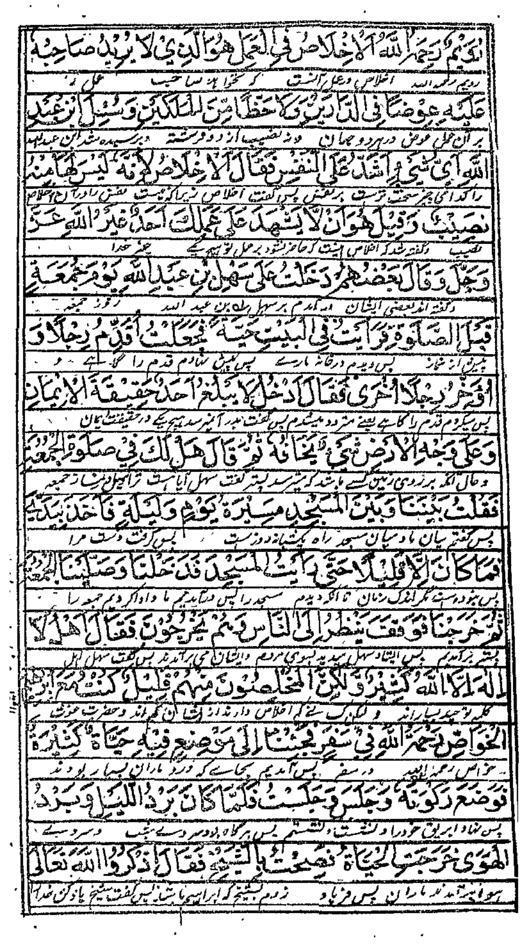
هر که آراسته شد از جهت مردم بچیزی که نیست در وی افتاد از چشم خدا و گفت

الجنيد رحمه الله الإخلاص سر بين الله تعالى وبين العبد لا يعلمه

جنید [illegible] اخلاص رازیست میان خدا و بنده پنهان شده نباشد اندر آن

ملك فيكتبه ولا شيطان فيفسده ولا هوى فيميله وقال

فرشته پس بنویسد آن را و نه شیطان پس تباه کند او را و نه هوای نفس که میل کند او را از حق



رُوَيمٌ رحمه الله الإخلاص في العمل هو الذي لا يريد صاحبه

رویم رحمه الله اخلاص در عمل آنست که نخواهد صاحب عمل بر

عليه عوضاً في الدارين ولا حظاً من الملكين وسئل ابن عبد

بر آن عمل عوض در هر دو جهان و نه نصیبی از دو فرشته و پرسیده شد ابن عبد الله

الله أي شيء أشد على النفس فقال الإخلاص لأنه ليس لها منه

را که ای چیز سخت ترست بر نفس پس گفت اخلاص زیرا که نیست نفس را در آن اخلاص

نصيب وقيل هو أن لا تُشهد على عملك أحداً غير الله عز

نصیب و گفته شد که اخلاص اینست که حاضر نشود بر عمل تو هیچ کسی غیر خدا

وجل وقال بعضهم دخلت على سهل بن عبد الله يوم جمعة

و گفته اند بعضی ایشان در آمدم بر سهل رحمه الله بن عبد الله روز جمعه

قبل الصلوة فرأيت في البيت حية فجعلت أقدم رجلاً و

پیش از نماز پس دیدم در خانه مارے پس گشتم نهادم قدم را گاہے

أؤخر رجلاً أخرى فقال ادخل لا يبلغ أحد حقيقة الإيمان

پس میکردم قدم را گاہے یعنی متردد میشدم پس گفت اندر آ نمیرسد هیچ یکے در حقیقت ایمان

وعلى وجه الأرض شيء يخافه ثم قال هل لك في صلوة الجمعة

در حالیکه بر روی زمین کسے باشد که میترسد پس گفت سهل آیا هست ترا میل در نماز جمعه

فقلت بيننا وبين المسجد مسيرة يوم وليلة فأخذ بيدي

پس گفتم میان ما و میان مسجد راه یک شبانه روز ست پس گرفت دست مرا

فما كان إلا قليلاً حتى رأيت المسجد فدخلنا وصلينا الجمعة

پس نبود و نشد مگر اندک زمان تا آنکه دیدم مسجد را پس در آمدیم ما و ادا کردیم جمعه را

ثم خرجنا فوقف ينظر إلى الناس وهم يخرجون فقال أهل لا

پس بیرون آمدیم پس ایستاد سهل میدید بسوی مردم و ایشان می بر آمدند پس گفت سهل اهل

إله إلا الله كثير ولكن المخلصون منهم قليل كنت مع إبراهيم

کلمه توحید بسیار اند و لیکن کسانیکه اخلاص دارند از ایشان کم اند و حضرت خوث

الخواص رحمه الله في سفر فجئنا إلى موضع فيه حيات كثيرة

خواص رحمه الله در سفر پس آمدیم بجائے که در وی ماران بسیار بودند

فوضع ركوته وجلس وجلست فلما كان برد الليل وبرد

پس نهاد ابریق خود را و نشست و نشستم پس هرگاه بود سردی شب و سردی

الهوى خرجت الحيات فصحت بالشيخ فقال اذكر الله تعالى

هوا بیرون آمدند ماران پس فریاد زدم بشیخ که ابراهیم باشد پس گفت شیخ یاد کن خدا را



تذكرت ترجعت ثم عادت فصعقت به فقال منذ ذلك لم

پس یاد کردم خدا را پس باز گشتند ماران پس ... پس گفت شیخ

أزل الى الصباح في مثل تلك الحالة فلما اصبحنا قام

پس بوده‌ام درین حال تا صباح ... پس چون صبح کردیم برخاست

مني ومشيت معه فسقطت من وطائه حية عظيمة

روان شد و روان شدم با او پس افتاد از فرش او مار بزرگ

قد تطوقت فقلت ما احسست بها فقال لا منذ زمان

که طوق شده بود با او پس گفتم ... پس گفت شیخ ...

ما بت ليلة أطيب من البارحة وقال ابو عثمان رحمه الله تعالى

نخفته‌ام ... خوشتر از دوش و گفت ابو عثمان رحمة الله علیه

من لم يذق وحشة الغفلة لم يجد طعم انس الذكر فصل

هر که نچشید وحشت غفلت را نیافت لذت انس ذکر را

وينبغي لكل متعبد وعارف ان يحذر في جميع احواله من الريا

و سزاوار است مر هر عابد و عارف را که بترسد در همه احوال از ریا

ورؤية الخلق والعجب فان النفس خبيثة وهي منشأ الأهوية

و دیدن خلق و عجب که نفس پلید است و آن جای پیدا شدن هواها

المضلة والشهوات المردية واللذات الحائلة بين العبد

گمراه کننده و آرزوهای هلاک کننده است و لذتها که حایل شونده اند میان بنده

وبين الحق عز وجل لا طريق الى الأمن من غوائلها ما دام

و میان خدای ... نیست راه سوی امن از غائلهای او تا وقتیکه

الروح في جسد ابن آدم وان بلغ العبد الى حالة البدلية و

روح در تن فرزند آدم است اگرچه رسیده باشد بنده بحالت ابدال و

الصديقية وان كانت هذه الحالة أسلم من الابتداء

صدیقان اگرچه بوده است این حالت ... سالم‌تر از ابتدا حال و

أمن من شرها ودواهيها والخير أغلب والنور والنزاهة

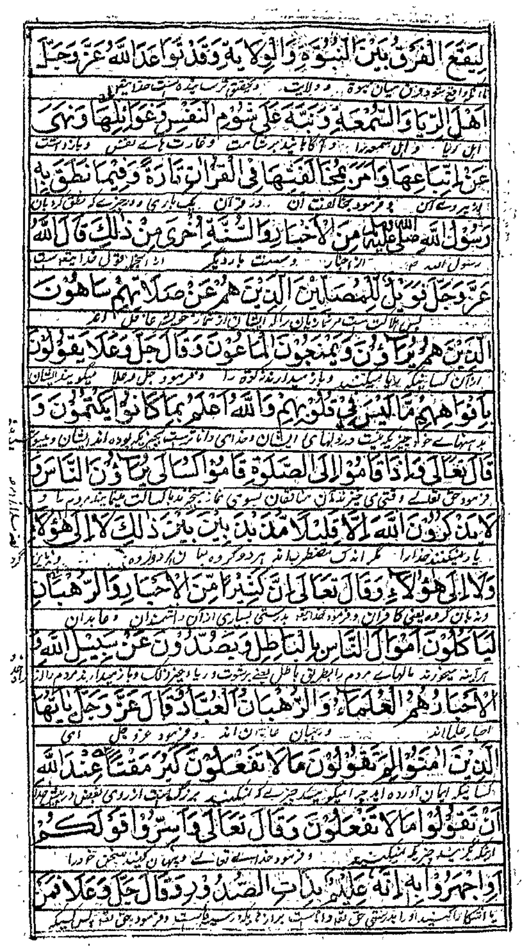
ایمن‌تر از بدیها و بلاهای نفس و نیکوئی غالب‌تر بوده و نور ... بیشتر و هدایت

متحققة بسبيل الله عز وجل والتوفيق شامل والحفظ موجود

ثابت است براه خدا عز و جل و توفیق ... است و حفظ حق ...

غير ان العصمة ليس لنا انما ذلك مختص بالانبياء عليهم السلام

جز اینکه عصمت که عبارت ... نیست مر ما را ... آن عصمت خاص ...



ليقع الفرق بين النبوة والولاية وقد تواعد الله عز وجل

تا که واقع شود فرق میان نبوة و ولایت و بتحقیق ترسانیده است خدای تعالی

أهل الرياء والسمعة ونبه على شؤم النفس وغوائلها ونهى

اهل ریا و اهل سمعه را و آگاه نمود بر شآمت و غارتهای نفس و باز داشت

عن اتباعها وأمر بمخالفتها في القرآن تارة وفيما نطق به

از پیروی آن و فرمود بمخالفت آن در قرآن یک باری و در چیزی که نطق کرد بآن

رسول الله صلى الله عليه وسلم من الأخبار والسنة أخرى من ذلك قال الله

رسول الله صلعم از اخبار و سنت بار دیگر از آنجمله قول خدا تعالی است

عز وجل فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

پس هلاکت است مر نمازگزاران را که ایشان از نماز خویشتن غافل اند

الذين هم يراؤون ويمنعون الماعون وقال جل وعلا يقولون

آنانکه ایشان ریا میکنند و باز میدارند زکوة را و فرمود جل و علا میگویند ایشان

بأفواههم ما ليس في قلوبهم والله أعلم بما كانوا يكتمون و

بدهنهای خود چیزیکه نیست در دلهای ایشان و خدای داناتر است بچیزیکه بوده اند ایشان که میپوشیدند

قال تعالى وإذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى يراؤون الناس و

و فرمود حق تعالی وقتی که برخیزند آن منافقان بسوی نماز برخیزند با کسالت ریا میکنند مردم را و

لا يذكرون الله إلا قليلا مذبذبين بين ذلك لا إلى هؤلاء

یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی مضطرب اند هر دو گروه میان آن [illegible] و نه بسوی

ولا إلى هؤلاء وقال تعالى إن كثيرا من الأحبار والرهبان

و نه بآن گروه یعنی کافران و فرمود خدا بدرستی بسیاری از دانشمندان و عابدان

ليأكلون أموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله و

هر آینه میخورند مالهای مردم را بطریق باطل یعنی برشوت و ریا و غیر ذلک و باز میدارند مردم را از

الأحبار هم العلماء والرهبان العباد قال عز وجل يا أيها

احبار علما اند و رهبان عابدان اند و فرمود عز و جل ای

الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله

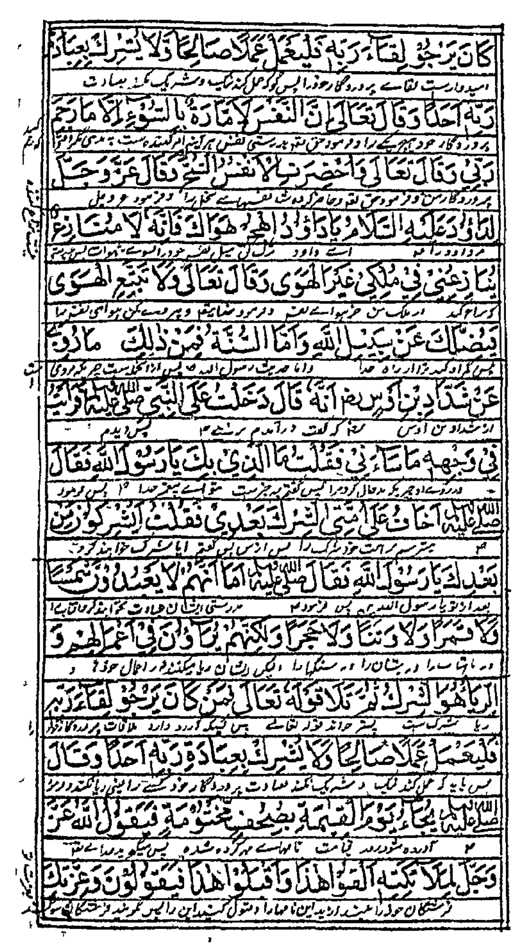
کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزیکه نکنید بزرگ است از روی بغض در پیش خدا

أن تقولوا ما لا تفعلون وقال تعالى وأسروا قولكم

اینکه بگوئید چیزیکه نکنید و فرمود خدای تعالی و پنهان کنید سخن خود را

أو اجهروا به إنه عليم بذات الصدور وقال جل وعلا أم

یا آشکارا کنید او را بدرستی حق تعالی داناست بر آنچه در سینها است و فرمود حق تعالی آیا



كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة

امیدوار است لقای پروردگار خود را پس گو عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت

ربه احدا وقال تعالى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم

پروردگار خود هیچ یکی را و فرمود حق تعالی بدرستی نفس هر آینه امر کننده است به بدی مگر آنکه …

ربي وقال تعالى واحضرت الانفس الشح وقال عز وجل

پروردگار من و فرمود حق تعالی و حاضر کرده شد نفسها بخل را و فرمود عز و جل

لداود عليه السلام يا داود اهجر هواك فانه لا منازع

مر داود را … ای داود … میل نفس خود را …

ينازعني في ملكي غير الهوى وقال تعالى ولا تتبع الهوى

که نزاع کند در ملک من جز هوای نفس و فرمود … و پیروی مکن هوای نفس را

فيضلك عن سبيل الله واما السنة فمن ذلك ما روى

پس گمراه کند ترا از راه خدا واما حدیث رسول الله ص پس از آنجمله است چیزی که روایت …

عن شداد بن اوس رض انه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرأيت

از شداد بن اوس … که گفت در آمدم بر نبی … پس دیدم

في وجهه ما ساءني فقلت ما الذي بك يا رسول الله فقال

در روی او چیزی که بد حال کرد مرا پس گفتم چه چیز است ترا ای پیغمبر خدا پس فرمود

صلى الله عليه وسلم اخاف على امتي الشرك بعدي فقلت ايشركون من

… میترسم بر امت خود شرک را پس از من پس گفتم آیا شرک خواهند کرد

بعدك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم اما انهم لا يعبدون شمسا

بعد از تو یا رسول الله پس فرمود … عبادت نخواهند کرد آفتاب را

ولا قمرا ولا وثنا ولا حجرا ولكنهم يراؤن في اعمالهم و

و نه ماهتاب را و نه بتان را و نه سنگها را ولیکن ایشان ریا میکنند در اعمال خود و

الرياء هو الشرك ثم تلا قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه

ریا شرک است پس تلاوت فرمود قول خدای تعالی پس کسیکه امید دارد ملاقات پروردگار خود را

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال

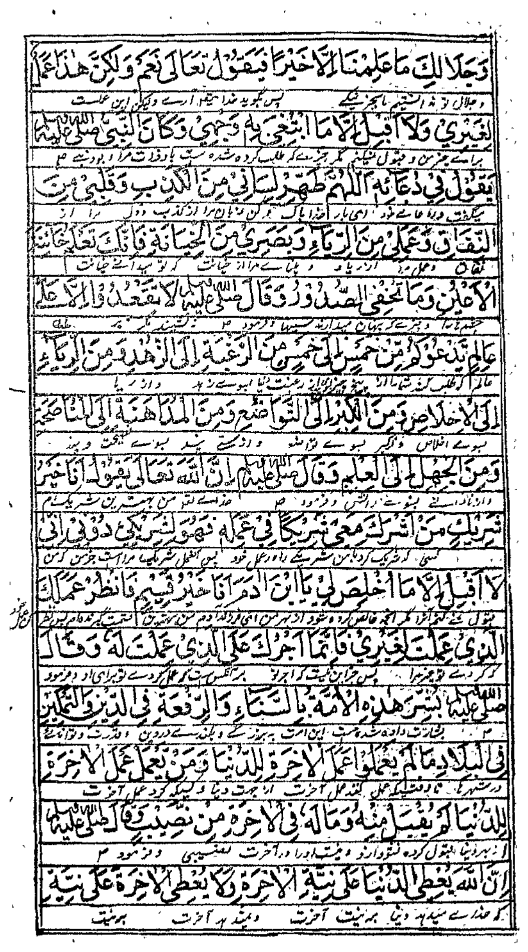
پس باید که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت پروردگار خود کسی را …

صلى الله عليه وسلم يجاء يوم القيمة بصحف مختومة فيقول الله عز

آورده شود در روز قیامت نامهای مهر کرده شده پس میگوید خدای تعالی

وجل للملائكة القوا هذا واقبلوا هذا فيقولون وعزتك

فرشتگان را … بیندازید این را و قبول کنید این را پس میگویند …



وجلالك ما علمنا الا خيرا فيقول تعالى نعم ولكن هذا عمل
لغيري ولا اقبل الا ما ابتغى به وجهي وكان النبي صلى الله عليه
يقول في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من
النفاق وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فانك تعلم خائنة
الاعين وما تخفي الصدور وقال صلى الله عليه لا تقعدوا الا على
عالم يدعوكم من خمس الى خمس من الرغبة الى الزهد ومن الرياء
الى الاخلاص ومن الكبر الى التواضع ومن المداهنة الى المناصحة
ومن الجهل الى العلم وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير
شريك من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني لاني
لا اقبل الا ما اخلص لي يا ابن آدم انا خير قسيم فانظر عملك
الذي عملت لغيري فانما اجرك على الذي عملت له وقال
صلى الله عليه بشر هذه الامة بالسناء والرفعة في الدين والتمكين
في البلاد ما لم يعملوا عمل الآخرة للدنيا ومن عمل عمل الآخرة
للدنيا لم يقبل منه وما له في الآخرة من نصيب وقال صلى الله عليه
ان الله يعطي الدنيا على نية الآخرة ولا يعطي الآخرة على نية



الدنيا وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت
ليلة اسري بي رجالا تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت
يا جبرئيل عليه السلام من هؤلاء قال خطباء امتك الذين
يقولون الشيء ولا يعملون به يقولون ما يعرفون ويفعلون
ما ينكرون يامرون الناس بالبر وينسون انفسهم وقال صلى الله
عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي كل منافق عليم اللسان
والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم امراء
كذبة ووزراء فجرة واعوان خونة وعرفاء ظلمة وقراء
فسقة وعباد جهال يفتح الله تعالى عليهم فتنة غبراء مظلمة
فيتهوكون فيها تهوك اليهود الظلمة فحينئذ ينقض
الاسلام عروة عروة حتى لا يقال الله الله وعن عدي بن
حاتم رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بناس يوم القيمة في
اعظم نكال فيقول الله تعالى لهم كنتم اذا خلوتم بارزتموني
بالعظائم واذا لقيتم الناس لقيتموهم مخبتين هبتم الناس
ولم تهابوني واجللتم الناس ولم تجلوني وعزتي لاذيقنكم



الیم العذاب وعن اسامة بن زید رض قال سمعت رسول الله

دردناک عذاب و روایت از اسامه بن زید رض گفت شنیدم رسول الله

صلی الله علیه یقول یلقی رجل فی النار فتندلق اقتاب بطنه فیدور

که میفرمود انداخته شود مرد را در آتش پس برآید روده های شکم او پس گردانیده شود

بها کما تدور الرحا بصاحبها فیقال له الیس کنت تامر بالمعروف

او را چنانچه میگردد آسیا بصاحبش پس گفته شود مراورا آیا بودی تو که امر میکردی بمعروف

وتنهی عن المنکر فیقول کنت امر بالمعروف ولا اتیه وانهی

و باز میداشتی از منکر پس گوید بودم من امر کننده بمعروف و نمیکردم و باز میداشتم

عن المنکر واتیه ولا اجتنبه وقال النبی صلی الله علیه رب صائم

از منکر و باز نمیشدم و دور نمیشدم ازان و فرمود نبی صلعم بسیار روزه دار اند

لیس له من صیامه الا الجوع والعطش ورب قائم لیس له من

که نیست مراورا از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار قائم اللیل است که نیست مراورا از

قیامه الا السهر وقال النبی صلی الله علیه اهتز لذلک العرش و

قیام خود مگر بیداری و فرمود نبی صلعم در حرکت آمد بجهت آن عرش و

غضب له الرب تبارک وتعالی وقال النبی صلی الله علیه بئس العبد

در غضب آمد مراورا پروردگار تبارک و تعالی و فرمود نبی صلعم بدترین بندگان

عبد حال بینه وبین ثواب الله عبد من خلق الله تعالی یعبد

بنده ایست که حایل ست میان او و میان ثواب خدا تعالی بنده از مخلوقات حق که پرستش کند عابد

له رجاء ما فی یدیه فیتعب بدنه فی مرضاته فیخرج دینه

بنده را از جهت امید چیزی که در دست اوست پس رنج میدهد عابد تن خود را در رضای آن بنده پس

ویفسخ ویقبح مروته حتی یحول بینه وبین ربه یرجو

و دور میشود و بد میشود مروت او تا آنکه درآید در میان بنده و در میان خدا امید میدارد

الله تعالی فی الکبیر ویرجو العبد فی الصغیر یعطی العبد من

خدا تعالی در بزرگ یعنی در آخرت و امید میدارد آن بنده در حضور خود در دنیا

خدمته ما لا یعطی الله تعالی من طاعته وعن مجاهد انه

خدمت او چیزی که نمیدهد خدا تعالی از جهت طاعت او یعنی دل را که مدار عبادت بر اوست بر بنده میدهد

قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه فقال یا رسول الله انی اتصدق

گفت آمد مردی بسوی رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من تصدق میکنم

بصدقة فالتمس بها وجه الله تعالی واحب ان یقال لی خیر

بصدقه پس طلب میکنم بآن رضای خدا تعالی را و دوست میدارم که گفته شود مرا نیک



فنزل قوله سبحانه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا

صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال النبي صلى الله عليه وسلم

في آخر الزمان اقوام يختلون الدنيا بالدين يلبسون للناس

جلود الضان من اللين السنتهم احلى من السكر وقلوبهم

قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يغترون ام علي يجترؤن

فبي حلفت لابعثن على اولئك فتنة تدع الحليم منهم حيران

وعن ضمرة بن حبيب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان

الملائكة يرفعون عمل عبد من عباد الله يستكثرونه ويزكونه

حتى ينتهوا به الى حيث شاء الله تعالى من سلطانه فيوحي

الله تعالى اليهم انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على

ما في نفسه ان عبدي هذا اخلص عمله فاكتبوه في سجين

ويصعدون بعمل عبد من عباده يستقلونه ويحقرونه

حتى ينتهوا به الى حيث شاء الله من سلطانه فيوحي الله اليهم

انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه ان

عبدي هذا اخلص لي عمله فاكتبوه في عليين وعن ابي هريرة

این بنده من خالص کرد مرا عمل خود پس بنویسید او را در علیین و مروی است از ابو هریره

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اِذَا

از رسول الله صلعم که فرمود خدای تعالی هرگاه

كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَقْضِيْ بَيْنَ خَلْقِهٖ وَكُلُّ اُمَّةٍ جَاثِيَةٌ فَاَوَّلُ

شود روز قیامت حکم کند در میان خلق خود و حال آنکه هر گروه نشسته اند بر دو زانو

مَنْ يُدْعٰى بِهٖ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْاٰنَ وَرَجُلٌ قُتِلَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

طلب کرده شود مردیست که جمع کرده باشد قرآن را و مردیکه کشته باشد در راه خدا

وَرَجُلٌ كَثِيْرُ الْمَالِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِلْقَارِئِ مَاذَا عَمِلْتَ

و مردیست که بسیار کرده مال پس گوید خدای تعالی مر قاری را که چه عمل کردی تو

فِيْمَا عَلِمْتَ فَيَقُوْلُ كُنْتُ اَقُوْمُ بِهٖ اٰنَاءَ اللَّيْلِ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ

در آنچه دانستی پس گوید بوده ام که قیام میکردم بآن قرآن ساعتهای شب و طرفهای روز

فَيَقُوْلُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ وَتَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ

پس گوید تبارک و تعالی دروغ گفتی و گویند فرشتگان دروغ گفتی

بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ قَارِئٌ فَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ وَيُقَالُ

بلکه خواستی بآن قرآن اینکه گویند فلانے قاریست پس گفته شد ترا قاری و گفته شود

لِصَاحِبِ الْمَالِ مَاذَا عَمِلْتَ فِيْمَا اٰتَيْتُكَ فَيَقُوْلُ كُنْتُ اَصِلُ

مر صاحب مال را چه چیزی کردی در آنچه داده شد ترا پس گوید بوده ام پیوند میکردم

الرَّحِمَ وَاَتَصَدَّقُ بِهٖ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ وَ

رحم را و تصدق میکردم بآن پس گوید خدای تعالی دروغ گفتی و

تَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ جَوَادٌ

گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی اینکه گفته شود فلانے جواد و بخشش کننده

وَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ وَيُؤْتٰى بِالَّذِيْ قُتِلَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى

و هر آئینه گفته شد این نام ترا اکنون و آورده شود مردیکه کشته شد در راه خدای تعالی

فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَاذَا قُتِلْتَ فَيَقُوْلُ قَاتَلْتُ فِيْ سَبِيْلِكَ

پس گوید خدای تعالی از چه کشته شدی تو پس گوید جنگ کردم در راه تو

حَتّٰى قُتِلْتُ فِيْ سَبِيْلِكَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ

تا آنکه کشته شدم در راه تو پس میگوید خدای دروغ گفتی

وَتَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ جَرِيْءٌ

و گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی که گفته شود فلانے دلیر است و مردانه

وَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ ضَرَبَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهٖ عَلٰى

و تحقیق گفته شد این نام ترا پس زد پیغمبر صلعم دو دست خود را بر



رُكْبَتَيْهِ وَقَالَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أُولٰئِكَ الثَّلَاثَةُ أَوَّلُ خَلْقِ اللهِ

عَزَّ وَجَلَّ تُسَعَّرُ بِهِمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ فَبَلَغَ هٰذَا الْخَبَرُ

مُعَاوِيَةَ رض فَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَ صَدَقَ اللهُ تَعَالَى وَ

صَدَقَ رَسُولُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَقَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا

فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ

وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ الطَّائِيِّ

عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ يُؤْمَرُ بِنَاسٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ

أَهْلِ النَّارِ إِلَى الْجَنَّةِ حَتَّى إِذَا دَنَوْا مِنْهَا وَاسْتَنْشَقُوا رِيحَهَا

وَنَظَرُوا إِلَى قُصُورِهَا وَإِلَى مَا أَعَدَّ اللهُ تَعَالَى لِأَهْلِهَا نُودُوا

أَنِ اصْرِفُوهُمْ لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِيهَا فَيَرْجِعُونَ بِحَسْرَةٍ وَنَدَامَةٍ

مَا رَجَعَ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ بِمِثْلِهَا فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا لَوْ

أَدْخَلْتَنَا النَّارَ قَبْلَ أَنْ تُرِيَنَا مَا أَرَيْتَنَا مِنْ ثَوَابِ مَا أَعْدَدْتَ

لِأَوْلِيَائِكَ فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى ذٰلِكَ أَرَدْتُ بِكُمْ كُنْتُمْ إِذَا



خلوتم بارزتموني بالعظائم واذا لقيتم الناس لقيتموهم

خلوت میکردید پیش آمدید مرا بگناهان بزرگ و وقتیکه ملاقات میکردید مردم را ملاقات میکردید

مخبتين متواضعين تراؤن الناس باعمالكم خلاف ما

فروتنی کننده با تواضع مینمودید مردم را عملهای خویش خلاف چیزیکه

تنطوي عليه قلوبكم هبتم الناس ولم تهابوني اجللتم الناس

پیچیده بود در دلهای شما ترسیدید از مردم و نترسیدید از من بزرگ داشتید مردم را

ولم تجلوني وتركتم للناس ولم تتركوا لي فاليوم اذيقكم

و بزرگ نداشتید مرا و گذاشتید شما از بهر مردم عمل و نگذاشتید پس امروز بچشانم شما را

اليم عذابي مع ما حرمتم من جزيل ثوابي وعن ابن عباس رضه

دردناک ترین عذاب خود با چیزیکه محروم گردانیده شده اید از بزرگ ثواب من و روایت است از ابن عباس

قال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لما خلق الله تعالى جنة عدن خلق

از رسول الله صلعم که فرمود هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی جنت عدن را پیدا کرد

فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

در او چیزیکه هیچ چشم ندیده و نه گوشی شنیده و نه گذر کرده است بر دل آدمی

ثم قال لها سبحانه وتعالى تكلمي فقالت قد افلح المؤمنون

پس گفت مر او را سبحانه و تعالی بگو پس گفت تحقیق رستگار رسیدند مومنان

ثلاثا ثم قالت اني حرام على كل بخيل ومرائي وسأل رجل

سه بار پس گفت من حرام بر هر بخیل و ریاکار و سوال کرد مردی

رسول الله صلى الله عليه فيما النجاة غدا قال لا تخادع الله تعالى

رسول الله صلعم را پس بچه چیز نجات حاصل شود فردا یعنی روز قیامت گفت فریب مدهید خدای را

قال وكيف اخادع الله عز وجل قال ان تعمل بما امرك و

گفت آن مرد چگونه فریب داده میشود خدای را گفت اینکه عمل کنی بچیزیکه فرموده ترا و

تريد به غير وجه الله تعالى فاتقوا الريا فانه الشرك بالله

اراده داری بوی جز ذات خدای تعالی پس بپرهیزید از ریا که آن شرک است بخدا

تعالى فان المرائي ينادى يوم القيمة باربعة اسماء على

که ریاکار ندا کرده شود روز قیامت بچهار اسم بر

رؤس الخلائق يا كافر يا فاجر يا غادر يا خاسر ضل عملك

سرهای خلایق ای کافر ای فاجر ای فریب کننده ای زیان کننده گم شد

وبطل اجرك فلا خلاق لك اليوم فالتمس اجرك ممن كنت

و باطل شد اجر تو پس نیست ترا امروز نصیب پس بطلب مزد خود را از کسیکه بودی تو



تعمل له يا مخادع نعوذ بالله من الرياء والسمعة والنفاق

میکردی عمل ای فریب دهنده و مکر کننده پس پناه میگیریم بخدا از دیدن عمل و شنوانیدن و نفاق

فان ذلك عمل اهل النار قال الله عز وجل ان المنافقين في

پس بدرستی اینها عمل اهل آتش است فرمود خدا بلند قدر بدرستی منافقان در

الدرك الاسفل من النار يعني في الهاوية مع فرعون و

طبقهٔ پایین از آتش دوزخ خواهند بود یعنی در هاویه با فرعون و

هامان وقومهما فان قيل قد جاء في بعض الاخبار ما يدل على

هامان و قوم ایشان پس اگر گفته شود که تحقیق آمده است در بعض اخبار چیزیکه دلالت میکند

ان رؤية الخلق للعمل لا تضر وهو ما يروى عن وكيع عن سفيان

که دیدن خلق عمل را زیان ندارد و آن چیزیست که روایت کرده شد از وکیع از سفیان

عن حبيب عن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى

از حبیب از ابی صالح از ابی هریره رض گفت آمد مردی بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني اعمل العمل اسره فيطلع

رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من عمل میکنم پنهان میکنم آنرا پس اطلاع

عليه فيعجبني ان فيه اجر فقال لك اجران اجر السر واجر العلانية

میشود برو پس عجب می آید مرا آیا مرا در این عمل مزد هست پس فرمود ترا دو اجر است اجر پنهان کردن و اجر آشکارا

قيل هذا محمول على ان ذلك الرجل كان يعجبه اقتداء الناس

گفته شد این محمول است بر اینکه این مرد بود که عجب می آمد اورا پیروی کردن مردم

به في عمله وعلم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فقال له لك اجران

او را در عمل او و بدانست اینرا رسول الله صلعم از او پس گفت ترا دو اجر است

اجر لعملك واجر لاقتداء الناس بك كما قال صلى الله عليه وسلم من سن سنة

اجری از بهر عمل تو و اجری از بهر اقتدا مردم بتو چنانچه فرمود صلعم کسیکه پیدا کرد راه

حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة الحديث

نیکو را پس او راست اجر او و مزد کسیکه عمل کرد بآن تا روز قیامت تا آخر

الى اخره واما اذا تجرد العجب من الاقتداء به فانه لا اجر له لان

حدیث و اما وقتیکه خالی باشد عجب از اقتدا مردم بآن نیست اجر مر او را زیرا که

العجب يسقط العبد من عين الله وقال الحسن البصري رح اذا

عجب ساقط میکند بنده را از چشم خدای تعالی و گفت حسن بصری رح هرگاه

شئت لقيت ابيض بطا ذلق اللسان حديد النظر ميت القلب

میخواهی می بینی سفید را درشت نرم زبان تیز نگاه در چشم او و یک میت کننده دل



ترى أبدانا ولا قلوب وتسمع الصوت ولا أنيس أخصب ألسنة

می‌بینی تنها را و نیست دلها را می‌شنوی تو آواز را و نیست کسی که گرفته شود با او فراخ نعمت زبانها

وأجدب قلوب حتى لقد حدثني جماعة من أصحاب رسول الله

و قحط رسیده تر باشد دلهای ایشان تا آنکه بتحقیق حدیث کردند مرا جماعتی از یاران رسول الله

صلى الله عليه وسلم أنه لا تزال هذه الأمة تحت يد الله في كنفه ما لم تمال

که بدرستی همیشه باشد این امت زیر دست لطف خدا و در نگاهبانی او تا وقتیکه میل نکند

قراؤها أمراءها وما لم تزك صلحاؤها فجارها وما لم يأمن

علمای ایشان بسوی امرای ایشان و تا وقتیکه تزکیه نکنند صالحان ایشان فاجران ایشان را و تا وقتیکه ایمن نگردند

خيارها شرارها فإذا هم فعلوا ذلك رفع الله تعالى عنهم يده و

از نیکان ایشان بدان ایشان وقتیکه بکنند ایشان این کار بردارد حق تعالی دست لطف خود را

ضربهم بالفاقة والفقر وملأ قلوبهم رعبا وسلط عليهم جبابرتهم

اندازد ایشان را بفاقه و فقر و پر کند دل ایشان از ترس و بگمارد بر ایشان ظالمان ایشان را

فساموهم سوء العذاب وقال أيضا رحمه الله بئس العبد عبد

پس طلب کنند ایشان را عذاب بد و گفت نیز حسن بصری رحمه الله بدترین بنده کسی

يسأل المغفرة وهو يعمل بالمعصية يتخشع ليحسب عنده أمانة

طلب میکند مغفرت را و او میکند گناه اظهار میکند خشوع را تا پنداشته شود که نزد او امانتست

وإنما يتصنع بالخيانة ينهى ولا ينتهي يأمر ولا يفعل إن أعطى

و جز این نیست که تصنع و ریا میکند بسبب خیانت منع میکند از کار بد و باز نمی‌ماند امر میکند دیگران را و خود نمیکند اگر دهد

قتر وإن منع لم يعذر إن صح أمن وإن سقم ندم وإن افتقر

تنگی دهد و حق را تمام ندهد و اگر منع کند حق عذرخواهی نکند اگر تندرست باشد ایمن شود از عذاب و اگر

حزن وإن استغنى فتن يرجو النجاة ولا يعمل ويخاف العذاب

اندوهگین شود و اگر غنی شود مبتلا شود امید میدارد نجات را و عمل را و میترسد عذاب را

ولا يجد يريد الزيادة ولا يشكر ويؤثر الثواب ولا يصبر

و کناره نمیکند از عمل زشت میخواهد زیادتی در نعمت و شکر نمیکند و طلب میکند ثواب را و صبر نمیکند بر بلا

يعجل النوم ويؤخر الصوم وقال يوما لفرقد السبخي وهو جالس

زود میکند خواب را و پس می‌اندازد روزه را و گفت حسن بصری روزی فرقد را و آن حسن نشسته است

في مجلسه وعليه ثياب فاخرة وعلى فرقد جبة صوف ثيابك ثياب

در مجلس خود و بود جامهای فاخر بود و بر فرقد جبه پشمین بود جامهای من جامه

أهل الجنة وثياب أهل النار جعلوا زهدهم في ثيابهم

اهل بهشت است و جامهای تو جامه اهل دوزخ است گردانیدند ترک دنیای خود را در جامهای خود



وكبرهم في صدورهم والله لاحدهم اعجب بصوفه من صاحب

المطرف بمطرفه فما لهم تفاخروا البسوا ثياب الملوك واميتوا

قلوبكم بالخشية قال عمر نعم اللبس من الثياب ما لم يشهر

بك القراء ولا يزدريك السفهاء وكان يقال كن صوفي

القلب قطني الثياب وفي الجملة الناس في اللباس على ثلاثة

اضرب الاتقياء والاولياء والابدال فلباس الاتقياء

هو الحلال الذي ليس للخلق عليه تبعة ولا للشرع فيه مطالبة

فكل حلال لباسهم سواء كان قطنا او صوفا ازرق وابيض

ولباس الاولياء ما وقع به الامر وهو ادنى ما يستر به العورة

والجسد الذي لا بد منه وتدعو اليه الضرورة ليتحقق

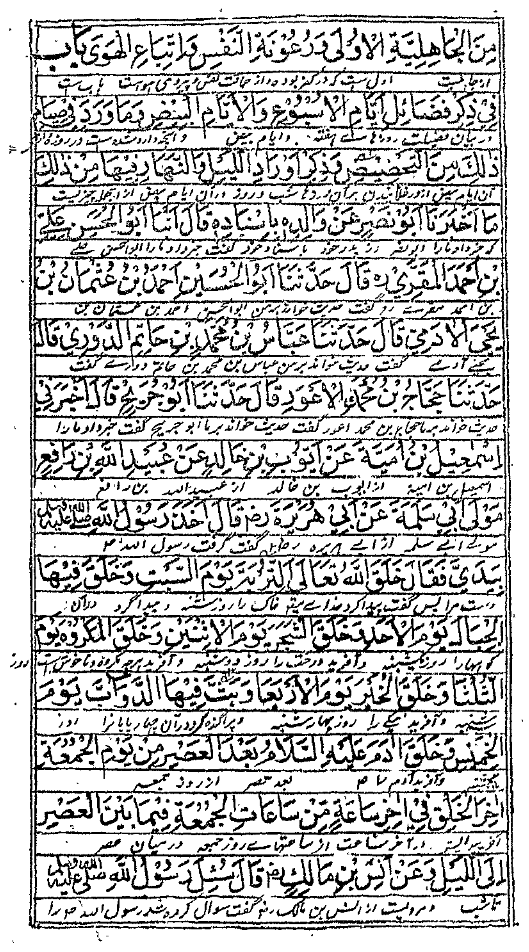
بذلك كسر اهويتهم فيبلغوا الى درجة الابدال ولباس الابدال

ما جاء به القدر مع حفظ الحدود قميص بقيراط او حلة بمائة

دينار فلا ارادة تسموا الى الاعلى ولا هوى يكسر بالادنى بل

ما تفضل به المولى من جميع ما احل واعطى من غير نصب ولا

عناء ولا اشراف من النفس ولا منية فيما سوى هذه الوجوه فهو



من الجاهلية الاولى ودعونة النفس واتباع الهوى باب

از جاهلیت اول ست که در کفر بوده و از حاجت نفس و پیروی هوا ست باب ست

في ذكر فضائل ايام الاسبوع والايام البيض وما ورد في صيام

در بیان فضیلتهای روزهای هفته و ایام بیض و آنچه وارد شده است در روزه داری

ذلك من التخصيص وذكر اوراد الليل والنهار فيها من ذلك

آن ایام بیض و ورد ... برآن و ذکر شب و روز در آن ایام بیض از آنجمله جزئیست

ما اخبرنا ابو نصر عن والده باسناده قال انبا ابو الحسن علي

که خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی

بن احمد المقرئ قال حدثنا ابو الحسين احمد بن عثمان بن

بن احمد مقری گفت حدیث خواند بر من ابو الحسین احمد بن عثمان بن

يحيى الادمي قال حدثنا عباس بن محمد بن حاتم الدوري قال

یحیی آدمی گفت حدیث خواند بر من عباس بن محمد بن حاتم دوری گفت

حدثنا حجاج بن محمد الاعور قال حدثنا ابو جريج قال اخبرني

حدیث خواند بر ما حجاج بن محمد اعور گفت حدیث خواند بر ما ابو جریج گفت خبر داد ما را

اسمعيل بن امية عن ايوب بن خالد عن عبيد الله بن رافع

اسمعیل بن امیه از ایوب بن خالد از عبید الله بن رافع

مولى ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

مولی ابی سلمه از ابی هریره رض گفت گرفت رسول الله صلعم

بيدي فقال خلق الله تعالى التربة يوم السبت وخلق فيها

دست مرا پس گفت پیدا کرد خدای تعالی خاک را روز شنبه و پیدا کرد در آن

الجبال يوم الاحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم

کوهها را روز یکشنبه و آفرید درخت را روز دوشنبه و آفرید هر چه مکروه و ناخوش است روز

الثلثاء وخلق النور يوم الاربعاء وبث فيها الدواب يوم

سه شنبه و آفرید نور را روز چهارشنبه و پراگنده کرد در آن چهارپایان را روز

الخميس وخلق آدم عليه السلام بعد العصر من يوم الجمعة

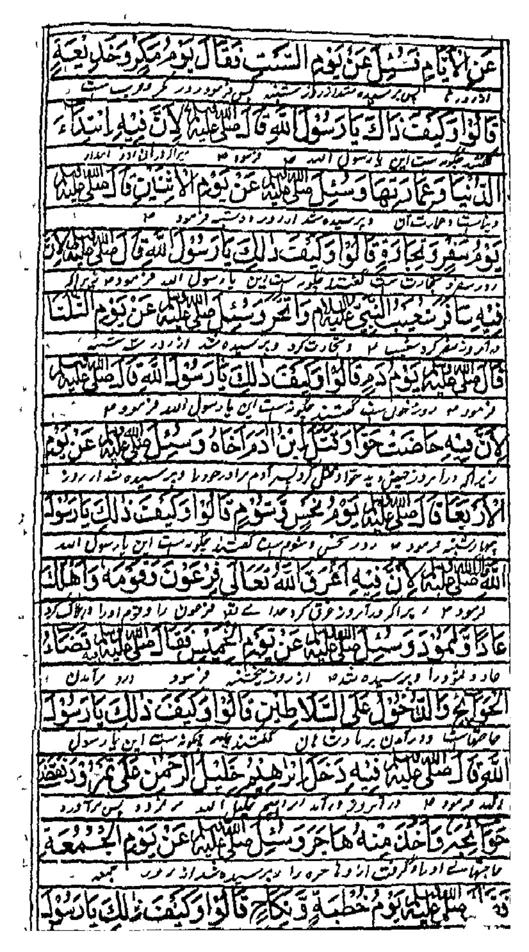
پنجشنبه و آفرید آدم را علیه السلام بعد عصر از روز جمعه

آخر الخلق في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر

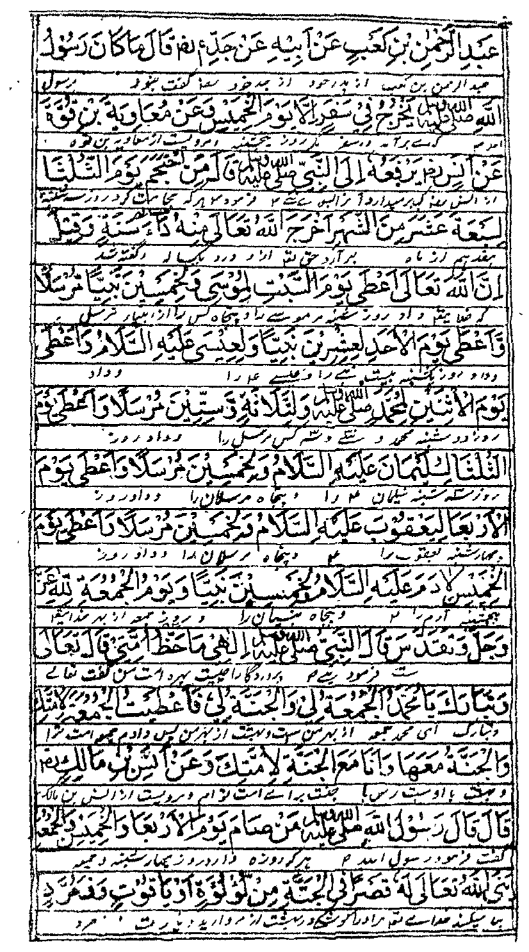
آفرید آخر در آخر ساعت از ساعتهای روز جمعه در میان عصر

الى الليل وعن انس بن مالك رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

تا شب و روایت از انس بن مالک رض گفت سوال کرده شد رسول الله صلعم را



عن الأيام فسئل عن يوم السبت فقال يوم مكر وخديعة
از روزها پس پرسیده شد از روز شنبه پس فرمود روز مکر و فریب است
قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه لأن فيه ابتداء
گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود زیرا که در آن ابتدای
الدنيا وعمارتها وسئل صلى الله عليه عن يوم الاثنين قال صلى الله عليه
دنیا و عمارت آن و پرسیده شد از روز دوشنبه فرمود
يوم سفر وتجارة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه لأن
روز سفر و تجارت است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود زیرا که
فيه سافر شعيب النبي عليه السلام واتجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الثلثا
در آن روز سفر کرد شعیب و تجارت کرد و پرسیده شد از روز سه شنبه
قال صلى الله عليه يوم دم قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه
فرمود روز خون است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود
لأن فيه حاضت حوا وقتل ابن آدم أخاه وسئل صلى الله عليه عن يوم
زیرا که در آن روز حیض دید حوا و کشت پسر آدم برادر خود را و پرسیده شد از روز
الأربعا قال صلى الله عليه يوم نحس ومشوم قالوا وكيف ذلك يا رسول
چهارشنبه فرمود روز نحس و شوم است گفتند چگونه است این یا رسول الله
الله صلى الله عليه لأن فيه أغرق الله تعالى فرعون وقومه وأهلك
فرمود زیرا که در آن روز غرق کرد خدای تعالی فرعون را و قوم او را و هلاک کرد
عادا وثمود وسئل صلى الله عليه عن يوم الخميس فقال صلى الله عليه قضاء
عاد و ثمود را و پرسیده شد از روز پنجشنبه فرمود روز برآمدن
الحوائج والدخول على السلاطين قالوا وكيف ذلك يا رسول
حاجتها و درآمدن بر پادشاهان گفتند چگونه است این یا رسول
الله قال صلى الله عليه فيه دخل ابراهيم خليل الرحمن على نمرود فقضى
الله فرمود در آن روز درآمد ابراهیم خلیل الله بر نمرود پس برآورد
حوائجه وأخذ منه هاجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الجمعة
حاجتهای او را و گرفت از وی هاجره را و پرسیده شد از روز جمعه
فقال صلى الله عليه يوم خطبة ونكاح قالوا وكيف ذلك يا رسول



عبد الرحمن بن كعب عن أبيه عن جده قال ما كان رسول

عبد الرحمن بن کعب از پدر خود از جد خود گفت نبود رسول

الله صلى الله عليه وسلم يخرج في سفر الا يوم الخميس وعن معاوية بن قرة

خدا م بیرون آید در سفر مگر روز پنجشنبه و روایت از معاویه بن قره

عن أنس رض يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم قال من احتجم يوم الثلثاء

از انس رض که برساند او را به نبی م فرمود هر که حجامت کرد روز سه شنبه

لسبعة عشر من الشهر أخرج الله تعالى منه داء سنة وقيل

هفدهم از ماه برآرد حق تعالی از او درد یکساله و گفته شد

ان الله تعالى أعطى يوم السبت لموسى وخمسين نبيا مرسلا

که خدا تعالی داد روز شنبه موسی را و پنجاه کس را از انبیاء مرسل

وأعطى يوم الأحد لعشرين نبيا ولعيسى عليه السلام وأعطى

و داد روز یکشنبه بیست نبی را و عیسی عم را و داد

يوم الاثنين لمحمد صلى الله عليه وسلم ولثلاثة وستين مرسلا وأعطى يوم

روز دوشنبه محمد و شصت و سه کس مرسل را و داد روز

الثلثاء لسليمان عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم

روز سه شنبه سلیمان عم را و پنجاه مرسلان را و داد روز

الأربعاء ليعقوب عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم

چهارشنبه یعقوب را عم و پنجاه مرسلان را و داد روز

الخميس لآدم عليه السلام وخمسين نبيا ويوم الجمعة لله عز

پنجشنبه آدم را عم و پنجاه نبیان را و روز جمعه از بهر خدای

وجل وتقدس قال النبي صلى الله عليه وسلم الهي ما حظ امتي قال تعالى

[illegible] فرمود نبی م پروردگارا چیست بهره امت من گفت تعالی

وتبارك يا محمد الجمعة لي والجنة لي فأعطيتها معهما لأمتك

و تبارک ای محمد جمعه از بهر من ست و بهشت از بهر من پس دادم جمعه امت ترا

والجنة معها وانا مع الجنة لأمتك وعن أنس بن مالك رض

و بهشت با او ست و من با بهشت برای امت تو ام و روایت از انس بن مالک

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الأربعاء والخميس والجمعة

گفت فرمود رسول الله م هر که روزه دارد روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه

بنى الله تعالى له قصرا في الجنة من لؤلؤة او ياقوت وزمرد

بنا سازد خدای برای او قصری در بهشت از مروارید یا یاقوت و زمرد



وكتب الله تعالى له براءة من النار وفي لفظ آخر عن أنس رض

و منویسد خدای تعالی مر او را رستگاری از آتش و در لفظ دیگر است از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة أيام من كل شهر حرام

گفت فرمود رسول الله م هر که روزه داشت سه روز از هر ماه حرام

الخميس والجمعة والسبت كتب الله تعالى له عبادة تسعمائة

پنجشنبه و جمعه و شنبه می نویسد خدای تعالی مر او را عبادت نهصد

سنة وقال صلى الله عليه وسلم صوموا يوم السبت والأحد وخالفوا اليهود

ساله و فرمود م روزه دارید روز شنبه و یکشنبه و مخالفت کنید یهودان را

والنصارى وعن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تفتح

و نصاری را و روایت است از ابی هریره رض از نبی م که فرمود گشاده میشود

أبواب السماء كل اثنين وخميس يغفر الله تعالى في ذلك

درهای آسمان هر روز دوشنبه و پنجشنبه بیامرزد خدای تعالی در این

اليوم لكل عبد لا يشرك بالله شيئا إلا امرأ كان بينه وبين

روز هر بنده را که شرک نکرده باشد بخدای تعالی چیزی مگر مردی که باشد میان او و میان

أخيه شحناء يقول تعالى أنظروا هذين حتى يصطلحا وروي

برادر او کینه خدای تعالی مهلت دهید این دو کس را تا صلح کنند و روایت کرده

أنه صلى الله عليه وسلم لم يدع صومهما حضرا ولا سفرا ويقول هما

که آنسرور م نمیگذاشت روزه هر دو در حضر و نه در سفر و میفرمود که این هر دو روز

يومان تعرض فيهما الأعمال فصل وأما صيام الأيام

روزی است که عرض کرده میشود در آن اعمال و اما روزه ایام

البيض فيها فضل كثير من ذلك ما أخبرنا أبو نصر عن الله

بیض پس در آن فضل بسیار است از آنجمله خبر داد ما را ا



يوم ثالث عشر يعدل صيام ثلثة آلاف سنة وصوم

روز سیزدهم برابرست روزهای سه هزار سال را و روزه

رابع عشر يعدل صوم عشرة آلاف سنة ومن صام يوم

چهاردهم برابر میشود روزهای ده هزار سال را و هر که روزه دارد روز

خامس عشر يعدل صوم مائة ألف سنة وثلاثة عشر ألف

پانزدهم برابر میشود روزه صد هزار سال و سیزده هزار

سنة وعن أبي إسحٰق عن جرير رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

سال را و مرویست از ابی اسحق از جریر رض گفت فرمود رسول الله ص

صيام ثلثة أيام من كل شهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

روزه سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

يعدل صوم الدهر كله وعن حذيفة رض قال قال رسول الله

برابرست روزه تمام عمر را و مرویست از حذیفه رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة أيام من الشهر صام الدهر وقد صدق

ص هر که روزه دارد سه روز از هر ماه روزه دارد تمام عمر و تحقیق راست

الله في كتابه العزيز بقوله عز وجل من جاء بالحسنة فله

فرمود خدا در کتاب عزیز خود بقول خود هر که آورد یک نیکی پس مر او را

عشر أمثالها وعن ابن عباس رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ده نیکیست مانند آن و مرویست از ابن عباس رض گفت بود رسول الله ص

لا يدع صيام الأيام البيض في سفر ولا حضر وعن الشعبي رض

نمیگذاشت روزهای ایام بیض را در سفر و در حضر و مرویست از شعبی

قال سمعت ابن عمر رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من صام

گفت شنیدم ابن عمر را رض گفت شنیدم نبی ص را که میگفت هر که روزه دارد

ثلاثة أيام من كل شهر وصلى ركعتي الفجر ولم يترك الوتر في

سه روز از هر ماه و گزارد دو رکعت صبح و نگذارد وتر را در

سفر ولا حضر كتب له أجر شهيد وعن سعيد بن أبي هند

سفر و نه در حضر نوشته میشود مر او را اجر شهید و مرویست از سعید بن ابی هند

عن أبي هريرة رض قال أوصاني حبيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم بثلاث

از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا دوست من رسول الله ص بسه چیز

لا أدعهن حتى ألقاه صيام ثلاثة أيام من كل شهر والوتر قبل

ترک نکنم آنها را تا آنکه ملاقات کنم آنرا روزه سه روز از هر ماه و وتر پیش از آنکه



النوم وصلوة الضحى وعن عبد الملك بن هرون بن عنترة عن

خواب و نماز چاشت و روایت است از عبد الملک بن هرون بن عنترة از

أبيه عن جده قال سمعت علي بن أبي طالب رضي يقول أتيت رسول

پدر خود از جد خود گفت شنیدم علی بن ابی طالب را می‌گفت آمدم رسول را

الله صلى الله عليه ذات يوم عند انتصاف النهار في الحجرة فسلمت عليه

خدا را روزی وقت نیمه روز در حجره پس سلام کردم بر وی

فرد علي النبي صلى الله عليه ثم قال يا علي هذا جبرئيل يقرئك السلام

پس رد کرد بر من نبی پس گفت ای علی این جبرئیل است سلام می‌رساند ترا

فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله فقال ادن مني فدنوت

پس گفتم بر تو و بر وی باد یا رسول الله پس فرمود نزدیک من بیا پس نزدیک شدم

منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل عليه السلام صم من كل شهر

از آن پس فرمود یا علی میگوید ترا جبرئیل روزه دار از هر ماه

ثلاثة أيام يكتب لك بأول يوم عشرة آلاف سنة وباليوم

سه روز که نوشته شود ترا باول روز ده هزار سال و در روز

الثاني ثلثين ألف سنة وباليوم الثالث مائة ألف سنة

دوم سی هزار سال و در روز سوم صد هزار سال

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة أم للناس عامة

پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از بهر من است یا از بهر عام مردم

قال صلى الله عليه يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل مثل عملك

فرمود ای علی میدهد ترا خدای تعالی این ثواب و کسی را که بکند مانند تو

بعدك قلت يا رسول الله وما هي قال صلى الله عليه الأيام البيض

بعد تو گفتم یا رسول الله کدام روزهاست آن فرمود ایام بیض

ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر قال عنترة قلت لعلي

که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است گفت عنترة گفتم مر علی را

لأي شيء سميت هذه الأيام البيض فقال علي بن أبي طالب

از بهر چه نامیده شد این روزها را ایام بیض پس گفت علی

لما أهبط الله آدم عليه السلام من الجنة إلى الأرض أحرقته

هرگاه فرود آورد خدای تعالی آدم را از بهشت بسوی زمین سوخت او را

الشمس فاسود جسده فأتاه جبرئيل عليه السلام فقال يا آدم

آفتاب پس سیاه شد تن او پس آمد او را جبرئیل پس گفت ای آدم

أتحب أن يبيض جسدك قال نعم قال فصم من الشهر ثالث عشر

آیا دوست میداری که سفید شود تن تو گفت آری گفت پس روزه دار از ماه سیزدهم

ورابع عشر وخامس عشر فصام آدم عليه السلام أول يوم

وچهاردهم وپانزدهم پس روزه داشت آدم ع اول روز

فابيض ثلث جسده ثم صام اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده

پس سفید شد سوم حصه تن او پستر روزه داشت روز دوم پس سفید شد دو حصه تن او

ثم صام اليوم الثالث فابيض جسده كله فسميت الأيام البيض

پستر روزه داشت روز سوم پس سفید شد همه تن او پس نامیده شد ایام بیض

وعن زر بن حبيش رض قال سألت ابن مسعود رض عن الأيام البيض

و روایت از زر بن حبیش رض گفت پرسیدم ابن مسعود را از ایام بیض

قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فقال إن آدم لما عصى فأكل

گفت پرسیدم رسول الله را ص از آن پس فرمود که آدم ع هرگاه بیفرمانی کرد و خورد

من الشجرة أوحى الله تعالى إليه يا آدم اهبط من جواري وعزتي

از درخت وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم فرود آ از همسایگی من و سوگند مرا

وجلالي لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا فبكت

وجلال خود همسایه نشود بمن کسیکه بیفرمانی کرد مرا فرمود ع پس فرود آمد آدم بسوی زمین سیاه جسد

الملائكة وضجت وقالت يا رب خلق خلقته بيدك

پس گریستند ملائکه و ناله کردند و گفتند ای پروردگار خلقت آفریدی تو او را بدست

وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد

وجا دادی تو او را در بهشت خود و سجده کنانیدی تو او را فرشتگان خود در یک گناه

حولت بياضه سوادا فأوحى الله تعالى إليه يا آدم صم لي هذا

بدل ساختی سفیدی او بسیاهی پس وحی کرد خدای تعالی سوی او که ای آدم روزه دار مرا

اليوم يوم ثالث عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله

روز که روز سیزدهم باشد پس صبح کرد آدم ع در حالیکه سوم حصه تن او سفید است

تعالى إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم رابع عشر فصامه فأصبح

بسوی او که ای آدم روزه دار این روز که روز چهاردهم پس روزه داشت آنرا پس صبح کرد

ثلثاه أبيض ثم أوحى الله عز وجل إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم

در حالیکه سوم حصه دیگر سفید شده بود پستر وحی کرد خدای تعالی بسوی او ای آدم روزه دار این روز که روز

خامس عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض

پانزدهم باشد پس روزه داشت آن روز پس صبح کرد در حالیکه همه تن او سفید شده بود پس نامیده



وقال القتيبي في أدب الكاتب العرب تسميها الأيام البيض

وگفت قتیبی در ادب الکاتب عرب می نامند این روزها را ایام بیض

لأن لياليها تبيض بطلوع القمر من أولها إلى آخرها باب

زیرا که شب های آنها سفید می باشد برآمدن آفتاب از اول آن تا آخر آن باب

في صيام الدهر وما لمن صامه من الثواب والأجر أخبرني

در بیان روزهای همیشه و چیزی که مر کسی راست که روزه داشت از ثواب و مزد خبر داد مرا

أبو نصر عن والده قال ثنا أبو الحسن علي بن أحمد المقري قال

ابو النصر از پدر خود گفت حدیث خواند مرا حسن علی بن احمد مقری گفت

ثنا إبراهيم بن أحمد القرميسي قال ثنا الحسن بن سهيل قال

حدیث خواند مرا ابراهیم بن احمد قرمیسی گفت حدیث خواند مرا حسن بن سهیل گفت

ثنا يحيى قال ثنا إبراهيم بن أبي بجاد عن صفوان بن سليم عن

حدیث خواند مرا یحیی گفت حدیث خواند مرا ابراهیم بن ابی بجاد صفوان بن سلیم

علقمة بن أبي علقمة عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول

علقمه بن ابی علقمه از عمر بن خطاب رض گفت فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم أفضل الصيام صيام داود ومن صام الدهر

صلعم بهترین روزه ها روزه کسی است داود است که روزه داشت یکروز و افطار کرد

كله فقد وهب نفسه لله تعالى وعن أبي موسى الأشعري

پس بتحقیق بخشید نفس خود را به خدا و مرویست از ابی موسی اشعری

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام الدهر ضيقت عليه جهنم

از نبی صلعم فرمود هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود باو دوزخ

هكذا وعقد تسعين وعن شعبة عن سعد بن إبراهيم قال

همچنین و گره کرد رسول صلعم صورت بود در حساب نود و مرویست از سعد بن ابراهیم گفت

كانت عائشة رض تصوم الدهر وعن يعقوب قال ثنا أبي

بود عایشه رض که روزه میداشت تمام عمر و مرویست از یعقوب گفت حدیث

قال سرد سعد الصوم قبل أن يموت أربعين سنة وعن

گفت سرد پیوسته روزه پیش از مردن چهل سال و مرویست

أبي إدريس عائذ الله تعالى قال صام أبو موسى الأشعري رض

از ابی ادریس عابد گفت روزه گرفت ابو موسی اشعری رض

حتى صار كأنه خلال قال فقلت له يا أبا موسى لو أجممت

تا آنکه گشت مانند خلال دندان گفت راوی پس گفتم مر او را ای ابو موسی اگر راحت میدادی



نفسك فقال اجمامها اريد اني رأيت السابق من الخيل

نفس خود را پس گفت راحت آن ایست که من دیدم پیش رونده از اسپان است که

المضمرة عن ابي اسحق بن ابراهيم قال حدثني عمار الراهب

لاغر شده باشد و مرویست از ابی اسحق بن ابراهیم گفت حدیث خواند بر من عمار راهب

قال رأيت سكينة الطفارية في منامي وكانت تحضر معنا

گفت دیدم سکینه طفاریه را در خواب خود و بود که حاضر میشد با ما

مجلس عيسى بن زاذان بالابلة تنحدر من البصرة حتى تأتيه

در مجلس عیسی بن زاذان در بلده ابله فرود می آمد از بصره تا آنکه می آمد از بصره آن عیسی را

قاصدة قال عمار فقلت لها يا سكينة ما فعل عيسى فضحكت

قصد کننده گفت عمار پس گفتم مر او را ای سکینه چه کرد عیسی پس خندید

ثم قالت قد كسي حلة البهاء وطافت بالاباريق حوله الخدام

بعد گفت سکینه تحقیق پوشانیده شد سرو پای حسن و نازکی و طواف کردند با بریقها در گرد آن

ثم حلي وقيل يا قاري ارق فلعمري لقد براك الصيام وكان

بستر آراسته کرده شد و گفته شد ای قاری بالا بر آ پس سوگند است بقای من که هر آینه مرا باک گردانید روزه

عيسى قد صام حتى انحنا وانقطع صوته عن انس رض قال كان

عیسی به تحقیق روزه گرفته بود تا آنکه کسر شده بود و منقطع شده است آواز او مرویست از انس رض

ابو طلحة رض لا يصوم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اجل الغزو

ابو طلحه رض روزه نمیداشت در زمان رسول الله ع بسبب غزا

فلما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اره مفطرا الا يوم الفطر ويوم النحر

پس هر گاه مرد رسول الله ص ندیدم او را افطار کننده روزه مگر روز فطر و روز قربانی

وعن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قال حدثني من

و مرویست از ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام گفت حدیث خواند بر من کسیکه

رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم صائف يصب على رأسه الماء من

دید رسول الله ص را در روز تابستان که میریخت بر سر خود آب را از

شدة الحر والعطش وهو صائم وعن سفيان عن ابي اسحق عن

سختی گرمی و تشنگی و حال آنکه او روزه دار بود و مرویست از سفیان از ابی اسحق از

الحارث عن علي رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم يوما ويفطر

حارث از علی رض گفت بود رسول الله ص که روزه میداشت یک روز و افطار

يوما وما نقل في حديث جابر رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لما سأله

یک روز و چیزیکه نقل کرده شد در حدیث جابر رض گفت که نبی ص فرمود هر گاه پرسید او را

عمر رض يا نبي الله اخبرني عن رجل يصوم الدهر كله فقال صلى الله عليه وسلم لا

عمر رض یا نبی الله خبر ده مرا از مردے که روزه دارد همه عمر فرمود صلعم نه

صام ذلك ولا افطر ثم يحمول على رجل صام الدهر ولم يفطر يومي

روزه گرفت این کس و نکشاد و بیان این حدیث محمول است بر مردیکه روزه گرفت تمام عمر و افطار نکرد

العيدين وايام التشريق ولذا قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله واما اذا

عید و روزهاے تشریق و ازینجا گفت امام احمد بن حنبل رح و اما هرگاه

افطر هذه الايام وصام بقية السنة فلا نهي في حقه بل له ما ذكرنا

افطار کرد درین روزها و روزه داشت باقی سال پس نهی نیست در حق او بلکه مراو راست آنچه یاد

من الفضائل فصل في فضل الصيام على الجملة من ذلك ما اخبرنا

از فضیلت ها در فضیلت روزه بطریق اجمال هر روزه که باشد از انجمله حدیثیست که خبر

ابو نصر عن والده باسناده عن عمرو بن ربيعة عن سلام بن قيس رض

ابو نصر از پدر خود باسناد از عمرو بن ربیعه از سلام بن قیس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما ابتغاء وجه الله تعالى بعده

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه داشت یک روز از جهت طلب رضاء خدا دور میکند

الله من جهنم كبعد غراب طار وهو فرخ حتى مات هرما وقيل ان

خدا تعالی از دوزخ مانند دوری آن زاغ که پریده باشد و حال آنکه او چوزه بود تا آنکه مرد و گفته شد

الغراب يعيش مقدار خمسمائة سنة وعن ابي الدرداء رض قال قال

زاغ زندگانی میکند مقدار پانصد سال و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله تعالى جعل الله بينه

رسول الله صلعم هرکه روزه داشت یک روز در راه خداے تعالی میگرداند خداے میان او

وبين النار خندقا عرضه كما بين السماء والارض وعن ابي سعيد

و میان آتش خندقی که فراخی او مانند فراخی آسمان و زمین است و مرویست از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله

خدری گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه دارد یک روز در راه خدا تعالی

تعالى باعد الله بذلك وجهه عن النار سبعين خريفا وعن عائشة

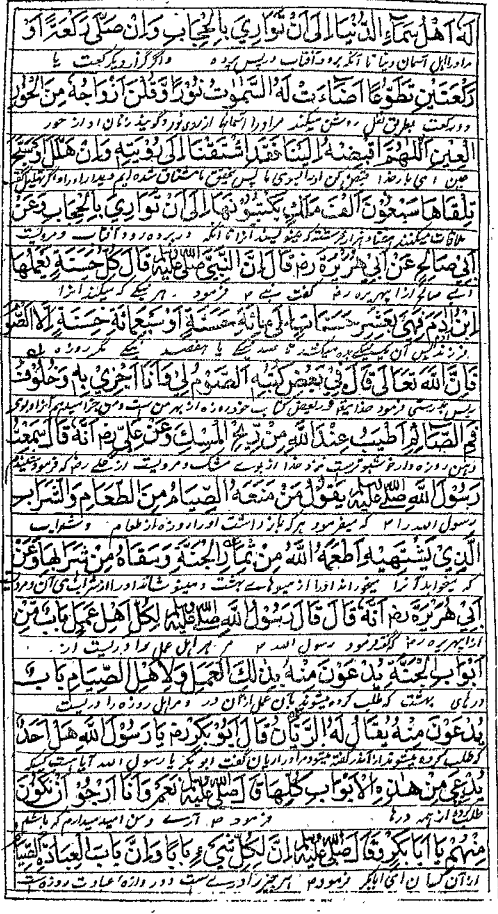
دور میگرداند خدا تعالی باین روزه ذات او را از آتش بمقدار هفتاد سال و مرویست از عائشه

رض انها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد اصبح

رض که فرمود شنیدم رسول الله صلعم میفرمود هیچ بنده نیست که صبح کرد

صائما الا فتحت له ابواب السماء وسبحت اعضاؤه واستغفر

در حالیکه روزه دار باشد مگر کشاده میشود مر او را درهاے آسمان و تسبیح میخوانند اعضای او و آمرزش



له أهل سماء الدنيا إلى أن تواري بالحجاب وإن صلى ركعة أو

مر او را اهل آسمان دنیا تا آنکه برود آفتاب در پس پرده و اگر گزارد یک رکعت یا

ركعتين تطوعا أضاءت له السموات نورا وقلن أزواجه من الحور

دو رکعت بطریق نفل روشن میکنند مر او را آسمانها از روی نور و گویند زنان او از حور

العين اللهم اقبضه إلينا فقد اشتقنا إلى رؤيته وإن هلل أو سبح

عین ای بار خدا قبض کن او را بسوی ما پس تحقیق ما مشتاق شده ایم دیدار او را و اگر تهلیل گفت

تلقاها سبعون ألف ملك يكتبونها إلى أن تواري بالحجاب وعن

ملاقات میکنند هفتاد هزار فرشته که مینویسند آنرا تا آنکه در پرده رود آفتاب و روایت

أبي صالح عن أبي هريرة رض قال إن النبي صلى الله عليه قال كل حسنة يعملها

ابی صالح از ابوهریره رض گفت نبی ع فرمود هر نیکی که میکند آنرا

ابن آدم فهي بعشر حسنات إلى سبعمائة حسنة أو سبعمائة حسنة إلا الصوم

فرزند آدم پس آن نیکی ده برابر میباشد تا هفتصد نیکی یا هفتصد نیکی مگر روزه

فإن الله تعالى قال في بعض كتبه الصوم لي وأنا أجزي به ولخلوف

پس بدرستی فرمود خدا تعالی در بعض کتاب خود روزه از برای من است و من جزا میدهم او را و بوی

فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك وعن علي رض أنه قال سمعت

دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک و روایت از علی رض که فرمود شنیدم

رسول الله صلى الله عليه يقول من منعه الصيام من الطعام والشراب

رسول الله را ع که میفرمود هر که باز داشت او را روزه از طعام و شراب

الذي يشتهيه أطعمه الله من ثمار الجنة وسقاه من شرابها وعن

که میخواهد آنرا میخوراند او را خدا از میوه های بهشت و مینوشاند او را از شراب آن و روایت

أبي هريرة رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه لكل أهل عمل باب من

از ابوهریره رض که گفت فرمود رسول الله ع مر هر اهل عمل را دریست از

أبواب الجنة يدعون منه بذلك العمل ولأهل الصيام باب

درهای بهشت که طلب کرده میشوند از آن بآن عمل و مر اهل روزه را دریست

يدعون منه يقال له الريان قال أبو بكر رض يا رسول الله هل أحد

که طلب کرده میشوند از آن که گفته میشود مر او را ریان گفت ابو بکر یا رسول الله آیا هست کسیکه

يدعى من هذه الأبواب كلها قال صلى الله عليه نعم وأنا أرجو أن تكون

طلب کرده شود از همه درها فرمود ع آری و من امید میدارم که باشی

منهم يا أبا بكر وقال صلى الله عليه إن لكل شيء بابا وإن باب العبادة الصيام

از آن کسان ای ابابکر فرمود ع هر چیز را دریست و دروازه عبادت روزه است



وَقَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّوْمِ تَصْفُوْ

وگفت انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بروزه صاف گردد

قُلُوْبُكُمْ د وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّوْمُ

دلهای خویش را و روایت از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم روزه

نِصْفُ الصَّبْرِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكٰوةٌ وَزَكٰوةُ الْجَسَدِ الصَّوْمُ وَعَنْ أَبِيْ

نصف صبر است و مر هر چیز را زکوة است و زکوة جسم روزه است و روایت از ابی

أَوْفٰى رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَسُكُوْتُهُ

اوفی رض از نبی صلعم فرمود خواب روزه دار عبادت است و سکوت او

تَسْبِيْحٌ وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى

تسبیح است و عمل او قبول کرده شده است و روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله

عَلَيْهِ يُوْضَعُ لِلصَّائِمِيْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَائِدَةٌ مِنْ ذَهَبٍ عَلَيْهَا

نهاده شود روزه داران را روز قیامت خوانی از زر که

شُهْدَةٌ فَيَأْكُلُوْنَ مِنْهَا وَالنَّاسُ يَنْظُرُوْنَ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي

شهد باشد پاک کرده شده پس می خورند از آنها و مردم می بینند و روایت از احمد بن ابی

الْحَوَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِيْ أَبُوْ سُلَيْمٰنَ قَالَ جَاءَنِيْ أَبُوْ عَلِيٍّ الْأَصَمُّ

حواری گفت حدیث گفت مرا ابو سلیمان گفت آمد مرا ابو علی اصم

بِأَحْسَنِ حَدِيْثٍ سَمِعْتُهُ فِي الدُّنْيَا قَالَ يُوْضَعُ لِلصُّوَّامِ مَائِدَةٌ

به نیکو حدیث که شنیدم او را در دنیا که فرمود نهاده شود روزه داران را خوانی

يَأْكُلُوْنَ عَلَيْهَا وَالنَّاسُ فِي الْحِسَابِ قَالَ فَيَقُوْلُوْنَ يَا رَبِّ نَحْنُ

که می خورند بر آن و مردم در حساب باشند با یکدیگر فرمود پس گویند ای پروردگار ما

نُحَاسَبُ وَهٰؤُلَاءِ يَأْكُلُوْنَ قَالَ فَيَقُوْلُ إِنَّهُمْ طَالَ مَا صَامُوْا

ما حساب کرده میشویم و ایشان می خورند فرمود پس میگوید ایشان مدت دراز روزه داشتند

وَأَفْطَرْتُمْ وَقَامُوْا وَنِمْتُمْ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ إِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ

و افطار کردید شما و ایستاده اند و خفتید شما و روایت از ابن عباس رض گفت رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الصَّائِمُوْنَ إِذَا خَرَجُوْا مِنْ قُبُوْرِهِمْ تَنْفَحُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ

فرمود روزه داران هرگاه برآیند از قبرهای خویش خواهد دمید از دهنهای

رِيْحُ الْمِسْكِ وَيُؤْتَوْنَ بِمَائِدَةٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَأْكُلُوْنَ مِنْهَا

بوی مشک و آورده شود ایشان را خوانی از بهشت پس می خورند از آنها

وَهُمْ فِيْ ظِلِّ الْعَرْشِ د وَقَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بَلَغَنِيْ

و ایشان در سایه عرش باشند و گفت سفیان بن عیینه رسانیده شدم این را

الصَّائِمُ لَا يُحَاسَبُ عَلَى مَا يُفْطِرُ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ
روزه‌دار حساب کرده نمیشود بر چیزے که افطار میکند برو و مرویست از ابے صالح از
أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
ابے ہریرہ رض گفت فرمود رسول ص میفرماید خداے تعالے
الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَشُرْبَهُ مِنْ
روزه براے منست و من جزا میدهم بآن ترک میکند آرزوے خود را و اکل و شرب خود را از
أَجْلِي وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ وَ
سبب من و روزه سپرست و روزه‌دار را دو فرحت ست فرحتی وقت افطار روزه و
فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ وَلَخُلُوفُ فَمِهِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رَائِحَةِ
فرحتے وقت ملاقات پروردگار خود و هر آئینه بوے دهن او خوشبوتر است نزد خدا از بوی
الْمِسْكِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ
مشک و مرویست از جابر بن عبد الله رض گفت رسول ص فرمود
الصَّوْمُ جُنَّةٌ يَجْتَنُّ بِهَا الْعَبْدُ مِنَ النَّارِ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ
روزه سپرست که پناه میگیرد بآن بنده از آتش و مرویست از سعید بن جبیر
عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ مَا آسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ
از ابن عمر رض از عمر بن خطاب رض گفت اندوه ندارم بر چیزے از
الدُّنْيَا أَتْرُكُهُ خَلْفِي إِلَّا الصِّيَامَ فِي الْهَاجِرَةِ وَالْمَشْيَ إِلَى الصَّلٰوةِ
دنیا که گذاشته ام آنرا در پس خود مگر روزه در گرمے و رفتن بسوے نماز
وَعَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه
و مرویست از مجاهد از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله ص
لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَامَ لِلّٰهِ تَطَوُّعًا ثُمَّ أُعْطِيَ مِلْءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا
اگر مردے روزه گرفت بهر خدا بطریق نفل پستر داده شد مقدار پرے زمین طلا
لَمْ يَسْتَوْفِ ثَوَابَهُ دُونَ الْحِسَابِ **فَصْلٌ** وَأَمَّا أَوْرَادُ
تمام نگرفته سود ثواب او وقت حساب و اما اوراد
اللَّيْلِ وَالْحَثُّ عَلَى قِيَامِهِ مِمَّا اتُّفِقَ فِي الصَّحِيحَيْنِ وَمَا ذُكِرَ فِي
شب و برانگیختن بر قیام او از آنچه متفق است در صحیحین و چیزے که مذکورست در
غَيْرِهِمَا مِنَ الْكُتُبِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ رض
غیر صحیحین از کتابها از آنجمله ست چیزے که روایت کرده شد از شقیق از عبد الله رض
قَالَ ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم رَجُلٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ فُلَانًا
گفت ذکر کرده شد پیش پیغمبر ص مردے پس گفته شد ای رسول خدا بدرستی فلانے



نام الليلة حتى اصبح ما صلى فقال النبي صلى الله عليه ذلك رجل بال

الشيطان في اذنه وفي الخبر اذا نام الرجل عقد الشيطان على

رأسه ثلاث عقد فان قعد وذكر الله تعالى انحلت عقدة

وان توضأ انحلت عقدة وان صلى ركعتين انحلت العقد

كلها واصبح نشيطا طيب النفس والا اصبح كسلان خبيث

النفس وفي خبر آخر ان للشيطان سعوطا ولعوقا وذرورا

فاذا اسعط العبد ساء خلقه واذا العق لعقة ذرب لسانه

بالشر واذا ذره نام بالليل حتى الصبح وطول القيام في صلوة

الليل هي مثنى مثنى وكثرة الركوع والسجود في صلوة النهار

فان اراد ان يصليها اربعا بتسليمة جاز وصلوة الليل في

حق النبي صلى الله عليه نافلة وفريضة وقربة وكرامة وفي حق امته

مكملة ومتممة للفرائض وعن سالم عن ابن عمر رض قال كان

الرجل في حياة رسول الله صلى الله عليه اذا رأى رؤيا قصها على رسول

الله صلى الله عليه قال فتمنيت ان ارى رؤيا اقصها على رسول الله

صلى الله عليه قال فكنت غلاما شابا عزبا وكنت انام في المسجد على عهد



رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت في النوم كأن ملكين أخذاني فذهبا

رسول الله صلعم پس دیدم در خواب گویا دو فرشته که گرفتند مرا و بردند

بي إلى النار وإذا هي مطوية كطي البئر وإذا لها قرنان كقرني

مرا بسوی آتش پس ناگاه آن آتش پیچیده شده است مانند پیچ چاه و ناگاه او را دو شاخ

البئر ورأيت ناسا قد عرفتهم فجعلت أقول أعوذ بالله من النار

چاه و دیدم مردمانی را که میشناختم ایشان را پس شروع کردم گفتن اعوذ بالله من النار

أعوذ بالله من النار فلقيهما ملك آخر فقال لي لن ترع قال

پناه میخواهم بخدا از آتش پس ملاقات کرد ما را فرشته دیگر پس گفت مرا مترس پس گفت راوی

فقصصتها على حفصة رض فقصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

بیان کردم این خواب را بر حفصه که خواهر من بود پس بیان کرد آن حفصه بر رسول الله صلعم

فقال صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل قال

پس فرمود صلعم بهترین مرد عبد الله است اگر میگذارد نماز در شب گفت راوی

فكان رض لا ينام من الليل إلا قليلا وعن أبي سلمة عن عبد

پس بود ابن عمر رض که خواب نمیکرد در شب مگر اندکی و در روایت از ابی سلمه از عبد

الله بن عمرو بن العاص رض قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكن

الله بن عمرو بن عاص گفت فرمود مرا رسول الله صلعم مباش

مثل فلان كان يقوم الليل فترك قيام الليل وعن أبي صالح

مانند فلانی که بود قیام میکرد در شب پس گذاشت قیام شب و در روایت از ابی صالح

عن ابن شهاب قال أخبرني علي بن حسين أن أباه الحسين

از ابن شهاب گفت خبر داد مرا علی بن حسین که پدر او حسین

بن علي أخبره أن علي بن أبي طالب رض أخبر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

بن علی خبر داد او را که علی بن ابی طالب رض خبر داد که رسول الله صلعم

طرقه هو وفاطمة ابنته صلى الله عليه ورضي الله عنها فوجدهما نائما فقال

شب آمد او را و فاطمه زهرا را دختر خویش را صلعم پس یافت ایشان را خفته پس فرمود صلعم

ألا تصلون فقلت يا رسول الله إن أنفسنا بيد الله تعالى فإذا

آیا نماز نمیکنید شما پس گفتم یا رسول الله جان ما در دست خداست پس هرگاه

شاء أن يبعثنا بعثنا فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قلت

که بخواهد برانگیختن ما را برانگیزد از خواب پس برگشت رسول الله صلعم وقتیکه گفتم

ذلك له فلم يرجع شيئا فسمعته وهو يضرب فخذه و

این جواب را او را پس باز نگردانید هیچ چیزی را پس شنیدم او را و میزد ران خویش را و



يقول صلى الله عليه وسلم وكان للانسان الزينة يجد لا وحدثنا ابو نصر

عن والده باسناده عن سفيان الثوري عن ابي الزبير عن جابر

بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

على امتي لفرضتهما عليهم وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

عن ابي العالية قال حدثني ابو مسلم انه سأل ابا ذر رض اي صلوة

افضل فقال ابو ذر رض سألت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال

جوف الليل او قال نصف الليل وقليل فاعله وفي بعض الاخبار

سأل داود النبي صلى الله عليه وسلم ربه عز وجل وقال الهي اني احب ان

اتعبد لك فاي وقت افضل فاوحى الله تعالى اليه يا داود

لا تقم اول الليل ولا اخره فانه من قام اوله نام اخره ومن

قام اخره لم يقم اوله ولكن قم وسط الليل حتى تخلو بي واخلو

بك وارفع الي حوائجك وعن يحيى بن المختار عن الحسن رح قال

ما عمل عبد عملا اثقل عليه ولا اشد طهرا ولا اطيب لنفس

من قيام في جوف ليل بدام او انفاق مال في حق وكان ابو


الدرداء رض يقول يا ايها الناس اني لكم ناصح اني عليكم شفيق

صلوا في ظلمة الليل لوحشة القبور وصوموا في الدنيا لحر يوم

النشور وتصدقوا لمخافة يوم عسير يا ايها الناس اني لكم

ناصح اني عليكم شفيق وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

عن يحيى بن ابي كثير عن ابي جعفر انه سمع ابا هريرة رض يقول

قال رسول الله صلى الله عليه اذا بقي ثلث الليل ينزل الله تعالى الى

السماء الدنيا فيقول من الذي يدعوني فاستجيب له من

الذي يستغفرني فاغفر له من الذي يسترزقني فارزقه

من ذا الذي يستكشف الضر فاكشفه عنه حتى ينفجر الفجر

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابي هريرة رض قال

ان رسول الله صلى الله عليه قال ينزل ربنا عز وجل كل ليلة الى السماء

الدنيا ثلث الليل الاخر فيقول هل من مستغفر فاغفر له

هل من داع فيستجاب له هل من سائل يعطى سؤله فمن ثم

كانوا يستحبون الصلوة من اخر الليل وعن ابي امامة رض

قال قيل لرسول الله صلى الله عليه اي الليل اسمع قال جوف الليل الاخر


وادبار الصلوات المكتوبات وعن عبد الله بن عمر رض قال

ان رسول الله صلى الله عليه ان خير الصيام صيام داؤد عليه السلام

كان يصوم نصف الدهر وخير الصلوة صلوة داؤد عليه

السلام كان يرقد نصف الليل ويصلي آخر الليل حتى اذا بقي

سدس الليل وفي لفظ آخر عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله

صلى الله عليه احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داؤد عليه السلام

كان يرقد شطر الليل ثم يقوم ثم يرقد آخره ثم يقوم ثلث

الليل بعد شطره وقال ابو هريرة رض اني اجعل الليل اثلاثا

فثلثا انام وثلثا اصلي وثلثا استذكر فيه حديث رسول

الله صلى الله عليه وقال ابن مسعود رض فضل صلوة الليل على صلوة

النهار كفضل صدقة السر على صدقة العلانية وقال عمرو

بن العاص رض ركعة بالليل خير من عشر بالنهار وسأل رسول

الله صلى الله عليه جبرئيل عليه السلام اي الليل اسمع فقال ان العرش

يهتز من السحر وقال النبي صلى الله عليه عليكم بقيام الليل فانه دأب

الصالحين قبلكم وان قيام الليل قربة الى الله تعالى وتكفير



السيئات ومنهاة عن الاثم ومطرودة للداء عن الجسد

بدیها را باز دارنده است از گناه و دور کننده است درد را از تن

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن الاعمش عن ابي سفيان

و حدیث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعمش از ابی سفیان

عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الليل ساعة لا

از جابر رض گفت فرمود رسول الله صلعم که در شب ساعتی است که

يوافقها عبد يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه و

موافقت نکند آن را بنده که خواهد از خدا چیزی در آن مگر دهد او را آن چیز و

هي في كل ليلة قالوا وهذا عام مثل الساعة في يوم الجمعة

آن در هر شب گفتند و این حکم عام است مثل ساعت در روز جمعه

ومثل ليلة القدر في العشر الاخير من شهر رمضان ويقال

و مثل شب قدر در دهه اخیره از ماه رمضان و گفته میشود

ان في الليل وقتا لا بد ان ينام فيه ويغفل كل ذي عين

که در شب وقتی است ضرور است که در آن وقت خواب کند و غافل شود هر ذی چشم

الا الحي القيوم الذي لا يموت فلعلها هذه الساعة وفي

مگر زنده که قایم است و نمی میرد پس شاید آن وقت ساعت اجابت این وقت باشد و در

حديث عمرو بن عبسة رض عليك بصلوة اخر الليل فانها

حدیث عمرو بن عبسه رض بر تو باد نماز آخر شب پس بدرستی آن نماز

مشهودة محضورة تحضرها ملائكة الليل وملائكة النهار

شهادت داده شده است و حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان شب و فرشتگان روز

فصل واما صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم المذكورة في

و اما نماز رسول الله صلعم که مذکور است در

المتفق عليه فما روي عن ابي اسحق قال اتيت الاسود بن

متفق علیه پس چیزیست که روایت کرده شده است از ابی اسحق گفت آمدم اسود را

يزيد وكان لي اخا وصديقا فقلت له يا ابا عمرو حدثني

و بود او مرا برادر و دوست پس گفتم مر او را ای ابا عمرو حدیث کن مرا

ما حدثتك عائشة رض عن صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قالت

آنچه حدیث خواند بر تو عایشه رض از نماز رسول الله صلعم گفت فرمود عایشه رض

كان صلى الله عليه وسلم ينام في اول الليل ويحيي اخره ثم ان كانت له

بود رسول الله خواب میکرد در اول شب و زنده میداشت آخر او را پس اگر بود او را


حاجة إلى أهله قضى حاجته ثم لم يمس ماء حتى ينام فإذا

سمع النداء الأول قالت وثب ولا والله ما قالت قام فأفاض

عليه الماء ولا والله ما قالت اغتسل وأنا أعلم ما يريد

إن لم يكن جنبا توضأ وضوءه للصلوة ثم صلى وعن كريب

مولى ابن عباس عن ابن عباس رض عنهما أنه بات ليلة

عند ميمونة أم المؤمنين قال فاضطجعت في عرض

الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه في طولها فنام رسول

الله صلى الله عليه حتى إذا انتصف الليل أو قبله بقليل أو بعده

بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه فجلس يمسح النوم عن

وجهه بيده ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل

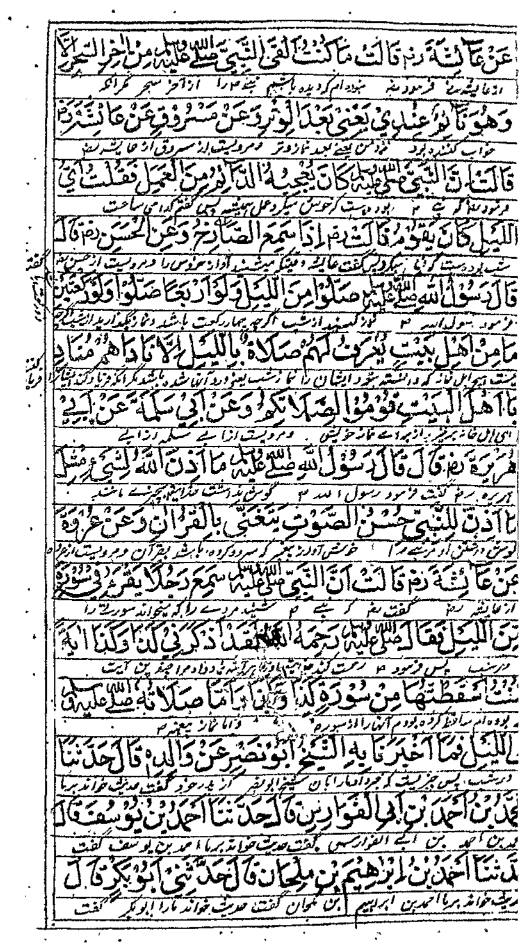
عمران ثم قام إلى شن معلقة فتوضأ منها فأحسن وضوءه

ثم قام فصلى قال ابن عباس رض فقمت فصنعت مثل ما صنع

رسول الله صلى الله عليه ثم ذهبت فقمت إلى جنبه فوضع رسول

الله صلى الله عليه يده اليمنى على رأسي فأخذ بأذني اليمنى ففتلها فصلى

ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح وعن أبي سلمة



عن عائشة رض قالت ما كنت ألفى النبي صلى الله عليه وسلم من آخر السحر إلا

از عائشه رض فرمود نه میبودم که دیده باشم پیغمبر را از آخر سحر مگر آنکه

وهو نائم عندي يعني بعد الوتر وعن مسروق عن عائشة رض

خواب کننده بود نزد من یعنی بعد نماز وتر و مرویست از مسروق از عائشه رض

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعجبه الدائم من العمل فقلت أي

فرمود عائشه که پیغمبر صلعم بود دوست که خوش میکرد عمل همیشه پس گفتم کدام ساعت

الليل كان يقوم قالت رض إذا سمع الصارخ وعن الحسن رض قال

شب بود دست که برخاستی میکرد گفت عائشه وقتیکه میشنید آواز خروس را و مرویست از حسن رض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا من الليل ولو أربعا صلوا ولو ركعتين

فرمود رسول الله صلعم نماز گزارید از شب اگرچه چهار رکعت باشد و نماز بگزارید اگرچه دو رکعت

ما من أهل بيت يعرف لهم صلاة بالليل إلا ناداهم مناد

نیست هیچ اهل خانه که دانسته شود ایشان را نماز شب مگر آنکه ندا کند ندا کننده

يا أهل البيت قوموا لصلاتكم وعن أبي سلمة عن أبي

ای اهل خانه برخیزید از برای نماز خویش و مرویست از ابی سلمه رض از ابی

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أذن الله لشيء مثل

هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم گوش ننهاده است خدای تعالی چیزی را

ما أذن للنبي حسن الصوت يتغنى بالقرآن وعن عروة

گوش نهادن او مر پیغمبر را خوش آواز که سرود کرده باشد بقرآن و مرویست از عروه

عن عائشة رض قالت أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ في سورة

از عائشه رض گفت عائشه رض که پیغمبر صلعم شنید مردی را که میخواند سورة را

من الليل فقال صلى الله عليه وسلم رحمه الله لقد ذكرني كذا وكذا آية

در شب پس فرمود صلعم رحمت کند خدا او را یاد داد مرا چند چند آیت

كنت أسقطتها من سورة كذا وكذا أما صلاته صلى الله عليه وسلم

بوده ام ساقط کرده بودم آنها را از سورة و اما نماز پیغمبر صلعم

بالليل فيما أخبرنا به الشيخ أبو نصر عن والده قال حدثنا

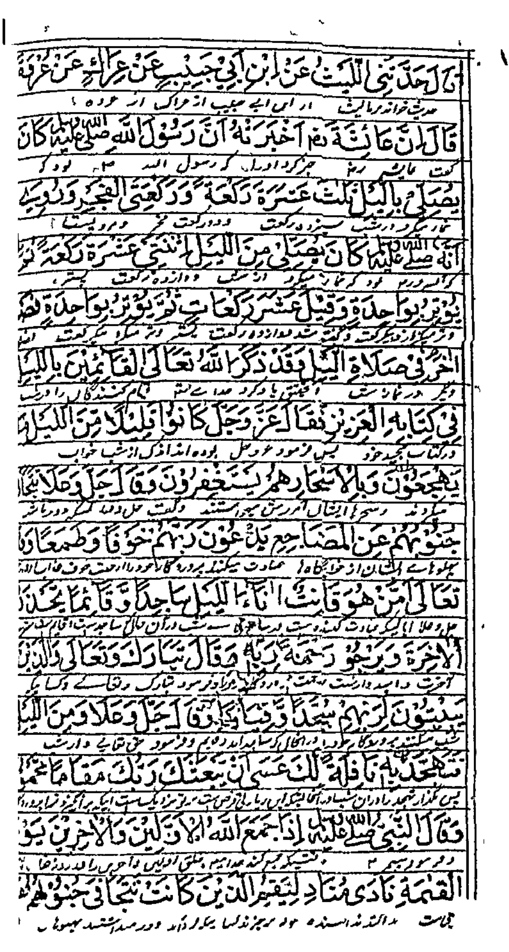
در شب پس چیزیست که خبر داد ما را بآن شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند برما

محمد بن أحمد بن أبي الفوارس قال حدثنا أحمد بن يوسف قال

محمد بن احمد بن ابی الفوارس گفت حدیث خواند برما احمد بن یوسف گفت

حدثنا أحمد بن إبراهيم بن ملحان قال حدثني أبو بكر قال

حدیث خواند برما احمد بن ابراهیم بن ملحان گفت حدیث خواند ما را ابو بکر گفت



قال حدثني الليث عن ابن ابي حبيب عن عراك عن عروة

حدیث خواند مارا لیث از ابن ابی حبیب از عراک از عروه

قال ان عائشة رض اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان

گفت عائشه رض خبر کرد او را که رسول الله صلعم بود که

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة وركعتي الفجر وروي

نماز میکرد در شب سیزده رکعت و دو رکعت فجر و روایت

انه صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل اثنتي عشرة ركعة ثم

يوتر بواحدة وقيل عشر ركعات ثم يوتر بواحدة ثم

الخبر في صلاة الليل وقد ذكر الله تعالى القائمين بالليل

في كتابه العزيز فقال عز وجل كانوا قليلا من الليل

در کتاب مجید خود پس فرمود عزوجل بوده اند اندکی از شب خواب

ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وقال عز وجل تتجافى

جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وقال

تعالى امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر

الآخرة ويرجو رحمة ربه وقال تبارك وتعالى والذين

يبيتون لربهم سجدا وقياما وقال عز وجل ومن الليل

فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا

وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا جمع الله الاولين والآخرين يوم

القيمة نادى مناد ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم

المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا فيقومون وهم

خواب گاه تا عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و طمع ثواب پس برخیزند ایشان

قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة

اندک اند پس باز میآید پس ندا میکند که برخیزند کسانیکه بوده اند که غافل نمیکرد ایشانرا تجارت

ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل ثم يرجع فينادي

و نه خرید و فروخت از ذکر خدا پس برخیزند و ایشان اندک اند پس باز میآید پس ندا میکند

ليقم الذين كانوا يحمدون الله عز وجل في السراء والضراء

که برخیزند کسانیکه بوده اند که ستایش میکردند خدا را در نعمت و بلا

فيقومون وهم قليل ثم يحاسب سائر الناس من بعدهم

پس برخیزند و ایشان اندک اند پس حساب کرده شوند همه مردم از پس ایشان

وقال صلى الله عليه وسلم استعينوا بطعام السحر على صوم النهار وبالقيلولة

و فرمود مدد یار بجوئید بطعام سحر بر روزه روز و بقیلوله

النهار على قيام الليل إن صاحب النوم يجيء مفلسا وما نام أحد

روز بر قیام شب که صاحب خواب می آید مفلس و خواب نکرد هیچ یکی

طول ليلة إلا بال الشيطان في أذنه وكان رسول الله صلى الله عليه

درازی شب مگر بول کرد شیطان در گوش او و بود رسول الله ص

ربما ردد آية حتى يصبح وقالت عائشة رض نام رسول الله

بسا باز میخواند یک آیت تا آنکه صبح میکرد و گفت عائشه رض خفت رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليلة حتى التصق جلده بجلدي ثم قال يا عائشة

شبی تا آنکه چسپید جلد او بجلد من پس گفت ای عائشه رض

أتأذنين لي أن أتعبد لربي الليلة قلت والله إني لأحب

آیا فرمان میدهی مرا که عبادت کنم پروردگار خود را امشب گفت عائشه رض سوگند بخدا دوست دارم

قربك ولكني أوثر هواك ثم قام صلى الله عليه يقرأ القرآن و

نزدیکی ترا ولیکن اختیار کردم آرزوی ترا بر آرزوی خویش پس ایستاد صم که میخواند قرآن را و

يبكي حتى بل بالدموع منكبه ثم جلس يقرأ حتى بل بالدموع

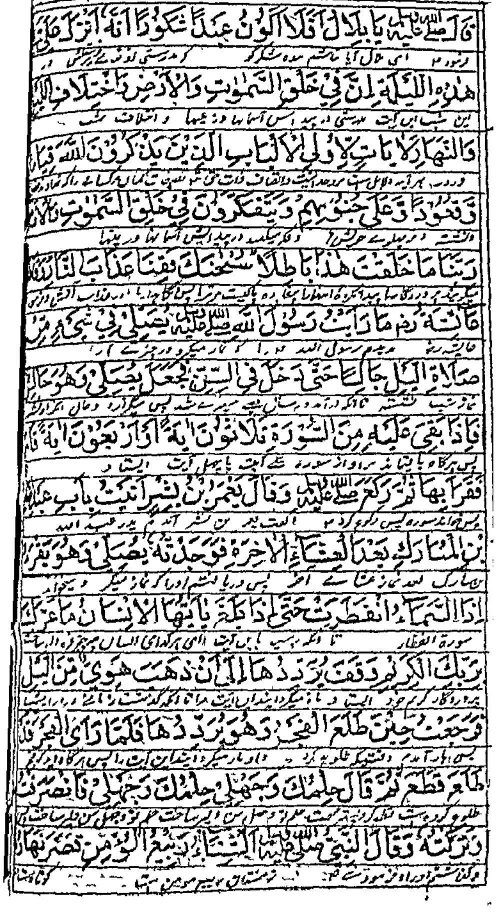
میگریست تا آنکه تر شد باشک دوش او پس نشست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

جنبيه وحقويه ثم اضطجع يبكي ويقرأ حتى بل بالدموع

دو پهلوی او و دو حقو او پس بر پهلو خواب کرد و میگریست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

ما يلي الأرض فأتاه بلال يؤذنه فقال بأبي وأمي ألم يغفر الله لك

آنچه متصل زمین بود پس آمد او را بلال تا خبر کند پس گفت پدر و مادر من فدای تو باد آیا نیامرزیده است ترا


قال صلى الله عليه يا بلال أفلا أكون عبداً شكوراً انه انزل علي

هذه الليلة إن في خلق السموات والأرض واختلاف الليل

والنهار لآيات لأولي الألباب الذين يذكرون الله قياما

وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والأرض

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار

عائشة رض ما رأيت رسول الله صلى الله عليه يصلي في شيء من

صلاة الليل جالسا حتى دخل في السن فجعل يصلي وهو جالس

فاذا بقي عليه من السورة ثلاثون آية أو أربعون آية قام

فقرأها ثم ركع صلى الله عليه وقال نعيم بن بشر أتيت باب عبد الله

بن المبارك بعد العشاء الآخرة فوجدته يصلي وهو يقرأ

إذا السماء انفطرت حتى إذا بلغ يا أيها الإنسان ما غرك

بربك الكريم وقف يرددها إلى أن ذهب هوي من الليل

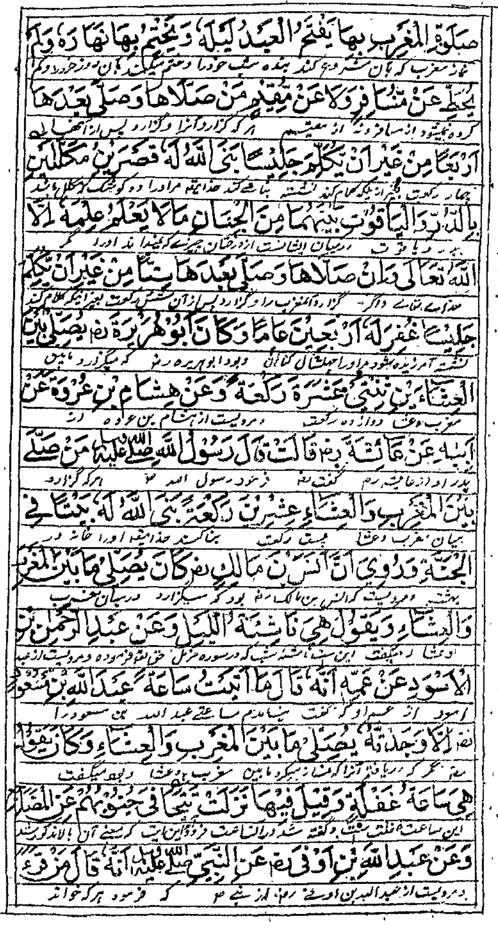
فرجعت حين طلع الفجر وهو يرددها فلما رأى الفجر قد

لمع قطع ثم قال حلمك وجهلي وعلمك رحلي فانصرفت

تركته وقال النبي صلى الله عليه الشتاء ربيع المؤمن قصر نهاره


نصامه وطال ليله نقامه وقال ابن مسعود رض ينبغي
پس روزه گیرد آنرا مدارا است بشب و ایستی قیام کند و آنرا وگفت ابن مسعود رض سزاوار است
لقارئ القرآن ان يعرف بليله اذا الناس نائمون وبنهاره
خواننده قرآن را که بشناسد شب خودرا وقتیکه مردم خواب میکنند و روز خود را
اذا الناس يفطرون وببكائه اذا الناس يضحكون وبورعه
وقتیکه مردم افطار میکنند وبشناسد گریه خودرا وقتیکه مردم خنده میکنند و ورع خودرا
اذا الناس يخلطون وبخشوعه اذا الناس يختالون وبحزنه
وقتیکه مردم خلط میکنند درمیان حلال وحرام و فروتنی خودرا وقتی که مردم شاد میشوند و حزن
اذا الناس يفرحون وبصمته اذا الناس يخوضون فصل
وقتیکه مردم فرحت میکنند و خاموشی خودرا وقتیکه مردم بیهوده گویند
في فضل الصلاة بين العشاءين حدثنا ابو نصر عن والده
در فضیلت نماز که ابین دو عشا است حدیث خواند برما ابونصر از پدر خود
قال ثنا ابو الفتح محمد بن احمد بن ابي الفوارس الحافظ املاء قال
گفت حدیث خواند برما ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس حافظ املا گفت
ثنا بشر قال حدثنا محمد بن سليمان المصيصي قال حدثنا
حدیث خواند برما بشر گفت حدیث خواند برما محمد بن سلیمان مصیصی گفت حدیث خواند برما
زيد بن الحباب عن عمر بن عبد الله بن خثعم عن يحيى بن
زید بن حباب از عمر بن عبد الله بن خثعم از یحیی بن
ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله
ابی کثیر از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صلى ست ركعات بعد المغرب لم يتكلم بينهن
ص هرکه گزارد شش رکعت بعد مغرب و کلام نکرد درمیان آنها
عدلن بعبادة ثنتي عشرة سنة وفي حديث زيد بن
برابر شد آن شش رکعت بعبادت دوازده سال و در حدیث زید بن
الحباب ولم يتكلم بينهن بسوء وقيل يستحب ان يقرأ
حباب وکلام نکرد درمیان آن بکلام بد وگفته شد مستحب است که خواند
في الركعتين الاوليين بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله
در دو رکعت اول سوره کافرون و سوره اخلاص
احد ليسرع بهما لانه قيل انهما يرفعان مع صلاة المغرب
تو که جستی کند آنرا زیرا که گفته شد که آن دو رکعت برداشته میشود همراه نماز مغرب

ثم يصلي باقيها ويطول فيها ان شاء وفي حديث ابن عباس رض
پس گزارد باقی را و دراز کند در آنها اگر خواهد و در حدیث ابن عباس است
ان النبي صلى الله عليه قال من صلى اربع ركعات بعد المغرب قبل
که پیغمبر فرمود هر که نماز گزارد چهار رکعت بعد مغرب پیش از
ان يكلم احدا رفعت له في عليين وكان كمن ادرك ليلة
آنکه سخن گوید کسی را برداشته شود او را در علیین و باشد مانند کسی که دریافت شب
القدر في المسجد الاقصى وهو خير من قيام نصف ليلة
قدر را در مسجد اقصی و آن بهتر است از قیام نصف شب
وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن طارق بن شهاب
و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از طارق بن شهاب
عن ابي بكر الصديق رض قال سمعت النبي صلى الله عليه يقول
از ابی بکر صدیق رض گفت شنیدم پیغمبر را که میگفت
من صلى المغرب وصلى من بعدها اربعا كان كمن حج بعد
هر که گزارد مغرب را و گزارد پس از آن چهار رکعت باشد مانند کسی که حج کرد پس از
حجة قلت فان صلى بعدها ستا قال يغفر له ذنوب خمسين
حج گفتم پس اگر نماز گزارد بعد از آن شش رکعت فرمود آمرزیده شود او را گناه
سنة وعن سعيد بن جبير عن ثوبان رض قال قال رسول الله
سال و در روایت از سعید بن جبیر از ثوبان رض گفت فرمود رسول الله
صلى الله عليه من عكف نفسه ما بين المغرب والعشاء في مسجد
هر که نگاه دارد نفس خود را ما بین مغرب و عشا در مسجد
جماعة لم يتكلم الا بصلاة او قران كان حقا على الله ان
جماعت کلام نکرد مگر نماز یا قرآن باشد حق بر خدا تعالی که
يبني له قصرين في الجنة مسيرة كل قصر منهما مائة عام و
بنا کند او را دو کوشک در بهشت وسعت هر کوشک راه صد سال باشد و
يغرس له بينهما غراسا لو طافه اهل الدنيا لوسعهم وحدثنا
نشانده شود او را در میان کوشک باغ اگر طواف کنند اهل دنیا هر آینه گنجایش
ابو نصر عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة
ابو نصر از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه رض
قالت قال رسول الله صلى الله عليه ما من صلوة احب الى الله تعالى من
گفت فرمود رسول الله نیست هیچ نماز دوستتر سوی خدای تعالی از



صلوة المغرب بها يفتح العبد ليله ويختم بها نهاره ولم
نماز مغرب که بآن شروع کند بنده شب خود را وختم میکند بآن روز خود را وکم
يحط عن مسافر ولا عن مقيم من صلاها وصلى بعدها
کرده نمیشود از مسافر ونه از مقیم هر که گزارد آنرا وگزارد پس از آن
اربعا من غير ان يكلم جليسا بنى الله له قصرين مكللين
چهار رکعت بغیر از آنکه کلام کند با همنشین بنا کند خدا برای او دو کوشک که مکلل باشد
بالدر والياقوت بينهما من الجنان ما لا يعلم علمه الا
بدر و یاقوت در میان ایشانست از درختان چیزے که نمیداند او را مگر
الله تعالى وان صلاها وصلى بعدها ستا من غير ان يكلم
خدای تعالی واگر گزارد مغرب را وگزارد پس از آن شش رکعت بغیر آنکه کلام کند
جليسا غفر له اربعين عاما وكان ابو هريرة رض يصلي بين
با همنشین آمرزیده شود مر او را چهل سال وبود ابو هریره رض که میگزارد مابین
العشاءين ثنتي عشرة ركعة وعن هشام بن عروة عن
مغرب وعشا دوازده رکعت ومرویست از هشام بن عروه از
ابيه عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه من صلى
پدر او از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد
بين المغرب والعشاء عشرين ركعة بنى الله له بيتا في
میان مغرب وعشا بیست رکعت بنا کند خدا برای او خانه در
الجنة وروي ان انس بن مالك رض كان يصلي ما بين المغرب
بهشت ومرویست که انس بن مالک رض بود که میگزارد درمیان مغرب
والعشاء ويقول هي ناشئة الليل وعن عبد الرحمن بن
وعشا ومیگفت این ساعت ناشئه شب که در سوره مزمل حق تعالی فرموده ومرویست از عبد
الاسود عن عمه انه قال ما اتيت ساعة عبد الله بن مسعود
اسود از عم او که گفت نیامدم ساعتی عبد الله بن مسعود را
رض الا وجدته يصلي ما بين المغرب والعشاء وكان يقول
مگر که دریافتم آنرا که نماز میگزارد مابین مغرب وعشا وبود میگفت
هي ساعة غفلة وقيل فيها نزلت تتجافى جنوبهم عن المضاجع
این ساعت غفلت است وگفته شد دراین ساعت فرود آمد این آیت
وعن عبد الله بن ابي اوفى رض عن النبي صلى الله عليه انه قال من قرء
ومرویست از عبد الله بن ابی اوفی رض از نبی صلعم که فرمود هر که خواند


بعد المغرب الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك

جاء يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر وقد ادّى

حقّ تلك الليلة وهذه الركعات التي وردت بها الاخبار

يحتمل ان تكون منفردة عن الركعات السنة ويحتمل ان

تكون معها **فصل** واما الركعات قبل صلوة المغرب

فقد سئل احمد بن حنبل رض فقال اما انا فلا افعلها وان

فعل رجل لم يكن به باس وسئل ابن عمر رض عن صلوتهما فقال

ما رأيت احدا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليهما ولم ينكر

ابن عمر عنهما وروي عن انس بن مالك رض قال كنا نصلي على

عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب

ركعتين فقلت له هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاهما

فقال قد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرانا نصليهما فلا يأمرنا ولا

ينهانا قال ابراهيم النخعي فكان بالكوفة خيار اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب وابن مسعود وحذيفة

بن اليمان وعمار بن ياسر وابو مسعود الانصاري وغيرهم



رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ثُمَّ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُصَلِّي قَبْلَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ

پس ندیدم هیچ یکی را از ایشان که نماز بگزارد پیش از مغرب دو

صَلَّى هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عُمَرُ وَلَا عُثْمَانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ

گزارد این دو رکعت را ابوبکر و نه عمر و نه عثمان رضی

فَصْلٌ آخَرُ فِي ذِكْرِ مَا وَرَدَ فِي فِعْلِهِ بَيْنَ الْعِشَائَيْنِ وَتَنْزِيهِ

دیگر در ذکر آنچه وارد شده ست در کردن او در میان دو عشا و ...

فَاعِلِهِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَكَةَ فِعْلِهِ ذَلِكَ فِي الْمَنَامِ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنَ

کننده آن فعل ... برکت آن فعل در خواب و جز این از

الثَّوَابِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ حَبِيبٍ الْحَارِثِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ

ثواب مرویست از عبد الرحمن بن حبیب حارثی بصری از سعید

بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِي طَيْبَةَ عَنْ كُرْزِ بْنِ وَبَرَةَ الْحَارِثِيِّ وَكَانَ مِنَ الْأَبْدَالِ

بن سعد از ابی طیبه کرز ابن وبره حارثی و بوده ست آن کرز از ابدال

قَالَ أَتَانِي أَخٌ لِي مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَأَهْدَى لِي هَدِيَّةً وَقَالَ لِي

گفت آمد مرا برادر من از اهل شام پس هدیه آورد برای من و گفت مرا

اِقْبَلْ مِنِّي هٰذِهِ الْهَدِيَّةَ يَا كُرْزُ فَإِنَّهَا نِعْمَ الْهَدِيَّةُ قَالَ فَقُلْتُ يَا

قبول کن از من این هدیه ای کرز پس این بهترین هدیه هاست گفت راوی پس گفتم

أَخِي وَمَنْ أَهْدَى إِلَيْكَ هٰذِهِ الْهَدِيَّةَ قَالَ أَعْطَانِيهَا إِبْرَاهِيمُ

برادر کدام کس این هدیه فرستاد ترا گفت داد آن هدیه مرا ابراهیم

التَّيْمِيُّ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى قَالَ فَقُلْتُ فَهَلْ سَأَلْتَ إِبْرَاهِيمَ مَنْ أَعْطَاهُ

تیمی ... گفت پس گفتم آیا پرسیدی ابراهیم را کدام کس داد او را

هٰذِهِ الْعَطِيَّةَ قَالَ بَلَى قَالَ لِي كُنْتُ جَالِسًا فِي فِنَاءِ الْكَعْبَةِ

این عطیه گفت آری گفت مرا بودم نشسته در پیش کعبه

وَأَنَا فِي التَّهْلِيلِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ فَجَاءَنِي رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيَّ وَ

و بودم در تهلیل و تسبیح و تحمید بودم پس آمد مرا مردی پس سلام کرد بر من و

جَلَسَ عَنْ يَمِينِي فَلَمْ أَرَ فِي زَمَانِي أَحْسَنَ مِنْهُ وَجْهًا وَلَا أَحْسَنَ

نشست بر طرف راست من پس ندیدم در زمانه خود نیکوروی تر از وی و نه نیکوتر

ثِيَابًا وَلَا أَطْيَبَ مِنْهُ رِيحًا وَلَا أَشَدَّ بَيَاضًا مِنْهُ فَقُلْتُ

تر از وی و نه خوشبوتر از وی و نه زیاده تر از روی سفیدی از وی پس گفتم

يَا عَبْدَ اللهِ مَنْ أَنْتَ وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ وَمَا أَنْتَ فَقَالَ أَنَا الْخَضِرُ

ای بنده خدا کیستی تو و از کجا آمدی پس گفت من خضرم


جئت للسلام عليك وحبا لك في الله وعندي هدية اريد

آمده‌ام برای سلام تو و دوستی تو و نزد من هدیه ایست میخواهم

ان اهديها اليك فقلت له فاعلمني هديتك هذه ما

که بدهم آن هدیه ترا پس گفتم مر او را پس بیاموز مرا هدیه خود را این چه

هي فقال الخضر عم تقرء قبل ان تطلع الشمس وتنبسط على

چیزست پس گفت خضر م بخوانی پیش از آنکه برآید آفتاب و پیش از گشاده شدن

الارض وقبل ان تغرب سورة الحمد سبع مرات وقل اعوذ

زمین او و پیش از فرو رفتن سوره الحمد هفت مرتبه و قل اعوذ

برب الناس سبع مرات وقل اعوذ برب الفلق سبع مرات و

برب الناس هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و

قل هو الله احد سبع مرات وقل يا ايها الكافرون سبع مرات و

قل هو الله احد هفت بار و قل یا ایها الکافرون هفت مرتبه

اية الكرسي سبع مرات وتقول سبحان الله والحمد لله ولا اله

آیة الکرسی هفت مرتبه و بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

الا الله والله اكبر سبع مرات وتصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبع مرات

والله اکبر هفت مرتبه و درود فرستد برسی ع هفت مرتبه

وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين والمؤمنات سبع

و آمرزش خواهد از بهر نفس خود و از بهر والدین خود و از بهر مومنان و مومنات هفت

مرات وعقيب الاستغفار اللهم رب افعل بي وبهم عاجلا

بار و پس از استغفار بگوید ای بار خدایا پروردگار بکن بمن و با ایشان در دنیا

واجلا في الدين والدنيا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل

و در آخرت در دین و دنیا و آخرت آنچه تو لایق آنی و مکن

بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم بر

با ما ای مولانا آنچه ما لایق او هستیم که تو آمرزنده بارسی بسیار بخشنده کریم نیکوکار

رؤف رحيم سبع مرات وانظر ان لا تدع ذلك غدوة و

بسیار مهربان رحمت کننده هفت بار و ببین که نگذاری این مسبعات را صبح و

عشية فان الذي اعطانيها قال لي قلها مرة واحدة في

شب پس بدرستی که او داد مرا گفت مرا بگو او را یکبار در

دهرك فقلت احب ان تعرفني من اعطاك هذه الهدية قال

عمر تو پس گفتم دوست میدارم که بدانم کسی که داد ترا این هدیه گفت

اعطانيها محمد صلى الله عليه قال فقلت للخضر عليه السلام علمني شيئا ان

داد مرا این هدیه محمد صلعم گفت پس گفتم مر خضر را علیه السلام بیاموز مرا چیزی را که

انا قلته رأيت النبي صلى الله عليه في منامي فاسأله اهو اعطاك

اگر بگویم آنرا ببینم نبی را صلعم در خواب خود پس سوال کردم آیا او داده است ترا

هذه العطية فقال لي اتتهمني قلت لا والله ولكني

این عطیه پس گفت مرا آیا تهمت دروغ کننده تو پس گفتم سوگند بخدا ولیکن

احب ان اسمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه فقال لي ان كنت

دوست میدارم که بشنوم این را از رسول الله صلعم پس گفت مرا اگر بوده تو

تريد ان ترى النبي صلى الله عليه في منامك فاعلم انك اذا صليت المغرب

میخواهی که ببینی نبی را صلعم در خواب خود پس بدان که تو هرگاه گذاردی مغرب را

تقوم تصلي الى العشاء الاخر من غير ان تكلم احدا من الادميين

بایستی و نماز گزاری تا عشاء دیگر سوی آنکه کلام کنی هیچ یکی را از آدمیان

واقبل على صلاتك التي انت فيها وتسلم في كل ركعتين و

روی آر در نماز خود آن که در آن هستی و سلام ده در هر دو رکعت و

اقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وقل هو الله احد سبع مرات

بخوان در هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص هفت بار

ثم تصلي صلاة العتمة في جماعة ولا تكلم احدا حتى تأتي

پستر بگذار نماز خفتن را بجماعت وکلام مکن هیچ یکی را تا آنکه در آیی

منزلك وتصلي الوتر وتصلي عند نومك ركعتين تقرأ

منزل خود و بگذار وتر را و بگذار وقت خفتن خود دو رکعت که بخوانی

في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله احد سبع مرات ثم اسجد

در هر رکعت سوره فاتحه و سوره اخلاص هفت بار پستر سجده کن

بعد الصلوة واستغفر الله تعالى في سجودك سبع مرات ثم

بعد نماز و استغفار کن خدا را در سجده خود هفت بار و

قل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا

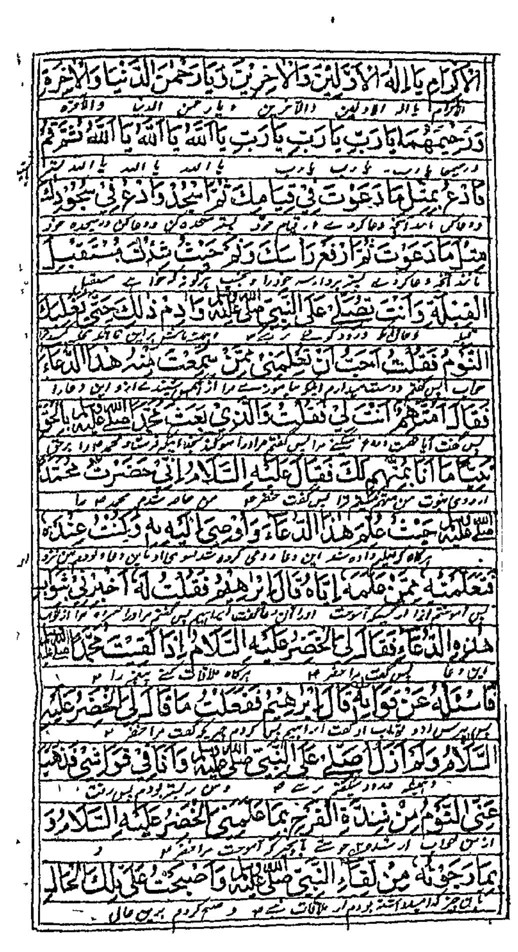
بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا

قوة الا بالله العلي العظيم سبع مرات ثم ارفع راسك من السجود

قوة الا بالله العلی العظیم هفت بار پستر بردار سر خود را از سجده

واستو جالسا فارفع يديك وقل يا حي يا قيوم يا ذا الجلال و

و بنشین برابر و هموار پس بردار هر دو دست خود را و بگو یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و



الاكرام يا اله الاولين والاخرين ويا رحمن الدنيا والاخرة

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله ثم قم

فادع بمثل ما دعوت في قيامك ثم اسجد وادع في سجودك

مثل ما دعوت ثم ارفع راسك ولم تحركن شيئا مستقبل

القبلة وانت تصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وادم ذلك حتى يغلبك

النوم فقلت احب ان تعلمني ممن سمعت منه هذا الدعاء

فقال امتهم انت لي فقلت والذي بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق

نبيا ما انا بمتهم لك فقال عليه السلام اني حضرت محمدا

صلى الله عليه وسلم حيث علم هذا الدعاء واوصى اليه به وكنت عنده

فتعلمته ممن علمه اياه قال ابرهيم فقلت له اخبرني بثواب

هذا الدعاء فقال لي الخضر عليه السلام اذا لقيت محمدا صلى الله عليه وسلم

فاسئله عن ثوابه قال ابرهيم ففعلت ما قال لي الخضر عليه

السلام ولم ازل اصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وانا في فراشي فذهب

عني النوم من شدة الفرح بما علمني الخضر عليه السلام و

بما رجوته من لقاء النبي صلى الله عليه وسلم واصبحت على تلك الحالة



إلى أن صليت الفجر وجلست في محرابي إلى أن ارتفع

تا آنکه گزاردم نماز فجر را و نشستم در محراب خود تا آنکه بلند شد

النهار فصليت الضحى وأنا أحدث نفسي إن عشت

روز پس گزاردم نماز ضحی را و من سخن میکردم با خود اگر زنده مانم

الليلة فعلت هذا كما فعلت في الليلة الماضية فغلبني

امشب پس بکنم این کار را چنانچه کرده بودم در شب گذشته پس غلبه کرد مرا

النوم فجاءتني الملائكة فحملوني فأدخلوني الجنة فرأيت

خواب پس آمدند مرا فرشتگان پس برداشتند مرا و درآوردند در بهشت پس دیدم

قصورا من الياقوت الأحمر وقصورا من زمرد أخضر

کوشکها از یاقوت سرخ و کوشکها از زمرد سبز

وقصورا من لؤلؤ أبيض ورأيت أنهارا من عسل ولبن

و کوشکها از مروارید سفید و دیدم جویها از شهد و شیر

وخمر ورأيت في قصر منها جارية أشرفت علي فرأيت

و شراب و دیدم در کوشکی از آن کنیزکی را که نظر کرد بر من پس دیدم

صورة وجهها أشد من نور الشمس الضاحية وإذا

صورت روی او سخت تر است از روشنی آفتاب چاشتگاه و ناگاه

ذوائب قد سقطت على الأرض من أعلى القصر فسألت

گیسوهاست که افتاده است بر زمین از بالای کوشک پس پرسیدم

الملائكة الذين أدخلوني لمن هذا القصر ولمن هذه

ملائکه را که درآورده بودند مرا که راست این کوشک و که راست این

الجارية فقالوا للذي يعمل مثل عملك فلم يخرجوني من

خدمتگار پس گفتند از برای کسی که عمل کند مانند عمل تو پس بیرون نکردند مرا از

الجنان حتى أطعموني من ثمرها وسقوني من ذلك

این باغها تا آنکه خورانیدند مرا از میوه‌های آن و نوشانیدند مرا از این

الشراب ثم أخرجوني وردوني إلى الموضع الذي كنت

شراب بعد بیرون آوردند مرا و واپس کردند بسوی جایی که بودم

فيه فأتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه سبعون نبيا وسبعون

در آن پس آمد مرا رسول الله و با او هفتاد نبی و هفتاد

صفا من الملائكة كل صف ما بين المشرق والمغرب فسلم

صف از فرشتگان هر صف مقدار مسافت که در میان مشرق و مغرب است



علي وأخذ بيدي فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الخضر

أخبرني أنه سمع منك هذا الحديث فقال النبي صلى الله عليه وسلم

صدق الخضر وكلما يحكيه فهو حق وهو عالم أهل الأرض

وهو رئيس الأبدال وهو من جنود الله في الأرض فقلت يا

رسول الله ما لمن يعمل هذا العمل من الثواب سوى ما رأيت فقال

صلى الله عليه وسلم وأي ثواب يكون أفضل من هذا الذي رأيت

وأعطيت لقد رأيت موضعك من الجنة وأكلت من

ثمارها وشربت من شرابها ورأيت الملائكة والأنبياء

معي ورأيت الحور العين فقلت يا رسول الله فمن يعمل مثل

ما عملت ولم ير مثل الذي رأيت في منامي هل يعطى شيئا

مما أعطيته فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا

إنه ليغفر له جميع الكبائر التي عملها ويرفع الله عنه غضبه

ومقته والذي بعثني بالحق نبيا إنه ليعطى العامل بهذا

وإن لم ير الجنة في منامه مثل ما أعطيت وأن مناديا

ينادي من السماء إن الله قد غفر لعاملها ولجميع أمته



صلى الله عليه من المؤمنين والمؤمنات من المشرق الى المغرب و

يوم صاحب الشمال ان لا يكتب على احد منهم شيئا من السيئات

الى السنة المقبلة قال فقلت له بابي انت وامي يا رسول الله

بالذي اراني جمالك واراني الجنة اله هذه الثواب كله

صلى الله عليه نعم يعطي ذلك جميعا فقلت يا رسول الله انه لينبغي

لجميع المؤمنين والمؤمنات ان يتعلموا هذا ويعلموه لما فيه

من الثواب والفضل فقال النبي صلى الله عليه والذي بعثني بالحق

نبيا ما يعمل هذا الا من خلقه الله سعيدا ولا يتركه الا من

خلقه الله شقيا فقلت يا رسول الله فهل يعطى عامل هذا شيئا

غير هذا فقال النبي صلى الله عليه والذي بعثني بالحق نبيا ان

من عمل هذا العمل ليلة واحدة كتبت له بكل قطرة نزلت

من السماء منذ خلق الله الدنيا الى يوم ينفخ في الصور حسنات

ومحي عنه بعدد كل حبة تنبت من الارض سيئات له ولمن

عمل به من المؤمنين والمؤمنات من الاولين والاخرين وعن

الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه من صلى


ليلة الجمعة ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب و
آية الكرسي مرة وخمسة عشر مرة قل هو الله احد ويقول
في آخر صلاته ألف مرة اللهم صل على محمد النبي الأمي فإنه
يراني في المنام ولا يتم له الجمعة الأخرى إلا وقد رآني و
من رآني فله الجنة وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
ذكر ما في الحديث فصل في ذكر الصلوة بعد العشاء
الآخرة من ذلك ما حدثنا به أبو نصر عن والده بإسناده عن
عبد الله بن عباس رض أنه قال من صلى أربعا بعد عشاء الآخرة
كان كمن أدرك ليلة القدر في المسجد الحرام وكذلك عن
كعب بن الأحبار من صلى بعد العشاء الآخرة أربع ركعات
بقراءة حسنة كان له من الأجر مثل ليلة القدر وقيل
يعني كأنما صلاها في ليلة القدر وأخبرنا أبو نصر عن
والده بإسناده عن ثابت البناني عن أنس بن مالك رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد العشاء
فقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب وعشرين مرة قل

هو الله احد بنى الله له قصرين في الجنة يتراهما اهل الجنة

بنا كند خدا ايشاں را دو كوشك در بهشت كه ببينند آن هردو را اهل بهشت

فصل ؤ اما الوتر فالافضل اخر الليل لما تقدم من

ودر باب وتر پس بهتر آنست كه آخر شب گذارد از جهت آنچه پيش گذشت

فضل قيام اخر الليل وما روي عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنه

بزرگی قيام آخر شب وآنچه مرويست از نافع از ابن عمر رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا ساله عن قيام الليل فقال

از نبی صلعم كه مردے سوال كرد آنحضرت را از قيام شب پس فرمود صلعم

مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فواحدة توتر لك ما قبلها

دو دو ركعت پس هرگاه كه بترسے از برآمدن صبح پس يكے كه طاق گرداند [illegible]

وكان العمر الفاروق رض يوتر في اخر الليل وابو بكر الصديق

وبوده است عمر فاروق رض وتر ميگذارد در آخر شب وابو بكر صديق

رض يوتر في اول الليل فسالهما النبي صلى الله عليه وسلم فقال لابي بكر

وتر ميگذارد در اول شب پس پرسيد هردو را پيغمبر صلعم پس گفت ابو بكر را

رض متى توتر فقال اول الليل قبل ان انام وقال لعمر رض متى

رض كدام وقت وتر ميگذارے پس گفت اول شب پيش از خفتن وگفت عمر را رض كدام وقت

توتر فقال من اخر الليل فقال صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر رض حذر هذا

وتر ميگذارے پس گفت آخر شب پس فرمود صلعم در شان ابو بكر ترسنده است اين مرد

وقال عن عمر رض انه قوي هذا وقد روي عن عمر رض انه

وفرمود در شان عمر كه قوت [illegible] است اين مرد وبدرستيكه مرويست از عمر رض كه

قال ان الاكياس يوترون اول الليل وان الاقوياء يوترون

گفت زيركان وتر ميگذارند در اول شب وتوانايان بر نفس خود ميگذارند

اخر الليل وهو افضل وقيل بل اول الليل افضل لفعل ابي بكر

در آخر شب وآن بهتر است وگفته شده است بلكه اول شب بهتر است از جهت كردن ابو بكر

رض وما روي عن عثمان رض انه قال اما انا فاوتر اول الليل

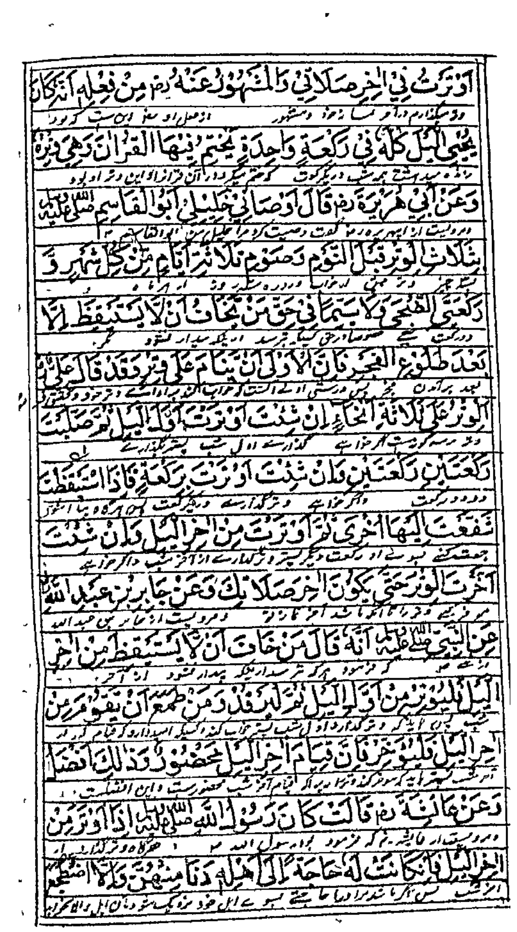
وآنچه مرويست از عثمان رض كه گفت اما من پس وتر ميگذارم در اول شب

فاذا استيقظت صليت ركعة شفعت بها وتري ثم

پس هرگاه بيدار شوم ميگذارم ركعت را كه جفت سازم باو طاق خود را پس

شبهتها بالابل الغريبة من الابل ضممتها الى اخواتها ثم

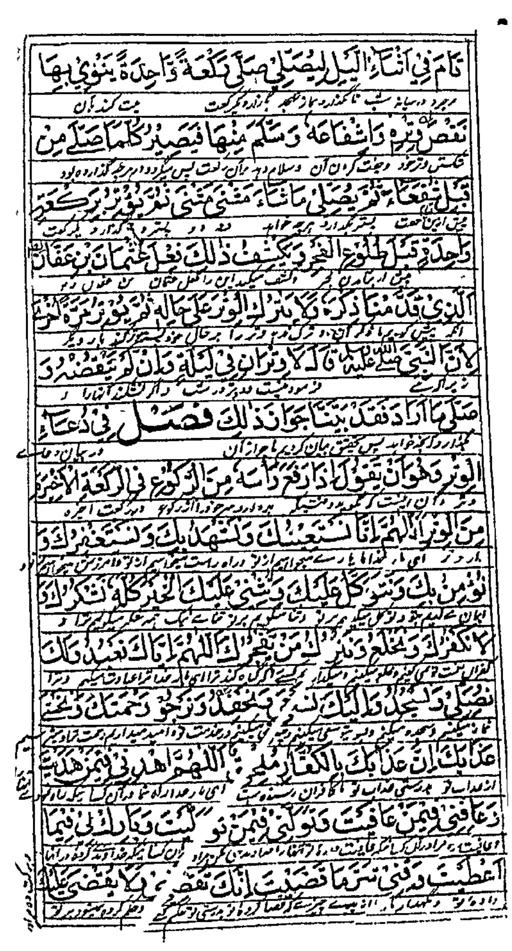
تشبيه كرده ام آن يك ركعت را [illegible]



أوتر في آخر صلاته والمشهور عنه رض من فعله أنه كان
يحيي الليل كله في ركعة واحدة يختم فيها القرآن وهي وتره
وعن أبي هريرة رض قال أوصاني خليلي أبو القاسم صلى الله عليه وسلم
بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلاثة أيام من كل شهر و
ركعتي الضحى ولا سيما في حق من يخاف أن لا يستيقظ إلا
بعد طلوع الفجر فإن الأولى أن ينام على وتر وقد قال علي رض
الوتر على ثلاثة أنحاء إن شئت أوترت أول الليل ثم صليت
ركعتين ركعتين وإن شئت أوترت بركعة فإذا استيقظت
شفعت إليها أخرى ثم أوترت من آخر الليل وإن شئت
أخرت الوتر حتى يكون آخر صلاتك وعن جابر بن عبد الله
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من خاف أن لا يستيقظ من آخر
الليل فليوتر من أول الليل ثم ليرقد ومن طمع أن يقوم من
آخر الليل فليوتر فإن قيام آخر الليل محضور وذلك أفضل
وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أوتر من
آخر الليل فإن كانت له حاجة إلى أهله دنا منهن وإلا اضطجع



في مصلاه حتى يأتيه بلال ثم يؤذنه بالصلوة وقالت
عائشة رض من كل الليل قد أوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم من أوله
وأوسطه وانتهاء وتره إلى السحر وفي الخبر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوتر عند الأذان ويصلي الركعتين عند الإقامة وكان أصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون العشاء ثم يصلون ركعتين ثم
أربعا ثم بدا له أن يوتر أوتر ومن أراد أن ينام نام فصل
ومن أوتر أول الليل ثم قام إلى التهجد فهل ينقض وتره أم
يصلي ما شاء من غير أن ينقضه على روايتين عن أحمد رح
أحدهما لا ينقضه وقال في رواية الفضل بن زياد الوتر آخر
الليل أفضل فإن خاف رجل أن ينام فليوتر أول الليل فإن
قام آخر الليل صلى ركعتين ركعتين ولا يوتر والرواية الأخرى
ينقضه قال الفضل بن زياد قلت لأحمد أفتراه ينقض
الوتر قال لا وإن نقضه فلا بأس قد فعل ذلك عمر وعلي
وأسامة وابن عمر وابن عباس وأبو هريرة رضي الله عنهم وصفة
نقض الوتر وفسخه أنه إذا أوتر أول الليل بواحدة ونام ثم


نام في اثناء الليل ليصلي صلى ركعة واحدة ينوي بها

نقض وتره واشفاعه وسلم منها فيصير كلما صلى من

قبل شفعاء ثم يصلي ما شاء مثنى مثنى ثم يوتر بركعة

واحدة قبل طلوع الفجر ويكشف ذلك فعل عثمان بن عفان

الذي قد منا ذكره ولا يترك الوتر على حاله ثم يوتر مرة اخرى

لان النبي صلى الله عليه قال لا وتران في ليلة وان لم ينقضه و

صلى ما اراد فقد بينا جواز ذلك **فصل** في دعاء

الوتر وهو ان يقول اذا رفع راسه من الركوع في الركعة الاخرة

من الوتر اللهم انا نستعينك ونستهديك ونستغفرك و

نؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك الخير كله نشكرك و

لا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك

نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى

عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم اهدني فيمن هديت

وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما

اعطيت وقني شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك

إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا

بدرستی عزیز نمیشود کسیکه تو حاکم و دوست او باشی و عزت نمییابد کسیکه تو دشمن او باشی بزرگی تراست پروردگار ما

وتعاليت اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبعفوك

و بلندی تو ای بار خدا من پناه میگیرم برضای تو از خشم تو و بعفو تو

من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت

از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو نمیتوانم شمرد ثنای ترا بر تو توئی

كما أثنيت على نفسك ولن زاد على ذلك جاز ثم يمر يده

که ثنا گفتی خود کردی بر نفس خود و اگر زیاده کند برین جایز است پس بگرداند دست خود را

على وجهه في إحدى الروايتين والأخرى يمرها على صدره

بر روی خود در یکی روایت و در روایت دیگر بگرداند بر سینه خود

فإن كان إماما في شهر رمضان قال في جميعها بالنون

پس اگر باشد امام در ماه رمضان گوید در همه صیغها را جمع کنم بنون

والألف اهدنا وعافنا إلى آخر الدعاء فصل وإذا كان

و الف یعنی بگوید اهدنا و عافنا تا آخر دعا و هرگاه باشد

ممن يصلي بالليل وغلبه النعاس فالأولى له أن ينام

از کسانی که نماز گذارد در شب و غلبه میکند او را سستی خواب پس بهتر او را آنست که خواب کند

لما روي في الصحيحين عن عائشة رض قالت قال رسول الله

از جهت چیزی که روایت در صحیحین از عایشه رض گفت عایشه فرمود رسول الله

صلى الله عليه إذا نعس أحدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب

صلعم هرگاه که سستی خواب غلبه کند بر یکی از شما و حال آنکه او در نماز است پس باید که خواب کند

عنه النوم فإنه إذا صلى وهو ناعس لعله يذهب يستغفر

از او خواب پس بدرستی وقتی که نماز گذارد و حال آنکه او در سستی است شاید برود تا آنکه استغفار کند

فيسب نفسه وعن عبد العزيز بن صهيب عن أنس رض

پس دشنام کند خود را و روایت است از عبد العزیز بن صهیب از انس رض

قال دخل رسول الله صلى الله عليه المسجد وحبل ممدود بين

گفت آمد رسول الله صلعم در مسجد و حال آنکه رسن دراز بسته شده است در

الساريتين فقال ما هذا فقالوا هو لزينب تصلي فإذا

دو ستون پس فرمود چیست این رسن گفتند این رسن از بهر زینب است که نماز میگذارد

كسلت أو فترت أمسكت به فقال حلوه ثم قال

سست میشود یا فتور میکند او را خواب سپارد دست خود را بآن رسن پس فرمود بگشائید



صلى الله عليه يصلي أحدكم نشاطه فإذا كسل أو فتر فليقعد

وعن عروة عن عائشة رض أنها كانت امرأة من بني أسد

فدخل النبي صلى الله عليه فقال من هذه قالت هذه فلانة لا

تنام الليل فقال النبي صلى الله عليه بالذي تطيقون من العمل

فوالله لا يمل الله عز وجل حتى تملوا قالت وأحب العمل إلى

الله تعالى الذي يدوم عليه صاحبه وإن قل قالت رسول

الله صلى الله عليه كان إذا أمرهم بما يطيقون من العمل يقولون

يا رسول الله إنا لسنا كهيئتك إن الله عز وجل قد غفر

لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فيغضب حتى تعرف

في وجهه فالسنة في حق من غلبه النوم حتى شغله عن

الصلوة والذكر أن ينام حتى يذهب عنه ثقل النوم و

ينبسط للعبادة ويعقل ما يقول وروي عن ابن عباس

رض أنه كان يكره النوم قاعدا وفي الخبر لا تكابدوا الليل

قد كان من الصالحين من يتعمد لنفسه النوم ليتقوى بذلك

على أوسط الليل ومنهم من كره التعمد للنوم وكان لا ينام



حتى يغلبه النوم ويقال ان وهب بن منبه اليماني ره

تا اگر غلبه میکرد ویرا خواب و گفته میشود که وهب بن منبه یمانی رح

ما وضع جنبه الى الارض ثلاثين سنة وكانت له مسورة

ننهاد پهلوے خود را بر زمین سی سال بوده است او را دوالے

من ادم اذا غلبه النوم وضع صدره عليها وخفق خفقات

از چرم وقتیکه غلبه میکرد او را خواب می نهاد سینه خود بر آن و می جنبانید سر را از سستی خواب

ثم يفزع الى القيام وكان يقول لان ارى في بيتي شيطانا

بستر فارغ میشد بسوے قیام و بود که میگفت هر آینه دیدن من شیطانرا در خانه خود

احب الي من ان ارى فيه وسادة يعني لانها تدعو الى

بهتر است مرا از دیدن من در خانه خود بالش را زیرا که بالش میخواند بسوے

النوم وسئل بعضهم عن وصف الابدال فقال اكلهم

خواب و پرسیده شدند بعض از ایشان از وصف ابدال پس گفت خوردن ایشان

فاقة ونومهم غلبة وكلامهم ضرورة وصمتهم حكمة

فاقه است و خواب ایشان غلبه است و سخن ایشان ضرورت است که از و چاره نباشد و سکوت

وعلمهم قدرة وسئل بعضهم عن صفة الخائفين فقال

و دانش ایشان قدرت است و پرسیده شد بعض ایشان از وصف ترسندگان پس گفت

اكلهم اكل المرضى ونومهم نوم الغرقى ولا نظر الى احوال

خوردن ایشان خوردن بیماران و خواب ایشان خواب غرق شدگان فقط و نظر کرده نشود بسوی احوال

الصالحين وافعالهم بل الى ما روي عن الرسول صلى الله عليه وسلم و

صالحان و افعال ایشان بلکه بسوے چیزے که مرویست از رسول خدا صلعم و

الاعتماد عليه حتى يدخل العبد في حالة ينفرد بها عن غيره

تکیه بر واست تا آنکه در آید بنده در حالتیکه جدا شود بآن حالت از غیر خود

وعن ام سلمة عن عائشة رض قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از ام سلمه از عایشه رض گفت عایشه رض پرسیده شد رسول الله صلعم را

اي الاعمال افضل قال ادومه وان قل وعن علقمة عن

کدام عمل بهتر است گفت آنچه همیشه باشد و اگرچه کم باشد و مرویست از علقمه از

عائشة رض قالت كانت صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم ديمة

عایشه رض گفت بوده است نماز رسول الله صلی الله ... و از این جهت

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم ليلة نصف الليل وليلة

بوده است رسول الله صلعم قایم میشد در شبی نیم شب و در شبی

ثلثه وليلة نصف الليل مع نصف سدسه ويقوم ليلة

سیوم حصه او وشبی نصف شب مع نصف سدس او و دیگر قایم میشد در شبی

ربعه فقط ويقوم سدس الليل بحسب وكل ذلك مذكور

چهارم حصه فقط و قایم میشد ششم حصه شب بحسب و همه این وجوه قیام مذکورست

في سورة المزمل وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال صل من الليل

در سوره مزمل و مرویست از آنسرور که او فرمود نماز کن از اول شب

الليل ولو قدر حلب شاة وقد يكون ذلك قدر اربع ركعات

و اگر چه باشد قدر دوشیدن گوسپند و گاهی باشد این مقدار چهار رکعت

وقد يكون قدر ركعتين وقال صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما

و گاهی باشد مقدار دو رکعت و گفت ... دو رکعت که میگذارد آنها را

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

بنده در میانه شب بهترست از دنیا و آنچه درو هست و اگر نه آن بودی که گران شود

على امتي لفرضتهما عليهم كل ذلك ليسهل على امته قيام

بر امت من هر آینه فرض کردمی آنها را بر ایشان این همه تا آسان گردد بر امت قیام

الليل والعبادة ولا يثقل عليهم وتحض العبادة لديهم

شب و عبادت و گران نشود بر ایشان و دوست گردد عبادت نزد ایشان

فيسا موا بل اشدهم صلى الله عليه وسلم لقيام الليل وذكر فضله و

پس حمل میکند ... قیام شب و یاد کرد فضیلت او را و

ثوابه لئلا يقتصروا على الفرائض والسنن خاصة ويستحب

ثواب او را تا اکتفا نکنند بر فرایض و سنن خاصه و مستحب است

من قيام الليل ثلثه واقل الاستحباب من القيام سدسه

از قیام شب سیوم حصه او و کمتر مستحب از قیام ششم حصه او

لان النبي صلى الله عليه وسلم لم يقم ليلة قط حتى اصبح بل كان ينام

زیرا که نبی ... هرگز قیام نکرد شبی تا آنکه صبح کرد بلکه بود که میخفت

فيها ولم ينم ليلة حتى يصبح بل كان يقوم فيها على ما بيناه

در آن و خواب نکرد شبی تا آنکه صبح کرد بلکه بود که قیام میکرد در آن بر آنچه بیان کردیم

وقيل ان صلاة اول الليل للساجدين وقيام اوسطه للقانتين

و گفته شده است که نماز اول شب ... و قیام میانه آن برای قانتان

وقيام اخره للمصلين والقيام من الفجر للغافلين وعن

و قیام آخر آن برای نماز گزاران و قیام از فجر برای غافلان است و در روایت



يوسف بن مهران انه قال بلغني ان تحت العرش ملكا في

صورة ديك براثنه من لؤلؤ وصيصته من زبرجد اخضر

فاذا مضى ثلث الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المصلون

فاذا مضى نصف الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المتهجدون

فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم القانتون

فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم الغافلون

وعليهم اوزارهم وقال بعض العارفين ان الله تعالى ينظر

بالاسحار الى قلوب المتيقظين فيملأها انوارا فترد الفوائد

على قلوبهم فتستنير ثم تنتشر من قلوبهم العوافي الى

قلوب الغافلين وروي ان الله تعالى اوحى الى بعض الصديقين

ان لي عبادا من عبادي يحبوني واحبهم ويشتاقون

الي واشتاق اليهم ويذكروني واذكرهم وينظرون الي

وانظر اليهم فان حذوت طريقهم احببتك وان عدلت

عنهم مقتك فقال يارب وما علامتهم قال يراعون

الظلال بالنهار كما يراعي الراعي الشفيق غنمه ويحنون



إلى غروب الشمس كما يحن الطير إلى أوكارها عند الغروب

فإذا جنهم الليل واختلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت

الأسرة وخلا كل حبيب بحبيبه نصبوا إلي أقدامهم و

افترشوا إلي وجوههم وناجوني بكلامي وتملقوني

بإنعامي فبين صارخ وباك وبين متأوه وشاك وبين

قائم وقاعد وبين راكع وساجد بعيني ما يتحملون من أجلي

وبسمعي ما يشتكون من حبي أول ما أعطيهم أقذف من

نوري في قلوبهم فيخبرون عني كما أخبر عنهم والثانية

لو كانت السموات السبع وما فيها في موازينهم لاستقللتها

لهم والثالثة أقبل بوجهي الكريم عليهم فترى من أقبلت

بوجهي الكريم عليه يعلم أحد ما أريد أن أعطيه فصل

وأما قيام جميع الليل فعل الأتقياء الذين سبقت لهم منه

العناية وأديمت لهم الرعاية وأخذ على قلوبهم التوفيق

ودنور الجلال ثم الجمال فجعل القيام بالليل لهم موهبة و

خلعة فلم يسلبه منهم مولاهم عز وجل حتى اللقاء

وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض اَنَّهُ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِرَكْعَةٍ

وتحقیق مرویست از عثمان بن عفان رض که او بود که زنده میداشت شب را بیک

وَاحِدَةٍ يَخْتِمُ فِيهَا الْقُرْاٰنَ وَقَدْ قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ وَذُكِرَ مِنْ

رکعت که ختم میکرد در آن قرآن را وتحقیق پیش کردیم ذکر او و یاد کرده شده است از

اَرْبَعِيْنَ رَجُلًا مِنَ التَّابِعِيْنَ اَنَّهُمْ كَانُوا يُحْيُونَ اللَّيْلَ كُلَّهُ

چهل کس از تابعان رسول الله که بودند ایشان که زنده میداشتند شب را همه آن

وَيُصَلُّونَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِوُضُوْءِ عِشَاءِ الْاٰخِرَةِ اَرْبَعِيْنَ

ومیگذاردند نماز بامداد را بوضوء عشاء دیگر چهل سال

سَنَةً صَحَّ النَّقْلُ عَنْهُمْ وَاشْتَهَرَ مِنْهُمْ سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ

صحیح شد نقل از ایشان ومشهور شد از ایشان سعید بن جبیر

صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ وَاَبُو حَازِمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ مِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ

صفوان بن سلیم وابو حازم ومحمد بن منکدر از اهل مدینه

وَفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ وَوُهَيْبُ بْنُ الْوَرْدِ مِنْ اَهْلِ مَكَّةَ وَطَاوُسُ

وفضیل بن عیاض ووهیب بن ورد از اهل مکه وطاوس

وَوَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ مِنْ اَهْلِ الْيَمَنِ وَالرَّبِيْعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَكَمُ

ووهب بن منبه از اهل یمن وربیع بن خثیم وحکم

مِنْ اَهْلِ الْكُوْفَةِ وَاَبُو سُلَيْمَانَ الرَّازِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ بَكَّارٍ مِنْ

از اهل کوفه وابو سلیمان رازی وعلی بن بکار از

اَهْلِ الشَّامِ وَاَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الْخَوَّاصُ وَاَبُو عَاصِمٍ مِنْ اَهْلِ عَبَّادَانَ

اهل شام وابو عبد الله خواص وابو عاصم از اهل عبادان

وَحَبِيْبٌ اَبُو مُحَمَّدٍ وَاَبُو جَابِرٍ السَّلْمَانِيُّ مِنْ اَهْلِ فَارِسَ وَ

وحبیب ابو محمد وابو جابر سلمانی از اهل فارس

مَالِكُ بْنُ دِيْنَارٍ وَسُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ وَيَزِيْدُ الرَّقَاشِيُّ وَحَبِيْبُ

مالک بن دینار وسلیمان تیمی ویزید رقاشی وحبیب

بْنُ اَبِي ثَابِتٍ وَيَحْيَى الْبَكَّاءُ مِنْ اَهْلِ الْبَصْرَةِ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ

بن ابی ثابت ویحیی بکاء از اهل بصره وجز ایشان از آنکه

يَطُوْلُ ذِكْرُهُمْ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَرِضْوَانُهُ فَصْلٌ وَمَنِ

دراز است ذکر ایشان رحمة الله علیهم ورضوانه فصل هرکه

اسْتَكْمَلَتْ غَفْلَتُهُ وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيْئَتُهُ وَرَقَدَ مَهُ وَ

کامل شد غفلت او واحاطه کرد او را گناه او وبند گردید ارادت او



تثبطه عن قيام الليل زلته وذنوبه فاحب قيامه والدخول

في زمرة القانتين المستغفرين بالاسحار فليستغفر الله

تعالى ثلاثا عند نومه واضطجاعه ثم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

ثم يقرأ عشر آيات من اول سورة الكهف وعشرا من آخرها

ويقرأ آمن الرسول وقل يا ايها الكافرون فان الله تعالى

يوقظه ويؤهله لقيام الليل بنعمته الواسعة ومغفرته

الشاملة ورعايته العامة للمؤمنين من عباده وليقل

ايضا اللهم ايقظني في احب الساعات اليك واستعملني

باحب الاعمال لديك التي تقربني اليك زلفى وتبعدني من

سخطك بعدا اسألك فتعطيني واستغفرك فتغفر لي و

ادعوك فتستجيب لي اللهم لا تؤمني مكرك ولا تولني

غيرك ولا ترفع عني سترك ولا تنسني ذكرك ولا تجعلني من

الغافلين فانه قيل من قال هذه الكلمات عند نومه بعث

الله عز وجل له ثلاثة املاك يوقظونه للصلوة فان صلى

ودعا امنوا على دعائه وان لم يقم تعبد الاملاك في الهواء



وكتب له ثواب عبادتهم وليقل ايضا ما نقل عن النبي

و نوشته میشود مراورا ثواب عبادت ایشان و باید که بگوید نیز آنچه منقول است از پیغمبر

صلى الله عليه وسلم انه قال من سره ان يستيقظ بالليل فليقل عند

ص که گفت کسیکه خوشحال دارد اورا که بیدار شود در شب پس باید که بگوید وقت

اضطجاعه اللهم ابعثني من مضجعي لذكرك وشكرك و

بر پهلو خوابیدن خود ای پروردگار برانگیز مرا از خوابگاه خود از بهر ذکر خود و شکر خود و

صلاتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك

نماز خود و استغفار خود و تلاوت کتاب خود و نیکی عبادت خود

ثم ليسبح ثلاثا وثلاثين مرة وليحمد ثلاثا وثلاثين مرة

پس تسبیح گوید سه و سی بار و حمد گوید سه و سی بار

وليكبر اربعا وثلاثين مرة فان احب ان يقول خمسا و

و تکبیر گوید سی و چهار بار و اگر دوست دارد اینکه بگوید بیست و

عشرين مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

پنج بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

اكبر فهو اخف عليه ومجموعها مائة اجزأ عن الاول

اکبر پس آن سبکتر است بر وی و مجموع این همه کلمات صد است از اول

وروي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه

و مرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله ص

آخر ما يقول حين ينام وهو واضع خده على يده اليمنى

آخر کلام که میگفت این بود که میگفت وقتیکه خواب میکرد و او نهنده باشد رخساره خود بر دست راست خود

وهو يرى انه ميت في ليلته تلك اللهم رب السموات

و او میبیند که مرده است در همان شب ای بار خدا پروردگار هفت آسمان

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل

و پروردگار عرش عظیم پروردگار ما و پروردگار هر چیز فرود آرنده

التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ

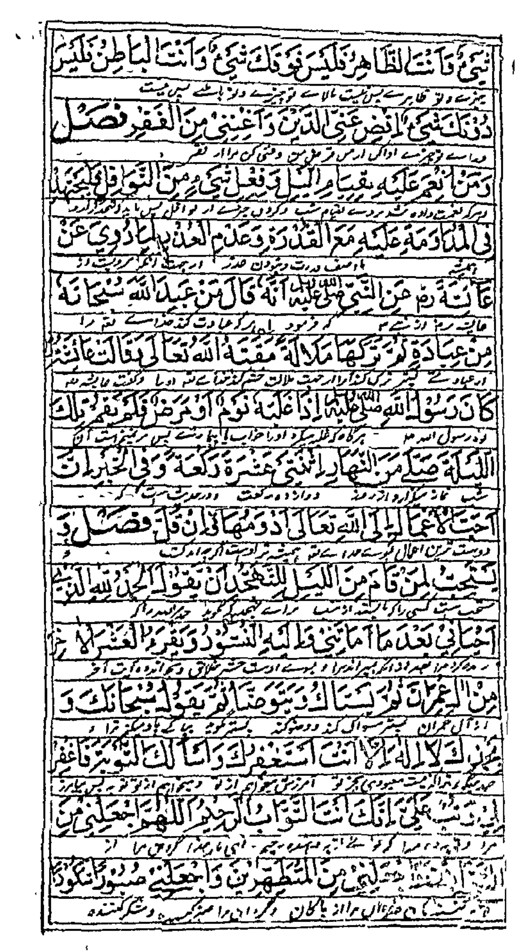
توریت و انجیل و فرقان شکافنده دانه و تخم خسته پناه میجویم بتو

بك من شر ذي شر ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها

از بدی بدان و از بدی هر دابه که تو گیرنده ای بناصیه او

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك

ای بار خدا تو پیشینی پس نیست پیش از تو چیزی و تو پسینی پس نیست پس از تو



شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس

دونك شيء اقض عني الدين واغنني من الفقر فصل

ومن انعم عليه بقيام الليل وفعل شيء من النوافل فليجتهد

في المداومة عليه مع القدرة وعدم العذر لما روي عن

عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من عبد الله سبحانه

من عبادة ثم تركها ملالة مقته الله تعالى وقالت عائشة رض

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا غلبه نوم او مرض فلم يقم تلك

الليلة صلى من النهار اثنتي عشرة ركعة وفي الخبر ان

احب الاعمال الى الله تعالى ادومها وان قل فصل و

يستحب لمن قام من الليل للتهجد ان يقول الحمد لله الذي

احياني بعد ما اماتني واليه النشور ويقرء العشر الاواخر

من آل عمران ثم يستاك ويتوضا ثم يقول سبحانك و

بحمدك لا اله الا انت استغفرك واسالك التوبة فاغفر

لي ذنبي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني من

التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا



واجعلني ممن يذكرك ذكرا كثيرا ويسبحك بكرة واصيلا
و گردان مرا از آن کسانی که یاد میکنند ترا یاد کردن بسیار و تسبیح میگویند ترا گاه و بیگاه

ثم يرفع راسه الى السماء ويقول اشهد ان لا اله الا الله
پس بردارد سر خود را بسوی آسمان و بگوید گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدا

وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
که یگانه است و نیست انبازی مراورا و گواهی میدهم که محمد بنده او است و رسول او

اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك
پناه میخواهم بعفو تو از عذاب تو و پناه میخواهم برضای تو از خشم تو

واعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت
و پناه میخواهم بتو از تو در شمار نتوانم ثنای تو بر تو چنانچه ثنای خود کرده

على نفسك انا عبدك وابن عبدك ناصيتي بيدك جار
بر نفس خود من بنده توام و پسر بنده توام پیشانی من بدست تست جاریست

في حكمك عدل في قضائك هذه يداي بما كسبت و
در من حکم تو عدل کننده است در من قضای تو اینست هر دو دست من که بآن کسب کرده ام

هذه نفسي بما جنيت لا اله الا انت سبحانك اني كنت
و اینست نفس من بآنچه گناه کرده است نیست معبودی بجز تو تو پاکی که من بوده ام

من الظالمين عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي ذنوبي
از ستمگاران بد کردم و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا گناهان

العظيم انك انت ربي انه لا يغفر الذنوب الا انت و
بزرگ بدرستیکه تو پروردگار منی نمی آمرزد گناهان را مگر تو و

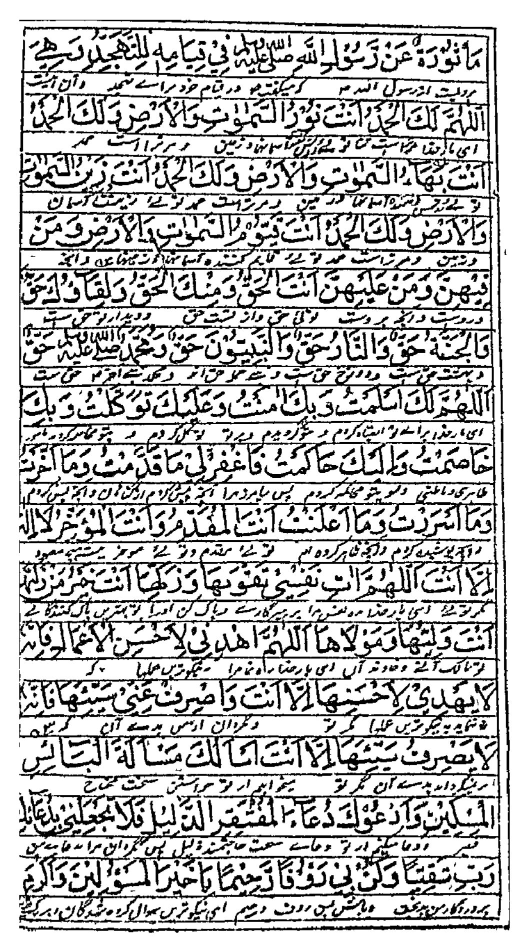
لا اله الا انت فاذا هم قام الى الصلوة متوجها فليقل الله
نیست معبودی بجز تو پس هرگاه برخیزد بسوی نماز در حالیکه متوجه قبله است پس بگوید

اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا ثم
بزرگ بودن و ستایش مر خدا را بسیار و پاکی یاد میکنم خدا را گاه و بیگاه پس

يسبح عشرا ويحمد عشرا ويهلل عشرا ويكبر عشرا ثم يقول
تسبیح گوید ده بار و حمد گوید ده بار و لا اله گوید ده بار و تکبیر گوید ده بار

الله اكبر ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة والجلال
الله بزرگ است صاحب ملکوت و جبروت و صاحب بزرگی و عظمت و جلال

والقدرة وان شاء ان يقول هذه الكلمات فما دونها
و قدرت و اگر خواهد بگوید این کلمات را که مذکور شد



مأثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في قيامه للتهجد وهي

اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ولك الحمد

انت بهاء السموات والارض ولك الحمد انت زين السموات

والارض ولك الحمد انت قيوم السموات والارض ومن

فيهن ومن عليهن انت الحق ومنك الحق ولقاؤك حق

والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد صلى الله عليه وسلم حق

اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وبك

خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت

وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله

الا انت اللهم آت نفسي تقواها وزكها انت خير من زكاها

انت وليها ومولاها اللهم اهدني لاحسن الاعمال فانه

لا يهدي لاحسنها الا انت واصرف عني سيئها فانه

لا يصرف سيئها الا انت اسألك مسألة البائس

المسكين وادعوك دعاء المفتقر الذليل فلا تجعلني بدعائك

رب شقيا وكن بي رؤفا رحيما يا خير المسؤلين واكرم



المعطين وأخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده عن يحيى
بن أبي كثير قال حدثني أبو سلمة بن عبد الرحمن قال سألت
عائشة رض بأي شيء كان يكبر ويفتتح النبي صلى الله عليه وسلم صلاته
إذا قام من الليل قالت كان يكبر ويفتتح فيقول اللهم رب
جبرئيل وميكائيل وإسرافيل فاطر السموات والأرض عالم
الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه
يختلفون اهدني لما اختلفوا فيه من الحق بإذنك إنك
تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم فصل يستحب إذا قام
لصلاة الليل أن يفتتح صلاته بركعتين خفيفتين ولا
يتناول شيئا من الطعام والشراب حتى يفرغ مما أنعم الله
عليه من فعل الصلوة والتسبيح لأنه إذا استيقظ من نومه
يكون صافي القلب فارغ الهم فإذا أكل أو شرب تغير قلبه
عن هيئته والله أعلم فأولى له أن يؤخر ذلك إلا أن
يكون جائعا وأفرطه الجوع أو يخاف من جوع النهار في شهر
رمضان ويثابت لطلوع الفجر فإن المستحب تقديم الأكل

فصل ويستحب أن لا ينام حتى يقرأ ثلاث مائة آية

ومستحب است آنکه خواب نکند تا آنکه بخواند سه صد آیت

ليدخل في زمرة العابدين ولم يكتب من الغافلين فليقرأ

تا آنکه در آید در گروه عابدان و نوشته نشود از غافلان پس بخواند

سورة الفرقان والشعراء فإن فيهما ثلاث مائة آية وإن

سوره فرقان و شعرا که در آنها سه صد آیت است و اگر

لم يحسنهما قرأ سورة الواقعة ونون والحاقة وسورة

نیکو نداند آنها را بخواند سوره واقعه و نون و حاقه و سوره

الواقع أي سأل سائل والمدثر فإن لم يحسنهن فليقرأ

واقع یعنی سأل سائل و مدثر و اگر نیکو نداند آنها را پس بخواند

سورة الطارق إلى خاتمة القرآن فإنها ثلاث مائة آية فإن

سوره طارق تا آخر قرآن پس آنها سه صد آیت است و اگر

قرأ مقدار ألف آية كان أحسن وأكمل للفضل وكتب له

بخواند مقدار هزار آیت است نیکوتر و کامل تر فضیلت را و نوشته میشود او را

قنطار من الأجر وكتب من القانتين وذلك من سورة

مقدار پوست گاو از اجر و نوشته میشود از عابدان و آن هزار آیت از سوره

تبارك الذي بيده الملك إلى خاتمة القرآن فإن لم يحسنها

تبارک الذی تا آخر قرآن است پس اگر نیکو نداند آنها را

فليقرأ مائتين وخمسين مرة قل هو الله أحد فإن مجموعها

پس بخواند دو صد و پنجاه بار قل هو الله که مجموع آن

ألف آية وينبغي له أن لا يدع قراءة أربع سور في كل ليلة

هزار آیت است و سزاوارست مر او را که نگذارد خواندن چهار سوره در هر شب

الم السجدة وسورة يس وحم الدخان وتبارك الملك وإن قرأ

الم سجده و سوره یس و حم دخان و تبارک الذی و اگر بخواند

معها سورة الزمر والواقعة كان أحسن وكان النبي صلى الله عليه وسلم

با آنها سوره زمر و واقعه باشد نیکوتر و بوده است نبی

لا ينام حتى يقرأ السجدة وتبارك الملك وفي خبر آخر سورة

که نخفت تا آنکه میخواند سجده را و تبارک الملک را و در خبر دیگر است سوره

بني إسرائيل والزمر وفي خبر آخر المسبحات ويقال فيها آية

بنی اسرائیل و زمر و در خبر دیگرست که مسبحات را و گفته میشود که در آنها آیتست

افضل من مائة الف آية فصل والذي يستعان
بهتر از صد هزار آیت است و آنچه استعانت کرده میشود
به على قيام الليل أشياء منها أكل الحلال والاستقامة
بر قیام شب چیزهاست بعض از آن خوردن حلال و استقامت
على التوبة وغم خوف الوعيد وشوق رجاء الموعود و
بر توبه و غم خوف وعده عذاب و شوق رجای موعود و
منها أنه يجتنب أكل الشبهات والإصرار على الذنوب
از آنجمله است گوشه گرفتن از خوردن شبهات و قایم بودن بر گناهان
ويدفع عليه هم الدنيا وحبها عن القلب بذكر الموت و
و دور کند غلبه غم دنیا را و دوستی آنرا از دل بیاد کردن موت و
الفكر في المعاد وما يلقى بعد الموت وقال رجل للحسن
تفکر در عاقبت و آنچه ملاقی میشود بعد موت و گفت مردی حسن را
يا أبا سعيد إني أبيت معافى وأحب قيام الليل وأعد
ای ابا سعید من شب گذرانم تندرست و دوست میدارم قیام شب را و مهیا میکنم
طهوري فما بالي لا أقوم فقال ذنوبك قيدتك و
آب وضو پس چه حالست مرا که نمیخیزم پس گفت گناهان تو قید کرد ترا
قال الثوري حرمت قيام الليل خمسة أشهر بذنب أذنبته
گفت ثوری رحمة الله علیه محروم شدم از قیام شب پنج ماه بگناهی که کردم
قيل وما هو قال رأيت رجلا يبكي فقلت في نفسي هذا
گفتند چیست آن گناه گفت دیدم مردی را که میگریست پس گفتم در دل خود این کس
مرائي وكان الحسن ره يقول إن العبد ليذنب الذنب
ریاکار است و بوده است حسن ره که میگفت که بنده هر آینه میکند گناه
فيحرم به قيام الليل وصيام النهار وقيل كم من أكلة منعت
پس محروم میشود بآن از قیام شب و صیام روز و گفته شده که بسیار است از خوردنی که باز
قيام ليلة وكم من نظرة حرمت قراءة سورة وإن العبد
از قیام شب و بسیار است از نظره که محروم میدارد از قرائت سوره و بنده
ليأكل الأكلة أو يفعل فعلة فيحرم بها قيام السنة فبحسن
هر آینه میخورد چیزی یا میکند کاری پس محروم میشود بآن از قیام سال پس بنیکو
التفقد يعرف المريد من النقصان وبقلة الذنوب يوفق
جستجو کردن شناخته میشود زیادت از نقصان و بکمی گناهان واقف کرده بنده میشود



على التفقد وقال ابو سليمان لا يفوت احد صلاة جماعة

الا بذنب وكان يقول الاحتلام بالليل عقوبة والجنابة

البعد ومنها قلة الطعام والشراب وخلو المعدة منها

لما روي عون بن عبد الله انه قال كان في بني اسرائيل

ناس يتعبدون فكان اذا حضر فطرهم قام عليهم قائم فقال

لا تأكلوا كثيرا فانكم اذا اكلتم كثيرا نمتم كثيرا واذا نمتم

كثيرا صليتم قليلا وقيل ان كثرة النوم من كثرة شرب

الماء وقيل انه اتفق رأي سبعين صديقا ثم يقولون

ان كثرة النوم من كثرة شرب الماء ومنها انه يلزم قلبه

الهم والغم والحزن ويقظة دائمة يحيي بها القلب و

يدبر الفكر في الملكوت ويقيل في النهار لئلا يكثر تعب

جوارحه في امور الدنيا فان اختار ان يقوم اول الليل حتى

يغلبه النوم ثم ينام ثم يقوم متى استيقظ ثم ينام حتى

غلبه النوم ثم يقوم آخر الليل يكون له في الليل نومتان و

نومتان ويكابد الليل وهو من اشد الاعمال وهي حالة



أهل الحضور وأهل اليقظة والفكر والتذكر وقيل أنها من
أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد يكون للعابد في الليل قومات
ونومات في تضاعيف ذلك وأما أن تكون القيام و
النوم موزونا عدلا فلا يكون ذلك إلا للنبي صلى الله عليه وسلم فيكون
قلبه دائم اليقظة ووحي من الله سبحانه يؤمر به وينهى
ويوقظ وينوم ويقلب ويحرك خاص له ذلك دون
بقية الخلق فصل ويستحب لمن قام الليل أن ينام آخره
بوجهين أحدهما أنه يذهب النعاس بالغدوة والنوم
بالغدوة مكروه وهكذا كانوا يأمرون الناعس بالنوم بعد
صلوة الصبح ويمنعون قبلها وقد ورد أن رسول الله صلى
الله عليه وسلم كانت له هجعة بعد صلوة الفجر والوجه الثاني أن
نوم آخر الليل يذهب صفرة الوجه وإذا كابد نومه ولم ينم
بقيت الصفرة بحالها وينبغي أن يتقي ذلك لأنه باب غامض
وهو من الشهوة الخفية والشرك الخفي لأنه يشار إليه
بالأصابع ويتوسم فيه الصلاح والسهر والصوم والخوف



من الله عز وجل لاجل تلك الصفرة التي في وجهه نعوذ
بالله من الشرك والرياء وكل مادة تدل عليهما وينبغي ان
يقلل شرب الماء بالليل لما قدمنا من انه يجلب النوم و
لانه تكون منه صفرة الوجه سيما في اخر الليل وعند
الانتباه من النوم وفي الخبر كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوتر
من اخر الليل اضطجع على شقه الايمن ضجعة حتى ياتيه بلال
رض فيخرج معه الى الصلوة وقد كان السلف يستحبون هذه
الضجعة بعد الوتر وقبل صلاة الصبح حتى جعلها بعضهم
سنة وهو ابو هريرة رض ومن تابعه في ذلك وانما
استحبوا ذلك لانه مزيد لاهل المشاهدة والحضور لانهم
يكشف لهم عن الملكوت وتضيء لهم انواع العلوم من
الجبروت ويلقنون غرائب الحكم والعلوم ويطلعون على
ما فاتهم [illegible] من الاقسام والحظوظ مما اعدها لهم ربهم
الخليقة وعلام الغيوب وفي حق العمال واهل المجاهدة
راحة وسكون ولذلك نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الصلوة

بعد طلوع الفجر الى طلوع الشمس وبعد صلوة العصر الى

بعد طلوع صبح تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا

غروب الشمس ليستريح فيها اهل الاوراد الليل والنهار و

غروب آفتاب تا راحت گیرد در آن اهل وردهای شب و روز و

كذلك يستحب ان يفصل في تضاعيف صلوة الليل بجلوس

همچنین مستحب است که جدا کند در اثناء نماز شب بنشستن

يسبح فيه مائة تسبيحة لتكون عونا على الصلوة ولتسكن

که تسبیح کند در آن صد تسبیح تا باشد یاری دهنده بر نماز و آرام دهد

الجوارح وتزول سآمة النفس للقيام وتحبب لها التهجد

اعضا را و دور کند ملالت نفس را برای قیام و دوست گرداند بسوی نفس تهجد

والصلوة وهو داخل تحت قوله عز وجل ومن الليل فسبحه

و نماز را و آن داخل است در زیر قول خدای تعالی و از پاره شب پس تسبیح گوی خدا را

وادبار النجوم وقوله تبارك وتعالى وادبار السجود اي

و در پس ستاره‌ها و قول خدای تعالی و پس سجده‌ها یعنی

اعقاب الصلوة **فصل** فان فاته قيام الليل بنوم

پس نمازها پس اگر فوت شود او را قیام شب بخواب

او شغل فان قضاه ما بين طلوع الشمس الى زوالها كان

یا بشغلی پس اگر قضا کند او را در میان طلوع آفتاب تا زوال آن باشد

كمن صلاه في وقته من الليل لما حدثنا به ابو نصر عن والده

مانند کسیکه گذارد آنرا در وقت آن از شب از جهت آنکه حدیث کرد ما را ابو نصر از والد خود

باسناده عن عبد الله بن غنم قال حدثني عمر بن الخطاب رض

باسناد خود از عبد الله بن غنم گفت حدیث خواند مرا عمر بن خطاب رض

انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع ركعات قبل الظهر

که او شنید رسول الله صلعم را که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر

بعد الزوال يحسبن بمثلهن من السحر وفي لفظ اخر عن عمر

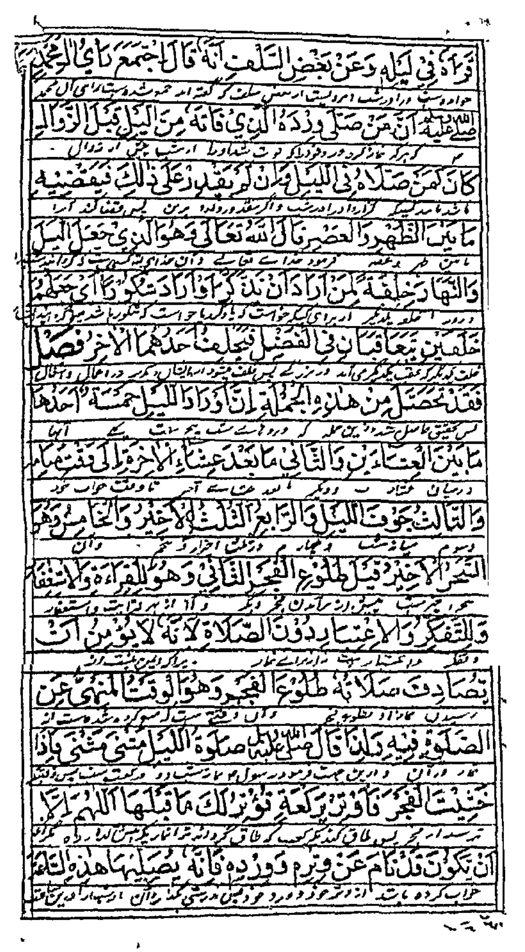
بعد زوال حساب کرده میشوند مانند آنها از سحر و در روایت دیگر است از عمر

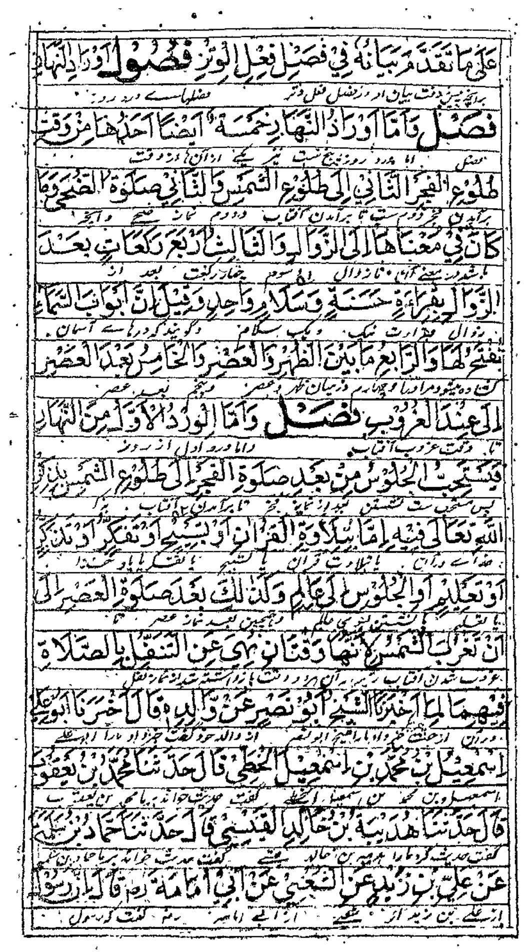
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نام عن حزبه من الليل

رض از نبی که فرمود هر که خفت از ورد خود از شب

او نسيه فقراه من صلاة الفجر الى صلاة الظهر فكانما

یا فراموش کرد آنرا پس بخواند او را از نماز فجر تا نماز پیشین پس گویا


قرأه في ليلة وعن بعض السلف أنه قال اجمع رأي آل محمد
صلى الله عليه أن من صلى ورده الذي فاته من الليل قبل الزوال
كان كمن صلاه في الليل وإن لم يقدر على ذلك فيقضيه
ما بين الظهر والعصر قال الله تعالى وهو الذي جعل الليل
والنهار خلفة لمن أراد أن يذكر أو أراد شكورا أي جعلهما
خلفين يتعاقبان في الفضل فيخلف أحدهما الآخر فصل
فقد تحصل من هذه الجملة أن أوراد الليل خمسة أحدها
ما بين العشاءين والثاني ما بعد عشاء الآخرة إلى وقت نام
والثالث جوف الليل والرابع الثلث الأخير والخامس وهو
السحر الأخير قبل طلوع الفجر الثاني وهو للقراءة والاستغفار
والتفكر والاعتبار دون الصلاة لأنه لا يؤمن أن
تصادف صلاته طلوع الفجر وهو الوقت المنهي عن
الصلاة فيه ولذا قال صلى الله عليه صلاة الليل مثنى مثنى فإذا
خشيت الفجر فأوتر بركعة توتر لك ما قبلها اللهم إلا
أن تكون قد نام عن وتره ووِرده فإنه يصليها هذه لتمه



على ما تقدم بيانه في فصل فعل الوتر **فصول** اوراد النهار

فصل واما اوراد النهار خمسة ايضا احدها من وقت

طلوع الفجر الثاني الى طلوع الشمس والثاني صلوة الضحى وما

كان في معناها الى الزوال والثالث اربع ركعات بعد

الزوال بقراءة حسنة وسلام واحد وقيل ان ابواب السماء

تفتح لها والرابع ما بين الظهر والعصر والخامس بعد العصر

الى عند الغروب **فصل** واما الورد الاول من النهار

فيستحب الجلوس من بعد صلوة الفجر الى طلوع الشمس بذكر

الله تعالى فيه اما بتلاوة القرآن او بتسبيح او تفكر او تذكر

او تعليم او الجلوس لمجلس عالم وكذلك بعد صلوة العصر الى

ان تغرب الشمس لانهما وقتان نهي عن التنفل بالصلاة

فيهما لما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا ابو علي

اسمعيل بن محمد بن اسمعيل الخطبي قال حدثنا محمد بن يعقوب

قال حدثنا هدبة بن خالد القيسي قال حدثنا حماد بن سلمة

عن علي بن زيد عن الشعبي عن ابي امامة رض قال ان رسول


الله صلى الله عليه وسلم قال لأن أقعد مع قوم أذكر الله تعالى من بعد
صلوة الفجر حتى تطلع الشمس أكبر وأهلل أحب إلي من أن
أعتق أربع رقاب من ولد إسمعيل وعن أنس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب أرزاقكم قيل
يا أنس ما معنى قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب
أرزاقكم قال إذا صليتم الفجر فقولوا ثلاثا وثلاثين مرة
الحمد لله وسبحان الله ولا إله إلا الله والله أكبر وفي حديث
آخر يسبح ثلاثا وثلاثين مرة ويحمد ثلاثا وثلاثين مرة
ويكبر أربعا وثلاثين مرة ويختمها بلا إله إلا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا
يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير وهكذا يفعل
بعد العصر وعند النوم وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده
عن عروة ابن الزبير رض قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
غدوة أو روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها فقال
رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن لا يستطيع غزوا قال من

جَلَسَ حِيْنَ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ يَذْكُرُ اللّٰهَ تَعَالٰى حَتّٰى يُصَلِّيَ الْعِشَاءَ

نشست وقتیکه گزارد مغرب را یادکند خدای تعالی را تا آنکه گزارد خفتن را

كَانَ مَجْلِسُهُ ذٰلِكَ رَوْحَةً فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَمَنْ جَلَسَ حِيْنَ

باشد مجلس او این بشتافتن در راه خدای تعالی و کسیکه نشست وقتیکه

يُصَلِّي الْغَدَاةَ يَذْكُرُ اللّٰهَ تَعَالٰى حَتّٰى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَتْ لَهُ

گزارد نماز صبح را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه برآید آفتاب باشد او را

غَزْوَةً فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَحَدَّثَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ

غزا در راه خدای تعالی و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُوْلُ

از ابی امامه رضا گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ بنده که بگوید

فِيْ دُبُرِ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ

در پس نماز صبح این کلام که نیست هیچ معبود مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را مر او را

الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند در دست اوست اندازه نیکی و اوست بر هر چیز

قَدِيْرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهٗ بِهِنَّ عَشْرَ حَسَنَاتٍ

قادر ده بار مگر می نویسد خدای تعالی مر او را بعوض آن ده نیکی

وَمَحٰى عَنْهُ بِهِنَّ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهٗ بِهِنَّ عَشْرَ دَرَجَاتٍ

و محو میکند از و بعوض آن ده بدی و بر دارد او را بعوض آن ده درجه

فَكُنَّ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ وَلَا يَضُرُّهٗ يَوْمَئِذٍ ذَنْبٌ يُصِيْبُهٗ

و باشد برابر برده که آزاد کرده باشد و ضرر نکند او را آن روز گناهی که برسد او را

اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ شِرْكًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ اَحْسَنَ الْوُضُوْءَ فَغَسَلَ وَجْهَهٗ

مگر آنکه باشد شرک بخدا و نیست هیچ بنده که نیکو کند وضوی خود را پس بشوید روی خود

كَمَا اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَّا حَطَّ اللّٰهُ عَنْهُ كُلَّ ذَنْبٍ نَظَرَتْ اِلَيْهِ

چنانچه امر کرد خدای تعالی مگر دور کند خدای تعالی از وی هر گناهی که دید بسوی آن

عَيْنَاهُ اَوْ تَكَلَّمَ بِهٖ لِسَانُهٗ وَمَا مِنْ عَبْدٍ غَسَلَ يَدَيْهِ كَمَا اَمَرَ اللّٰهُ

هر دو چشم او یا کلام کرد با آن زبان او و نیست هیچ بنده که بشست دست خود را چنانچه فرمود

عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا حَطَّ اللّٰهُ عَنْهُ كُلَّ ذَنْبٍ بَطَشَتْ بِهٖ يَدَاهُ ثُمَّ

خدای تعالی مگر دور کند خدای تعالی از وی هر گناه که کرده بود او را دست او پس

مَسَحَ رَاْسَهٗ وَاُذُنَيْهِ اِلَّا حَطَّ عَنْهُ كُلَّ ذَنْبٍ اِسْتَمَعَتْ اِلَيْهِ

مسح کرد سر خود را و گوش خود را مگر دور کند از وی هر گناه که شنید بسوی آن



أدناه ثم غسل رجليه كما أمره الله تعالى إلا حط الله عنه كل
ذنب مشيت به رجلاه حتى يقوم إلى الصلاة فتكون تلك
الصلاة فضيلة وما من عبد نام على ذكر طاهرا فأقلب ما
بيته يدعو بدعوة إلا كانت دعوته مستجابة وما من عبد
رمى بسهم في سبيل الله عز وجل فأصاب وأخطأ إلا أعطي به
نحو رقبة وما من عبد شاب شيبة في سبيل الله إلا أعطي
بها نورا يوم القيمة ومن أعتق رقبة كانت له فداء من
نار جهنم كل عضو بعضو حدثنا أبو نصر عن والده
بإسناده عن الحسن بن علي رض أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من صلى الغداة في مسجده ثم جلس يذكر الله تعالى إلى
أن تطلع الشمس فإذا طلعت حمد الله تعالى وقام يصلي أربع
أعطاه الله بكل ركعة ألف ألف قصر في الجنة في كل قصر
ألف ألف حوراء مع كل حوراء ألف ألف خادم وكان عند الله
من الأوابين وعن نافع عن ابن عمر رض قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم إذا صلى الفجر لم يقم من مجلسه حتى تمكنه الصلاة و



قال صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح وجلس في مجلسه حتى تمكنه

فرمود هر که گزارد نماز بامداد را و نشست در مجلس خود تا آنکه ممکن باشد او را

الصلوة كانت بمنزلة حجة وعمرة متقبلتين وكان ابن عمر

نماز باشد بمنزله حج و عمره که قبول کرده شده اند پس بود ابن عمر

رض اذا صلى الغداة جلس حتى تطلع الشمس فقيل له لم تفعل هذا

رض هرگاه میگزارد نماز بامداد می نشست تا آنکه برآید آفتاب پس گفته شد او را چرا اینکار میکنی

فقال اريد به السنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

پس گفت میخواهم بآن اداء سنت را حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر

از عکرمه از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد نماز فجر

في جماعة ثم اعتكف الى طلوع الشمس ثم صلى اربع ركعات

در جماعت پستر گوشه نشست تا برآمدن آفتاب پستر گزارد چهار رکعت

متواليات يقرأ في اول الركعة بفاتحة الكتاب وآية الكرسي

پی در پی که بخواند در اول رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی

ثلاث مرات وقل هو الله احد سبع مرات وفي الركعة الثانية

سه بار و سوره اخلاص هفت بار و در رکعت دوم

فاتحة الكتاب مرة والشمس وضحيها وفي الركعة الثالثة فاتحة

فاتحه یکبار و سوره والشمس وضحیها و در رکعت سوم سوره فاتحه

الكتاب والسماء والطارق وفي الركعة الرابعة فاتحة الكتاب

و السماء والطارق و در رکعت چهارم سوره فاتحه

وآية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات بعث

و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار برانگیزد

الله تعالى اليه سبعين ملكا من كل سماء عشرة املاك

خدای تعالی بسوی او هفتاد فرشته از هر آسمان ده فرشته

معهم اطباق من اطباق الجنة ومناديل من مناديل

با ایشان طبقها است از طبقهای بهشت و مندیلها از مندیلهای

الجنة فيحملون تلك الصلوة على تلك الاطباق ثم يصعدون

بهشت پس بر میدارند آن نماز را بر آن طبقها پستر بالا میبرند آنرا

بها فلا يمرون بقوم من الملائكة الا استغفروا لصاحبها

پس نمیگذرند بقومی از ملائکه مگر استغفار میکنند صاحب آن نماز را



وإذا وضعت بين يدي الجبار قال الله تعالى عبدي لِمَ
صليت ولأي عبدت ناستأنف العمل قد غفرت لك
وهذه الصلوة هي تفسير ما روي عن النبي صلى الله عليه عن ربه
عز وجل قال يا ابن آدم صل لي أربع ركعات من أول النهار
أكفك آخره وقد حمله بعضهم على صلوة الفجر فرضها ومسنونها
والصحيح ما ذكرنا **فصل** وأما الورد الثاني فصلوة
الضحى وهي صلاة الأوابين وهل يستحب المداومة عليها
أم لا على وجهين عند أصحابنا والأصل في ذلك ما حدثنا
أبو نصر عن والده بإسناده عن يحيى بن كثير عن أبي سلمة
عن أبي هريرة رض أن رسول الله صلى الله عليه صلوة الضحى صلوة
الأوابين وبهذا الإسناد قال صلى الله عليه صلوة الضحى أكثر
صلوة داود عليه السلام وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده
عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال إن بابا من
أبواب الجنة يقال له الضحى فإذا كان يوم القيامة نادى
مناد أين الذين كانوا يصلون صلاة الضحى دائما عليها

ادخلوا الجنة برحمة الله وكان الناس على عهد امير

درآرید ایشان را در بهشت برحمت خدا و بودند مردم بعهد امیر المؤمنین

المؤمنين عمر ابن الخطاب وعلي رض يصلون صلوة الضحى

عمر ابن خطاب و علی رض که میگذارند نماز ضحی

ثم ينتظرون الوقت الذي يصلي فيه صلاة الضحى

پس انتظار میکردند وقتی را که میگذارند دران نماز ضحی

فيصلونها في المسجد وعن الضحاك بن قيس عن ابن عباس

پس میگذارند آنرا در مسجد و مرویست از ضحاک بن قیس از ابن عباس

قال لقد اتى على الناس زمان لا يدري ما وجه هذه الاية

گفت هرآئینه بیاید بر مردم زمانیکه نه دریابند که چه وجه است این آیت را

يسبحن بالعشي والاشراق حتى رأينا الناس يصلون الضحى

تسبیح میگویند وقت شبانگاه و وقت روشن شدن آفتاب تا آنکه می بینیم مردم را که میگذارند

وقال ابن مليكة سئل ابن عباس رض عن صلاة الضحى فقال

وگفت ابن ملیکه پرسیده شد ابن عباس از نماز ضحی پس گفت

انها لفي كتاب الله تعالى ثم قرأ في بيوت اذن الله ان

که بدرستیکه آن در قرآن خداست و گفت پس خواند این آیت را در خانها که دستوری

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال

بلند کرده شود و یاد کرده میشود دران نام او تسبیح گفته میشود دران وقت بامداد و شبانگاه

وكان ابن عباس رض يصلي ركعتي الضحى ولكن لا يدمن

و بود ابن عباس رض که میگذارد دو رکعت ضحی ولیکن مداومت نمیکند

عليها فهذا لما سئل عكرمة عن صلاة ابن عباس رض

برآن و ازین جهت هرگاه سوال کرده شد عکرمه را از نماز ابن عباس رض

الضحى قال كان يصليها اليوم ويدعها العشرة وقال

ضحی گفت که بود میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد [illegible]



الازها اثنا عشرة ركعة فاما الركعتان فما اخبرنا به

الشيخ ابو نصر عن والده باسناده عن عبد الله بن بريدة عن

ابيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه في الانسان ثلثمائة وستون

مفصلا فعليه ان يتصدق عن كل مفصل كل يوم بصدقة

قالوا ومن يطيق ذلك يا رسول الله صلى الله عليه قال صلى الله عليه النخاعة

يراها في المسجد فيدفنها او الشيء ينحيه عن الطريق فان لم يقدر

فركعتا الضحى تجزئه وحديث ابي هريرة رض اوصاني خليلي

ابو القاسم صلى الله عليه بثلاث بالوتر قبل النوم وصوم ثلثة ايام

من كل شهر وركعتي الضحى وروي اربع ركعات وهو ما تقدم

في الفصل الذي قبله وفي حديث عكرمة عن ابن عباس رض

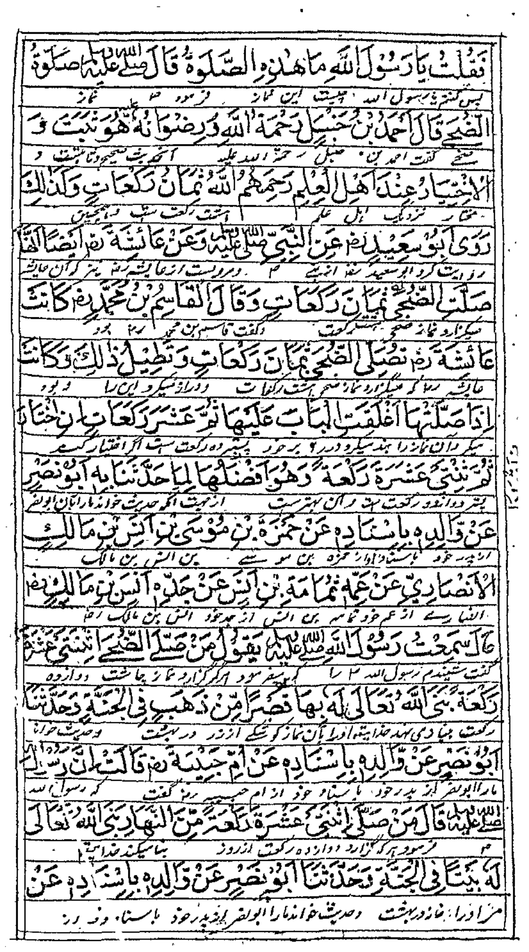
عن النبي صلى الله عليه صلوة الضحى اربع ثم ست ركعات ثم ثمان

ركعات وعن حميد الطويل عن انس عن النبي صلى الله عليه كان

يصلي الضحى ست ركعات ثم ثمان ركعات وعن عكرمة بن

خالد عن ام هانئ بنت ابي طالب قالت لما قدم رسول الله

صلى الله عليه في الفتح فتح مكة نزل باعلى مكة فصلى ثمان ركعات



فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا هٰذِهِ الصَّلوٰةُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلوٰةُ
پس گفتم ای رسول الله چیست این نماز فرمود ص نماز
الضُّحٰى قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَرِضْوَانُهُ هُوَ ثَبْتٌ وَ
ضحی گفت احمد بن حنبل رحمة الله علیه آن حدیث صحیح و ثابت و
الْاِخْتِيَارُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ وَكَذٰلِكَ
مختار نزدیک اہل علم هشت رکعت است و ہمچنین
رَوَى أَبُو سَعِيدٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَيْضًا أَنَّهَا
روایت کرد ابو سعید رض از نبی ص و مروی است از عائشه رض نیز که آن عائشه
صَلَّتِ الضُّحٰى ثَمَانَ رَكَعَاتٍ وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ رض كَانَتْ
میگزارد نماز ضحی هشت رکعت و گفت قاسم بن محمد رض بود
عَائِشَةُ رض تُصَلِّي الضُّحٰى ثَمَانَ رَكَعَاتٍ وَتُطِيلُ ذٰلِكَ وَكَانَتْ
عائشه رض که میگزارد نماز ضحی هشت رکعات و دراز میکرد این را و بود
إِذَا صَلَّتْهَا أَغْلَقَتِ الْبَابَ عَلَيْهَا ثُمَّ عَشْرُ رَكَعَاتٍ إِنِ اخْتَارَ
میکرد وآن نماز را بند میکرد در را بر خود پس ده رکعت است اگر اختیار کند
ثُمَّ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً وَهُوَ أَفْضَلُهَا لِمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ
پس دوازده رکعت است و آن بهتر است از جهت آنکه حدیث خواند ما را آن ابو نصر
عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُوسٰى بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
از پدر خود باسناد او از حمزه بن موسی بن انس بن مالک
الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمِّهِ ثُمَامَةَ بْنِ أَنَسٍ عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض
انصاری از عم خود ثمامه بن انس از جد خود انس بن مالک رض
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَلَّى الضُّحٰى اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ
گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هر که گزارد نماز چاشت دوازده
رَكْعَةً بَنَى اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ بِهَا قَصْرًا مِنْ ذَهَبٍ فِي الْجَنَّةِ وَحَدَّثَنَا
رکعت بنا دهی بهد خدا تعالی او را بآن نماز کوشکی از زر در بهشت و حدیث خواند
أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رض قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ
ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض گفت که رسول الله
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِنَ النَّهَارِ بَنَى اللّٰهُ تَعَالٰى
ص فرمود هر که گزارد دوازده رکعت از روز بنا میکند خدای تعالی
لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
مر او را خانه در بهشت و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از



عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر رضه قال قال رسول الله

ابراهیم تیمی از پدر خود از ابی ذر رضه گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان النهار اثنتا عشرة ساعة فاذا كان

صلعم ای ابوذر بدرستیکه روز دوازده ساعت است پس آنگاه که برآید

ساعة منها ركعة وسجدتان يذر عنك ما فيها من ذنب

ساعت ازو یک رکعت و دو سجده دور کند از تو چیزی که در آن ساعت است از گناه

يا ابا ذر من صلى ركعتين لم يكن من الغافلين ومن صلى

ای ابوذر هرکه گزارد دو رکعت نباشد از غفلت کنندگان و هرکه گزارد

اربعا كتب من الذاكرين ومن صلى ستا لم يلحقه في يومه

چهار رکعت نوشته شد از ذکر کنندگان و هرکه گزارد شش رکعت نرسد او را در آن روز

ذنب الا الشرك بالله تعالى ومن صلى اثنتي عشرة ركعة

گناه مگر شرک بخدای تعالی و هرکه گزارد دوازده رکعت

بني له بيت في الجنة قلت يا رسول الله اجمعا ام شتى قال

بنا کرده شود مر او را خانه در بهشت گفتم یا رسول الله یکجا گزارد این رکعات یا متفرق

صلى الله عليه وسلم لا عليك فصل واما وقتها فلها وقتان جائز

صلعم نیست باک بر تو [illegible] پس مراد را دو وقت است جائز

فهو بعد طلوع الشمس الى صلوة الظهر ومستحب وهو حين

پس آن بعد برآمدن آفتاب است تا نماز ظهر و دوم مستحب است و آن وقتی است

ترمض الفصال عند قرب الزوال والدليل على استحبابها

که گرم شود شتربچها نزدیک برگشتن آفتاب و دلیل بر استحباب آن

في هذا الوقت ما روي ان زيد بن ارقم رضه رأى قوما يصلون

درین وقت آنست که روایت کرد زید بن ارقم رضه دید قومی را که میگزاردند

الضحى في مسجد قباء فقال لقد علموا ان الصلوة في غير

نماز ضحی را در مسجد قبا پس گفت هرآینه دانستند که نماز در غیر

هذه الساعة افضل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة

این ساعت افضل است که رسول الله صلعم فرمود نماز

الاوابين حين ترمض الفصال ويجوز فعلها ايضا بعد الزوال

اوابین آن وقت است که گرم شود شتربچها و جایز است کردن آن نیز بعد زوال آفتاب

لما روى عوف بن مالك رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة

از جهت آنکه روایت کرد عوف بن مالک رضه گفت فرمود رسول الله صلعم ساعت

السبحة حين تزول الشمس من كبد السماء وهي صلاة
سبحه وقتی ست که برگردد آفتاب از میانه آسمان و آن نماز
المحسنين وافضلها في شدة الحر وان هو لم يصلها الى
محسنین است وبهترین آن در شدت گرمی ست واگر او نماز چاشت نگزارد تا آنکه
ان صلى الظهر قضاها على وجه الاستحباب **فصل**
گزارد نماز پیشین قضا کند آنرا بر وجه استحباب فصل
واما الذي يقرء فيها فما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
واما آنچه بخواند در آن نماز پس آن چیزیست که روایت است از پیغمبر صلعم که فرمود
صلوة الضحى بسورة والشمس وضحها والضحى وعن عمرو بن
نماز ضحی بسوره والشمس وضحیها و سوره ضحی ست ومرویست از عمرو بن
شعيب عن ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
شعیب از پدر خود از جد خود رضه گفت فرمود رسول الله صلعم هر که
صلى اثنتي عشرة ركعة صلاة الضحى يقرء في كل ركعة
گزارد دوازده رکعت از نماز چاشت پس خواند در هر رکعت
فاتحة الكتاب مرة واية الكرسي مرة وثلث مرات قل
سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سه بار قل
هو الله احد نزل من كل سماء سبعون الف ملك معهم
هو الله فرود می آید از هر آسمان هفتاد هزار فرشته که با ایشان
قراطيس بيض واقلام من نور يكتبون له الحسنات الى ان
کاغذهای سفید باشد وقلمها از نور که مینویسند او را نیکیها تا وقتیکه دمیدن
ينفخ في الصور فاذا كان يوم القيامة اتته الملائكة مع
صور پس هرگاه باشد روز قیامت آیند او را ملائکه با
كل ملك حلة وهدية فيقومون على قبره ويقولون يا
هر یک ملک حله و هدیه باشد پس بایستند بر قبر او و بگویند ای
صاحب القبر قم باذن الله عز وجل فانك من الامنين
صاحب قبر برخیز بحکم خدای تعالی که تو هرآینه از آن کسانی که ایمن اند از عذاب
فصل وقد ورد عن بعض الصحابة رض انكار صلاة
وتحقیق وارد است انکار بعض صحابه رضه منع از نماز

عن ابن عمر رضي الله عنه انه قال ما صليت الضحى منذ اسلمت الا

از ابن عمر رضی الله عنه که او گفت نگزارده ام نماز چاشت را از آن هنگام که اسلام آورده ام مگر

ان اطوف بالبيت وانها لبدعة ولنعمت البدعة و

آنکه طواف کنم خانهٔ کعبه و آن بدعت است و نیکو بدعت است

انها لمن احسن ما احدثه الناس وكان ابن مسعود رضي الله عنه

آن را آنچه نیکوترین چیزهاست که پدید آورده اند آن را مردم و بود ابن مسعود رضی الله عنه

يقول في صلوة الضحى يا عباد الله لا تحملوا الناس ما لم

که میگفت در نماز چاشت ای بندگان خدا بار مکنید مردم را بر چیزی که

يحملهم الله اياه فان كنتم لا بد فاعليها فصلوها في

بار نکرده است ایشان را خدای آن چیز را پس اگر بوده اید شما ناچار کنندهٔ این نماز را پس بگزارید

بيوتكم وكل هذا لا يدل على رد ما قدمنا ذكره من الفضائل

در خانه‌های خود و همهٔ این دلالت نمیکند بر رد کردن چیزی که پیش ذکر آن کردیم از فضائل

الواردة في فعلها وانما ارادوا بذلك لئلا تشبه بصلاة

که وارد شده در کردن آن نماز و جز این نیست که اراده کرده اند تا مشابه نشود به نماز

الفرض فيعتقد الناس وجوبها وليس كل الناس سواء

فرض پس اعتقاد دارند مردم وجوب آن را و نیستند همه مردم برابر

في نشاط العبادة فطلبوا الخفة عنهم وتسهيل الطاعة

در نشاط عبادت پس خواستند خفت را از ایشان و آسان کردن طاعت را

عليهم ولهذا المعنى روي عن عتبان بن مالك رضي الله عنه قال ان

برایشان و برای همین معنی روایت است از عتبان بن مالک رضی الله عنه گفت که

رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى في بيته سبحة الضحى فقاموا وراءه

رسول الله صلعم گزارد در خانهٔ خود سبحهٔ ضحی پس ایستادند پس او

فصلوا وكانت عائشة رضي الله عنها اذا ارادت ان تصليها

پس نماز گزاردند و بود عائشه رضی الله عنها که هرگاه میخواست گزاردن آن نماز را

غلقت الابواب وابن عباس رضي الله عنه كان يصليها يوما ويتركها

بند میکرد درها را و ابن عباس رضی الله عنه بود که میگزارد آن را یک روز و ترک میکرد آن را

عشرة فصل واما الورد الثالث فالصلاة قبل الظهر

ده روز واما ورد سیوم پس نماز پیش از ظهر است

وبعدها حدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة

و بعد از آن حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رضی الله عنها

رض أنها قالت من صلى أربع ركعات قبل الظهر وأربعا

که او گفت هر که گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار

بعدها حرم الله تعالى لحمه على النار وقيل إن أبواب السماء

پس از آن حرام سکند خدا تعالی گوشت او بر آتش و گویند که درهاے آسمان

والجنة تفتح من بعد الزوال إلى أن تصلى الظهر فلهذا قيل

و بهشت گشاده میشود پس از زوال تا گزارده شود ظهر. و ازین جهت گفته شد

إن الدعوات تستجاب في هذه الساعة فلهذا تستحب ملازمة

که دعاها قبول میشود درین ساعتها و ازین جهت مستحب است لازم گرفتن

العبادة والدعاء والذكر فيها وفي ذلك حديث مروي عن

عبادت و دعا و ذکر درآن وقت و درین باب حدیث است که مرویست از

أبي أيوب الأنصاري رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم كان يواظب على

ابو ایوب انصاری رض گفت که نبی صلعم بود که مواظبت میداشت بر

أربع ركعات قبل الظهر فسئل فقال صلى الله عليه إن أبواب الجنة

چهار رکعت پیش از ظهر پس سوال کرده شد پس فرمود صلعم که درهاے آسمان

تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتى تقام الصلوة فأحب

گشاده میشود نزد زوال آفتاب پس بسته نمیشود تا آنکه قایم کرده شود نماز پس دوست میدارم

أن أقدم وسئلت عائشة رض أي صلاة كانت أحب إلى

آنکه پیش فرستم طاعت را و پرسیده شد عایشه را رض کدام نماز بود که دوست تر بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يواظب عليها فقالت رض كان صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلعم را که مواظبت میداشت بر آن پس گفت بود

يصلي أربعا قبل الظهر يطيل فيهن القيام ويحسن فيهن

که میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر دراز میکرد در آن قیام و نیکو میکرد در آن

الركوع والسجود **فصل** وأما الورد الرابع فما بين الظهر

رکوع و سجود را. و اما ورد چهارم پس آن ما بین ظهر

والعصر حدثنا صالح بن مالك قال حدثنا جعفر بن عمر

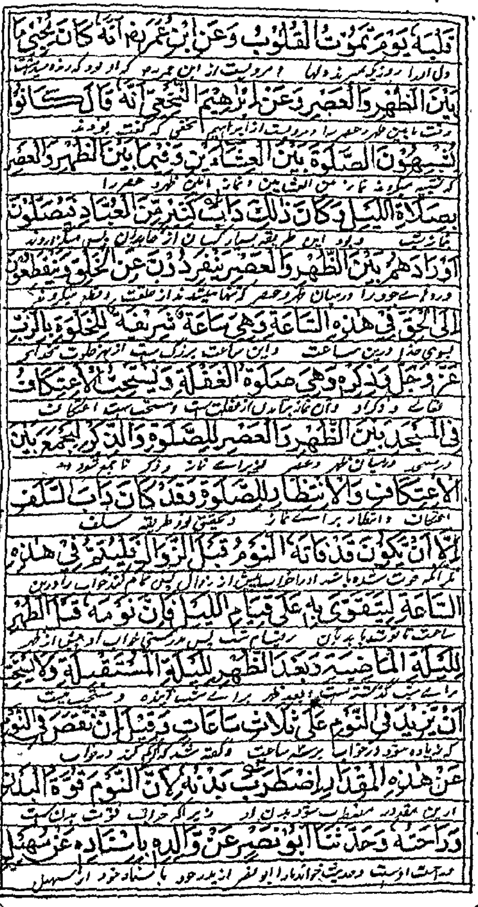
و عصر است حدیث خواند مارا صالح بن مالک گفت حدیث خواند مارا جعفر بن عمر

قال ثنا يونس بن أبي عمرة عن عطاء عن ابن عباس رض قال

گفت حدیث خواند مارا یونس بن ابی عمره از عطا از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيى ما بين الظهر والعصر أحيى الله

فرمود رسول الله صلعم ۳ هر که زنده داشت ما بین ظهر و عصر را زنده دارد خدا تعالی



قلبه يوم تموت القلوب وعن ابن عمر رض انه كان يحيي ما

دل اورا روزیکه بمیرد دلها و مرویست از ابن عمر رض که او بود که زنده میداشتی

بين الظهر والعصر وعن ابراهيم النخعي انه قال كانوا

وقت ما بین ظهر و عصر را و مرویست از ابراهیم نخعی که گفت بودند

يشبهون الصلوة بين العشائين وفيما بين الظهر والعصر

که تشبیه میکردند نماز میان العشائین و نماز میان ظهر و عصر را

بصلاة الليل وكان ذلك دأب كثير من العباد يصلون

نماز شب و بود این طریقه بسیار کسان از عابدان پس میگذاردند

اورادهم بين الظهر والعصر ينفردون عن الخلق وينقطعون

وردهای خود را در میان ظهر و عصر که تنها میشدند از خلق و قطع میکردند

الى الحق في هذه الساعة وهي ساعة شريفة للخلوة بالرب

بسوی حق در این ساعت و این ساعت بزرگ است از بهر خلوت بخدای

عز وجل بذكره وهي صلوة الغفلة ويستحب الاعتكاف

تعالی و ذکر او و این نماز غافلان است و مستحب است اعتکاف

في المسجد بين الظهر والعصر للصلوة والذكر ليجمع بين

در مسجد در میان ظهر و عصر از برای نماز و ذکر تا جمع شود میان

الاعتكاف والانتظار للصلوة وقد كان دأب السلف

اعتکاف و انتظار برای نماز و تحقیق بود طریقه سلف

الا ان يكون قد فاته النوم قبل الزوال فلينم في هذه

مگر که فوت شده باشد او را خواب پیش از زوال پس تمام کند خواب را در این

الساعة ليتقوى به على قيام الليل فان نومه قبل الظهر

ساعت تا قوت یابد بدان بر قیام شب پس در رستی خواب او پیش از ظهر

لليلة الماضية وبعد الظهر لليلة المستقبلة ولا يستحب

برای شب گذشته است و بعد ظهر برای شب آینده و مستحب نیست

ان يزيد في النوم على ثلاث ساعات وقيل ان نقص في النوم

که زیاده شود در خواب بر سه ساعت و گفته شده که اگر کم کند در خواب

عن هذا المقدار اضطرب بدنه لان النوم قوة البدن

از این مقدار مضطرب شود بدن او زیرا که خواب قوت بدن است

وراحته وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن سهل

و آسایش اوست و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سهل



عن أبيه عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى
از پدر خود از ابی هریره ... گفت ... هر که گزارد

اثنتي عشرة ركعة كل يوم بنى الله له بيتا في الجنة اثنتين
دوازده رکعت هر روز بنا کند خدا مر اورا خانه در بهشت دو

قبل الفجر وأربعا قبل الظهر واثنتين بعد الظهر واثنتين
پیش از فجر و چهار پیش از ظهر دو بعد از ظهر دو

قبل العصر واثنتين بعد المغرب وعن سعيد بن المسيب
پیش از عصر و دو بعد مغرب و روایت از سعید بن مسیب

عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون
از عائشه رض گفت فرمود رسول الله ... همیشه باشند

المصلون لأربع قبل العصر حتى يغفر الله عز وجل لهم
گزارندگان چهار رکعت پیش از عصر تا آنکه بیامرزد خدای ایشان را

مغفرة حتما **فصل** وقد ورد حديث جامع للنوافل
آمرزش واجب و لازم و تحقیق وارد شد حدیث جامع نفلها را

في هذه الأوقات وهو ما حدثنا به أبو نصر عن والده
درین اوقات و آن چیزی است که حدیث خواند ما را ابو النصر از پدر خود

بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الحافظ قال ثنا محمد
باسناد خود گفت حدیث خواند ما را محمد بن احمد حافظ گفت حدیث خواند ما را محمد

بن بدر الحماري قال ثنا حماد بن مدرك قال حدثنا عثمان
بن بدر حماری گفت حدیث خواند ما را حماد بن مدرک گفت حدیث خواند ما را عثمان

بن عبد الله الشامي قال ثنا محمد بن ابراهيم عن عبد الله
بن عبد الله شامی گفت حدیث خواند ما را محمد بن ابراهیم از عبد الله

بن أبي سعيد عن طاوس عن عبد الله بن عباس رض قال
بن ابی سعید از طاوس از عبد الله بن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب أربع ركعات
فرمود رسول الله ... هر که گزارد بعد مغرب چهار رکعت

قبل أن يتكلم أحدا رفعت له في عليين وكان كمن أدرك
پیش از آنکه کلام کند بکسی برداشته میشود در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت

ليلة القدر في المسجد الأقصى يعني مسجد بيت المقدس
لیلة القدر را از مسجد اقصی یعنی مسجد بیت المقدس

وَهِيَ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ نِصْفِ لَيْلَةٍ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ تَبَارَكَ وَ

وآن بهتر است از قیام نصف شب و آن قول خدا است که تعالی است

تَعَالَى كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ

بودند اندکی از شب خواب میکردند و آن قول خدای عزّ است

وَجَلَّ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

دور میشد پهلوهای ایشان از خوابگاه و آن است قول خدای تعالی

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا

و در آمد موسی در شهر در وقت غفلت از اهل ایشان و هرکه گزارد چهار رکعت

بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ

بعد عشاء دوم باشد مانند کسی دریافت شب قدر در مسجد

الْحَرَامِ وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعًا بَعْدَهَا حَرَّمَ اللهُ

حرام و کسیکه گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از آن حرام میکند خدای

تَعَالَى عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَهُ أَبَدًا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ

بر آتش اینکه بخورد او را همیشه و هرکه گزارد چهار رکعت پیش از عصر

كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ

مینویسد خدای تعالی مر او را آزادی از آتش و مرویست از نافع از ابن عمر

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَا الْفَجْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا

رض گفت فرمود رسول الله صلعم دو رکعت فجر دوست تر است مرا از دنیا

وَمَا فِيهَا وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ

و آنچه در وی است و حدیث خواند مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی

كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَطَوُّعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ

رضی که سوال کرده شد از نوافل نبی صلعم پس گفت علی

وَمَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ كَانَ يُمْهِلُ حَتَّى إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَنْ يَسَارِهِ

و کیست که طاقت دارد آن را و بود که درنگ میکرد تا آنکه میبود آفتاب از جانب چپ

مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الْعَصْرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا كَانَتْ

مقدار آن آفتاب از راست او در وقت عصر میگزارد دو رکعت پس هرگاه باشد

عَنْ يَسَارِهِ مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الظُّهْرِ صَلَّى أَرْبَعًا فَإِذَا

از چپ او بمقدار آن از راست او در وقت ظهر میگزارد چهار رکعت هرگاه

زَالَتِ الشَّمْسُ صَلَّى أَرْبَعًا فَيُصَلِّي بَعْدَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَقَبْلَ

زائل میشد آفتاب میگزارد چهار رکعت پس میگزارد بعد از ظهر دو رکعت و پیش از

الْعَصْرِ أَرْبَعًا وَفِي الْجُمْلَةِ يَغْتَنِمُ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ بَيْنَ الْأَذَانِ

عصر چهار رکعت و حاصل کلام آنکه غنیمت داند بنده نماز را در میان اذان

وَالْإِقَامَةِ وَالدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ مَرْجُوُّ إِجَابَةِ

و اقامت و غنیمت داند دعا و تضرع را که آن ساعت ست که امید داشته شده است

الدُّعَاءِ فِيهَا عَلَى مَا تَقَدَّمَ **فَصْلٌ** وَأَمَّا الْوِرْدُ الْخَامِسُ

و دعا را در آن ساعت چنانچه بالا گذشت و اما ورد پنجم

فَبَعْدَ صَلَوةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ فَهُوَ لِلذِّكْرِ مِنَ

پس بعد نماز عصر ست تا غروب آفتاب پس آن وقت برای ذکر ست از تسبیح

التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالْاسْتِغْفَارِ وَالتَّفَكُّرِ فِي الْمَلَكُوتِ وَ

تسبیح و تهلیل و استغفار و تفکر در ملکوت و

قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ لِأَنَّ صَلَوةَ النَّافِلَةِ مَنْهِيٌّ عَنْهَا فِيهِ وَيَقْرَءُ

تلاوت قرآن زیرا که نماز نافله در آن وقت ممنوع ست و بخواند

قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى ثُمَّ

پیش از غروب آفتاب والشمس وضحیها و واللیل اذا یغشی پس تر

الْمُعَوِّذَتَيْنِ يَخْتِمُ نَهَارَهُ وَيَسْتَفْتِحُ لَيْلَهُ بِالْقُرْآنِ وَ

معوذتین ختم کند روز خود را و شروع کند شب خود را بقرآن و

الْاسْتِعَاذَةِ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

استعاذه و مرویست از حسن رض از نبی صلعم که فرمود

فِيمَا يَذْكُرُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى قَالَ يَا ابْنَ

در آنوقت که ذکر میکرد در رحمت پروردگار را عزوجل که خدای تعالی فرمود ای فرزند

آدَمَ اذْكُرْنِي مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْفَجْرِ سَاعَةً وَبَعْدَ صَلَاةِ

آدم یاد کن مرا بعد از نماز فجر یکساعت و بعد از نماز

الْعَصْرِ سَاعَةً أَكْفِكَ مَا بَيْنَهُمَا **بَابٌ** فِي الصَّلَوةِ الْخَمْسِ

عصر یکساعت بس میشوم ترا در اوقاتیکه میان این دو وقت ست باب در بیان نماز پنجگانه

وَبَيَانِ أَوْقَاتِهَا وَسُنَنِهَا وَفَضَائِلِهَا **فَصْلٌ** الصَّلَوٰتُ

و بیان اوقات آن و سنتهای آن و فضائل آن نمازهای

الْمَكْتُوبَةُ خَمْسٌ الْفَجْرُ وَهُوَ رَكْعَتَانِ وَالظُّهْرُ وَهِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ

مفروضه پنجست فجر و آن دو رکعت ست و ظهر و آن چهار رکعت ست

وَالْعَصْرُ وَهِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَالْمَغْرِبُ وَهِيَ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ

و عصر و آن چهار رکعت ست و مغرب و آن سه رکعت ست


وعشاء الآخرة وهي أربع ركعات فذلك سبع عشرة ركعة
وقد كانت فرضت خمسين صلاة ليلة أسري بالنبي
صلى الله عليه وسلم ليلة المعراج ثم أعيدت إلى خمس حكمة من الله
عز وجل لبيان بذلك التخفيف وسهولة ما أبقى مما
سقط عن عباده المؤمنين كما أسقط عنهم ثبوت واحد
لعشرة من المشركين في القتال إلى ثبوت واحد لاثنين
منهم وكما أسقط تحريم الأكل والشرب والجماع بعد
النوم في ليالي الصيام بقوله فكلوا واشربوا حتى يتبين
لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود بعد أن كان ذلك
محرما عليهم **فصل** والأصل في وجوبها قوله عز وجل
وأقيموا الصلوة وآتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين والأصل
في بيان أوقاتها آيات وأخبار أما الآيات فقوله عز وجل
فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في
السموات والأرض وعشيا وحين تظهرون فسبحن الله أي
صلوا لله حين تمسون صلاة المغرب والعشاء وحين



تصبحون صلاة الفجر وعشيا صلاة العصر وحين تظهرون

در صبح در می آیید. نماز فجر میگذارید و در شبانگاه نماز عصر میگذارید و چون در ظهر در آیید

صلاة الظهر وقال عز وجل ان الصلوة كانت على المؤمنين

نماز ظهر میگذارید و گفت خدای عز وجل که نماز بوده است بر مومنان

كتابا موقوتا وقال جل وعلا اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا

نوشته شده در وقت و فرمود جل و علا برپای دار نماز را دو طرف از روز و پاره

من الليل وقال تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس اي عند غروبها

از شب فرمود حق تعالی برپای دار نماز را در وقت دلوک آفتاب یعنی در وقت فرو رفتن او

وقيل عند زوالها وقال جلت عظمته فسبح بحمد ربك قبل

و گفته شده است وقت برگشتن او و گفت بزرگ است عظمت او بپاکی یاد کن بحمد پروردگار خود

طلوع الشمس وقبل غروبها ومن اناء الليل فسبح واطراف

برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن و از اوقات شب پس بپاکی یاد کن و طرفهای

النهار لعلك ترضى قال قتادة قبل طلوع الشمس هي صلوة

روز تا آنکه راضی شوی تو گفت قتاده پیش از برآمدن آفتاب آن نماز

الفجر وقبل غروبها صلاة العصر ومن اناء الليل صلوة

فجر است و پیش از غروب آن نماز عصر است و از وقتهای شب نماز

المغرب والعشاء واطراف النهار صلوة الظهر واما الاخبار

مغرب و عشا و طرفهای روز نماز ظهر و اما اخبار

فما روي عن ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس آنچه مرویست از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله صلعم

امني جبرئيل عليه السلام عند البيت فصلى بي الظهر

امامت کرد مرا جبرئیل عم نزدیک خانه کعبه پس گزارد بمن نماز ظهر

حين زالت الشمس وكان بقدر الشراك ثم صلى بي العصر

وقتیکه برگشت آفتاب و بوده است سایه او بمقدار دوال نعل پس گزارد بمن نماز عصر

حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي المغرب حين فطر

وقتیکه گشت سایه هر چیز مثل او پس گزارد بمن نماز مغرب وقتیکه افطار کند

الصائم ثم صلى بي العشاء حين غاب الشفق ثم صلى بي

روزه دار پس گزارد بمن نماز عشا وقتیکه غایب شد شفق پس گزارد بمن

الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم ثم صلى بي

نماز فجر وقتیکه حرام شد طعام و شراب بر روزه دار پس گزارد بمن


الظهر حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي العصر حين صار
ظل كل شيء مثليه ثم صلى بي المغرب حين أفطر الصائم
ثم صلى بي العشاء إلى ثلث الليل الأول ثم صلى بي الفجر
حين أسفر ثم التفت إلي فقال يا محمد هذا وقت الأنبياء
صلوات الله وسلامه عليهم من قبلك والوقت فيما بين
هذين الوقتين وهذا الخبر هو أصل في المذاهب وفي هذا
الباب أحاديث وردت كلها ترجع إلى معناه فلم نذكرها
فصل في ذكر من صلى هذه الصلوات أولا قبل نبينا
صلى الله عليه روي في بعض الأخبار أن رجلا من الأنصار سأل النبي
صلى الله عليه عن صلاة الفجر من صلاها أولا فأخبره أن من
صلاها أولا آدم عليه السلام والظهر صلاها إبراهيم
حين نجاه الله تعالى من نار نمرود والعصر صلاها يعقوب
عليه السلام حين أخبره جبرئيل بيوسف عليه السلام و
المغرب صلاها داود حين تاب الله عليه وصلاة العتمة
صلاها يونس بن متى حين أخرجه الله تعالى من بطن



الحوت كالفرخ الذي لا ريش له فجاء جبرئيل عليه السلام

فقال له إن الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك إني مستحي

منك كيف عذبتك في دار الدنيا فهل أنت راض عني

فقام فصلى أربع ركعات ثم قال إني عن ربي راض إني

عن ربي راض فصلى وأول ما وجبت من الصلوة على

نبينا صلى الله عليه وآله وأمر بفعلها صلوة الفجر والمغرب فكان

صلى الله عليه وآله يصلي ركعتين بالغدوة وركعتين بالعشي وهو

قوله عز وجل فسبح بحمد ربك بالعشي والإبكار إلى أن أسري

به صلى الله عليه وآله إلى السماء ليلة المعراج ففرض عليه خمس صلوات

وصلاة الفجر هي أول صلاة النهار ثم الظهر ولهما بدء

العلماء في بيان صفة الصلوات بالظهر اتباعا للسنة

وهو قوله صلى الله عليه وآله في حديث ابن عباس رضي أمني جبرئيل

عند البيت فصلى بي الظهر إلى آخر الحديث فبدأ ببيان وقتها

فجعل أول المواقيت وقتها لأنها فرضت أولا وقد بينا

أن الفجر هي التي صلاها آدم عليه السلام وهو أول من



أرسل في الأرض من الأنس يعلم أنها أول صلاة فرضت في
الجملة فصل في بيان وقت صلاة الفجر فأول وقتها الصبح
الفجر الثاني المعترض بالضياء في أقصى المشرق ذاهبا من
القبلة إلى دبرها حتى يرتفع فيعم الأفق وينتشر على رؤس
الجبال والقصور المشيدة وآخر وقتها الإسفار النير
الذي إذا سلم منها بدا حاجب الشمس فما بين هذين
وقت واسع والمستحب أن تسمى هذه الصلوة صلوة الصبح
أو الفجر لا تسمى صلوة الغداة لأن الله تعالى قال وقرآن
الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا يعني صلوة الفجر تشهدها
ملائكة الليل وملائكة النهار تحصل في آخر صحيفة ملائكة
الليل وأول صحيفة ملائكة النهار عليهم السلام والأفضل
التغليس بها خلاف ما قال الإمام أبو حنيفة من أن الإسفار
بها أفضل وإنما قلنا ذلك لما روي عن عائشة رض أنها
قالت كن النساء يخرجن على عهد رسول الله صلى الله عليه يصلين
الفجر معه ثم يرجعن ملتفقات بمروطهن لا يعرفهن



أحدهن من الغلس وعن إمامنا أحمد رح رواية أخرى أن
يكي از آن ها از تاريكي صبح و مرويست از امام ما احمد ره روايت ديگر در ستو
المعتبر بحال المأمومين فإن أسفروا فالأفضل الإسفار
معتبر بحال مقتديان است پس اگر روشن سازند نماز را پس بهتر است تاخير اسفار تا
لتكثير الجمع والثواب وأما الفجر الأول فلا عبرة به لأنه
بسيار شود جماعت و ثواب و اما فجر اول پس اعتباري نيست بآن زيرا كه آن
لا يحرم شيئا ولا يوجب شيئا لما روي عن ابن عباس رض أنه
حرام نميكند چيزي را و واجب نميكند چيزي را از جهت آنكه مرويست از ابن عباس رض كه
قال الفجر فجران فالذي تحل به الصلوة ويحرم فيه الأكل
فرمود فجر دو فجر است پس آنكه حلال ميشود باو نماز صبح و حرام ميشود خوردن
والشرب الذي ينتشر على رؤس الجبال هو الذي يحرم وقد
و نوشيدن همان آن فجريست كه پراگنده ميشود بر سرهاى كوهها و آنست كه حرام ميشود
وصف بعض العلماء بالله عز وجل الفجرين وحدهما بحدين
وصفت كرده اند بعض علما بخدا فجر دو فجر است و محدود كرده اند بدو حد
فقال الفجر الأول هو بدو سلطان شعاع الشمس إذا ظهرت
پس گفت فجر اول آن ابتداي غلبه شعاع آفتاب است هرگاه ظاهر شود
من وراء الأرض الخامسة ليسطع ضوءها في وسط السماء
از پس زمين پنجم تا پراگنده شود روشني آن در ميانه آسمان
حتى يقطعها بمقدار بقاء الفجر الأول فذلك الضياء الذي
تا قطع شود آنرا بمقدار بقاء فجر اول پس اين روشني كه
يظهر في السماء في الثلث الأخير من الليل هو الفجر الأول ثم
ظاهر ميشود در آسمان در ثلث آخر شب آن فجر اول است پس
يعود سواد الليل كما كان لأن الشمس تغرق في الفلك الأسفل
باز ميگردد سياهي شب چنانچه بود زيرا كه آفتاب غرق ميشود در آسمان زيرين
المنخسف وتحجبها الأرض السادسة فيذهب ذلك الضوء
ميل كننده و پوشيده ميكند اورا زمين ششم پس ميرود اين روشني
الذي ظهر في السماء وأما الفجر الثاني فهو انشقاق شفق
كه ظاهر شد در آسمان و اما فجر ثاني پس آن شگافتن شفق
الشمس وهو بدو نياضها التي تحته الحمرة وهو الشفق
آفتاب است و آن ابتداي روشني آنست كه زير او سرخي ست و آن شفق



الثاني وهو أول سلطانها من آخر الليل وبعد طلوع قرص

دوم ست وآن اول غلبه آنست از آخر شب و پس از بر آمدن قرص

الشمس وذلك أن الشمس إذا ظهرت على وجه أرض الدنيا

آفتاب ست و آن اینست که آفتاب هرگاه ظاهر شود بر روی زمین دنیا

التي هي السابعة وانحسر شعاعها من الفلك الأسفل وهو

که هفتم زمین ست و درمانده شد شعاع آن از آسمان زیرین و آن

ذيل السماء سترت عنها الجبال والبحار والأقاليم العالية

دامن آسمان ست پوشیده شد ازو کوهها و دریاها و اقلیمهای بلند

ظهر شعاعها منتشرا إلى وسط السماء عرضا مستطيرا

ظاهر شود شعاع او در حالیکه پراگنده باشد بسوی میان آسمان پهن در کناره آسمان

والأول يسمى مستطيلا لأنه يظهر في وسط السماء طولا

و صبح اول نامیده میشود مستطیل یعنی دراز زیرا که ظاهر میشود در میانه آسمان دراز

ثم يذهب والثاني يظهر عرضا يستطير فيعم الأفق

پس نابود میشود و دومی ظاهر میشود پهن در کناره آسمان پس در میگیرد کناره های آسمان

وأرجاء السماء كلها والشمس شفقان عند الغروب

و همه کناره های آسمان را و مر آفتاب را دو شفق ست وقت غروب و

شفقان عند الطلوع فصل وأما الظهر فأول وقته

دو شفق وقت طلوع ست واما ظهر پس اول وقت آن

إذا زالت الشمس وآخره إذا صار ظل كل شيء مثله والأفضل

وقتی ست که بگردد آفتاب و آخر آن وقتیکه گردد سایه هر چیز مانند آن و افضل

تعجيلها إلا في شدة الحر ومع الغيم في حق من أراد الخروج

تعجیل است مگر در شدت گرمی و ابر در حق کسیکه میخواهد برآمدن

إلى الجماعة لقول النبي صلى الله عليه وسلم أبردوا بالظهر فإن شدة

بسوی جماعت از جهت قول نبی صلعم در سختی سردی کنید ظهر را که سختی

الحر من فيح جهنم ولما روي عن بلال رضي الله عنه قال أذنت رسول

گرمی از زبانه دوزخ ست و از جهت آنکه مروی ست از بلال رض گفت دانا کردم رسول

الله صلى الله عليه وسلم بصلاة الظهر فقال أبرد ثم أذنته ثانية فقال

الله صلعم را بنماز ظهر پس فرمود سردی کن پس اعلام کردم دوم بار پس فرمود

أبرد ثم أذنته ثالثة فقال أبرد حتى رأيت في الظل التلول

سردی کن پس اعلام کردم سوم بار پس فرمود سردی کن تا آنکه دیدیم در سایه پشته‌ها که مر

ثُمَّ قَالَ اِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَاِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَاَبْرِدُوْا
پستر فرمود کہ سختی گرما از زبانہ دوزخ است پس ہرگاہ سخت شد گرمی پس سرد کنید

بَيَانُ مَعْرِفَةِ الزَّوَالِ اِنَّ الشَّمْسَ اِذَا وَقَفَتْ فَهُوَ قَبْلَ الزَّوَالِ
بیان معرفت زوال آنست کہ آفتاب ہرگاہ ایستاد پس آن قبل زوال است

فَاِذَا زَالَتْ اَدْنٰى قَلِيْلٍ فَذٰلِكَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَجَاءَ فِي الْحَدِيْثِ
پس ہرگاہ زایل شد کم از کم پس این وقت ظہر است و آمد در حدیث

اِنَّ الشَّمْسَ اِذَا زَالَتْ بِمِقْدَارِ شِرَاكٍ فَذٰلِكَ اَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ
کہ آفتاب ہرگاہ زایل شد بمقدار دوال نعل پس این اول وقت ظہر است

فَاِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ فَهُوَ اٰخِرُ وَقْتِ الظُّهْرِ وَاَوَّلُ وَقْتِ
پس ہرگاہ گشت سایہ ہر چیزی مثل او پس آن آخر وقت ظہر است و اول وقت

الْعَصْرِ فَاِذَا اَرَدْتَّ اَنْ تَعْرِفَ ذٰلِكَ فَقِسِ الظِّلَّ بِاَنْ تَنْصِبَ
عصر پس ہرگاہ خواستی کہ شناسی آنرا پس قیاس کن سایہ را باینکہ نصب کنی

عُوْدًا اَوْ تَقُوْمَ قَائِمًا فِيْ مَوْضِعٍ مِنَ الْاَرْضِ مُسْتَوِيًا مُعْتَدِلًا
عمود را یا ایستادہ شوی راست در جاے کہ زمین ہموار برابر

ثُمَّ عَلِّمْ عَلٰى مُنْتَهَى الظِّلِّ بِاَنْ تَخُطَّ خَطًّا ثُمَّ انْظُرْ اَيَنْقُصُ اَوْ
پستر نشانہ کنی بر منتہی سایہ خود باینکہ بکشی خطے پستر نظر کن آیا ناقص است یا

يَزِيْدُ فَاِنْ رَاَيْتَهُ يَنْقُصُ عَلِمْتَ اَنَّ الشَّمْسَ لَمْ تَزُلْ بَعْدُ وَاِنْ
زیادہ پس اگر دیدی اورا کہ ناقص شدہ دانستی کہ آفتاب زایل نگشتہ است ہنوز و اگر

رَاَيْتَهُ قَائِمًا لَا يَزِيْدُ وَلَا يَنْقُصُ فَذٰلِكَ قِيَامُهَا وَهُوَ نِصْفُ
دیدی آنرا ایستادہ نہ زیادہ است و نہ ناقص پس این قیام آنست و آن نصف

النَّهَارِ لَا يَجُوْزُ الصَّلٰوةُ حِيْنَئِذٍ فَاِذَا اَخَذَ الظِّلُّ فِي الزِّيَادَةِ
روز است جایز نیست نماز درین وقت پس وقتیکہ گرفت سایہ در زیادہ

فَذٰلِكَ زَوَالُ الشَّمْسِ فَقِسْ مِنْ حَدِّ الزِّيَادَةِ اِلَى الظِّلِّ ذٰلِكَ الشَّيْءِ
پس آن وقت برگشتن آفتاب است پس اندازہ کن از حد زیادت تا سایہ آنچیز

الَّذِيْ قِسْتَ بِهٖ طُوْلَ الظِّلِّ فَاِذَا بَلَغَ اِلٰى اٰخِرِ طُوْلِهٖ فَهُوَ اٰخِرُ
کہ اندازہ کردہ بروے بآن درازے سایہ را پس ہرگاہ رسید سایہ تا آخر درازی او پس آن آخر

وَقْتِ الظُّهْرِ فَاِذَا زَادَ شَيْئًا يَسِيْرًا فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ
وقت ظہر است پس ہرگاہ زیادہ شد چیزے اندک پس تحقیق درآمد وقت عصر تا آنکہ

يَزِيْدَ الظِّلُّ طُوْلَ ذٰلِكَ الشَّيْءِ مَرَّةً اُخْرٰى فَذٰلِكَ اٰخِرُ وَقْتِ
زیادہ شود سایہ بمقدار درازی آنچیز بار دیگر پس این آخر وقت



العصر ثم يبقى وقت الضرورة إلى قبيل غروب الشمس و
عصر است پس باقی میماند وقت عصر تا وقت غروب آفتاب
كذلك تفعل بقيامك تتعلم على موضع ظلك فإن نقص
همچنین میکنی با ایستادن خود پس نشان کن جای سایه خود را پس اگر کم شد
علمت أنه لم يزل الشمس وإن وقف فهو حال القيام و
دانی تو که هرگز نگذشته است آفتاب و اگر ایستاد پس آن حال ایستادن آفتاب است و
إن زاد فهو الزوال وأما معرفتك المثل بقيامك وطولك
اگر زیاده شد پس آن وقت زوال است و اما شناختن تو مثل خود را با ایستادن خود و درازی خود
فإن طولك سبعة أقدام بقدمك سوى قدمك الذي
هر دستی درازی تو هفت قدم است بقدم تو غیر آن قدم که تو
تقوم عليها بأنك تقوم مستقبل الشمس بوجهك ثم
ایستاده میشوی او پس هر دستی تو ایستاده شوی روبروی آفتاب بعد
تأمر إنسانا أن يعلم طرف ظلك بعلامة ثم تقيس من عقبك
فرمائی کسی را که نشان کند نهایت سایه ترا به نشانی پس قیاس کنی از پاشنه خود
إلى تلك العلامة فإن كان بينهما أقل من سبعة أقدام سوى
تا این علامت پس اگر باشد در میان آن هر دو نشان کمتر از هفت قدم غیر از مقداری
ما زالت الشمس عليه من الظل فتعلم أنك في وقت الظهر
از سایه که گذشته است آفتاب از آن یعنی از سایه اصلی پس بدانی که تو در وقت ظهر هستی
وإن وقت العصر لم يدخل بعد فإذا زاد الظل على سبعة
و وقت عصر داخل نشده است هنوز پس هرگاه زیاده شد سایه بر هفت
أقدامك علمت دخول وقت العصر **فصل** وهو الذي
قدم تو دانستی که در آمد وقت عصر و آنچه
ذكرنا من الأقدام ونصب العمود يختلف في الشتاء والصيف
که یاد کردیم آن را از اقدام و نصب عمود مختلف میشود در گرمی و سردی
تزيد الظل وينقص فالزيادة تكون في الشتاء لأن الشمس
پس زیاده میشود سایه و کم میشود پس زیاده باشد در سرما زیرا که آفتاب
تكون في مسامتة الشخص لأنها تسير في ذيل السماء ولا ترتفع
است در برابر شخص زیرا که آفتاب سیر میکند در دامن آسمان و بلند نمیشود
إلى الجو ونقصانه يكون في الصيف لأن الشمس ترتفع إلى
در میان آسمان و کمی آن باشد در گرمی زیرا که آفتاب بلند میشود بسوی

الجو تشرق على الأشخاص لأنها أول ما تصعد تكون من

میانه آسمان پس بر سر می آید مردم را زیرا که آفتاب اول بار که بر آید میبا شد

جانب السماء فيمتد ظلها لمقابلة قرصها فكلما صعدت

در کناره آسمان پس دراز میشود سایه آن اشخاص در مقابله قرص آفتاب پس هر چند که

قصر الظل إلى أن تنتهي في الارتفاع فتصير في كبد

کوتاه میشود سایه تا آنکه بنهایت رسد در بلندی پس میرسد در میانه

السماء وهو حالة قيامها فإذا أخذت في السير وهو

آسمان. و آن حال ایستادن آفتاب است پس وقتیکه گرفت آفتاب در نزول از وسط

النزول نحو مائلي مغربها فيأخذ الظل في الطول وهو أول

آسمان بجانب مغرب پس میگیرد سایه در درازی و آن وقت برگشتن آفتاب است

وكذلك يختلف في البلدان فما كان منها تحت وسط

و همچنین مختلف میشود آن بحیلے در شهرها پس آنچه باشد از آن شهرها در زیر میانه

الفلك كمكة وما حواليها من البلدان قصر ظل الشمس فيه

آسمان مانند مکه و آنچه گرداگرد آنست از شهرها کوتاه میباشد سایه در آنجا

حتى لا يبقى للشمس ظل أصلا وما كان بعيدا من وسط

تا آنکه باقی نمیماند آفتاب را سایه هرگز و آنچه باشد دور از میانه

الفلك كخراسان وما والاها من النواحي فإن ظل الشمس

آسمان مانند خراسان و آنچه نزدیک اوست از نواحی که سایه آفتاب

يطول صيفا وشتاء فيكون صيفها كشتاء غيرها في طول

دراز میباشد بتابستان و زمستان پس باشد تابستان آن مانند زمستان جای دیگر در درازی

الظل فقدر زوال في تلك البلاد **فصل في معرفة الأقدام**

سایه پس تحقیق اندازه زوال در این شهرها — در بیان شناختن قدم

اعلم أن أقل ما تزول عليه الشمس على ما ذكره القدماء من

بدانکه کمتر سایه اصلی که بر سر آن زوال آفتاب برابر برطریقه که ذکر کرده اند پیشینیان

أهل هذا العلم في حزيران على قدمين وأكثر ما تزول عليه

از اهل این علم در حزیران بر دو قدم است و اکثر سایه اصلی که زایل میشود آفتاب برابر

في كانون على ثمانية أقدام وتزول في أيلول على خمسة أقدام

در ماه کانون هشت قدم است و زایل میشود آفتاب در ماه ایلول بر پنج قدم است

وفي تشرين الأول على ستة أقدام وفي تشرين الآخر على

و در تشرین اول بر شش قدم است و در تشرین دوم بر


سبعة أقدام وفي كانون الأول على ثمانية أقدام وذلك
منتهى قصر النهار وطول الليل وهو أكثر ما تزول عليه الشمس
ثم ينقص الظل ويزيد النهار فتزول الشمس في كانون
الآخر على سبعة أقدام وتزول في شباط على ستة أقدام
وتزول في آذار على خمسة أقدام وذلك استواء الليل و
النهار وتزول في نيسان على أربعة أقدام وفي أيار على
ثلاثة أقدام وفي حزيران على قدمين فذلك منتهى طول
النهار وقصر الليل وهو أقل ما تزول الشمس عليه فيكون
النهار خمسة عشر ساعة والليل تسع ساعات وتزول في
تموز على ثلاثة أقدام وفي آب على أربعة أقدام وفي أيلول
على خمسة أقدام وفيه يستوي الليل والنهار وروي عن
سفيان الثوري أنه قال أكثر ما تزول عليه الشمس سبعة
أقدام وأقل ذلك ما تزول على قدم واحد وعن عبد الله
بن مسعود رضه قال كانت صلاتنا الظهر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
في صيف على ثلاثة أقدام إلى خمسة أقدام وفي الشتاء

خمسة أقدام **فصل** وذكر بعضهم صفة أخرى

و ذکر کرده اند بعض ایشان صفت دیگر

فقال تزول الشمس في تسعة عشر يوماً من آذار وظل

پس گفته اند گردیدن آفتاب در نوزده روز از ماه آذار و سایه

الإنسان ثلاثة أقدام وكذلك كل شيء بنصبه تزول

انسان سه قدم ست و همچنین هر چیزی که نصب کنند آنرا گردد

الشمس تزول يومئذ وظل ذلك الشيء ثلاثة أسباعه

آفتاب میگردد آنروز و حال آنکه سایه آن چیز سه حصه از هفت حصه آن چیز ست

ثم ينقص الظل قدماً قدماً حتى ينتهي طول النهار وقصر الليل

پس کوتاه میشود سایه اصلی از روی قدم تا آنکه بنهایت میرسد درازی نهار و کوتاهی لیل

في تسعة عشر من حزيران فتزول الشمس يومئذ وظل

در نوزده روز از حزیران پس برمیگردد آفتاب در آنروز و حال آنکه سایه

الإنسان نصف قدم وذلك أقل ما تزول عليه الشمس ثم

آدمی نیم قدم ست و این کمتر سایه چیست که میگردد برآن آفتاب پس

يزيد الظل فكلما مضت ستة وثلاثون يوماً زاد الظل

زیاده میشود سایه اصلی پس هرگاه بگذرد سی و شش روز زیاده میشود سایه اصلی

قدماً حتى يستوي الليل والنهار في تسعة عشر يوماً من

از روی قدم تا برابر میشود شب و روز در نوزده روز از

أيلول فتزول الشمس يومئذ والظل على ثلاثة أقدام ثم

ایلول پس برمیگردد آفتاب در آنروز و حال آنکه سایه اصلی بر سه قدم ست پس

يزيد الظل فكلما مضى أربعة عشر يوماً زاد الظل قدماً

زیاده میشود سایه پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم

حتى ينتهي طول الليل وقصر النهار وذلك في تسعة عشر

تا آنکه بنهایت میرسد درازی شب و کوتاهی روز و این در نوزده

يوماً من كانون الأول فتزول الشمس يومئذ على سبعة

روز از کانون اول پس برمیگردد آفتاب در آنروز بر هفت

أقدام ونصف قدم وذلك أكثر ما تزول الشمس عليه

قدم و نصف قدم و این اکثر آنچیز ست که برمیگردد آفتاب برآن

ثم كلما مضى أربعة عشر يوماً زاد الظل قدماً حتى ينتهي

پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم تا آنکه بنهایت رسد

الى تسعة عشر يوما من آذار فذلك استواء الليل والنهار

وتزول الشمس على ثلاثة اقدام وذلك دخول الشمس في الصيف

وزيادة الظل ونقصانه الذي ذكرنا في كل ستة و

ثلاثين يوما قدم في الصيف والقيظ وزيادته في كل

اربعة عشر يوما قدم في الربيع والشتاء فصل وقد

ذكر بعض شيوخنا لذلك صفة اخرى وهو ان قال تزول

الشمس في حزيران كله على ثلاثة اقدام والقدم سبع كل

شخص منتصب واول وقت العصر فيه تسعة اقدام و

نصف واول وقت الظهر في تموز كله اربعة اقدام و

اول وقت العصر فيه عشرة اقدام ونصف واول وقت

الظهر في آب كله خمسة اقدام واول وقت العصر فيه

احدى عشر قدما ونصف واول وقت الظهر في ايلول

كله ستة اقدام واول وقت العصر فيه اثنا عشر قدما

ونصف واول وقت الظهر في تشرين الاول كله سبعة

اقدام واول وقت العصر فيه ثلاثة عشر قدما ونصف

وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي تَشْرِيْنَ الْاٰخِرِ كُلِّهٖ ثَمَانِيَةُ اَقْدَامٍ وَ
داول وقت ظهر در تشرين آخر همه هشت قدم ست و
اَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَ
اول وقت عصر در آن چهارده قدم ست و نيم قدم و
اَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُوْنَ الْاَوَّلِ كُلِّهٖ عَشَرَةُ اَقْدَامٍ وَ
اول وقت ظهر در کانون اول همه ده قدم ست و
نِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ سَبْعَةَ عَشَرَ قَدَمًا سَوَاءً
نيم قدم و اول وقت عصر در کانون اول هفده قدم ست برابر
وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُوْنَ الثَّانِي كُلِّهٖ تِسْعَةُ اَقْدَامٍ وَ
و اول وقت ظهر در کانون ثانی همه نه قدم ست و
اَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ خَمْسَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ
اول وقت عصر در آن کانون دوم پانزده قدم ست و اول وقت ظهر
فِي شُبَاطَ كُلِّهٖ سَبْعَةُ اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ
در شباط همه هفت قدم ست و نيم قدم و اول وقت عصر
فِيْهِ اَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي
در شباط چهارده و نيم قدم ست و اول وقت ظهر در
اٰذَارَ كُلِّهٖ سِتَّةُ اَقْدَامٍ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اِثْنَا عَشَرَ
آذار همه شش قدم ست و اول وقت عصر در آذ دوازده
قَدَمًا وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي نَيْسَانَ كُلِّهٖ اَرْبَعَةُ
قدم ست و نيم قدم و اول وقت ظهر در نيسان همه چهار
اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اِحْدٰى عَشَرَ قَدَمًا
قدم ست و نيم و اول وقت عصر در نيسان يازده قدم ست
وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي اَيَّارَ كُلِّهَا ثَلٰثَةُ اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ
و اول وقت ظهر در آيار همه سه قدم ست و نيم قدم
وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ عَشَرَةُ اَقْدَامٍ فَهٰذِهٖ مَقَادِيْرُ مَا
و اول وقت عصر در آيار ده قدم ست پس اين آن مقدارهاے سايه اصلی كه
تَزُوْلُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي شُهُوْرِ السَّنَةِ كُلِّهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ مَا
بزيگردد آفتاب بر آن در ماهہاے همه سال و خدا بيشتر داناتر است آنچيز
لَا نُدْرِكُهٗ اِحْسَاسًا لَا تَنْتَهِيْ نَحْوَهٗ عُلُوْمُنَا فَصْلٌ
كه در نيابيد او را حس هاے ما و نرسد سوے علوم ما



ومعرفة الزوال على هذه الصفات والتحديد ليس هو

بأمر حتم كل هي جهة من جهات الوصول إلى معرفة الزوال

وليس كل أحد يدرك ذلك بل كل من غلب على ظنه ويقينه

زوال الشمس يجب عليه فعل صلاة الظهر وذلك أن الناس

في الأوقات على ثلاثة أضرب من فرضه اليقين وهو من

يعرف الدقائق والساعات وسير الكواكب يستدل بذلك

ليحصل له يقين الوقت ومن فرضه الاجتهاد والتقدير

بالعمل أو تقليد من يعمل وهم الصناع الجهال بالأوقات فإذا

اجتهدوا افتقدوا بأعمالهم مثل الخباز عادته أن يخبز

الجفنتين أو ثلاثا إلى الظهر أو الطحان يطحن القفيز إلى

الظهر استظهر بالتأخير وصلى لأن في يوم الغيم كأن

الوقت يقصر لغيبة الشمس فيفضل الإنسان عن ذراعات

الوقت أو يتشاغل عنه فإن سمع الأذان من عارف بالأوقات

أو من لا يؤذن إلا بإذن عارف الوقت يقوم للصلوة

والثالث من فرضه التحري والتأخير بجهده إلى أن يغلب



على ظنه دخول الوقت وهو المطمور والمحبوس في الأمكنة

التي لا يتوصل إلى معرفة الوقت بدلالة ولا خبر ولا سماع

أذان لقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم

فصل ومعرفة الزوال أمر يدق ويصعب وقد ورد

في الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم سأل جبريل عم أزالت الشمس فقال

لا نعم فقال كيف هذا فقال من قولي لك لا نعم قطعت

الشمس من الفلك خمسين ألف فرسخ فكان النبي صلى الله عليه وسلم

سأله عن زوالها على علم الله تعالى لكن إنك إذا استقبلت

القبلة فكانت الشمس على حاجبك الأيمن في الصيف فقد

زالت بلا شك فصل الظهر فإذا صار ظل كل شيء مثله

فهو وقت العصر فإذا كانت الشمس على حاجبك الأيسر في

الصيف وأنت مستقبل القبلة فاعلم أنها لم تزل بعد

فإذا كانت بين عينيك فهو قيامها واستواؤها في كبد

السماء وقد يجوز أنها قد زالت إذا كان في أول الشتاء

قصر النهار وأما إذا كانت في أول الشتاء على حاجبك


الأيمن يكون قد زالت في جميع الأزمنة لأنه إذا كان

پس باشد تحقیق برگشته است در همه زمانه در تابستان و زمستان چرا که هرگاه باشد

ذلك في الصيف فهو أول وقت الظهر وإن كان في الشتاء

آن آفتاب برابر ابروی راست در تابستان پس آن اول وقت ظهر است و اگر باشد در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وإذا كانت على حاجبك الأيسر فقد

پس آن آخر وقت ظهر است و هرگاه باشد برابر ابروی چپ تو پس تحقیق

يجوز أنها قد زالت لقصر النهار في أول الشتاء ولا يجوز

جایز است که آن آفتاب برگشته باشد از جهت کوتاهی روز در اول زمستان و روا نیست در

أول الصيف لامتداد النهار وطوله وإذا كانت بين عينيك

اول تابستان از جهت درازی روز و وقتی که باشد آفتاب میان دو چشم

في الشتاء فقد زالت بلا شك فإذا صارت إلى حاجبك الأيمن

در زمستان پس برگشته است بی شک پس وقتی که برگردد بسوی ابروی راست تو در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وهذا لأهل إقليم العراق وخراسان

پس آن آخر وقت ظهر است و این حکم از برای اهل عراق و خراسان است

الذين يصلون إلى الركن الأسود وباب البيت من جهة

آنکسانی که میگذارند نماز را بسوی رکن اسود و در خانه کعبه از جانب

الكعبة وأما أهل اليمن والمغرب ومن يليهم فعلى ضد ذلك

کعبه و اما اهل یمن و مغرب و کسیکه متصل ایشان است پس بخلاف این

لأنهم يصلون إلى الركن اليماني ومؤخر الكعبة فلذلك

زیرا که ایشان میگذارند بسوی رکن یمانی و بسوی مؤخر کعبه پس از این جهت

اختلف التقدير فصل فإذا عرفت الزوال وأردت أن

مختلف شده در سایه اندازه زوال پس هرگاه شناختی زوال را و خواستی که

تعرف القبلة فاجعل ظلك على يسارك فإنك تكون حينئذ

شناسی قبله را پس بگردان سایه خود را جانب چپ خویش که تو این هنگام

مستقبل القبلة فاعلم ذلك مختصر بلا تعب وإنما طولت

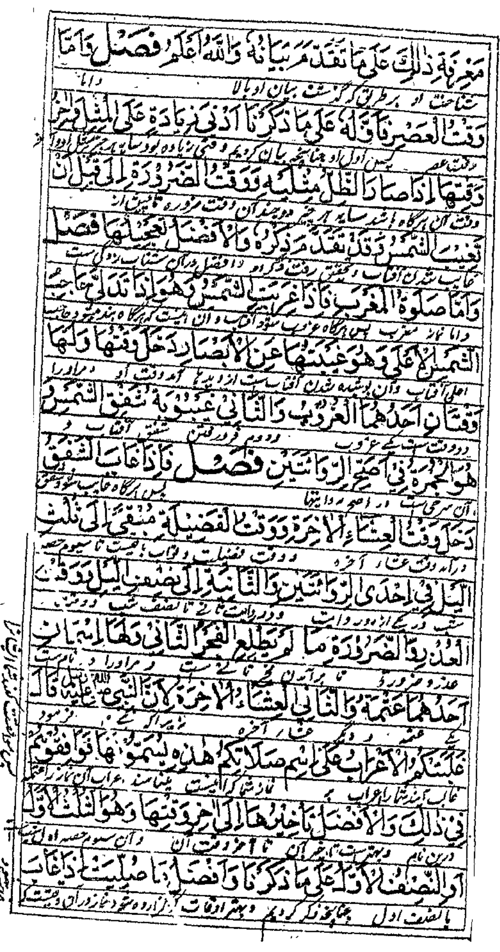
مستقبل قبله باشی پس بدان این مختصر است بی رنج و جز این نیست که دراز

في ذكرها [illegible] لأنه أشكل الأوقات وأدقها وقد

[illegible] ذکر [illegible] زیرا که آن مشکل تر از اوقات و باریک ترین اوقات است

ورد ذكر الأقدام في خبر ابن مسعود والتنبيه على

و وارد شده ذکر قدمها در خبر ابن مسعود [illegible] آگاهی بر



معرفة ذلك على ما تقدم بيانه والله اعلم فصل واما
وقت العصر فاوله على ما ذكرنا ادنى زيادة على المثل او المثلين وآخر
وقتها اذا صار الظل مثليه ووقت الضرورة الى قبل ان
تغيب الشمس وقد تقدم ذكره والافضل تعجيلها فصل
واما صلوة المغرب فاذا غربت الشمس وهو اذا تدلى حاجب
الشمس الاعلى وهو غيبتها عن الابصار دخل وقتها ولها
وقتان احدهما الغروب والثاني غيبوبة شفق الشمس و
هو الحمرة في اصح الروايتين فصل فاذا غاب الشفق
دخل وقت العشاء الآخرة ووقت الفضيلة منتهى الى ثلث
الليل في احدى الروايتين والثانية الى نصف الليل ووقت
العذر والضرورة ما لم يطلع الفجر الثاني ولها اسمان
احدهما عتمة والثاني العشاء الآخرة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال
غلبنكم الاعراب على اسم صلاتكم هذه يسمونها فتوافقهم
في ذلك والافضل تاخيرها الى آخر وقتها وهو ثلث الليل او
الى النصف الاول على ما ذكرنا وافضل ما صليت اذا غاب



البياض المعترض وأظلم مكانه وهو الشفق الثاني فيؤخر
إلى ربع الليل أو الثلث أو النصف كل ذلك ما لم ينم المصلي
قبل أن يصليها فإنه يكره النوم عنها فمن خاف غلبة
النوم فالأفضل أن يصليها ثم ينام ولهذا الأفضل عند
الشافعي رحمه الله أن يصلي في أول الوقت وإنما قلنا الأفضل
تأخيرها لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أعتموا بالعتمة وخرج صلى الله عليه وسلم
ليلة وقد أعتم فقال لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم أن
يصلوها هكذا فالنبي صلى الله عليه وسلم أخرها وحث على تأخيرها فصار
وأما السنن الراتبة مع هذه الصلوات الخمس فثلاث عشرة
ركعة ركعتان قبل صلاة الفجر وركعتان قبل الظهر وركعتان
بعدها وركعتان بعد المغرب وركعتان بعد عشاء الآخرة
ويوتر بثلاث وهو مخير إن شاء صلاها بتسليمة واحدة
كصلاة المغرب وإن شاء فصل بينها فيسلم عن ركعتين
ويوتر بالآخرة وهو الأفضل فيقرأ في الأولى من الثلاث
بعد الفاتحة بسبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية بقل يا أيها


الكافرون وفي الثانية بقل هو الله أحد ويقرء في أول
الركعتين من سنة الفجر بقل يا أيها الكافرون وفي الثانية
بقل هو الله أحد ويستحب فعلهما في منزله ثم يخرج
ويستحب الاشتغال بذكر الله عز وجل وترك الكلام إلا
أن يكون واجبا بعد أن يصليهما حتى يدخل في الفريضة
والقراءة في الركعتين بعد المغرب كالقراءة في ركعتي
الفجر روي عن ابن عمر رض أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
أكثر من عشرين مرة يقرء في الركعتين بعد المغرب قل
يا أيها الكافرون وقل هو الله أحد وروي عن طاوس أنه
كان يقرء في الأولى منها آمن الرسول وفي الثانية قل هو
الله أحد ويستحب تعجيلهما لما روى حذيفة رض عن النبي
صلى الله عليه وسلم أنه قال عجلوا بالركعتين بعد المغرب لترفعهما
الملائكة مع المكتوبة فيستحب تخفيفهما لذلك وفي حديث
آخر قال صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد المغرب قبل أن يتكلم
رفعت صلاته في عليين وقد جاء ما يدل على استحباب



تطويلها وهو ما روي عن ابن عباس رض انه قال كان

دراز کردن قرارت در آن دو رکعت و آن چیزیست که روایت از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود

رسول الله صلى الله عليه يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب

رسول الله ص دراز میکرد قرارت را در دو رکعت بعد مغرب

حتى يتفرق اهل المسجد وروي كذلك عن حذيفة رض انه

تا آنکه پراگنده میشدند اهل مسجد و روایت همچنین از حذیفه رض که

قال اتيت رسول الله صلى الله عليه فصليت معه صلاة المغرب

گفت آمدم رسول الله ص را پس گزاردم با او نماز مغرب را

ثم قام يصلي الى العشاء الآخرة ثم انتقل الى منزله وقد

پس ایستاد پس گزارد تا عشای آخر پس نقل کرد بسوی منزل خود و تحقیق

ورد ايضا ان الاستحباب في فعلهما في المنزل وهو ما

وارد شده است نیز که استحباب در کردن آن هر دو در منزل خود است و آن چیزیست که

روي عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه كان يصلي

روایت از عائشه رض که گفت نبی ص بود که میگزارد

الركعتين اللتين بعد المغرب في بيتها وكذلك عن ام

دو رکعت را که بعد از مغرب است در خانه خود و همچنین از ام

حبيبة رض وروي عن ابن عمر رض قال كان رسول الله صلى الله عليه

حبیبه رض و روایت از ابن عمر رض گفت بود رسول الله ص

لا يصلي الركعتين بعد المغرب الا في بيته وروى سهل

نمیگزارد دو رکعت بعد مغرب را مگر در خانه خود و روایت کرد سهل

بن سعد الساعدي رض قال لقد ادركت زمان عثمان

بن سعد ساعدی رض گفت دریافتم زمانه عثمان را

بن عفان رض وانه ليسلم من المغرب وما ارى رجلا واحدا

رض و او سلام میداد از نماز مغرب و نمیدیدم هیچ کس را

يصليهما يعني الركعتين بعد المغرب في المسجد بل كانوا

که گزارده باشد آن دو رکعت را بعد مغرب در مسجد بلکه بودند

يبتدرون باب المسجد يخرجون فيصلونها في بيوتهم

که جستی میکردند در مسجد پس بیرون می آمدند پس میگزاردند آنها را در خانهای خود

فصل في فضائل الصلوات الخمس روي عن ابي سلمة

در فضایل نماز پنجگانه روایت از ابی سلمه رض


عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أرأيتم لو

از ابی هریره نقل گفت که رسول الله صلعم فرمود آیا دیدید شما اگر باشد

أن نهرا بباب أحدكم يغتسل كل يوم منه خمس مرات هل

نهری بر در خانهٔ یکی که غسل کند هر روز از آن پنج بار آیا

يبقى من درنه شيء قالوا لا قال فذلك مثل الصلوات الخمس

باقی ماند از چرک او چیزی گفتند نه فرمود پس این مثل صلوة خمسه است

يمحو الله تعالى بهن الخطايا وعن أبي ثعلبة القرظي قال

محو میکند خدا تعالی بآن خطاها را و روایت است از ابی ثعلبه القرظی رح گفت

سمعت عمر بن الخطاب رض يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحترقون

شنیدم عمر بن خطاب را رض که میفرمود فرمود رسول الله صلعم میسوزید

فاذا صلوا الصبح غسلت الصلوة ماكان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزارید صبح را میشوید نماز چیزی را که پیش از آن بوده است پستر میسوزید

فاذا صلوا الظهر غسلت الصلوة ماكان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزارید ظهر را میشوید نماز چیزی را که باشد پیش از آن پستر میسوزید

فاذا حضرت صلوة العصر فصلوا غسلت ماكان قبلها

پس هرگاه حاضر شود نماز عصر پس گزارید میشوید نماز چیزی را که بوده است پیشین

حتى ذكر صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس وعن الحارث مولى عثمان

تا آنکه ذکر کرد رسول الله صلعم نماز پنجگانه را و روایت است از حارث مولی عثمان

بن عفان رض قال جلس عثمان بن عفان رض ثم دعا بماء

رض گفت نشست عثمان بن عفان رض پس طلبید آب را

فتوضأ ثم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وضوئي

پس وضو کرد پستر گفت دیدم رسول الله صلعم را که وضو میکرد مانند وضو کردن من

هذا ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى الظهر

که این است پستر گفت کسیکه وضو کرد وضو من که کرده ام پستر ایستاد و گزارد ظهر را

غفر له ما بينها وبين صلاة الظهر ثم صلى المغرب

آمرزیده شود مر او را آنچه در میان آن ظهر و نماز ظهر است پستر گزارد مغرب را

غفر له ما بينها وبين صلاة العصر ثم صلى العشاء الآخرة

آمرزیده شود مر او را آنچه در میان ظهر و میان عصر است پستر گزارد عشاء آخره را

غفر له ما بينها وبين صلاة المغرب ثم لعله يبيت و

آمرزیده شود مر او را آنچه ما بین عشا کین است پستر شاید او خواب کند و

يمر عليه ليلة ثم إذا قام فصلى الصبح غفر له ما بينهما أذن

صلاة عشاء الآخرة فإن الحسنات يذهبن السيئات

قالوا هذه الحسنات فما الباقيات الصالحات قال سبحان

الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة

إلا بالله العلي العظيم وعن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده

رفعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصلوة مرضاة الرب وحب

الملائكة وسنة الأنبياء صلوات الله عليهم ونور المعرفة

وأصل الإيمان وإجابة الدعاء وقبول الأعمال وبركة في

الرزق وراحة الأبدان وسلاح الأعداء وكراهة الشيطان

وشفيع بين صاحبها وبين ملك الموت وسراج في قبره

وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير ومونس وزائر معه في

قبره إلى يوم القيامة فإذا كان يوم القيامة كانت الصلاة

ظلا فوقه وتاجا على رأسه ولباسا على بدنه ونورا يسعى

بين يديه وسترا بينه وبين النار وحجة المؤمنين

بين يدي الرب عز وجل وثقلا في الميزان وجوازا على

الصِّرَاطِ وَمِفْتَاحًا لِلْجَنَّةِ لِأَنَّ الصَّلَاةَ تَسْبِيحٌ وَتَحْمِيدٌ وَ

صراط است و کلید دروازه جنت است زیرا که نماز تسبیح است و ثنا گفتن و

تَقْدِيسٌ وَتَعْظِيمٌ وَقِرَاءَةٌ وَدُعَاءٌ وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ كُلِّهَا

بپاکی منسوب کردن و به بزرگی نسبت کردن و خواندن قرآن و خواستن حاجات است و افضل ترین همه اعمال

الصَّلٰوةُ لِوَقْتِهَا وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نماز است که بر وقت گزارده شود و مرویست از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را

يَقُولُ الصَّلٰوةُ الْخَمْسُ عِمَادُ الدِّينِ لَا يَقْبَلُ اللهُ الْإِيمَانَ إِلَّا بِالصَّلٰوةِ

که میفرمود نماز پنجگانه ستون دین است نمی پذیرد خدای تعالی ایمان را مگر به نماز

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمِ افْتَرَضَ

و مرویست از انس بن مالک رض گفت گفت مردی یا رسول الله چند چیز فرض کرده است

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عِبَادِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ قَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ قَالَ هَلْ

خدای تعالی بر بندگان خود از نماز فرمود ۵ نماز پنجگانه گفت آیا

قَبْلَهُنَّ أَوْ بَعْدَهُنَّ شَيْءٌ قَالَ افْتَرَضَ اللهُ عَلَى عِبَادِهِ صَلَوَاتٍ خَمْسًا

پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی هست گفت ۵ فرض کرده است خدای تعالی بر بندگان خود

قَالَ لَيْسَ قَبْلَهُنَّ أَوْ بَعْدَهُنَّ شَيْءٌ فَحَلَفَ الرَّجُلُ بِاللهِ لَا يَزِيدُ

گفت نیست پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی از نماز پس سوگند کرد بخدای تعالی آن مرد که زیاده نکند

عَلَيْهِنَّ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُنَّ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ صَدَقَ

برایشان و نه کم کند از آن پس فرمود رسول الله صلعم اگر راست گفتی

دَخَلَ الْجَنَّةَ وَعَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

درآمدی در بهشت و مرویست از تمیم داری رض گفت که رسول الله صلعم فرمود

أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ هُوَ كَمَّلَهَا

اول چیزی که حساب کرده شود بآن بنده روز قیامت نماز است پس اگر کامل کرده باشد

كُتِبَتْ لَهُ كَامِلَةً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَكْمَلَهَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمَلٰئِكَةِ انْظُرُوا

نوشته میشود مران نماز را برای او کامل و اگر کامل قدرت نکرد آنرا میفرماید خدا فرشتگان را ببینید

هَلْ تَجِدُونَ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ فَأَكْمِلُوا لَهُ مَا ضَيَّعَ مِنْ ذٰلِكَ

آیا در می یابید بنده مرا از نفل چیزی پس کامل کنید آن نماز را برای او هر چه ضایع کرده از آن

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ حَكِيمٍ الضَّبِّيِّ قَالَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رض إِذَا أَتَيْتَ أَهْلَكَ

و مرویست از انس بن حکیم ضبی گفت گفت ابوهریره رض هرگاه آمدی اهل خود را

فَأَخْبِرْهُمْ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ

پس خبر ده ایشان را که شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود که اول چیزیکه حساب کرده شود

به العبد يوم القيمة صلاته المكتوبة فان اتمها والا انظر

آن بنده روز قیامت نماز فریضه اوست پس اگر کامل کرد آنرا و اگر نه دیده بنگرد

فان كان له تطوع اكملت له الفريضة بها ثم يفعل بسائر

اگر باشد مر او را نفل تا کامل کرده میشود مر او را فریضه بآن پس همچنین کرده میشود همه

الاعمال كذلك وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

اعمال همچنین و در روایت از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

اول ما يحاسب به العبد الصلوة واول ما افترض الله تعالى

اول چیزی که حساب کرده میشود بآن بنده نماز است و اول چیزیکه فرض کرد آنرا خدای تعالی

على هذه الامة الصلوة **فصل** في الخروج الى المسجد وفضل

برین امت نماز است در خروج بسوی مسجد و فضیلت

الجماعة والخشوع في الصلوة عن نافع عن ابن عمر رض قال ان

جماعت و خشوع در نماز روایت از نافع از ابن عمر رض گفت که

رسول الله صلى الله عليه قال ما بين صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرون

رسول الله صلعم فرمود فرق میان نماز جماعت و تنها هفت و بیست

درجة وعن ابي هريرة رض قال ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا

درجه است و در روایت از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هرگاه

توضأ العبد ثم خرج الى المسجد كتب الله عز وجل له بكل

وضو کند بنده پس بیرون آید بسوی مسجد مینویسد خدای تعالی مر او را بهر

خطوة حسنة ومحى عنه سيئة ورفع له درجة وليتبشر

قدم نیکوئی و محو میکند ازو بدی و بر میدارد او را درجه و شاد میشود

الله تعالى كما يتبشر بالغائب الطويل غيبة اذا قدم على

خدای تعالی چنانچه شاد میشود بغایب که تا دیر غایب بوده باشد هرگاه بیاید بر

اهله وعن ابي عثمان النهدي عن سلمان رض قال قال رسول

اهل خود و در روایت از ابی عثمان نهدی از سلمان رض گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه يقول الله عز وجل من توضأ في بيته فاحسن

الله صلعم میفرماید خدای تعالی هرکه وضو کرد در خانه خود پس نیکو کرد

الوضوء ثم زارني في بيت من بيوتي فانا زائر وحق

وضو را پس زیارت کرد مرا در خانه از خانهای من پس آمد مرا زیارت کننده و

على المزور ان يكرم زائره وعن سالم بن عبد الله عن ابيه عن

حق است بر زیارت کرده شده که تکریم کند زیارت کننده خود را و در روایت از سالم بن عبد الله از پدر خود



عمر بن الخطاب رض قال جاء جبريل عليه السلام الى النبي صلى الله عليه

عمر بن خطاب گفت آمد جبرائیل ع بسوی نبی ص

فقال بشر المشائين في ظلم الليل الى المساجد بالنور التام يوم

پس فرمود شادمان سازید روندگان را در سیاهی شب بسوی مسجدها بنور تمام روز

القيمة وعن ابي درداء رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من مشى

قیامت و مروایت از ابی درداء رض از نبی ص که فرمود هر که رود

في ظلم الليل الى المساجد اتاه الله تعالى نورا يوم القيمة

در تاریکی شب بسوی مسجدها بدهد خدا تعالی او را نور روز قیامت

وعن ابي سعيد الخدري رض انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

و مروایت از ابی سعید خدری رض که شنید رسول الله ص که میفرمود

صلوة الجماعة تفضل على صلاة الفذ بخمس وعشرين درجة

نماز جماعت فضیلت دارد بر نماز تنها بیست و پنج درجه

وعن نافع عن ابن عمر رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين

و مروایت از نافع از ابن عمر رض گفت که رسول الله ص فرمود فرق میان

صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرون درجة وعن انس بن

نماز جماعت و تنها هفت و بیست است و مروایت از انس بن

مالك رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان بن مظعون

مالک رض گفت که رسول الله ص فرمود ای عثمان بن مظعون

من صلى الصبح في جماعة كانت له حجة مبرورة وعمرة

هر که گزارد نماز صبح را در جماعت باشد مر او را حج مبرور و عمره

متقبلة يا عثمان من صلى الظهر في جماعة كان له خمس و

قبول کرده شده ای عثمان هر که گزارد ظهر را در جماعت باشد مر او را بیست و

عشرون صلاة كلها مثلها وسبعون درجة في جنات

پنج نماز همه مانند اول که بجماعت گزارد و هفتاد درجه در جنات

الفردوس يا عثمان من صلى العصر في جماعة ثم ذكر الله تعالى

الفردوس ای عثمان هر که گزارد عصر را در جماعت پس یاد کرد خدا تعالی را

حتى تغرب الشمس فكانما اعتق نسمة من ولد اسمعيل مع

تا آنکه فرو رود آفتاب پس گویا که آزاد کرد یک نفس را از اولاد اسمعیل با

كل رجل منهم اثنا عشر الفا يا عثمان من صلى المغرب في

هر مرد از ایشان دوازده هزار ای عثمان هر که گزارد نماز مغرب را در



جماعة كانت له خمس وعشرون صلاة كلها مثلها وسبعون

جماعت باشد مر او را بست و پنج نماز همه مانند اول که جماعت گزارده باشد و هفتاد

درجة في جنات عدن يا عثمان من صلى العشاء الآخرة في

درجه در جنات عدن ای عثمان هر که گزارد عشاء آخر را در

جماعة فكأنما قام ليلة القدر ويستحب للرجل إذا أقبل إلى

جماعت پس گویا ایستاده شب قدر و مستحب است مرد را که هرگاه آید بسوی

المسجد أن يقبل بخوف ووجل وخشوع وخضوع وأن تكون

مسجد اینکه درآید بترس و فروتنی و اینکه باشد

عليه السكينة والوقار وأن يحدث لنفسه ذكرا وزادا غير

بر او آرام و وقار و اینکه درآرد در دل ذکر و زادی غیر

ما كان عليه وفيه قبل ذلك من حالات الدنيا وأشغالها

آنچه بوده است بر وی و در وی پیش از این از حالات دنیا و اشغال آن

وليخرج برغبة ورهبة وذل وتواضع وانكسار من غير

و باید برآید برغبت و ترس و خواری و تواضع و فروتنی از غیر

عجب وتكبر وافتخار ورؤية النفس والخلق وينوي بذلك

عجب و تکبر و افتخار و دیدن نفس و خلق و نیت کند بدین

التوجه إلى الله عز وجل إلى بيت من بيوته التي أذن الله أن

روآوردن بسوی خدای تعالی بسوی خانه از خانهای که اذن کرده است خدا

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال

بلند کرده شود و یاد کرده میشود در آنجا نام او تسبیح گفته شود مر او را در آنجا بامداد و شبانگاه مردان

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ثم إذا أدرك من الصلاة

که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا پس هرچه دریابد از نماز

صلى مع الجماعة وما فاته قضى لما جاء في الحديث عن أبي هريرة

گزارد با جماعت و آنچه فوت کرد او را قضا کند چنانکه آمده است در حدیث از ابوهریره

رضي الله عنه أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه إذا جاء أحدكم وقد انتهى

رضی الله عنه که گفت فرمود رسول الله هرگاه بیاید یکی از شما و حال آنکه برپا کرده شد

الصلوة فليمش على هيئته فليصل ما أدرك وليقض ما سبقه وفي لفظ آخر فليمش وعليه

نماز پس باید که برود بر هیئت خود پس بگزارد آنچه دریابد و قضا کند آنچه پیشی گرفته است و در لفظ دیگر پس برود و بر او باشد

السكينة والوقار وليحذر العجب في المواظبة على العبادات والمداومة عليها لأن ذلك يفسد

آرام و وقار و باید که حذر کند از عجب در مواظبت بر عبادات و مداومت بر آنها زیرا که این فاسد میگرداند

مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُبْعِدُهُ مِنْ قُرْبِهِ وَيُعْمِي عَلَيْهِ حَالَتَهُ

از چشم خدا تیعم ودور میدارد اورا از قرب او وکور میکند براو حالت اورا

وَيُزِيلُ نُورَ بَصِيرَتِهِ وَحَلَاوَةَ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنْ قَبْلُ فِي عِبَادَتِهِ

ودور میکند نور بصیرت او و ازت چیزیکه مییافت از پیش در عبادت خود

وَيُكَدِّرُ صَفَاءَ مَعْرِفَتِهِ وَرُبَّمَا رُدَّ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَقُصِمَ لِأَنَّهُ

وکدر میشود صفای معرفت او ورب اوقات بازگردانیده شود براو عمل او وشکسته میشود

رُوِيَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ عَمَلًا حَتَّى

روایت کرده او تعالی قبول نمیکند از متکبران عملی تا

يَتُوبُوا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ أَحْيَا

آنکه توبه کنند وتحقیق آمده است در حدیث که ابراهیم خلیل الرحمن زنده داشت

لَيْلَةً فَلَمَّا أَصْبَحَ أَعْجَبَ بِقِيَامِ لَيْلِهِ فَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ رَبُّ

شبی را پس هرگاه صبح کرد عجب کرد بقیام شب خود پس فرمود بهترین پروردگاران

إِبْرٰهِيمَ وَنِعْمَ الْعَبْدُ إِبْرٰهِيمُ فَلَمَّا كَانَ غَدَاؤُهُ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا

ابراهیم ست وبهترین بندگان ابراهیم ست پس هرگاه شد چاشتگاه او نه یافت هیچ یکی را

يَأْكُلُ مَعَهُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ غَيْرُهُ فَأَخْرَجَ

که خورد با او و بود ع که دوست میداشت که بخورد با او غیر او پس برآورد

طَعَامَهُ إِلَى الطَّرِيقِ لِيَمُرَّ بِهِ مَارٌّ فَيَأْكُلَ مَعَهُ فَنَزَلَ مَلَكَانِ مِنَ

طعام را در راه تا گذرد بآن گذرنده پس بخورد با او پس فرود آمدند دو فرشته از

السَّمَاءِ فَأَقْبَلَا نَحْوَهُ فَدَعَاهُمَا إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَدَاءِ

آسمان پس آمدند بسوی او پس طلب کرد ایشان را ابراهیم ع بسوی غذا

فَأَجَابَاهُ فَقَالَ لَهُمَا تَقَدَّمَا بِنَا إِلَى هٰذِهِ الرَّوْضَةِ فَإِنَّ فِيهَا

پس قبول کردند ایشان آنرا پس گفت ایشان را بیائید با ما بسوی این روضه پس در این

عَيْنًا وَفِيهَا مَاءٌ فَنَتَغَدَّى عِنْدَهَا فَتَقَدَّمُوا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا

چشمه ایست ودرین آبیست پس غذا خوریم نزدیک او پس آمدند بسوی روضه پس ناگاه

الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَلَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَى إِبْرٰهِيمَ

چشمه تحقیق فرو رفته بود ونبود در او آب پس سخت شد این برابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ إِذْ لَمْ يَرَ عَيْنَ مَاءٍ فَقَالَا لَهُ يَا

ع وحیا کرد از آنچه گفته بود هرگاه که ندید چشمه آب پس گفتند براو ای

إِبْرٰهِيمُ فَادْعُ رَبَّكَ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِيدَ الْمَاءَ فِي الْعَيْنِ فَدَعَا اللّٰهَ

ابراهیم پس دعا کن پروردگار خود را وبخواه از او که بازگرداند آب را در چشمه پس دعا کرد خدا را

عَزَّ وَجَلَّ فَلَمْ يَرُدَّ شَيْئًا فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمَا ادْعُوا

ابراهیم پس باز نیامد چیزی پس گران آمد این بر ابراهیم ع پس گفت ایشان را دعا کنید

اللّٰهَ فَدَعَا أَحَدُهُمَا فَرَجَعَ الْمَاءُ فِي الْعَيْنِ ثُمَّ دَعَا الْآخَرُ فَأَقْبَلَتِ

خدا تعالی را پس دعا کرد یکی از ایشان پس باز آمد آب در چشمه پس دعا کرد دیگر پس پیش آمد

الْعَيْنُ فَأَخْبَرَاهُ أَنَّهُمَا مَلَكَانِ وَأَنَّ إِجَابَتَهُ بِقِيَامِ لَيْلَةٍ رَدَّ

چشمه پس خبر داد او را که ایشان فرشتگانند و تحقیق جواب او بقیام شب باز کرده بود

دُعَاءَهُ عَلَيْهِ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ فَإِذَا كَانَ هٰذَا فِعْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ

دعای او را بر او پس قبول کرده نشد او را پس هرگاه باشد این کرد پروردگار

بِخَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ فَكَيْفَ فِعْلُهُ بِغَيْرِهِ بَلْ يَعْتَقِدُ الْعَبْدُ أَنَّ جَمِيعَ

بخلیل خود ابراهیم ع پس چگونه کرده باشد بغیر او بلکه در دل دارد بنده که همه

مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الطَّاعَةِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَيْهَا تَوْفِيقٌ مِنَ اللّٰهِ وَ

آنچه در وست از طاعت و شتافتن بسوی او توفیق ست از خدا تعالی و

نِعْمَةٌ وَفَضْلٌ وَرَحْمَةٌ وَمِنَّةٌ فَلْيَقُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ

نعمت ست و فضل و رحمت و منت پس باید که بایستد پیش پروردگار عز و جل

خَاضِعًا ذَلِيلًا كَأَنَّهُ يُشَاهِدُهُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُعْبُدِ

فروتن و خوار گویا که می بیند او را چنانچه فرموده پیغمبر ع عبادت کن

اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَقَدْ وَرَدَ

پروردگار گویا که می بینی او را اگر نمی بینی تو او را پس او می بیند ترا و تحقیق وارد

أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا

که الله تعالی وحی فرستاد بسوی عیسی ع هرگاه بایستی

بَيْنَ يَدَيَّ فَقُمْ مَقَامَ الْخَائِفِ الذَّلِيلِ الذَّامِّ لِنَفْسِهِ فَا

پیش من پس بایست بجای ترسنده خوار نکوهنده نفس خود را پس بدرستی

أَوْلَى بِالذَّمِّ وَإِذَا دَعَوْتَنِي فَادْعُنِي وَأَعْضَاؤُكَ تَنْتَفِضُ

بهتر ست بنکوهش پس هرگاه دعا کنی مرا پس دعا کن مرا که اعضای تو از هم جدا شود

كَذٰلِكَ رُوِيَ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَوْحَى مِثْلَ ذٰلِكَ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ

همچنین روایت ست که الله تعالی وحی فرستاد همچنین بسوی موسی ع

وَرُوِيَ أَنَّ ابْنَ سِيرِينَ رض كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ذَهَبَ دَمُ

و روایت ست که ابن سیرین رض بود هرگاه می ایستاد بسوی نماز میرفت خون

وَجْهِهِ خَوْفًا مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَقًا مِنْهُ وَكَانَ مُسْلِمُ بْنُ

روی او از جهت ترس خدا تعالی و از بیم از و و بود مسلم بن



يسارٍ رح إذا دخل في الصلوة لم يسمع حسًّا من صوتٍ ولا
يسار رح وقتیکه در آمد در نماز نمی شنید آواز را نه چیزی
غيره اشتغالًا بالصلوة وخوفًا من الله عز وجل وقال عامر
دیگر را از جهت اشتغال خود بنماز و خوف از خدا تعالی و گفت عامر
بن عبد قيس لأن تختلف الخناجر بين كتفي أحب إلي من
بن عبد قیس هر آینه زدن خنجرها میان هر دو بازوی من دوست تر است مرا از
أن أتفكر في شيءٍ من أمر الدنيا وأنا في الصلاة وقال سعد
آنکه فکر کردن در چیزی از کار دنیا درحالیکه در نماز باشم و گفت سعد
بن معاذ رض ما صليت صلاةً قط فحدثت نفسي فيها
بن معاذ رض نگذاردم نماز را هرگز پس سخن کردم نفس خود در آن نماز
بشيءٍ من أمر الدنيا حتى أنصرفت وقال مجاهد كان ابن
بچیزی از امر دنیا تا آنکه بر گشتم و گفت مجاهد بود ابن
الزبير رض إذا قام في الصلوة كأنه عودٌ من الخشوع وكان رض
زبیر رض هرگاه که ایستاد در نماز گویا چوب است هیچ حرکت ندارد از جهت ترس از خدا و بود
إذا قام يصلي كأنما يطلع في جهنم وكان عتبة الغلام
هرگاه که ایستاد برای نماز گویا دیده ورست میکند در دوزخ را و بود عتبه غلام
رحمه الله إذا قام في الصلوة في الشتاء يتصبب العرق منه
رحمة الله علیه هرگاه که ایستاد در نماز در موسم سرما میریخت از و عرق
فسألوه في ذلك فقال حياءً من الله عز وجل وكان مسلم
پس پرسیدند او را در این پس گفت از جهت حیا از خدا تعالی و بود مسلم
بن يسار رحمه الله يصلي فوقع الحريق في داره وهو في بيت
بن یسار رح که نماز میگزارد پس افتاد آتش در سرای او و او در خانه بود
منها ففزع أهل البصرة حتى خرجوا فأطفؤه فما علم مسلم
از آن پس فریاد کردند اهل بصره تا آنکه بر آمدند و کشتند آتش را پس ندانست مسلم
إلا بعد ما أطفؤها وقيل إنه أيضًا كان يصلي في الجامع
مگر پس از آنکه کشتند آنرا و گفته شد که نیز بود مسلم که نماز میگزارد در جامع
فسقطت سارية إلى جنبه ففزع منها أهل السوق وهو
پس افتاد ستونی بسوی پهلوی او پس فریاد کردند از آن اهل بازار و آن
لم يعلم بها وعن عمار بن زبير رحمه الله أنه كان يصلي
ندانسته بافت آنرا و روایت از عمار بن زبیر رح که او بود که نماز میگزارد



ونعله بين يديه وكان شسع نعله جديدا فالتفت الى

و نعلها در پیش او بود و دوال نعل او نو بس التفات کرد بسوی

شسع فلما فرغ من صلاته رمى بنعله ولم يلبس بعد ذلك

دوال پس هرگاه فارغ شد از نماز انداخت نعل را و نپوشید پس از آن

نعلا حتى مات وحكي عن الربيع بن خثيم انه كان يصلي

نعل را تا آنکه مرد و حکایت است از ربیع بن خثیم که بود که میگزارد

تطوعا وبين يديه فرس له يساوي عشرين الف درهم

نفل را و پیش او اسپی بود مر او را برابر بود بیست هزار درهم

فجاء لص فحله وذهب به فجاء الناس من الغداة يعزونه

پس آمد دزد و گشاد او را و برد آنرا پس آمدند مردم از صباح تعزیت میکردند او را

فقال اما اني كنت اراه حين يحله ولكن كنت في شيء احب

پس گفت آگاه باشید که من بودم که میدیدم آنرا وقتیکه میگشاد او را ولیکن بودم در چیزی

الي منه فلما كان في بعض النهار اذا الفرس قد اقبل حتى

مرا از اسپ پس هرگاه گذشت پاره از روز پس ناگاه آمد اسپ تا آنکه

قام بين يديه وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى في شملة

ایستاد پیش او و مرویست از نبی صلعم که نماز گزارد در گلیم

سوداء فيها خيط احمر فلما سلم قال ان هذا الخيط

سیاه که در وی رشته سرخ بود پس هرگاه سلام داد فرمود این رشته

الهاني عن صلاتي وقد وصف الله تعالى الخاشعين في الصلاة

غافل گردانید مرا از نماز من و تحقیق وصف کرده است خدا خشوع کنندگان را در نماز

في قوله تعالى الذين هم في صلاتهم خاشعون قال الزهري

در قول خود که آنانکه ایشان در نماز خود خشوع کننده اند گفت زهری

هو سكون المرء في صلاته قيل هو الذي لا يعلم من عن

آن سکون مردست در نماز خود گفته شده که خشوع آنست که نداند که کیست از

يمينه وشماله في الصلوة لاشتغاله بالصلوة ولهذا قال

یمین او و یسار او در نماز از جهت اشتغال او در نماز و ازین جهت فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم ان في الصلاة شغلا فصل في المحافظة

نبی صلعم که در نماز مشغولیست از هرچه سوای حق است در محافظت کردن

عليها وما ورد من العقوبة على من ضيعها روى الاعمش

بر نماز و هرچه وارد شده از عقوبت بر کسیکه ضایع کرد آنرا روایت کرد اعمش

عن شقيق بن سلمة عن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

از شقیق از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود علیه السلام

اذا صلى العبد في اول الوقت صعدت الى السماء ولها نور

وقتیکه میگذارد بنده نماز در اول وقت بالا میرود تا آسمان وحال آنکه او راست روشنی

حتى تنتهي الى العرش تستغفر لصاحبها الى يوم القيمة و

تا آنکه میرسد بعرش طلب آمرزش میکند مر صاحب خود را تا روز قیامت و

تقول حفظك الله كما حفظتني واذا صلى العبد في غير وقتها

میگوید نگاه دارد ترا خدا تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا و وقتیکه میگذارد نماز را بنده در غیر وقتش

صعدت الى السماء لا نور لها فتنتهي الى السماء فتلف

بالا میرود بسوی آسمان نیست نور مر او را پس میرسد با آسمان پس پیچیده میشود

كما يلف الثوب او الخرقة فيضرب بها وجهه ثم تقول

چنانچه پیچیده میشود جامه یا کهنه را پس زده میشود آن نماز بروی او و میگوید

ضيعك الله كما ضيعتني وفي حديث عبادة بن الصامت رض

ضایع کند ترا خدا تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا و در روایت در حدیث عباده رضی الله عنه

قال ان النبي صلى الله عليه قال من توضأ فابلغ الوضوء ثم قام الى

گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام گفت کسیکه وضو کرد پس نیکو کرد وضو را پس ایستاد

الصلوة فاتم ركوعها وسجودها والقراءة فيها قالت الصلوة

بنماز پس تمام کرد رکوع و سجود و قراءت را در آن نماز گوید نماز

حفظك الله كما حفظتني ثم صعد بها الى السماء ولها

نگهدارد ترا خدا تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا پس بالا برده میشود آن نماز تا آنکه رسد بسوی آسمان وحال آنکه

ضوء ونور ففتحت لها ابواب السماء حتى تنتهي الى الله

او را نور است پس گشاده شود درهای آسمان تا آنکه برسد بسوی حق تعالی

فتشفع لصاحبها واذا ضيع ركوعها وسجودها والقراءة

پس شفاعت کند مر صاحب خود را و وقتیکه ضایع کرد رکوع و سجود و قراءت را

فيها قالت الصلوة ضيعك الله كما ضيعتني ثم صعد بها

در آن نماز گوید نماز ضایع کند ترا خدا تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا پس بالا برده شود

ولها ظلمة حتى تنتهي الى السماء فتغلق ابواب السماء دونها

و او را حال آنکه او را تاریکیست تا آنکه رسد باسمان پس بسته شود درهای آسمان پیش آن نماز

ثم تلف كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها

پس پیچیده شود چنانچه پیچیده میشود جامه کهنه پس زده شود آن نماز بروی صاحب او

وعن ابن مسعود رض قال سألت رسول الله صلى الله عليه اي الاعمال

وروایت از ابن مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم رسول خدا را علیه السلام کدامی عمل

افضل قال الصلوت لوقتهن وبر الوالدين والجهاد في

بهتر است فرمود ادا کردن نماز در وقتهای ایشان و نیکی کردن با مادر و پدر و جهاد کردن با کفار

سبيل الله عز وجل عن ابرهيم بن ابي محذورة المؤذن عن

در راه خدا تعالی وروایت از ابراهیم بن ابی محذوره موذن از

ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اول الوقت رضوان

پدر خود از جد خود رض گفت فرمود پیغامبر علیه السلام ادا نماز در اول وقت موجب

الله واوسط الوقت رحمة الله واخر الوقت عفو الله تعالى

رضا حق است و در میانه وقت موجب رحمت خدا است و در آخر وقت موجب عفو تعالی است

قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

فرمود حق تعالی پس هلاکت است مر این نمازیان که ایشان از نماز خویش غافل اند

قال ابن عباس رض والله ما تركوها ولكن اخروها عن اوقاتها

گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیت سوگند است بخدا ترک نکرده اند آن نمازیان نماز را

وقال سعد رض سألت النبي صلى الله عليه عن قوله عز وجل الذين

و گفت سعد رضی الله عنه پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از قول خدا تعالی الذین

هم عن صلاتهم ساهون قال صلى الله عليه هم الذين يؤخرون

هم عن صلاتهم ساهون پس فرمود پیغامبر علیه السلام ایشان آن کسانی اند که تاخیر

الصلوة عن وقتها عن البراء بن عازب رض في قوله تعالى

میکنند نماز را از وقت خویش وروایت از برا در تفسیر قول خدا تعالی

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا

اضاعوا الصلوة الخ یعنی ضایع کردند ایشان نماز را و پیروی کردند شهوتها را پس سرانجام خواهند دید

قال هو واد في جهنم وقال ابن عباس رض لا يدخله الا من

گفت پیغامبر علیه السلام غی وادیست در دوزخ و گفت ابن عباس رض نمی در آید آن وادی را مگر کسی که

اضاع اوقات صلاته وروي عن عبد الله بن عمرو بن

ضایع کرده باشد وقتهای نماز را وروایت از عبد الله

العاص رض عن رسول الله صلى الله عليه انه ذكر الصلاة يوما

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی که یاد کرد نماز را روزی

فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

پس فرمود علیه السلام کسیکه محافظت کند او را باشد آن نماز مر او را روشنائی و دلیل و رهائی در روز قیامت

يوم القيمة ومن لم يحافظ عليها لم تكن له نورا ولا برهانا

و دلیل و روشنی بر ایمان و رستگاری از عذاب در روز قیامت و کسیکه محافظت نکرد بر وی نباشد او را روشنائی و نه حجت

ولا نجاة من النار وكان يوم القيمة مع قارون وفرعون

و نه رستگاری از آتش و باشد روز قیامت با قارون و فرعون و

وهامان وابي بن خلف وعن الحارث عن امير المؤمنين

و هامان و ابی بن خلف یعنی با کافران محشور این حدیث محمول است بر وقتیکه عدم محافظت از جهت استخفاف و عدم مبالات باشد و مرویست

علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه انه قال من تهاون بصلاته

از امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر که فرمود کسیکه سستی کند نماز

فان الله عز وجل يعاقبه بخمس عشرة عقوبة ست منها

خود پس بدرستیکه حقتعالی عذاب کند او را به پانزده عقوبت شش از آنها

قبل الموت وثلاث عند الموت وثلاث في القبر وثلاث

پیش از مرگ باشد و سه نزدیک موت و سه در گور و سه

عند خروجه من القبر فاما الست قبل الموت فاولها انه

در وقت برآمدن از گور اما شش عقوبت که پیش از موت اند پس اول آنها آنست

يرفع عنه اسم الصالحين والثانية ترفع عنه بركة الحيوة

که برداشته میشود از وی نام صالحان را و دوم آنکه دور کرده میشود از وی برکت زندگانی

والثالث ترفع عنه بركة الرزق والرابعة لا يقبل

چون برکت زندگانی آنست که خدا اندک روز حیات او را ابرو گرداند و سیوم آنکه برداشته میشود از وی برکت روزی و چهارم آنکه

منه شيء من اعمال الخير حتى يكمل صلاته والخامسة لا يستجاب

از وی چیزی از عمل نیکو تا آنکه تمام و کمال ادا کند نماز خویش را و پنجم آنکه مستجاب نمیشود

دعاؤه والسادسة لا يجعل له في دعاء الصالحين نصيبا

دعای او و ششم آنکه گردانیده نمیشود او را در دعای صالحان حصه

واما الثلاث التي عند الموت فاولها يموت عطشانا ولو

و اما سه عقوبت که در وقت موت اند پس اول آنها آنست که بمیرد تشنه و اگر

صبت في حلقه سبعة ابحر ما روي والثانية انه يموت بغتة

ریخته شود در گلوی او هفت دریا هرگز سیر نمیشود و دوم آنکه بمیرد ناگهان بی

والثالثة انه اثقل بعد بدل الدنيا وخشبها واحجارها على

و سیوم آنکه گران کرده شود بار دنیا و چوبها و سنگها آن بر

رقبته وكتفه واما الثلاث التي في القبر فتضيق عليه قبره

گردن او و دوش او باشد و اما سه عقوبتی که در گور اند پس آن تنگ کرده میشود گور او را



والثانية يظلم عليه القبر والثالثة يصير عيناً بالقول د

أما الثلاث التي عند خروجه من القبر فلما يلقى الله عز

وجل وهو عليه غضبان والثانية يكون حسابه شديدا

والثالثة رجوعه من بين يدي الله عز وجل إلى النار إلا أن

يعفو الله عنه **فصل** الصلاة خطرها عظيم وأمرها

جسيم وبالصلاة أمر الله تبارك وتعالى رسوله محمدا صلى الله عليه وسلم

وأول ما أوحى الله بالنبوة ثم بالصلاة قبل كل عمل وقبل

كل فريضة في آيات كثيرة منها قوله تعالى اتل ما أوحي إليك

من الكتاب وأقم الصلوة وقال عز وجل إن الصلوة تنهى

عن الفحشاء والمنكر وقال جل وعلا وأمر أهلك بالصلوة

واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك وخاطب جميع

المؤمنين فأمرهم بالاستعانة على طاعته كلها بالصبر

والصلوة فقال يا أيها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و

الصلوة إن الله مع الصابرين وقال تعالى وأوحينا إليهم

فعل الخيرات وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة وذكر الخيرات

كلها جملة وهي جميع الطاعات مع اجتناب جميع المعاصي

وأفرد الصلوة بالذكر وأوصاهم بها خاصة وبالصلوة

أوصى النبي صلى الله عليه وسلم أمته عند خروجه من الدنيا فقال الله

الله الله في الصلوة وفيما ملكت أيمانكم فهي آخر وصيته

صلى الله عليه وسلم وجاء في الحديث أنها آخر وصية كل نبي لأمته

وآخر عهده إليهم عند خروجه من الدنيا فالصلاة أول

فريضة فرضت عليه صلى الله عليه وسلم وعلى أمته وهي آخر ما أوصى

به أمته وآخر ما يذهب به الإسلام وأول ما يسأل العبد

عنه من عمله يوم القيمة وهي عمود الإسلام وليس بعد

ذهابها دين ولا إسلام وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

أنه قال أول ما تفقدون من دينكم الأمانة وآخر ما

تفقدون منه الصلوة وليصلين أقوام لا خلاق لهم

فتارك الصلوة يكفر عندنا ما منا أحمد رحمه الله إذا تركها

جاحداً لوجوبها وحقيقته لا خلاف في مذهبه وأما

إن تركها تهاوناً وكسلاً مع اعتقاد وجوبها دعي



لم يفعلها فإن لم يفعلها حتى تضايق الوقت الذي يليها
كفر وقتل بالسيف لكفره بعد أن يستتاب ثلاثة أيام
كالمرتد في الحالتين ويكون ماله فيئا يوضع في بيت مال
المسلمين ولا يصلى عليه ولا يدفن في مقابر المسلمين وعنه
لا يجب قتله في التهاون حتى يترك ثلث صلوات ويتضايق
وقت الرابعة ويقتل حدا كالزاني المحصن وحكمه حكم
أموات المسلمين يرث ماله ورثته من المسلمين وقال الإمام
أبو حنيفة لا يقتل ولكن يحبس حتى يصلي فيتوب أو
يموت في الحبس وقال الإمام الشافعي رض يقتل بالسيف
حدا ولا يكفر والدليل على كفره ما ذكرنا فيما تقدم من
الآيات والأخبار ونزيد عليها بما روي عن جابر بن عبد
الله رضي الله عنهما قال إن رسول الله صلى الله عليه قال ما بين الرجل
وبين الكفر والشرك إلا ترك الصلاة وروي عن عبد الله
بن زيد عن أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيننا وبينهم
ترك الصلاة فمن تركها فقد كفر وروي عن جعفر بن محمد عن



أبيه رضي الله عنه قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أبصر رجلاً ينقر في
از پدر خود رضه گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام دید مردی را که نول میزند در
صلوته كما ينقر الغراب فقال لو مات هذا مات على غير
نماز خود همچو نول زدن و دانه چیدن زاغ پس گفت اگر بمیرد این شخص بمیرد بر غیر
دين محمد صلى الله عليه وسلم وعن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري
دین محمد علیه السلام مرویست از عطیه عوفی از ابی سعید خدری
رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا ترك الرجل صلاته متعمداً
گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه ترک کند مردی نماز خود را دانسته
كتب اسمه على باب النار فيمن يدخلها وعن أنس بن مالك رضي
نوشته میشود نام او بر در دوزخ در گروه آنکه درآیند دران و مرویست از انس رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا من نام عن صلاة العتمة
گفت فرمود پیغامبر علیه السلام آگاه باشید کسیکه خواب کرد از نماز خفتن
ولم يصلها تقول له الملائكة لا نامت عينك ولا قرت
پس نگذارد او را میگویند فرشته او را خواب مکنند در چشم تو و نه روشن باد
حبسك الله بين الجنة والنار كما حبستنا فصل
بند کند خدا تعالی درمیان بهشت و دوزخ چنانچه بند کردی تو مرا
مروي عن الحسن البصري رح أنه قال كان العلماء من
مرویست از حسن بصری رح بدرستیکه او گفت بوده اند علما از
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون خمس وأربعون خصلة
اصحاب پیغامبر علیه السلام میگفتند چهل و پنج خصلت اند
مكروهة منهي منها في صلاة الفريضة وهي التنحنح عمداً
مکروه و نهی کرده شده است از آنها در نماز فرض ۲ و آن خصلتها تنحنح کردن است
والتشاغل عمداً والتعاطس عمداً وارتفاع الرأس إلى السماء
و عطسه زدن دانسته و بلند کردن سر را بسوی آسمان
لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقلب بصره في السماء فنزلت
از جهت حدیثی که مرویست بدرستیکه پیغامبر علیه السلام بود که میگردانید چشم خود را در جانب آسمان پس فرود آمد
والذين هم في صلاتهم خاشعون فطأطأ رسول الله صلى الله عليه وسلم
آیت والذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی آنچنان رستگار شدند آن کسانیکه در نماز خود فروتنی دارند پس فرود کرد پیغامبر
رأسه فكانوا يستحبون للرجل أن لا يجاوز بصره مصلاه
سر خود را پس بوده اند دوست میداشتند مرد را اینکه در نگذارد چشم خود را از جای نماز خود



ومنها الصاق الحنك بالصدر وفي الثوب والتمطي و

تفقير الصعداء وتغميض العينين والالتفات في الصلاة

لما روي عقبة بن عامر في قوله تعالى الذين هم على صلاتهم

دائمون قال اذا صلوا لم يلتفتوا يمينا ولا شمالا وقالت عائشة

سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن التفات الرجل في صلاته فقال

انما هي لخلسة يختلسها الشيطان من صلاة العبد

وقيل جاء طلحة يعني ابن مصرف الى عبد الجبار ابن وائل وهو

في القوم نسارة ثم انصرف فقال عبد الجبار اتدرون ما قال

قال لي ابي انك امرؤ تلتفت وانت تصلي وقد جاء في الحديث

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا افتتح الصلوة استقبله الله

بوجهه فلا يصرفه حتى يكون العبد هو الذي ينصرف او

يلتفت يمينا وشمالا وفي حديث آخر ان العبد ما دام

في صلاته فله ثلاث خصال البر ينثر عليه من عنان

السماء الى مفرق رأسه وملائكة يحفون من لدن قدميه

الى عنان السماء وينادي مناد لو يعلم المصلي من يناجي


تا آنکه مسح کردن بزبان در لب خود را و مزه گرفتن ۱۲ ت

ما انفتل اي التفت وانصرف فالالتفات مكروه جدا و
قد قيل انه يقطع الصلوة وفيه استخفاف بحرمة الصلوة
وادابها ومن ذلك الاقعاء في القعود فيها والرد على
الامام وافتراش الذراعين في السجود ووضع الصدر على
الفخذين في السجود وضم الابطين الى الجنبين في السجود
بل يفرق بينهما ولا يلصقهما لانه مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه كان اذا سجد لو مرت بهمة تحت ذراعيه لنفذت
وذلك لشدة مبالغته في دفع مرفقيه عن ضبعيه وفي
حديث اخر كان رسول الله صلى الله عليه اذا سجد يجافي بين
ضبعيه ومن ذلك تفريق الاصابع في السجود بل يضمها
ووضع اليدين دون الركبتين في الركوع ووضع القدمين
احديهما على الاخرى وتعليقهما من الارض والسدل على
الازار والسراويل والتخلل واستراط الطعام مقدار
الحبة والحبتين والقلراة يرده بلع والنفث باللسان والنفخ في
السجود وتسوية الحصا والشيء عرضا ودفع الصوت على جليسك في التهجد



وتعرفهم من عن يمينك ومن عن شمالك والإيماء والإشارة وبلع

الحصاة أو ما يخرج من الحلوق والاستعال والتمخط والتبزق والنظر في

الثياب ومسح التراب عن الجبهة قبل أن ينصرف وتسوية الحصا إلا من

مرة واحدة ونفض موضع السجود والدعاء بعد التشهد إذا كنت إماما و

القعود في المحراب بعد التسليم حتى يتحرك من مكانه إلى يساره والعقد باليد

بالأصابع في الصلاة والعبث باللحية والثوب فيها لما روي عن النبي

صلى الله عليه أنه قال لا ينظر الله إلى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه

وأبصر صلى الله عليه رجلا يعبث بلحيته فقال لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه

ونظر الحسن رحمه الله إلى رجل يعبث بالحصا وهو يقول اللهم زوجني من حور

العين فقال بئس الخاطب أنت تخطب وأنت تعبث وقال عبد الرحمن بن

عبد الله أنه قال لينتهين أقوام يرفعون أبصارهم يعني في الصلاة

وقال الأوزاعي يكون الرجلان في الصلاة وبين أحدهما وبين الآخر كما

بين السماء والأرض هذا مقبل على الله تعالى بقلبه وهذا لاه وساه وقد

صح الخبر عنه صلى الله عليه قال للمصلي من له من صلاته نصفها أو ذكر إلى

عشرها يعني بذلك ما عقل منها وحضر قلبه فيها وفي حديث آخر أنه

قال صلى الله عليه وسلم للمصلي اربعمائة صلاة وللمصلي مائتي صلاة وللمصلي مائة

فرمود ... مصلي را چهارصد نماز است و مصلي را دويست نماز است و مصلي را صد

وخمسين صلاة وللمصلي سبعين صلاة وصلاة بخمسين صلاة

و پنجاه نماز است و مصلي را هفتاد نماز است و نماز است به پنجاه نماز است

وصلاة بسبع وعشرين صلاة وصلاة بعشر صلوات وصلاة

و نماز است به بيست و هفت نماز است و نماز است به ده نماز است و نماز است

بصلاة واحدة فالذي يكتب له اربعمائة صلاة فهو الذي يصلي بمكة

بيك نماز است پس كسيكه نوشته ميشود او را چهارصد نماز پس آن كسي است كه ميگزارد

في البيت الحرام مع الامام في الجماعة بعد ان لا تفوته التكبيرة الاولى و

در بيت الحرام با امام بجماعت بعد از آنكه فوت نشود او را تكبير اول و

الذي يكتب له مائتي صلاة فهو الامام الذي يؤم بالناس بعد ان يعرف

كسيكه نوشته ميشود او را دويست نماز پس آن امام است كه امام ميشود مردم را پس از شناختن

احكام الصلوة والذي يكتب له مائة وخمسون صلاة فهو المؤذن

احكام نماز و كسيكه نوشته ميشود او را يكصد و پنجاه نماز پس آن مؤذن است

والذي له سبعون صلاة فهو الذي يستاك ويسبغ وضوءه ويصلي في

و كسيكه او را هفتاد نماز پس آن كسي است كه مسواك ميكند تمام ميكند وضو خود را و ميگزارد

الجامع في الجماعة والذي يكتب له خمسون صلاة فهو الرجل الذي يصلي

در مسجد جامع بجماعت و كسيكه نوشته ميشود او را پنجاه نماز پس آن مرد است كه ميگزارد

في الجامع مع الامام في الجماعة ويكون قد فاته تكبيرة الاحرام والذي

در جامع مسجد با امام در جماعت و باشد كه فوت شده باشد او را تكبير اول و كسيكه

يكتب له سبع وعشرون صلوة فهو الرجل الذي يسبغ وضوءه ويصلي في

نوشته ميشود او را بيست و هفت نماز پس آن كسي است كه تمام كند وضو خود را و نماز گزارد در

المسجد في الجماعة ولا تفوته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له عشر صلوات

مسجد بجماعت و فوت نشود او را تكبير اولى و كسيكه نوشته ميشود او را ده نماز

فهو الرجل الذي يلحق الجماعة وقد فاته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له

پس آن كسي است كه لاحق شود جماعت را و فوت شده باشد او را تكبير اولى و كسيكه نوشته

صلاة واحدة فهو الذي يصلي وحده في غير جماعة والذي لا صلاة له

يك نماز پس آن كسي است كه گزارد تنها بغير جماعت و كسيكه نيست نماز او را

هو الذي يصلي وينقر كنقر الديك ولا يتم ركوعها وسجودها وهو الذي

كسي است كه نماز گزارد و منقار زند مانند نقر خروس و تمام نكند ركوع و سجود را و آن كسي است



تطوى صلاته كالثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها ويقال له لا

حفظك الله كما لم تحفظ صلاتك فصل وينبغي لكل مصلٍّ ان

يقدم النية لصلاته ويمثل الكعبة البيت الحرام امامه وتنصب عينيه

على ما تقدم بيانه في اول الكتاب ويتيقن قيامه بين يدي الله تعالى

ولا يشك انه بعين الله منتصب حيث يراه لقوله تعالى والذي يراك حين

تقوم وتقلبك في الساجدين ولقول الرسول صلى الله عليه وسلم اعبد الله كانك تراه

فان لم تكن تراه فهو يراك وينوي لصلاة الفريضة بعينها بالاداء و

القضاء فهو اولى ويرفع يديه الى فروع اذنيه ويحذو منكبيه وقد بينا صفة

ذلك في اول الكتاب وهل يضم الاصابع بعضها الى بعض او يفرجها

على روايتين واذا رفع يديه وكبر كانه رفع الحجاب الذي بينه وبين

الله تعالى يحصل في المكان الذي لا يجوز التلفت فيه ولا التشاغل عنه

لعلمه انه بعين من يرى حركته ويعلم ما يتجلى في نفسه وينطوي عليه

سره وقلبه ينظر موضع سجوده ولا يلتفت يمينا وشمالا ولا يرفع

راسه الى السماء واذا قال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى

جدك ولا اله غيرك علم انه يخاطب من هو سامع منه مقبل عليه ناظر

إِلَيْهِ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَوْضِعُ شَعْرَةٍ وَلَا حَرَكَةُ جَارِحَةٍ عَنْهُ فَلِذَلِكَ فَلَا يَقُولُ إِيَّاكَ

بوی او پوشیده نیست بر او محل موی و نه حرکت عضوی و همچنین ونگوید

نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ يَحْتَمِلُ مَا يَقُولُ أَيَدُلُّ

ایاک نعبد و ایاک نستعین الخ بپندارد و در دل بپیرے که میگوید بداند

لِمَنْ يُخَاطِبُ بِهَذَا الْخِطَابِ لَا يَنْسَى مَعَ ذَلِكَ الْخُشُوعَ وَالتَّحَفُّظَ حَذَرًا

کسیے را که خطاب میکند باین خطاب و فراموش نکند با وجود این خشوع و تحفظ را از جهت گریختن

مِنْ وُقُوعِ السَّهْوِ عَلَيْهِ فِيمَا هُوَ قَائِمٌ لَهُ وَمَا ثِلٌ فِيهِ وَيَأْتِي بِإِحْدَى عَشْرَةَ

از وقوع سهو بر او در چیزے که ایستاده است برای او و مایل است در وی و بیارد یازده

تَشْدِيدَةً فِي الْفَاتِحَةِ وَيَحْذَرُ اللَّحْنَ الَّذِي يُغَيِّرُ الْمَعْنَى فِيهَا فَإِنَّ قِرَاءَتَهَا

تشدید در سوره فاتحه و حذر کند از لحن که متغیر کند معنی را که قراءت آن

فَرِيضَةٌ وَهِيَ رُكْنٌ تَبْطُلُ الصَّلَاةُ بِتَرْكِهَا مَعَ ذَلِكَ يَرَى كَأَنَّهُ وَاقِفٌ عَلَى

فریضه است و آن رکن نماز است باطل میشود نماز بترک آن و با اینهمه ببیند خود را گویا که ایستاده است

الصِّرَاطِ وَأَنَّ الْجَنَّةَ عَنْ يَمِينِهِ بِصِفَتِهَا وَالنَّارَ عَنْ شِمَالِهِ بِمَا فِيهَا وَ

بر صراط و اینکه بهشت بر جانب راست اوست بهمه صفت و آتش از جانب چپ او است با هر چه در اوست

أَنَّهُ بِصَلَاتِهِ مُسْتَنْجِزٌ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِذَا صَحَّتْ صَلَاتُهُ مِنْ

اینکه او بنماز خود یا بنده است چیز یکه وعده کرده است خدا تعالی بآن هرگاه صحیح باشد نماز او از

ثَوَابِ الْجَنَّةِ وَمُسْتَحْصِنٌ بِهَا مِنْ وَعِيدِ اللَّهِ بِعِقَابِ النَّارِ كُلُّ ذَلِكَ

ثواب جنت و پناه جوینده است بآن نماز از وعید خدا تعالی بعذاب دوزخ همه اینها را

يَتَيَقَّنُ مِنْ قَلْبِهِ وَحُضُورٍ مِنْ عَقْلِهِ وَيَعْتَقِدُ مَعَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُصَلِّي

یقین کند از دل خود و از حضور از عقل خویش و اعتقاد کند با اینهمه که او میگذارد

صَلَاةَ مُوَدِّعٍ لَا يَشُكُّ أَنَّهَا تُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَأَنَّهُ لَا يَصِحُّ لَهُ مِنْهَا

نماز را مانند کسیکه وداع کننده است و شک نکند در این که این نماز عرض کرده خواهد شد و اینکه صحیح نیست

إِلَّا مَا يَصِحُّ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَقَطْ ثُمَّ يَأْتِي بِقِرَاءَةِ مَا تَيَسَّرَ مِنَ السُّوَرِ الْكَوَامِلِ

مگر همان چیز که صحیح است نزد حق تعالی پس بیارد قراءت را که آسان باشد از سوره کامل

وَهِيَ أَوْلَى مِنْ قِرَاءَةِ أَوَاخِرِهَا وَأَوْسَاطِهَا وَيَكُونُ نَاصِتًا إِلَى مَا يَقْرَأُ

و این بهتر است از قراءت آواخر و اواسط سورها و باشد ساکت متوجه بسوی چیزیکه میخواند

مُتَفَهِّمًا إِلَى مَا يَلْفِظُ وَيَتْلُو وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ مَأْمُومًا يُنْصِتُ إِلَى

فهم کننده چیزے را که تلفظ میکند و تلاوت کند و همچنین اگر باشد ماموم خاموش شود بسوی

قِرَاءَةِ الْإِمَامِ وَيَتَفَهَّمُهَا وَيَتَّعِظُ بِمَوَاعِظِهَا وَزَوَاجِرِهَا وَيَعْتَقِدُ امْتِثَالَ

قراءت امام و فهم کند آنرا و پند گیرد به پندهای آن و بآیات بازدارنده او و اعتقاد کند


أوامرها والانتهاء عن نواهيها هكذا إلى أن ينتهي السورة فإذا فرغ من

القراءة ثبت قائماً وسكت حتى يرجع إليه نفسه قبل أن يركع ولا يصل

قراءته بتكبيرة الركوع ثم يكبر ويرفع يديه إلى فروع أذنيه أو حذو

منكبيه على ما بينا في أول الكتاب فإذا انقضى التكبير حط يديه ثم انحط

من قيامه للركوع ويلقم راحتيه ركبتيه ويفرق بين أصابعه ويعتمد

على ضبعيه وساعديه ويسوي ظهره ولا يرفع رأسه ولا يخفضه فينكسه

فقد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كانت قطرة ماء على ظهره ما

تحركت عن موضعها وجاء عنه صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كان قدح

من ماء على ظهره ما تحرك عن موضعه وذلك لاستواء ظهره صلى الله عليه وسلم

ثم يقول سبحان ربي العظيم ثلاثاً وهو أدنى الكمال قال الحسن البصري

التسبيح التام سبع والوسط من ذلك خمس وأدناه ثلاث تسبيحات ثم

يرفع رأسه مسمعاً منتصباً معتدلاً ويطمئن مترسلاً يديه ثم يحط

للسجود فيبدأ ثم يضع ركبتيه على الأرض ثم يديه ثم جبهته وأنفه ويمكن

من الأرض ويطمئن في سجوده ويتوجه بكل عضو منه وجزء إلى القبلة

وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالسجود على سبعة أعظم



وفي حديث آخر أن العبد يسجد على سبعة أعضاء فأي عضو منها ضيعه

و در حديثى ديگر است كه بنده سجده كند بر هفت عضو پس هر عضوى كه ضايع شد سجده او

لم يزل ذلك العضو يلعنه ويكون في سجوده منقبضا لا ينبسط على

هميشه اين عضو ملعون شود. و باشد در سجده منقبض كشاده نشود بر

الأرض ولا يفترش ذراعيه بل يضع أصابع يديه على الأرض حتى يحاذي

زمين و نه گسترد دو بازوى خود را بلكه بنهد انگشتان دو دست خود را بر زمين تا آنكه برابر شود

بها أذنيه أو منكبيه الموضع الذي يستحب رفع اليدين إليه في التكبير في حال

بآن هر دو گوش او يا هر دو دوش او جائى كه مستحب است برداشتن دست بسوى او در تكبير در حال

القيام ولا يضعهما حذاء رأسه ويضم أصابعه ويوجهها نحو القبلة

قيام و نه نهد آنها را برابر سر خود و ضم كند انگشتان خود را و متوجه كند آنها را بسوى قبله

ويباين العضدين عن الجنبين والفخذين عن الساقين والبطن عن الأرض

و جدا دارد عضدها را از پهلوها و رانها را از دو ساق و شكم از زمين

على ما تقدم بيانه ويقول في سجوده سبحان ربي الأعلى ثلاثا كالركوع ثم

بر آنطور كه بيان كرديم و بگويد در سجده خود سبحان ربى الاعلى سه بار مانند ركوع پس

يرفع رأسه مكبرا ويجلس على رجله اليسرى وينصب اليمنى ويقول رب اغفر

بردارد سر خود را در حاليكه تكبير و بنشيند بر پاى چپ خود و نصب كند راست را و بگويد اى پروردگار

لي ثلاثا ناظرا إلى حجره ثم يسجد ثانية كذلك ثم يرفع رأسه مكبرا من

مرا سه بار در آنحال كه نظر كننده است بسوى كنار خود پس سجده كند بار ديگر پس بردارد سر خود را از

الأرض بيديه ثم ركبتيه معتمدا على ركبتيه فينهض على صدر قدميه

زمين پيشتر دو دست خود پيشتر از دو زانوى خود تكيه كننده بر دو زانوى خود پس برخيزد بر پيش دو قدم خود

ولا يقدم إحدى رجليه فإنه مكروه وقيل إنه يقطع الصلاة مروي

و مقدم نكند وقت برخاستن يكى از دو پاى را كه مكروه است و گفته شده است كه اين قطع ميكند نماز را مروى

ذلك عن ابن عباس رض ويفعل كذلك في الركعة الثانية فإذا جلس للتشهد

اين از ابن عباس رض و بكند همچنين در ركعت ديگر پس هرگاه بنشيند براى التشهد

الأول جلس على رجله اليسرى وينصب رجله اليمنى ويوجه أصابعه نحو

اول بنشيند بر پاى چپ خود و نصب كند پاى راست خود و متوجه كند انگشتان خود را بسوى

القبلة ويضع يده اليسرى على فخذه اليسرى ويده اليمنى على فخذه اليمنى

قبله و بنهد دست چپ خود بر ران چپ خود و دست راست خود بر ران راست خود

ويشير بإصبعه التي تلي الإبهام وهي السبابة ويحلق الإبهام مع الوسطى

و اشاره كند بانگشت كه متصل است بابهام و آن سبابه است و حلقه كند ابهام را مع وسطى



ويقبض الخنصر والبنصر ويكون ناظرا الى اصبعه من اول التشهد الى

و قبض کند خنصر و بنصر را و باشد بیننده بسوی انگشت خود از اول تشهد تا

آخره لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان احدكم في الصلاة فجلس

آخر او از جهت چیزی که روایت است از نبی صلعم که فرمود هرگاه باشد یکی از شما در نماز پس بنشیند

فلا يعبث بشيء فانه يناجي ربه ولكن يجعل يده اليسرى على فخذه اليسرى

پس بازی نکند بچیزی که او مناجات میکند پروردگار خود را ولکن گرداند دست چپ خود را بر ران چپ

ويده اليمنى على فخذه اليمنى ثم ليكن قلبه وبصره الى اصبعه فانها مذبة

و دست راست خود بر ران راست پس باشد دل او و چشم او بسوی انگشت او که آن راننده است

للشيطان ويتشهد فيقول التحيات لله والصلوات والطيبات السلام

شیطان را و تشهد خواند پس گوید تحیات مر خدا راست و نمازها و صدقها مر خدا راست و سلام

عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله

بر تست ای نبی و رحمت خدا و برکات او و سلام بر ما و بر بندگان صالحین

الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ثم

نیکوکاران گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدا و گواهی میدهم که محمد بنده است و رسول او

يقوم ويكبر ويقرأ الفاتحة فحسب ويركع ويسجد كذلك ثم يصلي

ایستد و تکبیر گوید پس خواند فاتحه پس بس و رکوع کند و سجده کند همچنین پس گذارد

الركعة الرابعة كذلك ثم يجلس للتشهد فيأتي به على ما ذكرنا فاذا بلغ

رکعت چهارم همچنین پس بنشیند برای تشهد پس بیارد او را برانچه بیان کردیم

عبده ورسوله قال اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم

عبده و رسوله گوید اللهم ای خدا درود بفرست بر محمد و بر آل او چنانچه درود فرستادی

انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم انك

که تو ستوده بزرگی و برکت کن بر محمد و بر آل او چنانچه برکت کردی بر ابراهیم که تو

حميد مجيد وعن امامنا احمد رواية اخرى انه يذكر ابراهيم ثم يذكر

ستوده بزرگی و از امام ما احمد روایت دیگر است که ذکر کند ابراهیم را پس ذکر کند

آله فيقول على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وهذا آخر التشهد ويستحب له

آل او را پس گوید علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و این آخر تشهد است و مستحب است او را

ان يستعيذ من اربع فيقول اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم

که استعاذه کند از چهار چیز پس بگوید ای بار خدا من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ

ومن عذاب القبر ومن فتنة المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات

و از عذاب قبر و از فتنه مسیح دجال و از فتنه زندگی و موت



ثم يدعو فيقول اللهم إني أسألك من الخير كله ما علمت منه وما لم
أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك
من خير ما سألك عبادك الصالحون وأعوذ بك من شر ما استعاذ
منه عبادك الصالحون اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول
وعمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول وعمل ربنا آتنا في الدنيا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
كفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك
ولا تخزنا يوم القيمة إنك لا تخلف الميعاد وإن زاد على ذلك جاز إلا
أن يكون إماما فيطول ذلك على المأمومين فالمستحب الاقتصار حفظا
لقلوبهم لعل يكون فيهم ذو الحاجة ثم يسلم ويدعو لنفسه ولوالديه
وللمسلمين ويكون في جميع ذلك متخوفا من عاقبتها فكيف وقد
وقعت عند الله عز وجل الداعي إليها الآمر بها المثيب لها والمعاقب
عليها عند إساءتها فإذا خرج منها عرضها على العلم فإن شهد لها
ببراءة الساحة وسلامة المنزلة حمد الله تعالى وأثنى عليه إذ جعله
أهلا لذلك فإن وجد فيها نقصانا ندم ولا تاب إلى الله عز



وجل واستغفر الله وتاهب واجتهد في التحفظ في التي بعدها فان

و از من خواہد رحمت خدا و آمادہ شود و کوشش کند در نگاہ داشتن آنچہ بعد از این است زیرا

للصلوة المقبولة علامة بينة وللمردودة علامة فعلامة

نماز مقبول را علامت ست ظاہر و مردودہ را نیز علامت ست پس علامت

المقبولة نهيها وكفها لصاحبها عن الفواحش والمناكر وترغيبه في

مقبول باز داشتن آن و دور کردن آن نماز ست صاحب خود را از کارہائی فاحش و منکر و رغبت دادن

الخير وتجديد نيته في الصلاح والازدياد من الطاعات وفعل

نیکو ست و از سر نو کردن نیت او در نیکو کاری و بسیار کردن از نیکوئیہا و کردن

الخيرات والرغبة في المثوبات وارتداعه عن الاسواء وكراهة المعاصي

نیکیہا و رغبت در ثوابہا و باز داشتن از بدیہا و مکروہ پنداشتن معاصی

والخطيئات لقول الله عز وجل ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر

و خطیات را از جہت قول خدائے کہ نماز باز میدارد از خواحش و منکر

ولذكر الله اكبر وهذا الذي ذكرنا يشترك فيه الامام والماموم و

و ہر آئینہ یاد کردن خدا بزرگ ست و این کہ یاد کردیم مشترک ست در آن امام و مقتدی و

المنفرد فاما شرائط الصلاة وواجباتها ومسنوناتها فقد ذكرناها

منفرد اما شرائط نماز و واجبات آن و سنتہاے آن پس بتحقیق یاد کردیم آنرا

في اول الكتاب والله الموفق للصواب فصل فيما يختص بالامام

در اول کتاب و خداوند توفیق دہندہ ست صواب را در آنچہ خاص ست بامام

ولا ينبغي للرجل ان يكون اماما حتى يكون فيه هذه الخصال التي ذكرها

و سزاوار نیست مرد را کہ باشد امام تا آنکہ باشد در آن خصلت ہا کہ یاد کردیم آنرا

وهي ان لا يحب ان يتقدم وهو يجد من يكفيه ذلك ولا يتقدم

و آن خصلت ہا اینست کہ دوست ندارد کہ پیش شود حال آنکہ می یابد کسی را کہ بسنده است راى آن

وهناك من هو افضل منه فان فعلوا ذلك لم يزالوا في سفال قال

و آنجا کسی باشد کہ فاضل تر است از وی و اگر چنین کنند ہمیشہ در پستی باشند

عمر بن الخطاب رض لان اقدم فتضرب عنقي ولا يقربني ذلك من

عمر بن خطاب رض ہر آئینہ پیش کردہ شوم و گردن زدہ شوم و نزدیک نکند مرا این کردن

اثم خير من ان اتقدم قوما فيهم ابو بكر الصديق رض وان يكون قاريا

گناہ بہتر ست از پیش امام شدن قومی را کہ در آنہا ابو بکر صدیق ست و باید کہ باشد امام قاری

لكتاب الله فقيها في دين الله بصيرا بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه

کتاب خدا تعالی را فقیہ در دین خدا بینندہ سنت رسول الله را زیرا کہ

جاء في الحديث اجعلوا أمر دينكم إلى فقهائكم وأئمتكم وقرّاءكم و

آمده است در حدیث بگردانید امر دین خود را بسوی فقیهان خود و امامان خود و قاریان خود و

قال النبي صلى الله عليه يؤمكم خياركم فإنهم وفودكم إلى الله عز وجل وإنما

و فرموده پیغمبر صلعم امامت کنند شما را بهترین شما زیرا که ایشان وفدهای شما هستند بسوی

خصّهم صلى الله عليه وسلم بذلك لأنهم أهل الدين والفضل والعلم بالله عز وجل و

خاص کرد ایشان را صلعم باین کار زیرا که ایشان اهل دین اند و اهل فضل و علم بخدا اند عز و جل و

الخوف من الله تعالى الذين يعنون بصلاتهم وصلوة من خلفهم ويتقون

اهل خوف از خدا تعالی آنکسانیکه عنایت و خواهش دارند بنماز خویش و نماز کسانیکه پس ایشان اند و می ترسند

ما يلزمهم من وزر أنفسهم ووزر من خلفهم إن أساؤا في صلاتهم و

از آنچه ایشان را لازم آید از گناهان خود و گناه آن کسانیکه پس ایشان اند اگر بدی کنند در نماز خود و

ما أراد صلى الله عليه وسلم بالقرّاء الحفظة للقرآن فحسب من غير أن يعملوا به و

نخواسته است صلعم بقراء حافظان قرآن بغیر اینکه عمل کنند بران و

إنما أراد صلى الله عليه وسلم العمال بالقرآن مع حفظه وقد جاء في الحديث أن

بلکه خواسته است صلعم عاملان قرآن مع حفظ آن و تحقیق آمد در حدیث که

أحق الناس بهذا القرآن من كان يعمل به وإن كان لا يقرأه وقد يحفظ

سزاوارترین مردم باین قرآن کسی است که عمل کند بران و اگرچه باشد که قرائت نمیکند او را و گاهی یاد میکند

القرآن من لا يعمل به ولا يعبأ بإقامة حدوده مما فرض الله عليه من

قرآن را کسیکه عمل نمیکند بران و اعتبار ندارد باقامت حدود از آنچه فرض کرده است حق تعالی

العمل به وما نهاه من النهي عنه فلا يعني بحق به ولا كرامة له قال

عمل کردن بران و آنچه باز داشته است او را از نهی [illegible] و نیست کرامت مر او را فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه فلا يجوز للناس

پیغمبر صلعم هرگز ایمان نیاورد بقرآن شریف کسیکه حلال دانست حرام های او را پس جایز نیست

أن يقدّموا عليهم في صلاتهم إماما إلا أعلمهم بالله وأخوفهم له

که پیش کنند مردم بر خود در نماز امام مگر داناترین خود را بخدا و ترسناک ترین مر او را

فإن خالفوا وقدموا غيره لم يزالوا في سفال وإدبار وانتقاص

پس اگر خلاف کردند و مقدم کردند غیر او را همیشه باشند در پستی و بدبختی و کمی

في دينهم وبعد من الله تعالى ومن رضوانه وجنته فرحم الله قوما

در دین خود و دور باشند از خدا تعالی و از خوشنودی او و بهشت او پس رحمت کند خدا

عنوا بدينهم وصلوتهم فقدموا خيارهم واتبعوا في ذلك السنة

که خواهش دارند بدین خود و نمازهای خود پس پیش کردند نیکوکاران خود را و پیروی کردند درین



نبيهم صلى الله عليه وسلم وطلبوا بذلك القربة الى ربهم تبارك وتعالى و

پیغمبر را ... و طلب کردند باین قربت پروردگار خود تبارک و تعالی و

ينبغي ان يكون الامام حافظا للسانه من عيب الناس عليه وعليهم

باید که باشد امام نگهدارنده زبان خود را از عیب مردم و عیب ایشان

له الا من الخير ويكون يامر بالمعروف ويفعله وينهى عن المنكر و

مگر از نیکی و باشد که امر معروف کند مردم را و خود هم کند و باز دارد مردم را از منکر و

يجتنبه ويحب الخير واهله ويبغض الشر واهله عارفا بمواقيت الصلوة

[illegible]

محافظا عليها مقبلا على شانه عفيف البطن والفرج منقبض اليد

[illegible]

عن الحرام قليل السعي الا في ابتغاء مرضات الله عز وجل قعودا حمولا

از حرام کم سعی کننده مگر در طلب رضای حق تعالی [illegible]

صبورا على الاذى يغض عن الشر يحتمل ممن تكلم فيه ويصبر على

[illegible]

من يجهل عليه ويحسن الى من اساء اليه ويكون غضيض الطرف

[illegible]

عن المحارم ان راى عورة سترها وان راى خزية دفنها يعرض عن

[illegible]

الجاهلين ويقول اللهم سلاما الناس منه في راحة وهو من نفسه

[illegible]

في عناء حريصا على ذلك رغبة مجدا في خلاص نفسه ويعلم انه قد بلي

[illegible]

لشيء عظيم جليل خطره كبير شانه وليكن همه ما قد كلف من عظم قدر

[illegible]

الامامة وخطر قدرها وخيرها قليل الكلام لانه يعتبر له حال و

[illegible]

للناس حال اذا قام في محرابه علم انه قائم في مقام النبيين وخليفة

[illegible]

سيد المرسلين ويناجي رب العالمين يتحرى الاجتهاد لتمام الصلوة

[illegible]



لتسليم من خلفه من تقلد الامامة خفيف الصلوة خفيفا صلوة

از بهر سلام دادن کسیکه پس اوست کسیکه پیروی کرد امامت او را سبک کردن نماز

في تمام يصلي بصلاة اضعفهم فيرى من نفسه انه دونهم وانه مبلغ

بامامتهم وان الله تعالى يسأله عن اداء الفرائض عن نفسه وعنهم و

با امامت ایشان و خدای تعالی سوال کند از وی از ادای فرائض از ذات خود و از مقتدیان او و

هو بتقدمه بالغ على خطيئته نادم على ما سلف من تفريطه وقديم آثامه

وما انقضى من اوقاته لا يتكبر على من خلفه ولا يتجبر على من هو دونه

ولا يتعصب حمية لنفسه اذا قيل ما فيه وما هو عنه برئ ولا هو

يحب حمدهم ولا يكره ذمهم فتكون الجماعة عنده في الحالين سواء لم

دوست ندارد ستایش قوم خود را و بکروه ندارد نکوهش ایشان را پس باشد نزد او در هر دو حال برابر

يجرب عليه كذبة طيب الطعام نظيف اللباس متواضعا في لبسه متخاشعا

في جلسته غير محدود في الاسلام ولا ذا رتبة في الانام ولا غمازا على الحرم

عند السلطان ولا شاع اسرار الناس لا نفسه ولا ساع الى شر الناس و

لا ذي رغم في حقه ولا غاشا في ذمته وتجارته وعاريته ولا يتقدم

وهو حنث لمطعم ولا يتقدم وهو يتهم بالامامة ولا يتقدم وهو يعلم

ان فيه حسدا ولا بغيا ولا حقدا ولا احنة ولا غلا ولا زخا ولا تره

ولا طالبا ثارا ولا متنصر لنفسه ولا متشفيا من غيظ ولا متتبعا

عورة رجل مسلم ولا غاشا لاحد من امة محمد صلى الله عليه وسلم ولا يتكلم في نفسه

ولا يستحيي فيها ولا يقويها بل يعين اهل الحق على اهل الباطل بيده و

وشرم نکند دران و قوت ندهد او را بلکه یاری دهد اهل حق را بر اهل باطل بدست خود و

لسانه وقلبه يقول الحق وان كان مرا لا تأخذه في الله لومة لائم

زبان خود و دل خود گوید حق را و اگرچه باشد تلخ نگیرد او را در راه خدای تعالی ملامت

ولا يحب مدح الناس له ولا يكره ذمهم ولا يخص نفسه بشيء من الدعاء

و دوست نداشته باشد مدح مردم مر او را و مکروه نداند مذمت کردن ایشان او را و خاص نکند نفس خود را به چیزی از دعا

بل يعمم الدعاء له ولهم وقت ما يدعو عقيب الصلوة بهم فان افرد

بلکه عام کند دعا را برای خود و برای ایشان وقتیکه دعا میکند پس از نماز پس اگر منفرد کند

نفسه بذلك كان خيانة منه لهم ولا يؤثر بعضهم على بعض ولا

نفس خود را باین باشد خیانت کننده او مر ایشان را و اختیار نکند بعض ایشان را بر بعض

اولو العلم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ليليني اولوا الاحلام والنهى وكذلك

صاحبان علم چنانچه فرموده است ... نزدیک شوند بمن اهل دانش و عقلهای پاک و همچنین

الذين يلونهم وراء ظهره ولا يقرب الغني ويزري بالفقير ولا ينبغي

کسیکه متصل باشند ایشان پس پشت او و مقرب نشود توانگر و حقیر نکند فقیر را و سزاوار نیست

له ان يتقدم بقوم وفيهم من يكره امامته فان كان فيهم من يكرهه

مر او را که مقدم شود قومی را و در ایشان کسی است که مکروه میدارد امامت او را پس اگر باشد در ایشان

ومن لا يكرهه نظر فان كان الاكثر يكرهونه اعتزل المحراب ولا

و کسیکه مکروه ندارد او را بنگرد اگر باشد بیشتر کسانیکه مکروه میدارند او را معزول کند محراب را

يقربه هذا اذا كانت كراهتهم له بعلم وحق وان كان بجهل وباطل و

نزدیک نشود او را این وقتی است که باشد کراهت ایشان مر او را بعلم و حق و اگر باشد بجهل و باطل

دعوى نفس وعصبية لمذهب او هوى لم يلتفت الى كراهتهم ولا

دعوت نفس و تعصب مذهب یا هوای نفس التفات نکند بسوی کراهت ایشان و

يترك الصلاة بهم الا ان يخاف الفتنة في القوم لاجله فيستحيي

ترک نکند نماز را با ایشان مگر اینکه ترسد از فتنه در قوم بسبب خود و ...

ويعتزل المحراب لذلك حتى يصطلحوا او يرضوا ولا ينبغي له ان يكون

و خالی کند محراب را از جهت فتنه تا آنکه صلح کنند و راضی شوند و سزاوار نیست مر او را که باشد

نماما ولا حلافا ولا لعانا ولا يدخل مداخل السوء والتهم ولا

سخن چیننده و بسیار سوگند خورنده و بسیار لعنت کننده و نه داخل در جاهای بدی و تهمت‌ها و نه

يألف ولا يخالط من الناس الا الصالحين ولا ينبغي له ان يكون اماما

الفت کند و نه اختلاط کند از مردم مگر نیکوکاران و سزاوار نیست مر او را که باشد امام



وهو يحب الفتنة واهلها او المعصية واهلها او الرياسة واهلها

و يا اگر دوست دارد فتنه را و اهل آنرا يا معصيت و اهل آنرا و رياست و اهل آنرا

وينبغي ان يكون صبورا على اذية الناس متوددا اليهم طالبا لمنفعتهم

و سزاوار است که باشد صبور بر ایذاء مردم دوستی کننده سوی ایشان طلب کننده نفع

مجتهدا في نصيحتهم لا يماري على الامامة ولا يقاتل عليها من كفاه

کوشش کننده در نصیحت ایشان جدل نکند بر امامت و قتال نکند بر آن مر کسی را که بسند

عظيم مؤنتها ولقد نقل عن الاكابر ممن تقدم من السلف الصالحين

از بار او موت و بار امامت برا و تحقیق منقول است کسیکه پیشتر رفته اند از سلف نیکو کاران

انهم كرهوا الامامة وقدموا من ليس هو مثلهم في الشرف والديانة

که ایشان مکروه میداشتند امامت را و مقدم میکردند کسی را که نیست مانند ایشان در بزرگی و دیانت

ابتغاء حمل المؤنة عنهم وتخفيفا وخيفة من تقصير يقع لهم وينبغي

از جهت طلب بر داشتن بار امامت از ایشان و سبک کردن خود را و از جهت ترسیدن از تقصیر که واقع شود

للامام اذا حضر عنده ذو سلطان ان لا يتقدم عليه في الصلاة الا باذنه

امام را هرگاه که حاضر شود نزد او صاحب غلبه آنکه مقدم نشود بر او در نماز مگر باذن او

وكذلك لا يجلس الا باذنه واذا نزل بقرية او محلة او قبيلة او حي من احياء

و همچنین نه نشیند مگر باذن . و هرگاه فرود آید بدیهی یا محله یا قبیله یا حی از احیاء

العرب لا يؤمهم الا باذنهم وكذلك اذا اتفق مع قوم في قافلة وسفر

عرب امام نشود ایشان را مگر باذن ایشان و همچنین هرگاه که اتفاق کرد با قومی در قافله و سفر

ويجمع التمام لا يؤمهم الا باذنهم وينبغي للامام ان لا يطيل الصلوة

و مجمع تمام امام نشود ایشان را مگر باذن ایشان و سزاوار است امام را که دراز نکند نماز را

بل يخففها مع التمام لما روي عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

بلکه سبک کند آنرا با تمام ارکان از جهت چیزیکه روایت است از ابی هریره رض گفت فرمود رسول صلعم

اذا كان احدكم اماما فليخفف فانه يقوم وراءه الصغير والكبير و

هرگاه باشد یکی از شما امام پس باید که سبک کند که او می ایستد پس او خورد و کلان و

ذو الحاجة واذا صلى لنفسه فليطل ما شاء وعن ابي واقد رض قال كان

صاحب حاجت و هرگاه گذارد تنها پس دراز کند چیزیکه خواهد و مرویست از ابی واقد رض گفت

رسول الله صلى الله عليه من اخف الناس صلاة على الناس وادومه على نفسه

رسول الله صلعم از سبکتر گذارندگان نماز را بر مردم و همیشه میبود بر نفس خود

فصل وينبغي للامام ان لا يدخل في الصلاة ولا يكبر حتى ينوي

سزاوار است امام را که در نیاید در نماز و نه تکبیر گوید تا آنکه نیت نکند



الإمامة بقلبه وإن تلفظ ذلك بلسانه كان أحسن ويلتفت يمنة

امامت را بدل خود و اگر تلفظ کند این نیت را بزبان خود باشد نیکو و التفات کند براست

وشمالا ويسوي الصفوف ويقول استووا رحمكم الله اعتدلوا

و چپ پس برابر کند صف ها را پس بگوید برابر شوید رحمت کند خدا بر شما برابر

رضي الله عنكم ويأمرهم بسد الفرج وتسوية المناكب ودنو بعضهم

راضی شود خدا از شما و امر کند ببند کردن فرج و برابر کردن دوش و نزدیک بعض ایشان

من بعض حتى تماس مناكبهم لأن اختلاف المناكب واعوجاج الصفوف

از بعض تا اگر بایکدیگر آویزند دوشهای ایشان زیرا که اختلاف دوشها و کژی صفها

نقص في الصلوة وحضور الشياطين وقيامهم مع الناس في الصفوف

نقصان است در نماز و حاضر شدن شیاطین است و قیام ایشان با مردم در صفها

جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال رصوا الصفوف وحاذوا

آمده است در حدیث از نبی م که فرمود متصل کنید صفها را و برابر کنید

المناكب وسدوا الخلل حتى لا يقوم بينكم مثل أولاد الحذف يعني

دوشها را و بند کنید خلل را تا نه ایستد میان شما مانند اولاد حذف یعنی

مثل أولاد الغنم من الشياطين وقد كان النبي صلى الله عليه وسلم إذا قام للصلوة

مانند اولاد غنم از شیاطین و تحقیق بوده نبی م هرگاه که ایستاد برای نماز

لم يكبر حتى يلتفت يمينا وشمالا فيأمرهم بتسوية مناكبهم ويقول

تکبیر نگوید تا آنکه التفات کند راست و چپ پس امر کند ایشان را برابر کردن دوشها و گوید

لا تختلفوا فتختلف قلوبكم ورأى صلى الله عليه وسلم يوما رجلا قد خرج صدره

اختلاف نکنید پس اختلاف کند دلهای ایشان و دید م روزی مردی را که برآمده است

من الصف فقال لتسون مناكبكم أو ليخالفن الله تعالى بين قلوبكم

از صف پس فرمود باید که برابر کنید دوشهای خود را یا اگر مخالفت کند خدا میان دلهای

وفيما اتفق عليه مسلم والبخاري عن سالم بن أبي الجعد رض قال سمعت

و در آنچه متفق شده اند برو مسلم و بخاری از سالم بن ابی الجعد گفت شنیدم

النعمان بن بشير رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول لتسون صفوفكم أو

نعمان بن بشیر را رض گفت بوده است م میفرمود برابر کنید صفهای خود را

ليخالفن الله تعالى بين وجوهكم وفي حديث آخر عن قتادة عن أنس

مخالفت کند خدای تعالی میان رویهای شما و در حدیث دیگر است از قتاده از انس

بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سووا صفوفكم فإن تسوية

بن مالک رض گفت فرمود رسول م برابر کنید صفهای خود را زیرا که برابری

الصُّفُوفِ مِنْ تَمَامِ الصَّلٰوةِ وَجَاءَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض اَنَّهٗ كَانَ اِذَا

صفها از تمامے نماز ست و مرویست از عمر بن خطاب رض که بود در صفر هرگاه

قَامَ مَقَامَ الْاِمَامِ لَا يُكَبِّرُ حَتّٰى يَاْتِيَهٗ رَجُلٌ قَدْ وَكَّلَهٗ بِاِقَامَةِ الصُّفُوْفِ

می ایستاد بجای امام تکبیر نمیگفت تا آنکه بیامد او را مردیکه موکل کرده بود او را برای درستی صفها

فَيُخْبِرَهٗ اَنَّهُمْ قَدِ اسْتَوَوْا فَيُكَبِّرُ حِيْنَئِذٍ وَكَذٰلِكَ كَانَ يَفْعَلُ عُمَرُ بْنُ

پس خبر میداد او را که برابر شدند صفها پس تکبیر میگفت درآنوقت و همچنین بود که میکرد عمر بن

عَبْدِ الْعَزِيْزِ وَيُرْوٰى اَنَّ بِلَالَ الْمُؤَذِّنِ رض يُسَوِّي الصُّفُوْفَ وَيَضْرِبُ عَرَاقِيْبَهُمْ

عبد العزیز و مرویست که بلال مؤذن رض برابر میکرد صف ها را و میزد عرقوب های ایشان را

بِالدِّرَّةِ حَتّٰى يَسْتَوُوْا وَقَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ اَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ هٰذَا اَنَّهٗ كَانَ

بدره تا آنکه برابر میشدند و گفته اند بعض علما ظاهر ازین آنست که بود بلال

يَفْعَلُ ذٰلِكَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِقَامَتَهٗ قَبْلَ اَنْ يَدْخُلَ فِي الصَّلٰوةِ

که میکرد این کار را در زمان رسول صم وقت اقامت خود پیش از در آمدن در نماز

لِاَنَّ بِلَالًا رض لَمْ يُؤَذِّنْ لِاَحَدٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا عِنْدَ قُدُوْمِهٖ

زیرا که بلال رض اذان نگفته بیست کسے را بعد از نبی صم مگر روزے وقت باز گشتن خود

مِنَ الشَّامِ فِيْ زَمَنِ اَبِيْ بَكْرٍ الصِّدِّيْقِ رض بِسُؤَالِهٖ وَسُؤَالِ الصَّحَابَةِ رض شَوْقًا اِلٰى

از شام در زمان ابو بکر رض بسوال ابو بکر و سوال صحابه رض از جهت شوق ایشان

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَهْدِهٖ فَلَمَّا بَلَغَ بِلَالٌ رض اِلٰى قَوْلِهٖ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا

رسول الله صم و زمان او پس هرگاه رسید بلال رض تا قوله اشهد ان محمدا

رَّسُوْلُ اللّٰهِ امْتَنَعَ مِنَ الْاَذَانِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ حُبًّا

رسول الله بازماند از اذان پس قادر نشد بر آن پس افتاد بیهوش از جهت دوستی

لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَوْقًا اِلَيْهِ وَاشْتَدَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بُكَاءُ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ مِنَ

نبی صم و شوق بسوے او و سخت شد این هنگام گریه اهل مدینه از

الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْاَنْصَارِ حَتّٰى خَرَجَتِ الْعَوَاتِقُ مِنْ خُدُوْرِهِنَّ شَوْقًا اِلَى النَّبِيِّ

مهاجرین و انصار تا آنکه برآمدند زنان جوان سال از پرده هاے خود از جهت شوق بسوی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَثَبَتَ بِذٰلِكَ اَنَّ ضَرْبَهٗ لِعَرَاقِيْبِ النَّاسِ كَانَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ

صم پس ثابت شد باین که زدن آن بلال عرقوب مردم را بود در زمان رسول الله

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَنْبَغِيْ لِلْاِمَامِ اَنْ لَّا يَدْخُلَ طَاقَ الْقِبْلَةِ فَيَمْنَعَ مَنْ وَّرَاءَهٗ

صم و سزاوار است امام را که نه در آید در طاق قبله پس منع کند کسے را که پس اوست

رُؤْيَتَهٗ بَلْ يَخْرُجُ مِنْهُ قَلِيْلًا وَعَنْ اِمَامِنَا اَحْمَدَ رَحِمَهُ اللّٰهُ رِوَايَةٌ اُخْرٰى اَنَّهٗ

از دیدن او بلکه بیرون ایستد از آن طاق اندکے و مرویست از امام ما احمد حنبل رح روایت دیگر که



يستحب قيامه فيه ولا يقف مقاماً أعلى من مقام المأمومين

مستحب است قیام او در آن طاق و نه ایستد مقام بلندتر از مقام مقتدیان

فإن فعل ذلك قيل بطل صلاته على وجهين وينبغي له إذا سلم من

پس اگر کرد این کار را گویند باطل شود نماز او بر دو وجه و سزاوار است او را که هرگاه سلام و

صلاته أن لا يلبث في محرابه وليقم ولينحرف إلى يساره قليلاً ثم ينتقل

از نماز خود درنگ نکند در محراب خود و باید که ایستد و گوشه گیرد سوی چپ پس باید نقل کند

ناحية من المحراب لما روى المغيرة بن شعبة رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم

در گوشه از محراب از جهت چیزی که روایت کرد مغیره بن شعبه رض گفت که نبی

قال لا يتطوع الإمام في مقامه الذي يصلي فيه بالناس المكتوبة

فرمود نفل نگذارد امام در مقام خود که می‌گذارد در آن مقام با مردم نماز فریضه

وأما المأموم فيجوز له ذلك وهو مخير إن شاء صلى في موضعه أو

واما مقتدی پس روا است او را این و او مختار است اگر خواهد گزارد در موضع خود یا

تأخر قليلاً وينبغي أن يكون له سكتتان سكتة عند افتتاح الصلاة

پس شود اندکی و سزاوار است که باشد امام را دو سکوت قلیل یکی سکوت وقت شروع کردن نماز

وسكتة إذا فرغ من القراءة قبل أن يركع حتى يتنفس ويسكن وهج

و سکوت وقت فراغت از قراءت پیش از آنکه رکوع کند تا آنکه نفس بگیرد و آرام گیرد شورش

قراءته ولا يصل قراءته بتكبيرة الركوع لأن ذلك روي عن النبي صلى الله عليه وسلم

قراءت او و متصل نکند قراءت خود را به تکبیر رکوع زیرا که این مرویست از نبی

في حديث سمرة بن جندب وينبغي لمن صلى إلى سترة أن يدنو منها ولا

در حدیث سمره بن جندب و سزاوار است هرگاه بگذارد سوی ستره اینکه نزدیک شود از ستره

يدع بينه وبينها فرجة بعيدة لئلا يمر بينهما كلب أسود بهيم أو

نگذارد در میان خود و میان ستره کشادگی دراز تا اگر نگذرد در میان ایشان سگ سیاه

حمار أو امرأة فإن صلاته تنقطع بذلك عند إمامنا أحمد رض وعنه

خر یا زن که نماز او منقطع میشود نزدیک امام ما احمد رض و از امام ما

في المرأة والحمار رواية أخرى لا بأس بهما وينبغي له إذا ركع يسبح

در زن و خر روایت دیگر است که باکی نیست با هر دو و سزاوار است او را که هرگاه رکوع کند

ثلاث تسبيحات على ما ذكرنا ولا يسرع فيها ولا يبادر ولكن بتمام

سه بار تسبیح گوید بر آنچه یاد کردیم ما و سرعت نکند در آن و پیشدستی نکند ولیکن بیارد به تمام

من كلامه وتأنٍ وتمكن لأنه إذا أسرع بالتسبيح لم يدرك من

از کلام خود با شکیب و آرام و قرار زیرا که هرگاه شتاب کند به تسبیح نمی‌رسد

خلفه فيؤدي ذلك الى مسابقة المأموم فتفسد صلاته فيرجع ورائهم

در پس او واند پس رساند این کار را بسوی مسابقت وجستی کردن مقتدی پس فاسد میشود نماز

اليه وكذلك ينبغي له اذا رفع راسه من الركوع وقال سمع الله لمن حمده

بسوی او وهمچنین سزاواست او را که هرگاه بردارد سر خود را از رکوع و گوید سمع الله لمن حمده

ثبت قائما معتدلا ويقول ربنا ولك الحمد من غير عجلة في كلامه

ثابت باشد قایم برابر و گوید ربنا لک الحمد بغیر شتابی در کلام خود

حتى يدركه المأموم وان زاد على ذلك فقال ملأ السماء وملأ الارض

تا دریابد او را مقتدیان واگر زیاده کند بران پس گوید

وملأ ما شئت من شيء بعد جاز لان ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

کلمات جایز است زیرا که مرویست از نبی

وجاء عن انس بن مالك رضي الله عنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع راسه

وآمده است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت بود رسول الله هرگاه برمیداشت سر خود را

من الركوع يقوم حتى يقال قد نسي وكذلك يثبت في السجود وفي

از رکوع راست می‌ایستاد تا آنکه گفته میشد فراموش کرده است و همچنین ثابت باشد در سجود و در

جلسة بين السجدتين ليدركه من خلفه في الركن ولا نظر الى قول

جلسه که میان دو سجده است تا دریابد او را کسیکه پس اوست در رکن و نیست نظر بسوی قول

من يقول اذا فعل ذلك سبقه المأموم فبطلت صلاته اذا تكرر ذلك

کسیکه بگوید هرگاه کرد این را سبقت خواهد کرد او را مقتدی پس باطل خواهد شد نماز او هرگاه مکرر شود

منه ففي ذلك فساد لان الناس اذا راوه يديم ذلك ويواظب عليه علموا

از مقتدی پس درین تثبیت فساد است زیراکه مردم هرگاه بینند او را که مداومت میکند برین و مواظبت

ان التثبيت دأبه فثبتوا لئلا يبادروا فقال للامام يستحب لك ان تخوفهم

که تثبیت عادت اوست پس ثابت باشند و سبقت نکنند پس گفته شد امام را مستحب است

قبل الشروع في الصلاة وتحذرهم من مسابقتك على ما ذكره في الفصل

پیش از شروع در نماز و حذر کنی ایشان را از مسابقت خود چنانچه ذکر کردیم آنرا در فصل

الذي يليه فلا يؤدي ذلك الى فساد بل الى مصلحة عامة وتمام صلاة

آینده پس نرساند این بسوی فساد بلکه مصلحت عام است و تمام شدن نماز

الجميع وقد جاء الحديث ان كل مصل راع ومسئول عن رعيته وقيل

همه است و تحقیق آمده است در حدیث که هر نماز گزار راعی است و مسئول است از رعیت خود و گفته شده

ان الامام راع لمن يصلي بهم فعلى الامام النصيحة لمن يصلي خلفه

که امام راعی است کسی را که نماز گزارد با ایشان پس واجب است بر امام نصیحت کسیکه گزارد



وينهاهم عن المسابقة في الركوع والسجود ويحسن أدبهم إذ هو راع

ونهى دارد ايشان را از مسابقت در ركوع وسجود ونيكو كند آداب ايشان زيرا كه او نگهبان

لهم ومسؤل غدا منهم ويتم صلاته ويحكمها ويحسنها حتى يكون

است ايشان را ومسؤل است فردا از ايشان وتمام كند نماز خود را ومحكم كند آن را ونيكو كند آن را تا آنكه

له مثل أجر من يصلي خلفه ولا عليه مثل أوزارهم إذا أساءوا وقصروا

او را مثل اجر كسى كه نماز گزارد پس او ونه باشد بر او مثل گناهان ايشان هرگاه كه بد كنند وكوتاهى كنند

فصل ويجب على المأموم أن ينوي الائتمام ويقف على يمين الإمام

وواجب است بر مقتدى كه نيت كند اقتدا را وبايستد بر راست امام

ولا يقف قدامه ولا على يساره فإن كانوا جماعة فالسنة أن يقفوا خلفه

ونه بايستد پيش او ونه بر چپ او پس اگر باشند جماعت پس سنت است كه بايستند پس او

فإن كبر عن يمينه وجاء آخر فإنه يكبر معه ويحصل معه صفا أو يجر جانبا

پس اگر تكبير گفت از جانب راست او وآمد ديگرى پس او تكبير گويد با كسى ودر جانب راست او است وحاصل شود صف

وراء الإمام فإن كبر الثاني أخرجها الإمام بيده ولا يتقدم هو عن موضعه

در پس امام پس اگر تكبير گويد مقتدى دوم بيارد امام بدست خود ونه پيش شود او از جاى خود

إلا أن يكون وراءه ضيقا وإذا حضر الجماعة فوجد في الصف فرجة دخل

مگر آنكه باشد در پس او تنگ ووقتيكه حاضر شود جماعت را پس يافت در صف فرجه در آيد

فيها وإن لم يجد وقف عن يمين الإمام ولا يجذب رجلا فيقوم معه

در آن فرجه واگر نيابد بايستد از جانب راست امام ونكشد مردى را پس بايستد با او

صفا لأنه يؤدي إلى الهرج والفتنة والبغضاء والعداوة ولأنه يؤدي

صف شده زيرا كه اين ميرساند بسوى شكستن نماز وفتنه ودشمنى وعداوت وازجهت آنكه ميرساند

ذلك إلى بطلان الصلاة المجذوب لأنه يصير فذا بذلك وذلك يبطل

اين كشيدن بسوى باطل شدن نماز آن كشيده شده است زيرا كه ميگردد تنها باين عمل واين عمل باطل كننده

الصلاة عندنا ولكن يجتهد فيحصل لنفسه في الصف فكبر وتحرم

نماز است نزد ما ليكن جهد كند ولكن كوشش كند پس حاصل كند در كوشش خود را در صف پس تكبير گويد واحرام

بالصلاة لم يخرج معه واحد منهم إلى وراء الصف وإذا دخل المسجد والإمام

نماز نه برآيد با كسى از ايشان بسوى پس صف ووقتيكه در آيد در مسجد وحال آنكه امام

في الركوع كبر تكبيرتين إحداهما للإحرام والأخرى للركوع فإن

در ركوع باشد دو تكبير گويد يكى براى احرام وديگر براى ركوع پس اگر

كبر واحدة ونواهما جاز وإذا دخل والإمام في التشهد الأخير استفتح

يك تكبير گفت ونيت هر دو كرد جائز است ووقتيكه در آيد وحال آنكه امام در تشهد اخير است



له ان ينوي الصلوة ويكبر ويجلس مع الامام ليدرك فضل الجماعة

او را كه نيت كند نماز را و تكبير گويد و بنشيند با امام تا دريابد فضل جماعت را

فاذا سلم الامام بنى على تكبيرته وصلى فضل وينبغي للماموم

پس هرگاه سلام دهد امام بنا كند بر تكبير او و نماز گزارد سزاوار است مقتدى را

ايضا ان لا يسبق الامام في التكبير ولا في الركوع والسجود ولا في الرفع

نيز كه سابق نشود امام را در تكبير و نه در ركوع و نه در سجود و نه در برداشتن سر را

عنهما ويجد في ذلك جدا ويجتهد وسعه ويبذل طاقته ان تكون

از آنها و جد كند از اين عمل بسيار و تمام رساند قدرت خود را و خرچ كند توانائى خود را كه باشد

افعاله جميعها في الصلوة عقيب فعل امامه وقد جاء في ذلك احاديث

كارهاى او همه در نماز پس از كار امام و تحقيق آمده است درين باب حديث

كثيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين من

بسيار بروايت از نبى صلى الله عليه وسلم و از صحابه رض از آن جمله

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اما يخاف الذي يرفع راسه قبل

چيزيست كه روايت كرده شده است از نبى صلى الله عليه وسلم كه فرمود آيا نمى ترسد كسيكه بردارد سر خود را پيش

الامام ان يحول الله راسه راس حمار وفي حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم

از امام از اينكه بگرداند خدا سر او را سر خر و در حديث ديگر است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

انه قال الامام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وعن البراء

كه فرمود امام ركوع ميكند پيش از شما و سجده كند پيش از شما و سر بردارد پيش از شما و مروى

بن عازب رض قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فكان اذا انحط من قيامه لا يحني

بن عازب رض گفت بوديم ما پس نبى صلى الله عليه وسلم پس بود كه چون فرود شد از قيام خود خم نكردى

احد منا ظهره حتى يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض وكان

هيچ يكى از ما پشت خود را تا آنكه نهاد رسول الله صلى الله عليه وسلم پيشانى خود را بر زمين و بودند

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يثبتون خلفه قياما حتى يحط النبي صلى الله عليه وسلم

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كه ثابت ميبودند در پس او ايستاده تا آنكه فرو ميرفت نبى صلى الله عليه وسلم

ويكبر ويضع جبهته على الارض وهم قيام ثم يتبعونه وقد جاء

و تكبير ميگفت و مى نهاد سر خود را بر زمين و حال آنكه ايشان ايستاده اند پس پيروى ميكردند او را

عن الصحابة رض انهم قالوا لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوي قائما

از صحابه رض كه ايشان ميگفتند بتحقيق بود رسول الله صلى الله عليه وسلم برابر ميبود ايستاده

وانا نسجد بعد وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما يخشى

و حال آنكه ما سجده ميكرديم هنوز و مرويست از انس بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آيا نمى ترسد



الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار أو رأس
کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام آنکه بگرداند خدا ایتم سر او را سر خر یا سر
خنزير وعن أبي هريرة رض قال سمعت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول أما يخشى
خوک و مرویست از ابو هریره رض گفت شنیدم ابا القاسم صلعم را که میفرمود آیا نمیترسد
الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار وروي عن
کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام که بگرداند خدا ایتم سر او را سر خر و مرویست که
ابن مسعود رض نظر إلى من سبق الإمام فقال لا وحدك صليت ولا بإمامك
ابن مسعود رض دید کسی را که سبقت میکرد امام را پس گفت نه تنها گزاردی نماز را و نه با امام
اقتديت والذي لم يصل وحده ولم يقتد بإمامه فذلك الذي لا
اقتدا کردی و کسیکه نگزارد تنها و نه اقتدا کند با امام پس او کسیست که نیست نماز
صلاة له وكذلك روي أن ابن عمر رض نظر إلى من سبق الإمام فقال له
مر او را و همچنین مرویست که ابن عمر رض دید کسی را که سبقت کرد بر امام پس گفت مر
ما صليت وحدك ولا صليت مع الإمام ثم ضربه وأمره أن يعيد الصلاة
او را نماز گزاردی تو تنها و نه با امام پس زد او را و فرمود که باز گرداند نماز را
وعن أبي صالح عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما جعل الإمام
و مرویست از ابی صالح از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم جز این نیست که گردانیده شده امام
ليؤتم به فإذا كبر فكبروا وإذا ركع فاركعوا وإذا رفع رأسه فارفعوا
تا اقتدا کرده شود بآن پس هرگاه تکبیر گوید تکبیر گوئید و هرگاه رکوع کند رکوع کنید و هرگاه بردارد سر را پس بردارید
رؤوسكم وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا لك الحمد وإذا
سرهای خود را و هرگاه گوید سمع الله الخ پس بگوئید اللهم ربنا لک الحمد و هرگاه
سجد فاسجدوا بعد أن يسجد وإذا رفع رأسه فارفعوا رؤوسكم ولا
سجده کند پس سجده کنید پس از آنکه سجده کند و هرگاه بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و
ترفعوا رؤوسكم قبل أن يرفع وإذا صلى جالسا فصلوا أجمعون جلوسا
بر مدارید سرهای خود را پیش از آنکه بردارد امام و هرگاه گزارد امام نشسته پس گزارید همه نشسته
وروي لنا أبو عبد الله أحمد رحمه الله في رسالة له بإسناده عن أبي
و روایت کرد امام ما ابو عبد الله احمد رح در رساله خود باسناد از ابی
موسى الأشعري رض صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه
موسی اشعری رض که صاحب رسول الله صلعم بود که گفت رسول الله صلعم
علمنا صلاتنا وعلمنا ما نقول فيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كبر
آموخت ما را نماز ما و آموخت ما را چیزیکه بگوئیم در آن فرمود رسول الله صلعم هرگاه تکبیر گوید



الإمام فكبروا وإذا قرأ فأنصتوا وإذا قال غير المغضوب عليهم

امام پس تکبیر گوئید و هرگاه قراءت کند پس خاموش باشید و هرگاه گوید غیر المغضوب علیهم

ولا الضالين فقولوا آمين يستجب الله تعالى لكم وإذا كبر فكبروا

و لا الضالین پس بگوئید آمین قبول کند خدا تعالی شما و هرگاه تکبیر گوید پس تکبیر گوئید

وإذا رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤوسكم وقولوا

و هرگاه بردارد سر خود را پس بگوید سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید

اللهم ربنا لك الحمد يسمع الله لكم وإذا كبر وسجد فكبروا واسجدوا

اللهم ربنا لک الحمد میشنود خدا تعالی شما را و هرگاه تکبیر گوید و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید

وإذا رفع رأسه وكبر فارفعوا رؤوسكم وكبروا قال رسول الله صلى الله عليه

و هرگاه بردارد سر خود را و تکبیر گوید پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید فرمود رسول الله

فتلك بتلك وإذا كان في القعدة فليكن من قول أحدكم التحيات

پس این عملهای شما با آن عملهای امام مرتب و هرگاه باشد در قعده پس باید که باشد قول هر یک شما التحیات

لله والصلوات والطيبات حتى تفرغوا من التشهد قال الإمام أبو عبد الله

لله والصلوات والطیبات تا آنکه فارغ شوید از تشهد گفت امام ابو عبد الله

أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني وأماتنا على مذهبه أصلا وفرعا

احمد بن محمد بن حنبل شیبانی رح و بمیراند ما را بر مذهب او در اصل اعتقاد و فروع

وحشرنا في زمرته قول النبي صلى الله عليه إذا كبر فكبروا أن ينتظروا الإمام

و برانگیزاند ما را در زمره او قول نبی صلی الله علیه اذا کبر فکبروا او آنست که منتظر باشید امام را

حتى يكبر ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته ثم يكبرون بعده و

تا آنکه تکبیر گوید و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را پس تکبیر گوئید شما بعد او و

الناس يغلطون في هذه الأحاديث ويجهلونها مع ما عليه عامتهم

مردم غلط کرده اند درین حدیث ها و میدانند آنها را با چیزیکه برآنست عوام ایشان را

من الاستخفاف بالصلوة والاستهانة بها فبادرة يأخذ الإمام في

از سبک کردن نماز و اهانت در نماز پس گاهی شروع میکند امام در

التكبير فيأخذون معه في التكبير وهذا خطأ لا ينبغي لهم أن يأخذوا في

تکبیر پس شروع کنند با او در تکبیر و این خطاست سزاوار نیست ایشان را که شروع کنند در

التكبير حتى يكبر الإمام ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته وهكذا

تکبیر تا آنکه تکبیر گوید امام و فارغ شود از تکبیر خود و قطع کند آواز را و همچنین

قال النبي صلى الله عليه إذا كبر الإمام فكبروا والإمام لا يكون مكبرا حتى

فرمود نبی ص هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید حالانکه امام نمی باشد تکبیر گوینده تا آنکه



يقول الله اكبر ولان الامام لو قال الله ثم سكت لم يكن مكبرا
حتى يقول الله اكبر فيكبر الناس بعد قوله الله اكبر فاخذهم
في التكبير مع الامام خطأ وترك لقول النبي صلى الله عليه لانك لو قلت
اذا صلى فلان فكلمه كان معناه ان انتظره حتى اذا صلى وفرغ
من صلاته كلمه وليس لك ان تكلمه وهو يصلي وكذلك معنى
قول النبي صلى الله عليه اذا كبر الامام فكبروا وربما طول الامام في التكبير
اذا لم يكن له فقه والذي يكبر معه ربما جزم التكبير ففرغ من التكبير
قبل ان يفرغ الامام فقد صار هذا مكبرا قبل الامام ومن كبر قبل
الامام فليست له صلاة لانه دخل في الصلاة قبل الامام و
كبر قبل الامام فلا صلوة له وقول النبي صلى الله عليه اذا كبر وركع فكبروا
واركعوا معناه ان ينتظروا الامام حتى يكبر ويركع وينقطع صوته
وهم قيام ثم يتبعونه وقول النبي صلى الله عليه فاذا رفع راسه وقال
سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤسكم وقولوا اللهم ربنا لك الحمد
معناه ان ينتظروا الامام ويثبتوا ركوعا حتى يرفع الامام راسه
ويقول سمع الله لمن حمده وينقطع صوته وهم ركوع ثم يتبعونه



فيرفعون رؤوسهم ويقولون اللهم ربنا لك الحمد وقوله فاذا كبر

پس بردارند سر خود را و بگویند اللهم ربنا لك الحمد و قول او ص پس هرگاه تکبیر گوید

وسجد فكبروا واسجدوا ومعناه ان يكونوا قياما حتى يكبر ويخط

و سجده کند پس تکبیر گویید و سجده کنید معنی او آنست که باشند ایستاده تا آنکه تکبیر گوید و فرو رود

للسجود ويضع جبهته على الارض ثم قيام لم يتبعونه وكذلك

برای سجده و بنهد پیشانی خود را بر زمین و آنگه ایستاده باشند بستر پیروی کنند او را و همچنین

جاء عن البراء بن عازب رض وهذا كله موافق لقول النبي صلى الله عليه

آمده است از براء بن عازب رض و این همه موافق است قول نبی را ص

الامام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وقوله اذا كبر

که امام رکوع کند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و قوله ص هرگاه تکبیر گوید

ورفع رأسه فارفعوا رؤوسكم وكبروا ومعناه ان يثبتوا سجودا

و بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گویید معنیش آنست که ثابت باشید بر سجود

حتى يرفع الامام رأسه ويكبر فاذا انقطع صوته وهم سجود اتبعوه

تا بردارد امام سر خود را و تکبیر گوید پس هرگاه قطع کند آواز خود را و حال آنکه ایشان در سجده باشند

ورفعوا رؤوسهم وقول النبي صلى الله عليه فتلك بتلك يعني انتظاركم اياه

پس بردارید سرهای خود را و قول نبی ص پس این کار شما بمقابله آن کار امام است مراد

قياما حتى يكبر ويركع وانتم قيام فتتبعونه وانتظاركم اياه ركوعا

در آن حال که ایستاده اید تا تکبیر رکوع کند و حال آنکه شما ایستاده باشید پس پیروی کنید او را و انتظار کردن شما او را در رکوع

حتى يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وانتم

تا آنکه بردارد سر خود را و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حال آنکه شما

ركوع فاذا قال سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وانتم ركوع اتبعتموه

در رکوع باشید پس هرگاه گوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حال آنکه شما در رکوع باشید پیروی کنید او را

ورفعتم رؤوسكم وقلتم ربنا لك الحمد وقول النبي صلى الله عليه وسلم فتلك بتلك

پس بردارید سرهای خود را و بگویید ربنا لك الحمد و قول نبی ص پس این کار شما مقابله آن کار امام است

في كل رفع وخفض وهذا تمام الصلوة فاعقلوه وابصروه واحكموه

در هر رفع و خفض و این است تمام نماز پس بدانید و ببینید و محکم کنید او را

واعلموا ان كثيرا من الناس يوم القيمة ما تكون لهم صلاة لسبق

و بدانید که بسیار باشند از مردم روز قیامت که نیست ایشان را نماز از جهت سبقت

الامام بالركوع والسجود والرفع والخفض وقد جاء في الحديث انه

بر امام در رکوع و سجود و رفع و خفض و تحقیق آمده است در حدیث که



يَأتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصَلُّونَ وَلَا يُصَلُّونَ وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ زَمَانُنَا

خواهد آمد بر مردم زمانے که نماز میگذارند و نمیگذارند و نزدیک شود اینکه باشد آن زمانه

هٰذَا فَإِنَّ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ مُسَابَقَةُ الْإِمَامِ وَتَضْيِيعُ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ

که اینست پس بدرستی که بیشتر را این مردم مسابقت از امام است و ضایع کردن ارکان نماز

وَوَاجِبَاتِهَا وَمَسْنُونَاتِهَا وَتَمَامِهَا فَصْلٌ وَيَجِبُ عَلَى مَنْ رَأَى

و واجبات و مسنونات و تمام آن نماز و واجب است بر کسیکه بیند

مَنْ يُقَصِّرُ فِي صَلَاتِهِ وَيُسْقِطُ أَرْكَانَهَا وَوَاجِبَاتِهَا وَآدَابَهَا أَنْ يَنْصَحَهُ

کسے را که تقصیر میکند در نماز خود و ساقط کند ارکان خود را و واجبات را و آداب او را که نصیحت

وَيُعَلِّمَهُ وَيَنْصَحَهُ لِيُصْلِحَ فِيمَا بَقِيَ وَيَسْتَغْفِرَ عَمَّا مَضَى فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ

و مامور دادورا و نصیحت دهد تا صالح شود در آنچه باقیست و استغفار کند از چیزیکه گذشته و اگر نکند

كَانَ شَرِيكَهُ فِي ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ وِزْرُهُ وَإِثْمُهُ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ

باشد شریک او در آن تقصیر و بر او ست بار او و گناه او و چنانچه آمده است در حدیث از نبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ وَيْلٌ لِلْعَالِمِ مِنَ الْجَاهِلِ حَيْثُ لَا يُعَلِّمُهُ فَلَوْلَا أَنَّ تَعْلِيمَ

که فرمود ویل و هلاکت است عالم را از جهت جاهل از آنجا که تعلیم نمیکند او را پس اگر نبود

الْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ وَلَازِمٌ لَهُ فَرْضٌ عَلَيْهِ لَمَا تَوَعَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْوَيْلِ فِي

جاهل واجب بر عالم و لازم و فرض بر او هر آئینه نمیترسانید پیغمبر علیه السلام بهلاکت در

السُّكُوتِ عَنْهُ لِأَنَّ الْوَعِيدَ لَا يَسْتَحِقُّهُ إِلَّا مَنْ تَرَكَ الْوَاجِبَ أَوِ الْفَرْضَ

سکوت کردن از او زیرا که وعید مستحق نمیشود او را مگر کسیکه ترک داد واجب را و فرض را

دُونَ النَّفْلِ وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ بِلَالِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّهُ قَالَ الْخَطِيئَةُ إِذَا

سوای نفل و آمده در حدیث از بلال بن سعد که فرمود گناه وقتیکه

خَفِيَتْ لَمْ تَضُرَّ إِلَّا صَاحِبَهَا وَإِذَا ظَهَرَتْ فَلَمْ تُغَيَّرْ ضَرَّتِ الْعَامَّةَ وَ

پنهانست ضرر نمیکند مگر صاحب خود را و هرگاه ظاهر شد پس تغییر کرده نشد او را ضرر میکند عامه را

ذٰلِكَ لِتَرْكِهِمْ مَا لَزِمَهُمْ مِنَ التَّغْيِيرِ وَالْإِنْكَارِ عَلَى مَنْ ظَهَرَتِ الْخَطِيئَةُ

این از جهت ترک کردن ایشان آنچه را که لازم است بر ایشان از تغییر و انکار کردن بر کسیکه

مِنْهُ وَسُكُوتِهِمْ عَنْهُ فَلَمَّا سَكَتُوا تَظَاهَرَ الْأَمْرُ وَالْوَبَالُ عَلَى الْجَمِيعِ

از او و از جهت سکوت ایشان از آن تغییر پس هرگاه که سکوت کردند ظاهر شد کار و گناه بر همه

وَيُشَارِكُ الْمُحْسِنُ الْمُسِيءَ فِي إِسَاءَتِهِ إِذَا لَمْ يَنْهَهُ وَيَنْصَحْهُ وَقَدْ وَرَدَ

و شریک شود نیکوکار بدکار را در بدی او هرگاه که باز نداشت او را و نصیحت نکرد او را و تحقیق

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ مَنْ رَأَى مَنْ يُسِيءُ فِي صَلَاتِهِ فَلَمْ يَنْهَهُ شَارَكَهُ

از ابن مسعود رض فرمود هر که دید کسی را که بد کرد در نماز خود پس باز نداشت او را شریک شد



فِي وِزْرِهَا وَعَارِهَا وَيَكُونُ مُوَافِقًا لِلشَّيْطَانِ اللَّعِينِ لِأَنَّهُ يُرِيدُ
در گناه او و ننگ او و باشد موافق مر شیطان لعین را زیرا که او میخواهد
أَنْ يَسْكُتَ عَنِ الْكَلَامِ فِي ذَلِكَ وَأَنْ يَتْرُكَ التَّعَاوُنَ عَلَى الْبِرِّ وَ
سکوت کردن از سخن گفتن درین باب و آنکه گذاشته شود یاری بر نیکوکاری و
التَّقْوَى الَّذِينَ أَوْصَى اللّٰهُ تَعَالَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمَا فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
بپرهیزگاری که بند کرده است خدای تعالی مومنان را بآن در قول خود عز وجل و
تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى الْآيَةَ وَالنَّصِيحَةَ الَّتِي هِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ
یاری دهید بر نیکوکاری و پرهیزگاری الآیه و نصیحت را که او واجب است بر ایشان یعنی مسلمانان
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَيُرِيدُ أَنْ تَضْمَحِلَّ الدِّينُ وَيَذْهَبَ الْإِسْلَامُ وَبَيَانُ
بعضی مر بعضی را و میخواهد شیطان آنکه دور شود و برود اسلام و بیان
الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُطِيعَ الشَّيْطَانَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
خلق همه پس نباید عاقل را که اطاعت کند شیطان را فرمود خدای تعالی
يَبَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَقَالَ
ای بنی آدم در فتنه نه اندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد از بهشت پدر شما را و فرمود
جَلَّ وَعَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ
جل وعلا که شیطان شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز این نیست که میخواند گروه خود را
لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحٰبِ السَّعِيرِ وَاعْلَمْ أَنَّ جَمِيعَ مَا يُوجَدُ مِنَ النَّقْصِ فِي الصَّلٰوةِ
تا باشند از اصحاب دوزخ و بدان که همه آنچه یافته میشود از نقصان در نماز
وَالزَّكٰوةِ وَسَائِرِ الْعِبَادَاتِ بِسُكُوتِ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفِقْهِ وَالتَّقْصِيرِ عَنْهُمْ
و زکوة و همه عبادات از جهت سکوت اهل علم و فقه و تقصیر از ایشان است
وَتَرْكِ النَّصِيحَةِ وَالتَّعْلِيمِ وَالتَّأْدِيبِ فَيَنْشُوءُ ذَلِكَ أَوَّلًا مِنْ أَهْلِ
و از جهت گذاشتن پند و تعلیم و ادب کردن پس پیدا میشود آن نقصان اول بار از اهل
الْجَهْلِ لَمْ يُعَلِّمْ أَهْلُ الْعِلْمِ وَيُنْسَبُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ مِنَ الْعَجَبِ إِذَا رَأَى رَجُلٌ مَنْ
جهل بسبب که نمیکنند ایشان را اهل علم و نسبت کرده میشود بسوی ایشان و از عجب است اگر ببیند مردی
يَسْرِقُ حَبَّةً وَاحِدَةً أَوْ رَغِيفًا مِنْ إِنْسَانٍ يَهُودِيٍّ أَوْ مُسْلِمٍ لَمْ يَتَمَالَكْ
کسی را که دزدد یک دانه یا نان را از انسان یهودی یا مسلمان مالک نشود
مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَصِيحَ عَلَيْهِ وَيَزْجُرَهُ وَيَفْضَحَ لَهُ ذَلِكَ وَإِذَا رَأَى مَنْ
نفس خود را تا آنکه فریاد کند بر او و زجر کند او را و بدی آید او را این کار و هرگاه که ببیند کسی
يُصَلِّي وَيَسْرِقُ أَرْكَانَ الصَّلٰوةِ وَيُسْقِطُهَا مَعَ الْوَاجِبِ وَيُسَابِقُ
که نماز میگذارد و میدزدد ارکان نماز را و ساقط میکند او را با واجب و سبقت میکند

الامام سكت عنه ولا ينطق ينكر عليه ويعلمه ويستهين امره

امام را سکوت ورزد از و و نطق نکند پس انکار کند بر وی و بیاموزد او را و آسان بشمارد امر او را و در حدیث

وقد جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال شر الناس سرقة الذي يسرق من

و تحقیق آمده است از رسول الله صلعم که فرمود بدترین مردم از روی دزدی کسی است که میدزدد از

صلاته قالوا يا رسول الله وكيف يسرق من صلاته قال صلى الله عليه وسلم لا

نماز خود گفتند یا رسول الله چگونه میدزدد از نماز خود فرمود صلعم

يتم ركوعها ولا سجودها وعن الحسن البصري رضي الله عنه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

اتمام نکند رکوع و سجود نماز را و مرویست از حسن بصری رضی گفت که نبی صلعم

قال الا اخبركم باشر الناس سرقة قالوا بلى من هو يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم

فرمود آگاه باشید که خبر دهم شما را از بدترین مردم از روی دزدی گفتند آری کیست آنکس یا رسول الله فرمود

الذي لا يتم ركوع الصلوة ولا سجودها وقال سلمان الفارسي رضي الله عنه الصلاة

کسیکه تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود آنرا و گفت سلمان فارسی رضی نماز

مكيال فمن وفى وفي له ومن طفف فقد علمتم ما قال الله تعالى في

پیمانه ایست پس کسیکه تمام کند و کمال بجا آورد اتمام و کمال جزا داده خواهد شد او را و کسیکه کم بجا آرد پس تحقیق

المطففين وعن عبد الله بن علي او علي بن شيبان وكان من الوفد

کم پیمایندگان در قول خود ویل للمطففین الایه و مرویست از عبد الله بن علی یا علی بن شیبان و بود است از گروه

الذين وفدوا الى النبي صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله الى

که آمده بودند بسوی نبی صلعم رضی گفت فرمود صلعم نظر نمیکند خدای تعالی بسوی

صلاة عبد لا يقيم صلبه في ركوعه وسجوده وعن ابي هريرة رضي الله عنه

نماز بنده که راست نمیکند صلب خود را در رکوع و سجود خود و مرویست از ابو هریره رضی

ان رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى

که مردی در آمد در مسجد و رسول الله صلعم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گزارد آنمرد

ثم جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام وقال ارجع

بعد از آن آمد بسوی رسول الله صلعم پس سلام داد بر وی پس جواب داد بر وی رسول صلعم و فرمود

فصل فانك لم تصل فصلى كما صلى ثم جاء فسلم فقال له رسول الله

پس نماز کن که تو نماز نکردی پس نماز گزارد چنانکه گزارده بود پس سلام داد پس فرمود او را رسول الله

صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فانك لم تصل ففعل ذلك ثلاث مرات فقال

باز گرد پس نماز کن که تو نماز نگزاردی پس کرد همچنین سه بار پس گفت

والذي بعثك بالحق نبيا ما احسن غير هذا فعلمني فقال رسول

سوگند بخدا آنکه فرستاد ترا نبی بر حق که نیکو نیست بجز این پس بیاموز مرا پس فرمود رسول



الله صلى الله عليه وسلم إذا قمت إلى صلاتك فأسبغ الوضوء ثم استقبل

الله ص هرگاه ایستاده شوی بسوی نماز خود پس تمام و کامل کن وضو را پس تر روی آر

القبلة فكبر ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن ثم اركع حتى تطمئن

بقبله پس تکبیر گو پس تر بخوان آنچه آسان ست ترا از قرآن پس تر رکوع کن تا آنکه آرام گیری

راكعا ثم ارفع حتى تعتدل قائما ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم اجلس حتى

در حالت رکوع پس تر بردار سر خود را تا آنکه برابر شوی ایستاده پس تر سجده کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پس تر

تطمئن جالسا ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا

آرام گیری در حالت نشستن پس تر سجده دیگر کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پس تر بردار سر خود را تا آنکه آرام

ثم اصنع ذلك في صلاتك كلها وفي حديث آخر عن رفاعة بن رافع

پس تر کن این کار در همه نماز خود و در حدیث دیگر مرویست از رفاعه بن رافع

قال بينما نحن جلوس حول رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ دخل رجل فاستقبل

گفت در حینیکه ما نشسته بودیم گرد رسول الله ص ناگاه در آمد مردی پس رو آورد

القبلة فصلى فلما قضى صلاته جاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى القوم

بقبله پس نماز گزارد پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد پس سلام داد بر نبی ص و بر قوم او

فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فإنك لم تصل أمره بذلك مرتين

پس فرمود او را رسول الله ص باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکرده امر کرد او را باین دو بار

أو ثلاثا فقال الرجل ما أقصر بما قدرت فلا أدري ما عبت من

یا سه بار پس گفت مرد قصور نکرده ام آنچه توانا بودم پس نمی دانم چه خواستی تو از من

صلاتي علي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتم صلاة أحدكم حتى يسبغ

نماز من بر من پس فرمود رسول الله ص هرگز تمام نمیشود نماز هیچ یکے از شما تا آنکه تمام و کامل کند

الوضوء كما أمر الله تعالى فيغسل وجهه ويديه إلى المرفقين ويمسح

وضو را چنانچه امر کرده خدای تعالی پس بشوید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کند

برأسه ويغسل رجليه إلى الكعبين ثم يكبر الله تعالى ويحمده ثم يقرأ

سر خود را و بشوید هر دو پای خود را تا شتالنگ پس تر تکبیر گوید خدا تعالی را و حمد کند او را پس تر بخواند

من القرآن ما أذن له فيه ثم يكبر فيضع كفيه على ركبتيه حتى تطمئن

از قرآن آنچه دستوری داده شده است او را در آن پس تر تکبیر گوید و بنهد دست خود را بر دو زانوی خود

مفاصله ويسترخي ثم يقول سمع الله لمن حمده ويستوي قائما

مفاصل او و سست شود پس تر گوید سمع الله لمن حمده و برابر شود ایستاده

حتى يقيم صلبه ويأخذ كل عضو مأخذه ثم يكبر ويسجد ويمكن

تا آنکه راست شود پشت او و گیرد هر عضو جای خود پس تر تکبیر گوید و سجده کند و آرام گیرد



وجهه حتى تطمئن مفاصله ويسترخي ثم يكبر ويستوي قاعدا

روی او تا آنکه آرام گیرد مفاصل او و سست شود پس تکبیر گوید و برابر شود در حال

على مقعده ويقيم صلبه فوصف صلاته هكذا اربع ركعات

بر مقعد خود و راست کند صلب خود را پس وصف کرد نماز را همچنین چهار رکعت

حتى فرغ ثم قال لا تتم صلاة احدكم حتى يفعل كذلك فقد امر

تا آنکه فارغ شد پس فرمود تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه بکند همچنین پس تحقیق امر کرد

النبي صلى الله عليه وسلم باتمام الصلوة والركوع والسجود واخبر ان الصلوة لا

نبی ﷺ تمام کردن نماز و رکوع و سجود و خبر داد که نماز

تقبل الا هكذا وما وسعه صلى الله عليه وسلم السكوت حين رأى الرجل يصلي

قبول کرده نمیشود مگر همچنین و گنجایش نداشت نبی ﷺ را سکوت وقتیکه دید مردی را که نماز میگزارد

صلاة ناقصة فلو جاز تأخير البيان عن وقت الحاجة وترك الانكار

نماز ناقص پس اگر جایز بودی تاخیر بیان از وقت حاجت و ترک کردن انکار

على الجاهل وتعليمه لسكت النبي صلى الله عليه وسلم ووكل ذلك الى ما قد بين من

بر جاهل و تعلیم هر آینه سکوت میکرد نبی ﷺ و می سپرد آنرا بسوی چیزی که تحقیق بیان

قبل الصحابة رضي الله عنهم ربما وزعه فلما بالغ في ذلك الانكار عليه والتعليم

بعض صحابه رض و در میگذشت ازان مرد پس هرگاه مبالغه کرد درین انکار بر او و آموختن

له دل على وجوب ذلك وتنبيهه صلى الله عليه وسلم من حضره من الصحابة رضي الله عنهم

او را دلالت کرد بر واجب بودن آن انکار و تعلیم و بر آگاهیدن نبی ﷺ کسیرا که حاضر بود از صحابه رض

ان يفعلوا كذلك دائما ومن يفعل في صلاته مثل ما فعل ذلك الرجل

که بکنند همچنین و فعل کند کسیرا که میکند در نماز خود مثل آنچه کرد این مرد

ويعلموا اصحابهم واصحابهم لاصحابهم كيفية احكام الشرع الى

و بیاموزند اصحاب ایشان اصحاب ایشان بسوی کیفیت احکام شرع تا

ان تقوم الساعة فصل ويجب على المؤذن ان يصلح من لسانه

قایم شدن قیامت و واجبست بر موذن که نیکو کند از زبان خود

ما لا يلحن في الشهادتين ويكون عارفا بالاوقات وان لا يؤذن

آنچه الحان نکند در شهادتین و باشد دانسته اوقات و آنکه اذان نگوید

الا بعد دخول الوقت الا في الفجر خاصة ويحتسب باذانه وجه

مگر بعد دخول وقت مگر در فجر خصوصاً و خواهد باذان خود ذات

الله تعالى ولا يأخذ على اذانه جزاء ويستقبل القبلة بوجهه

خدا تعالی را و نگیرد بر اذان خود جزا را و رو آرد بقبله بروی خود.



في التكبير والتشهدين ويولي وجهه يمينا وشمالا في الدعاء

در تکبیر و تشهدین و روی گرداند راست و چپ در خواندن

الى الصلاة واذا اذن لصلاة المغرب جلس بين الاذان والاقامة

بسوی نماز و هرگاه اذان شود برای نماز مغرب بنشیند در میان اذان و اقامت

جلسة خفيفة ويكره له ان يؤذن وهو جنب او محدث ولا

نشستن سبک . و مکروه است او را اذان دادن در حالیکه او جنب است یا محدث و نه

ينبغي له ان يشق الصفوف اذا فرغ من الاقامة ليقوم في الصف الاول

سزاوار است او را که شق کند صفها را هرگاه فارغ شود از اقامت تا بایستد در صف اول

وينبغي له ان يقيم موضع الاذان الا ان يشق عليه مثل ان يكون

و سزاوار است او را که اقامت کند موضع اذان مگر آنکه گران آید بروی چنانچه باشد

قد اذن في منارة فانه يقيم موضع الصلوة او حيث تيسر له فصل

که اذان گفته در مناره پس او اقامت گوید در موضع نماز یا جایی که آسان باشد او را

فرحم الله من اقبل على صلاته خاشعا خاضعا ذليلا لله عز وجل خائفا

پس رحمت کند خدا تعالی کسی را که پیش آید به نماز خود در حالیکه ترسنده و فروتن و ذلیل دارنده خوار است

وجلا راغبا راهبا مشفقا راجيا وجعل اكبر همته في صلاته لربه

کوشش دارنده به آنچه میخواند رغبت کننده ترسنده و خوف دارنده از عذاب امیددارنده از ثواب و گرداند

تعالى ومناجاته اياه وانتصابه بين يديه قائما وقاعدا وراكعا

و در راز گفتن با او و در ایستاده شدن در حضور او در حالیکه ایستاده است و نشسته است و رکوع

وساجدا وفرغ لذلك قلبه وثمرة فؤاده واجتهد في اداء فرائضه

و سجده کننده و خالی کند همچنین دل خود را و میوه دل خود را و کوشش کند در ادای فرایض خود

فانه لا يدري هل يصلي صلاة بعد التي هو فيها او يعاجل عليه

پس او نمیداند آیا خواهد گزارد نماز دیگر را که پس ازین نماز است که در او است یا شتابی کرده خواهد شد

بوفاته قبل ذلك فقام بين يدي ربه عز وجل محزونا مشفقا

بموت او پیش ازین پس ایستد در حضور پروردگار خود غمگین ترسناک

يرجو قبولها ويخاف ردها ان قبلها سعد وان ردها شقي فما اعظم

امیدوار قبول آن نماز و ترسنده از رد آن اگر قبول کرد او را نیکبخت شد و اگر رد کرد بدبخت شد

خطرك يا ايها المؤمن المتحلي بانوار الاسلام في هذه الصلوة وفي

خطر تو ای مومن آراسته شده بنورهای اسلام درین نماز و در

غيرها من عملك وما اولاك من الهم والحزن والخوف والوجل

غیر آن از عمل تو و عجب نزدیک گردانیده است ترا از غم و حزن و خوف و ترس



تهاونت فيما سواها من قبل ما افترض الله تعالى عليك إنك لا تدري

و در نماز و در ماسوای آن از جانب چیزی که فرض کرده است خدا تعالی بر تو که تو نمیدانی

هل قبلت منك صلاة أو حسنة قط أم لا وهل غفرت لك سيئة

آیا قبول شد از تو نماز یا نیکوئی هرگز یانه و آیا آمرزیده شد بدی

أم لا وأنت على ذلك ضاحك فرح غافل منتفع بالعيش كيف وقد

یانه و تو حالانکه برین خندان هستی و خوش غافل نفع گیرنده از زندگانی چگونه باشد این و

جاءك اليقين من مخبر صادق أمين إنك وارد النار فقال جل وعلا و

آمده یقین مر ترا از خبر کننده صادق امین بدرستی تو وارد شونده آتشی پس فرمود جل

إن منكم إلا واردها ولم يأتك اليقين أنك صادر عنها فمن أحق بطول

نیست یکی از شما مگر وارد میشود در آتش و نیامده است ترا یقین که تو روزنده ازان پس کیست مستحق

البكاء وطول الحزن منك حتى يتقبل الله منك ثم مع ذلك لا تدري

گریه و درازی اندوه از تو تا آنکه قبول کند خدا ایش از تو بستر با وجود این نمیدانی

لعلك لا تصبح إذا أمسيت ولا تمسي إذا أصبحت فمبشر بالجنة

شاید صبح نکنی هرگاه شام کردی و شام نکنی هرگاه صبح کردی پس بشارت جنت هستی

أم مبشر بالنار فحقيق أن لا تفرح بأهل ولا ولد ولا مال إن العجب

یا بشارت دوزخ پس سزاوار کرده شده که خوش نشوی با اهل و نه فرزند و نه مال و عجب

كل العجب من طول غفلتك وطول سهوك عن هذا الأمر العظيم وأنت

از عجب است درازی غفلت تو و درازی سهو تو ازین امر عظیم و حالانکه تو

تساق سوقاً حثيثاً في كل يوم وليلة وفي كل ساعة وطرفة عين

کشیده میشوی کشیدنی سخت در هر روز و هر شب و هر ساعت و هر چشم زدن

فتوقع أجلك ولا تغفل عن هذا الخطر العظيم الذي قد أظلك

پس امید دار آمدن اجل را و غفلت مکن ازین امر بزرگ که تحقیق فرود آمده است

فإنك لا بد ذائق الموت ولاقيه ولعله ينزل بساحتك في صباحك

که تو ناچار داننده مرگ هستی و ملاقات کننده او را و شاید فرود آید مرگ بمیدان تو در

أو مسائك أيسر ما تكون عليها فأما لا فإنك قد خرجت من ملكك

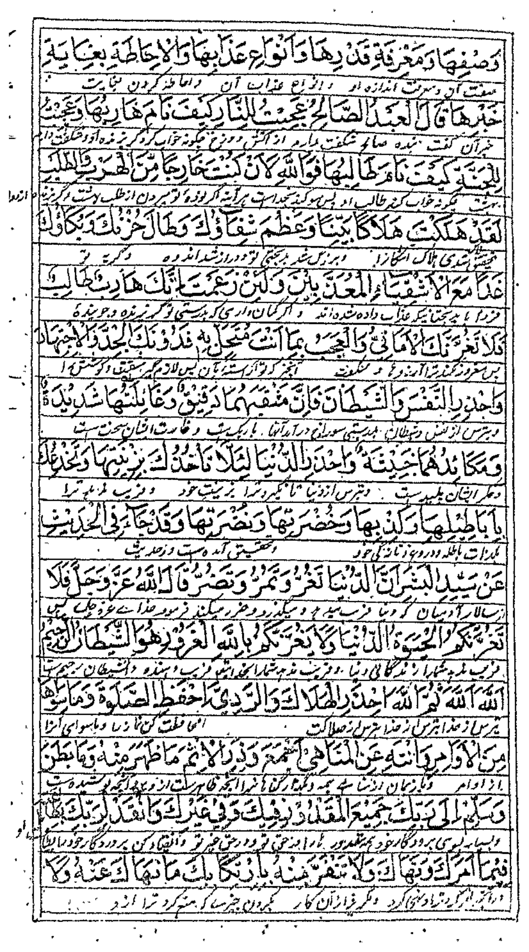
یا شام تو حالانکه بدترین چیز است که پیدا شد مرگ از روی آمدن پس بدرستی تو

كله وسلبته فأما إلى جنة وأما إلى نار التي انقطعت

کرده شد از اول و مال کشیده شده پس یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ که منقطع شده

الصفات وقصرت العبادات والحكايات عن بلوغ حقيقة

صفتهای او و کوتاه است عبارت و حکایت از رسیدن حقیقت



وَصْفِهَا وَمَعْرِفَةِ قَدْرِهَا وَأَنْوَاعِ عَذَابِهَا وَالْإِحَاطَةِ بِغَايَةِ

صفت آن و معرفت اندازه او و انواع عذاب آن و احاطه کردن بنهایت

خَبَرِهَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَجِبْتُ لِلنَّارِ كَيْفَ نَامَ هَارِبُهَا وَعَجِبْتُ

خبر آن گفت بنده صالح شگفت دارم از آتش دوزخ چگونه خواب کرد گریزنده او و شگفت دارم

لِلْجَنَّةِ كَيْفَ نَامَ طَالِبُهَا فَوَاللّٰهِ لَئِنْ كُنْتَ خَارِجًا مِنَ الْهَرَبِ وَالطَّلَبِ

بهشت چگونه خواب کند طالب او پس سوگند بخداست هر آینه اگر بوده تو بیرون از طلب و گریز

لَقَدْ هَلَكْتَ هَلَاكًا بَيِّنًا وَعَظُمَ شَقَاؤُكَ وَطَالَ حُزْنُكَ وَبُكَاؤُكَ

تحقیق شدی هلاک آشکارا و بزرگ شد بدبختی تو و دراز شد اندوه و گریه تو

غَدًا مَعَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُعَذَّبِينَ وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ هَارِبٌ طَالِبٌ

فردا با بدبختانیکه عذاب داده شده اند و اگر گمان داری که بدرستی تو گریزنده و جوینده

فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْأَمَانِيُّ وَالْعُجْبُ بِمَا أَنْتَ مُتَحَلٍّ بِهِ فَدُونَكَ الْجِدَّ وَالْاجْتِهَادَ

پس مغرور نکند ترا آرزوها و شگفت آنچه تو آراسته بآن پس لازم گیر سعی و کوشش را

وَاحْذَرِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ فَإِنَّ مَنْقَبَهُمَا دَقِيقٌ وَغَائِلَتَهُمَا شَدِيدَةٌ

و بترس از نفس و شیطان بدرستی سوراخ در آمد آنها باریک است و غائلت ایشان سخت است

وَمَكَائِدَهُمَا خَفِيَّةٌ وَاحْذَرِ الدُّنْيَا لِئَلَّا تَأْخُذَكَ بِزِينَتِهَا وَتَخْدَعَكَ

و مکر ایشان پلید است و بترس از دنیا تا نگیرد ترا بزینت خود و فریب دهد ترا

بِأَبَاطِيلِهَا وَكَذِبِهَا وَخُضْرَتِهَا وَنَضْرَتِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

بلذات باطله و دروغ و تازگی خود و تحقیق آمده است در حدیث

عَنْ سَيِّدِ الْبَشَرِ أَنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَمُرُّ وَتَضُرُّ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا

از سالار آدمیان که دنیا فریب میدهد و میگذرد و ضرر میکند فرمود خدای عز و جل پس

تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ وَهُوَ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ

فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را بخدا فریب دهنده و آن شیطان رجیم است

اَللّٰهَ اَللّٰهَ ثُمَّ اللّٰهَ احْذَرِ الْهَلَاكَ وَالرَّدٰى احْفَظِ الصَّلٰوةَ وَمَا سِوَاهَا

بترس از خدا بترس از خدا بترس از هلاکت [illegible] نگهداشت کن نماز را و ماسوای آنرا

مِنَ الْأَوَامِرِ وَانْتَهِ عَنِ الْمَنَاهِي أَجْمَعَ وَذَرِ الْإِثْمَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَمَا بَطَنَ

از اوامر و باز مان از نهیها همه و بگذار گناه را آنچه ظاهر است از وی و آنچه پوشیده است

وَسَلِّمْ إِلَى رَبِّكَ جَمِيعَ الْمَقَادِيرِ فِيكَ وَفِي غَيْرِكَ وَانْقَدْ لِرَبِّكَ [illegible]

و بسپار بسوی پروردگار خود همه تقدیرها را در حق تو و در حق غیر تو و انقیاد کن پروردگار خود را [illegible]

فِيمَا أَمَرَكَ وَنَهَاكَ وَلَا تَفْتُرْ مِنْهُ بِاشْتِغَالِكَ بِمَا نَهَاكَ عَنْهُ وَلَا

در آنچه امر کرد ترا و منع کرد و [illegible] مگردان چیزها که منع کرد ترا از آن



تسخط عليك باعتراضك عليه في تدبيره فيك وترك رضاك

و غضب میکند بر تو اعتراض کردن تو بر وی در تدبیر او در حق تو و ترک کردن تو رضای او

عنه فيما قسم لك من الأقسام والأرزاق وجعل فيك من الأفعال

از وی در آنچه قسمت کرد ترا از قسمتها و روزیها و گرد در تو از کارها چیزی که

ما طوى عنك مصالحها وأخفى عنك عواقبها ما سيظهر لك من

پوشیده شده است از تو مصلحتهای او و پنهان کرده شده است از تو عاقبت او و چیزی که زود ظاهر خواهد شد از

طيب ثمارها ومنافعها قال عز من قائل وعسى أن تكرهوا شيئا

نیکو ثمرهای او و منافع او فرمود خدا ... قریب است آنکه کراهت کنید شما چیزی

وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وأنتم

حال آنکه او نیکوست مر شما را و قریب است که دوست دارید شما چیزی را حال آنکه او بدست مر شما را و خدا میداند

لا تعلمون وكن أبدا طائعا لمولاك راضيا بقضائه صابرا على بلائه

نمیدانید و باش همیشه طاعت کننده مولای خود را راضی بقضای او صابر بر بلاهای او

شاكرا لآلائه داعيا بأسمائه ذاكرا لأنعمه وآياته موافقا لفعله

شاکر نعمت های او را خواننده نامهای او را یاد کننده نعمت های او را و آیات او را موافق فعل او

ومراده غير متهم له في تدبيره فيك وفي خلقه حتى يأتيك الوفاة

و مراد او را بتهمت نکن او را در تدبیر او در حق خود و در حق خلق او تا آنکه آید ترا وفات

تتوفى مع الطيبين وتحشر مع النبيين وتدخل جنات النعيم

پس میرانده شوی با پاکان و برانگیخته شوی با پیغمبران و در آئی در بهشت برین

برحمة رب العالمين ومشيئة إله الأولين والآخرين فصل

برحمت رب العالمین و اراده معبود اولین و آخرین

وأما صلاة الخاصة لأيقاظ المستيقظين الخاشعين المراقبين

و اما نماز خاصان درگاه اله از برای بیدار کردن دل بیداران که خشوع کننده اند و مراقبه کنندگان

حراس القلوب جلساء الرحمن رضوان الله عليهم وسلامه فصفتها

پاسبانان دلها همنشینان رحمن رحمهم ... پس صفت آن نماز

ما روي أن يوسف بن عصام مر في جامع من جوامع خراسان

چنین روایت کرده شده است که یوسف بن عصام گذر کرد در جامع مسجد از مسجدهای خراسان

فإذا هو بحلقة عظيمة فسأل عنها فقيل له إنها حلقة حاتم

پس ناگاه رسید بحلقه بزرگ پس سوال کرد از آن حلقه پس گفته شد او را که این حلقه حاتم است

وهو يتكلم في الزهد والورع والخوف والرجاء فقال لأصحابه

و او سخن میکند در ترک دنیا و ترک شبهات و بیم و امید پس گفت یوسف دوستان خود را

قوموا بنا نسأله عن مسألة من أمر الصلاة فإذا هو جابنا عنها

استاده شوید یا پرسیم از و مسئله از امر نماز پس اگر او جواب داد ما را از آن مسئله

جلسنا إليه فوقف عليه وسلم عليه وقال له رحمك الله لي مسألة

می‌نشینیم بسوی او پس ایستاد بر آن حاتم و سلام داد بروی و گفت او را رحمت کند ترا خدا مرا مسئله است

فقال له حاتم سل قال أسألك عن أمر الصلاة فقال له حاتم تسألني عن

گفت او را حاتم بپرس گفت یوسف می‌پرسم از امر نماز پس گفت او را حاتم آیا سوال از

معرفتها أو عن أدبها قال فصارت مسألتين ووجب لهما جوابان

معرفت او میکنی یا از آداب آن گفت حاتم پس گشت دو مسئله و واجب گشت آن هردو را دو جواب

فقال يوسف أسألك عن أدبها فقال حاتم هو أن تقوم بالأمر وتمشي

پس گفت یوسف می‌پرسم از تو آداب آن پس گفت حاتم آداب آنست که ایستاده شوی با مر خدا و بیائی

بالاحتساب وتدخل بالنية وتكبر بالتعظيم وتقرأ بالترسل وتركع

باحتساب و فرا درآئی در نماز به نیت پاک و تکبیر گوئی به تعظیم و بخوانی مصحف را به ترتیل و رکوع کنی

بالخشوع وتسجد بالتواضع وتتشهد بالإخلاص وتسلم بالرحمة فقال

بفروتنی و سجده کنی بتواضع و تشهد بخوانی با خلاص و عدم ریا و سلام دهی برحمت پس گفتند

أصحاب يوسف عن معرفتها سأله فقال حاتم هو أن تجعل الجنة

یاران یوسف از معرفت آن پس سوال کرد او را پس گفت حاتم معرفت آنست که گردانی بهشت را

عن يمينك والنار عن شمالك والصراط تحت قدمك والميزان

از یمین خود و آتش را از شمال خود و صراط را زیر قدمهای خود و میزان را

تحت عينيك والرب عز وجل كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه

زیر دو چشم خود و پروردگار را عز و جل گویا که می‌بینی ترا اگرچه تو او را نه بینی که او ترا

يراك فقال يوسف يا فتى منذ كم تصلي هذه الصلاة قال منذ

می‌بیند پس گفت یوسف ای جوان چند مدت است که میگذاری این نماز را گفت مدت

عشرين سنة فقال يوسف لأصحابه قوموا بنا نقضي حتى نعيد

بیست سال پس گفت یوسف یاران خود را ایستید بیا تا قضا کنیم یا بازگردانیم

صلاة خمسين سنة ثم التفت إليه فقال له من أين لك هذا قال

نماز پنجاه ساله را پس التفات شد یوسف بسوی او پس گفت او را از کجاست ترا این معرفت نماز

من كتبك التي كنت تمليها علينا وحديث أبي حازم الأعرج ره

از کتابهای تو که میخواندی آنها را بر ما و سخن ابی حازم اعرج ره

يليق بهذه الجملة فنذكره وذلك أن أبا حازم قال لقيني رجل من

سزاوار است باین جمله پس یاد کنیم آنرا و آن اینست که ابا حازم گفت ملاقات کرد مرا مردی از



أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا على ساحل البحر فقال لي يا أبا حازم

یاران پیغمبر و من بر کناره دریا بودم پس گفت مرا ای ابو حازم

أتحسن أن تصلي قلت وكيف لا أحسن أن أصلي وأنا بصير

آیا نیکو میدانی که نماز گزاری گفتم چگونه نیکو ندانم که نماز گزارم حالانکه من دانایم

بالفرائض وما أمرني به رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لي يا أبا حازم ما

بفرضهای نماز و چیزی که امر کرده است مرا رسول الله پس گفت مرا ای ابو حازم چه چیز

الفرض عليك قبل قيامك إلى الصلوة فقلت ستة قال وما هي قلت

فرض است بر تو پیش از قیام تو برای نماز پس گفتم شش چیز گفت کدام است آن شش گفتم

الطهارة والاستتار واختيار موضع الصلوة والقيام إلى الصلوة

طهارت از حدث و خبث و حاجات و پوشیدن عورت و اختیار جای پاک برای نماز و ایستادن بسوی نماز

والنية والتوجه إلى القبلة قال لي يا أبا حازم فبأي نية تخرج من بيتك

و نیت و توجه بسوی قبله گفت مرا ای ابو حازم بکدام نیت برآیی از خانه خود

إلى المسجد قلت نية الزيارة قال فبأي نية تدخل المسجد قلت نية

بسوی مسجد گفتم نیت زیارت گفت بکدام نیت در می آیی در مسجد گفتم نیت

العبادة قال فبأي نية تقوم إلى العبادة قلت نية العبودية مقرا له

عبادت پروردگار گفت بکدام نیت ایستاده میشوی بسوی عبادت گفتم به نیت بندگی اقرار کننده برای او

بالربوبية قال فأقبل علي وقال يا أبا حازم بم تستقبل القبلة قلت

به پروردگاری او گفت ابو حازم پس رو آورد پیش آن اصحابی و گفت ای ابو حازم بچه رو می آوری قبله را گفتم

بثلاث فرائض وسنة قال وما هي قلت التوجه إلى القبلة فرض

به سه فرایض و یک سنت گفت کدام از آنها گفتم رو آوردن بقبله فرضست

والنية فرض والتكبيرة الأولى فرض ورفع اليدين سنة قال فكم من

و نیت فرضست و تکبیر اولی فرضست و برداشتن دو دست سنت است گفت چند

التكبير عليك فرض وسنة قلت أصل التكبير أربع وتسعون

تکبیر بر تو فرضست و سنت گفتم اصل تکبیر نود و چهار

تكبيرة منها خمس فرض والباقي كلها سنة قال فبم تستفتح الصلوة

تکبیر است پنج از آن فرضست و باقی همه سنت است گفت بچه چیز آغاز میکنی نماز را

قلت بالتكبير قال فما برهانها قلت قراءتها قال فما جوهرها قلت

گفتم به تکبیر گفت چه چیز است برهان و دلیل آن نماز گفتم قرائت قرآن گفت چیست جوهر نماز گفتم

التسبيح قال فما إحياؤها قلت خشوعها قال فما الخشوع قلت

تسبیح گفت چیست احیای او گفتم فروتنی گفت چیست فروتنی گفتم

النظر الى موضع السجود قال فما وقارها قلت السكون قال فما تحريمها

قلت التكبير قال فما تحليلها قال التسليم قال فما سنتها قلت

التسبيح عند انقضائها قال فما مفتاح ذلك كله يا ابا حازم قلت

الوضوء قال فما مفتاح الوضوء قلت التسمية قال فما مفتاح التسمية

قلت النية قال فما مفتاح النية قلت اليقين قال فما مفتاح اليقين

قلت التوكل قال فما مفتاح التوكل قلت الخوف قال فما مفتاح

الخوف قلت الرجاء قال فما مفتاح الرجاء قلت الصبر قال فما

مفتاح الصبر قلت الرضا قال فما مفتاح الرضا قلت الطاعة

قال فما مفتاح الطاعة قلت الاعتراف قال فما مفتاح الاعتراف

قلت الاعتراف بالوحدانية والربوبية قال فبما استفدت ذلك

كله قلت بالعلم قال فبما استفدت العلم قلت بالتعلم قال فبما

استفدت التعلم قلت بالعقل قال فبما استفدت العقل قلت

العقل عقلان عقل تفرد الله بصنعه دون خلقه وعقل يستفيده

المرء بتاديبه ومعرفته فاذا اجتمعا جميعا عضد كل واحد منهما

صاحبه قال فبما استفدت ذلك كله قلت بالتوفيق وفقنا الله



فما بالك لما يجب ويرضى ثم قال والله لقد كملت معاني الخير فما

پس شما را چه چیز که دوست میدارد و راضی میشود پس گفت سوگند بخدا هر آینه تمام و کامل گردید معنیهای خیر پس

الفرض عليك وما فرض الفرض وما فرض تؤدي الى فرض وما السنة

بر تو و چیست فرض فرض و چیست آن فرض که رساند بسوی فرض و چیست سنت

الداخلة في الفرض وما سنة يتم بها الفرض قلت اما الفرض فالصلاة

داخله در فرض و چیست سنت که تمام میشود بآن فرض گفتم اما فرض پس نماز است

واما فرض الفرض فالطهارة وفرض تؤدي الى فرض اخذك الماء بيمينك

واما فرض فرض پس طهارت است و فرض که رساند بسوی فرض گرفتن تست آب را بدست

الى شمالك واما السنة الداخلة في الفرض فتخليلك الاصابع بالماء وسنة

بسوی دست چپ واما سنت داخله در فرض پس خلال کردن تو انگشتان را به آب و سنت

يتم بها الفرض فهي الختان فقال ما ابقيت على نفسك حجة يا ابا حازم

که تمام میشود بآن فرض پس ختنه است پس گفت باقی نگذاشتی بر نفس خود حجت را ای ابو حازم

فكم فرض وسنة عليك في اكل الطعام قلت هل في اكل الطعام فرض و

پس کدام فرض و سنت است بر تو در خوردن طعام گفتم آیا در خوردن طعام فرض است و

سنة قال نعم اربعة فرض واربعة سنة واربعة مكرمة فاما الفرض فالتسمية

سنت گفت بلے چهار فرض است و چهار سنت و چهار مکرمت است واما فرض پس تسمیه است

والحمد والشكر ومعرفة ما اطعمك الله واما السنة فالاتكاء على الجنب

و حمد و شکر و معرفت چیزی که خورانید است ترا خدای تعالی واما سنت پس تکیه کردن است بر

الايسر والاكل بثلاث اصابع وشد المضغ ولعق الاصابع واما المكرمة

چپ و خوردن به سه انگشت و سخت خاییدن ولیسیدن انگشتان واما مکرمت

فغسل اليدين وتصغير اللقم والاكل مما يليك وان تقل النظر الى

پس شستن دو دست است پیش از طعام و پس از وی و خورد کردن لقمه و خوردن از نزدیک خود و کم کردن

جليسك هكذا كان يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم باب يشير فيه

جلیس خود همچنین بود که میکرد رسول الله صلعم باب اشاره میکنیم درو

الى صلوة الجمعة والعيدين وصلاة الاستسقاء والكسوف والخسوف و

سوی نماز جمعه و عیدین و نماز استسقا و کسوف و خسوف و

القصر والجمع وصلاة الجنازة مختصرا فصل واما صلاة الجمعة

کوتاه کردن نماز در سفر و نماز جنازه از روی اختصار واما نماز جمعه

فالاصل في وجوبها قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلاة

پس اصل در وجوب آن قول خدای تعالی است ای آنکسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شود



مِن يَوْمِ الجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللهِ وَذَرُوا البَيْعَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ

از روز جمعه پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا تعالی و بگذارید بیع را و قول نبی ع که

اللهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الجُمُعَةَ فِي يَوْمِ الجُمُعَةِ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ تَرَكَ الجُمُعَةَ

خدا تعالی فرض کرده است بر شما جمعه را در روز جمعه و قول نبی ع هرکه ترک کرد نماز جمعه را

ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللهُ عَلَى قَلْبِهِ فَكُلُّ مَنْ لَزِمَتْهُ الصَّلَوٰتُ الخَمْسُ لَزِمَهُ

سه بار بغیر عذر مهر کند خدا تعالی بر دل او چنانچه راه یابد درو حق پس هرکس لازم است نماز پنجگانه برو او را

فَرْضُ الجُمُعَةِ إِذَا كَانَ مُسْتَوْطِنًا مُقِيمًا بِبَلَدٍ أَوْ قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ فِيهَا أَرْبَعِينَ

فرض جمعه هرگاه که باشد در وطن مقیم در شهرها و دیهیکه جامع است در و چهل

رَجُلًا عُقَلَاءَ بُلَغَاءَ أَحْرَارًا وَإِنْ كَانَ قَرْيَةً لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا أَوْ

مرد عاقل بالغ حر باشند و اگر باشد دیهی که نیست در و چهل مرد یا

كَانَ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ مِنْ قَرْيَةٍ أُخْرَى أَوْ مَدِينَةٍ بَيْنَهُمَا فَرْسَخٌ

باشد در جائیکه بشنوند اذان نماز از دیه دیگر یا شهریکه میان هردو فاصله یک فرسخ باشد

وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهَا وَلَا يَسَعُهُ التَّخَلُّفُ عَنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ

واجب است براو حاضر آمدن بجمعه و روا نیست او را پس ماندن ازو مگر که باشد او را عذرے

فَإِنَّهُ يُعْذَرُ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ الجَمَاعَاتِ فِي بَقِيَّةِ الصَّلَوٰتِ مِثْلُ أَنْ

پس او معذور داشته شود در ترک آن و ترک جماعت در باقی نمازها مانند آنکه

يَكُونَ مَرِيضًا أَوْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ يَخَافُ ضَيَاعَهُ أَوْ قَرِيبٌ يَخَافُ مَوْتَهُ فِي

باشد بیمار یا باشد او را مال که بترسد از ضایع شدن او یا باشد او را خویشیکه بترسد از موت او

غَيْبَتِهِ أَوْ يُدَافِعُهُ الأَخْبَثَانِ البَوْلُ وَالغَائِطُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ حَضَرَ الطَّعَامُ

غیبت او یا منع میکنند او را دو چیز پلید بول و غائط یکے از آنها یا حاضر آمد او را طعام

وَبِهِ حَاجَةٌ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُ مِنْ سُلْطَانٍ أَنْ يَأْخُذَهُ أَوْ غَرِيمٍ يُلَازِمُهُ وَلَا

و او را حاجت است بآن طعام یا ترسد از حاکم که بگیرد او را یا از قرض خواهی که بچسپد او را و نه

شَيْءَ مَعَهُ يُعْطِيهِ أَوْ يَكُونَ مُسَافِرًا يَخَافُ فَوْتَ القَافِلَةِ أَوْ يَخَافُ

چیزیست با او که بدهد آن را یا باشد مسافر که خوف دارد فوت شدن کاروان یا خوف دارد

ضَرَرًا فِي مَالِهِ أَوْ يَرْجُو وُجُودَهُ بِتَخَلُّفِهِ عَنِ الجُمُعَةِ وَالجَمَاعَةِ أَوْ غَلَبَتْهُ

ضرر را در مال خود یا امید دارد بر پیدا شدن او بپس ماندن از جمعه و جماعت یا غلبه کند او را

النُّعَاسُ حَتَّى يَفُوتَهُ الوَقْتُ أَوْ يَخَافُ التَّأَذِّيَ بِالمَطَرِ وَالوَحَلِ وَالرِّيحِ

پینکی تا آنکه فوت شود او را وقت یا خوف دارد از آزار یافتن بباران و لای و باد

الشَّدِيدَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهَا بَعْدَ الخُطْبَةِ عَلَى الإِمَامِ فَإِنْ فَاتَتْهُ

سخت و این نماز جمعه دو رکعت است که بگذارد آنرا بعد خطبه بر امام پس اگر فوت شود



يصلي أربعا ظهرا إن شاء وحده وإن شاء بجماعة ووقتها قبل الزوال

في الوقت الذي يقام فيه صلاة العيد وقال بعض أصحابنا في الساعة

الخامسة ومن شرط انعقادها حضور أربعين رجلا ممن يجب عليهم

الجمعة وفي رواية خمسين وفي رواية ثلاثة ويسن الجهر بالقراءة فيها

وأن يكون سورة الجمعة بعد الفاتحة في الأولى وسورة المنافقين في

الثانية وهل يشترط إذن الإمام على روايتين ومن شرطها الخطبتان

وليس لها سنة قبلها وأما بعدها فأقلها ركعتان وأكثرها ست

ركعات روي في ذلك في حديث بعض الصحابة رض عن النبي صلى الله عليه

وقد قال بعض العلماء بالله عز وجل يستحب أن يصلي قبل صلاة

الجمعة اثنتي عشرة ركعة وبعدها ست ركعات ويجتنب البيع و

الشراء بعد الأذان عند المنبر لقوله تعالى إذا نودي للصلوة من

يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع وهذا هو الأذان الذي

كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واجب عندنا ولغيرنا فرض على

الكفاية وروي عنه أنه سنة وأما أذان المنارة أمر به عثمان بن

عفان رض في زمانه لمصلحة عامة وهي إعلام الغائبين عن الأمصار



والشرى فلا يبطل البيع والشراء ويستحب ان يصلى اذا دخل الجامع
وكان فى الوقت سعة اربع ركعات يقرأ فيهن قل هو الله احد الف
مرة فى كل ركعة خمسين مرة فانه روى عن النبى صلى الله عليه انه قال من
فعل ذلك لم يمت حتى يرى مقعده من الجنة او يرى له رواه ابن عمر
واذا دخل الجامع فلا يجلس حتى يصلى ركعتين قبل ان يجلس وقد ذكرنا
فضائل الجمعة وصفة الخروج الى الجامع وجميع ما يتعلق بذلك فيما
تقدم **فصل** واما صلاة العيدين ففرض على الكفاية اذا قام
بها جماعة من اهل موضع سقطت عن الباقين فان اتفقوا على تركها
قاتلهم الامام حتى يتوبوا واول وقتها اذا ارتفعت الشمس وآخره اذا
زالت ويستحب تقديمها فى عيد الاضحى لاجل الاضحية وتأخيرها
فى عيد الفطر لعدم ذلك ومن شرطها الاستيطان والعدد واذن
الامام كالجمعة وعن امامنا احمد رحمه الله رواية اخرى انه لا يشترط جميع
ذلك وهو مذهب الامام الشافعى رحمه الله ويستحب التبكير اليها ولبس الثياب
الفاخرة والتطيب كما قلنا فى فضائل الجمعة من قبل والاولى ان
تقام فى الصحراء ويكره فى الجامع الا لعذر ولا بأس بحضور النساء



بالأولى أن يكون في خرجته ماشيا وأن يرجع في طريق آخر وقد ذكرنا

العلة في ذلك في فضائل العيد وينادي لها الصلاة جامعة وهي

ركعتان يكبر في الأولى بعد دعاء الاستفتاح وقبل التعوذ سبع تكبيرات

وفي الثانية قبل القراءة خمس تكبيرات يرفع يديه مع كل تكبيرة و

يقول الله أكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة وأصيلا و

صلوات الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليما فإذا فرغ من التكبير

استعاذ وقرأ الفاتحة وقرأ سبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية هل أتاك حديث

الغاشية وإن قرأ في الأولى ق والقرآن المجيد وفي الثانية اقتربت الساعة

وانشق القمر فهي رواية منقولة عن إمامنا أحمد رحمه الله وإن قرأ غير ذلك

جاز وكذلك في تأخير الاستفتاح إلى حين القراءة روايتان إحداهما يستفتح

عقيب تكبيرة الإحرام والأخرى يؤخر مع التعوذ إلى حين القراءة وإذا صلى

العيد لا يتنفل بالنوافل من الصلاة وكذلك لا يصلي قبلها بل يرجع إلى

أهله ويجمع شملهم بحضوره ويحسن خلقه مع أهله ويجتهد في

التوسعة عليهم في النفقة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أيام العيد أيام أكل

وشرب وبعال وهذا عام في يومي العيدين وأيام التشريق وبأن



في المسجد جاز فإذا دخل المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين تحية

در مسجد جائز است و چون درآید در مسجد پس ننشیند تا آنکه گذارد دو رکعت تحیت

المسجد لقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يأتي

المسجد از جهت قول پیغمبر صلعم که فرموده هرگاه درآید یکے از شما در مسجد پس ننشیند تا آنکه گذارد

ركعتين وهذا عام في يومي العيد وغيره ولما نص إمامنا أحمد ره

دو رکعت و این عام است در هر دو روز عید و غیر آن و چون این نیست که نص کرد امام ما احمد رح

على منع التنفل إذا كان في المصلى لأنه مروي عن غير وجه أن النبي صلى الله عليه

بر منع نفل هرگاه که باشد در نمازگاه زیرا که روایت است از پیغمبر

لم يصل قبل ولا بعد وهو قول عمر وعبد الله بن عباس وابن عمر رض وصلاة

نگذارد پیش از عید و نه بعد آن و آن قول عمر است و عبد الله بن عباس و ابن عمر رض و نماز

النبي صلى الله عليه وسلم كانت في المصلى في الجبانة ولو كانت في المسجد لما كان صلى الله عليه وسلم

پیغمبر صلعم بود در مصلی در صحرا و اگر بودے در مسجد ترک نمیکرد

يترك تحية المسجد فإن فاتته جميع صلاة العيد استحب له قضاؤها

تحیت المسجد را پس اگر فوت شود او را همه نماز عید مستحب است او را قضاے آن

وهو مخير في ذلك بين أن يصلي أربعا كصلاة الضحى بغير تكبير أو

و او مختار است درین میان آنکه گذارد چهار رکعت مانند نماز چاشت بغیر تکبیر یا

بتكبير كهيئتها فيجمع أهله وأصحابه كذلك إليه ولم يبدل ذلك

بتکبیر مانند هیئت آن پس جمع کند اهل خود را و دوستان را همچنین سوی آن و در ادا کردن آن

فضل كثير فصل وأما صلاة الاستسقاء فسنة تقام يخرج

کار ثواب کثیر است فصل و اما نماز طلب باران پس سنت است بپا داشته شود و برآید

لها الإمام كما يخرج للعيدين ضحوة فهي كصلاة العيدين في جميع

برای او امام چنانچه می برآید برای عیدین چاشتگاه پس این مانند نماز عیدین است در همه

صفاتها وموضعها وأحكامها ويستحب له التنظف والتطهر من

صفت او و جاے او و احکام او و مستحب است برای نماز استسقا پاکیزگی و پاک بودن از

جميع الأحداث والأوساخ غير أنه لا يستحب التطيب لأنها حالة الافتقار

همه حدثها و چرکها مگر آنکه مستحب نیست خوشبو کردن زیرا که آن حالت افتقار است

والتذلل وطلب الحاجة ولهذا يستحب الخروج إليها في ثياب البذلة مع

و حالت تذلل و طلب حاجت و ازین جهت مستحب است برآمدن برای آن نماز بلباس

الخشوع والتضرع والاستكانة والانكسار والحزن وأن يخرج معهم

خشوع و زاری و عجز و شکستگی و اندوه و دیگر برآیند با ایشان



الشيوخ والعجائز والصبيان وأصحاب العاهات وان يخرجوا من
المظالم والحقوق من الغصوب وغيرها ولله عز وجل من الزكوات
والنذور والكفارات ويكثروا الصدقة والصيام ويعتادوا التوبة
ويعزموا على المداومة عليها الى الممات ولا يبارزوا الرب سبحانه
بكبيرة من الذنوب ولا صغيرة ويستحيوا منه عز وجل في الخلوات
اذ لا خلوة منه فلا يخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء هو عالم
بالسر والخفيات وكذلك يستحب ان يتوسلوا بالزهاد والصالحين
واهل العلم والفضل والدين كما روي ان عمر بن الخطاب خرج يستسقي
فأخذ بيد العباس عمه فاستقبل القبلة فقال اللهم هذا عم نبيك جئنا
نتوسل به اليك فاسقنا فما رجعوا حتى سقوا لان منع القطر
وحبسه عقوبة ومقابلة عن شؤم معاصي بني آدم وهذا اذا مات
الكافر وقبر وجاءه منكر ونكير وسألاه عن ربه ونبيه ودينه ولم
يقدر على الجواب يضربانه بمرزبة فيصيح صيحة يسمعها الخلائق
غير الجن والانس فيلعنه كل شيء حتى شاة القصاب والسكين على
حلقها فيقول لعنة الله عند ذلك هذا الذي كنا نمنع القطر لاجله


وهو قول عز وجل أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فاما
الآدمي اذا فسد تعدى فساده الى كل شيء من الحيوانات فاذا صلح
تعدى صلاحه الى كل شيء ففساده لمعصيته لربه وصلاحه لطاعته
له عز وجل فيصلي الامام او نائبه بالناس ركعتين بغير اذان ولا
اقامة يكبر في الاولى سبعا سوى تكبيرة الاحرام وفي الثانية خمسا سوى
تكبيرة القيام من السجود على ما ذكرنا في صلوة العيد ويذكر الله عز
وجل بين كل تكبيرتين كذلك فاذا صلى خطبهم وان خطب قبل
الصلوة جاز في رواية عنه انه مخير في ذلك ونقل عنه رحمه الله
انه لا يسن لها الخطبة وانما يدعو فيستحب ان يفعل الامام من ذلك
ما تيسر عليه فاذا خطب افتتحها بالتكبير كما يفعل في خطبة العيد
ويكثر الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقرء في خطبته فقلت
استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا
الآيات فاذا فرغ من الخطبة استقبل القبلة وحول رداءه فجعل
ما كان على منكبه الايمن على الايسر وما على الايسر على الايمن ولا
ينكسه ويفعل الناس كذلك ويتركونه حتى يرجعوا الى اهلهم



فيتبرعونه مع نبيا ثم يفعلونه تفاؤلا ليتحول القحط ولان السنة

بذلك وردت وهو ما روى عبادة بن تميم عن عمه رض ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم خرج بالناس يستسقي فصلى بهم ركعتين جهر بالقراءة فيهما

وحول رداءه ودعا واستسقى واستقبل القبلة ثم رفع يديه فيستقبل

القبلة فيدعو بدعاء النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا

هنيئا مريعا غدقا مجللا وذوي مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم

اسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين ولا سقيا عذاب ولا محق

ولا بلاء ولا هدم ولا غرق اللهم ان بالبلاد والعباد والخلق من

اللأواء والبلاء والجهد والضنك ما لا نشكو الا اليك اللهم انبت

لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من بركات السماء وانبت لنا

من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعري واكشف عنا

من البلاء ما لا يكشفه غيرك اللهم انا نستغفرك انك كنت غفارا

فارسل السماء علينا مدرارا ويدعو مثل ذلك اللهم انك امرتنا بدعائك

ووعدتنا اجابتك فقد دعوناك كما امرتنا فاستجب لنا كما وعدتنا

قيل انه يستقبل القبلة في اثناء الخطبة وتممها مستقبل القبلة



ثم يردفها بالدعاء والأولى ما قلنا من أنه إذا فرغ من الخطبة استقبل
پس ردیف خطبه سازد دعا را و بهتر آنست که گفته ایم که هرگاه فارغ شود از خطبه استقبال

القبلة لأن الخطبة وعظ وزجر وتخويف وذلك إنما يحصل إذا
قبله کند زیرا که خطبه وعظ است و بازداشتن و خوف دادن و این همه جز این نیست که حاصل شود

واجه الناس واستقبلهم ليبلغ إلى أسماعهم وقلوبهم وأما إذا استقبل
برو آوردن بمردم و استقبال کند آنها را تا برسد بگوشهای ایشان و دلهای ایشان و اما هرگاه استقبال

القبلة فقد استدبرهم وقد كان بين أيديهم حين صلى بهم وفصل
کند پس تحقیق پشت داده باشد بایشان حالانکه تحقیق بود پیش روی ایشان وقتیکه نماز میگزارد بایشان

وأما صلاة الكسوف فهي سنة مؤكدة ووقتها من حين الكسوف
واما نماز کسوف پس این سنت است مؤکده و وقت آن از هنگام در گرفته شدن آفتاب

إلى حين التجلي ورد نورهما إليهما يعني إذا كسفت الشمس وخسف
تا وقت روشن شدن ایشان و بازیافتن نور ایشان … یعنی هرگاه در گرفته شد آفتاب و در گرفته شد

القمر فمن حين يبتدي ظهور السواد والكدر ونقصان الشعاع
ماه پس از وقتیکه ابتدا کند ظهور سیاهی و کدورت و نقصان شعاع

يدخل وقت الصلاة إلى أن تزول ذلك فإذا زال وقت الصلاة
در می آید وقت نماز تا آنکه زایل شود این پس هرگاه زایل شود این در گرفتگی زایل شود وقت نماز

والسنة أن تصلى في الجامع موضع صلاة الجمعة وينادى لها الصلاة
و سنت است آنکه گزارده شود در جامع مسجد جای نماز جمعه و ندا کرده شود و اول این لفظ این نماز جمع کننده

جامعة فيصلي بهم الإمام ركعتين يحرم بالأولة ويستفتح ويستعيذ
مسلمانان است پس گزارد بایشان امام دو رکعت تکبیر تحریمه کند با اول و استفتاح کند و استعاذه کند

ويقرأ الفاتحة ثم يقرأ سورة البقرة ثم يركع فيطيل الركوع يكرر فيه
و بخواند فاتحه پستر بخواند سوره بقره را پستر رکوع کند پس دراز کند رکوع را دوباره کند در آن

التسبيح بقدر مائة آية ثم يرفع رأسه قائلا سمع الله لمن حمده ثم يقرأ
تسبیح بقدر صد آیه پستر بردارد سر خود را در حالیکه گوینده باشد سمع الله لمن حمده پستر بخواند

الفاتحة وآل عمران ثم يركع دون الركوع الأول ثم يرفع رأسه كذلك
سوره فاتحه و آل عمران پستر رکوع کند کمتر از رکوع اول پستر بردارد سر خود را همچنین

ثم يسجد سجدتين طويلتين يسبح في كل واحدة بقدر مائة آية ثم
پستر دو سجده کند دراز تسبیح گوید در هر یک بقدر صد آیه پستر

يقوم إلى الثانية فيقرأ الفاتحة ويقرأ سورة النساء ثم يركع فيطيل
ایستد برای رکعت دوم پستر بخواند فاتحه و بخواند سوره نساء پستر رکوع کند پس دراز کند



ثم يركع ثم يقرأ الفاتحة والمائدة وإن لم يحسن هذه السورة
من غيرها من سور القرآن بعدد آياتها فإن لم يحسن إلا قل
هو الله أحد قرأها على التفصيل كذلك فتكون قراءته في القيام
الثاني ثلثي قراءته في القيام الأول وتكون قراءته في القيام
الثالث وهو إذا رفع من السجود إلى القيام نصف قراءته في
القيام الأول وتكون قراءته في القيام الأخير وهو الرابع ثلثي القيام
الثالث وهو الذي قبله وأما التسبيح فهو ثلثي قراءته في
كل قيام ويركع بعده من غير خلف ثم يسلم فيكون أربع ركوعات
وأربع سجودات ويزيد في كل ركعة ركوعا واحدا وإن شغل و
الناس في الصلوة استحب تخفيفها ولا يقطعونها ومن أراد
أن يصليها وحده في بيته أو مع أهله جاز والأولى ما ذكرنا و
الأصل في صلاة الكسوف على ما بيناه ما روي عن عائشة أنها قالت
كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه فأتى النبي صلى الله عليه المصلى
فكبر وكبر الناس ثم قرأ فجهر بالقراءة وأطال القيام ثم ركع فأطال
الركوع ثم رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده ثم قام وأطال القراءة ثم

رفع رأسه ثم سجد ثم قام ففعل الناس مثل ذلك ثم قال صلى الله عليه وسلم
برداشت سر خود را ابتدا سجده کرد پس ایستاد پس کردند مردمان چنین پس فرمود [illegible]
إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله عز وجل لا ينخسفان لموت
که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیتهای خدای تعالی منخسف نمیشوند بمرگ
أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى الصلاة فصل
کسی و نه بزندگی کسی پس هرگاه ببینید شما خسوف را پس بزاری رجوع کنید بسوی نماز
وأما صلاة الخوف فيجوز فعلها بشرائط أربع أحدها أن يكون
واما صلوة خوف پس جایز است کردن آن بچهار شرط یکی آن که باشد
العدو مباح القتال والثاني أن يكون في غير جهة القبلة والثالث
دشمن مباح کشتن دوم آنکه باشد در غیر جهت قبله سوم
أن لا يؤمن هجومه والرابع أن يكون في القوم كثرة يمكن
آنکه ایمن نباشد از هجوم او چهارم آنکه باشد در قوم مسلمان کثرت که ممکن باشد
تفرقتهم طائفتين فيحصل في كل طائفة ثلاثة فصاعدا فيجعل
متفرق شدن آن قوم دو گروه پس در هر گروه سه کس باشند یا زیاده پس گرداند امام
إحدى الطائفتين بإزاء العدو والأخرى خلفه فيصلي بها ركعة
یکی طایفه را مقابل دشمن و دیگر را پس خود پس بگذارد با این گروه یک رکعت
فإذا قام إلى الثانية فارقته الطائفة وصلت الركعة لأنفسها
پس وقتیکه برخیزد بسوی دومی جدا شود او را گروه که اقتدا کرده اند و بگذارد یکی رکعت برای خود
ناوية للمفارقة لأنه لا يجوز للمأموم أن يفارق إمامه إلا بنية
در حال که نیت کننده اند جدای را زیرا که روا نیست مقتدی را جدا شدن از امام مگر به نیت
فتسلم وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم بالصلاة
پس سلام گویند آن طایفه و بروند بسوی دشمن پس بیاید طایفه دوم پس احرام بندد بر نماز
خلف الإمام فتصلي معه الركعة ويجلس الإمام وتقوم هي تصلي
پس امام پس گزارد با او رکعت و بنشیند امام و ایستاده شود آن طایفه پس بگذارد
الركعة الأولى وتجلس وتتشهد ويسلم بهم والإمام يطيل
رکعت اول که با امام گذارده بود و بنشیند آن طایفه و تشهد خوانند و سلام دهد امام با آن طایفه و امام دراز کند
القراءة في الركعة الثانية بقدر ما يتم الطائفة الأولى الركعة
قراءت را در رکعت دوم مقدار آنکه تمام کند طایفه اول رکعت
الثانية وتمضي إلى أصحابها وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم معه
دوم را و بروند بسوی یاران خود و بیاید طایفه دوم پس احرام بندد با او



ويطيل التشهد في حق الطائفة الثانية حتى تتم الركعة التي
قبلها وتتشهد هي في التشهد ويسلم بها ويحصل لها فضيلة السلام
مع الامام وللاولى فضيلة التحريم مع الامام هكذا صلاها رسول
الله صلى الله عليه وسلم بالمسلمين في غزاة ذات الرقاع ويقتدى بما نقل في
حديث سهل بن ابي حثمة ثم يحرم الامام ويصف صفا خلفه وصف
بين يدي العدو فيصلي بالذين خلفه ركعة وسجدتين ثم يقوم
قائما حتى يصلوا لانفسهم ركعة ثم يتقدم اخرى اولئك مكان هؤلاء
ثم يجيئون اولئك فيقومون مقام هؤلاء فيصلي بهم ركعة و
سجدتين ثم يقعد حتى يقضون ركعة اخرى ثم يسلم بهم وقد
روي عن امامنا رحمه الله ما يدل على جواز تاخير الصلاة في حالة
التحام القتال فالمطاردة الى حين زوالها ومنع الحرب اذا دارها
فهذا الذي ذكرناه من صفة صلاة الخوف في صلاة الفجر والظهر
اذا قصرت في السفر واما المغرب فيصلي بالطائفة الاولى ركعتين
وبالثانية ركعة ولا ينتصف منها شيء لانها لا تنتصف فالاول
التشهد الاول فهل يفارق او حين يقوم الى الثالثة على كلتي



وإن كان في الحضر صلى بكل طائفة ركعتين وتقضي لأنفسها

و اگر می باشد در حضر بگذارد بهر طایفه دو رکعت و قضا کند هر طایفه برای خود

ركعتين وإن فرقهم أربع فرق لم تصح صلاته وصلاة الفرقة

دو رکعت را و اگر جدا جدا کند ایشان را چهار فرقه صحیح نیست نماز او و نماز فرقه

الثالثة والرابعة وهل تبطل صلاة الأولة والثانية على وجهين

سوم و چهارم و آیا باطل میشود نماز اول و دوم این مسئله بر دو وجه است

هذا الذي ذكرناه إذا كان العدو وراء القبلة أو عن يمينها

اینهمه که ذکر کردیم از برای نماز خوف وقتیست که باشد دشمن در پس قبله یا در جانب راست

وشمالها وأما إذا كان في جهة القبلة فيرى بعضهم بعضا ولا

یا جانب چپ و اما هرگاه باشد در جهت قبله پس می بینند بعض ایشان بعض دیگر را و نمی باشد گمان

يتوهم هناك كمين لهم جاز أن تصلي صلاة الخوف فيجعلهم

در آنجا کمین برای ایشان روا است گزاردن نماز خوف پس گرداند امام قوم را

صفين أو ثلاثة على قدر كثرتهم وقلتهم ويحرم بهم أجمعين

دو صف یا سه بمقدار کثرت ایشان و قلت ایشان و تحریمه گوید با ایشان همه

فيصلي الركعة الأولة فإذا أراد السجود سجد الجميع إلا الصف الأول

پس بگذارد رکعت اول پس هرگاه اراده کند سجده را سجده کنند همه صفوف مگر صف اول

الذي يليه فإنه يقف فيحرسهم حتى يقوموا إلى الركعة الثانية

که ملاصق میشود امام را پس می ایستد آن صف استاده شود و نگهبانی کند تا آنکه ایستند برای رکعت ثانی

ثم يسجد فيلحقهم قياما فإذا سجد الإمام في الركعة الثانية وقف

پس سجده کنند آن صف اول پس برسد قوم را در حالیکه استاده اند پس هرگاه سجده کند امام در رکعت دوم پس

الصف الأول الذي سجد معه في الركعة الأولى فيحرسهم إلى أن يجلس

صف اول که سجده کرده بود با امام در رکعت اول پس نگهبانی کند ایشان را تا آنکه بنشیند

الإمام في التشهد فيتبعه فيسلمون الجميع هكذا روي عن النبي صلى الله عليه وسلم

امام در تشهد پس متابعت کنند او را پس سلام دهند همچنین مرویست از نبی صلعم

أنه صلاها بعسفان وإن تأخر في الركعة الثانية الصف

که ادا کرده بود نماز خوف بعسفان و اگر تاخیر کند در رکعت دوم صف

الأول ويتقدم الصف الثاني إلى مكان الأول فيحرس جاز وإن اشتد

اول و پیش رود صف ثانی بمکان صف اول پس نگهبانی کند جایز است و اگر زیاده

الخوف والتحم القتال صلوا جماعة وفرادى على أي حال أمكنهم

خوف رسد و بپیوندد جنگ بگذارند جماعت و تنها تنها بر هر حال که ممکن باشد ایشان را

۵

رجالا وركبانا مستقبلي القبلة ومستدبريها ايماء وغير ايماء

در حال که پیاده اند و سوار اند مستقبل قبله باشند یا مستدبر آن بایما کرده اند یا بغیر ایما

وهل عليهم افتتاح الصلاة متوجهين الى القبلة ام لا على روايتين

آیا بر ایشان است ابتداء کردن نماز در حالیکه متوجه اند بسوی قبله یا نه در این مسئله دو روایت

فان حصل الامن وانكسر العدو بنوا على صلاتهم وان نزلوا من ظهور

پس اگر حاصل شود امن و شکسته شود دشمن بنا کنند بر نماز خود و اگر فرود آیند از پشتهای

دوابهم متوجهين وان شرعوا في الصلاة مطمئنين ثم اشتد

چهارپایان در آن حال که متوجه باشند بسوی قبله و اگر آغاز کردند در حالت اطمینان پس سخت شد

الخوف ركبوا واتموا صلاة خوف وان احتاجوا الى الضرب والطعن والكر

خوف سوار شوند و تمام کنند نماز خوف و اگر محتاج شوند بسوی ضرب و طعن نیزه و بازگشتن

والفر يجوز هذه الصلاة لكل خائف من عدو كالسبع والسيل وقطاع

و گریختن روا است این نماز هر خائف را از دشمن مانند درنده و سیل و رهزنان

الطريق وغير ذلك وكذلك اذا كان طالبا للعدو ويخاف فوت عدو

و جز آن و همچنین هرگاه باشد طالب دشمن و بترسد فوت شدن او را

هزيمته يصليها على احدى الروايتين **فصل** واما قصر الصلاة

شکست یافتن او گذارد او را بر یکی از دو روایت واما قصر نماز

فجائز اذا جاوز بيوت قريته او خيام قومه فيقصر الرباعية يصليها

پس جایز است هرگاه بگذرد خانهای دیه خود یا خیمه های قوم خود پس کوتاه کند رباعی را

ركعتين اذا كان سفره طويلا وهو ستة عشر فرسخا اربعة برد وهي

دو رکعت هرگاه باشد سفر او دراز و آن شانزده فرسخ است و چهار برید و آن

ثمانية واربعون ميلا بالهاشمي والبريد الواحد اربعة فراسخ فيقصر

چهل و هشت میل است بطریق هاشمی و یک برید چهار فرسخ است پس کوتاه کند

ماشيا وراكبا فان دخل بلدة او قرية فنوى الاقامة فيها اثنين و

رونده و سوار شده پس اگر در آید در بلده یا قریه پس نیت کند اقامت را در آن بیست و دو

عشرين صلاة اتم وكان حكمه حكم المقيم وان نوى احدى وعشرين

نماز تمام کند و باشد حکم او حکم مقیم و اگر نیت کند بیست و یک

صلاة فعلى روايتين ودون ذلك قصر وان نزل بلدة ولم يدر

نماز پس بر دو روایت است و کمتر از آن قصر کند و اگر فرود آید به بلده و نداند

متى يرحل ولا نية له يقال اليوم اخرج وغدا اخرج قصرها ابدا

کسی که کی کوچ کند و نه نیت است او را بگوید امروز بیرون روم و فردا بیرون روم قصر کند تا ابد


أن النبي صلى الله عليه وسلم أقام بمكة ثمانية عشر يوما وقيل خمسة عشر يوما
گذشت هم اقامت کرد بمکه هشتده روز و گویند پانزده روز
يقصر وفي حديث عمران بن الحصين رض شهدت الفتح مع رسول
کرد قصر و در حدیث دیگر عمران بن حصین ست رض حاضر شدم فتح مکه را با رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم فكان لا يصلي إلا ركعتين ثم يقول لأهل البلد صلوا
پس بود وے که نمیگزارد مگر دو رکعت پس میگفت اهل بلده را بگذارید
أربعا فإنا قوم سفر وأقام صلى الله عليه وسلم بتبوك عشرين يوما يقصر وكذ
چهار رکعت ما مسافرانیم و اقامت کرد پیغامبر عم به تبوک بیست روز که قصر میکرد و
لك الصحابة رض قال أنس بن مالك رض كان أقام أصحاب رسول
همچنین صحابه رض گفت انس بن مالک رض اقامت کرده بودند اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم برامهرمز سبعة أشهر يقصرون الصلاة وروي أن ابن
الله صلعم برامهرمز هفت ماه که قصر میکردند نماز را و مرویست که ابن
عمر رض أقام بأذربيجان ستة أشهر يصلي ركعتين وإن أحرم بالصلوة
عمر رض اقامت کرد در آذربیجان شش ماه که میگذارد دو رکعت و اگر تحریمه کرد برای نماز
وهو مقيم ثم صار مسافرا بأن كان في مركب إلى جنب بلد في حدوده
در حالیکه مقیم است پس گشت مسافر باین طریق که باشد در کشتی که در پهلوی شهر اوست در حدود آن
داخلا من حيطانها وسورها ثم دفع الملاح المركب فخرج من حدوده
داخل است در دیوارها و سور او پس دفع کرد ملاح کشتی را پس برآمد از حدود شهر خود
لزمه الإتمام وكذلك لو أحرم في السفر ثم أقام ببلد أو ائتم بمقيم أو نوى ذلك
لازم باشد او را اتمام کردن نماز و همچنین اگر تحریمه کند در سفر پس مقیم شود در شهری یا اقتدا کند بمقیم یا
هل هو مقيم أو مسافر أو لم ينو القصر عند شروعه فيها لزمه الإتمام في
که آیا او مقیم است یا مسافر یا نیت نکند قصر را وقت شروع کردن در آن لازم گردد او را اتمام کردن
جميع ذلك ولا يجوز القصر إذا كان قاضيا للصلوة لأنها ثبتت في
همه این صورتها و جایز نیست قصر هرگاه که باشد قاضی یعنی قضا کننده نماز زیرا که آن نماز ثابت شد
ذمته كاملة ولا يؤثر السفر إلا في الأداء خاصة وإذا أحرم بنية
بر ذمه او تمام و کامل و اثر نمیکند سفر مگر در ادا خاصة و هرگاه احرام کند بنیت
القصر ثم نوى الإقامة أتم وكذلك إن أحرم وهو مقيم ثم نوى
قصر پس نیت کند اقامت را تمام کند نماز را و همچنین اگر تحریمه کند در حالیکه مقیم است پس نیت
السفر أتم وكذلك إن كان سفره معصية أو لعبا ونزهة لا يستبيح
سفر کند و همچنین اگر باشد سفر او از جهت گناه یا بازی و تماشا که مباح نمیکند



ذلك الا اذا سافر لواجب كالحج والجهاد او مباح كتجارة او طلب غريم

این سفر [illegible] اگر [illegible] سفر کند از برای واجب چون حج و جهاد یا مباح مانند تجارة یا طلب مدیون

ومانا كلنا واذا ابتغينا المعاصي بسفر فقد اعناه على معصيته ربه

[illegible]

وبقائه عليها وعدم صلاحه بطاعته فلا نقويه على ذلك ولا

[illegible]

نعينه بل نمنعه ونكسره والقصر عند امامنا احمد رحمه الله افضل

[illegible]

من الاتمام وله الاتمام والقصر كما له الصيام والفطر وترك التحمل

[illegible]

على الله عز وجل في جميع ذلك واتباع رخصه ورفقه اولى ولو لم يكن

[illegible]

في اتمامه للصلوة وصيامه في السفر غير تذكية للنفس وعجب بعملها

[illegible]

وتعظيمه ذلك وفي قصره وافطاره من ذل النفس وانكسارها وخضوعها

[illegible]

لترك اتمام العبادة والعزيمة لكان بالحرى ان يقال ان القصر والفطر

[illegible]

اولى فكيف وقد قال صلى الله عليه وسلم لما قيل له في قصر الصلاة ما لنا نقصر وقد

[illegible]

امنا فقال صلى الله عليه وسلم تلك صدقة تصدق الله بها على عباده فاقبلوا

[illegible]

صدقته وقال صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يحب ان

[illegible]

يؤخذ بعزائمه فالعجب كل العجب ممن يتم الصلوة في السفر ويصوم

[illegible]

فيه ويترك الرخص وهو يرتكب الكبائر من اكل الحرام وشرب المسكر

[illegible]

ولبس الحرير والزنا واللواطة واعتقاد السوء في الاصول وغير ذلك

و پوشیدن جامهای ابریشم و زنا و لواطت و اعتقاد بد در اصول و جز این



من العظائم **فصل** وأما الجمع بين الصلاتين فجائز بين الظهر
وأما جمع كردن ميان دو نماز پس جائز است ميان ظهر
والعصر وبين المغرب والعشاء في السفر بشرط أن يكون السفر طويلا
وعصر وميان مغرب وعشا در سفر بشرط آنكه باشد سفر دراز
وهو ستة عشر فرسخا على ما بيّناه ولا يجوز ذلك في القصير وهو ما دون
وآن شانزده فرسخ است چنانچه بيان كرديم وجايز نيست اين جمع در سفر قصير وآن كمتر
ذلك وهو مخيّر بين تأخير الأولى إلى وقت الثانية وبين تقديم
از اين است وآن مختار است ميان تأخير نماز اول تا وقت نماز دوم وميان تقديم
الثانية إلى وقت الأولى والاستحباب في التأخير وهو أن يؤخر الأولى
نماز ثاني سوى وقت اول ومستحب است در تأخير كه موخر كند اول را
ويقدم الثانية فيصليها في أول الوقت الثانية فإن صلاهما في وقت
ومقدم كند ثاني را پس گزارد آنرا در اول وقت نماز دومي پس اگر گزارد آنها را در وقت
الأولة قدّم الأولة منهما ثم الثانية ونوى الجمع عند الإحرام بالأولة
اول مقدم كند اول را از آنها پس گزارد دوم را ونيت جمع كند وقت تحريمه گفتن بأول نماز
ولا يفرق بينهما إلا بقدر الإقامة والوضوء إن انتقض وضوءه وإن
وفرق نكند ميان آنها مگر بقدر اقامت ووضو اگر شكسته شود وضو او واگر
صلى بينهما سنة الصلاة بطل الجمع في إحدى الروايتين والأخرى لا
گزارد ميان آنها سنت نماز باطل شود جمع در يكي از دو روايت ودر دوم
يبطل والأولى أن يؤخر السنة إلى بعد الفراغ من الفرض ولا يفصلهما
باطل نميشود وبهتر است كه موخر كند سنت را تا بعد فارغ از فرايض وفاصله نكند ميان
بشيء وإن جمع في وقت الثانية فنيته في وقت الأولة تجزيه ولا
بچيزي واگر جمع كند در وقت ثاني پس نيت آن در وقت اولى بس است و
يفتقر إلى تجديد النية عند فعلهما لأنه ما أخر الأولى ليجمع بينهما
محتاج نميشود سوى نو كردن نيت وقت كردن آنها زيراكه اخير كرد اول را تا جمع كند ميان
وبين الثانية ولا فرق بين أن ينوي ذلك في أول وقت الأولة أو
او وميان دو [illegible] وفرق نيست ميان آنكه نيت كند آن جمع را در اول وقت نماز پيشين يا
إذا بقي منه مقدار فعلها فإن خرج وقت الأولة من غير نية الجمع
وقتيكه باقي ماند از وقت او بمقدار كردن آن نماز پيشين پس اگر برآيد وقت نماز پيشين بغير نيت جمع
لم يجز الجمع بينهما وإذا جمع في وقت الثانية فقدم الأولى ثم الثانية
روا نيست جمع كردن ميان هر دو نماز [illegible] وقتيكه جمع كنند در وقت نماز دومي پس مقدم كند نماز پيشين



كما لو صلاهما في وقت الأولى وهل يشترط أن لا يفرق بينهما بنية

چنانچه اگر گزارد آنها را در وقت اول و آیا شرط است که فرق نکند در میان آن دو نماز بنیت

وغيرها على وجهين ومن أصحابنا من قال إن الجمع والقصر يفتقران

و غیره این مسئله بر دو وجه است و از اصحاب ما هست کسیکه گفت که جمع و قصر

إلى نية وهو أبو بكر وأما الجمع لأجل المطر فيجوز بين المغرب والعشاء

بسوی نیت و آن ابوبکر است و اما جمع از جهت باران پس روا است میان مغرب و عشا

وهل يجوز بين الظهر والعصر على وجهين وكذلك الحكم في الوحل الشديد

و آیا جائز است میان ظهر و عصر این بر دو وجه است حکم در گل

من غير مطر أو ريح شديدة باردة وهل يجوز الجمع لأجله على وجهين فإذا

از غیر باران یا باد تند سرد آیا جائز است جمع از جهت آن این بر دو وجه است پس وقتیکه

جمع نظرنا فإن كان ذلك في وقت الأولى لأجل المطر اعتبر أن يكون

جمع کرد پس ما نظر کنیم پس اگر بود وقت جمع کردن او در نماز نخستین از جهت باران اعتبار باید کرد

المطر موجودا عند افتتاح الأولى وعند الفراغ منها وافتتاح الثانية

باران موجود وقت آغاز نماز اول و وقت فارغ بودن از آن و آغاز کردن نماز دوم

وإن كان ذلك في وقت الثانية جاز سواء كان المطر قائما أو قد انقطع

و اگر باشد آن جمع در وقت نماز دومی جائز است برابر است که باشد باران موجود یا منقطع شده

لأنه قد استقر الأولى بسبب العذر فلا يؤثر زواله لأن أول الوقت قد

زیرا که تحقیق مقرر کرده شد اول را سبب عذر پس تاثیر نکند زوال آن سبب زیرا که اول وقت تحقیق

فات وانقضى فلا يمكن تلافيه وإدراكه وإنما جوزنا له الجمع لأجل

فوت شده است و گذشته پس ممکن نیست تلافی آن و دریافتن آن و جز این نیست که جائز داشتیم برای او جمع از جهت

المشقة اللاحقة بالناس من بل الثياب والحذاء ولأنه يشق على

مشقت که رسیده است مردم را از تر شدن جامه و نعلها و ایذا پس دشوار است بر

الناس التحول والخروج وقد قال صلى الله عليه إذا ابتلت النعال فالصلاة

مردم درآمدن و برآمدن و تحقیق فرمود هرگاه تر شود نعلها پس نماز

في الرحال روي ذلك في الصحيحين وكذلك عندنا حكم المريض وحكم

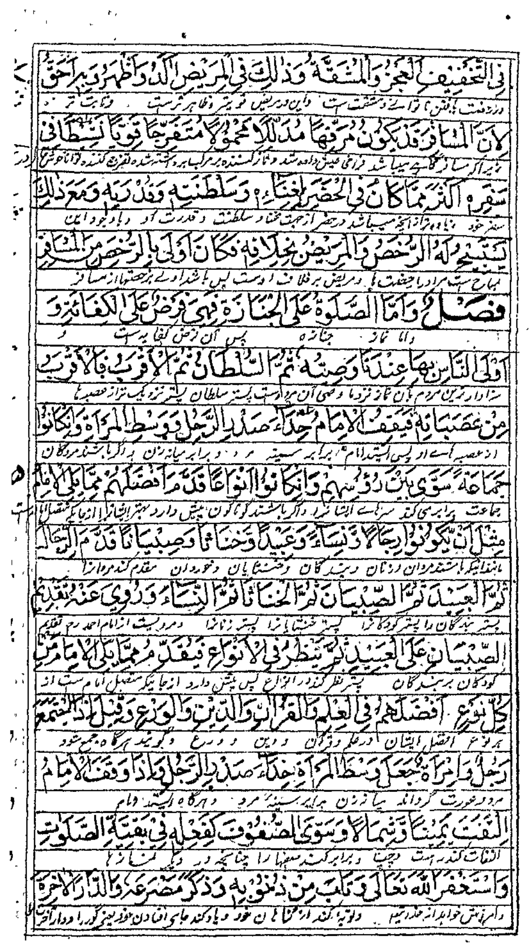
در منزلها است مرویست این حدیث در صحیحین و همچنین است نزدیک ما حکم مریض و حکم

المسافر في الجمع لأن الله تعالى جمع بينهما فذكرهما في كلام واحد فقال

مسافر در جمع زیرا که خدای تعالی جمع کرد میان آنها و یاد کرد آنها را در یک کلام پس فرمود

عز وجل فمن كان منكم مريضا أو على سفر فعدة من أيام أخر فلما

عز و جل پس کسیکه باشد از شما بیمار یا مسافر پس مراد است شمردن از ایام دیگر پس



في التخفيف للعجز والمشقة وذلك في المريض اكثر واظهر وبه احق

در رخصت یافتن تا توانی و مشقت ست و این در مریض فزونتر و ظاهرتر ست و ثابت تر

لان المسافر قد يكون مرفها مدللا محمولا متفرجا قويا سلطانيا

زیرا که مسافر گاهی میباشد فراخی عیش داده شده و نازکننده برمرکب برداشته شده تفرج کننده توانا

سفره اكثر مما كان في الحضر اغناء وسلطنة وقدرة ومع ذلك

سفر خود بنا بر آنچه میباشد در حضر از جهت غنا و سلطنت و قدرت او و باوجود این

يبيح له الرخص والمريض بخلافه فكان اولى بالرخص من المسافر

مباح ست مر او را رخصتها و مریض بر خلاف او ست پس باشد اولی برخصتها از مسافر

فصل واما الصلوة على الجنازة فهي فرض على الكفاية و

و اما نماز جنازه پس آن فرض کفایه ست

اولى الناس بها عندنا وصيه ثم السلطان ثم الاقرب فالاقرب

سزاوارترین مردم بآن نماز نزد ما وصی آن مرده ست پستر سلطان پستر نزدیک تر از عصبها

من عصباته فيقف الامام حذاء صدر الرجل ووسط المرأة وان كانوا

از عصبه اسیء او پس ایستد امام برابر سینه مرد و برابر میانه زن و اگر باشند مردگان

۵

جماعة سوى بين رؤسهم وان كانوا انواعا قدم افضلهم مما يلي الامام

جماعت برابر کند سرهای ایشان را و اگر باشند گونا گون پیش دارد بهتر ایشان را از جائیکه متصل امام ست

مثل ان يكونوا رجالا ونساء وعبيدا وخناثا وصبيانا قدم الرجال

مانند اینکه باشند مردان و زنان و بندگان و خنثایان و خوردان مقدم کند مردان را

ثم العبيد ثم الصبيان ثم الخناثا ثم النساء وروي عنه تقديم

پستر بندگان را پستر کودکان را پستر خنثایان را پستر زنان را و مرویست از امام احمد رح تقدیم

الصبيان على العبيد ثم ينظر في الانواع فيقدم مما يلي الامام من

کودکان بر بندگان پستر نظر کند در انواع پس پیش دارد از جائیکه متصل امام ست از

كل نوع افضلهم في العلم والقرآن والدين والورع وقيل اذا اجتمع

هر نوع افضل ایشان در علم و قرآن و دین و ورع و گویند هرگاه جمع شود

رجل وامرأة جعل وسط المرأة حذاء صدر الرجل واذا وقف الامام

مرد و عورت گرداند میانه زن برابر سینه مرد و هرگاه ایستد امام

التفت يمينا وشمالا وسوى الصفوف كفعله في بقية الصلوات

التفات کند بجانب راست و چپ و برابر کند صفها را چنانچه در دیگر نمازها

واستغفر الله تعالى وتاب من ذنوبه وذكر مصرعه والدار الآخرة

و امرزش خواهد از خدای تعالی و توبه کند از گناهان خود و یاد کند جای افتادن خود یعنی گور را و دار آخرت

وتيقن انه كأس لا بد من شربه وانه سيذوق مرارته ولا يفوته

و يقين كند كه اين مرگ كاسه ايست كه ناچار است از نوشيدن او و نزديك است كه خواهد چشيد تلخى او را و فوت نخواهد شد

فليحضر قلبه وليخشع جوارحه ليكون اسرع لاجابة دعائه ثم

پس حاضر كند دل خود را و بايد كه فروتنى كند اعضاے او تا باشد شتاب تر براے قبول كردن دعاى او پس

يصلي على الميت وصفتها ان يقول اصلي على هذا الميت فرضا

نماز گزارد بر مرده و صفت نماز جنازه اينست كه گويد نماز ميگزارم بر اين ميت فرض

على الكفاية ولا يحتاج ان يذكر ذكرا او انثى ويكبر اربع تكبيرات يقرأ

كفايه و حاجت نيست كه ذكر كند كه مذكر است يا مونث و بگويد چهار تكبير بخواند

في الاولى الفاتحة لما روى عن ابن عباس رضي الله عنه انه قال امرنا رسول الله

در اول ركعت فاتحه از جهت آنكه مرويست از ابن عباس رضي كه فرمود امر كرد ما را رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان نقرأ بفاتحة الكتاب على الجنازة ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم

صلعم كه بخوانيم فاتحه بر جنازه پس درود گويد بر نبي صلعم

في الثانية كما يصلي في التشهد لما روى مجاهد قال سألت ثمانية

در ثانيه چنانچه درود ميگويد در تشهد از جهت آنكه روايت كرد مجاهد گفت پرسيدم از

عشر رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلاة على الجنازة

هشتده كس را از اصحاب رسول الله صلعم از نماز جنازه

فكلهم يقول كبر ثم اقرأ فاتحة الكتاب ثم كبر ثم صل على النبي

پس همه گفتند تكبير گو پس بخوان فاتحه پس تكبير گو پس درود فرست بر نبي

صلى الله عليه وسلم ثم كبر وادع للميت في الثالثة بما يحسنه ويتيسر عليه

صلعم پس تكبير گو و دعا كن براے ميت در سيوم ركعت آنچه نيكو داند و آسان باشد بر او

من انواع الدعاء ولنفسه ولوالديه وللمسلمين فان المستحب

از انواع دعا و دعا كند براے نفس خود و والدين خود و مسلمانان پس مستحب است

ان يقول اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا

كه گويد اى بار خدايا بيامرز زندگان ما را و مردگان را و حاضر ما را و غائب ما را و خورد ما را

وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام

و بزرگ ما را و نر ما را و ماده ما را اى بار خدايا هر كه زنده كرده تو از ما پس زنده كن او را بر اسلام

والسنة ومن توفيته منا فتوفه عليهما انك تعلم متقلبنا و

و سنت و هر كه ميراني از ما پس بميران او را بر هر دو كه تو ميداني بازگشت ما را و

مثوانا وانت على كل شيء قدير اللهم انه عبدك وابن عبدك نزل

آرامگاه ما را و تو بر هر چيز قادرى اى بار خدايا اين بنده تست و پسر بنده تست فرود آمد

بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا

بتو و تو بهترین کسانی که فرود آمده شده است بایشان و نمیدانیم مگر نیکی بار خدایا اگر بود این بنده نیکوکار

فَجَازِهِ بِإِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ إِنَّا جِئْنَاكَ

پس جزا بده او را بمقابله نیکوئی او و اگر بوده است بدکار پس درگذر از و ای بار خدا ما آمده ایم

شُفَعَاءَ لَهُ فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَاعْفُ

شفیع برای او پس قبول کن شفاعت ما در حق او و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آتش و عفو کن

عَنْهُ وَأَكْرِمْ مَثْوَاهُ وَأَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ وَجِوَارًا خَيْرًا مِنْ جِوَارِهِ

از و و بزرگ گردان آرامگاه او و بدل بده سرای بهتر از سرای او و همسایه نیک از همسایه او

وَافْعَلْ ذٰلِكَ بِنَا وَبِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا

و کن این کار را بما و بهمه مسلمانان بار خدایا مگردان ما را محروم از اجر او و در فتنه میفگن ما را

بَعْدَهُ وَيَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

از پس او و بگوید در رکعت چهارم ای بار خدا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَمِنْ أَصْحَابِنَا مَنْ قَالَ يَقِفُ قَلِيلًا وَلَا يَقُولُ

نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و از اصحاب ماست کسیکه گفت ایستاده شود اندکی و نگوید

شَيْئًا وَيُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ سَلَّمَ تَسْلِيمَتَيْنِ جَازَ

چیزی و سلام دهد یکی از راست خود و اگر سلام دهد هردو جایز ست

وَهُوَ مَذْهَبُ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ رح وَالتَّسْلِيمَةُ الْوَاحِدَةُ الْاِخْتِيَارُ عِنْدَ

و آن مذهب امام شافعی ست رح و سلام واحد مختار ست نزد

إِمَامِنَا أَحْمَدَ رح قَالَ رض يُرْوَى عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ رض أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَى

امام ما احمد رح فرمود رض مرویست از شش کس از صحابه رض که ایشان سلام میدادند بر

الْجَنَازَةِ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً مِنْهُمْ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ

جنازه یک سلام از ایشان ست علی ابن ابیطالب رض و عبد الله بن عباس

وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ أَبِي أَوْفَى وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَوَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ رض وَرُوِيَ

و ابن عمر و ابن ابی اوفی و ابوهریره و واثله بن اسقع رض و مرویست

أَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ فَسَلَّمَ عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ أَرَادَ

نیز از نبی صلعم که نماز گزارد بر جنازه پس سلام داد از راست خود و اگر خواهد

غَيْرَ هٰذَا الدُّعَاءِ دَعَا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحْيَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

غیر این دعا دعا کند و بگوید سپاس مر خدایرا که میراند و زنده کند و سپاس مر خدایرا که

يُحْيِي الْمَوْتَى لَهُ الْعَظَمَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْمُلْكُ وَالْقُدْرَةُ وَالثَّنَاءُ وَهُوَ

زنده میکند مردگان را مر او راست عظمت و کبریا و ملک و قدرت و ثنا و او ست



على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت ورحمت

ورحمت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته وانت

امته وانت تحييه وانت تعلم سره جئناك شفعاء له فشفعنا

فيه اللهم انا نستجير بحبل جوارك له انك ذو وفاء وذمة اللهم

وقه من فتنة القبر ومن عذاب جهنم اللهم اغفر له وارحمه وعافه

واعف عنه واكرم مثواه ووسع مدخله واغسله بماء الثلج والبرد

ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من

داره وزوجة خيرا من زوجته واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة ونجه

من النار اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وجازه باحسانه وان كان

مسيئا فتجاوز عنه اللهم انه قد نزل بك وانت خير منزول به وهو

فقير الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم ثبت عند مسائله

منطقه ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به اللهم لا تحرمنا اجره

ولا تفتنا بعده وان كانت امرأة قال اللهم انها امتك وابنة

عبدك وامتك ثم يتم الدعاء واحق الناس عند ما ما احمد رحمه الله



بالصلوة عليه ومن أوصى أن يصلي عليه ثم الوالي ثم أقرب العصبة الأب

بنماز بر وے کسیکہ وصیت کردہ باشد او را بیت کہ نماز گزارد بر وے پس والی پس قریب تر عصبہ کہ پدر

وإن علا ثم الابن وإن سفل ثم أقرب العصبة الأخ وابن الأخ والعم

اگرچہ بالا شد پس پسر اگرچہ پایین شد پس قریب تر العصبہ کہ اخ باشد و ابن الاخ و عم

وابن العم وهل يقدم الزوج على الولد على روايتين ولذا وصت الصحابة

و ابن عم و آیا پیش شود شوہر بر ولد ... بر دو روایت است و تحقیق وصیت کردند

رض بالصلوة عليهم فروي أن أبا بكر رض وصى أن يصلي عليه عمر وعمر رض

بنماز گزاردن بر ایشان پس مروی است کہ ابا بکر رض وصیت کرد بنماز عمر ابن خطاب را رض و عمر رض

وصى أن يصلي عليه صهيب رض وكان ابنه عبد الله رض موجودا وأوصى

وصیت کرد بنماز صہیب را رض و حال آنکہ بود پسر او عبد اللہ رض موجود و وصیت کرد

أبو شريح أن يصلي عليه زيد بن أرقم وأوصى أبو ميسرة أن يصلي

ابو شریح بنماز گزاردن بر او زید بن ارقم را و وصیت کرد ابو میسرہ تا نماز گزارد بر

عليه شريح ووصت عائشة إلى أبي هريرة رض ووصت أم سلمة رض

بر وے شریح و وصیت کرد عائشہ ابی ہریرہ را رض و وصیت کرد ام سلمہ رض

أن يصلي عليها سعيد بن جبير وأما دعاء الطفل فيقول اللهم

کہ نماز گزارد بر وے سعید بن جبیر و اما دعا طفل پس گوید بار خدایا

إنه عبدك وابن عبدك وابن أمتك أنت خلقته ورزقته و

این بندہ تست و پسر بندہ تست و پسر داہ تست تو پیدا کردہ او را و روزی دادی او را

أنت أمته وأنت تحييه اللهم اجعله لوالديه سلفا وذخرا وفرطا

و تو میراندی او را و تو زندہ کنی او را بار خدایا بگردان والدین او را پیش رونده و گنجینه و فرط

وأجرا وثقل به موازينهما وعظم به أجورهما ولا تحرمنا وإياهما

و اجر و گران کن باو میزانہاے ایشان و بزرگ کن باو مزد آنہا را و مگردان ما را و ایشان را از اجر او محروم

أجره ولا تفتنا وإياهما بعده اللهم ألحقه بصالح سلف المؤمنين

اجر او و در فتنہ میفگند ما را و ایشان را بار خدایا ملحق کن او را بہ نیکوکاران سلف کہ مومنان اند

في كفالة إبراهيم وأبدله دارا خيرا من داره وأهلا خيرا من أهله

در ضمانت ابراہیم ع و بدل دہ او را سرا بہتر از سرائے او و اہل بہتر از اہل او

وعافه من عذاب جهنم اللهم اغفر لأفراطنا وأسلافنا ومن سبقنا

و عافیت دہ او را از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز افراط ما را و اسلاف ما را و کسیکہ پیش گرفتہ

بالإيمان اللهم من أحييته منا فأحيه على الإسلام ومن توفيته

بالایمان بار خدایا کسیکہ زندہ داری او را از ما پس زندہ دار او را بر اسلام و کسیکہ میراندی او


منا فتوفه على الايمان واغفر للمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم
والاموات وانما يصلى على السقط ويغسل اذا كان قد تبين فيه
شكل الانسان واما اذا كان قطعة لحم لم يتبين فيه شيء من خلقه
فلا يغسل ولا يصلى عليه بل يدفن والذي يشرع في الغسل من ذلك
فلا فرق بين ان يغسله رجل او امراة لما روي ان ابراهيم ابن النبي
صلى الله عليه وسلم توفي وهو ابن ثمانية عشر شهرا فغسلته النساء فصل
فيما يفعل من حضرة الموت وكيفية غسله وتكفينه وتحنيطه
ودفنه فصل يستحب لكل مؤمن موقن بالموت عاقل ان يكثر
ذكر الموت ويستعد له ويكون على اهبة وترقب بتجديد التوبة
كل ساعة ومحاسبة نفسه والخروج من الديون وكتب وصيته معه
ولا يكون غافلا عن هذا الامر المستقر العام الشامل في حق جميع الانام
الذي لا بد من مجيئه وهجومه وقدومه وكاس لا بد من شربه دائما
فلما يستحب له ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اكثروا من ذكر
هادم اللذات وفي لفظ آخر اكثروا ذكر الموت فانكم ان ذكرتموه
في غنى كدره عليكم وان ذكرتموه في ضيق وسعه عليكم وقال عليه السلام



أتدرون أي الناس أكيس وأحزم أكيسهم أكثرهم ذكراً للموت

وأحزمهم أكثرهم استعداداً له قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما علامة

ذلك قال التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود وقال

لقمان عليه السلام لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى الغد فإن الموت

يأتيك بغتة وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ له مال أن يبيت ليلتين

إلا ووصيته مكتوبة عنده وجاء في الحديث حاسبوا أنفسكم

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال عبد الله بن عمر رض

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعمل لدنياك كأنك تعيش أبداً و

اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً فليجتهد العاقل المؤمن في خلاص

نفسه من الحقوق اللازمة الواجبة عليه قبل الموت من الذنوب

والمظالم والديون فإن لم يفعل فليقطع وليتيقن أنه سيكون مرتهناً

بها مؤاخذاً ومعاقباً غداً في قبره حتى ينقطع القوى ويبطل الحيل

والحواس ويهجره الأهل والجيران ويتظافر على ماله الأعداء والخلاف

من الرجال والنساء والولدان فلا ينجيه سعته مال الأداء في الدنيا

والاستحلال والتوبة والإذعان أو تعمده الرحيم برأفته ورحمته


اذ هو ارحم الرحمين فيعوض اصحابها بما يشاء في دار الخلود و
الجنان روي عن سمرة بن جندب رض انه قال كنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم نصلي على جنازة فلما انصرف قال اههنا من آل فلان
احد فقال رجل انا فقال له عليه السلام ان فلانا مأسور بدينه
قال فلقد رأيت اهله ومن يتحرق عليه قاموا يقضون عنه حتى
ما بقي احد يطلبه بشيء وفي لفظ آخر قال ان فلانا محبوس بباب
الجنة بدين عليه وعن علي رض انه قال مات رجل من اهل الصفة
فقيل يا رسول الله ترك دينارا ودرهما فقال صلى الله عليه وسلم كيتان من نار
صلوا على صاحبكم وكان دينا عليه وفي حديث آخر شهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم جنازة رجل من الانصار فقال اعليه دين قيل نعم
قالوا ارجع فقال علي رض انا ضامن ما عليه فرجع فصلى عليه
فقال صلى الله عليه وسلم يا علي فك الله رهانك كما فككت عن اخيك المسلم
ما من رجل يفك عن رجل دينه الا فك الله به يوم القيمة قال
صلى الله عليه وسلم لتؤدن الحقوق الى اهلها يوم القيمة حتى يؤخذ للشاة
الجماء من الشاة القرناء وقال صلى الله عليه وسلم اياكم والظلم فانه ظلمات

يوم القيمة وإياكم والفحش فإن الله لا يحب الفحش وإياكم والشح

روز قيامت و بپرهيزيد شما از فحش پس بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد فحش را و بپرهیزید از شح

فإن الشح أهلك من كان قبلكم أمرهم بالقطيعة فقطعوا وأمرهم

پس بدرستی که بخل هلاک کرد کسانی را که پیش از شما بودند فرمود بخل ایشان را بقطع کردن ایشان از خویشان و

بالظلم فظلموا فصل فإذا مرض المؤمن استحبت عيادته

دوستان و فرمود ایشان را بظلم پس ظلم کردند پس وقتیکه بیمار شد مومن مستحب است پرسش او

فإذا عاده أخوه المسلم ونظر في حاله فإن رجا خلاصه من مرضه دعا له

پس هرگاه پرسش کرد او را برادر مومن و بنگریست در حال وی پس اگر امید دارد خلاصی او از بیماری دعا کند

وانصرف وإن خاف موته رغبه في التوبة من الذنوب والوصية

و برگردد و اگر ترسد موت او را رغبت کناد او را در توبه از گناهان و وصیت کردن

بثلث ماله لمن لم يرثه من الأقارب الفقراء منهم فإن كانوا أغنياء

بسیوم حصه مال خود از برای کسانیکه وارث نیند او را از خویشان فقیر پس اگر باشند خویشان توانگر

فللفقراء والمساكين وأهل العلم والفضل والدين والمنقطعين

وصیت کند برای فقرا و مسکینان و اهل علم و فضل و دین و کسانیکه جدا شده اند

عن الأسباب الذين قطعهم عنها القدر وضيق الورع عليهم التحرك

از اسباب کسانیکه جدا کرد ایشان را از اسباب تقدیر الهی و تنگ کرد پرهیزگاری بر ایشان جنبیدن

فيها فانقلبت الأسباب عندهم أربابا فتركوها إذ هو الرب سبحانه

در اسباب پس گشت اسباب نزد ایشان ارباب پس ترک کردند اسباب را و بجای اعتقاد کردند

وتعالى عن أن يكون له شريك يرجعون إليه في الرزق فصار مالهم

پروردگار را از اینکه باشد او را شریک بازگردند بسوی او در روزی پس گشت مال ایشان

الثقة بالحق عز وجل واليأس مما في أيدي الناس فسلم توحيدهم و

استواری بخدا و ناامیدی از آنچه در دستهاست پس سلامت ماند توحید ایشان

استقامت فأتاهم إليهم صفوا عفوا من غير تبعة في الدنيا ولا عقوبة

از التفات بغیر حق و زوال ... ایشان پاک و فضل از حق بی رنج دنیا و عذاب

في الأخرى فيا طوبى لمن أنالهم بنوال أو وصلهم بجدوى أو واصلهم بفضل

در آخرت پس خوشی است کسی را که رسانید ایشان را نوالی و داد ایشان عطائی یا پیوند کرد با ایشان

أو خدمهم يوما من الأيام أو أمن على دعائهم ساعة من الساعات أو

یا خدمت کرد ایشان را روزی از روزها یا آمین گفت بر دعاء ایشان ساعتی از ساعتها یا

أحسن القول فيهم حالة من الأحوال طوبى له وذلك لأنه

نیکو سخن گفت در شان ایشان در حالی از حالها خوشی است او را و این تا بهترین

أهل الله وخاصته فهل يدخل على الملك إلا بخاصته وهل يحظى من

اہل خدا و ندو خاصان وی پس آیا درآمدن تواند شد بر پادشاه مگر بوسیله خاصان او و تواند بهره

السلطان إلا بطرق حواشيه وخدمه من مادون الحواشي والخدم

از پادشاه مگر براه خاصان و خادمان او کسی که رسید بخاصان و خادمان پس

أحسن الخدم وخدمه يؤنسك أن توقفه على الملك الأعظم لو كان بينهم

نیکو خدمت کرد پاسبانان و خدمت کرد ایشان را نزدیک است ایشان او را بر پادشاه بزرگ اگر بود

يذكر ما عنده من خير خصاله وما ترحم الملك عليه بما كان من

یاد کند چیزی را که نزد اوست از نیکو خصلتها و تا رحم کند بر او پادشاه او را بچیزی که بود

نعته بخصائله فإذا ظهرت أمارة الموت استحب لأهله أن يلزموه

از نعت او بخصلتهای خود پس چون ظاهر گردد نشانهای مرگ مستحب است مر اهل بیت را اینکه لازم گیرد

أرفقهم به وأعرفهم بأخلاقه وسياسته وأتقاهم لربه ليذكره بالله

او را کسی که مهربان تر بود با او و داناتر بود بخلقهای او و تدبیر او و پرهیزگارتر ایشان به پروردگار خود تا

عز وجل ويحثه على ما ذكرنا من طاعته ويتعاهد حلقه بأن يقطر فيه

عز و جل یاد دهد او را بر آنچه ذکر کردیم از طاعت حق و تعهد کند حلق او را باینکه چکاند در

ماء أو شرابا ويندي شفته بقطنة ويلقنه قول لا إله إلا الله مرة

حلق او آب یا شربت و تر کند لب او را بپنبه و تلقین کند او را کلمه توحید یک بار

ولا يديم عليه على ثلاث لئلا يضجر ويسأم فتخرج روحه وهو متكره

و زیاده نکند بر سه بار تا آنکه تنگدل نشود پس برآید جان او و حال آنکه مکروه شمرد

لذلك فإن لقنه ثم تكلم بشيء غيره أعاد تلقينه ليكون آخر كلامه

آن را پس اگر تلقین کرد او را پس سخن گفت بچیزی دیگر باز تلقین کند تا آنکه باشد آخر کلام او

لا إله إلا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل

کلمه توحید فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که باشد آخر کلام او کلمه توحید درآید

الجنة ويكون تلقينه بلطف مداراة وينبغي أن يقرأ عنده سورة

به بهشت و باشد تلقین او به نرمی و مدارات و سزاوار است اینکه خوانده شود نزد او سوره

يس لتكون عونا له على خروج روحه وتسهيلا عليه فإذا شخصت روحه

یسین تا آنکه باشد یاری دهنده او بر برآمدن روح و آسان کردن موت را بر او پس چون بیرون شد روح

وجهه إلى القبلة على ظهره طولا بحيث إذا قعد كان وجهه إليها

متوجه کرده شود روی او بسوی قبله بر پشت او دراز بحیثیتی که چون نشانده شود باشد روی او بسوی قبله

أو يبادر تغميض عينيه لما روى شداد بن أوس عن النبي صلى الله عليه وسلم

و شتاب کنند پس بپوشند دو چشم او را بجهت آنکه روایت کرد شداد بن اوس از پیغمبر علیه السلام

أنه قال إذا حضرتم موتاكم فأغمضوا البصر فإن البصر يتبع الروح وقولوا

[illegible]

خيرا فإنه يؤمن على ما قال أهل البيت ثم تشد لحييه وصفته ما

[illegible]

روي أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لابنه عبد الله رضي الله عنه حين حضرته الوفاة

[illegible] عمر ابن الخطاب [illegible]

أدن مني فإذا رأيت روحي قد بلغت لهاتي فضع كفك اليمنى على

[illegible]

جبهتي تحت ذقني وأغمضني ثم يلين مفاصله بأن ترد ذراعيه

[illegible]

حتى يلصقهما بعضديه ثم يمدهما وترد ساقيه إلى فخذيه و

[illegible]

فخذيه إلى بطنه ثم يردهما ويخلع ثيابه ويلبسه ثوب يستر

[illegible]

جميعه لأنه يصير جميعه عورة بالموت ولهذا يجب ستر جميعه

[illegible]

بالكفن ويجعل على بطنه مرآة أو سيفا لأن الميت إذا خرجت روحه

[illegible]

يعلو وينفخ ثم يوضع على سرير غسله متوجها منحدرا نحو رجليه

[illegible]

ثم يسارع إلى قضاء دينه وإبراء ذمته من الديون والوصايا كي

[illegible]

يلقى ربه بريء الذمة من المظالم مخلصا من الحقوق والكوادب

[illegible]

فصل ثم يسارع في غسله وتجهيزه وتكفينه ودفنه

[illegible]

إلا أن يكون موته فجأة فيتوقف عن ذلك حتى يتيقن موته

[illegible]

فيستيقن بكفاه وتسترخي رجلاه ويميل أنفه وينخسف صدغاه

[illegible]



ثم يشرع في ذلك اما صفة الغسل فيبدأ الغاسل فيجرد الميت

ويستره من سرته الى ركبته لانه امكن له واعون على مبالغة غسله

ويغض بصره فيهما امكن لا سيما من عورته وقيل ان الافضل ان

يغسله في قميص خفيف واسع وان كان ضيقا فتق رأس الدخاريص

ثم يلين مفاصله برفق ان سهلت عليه والا فليدعها لانه ربما

ادى ذلك الى كسرها وقد قال النبي صلى الله عليه كسر عظم الميت ككسره حيا

ثم يحنيه قليلا الى ان يبلغ به قريبا من الجلوس ثم يعصر بطنه

عصرا رقيقا ثم يلف على يديه خرقة ويغسله كيلا يباشر عورته

بيده ولان الخرقة ابلغ في ازالة النجاسة لخشونتها كذلك

يستحب ان لا يباشر بقية بدنه الا بخرقة ويتابع في صب الماء

على يديه ثم يرمي بالخرقة ويأخذ غيرها فينظفه كذلك الى ثلاث

ثم يلقي الخرقة ويغسل يديه ثم يوضئه وضوءه للصلوة مرتبا فيبدأ

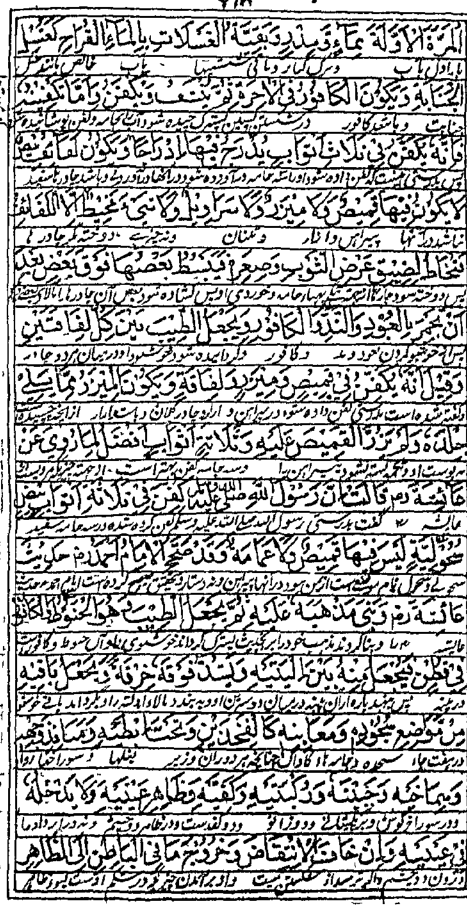
ويسمي ويدخل اصبعيه مبلولتين بالماء بين شفتيه فيمسح اسنانه

كذلك في منخريه فينظفهما ويصب الماء على فيه وانفه كالمضمضة

والاستنشاق من غير ان يدخل الماء في فيه وانفه فيوضئه الى



آخر الأعضاء فإذا فرغ من ذلك غسل رأسه بماء وسدر ثم تشتيته
ولا يسرح شعره ثم يصب عليها الماء القراح من رأسه إلى رجليه و
يغسل شقه الأيمن ثم يقلبه شمالا فيغسل شقه الأيسر وكذلك
يغسل سائر جسده بالماء والسدر في الغسلات كلها ولكن ينظفه
عقيب كل غسله بالسدر بالماء القراح فإن احتاج إلى اشنان لغسل
وسخ وخلال لتنقية ما تحت الأظافر استعملها ويلف القطن على
الخلال فيزيل ما بأنفه وصماخيه من الأذى وينظفها ثم يرحم فيجنبه
ثم يعيد وضوءه ثانية على ما ذكرنا ثم يغسله الأخيرة بماء فيه
كافور ثم ينشفه بثوب وأقل ما يغسل الميت ثلث مرات وأكثره
سبع مرات فإن لم ينق بثلاث زاد إلى سبع ولا يقطع إلا على وتر ثلاثا أو
خمسا أو سبعا وإن خرج منه شيء بعد ذلك أعيد عليه الغسل إلى سبع
مرات فإن لم يمنع ذلك خروجه حشي بالقطن وألجم به وبالطين
الحر وقال بعض أصحابنا لا يحشى لأن الإمام أحمد رحمه الله كره ذلك وإن
إنه إذا خرج شيء بعد تمام الغسل لم يعد إلى الغسل بل يغسل موضع
النجاسة ثم يوضأ وضوءه للصلوة وكفن وحمل والأولى أن يغسل



المرة الاولى بماء وسدر وبقية الغسلات بالماء القراح كغسل
الجنابة ويكون الكافور في الآخرة ثم ينشف ويكفن واما تكفينه
فانه يكفن في ثلاث اثواب يدرج فيها ادراجا ويكون لفائف بيضا
لا يكون فيها قميص ولا ميزر ولا سراويل ولا شيء مخيط الا اللفائف
تخاط لضيق عرض الثوب وصغره فيبسط بعضها فوق بعض بعد
ان يجمر بالعود والند والكافور ويجعل الطيب بين كل لفافتين
وقيل انه يكفن في قميص وميزر ولفافة ويكون الميزر مما يلي
جلده ولم يزر القميص عليه وثلاثة اثواب افضل لما روي عن
عائشة رض قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلاثة اثواب بيض
سحولية ليس فيها قميص ولا عمامة وقد صحح الامام احمد رح حديث
عائشة رض وبنى مذهبه عليه ثم يجعل الطيب وهو الحنوط والكافور
في قطن فيجعل منه بين اليتيه ويشد فوقه خرقة ويجعل باقيه
من مواضع سجوده ومغابنه كالفخذين وتحت ابطيه ومنافذ وجهه
ومنافذه ومنخريه وركبتيه وكفيه وظاهر عينيه ولا يدخله
في عينيه وان خاف الانتقاض وخروج ما في الباطن الى الظاهر

حَتّى داخل أنفه ومسامعه بالقطن والكافور وإن طيّبت جميع

پر کنند داخل بینی و دو سوراخ گوش را به پنبه و کافور و اگر خوشبو کنند تمام

جسده بالكافور والصندل كان أحسن وروى نافع أن ابن

اندام میت بکافور و صندل باشد نیکوتر و روایت کرد نافع که پسر

عمر كان يتتبع مغابن الميت ومرافقه بالمسك ثم يأتي بالميت

عمر بوده است طلب میکرد کاواکهای میت و بندهای او را بمشک پس بیارد میت را

ويطرحه على اللفائف ويثني طرف اللفافة العليا على شقه

و اندازد او را بر چادرها و باز گرداند طرف چادر بالا بر پهلوی

الأيمن ثم يرد طرفها الآخر على شقه الأيسر ويدرجه فيها إدراجا

راست پس گرداند طرف دیگر بر پهلوی چپ و در آورد میت را در آن چادر

ثم يفعل بالثانية والثالثة كذلك فيجمع ما عند رأسه أكثر

پس کند بچادر دوم و سوم همچنین که بجا آورده بود و جمع کند آنچه نزد سر میت

مما عند رجليه ثم يجمع ذلك جمع طرف العمامة فيعيده على

از آنچه نزد پای اوست پس جمع کند آنچه ... از چادرها مانند جمع کردن طرف دستار بر

وجهه ورجليه إلا أن يخاف انتشارها فيعقدها ثم إذا وضع

روی او و بر دو پای او مگر آنکه بترسد پراگنده شدن چادر پس ببندد آنها را پس چون نهاده شود

في القبر حلها ولم يخرق الكفن وأما المرأة فإنها تكفن في خمسة

در گور بگشاید آنها را و پاره نکند کفن را و اما زن پس کفن داده شود او

أثواب إزار ودرع وخمار ولفافتين تدرج فيها إدراجا والإزار

ازار و پیراهن و دو پارچه و چادر ... در آورده شود در آنها ... و ازار

تحتها قال بعض أصحابنا يستحب أن يجعل لها خامسة تشد بها

در زیر ... گفته اند یاران ما مستحب است اینکه کرده شود مر آن زن را جامهٔ پنجم که بسته شود

ثدياها فيكون ذلك بدل إحدى اللفافتين ويضفر شعرها

با آن جامه دو پستان او پس باشد آن جامه بدل یکی از دو چادر و بافته شود موی او

ثلاثة قرون ويسدل من خلفها ويفعل بها وبالرجل كما يفعل

سه گیسو ... آویخته شود از پس او و کرده شود بزن و مرد آنچه کرده شود

بالعروس فإن تعذر في حقها جميع ما ذكرنا اجتزئ بثوب واحد

بعروس ... و اگر متعذر باشد در حق زن همه آنچه یاد کردیم بسنده است بیک جامه

وأما المحرم فيغسل بماء وسدر ولا يقرب طيبا ولا يخمر رأسه

و اما محرم پس شسته شود باب و سدر و نزدیک کرده نشود بخوشبو و نه پوشیده شود سر او



ولا يحلقه ولا يلبس مخيطا ويكفن في ثوبيه لما روي أن ابن عباس

قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بعرفة ورجل واقف إذ وقع عن

راحلته فوقصته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغسلوه بماء وسدر

وكفنوه في ثوبيه ولا تخمروا رأسه فإن الله يحشره يوم القيامة ملبيا

وأما السقط إذا ولد لأكثر من أربعة أشهر غسل وصلي عليه وإن

لم يتبين أذكر هو أم أنثى سمي اسما يصلح للذكر والأنثى ولا

فرق في غسله بين الرجال والمرأة لأن النساء غسلن إبراهيم

ابن النبي صلى الله عليه وسلم وكان عمره ثمانية عشر شهرا مذكور ذلك في حديث

أم عطية رض ويغسل الرجل الرجل والمرأة المرأة فإن غسلت المرأة

زوجها جاز بلا خلاف في المذهب وهل يغسل الرجل امرأته على

روايتين وكذلك الحكم في أم الولد وقد غسل علي رض فاطمة الزهراء

رض وكفن الرجل مقدم على الدين والوصية فإن لم يكن له مال

فعلى من تلزمه نفقته فإن لم يكن ففي بيت المال وكذلك كفن

المرأة ولا يجب على زوجها والأولى أن يتولى دفنه من تولى غسله

ويعمق القبر قدر قامة وبسطة ويكون طوله ثلاثة أذرع



وشبر في عرض ذراع وشبر كما قال النبي صلى الله عليه وسلم لعمر بن الخطاب رض

و یک بدست در عرض یک گز و یک بدست چنانچه فرمود نبی ص مر عمر بن خطاب را رض

يا عمر كيف انت اذا اعدلك من الارض ثلاثة اذرع وشبر في

ای عمر چگونه باشی تو وقتیکه آماده کرده شود ترا از زمین سه گز و یک بدست در

عرض ذراع وشبر ثم قام اليك اهلك فغسلوك وكفنوك وحنطوك

عرض یک گز و یک بدست پس خیزد بسوی تو اهل تو پس غسل دهند ترا و کفن دهند ترا و خوشبو مالند ترا

ثم حملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب ثم انصرفوا

پس بردارند ترا تا آنکه غایب کنند ترا در آن پس بریزند بر تو خاک پس باز گردند

عنك الحديث ويستحب ان يسل الميت من قبل رأسه سلا وان عسر

از تو تا آخر حدیث و مستحب است اینکه برده شود میت از جانب سر او و اگر دشوار شود

ذلك فمن جنب القبر او اسهل الجهات وهو رواية عن الامام احمد

این کار پس از پهلوی گور یا آسان ترین جهات و آن روایتست از امام احمد

ره واما المرأة فتولى دفنها النساء كما تولين غسلها فان تعذر

ره و اما زن پس بجو گیرند دفن او را زنان چنانچه بجو گیرند غسل او را و اگر متعذر باشد

فذو ارحامها من الرجال فان تعذر فالشيوخ من الاجانب ويستحب

پس خویش رحم آن زن از مردان و اگر متعذر باشد این هم پس پیران از بیگانگان و مستحب است

ان يسجى قبرها خلاف الرجل لانها عورة وقد مر علي رض بقوم

اینکه پوشیده شود گور زن بخلاف مرد زیرا که آن زن تمام عورت است و بتحقیق گذشت علی رض بر قومی

وقد بسطوا على رجل ثوبا فجذبه وقال انما يصنع هذا بالنساء

و حال آنکه گسترده بودند بر گور مردی جامه را پس کشید و فرمود جز این نیست که کرده میشود این کار بزنان

فاذا حصل في القبر مستقبل القبلة حثي عليه التراب ثلث

پس وقتیکه حاصل شود در گور رو بروی قبله است انداخته شود بر او خاک سه

حثيات بذلك جاءت السنة ثم يهال عليه التراب ويرفع

مشت تا این آمده است سنت رسول الله ص پس ریخته شود بر وی خاک و بلند کرده شود

القبر من الارض قدر شبر ويرش عليه الماء ويوضع عليه الحصباء

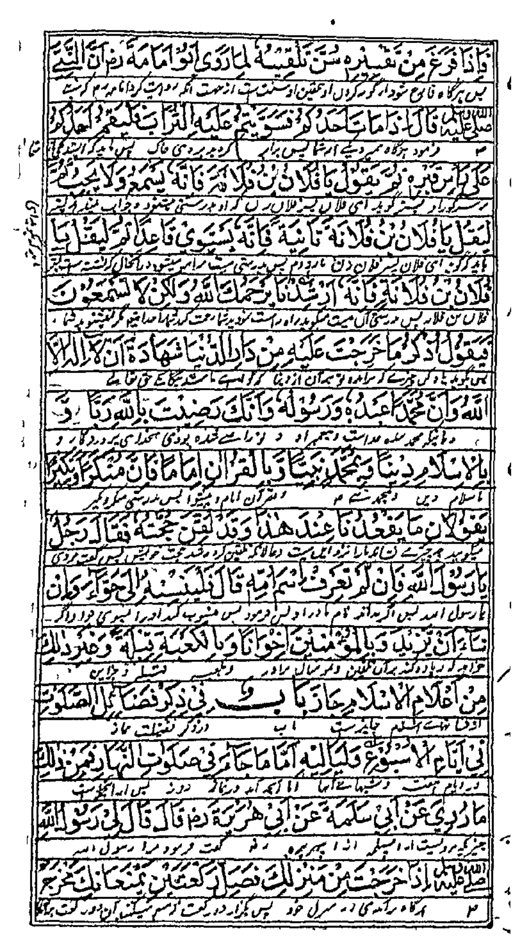
گور از زمین بقدر یک بدست و ریخته شود بر وی آب و نهاده شود بر او سنگ ریزها

وان طين جاز وان جصص كره وليس تسنيم القبر دون تسطيحه

و اگر گل کرده شود روا است و اگر گچ کرده شود مکروه است و سنت نیست کوهان شتری کردن گور

لما روي عن الحسن انه قال رأيت قبر النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبيه مسنما

از جهت آنکه روایت است از حسن ره که گفت دیدم گور نبی ص و هر دو یاران او را کوهان شتر بود



فاذا فرغ من تقبيره سن تلقينه لما روى ابو امامة رض ان النبي

پس هرگاه فارغ شود از گور کردن او تلقین او سنت است از جهت آنکه روایت کرد ابو امامه رض که رسول

صلى الله عليه وسلم قال اذا مات احدكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم

ص فرمود هرگاه بمیرد یکی از شما پس برابر کرده شود بروی خاک پس باید که ایستد یکی

على راس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمع ولا يجيب ثم

بر سر گور او پس بگوید ای فلان پسر فلان زن که او بدرستی می‌شنود و جواب نمیدهد پس

ليقل يا فلان بن فلانة ثانية فانه يستوي قاعدا ثم ليقل يا

باید گوید ای فلان پسر فلان زن بار دوم پس بدرستی که راست میشود در حالت نشسته پس بگوید

فلان بن فلانة فانه ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تسمعون

فلان بن فلانه پس بدرستی که آن میت میگوید راه راست نما بما رحمت کند ترا خدا لیکن نمی‌شنوید شما

فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا

پس گوید یاد کن چیزی که برآمده تو بر آن از دنیا که گواهی است که نیست معبودی بحق مگر خدای

الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا و

و آنکه محمد بنده است و پیغمبر او و تو راضی شده بودی بخدای پروردگار و

بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقران اماما فان منكرا ونكيرا

باسلام دین و بمحمد نبی و بقرآن امام و پیشوا پس بدرستی منکر و نکیر

يقولان ما نقعد عند هذا وقد لقن حجته فقال رجل

میگویند چه چیز است ما را نزد این که تلقین کرده شد حجت خود پس گفت مردی

يا رسول الله فان لم تعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء وان

یا رسول الله پس اگر نداند نام مادر او پس فرمود پس منسوب کند او را بسوی حوا و اگر

شاء ان يزيد وبالمؤمنين اخوانا وبالكعبة قبلة وغير ذلك

خواهد که زیاده کند بر آن و بمسلمانان برادر و بکعبه قبله و جز این

من اعلام الاسلام جاز

از نشانهای اسلام جایز است

باب في ذكر فضائل الصلوة

باب در ذکر فضیلت نماز

في ايام الاسبوع ولياليه اما ما جاء في صلوة النهار ثم ذلك

در ایام هفته و شبهای آنها اما آنچه آمده در نماز روز پس این است

ما روي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال لي رسول الله

چیزی که روایت است از ابو سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود مرا رسول الله

صلى الله عليه وسلم اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين يمنعانك مخرج

ص هرگاه برآمدی از منزل خود پس بگزار دو رکعت که منع کنند ترا از بدی

السوء واذا دخلت الى منزلك فصل ركعتين يمنعانك مدخل

بدی را و هر گاه در آمده ست تو بسوی منزل خود پس بگذار دو رکعت منع میکنند ترا در آمدن

السوء وعن انس بن مالك رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في

بدی را و مرویست از انس بن مالک رض از رسول الله صلعم فرمود درمیان

صلاة الصبح من توضا ثم توجه الى المسجد ثم يصلي فيه الصلاة

نماز صبح هر که وضو کرد بعده روآورد بسوی مسجد بعده گذارد در وی نماز

كان له بكل خطوة حسنة ومحي عنه سيئة والحسنة بعشر

باشد مر او را بهر قدم نیکی و کم کرده شود از و بدی و نیکی را بده درجه

امثالها فاذا صلى ثم انصرف عند طلوع الشمس كتب الله عز

مانندان آنها پس هرگاه گزارد بعده بازگشت وقت طلوع آفتاب نویسد خدای

وجل له بكل شعرة في جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة

تعالی مر او را بهر موی بدن او نیکی و منقلب گردد به حج پاک

فان جلس حتى يركع كتب الله تعالى له بكل جلسة الفي الف حسنة

پس اگر نشست تا آنکه رکوع کند مینویسد خدا تعالی مر او را بهر جلسه دو هزار نیکی

ومن صلى العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة مبرورة وعن

و کسیکه بگزارد نماز عشا را پس او راست مانند این و منقلب بگردد آن بعمره مبرور و مرویست

عثمان بن عفان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که

صلى العشاء في جماعة فكانما صلى الليل كله وعن ابي صالح عن

گزارد نماز را بجماعت پس چنانستی که گزارد شب همه شب و مرویست از ابی صالح رض از

ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلاة اثقل على

ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ نماز گران تر بر

المنافقين من صلاة العشاء والفجر ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما

منافقان از نماز عشا و فجر و اگر بدانند آنچه هست در آنها از ثواب هر آینه بیایند

ولو حبوا ولقد هممت ان آمر فتياني فياخذوا الحطب فاحرق

و اگر چه بزانو افتاده و هر آینه قصد کرده ام اینکه فرمایم جوانان خود را پس بگیرند هیزم پس بسوزم

على رجال لم يشهدوا معنا في بيوتهم وعن عطاء بن يسار عن

بر مردان که حاضر نشده اند با ما در خانهای ایشان و مرویست از عطا بن یسار از

ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى اربع ركعات

ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد چهار رکعت



بعد زوال الشمس يحسن قراءتهن وركوعهن وسجودهن صلى

معه سبعون ألف ملك يستغفرون له حتى الليل ولم يكن رسول

الله صلى الله عليه وسلم يدع أربعا بعد الزوال يطيلهن ويقول إن أبواب السماء

تفتح في هذه الساعة فأحب أن يرفع لي عمل فيها قيل يا رسول الله

بينهن سلام فاصل قال صلى الله عليه وسلم لا وروي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال

رحم الله عبدا صلى أربعا قبل العصر **فصل** في ذكر صلاة يوم

الأحد عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى يوم الأحد

أربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآمن الرسول مرة كتب

الله تعالى بعدد كل نصراني ونصرانية حسنات وأعطاه ثواب

نبي وكتب له حجة وعمرة وكتب له بكل ركعة ألف صلاة ثم

أعطاه الله تعالى في الجنة بكل حرف مدينة من مسك أذفر وعن

علي بن أبي طالب رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال وحدوا الله تعالى بكثرة

الصلاة في يوم الأحد فإنه واحد لا شريك له فمن صلى يوم الأحد

بعد صلاة الظهر أربع ركعات بعد الفريضة والسنة يقرأ في

الركعة الأولى فاتحة الكتاب والم السجدة وفي الثانية فاتحة الكتاب



وَتَبَارَكَ الْمُلْكُ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ

وتبارك الملك پس تشهد خواند و سلام دهد پس بایستد پس بگزارد دو رکعت دیگر

يَقْرَأُ فِيهِمَا فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةَ الْجُمُعَةِ وَيَسْأَلُ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

که بخواند در آنها فاتحه و سورهٔ جمعه و بخواهد حاجت خود باشد حق

عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى أَنْ يَقْضِيَ حَاجَتَهُ وَيُبَرِّيَهُ مِمَّا كَانَتِ النَّصَارَى عَلَيْهِ

بر خدا تعالی که قضا کند حاجت او و نگاه میدارد او را از آنچیزی که بوده اند نصاری برو

فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ

در ذکر نماز روز دوشنبه مرویست از ابوهریره رض از جابر

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ

بن عبد الله رض که فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد بروز دوشنبه

عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً

وقت ارتفاع روز دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار

وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً

و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد یکبار و معوذتین یک یکبار

فَإِذَا سَلَّمَ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ

پس هرگاه سلام دهد استغفار خواهد از خدای تعالی ده بار و درود فرستد بر نبی صلعم ده بار

غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا وَعَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

بیامرزد خدای تعالی گناهان او همه را و مرویست از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در روز دوشنبه دوازده رکعت

يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ

بخواند در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی یکبار پس هرگاه فارغ شود از

صَلَاتِهِ قَرَأَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَاسْتَغْفَرَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ

نماز خود بخواند دوازده بار قل هو الله احد و استغفار کند دوازده

مَرَّةً يُنَادَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لِيَقُمْ فَلْيَأْخُذْ

بار ندا کرده شود روز قیامت کجاست فلان بن فلان باید که برخیزد پس بگیرد

ثَوَابَهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى فَأَوَّلُ مَا يُعْطَى مِنَ الثَّوَابِ أَلْفُ حُلَّةٍ وَيُتَوَّجُ

ثواب او از خدای تعالی پس اول چیزیکه داده میشود او را از ثواب هزار حله است و تاج پوشانیده شود

وَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَسْتَقْبِلُهُ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مَعَ كُلِّ مَلَكٍ هَدِيَّةٌ

و گفته میشود او را در آ در بهشت پس پیش می آید او را صد هزار فرشته با هر یک فرشته هدیه



ويستغفرون له حتى يدخل على ألف قصر من نور يتلألأ فصل

و آمرزش خواهند او را تا آنکه درآید در هزار محل از نور درخشان

في ذكر صلاة يوم الثلثاء عن يزيد الرقاشي عن أنس بن مالك رض

در ذکر نماز روز سه‌شنبه روایت از یزید رقاشی از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الثلثاء عشر ركعات عند

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز سه‌شنبه ده رکعت وقت

انتصاف النهار وفي حديث آخر عند ارتفاع النهار يقرأ في كل

نیمه روز در حدیث دیگر است وقت ارتفاع روز بخواند در هر

ركعة فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مرة وقل هو الله أحد ثلاث

رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار

مرات لم يكتب عليه خطيئة إلى سبعين يوما فإن مات إلى سبعين

نوشته نمیشود بر وی هیچ گناهی تا هفتاد روز پس اگر مرد تا هفتاد روز

يوما مات شهيدا وغفر له ذنوب سبعين سنة فصل في

مرد شهید و آمرزیده میشود او را گناهان هفتاد ساله در

ذكر صلاة يوم الأربعاء عن إدريس الخولاني عن معاذ بن جبل رض

ذکر نماز روز چهارشنبه روایت از ادریس خولانی از معاذ بن جبل رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الأربعاء اثنتا عشرة ركعة

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در روز چهارشنبه دوازده رکعت

عند ارتفاع النهار يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي

وقت بلند برآمدن آفتاب بخواند در هر رکعت فاتحه و آیت الکرسی

مرة وقل هو الله أحد ثلاث مرات والمعوذتين ثلاث مرات نادى

یکبار و قل هو الله احد سه بار و معوذتین سه بار ندا میکند

به ملك عند العرش يا عبد الله استأنف العمل فقد غفر لك ما

او را فرشته نزد عرش ای بنده خدا از سر گیر عمل را پس تحقیق آمرزیده شد ترا آنچه

تقدم من ذنبك ورفع الله عنه عذاب القبر وضيقه وظلمته

پیش رفت از گناهان تو و دور کند خدای تعالی از وی عذاب قبر را و تنگی او و ظلمت او

ويرفع عنه شدائد القيامة ويرفع له من يومه عمل نبي فصل

و دور کرده میشود از وی سختیهای قیامت و برداشته شود برای او از روز او عمل پیغمبر

في ذكر صلاة يوم الخميس عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال

در ذکر نماز پنجشنبه روایت از عکرمه از ابن عباس گفت فرمود



رسول الله صلى الله عليه وآله من صلى يوم الخميس ما بين الظهر والعصر ركعتين

رسول الله … هر كه گزارد روز پنجشنبه در ميان ظهر وعصر دو ركعت

يقرأ في الركعة الاولى فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مائة مرة

بخواند در ركعت اول فاتحه يكبار وآيت الكرسى صد بار

وفي الركعة الثانية الفاتحة ومائة مرة قل هو الله احد وبعد

ودر ركعت دوم فاتحه وصد بار قل هو الله احد وبعد

الفراغ يصلي علي مائة مرة اعطاه الله تعالى ثواب من صام

فراغ درود بخواند بر من صد بار ميدهد او را خداى تعالى ثواب كسيكه روزه داشت

رجب وشعبان ورمضان وكان له من الثواب مثل حاج البيت

در ماه رجب وشعبان ورمضان وباشد مراورا از ثواب مثل حاجيان كعبه

وكتب له بعدد كل من آمن بالله تعالى وتوكل عليه حسنات

ونوشته ميشود مراورا بعدد هر كسيكه ايمان آرد بخداى تعالى وتوكل كند بروى نيكوئيها

فصل في ذكر صلاة يوم الجمعة عن علي بن الحسين عن

در ذكر نماز روز جمعه مرويست از علي بن حسين از

ابيه عن جده رضوان الله عليهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول

پدر خود از جد خود رض گفت شنيدم … را كه ميفرمود

في يوم الجمعة صلوة كله ما من عبد مؤمن قام اذا طلعت

در روز جمعه همگى نماز است همه او نيست هيچ بنده مؤمن برخاست وقتيكه بلند شد

الشمس وارتفعت قدر رمح او اكثر من ذلك فتوضأ فاسبغ

آفتاب وبلند شد بمقدار نيزه يا بيشتر از آن پس وضو كرد پس تمام كرد

الوضوء وصلى سبحة الضحى ركعتين ايمانا واحتسابا الا كتب

وضو را وگزارد تسبيح صبح دو ركعت از روى ايمان ودانش بنويسد

الله تعالى له مائتي حسنة ومحى عنه مائتي سيئة ومن صلى

خداى تعالى مراورا دو صد نيكى ومحو كند ازو دو صد بديها وهر كه گزارد

اربع ركعات رفع الله تعالى له في الجنة اربع مائة درجة

چهار ركعت بردارد خداى تعالى او را در بهشت چهار صد درجه

ومن صلى ثمان ركعات رفع الله تعالى له في الجنان ثمان مائة

وهر كه گزارد هشت ركعت بردارد خداى تعالى او را در بهشت هشت صد

درجة وغفر له ذنوبه كلها ومن صلى اثنى عشر ركعة كتب

درجه وآمرزيده شود او را گناهان او همه وهر كه گزارد دوازده ركعت بنويسد



الله عز وجل ألفا ومائتي حسنة ومحى عنه ألفا ومائتي سيئة

خدای تعالی دو هزار و دو صد نیکوئیها و محو کند از و دو هزار و دو صد بدیها

ورفع له في الجنة ألفا ومائتي درجة وعن أبي صالح عن أبي

و بر میدارد او را در بهشت دو هزار و دو صد درجه و هر روایت از ابی صالح از ابو هریره

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح في يوم جمعة

رض گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد صبح در روز جمعه

في جماعة ثم جلس في المسجد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كان

بجماعت پس نشست در مسجد و کند خدای تعالی را تا بر آمدن آفتاب باشد

له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين الدرجتين حضر

او را در بهشت هفتاد درجه فرق میان هر دو درجه راه دویدن

الفرس المضمر سبعين سنة ومن صلى صلاة الجمعة في جماعة

اسب عربی هفتاد سال و هر که گزارد نماز جمعه بجماعت

كان له في الفردوس خمسون درجة حضر الفرس الجواد خمسين

باشد مر او را در بهشت پنجاه درجه راه دویدن اسب تیز قدم پنجاه

سنة ومن صلى العصر في جماعة فكأنما أعتق ثمانية من ولد

سال و هر که گزارد عصر را بجماعت پس گویا که آزاد کرده هشت کس را از اولاد

إسمعيل كلهم رقبة ومن صلى المغرب في جماعة فكأنما حج حجة

اسماعیل که همه ایشان بنده اند و هر که گزارد مغرب را بجماعت پس گویا حج کرد حج

مبرورة وعمرة متقبلة وعن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال

پاک مقبول و عمره مقبول و هر روایت از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة ما بين الظهر والعصر ركعتين

رسول الله ص هر که گزارد روز جمعه ما بین ظهر و عصر دو رکعت

يقرأ في أول ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة وخمسا وعشرين

بخواند در اول رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و بیست و پنج بار

مرة قل أعوذ برب الفلق وفي الركعة الثانية يقرأ فاتحة الكتاب

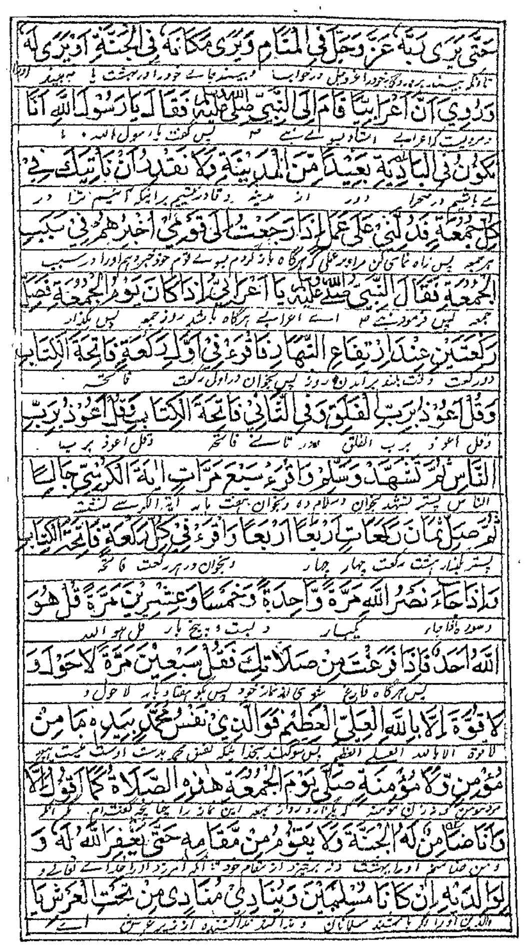
قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی بخواند فاتحه

مرة وقل هو الله أحد مرة وقل أعوذ برب الفلق عشرين مرة فإذا

یکبار و قل هو الله احد یکبار و قل اعوذ برب الفلق بیست بار پس هرگاه

سلم قال لا حول ولا قوة إلا بالله خمسين مرة فلا يخرج من الدنيا

سلام دهد بگوید نیست طاقت و قوت الا بالله پنجاه بار پس بیرون نرود از دنیا



حتى يرى ربه عز وجل في المنام ويرى مكانه في الجنة أو يرى له

تا آنکه ببیند پروردگار خود را عز و جل در خواب و ببیند جای خود را در بهشت یا ببیند

وروي أن أعرابيا قام إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أنا

و مروی است که اعرابی ایستاد سوی نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله ما

نكون في البادية بعيدا من المدينة ولا نقدر أن نأتيك في

می باشیم در صحرا دور از مدینه و قادر نمی‌شویم بر اینکه آییم ترا در

كل جمعة فدلني على عمل إذا رجعت إلى قومي أخبرهم في سبب

هر جمعه پس راه نمای مرا بر عملی که هرگاه باز گردم سوی قوم خود خبر دهم ایشان را در سبب

الجمعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا أعرابي إذا كان يوم الجمعة فصل

جمعه پس فرمود نبی صلی الله علیه وسلم ای اعرابی هرگاه باشد روز جمعه پس بگذار

ركعتين عند ارتفاع النهار فاقرأ في أول ركعة فاتحة الكتاب

دو رکعت وقت بلند بر آمدن روز پس بخوان در اول رکعت فاتحه

وقل أعوذ برب الفلق وفي الثانية فاتحة الكتاب وقل أعوذ برب

و قل اعوذ برب الفلق و در ثانیه فاتحه و قل اعوذ برب

الناس ثم تشهد وسلم واقرأ سبع مرات آية الكرسي جالسا

الناس پستر تشهد بخوان و سلام ده و بخوان هفت بار آیة الکرسی نشسته

ثم صل ثمان ركعات أربعا أربعا واقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب

پستر بگذار هشت رکعت چهار چهار و بخوان در هر رکعت فاتحه

وإذا جاء نصر الله مرة واحدة وخمسا وعشرين مرة قل هو

و سوره اذا جاء یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله

الله أحد فإذا فرغت من صلاتك فقل سبعين مرة لا حول و

پس هرگاه فارغ شوی از نماز خود پس بگو هفتاد بار لا حول و

لا قوة إلا بالله العلي العظيم فوالذي نفس محمد بيده ما من

لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سوگند بخدا که نفس محمد بدست اوست نیست هیچ

مؤمن ولا مؤمنة صلى يوم الجمعة هذه الصلاة كما أقول إلا

مرد مومن و نه زن مومنه که بگذارد روز جمعه این نماز را چنانچه گفتم الا

وأنا ضامن له الجنة ولا يقوم من مقامه حتى يغفر الله له و

و من ضامنم او را بهشت را و نه برخیزد از مقام خود تا آنکه بیامرزد او را خدای تعالی و

لوالديه إن كانا مسلمين وينادي مناد من تحت العرش يا

والدین او را اگر باشند مسلمانان و ندا کند ندا کننده از زیر عرش ای



عبد الله سواء انشا بقي العمل فقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر

وذكر لها فضائل كثيرة يطول شرحها وقد ذكرنا فيما تقدم

فضائل اخرى في صلاة اخرى ثماني عشرة مرة قل هو الله احد

في يوم الجمعة فمن شاء ان يصليها فليصلها **فصل** في ذكر

صلاة يوم السبت روى سعيد عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى يوم السبت اربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة

الكتاب مرة وقل يا ايها الكافرون ثلث مرات فاذا فرغ من صلاته

وسلم قرأ آية الكرسي كتب الله تعالى بكل حرف حجة وعمرة ورفع

له بكل حرف اجر سنة صيام نهارها وقيام ليلها واعطاه الله

بكل حرف ثواب شهيد وكان تحت عرشه مع النبيين والشهداء

باب في ذكر صلوة الليالي **فصل** في ذكر فضل صلاة ليلة

الاحد عن انس بن مالك رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول من

صلى ليلة الاحد عشرين ركعة يقرأ في كل ركعة الحمد لله مرة

وقل هو الله احد خمسين مرة والمعوذتين مرة مرة واستغفر الله

سبحانه مائة مرة واستغفر الله لنفسه ولوالديه مائة مرة وصلى

على النبي صلى الله عليه وسلم مائة مرة وتبرأ من حوله وقوته والتجأ الى حول

بر نبی صلعم صد بار و ابرار خواهد از حول و قوة خود یعنی از حول و قوة و التجا کند بسوی حول

الله وقوته ثم قال اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان آدم صفوة

خدا و قوت او پس گوید گواهی میدهم که نیست خدا مگر الله و گواهی میدهم که آدم صفی

الله وفطرته وابراهيم خليل الله عز وجل وموسى كليم الله تعالى و

خداست و پیدا کرده او و ابراهیم دوست خدای عزوجل است و موسی کلیم خداست عزوجل و

عيسى روح الله سبحانه ومحمد حبيب الله عز وجل كان له من الاجر

عیسی روح است سبحانه تعالی و محمد حبیب خداست عزوجل باشد مر اورا از اجر

والثواب بعدد من دعى الله عز وجل ولدا ومن لم يدع له ولدا

و ثواب بعدد کسیکه خوانده است خدای را فرزند یعنی کافران و کسیکه نخوانده است او را فرزند یعنی مسلمانان

ويبعثه الله تعالى يوم القيمة مع الامنين وكان حقا على الله ان

و برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت با امن یافتگان و باشد واجب بر خدای تعالی که

يدخله الجنة مع النبيين **فصل** في ذكر صلاة ليلة الاثنين

در آرد او را در بهشت با انبیا • در ذکر نماز شب دوشنبه

روي عن الاعمش عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى في ليلة

مرویست از اعمش از انس رضه گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب

الاثنين اربع ركعات يقرأ في الركعة الاولى الحمد لله مرة وقل هو الله

دوشنبه چهار رکعت بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله

احد عشر مرات وفي الركعة الثانية الحمد لله مرة وقل هو الله احد

ده بار و در رکعت ثانی الحمد لله یکبار و قل هو الله

عشرين مرة وفي الركعة الثالثة الحمد لله مرة وقل هو الله احد ثلثين

بیست بار و در رکعت سیوم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد سی

مرة وفي الركعة الرابعة الحمد لله مرة وقل هو الله احد اربعين

بار و در رکعت چهارم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد چهل بار

مرة ثم تشهد وسلم ويقرأ قل هو الله احد خمسا وسبعين مرة و

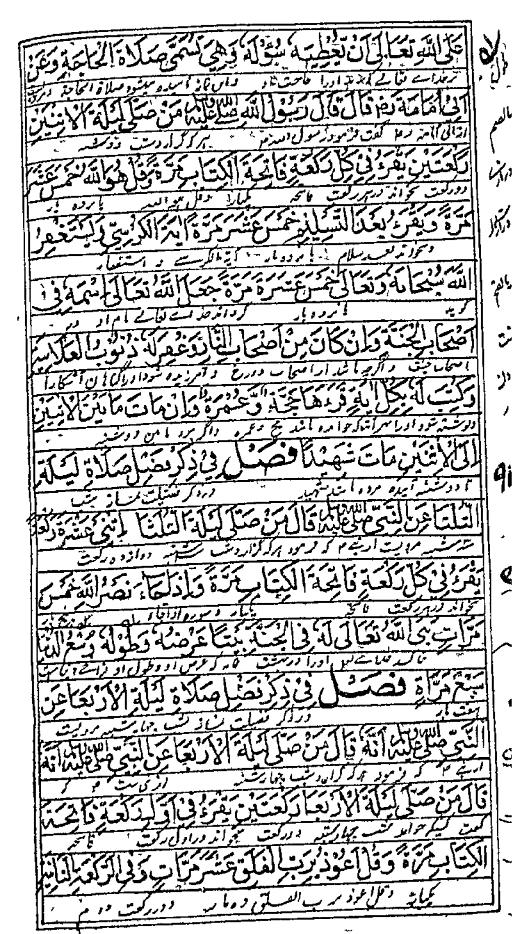
پس تشهد بخواند و سلام دهد و بخواند قل هو الله احد هفتاد و پنج بار

استغفر الله تعالى لنفسه ولوالديه خمسا وسبعين مرة وصلى

استغفار خواهد از خدای تعالی برای خود و والدین خود هفتاد و پنج بار و درود دهد

على النبي صلى الله عليه وسلم خمسا وسبعين مرة ثم سأل حاجته كان حقا

بر نبی صلعم هفتاد و پنج بار پس بخواهد حاجت خود باشد حق


على الله تعالى أن يعطيه سؤله وهي تسمى صلاة الحاجة وعن
أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الاثنين
ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله خمس عشر
مرة ويقرأ بعد التسليم خمس عشرة مرة آية الكرسي ويستغفر
الله سبحانه وتعالى خمس عشرة مرة جعل الله تعالى اسمه في
أصحاب الجنة وإن كان من أصحاب النار وغفر له ذنوب العلانية
وكتب له بكل آية قرأها حجة وعمرة وإن مات ما بين الاثنين
إلى الاثنين مات شهيدا **فصل** في ذكر فضل صلاة ليلة
الثلثاء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى ليلة الثلثاء اثنتي عشرة ركعة
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وإذا جاء نصر الله خمس
مرات بنى الله تعالى له في الجنة بيتا عرضه وطوله سبع الدنيا
سبع مرات **فصل** في ذكر فضل صلاة ليلة الأربعاء عن
النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى ليلة الأربعاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه
قال من صلى ليلة الأربعاء ركعتين يقرأ في أول ركعة فاتحة
الكتاب مرة وقل أعوذ برب الفلق عشر مرات وفي الركعة الثانية


فاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس عشر مرات ينزل من

فاتحہ کتاب یکبار وقل اعوذ برب الناس دہ بار فرود سے آید از

كل سماء سبعون الف ملك يكتبون له الثواب الى يوم القيمة

ہر آسمان ہفتاد ہزار فرشتہ می نویسند برائے او ثواب تا روز قیامت

فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الخميس عن ابي صالح عن

در ذکر فضیلت نماز شب پنجشنبہ روایت از ابی صالح از

ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الخميس ما

ابی ہریرہ رض گفت فرمود رسول اللہ م ہر کہ گزارد در شب پنجشنبہ در

بين المغرب والعشاء ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة

میان مغرب وعشا دو رکعت بخواند در ہر رکعت فاتحہ کتاب یکبار

واية الكرسي خمس مرات وقل هو الله احد خمس مرات والمعوذتين

وآیت الکرسی پنج بار وقل ہو اللہ پنج بار و معوذتین

خمس مرات فاذا فرغ من صلاته استغفر الله تعالى خمس عشرة مرة

پنج بار پس ہرگاہ فارغ شود از نماز خود استغفار گوید پانزدہ بار

وجعل ثوابه لوالديه فقد ادى حقهما وان كان عاقا لهما واعطاه

وگرداند ثواب او را والدین خود را پس تحقیق ادا کرد حق ایشان واگرچہ باشد عاق ایشان را داد

الله سبحانه وتعالى ما يعطى الصديقين والشهداء فصل

خدای تعالے آنچہ مید ہد صدیقان و شہیدان را

في ذكر صلاة ليلة الجمعة عن جابر بن عبد الله رض عن النبي

در ذکر نماز شب جمعہ روایت از جابر بن عبد اللہ رض از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة الجمعة بين المغر[illegible]

صلعم کہ فرمود ہر کہ گزارد در شب جمعہ میان مغرب [illegible]

اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل رك[illegible] الكتاب وقل هو

دوازدہ رکعت بخواند در ہر رکعت فاتحہ [illegible] ہو اللہ

الله احد عشر مرات فكانما عبد الله تعالى اثنتي عشرة سنة

دہ بار پس گویا [illegible] کرد خدای تعالے را دوازدہ سال

صيام نهارها وقيام ليلها روي عن كثير بن سلمة عن انس

روزہ داشت روز آن وقائم داشت شب آن دوازدہ سال و روایت از کثیر بن سلمہ از انس

بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الجمعة

بن مالک رض گفت فرمود رسول اللہ م ہر کہ گزارد در شب جمعہ



صلاة العشاء الآخرة في جماعة وصلى بعدها ركعتين السنة
نماز عشای آخر بجماعت و گزارد بعد از آن دو رکعت سنت
ثم صلى بعدها عشر ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد لله مرة و
پس گزارد بعد از آن ده رکعت بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و
قل هو الله أحد مرة والمعوذتين مرة مرة ثم أوتر بثلاث ركعات
قل هو الله یکبار و معوذتین یکبار پس وتر گزارد سه رکعت
ونام على جنبه الأيمن ووجهه إلى القبلة فكأنما أحيى ليلة
و خواب کند بر پهلوی راست خود و روی بقبله کند پس گویا زنده کرد شب
القدر وقال النبي صلى الله عليه وسلم أكثروا من الصلاة علي في الليلة الغراء
قدر را و فرمود نبی [illegible] زیاده کنید از درود بر من در شب روشن
واليوم الأزهر ليلة الجمعة ويوم الجمعة فصل في ذكر
و روز روشن که شب جمعه و روز جمعه است در ذکر
فضل صلاة ليلة السبت عن أنس بن مالك رضي عن النبي صلى الله عليه
فضیلت نماز شب شنبه روایت از انس بن مالک [illegible] از نبی
أنه قال من صلى ليلة السبت بين المغرب والعشاء اثني عشرة
که فرمود هر که گزارد شب شنبه میان مغرب و عشا دوازده
ركعة بنى الله تعالى له قصرا في الجنة وكأنما تصدق على كل مؤمن
رکعت بنا کند خدای تعالی برای او قصری در بهشت و گویا که صدقه داده باشد بر هر مؤمن
ومؤمنة وتبرأ من اليهودية وكان حقا على الله أن يغفر له
و مؤمنه و بیزار شد از یهودیت و باشد حق بر خدای تعالی که بیامرزد او را
فصل وقد ذكرنا في مجلس التوبة فيما تقدم في أثناء الكتاب
و تحقیق ذکر کردیم در مجلس توبه [illegible] که گذشت در اثنای کتاب
وإنما يشتغل بالنوافل من الصلاة والصيام والصدقة وأنواع
و جز این نیست که اشتغال کرده شود بنوافل از نماز و روزه و صدقه و انواع
العبادات بعد إحكام الفرائض فلا يشتغل بسواها بل ينوي
عبادات بعد احکام فرائض پس مشغول نشود بسوای آن [illegible]
بجميع عباداته فرائض ما عليه من كل جنس منها ينوي بجميع
بجمیع عبادات خود فرائض [illegible] از هر جنس فرائض [illegible]
هذه الصلوات التي ذكرناها في هذه الليالي والأيام قضاء
این نمازها که ذکر کردیم آنرا در این شبها و روزها قضا را



لِيَسْقُطَ عَنْهُ الْفَرْضُ وَيَحْصُلَ لَهُ الْفَضْلُ يَجْمَعُ اللهُ تَعَالَى بَيْنَهُمَا

تا ساقط شود ازو فريضه وحاصل شود او را فضل كه جمع كند خداى تعالى ميان

بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ وَكَرَمِهِ فَإِذَا تَحَقَّقَ بَرَاءَةُ سَاحَتِهِ مِنَ الْفَرَائِضِ فَحِينَئِذٍ

منت ورحمت وكرم خويش پس هرگاه ثابت شود پاكى ميدان او از فرائض پس اين گاه

يُسَوِّي بِجَمِيعِ ذٰلِكَ نَافِلَةً فَصْلٌ فِي ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ التَّسْبِيحِ

پست كند با همه نوافل مرا در ذكر نماز تسبيح

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ قَالَ أَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ

حديث خواند بر ما شيخ ابو النصر از پدر خود گفت حديث خواند ما را ابو الفتح محمد بن احمد

بْنِ أَبِي الْفَوَارِسِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلَّالُ قَالَ أَنَا أَبُو حَفْصٍ

بن ابى الفوارس وابو محمد حسن بن ابو محمد خلال گفت حديث خواند ما را ابو حفص

عُمَرُ بْنُ الْوَاعِظِ قَالَ ثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَغَوِيِّ قَالَ ثَنَا إِسْحٰقُ

عمر بن واعظ گفت حديث خواند بر ما عبد الله بن محمد بن بغوى گفت حديث خواند اسحق

بْنُ أَبِي إِسْرَائِيلَ قَالَ ثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ

بن اسرائيل گفت حديث خواند بر ما موسى بن عبد العزيز گفت حديث خواند ما را حكم

بْنُ أَبَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ

بن ابان گفت حديث خواند بر ما عكرمه از ابن عباس رض گفت كه رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رض يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّاهُ أَلَا أُعْطِيكَ

صلعم فرمود عباس بن عبد المطلب رض يا عباس اى عم آگاه باش كه ببخشم ترا

أَلَا أَمْنَحُكَ أَلَا أَحْبُوكَ أَلَا أَجْعَلُ لَكَ عَشْرَ خِصَالٍ إِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ

آگاه باش ببخشم ترا آگاه شو خبر ميكنم آگاه شو ميگردانم ترا ده خصلت چون تو ميكنى آنرا

ذٰلِكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ ذَنْبَكَ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ قَدِيمَهُ وَحَدِيثَهُ خَطَأَهُ

بيامرزد ترا خدا گناه تو اول آن وآخر آن كهنه باشد يا نو از روى خطا

وَعَمْدَهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ سِرَّهُ وَعَلَانِيَتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

يا دانسته خورد باشد يا بزرگ پوشيده باشد يا آشكارا اينكه گزارى چهار ركعت

تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةً فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ

بخوانى در هر ركعت فاتحه وسوره پس هرگاه فارغ شوى از قراءت

فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ وَأَنْتَ قَائِمٌ قُلْتَ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا

در اول ركعت وحالانكه استاده باشى بگوئى سبحان الله والحمد لله ولا اله الا

اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقُولُهَا وَأَنْتَ رَاكِعٌ

الله والله اكبر پانزده بار بعد از ركوع كنى پس بگوئى آنرا وحالانكه در ركوع باشى



عشراً ثم ترفع رأسك من الركوع فتقولها عشراً ثم تسجد فتقولها
عشراً ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشراً ثم تسجد فتقولها
عشراً ثم ترفع رأسك فتقولها عشراً فذلك خمس وسبعون في
كل ركعة تفعل ذلك في أربع ركعات فإن استطعت أن تصليها
في كل يوم مرة فافعل فإن لم تفعل ففي كل جمعة مرة فإن لم
تفعل ففي كل شهر مرة فإن لم تفعل ففي كل سنة مرة فإن لم تفعل
ففي عمرك مرة وفي لفظ آخر يقرأ في الركعة الأولى بفاتحة الكتاب
وسبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية بفاتحة الكتاب وإذا زلزلت
وفي الثالثة بفاتحة الكتاب وقل يا أيها الكافرون وفي الرابعة
بفاتحة الكتاب وقل هو الله أحد وحدثنا أبو نصر عن والده
بإسناده أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لجعفر بن أبي طالب ألا أمنحك
ألا أحبوك ألا أعطيك وساق الحديث إلى آخره وقد روي أنه
صلى الله عليه وسلم قال ذلك لعمرو بن العاص وفيه زيادة عشرة في حال
القيام وفي غيره إسقاطها وفي بعض الألفاظ فذلك ثلاثمائة
يعني به التسبيح في الأربع وفي لفظ آخر فذلك ألف ومائتان يعني

أنواع التسبيح وهي أربع سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله

انواع تسبیح را و آن چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله أكبر فإذا ضربت في ثلثمائة كانت ألفا ومائتين وقال

والله اکبر پس هرگاه ضرب کرده شود در سه صد باشد هزار و دو صد و گفته اند

بعض العلماء بالله عز وجل يستحب فعلها في الجمعة مرتين

بعض علما مستحب است کردن آن در روز جمعه دو بار

مرة ليلا ومرة نهارا فصل في صلاة الاستخارة ودعائها

در شب یکبار در روز در نماز استخاره و دعای آن

عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رض قال كان رسول الله

مرویست از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله رض گفت بود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الأمر كما يعلمنا السورة من القرآن

صلعم می آموخت مارا استخاره در کار چنانچه می آموخت مارا سوره از قرآن

يقول إذا هم أحدكم بأمر أو بإرادة خروج فليركع ركعتين من

میفرمود هرگاه قصد کند یکی از شما کاری را یا اراده خروج کند پس گزارد دو رکعت نماز از

غير الفريضة ثم يقول اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك

غیر فریضه پس گوید بار خدایا من طلب خیر کنم از تو بعلم تو و طلب قدرت میکنم

بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر

بقدرت تو و میخواهم از تو از فضل تو که بزرگ است که تو قدرت میکنی و من قادر نیستم

وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن

و تو دانائی و من ندانم و تو دانندهٔ پوشیدهای غیب هستی ای بار خدایا تو میدانی که

هذا الأمر ويسميه بعينه خير لي في ديني ودنياي وآخرتي

این چیز و نام برد آن چیز را بهتر است مرا در دین من و دنیای من و آخرت من

وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي

و عاقبت کار من و شتاب آن و دیر آن پس مقدر کن آنرا برای من و آسان کن مرا پس برکت ده مرا

فيه وإلا فاصرفه عني ويسر لي الخير حيث كان ما كنت ورضني

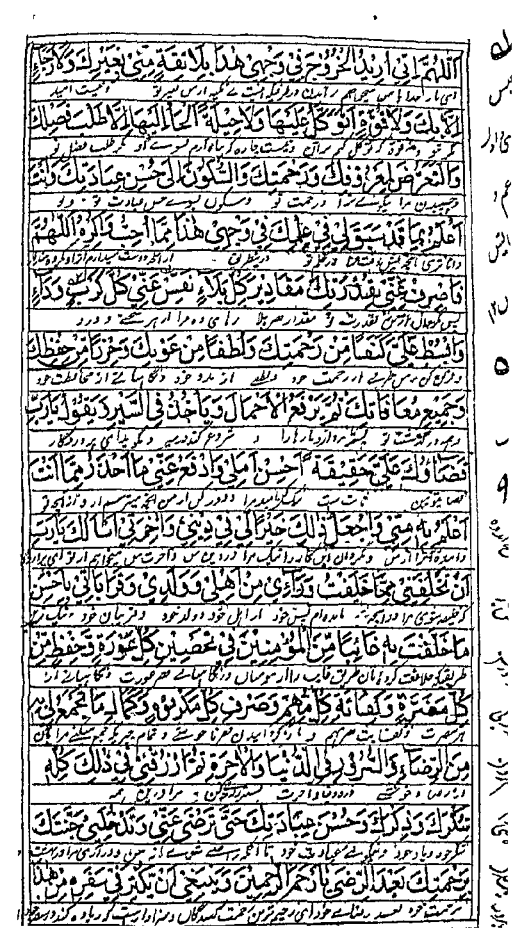
در وی و الا پس باز گردان آنرا از من و آسان کن برای من نیکی را هر جا که باشد و خشنود ساز

بقضائك يا أرحم الراحمين فينبغي لكل أحد إذا تحقق عزمه على الخروج

بقضای خود ای ارحم الراحمین پس سزاوار است هر یکی را هرگاه ثابت شد عزم او بر برآمدن

إلى وجه من سفر التجارة أو حج أو زيارة أن يفعل عقيبه الركعتين

بسوی طرفی از سفر تجارة یا حج یا زیارة که بگوید پس دو رکعت



اللهم إني أريد الخروج في وجهي هذا بلا ثقة مني بغيرك ولا رجاء

يأوي إلا إليك ولا قوة أتوكل عليها ولا حيلة ألجأ إليها إلا طلب فضلك

والتعرض لرزقك ورحمتك والسكون إلى حسن عادتك وأنت

أعلم بما قد سبق لي في علمك في وجهي هذا مما أحب وأكره اللهم

فاصرف عني بقدرتك مقادير كل بلاء نفس عني كل كرب وداء

وابسط علي كنفا من رحمتك ولطفا من عونك وحرزا من حفظك

وجميع معافاتك ثم يرفع الأحمال ويأخذ في السير ويقول يا رب

فصادف على حقيقة أحسن أملي وادفع عني ما أحذر مما أنت

أعلم به مني واجعل ذلك خيرا لي في ديني وآخرتي أسألك يا رب

أن تخلفني مما خلفت ورائي من أهلي وولدي وقراباتي بأحسن

ما خلفت به غائبا من المؤمنين في تحصين كل عورة وحفظ من

كل مضرة وكفاية كل مهم وصرف كل مكروه وكمال ما جمع لي به

من الرضا والسرور في الدنيا والآخرة ثم ارزقني في ذلك كله

شكرك وذكرك وحسن عبادتك حتى ترضى عني ولا تخلني من جنتك

برحمتك بعد الرضا يا أرحم الراحمين وينبغي أن يكثر في سفره من هذا



الدعاء فان النبي صلى الله عليه كان يقوله كثيرا وهو الحمد لله الذي
خلقني ولم اك شيئا مذكورا اللهم اعني على اهوال الدنيا و
بوائق الدهور ومصائب الليالي والايام واكفني شر ما يعمل
الظالمون اللهم في سفري فاصحبني وفي اهلي فاخلفني وفيما
رزقتني فبارك لي وفي نفسي فذللني وفي اعين الناس فعظمني
وفي خلقي فقومني واليك يا رب فحببني اعوذ بوجهك الكريم
الذي اشرقت به السموات وكشفت به الظلمات وصلح عليه
امر الاولين والآخرين ان تحل علي غضبك ولا تنزل بي
سخطك لك العتبى فيما استطعت ولا حول ولا قوة الا بك
اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب ومن
الحور بعد الكور ودعوة المظلوم اللهم اطو لنا الارض وهون
علينا السفر اسألك بلاغا يبلغ خيرا ومغفرة ورضوانا
اسألك الخير كله انك على كل شيء قدير وينبغي ان يقول عند
خروجه من منزله بسم الله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا
بالله فانه قيل في الخبر انه يقول له وقيت وكفيت وهديت و


ينبغي إذا ركب راحلته أن يكبر ثلاثا ويحمد ثلاثا ويقول سبحان
الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين سبحانك لا إله إلا أنت
ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت لأنه مروي
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حديث ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم كان
إذا سافر وركب يقول اللهم إني أسألك في سفري هذا البر والتقوى ومن
العمل ما ترضى اللهم هون علينا السفر واطو لنا بعد الأرض اللهم
أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل اللهم اصحبنا في
سفرنا واخلفنا في أهلنا وزاد ابن جريج فقال إني أعوذ بك
من وعثاء السفر وسوء المنقلب وكآبة المنظر في الأهل والمال
وينبغي له إذا أراد دخول قرية أو مدينة أن يقول كما روي عن
النبي صلى الله عليه وسلم اللهم رب السموات السبع وما أظللن ورب الأرضين
السبع وما أقللن ورب الشياطين وما أضللن أسألك من خير
هذه القرية وخير أهلها وخير ما فيها وأعوذ بك من شرها
وشر أهلها وشر ما فيها أسألك مودة خيارهم وأن تجنبني
من شر أشرارهم فصل في حرز الإنسان من كل سارق وسبع

ومؤذي اللهم احرسنا بعينك التي لا تنام واكنفنا بركنك

و ایذا دہندہ بارخدایا پاسبانی کن بچشم خود که نمیخوابد و نگهدار ما را به رکن خود

الذي لا يرام وارحمنا بقدرتك علينا لا نهلك وانت رجاؤنا

که قصد کرده نمیشود و رحم کن ما را بقدرت خود که بر ماست تا آنکه هلاک نشویم و تو ئی امید ما

وعن عثمان بن عفان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

و مرویست از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که

قال في اول ليلة بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض

گوید در اول شب بسم الله الخ بنام خدا که ضرر نمیکند با نام او چیزے در زمین

ولا في السماء وهو السميع العليم ثلث مرات لم تصبه فجاءة

و نه در آسمان و اوست شنونده دانا سه بار نمیرسد او را ناگاه

بلاء حتى يصبح عن ابي يوسف الخراساني عن ابي سعيد بن ابي

بلا تا آنکه صبح میکند منقولست از ابو یوسف خراسانی از ابی سعید بن ابی

الروحا قال ضللت بطريق مكة في بعض الليالي فسمعت حسا

روحا گفت گمراه شدم در راه مکه در بعض شب پس شنیدم آوازے

خلفي فاستوحشت فسمعت يقرأ القرآن فلحقني فقال احسبك

در پس خود پس وحشت کردم پس شنیدم که میخواند قرآن پس او برسید مرا پس گفت میدانم ترا

ضالا فقلت نعم فقال الا اعلمك شيئا اذا انت قلته وانت

گمراه شده پس گفتم آرے پس گفت آیا بیاموزم ترا چیزے که هرگاه بگوئے تو آنرا و حال آنکه تو

ضال اهتديت او مستوحش انست او ارقت نمت قلت

گمراه شده باشے راه یابے و اگر در وحشت باشے مونس یابے یا بیخواب باشے خواب یابے گفتم

بلى قال قل بسم الله ذي الشان عظيم البرهان شديد السلطان كل

آرے گفت بگو بنام خدا که خداوند مرتبه است بزرگست برهان و سخت ست قدرت او هر

يوم هو في شان اعوذ بالله من الشيطان ما شاء الله كان لا

روز او در کاریست پناه میخواهم بخدا از شیطان آنچه خواهد خدا میشود نیست

حول ولا قوة الا بالله فقلتها فاذا اصحابي قريب فطلبت

بازگشت از گناه و قوت بر طاعت مگر بخدا پس گفتم آنرا پس ناگاه دوستان من قریب اند پس طلب کردم

الرجل فلم اجده قال ابو بلال فضللت مني من اهلي هذا فالتفت

آن مرد را پس نیافتم آنرا گفت ابو بلال پس گم شدم در منی از اهل خود پس التفات کردم

كذا فاذا انا باهلي وعن ابي الدرداء رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

چنین پس ناگاه من با اهل خودم و مرویست از ابی الدرداء رض گفت فرمود رسول الله صلعم



من قال كل يوم سبع مرات إن ولي الله الذي نزل الكتب

وهو يتولى الصلحين حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت و

هو رب العرش العظيم كفاه الله تعالى ما أهمه صادقا كان أو

كاذبا إن شاء الله تعالى وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من

قال عند الكرب لا إله إلا الله الحليم الكريم سبحان الله رب

العرش العظيم الحمد لله رب العلمين كشف عنه بإذن الله تعالى

فصل في ذكر صلاة الكفاية وهي ركعتان يصليهما

أي وقت كان يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله

أحد عشر مرات فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم خمسين

مرة ثم يسلم ويدعو بهذا الدعاء وهو يا الله يا رحمن يا حنان

يا منان يا مستجيبا لكل لسان يا من يداه بالخير مبسوطتان يا كافي

محمد الأحزاب ويا كافي إبرهيم النيران يا كافي موسى فرعون و

يا كافي عيسى الجبابرة ويا كافي نوح الغرق يا كافي لوط نحس

قومه يا كافيا من كل شيء ولا يكفي منه شيء يا كافي عائشة و

آسية اكفني عظيم البلاء من كل شيء حتى لا أخاف ولا أخشى

مَعَ اِسْمِكَ الْعَظِيْمِ الْاَعْظَمِ شَيْئًا فَاِنَّهٗ يَكْفِيْ وَيَجْمَعُ هَمَّهٗ وَشَيْءٌ

با نام تو که بزرگست بزرگ بودن او هرچیزی بدرستی خواننده این دعا کفایت کرده شده است

عِنْدَ صَلَاتِهٖ فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ صَلٰوةِ الْخُصَمَاءِ وَهِيَ اَرْبَعُ رَكَعَاتٍ

نزد گزاردن این نماز در ذکر نماز خصومت و آن نماز چهار رکعت است

بِتَسْلِيْمَةٍ وَّاحِدَةٍ يَقْرَءُ فِي الْاُوْلٰى فَاتِحَةَ الْكِتٰبِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

بیک سلام بخواند در اول فاتحه و قل هو الله

اَحَدٌ عَشَرَ مَرَّاتٍ وَفِي الثَّانِيَةِ الْفَاتِحَةَ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ عَشَرَ مَرَّاتٍ وَ

یازده بار و در دوم فاتحه و قل هو الله ده بار و

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قُلْ يٰاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ وَفِي الثَّالِثَةِ الْفَاتِحَةَ وَعَشَرَ مَرَّاتٍ

سه بار قل یا ایها الکافرون و در ثالث فاتحه و ده بار

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَاَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ مَرَّةً وَفِي الرَّابِعَةِ الْفَاتِحَةَ وَ

قل هو الله و الهکم التکاثر یکبار و در چهارم فاتحه و

خَمْسَ عَشَرَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَاٰيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً ثُمَّ يَجْعَلُ ثَوَابَهَا

پانزده بار قل هو الله و آیة الکرسی یکبار پس گرداند ثواب آن نماز

لِخُصَمَائِهٖ يَكْفِيْهِ اللّٰهُ اَمْرَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى

خصمان خود را کفایت کند او را خدای تعالی امر ایشان را روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی

يُصَلِّيْ هٰذِهِ الصَّلٰوةَ فِيْ سَبْعَةِ اَوْقَاتٍ اَوَّلِ لَيْلَةٍ مِّنْ رَجَبٍ وَ

گزارد این نماز را در هفت اوقات اول شب از رجب و

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَاٰخِرِ جُمُعَةٍ مِّنْ رَمَضَانَ وَيَوْمَيِ الْعِيْدَيْنِ

پانزدهم از شعبان و جمعه اخیره از رمضان و هر دو روز عید

وَيَوْمِ عَرَفَةَ وَيَوْمِ عَاشُوْرَاءَ فَصْلٌ فِيْ صَلٰوةِ الْعُتَقَاءِ فِيْ

و روز عرفه و روز عاشورا در نماز آزادان در

شَوَّالٍ حَدَّثَنَا اَبُوْ نَصْرِ بْنُ الْبَنَّاءِ عَنْ وَّالِدِهٖ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ

شوال حدیث خواند برما ابو نصر بن بنا از پدر خود گفت حدیث خواند برما ابو عبد الله

الْحُسَيْنُ بْنُ عُمَرَ الْعَلَّافُ قَالَ اَنَا اَبُو الْقَاسِمِ الْقَاضِيْ ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

حسین بن عمر علاف گفت حدیث خواند برما ابو القاسم قاضی حدیث خواند برما محمد بن

اَحْمَدَ بْنِ صَدِيْقٍ ثَنَا يَعْقُوْبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ قَالَ اَنَا اَبُوْ بَكْرٍ اَحْمَدُ

احمد بن صدیق حدیث خواند برما یعقوب بن عبد الرحمن گفت حدیث خواند برما ابو بکر احمد

بْنُ جَعْفَرٍ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ ثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَعْرُوْفٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ مُحَمَّدُ بْنُ

بن جعفر مروزی گفت حدیث خواند برما علی بن معروف گفت حدیث خواند برما محمد بن



محمود انا يحيى بن تيبب ثنا حميد عن انس رض قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم من صلى في سو الثمان ركعات ليلا كان او نهارا

يقرء في كل ركعة بفاتحة الكتاب وخمس عشر مرة قل هو الله احد

فاذا فرغ من صلاته سبح سبعين مرة وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم

سبعين مرة والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي هذه

الصلاة الا انبع الله تعالى له ينابيع الحكمة في قلبه ونطق

بها لسانه واراه داء الدنيا ودواها والذي بعثني بالحق نبيا

من صلى هذه الصلاة كما وصفت لا يرفع راسه من اخر سجوده

حتى يغفر الله له وان مات مات شهيدا مغفورا له وما من

عبد صلى هذه الصلاة في السفر الا سهل الله عليه السير والذهاب

الى موضع مراده وان كان مديونا قضى الله دينه وان كان ذا حاجة

قضى الله حوائجه والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي

هذه الصلاة الا اعطاه الله تعالى بكل حرف وبكل اية مخرفة

في الجنة قيل وما المخرفة يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم بساتين في الجنة

يسير الراكب في ظل شجرة من اشجارها مائة سنة لم لا ينقطع



فصل في فضل الصلاة لرفع عذاب القبر عن عبد الله بن الحسن

در فضیلت نماز از بهر دور کردن عذاب قبر مرویست از عبد الله بن حسن

عن علي رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين يقرء في

از علی رض گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد دو رکعت بخواند در

احدهما آخر الفرقان من تبارك الذي جعل في السماء بروجا

یکی از آن آخر فرقان از تبارک الذی جعل فی السماء بروجا

حتى يختم السورة ثم يأخذ في الثانية فيقرء فيها بعد الفاتحة

تا آنکه ختم کند سوره را پس شروع کند در رکعت دوم پس بخواند در آن بعد فاتحه

من اول سورة المؤمنين حتى يبلغ فتبارك الله احسن الخالقين

از اول سوره مومنین تا برسد فتبارک الله احسن الخالقین را

فانه يامن من مكر الجن والانس ويعطى كتابه بيمينه يوم القيمة

پس بدرستی او در امن باشد از مکر پری و انسان و داده شود کتاب او بدست راست او در روز

ويؤمن من عذاب القبر ومن الفزع الاكبر ويعلمه الكتب

و در امن باشد از عذاب قبر و از فزع اکبر و تعلیم کند خدای تعالی او را آن کتاب

وان لم يكن حريصا وينزع منه الفقر ويؤتيه الله الحكم و

و اگرچه نباشد حریص و دور کند از و فقر و بدهد او را خدای تعالی حکمت و

بصره في كتابه الذي انزله على نبيه صلى الله عليه وسلم ويلقنه حجته

بینا کند او را در کتاب خود آن کتاب که فرستاد او را بر نبی خود ص و تلقین کند او را حجت او

يوم القيمة ويجعل النور في قلبه ولا يحزن اذا حزن الناس

روز قیامت و گرداند نور در دل او و اندوهگین نکند هرگاه اندوهگین شوند مردم

ولا يخاف اذا خافوا ويجعل النور في بصره وينزع حب الدنيا

و خوف نکند هرگاه خوف کنند و گرداند نور در بینائی او و دور کند دوستی دنیا

من قلبه ويكتب عند الله من الصديقين فصل في صلاة

از دل او و نوشته شود نزدیک خدای تعالی از صدیقان در نماز

الحاجة عن ابي هاشم الايلي عن انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه

حاجت مرویست از ابی هاشم ایلی از انس بن مالک رض از نبی ص

انه قال من كان له الى الله حاجة مهمة فليسبغ الوضوء و

که فرمود هر که باشد او را بسوی خدای تعالی حاجتی مهم پس تمام کند وضو را و

ليصل ركعتين يقرء في الاولى بفاتحة الكتاب وآية الكرسي

بگزارد دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه و آیة الکرسی



وَفِي الثَّانِيَةِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَآمَنَ الرَّسُولُ إِلَى آخِرِهِ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ

وَيُسَلِّمُ وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فَإِنَّهَا يَقْضِي فِي الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ يَا

مُونِسَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا صَاحِبَ كُلِّ فَرِيدٍ وَيَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدٍ

وَيَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ وَيَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ وَأَسْأَلُكَ

بِاسْمِكَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي عَنَتْ لَهُ

الْوُجُوهُ وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ أَنْ

تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا

وَتَقْضِيَ حَاجَتِي فَصْلٌ فِي الدُّعَاءِ لِدَفْعِ الظُّلْمِ وَالِاحْتِرَازِ

مِنْهُ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رض أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا

وَفَاطِمَةَ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمَا هَذَا الدُّعَاءَ وَقَالَ لَهُمَا إِذَا نَزَلَتْ

بِكُمَا مُصِيبَةٌ أَوْ خِفْتُمَا جَوْرَ سُلْطَانٍ أَوْ ضَلَّتْ لَكُمَا ضَالَّةٌ

فَأَحْسِنَا الْوُضُوءَ وَصَلِّيَا رَكْعَتَيْنِ وَارْفَعَا أَيْدِيَكُمَا إِلَى السَّمَاءِ

وَقُولَا يَا عَالِمَ الْغَيْبِ وَالسَّرَائِرِ يَا مُطَاعُ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا اللهُ

يَا اللهُ يَا اللهُ يَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا كَائِدَ فِرْعَوْنَ

لموسى عليه السلام يا منجي عيسى عليه السلام من يد الظلمة يا

از دست ظالمان ای ... ای نجات دهنده عیسی ع

مخلص قوم نوح من الغرق يا راحم عبده يعقوب عليه السلام

خلاص دهنده قوم نوح از غرق ای رحم کننده بنده یعقوب ع در فراق یوسف ع

يا كاشف ضر ايوب عليه السلام يا منجي ذي النون من الظلمات

ای دور کننده رنج ایوب ع ای نجات دهنده ذی النون از تاریکی

الثلاث يا فاعل كل خير يا هاديا الى كل خير يا دالا على كل خير

سه گانه ای کننده هر نیکی ای راه نماینده بسوی هر خیر ای راه نما بر هر نیکی

يا اهل خير يا خالق الخير يا اهل الخيرات انت الله رغبت

ای خداوند نیکی ای آفریننده نیکی وای صاحب خیرات تو ای خدا رغبت کردم

اليك فيما قد علمت وانت علام الغيوب اسألك ان تصلي

بسوی تو در آنچه تحقیق دانستی و تو دانای غیب هستی میخواهم از تو که درود فرستی

على محمد وعلى آل محمد ثم سل حاجتك تجاب ان شاء الله تعالى

بر محمد و بر آل محمد پس بخواه حاجت خود را قبول کرده شود اگر خواهد خدای تعالی

دعاء آخر وهو دعاء النبي صلى الله عليه يوم الاحزاب رواه ابن عمر

دعای دیگر و آن دعای پیغمبر ص است روز احزاب روایت کرد آن را ابن عمر

رض عنه صلى الله عليه اللهم اني اعوذ بك بنور قدسك وعظمة

رض از آنحضرت ص بارخدایا من پناه میبرم بتو بنور پاک تو و بزرگی

طهارتك وبركات جلالك من كل آفة وعاهة وطارق الجن

پاکی تو و برکات جلال تو از هر آفت و رنج و درد آینده جن

والانس الا طارقا يطرق منك بخير انت عياذي فبك

و انس مگر در آینده که در آید از تو به نیکی تو پناه منی در تو

اعوذ وانت ملاذي فبك الوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة

پناه میگیرم و تو جای پناه منی در تو پناه میجویم ای آنکه خوار شد مر او را گردنهای گردنکشان

وخضعت له مقاليد الفراعنة اعوذ بجلال وجهك وكرم

و خم شده است مر او را کلیدهای فرعونها پناه میگیرم بجلال ذات تو و بزرگی

جلالك من خزيك وكشف سترك ونسيان ذكرك والانصراف

جلال تو از رسوایی تو و دور کردن پرده تو و فراموش کردن یاد تو و بازگشتن

عن شكرك انا في كنفك في ليلي ونهاري ونومي وقراري

از شکر تو من در پناه توام در شب خود و روز خود و خواب خود و آرام خود



وطغيتي واسفاري ذكرك شعاري وثناؤك دثاري لا
إله إلا أنت تنزيها لاسمك وتكريما لسبحات وجهك
أجرني من خزيك ومن شر عذابك وعبادك واضرب على سرادقات
حفظك وأدخلني في حفظ عنايتك ونجني من سيئات عذابك
واغنني بخير منك برحمتك يا أرحم الراحمين فصل في
الدعاء لذهاب الهموم وقضاء الديون عن أبي موسى رض
عن النبي صلى الله عليه أنه قال من أصابه هم أو حزن فليدع بهؤلاء
الكلمات اللهم أنا عبدك وابن عبدك ناصيتي بيدك ماض
في حكمك عدل في قضاؤك اللهم إني أسألك بكل اسم هو
لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته لأحد
من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل
القرآن الكريم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب
غمي وهمي فقال قائل يا رسول الله إن المغبون لمن غبن هؤلاء
الكلمات قال صلى الله عليه أجل فقولوهن وعلموهن فإنه من قالهن
التماس ما فيهن أذهب الله عز وجل حزنه وأطال فرحه

يُروى عن عائشة رض قالت ان ابا بكر الصديق رض دخل عليها

مرويست از عائشه رض گفت بدرستى ابا بكر صديق رض درآمد بر آن عائشه رض

فقال هل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاء كان يعلمناه و

پس گفت آيا شنيدى از رسول الله صلعم دعايى كه بود پيغمبر كه آموخت ما را آن و ياد

ذكر ان عيسى ابن مريم كان يعلمه اصحابه ويقول لو كان

گفت ابو بكر رض كه عيسى [illegible] بود كه مى آموخت اصحاب خود را و ميفرمود اگر باشد

على احدكم مثل جبل احد دينا لقضاه الله عز وجل عنه فقالت

بر يكى از شما مانند كوه احد قرض ادا كند او را خداى تعالى از و پس گفت عائشه رض

كان يقول اللهم يا فارج الهم كاشف الغم مجيب دعوة

بود دست كه ميفرمود بار خدايا اى گشاينده هم دور كننده غم قبول كننده دعاى

المضطرين رحمن الدنيا ورحيم الآخرة اسألك ان ترحمني

مضطران رحمان دنيا و رحيم آخرت ميخواهم از تو كه رحم كنى مرا

برحمة من عندك تغنيني بها عن رحمة من سواك دعاء

برحمت از نزد خود غنى كن مرا بآن از رحمت خود از رحمت كسيكه وراى تست دعاى

آخر في ذلك وهو ما روي عن الحسن البصري رح انه جاءه

ديگر است درين باب و آن آنست كه مرويست از حسن بصرى رح بدرستيكه آمد او را

صديق له يكرم عليه فقال له يا ابا سعيد علي دين واحب

دوستى مر او را كه بزرگ ميداشت مر او را پس گفت آن دوست اى ابو سعيد بر من قرض هست و دوست دارم

ان تعلمني اسم الله تعالى الاعظم فقال ان شئت ذلك فقم

كه آموزى مرا اسم خداى تعالى كه بزرگ است پس گفت اگر خواهى تو اين اسم را پس برخيز

وتوضأ فقام فتوضأ فقال له قل يا الله يا الله انت الله انت

و وضو كن پس ايستاد پس وضو كرد و گفت او را بگو يا الله يا الله تو الله تو

الله بلى والله انت الله لا اله الا انت الله الله الله والله انه

الله آرى سوگند بخداى تو الله نيست هيچ معبود مگر تو الله الله الله سوگند بخدا كه

لا اله الا الله اقض عني الدين وارزقني بعد الدين فاصبح الرجل

نيست هيچ معبود مگر تو ادا كن از من قرض را و روزى ده مرا بعد الدين پس صبح كرد مرد

فرأى مائة الف درهم صحاحا في مسجده دراهم مختلفة في

پس ديد صد هزار درم پاك از عيب در مسجد خود درمهاى گوناگون

جراب على رأس الجراب مكتوب لو سألت اكثر من هذا لاعطيناك

هميان بر سر هميان نوشته اگر ميخواستى زياده ازين ميداديم ترا



فكيف لم تسئل الجنة فجاء الرجل الى الحسن رضي الله عنه

فاخبره بذلك فانطلق معه الى منزله فنظر الى الدراهم فقال

الرجل اني ندمت حيث لم اسأل الله الجنة فقال الحسن ان

الذي علمك هذا الاسم لم يعلمك الا لخير يريد لك به فالتم

على هذا الاسم لا يسمع به الحجاج فلا ينجو منه احد دعاء آخر

علمه جبرئيل عليه السلام لنبينا صلى الله عليه وسلم حين خرج من مكة المكرمة

يريد جبل حراء خوفا من قريش وكفاية الهم والرزق وذي ابو بكر

الصديق رض ان جبرئيل عليه السلام قال يا محمد ان الله تعالى يقرؤك

السلام وقد علمني دعاء تدعو به فيجعل الله بينك وبينهم

سترا فاعلمه لك فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم يا جبرئيل فقال

قل يا كبير كل كبير يا سميع يا بصير يا من لا شريك له ولا وزير

يا خالق الشمس والقمر المنير يا عصمة البائس الخائف المستجير

يا رازق الطفل الصغير يا جابر العظم الكسير يا قاصم كل جبار

عنيد اسألك وادعوك دعاء البائس الفقير دعاء المضطر

الضرير اسألك بمعاقد العز من عرشك ومفاتيح الرحمة بين



كتابك وبالأسماء الثمانية المكتوبة على قرن الشمس أن تفعل

كتاب تست و بنامهاى هشت كه نوشته شده است بر جانب بالاى آفتاب اينكه بكنى

بي كذا وكذا باب الأدعية التي يدعى بها عقيب الصلوة

بمن چنين وچنين باب دعاها است كه دعا كرده ميشود بآنها پس نماز

الفرض ودعاء الختمة وغير ذلك أما دعاء صلاة الغداة و

فرض و دعاى ختم قرآن و جز آن اما دعاى نماز صبح و

صلاة العصر فهو أن يقول اللهم لك الحمد شكرا ولك المن فضلا

نماز عصر پس است كه بگويد بار خدايا مر تراست ستايش شكر و تراست من و رحمت از روى

نعمتك تتم الصالحات نسألك اللهم فرجا قريبا فإنك لم تزل

نعمت تو تمام ميشود نيكوى ها ميخواهيم از تو خدايا گشادگى نزديك پس تو هميشه

مجيبا وصبرا جميلا وعافية من جميع البلايا والسلامة من

قبول كننده و صبر بزرگ و عافيت از همه بلاها و سلامت از

طريق الرزايا برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اجعل اجتماعنا اجتماعا

راه مصيبت واندوهها برحمت تو اى رحيم ترين رحمت كنندگان بار خدايا بگردان اجتماع ما اجتماع

مرحوما وتفرقنا تفرقا معصوما ولا تجعل فينا شقيا ولا محروما

مرحوم و پراگنده كردن ما را پراگندگى معصوم مگردان در ما كسى را شقى و نه محروم

ولا تردنا بالفاقة إلى غيرك ولا تحرمنا سعة خيرك وحقيقة

و رد مكن ما را بحاجت بسوى غير خود و مگردان محروم از فراخى نيكى خود و حقيقت

التوكل عليك وخالص الرغبة فيما لديك واملأ قلوبنا منك

توكل بر تو وخالص رغبت كردن در آنچه نزد تست و پر كن دلهاى ما را از خود

الغنى واكس وجوهنا منك الحياء وارزقنا خير الآخرة والدنيا

غنا و بپوشان روى ما را از خود از شرم و روزى كن ما را نيكوى آخرت و دنيا

برحمتك يا أرحم الراحمين يا رب اللهم ارزقنا خير الصباح وخير

برحمت خود اى رحيم ترين رحمت كنندگان بار خدايا روزى كن نيكوى صبح و نيكوى

المساء وخير القضاء وخير القدر واصرف عنا شر الصباح وشر

شام و نيكوى قضا و نيكوى قدر و بگردان از ما بدى صبح و بدى

المساء وشر القضاء وشر القدر اللهم وما أنزلت في هذا اليوم

شام و بدى قضا و بدى قدر بار خدايا وآنچه فرستادى تو درين روز

من خير وعافية وسلامة وغنيمة وسعة رزق فاجعل لنا فيه

از نيكوى و عافيت و سلامت و غنيمت و فراخى رزق پس بگردان ما را در آن



أَوْفَرَ الْحَظِّ وَالنَّصِيبِ اللّٰهُمَّ وَمَا أَنْزَلْتَ مِنْ سُوءٍ وَبَلَاءٍ وَفِتْ
وافر کن حظ و نصیب ما را ای خدایا و آنچه فرستادی از بدی و بلا و فتنه

نَةٍ وَرَدَاءٍ رَدِيَّةٍ فَاصْرِفْهُ عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ
و دردی بدی پس بگردان او را از ما و از همه مسلمانان مردان و زنان

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ دُعَاءٌ آخَرُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ
ای رحم کننده رحم کنندگان دعای دیگر حمد مر خدای راست که در گرفته است همه چیز را

عِلْمًا وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَ
از روی علم و در گرفته است هر چیز را از روی شمار نیست هیچ معبود مگر او صاحب کبریا و

الْعَظَمَةِ وَمُنْتَهَى الْجَبَرُوتِ وَالْعِزَّةِ وَوَلِيُّ الْغَيْثِ وَالرَّحْمَةِ
عظمت و منتهای جبروت و عزت و خداوند باران و رحمت

مَالِكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَظِيمُ الْمَلَكُوتِ شَدِيدُ الْجَبَرُوتِ تَبَارَكَ
مالک دنیا و آخرت بزرگ ملکوت سخت جبروت بزرگوار است

لِمَا يَشَاءُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَرَازِقُهُ
کسی را که میخواهد فاعلست مر چیزی را که بخواهد اول هر چیز و آفریننده هر چیز و روزی دهنده

سُبْحَانَهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحًا صَالِحًا
پاکیست او را نیست هیچ معبود مگر او بار خدایا گردان صبح ما را صبح نیکو

لَا مُخْزِيًا وَلَا فَاضِحًا اللّٰهُمَّ اكْفِنَا شَرَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَمَكْرُوهَ
نه رسوا کننده و نه فضیحت بار خدایا کفایت کن ما را از بدی سختیهای زمانه و مکروهات

وَمَصَارِعَ السُّوءِ وَمَصَائِدَ الشَّيْطَانِ وَمَوَارِدَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ
و از جاهای افتادن بدی و جاهای شکار شیطان و جاهای وارد شدن حمله سلطان

وَوَفِّقْنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا وَفِي سَائِرِ الْأَيَّامِ لِاسْتِعْمَالِ الْحَسَنَاتِ وَ
و توفیق ده ما را درین روز ما و در همه روزها از برای استعمال نیکیها و

هِجْرَانِ السَّيِّئَاتِ اللّٰهُمَّ أَصْلِحْنَا وَأَصْلِحْ قُلُوبَنَا وَأَصْلِحْ أَخْلَاقَنَا
دوری بدیها بار خدایا نیکو کن ما را و نیکو کن دلهای ما را و نیکو کن خلقهای ما را

وَأَصْلِحْ أَفْعَالَنَا وَأَصْلِحْ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَأَجْدَادَنَا وَجَدَّاتِنَا
و نیکو کن افعال ما و نیکو کن پدران ما را و پسران ما را و اجداد و جدات ما را

وَدُنْيَانَا وَآخِرَتَنَا اللّٰهُمَّ كَمَا أَمْضَيْتَ اللَّيْلَةَ بِالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ
و دنیای ما و آخرت ما را بار خدایا چنانچه گذرانیدی شب را به سلامت و عافیت

فَأَمْضِ عَلَيْنَا النَّهَارَ بِالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
پس گذران بر ما روز را به سلامت و عافیت برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان

الرَّحِمِينَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً

مهربانان. بارخدایا پروردگارا بده مارا در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اٰمِينَ اَللّٰهُمَّ اٰمِينَ

و نگهدار مارا از عذاب دوزخ برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان آمین. بارخدایا آمین

يَا اَللّٰهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ دُعَاءٌ اٰخَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ای الله ای پروردگار جهانیان دعای دیگر همه ثنا مر خدای را که آفرید آسمان

وَالْاَرْضَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

و زمین را نیست خدا مگر او بر وے توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است

سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا مَا اَظْهَرْنَا وَمَا

پاک است و بلند. از آنچه شریک میدارند او را بارخدایا بیامرز مارا گناه ما آنچه آشکارا کردیم و آنچه

اَسْرَرْنَا وَمَا اَخْفَيْنَا وَمَا اَعْلَنَّا وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اَعْطِنَا

پوشیده کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه آشکارا کردیم و آنچه تو دانی آنرا از ما. بارخدایا بده مارا

رِضَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اٰخِرَ

خوشنودی خود در دنیا و آخرت و ختم کن مارا بسعادة و شهادة و مغفرت بارخدایا گردان آخر

اَعْمَارِنَا خَيْرًا وَّخَوَاتِيمَ اَعْمَالِنَا خَيْرًا وَّخَيْرَ اَيَّامِنَا يَوْمَ نَلْقَاكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ

عمر مارا نیک و خاتمه عملهای مارا نیک و بهترین ایام ما روزی است که ببینیم ترا هر آینه پناه میگیریم بتو از

زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَمِنْ تَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ

زوال نعمت تو و از بیخبری کینه تو و از گردیدن عافیت تو بارخدایا پناه میجوییم بتو از رسیدن بدبختی

جَهْدِ الْبَلَاءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَتَغَيُّرِ النَّعْمَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ

مشقت بلا و خوشنودی دشمنان و تغیر نعمت و بدی قضا

نَعُوذُ بِكَ مِنْ جَمِيعِ الْمَكَارِهِ وَالْاَسْوَاءِ وَنَسْاَلُكَ اَللّٰهُمَّ خَيْرَ الْعَطَاءِ

پناه میگیریم بتو از همه ناخوشیها و بدیها و میخواهیم از تو بارخدایا بهترین بخشش

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَكْشِفَ سُقْمَنَا وَتُبْرِئَ اَمْرَاضَنَا وَتَرْحَمَ مَوْتَانَا

بارخدایا میخواهیم از تو اینکه دور کنی رنج ما و دور کنی بیماریهای ما و رحم کن مردگان مارا

وَتُصِحَّ اَبْدَانَنَا وَتُخْلِصَ لَكَ اَللّٰهُمَّ اَدْيَانَنَا وَاَنْ تَحْفَظَ عِيَادَنَا

و صحت ده بدنهای مارا و خالص کن دینهای مارا برای خود بارخدایا و اینکه نگاه داری پناه ما

وَتَشْرَحَ صُدُورَنَا وَتُدَبِّرَ اُمُورَنَا وَتُجَبِّرَ اَوْلَادَنَا وَتَسْتُرَ جُرْمَنَا

و بکشایی سینه مارا و تدبیر کنی کارهای مارا و درست کنی فرزندان مارا و بپوشی گناهان

وَتَرُدَّ غُيَّابَنَا وَاَنْ تُثَبِّتَنَا عَلٰى دِينِنَا وَنَسْاَلُكَ خَيْرًا وَّرُشْدًا

و باز رسانی گمشدگان مارا و ثابت داری مارا بر دین خود و میخواهیم از تو نیکی و رهنمائی



اللهم ربنا انا نسألك ان تأتينا حسنة في الدنيا وحسنة
بار خدایا پروردگار ما بدرستیکه ما از تو که بدهی مارا نیکی در دنیا و نیکی
في الآخرة وان توفنا مسلمين برحمتك وقنا عذاب النار وعذاب
در آخرت و بمیران ما را مسلمان برحمت خود و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ و عذاب
القبر يا ارحم الراحمين ويا رب العالمين فالدعاء مأمور به وهو
قبر ای رحیم ترین رحم کنندگان و ای پروردگار عالم پس دعا امر کرده شده است آن و آن
عند الله بمكان وقد بينا ذلك في اثناء الكتب فلا ينبغي للامام
نزد خدا مرتبه است و تحقیق بیان کردیم ما این را در میان کتاب پس سزاوار نیست امام
والمأموم ان يخرجا من المسجد من غير دعاء قال الله تعالى فاذا
و مقتدی را که بر آیند از مسجد بغیر دعا فرمود خدای تعالی پس هرگاه
فرغت فانصب والى ربك فارغب اي اذا فرغت من العبادة
فارغ شدی پس بایست و بسوی پروردگار رجوع کن یعنی هرگاه فارغ شدی از عبادت
فانصب في الدعاء وارغب فيما عند الله واطلبه منه وقد
بر پا کن خود را در دعا و رغبت کن در آنچه نزد خدا است و طلب کن آن را از خدا و تحقیق
جاء في الحديث عن انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
آمده است در حدیث از انس بن مالک رض از نبی ص که فرمود
اذا قام الامام في محرابه وتواترت الصفوف نزلت الرحمة فاول
هرگاه ایستاد امام در محراب خود و برابر شد صفها فرود آید رحمت پس اول
ذلك تصيب الامام ثم من عن يمينه ثم من عن يساره ثم
این رحمت میرسد امام را پس کسی را که از راست او است پس کسی را که از چپ اوست
تتفرق الرحمة على الجماعة ثم ينادي ملك ربح فلان وخسر
پراگنده میشود رحمت بر جماعت پس ندا میکند فرشته سود کرد فلانی و زیان کرد
فلان فالرابح من يرفع يديه بالدعاء الى الله تعالى اذا فرغ
فلانی پس سود کننده کسی است که بردارد دو دست خود را بدعا بسوی خدا هرگاه فارغ
من صلاة المكتوبة والخاسر هو الذي خرج من المسجد بلا دعاء
از نماز مکتوبه خود و زیانکار کسی است که برآید از مسجد بغیر دعا
فاذا خرج بلا دعاء قالت الملائكة يا فلان استغنيت عن الله
پس هرگاه برآید بغیر دعا گویند فرشتگان ای فلانی بی پروا شدی از خدای تعالی
تعالى ما لك عند الله حاجة فصل في ما دعاء ختم القرآن
نیست ترا نزد خدا حاجت
این دعای ختم قرآن است



صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ فَابْتَدَعَهُ وَسَنَّ الدِّينَ وَشَرَعَهُ

راست گوست خدای تعالی بزرگ آنکه آفرید خلق را پس نو پدید آورد و راه ساخت دین را و بیان کرد

وَنَوَّرَ النُّورَ وَشَعْشَعَهُ وَقَدَّرَ الرِّزْقَ وَوَسَّعَهُ وَصَوَّرَ خَلْقَهُ وَنَفَعَهُ

و روشن کرد نور را و شعاع داد او را و مقدر کرد رزق را و فراخ کرد او را و صورت داد خلق خود را و نفع

وَأَجْرَى الْمَاءَ وَنَبَعَهُ وَجَعَلَ السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا ثُمَّ رَفَعَهُ

و روان کرد آب را و گشاد چشمها را و گردانید آسمان را سقف محفوظ بلند برداشت او را

وَالْأَرْضَ بِسَاطًا وَوَضَعَهُ وَسَيَّرَ الْقَمَرَ فَأَطْلَعَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَعْلَى

و زمین بساط گسترد او را و روان کرد قمر را پس طلوع کرد او را پاک است چه بلند است

مَكَانَهُ وَأَرْفَعَهُ وَأَعَزَّ سُلْطَانَهُ وَأَبْدَعَهُ لَا رَادَّ لِمَا صَنَعَهُ وَلَا

مرتبه او و بزرگ است و غالب است سلطان او و عجیب است نیست بازگرداننده مر کرده او را و نه

مُغَيِّرَ لِمَا اخْتَرَعَهُ وَلَا مُذِلَّ لِمَنْ رَفَعَهُ وَلَا مُعِزَّ لِمَنْ وَضَعَهُ وَلَا

تغیر دهنده ساخته او را و نیست خوار کننده کسی را که برداشت او را و نیست عزت دهنده کسی را

مُفَرِّقَ لِمَا جَمَعَهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا إِلٰهَ مَعَهُ صَدَقَ اللّٰهُ الَّذِي

مفرق کننده کسی را که جمع کرد او را و نیست شریک مر او را و نیست معبودی با او و راست گوست خدا آنکه

دَبَّرَ الدُّهُورَ وَقَدَّرَ الْمَقْدُورَ وَصَرَّفَ الْأُمُورَ وَعَلِمَ هَوَاجِسَ الصُّدُورِ

تدبیر کرد زمانها را و مقدر کرد مقدرها را و تغیر داد چیزها را و دانست اندیشهای سینها را

وَتَعَاقُبَ الدَّيْجُورِ وَسَهَّلَ الْمَعْسُورَ وَيَسَّرَ الْمَيْسُورَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ

و پی در پی آمدن شبهای تاریک را و آسان کرد دشوارها را و آسان کرد آسانها را و مسخر کرد

الْمَسْجُورَ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وَالنُّورَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ

دریای پر شده را و فرستاد قرآن و نور و توریت و انجیل و زبور را

وَأَقْسَمَ بِالْفُرْقَانِ وَالطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ فِي الرَّقِّ الْمَنْشُورِ وَ

و سوگند یاد کرد بقرآن و طور و کتاب نوشته شده در کاغذ پراگنده کرده شده و

الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالْبَعْثِ وَالنُّشُورِ وَجَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْوِلْدَانِ

بیت المعمور و بعث و نشور و آفریننده تاریکیها و نورها و پسران

وَالْحُورِ وَالْجِنَانِ وَالْقُصُورِ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ

و حوران و بهشت و کوشکها هر آینه خدای تعالی میشنواند کسی را که میخواهد و نیستی تو

بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي عَزَّ فَارْتَفَعَ

شنواننده کسی را در گورهاست راست گوست خدای بزرگ آنکه ارجمند شد پس بلند شد

وَعَلَا فَامْتَنَعَ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ وَخَضَعَ وَسَمَكَ السَّمَاءَ

و غلبه کرد بر هر چیز پس قوی شد و خوار شد هر چیز رو بروی عظمت او و فروتنی کرد و بلند کرد آسمان را



وَدَفَعَ وَفَرَشَ الْأَرْضَ فَأَوْسَعَ وَأَجْرَى الْأَنْهَارَ فَأَنْبَعَ وَمَرَجَ الْبِحَارَ

فَأَنْزَعَ وَسَخَّرَ النُّجُومَ فَأَطْلَعَ وَأَرْسَلَ السَّحَابَ فَأَنْقَعَ وَنَوَّرَ النُّورَ

فَلَمَعَ وَأَنْزَلَ الْغَيْثَ فَهَمَعَ وَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْمَعَ وَ

تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَانْقَطَعَ وَوَهَبَ وَنَزَعَ وَضَرَّ وَنَفَعَ وَأَعْطَى وَمَتَّعَ وَ

سَنَّ وَشَرَعَ وَفَرَّقَ وَجَمَعَ وَأَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

وَمُسْتَوْدَعٌ صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ التَّوَّابُ الْغَفُورُ الْوَهَّابُ

الَّذِي خَضَعَتْ لِعَظَمَتِهِ الرِّقَابُ وَذَلَّتْ لِجَبَرُوتِهِ الصِّعَابُ

وَلَانَتْ لَهُ الشِّدَادُ الصِّلَابُ وَاسْتَدَلَّتْ بِصَنْعَتِهِ الْأَلْبَابُ

وَيُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ الرَّعْدُ وَالسَّحَابُ وَالْبَرْقُ وَالسَّرَابُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ

رَبُّ الْأَرْبَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ وَمُنْزِلُ الْكِتَابِ وَخَالِقُ

خَلْقِهِ مِنَ التُّرَابِ غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ صَدَقَ اللهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ

جَلِيلًا لَا صَدَقَ مَنْ حَسْبِي بِهِ كَفِيلًا صَدَقَ مَنِ اتَّخَذْتُهُ

وَكِيلًا صَدَقَ اللهُ الْهَادِي لِنَبِيِّهِ سَبِيلًا صَدَقَ اللهُ وَمَنْ أَصْدَقُ

مِنَ اللهِ قِيلًا صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ أَنْبِيَاؤُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ



أنبياؤه صدق الله وجلت آلاؤه صدق الله وصدقت أرضه
پیغمبران او و راست گفت خدای تعالی و بزرگست نعمت های او راست گفت خدای تعالی و راست زمین او

وسماؤه صدق الله الواحد القديم الماجد الكريم الشاهد العليم
و آسمان او راست گفت خدای یگانه قدیم بزرگ کریم حاضر دانا

الغفور الرحيم الشكور الحليم قل صدق الله فاتبعوا ملة إبراهيم
آمرزگار رحمت کننده شکور بردبار بگو راست گفت خدای تعالی پس پیروی کنید کیش ابراهیم

صدق الله العظيم الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الحي العليم
راست گفت خدای تعالی بزرگ آنکه نیست خدایی جز او رحمن رحیم زنده دانا

الحي الكريم الحي الباقي الحي الذي لا يموت أبدا ذو الجلال و
زنده کریم زنده باقی زنده که نمی میرد همیشه صاحب جلالت و

الجمال والإكرام والأسماء العظام والمنن الجسام وبلغت رسل
جمال و بزرگیها و صاحب نامهای بزرگ و خداوند نعمت های بزرگ و رسانیدند پیغامبران

الكرام بالحق صلى الله على سيدنا وسلم وعليهم السلام ونحن على
بزرگ براستی درود خدا باد بر سرور ما و سلام و بر ایشان باد و ما بر

ما قال الله ربنا وسيدنا ومولانا من الشاهدين ولما أوجب
آنچه گفت خدای تعالی پروردگار ما و سردار ما و مولای ما ... و چیزی که واجب

وألزم غير جاحدين والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا
و لازم گردانید منکر نیستیم و تمام حمد خدای راست که پروردگار عالمیانست و درود وی بر سردار

وسندنا محمد خاتم النبيين وعلى أبويه المكرمين سيدنا آدم والخليل إبراهيم وعلى
و بزرگ ما محمد خاتم انبیا و بر پدران بزرگ او سردار ما آدم و خلیل ابراهیم و بر

جميع إخوانه من النبيين وعلى أهل بيته الطاهرين وعلى أصحابه
همه برادران او از انبیا و بر اهل بیت او که پاکند و بر اصحاب او

المنتجبين وعلى أزواجه الطاهرات أمهات المؤمنين وعلى التابعين
که بزرگ و برگزیده اند و بر ازواج پاک او که مادر مومنان اند و بر تابعان

لهم بإحسان إلى يوم الدين وعلينا معهم برحمتك يا أرحم الراحمين
ایشان به نیکویی تا روز قیامت و بر ما نیز برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندگان

صدق الله ذو الجلال والإكرام والعظمة والسلطان جبار لا
حق ست خدای صاحب جلال و بزرگی و عظمت و خداوند غلبه ... راست کننده شکسته

يرام عزه لا يضام قيوم لا ينام له الأفعال الكرام والمواهب
قصد کرده نمیشود ... همیشه ... که خواب نمی آید مراو راست کارهای بزرگ



قد فعو... ما والايادي الجسام والافضال والانعام والكمال والتمام

و احسانهای بزرگ و فضلها و انعامها و کمالها و تمامیتها

يسبح له الملائكة الكرام والبهائم والهوام والرياح والغمام

تسبیح میگوید او را فرشتگان بزرگ و بهایم و گزنده و هواها و ابر

والضياء والظلام وهو الله الملك القدوس السلام ونحن على ما

و روشنی و سایه و اوست خدای ملک پاک و بی عیب و ما بر آنچه

قال الله ربنا جل ثناؤه وتقدست اسماؤه وجلت آلاؤه وشهد

گفت خدای تعالی پروردگار ما بزرگ است ثنای او و پاک است نامهای او و بزرگ گشت نعمتهای او و گواه

ارضه وسماؤه ونطقت به رسله وانبياؤه شاهدون شهد

زمین او و آسمان او و گویا شدند بآن پیغمبران او و پیغمبران او گواهیم گواهی داد

الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله

خدا که نیست هیچ معبود بجز او و فرشتگان و خداوندان دانش نیز گواهی دادند برپا دارنده عدل

الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام ونحن بما شهد

بجز او است غالب دانا بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است و ما بآنچه گواهی داده است

الله ربنا والملائكة واولوا العلم من خلقه من الشاهدين شهادة

خدای پروردگار ما و فرشتگان و دانایان از خلق او گواهانیم گواهی که

نشهد بها العزيز الحميد وندان بها المؤمن الغفور الودود و

گواهی داده است بآن غالب ستوده شده و دیرونگ شد بآن مومنان غفور دوست داشته شده

اخلص بالشهادة لذي العرش المجيد نرفعها بالعمل الصالح الرشيد

خالص کننده گواهی را مر خداوند عرش بزرگ را که بر میدارد آن گواهی را بالعمل نیک راه راست

نحظى قائلها بالخلود في جنة ذات سدر مخضود وطلح منضود و

میرسد قایل شهادت با همیشگی در بهشت که خداوند درخت سدر و خداوند درخت میوه دار

ظل ممدود وماء مسكوب في مرافقة النبيين الشهود والركع

سایه دراز و آب روان است در رفاقت میکنند در آن بهشت پیغمبران را که گواهند و رکوع کنندگان

السجود والباذلين في طاعته غاية المجهود اللهم اجعلنا بهذه

و سجده کنندگان را و بذل کنندگان در طاعت خدا نهایت کوشش بار خدایا گردان ما را باین

التصديق مصدقين وبهذا الصدق صادقين وبهذه الشهادة

تصدیق از جمله راست گویان و باین راستی از جمله گواهان و باین گواهی

مؤمنين وبهذا الايمان موحدين وبهذا التوحيد مخلصين

از جمله مومنان و باین ایمان از جمله موحدان و باین توحید از جمله مخلصان

وَبِهٰذَا الْاِخْلَاصِ مُوْقِنِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِيْمَانِ عَارِفِيْنَ وَبِهٰذَا الْمَعْرِفَةِ

وبایں اخلاص از جملہ یقین کنندگان و بایں یقین از جملہ عارفان و بایں معرفت

مُعْتَرِفِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِعْتِرَافِ مُنِيْبِيْنَ وَبِهٰذِهِ الْاِنَابَةِ تَائِبِيْنَ وَفِيْمَا

از جملہ اقرار کنندگان و بایں اقرار از جملہ رجوع کنندگان و بایں رجوع از جملہ ترسندگان و در آنچہ

لَدَيْكَ رَاغِبِيْنَ وَلِمَا عِنْدَكَ طَالِبِيْنَ وَبِاٰبَائِنَا مُعَرِّفِيْنَ الْمَلٰئِكَةِ

نزدیک تست رغبت کنندگان و چیزے را کہ نزد تست طلب کنندگان

الْكِرَامِ الْكَاتِبِيْنَ وَاحْشُرْنَا مَعَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَ

و برانگیز مارا با پیغمبران و صدیقان و شہیدان و

الصّٰلِحِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا

نیکوکاران و مگردان مارا از آنچہ غلبہ کردہ است بروی شیطانہا پس مشغول کرد اورا دنیا

عَنِ الدِّيْنِ فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِيْنَ وَفِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ وَاَوْجِبْ لَنَا

از دین پس صبح کرد از ندامت زدگان و در آخرت از زیانکاران و واجب کن مارا

الْخُلُوْدَ فِيْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ

خلود در بہشت نعمتہا برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا مرتراست حمد و

اَنْتَ لِلْحَمْدِ اَهْلٌ وَاَنْتَ الْحَقِيْقُ بِالْمِنَّةِ ثُمَّ الْفَضْلِ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَتَابُعِ

توی ثنارا لایق و توئے سزاوار نعمتہا و مفضلہا مرتراست حمد بر پیاپئے آمدن

اِحْسَانِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَوَاتُرِ اِنْعَامِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَرَادُفِ

نیکوئیہائے تو و مرتراست حمد بر پیے در پیے انعام تو و مرتراست ثنا بر ہموارہ بودن

اِمْتِنَانِكَ اَللّٰهُمَّ عَطَفْتَ عَلَيْنَا قُلُوْبَ الْاٰبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ صِغَارًا

منت نہادن تو بارخدایا مہربان کردی بر ما دلہائے پدران مارا و مادران مارا در حالیکہ

وَضَاعَفْتَ عَلَيْنَا نِعَمَكَ كِبَارًا وَوَالَيْتَ لَنَا بِرَّكَ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا

و دو چند کردی بر ما نعمتہائے خود را در حالیکہ در رسانیدی پیوسی با نیکوئی خود را و نداد

وَمَا عَاجَلْتَنَا مِرَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اَللّٰهُمَّ فَاِنَّا نَحْمَدُكَ سِرًّا وَجِهَارًا وَ

و شتابی نکردی در گرفت ما بارہا پس مرتراست ثنا بارخدایا ما حمد میکوییم ترا پنہان و آشکارا و

نَشْكُرُكَ مَحَبَّةً وَّاخْتِيَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ اَلْهَمْتَنَا مِنَ الْخَطَاءِ اِسْتِغْفَارًا

ثنا میکوییم ترا از روی محبت و اختیار پس مرتراست حمد چون آگاہانیدی مرا از خطاہا آرزوی

وَلَكَ الْحَمْدُ فَارْزُقْنَا جَنَّةً وَّاَجِبْ عَنَّا بِعَفْوِكَ نَارًا وَلَا تَهْتِكْ لَنَا

و مرتراست حمد پس روزی کن مارا بہشت و پردہ دار از ما بامرزش خود آتش را و پردہ مدر

يَوْمَ الْبَعْثِ فَتَجْعَلَنَا بَيْنَ الْمَعَاشِرِ عَارًا وَلَا تَفْضَحْنَا بِسُوْءِ اَفْعَالِنَا

روز بعث و نشر پس بگردانے مارا گروہہا ننگ و رسوا مکن مارا بدیہائے افعال



يوم لقائك تنكيسنا ذلة ترأكسنا برحمتك يا ارحم الرحمين

روز ملاقات خود پس سرنگون شدن ما از پس رسوائی و خواری رحمت خود ای مهربانترین رحمت

اللهم لك الحمد كما هديتنا للاسلام وعلمتنا الحكمة والقران

بار خدایا مر تراست حمد چنانچه ره نمودی ما را برای اسلام و آموختی ما را حکمت و قرآن

اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا في تعليمه ومننت به علينا قبل

بار خدایا تو آموختی ما را پیش از رغبت ما در تعلیم و منت نهادی بآن بر ما پیش از

علمنا بمعرفته وخصصتنا به قبل معرفتنا بفضله اللهم فاذا كان

دانستن ما معرفت او را و خاص کردی ما را بآن پیش از معرفت ما بفضل او بار خدایا پس هرگاه

ذلك من فضلك لطفا بنا وامتنانا علينا من غير حيلتنا ولا

این از فضل تو لطف بر ما و منت بر ما بغیر حیله ما و نیست

قوتنا فهب لنا اللهم رعاية حقه وحفظ اياته وعملا بمحكمه

توانائی ما پس ببخش ما را بار خدایا نگهداشت حق قرآن و یاد کردن آیات او و عمل کردن بآیات

وايمانا بمتشابهه وهدى في تدبره وتفكرا في امثاله ومعجزه

و ایمان آوردن بمتشابهات آن و راه راست در اندیشه آن و فکر کردن در مثالها و قصه‌های آن

وتبصرة في نوره وحكمة لا تعارضنا الشكوك في تصديقه

و بینش در نور آن و حکمت آن که عارض نشود شکها ما را در گروید بآن

ولا يختلجنا الزيغ في قصد طريقه اللهم انفعنا بالقران العظيم

و تخلد ما را کجی در قصد کردن راه آن بار خدایا نفع رسان ما را بقرآن بزرگ

وبارك لنا في الايات والذكر الحكيم وتقبل منا انك انت السميع

و برکت ده ما را در آیات و ذکر حکیم و بپذیر از ما که تو شنونده

العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم برحمتك يا ارحم

دانا و توبه ده ما را که توئی توبه پذیرنده رحیم برحمت خود ای رحیم‌ترین

الرحمين اللهم اجعل القران ربيع قلوبنا وشفاء صدورنا و

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان قرآن را بهار دلهای ما و شفای سینه‌ها و

جلاء احزاننا وذهاب همومنا وغمومنا وسائقنا وقائدنا

صیقل اندوههای ما را و رفتن غمهای ما و راننده ما و کشنده ما و

دليلنا اليك والى جناتك جنات النعيم برحمتك يا ارحم الراحمين

دلیل ما بسوی تو و بسوی بهشتهای خود بهشت نعمت برحمت خود ای رحیم‌ترین رحمت کنندگان

اللهم اجعل القران لقلوبنا ضياء ولابصارنا جلاء ولاسقامنا

بار خدایا بگردان قرآن را برای دلهای ما روشنی و برای بینائی ما روشنی و برای بیماریها

دَوَآءً وَلِذُنُوْبِنَا مُمَحِّصًا وَمِنَ النَّارِ مُخَلِّصًا اَللّٰهُمَّ اكْسُنَا بِهِ

دوا و از گناهان ما دور کننده و از آتش نجات دهنده بارخدایا بپوشان مارا بآن

الْحُلَلَ وَاَسْكِنَّا بِهِ الظُّلَلَ وَاَسْبِغْ عَلَيْنَا النِّعَمَ وَادْفَعْ بِهِ عَنَّا النِّقَمَ

حلها و سکونت ده ما را بآن در زیر سایه و تمام کن بر ما نعمت ها و دور کن بآن از ما نقمت ها

وَاجْعَلْنَا بِهِ عِنْدَ الْجَزَآءِ مِنَ الْفَآئِزِيْنَ وَعِنْدَ النَّعْمَآءِ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ

و بگردان بآن نزد جزا دادن از رستگاران و نزد نعمت ها از شکر کنندگان

وَعِنْدَ الْبَلَآءِ مِنَ الصَّابِرِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ

و نزد بلا از صبر کنندگان و مگردان ما را از آن گروه که غلبه کرده اند بر آن شیاطین

فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا عَنِ الدِّيْنِ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ

پس مشغول کرده اند آنها را از دین بدنیا پس صباح کرده اند از زیانکاران برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الْقُرْاٰنَ بِنَا مَاحِلًا وَلَا الصِّرَاطَ بِنَا زَائِلًا وَلَا نَبِيَّنَا وَسَيِّدَنَا

رحمت کنندگان بارخدا مگردان قرآن را بما مکر و سعایت کننده و نه صراط را بما اندازنده و نه نبی ما و سردار ما

سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيٰمَةِ عَنَّا مُعْرِضًا وَلَا مُوَلِّيًا اِجْعَلْهُ يَا

بزرگ ما محمد را در قیامت از ما روگرداننده و اعراض کننده گردان

رَبَّنَا يَا خَالِقَنَا يَا رَازِقَنَا لَنَا شَافِعًا مُشَفَّعًا وَاَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَ

خدایا پروردگار ما آفریدگار ما ای روزی ده ما برای ما شفاعت کننده شفاعت قبول کرده شده و فرود

اَسْقِنَا بِكَاْسِهِ مَشْرَبًا رَوِيًّا سَائِغًا هَنِيْئًا لَا نَظْمَاُ بَعْدَهُ اَبَدًا

بنوشان ما بکاسه او شراب بگلو فرو رونده گوارا که تشنه نشویم بعد از آن همیشه

غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَاكِثِيْنَ وَلَا جَاحِدِيْنَ وَلَا مَغْضُوْبٍ عَلَيْنَا وَلَا

در حالیکه رسوا نباشیم و نه سر زیر کرده و نه انکار کننده و نه غضب کرده شده بر ما و نه

الضَّآلِّيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْاٰنِ الَّذِيْ

گمراه باشیم برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا نفع رسان ما را بقرآن که

رَفَعْتَ مَكَانَهُ وَثَبَّتَّ اَرْكَانَهُ وَاَيَّدْتَ سُلْطَانَهُ وَبَيَّنْتَ بَرَكَاتِهِ

بلند کرده مرتبه او را و ثابت داشتی ارکان او را و قوی کردی سلطان او را و آشکارا کردی برکات او

وَجَعَلْتَ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ الْفَصِيْحَةَ لِسَانَهُ وَقُلْتَ يَا عَزَّ مِنْ قَائِلٍ

و گردانیدی لغت عربیه فصیحه زبان او و فرمودی ای که بالا تری از قائل

سُبْحَانَهُ فَاِذَا قَرَاْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اَحْسَنَ كُتُبِكَ

پس چون بخوانیم قرآن را پس پیروی کن ای محمد آنرا پس تحقیق بر ماست بیان آن قرآن

نِظَامًا وَاَوْضَحَهَا كَلَامًا وَاَبْيَنَهَا حَلَالًا وَحَرَامًا مُحْكَمَ الْبَيَانِ ظَاهِرَ

از روی نظام و واضح ترین آنها از روی کلام و آشکارا ترین از روی حلال و حرام که محکم است بیان او



البرهان محروس من الزيادة والنقصان فيه وعد ووعيد
وتخويف وتهديد لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
تنزيل من حكيم حميد اللهم فأوجب لنا به الشرف والمزيد
وألحقنا بكل برٍّ سعيد واستعملنا في العمل الصالح الرشيد إنك
أنت القريب المجيب برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم كما جعلتنا
به مصدقين ولما فيه محققين فاجعلنا بتلاوته منتفعين
وإلى لذيذ خطابه مستمعين وبما فيه معتبرين ولأحكامه جامعين
ولأوامره ونواهيه خاضعين وعند ختمه من الفائزين ولثوابه
حائزين ولك في جميع شهورنا ذاكرين وإليك في جميع أمورنا راجعين
واغفر لنا في ليلتنا هذه أجمعين برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم
اجعلنا من الذين حفظوا القرآن حرمته لما حفظوه وعظموا
منزلته لما سمعوه وتأدبوا بآدابه لما حضروه والتزموا أحكامه
لما فارقوه وأحسنوا جواره لما جاوروه وأرادوا بتلاوته وجهك
الكريم والدار الآخرة فوصلوا به إلى المقامات الفاخرة واجعلنا
به آمنين في درج الجنان بين نبيك ونبيه صلى الله عليه يوم عرضه وهو



راضٍ عنه يلتقي فالمستشفع بالقرآن غير الشقي برحمتك يا ارحم

راضی است از و ملاقات کنند پس شفاعت جوینده بقرآن غیر شقی است برحمت خود ای رحم کننده ترین

الراحمين اللهم اجعلها ختمة مباركة على من قرأها وحضرها

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان آنرا ختم مبارک بر کسیکه خوانده است و حاضر شده آنرا

وسمعها وأمن على دعائها وانزل اللهم من بركاتها على اهل

و شنیده است آنرا و آمین کرده است بر دعای آن و نازل کن بار خدایا از برکات آن بر اهل

الدور في دورهم وعلى اهل القصور في قصورهم وعلى اهل الثغور

سراها در سراهای آنها و بر اهل محلها در محلهای آنها و بر اهل جاهای ترس

في ثغورهم وعلى اهل الحرمين في حرميهم من المؤمنين اللهم

در جاهای ترس آنها و بر اهل حرمین در حرمین آنها از مومنین و مومنات بار خدایا

واهل القبور من اهل ملتنا انزل عليهم في قبورهم الضياء و

و اهل قبورها از اهل ملت ما نازل کن بر ایشان در قبور ایشان روشنی

الفسحة وجازهم بالاحسان احسانا وبالسيئات غفرانا وارحمنا

و فراخی و جزا ده ایشانرا بمقابله نیکی از روی نیکی و بمقابله بدیهای ایشان آمرزش و رحم کن ما را

اذا صرنا الى ما صاروا اليه برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم يا

هرگاه بگردیم ما بسوی آنچه گردیده اند ایشان بسوی او برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

سابق الفوت ويا سامع الصوت ويا كاسي العظام بعد الموت صل

ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده آواز و ای پوشاننده استخوانها بعد از موت رحمت بفرست

على محمد وعلى آل محمد ولا تدع لنا في هذه الليلة الشريفة المباركة

بر محمد و آل محمد و مگذار برای ما درین شب شریف و مبارک

ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا كربا الا نفسته ولا غما الا

گناهی مگر آمرزیده آنرا و نه غمی مگر گشاده آنرا و نه سختی مگر که دور کرده آنرا و نه غمی مگر

كشفته ولا سوءا الا صرفته ولا مريضا الا شفيته ولا مبتلى

دور کننده آنرا و نه بدی مگر که باز گردانیده آنرا و نه مریضی مگر که شفا داده آنرا و نه گرفتاری

الا عافيته ولا ذا اساءة الا اقلته ولا حقا الا استخرجته ولا

مگر عافیت داده آنرا و نه صاحب بدی مگر که برداشته آنرا و نه حقی مگر که بیرون آورده آنرا و نه

غائبا الا رددته ولا عاصيا الا هديته ولا ولدا الا جبرته ولا

غائبی مگر باز آورده آنرا و نه عاصی مگر که هدایت کرده آنرا و نه فرزندی مگر که اصلاح کرده آنرا و نه

ميتا الا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة لك فيها رضا

مرده مگر رحمت کرده آنرا و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت که مر ترا در آن رضا است



وَلِيَ فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ

ومرا در آن صلاح باشد مگر که یاری کرده باشی مرا در ادای آن آسانی از خود و عافیت مع

الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ

مغفرت خود رحمت خود ای رحیم ترین مرحمت کنندگان ای خدایا عافیت ده ما را و عفو کن از ما بعفو

الْعَظِيمِ وَسَتْرِكَ الْجَمِيلِ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ يَا كَثِيرَ

بزرگ خود و ستر جمیل خود احسان قدیم خود ای همیشه نیکی کننده ای بسیار کننده

الْخَيْرِ وَصَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى إِخْوَانِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَى

نیکی و درود و رحمت بر سردار و بزرگ ما محمد و بر برادران او که پیغمبرانند و بر

آلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ

آل او و در فرشتگان و سلام بفرست سلام فرستادنی پروردگار ما بده ما را از نزد خود رحمت و آماده کن

لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَوَفِّقْنَا لِعَمَلٍ صَالِحٍ تَرْضَى بِهِ عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

برای ما از امر ما رستگاری و توفیق ده ما را برای عمل صالح که راضی کند ترا از ما برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ

رحمت کنندگان ای خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه ره نمودی ما را بآن از گمراهی ای خدایا درود

عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَلَّغَ

بر محمد چنانچه رهایی دادی ما را از جهالت ای خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه رسانید تحقیق

الرِّسَالَةَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ شَمْسِ الْبِلَادِ وَقَمَرِ الْمِهَادِ وَزَيْنِ الْوُرَّادِ

پیغام تو ای خدایا درود بفرست بر محمد که آفتاب شهرهاست و ماه گهواره است و زینت

وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ يَوْمَ التَّنَادِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ

و شفاعت کننده گنهکاران روز قیامت ای خدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او و

جَمِيعِ صَحَابَتِهِ الَّذِينَ قَامُوا بِنُصْرَتِهِ وَجَرَوْا عَلَى سُنَّتِهِ بِرَحْمَتِكَ

جمیع صحابه او که ایستاده بودند برای یاری او و در رفتند بر سنت او برحمت خود ای

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الَّذِي بِالْحَقِّ بَعَثْتَهُ وَبِالصِّدْقِ

رحیم ترین رحمت کنندگان ای خدایا درود بفرست بر محمد آنکه بحق فرستاده او را و بصدق

نَعَتَّهُ وَبِالْحِلْمِ وَسَمْتَهُ وَبِأَحْمَدَ سَمَّيْتَهُ وَفِي الْقِيَامَةِ فِي أُمَّتِهِ

صفت کرده او را و بحلم علامت کرده او را و باحمد نامیده او را و در قیامت در امت او

شَفَّعْتَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا زَهَرَتِ النُّجُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

شفاعت قبول کردی او را ای خدا درود بفرست بر محمد تا زمانی که درخشیده اند ستاره ها و درود بفرست بر محمد

تَلَاحَتِ الْغُيُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

تا هنگامی که بهم پیوسته اند ابرها و درود بفرست بر محمد ای زنده ای برپا دارنده جهان ای خدا درود



ذكره الابرار وصل على محمد ما اختلف الليل والنهار وصل على

یاد کنندگان و درود بفرست بر محمد تا زمان دیگر گون شدن شب و روز درود بفرست

محمد وعلى المهاجرين والانصار برحمتك يا ارحم الراحمين الوصية

محمد و مهاجرین و انصار برحمت خود اے رحیم ترین رحمت کنندگان فضل و وصیت

واعلموا رحمكم الله ان ليلتكم هذه ليلة الوداع لشهركم الذي

بدانید رحمت کند شما را خدای تعالی بدرستی این شب شما شب وداع است ماه شما را که

شرفه الله وعظمه ورفع قدره وكرمه بالصيام والقيام و

شرف داد او را خدا و بزرگ گردانید و بلند کرد قدر او و بزرگ کرد او را بروزه داشتن بروز و قیام

تلاوة القرآن ونزول الرحمة فيه عليكم من الله والرضوان جعله الله

تلاوت قرآن و فرستادن رحمت درو بر شما از جانب خدا و خوشنودی او گردانید او را

مصباح العام وواسطة النظام واشرف قواعد الاسلام المشرفة

چراغ سال و واسطه نظام و بزرگترین قواعد اسلام شرف داده شده

بانوار الصيام والقيام انزل الله تعالى فيه كتابه وفتح فيه للتائبين

بانوار روزه داری روز و قیام شب فرستاد خدا تعالی درو کتاب خود را و بگشاد درو برای توبه کنندگان

ابوابه فلا دعاء فيه الا مسموع ولا خير الا مجموع ولا ضر الا

دروازه توبه پس نیست هیچ دعا درو مگر شنیده شده و نه هیچ خیر مگر جمع کرده شده و نه هیچ نقصان مگر

مدفوع ولا عمل الا مرفوع الظافر الميمون من اغتنم اوقاته و

دفع کرده شده و نه هیچ عملی مگر برداشته شده ظفر یابنده مبارک است کسیکه غنیمت دانست اوقات او را

الخاسر المغبون من اهمله ففاته شهر جعله الله لذنوبكم تطهيرا

زیانکار و فریب داده شده است کسیکه ترک کرد او را پس فوت کرد او را رمضان ماهیست که گردانید خدا او را

ولسيئاتكم تكفيرا ولمن احسن منكم صحيفة ذخيرة ونورا و

و از بهر بدیهای شما کفاره و از برای کسیکه نیکو کرده است صحیفت آن بعبادت ذخیره و نور و

لمن وفى بشرطه ورعى بحقه فرحا وسرورا شهر تورع فيه اهل

از بهر کسیکه وفا کرد بشرایط او و نگهداشت حق او فرحت و سرور ماهیست که پرهیز میشوند درآن اهل

الفسوق والفساد وازداد فيه من الرغبة الى الله اهل الجد والاجتهاد

فسق و فساد و زیاده میشود درو رغبت بسوی خدا اهل کوشش و مشقت را

شهر عمارات القلوب وكفارات الذنوب واغتصاص المساجد

ماهیست که آباد میشود در دلها و کفاره داده میشود گناهان و پر میشود مسجد

بالازدحام والتحاشد وهبوط الاملاك بصكاك العتق والفكاك

بازدحام و اجتماع و فرود آمدن ملکها بقبالها آزادی بندها و خلاصی آتشها



شهر فيه المساجد تعمر والمصابيح تزهر والآيات تذكر والقلوب
تجبر والذنوب تغفر شهر فيه تشرق المساجد بالأنوار وتكثر
الملائكة لصوامه من الاستغفار ويعتق فيه الجبار في كل ليلة
عند الإفطار ستمائة ألف عتيق من النار وينزل فيه البركات
وتعظم فيه الصدقات وتكفر فيه السيئات وتقال فيه العثرات
وتدفع فيه النكبات وترفع فيه الدرجات وترحم فيه العبرات
وتنادي فيه الحور الحسان من الجنات هنيئا لكم يا معشر الصائمين
والصائمات والقائمين والقائمات ما أعد الله لكم من الخيرات
لقد عمتكم البركات واستبشر بكم أهل الأرض والسماوات فرحم
الله امرءا مهد لنفسه قبل حلول رمسه واشتغل بيومه عن غده
وأمه وتزود من بقية زاده قبل نفاد عمره وأظهر لفراق
شهره جزعه وسلم على شهره وودعه وقال السلام عليك يا شهر
رمضان السلام عليك يا شهر الصيام والقيام وتلاوة القرآن
السلام عليك يا شهر التجاوز والغفران السلام عليك يا شهر البركة
والإحسان السلام عليك يا شهر التحف والرضوان السلام عليك


يا شهر النسك والتعبد السلام عليك يا شهر الصيام والتهجد
اى ماه بندگى وعبادت سلام باد بر تو اى ماه روزه دارى وتهجد
السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الانوار والمصابيح
سلام باد بر تو اى ماه تراويح سلام باد بر تو اى ماه نورها وچراغها
السلام عليك يا انس العارفين السلام عليك يا فخر الواصفين
سلام باد بر تو اى خوشى عارفان سلام باد بر تو اى فخر وصف كنندگان
السلام عليك يا نور الوامقين السلام عليك يا روضة العابدين
سلام باد بر تو اى نور دوستان سلام باد بر تو اى باغ عابدان
فيا شهرنا غير مودع ودعناك وغير مقلى فارقناك كان نهارك
اى ماه ما در انحال كه وداع كرده نشده وداع كرديم ترا در انحال كه دشمن داشته نشده جدائى كرديم
صدقة وصياما وليلك قراءة وقياما فعليك منا التحية والسلام
صدقه وروزه وشب تو قرائة وقيام پس بر تو باد از ما تحية وسلام
أتراك تعود بعدها علينا ام يدركنا المنون فلا تؤول الينا مصابيح
آيا مى بينيم ترا كه باز مى آيى بعد از اين بر ما يا ميرسد مارا مرگ پس رجوع نميكنى بسوى ما اى چراغها
فيك مشهورة ومساجد فيك معمورة فالان تطفى المصابيح
در تو مشهوراند ومساجد در تو معمور اند پس اكنون سرد ميشود چراغها
وتنقطع التراويح ونرجع الى العادة ونفارق شهر العبادة فياليت
ومنقطع شد تراويح وباز ميگرديم بسوى عادة وجدائى ميكنيم ماه عبادت را پس كاشكى
شعري من المقبول منا فنهنيه بحسن عمله ام ليت شعري من
دانستمى كه كيست مقبول از ما پس مبارك بادى بگوييم او را بنيكى عمل او يا كاشكى دانستمى كيست
المطرود منا فنعزيه بسوء عمله فيا ايها المقبول هنيئا لك ثواب
مطرود از ما پس تعزيت ميكنيم بسوء عمل او پس اى مقبول خوشگوار باد ترا ثواب
الله ورضوانه ورحمته وغفرانه وقبوله واحسانه وعفوه وامتنانه
خدا وخوشنودى او ورحمت او وآمرزش او وقبول او ونيكوئى او وعفو او وامتنان او
وخلود في دار امانه يا ايها المطرود باصراره وطغيانه وظلمه و
وهميشه بودن در سراى امان او اى مطرود به اصرار خود وطغيان خود وظلم و
عدوانه وغفلته وخسرانه وتماديه وعصيانه لقد عظمت
دشمنى وغفلت خود وزيانكارى خود ودرپى رفتن خود ونافرمانى خود بدرستيكه بزرگ شد
مصيبتك بغضب الله وهوانه فاين مقلتك الباكية فان
مصيبت تو بغضب خدا وخوارى او پس كجاست چشم گريان تو وكجاست



دمعتك الجارية وأين ذكرك الرائحة الغادية لأي يوم أخرت

توبتك ولأي عام أخرت عذلك إلى العام قابل وحول حائل

كلا فما إليك مدة الأعمار ولا معرفة المقدار فكم من مؤمل أمل

بلوغه فلم يبلغه وكم من مدرك له فلم يحمه وكم من أعد

طيبا لعيده جعل في تلحيده وثيابا لتزينه صارت لتكفينه

ونفاهيا لفطره صار متهيأ في قبره وكم من لا يصوم لعلة

سواه وهو يطمع في غيره أن يراه فاحمدوا الله عباد الله على بلوغ

اختتامه وسلوه قبول صيامه وقيامه ورتبوه بأداء حقوقه

واعتصموا بحبل الله وتوفيقه واعلموا رحمكم الله أنكم فارقتم

شهرا عظيما متفضلا كريما أين الصوام والموافقون ذلك في

سالف الأعوام وأين من كان معكم ليالي شهر رمضان شاهدا

وفي كل حق الله معاملين من الآباء والأمهات والإخوة والأخو

والجيرة والقرابات فأتهم والله هادم اللذات وقاطع الشهوات

ومفرق الجماعات فأخلى منهم المشاهد وعطل منهم المساجد فهم

في بطون الألحاد صرعى لا يجدون لما هم فيه دفعا ولا يملكون



لأنفسهم ضرّاً ولا نفعاً ينتظرون يوماً الأمم فيه إلى ربهم

تدعى والخلائق تحشر إلى الموقف وتسعى والفرائص ترعد من

هول ذلك اليوم رعباً والقلوب تتصدّع من الحساب صدعاً

ونفخ في الصور فجمعناهم جمعاً عباد الله من كان منع نفسه من

الحرام في شهر رمضان فليمنعها فيما بعده من الشهور والأعوام

فإنّ إله الشهرين واحد وهو على الزمانين مطّلع شاهد أجزانا

الله وإياكم على فراق شهر البركة وأجزل أقسامنا وأقسامكم من

رحمته المشتركة وبارك لنا ولكم في بقيّته وسلك بنا وبكم

طريق هدايته برحمته وفضله ومنّته اللهم وما قسمت في هذه

الليلة من عتق وغفران ورحمة ورضوان وعفو وامتنان وكرم

وإحسان ونجاة من النيران وخلود في نعيم الجنان فاجعل لنا

منه أوفر الحظ وأجزل الأقسام برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم فكما

بلّغتنا شهر الصيام فاجعل عامه علينا من أبرك الأعوام وأيامه

من أسعد الأيام وتقبّل منّا ما قدّمناه فيه من الصيام والقيام

واغفر لنا ما اقترفنا فيه من الآثام وخلّصنا من مظالم الأنام

بِنُورِكَ لَا يَخْفٰى فِيهِ سِوَاكَ يَا عَلَّامُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا قَدْ تَوَلَّيْنَا

روزیکه امید داشته نشود و بانور خود را تو ای دانا ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا ما استادگی نمودیم

صِيَامَ شَهْرِنَا وَقِيَامَهُ عَلٰى تَقْصِيرٍ وَاَدَّيْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ قَلِيلًا

روزهای ماه خود را و قیام آنرا بتقصیر و ادا کردیم در آنماه از حقوق تو اندکی

مِنْ كَثِيرٍ وَقَدْ اَنَخْنَا بِكَ سَائِلِينَ وَلِعِزِّكَ طَالِبِينَ فَلَا تَرُدَّنَا

از بسیار و هر آئینه گریختیم بسوی تو در حالیکه سوال کننده ایم و بخشش ترا خواهان پس ما را مگردان

خَائِبِينَ وَلَا مِنْ رَحْمَتِكَ اٰيِسِينَ نَحْنُ الْفُقَرَاءُ اِلَيْكَ الْاَسْرٰى بَيْنَ

ناامید و ترا از رحمت خود ناامید پس ما فقیرانیم بسوی تو و اسیریم در میان

يَدَيْكَ اِلَيْكَ تَوَجَّهْنَا وَلِعِزِّكَ تَعَرَّضْنَا وَلِنَائِلِكَ فَزِعْنَا وَمِنْ

قدرت تو بسوی تو رو آوردیم و احسان ترا پسندیدیم و در ترا کوفته ایم واز

رَحْمَتِكَ سَاَلْنَا فَارْحَمْ خُضُوعَنَا وَاجْبُرْ قُلُوبَنَا وَاسْتُرْ عُيُوبَنَا

رحمت تو سوال کرده ایم پس رحم کن بر شکستگی ما و درست کن دلهای ما را و بپوش عیبهای ما

وَاغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَاَقِرَّ فِي الْقِيٰمَةِ عُيُونَنَا وَلَا تَصْرِفْ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ

و بیامرز گناهان ما را و روشن فرما در قیامت دیده های ما و مگردان روی کریم خود را

عَنَّا وَاجْعَلْ عَمَلَنَا مَقْبُولًا وَسَعْيَنَا مَشْكُورًا وَحَظَّنَا فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ

از ما و بگردان عمل ما مقبول و سعی ما مشکور و بهره در این شب

مَوْفُورًا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ اَنْ تَجْمَعَنَا فِي مِثْلِهِ فَبَارِكْ

وافر بار خدایا اگر باشد در گذشته علم تو که جمع کنی ما را در سال آینده پس برکت

لَنَا فِيهِ وَاِنْ قَضَيْتَ بِقَطْعِ اٰجَالِنَا وَمَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَاَحْسِنِ

ما را در آن و اگر حکم کردی بقطع عمرها و آنچه حایل است میان ما و میان آنماه پس نیکو کن

الْخِلَافَةَ عَلٰى بَاقِينَا وَاَوْسِعِ الرَّحْمَةَ عَلٰى مَاضِينَا وَعُمَّنَا جَمِيعًا بِرَحْمَتِكَ

خلافت را بر باقی ماندگان ما و فراخ کن رحمت بر گذشتگان ما و در گیر ما را همه برحمت خود

وَغُفْرَانِكَ وَاجْعَلِ الْمَوْعِدَ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ وَرِضْوَانِكَ مَعَ الَّذِينَ

و آمرزش خود و بگردان جای ما میان جنت خود و خوشنودی خود با کسانیکه

اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ

نعمت دادی بر ایشان از انبیا و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ وَاَهْلُ الْقُبُورِ

و نیکو اند ایشان رفیق برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا اهل گور

رَهَائِنُ ذُنُوبٍ لَا يُطْلَقُونَ وَاُسَارٰى وَحْشَةٍ لَا يُفَكُّونَ وَغُرَبَاءُ

گروگانها اند گناه را که سر داده نمیشوند و بندیان وحشت اند که گذاشته نمیشوند و غریبان



سفر لا ينتظرون تحت دارسات الثرى محاسن وجوههم

جاورتهم الهوام في ملاحد قبورهم فهم جمود لا يتكلمون وجيران

قرب لا يتزاورون وسكان لحد إلى الحشر لا يظعنون وفيهم محسنون

ومسيئون ومقصرون ومجتهدون اللهم فمن كان منهم

مسرورا فزده كرامة وحبورا ومن كان منهم ملهوفا فأبدله

حزنه فرحا وسرورا اللهم وتعطف على كافة أموات المسلمين

الراحلين المقيمين المستسلمين برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم

اجعل قبورهم مغائض صلواتك ومقار هباتك وطرق إحسانك

ومجاري عفوك وغفرانك حتى يكونوا إلى بطون الألحاد مطمئنين

وبجودك وكرمك واثقين وإلى أعلى درجاتك سابقين وخص

بذلك الآباء والبنين والإخوة والأقربين قبل أن

تشمل الهدم على البناء والكدر على الصفاء وينقطع من الحياة

حبل الرجاء وتصير المنازل تحت أطباق الثرى وقبل أن يصير

الوبح ويلا والقطر سيلا والصبح ليلا ويجب الموت على

أهل السموات والأرض ويلا وقبل أن يقول الشيخ الكبير وا



نَبَّيناهُ وَيَقُولُ الكَهلُ الخَطِيرُ وَاخَجلَتاهُ وَيَقُولُ المُذنِبُ المُسِيءُ

پیرست و گوید مرد موسی ناشکوه واشرمساری و گوید گناهکار بدکار

وَاخَيبَتاهُ وَيَقُولُ الحَدَثُ الصَّغِيرُ وَاحَسرَتاهُ وَتَخَلَّوا مِنهُ وَ

وای ناامیدی و گوید جوان خردسال وای حسرت و شرمنده شده اند از آن و

اَنفَقُوا وَغَشِيَتهُم مِنَ النَّدامَةِ وَخُتِمَ عَلى أَفواهِهِم فَلَم يَنطِقُوا

ترسیده اند و پوشیده است ایشان را از پشیمانی و مهر کرده شده است بر دهانهای ایشان پس

وَوَقَفُوا عَلى عَمَلٍ نُكِسَ الرُّؤُوسُ فَاَطرَقُوا وَعايَنُوا مِنَ الأَهوالِ ما

و ایستاده شدند بر کار ... سرها را پس سر فرود آوردند و دیدند از ترسها چیزی را

وَدُّوا مَعَهُ أَنَّهُم لَم يُخلَقُوا اللّٰهُمَّ يا سابِقَ الفَوتِ وَيا سامِعَ الصَّوتِ

دوستی داشتند با آن ... که آفریده نشده بودند خدایا ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده

وَيا كاسِيَ العِظامِ بَعدَ المَوتِ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَعَلى آلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَدَع لَنا

و ای پوشاننده استخوانها بعد مرگ درود فرست بر محمد و بر آل محمد و مگذار برای ما

فِي هٰذِهِ اللَّيلَةِ المُبارَكَةِ الشَّرِيفَةِ ذَنباً إِلّا غَفَرتَهُ وَلا هَمّاً إِلّا

در این شب مبارک بزرگ گناهی مگر که آمرزیده باشی و نه اندوهی مگر

فَرَّجتَهُ وَلا كَرباً إِلّا كَشَفتَهُ وَلا مُبتَلىً إِلّا عافَيتَهُ وَلا أَسِيراً

گشاده باشی و نه رنجی مگر که دور کرده باشی و نه مبتلایی مگر که عافیت داده باشی و نه اسیری

إِلّا نَقَلتَهُ وَلا حَقّاً إِلّا استَخلَصتَهُ وَلا غائِباً إِلّا رَدَدتَهُ وَلا عاصِياً

مگر نقل کردی او را و نه حقی مگر خالص کرده او را و نه غایبی مگر که باز آورده او را و نه

إِلّا قَطَعتَهُ وَلا مَيِّتاً إِلّا رَحِمتَهُ وَلا حاجَةً مِن حَوائِجِ الدُّنيا وَ

مگر قطع کرده او را و نه مرده مگر رحمت کرده او را و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و

الآخِرَةِ لَكَ فِيها رِضىً وَلَنا فِيها صَلاحٌ إِلّا أَعَنتَ عَلى قَضائِها

آخرت که ترا در آن خوشنودی باشد و ما را در آن نیکوئی مگر یاری دهی بر قضای آن

بِيُسرٍ مِنكَ وَعافِيَةٍ مَعَ المَغفِرَةِ بِرَحمَتِكَ يا أَرحَمَ الرّاحِمِينَ اغفِر لَنا

با آسانی از تو و عافیت با آمرزش برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بیامرز ما را

ذُنُوبَنا وَلِآبائِنا وَأُمَّهاتِنا وَإِخوانِنا وَأَخَواتِنا وَذُرِّيّاتِنا وَ

گناه ما پدران ما را و مادران ما را و برادران و خواهران ما را و اولاد ما و

قَراباتِنا وَأَصدِقائِنا وَمُعَلِّمِينا وَمَن قَرَأنا عَلَيهِ وَقَرَأَ عَلَينا وَ

قرابتان ما را و دوستان ما را و استادان ما را و کسیکه خوانده ایم بر او و خوانده اند بر ما و

تَعَلَّمنا مِنهُ وَتَعَلَّمَ مِنّا وَمَن سَأَلَنا الدُّعاءَ وَسَأَلناهُ الدُّعاءَ

آموختیم از او و آموختند از ما و کسیکه سوال کرد دعا را از ما و سوال کردیم ما دعا برای او

وَمَنْ اَجْتَنَا فِيْكَ وَمَنْ تَوَلَّانَا فِيْكَ وَتَوَلَّيْنَاهُ فِيْكَ وَمَنْ كَانَ

و کسیکه دوست داشت مارا در راه تو و کسیکه دوست داشتیم ما او را در راه تو و کسیکه بوده است

مِنْهُمْ حَيًّا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَيِّتًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ

از ایشان زنده و کسیکه بوده است از ایشان مرده برحمت تو ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ وَيَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ وَيَا مُجِيْبَ الدَّعَوَاتِ وَيَا كَاشِفَ

ای دانای پنهان و ای دور کننده بلاها و ای قبول کننده دعاها و ای دور کننده

الْكُرُبَاتِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ الْبَرِيَّاتِ وَانْفَعْنَا بِمَا صَرَّفْتَ فِيْ كِتَابِكَ

رنجها درود بفرست بر محمد که بزرگترین خلقت است و نفع رسان مارا بآن قرآن چیز که بیان

مِنَ الْاٰيَاتِ وَكَفِّرْ عَنَّا بِتِلَاوَتِهِ السَّيِّئَاتِ وَارْفَعْ لَنَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ

از آیات و بپوش از ما بخواندن آن قرآن بدیها و بلند کن مارا ببرکت روزهای رمضان

وَقِيَامِهِ عِنْدَكَ الدَّرَجَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ

و قیام شبهای آن نزد خود درجه‌ها را برحمت خود ای دانای پنهان درود بفرست بر محمد

وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ بِالْقُرْاٰنِ خَطَايَانَا وَاجْبُرْ بِهِ عَطَايَانَا وَاشْفِ

و بر آل محمد و بیامرز بقرآن گناهان مارا و بزرگ کن بآن بخششهای مارا و شفا ده

بِهِ مَرْضَانَا وَارْحَمْ بِهِ مَوْتَانَا وَاَصْلِحْ بِهِ اُمُوْرَ دِيْنِنَا وَدُنْيَانَا

بآن بیماران مارا و رحم کن بآن مردگان مارا و نیکو کن بآن امور دین ما و دنیای ما

وَاحْطُطْ بِهِ عَنَّا ثِقْلَ الْاَوْزَارِ وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْاَبْرَارِ وَ

و دور دار بآن قرآن از ما گرانی بارهای گناهان و بده مارا نیکوی خصلتهای پاکان و

اغْفِرْ لَنَا الذَّلَلَ وَالْعِثَارَ وَطَهِّرْ لَنَا الْقُلُوْبَ وَالْاَسْرَارَ وَطَيِّبْ لَنَا

بیامرز مارا گناهان و لغزشها و پاک کن مارا دلهای ما و باطنهای ما و پاک کن مارا

بِهِ الْاَذْكَارَ وَصَفِّ لَنَا بِهِ الْاَفْكَارَ وَارْخِصْ لَنَا الْاَسْعَارَ وَاصْرِفْ

بآن یاد کردن و صاف کن مارا بآن فکرها و ارزان کن برای ما نرخها را و بگردان

عَنَّا شَرَّ الْاَشْرَارِ وَكَيْدَ الْفُجَّارِ وَاَحْيِنَا عَلٰى حُبِّ الصَّحَابَةِ الْاَخْيَارِ

از ما بدی بدان و مکر بدکاران و زنده دار مارا بر دوستی صحابه نیک

وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِيْ دَارِ الْقَرَارِ وَاجْعَلْنَا مِنْ عُتَقَائِكَ مِنَ

و جمع کن میان ما و میان ایشان در دار قرار و بگردان مارا از آزاد کردگان خود از

النَّارِ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ

آتش بده مارا در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگاه دار از عذاب آتش

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى سَوَابِغِ نَعْمَائِهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ اَنْبِيَائِهِ وَعَلٰى

حمد خدایرا بر تمام نعمتهای او و درود او بر محمد که خاتم انبیا است و بر



آلِهِ وعلى اصحابه وازواجه وسلّم تسليما كثيرا كتاب

آل او و بر اصحاب او و ازواج پاک او و سلام فرست سلام فرستادنی بسیار کتاب

آداب المريدين من الفقراء الصادقين سالكي طريق الصوفية

در بیان آداب مریدان از فقیران صادق که سالک طریق صوفیه اند

الذين صفوا عن الاهوية المضلة وتمسكوا عن الاخلاق الردية

آنانکه پاک شده اند از هواهای نفس اماره که گمراه کننده و گذاشته اند از خصلتهای بد

فادخلوا في زمرة الابدال واهل الولاية واتصفوا بالعينية على

پس داخل شده اند در گروه ابدال و اهل ولایت و آراسته شده اند بیگانگی حق بیان کرده

وجه الاختصار والاتلا للخشية التامة والملال فصل

طریق کوتاه نیست و اندکی از جهت خوف سر آمدن و ملول شدن فصل

في الارادة والمريد والمراد اما الارادة فترك ما جرت عليه العادة

در معنی ارادة و مرید و مراد اما ارادة پس گذاشتن چیزیست که بران خو کرده است

وتحقيقها نهوض القلب في طلب الحق سبحانه وترك ما سواه فاذا

و تحقیق اراده برخاستن دل است در طلب حق سبحانه و تعالی و گذاشتن ماسوای او پس هرگاه

ترك العبد العادة التي هي خطوط الدنيا والاخرى تجردت حينئذ

گذاشته شده عادت که آن حظ دنیا و آخرت است پس حاصل میشود این هنگام

الارادة فالارادة مقدمة على كل امر ثم يعقبها القصد ثم

اراده پس اراده مقدم است بر هر امر پس بر پی وی میگیرد اورا قصد پستر

الفعل فهي بدو طريق كل سالك واسم اول منزلة كل قاصد

فعل پس آن اراده اول آغاز راه هر سالک است و نام اول منزل هر قصد کننده

قال الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تطرد الذين يدعون ربهم

فرمود خدای تعالی نبی خود را ای محمد مران کسانی را که میخوانند پروردگار خود

بالغدوة والعشي يريدون وجهه فنهى نبيه صلى الله عليه وسلم عن طردهم

بگاه و بیگاه در آنحال که میخواهند ذات حق را پس نهی کرد نبی خود را از راندن ایشان

وابعادهم وقال تعالى في آية اخرى واصبر نفسك مع الذين

و دور کردن ایشان و فرمود تعالی در آیت دیگر و صبر کن نفس خود را با آن کسانیکه

يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك

میخوانند پروردگار خود را در بگاه و بیگاه و که میخواهند ذات حق را و مگردان دو چشم خود را

عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فامره بالصبر معهم وملازمتهم

از ایشان در آنحال که میخواهی تو زینت حیات دنیا را پس امر کرد خدای تعالی نبیه را بصبر با ایشان و ملازمت ایشان



وتصير النفس في صحبتهم ووصفهم بأنهم يريدون وجهه ثم

و صبر دادن نفس را در صحبت ایشان و وصف کرد ایشان را بآنکه میخواهند ذات حق را پس

قال ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فبان

فرمود نگردان دو چشم خود را از ایشان در حالیکه میخواهی زینت دنیا پس ظاهر شد

بذلك أن حقيقة الإرادة إرادة وجه الله تعالى دون زينة الحيوة

باین که حقیقت اراده اراده ذات خداست پس سوای زینت زندگی

الدنيا والأخرى فأما المريد والمراد فالمريد من كانت فيه هذه

دنیا و آخرت پس اما مرید و مراد پس مرید کسیکه باشد در وی این

الجملة واتصف بهذه الصفة فهو أبدا مقبل على الله عز وجل و

همه و موصوف باشد باین صفت پس او همیشه پیش آینده است بر خدای عز وجل و

طاعته مولي عن غيره وإجابته يسمع من ربه عز وجل فيعمل بما

طاعت او روگرداننده از غیر او و اجابت آن میشنود از پروردگار خود عز وجل پس عمل کند بآنچه

في الكتاب والسنة ويصم عما سوى ذلك ويبصر بنور الله عز و

در کتاب و سنت است و کر شود از آنچه سوای اوست و ببیند بنور خدای تعالی و

جل فلا يرى إلا فعله فيه وفي غيره من سائر الخلائق ويعمى عن

پس نمی بیند مگر فعل حق … در خود و در غیر خود از سایر خلایق و نابینا شود از

غيره فلا يرى فاعلا على الحقيقة غيره عز وجل بل يرى آلة وسببا

غیر او پس نمی بیند فاعل بر حق سوای او بلکه می بیند آله و سبب

محركا مدبرا مسخرا قال النبي صلى الله عليه وسلم حبك الشيء يعمي ويصم أي

حرکت دهنده تدبیر کننده تسخیر کرده شده فرمود دوستی تو چیزی را نابینا میکند و کر میکند

يعميك عن غير محبوبك ويصمك عنه لاشتغالك بمحبوبك

نابینا میکند ترا از غیر محبوب تو و کر میسازد ترا از او از جهت اشتغال تو بمحبوب تو

فما أحب حتى أراد وما أراد حتى تجردت إرادته وما تجردت

پس دوست ندارد تا خالص میشود اراده او و خالص نمیشود

إرادته حتى قذفت في قلبه جمرة الخشية فأحرقت كل ما هنالك

اراده او تا انداخته شود در دل او … پس بسوخت آن هر چیز را که آنجاست

قال الله عز وجل إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا

فرمود خدای تعالی ملوک هرگاه در آیند در ده ویران کنند آنرا و میکردند

أعزة أهلها أذلة كما قيل إنها لوعة تهون كل روعة فنومه

ارجمندان آنها را خوار چنانچه گفته شده است که آن محبت سوزش است آسان میکند هر ترس

غلبة وأكله فاقة وكلامه ضرورة ينصح نفسه أبدا فلا يحبها

و دوق غلبه است و خوردن او در وقت فاقه است و کلام او در ضرورت نصیحت میکند نفس خود را همیشه پس نمیکند

إلى محبوبها ولذاتها وينصح عباد الله ويأنس بالخلوة مع الله و

بسوی محبوب او و لذت های او و نصیحت میکند بندگان خدا را انس میگیرد بخلوة با خدا و

يصبر عن معاصي الله تعالى ويرضى بقضاء الله ويختار أمر الله

باز داشته ماند از گناهان خدای تعالی و راضی میشود بقضای خدا و اختیار کند امر خدای تعالی

ويستحيي من نظر الله ويبذل مجهوده في محاب الله تعالى ويتعرض

و شرم کند از نظر خدای تعالی و خرج کند کوشش خود را در دوستی خدا و پیش آید

أبدا لكل سبب يوصله إلى الله عز وجل ويقنع بالخمول والاختفاء

همیشه هر سبب را که برساند او را بسوی خدای تعالی و قناعت کند بگمنامی و پوشیدگی

فلا يختار أحد عباد الله ويتحبب إلى ربه بكثرة النوافل مخلصا لله

پس اختیار نکند کسی را از بندگان خدا و دوستی دارد بسوی پروردگار خود بکثرت نوافل خالص

حتى يصل إلى الله عز وجل ويحصل في زمرة أحباب الله تعالى ومراده

تا برسد بسوی خدای تعالی - و موجود در گروه دوستان خدا و مراد او

فحينئذ يسمى مرادا فتحط عنه أثقال السالكين طريق الله ويغسل بماء

پس این هنگام نامیده میشود مراد پس نزدیک آورده شود بار گرانهای سالکان راه خدا و غسل کند

رحمة الله ورأفته ولطفه فيبنى له بيت في جوار الله ويخلع عليه

برحمت خدا و رأفت او و لطف او پس بنا کرده شود او را خانه در همسایگی خدا و داده میشود او را

أنواع الخلع وهي المعرفة بالله والأنس به والسكون والطمأنينة

انواع خلعتها و آنست معرفت خدا و انس باو و سکون و طمانیت

إليه وينطق بحكمة الله وأسرار الله بعد الإذن الصريح بل الجبر من

او و کلام کند بحکمت خدا و رازهای خدا بعد اذن صریح بلکه جبر از

الله عز وجل ويلقب بألقاب يتميز بها بين أحباب الله تعالى

خدای تعالی و ملقب میشود بالقاب که تمیز میشود بآن میان دوستان خدای تعالی

فيدخل في خواص الله ويسمى بأسماء لا يعلمها إلا الله ويطلع

پس در آید در خاصان خدا و نامیده میشود بنامها که نمیداند آنرا مگر خدای تعالی و مطلع میشود

على أسرار يخصه فلا يبوح بها عند غير الله عز وجل فيسمع من

بر اسرار حق که خاصه اوست پس ظاهر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدای تعالی پس میشنود از

الله ويبصر بالله وينطق بالله ويبطش بقوة الله ويسعى في طاعة

خدا و می بیند بخدا و گویا میشود بخدا و دستگیرد بقوت خدای تعالی و میدود در طاعت

اللهِ ويسكن الى اللهِ وينام مع طاعة اللهِ وذكر الله في كلاءة الله

خدای تعالی و آرام گیرد بسوی خدای تعالی و خواب کند با طاعت خدای تعالی و یاد خدا در نگاهبانی خدا

وحرز الله فيكون من امناء الله وشهدائه واوتاد ارضه ونحن

و حرز خدای تعالی پس باشد از امینان خدا و گواهان او و اوتاد زمین او و نگهبان

عباده وبلاده واحبائه واخلائه قال النبي صلى الله عليه وسلم حاكيا عن الله

بندگان او و شهرهاے او و دوستان و یاران او فرمود نبی ﷺ از روی حکایت از خدای

تعالى لا يزال عبدي المؤمن يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته

همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بمن بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

كنت سمعه وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي

باشم سمع او و بینایی او و زبان او و دست او و پاے او و دل او پس بمن میشنود و بمن

يبصر وبي ينطق وبي يعقل وبي يبطش الحديث فهذا عبد حل

می بیند و بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد الخ پس این بنده ایست که فرود آمد

عقله العقل الاكبر وسكنت حركاته الشهوانية لقبضة الحق

عقل او عقل بزرگ را و آرام یافته است جنبشهاے شهوات او از جهت تنگ گرفتن او را حق

عز وجل فصار قلبه خزانة الله عز وجل فهذا هو مراد الله تعالى ان

پس گشت دل او گنجینه خدای تعالی پس این همین است مراد خدای تعالی اگر

اردت ان تعرفه يا عبد الله وقد قال من تقدم من عباد الله عز

خواهی تو که شناسی مراورا ای بنده خدا و تحقیق گفته است کسیکه گذشته است از بندهای خدای

وجل ان المريد والمراد واحد اذ لو لم يكن مراد الله عز وجل بان

تعالی که بدرستی مرید و مراد یکی است زیرا که اگر نبود مراد خدا

يريده لم يكن مريدا ولا يكون الا ما اراد لانه اذا اراده الحق

بخواستن حق آنرا نمیباشد حق تو مرید و نمیباشد مگر آنکه خواسته است حق تو نیز زیرا که بدرستی شان [illegible]

بالخصوصية وفقه بالارادة وقال آخرون المريد المبتدي و

بتخصیص توفیق میدهد او را بخواهش و گفته اند دیگران مرید آغاز کننده سلوک است و

المراد المنتهي المريد الذي نصب بعين التعب والقي في مقاسات

مراد بنهایت رسنده مرید کسیکه برپا کرده شده است برنج کشیدن و انداخته شده است در رنج

المشاق والمراد الذي لقي الامر من غير مشقة المريد متعب و

و سختیها و مراد کسیست که در رسیده است چیزی را بغیر مشقت و مرید رنج کشنده است و

المراد مرفوق به مرفقة فالاغلب في حق القاصدين المبتدين

مراد نرمی کرده شده است پس بیشتر بر حق قصد کنندگان آغاز کنندگان اند



في سنة الله تعالى ما تقدم وجرى من توفيق الله تعالى المجاهدة

و راه خدای تعالی [illegible] تمام شده دست و روان شده از توفیق خدا [illegible]

ثم إيصالهم إليه وحط الأثقال عنهم والتخفيف عنهم في كثير

[illegible] رسیدن ایشان سوی خدا و فرو نهادن بارها از ایشان و سبک کردن بارها [illegible]

من النوافل وترك الشهوات والاقتصار على القيام بالفرائض والسنن

از نفلها و ترک شهوتها و کوتاه کردن بر استادن بر فریضها و سنتها

من جميع العبادات وحفظ القلوب ومحافظة الحدود والمقام

از همه عبادات و نگاهداشتن دلها و نگاهداشتن حدها [illegible]

والانقطاع عما سوى الحق عز وجل بالقلوب فيكون ظواهرهم

و قطع کردن از ما سوی حق تعالی دلها پس باشد ظاهر ایشان

مع خلق الله تعالى وبواطنهم مع الله عز وجل ألسنتهم بحكم الله و

با خلق خدا و باطن ایشان با خدای تعالی زبانهای ایشان بحکم خدا و

قلوبهم بعلم الله وألسنتهم لنصح عباد الله وأسرارهم لحفظ ودائع

دلهای ایشان بعلم خدا پس زبانهای ایشان برای نصیحت بندگان خدا و دلهای ایشان [illegible]

الله فعليهم سلام الله تعالى وتحياته وبركاته ورحمته وتحيته

خدای تعالی پس بر ایشان رحمت خدا باد و تحیات و برکات او و رحمت و تحیت او

ما دامت أرضه وسماؤه وقيام العباد بطاعته وحقه وحفظ

تا آنکه زمین و آسمان قایم است و تا قیام میکنند بندگان بطاعت او و حق او و نگاهداشتن

حدوده وسئل الجنيد رحمة الله عليه عن المريد والمراد فقال

حدود او و پرسیده شد جنید را رح از مرید و مراد پس گفت

المريد تتولاه سياسة العلم والمراد تتولاه رعاية الحق لأن المريد

مرید را تمام میکند کار او سیاست دانش و مراد میکند کار او نگاهبانی حق زیراکه مرید

يسير والمراد يطير فمتى يلحق السائر الطائر وكشف ذلك موسى

سیر میکند و مراد میپرد [illegible]

ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم كان موسى مريدا ونبينا صلى الله عليه وسلم مرادا انتهى سير

و نبی ما محمد صلعم بود موسی مرید و نبی ما مراد نهایت سیر

موسى عليه السلام إلى جبل طور سيناء وطيران نبينا إلى العرش و

موسی تا کوه طور سینا بود و طیران پیغمبر ما تا عرش و

اللوح المحفوظ فالمريد طالب والمراد مطلوب عبادة المريد

لوح محفوظ پس مرید طالب است و مراد مطلوب عبادت مرید

مُجَاهَدَةٌ وَعِبَادَةٌ الْمُرَادُ مَوْهِبَةٌ الْمُرِيدُ مَوْجُودٌ وَالْمُرَادُ فَانٍ

مشقت ست و عبادت مراد بخشش خدا مرید موجود ست و مراد فانی ست

الْمُرِيدُ يَعْمَلُ لِلْعِوَضِ وَالْمُرَادُ لَا يَرَى الْعَمَلَ بَلْ يَرَى التَّوْفِيقَ وَالْمِنَّةَ

مرید عمل میکند از بهر عوض و مراد نمی بیند عمل را بلکه می بیند توفیق و منت را

الْمُرِيدُ يَعْمَلُ فِي سُلُوكِ السَّبِيلِ وَالْمُرَادُ قَائِمٌ عَلَى مَجْمَعِ كُلِّ سَبِيلٍ الْمُرِيدُ

مرید عمل میکند در رفتن راه و مراد ایستاده ست بر مجمع هر راه مرید

يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ وَالْمُرَادُ يَنْظُرُ بِاللهِ الْمُرِيدُ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللهِ وَالْمُرَادُ

می بیند بنور خدا است لیکن و مراد می بیند بخدا مرید قایم ست بامر خدا و مراد

قَائِمٌ بِفِعْلِ اللهِ الْمُرِيدُ يُخَالِفُ هَوَاهُ وَالْمُرَادُ يَتَبَرَّأُ مِنْ إِرَادَتِهِ وَ

قایم ست بفعل خدا مرید مخالف میشود هوای خود را و مراد بیزار میشود از ارادت خود و

مُنَاهُ الْمُرِيدُ يَتَقَرَّبُ وَالْمُرَادُ يُقَرَّبُ وَالْمُرِيدُ يَحْمِي وَالْمُرَادُ يُدَلَّلُ

آرزوی خود . و مرید نزدیک میشود بخدا بمشقت و مراد نزدیک میشود و مرید پرهیز میکند و میشود

وَيُنَعَّمُ وَيُغَذَّى وَيُسْقَى الْمُرِيدُ مَحْفُوظٌ وَالْمُرَادُ يُحْفَظُ بِهِ الْمُرِيدُ

و نعمت داده میشود و خورانیده میشود و نوشانیده میشود و مرید نگاه داشته شده ست و مراد نگاه داشته میشود با

فِي التَّرَقِّي وَالْمُرَادُ قَدْ وَصَلَ وَبَلَغَ إِلَى الرَّبِّ الَّذِي هُوَ الْمُرَقِّي وَنَالَ

در بلندی رفتن و مراد بتحقیق رسیده ست و رسید بسوی خدا آنکه محل برآمدن ست و رسیده ست

عِنْدَهُ كُلَّ طَرِيفٍ وَنَفِيسٍ وَلَطِيفٍ وَنَقِيٍّ فَجَازَ عَلَى كُلِّ طَائِعٍ عَابِدٍ

نزد او هر عجیبه و نفیس و صاف و پاکیزه پس درگذشت برهر بندگی کننده عابد

مُتَقَرِّبٍ بِارْتِقَى فَصْلٌ مَا الْمُتَصَوِّفُ وَمَنِ الصُّوفِيُّ أَمَّا

نزدیک شونده بخدا نیکو کار پاک کیست متصوف و کدام ست صوفی اما

الْمُتَصَوِّفُ فَهُوَ الَّذِي يَتَكَلَّفُ أَنْ يَكُونَ صُوفِيًّا وَيَتَوَصَّلُ

متصوف پس کسیکه رنج میکشد اینکه باشد صوفی و میرسد

بِجُهْدِهِ إِلَى أَنْ يَكُونَ صُوفِيًّا فَإِذَا تَكَلَّفَ وَتَقَمَّصَ بِطَرِيقِ الْقَوْمِ

بمشقت خود بسوی اینکه باشد صوفی پس چون رنج کشید و پیراهن بر روش صوفیه

وَأَخَذَ بِهِ يُسَمَّى مُتَصَوِّفًا كَمَا يُقَالُ لِمَنْ لَبِسَ الْقَمِيصَ تَقَمَّصَ وَلِمَنْ

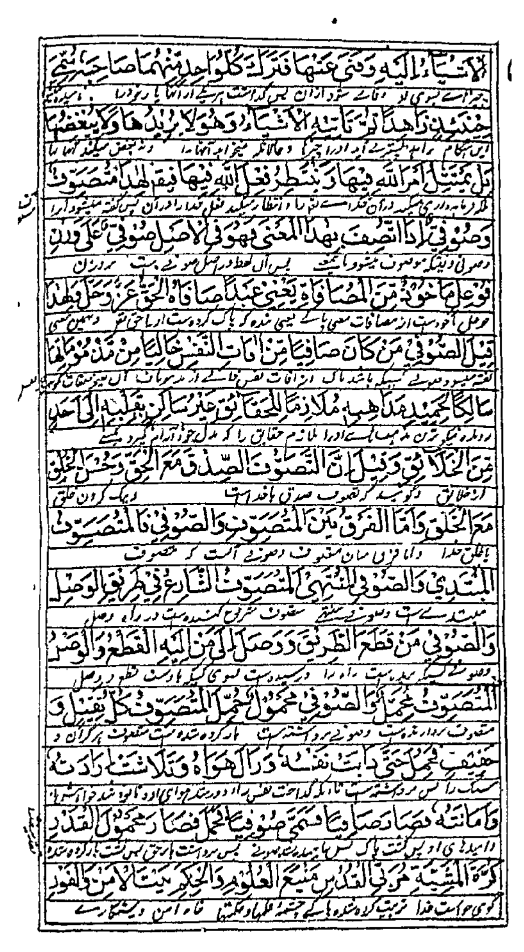
و بگیرد پیراهن را نامیده میشود متصوف چنانچه گفته میشود کسی که پوشید پیراهن تقمص لفظ تقمص

لَبِسَ الدِّرَاعَةَ تَدَرَّعَ وَيُقَالُ مُتَقَمِّصٌ وَمُتَدَرِّعٌ وَكَذَلِكَ يُقَالُ

پوشید دراعه را لفظ تدرع و گفته میشود متقمص و متدرع و همچنین گفته میشود

لِمَنْ دَخَلَ فِي الزُّهْدِ مُتَزَهِّدٌ فَإِذَا انْتَهَى فِي زُهْدِهِ وَبَلَغَ وَبَغَضَ

مر کسی که در آمد در زهد متزهد پس هرگاه منتهی شد در زهد خود و رسید و دشمن شد



الاشياء اليه ونفى عنها فترك كل واحد منهما ما صار جنسه

فيشبه زاهدا لم تأتيه الاشياء وهو لا يريدها ولا يبغضها

بل يمتثل امر الله فيها وينتظر فعل الله فيها فيقال لهذا متصوف

وصوفي اذا اتصف بهذا المعنى فهو في الاصل صوفي على وزن

فوعل ماخوذ من المصافاة يعني عبدا صافاه الحق عز وجل ولهذا

قيل الصوفي من كان صافيا من آفات النفس خاليا من مذمومها

سالكا لحميد مذاهبه ملازما للحقائق غير ساكن بقلبه الى احد

من الخلائق وقيل ان التصوف الصدق مع الحق وحسن الخلق

مع الخلق واما الفرق بين المتصوف والصوفي فالمتصوف

المبتدي والصوفي المنتهي المتصوف الشارع في طريق الوصل

والصوفي من قطع الطريق ووصل الى من له القطع والوصل

المتصوف محمل والصوفي محمول تحمل المتصوف كل ثقيل و

خفيف حتى ذابت نفسه وزال هواه وتلاشت ارادته

وامانيه فصار صافيا فسمي صوفيا فحمل فصار محمول القدرة

كرة المشية هو في القدس مسمع العلوم والحكم بيت الامن والفوز

كهف الأولياء والأبدال وموئلهم ومرجعهم ومتنفسهم و

پناه اولیا و ابدال و محل بازگشت و مرجع ایشان و محل دم گرفتن ایشان و

مستراحهم ومسترهم إذ هو عين القلادة ودرة التاج منظر

و جای راحت و خوشی ایشان ناگاه او گشت آفتاب گلوبند یعنی مهره نفیس که میان قلاده می اندازند

الرب والمريد المتصوف مكائد لنفسه وهواه وشيطانه وخلق

پروردگار و مرید متصوف فریب دهنده نفس خود را و هوا و شیطان خود را و خلق

ربه ودنياه وأخراه متعبد لربه عز وجل مفارقة الجهات الست

پروردگار خود را و دنیا و آخرت را عبادت کننده پروردگار خود را جدا است از شش طرفها

والأشياء وترك العمل لها وموافقتها والقبول منها وتصفية

و همه چیزها و ترک کردن عمل از جهت آن چیزها و دیگر داشتن موافقت آنها و قبول کردن از آنها و پاک کردن

باطنه من الميل إليها والاشتغال بها فيخالف شيطانه ويترك

درون خود را از میل کردن بسوی آنها و مشغول گردیدن با آنها پس مخالفت میکند شیطان را و ترک کند

دنياه ويفارق أقرانه وسائر خلق ربه بحكمه عز وجل لطلب أخراه

دنیا را و مفارقت کند خویشان و همه خلق خدا را بحکم پروردگار تعالی از جهت طلب آخرت

ثم يجاهد نفسه وهواه بأمر الله عز وجل فيفارق أخراه وما أعد

پستر در مجاهده اندازد نفس خود را و هوای آنرا بحکم خدای تعالی پس مفارقت کند آخرت را و آنچه

الله عز وجل لأوليائه فيهما من جنة لرغبته في مولاه فيخرج

دوستان خود را در آنها از جنت از جهت رغبت او در مولای خود پس بیرون

من الأكوان فيصفى من الأحداث ويتجوهر لرب الأنام فتنقطع

از اکوان و صاف میشود از حدثها و میگردد پاک مر خدای خلق را پس جدا میشود

منه العلائق والأسباب والأهل والأولاد فتنسد عنه الجهات

از و همه علایقها و اسباب و اهل و اولاد پس بسته میشود از و همه جهات

وتفتح في وجهه جهة الجهات وباب الأبواب وهو الرضى بقضاء

و گشاده میشود در روی او جانب همه جانبها و در همه درها و آن رضا است بقضای

رب الأنام ورب الأرباب وبفعله فيه فعل العالم بما كان وما

پروردگار خلق و پروردگار پروردگاران و بفعل در آن عالم کار آنکه آن است که گذشته و آینده

هو آت والخبير بالسرائر والخفيات وما تحرك به الجوارح وما

و خبردار است باسرار و چیزهای پنهان و بچیزی که حرکت داده میشود بآن اعضاها و آنچه

تضمره القلوب والنيات ثم يفتح تجاه هذا الباب باب يسمى

پوشیده میدارد آنرا دلها و نیت ها پس گشاده میشود برابر این در بابی که نامیده میشود



بابَ القربةِ الى الملكِ الديّانِ ثمّ يُرفعُ منهُ الى مجالسِ الانسِ ثمّ

در قربت بسوی پادشاه که بیک جزا دهنده است پس برتر کرده میشود ازو بسوی نشستگاه الفت

يجلسُ على كرسيّ التوحيدِ ثمّ يُرفعُ عنه الحجبُ فيدخلُ دارَ الفردانيّة

می نشیند بر کرسی توحید پس دور کرده شود از وی پردها پس درآید در سرای یگانگی حق

ويكشفُ عنه الجلالَ والعظمةَ فاذا وقعَ بصرُهُ على الجلالِ والعظمة

و دور کرده میشود ازو جلال و عظمت پس چون افتد چشم او بر جلال و عظمت

بقيَ بلا هو فانيًا عن نفسه وصفاته عن حوله وقوّته وحركته و

باقی می ماند بی هستی خود فانی از نفس خود و صفات خود از بازگشت خود و قوت خود و حرکت خود

ارادته ومناه ودنياه واخراه فيصيرُ كالاناءِ البلّورِ يملوا ماءً صافيًا

اراده خود و از آرزوی خود و دنیای خود و آخرت خود پس میگردد مانند آوند بلور که پر است از آب صافی

يتبيّنُ فيه الاشباحُ فلا يحكمُ عليه غيرُ القدرِ فلا يوجدُ غيرُ الامرِ

ظاهر میشود در وی چیزها پس حکم میکند بر وی غیر تقدیر حق و موجود نمیشود او را غیر حق

فهو فانٍ عنه وعن حظّه موجودٌ لمولاه وامرهِ لا يطلبُ خلوةً لانّ

پس او فانی است از خود و از بهره خود موجود است برای مولای خود و امر او نمیطلبد تنهایی را زیرا که

الخلوةَ للموجودِ فهو كالطفلِ لا ياكلُ حتّى يُطعمَ ولا يلبسُ حتّى

خلوت مر موجود راست از برای خداوند پس او چون کودک است نمیخورد تا خورانیده میشود و نمی پوشد تا

يُلبسَ فهو مستترٌ مفوّضٌ يقلّبهم ذاتَ اليمينِ وذاتَ الشمالِ

پوشانیده میشود پس او پوشیده شده است سپرده شده میگرداند ایشان را اصحاب کهف طرف راست و طرف چپ

لا يرى الّا انّه كائنٌ بائنٌ بين الخليقةِ بالجسمانِ بائنٌ عنهم بالاحوالِ

مگر که او موجود است و جدا است میان آفرینش حق بتن جدا است از ایشان بکردار

والاعمالِ والاسرارِ والظواهرِ والضمائرِ والنيّاتِ ثمّ يُسمّى موحّدًا

و اعمال و اسرار و ظواهر و دلها و نیتها پس نام کرده میشود

على معنى انّه يُصفّى من التكدّرِ بالخليقةِ والبريّاتِ وان شئتَ

بر معنی که او صاف میشود از تکدر بخلایق و آفریدها و اگر خواهی

سمّيتَهُ بدلًا من الابدالِ وعينًا من الاعيانِ عارفًا بنفسه زاهدًا

نام نهی او را بدل از ابدال حق و ذاتی از ذاتها عارف بنفس خود

الّذي هو يحيي الامواتَ ليخرجَ اولياءَهُ من ظلماتِ النفوسِ والطباعِ

که او زنده کننده مردگان است که برآرد دوستان را از تاریکی نفسها و طبعها

والاهويةِ والضلالاتِ الى ساحةِ الذكرِ والمعارفِ والعلومِ و

و هواها و گمراهیها بسوی میدان ذکر حق و معرفتها و علمها و

الأسرار ونور القربة ثم إلى نوره عز وجل الله نور السموات والأرض

اسرار و نور قرب خدا ... برآمده است بسوی نور ذات ابد نور آسمانها و زمین است

مثل نوره كمشكوة الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى

یعنی چنانچه نور ظاهر است ... خدا ظاهر است ... موجود است و صفت نور خداوند

النور فالله تعالى تولى إخراجهم من الظلمات إلى النور وهو عز و

نور هدایت پس خدای تعالی ... برآوردن ایشان را ... بسوی نور هدایت و آنکه خدا

جل أطلعهم على ما أضمرت قلوب العباد وانطوت عليه النيات

واقف ساخت ایشان را ... دلهای بندها و در گرفته است بران ... ایشان

إذ جعلهم ربي جواسيس القلوب والأمناء على الأسرار والخفيات

زیرا که گردانید ایشان را پروردگار من جواسیس دلها و امینان بر سر نهانیان

وحرسهم من الأعداء في الخلوات والجلوات لا شيطان مضل

و نگاه داشته است از دشمنان در تنهایی و در جلوت نیست شیطان گمراه کننده

ولا هوى متبع يميل بهم إلى الآفات قال الله عز وجل إن عبادي

و نه هوای نفس پیروی کرده شده میل کناند بسوی آفتها فرمود خدای تعالی بدرستی بندهای من

ليس لك عليهم سلطان ولا نفس أمارة بالسوء ولا شهوة غالبة

نیست مر ترا ای شیطان بر ایشان غلبه و نیست ایشان را نفس فرماینده و نه شهوت غالب

متبعة تدعوه إلى اللذات المردية في الدركات المخرجة من أهل

... بسوی لذتها ... در درکات دوزخ که برآرنده از اهل

السنة والجماعات قال عز من قائل كذلك لنصرف عنه السوء

سنت و جماعت فرمود عز و جل همچنین باز میداریم از وی بدی

والفحشاء إنه من عبادنا المخلصين يحرسهم ربي وقمع رعونات

و ناسزا بدرستی او از جمله بندگان مخلصان است پس نگاه داشت ایشان را پروردگار من ...

نفوسهم وضراوتها بسلطان الجبروت فتثبتهم في مراتبهم و[illegible]

نفسهای ایشان و ... بزبردستی قهر خود پس ثابت کرد ایشان را در مرتبهای ...

للوفاء بشرطه بعد أن وفقهم

از برای وفای عهد پس از آنکه توفیق داد ایشان را

للوفاء بالصدق في سيرهم وبالصبر في محل انقطاعهم واضطرارهم

بوفا کردن براستی در سیر ایشان بسوی حق و بصبر در مقام بریدن ایشان از خلق ...

فأدوا الفرائض وحفظوا الحدود والأوامر ولزموا المراتب حتى قوموا

پس ادا کردند فریضها را و نگاه داشتند حدود را در راه حق و فرمودها را و لازم گرفتند مرتبها را

فهذبوا ونقوا وأدبوا وطهروا وطيبوا ووسعوا وذكوا ور

پس پیراسته کردند خود را و صاف کردند و ادب کردند و پاک کردند و فراخ کردند و تقویت عیال در گردانا

شجعوا وعودوا فتمت لهم الولاية لله وتولية الله ولي الذين

دلاوری کردند و عادت دادند پس تمام شد مر ایشان را ولایت خدا و دوستی او خدا دوست کسانیست

آمنوا وقوله وهو يتولى الصالحين فنقلوا من مراتبهم إلى مالك

ایمان آوردند و قول او و او خدا دوست نیکوکاران را پس برداشته شدند از مرتبهای خود بسوی مالک

الملك فقربت لهم ذلك بين يديه فصار يحاورهم كما هم يناجونه

ملک پس نزدیک شد مر ایشان را آن قرب حق پیش خدا پس گشت دارالشان شد و بیرو ... راز میگویند

بقلوبهم وأسرارهم فاشتغلوا به عمن سواه وتاهوا عن نفوسهم و

بدلهای خود و سرهای خود پس مشغول گردانید و حق از همه ماسوای او و باز ماندند از نفسهای خود و

عن كل شيء هو رب كل شيء ومولاه فصيرهم في قبضته وقيدهم

از هر چیز که او پروردگار هر چیز است و مولاست او پس گردانید ایشان را در قبضه خود و مقید ساخت

بعقولهم وجعلهم أمناءهم في قبضته وحصنه وحراسته

بعقلهای ایشان و گردانید ایشان را ایمان پس آنها در قبضه او اند و حصن او و حراست او

يتنعمون بروح القرب ويعيشون في فسحة التوحيد والرحمة

می نوشند بوسے نزدیکی خدا و زندگانی میکنند در میدان توحید و رحمت

فلا يشتغلون بشيء إلا بما أذن لهم من الأعمال فإذا جاء وقت

پس مشغول نمیشوند بچیزے مگر بچیزے که اذن داده شد ایشان را از اعمال پس هرگاه که آید وقت

عمل أبدانهم دون قلوبهم مصونة الحرس في تلك الأعمال لئلا تصل

عمل بدنهاے ایشان بدون دلهاے ایشان نگاه داشته شده با پاسبانی در آن عملها تا نرسند ایشان را

شياطينهم ونفوسهم وأهويتهم فتسلم أعمالهم من خطط السالك

شیاطین ایشان و نفسهاے ایشان و هواے ایشان پس سلامت میماند عملهاے ایشان از بهره شیاطین

وهنات النفوس من الرياء والنفاق والعجب وطلب الأعواض والترك

و بدیهای نفس از ریا و نفاق و عجب و طلب بدله و ترک

لشيء من الأشياء والحول والقوة بل يرون جميع ذلك فضلا

بچیزے از چیزها و بازگشت کمال و قوت بلکه می بینند همه آنرا فضل

من الله وتوفيقا من الله خلقا ومنهم بتوفيقه كما يلا يخرجو

از خدا و توفیق از خدا و می بینند از خود توفیق داد ان خدا الخ ... اند

يعني هذه العقيدة من سنن الهدى ثم تردد فعل ذلك

این اعتقاد در راههاے هدایت پس باز آورده میشود پس اراده کردن آن

الأوامر تفرغ تلك الأعمال إلى مراتبهم التي ألزموها فوقفوا معها

لازم بودند و تابع شدن این اعمال بسوی مرتبه های ایشان که لازم گرفتند بود آنرا پس واقف شدند

وحفظوها بالقلوب والضمائر وقد ينقلون إلى حالة بعد أن

و نگهداشتند آنها را بدلها و ضمیرها و گاه برده میشوند بسوی حالت دیگر پس از آن

جعلوا الأمناء وخوطب كل واحد منهم بالانفراد في حالته إنك

گردانیده شدند امینان و خطاب کرده شد هریکی از ایشان بانفراد در حالت خود بدرستی تو

اليوم لدينا مكين أمين فلا يحتاجوا فيها إلى إذن لأنهم صاروا

امروز نزد ما صاحب قدر و امینی پس محتاج نمیشوند در آن مرتبه بسوی فرمان زیرا که گشته اند

كالمفوض إليهم أمرهم فهم في قبضة حيث ما ذهبوا في شيء من

همچو کسانیکه سپرده شده اند بایشان کار ایشان پس ایشان در قبضه خدااند هرجا که روند در چیزی از

أمورهم يحققه قول النبي صلى الله عليه وسلم فيما يحكيه عن جبرئيل عليه السلام

کارهای خود تحقیق میکند آنرا فرموده نبی صلی الله علیه وسلم در آنچه حکایت کرده است از جبرئیل علیه السلام

عن الله عز وجل أنه قال ما تقرب إلي عبدي بمثل أداء فرائضي

از خدا تعالی که فرمود نزدیک نمیشود بمن بنده من مانند ادای فرایض من

وإنه ليتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه

و بدرستی بنده هرآینه نزدیک میشود بمن بکردن نوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي يبصر و

و بینائی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن می بیند و

بي ينطق وبي يعقل وبي يبطش فهذا الخبر قد ذكرناه في مواضع

بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد پس این حدیث یاد کرده ایم این را در بسیار جا

من هذا الكتاب لأنه أصل في هذا المقام فبمثلي قلت هذا

ازین کتاب زیرا که این خبر اصلست درین مقام پس برمثل من دل این بنده

العبد بحب ربه عز وجل ونوره وعلمه والمعرفة به فلا يسعه

بدوستی پروردگار خود و نور او و علم او و معرفت باو پس نگنجد اورا

غير ذلك ألا ترى إلى قوله صلى الله عليه وسلم من أحب أن ينظر إلى رجل

غیر او آیا نمی بینی بسوی قول پیغمبر صلعم کسیکه دوست دارد اینکه نظر کند بسوی مردی

يحب الله بكل قلبه فلينظر إلى سالم مولى أبي حذيفة رضي الله عنه ظاهره

دوست دارد خدای را بهمه دل پس گو که بنگرد بسالم که بنده ابی حذیفه است رضی الله عنه ظاهر او

متحرك متصرف بفعل الله تعالى وباطنه مملو بالله عز وجل و

جنبنده گردنده است بکار خدا و باطن او پر است بخدای عز و جل و

بنفسه قال موسى عليه السلام يا رب بما بعثك قال يا موسى ابتغ

بيت يسعى الى مكان تجلى فان اردت ان تعلم من انا فالق

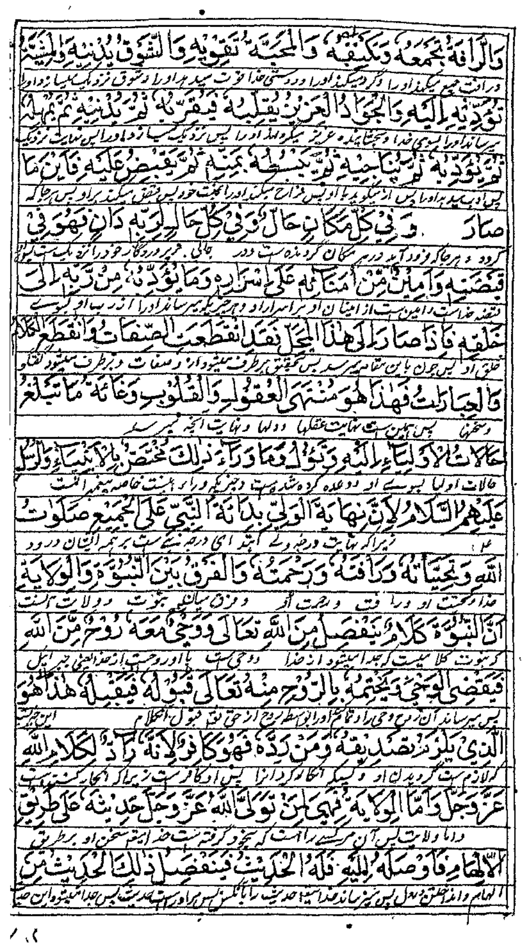
في قلب النار النور لو العقص فالنار له هو الذي يبدأ به

وفيه نفثة ثم من طلبه ربه نور دعاه موقنا عينه ثم عند

لطفه الى ذي يدري مولاه فان قبل بها ذلك المنة

لله عليه وذلك انه عز وجل اقامه في المرتبة على

هي السفر بها ثلثما وقاله بالشرط ١٢ معه علاء كرام



والرأفة تجمعه وتكنفه والمحبة تقويه والشوق يدنيه والمشية

تؤديه إليه والجواد العزيز يقلبه فيقربه ثم يدنيه ثم يهيله

ثم يؤديه ثم يناجيه ثم يبسطه بمنه ثم يقبض عليه فأين ما

صار وفي كل مكان وفي كل حال لربه دان يهوى في

قبضته وأمين من أمنائه على أسراره وما يؤديه من ربه إلى

خلقه فإذا صار إلى هذا المحل فقد انقطعت الصفات وانقطع الكلام

والعبارات فهذا هو منتهى العقول والقلوب وغاية ما تبلغ

حالات الأولياء إليه وما وراء ذلك مختص بالأنبياء والرسل

عليهم السلام لأن نهاية الولي بداية النبي على الجميع صلوات

الله وتحياته ورأفته ورحمته والفرق بين النبوة والولاية

أن النبوة كلام ينفصل من الله تعالى ووحي معه روح من الله

فيقضي الوحي ويختمه بالروح منه تعالى قبوله فيقبله هذا هو

الذي يلزم تصديقه ومن رده فهو كافر لأنه راد لكلام الله

عز وجل وأما الولاية فهي لمن تولى الله عز وجل حديثه على طريق

الإلهام فأوصله إليه فله الحديث فينفصل ذلك الحديث من



الله على لسان الحق معه السكينة فتلقاه السكينة التي في قلب المجذوب

خدای تو بر زبان خدا همه بواسطه جبرائیل پس با آن حدیث است آرام پس می‌رسد آن حدیث که آرام کرد دل مجذوب

فيقبله ويسكن إليه فالكلام للأنبياء والحديث للأولياء فمن رد

پس قبول میکند دل او را و آرام میگیرد بآن پس کلام مر پیغمبران راست و حدیث اولیا راست پس هر که رد کرد

الكلام كفر لأنه رد على الله كلامه ووحيه ومن رد الحديث لم يكفر

کلام را کافر شد زیرا که او رد کرد بر کلام خدا و وحی او و هر که رد کرد حدیث را کافر نمیشود

بل يخيب ويصير وبالاً عليه ويبهت قلبه لأنه رد على الحق ما جاء به

بلکه نا امید میشود و میگردد وبال بر وی و حیران میشود دل او زیرا که او رد کرد آنچه آمده است بر حق از او

محبة الله تعالى من علم الله في نفسه فأودعه الحق وجعله مؤدياً إلى القلب

بمحبت خدا از علم خدا در نفس وی پس سپرد او را حق و کرد او را رساننده بدل

لأن الحديث ما ظهر من علمه الذي يسري في وقت المشيئة فيصير حديثاً في النفس كالسر

زیرا که حدیث چیزیست که ظاهر شد از علم خدا که داخل میشود در وقت مشیت پس میگردد حدیث در نفس

إنما يقع ذلك الحديث بمحبة من الله لهذا العبد فيمضي مع الحق إلى قلبه فيقبله

جز این نیست که میشود این حدیث بمحبت خدا این بنده را پس میرود آن حدیث با حق بسوی دل او

القلب بالسكينة باب فيما يجب على المبتدي في هذه الطريقة أولاً وما يجب

دل با آرام در بیان چیزیکه واجب است بر مبتدی درین طریق اول و آنچه واجب

عليه من الأدب مع الشيخ ثانياً وما يجب على الشيخ في تأديب المريد والذي

بروی از ادبها با شیخ دوم بار و آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید پس آنکه

يجب على المبتدي في هذه الطريقة الاعتقاد الصحيح الذي هو الأساس

واجب است بر مبتدی درین طریقت اعتقاد درست است که آن بنیاد است

فيكون على عقيدة السلف الصالح أهل السنة القديمة سنة الأنبياء و

پس باشد بر عقیده مردم گذشته نیکوکار که اهل سنت قدیم اند که طریقه انبیا و

المرسلين والصحابة والتابعين والأولياء والصديقين على ما

مرسلین و صحابه و تابعین و اولیا و صدیقان است چنانچه گذشت

تقدم ذكره وشرحه في أثناء الكتاب فعليه بالتمسك بالكتاب و

ذکر او و بیان او در میان کتاب پس واجب است بر وی چنگ زدن بقرآن و

السنة والعمل بهما أمراً ونهياً أصلاً وفرعاً فيجعلهما جناحيه

سنت و عمل کردن بآن از روی امر و نهی و اصل و فرع پس گرداند آنها را دو بازوی خود

يطير بهما في الطريق الواصل إلى الله عز وجل ثم الصدق ثم الاجتهاد

که بپرد با آنها در طریق که رساننده است بسوی خدا تعالی پس راستی پس کوشش

حَتّٰى يَجِدَ الْهِدَايَةَ وَالْاِرْشَادَ اِلَيْهِ وَالدَّلِيْلَ وَالْقَائِدَ يَقُوْدُهٗ ثُمَّ
تا آنکه دریابد هدایت و رهنمایی را و دلیل را و کشنده را که میکشد او را بسوی حق پس

مُؤْنِسًا يُؤْنِسُهٗ وَمُسْتَرَاحًا يَسْتَرِيْحُ اِلَيْهِ فِيْ حَالَةِ اِعْيَائِهٖ وَنَصَبِهٖ
مونسی که الفت گیرد و راحت دهنده که راحت دهد در حالت ماندگی او و در رنج او

وَظُلْمَتِهٖ عِنْدَ ثَوَرَانِ شَهَوَاتِهٖ وَلَذَّاتِهٖ وَهَنَاةِ نَفْسِهٖ وَهَوَاهُ الْمُضِلِّ
و تاریکی او وقت شورش شهوتها و لذتها و صفات ذمیمه نفس ردیل او بسوی آرزوی گمراه کن

وَطَبْعِهِ الْمَجْبُوْلِ عَلَى التَّثَبُّطِ وَالتَّوَقُّفِ عَنِ السَّيْرِ فِي الطَّرِيْقِ قَالَ اللّٰهُ
و طبع او که پیدا کرده شده است بر باز ماندن و ایستادن از رفتن در راه حق فرمود خدا تعالی

عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَقَالَ الْحَكِيْمُ
و کسانیکه جهد کردند در طلب ما برای تحقیق مینمائیم ایشان را راههای وصول خود و گفت حکیم

مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَجَدَّ فَبِالْاِعْتِقَادِ يَحْصُلُ لَهٗ عِلْمُ الْحَقِيْقَةِ وَ
هرکه جست و جهد کرد دریافت پس باعتقاد حاصل میشود او را علم حقیقت

بِالْاِجْتِهَادِ يَتَّفِقُ لَهٗ سُلُوْكُ الْحَقِيْقَةِ ثُمَّ يَجِبُ عَلَيْهِ اَنْ يُّخْلِصَ
و بکوشش حاصل میشود او را رفتن براه حقیقت پستر واجبست بر او اینکه خالص کند

مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدًا بِاَنْ لَّا يَرْفَعَ قَدَمًا فِيْ طَرِيْقِهٖ اِلَيْهِ وَلَا يَضَعَهَا
با خدا تعالی عهد را باینکه بر ندارد قدمی در راه او و بر زمین نه نهد آنها را

اِلَّا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يَصِلْ اِلَى اللّٰهِ فَلَا يَنْصَرِفُ عَنْ قَصْدِهٖ بِمَلَامَةِ مُلِيْمٍ
مگر بخدا تا که نرسیده است بخدا پس برنگردد از مقصد خود بملامت ملامت کننده

لِاَنَّ الصَّادِقَ لَا يَرْجِعُ وَلَا بِوُجُوْدِ كَرَامَةٍ فَلَا يَقِفُ مَعَهَا وَيَرْضٰى
زیرا که صادق باز نمیگردد و باز نه گردد بوجود کرامت پس نه ایستد با آن و راضی شود

بِهَا عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِوَضًا اِذْ هِيَ حِجَابُهٗ عَنْ رَّبِّهٖ مَا لَمْ يَصِلْ اِلَيْهِ
با آن کرامت از روی عوض از خدا تعالی زیرا که آن کرامت حجاب اوست از پروردگار او تا رسیدن او

عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا حَصَلَ الْوُصُوْلُ لَا تَضُرُّهُ الْكَرَامَاتُ اِذْ هِيَ مِنْ بَابِ
بسوی خدا پس هرگاه حاصل شد رسیدن ضرر نمیکند او را کرامتها زیرا که این از باب

الْقُدْرَةِ وَثَمَرَاتِهَا وَعَلَامَاتِهَا وَوُصُوْلُهٗ اِلَى الْحَقِّ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ
قدرت است و ثمرها و نشانهای او در رسیدن او بحق سبحانه تعالی از

الْقُدْرَةِ فَلَا يَنْقُضُ الشَّيْءُ نَفْسَهٗ وَكَيْفَ وَقَدْ يَصِيْرُ هُوَ حِيْنَئِذٍ
قدرت است پس نمیشکند چیزی ذات خود را و چگونه ضرر کند و حال آنکه میگردد آن ولی این زمان

قُدْرَةً فِي الْاَرْضِ وَخَرْقَ عَادَةٍ وَكَلَامُهٗ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ مِنْ بَعْدُ
قدرت الهی در زمین و خرق عادات و کلام او حکمت بکمال رسنده از پس


جهل وعجمة وبلادة وتصور وحركاته وسكناته ونصابه
غيرة لمن اعتبرها وافعال الله يجري فيه وعليه بما يبهر
العقول ثم قد يتوهم حينئذ بطلب الكرامة ويجبر عليه
ويحقق عنده ان دماره وهلاكه في ترك الطلب ومخالفة
هذا الامر وثباته وبقاءه وعبادته وقربته ومرضات ربه
ودنوه منه وزيادة محبة ربه له في طلبها وامتثال الامر
فيها فكيف تضره الكرامة حينئذ انه يكون ذلك بينه و
بين ربه عز وجل ولا يظهره لاحد من العوام الا ان يغلبه
ظهوره لان من شرط الولاية كتمان الكرامات ومن شرط
النبوة والرسالة اظهار المعجزات ليقع بذلك الفرق بين النبوة
والولاية ولا ينبغي له ان يعرج في اوطان التقصير ولا يخالط
المقصرين والبطالين اسارى قيل وقال اعداء الاعمال والتكاليف
المدعين للاسلام والايمان الذين قال الله عز وجل في حقهم
يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان
تقولوا ما لا تفعلون وقال في اختها اتأمرون الناس بالبر وتنسون

أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا

نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب را پس نمی‌فهمید و سزاوار است مبتدی را که

يَضِنَّ بِبَذْلِ الْمَيْسُورِ وَلَا يَبْخَلَ بِالْمَوْجُودِ خَوْفًا أَنْ لَا يَنَالَ مِثْلَهُ لِلْأَفْطَارِ

بخیلی نکند بخرج کردن چیزی که باسانی یافته شده است و بخل نکند بموجود از بیم آنکه نرسد او را مثل او برای افطار

وَالسُّحُورِ وَيَقْطَعُ فِي نَفْسِهِ وَبِقَلْبِهِ عِلْمًا بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَخْلُقْ وَلِيًّا لَهُ فِي

و سحر خوردن و قطع کند و یقین کند در نفس خود و بدل خود از روی دانستن که خدا نیافریده است دوستی را

سَالِفِ الدُّهُورِ بَخِيلًا بِبَذْلِ الْمَيْسُورِ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْضَى بِالذُّلِّ الدَّائِمِ

زمان گذشته بخیل بخرج کردن آسان رسیده و سزاوار است که راضی شود بخواری دایمی

وَحِرْمَانِ النَّصِيبِ وَالْجُوعِ الدَّائِمِ وَالْخُمُولِ وَذَمِّ النَّاسِ لَهُ وَتَقْدِيمِ نُظَرَائِهِ

و محرومی نصیب و گرسنگی دایمی و گمنامی و مذمت مردم و راضی شود بمقدم کردن امثال

وَأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ عَلَيْهِ فِي الْإِكْرَامِ وَالْعَطَاءِ وَالتَّقْرِيبِ عِنْدَ الشُّيُوخِ

و همجنسان و قرینان او را بر خود در اکرام و دادن و نزدیک شدن بشیوخ

وَمَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَيَجُوعُ هُوَ وَالْجَمَاعَةُ يَشْبَعُونَ وَالْكُلُّ أَعِزَّاءُ وَنَصِيبُهُ

و مجلس‌های عالمان پس گرسنه باشد او و تمام جماعه سیر شوند و همه باعزت باشند و نصیب او

الذُّلُّ وَيَعِزُّ الْجَمِيعُ وَيَكُونُ يَسْتَخِيرُ لِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَيَجْعَلُهُ نَصِيبَهُ

خواری و عزت دهد همه را و باشد که برگزیند برای نفس خود خواری را و گرداند خواری را بهره خود

وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِهٰذَا وَيُوَطِّنْ نَفْسَهُ عَلَيْهِ فَلَا يَكَادُ أَنْ يُفْلِحَ عَلَيْهِ

و کسیکه راضی نباشد باین و قرار ندهد نفس خود را بر وی پس نیست قریب اینکه برسد بمراد

وَيَجِيءُ مِنْهُ شَيْءٌ فَالنَّجَاحُ الْكُلِّيُّ وَالْفَلَاحُ فِيمَا ذَكَرْنَا وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ

و بیاید از وی کاری پس رستگاری تمام و رسیدن بمقصود در چیزیست که ذکر کردیم ما و سزاوار است که

لَا يَنْتَظِرَ مِنَ اللّٰهِ مَطْلُوبًا سِوَى الْمَغْفِرَةِ لِمَا سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْعِصْمَةِ

منتظر نباشد از خدا هیچ مقصودی غیر آمرزش از آنچه گذشته است از گناهان و نگهداشتن

فِيمَا يَأْتِي مِنَ الدُّهُورِ وَالتَّوْفِيقِ لِمَا يُحِبُّهُ مِنَ الطَّاعَاتِ وَيُوصِلُهُ

در آنچه می‌آید از زمانها و توفیق چیزی را که دوست دارد آنرا خدا از طاعت و رساند او را

إِلَيْهِ مِنَ الْقُرُبَاتِ ثُمَّ الرِّضَاءُ عَنْهُ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالتَّحَبُّبِ

بسوی خدا هیچ از عبادتها پس طلب کند رضا از او در حرکات و سکنات و دوستی

إِلَى الشُّيُوخِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْدَالِ إِذْ ذَاكَ سَبَبٌ لِدُخُولِهِ فِي زُمْرَةِ

بسوی شیوخ از اولیا و ابدال زیراکه اینها سبب اندر درآمدن او در گروه

الْأَحْبَابِ ذَوِي الْعُقُولِ وَالْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَقَلُوا مِنْ رَبِّ الْأَرْبَابِ

دوستان ذوی العقول و ذوی الالباب آنانکه عقل گرفته اند از پروردگار پروردگاران



اطّلعوا على العبر والآيات فصفت حينئذ القلوب والضمائر
واقف شده اند بر عبرتها و آیات پس صاف شد بعد از آن دلها و ضمیرها
والنيات فهذا الذي ذكرته صفة المريد فما لم يتجرد قلبه عن
و نیت ها پس اینهمه که ذکر کردیم آنرا صفت مریدست پس تا که جدا نشود دل او از
جميع الطلبات والمآرب ويبقى عن غير ما ذكرنا من الحوائج والمطالب
جمیع مطلبها و آربها و صاف شود از غیر آنچه یاد کردیم از حاجتها و مطلبها
لا يكون مريداً على نعت الاستحقاق فصل واما آدابه مع الشيخ
نباشد مرید بر صفتی که سزاوار این نام باشد و اما آداب او با شیخ
فالواجب عليه ترك مخالفة شيخه في الظاهر وترك الاعتراض عليه
پس واجب بر وی ترک مخالفت شیخ ست در ظاهر و ترک اعتراض بر وی
في الباطن فصاحب العصيان بظاهره تارك لادبه وصاحب الاعتراض
در باطن پس صاحب عصیان بظاهر ترک کننده است ادب را و صاحب اعتراض
بسره متعرض لعطبه بل يكون خصما على نفسه لشيخه ابداً يكف
بسر خود طالب شده هلاکت خود را بلکه باشد دشمن بر نفس خود از جهت پیر خود همیشه باز دارد
نفسه ويزجرها عن مخالفته ظاهراً وباطناً ويكثر قراءة قوله
خود را و زجر کند او را از مخالفت پیر ظاهر و باطن و زیاده کند قرائت قول تعالی
عز وجل ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل
پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را آنکه پیشی گرفتند به ایمان و مگردان
في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم وان ظهر له من
در دلهای ما کینه مر کسانی را که ایمان آوردند ای پروردگار ما تحقیق تو مهربانی و اگر ظاهر شود او را
الشيخ ما يكره في الشرع استخبره عن ذلك بضرب المثل والاشارة
از پیر آنچه مکروه ست در شرع خبر خواهد او را از آن بضرب المثل و اشارت
ولا يصرح به لئلا ينفر به عليه وان رأى فيه عيبا من العيوب
و صراحةً نگوید تا در نفرت نیفتد پیر و اگر بیند در وی عیبی از عیبها
ستره عليه ويعود بالتهمة على نفسه ويتأول للشيخ في الشرع فان
بپوشد آنرا و باز گردد بتهمت بر نفس خود و تاویل کند برای شیخ در شرع پس اگر
لم يجد له عذراً في الشرع استغفر للشيخ ودعاه بالتوفيق والعلم
نیابد او را عذری در شرع استغفار کند برای شیخ و دعا کند او را بتوفیق و علم
التيقظ والعصمة والحماية ولا يعتقد فيه العصمة ولا يخبر احداً به
بیداری و نگاهبانی و اعتقاد نکند در وی عصمت را و خبر نکند بعیب شیخ هیچ کسی را

وَإِذَا رَجَعَ إِلَيْهِ يَوْمًا آخَرَ أَوْ سَاعَةً أُخْرَى يَعْتَقِدُ أَنَّ ذٰلِكَ قَدْ زَالَ

و چون رجوع کند مرید بشیخ روزی دیگر یا ساعت دیگر اعتقاد کند که این عیب هرآینه بر طرف شده است

وَأَنَّ الشَّيْخَ قَدْ نُقِلَ مِنْهُ إِلَى مَا هُوَ أَعْلَا رُتْبَةً وَلَمْ يُقَرَّ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا

و اینکه شیخ هرآینه نقل کرده از ان بسوی آنچه اعلیست از روی رتبه و ثابت نکرده ست بر وی و جز این نیست

كَانَ ذٰلِكَ غَفْلَةً وُجِدَتْ وَفَصْلًا بَيْنَ الْحَالَيْنِ لِأَنَّ لِكُلِّ حَالَيْنِ فَصْلًا

بوده ست این از روی غفلت که یافته شده ست و جدای میان دو حال زیرا که در میان هر دو حال جدای

وَرُجُوعًا إِلَى رُخَصِ الشَّرْعِ وَالْإِبَاحَةِ وَتَرْكِ الْعَزِيمَةِ وَالْأَشَدِّ كَالدِّهْلِيزِ

و بازگشت ست بسوی رخصتهای شرع و اباحت و بسوی ترک عزیمت و عملهای سخت چنانکه دهلیز

بَيْنَ الدَّارَيْنِ وَالْمَنْزِلَةِ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ انْتِهَاءُ الْحَالَةِ الْأُولَى وَالْقِيَامُ

میان دو سرا ست و منزل میان دو منزل ست تمامی حالت اول ست و استادن

عَلَى عَتَبَةِ الْحَالَةِ الثَّانِيَةِ وَانْتِقَالٌ مِنْ وِلَايَةٍ إِلَى أُخْرَى وَخَلْعُ خِلْعَةِ

بر آستانه حال دوم ست و گذشتن ست از ولایت بسوی ولایت دیگر و در کشیدن خلعت

وِلَايَةٍ وَلُبْسُ خِلْعَةِ وِلَايَةٍ أُخْرَى الَّتِي هِيَ الْأَعْلَى وَالْأَشْرَفُ لِأَنَّهُمْ

ولایت ست و پوشیدن خلعت ولایت دیگر که آن برتر ست و بلندتر ست زیرا که ایشان

كُلَّهُمْ فِي مَزِيدِ قُرْبٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا غَضِبَ الشَّيْخُ وَعَبَسَ فِي

همه در زیادتی قرب اند از خدای تعالی و هرگاه غضب کرد شیخ و ترش ظاهر کرد در

وَجْهِهِ أَوْ ظَهَرَ مِنْهُ نَوْعُ إِعْرَاضٍ عَنْهُ لَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهُ بَلْ يُفَتِّشُ بَاطِنَهُ

روی او یا ظاهر شد از او نوعی چشم پوشی از او قطع نکند از او بلکه تفتیش کند باطن او را

وَمَا جَرَى مِنْهُ مِنْ سُوءِ الْأَدَبِ فِي حَقِّ الشَّيْخِ أَوِ التَّفْرِيطِ فِيمَا يَعُودُ إِلَى

و آنچه روان شد از او از سوء ادب در حق شیخ یا تقصیر در چیزی که راجع است بسوی

أَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ تَرْكِ امْتِثَالِ الْأَمْرِ وَارْتِكَابِ النَّهْيِ فَلْيَسْتَغْفِرْ رَبَّهُ

فرمود خدا از ترک فرمانبرداری و ارتکاب نهی پس استغفار کند پروردگار خود را

عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ وَيَعْزِمْ عَلَى تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ إِلَيْهِ ثُمَّ يَعْتَذِرْ إِلَى

و توبه کند بسوی او و عزم کند بر ترک باز گشتن بسوی او پس عذر کند بسوی

الشَّيْخِ وَيَتَذَلَّلْ لَهُ وَيَتَمَلَّقْهُ وَيَتَحَبَّبْ إِلَيْهِ بِتَرْكِ الْمُخَالَفَةِ لَهُ فِي

شیخ و خوار کند خود را و چاپلوسی کند او را و دوست شود با او و ترک مخالفت مر او را در

الْمُسْتَقْبَلِ وَيُدِيمُ عَلَى الْمُوَافَقَةِ لَهُ وَيُوَاظِبُ عَلَيْهَا فَيَجْعَلُهُ وَسِيلَةً

زمان آینده و دوام کند بر موافقت با او و همیشگی کند بر موافقت پس گرداند او را وسیله

وَوَاسِطَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَرِيقًا وَسَبَبًا يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَيْهِ

و واسطه میان خود و میان پروردگار عز و جل و راه و سبب که برسد با او بخدا

كمن يريد الدخول على ملك ولا معرفة له به فانه لا بد له من ان يصادف

همچنانکه کسی که میخواهد در آمدن بر پادشاه و نا شناسد مر اورا با پادشاه پس ناچار است مر اورا که

حاجبا من حجابه او واحدا من حواشيه وخواصه ليبصره بسياسة

دریابد یکی از دربانان او و یا یکی از مقربان او و خاصان او تا بینا کند اورا بسیاست

الملك وآدابه وعاداته ويتعلم الادب بين يديه والمخاطبة له وما يصلح

ملک و طریقه او و عادتهای او و آموزد ادب پیش او و کلام کردن با او و چیزی که سزاوار است

له من الهدايا والطرائف مما ليس مثلها في خزائنه ومما يؤثر الاستكثار

اورا از هدیها و چیزهای نادر آنچه نیست مانند آن در خزانه او و ازانچه طلب میکند بسیاری او

فلياتي البيت من بابه ولا يتسور من جدرانه من غير بابه فيلام ويهان

پس باید که آید خانه را از در آن و بر نیاید بر دیوار او از غیر در او پس ملامت کرده شود و اهانت کرده شود

ولا يبلغ الغرض من الملك ولا المقصود منه ولكل داخل دهشة لا بد

و نرسد بغرض از پادشاه و نه بمقصود از او و هر در آینده را دهشتی است ناچار

له من تذكرة ومن ياخذ بيده فيقعده موضع مثله او يشير

اورا از یاد دهنده و کسی که گیرد دست او را پس نشاند او را بجای مانند او یا اشارت کند

اليه بذلك لئلا يتطرق اليه المهانة ولا ينسب اليه سوء الادب و

بسوی او بآن تا راه نیابد بسوی او اهانت و نسبت کرده نشود بسوی او بی ادبی و

الحماقة وليتحقق بان الله عز وجل اجرى العادة بان يكون في الارض

حماقت و باید تحقیق کند که خدای عزوجل روان کرد عادات را بانکه باشد در زمین

شيخ ومريد صاحب ومصحوب تابع ومتبوع من لدن آدم الى ان

مرشدی و مریدی صاحب و صحبت داشته شده تابع و متبوع از نزد آدم تا آن

تقوم الساعة الا ترى الى آدم عليه السلام لما خلقه الله تعالى علمه

قایم شدن ساعت آیا نمی بینی آدم را ... هرگاه آفرید او را ... آموخت اورا

الاسماء كلها وافتتح الامر به فجعله كالتلميذ مع الاستاذ والمريد

همه اسما و آغاز کرد کار را با او پس گردانید اورا همچو شاگرد با استاد و همچو مرید

مع الشيخ فقال له يا آدم هذا فرس وهذا بغل وهذا حمار حتى علمه

با شیخ پس فرمود اورا ای آدم این اسپ است و این استر و این خر است تا آنکه آموخت اورا

قصعة وقصيعة ثم لما فرغ من تعليمه وتهذيبه جعله استاذا

کاسه کلان و کاسه خورد پس هرگاه فارغ شد از تعلیم او و تهذیب او گردانید اورا استاد

معلما شيخا حكيما وكساه بانواع الحلل والحلي وتوجه منطقة واجلسه

معلم شیخ حکیم و پوشانید اورا بانواع لباس و زیور و ... کرد ... و نشاند

عَلٰى كُرْسِيٍّ فِي الْجَنَّةِ وَأَقَامَ الْمَلٰئِكَةَ حَوْلَهُ صُفُوفًا فَقَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ
بر کرسیے در بہشت و استادہ کرد فرشتگان را گرد او صف صف پس گفت ای آدم خبر دار ساز

بِأَسْمَائِهِمْ بَعْدَ أَنْ ظَهَرَ عَجْزُهُمْ وَعَدَمُ عِلْمِهِمْ بِذٰلِكَ وَقَوْلُهُمْ سُبْحَانَكَ
ایشان را بنامہاے ایشان پس از آنکه ظاہر شد عجز و بیدانشی آنہا باین پس از گفتن ایشان پاکیست تر

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا فَصَارَتِ الْمَلٰئِكَةُ تَلَامِذَةً لِآدَمَ وَآدَمُ
نیست دانش ما را مگر آنچه آموختی ما را پس گشتند فرشتگان شاگرد آدم عم را و آدم

شَيْخُهُمْ فَأَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَاءِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا عَلٰى مَا شَهِدَ بِهِ الْقُرْآنُ فَظَهَرَ
شیخ ایشان پس خبردار کرد ایشان را بنامہاے اشیا ہمہ بر آنچه گواہی داد بان قرآن پس ظاہر شد

فَضْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ فَصَارَ أَفْضَلَهُمْ وَأَشْرَفَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَهُمْ
فضل او عم بر ایشان پس گشت افضل ایشان و اشرف نزد خدا و نزد ایشان

فَصَارَ مَتْبُوعَهُمْ وَهُمْ تَابِعُونَ مُقْتَدُونَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَرٰى
پس گشت متبوع ایشان و ایشان تابع او و پیرو او درود خدا بر وے پس روان شد

مَا جَرٰى مِنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَالْخُرُوجِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْاِنْتِقَالِ إِلَى حَالَةٍ أُخْرٰى وَ
آنچه روان شد از خوردن درخت و برآمدن از بہشت و نقل کردن بسوے حالت دیگر و

مَنْزِلٍ غَيْرِهِ الَّذِي لَمْ يُعْطَ عِلْمَهُ وَلَمْ يَسْتَوْطِنْهُ بَعْدُ وَلَا جَرٰى ذٰلِكَ فِي
منزل اول که نداده شده بود او را دانش او و وطن نگرفته بود ہنوز و نگذشته بود این منزل در

خَلَدِهِ وَلَا ظَنَّ أَنَّهُ سَيُسَارُ بِهِ إِلَيْهِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْمَنْزِلِ وَحَلَّ فِي
دل او و نه گمان این داشت که سیر کنانیده شود بسوے او پس ہرگاه رسید بمنزل و قرار کرد در

الْأَرْضِ اسْتَوْحَشَ مِنْهَا وَرَأٰى فِيهَا مَا لَمْ يَكُنْ رَآهُ مِنْ قَبْلُ فَأُلْقِيَ عَلَيْهِ
زمین ترسید از آن زمین و دید در زمین آنچه ندیده بود پیش ازین پس انداخته شد براو

الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَالْحُرْقَةُ وَالْقَبْضُ مَا لَمْ يَعْهَدْهُ مِنْ قَبْلُ فَاحْتَاجَ إِلٰى
گرسنگی و تشنگی و سوزش و قبض که ندانسته بود او را پیش ازین پس محتاج شد حضرت آدم بسوے

مُعَلِّمٍ وَمُرْشِدٍ وَأُسْتَاذٍ وَدَلِيلٍ وَمُؤَدِّبٍ وَمُنَبِّهٍ فَبَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى
معلم و مرشد و استاذ و رہنما و ادب دہنده و خبردار کننده پس فرستاد خدای تعالی

جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآنَسَهُ وَعَرَّفَهُ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الْمَنْزِلِ وَ
جبرئیل عم را پس الفت کرد با او و شناسا کرد او را آنچه دشوار بود بروی از کار منزل و

أَعْطَاهُ الْحِنْطَةَ فَأَمَرَهُ فَبَذَرَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ فَحَصَدَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ فَذَرَّاهَا
داد او را گندم پس امر کرد او را پس تخم ساخت او را پس امر فرمود پس درود آن را پس امر کرد پس پاک

ثُمَّ أَمَرَهُ فَطَحَنَهَا وَهَيَّأَ لَهُ أَسْبَابَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْخَبْزِ فَخَبَزَ ثُمَّ أَمَرَهُ
پس امر کرد او را پس آرد کرد او را و مہیا کرد او را اسباب آن پس امر کرد بنان پختن پس نان پخت



بالأكل فأكل ثم لما طلب الطعام الخروج من المعدة تحيّر ولم يعلم

بخوردن پس خورد پس چون طلب کرد طعام برآمدن از معده حیران شد و ندانست

بالصنع احتاج إلى معلّم أيضاً فعلّمه كيف يتغوّط وكيف يتطهّر

برآوردن آن محتاج شد بسوی استاد نیز پس آموخت او را کیفیت قضاء حاجت و کیفیت پاکی

وكيف يعبد الله تعالى في المنزل وعلّمه كيف يتوصّل إلى بياض

وکیفیت عبادت خدا تعالی در منزل خود و آموخت او را که چگونه رسد بسوی سفیدی

جسده الذي قد حال لونه من البياض والإشراق إلى السواد والظلمة

جسم خود که برگردیده بود رنگ او از سفید و درخشانی بسوی سیاهی و تاریکی

فأمره بصيام أيام البيض من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

پس امر کرد او را به روزه داشتن ایام البیض از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فعاد لونه إلى البياض وعلّمه غير ذلك من العلوم والآداب فصار

پس بازگشت رنگ او بسوی سفیدی و آموخت او را غیر این از علمها و ادبها پس گشت

آدم عم تلميذاً لجبرئيل وجبرئيل عم أستاذه ثم شيخه بعد أن كان

آدم شاگرد جبرائیل و جبرائیل استاد او و پیر او پس از آنکه بود

آدم شيخه والملائكة أجمع ومتبوعهم ومعلّمهم كل ذلك لتغيّر

آدم پیر او و پیر همه ملائکه و متبوع ایشان و داننده ایشان این همه از جهت تغییر

الحالة والانتقال من منزل إلى آخر ثم هكذا جرى التعلّم شيث بن آدم

حال بود تا آن آدم و نقل کردن از جایی بجای دیگر پس همچنین جاری شد تعلیم آموخت شیث

من أبيه آدم عم ثم أولاده منه وكذلك نوح النبي عم علّم أولاده و

از پدر خود آدم پس اولاد او از وی و همچنین نوح نبی آموخت اولاد خود را و

إبراهيم عليه السلام علّم أولاده قال الله تعالى ووصّى بها إبراهيم بنيه

ابراهیم آموخت اولاد خود را فرمود خدا تعالی و وصیت کرد ابراهیم اولاد خود را

ويعقوب يا بنيّ أمرهم وعلّمهم وكذلك موسى وهارون علّما أولادهما

و یعقوب پسران فرمود ایشان را و آموخت و همچنین موسی و هارون آموختند اولاد خود را

وبني إسرائيل وعيسى علّم الحواريين ثم كان جبرئيل عم علّم نبينا صلى الله عليه وسلم

و بنی اسرائیل و عیسی آموخت حواریان را پس از آن جبرائیل آموخت نبی ما را

الوضوء والصلوة ووصّاه بالسواك وهو قوله صلى الله عليه وسلم وصّاني

وضو کردن و نماز کردن و وصیت کرد او را به مسواک و آن قول اوست وصیت کرد مرا

بالسواك وقوله صلى الله عليه وسلم تمنّاني جبرئيل بالسواك حتى كاد أن يدردني

بمسواک کردن و قول او وصیت کرد مرا جبرائیل به مسواک تا آنکه نزدیک بود



وصلى بي جبرئيل عليه السلام عند البيت مرتين

حين زالت الشمس الحديث الى آخره وقد تقدم ذكر

الصحابة منه صلى الله عليه ثم التابعون منهم على الجميع

التابعين منهم قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فما من

صاحب يهتدي بهداه ويقتفي اثره ويتبع مذهبه في

هديه ثم يخلفه مكانه ويقوم مقامه كموسى بن عمران وغلامه

وابن اخته يوشع بن نون عليه السلام والحواريين مع عيسى عم

ابي بكر وعمر رض مع النبي صلى الله عليه وكذلك عثمان وعلي رض وسائر الصحابة

رض وما زالت الاولياء والصديقون والابدال كذلك من بين

استاذ وتلميذ كالحسن البصري وتلميذه عتبة بن الغلام و

سري السقطي وغلامه وابن اخته ابي القاسم الجنيد وغيرهم مما

يطول شرحه فالمشائخ هم الطرق الى الله عز وجل والادلاء عليه

الباب الذي يدخل منه اليه فلا بد لكل مريد لله عز وجل من شيخ

على ما بينا الا على الندور والشذوذ فان يصطفي الله عبدا

من عباده فيتولى تربيته وحراسته عن الشيطان وصفات



من الأولياء وغيرهم فلا ينكر إلا ما

بينهما هو مختلف والأكثر والأكمل والأحسن فلا ينبغي له أن

ينقطع عنهما الشيخ حتى يستغني عنه بالوصول إلى ربه عز وجل

فيتولى تبارك وتعالى تربيته وتهذيبه ويوقفه على معاني

أشياء خفيت على الشيخ ويستعمله بما يشاء من الأعمال ويأمره و

ينهاه ويبسطه ويقبضه ويغنيه ويفقره ويلقنه ويطلعه

على أقسامه وما يؤول أمره إليه فيستغني بربه عن غيره بل لا

يتفرغ لغيره ولا يسعه إلا مراعاة الأدب لربه ومحافظة حده

وحرمته وتوقيره فحينئذ ينقطع عن الشيخ قطعا ويحرم عليه

المرود إلى الشيخ إلا عن صريح وخبريتين إلا ما يتفق مجيء الشيخ إليه

أو الملاقاة له في طريق أو جامع قدرا ولا يكون قصدا كل ذلك

حفظا للحال باستغنائه بالرب وغيرة على الحال وملازمة

وخيفة من زوالها والمفارقة لها والعقوبة بذلك وذلك أن

الحكم يجمع المريد والشيخ ويسعهما والأحوال تفرق بينهم



لانها قدر والقدر غيب ففي فعل الرب عز وجل والله تعالى في
زیرا کہ احوال مقدر اند و از ازل فراخور استعداد ہر کس در انجا کسے را مدخل نیست پس این کار حق و سبحانہ
كل يوم هو في شأن في تقديم وتأخير وتبديل وتغيير وولاية
ہر روز در کاریست در پیش کردن و پس انداختن و تبدیل و تغییر و ولایت
وعزل واغناء وافقار واعزاز واذلال يسوق المقادير الى
و معزولی و غنا دادن و فقر دادن و عزت دادن و ذلت دادن میراند مقدرات را بسوی
المواقيت لا يدرك ذلك ولا ينضبط لاحد من الخلق ليل مظلم
اوقات آن معلوم نمیشود و در ضبط نمی آید ہیچ کسے را از خلق شب تاریک ست
وبحر لجي وبر شاسع لا يحيط الشيء من ذلك الا الله عز وجل
و دریاے عمیق و دشت فراخ محیط نمیشود بچیزے ازینہا مگر خدا تعالی
ومن يطلعه الله تعالى عليه من رسله وانبيائه وخواص اوليائه
و کسیکہ مطلع کند او را خدا تعالی بر وے از رسولان خود و انبیاے خود و خاصان اولیاے خود
فالاثنان من الاولياء لا يتفقان في طريق بعد دخولهم في الحالات
پس دو کس از اولیا متفق نمیشوند در طریق پس از در آمدن ایشان در حالاتے کہ
التي هي القدر والفعل فما يصنع المريد بالشيخ وطريقهما مختلفة
مقدر اند و فعل خدا اند پس چہ کند مرید بشیخ و حالانکہ راہ ایشان مختلف ست
فالشيخ يسير به الى جهة والمريد الى اخرى فقد خولف بينهما و
پس شیخ سیر میکناند او را حق تعالی بسوی جہتی و مرید را بسوی دیگر جہت پس بتحقیق مخالفت کرده شد
وجوههما فانى لهما الصحبة والاجتماع والالتقاء بعد ذلك
در روہاے ایشان پس کجاست ایشان را صحبت و اجتماع و التقاء و دور ست این اجتماع
جدا فان اتفق فهو نادر وشاذ لا التفات اليه ولا معول عليه
یقین پس اگر اتفاق شود پس نادر و شاذ ست نیست التفات باو و نیست اعتماد باو
اذ الاغلب ما قد انكشف وظهر وبان فصلوات الله على الشيخ و
زیرا کہ غالب ست بر چیزیکہ منکشف شد و ظاہر شد پس رحمت ہاے خداست بر آن شیخ و
على المريد الصادق الذي اذا بلغ به الى حالة استغنى فيها بربه
بر مرید صادق کہ ہرگاہ رسد بسوے حالتے کہ بے نیاز شود در آن حالت بپروردگار
تبارك وتعالى عن الشيخ الا في الوقت وعن اداب المريد ان لا يتكلم
تبارک و تعالی از شیخ مگر در وقت و از آداب مرید ست آنکہ کلام نکند
بين يدي شيخه الا في حالة الضرورة وان لا يظهر شيئا من مناقب
پیش شیخ مگر در حالت ضرورة و آنکہ ظاہر نکند چیزے از وصف و ہنر



نفسه بين يديه ولا ينبغي له ان يبسط سجادته بين يدي

نفس خود پيش او و سزاوار نيست او را كه گسترد سجاده خود را در پيش

الشيخ الا في وقت اداء الصلوة فاذا فرغ من صلاته طوى

شيخ مگر در وقت اداى نماز پس هرگاه فارغ شود از نماز خود به پيچد

سجادته في الحال ويكون متهيئا لخدمة شيخه ومن هو قاعد

سجاده خود را في الفور و باشد آماده براى خدمت شيخ و كسى كه نشسته است

على بساطه مستوطنا مسترخيا لا كلفة عليه لغيره

بر بساط خود كه مبسوط است وطن گيرنده آرام گيرنده كه كلفت نيست بر او غير او را

وهذه حالة الشيوخ لا حالة المريدين ويجتهد في اجتناب بسط

و اين حالت شيوخ است نه حالت مريد و كوشش كند در پرهيز از گستردن

سجادته فوق سجادة من هو فوقه في الرتبة والدنا بسجادته

سجاده خود بر سجاده كسى باشد كه بالاست در رتبه و احتراز كند از نزديك كردن

من سجادته الا باذنه فان ذلك عندهم سوء الادب وينبغي

از سجاده پير مگر باذن او و زيرا كه اين نزد يك صوفيه از ترك ادب است و سزاوار

للمريد اذا جرت مسئلة بين يدي الشيخ ان يسكت وان كان

مريد را كه هرگاه شروع شود مسئله در حضور شيخ كه ساكت شود و اگرچه باشد

عنده فصل واشباع جواب فيها بل يغتنم ما يفتح الله على لسان

نزد او دانش و سيرى جواب در آن مسئله بلكه غنيمت داند آنچه كشاده است خداى

شيخه فيقبله ويعمل به وان راى في جوابه نقصانا وقصورا

شيخ او پس قبول كند او را و عمل كند بدان و اگر بيند در جواب او نقصانى و قصورى

فلا يرد عليه بل يشكر الله تعالى على ما خصه من فضل وعلم

پس رد نكند بر او بلكه شكر كند خداى را بر آنچه خاص كرده است او را از فضل و دانش و علم

ونور ويخفي جميع ذلك في نفسه ولا يكثر حديثه ولا يقول

و نور و پوشيده كند همه اين را در نفس خود و زيادتى نكند حديث خود را و نگويد

اخطا الشيخ في المسئلة ولا يناقض كلامه الا ان تغلب عليه

كه خطا كرد شيخ در مسئله و نشكند كلام او را مگر آنكه غلبه كند بر وى

ذلك فيبتدر منه الكلمة فليتدارك بالسكوت والتوبة

اين شكستن پس سر زند ازو سخن پس بايد كه در رسد او را بخاموش بودن و توبه

والعزم على ترك المعاودة على ما قدمنا ذكره في اثناء الكتاب من

و قصد بر ترك معاودت چنانچه بيان كرديم در اثناى كتاب از



فعله في توبته عن معاصي الله عز وجل فالخير كله في حق

کردن آن در توبه خود از گناهان خدای عز وجل پس خیر همه در حق

المريد في سكوته فيما هذا سبيله وينبغي للمريد أن لا يتحرك

مرید در خاموشی اوست در چیزی که اینست سبیل او و سزاوارست مرید را که حرکت نکند

في حال السماع بين يدي الشيخ إلا بإشارة منه عليه ولا يبدي

در حال سماع پیش شیخ مگر باشاره از وی بر وی و ننماید

من نفسه البتة حالا إلا أن يرد عليه ما يأخذه عن التمييز والاختيار

از نفس خود هرگز حالی مگر آنکه وارد شود بر وی غلبه حال که بگیرد او را از تمیز و اختیار

فإذا سكنت فورته فليعد إلى حال سكونه وأدبه ووقاره وكتمان

پس چون آرام یابد جوشش او بگرد باز گردد بسوی حال آرام خود و ادب و وقار خود و پوشیدن

ما أولاه الله عز وجل من سره وقد ذكرنا هذا وإن كنا لا نرى بالسماع

چیزی که داده است او را خدا تعالی از سر خود و تحقیق ذکر کردیم این را و اگرچه بوده ایم ما که روا نمیداریم سماع

والقول والتصعيب والرقص وقد قدمنا كراهته فيما تقدم إلا أنا

و گویندگی و آوازنی و رقص را و تحقیق پیش گذشت ذکر کراهت آن مگر آنکه ما

قد ذكرنا ذلك على ما قد لهج به أهل زماننا في أربطتهم ومجامعهم

ذکر کردیم آنرا موافق چیزی که حریص اند بآن اهل زمانه ما در رباطهای خود و محلهای جمع شدن خود

ولا ننكر أن يكون فيمن يفعل ذلك صادقا فيكون معنى ما قد سمع

و انکار کرده نشود اینکه باشد در کسانی که میکنند این کار را راستی پس باشد معنی چیزی که شنیده است

مهيجا لنائرة صدقه ومثيرا لها فيشتغل بنائرته ويغيب فيها

برانگیزنده آتش صدق او را و برانگیزنده مر او را پس مشغول شود باتش خود و غایب شود در وی

فتتحرك أعضاؤه وجوارحه بين القوم وهو في معزل عما القوم

پس بجنبد اعضای او و جوارح او میان قوم و او در گوشه ایست از آنچه قوم

فيه من لذة الطباع والأهوية وتذكار كل واحد قربه من معشوقه

در آن است از لذت طبع ها و هواهای نفس و یاد کردن هر یک نزد معشوق خود

ممن قد مات وطال به عهده ومن هو حي غائب عنه فاشتد

از کسیکه بتحقیق مرده و دراز شد یاد زمانه او و کسیکه او زنده و غایب است از وی پس سخت شد

شوقه والمريد الصادق نائرته غير خامدة وشعلته غير هامدة

شوق او و مرید صادق آتش او نه فرو نشسته است و نه شعله او نه میرنده

ومحبوبه غير غائب وأنيسه غير مستوحش فهو أبدا في زيادة

و محبوب او نه غایب است از وی و دوست او نه دور رمنده است از وی پس او همیشه در زیادت



دون ترتيب ولذة ونعيم فلا يغيره ويكشحه عن حالته غير كلام
مراده وحديثه الذي هو ربه عز وجل يعني ذلك عنده مذموم
عن الاستماع إلى القيانة والأصوات وصراخ المدعين شركاء
الشياطين ركاب الأهوية مطايا النفوس والطباع أسراء كل ناعق
وداع وينبغي للمريد أن لا يعارض أحدا في حال سماعه ولا يزاحم
أحدا في وقته في التقاضي على الذي ينشد الزهديات المرققات
المشوقات إلى الجنان والحور ورؤية الحق تعالى في الآخرة المزهدات
في الدنيا ولذاتها وشهواتها وأبنائها ونسوانها المشجعات على
الصبر على أذاتها ومحنها وبلاياها وإدبارها عن أبناء الآخرة
وإقبالها على أبنائها وغير ذلك فليكل جميع ذلك إلى الشيخ الحاضر
فإن القوم في ولاية الشيخ اللهم إلا أن يكون المستمع حينئذ من
المستحقين فيحفظ الأدب في الظاهر وينكر عن تكلفه في الباطن
ولا شك أن الله عز وجل يقيض من يتقاضى ثمة أو لهم القائل
بذلك التكرار والترداد ليقضي الصادق المستمع همته ووطره
من ذلك فصل المريد في أدبه مع شيخه وينبغي له إذا أراد أن



يتأدب بشيخه أن يكون له إيمان وتصديق واعتقاد وأن لا

ادب گیرد با شیخ آنکه باشد آن مرید را ایمان و راستی و اعتقاد و اینکه نیست

أحد في تلك الديار أولى منه حتى ينتفع به فيما هو مرامه وأن

هیچ کس درین زمانه سزاوارتر ازو تا نفع گیرد با این شیخ در آنچه آن مقصود اوست

يتقبله الله عز وجل ويحفظ سره في خدمته مع الله تعالى في عقد

قبول کند او را خدای تعالی و نگه دارد راز خود را در خدمت او با خدا و در عقیده

إرادته بحفظه حتى لا يجري على لسان شيخه إلا ما هو الأولى بشأنه

ارادت خود بحفظ بود تا اگر رود بر زبان شیخ آن مگر چیزی که بهتر است بحال او

ويحذر من مخالفته جدا لأن مخالفة الشيوخ سم قاتل فيها مضرة

و بترسد از مخالفت شیخ بکوشش زیراکه مخالفت شیخان زهر قاتل است که در وی ضرر

عامة فلا يخالفه بتصريح ولا بتأويل ويجتهد أن لا يكتم من

بسیار است پس خلاف نکند او را بتصریح و نه بصرف کردن از ظاهر و بکوشد در اینکه نپوشد از

شيخه شيئا من أحواله وأسراره ولا يطلع أحدا سواه على ما يأمره

شیخ خود چیزی را از احوال خود و اسرار خود و مطلع نکند کسی را سوای او بر چیزی که امر کرده است او را

شيخه ولا ينبغي له أن يجنح إلى طلب الرخصة أو يرجع إلى شيء

شیخ و سزاوار نیست او را میل کند بسوی طلب کردن رخصت او یا باز گردد بسوی چیزی

تركه لله عز وجل فإنه من الكبائر وفسخ الإرادة عند أهل الطريقة

که ترک کرده است برای خدا بدرستی این کار از گناهان کبیره است و فسخ کردن اراده

وقد جاء في الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال العائد في هبته كالكلب

و بتحقیق آمده است در خبر از رسول الله صلعم که فرمود باز گردنده بسوی بخشش خود همچو سگ است

يقيء ثم يعود فيه وعليه الانقياد لالتزام ما يأمر به شيخه من

که قی میکند پس باز گردد در آن و واجب است بروی فرمانبرداری برای لازم گرفتن چیزی که میفرماید او را شیخ

التأديب على مقتضى سوء أدب به فإن وقع منه تقصير في

ادب کردن بموافق بدی ادب پس اگر واقع شود ازو تقصیری در

القيام بما أشار إليه شيخه فالواجب عليه تعريف ذلك لشيخه

در قیام آنچه اشاره کرده است بآن شیخ پس واجب است بروی دانانیدن این مر شیخ خود را

ليرى فيه رأيه ويدعو له بالتوفيق والتيسير والفلاح فصل

تا ببیند در وی فکر او را و دعا کند او را بتوفیق و آسانی و رستگاری فصل

وأما الذي يجب على الشيخ في تأديب المريد هو أن يقبله لله عز

و اما آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید اینست که قبول کند مرید را برای خدا



وجل لا لنفسه تعاشره بحكم النصيحة ولا خط بحق التفقير و
يلاينه بالرفق عند عجزه عن احتمال الرياضة فيربيه تربية
الوالدة لولدها والوالد الشفيق الحكيم اللبيب لولده وغلامه
فيأخذه بالأسهل ولا يحمله ما لا طاقة له به ثم بالأشد فيأمره أولا
بترك متابعة الطبع في جميع أموره ويتابع رخص الشرع حتى يخرج
بذلك عن قيد الطبع وحكمه ويحصل في قيد الشرع ورقه ثم
ينقله من الرخص إلى العزيمة شيئا بعد شيء فيمحو خصلة من الرخص
ويثبت مكانها خصلة من العزيمة فان وجد في ابتداء امره ثم
صدق المجاهدة والعزيمة وتفرس فيه ذلك بنور الله عز وجل
ومكاشفة وعلم من قبل الله عز وجل على ما قد مضت سنة الله في
عباده المؤمنين من الأولياء والأحباب الأمناء العلماء بتحكيمه
لا يسامحه في شيء من ذلك بل يأخذه بالأشد من الرياضات التي
يعلم أنه لا تتقاصر قوة إرادته عنها إذ ثبت عنده أنه مخلوق
لذلك وجدّ بره وهو من شأنه فلا يخونه في التهوين عليه ولا
ينبغي له أن يرتفق من المريد بحال لا بالانتفاع بماله ولا بخدمته

وَلَا يَأْمُلُ مِنَ اللّٰهِ عِوَضًا فِي تَأْدِيبِهِ وَلَا شَيْئًا بَلْ يُؤَدِّبُهُ وَيُرَبِّيهِ مُوَافَقَةً

ونه امید وار باشد از خدا ایتعالی عوض را در ادب دادن او ونه چیزی بلکه ادب دهد اورا و تربیت کند

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَدَاءً لِأَمْرِهِ وَقَبُولًا لِهَدِيَّتِهِ وَطُرْفَتِهِ فَإِنَّ الْمُرِيدَ

خدای را و اداکردن امراو و قبول کردن عطاے او و تحفهٔ او پس بدرستی مرید

الَّذِي جَاءَ مِنْ غَيْرِ تَخَيُّرٍ مِنَ الشَّيْخِ وَلَا اسْتِجْلَابٍ بَلْ قَدْ مَحَضَ

که آمده است از غیر اختیار پیر و بے کوشش و طلب او بلکه بتقدیر محض آورده اورا

بِإِرْشَادِ اللّٰهِ تَعَالَى لَهُ وَهِدَايَتِهِ وَإِنْفَاذِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ هَدِيَّةٌ مِنَ

براے نمودن خدا ایتعالی مراورا و هدایت او و رسانیدن اورا بسوی او پس بدرستی مرید بخشش است

اللّٰهِ تَعَالَى عَلَيْهِ قَبُولُهُ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِهِ وَتَرْبِيَتِهِ فَلَا يَرْتَفِقُ

خدا پس واجب است بر شیخ قبول کردن او و نیکوئی کردن باو به نیکو ادب و تربیت پس نباید

بِهِ وَلَا بِمَالِهِ إِلَّا بِأَمْرٍ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَخَبَرٍ فِي اسْتِعْمَالِهِ وَقَبُولِ مَا يَأْتِي

باو و نه بمال او مگر بامر از خدا ایتعالی و خبر او در کار فرمودن او را و قبول کردن چیزیکه آرد

بِهِ مِنْ مَالِهِ الَّذِي قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالَى صَلَاحَ الْمُرِيدِ وَنَجَاتَهُ بِهِ وَ

بشیخ از مال خود که گردانیده است حق تعالی اصلاح مرید و رستگاری او در آن مقبول و

قَسَمَ لِلشَّيْخِ فِيهِ فَحِينَئِذٍ لَا سَبِيلَ إِلَى الْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَرَدِّهِ وَلْيَحْذَرْ جِدًّا

قسمت کرده است شیخ را در وی پس آنگاه نیست راه بسوے روگردانیدن ورد کردن آن و بترسد نیکو

أَنْ يَخْتَارَ مِنَ الْمُرِيدِينَ مَنْ يَقَعُ لَهُ بَلْ يَنْتَظِرُ فِي ذٰلِكَ فِعْلَ اللّٰهِ وَقَدَرَهُ

از اینکه اختیار کند از مریدان هرچه پسند افتد اورا بلکه منتظر باشد درین کار خدا و قدرت اورا

فَمَنْ جَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ مِنْهُ وَتَخَيُّرٍ قَبِلَهُ وَرَبَّاهُ فَحِينَئِذٍ

پس کسی را که آورد خدا ایتعالی بے رنج و اختیار او قبول کند او را و تربیت کند پس این زمان

يُوَفَّقُ فِي تَرْبِيَتِهِ وَيُسْرِعُ فَلَاحُ الْمُرِيدِ وَنُجْحُهُ فَلْيَحْذَرْ أَنْ يَكُونَ هُوَ

توفیق داده میشود در تربیت او و زود حاصل میشود رسیدن مرید بمقصود و برآمدن حاجت او پس باید که بترسد

فِيهِ فَيُعْدَمُ التَّوْفِيقُ وَالْحِفْظُ فِي حَقِّ الْمُرِيدِ وَعَلَيْهِ أَنْ يُرَبِّيَهُ بِهِمَّتِهِ

در تکلف و تخیر پس نایاب کند توفیق و حفظ را در حق مرید و بر وی است اینکه تربیت کند اورا بهمت خود

وَيَتُوبُ عَنْهُ فِي سِرِّهِ إِذَا وَجَدَ مِنْهُ خَلَلًا أَوْ فَتْرَةً وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ

و توبه کند از جانب مرید در باطن وقتیکه یابد از مرید خلل یا فتور و بر وی است که نگاهبانی کند

سِرَّ الْمُرِيدِينَ فَلَا يُطْلِعُ غَيْرَهُ عَلَى مَا يَحْصُلُ لَهُ مِنَ الْإِشْرَافِ عَلَى أَحْوَالِهِ

اسرار مریدان را پس مطلع نکند غیر او را برآنکه حاصل شده شیخ را از خبردار شدن بر احوال او

إِمَّا بِطَرِيقِ عِلْمٍ لَدُنِّيٍّ مِنْ مَوَاهِبِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ بِإِفْشَاءِ الْمُرِيدِ لَهُ

یا بطریق علم ربانی که از بخششها سے خدا است یا بظاهر کردن مریدان سر را



واستكتامه إياه فلا ينبغي له أن يفشيه لغيره لأنه أمانة عنده

و پوشیدن او آنرا پس سزاوار نیست او را که آشکار کند پیش دیگری زیرا که آن امانت است نزد او

وقد قيل صدور الأحرار قبور الأسرار فينبغي له أن يكون مستراحا

و گفته شده است سینه های آزادگان گور رازهاست پس سزاوار است او را که باشد محل راحت

للمريدين وخزانة وحرزا لأسرارهم وملجأ لهم وكهفا ومشجعا

مریدان را و گنجینه و نگاهبان رازهای ایشان و پناه و پناهگاه ایشان را و دلیر کننده

ومقويا ومعينا لهم ومثبتا لهم في الطريق ولا ينفرهم عن الطريق

و قوت دهنده و یاری دهنده ایشان را و ثابت دارنده ایشان را در راه حق و نگریزاند ایشان را از طریق

ومصاحبتهم والقصد إلى الله عز وجل وإذا رأى شيئا مما يكره في

و مصاحبت ایشان و توجه کردن بسوی خدا تعالی و چون بیند از مرید چیزی که مکروه است در

الشرع من المريد وعظه في السر وأدبه ونهاه عن المعاودة إلى ذلك

شرع از مرید پند کند او را در پوشیده و ادب کند او را و باز دارد او را از باز گردیدن بسوی آن

إن كان ذلك في الأصول أو الفروع أو ادعاء حالة ليست له أو إعجاب

اگر باشد در گروه در مسایل اعتقاد یا مسایل فقه یا دعوی کردن مرید حالی که نیست او را یا در عجب

بعمله ورؤيته فيصونه عن محل الإعجاب ويصغر في عينه أحواله

بر عمل خود و دیدن آن عمل را پس نگاه دارد او را از محل اعجاب و حقیر سازد در چشم او حالات

وأعماله لئلا يهلك فإن العجب يسقط العبد من عين الله عز وجل

و عملهای او را تا هلاک نشود زیرا که عجب می اندازد بنده را از چشم خدا تعالی

وإن أراد أن يعم الجماعة بالنصح فليجمعهم وليتكلم عليهم فيقول

و اگر خواهد شیخ که فراگیرد تمام جماعت را به پند پس باید که جمع کند ایشان را و سخن کند با ایشان پس بگوید

بلغني أن فيكم من يدعي كذا ويقول كذا ويرتكب كذا ويذكر ما

رسیده است مرا که در شما کسی است که دعوی می کند چنین و میگوید چنین و ارتکاب می کند چنین و ذکر کند آنچه

يتعلق بذلك من المفاسد والمصالح فيذكرهم ويحذرهم ولا يعين

تعلق دارد بآن از فساد و مصلحتها و پند دهد ایشان را و ترساند ایشان را و معین نکند

أحدا منهم على ذلك لما في ذلك من التنفير فإن أخشن الخلق والقول

یکی از ایشان را بر آن زیرا که در آن است نفرت دادن پس اگر درشتی کند خلق و قول را

معهم وأفشى أسرارهم واغتابهم وثلبهم وذكر مساويهم نفرت

با ایشان و آشکار کند اسرار ایشان و غیبت کند و بدگوئی کند ایشان را و ذکر کند بدیهای ایشان را بگریزد

قلوبهم عن قصده ومصاحبته وصار ذلك تهمة عندهم في أهل

دلهای ایشان از قصد و مصاحبت او و گردد تهمت نزد ایشان در اهل طریقت



الطريقة وفيما قد غرس في قلوبهم من حب أولياء الله فليحذر من

طریقت و در چیزیست که نشانده است در دلهای آنها از دوستی اولیای خدا پس بترسد از این

ذلك جدا فإن غلب هذا عليه ولا يمكنه تداركه فليعزل نفسه عن

بکوشش پس اگر غالب شود این کار بر شیخ و ممکن نباشد او را تدارک او پس معزول کند

هذه المنصبة والولاية ولينفرد عن المريدين وليشتغل بمجاهدة

این منصب و ولایت و کناره شود از مریدان و مشغول شود بمجاهده

نفسه ورياضتها وطلب شيخ يؤدبه ويقومه ويهذبه فلا يصلح

نفس خود و ریاضت و طلب کردن پیری که ادب دهد او را و قائم کند و تهذیب اخلاق کند او را

أن يكون شيخا مع هذه الدواهي فلا يقطع على المريدين طريقتهم

باشد شیخ با این بلاها پس قطع نکند بر مریدان طریقت ایشان

إلى الله عز وجل **باب** في صحبة الإخوان والصحبة مع الأحباب

بسوی خدا تعالی باب در بیان صحبت برادران و صحبت با عزیزان و

كيف الصحبة مع الأغنياء والفقراء أما الصحبة مع الإخوان فبالإيثار

کیفیت صحبت با اغنیا و فقرا اما صحبت با برادران پس برگزیدن ایثار

والفتوة والصفح عنهم والقيام معهم بشرط الخدمة ولا يرى لنفسه

و بجوانمردی و در گذشتن از تقصیر ایشان و ایستادن با ایشان بشرط خدمت و نه بیند نفس خود را

على أحد حقا ولا يطالب أحدا بحق ويرى لكل أحد عليه حقا ولا يقصر

بر هیچ یکی از آنها حقی و طلب نکند هیچ یکی را بحقی و ببیند هر کس را از ایشان بر خود حقی و تقصیر نکند

في القيام بحقهم ومن الصحبة بهم إظهار الموافقة لهم في جميع ما

در قیام بحق ایشان و از حق صحبت داشتن با ایشان اظهار موافقت با ایشان در همه آنچه

يقولون أو يفعلون ويكون أبدا معهم على نفسه ويتأول لهم ويعتذر

میگویند یا میکنند و باشد با ایشان همیشه موافق مزور ساننده با نفس خود و تاویل کند برای ایشان

عنهم ويترك مخالفتهم ومنافرتهم ومجادلتهم ومنادتهم و

از ایشان و ترک کند مخالفت ایشان و نفرت از ایشان و مجادلت و جنگ با ایشان را

يتعامى عن عيوبهم فإن خالفه أحد منهم في شيء يسلم له ما يقول

نابینا شود از عیبهای ایشان پس اگر مخالف شود او را یکی از ایشان تسلیم کند او را آنچه گوید

في الظاهر وإن كان الأمر عنده بخلاف ما يقوله وينبغي أن يحفظ

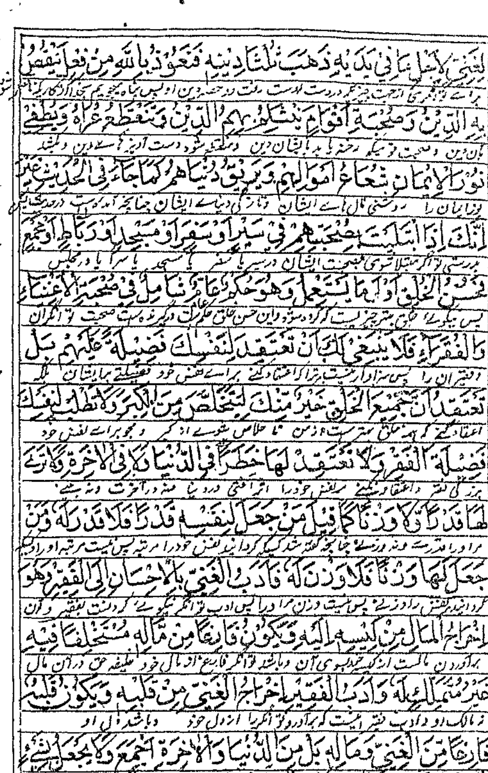
در ظاهر و اگرچه باشد امر نزد او بخلاف آنچه میگوید او و سزاوار است که نگاهدارد

أبدا قلوب الإخوان ويجتنب [illegible] ما يكرهونه وإن علم فيه صلاحهم

همیشه دلهای برادران را و اجتناب کند از کاری که [illegible]



فلا ينطوي لاحد منهم على حقد وان خامر قلب واحد منهم كراهة شيء
تخلق معه بشيء حتى يزول ذلك وان لم يزل زاد في الاحسان والتملق
حتى يزول وان وجد هو في قلبه من احد منهم استيحاشا واذية
بغيبة او غيرها فلا يظهر ذلك من نفسه ويرى من نفسه خلاف
ذلك فصل واما الصحبة مع الاجانب فيحفظ الشرع فيهم وينظر
اليهم بعين الشفقة والرحمة وان يسلم احوالهم اليهم ويستر
عليهم احكام الطريقة ويصبر على سوء اخلاقهم وترك معاشرتهم
ما امكنه وان لا يعتقد لنفسه عليهم فضيلة ويقول انهم من
اهل السلامة فيتجاوز الله عنهم ويقول لنفسه انت من اهل المناقشة
فتطالبين بالنقير والقطمير والحقير والكبير وتحاسبين على الكبير
والصغير وان الله تعالى يتجاوز للجاهل ما لا يتجاوز مثله من العالم
والعوام لا يبالى بهم والخواص على الخطر فصل واما الصحبة مع
الاغنياء فالتعزز عليهم وترك الطمع فيهم وقطع الامل مما في
ايديهم واخراج جميعهم من قلبك وتحفظ دينك من التضعضع
لهم لنوالهم كما جاء في الحديث وهو قوله صلى الله عليه وسلم من تضعضع



للغني لأجل ما في يديه ذهب ثلثا دينه فنعوذ بالله من فعل ينقص
به الدين وصحبة أقوام يثلمون الدين وينقطع عراه ويطفي
نور الإيمان بتضاعف أموالهم وبريق دنياهم كما جاء في الحديث عنه
أنك إذا ابتليت بصحبتهم في سير أو سفر أو مسجد أو رباط أو مجمع
فحسن الخلق أولى ما يستعمل وهو حكم عام شامل في صحبة الأغنياء
والفقراء فلا ينبغي لك أن تعتقد لنفسك فضيلة عليهم بل
تعتقد أن جميع الخلق خير منك لتتخلص من الكبر ولا تطلب لنفسك
فضيلة الفقر ولا تعتقد لها خطرا في الدنيا ولا في الآخرة ولا ترى
لها قدرا ولا وزنا كما قيل من جعل لنفسه قدرا فلا قدر له ومن
جعل لها وزنا فلا وزن له فأدب الغني بالإحسان إلى الفقير وهو
إخراج المال من كيسه إليه فيكون فارغا من ماله مستخلفا فيه
غير متملك له وأدب الفقير إخراج الغني من قلبه ويكون قلبه
فارغا من الغني وماله بل من الدنيا والآخرة أجمع ولا يجعل لشيء
من الأشياء في قلبه موطنا ومحلا ومدخلا بل يصفي من ذلك
كله فيتخلى وإنما لربه بلا رقيب ملاه برؤية ربه عز وجل فلا يكون لغيره



وجود ولا له حول ولا قوة يأتيه عند ذلك فضل الله عز وجل
وجود ورا مراورا توانائی ست و طاقت پس بے آید نزد این کار فضل خدای تعالی

من غير تعب ولا هم فضل وأما الصحبة مع الفقراء فبإيثارهم
بغیر رنج و غم و اما صحبت با فقیران پس به برگزیدن

وتقديمهم على نفسك في المأكول والمشروب والملبوس والمقعود
و مقدم داشتن بر نفس خود در خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و دیگر لذتها

والمجالس وكل شيء نفيس وترى نفسك دونهم ولا ترى لها عليهم فضلا
و مجلسها و در هر چیز نفیس و ببینی نفس خود را کمینه از ایشان و نبینی نفس خود را بر ایشان فضل

في شيء من الأشياء البتة عن أبي سعد بن أحمد بن عيسى قال صحبت
در چیزے از چیزها هرگز روایت از ابے سعد بن احمد بن عیسی گفت صحبت داشتم

الفقراء ثلاثين سنة ولم يجر بيني وبينهم كلام قط تأذوا به وجرى
با فقیران سی سال و نگذشت میان من و ایشان سخنی هرگز که رنجیده شوند ازان و نگذشت

بيني وبينهم منافرة استوحشوا منها قيل له كيف ذلك قال لأني
میان من و ایشان تفرقه که وحشت گیرند ازان گفته شد او را چگونه است این گفت برای آنکه

كنت معهم على نفسي أبدا وإذا دخلت عليهم دخلت عليهم سرورا
بودم من با ایشان بر نفس خود همیشه و هرگاه در آمدے بر ایشان در آمدی بر ایشان بسرور

ورفقا واستعملت معهم خلقا وهدية وأدبا وسببا من الأسباب
و رفق و بکار کردی با ایشان خلق نیک و هدیه و ادب و وسیله از سببها

فلا ترى بذلك كله عليهم فضلا بل تتقلد منهم منة في قبولهم
پس نبینی این کار خود را بر ایشان فضیلت بلکه قبول کنی از ایشان منت در قبول کردن

ذلك منك واحذر أن تمن عليهم بذلك أو تراه منك بل اشكر
این کار از تو و بترس از آنکه منت نهی بر ایشان باین کار یا ببینی او را از خود بلکه شکر کن

الله عز وجل على ما أولاك من توفيقه على تيسير ذلك وجعلك
خدای تعالی را بر آنچه نعمت داد و دستگیری توفیق این کار و بر آسان شدن این کار و گردانید ترا

أهلا لخدمة أهله وخاصته وأحبابه فإن الفقراء الصالحين هم
لائق خدمت اهل خود و خاصان خود و دوستان خود و دوستی فقیران نیکوکار

أهل الله وخاصته كما قال النبي صلى الله عليه وسلم أهل القرآن هم أهل الله
اهل الله و خاصان او اند چنانچه فرموده نبی اهل قرآن اهل الله اند

وخاصته فأهل القرآن من تعلم بالقرآن وأما من تعلم بلا عمل
و خاصان او اهل قرآن کسی است که عمل کند بقرآن و اما کسی که بیاموزد بغیر عمل



فليس من اهله قال النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه

پس نیست از اهل او فرمود ... ایمان نیاورد بقرآن کسی که حلال پنداشت حرام او را

فالمنة لمن يقبل منك العطية لا لك ومن آداب الصحبة مع الفقراء

پس منت نهادن کسی راست که قبول کند از تو عطیه را نه ترا و از جمله آداب صحبت با فقیران است

ان لا تحوجهم الى مسئلتك وان اتفق فاستقرض الفقير منك

که محتاج نسازی ایشان را بسوی سوال کردن بلکه بی سوال ... پس اگر اتفاق افتد که قرض گیرد فقیر از تو

شيئا فتقرضه في الظاهر ثم تبريه منه في الباطن وتخبره عن قريب

چیزی پس قرض بده او را در ظاهر ... و در باطن وخبر کنی او را ... در زمان قریب

بذلك ولا تبداه بالعطاء على وجه الصلة لئلا يتجشم تحمل المنة

منك بذلك ومن الادب معهم مراعاة قلبه بتعجيل مراده دون

تنغيص الوقت عليه بطول الانتظار لان الفقير ابن وقته كما

ورد ان آدم ابن يومه ليس له وقت لانتظار المستقبل ومن

الادب معهم انك اذا علمت انه ذو عيال وصبيان فلا تفرده

بالارتفاق معه بحسب بل تتلطف معه بقدر ما يتسع له ولمن

يشتغل به قلبه ومن الادب معهم الصبر على ما يذكر الفقير

من حاله وان تلقاه في حال ما يخاطبك بوجه طلق مستبشر

لا تلقاه بالعبوس ولا بالنظر الشزر ولا بالكلام الوحش واذا طالبك

بما لا يحضر في الوقت فاصرفه بالوجه الجميل الى عند مساعدة

الامكان ولا توحشه بيأس الرد على الجزم لئلا يعود بحسمه



بالاخفاق وعدم الاصابة لحاجته عندك والندم على افتقاره

اليك حيث ربما يغلب عليه طبعه ويستولي عليه نفسه

ويظهر عليه الجهل بحاله والسخط عليك والاعتراض على الرب

عز وجل فيما قسم له من الفاقة الى الخلق والتذلل عنهم فيعمى

قلبه ويطفى نور ايمانه فكنت انت مؤاخذا بذلك كله اذ كنت

سببا لتغير ذلك من قلبه بترك الادب في ردّه وربما حجب

ايضا عن الثواب والمعارف والعلوم والمصالح المدفونة في سؤاله

الخلق التي لو صبر واحسن الادب ظهرت وزال محل السؤال للخلق

وحصل غناء اليد والقلب بالبيت وجاءته عساكر فضل الله

وآلائه ونعمائه ودلته بالرأفة والرحمة والراحة والرعاية

وتحقق فيه قوله عز وجل وهو يتولى الصالحين وجعل مصانا

مغارا عليه وهو غني عن الاشياء بخالقها فتأتيه الاشياء

وهو لا يأتيها يقصده القاصد فتغنيه لون من انواره وسره

فيطيبون بطيبه وهو لا يتحرك لهم في غيبته عنهم مشغول بمولاه

وبجاذبه الذي جذبه اليه وانقذه من ظلمات مخالطة الخلق



ومُوافقةِ النفسِ ومتابعةِ الهوى والتقيُّدِ بإرادةِ الأشياءِ

وموافقت نفس و متابعت هوا واز بند بستن خواهش چیزها سے

دُنيا وأُخرى إنَّ أصحابَ الجنّةِ اليومَ في شغلٍ فاكهونَ أهلُ

دنیا و آخرت بدرستی اهل بهشت در آن روز در کار خود خوشحال اند اهل

الجنّةِ لما باعُوا في الدنيا أنفسَهم وأموالَهم لربِّهم عزّ وجلّ

بهشت هرگاه که فروختند در دنیا نفس ها ے خود را و مالها ے خود را برائے پروردگار عز وجل

بالجنّةِ كما قالَ جلّ وعلا إنَّ اللهَ اشترى من المؤمنينَ أنفسَهم

بهشت چنانچه فرمود خداى تعالى بدرستی خداى خرید از مومنان نفسهاے ایشان را

وأموالَهم بأنَّ لهمُ الجنّةَ وصبرُوا على الإفلاسِ في الدنيا وردُّوا

و مالهاے ایشان بآنکه مر ایشان راست بهشت و صبر کردند بر افلاس در دنیا و رد کردند

التصرُّفَ في الأنفسِ والأموالِ والأولادِ إلى ربِّهم عزّ وجلّ وسلَّموا

تصرف را در نفسهاے خود و مال و اولاد خود بسوے پروردگار خود و سپردند

الكلَّ جملةً سوى الأوامرِ والنواهي امتثلُوا الأوامرَ وانتهَوا

همه را بالتمام او بغیر امر و نهی و فرمانبردارے کردند امر را و بازماندند

عن النواهي وسلَّموا في القدرِ وتحرَّزوا من الخليقةِ وتجرَّدوا

از نهی ها و سپردند خود را در آنچه تقدیر کرده شده بود و گوشه گرفتند از خلق و خالص شدند

عن الإرادةِ والأماني والهممِ في الجملةِ أدخلَهم الجنّةَ فشغلَهم

از خواهشها و آرزوها و مقصدها در آورد ایشان را حق تعالی در بهشت پس مشغول کرد

بما لا عينٌ رأتْ ولا أذنٌ سمعتْ ولا خطرَ على قلبِ بشرٍ كما قالَ

بچیزیکه نه دید هیچ چشم و نه هیچ گوشے شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر چنانچه فرمود

جلّ وعلا إنَّ أصحابَ الجنّةِ اليومَ في شغلٍ فاكهونَ فهكذا الفقيرُ

خدا تعالی بدرستی اهل بهشت در آن روز مشغول خود خوشحال اند پس همچنین فقیر

إذا فعلَ ذلكَ في الدنيا وتحقّقَ بظاهرِ القرآنِ حصولُ الجنّةِ له باعَ

هرگاه کرد این کار در دنیا و ثابت شد بظاهر قرآن حصول بهشت مر او را فروخت

بنفسِه الجنّةَ بربِّه عزّ وجلّ وطلبَ الجارَ قبلَ الدارِ كما قالتْ

این زنان بهشت را به پروردگار تعالی و طلب کرد همسایه را پیشتر از سرا چنانچه گفته است

رابعةُ العدويّةُ رح الجارَ قبلَ الدارِ وكما قالَ اللهُ عزّ وجلّ يريدونَ

رابعه عدویه خواست همسایه پیش از سرا و چنانچه فرمود خداى تعالی میخواهند ایشان

وجهَه وكما قالَ اللهُ عزّ وجلّ في بعضِ كتبِ السالفةِ أودُّ الأوداءِ

ذات حق تعالی و رضای او را چنانچه فرمود حق تعالی در بعض کتاب گذشته دوست ترین دوستان

إلى عبد عبد في لغير نوال ليعطي الربوبية حقها قال النبي صلى الله

سوی اس بنده بایست که عبادت کرد مرا لغیر بخشش تا که داد ربوبیت را آنچه سزاوار اوست چنانچه

عليه وسلم لو لم يخلق الله تعالى الجنة والنار ما كان أحد يعبده وقول

... اگر نیافریدی خدای تعالی بهشت و دوزخ را هیچکس عبادت نکردی پروردگار را و فرموده

علي رضي لو لم يخلق الله الجنة ولا النار أما كان أهلا أن يعبد

علی رض اگر نیافریدی خدای بهشت و دوزخ را آیا نبود سزاوار اگر کسی عبادت کردی او را

قال الله عز وجل هو أهل التقوى وأهل المغفرة فإذا اتصف الفقير

فرموده خدای اوست سزاوار پرهیزگاری و سزاوار آمرزش پس هرگاه موصوف شد فقیر

بهذه الصفة وتحقق افلاسه عن سوى مولاه وتطهر قلبه

بااین صفات و ثابت شد افلاس او از ماسوای خدا و پاک شد دل او

عن التعلق بالأشياء ونفي عنها صار مريدا حقا وغاب عما سوى

از تعلق بچیزها و نفی شد از آن چیزها و گشت مرید راست و غایب شد از ماسوای

ربه عز وجل كان حقيقا على كرم الله عز وجل أن يتولاه ويدلله

پروردگار جل وعلا شد سزاوار بر کرم خدای اینکه دوست گیرد کار او و ناز پرورد او را

وينعمه في الدنيا إلى حين اللقاء ثم يزيده على ذلك ويجدد

و نعمت پرورد در دنیا تا ملاقات خود پستر زیاده میکند او را برین و تازه میدهد

عليه أنواع الخلع والأنوار والنعيم والحياة الطيبة والقرب

او را انواع خلعت و انوار و نعمت و حیات طیبه و نزدیکی از خود

على ما أعد وأخبر لأوليائه وأحبابه عليهم السلام بقوله عز

... که وعده داده است و خبر کرده دوستان و محبان خود را ... بقول خود

وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا

پس نمیداند هیچ نفسی چیزیکه پنهان کرده شده است برای ایشان از روشنی چشم ... جزا

يعملون وقول النبي صلى الله عليه يقول الله عز وجل أعددت لعبادي

کردند ... و قول نبی ... میفرماید خدای تعالی آماده کرده ام مر بندگان خود

الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

نیکوکار را آنچه که ندید هیچ چشمی و نه گوشی شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر

ثم يقول أبو هريرة رض اقرءوا إن شئتم فلا تعلم نفس ما أخفي

پستر گفت ابو هریره اگر میخواهید بخوانید این آیت را که فرموده ... پس نمیداند

لهم من قرة أعين لا يتزان ردت الفقير إليه الغني القلب

... پس اگر باز گرداند فقیر ... دست غنی دل را



الممتثل لأمر مولاه في إخباره لك عن حاله لأجل عياله أو نفسه
که بجا آرنده امر مولاست در خبر کردن ترا از حال خود بسبب عیال خود یا نفس خود
مما يعامل ربه عز وجل في ذلك مما يعامله إن ترك سؤالك إذ كلفه
از آنچه بر بنده است پروردگار را در اظهار حال ترسنده است از صاحب خود اگر ترک کرد سوال از جهت آنکه
ذلك وابتلاه به قال الله عز وجل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة
بسوال و مبتلا ساخت بسوال فرمود خدا تعالی. و گردانیدیم بعض شما را برای بعض دیگر آزمایش
أتصبرون وهي حالة لا تدوم بل تنقضي عن قريب وينقل إلى ما
آیا صبر خواهید کرد یا نه و این فقر حالیست که همیشه نمی ماند بلکه میرود از نزدیکی و نقل میکند بسوی چیزیکه
قسم له من الغناء والعز الدائم بقرب مولاه وإعطائه عاقبك الله
قسمت کرده شده مر او را از غنا و عزت دائمی بسبب قرب صاحب خود و بخشش او عذاب کند ترا خدا ای
يا غني اليد فقير القلب الجاهل بنفسه وبربه ومنشاه ومنتهاه
ای توانگر دست فقیر دل جاهل بخود و به پروردگار خود و بآغاز و انجام خود
بأن يسلب الغنى عن يدك فتصير فقير اليد كما كنت فقير القلب
بآنکه کشیده گیرد توانگری را از دست تو پس باشی تو فقیر دست چنانچه بودی تو فقیر دل
فتكون أبدا فقيرا إلى الأشياء فلا تشبع منها حريصا عليها طالبا
پس باشی تو همیشه فقیر بسوی چیزها پس سیر نگردی ازان حرص داری برآنها جوینده
لها معذبا في إرادتها وتحصيلها وهي غير مقسومة لك كما
و محنت کشنده در خواهش و تحصیل آنها و آن چیزها قسمت کرده نشده است برای تو چنانچه
قيل إن من أشد العقوبات طلب ما لا يقسم إلا أن يتغمدك الله
گفته شده است بدرستی سخت ترین عذابها جستن چیزیست که غیر مقسوم است مگر اینکه در گیرد ترا خدا
برحمته فينبهك لذنبك فتستغفره وتتوب إليه من ذلك
برحمت خود پس آگاه کند ترا بر گناه تو پس توبه کنی او را و آمرزش خواهی ازین
وتعترف بتفريطك ويتوب عليك ويغفر لك ذلك فتب إلى
و اقرار کنی بتقصیر خود و باز گردد بسوی او و آمرزد ترا این گناه پس توبه کن
الله وهو أرحم الراحمين غفور رحيم **فصل** في آداب الفقير
بخدا و او مهربان ترین مهربانان است آمرزگار رحمت کننده در آداب فقیر
في فقره فينبغي للفقير أن تكون شفقته على فقره كشفقة الغني
در فقر خود پس سزاوار است فقیر را که باشد شفقت و مهربانی او بر فقر خود چنانچه باشد شفقت
على غناه فكما أن الغني يفعل كل شيء ويجتهد حتى لا يزول غناه
بر غنای او پس چنانچه غنی میکند هر چیز و جهد میکند تا دور نشود غنای او



وكذلك ينبغي للفقير أن يفعل مثل ذلك حتى لا يبرز فقره فيسأل

پس همچنین سزاوارست فقیر را که کند مانند این تا در نشود فقر او پس سوال کند

الله عز وجل أن يزيل فقره إلى غناه أو يتعرض بالمعايش والاكتساب

از خدا تعالی زوال فقر خود را بسوی غنا یا دست زند بحرفتها و کسبها

والأسباب للاستغناء والتكثر بالمال لا للعيال وعقبة النفس عند

و اسباب برای توانگری و بسیار شدن مال نه برای عیال و رسانیدن خود وقت

الضيقة ومن ترك الفقير أن يقف مع كفايته ولا يأخذ فوقها

تنگی و از ترک فقیرست اینکه باشد بقدر کفایت و نگیرد زیاده از آن

بحال ويكون أخذه لذلك القدر ممتثلا لأمر الله تعالى وخوفا

هیچ حال و باشد گرفتن او این قدر بجا آوردن امر خدا و از ترس رسیدن

من الوقوع في إثم قتل النفس قال الله عز وجل ولا تقتلوا أنفسكم

از افتادن در گناه کشتن نفس فرمود خدا مکشید نفسهای خود را

إن الله كان بكم رحيما لأن منعه لنفسه حقها حرام وهو القوت

هرآینه خدا بر شما مهربانست زیرا که باز داشتن او از نفس خود حق او حرام است و آن قوت

من الطعام والشراب والكسوة والقدر الذي يقوم به الأدوية

از طعام و شراب و کسوة و مقداری که بر پا شود حاجت فقیر

ولا يضعف عن أداء الأوامر من الإتيان بشرائط الصلاة وأركانها

و ضعیف نشود از ادا کردن امرها از آوردن شرائط نماز و ارکان آن

وواجباتها ويترك ما هو حظها فإن كان قسمة فيأتي

و واجبات آن و ترک کند چیزی که حظ و لذت نفس است پس اگر باشد قسمت پس بیاید

إليه من غير أن يكون هو فيه بل بفعل الله عز وجل فلا يتعرض

بسوی او بغیر اینکه باشد آن فقیر در وی بلکه بفعل خدا باشد پس پیش نیاید

للحظ أبدا إلا أن يكون مريضا فيوصف له شيء من الحظوظ فيتناوله

مر حظ را هیچ مگر اینکه باشد بیمار پس گفته شود او را چیزی از حظها پس بخورد آن را

على وجه التداوي فيصير الحظ حينئذ حقا في حال مرضه كالقوت

بر وجه دوا کردن پس بگردد حظ این زمان حق در حال مرض او مانند قوت

في حال صحته وينبغي أن يكون استلذاذ الفقير بفقره أكثر من استلذاذ

در حالت صحت او و سزاوارست اینکه باشد لذت گرفتن او بفقر خود زیاده از لذت گرفتن

الغني بوجود غناه وينبغي له أن يؤثر ذله وخموله وعدم

توانگر بوجود توانگری خود و سزاوارست فقیر را اختیار کند خواری و گمنامی و نبودن



قبول الناس له وقصدهم إليه وازدحامهم لديه ومن شرطه

گرویدن مردمان او را و قصد کردن مردم بسوی او و ازدحام شدن آنها پیش او و از شرط فقیر است

أن يكون قلبه أقوى بصفاء الحال عند خلو يده من المال فكلما

که باشد دل او قوی تر بسبب صفای حال وقت تهی بودن دست او از مال پس چند انکه

قل الفتوح كثر طيب قلبه وقوته ونوره وازداد فرحه بشعار

کم شود فتوح زیاده شود خوشی دل او و قوت او و نور او و زیاده شود خوشی او بعلامت

الصالحين وأما إذا أظلم ذلك قلبه وأوحشه وأسخطه على

نیکوکاران و اما وقتی تاریک کند آن تهیدستی دل او را و در وحشت اندازد و خشمناک کند او را بر

ربه فليعلم أنه مفتون قد أحدث في فقره ذنبا عظيما فليتب

پروردگار پس باید که بداند که او در بلا محنت شده است ... پس باید که توبه کند

إلى الله عز وجل ويستغفره ويجلد إلى التفتيش والتنقير ولوم

بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش کند و میل کند بسوی جستجو و کاویدن و ملامت

النفس ومن حق الفقير أن يكون كلما كثر عياله كان قلبه في باب

نفس خود و از حق فقیر است که باشد چند انکه زیاده شود عیال او باشد دل او در باب

أمر الرزق أسكن وبربه أوثق يمتثل أمر ربه في الكسب لهم في الظاهر

امر رزق ساکن تر و به پروردگار خود محکم تر فرمانبرداری کند امر پروردگار خود را در کسب برای ایشان در ظاهر

ويسكن إلى وعد ربه في الباطن ويقطع بأن لهم رزقا عند الله

قد وعد به وقدره وهو سابقه إليهم على يده أو يد غيره بلا نحو

من الوسط ولا يكون فضوليا فيدخل بين الخلق وخالقهم بل يمتثل

الأمر فيهم ولا يعترض ولا يسخط ولا يتهم الرب ولا يشك في

وعده ولا يشكو إلى أحد بل يكون شكواه إلى ربه وإنزال حاجته به

عز وجل وكلامه وسؤاله له عز وجل في توفيقه بالصبر وأداء الأمر

في حقهم والرضى بما قضى عليهم بإضافتهم وإلزامه له مؤنتهم



ويسأله تسهيل رزقهم وتيسيره فهو قريب مجيب كما ابتلي

عبده لترده بالبلية إليه عز وجل لأنه يحب إلحاح السائل

لأن بالسؤال يتبين الرب من المربوب والسيد من العبد والغني

من الفقير ويخرج العبد من الكبرياء والاستكبار والتعظيم والنخوة

إلى التواضع والمذلة والانكسار فإذا تحقق ذلك من العبد

تحققت الإجابة سريعا عاجلا مع ما يدخر له من الثواب في العقبى

ومن آدابه أن لا يكون له هم الوقت المستقبل بل يكون بحكم وقته

لا يطلع الوقت التالي بل يحفظ الحال وحدودها وشرائطها

وآدابها مطرقا غاضا عما سواها لا أعلى منها ولا دونها ولا يشره

إلى حال غيره ربما كان هلاكه فيها وهي لأهلها سلامة ونعمة

كالأغذية ثم من الأغذية ما يزيد لشخص عافية ولآخر سقما وبلاء

فلا ينبغي للمريض أن يتناول شيئا منها إلا بأمر الطبيب فكذلك

ينبغي للفقير أن لا يختار حالة لنفسه حتى يدخل فيها من غير أن

يكون هو فيها بل بفعل المولى عز وجل قدرا محضا وإرادة مجردة

لا يجعل نفسه في شيء من الحالات والمقامات ويتركها فيصلها

ويُبدي حتى يأتيه أمر الذي أمات وأحيا وينقله منها فعل

وبهلاک کرد تا اگر بیاید او را امر آنکسیکه میراننده و زنده کرد و ببرد او را از حالت نقل

الذي منع وأعطى وأفقر وأغنى وأضحك وأبكى لأن ذلك أليق به

آنکس که باز داشت و داد و محتاج کرد و توانگر کرد و خندانید و گریانید زیرا که اختیار او

والذي به أقرب وأدنى هكذا تقدم ومضى أمر من سلف من أولي

و نزدیک کننده است او را به پروردگار همچنین گذشته است کار کسانیکه گذشته اند از خداوندان

العلم من أهل الطريقة فيما خلا فهم الابتداء وإلى الرب الخليقة

علم از اهل طریقه در روزهای گذشته پس با ایشانست ابتدا و بسوی پروردگار خلق است

المنتهى ومن أدب الفقير أن يكون مستعدا لورود الموت مستهيا

انجام و نهایت و از ادب فقیر است اینکه باشد آماده از برای فرود آمدن موت و ساز کننده

له مستطرا منتظرا في ساعات كلها ليكون ذلك عونا له على الرضا

مر او را منتظر و دیده بر راه و بهر ساعت تا اینکه باشد این امر یاری دهنده او را بر رضا

بفقره وحمل ما حل به من الأذى لأن به تقصر الأمل وتنكسر النفس

بفقر خود و ببردباشتن چیزیکه فرود آمده است باو از آزار زیرا که باین موت هر امیدی کوتاه میشود و نفس شکسته میشود

فتذل منها حمى شهوات الدنيا قال النبي صلى الله عليه أكثروا من ذكر

و دور میشود از آن گرمی شهوات دنیا فرمود نبی ... زیاده کنید از یاد

هادم اللذات يعني الموت ومن أدبه أن يخرج من قلبه ذكر

دور کننده لذت ها مراد موت است یعنی موت و از آداب او است که بر آید از دل او یاد

المخلوقين ومن أدبه أن يتخلق مع الغني إذا دخل عليه ما تصل

مخلوق و از آداب او است که خوی کند با غنی وقتیکه در آید بر او چیزی

يده إليه من القوت أو فاكهة وإن كان شيئا يسيرا لأنه بقلبه

دست فقیر باو از طعام و میوه و اگرچه باشد چیزی اندک زیرا که آن فقیر بدل خود

محترز عن الأسباب فهو بالإيثار أولى من الغني الذي هو في

پرهیزان است از اسباب پس او باختیار کردن بر خود سزاوار تر است از توانگری که او در

استغنائه إلا أن يكون ذا عيال في ضيقه فلا يضيق على عياله

بی نیازی است مگر اینکه باشد خداوند عیال در تنگی پس تنگ نکند بر عیال خود

بإيثاره ذلك للغني إلا أن يكون يعلم من عياله الإيثار وطيب

باختیار کردن این توانگر را بر ایشان مگر اینکه بداند از عیال خود ایثار را و خوشی

النفس بذلك والموافقة والصبر والرضا والمعرفة واليقين و

نفس بایثار و بداند موافقت ایشان و صبر بر تنگی و راضی بودن از حق و در معرفت و یقین



الأنوار تظهر من قلوبهم على ألسنتهم وجوارحهم وأنفسهم
فحينئذ لا يبالي في البذل والمنع والإيثار والإمساك ومن أدب
الفقير أن لا يترك الاحتياط في الورع في حال ضيق اليد فلا يخرج
إلى ما لا يحل في الشرع لفقره فيخرج من العزيمة إلى الرخص كان الورع
ملاك الدين والطمع هلاكه وتناول الشبهات فساده كما قال
بعض الصالحين من لم يصحبه الورع في فقره أكل الحرام وهو لا يدري
فعليه أن لا يخلد إلى التأويلات في دينه في حالة فقره بل يركب
الأشق والأحوط الذي هو العزيمة فصل في سؤال الفقير
ومن أدب الفقير ترك السؤال للخلق ما دام يجد عنده ما يكفيه
فإن ألجأته الضرورة والحاجة المحقرة فيسأل بقدر الحاجة
فتكون حاجته كفارته فحينئذ يسلم له السؤال وينبغي أن لا
يسأل لأجل نفسه ما أمكنه بل لعياله على ما قدمناه فإن كان
بيده دانق وهو محتاج إلى درهم لم يسلم له السؤال حتى يصرف
الدانق ويخلو عن المعلوم جدا كما قيل لا يظهر من الغيب شيء
ما دام في الجيب شيء ومن شرط سؤاله للخلق أن لا يراهم ملكوا



إشارتُه إلى الله عزّ وجلّ يرى الخلق كالوكلاء والأمناء المتصرّفين

اشارت او بسوی خدایتعالی میبیند خلق را همچو وکیلان وامینان که تصرف کرده شده ست

فيهم المفعول فيهم فلا يتخذهم أربابًا من دون الله عزّ وجلّ

در ایشان وکار کرده شده ست در ایشان پس نگیرد ایشانرا پروردگاران جز خدای تعا

فيكون معنى سؤاله لهم إخبارًا بحاله وعياله لا شكوى من ربه

پس باشد معنی سوال او مرایشانرا خبر کردن بحال او وعیال او نه شکوی از پروردگار خود

ويكون سؤاله استخبارًا فيقول هل دفع لنا إليك بشيء هل أحيل

باشد سوال او خبر گرفتن از روزی خود پس بگوید آیا سپرده شد از ماییان بسوی تو چیزی آیا حواله کرده

عليك هل أذن لك يا وكيل يا خازن يا أمين يا مملوك يا فقير

بر تو آیا اذن داده شد ترا ای وکیل ای گنجینه دار ای امانت دار ای مملوک ای فقیر

يا من أنا وهو سواء فيما في يده المالك له غيرنا كلنا في عياله

ای آنکه من وتو برابریم چیزیکه در دست او مالک او غیر ماست همه ما در عیال او

فإذا سأل على هذا الوجه جاز له السؤال وإلا فلا ولا كرامة لكل مشرك

پس هرگاه سوال کند برین وجه جایز ست مراورا سوال واگر نه جایز نیست وکرامت نیست مر هر مشرک

دجال مراء عابد الأصنام خارج على أهل الطريقة مدعي كذاب

دجال ریاکار پرستار صنمها خارج بر اهل طریقت مدعی دروغگو

منافق زنديق ثم إن أعطي شكر وإن منع صبر هكذا يكون صفات

منافق زندیق را پس اگر داده شود شکر کند واگر بازداشته شود صبر کند اینچنین ست صفات

الفقير الصادق ولا يستوحش بالرد ولا يتغير فيتسخط ويعترض

فقیر صادق ورمیده نشود برد کردن ونه متغیر شود پس خشم گیرد واعتراض نکند

ويذم الراد له فيظلمه لأنه مأمور ووكيل والوكيل هو الذي

ومذمت کند رد کننده را پس ظلم کند اورا بدرستیکه او مامور ست ووکیل ووکیل کسی ست که

يتصرف فيما في يده بإذن آمره وموكله المعطي وهو الله عزّ و

تصرف کند درچیزیکه دردست اوست باذن آمر و موکل دهنده خود واو خداست عز وجل

جلّ بل يرجع إليه عزّ وجلّ يسأله التيسير والتسهيل لتسخير

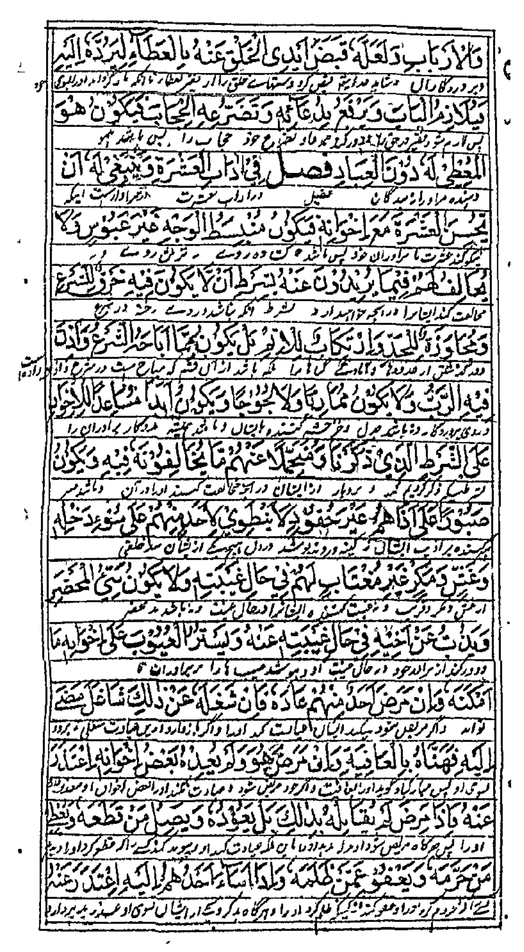
بلکه رجوع کند بسوی او پس سوال کند تیسیر وتسهیل را تا مسخر کند

له القلوب ويذلل له الصعاب ويدر له الأرزاق ويسوق

برای او دلهارا وخوار کند برای او دشوارها را وبریزد برای او روزیهارا وبرساند

إليه الأقسام ويرفع عنه الجوع والعذاب والتبذل إلى العبيد

بسوی او قسمتهارا وبردارد از او گرسنگی را وعذاب را وخواری را از بندگان



والارباب دلعله قبض ايدي الخلق عنه بالعطاء ليرده اليه

فيلازم الباب ويرفع يد دعائه وتضرعه الحجاب فيكون هو

المعطي له دون العباد فصل في آداب العشرة وينبغي له ان

يحسن العشرة مع اخوانه فيكون منبسط الوجه غير عبوس ولا

يخالفهم فيما يريدونه منه بشرط ان لا يكون فيه خرق للشرع

ومجاوزة للحد وارتكاب للاثم بل يكون مما اباحه الشرع واذن

فيه الرب ولا يكون ممارياً ولا لجوجاً ويكون ابداً مساعداً للاخوان

على الشرط الذي ذكرناه متحملاً عنهم ما يخالفونه فيه ويكون

صبوراً على اذاهم غير حقود ولا ينطوي لاحد منهم على سوء دخلة

وغش ومكر غير مغتاب لهم في حال غيبته ولا يكون نبي المحضر

ويذب عن اخيه في حال غيبته عنه ويستر العيوب على اخوانه ما

امكنه وان مرض احد منهم عاده فان شغله عن ذلك شاغل بعث

اليه فهنأه بالعافية وان مرض هو ولم يعده بعض اخوانه اعتذر

عنه واذا مرض لم يقابله بذلك بل يعوده ويصل من قطعه ويعطي

من حرمه ويعفو عمن ظلمه واذا اساء احد منهم اليه اعتذر عنه

عند نفسه ويرجع بالملامة على نفسه ولا يرى ملكه ممنوعا عن غيره

پیش خود وبازگردد بملامت بر نفس خود ونه بیند ملک خود ممنوع از غیر خود

من الاخوان ولا يتحكم في ملكهم بغير اذنهم ولا ينسى الورع في جميع

از برادران وحکم نکند در ملک ایشان بی حکم (اذن) او وفراموش نکند ورع را در همه

حركاته وسكناته وان انبسط معه احد من اخوانه في شيء من ماله

حرکات وسکنات خود واگر خوش شود با او یکی از برادران در چیزی از مال او

اجابه الى ذلك مسرعا مستبشرا فرحا مسرورا متقلدا منة في ذلك

اجابت کند او را بجلدی بشاش وخرم ومسرور ومقبول کننده باشد احسان او را در این باب

منه حيث جعله اهلا لمباسطته معه وان احتاج اليه ولا يستعير

منت را از جهت آنکه گردانید او را سزاوار برای فراخی کردن با او وبی نیاز گرداند حاجت او را وعاریت

من احد شيئا ان امكنه وان استعار احد منه شيئا لا يسترده

از کسی چیزی اگر ممکن باشد او را واگر عاریت گرفت از وی کسی چیزی باز نخواهد از و

ما امكنه لانه ما استعار منه الا لحاجته ولا يليق بالفتوة

تا توانا شد زیرا که آنکس عاریت نخواسته است از وی مگر برای حاجت خود وسزاوار جوانمردی نیست

استرداد العارية كما لا يحسن في الشرع استرجاع الهدية والهبة فان

باز گرفتن عاریت چنانچه نیکو نیست در شرع رجوع هدیه وهبه پس اگر

لم يقدر على ذلك فليسرع اعادته ولا يمنعه من ذلك ولو كل يوم

قادر نشود براین پس سرعت کند در عاریت دادن او ومنع نکند او را از این اگرچه هر روز باشد

اذ لا يليق بحاله ان ينفرد عن احد من الناس بماله لانه امين ليس

از جهت آنکه سزاوار نیست بحال او که تنها باشد از مردم بمال خود زیرا که او امین است نیست

في رقة شيء من الاشياء فلا يملكه شيء وكل من تملك شيئا فذلك

در بندگی چیزی از چیزها پس مالک نیست او را هیچ چیز هر که مالک شد چیزی را پس آن چیز

الشيء يملكه لان المرء عبد لمن زمامه بيده بل يرى الاشياء التي

مالک است او را زیرا که مرد بنده است کسی را که زمام او در دست وی است بلکه بیند چیزها را که

في يده ملكا لله عز وجل وهو وبقية الناس عبيد الله عز وجل

در دست اوست ملک خدا واو وهمه مردم بندگان خدااند

والكل متساوي في ملكه عز وجل واما ما كان في يد الغير يستعمل فيه

وهمه مساوی اند در ملک او واما آنچه باشد در دست دیگری عمل کند در وی

بحكم الشرع والورع ويحفظ الحدود لئلا يصير في زمرة المباحية

بحکم شرع وورع ونگاه دارد حدود تا آنکه نگردد در گروه مباحیه



الزيادة وينبغي له إذا مسته محنة أو فاقة أن يستر حاله

عن إخوانه ما أمكنه لئلا تشتغل قلوبهم بسببه فيتكلفون

له وكذلك إن مسه هم أو أصابه حزن لا يظهر ذلك لإخوانه

ولا يشوش عليهم ما هم فيه من الفرح والسرور والراحة ولذة

العيش وإن رأى إخوانه منزولا بهم غم وهم وقد أظهروا فرحا

وسرورا ساعدهم في الظاهر من إظهار النشاط والاستبشار ليتم

عنهم ما هم فيه من الاستيحاش والحزن والهم فلا يقابلهم بما

يكرهون ولا يختلف عنهم في شيء من ذلك وينبغي له في أدب

حسن العشرة إذا استوحش من شيء أن يتكلم في حسن الخلق

ويرد قلبه إليه لتزول وحشته وينبغي له أن يعاشر كل أحد

من حيث هو لا يكلفه مجاوزة حده وموافقته بل يتابعه هو

فيما عليه ذلك الإنسان ما لم يكن فيه خرقا للشرع قال النبي

صلى الله عليه أمرنا معاشر الأنبياء أن نحدث الناس على قدر عقولهم

وينبغي أن يعاشر من دونه بالشفقة عليه ومن فوقه بالإجلال

ومن هو مثله بالإفضال والإيثار والإحسان فصل في

آداب الفقراء عند الأكل من ذلك أن لا يأكلوا بالشره ولا على

آداب فقرا در وقت خوردن از انجمله است که نخورند بغلبه حرص ونه بغلبه

الغفلة بل يذكروا الله عز وجل بقلوبهم عند الأكل ولا ينسونه

غفلت بلکه یاد کنند خدا تعالی را بدلهای خویش وقت خوردن و فراموش نکنند او را

ومن ذلك أن لا يمدوا أيديهم عند الطعام قبل من هو فوقهم

و از انجمله است که دراز نکنند دست را سوی خوردن وقت طعام خوردن پیش از کسیکه او برتر است از ایشان

ومن ذلك أن لا يقولوا لغيرهم كل ولا يضعوا مما بين أيديهم

و از انجمله است که نگویند غیر خود را بخور ونه نهند از پیش خود

شيئا بين يدي غيرهم لا على طريق الخدمة ولا على طريق الانبساط

چیزی پیش کسے نه بطریق خدمت ونه بطریق انبساط

إلا صاحب الطعام فإنه مسلم له ذلك لأنه نوع خدمة منه و

مگر صاحب طعام پس بدرستیکه او را مسلم است این کار زیرا که یک نوع خدمت است از او و

لا يقولوا لصاحب الطعام كل معنا وإذا أقعد موضعا فلا يختار

نگویند صاحب طعام را بخور با ما و هرگاه نشانده شود در جاے پس اختیار نکند

غيره ويقعد حيث يؤمر ولا يرفع يده من الطعام ما دام يأكل

جاے دیگر را و بنشیند در جاے که امر کرده شود ونه بردارد دست خود را از طعام تا وقتیکه میخورد

من معه لئلا يحتشم صاحبه فيحمله على الامتناع ولا ينبغي أن يرفع

همراهی او تا که در حشمت نیفتد همراه او پس باعث شود او را بر امتناع و سزاوار نیست که بردارد

الطعام من بين يدي الفقير ما دام يأكل وما دام عينه عليه و

طعام از پیش فقیر تا وقتیکه میخورد و تا وقتیکه چشم او بر وے است و

يساعد الأصحاب على الأكل بقدر ما لا يكون مخالفة وإن لم يكن

یاری دهد یاران را بر خوردن به مقداریکه نباشد مخالفت شرع واگرچه نباشد

به شهوة ولا ينبغي أن يلقم على المائدة أحدا وإن أعرض عليه

با او آرزوی طعام و سزاوار نیست که لقمه دهد کسے را حالانکه او بر خوان است واگر آورده شود بر او

الماء لا يرد الساقي ولو بقطرة واحدة ولو قام صاحب الطعام

آب رد نکند آب دهنده را واگرچه به یک قطره باشد واگر ایستاده شود صاحب طعام

بالخدمة لا يمنع ولو أراد صب الماء على يده فلا يمنعه وينبغي

بخدمت باز ندارد واگر خواهد ریختن آب بر دست او باز ندارد و سزاوار است

أن يأكل مع الأغنياء بالتحرز ومع الفقراء بالإيثار ومع الإخوان

که بخورد با توانگران بپرهیز و با درویشان با ایثار طعام بر ایشان و با برادران



بالانبساط ولا يخطر الأكل بباله إلا إذا حضر فحينئذ يأكل ولا
يساعد نفسه في اشتهائها شهوة ولعلها لو لم تكن مقسومة لكان ينالها
أبدا فينبغي يحجب بها عن الله تعالى ويشتغل بها عن طاعته و
مراقبة حاله فإذا أعرض عن ذلك واشتغل بحاله كان سليما
فإن كانت مقسومة ثم حضرت اشتهاها وتناولها وشكر
الله تعالى ولا يجعل الأكل همه ويعلق قلبه به ويجعله حديثه
بل يجتهد مع نفسه بأنها مريضة ومن حالها الاحتماء عن الطعام
والشراب والشهوة حتى يبرأ عن المرض فالمرض هواها وإرادتها
ومناها والرب عز وجل طبيبها ومداويها فإذا بعث الطعام
والشراب على يد مملوكه تناولها وعلم أن دواءها وعافيتها في
ذلك دون غيره واشتغل بحفظ الحال والمراقبة وإخراج
الأشياء من القلب لا ركون إلى شيء من الأشياء والطمأنينة
إليه أبدا في جميع حركاته وسكناته فصل في آدابهم فيما
بينهم من ذلك أن لا يمنعوا شيئا يكون لهم من أصحابهم من
ثيابهم وسجاداتهم وركبهم وما يجري مجراه ولو كان أحد



منهم سجادته بقدمه لا يستوحش منه ولا يضع قدمه على سجادة
غيره ولا يبسط سجادته على سجادة من هو فوقه في الرتبة ولو
مد احد يده الى كتفه لا يمنعه ولا يمد هو يده الى كتف غيره
ولا يستخدم احدا من الفقراء ويخدم هو بنفسه كل احد وان
يغمز رجل الفقراء ولو اراد احد ان يغمز رجله لا يمنعه و
اذا دخلوا الحمام فليس في ادب الفقراء ان يمكنوا القيم من دلكهم
ولو اراد بعضهم ذلك لبعض امكنه منه ولا يمنعه واذا نظر
فقير الى شيء من خرقته او سجادته او غير ذلك فليدفعه اليه
في الوقت وليؤثره به ولا ينبغي ان يجعل الفقراء في انتظاره
عند الاكل وكذلك في كل شيء لا يؤذي قلب احد بان ينتظره
ما امكنه فان المنتظر مشتغل واذا اراد ان يقدم الى فقير
طعاما فيجب ان لا يحبسه في الانتظار لان انتظار المرقة ذل
ولا ينبغي ان يدخر شيئا مما يمكنه واذا لم يكن الطعام كثيرا
فلا ياكل الا بعد ما يفضل منهم ويجتهد في تقديم الطعام
الى الفقراء ان يكون الطف ما يمكنه واوفق طبعهم وان كان



في قوم فلا ينبغي أن ينفرد عنهم بأكل شيء ولا بأخذ شيء فإن
نحي له بشيء ينبغي أن يطرحه في الوسط فإن مرض وهو بين
قوم فاحتاج إلى تخصيصه بدواء فينبغي له أن يستأذن
الجماعة في ذلك وأما إذا نزل برباط أو مدرسة وفيها شيخ أو
خادم فينبغي أن يكون بحكم ذلك الشيخ ولا يفعل شيئا إلا
باستطلاع رأيه وإذا ورد على قوم فينبغي أن يوافقهم على ما هم
عليه ولا ينبغي أن يرفع صوته بين الفقراء بتسبيحه وزيارته
بل يخفي ذلك عنهم ويستتر به أو ينقل ذلك إلى تفكر واعتبار
عبادة باطنة وإن كان من الخواص ذوي الأسرار فلا كلفة عليه
في ذلك لأن ربه يتولاه ويهيئ له ويأمره وينهاه في ذلك
ويسخر له قلوب الجماعة فيعطفها عليه ويملأها من حبه تارة
وهيبته واحترامه أخرى وكذلك لا ينبغي أن يرفع صوته بغير
ذلك من الكلام بينهم وإذا كان بين قوم فينبغي أن لا يسأل
أحدا دونهم ولا يتكلم بين الفقراء بشيء من حديث الدنيا
والمأكولات ما أمكنه ومن شرطه أيضا أن لا يكتب بين


الفقراء شيئا ما امكنه ووجد من ذلك بدا بل يشتغل بالعمل
چیزی تا توانند و بیابد از نوشتن چاره بلکه مشغول شود بعمل
بالمكتوب ومراقبة وحفظ حاله والتفكر فيهما ولا يكثر من
که نوشته شده است ونگاه بانی دل و حفظ حال خود و فکر کردن درین هر دو و زیاده نکند از
النوافل بين ايديهم واذا صام الجماعة وافقهم في ذلك
نوافل پیش ایشان و هرگاه روزه دارند جماعت موافقت کند ایشان را درین
وكذلك اذا افطروا وافقهم في ذلك ولا ينفرد عنهم بالصوم
و همچنین هرگاه افطار کنند موافقت کند ایشان را درین افطار و تنها نشود از ایشان بروزه
ولا ينام بين الفقراء وهم ايقاظ الا ان يغلب عليه النوم
و خواب نکند میان فقیران در حالیکه ایشان بیدار باشند مگر آنکه غلبه کند بروی خواب
فينفرد عنهم ويضطجع بقدر ما تنكسر فورته ولا ينبغي له
پس تنها شود از ایشان و خواب کند بمقدار که بشکند جوش خواب و سزاوار نیست او را
ان يتقدم بمشية شيء واختياره على الفقراء اذا امكنه
که پیش شود بخواهش چیزی و اختیار کردن او بر درویشان تا وقتیکه تواند
وان طالبه الفقير بشيء فلا يرده ولو بقليل ولا يؤذي قلبه
و اگر طلب کند او را فقیر چیزی پس رد نکند او را اگرچه اندک باشد و ایذا ندهد دل او را
بطول الانتظار واذا شاوره احد فلا يعجل عليه بالجواب
بدراز کشیدن انتظار و هرگاه مشورت کند کسی با او پس زودی نکند بروی در جواب
فيقطع عليه كلامه بل يمهله حتى ينهي جميع ما في قلبه ولا
پس قطع کند بروی کلام او را بلکه مهلت دهد او را تا آنکه تمام کند همه آنچه در دل اوست و نه
يجيبه بالرد والانكار فاذا فرغ من ذلك وراه غير صواب
جواب دهد او را برد و انکار پس وقتیکه فارغ شود از آن کس از آن سخن و بیند آن سخن را
قابله اولا بالموافقة وقال لهذا وجه ثم يبين له ما هو صواب
برابری کند او را بموافقت و بگوید این وجه است پس بیان کند او را آنچه درست تر باشد
منه عنده برفق لا بمخاشنة ووحشة ومن ادابهم ان لا
از آن سخن نزد او به نرمی نه بدرشتی و وحشت و از آداب ایشان است که نه
يمدحوا الطعام حال الاكل ولا يذموه فصل في ادابهم مع
مدح کنند طعام را وقت خوردن و نه مذمت فصل در آداب ایشان با
الاهل والولد من ذلك حسن الخلق والانفاق عليهم بالمعروف
اهل و فرزند از آنجمله است نیکوی خلق و نفقه دادن بر ایشان بطریقه معلوم است



بما أمكنه وإذا ملك في اليوم ما يكفيه ليومه فلا يحبس شيئا

بجهدے که ممکن باشد او را و هرگاه مالک شد در روز قدر آنکه کفایت کند او را برای روزش پس نگاه ندارد چیزی

لغده وله إلى ذلك الغد بحاجة في الحال فإن فضل من ذلك شيء

برای فردای خود و حال آنکه مر او را بسوی آن فردا حاجت نیست در حال پس اگر زیاده باشد از آن چیزی

فليدخره لغد للعيال لا لنفسه فلا يأكل إلا شيئا لهم بل

پس باید که ذخیره کند آن را برای فردا از بهر عیال نه از بهر نفس خود پس نخورد مگر برای ایشان بلکه

يكون كالوكيل والخادم لعياله والمملوك لسيده ويعتقد بخدمه

باشد همچو وکیل و خادم عیال خود و غلام خواجه خود و اعتقاد کند بخدمت

عياله والكد عليهم والقيام بمصالحهم أداء أمر الله وطاعته

عیال خود و رنج کشیدن برای ایشان و قیام بمصالح ایشان ادای فرموده خدا و طاعت او

وليعزل خدمة نفسه من الوسط ويؤثر عياله على نفسه وإذا

و باید که دور کند خدمت نفس خود از میان و برگزیند عیال خود را بر نفس خود و وقتیکه

أكل أكل شهوتهم ولا يحملهم على متابعة شهوة نفسه وإذا كان

بخورد بخورد بآرزوی عیال و باعث نشود ایشان را بر پیروی کردن آرزوی نفس خود و هرگاه باشد

في ذات يده شيء يصلح لشتائه وهو في الصيف محتاج لثمنه

در دست او چیزی که سزاوار است برای زمستان او و در تابستان محتاج است بسوی بهای آن

صرفه في وجه حاجته في الصيف وإن وجد كفاية يومه وكان

خرج کند او را در وجه حاجت خود در تابستان و اگر دریابد کفایت روز خود و باشد

فيه فضل الكسب في يوم لكفاية غد لعياله لم يشتغل بذلك بل

در روز زیادتی کسب در روز او از جهت کفایت فردا برای عیال او مشغول نشود بآن کسب

يقف مع الكفاية في يومه لأن الوقوف مع الكفايات واجب و

بایستد بکفایت در روز خود زیرا که ایستادن با کفایت ها واجب است در طریقت و

آخر تدبير غد إلى غد فإن كان له قوة في التوكل والصبر على مقاساة

پس اندازد تدبیر فردا را بسوی فردا پس اگر باشد او را قوت در توکل و صبر بر کشیدن

القلة والجوع والضر ويقصر قوة عياله عن ذلك فلا يجوز له

قلت و گرسنگی و ضرر و بریده شود قوت عیال او از این پس جائز نیست او را

أن يدعوهم إلى حالة نفسه بل يتحرك ويكتسب لأجلهم فإن رأى

که بخواند ایشان را بحال خود بلکه بجنبد و کسب کند از بهر ایشان و اگر ببیند

من أهله الطاعة لله عز وجل وحسن السيرة والعبادة فعليه بكسب

از اهل خود طاعت خدا و حسن سیرت و عبادت پس لازم است مر وی را کسب -



الحلال ولطعامهم المباح حتى يثمر ذلك الطاعة والصلاح ولا
يطعمهم الحرام فإنه يثمر العصيان والجناح وليجتهد في ذات
نفسه بإصلاح العمل والصدق وطهارة الباطن حتى يصلح الله أمره
بينه وبين عياله في حسن الصبر وحسن الطاعة له ولله عز وجل
والموافقة له وتعود بركة صلاحه على عياله قال النبي صلى الله عليه وسلم من أصلح
ما بينه وبين الله عز وجل أصلح الله تعالى ما بينه وبين الناس وأهله
وعياله من جملة الناس وإذا نزل به ضيف فيجب أن يطعم عياله
مما يطعم الضيف إذا كان بذات يده سعة ومكنة فليوفر ذلك
بحيث يعم الجميع ويكفيهم ويفضل عنهم فإن كان هناك فقر
وقلة وضيق يد وعلم من عياله الإيثار والرضا بذلك فحينئذ
يؤثر الضيفان فإن فضل عنهم شيء تناولوه على وجه التبرك
فإن الله تعالى سيخلف عليهم ويوسع ما لديهم فإن الضيف
ينزل برزقه ويرحل بذنوب أهل البيت كما جاء في الحديث وإذا
دعي الفقير إلى الدعوة وله عيال وليس له ما يصلح شأنهم فليس
في الفتوة أن يضيع عياله ويمضي إلى الدعوة ويؤثر شهوته



على فاقة عياله ولا يستقيم في الطريقة والشريعة اخذ الزكاة

بر فاقه عيال خود ونيست درست در شريعت وطريقت گرفتن زكات

والحسبة لاجل العيال من الدعوة فليمتنع من الحضور وليصبر

وحسبه از جهت عيال از دعوت پس باز ماند فقير از حضور دعوت وبايد كه صبر كند

مع اهله فان كان في صاحب الدعوة نشوة وعلم بان للضيف

با عيال خود پس اگر باشد در صاحب دعوت جوانمردی و دانستن اینکه مهمان را

عيالا فينبغي له ان لا يفرده بالاستحضار بل يفرغ قلب الضيف

عیال است پس سزاوار است او را که تنها نگرداند او را طلب حضور بلکه فارغ کند دل مهمان

عن شغل عياله بان يكفيه ذلك ويحمل اليهم ما يحتاجون

از شغل عیال خود بانکه کفایت کند او را آن مهمان در بردن بایشان چیزیکه محتاج اند

اليه ويعلم ضيفه بذلك والواجب على الفقير ان يؤدب

باو و دانا کند مهمان خود را باین امر و واجب است بر فقیر اینکه ادب دهد

اهله بملازمة ظاهر العلم والشريعة ولا يمكنهم من مخالفة

اهل خود را بملازمت ظاهر علم و شریعت و توانا نگرداند ایشان را از مخالفت

العلم في القليل والكثير ولا ينبغي له ان يسلم اولاده الى السوق

علم در کم و در بسیار و سزاوار نیست او را که بسپارد اولاد خود را بسوی بازار

وتعلم الحرب بل يعلمهم احكام الدين ويحملهم على ترك طلب

و یاد گرفتن حرب بلکه بیاموزد ایشان را احکام دین و باعث شود ایشان را بر ترک طلب

الدنيا الا ان يغلب عليه الفقر وقلة الصبر وانكشاف الحال

دنیا مگر آنکه غلبه کند بروی فقر و قلت صبر و ظاهر شدن حال

والفضيحة والرجوع الى الخلق في القوت وما يسد به الخلة

و رسوایی و بازگشتن بسوی خلق در قوت و در آنچه سد شود باو حاجت او

فليشغل اهله وولده ونفسه بالكسب وتحصيل ما يحصل به

پس باید که مشغول کند اهل خود را و فرزند خود را و نفس خود را بکسب و حاصل کردن چیزیکه حاصل شود

الغناء عن الناس فهو افضل من غيره مع حفظ الحدود ويعرف

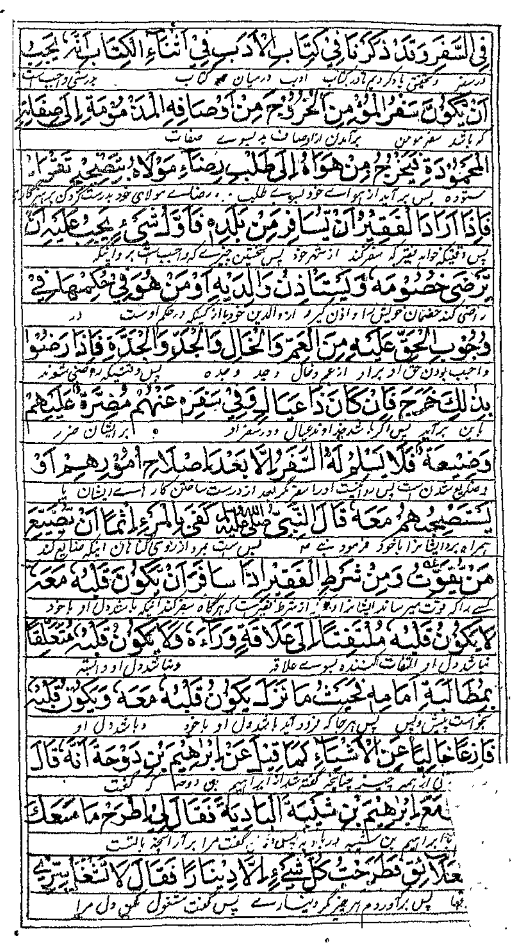
غنا از مردم پس این مشغول بودن بهتر است از کار دیگر با نگاهداشت حدود شرع و بداناند

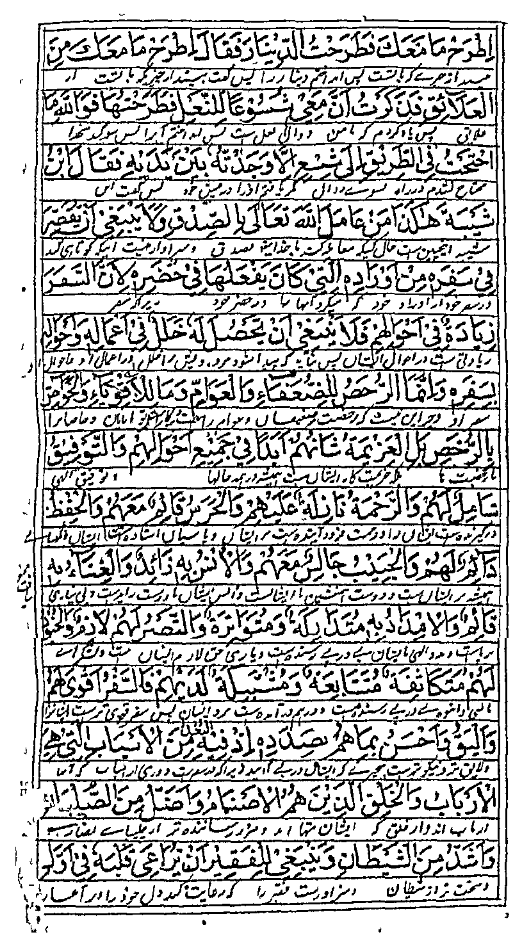
اولاده وجوه مراعاة حق الوالدين ومجانبة العقوق ويعرف اهله لزوم مراعاة حق الله وحقه

اولاد خود را وجوه نگاهداشت حق والدین و دور بودن از عقوق و دانا کند اهل خود را نگاهداشتن حق خدا و حق

نفسه الصبر معه وطاعته وغير ذلك على ما بيناه في باب النكاح فصل في آدابهم

فضیلت صبر و طاعت او و غیر آن آنچه بیان کردیم در باب کتاب نکاح فصل در آداب ایشان


في السفر وقد ذكرنا في كتاب الأدب في أثناء الكتاب أنه يجب
در سفر و بتحقیق یاد کردیم ما در کتاب ادب درمیان کتاب بدرستی او واجب است
أن يكون سفر المؤمن الخروج من أوصافه المذمومة إلى صفاته
که باشد سفر مؤمن برآمدن از اوصاف بد بسوی صفات
المحمودة فيخرج من هواه إلى طلب رضاء مولاه بتصحيح تقواه
ستوده پس برآید از هوای خود بسوی طلب رضای مولای خود بدرست کردن پرهیزگاری
فإذا أراد الفقير أن يسافر من بلده فأول شيء يجب عليه أن
پس وقتیکه خواهد فقیر که سفر کند از شهر خود پس نخستین چیزی که واجب است بر وی آنکه
يرضي خصومه ويستأذن والديه أو من هو في حكمهما في
راضی کند خصمان خویش را و اذن گیرد از والدین خود یا کسیکه در حکم اوست در
وجوب الحق عليه من العم والخال والجد والجدة فإذا رضوا
واجب بودن حق او برابر از عم و خال و جد و جده پس وقتیکه راضی شوند
بذلك خرج فإن كان ذا عيال وفي سفره عنهم مضرة عليهم
باین برآید پس اگر باشد خداوند عیال و در سفر او برایشان ضرر
وضيعة فلا يسلم له السفر إلا بعد إصلاح أمورهم أو
و ضایع شدن است پس روا نیست او را سفر مگر بعد از درست ساختن کار ایشان یا
يستصحبهم معه قال النبي صلى الله عليه كفى بالمرء إثما أن يضيع
همراه برد ایشان را با خود فرمود نبی صلعم بس است مرد را از روی گناه آنکه ضایع کند
من يقوت ومن شرط الفقير إذا سافر أن يكون قلبه معه
کسی را که قوت میرساند او را و از شرط فقیر است که هرگاه سفر کند آنکه باشد دل او با خود
لا يكون قلبه ملتفتا إلى علاقة وراءه ولا يكون قلبه متعلقا
نباشد دل او التفات کننده بسوی علاقه وراء او و نباشد دل او وابسته
بمطالبة أمامه بحيث ما نزل يكون قلبه معه ويكون قلبه
بخواست پیش و پس هرجا که فرود آید باشد دل او با خود و باشد دل او
فارغا خاليا عن الأشياء كما قيل عن إبراهيم بن دوحة أنه قال
از همه چیز چنانچه گفته شد از ابراهیم بن دوحه که گفت
مع إبراهيم بن شيبة البادية فقال لي اطرح ما معك
با ابراهیم بن شیبه در بادیه پس گفت مرا برانداز آنچه با تست
علائق ثم طرحت كل شيء إلا دينارا فقال لا تشغل سري
پس برآوردم هر چیز مگر دیناری پس گفت مشغول مکن دل مرا



اطرح ما معك فطرحت الدينار فقال اطرح ما معك من

العلائق فتذكرت ان معي شسوعا للنعل فطرحتها فوالله ما

احتجت في الطريق الى شيء الا وجدته بين يديه فقال ان

شيبة هكذا من عامل الله تعالى بالصدق ولا ينبغي ان يقصر

في سفره من اوراده التي كان يفعلها في حضره لان السفر

زيادة في احوالهم فلا ينبغي ان يحصل له خلل في اعماله واحواله

بسفره وانما الرخص للضعفاء والعوام وما للاقوياء والخواص

بالرخص بل العزيمة شانهم ابدا في جميع احوالهم والتوفيق

شامل لهم والرحمة نازلة عليهم والحرس قائم معهم والحفظ

دائم لهم والحبيب جالس معهم والانس به زائد والعناية به

قائم والامداد به متدارك ومتواترة والنصر لهم لازم وللحق

لهم متكاثفة متتابعة ومتصلة لديهم فالسفر اقوى لهم

واليق واحسن بما هم بصدده اذ فيه من الاسباب التي هي

الارباب والخلق الذين هم الاصنام واضل من الصنم

واشد من الشيطان وينبغي للفقير ان يراعي قلبه في زلل



سفره ولا يخرج على الغفلة ويجتهد في سفره حتى لا ينسى بقلبه

سفر خود و بر نیاید بر غفلت و جهد کند در سفر خود تا اگر فراموش نکند دل خود

ربه في سفره ولا ينبغي له ان يكون سفره لغرض من اغراض

پروردگار خود را در سفر و سزاوار نیست فقیر را که باشد سفر او از جهت غرضی از اغراض

الدنيا بوجه من الوجوه بل يكون سفره لطاعة من الطاعات

دنیا بوجهی از وجوه بلکه باشد سفر او برای ادای طاعت از طاعات

اما للحج او للقاء شيخ او زيارة موضع من المواضع المقدسة

یا برای حج یا برای دیدار شیخ یا زیارت جای از جاهای پاک

الشريفة واذا سافر الفقير فوجد قلبه بموضع من المواضع

بزرگ و هرگاه سفر کند فقیر پس یافت دل خود را در جای از جاها

ورآه فيه اصفى من الكدورات وعيشه اوفى فيلزم ذلك الموضع

و دید او را در آنجا صاف تر از تیرگیها و زندگانی خوشتر پس باید که لازم گیرد آنجا را

ولا يزول عنه الا بامر جزم او بفعل محض وقدر فلينتهي حينئذ الى

و دور نشود از وی مگر بامر الهی یقینی که در باطن او شود یا بفعل محض حق و تقدیر او پس باید که کناره گیرد آن زمان

ما يؤمر به او يحمله القدر اذا كان من المعقولين فيهم الزائلي

اختیار امر کرده شود یا بردارد او را قدر وقتیکه باشد از معقولین یعنی در تصرف قدر اند دور شده اند

الهوى والارادات والاماني الفانين عنهم المرادين المحبوبين

از هوا و خواهشها و امیدها و فانی شده اند از خود ها مراد و مختار و محبوب حق اند

واذا ظهر لفقير جاه وقبول ببعض المواضع فينبغي له ان

و هرگاه پیدا شود مر فقیر را جاهی و قبولی در بعض جاها پس سزاوار است او را که

يخرج منه وليشوش على نفسه ذلك القبول لئلا يشتغل به عن

برآید از آنجا و تشویش دهد نفس خود را بدین قبول تا آنکه باقی نماند بآن قبول از

الله ويحجب عنه فيكون الخلق نصيبه وهذا انما يكون مع

خدا و در پرده شود از وی پس باشد خلق نصیب او و این ترک جای قبول میباشد مگر با

وجود الهوى واما مع زواله فلا وجود للخلق ولا لقبولهم اثر

یافت میل نفس بسوی آرزوها خود و اما با دور شدن هوا پس هیچ وجود خلق را اثر در دلش و نه قبول ایشان

لما رجعوا عن القلب وبينهما حجب وحرس يحفظون القلب

پس ایشان بر گردند از دل و در میان دل و ایشان حجابها و نگهبانان اند که نگاه میدارند دل را

من دخول الخلق اليه لئلا يحصل الشرك فيتشعث التوحيد

از در آمدن خلق بسوی او تا پیدا نشود شرک خفی پس پراگنده شود توحید صرف



وينبغي للفقير أن يعاشر أصحابه في سفره بحسن الخلق ويستعمل
المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع الأشياء ويشتغل
بخدمتهم ولا يستخدم منهم أحدا وينبغي أن يكون أبدا في
سفره على الطهارة وإن لم يجد الماء يتيمم ما أمكنه ذلك كما
يستحب له في حضره أن يكون على الطهارة لأن الوضوء سلاح
المؤمن كما جاء في الخبر وهو أمان له من الشياطين وكل مؤذي
وينبغي أن لا يصحب الأحداث المرد في السفر على الخصوص فإنهم
أقرب من مصافاة الشياطين والقبول منها وإلى الشر والفتن
ومتابعة الهوى ذهاب النفس والتهمة وفي صحبتهم خطر عظيم
إلا أن يكون الفقير ممن يقتدى بهم من الشيوخ والعلماء
بالله وأبدال أنبيائه المحفوظين الأئمة الهداة الربانيين معلمي
الخير المؤدبين المسددين للخلق والمهذبين لهم السفراء بين
الحق والخلق الجهابذة فحينئذ لا يبالي بمن يصحبه من الأحداث
والشيوخ وإذا دخل بلدا وفيه شيخ فينبغي أن يبدأ بسلامه
عليه وخدمته له وينظر إليه بعين الإكبار والحشمة والتعظيم



لئلا يحرم فائدته وإذا فتح له بشيء فلا يستأثر به دون أصحابه

تا اگر محروم نماند از فایده او و وقتیکه فتح شود او را چیزی پس اختیار نکند بخود را آن تنها از یاران

وإذا وقع لأحدهم عذر توقف معه ولا يضيعه والله الموفق للصواب

و وقتیکه واقع شود مر یکی از یاران را عذری بایستد با وی و ضایع نسازد او را و خدای توفیق دهنده است

فصل في آدابهم في السماع من ذلك أن لا يتكلفوا السماع ولا

فصل در آداب ایشان در سرود و از آنجمله است اینکه برنج نبرند در سماع و

يستقبلوه بالاختيار فإذا اتفق السماع فمن حق المستمع أن يقعد

پیش نیایند او را باختیار پس اگر موجود شود سماع او پس سزاوار شنونده است اینکه بنشیند

بشرط الأدب ذاكرا لربه بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق

بشرط ادب یادکننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاهداشت دل از روندهای

الغفلة والنسيان فإذا قرع سمعه شيء يرى القارئ للقرآن كأنه

فراموشی پس اگر کوبد گوش او چیزی ببیند خواننده قرآن را چنانستی

…من قبل الحق عز وجل فيما يرد عليه من تعريفات الغيب

…ند از جانب حق تعالی در آنچه وارد میشود بر او از دانانیدن های غیب

مما يوجب ترغيبا أو ترهيبا أو إيناسا أو عتابا أو زيادة

از آنچه موجب است رغبت گردانیدن یا ترسانیدن یا انس یا عتاب یا زیادتی

في القيام بعبادته عز وجل أو غيره فعند ذلك بادر إلى ما يرد عليه

در بازداشتن بعبادت حق تعالی پس نزد آن سماع جستی کند بسوی چیز که وارد

وقابل الإشارة عليه بالبداية فإن كان السماع بحيث يصير كأن

و مقابل کند اشارت را بسوی آن وارد بجا آوردن او و اگر باشد سماع بانگونه گردد گویا که

لسان القارئ لسانه وصار كأنه يخاطب هو الحق بما يقرأ القارئ

زبان قاری زبان اوست و گشت شنونده چنانستی که خطاب میکند او را حق بآنچه میخواند

فعل ما يحصل مما يجد قلبه في ذلك بحيث يكون موافقا للحق

بکند آنچه حاصل شود از آنچه بیابد دل او در آن سماع بجستی که باشد موافق حق

العبودية وآداب الشريعة وفي الجملة لا يكون في الطريقة ولا في

بندگی و ادب شریعت و بجمل کلام اینست که نیست در طریقت که عبارت از سلوک است و در

علم الحقيقة شيء يخالف آداب الشريعة وإذا كان في القوم شيخ

علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف ادب شریعت و هرگاه باشد در قوم شیخ

حاضر في السماع فالواجب على الفقير السكون ما أمكنه ومراعاة

حاضر در سماع پس واجب است بر فقیر سکون تا تواند و نگاهداشت



ختمة ذلك الشيخ فإن ورد عليه أمر غالب يفقده الغلبة لم

مردی این شیخ پس اگر وارد شد بروی امری غالب پس نا یافته غلبه مسلم داشته شد مر او را

إليه الحركة فإذا سكنت الغلبة فالأولى له السكون ومراعاة لحشمة

سوی او جنبیدن حرکت پس چون ساکن شود غلبه پس اولی تر مر او را سکون است و نگهداری مر حرمت

الشيخ ولا ينبغي للفقير أن يتقاضى القاري ولا القوال أن

شیخ و سزاوار نیست فقیر را که طلب کند خواننده و گوینده را که

استبدل القول الذي هو أدنى بالذي هو خير يعني الأبيات

بدل کند سخن را که پست است بسخنی نیک یعنی ابیات بجای قرآن

بالقرآن على ما هو عادة أهل الزمان اليوم فلو صدقوا في قصدهم

بآنچه عادت اهل زمان است امروز پس اگر صادق میبودند در قصد خویش

وتجردهم وتصرفهم لما انزعجوا في قلوبهم ووجدوا حرصهم بغير سماع

و تجرید وجود ایشان و در تصرف خود هر آینه نمی جنبید در دلهای خویش و اعلای حرص ایشان

كلام الله عز وجل إذ هو كلام محبوبهم وصفته وفيه ذ

کلام خدای تعالی زیرا که کلام محبوب ایشانست و صفت اوست و در وی ذکر است

ذكر الأولياء الأولين والآخرين والماضين والغابرين و

و ذکر اولیاء پیشینیان و پسینیان و گذشتگان و آیندگان و ذکر

المحب والمحبوب والمريد والمراد وعتاب المدعين لمحبته

محب و محبوب و مرید و مراد و عتاب و سرزنش مدعیان کمال محبت او

ولومهم وغير ذلك فلما اختل صدقهم في قصدهم وظهرت

و ملامت ایشان و غیر این پس هرگاه خلل پذیرفت راستی در قصد ایشان

دعواهم من غير بينة ووجودهم وقيامهم مع الرسم والعادة من

دعوی ایشان بی گواه و دروغ ایشان و ایستاده بودن ایشان با رسم و عادت

غير غيرة باطنة وصدق التربة والمعرفة والمكاشفة والعلوم

بی غیرت باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم

الغريبة والاطلاع على الأسرار والقرب والأنس والوصول إلى المحبوب

غریبه و مطلع شدن بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب

والسماع الحقيقي وهو الحديث والكلام الذي هو سنة الله عز

و سماع حقیقی و آن حدیث و کلامی که آن سنت ایزدیست عز و جل

وجل مع العلماء به والخواص من الأولياء والأبدال والأعيان

با عالمان خود و با خاصان از اولیا و ابدال و اشراف

وخلت بواطنهم من ذلك كله وتفوا مع القوال والابيات
وخالی شد باطنهای ایشان از ینهمه و ایستاده اند با گوینده و بیتها و

الاشعار التي تثير الطباع وتهيج نائرة العشاق بالطباع لا بالقلوب
شعرهای که بر انگیزد طبعت ارا و بر انگیخته میکند نایره عشاق طبعهای نه

والارواح فينبغي للفقير في الجملة اعني فقير الحق عز وجل وفقير
و ارواح را پس سزاوار است فقیر را فی الجمله یعنی فقیر حق را عز وجل و فقیر

الخلق اعني فقير المعنى وفقير الصورة اعني فقيرا من الدنيا
خلق را یعنی فقیر معنی را و فقیر صورت یعنی فقیر دنیا

وفقيرا من العقبى والاكوان ان لا يتقاضى القاري والقوال
و فقیر عقبی و اکوان را چه در دل او جای هیچ کدامی از ینها نیست انکه تقاضی نشود قاری و قوال

التكرار والاعادة بل يكل ذلك الى الحق سبحانه ان شاء قيض
تکرار و اعادت را بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد

...ب عنه في التقاضي او يلهم القوال بالتكرار اذا كان
...ی را که نایب باشد از وی در طلب یا الهام کند قوال را بتکرار هرگاه باشد

...ير المستمع صادقا وله في التكرار دواء ومصلحة ولا ينبغي
... مستمع صادق و باشد او را در تکرار دوا و مصلحت و سزاوار نیست

...فقير ان يستعين بغيره في حال السماع فان سال الفقراء
فقیر را که یاری جوید بغیر خود در حال سماع پس اگر خواستند از و فقیران

منه المساعدة في الحركة فليساعدهم وذلك ضعف في الحال
یاری را در جنبش پس یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال

واذا سمع الفقير اية او بيتا فلا يجب ان يزاحمه احد ويجب ان
و هرگاه شنود فقیر آیتی یا بیتی پس واجب نیست که مزاحمت کند او را هیچ یکی و واجب است

يسلم له وقته وان خولف فزوحم فالاولى للمزاحم له التسليم
سلم دارند برای او وقت او را و اگر مخالفت کرده شد پس مزاحمت رسانیده شد او را پس اولی برای مزاحمت

واذا تحرك الفقير على اية او بيت فيجب ان يسلم له وقته وان
و هرگاه حرکت کند فقیر بر آیتی یا بیتی پس واجب است که سلم داشته شود او را وقت او و اگر

وقع للحاضرين عليه اشراف وذوا فيه تقصيرا او نقصانا
واقع شد حاضران را بر وی وقوف و دیدند در وی تقصیر یا نقصان

فالواجب عليهم الستر عليه والحلم عنه فان اقتضى الوقت
پس واجب بر ایشان پوشیدن است بر وی و بردباشتن از و پس اگر تقاضا کرد وقت

تنبيهه فليتنبه بالرفق او بالقلب لا باللسان وههنا يحتاج

آگاه کنیدن او پس باید آگاه نماید او را به نرمی یا بدل نه بزبان و اینجا محتاج بود

الى قوة حال وصفاء باطن وعلم دين واطلاع وآداب كاملة

بسوی قوت حال و صفاے باطن و علم باریک و واقف شدن بر راز دیگری و آداب درست

ومحافظة شديدة حميدة فاذا خرج في حال السماع من خرقة

و نگاه داشت سخت نیکو و چون بر آید در حال سماع خود از خرقه

او من شيء من ثيابه فلا يخلو اما ان يكون قد تعلق به معنى

یا از چیزے از لباس خود پس خالی نیست یا اینکه احسان کرده است با و یا خواننده

فهو للقاري على الخصوص او يطرحه في الوسط فيكون حكمه اليه

پس آن خرقه باشد قاری را تنها یا انداخته است آنرا در میانه مجلس پس باشد حکم آن خرقه

فيقال له ما الذي اردت به فان قال تصدقت به ان يكون

پس گفته شود فرا او را چه چیز خواسته بآن انداختن پس اگر گوید خواستم بآن آنکه باشد آن خرقه

بحكم الفقراء كان ذلك خلقا منه معهم فهو لهم بحكم الفقراء

بحکم درویشان باشد این انداختن خرقه خلقے از وے با درویشان پس آن خرقه ایشان را

وذلك اليهم يرون فيه رأيهم وان قال اردت به موافقة

و این خرقه ایشان است نه بیند در وے فکر خویش را و اگر گوید خواستم بآن انداختن موافقت

شيخ طرح خرقته فهذا ضعيف الحال جدا ركيك الامر جدا

شیخ که انداخته است خرقه خود را پس این ضعیف است حال است نیکو و رکیک است کار او

لانه انما ينبغي ان يوافق الشيخ في حكم خروجه عن خرقته

زیرا که مر رستی سزاوار است موافقت پیر در حکم بر آمدن از خرقه خود

من تواجد الشيخ في وجده وحالته وذلك بعيد جدا ان

مگر کسی را که موافق شد با پیر در وجد و حال او و این دور است نیک

يتفق اثنان منهم في حال واحد والذي جرت به العادة بين

متفق باشند دو کس از ایشان در یک حال و آنچه گردیده است بآن عادت میان

الفقراء واستمر به الرسم بينهم اليوم في الموافقة في طرح الخرقة

فقیران و همیشه شده است با رسم میان ایشان امروز در موافقت کردن در انداختن خرقه

فليس له اصل ثم اذا جرى منه ذلك مع ضعفه في حكم خرقته

پس نیست این را هیچ اصلی پس اگر رفت از وی این کار با سستی او در حکم خرقه

المطروحة الى ذلك الشيخ في رسم العادة لا في العلم والشريعة

انداخته شده او سوی آن شیخ است در رسم عادت نه در علم و شریعت


أو في مقتضى الطريقة والحقيقة وإن قال صاحب الخرقة
أردت موافقة القوم الحاضرين فهذا أيضاً أضعف من الأول
لأنه إنما ينبغي أن يكون الاشتراك في الفعل عند الاتفاق في الحال
والوجد وقل ما يتفق ذلك للقوم حتى يستووا في الشرب والحال
فيرجع في ذلك إلى القوم ثم ما يكون حكم خرقهم فله أسوتهم
في ذلك فإن قال لم يكن لي في الوقت قصد ولا نية يقال فلان
هو بحكمك فاحكم فيه بما شئت وليس لأحد من الحاضرين ولا
للشيخ إن كان حاضراً في ذلك حكم ألبتة إذ ليس لصاحبه فيه
حق ولا له قصد ولا لذلك أصل في الطريقة فإن قال رددت
علي في الوقت لإشارة بالخروج من الخرقة من غير قصد إلى شيء
على التعيين فقد يكون هذا في الطريقة أصل لأن من خلع عليه
السلطان خلعة فالواجب على المخلوع عليه أن ينزع ملبوسه
ثم يلبس الخلعة فهكذا حكم هذا الفقير أن يخرج من خرقته و
يلبس ما خلع عليه الباري عز وجل من الأنوار والقرب والألطاف
ثم إن حكم خرقته إلى الشيخ الحاضر إن كان هناك وإلا فللحاضرين



مِنَ الفُقَراءِ أَنْ يُفرِدُوا القارِئَ أَوِ القَوّالَ بِها وَتَذْيِيلُ أَنَّ ذٰلِكَ

اینکه جدا سازند خواننده یا گوینده را با آن خرقه و تحقیق گفته شده است بسوی

إلى الفَقِيرِ وَهُوَ أَوْلىٰ بِحُكْمِ خِرْقَتِهِ مِنْ غَيْرِهِ فَأَمّا مُعارَضَةُ الحاضِرِينَ

درویش است و او سزاوارتر است بحکم خرقه خود از دیگری و اما پیش آمدن حاضران

مِنْ أَرْبابِ الدُّنْيا لِيَشْتَرُوا الخِرْقَةَ ثُمَّ تُرَدَّ إلى صاحِبِها فَذٰلِكَ

از اهل دنیا تا بخرند آن خرقه را پس باز گردانید بصاحب او پس این کار

غَيْرُ مَحْمُودٍ فِي الطَّرِيقِ وَغَيْرُ مَرْضِيٍّ اللّٰهُمَّ إِلّا أَنْ يَكُونَ المُشْتَرِي فِيهِ

ستوده نیست در طریقت و ناپسندیده است مگر آنکه باشد خریدنده در او

فُتُوَّةٌ وَإِيمانٌ بِالقَوْمِ يُرِيدُ أَنْ يَتَعَلَّقَ مَعَهُمْ وَبِنَوْعٍ مِنَ المُعاضَدَةِ

جوانمردی و گرویدن بقوم درویشان که میخواهد که بیاویزد با ایشان و این نوعیست از طلب عون

وَالسُّؤالِ بِالتَّلَطُّفِ وَلٰكِنَّهُ مَذْمُومٌ جِدًّا لِأَنَّهُ فِي حالِ خُرُوجِهِ عَنِ

و سوال کردن بلطف و تازگی ولیکن این کار بد است بغایت زیرا که وی بدرستی او در حال برآمدن از

الخِرْقَةِ أَظْهَرَ الصِّدْقَ مِنْ نَفْسِهِ فِي الحالِ وَفِي رُجُوعِهِ إلى الخِرْقَةِ فاضِحٌ

خرقه ظاهر ساخت راستی را از نفس خود در حال و در بازگشتن بسوی خرقه فضیحت کننده

لِنَفْسِهِ وَمُكَذِّبٌ لَها وَذٰلِكَ غَيْرُ مَرْضِيٍّ وَلا يَنْبَغِي لِمَنْ خَرَجَ مِنْ خِرْقَةٍ

نفس را و دروغ کننده است او را و این کار نیست پسندیده و سزاوار نیست کسی را که برآمده است از

أَنْ يَعُودَ إِلَيْها وَيَقْبَلَها فَإِنْ كانَ ذٰلِكَ بِإِشارَةِ شَيْخٍ يَأْمُرُهُ

اینکه باز گردد بسوی او و قبول کند او را پس اگر باشد آن قبول باشارهٔ پیری که فرمود

بِأَخْذِها فَإِنَّهُ يَأْخُذُها جَهْرًا امْتِثالًا لِأَمْرِ الشَّيْخِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْها بَعْدَ

بگرفتن آن پس بگیرد او را آشکارا از جهت فرمانبرداری شیخ پس برآید از آن خرقه پس

ذٰلِكَ فَيَتَخَلَّقُ بِها مَعَ غَيْرِهِ وَإِذا وَقَعَ شَيْءٌ فِي الوَسَطِ لِلْجَماعَةِ فَالواجِبُ

از آن پس احسان کند با آن خرقه بدیگری و چون واقع شود در میانه برای جماعت پس واجب است

التَّسْوِيَةُ بَيْنَهُمْ فَإِنْ كانَ فِيهِمْ شَيْخٌ وَرَأىٰ تَخْصِيصَ قَوْمٍ أَوْ واحِدٍ

برابری در میان ایشان پس اگر باشد در ایشان پیر و ببیند خاص کردن گروهی یا یکی را

مِنَ الحاضِرِينَ فَحُكْمُ ذٰلِكَ إلى الشَّيْخِ يَتْبَعُ رَأْيَهُ فِيهِ فَلَوْ طَرَحَ خِرْقَتَهُ

از حاضران پس حکم آن مفوض بسوی پیر است پیروی کند رای خود را و اگر انداخت خرقه خود را

تُرَدَّتْ عَلَيْهِ وَكانَتْ طَرِيقَتُهُ أَنْ لا يَرْجِعَ إلى شَيْءٍ خَرَجَ مِنْهُ وَ

باز گردانیده شد بسوی او پس بوده است عادت او اینکه باز نگردد بسوی چیزی که برآید از و

عادَ الفُقَراءُ إلى خِرَقِهِمْ فَإِنْ كانَ لَهُ شَيْخٌ كانَ لَهُ أَنْ لا يَرْجِعَ

باز گشتند درویشان اگر بسوی خرقهای خود پس اگر او را هست پیر بوده است او را که باز نگردد

إلى خرقته ويلزم طريقته فلا يرجع إلى ما خرج منه ولا ينقض

بسوی خرقه خود ولازم گیرد عادت خود را پس باز نگردد بسوی چیزی که برآمده است از وی و نه شکند

حالته إتباعا لأحوال الجماعة وإن كان واحد من الفقراء فالأحرى

حالت خود را از جهت پیروی حال جماعت واگر بوده است یکی از درویشان پس نیکوتر

من حاله ولا يليق بها أن يوافق بالجماعة في الحال يعود إلى خرقته

حال او وسزاوارتر باو نیست که موافقت کند بجماعت در حال پس گردد بسوی خرقه خود

لئلا يخجل القوم وليستحيوا ويمقتوه ثم بعد ذلك يخرج منها

تا آنکه خجل نشود قوم و شرمنده شود و غضب نکنند او را پس بعد از این برآید از آن خرقه

إلى الحاضرين وهو الأولى فإن دفعها إلى غائب عن المجلس جاز و

بسوی حاضران واین بهتر است واگر داد او را بشخصی که غایب است از مجلس جایز است واین

هذا آخر ما ألفناه من آداب القوم على وجه الاختصار والإقلال

آخر چیزیست که تالیف کرده ایم از آداب گروه بر وجه اختصار و کمی

والإمكان في الوقت وأما ما يتعلق بدخول الربط والسقايات و

و تنگی وقت وآنچه تعلق دارد بدرآمدن رباطها وسقایها و

لبس الحذاء وأشياء أحدثوها ووضعوها ورسموها بينهم فذلك

پوشیدن نعل واشیائی که پیدا کرده اند ونهاده اند ورسم کرده اند در میان ایشان پس

يستفاد بممارستهم وتحقق الصحبة والاستخبار والإشارة منهم

استفاده کرده میشود بممارست وامیزش ایشان وخبر گرفتن واشارة از ایشان

فلم نسطره في الكتاب وقد ذكرنا معظم ذلك في كتاب الأدب

پس ننوشته ایم درکتاب وتحقیق ذکر کردیم اکثر او را در کتاب ادب

في الشرع في أثناء الكتاب ثم نختم الكتاب بذكر باب يشتمل على

در شرع درمیانه کتاب پس تمام میکنیم کتاب را بذکر بابی که در گیرنده است بر

باب المجاهدة والتوكل وحسن الخلق والشكر والصبر والرضا

باب مجاهده وتوکل ونیکوی سیرت وشکر وصبر ورضا

والصدق فإن هذه الأشياء السبعة أساس هذه الطريقة ولكل

وصدق از جهت آنکه این هفت چیز بنیاد است این طریقه را وهمه

غير

فصل

فأما المجاهدة فالأصل فيها قول الله عز وجل

اما مجاهده پس اصل درین قول خدا است عز وجل

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى أبو نضرة عن

کسانیکه مجاهده کرده اند در طلب من هر آینه بنمایم ایشان را راه های وصول خود وروایت کرد ابونضره از



أبي سعيد الخدري رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أفضل
الجهاد فقال كلمة حق عند سلطان الجائر فدمعت عينا أبي
سعيد رض وقال أبو علي الدقاق رح من زين ظاهره بالمجاهدة
حسن الله سرائره بالمشاهدة قال الله عز وجل والذين جاهدوا
فينا لنهدينهم سبلنا وكان من لم يكن في بدايته صاحب مجاهدة
لم يجد من الطريقة شمة وقال أبو عثمان المغربي رح من ظن أنه
يفتح عليه بشيء من هذه الطريقة أو يكشف له شيء منها بغير
لزوم المجاهدة فهو في غلط وقال أبو علي الدقاق رح من لم يكن له
في بدايته قومة لم يكن له في نهايته جلسة وقال رض أيضا الحركة
بركة حركات الظواهر توجب بركات السرائر وقال الحسن بن علويه
قال أبو يزيد كنت اثنتي عشرة سنة حداد نفسي وخمس سنين
كنت مرآة قلبي وسنة أنظر فيما بينهما فإذا في وسطي زنار ظاهر
فعملت في قطعه اثنتي عشرة سنة ثم نظرت فإذا في باطني زنار
فعملت في قطعه خمس سنين أنظر كيف أقطع فكشف لي فنظرت
إلى الخلق فرأيتهم موتى فكبرت عليهم أربع تكبيرات وعن الجنيد

قال سمعت السري رح يقول يا معشر الشباب جدوا قبل أن

گفت شنیدم سری را رح که میگفت ای گروه جوانان کوشش کنید پیش از آنکه

تبلغوا مبلغي فتضعفوا وتقصروا كما قصرت وكان في ذلك

برسید بجای رسیدن من پس سست شوید و کوتاهی کنید در عبادت چنانچه کوتاهی کردم و بود که

الوقت لا يلحقه الشباب في العبادة وقال الحسن القزاز رحمه الله

وقت ضعف نمیرسید بدو او را جوانان در عبادت و گفت حسن قزاز

بني هذا الأمر على ثلاثة أشياء أن لا يأكل إلا عند الفاقة ولا

بنا کرده شده است این امر سلوک بر سه چیز اینکه نخورد مگر نزد فاقه و نه

ينام إلا عند الغلبة ولا يتكلم إلا عند الضرورة وقال إبراهيم

خسپد مگر وقت غلبه و کلام نکند مگر وقت ضرورت تکلم و گفت ابراهیم

بن أدهم رض لن ينال الرجل درجة الصالحين حتى يجوز ست

ادهم رض هرگز نرسد مرد درجه نیکوکاران را تا آنکه درگذرد شش

عقبات الأولى يغلق باب النعمة ويفتح باب الشدة والثانية

عقبه اول اینکه ببندد در نعمت را و بکشاید بر خود در سختی را و دوم

يغلق باب العز ويفتح باب الذل والثالثة يغلق باب الراحة

ببندد در عزت را و بکشاید در خواری را سوم ببندد در راحت را

ويفتح باب الجهد والرابعة يغلق باب النوم ويفتح باب السهر

و بکشاید در جهد را چهارم ببندد در خواب را و بکشاید در بیداری را

والخامسة يغلق باب الغنى ويفتح باب الفقر والسادسة

پنجم ببندد در غنی را و بکشاید در فقر را ششم

يغلق باب الأمل ويفتح باب الاستعداد للموت وقال أبو عمرو

ببندد در امل را و بکشاید در استعداد موت را و گفت ابو عمرو

بن نجيد رح من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه وقال

بن نجید رح کسیکه بزرگ گشت برو نفس او و خوار گشت برو دین او و گفت

أبو علي الروذباري رح إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام أنا جائع

ابو علی روذباری رح هرگاه گوید صوفی پس از پنج روز من گرسنه ام

فألزموه السوق وأمروه بالكسب وقال ذو النون المصري رح ما أعز

پس لازم گردانید او را بازار و بفرمایید او را بکسب و گفت ذو النون مصری رح ارجمند نساخت

الله عبدا بعز هو أعز له من أن يدله على ذل نفسه وما أذل

حق تعالی بنده را بهیچ عزت که ارجمندتر است او را از آنکه راه نماید او را بخواری نفس خود و خوار نساخت



الله عبد أبداً هو أذل له من أن يحميه عن ذل نفسه وقال

إبراهيم الخواص ما هالني شيء إلا ركبته وقال محمد بن الفضل

رحمه الله الراحة هي الخلاص من أماني النفس وقال منصور بن

عبد الله سمعت أبا علي الروذباري رحمة الله عليهما يقول دخل

الآفة من ثلاث سقم الطبيعة وملازمة العادة وفساد الصحبة

فسألته ما سقم الطبيعة فقال أكل الحرام فقلت وما ملازمة

العادة قال النظر والاستماع بالحرام والغيبة قلت فما

فساد الصحبة فقال كلما هاجت في النفس شهوة يتبعها وقال

النصراباذي رحمه الله سجنك نفسك إذا خرجت منها وقعت

في راحة الأبد وقال أبو الحسن الوراق رحمه الله كان أجل أحكامنا

في مبادئ أمرنا في مسجد أبي عثمان الإيثار بما يفتح علينا وأن

لا نبيت على معلوم ومن استقبلنا بمكروه لا ننتقم لأنفسنا

بل نعتذر إليه ونتواضع له وإذا وقع في قلوبنا حقارة لأحد

قمنا بخدمته فمجاهدة العوام في توفية الأعمال ومجاهدة

الخواص في تصفية الأحوال فقد يسهل مقاساة الجوع والعطش

خواص



والتهور ومعالجة الأخلاق الردية تعسر وتصعب لعز آفات
ودليري وعلاج كردن سيرتهاي نكوهيده دشوارست ومصعب واز آفات
النفس وركونها إلى استحلاء المدح والذكر الجميل وثناء الخلق
نفس ميل كردن اورست بسوي شيرين پنداشتن ستايش خلق وياد كردن نيكو وستودن خلق
وقد تحمل أثقال العبادات لذلك ويستولي عليه الرياء والنفاق
وگاه باشد كه بسبب برداشت بارهاي عبادت را از جهت شيريني وغالب مستولي بروي ريا ونفاق
وعلامة ذلك رجوعها إلى الكسل والفتل عند انقطاع ذلك و
ونشان اين آنست كه بازگردد نفس بسوي سستي وناتواني وقت جدا شدن آن شيريني و
ذم الناس لها ولا يتبين لك آفات نفسك وشركها ودعواها
نكوهيدن مردم او را ظاهر نميشود مر ترا آفت هاي نفس تو وشرك خفي ودعوي او
وكذبها إلا عند الامتحان في مواطن دعواها وعند الموازنة
وكذب او مگر نزد امتحان در مواطن دعواي او ونزد يكسان سنجيدن
لها لأنها تتكلم بكلام الخائفين ما لم تضطر إلى الخوف وإذا
مر او را زيرا كه او سخن ميكند سخن ترسندگان تا وقتيكه مضطر نشده است بسوي خوف ووقتيكه
احتجت إليها في مواطن الخوف وجدتها آمنة وتقول قول الأبرار
محتاج شدي بسوي نفس در جاي خوف ميابي آنرا ايمن وهمه اميد وفراموش
ما لم تمتحن بالتقوى وإذا احتجت إليها وطالبتها بشروط التقوى
تا وقتيكه آزموده شده است به پرهيزگاري ووقتيكه محتاج شدي بسوي نفس وخواستي از او شرط پرهيزگاري
وجدتها متركة مرائية معجبة وتصف وصف العارفين ما
ميابي تو او را بازرگ كننده نماينده براي خلق عجب كننده صفات عارفان
لم تحتج إلى الغاية فإذا طلبت منها ذلك وجدتها كذابة و
تا وقتيكه محتاج نيست بسوي غرض وقتيكه طلب ميكني از او ميابي او را دروغگو
تدعي دعوى الموقنين ما لم تمتحن بالإخلاص وتزعم أنها من
دعوي ميكند نفس دعوي اصحاب ايقان تا وقتيكه آزموده نشده به پرهيزگاري وقتيكه محتاج شدي بسوي
المتواضعين ما لم يحل بها خلاف هواها عند الغضب وكذلك
جمله متواضعان ام تا وقتيكه فرود نيايد به او خلاف ميل او وقت غضب وهمچنين
تدعي السخاء والكرم والإيثار والبذل والغناء والفتوة وغير
دعوي ميكند سخاوت وكرم وايثار وخرچ كردن وتوانگري دل وجوانمردي وجز
ذلك من الأخلاق الحميدة أخلاق الأولياء والأبدال والأعيان
آن از اخلاق ستوده كه اخلاق اوليا وابدال واشراف است



ثمنيا ودعونه حقا واذا طالبتها بذلك وامتحنتها لم تجد
هناك الا كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه
لم يجده شيئا ولو كان ثم صدق واخلاص وصح منها القول و
صدق بالقول لانها لما اظهرت التزين للخلق الذين لا يملكون
لها ضرا ولا نفعا لصحت عما لها عند الامتحان ولوافق قولها
عملها وقال ابو حفص رحمه الله النفس ظلمة كلها وسراجها سرها
يعني الاخلاص ونور سراجها التوفيق فمن لم يصحبه في سره توفيق
من ربه كانت ظلمة كلها وقال ابو عثمان رحمه الله لا يرى احد
عيب نفسه وهو يستحسن من نفسه شيئا ولم يراه من يتهمها
في جميع الاحوال وقال ابو حفص رحمه الله اسرع الناس هلاكا
من لا يعرف عيبه فان المعاصي بريد الكفر وقال ابو سليمان
رحمة الله عليه ورضوانه ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبت
به وقال السري رض اياكم وجيران الاغنياء وقراء الاسواق
وعلماء الامراء وقال ذو النون المصري رض انما دخل الفساد
على الخلق من ستة اشياء اولها ضعف النية بعمل الآخرة و



الثاني صارت أبدانهم رهينة بشهواتهم والثالث طول الأمل
دوم گشت تنهاے ایشان گرو آرزوهاے ایشان سوم درازے امید ها
مع قرب الأجل والرابع آثروا رضاء المخلوقين على رضاء الخالق و
با نزدیکی موت چهارم اختیار کردند رضا مخلوقات بر رضای خالق
الخامس اتبعوا أهواءهم ونبذوا سنة نبيهم صلى الله عليه وسلم وراء ظهورهم
پنجم پیروی کردند هواهاے خود را وانداختند طریقه پیغمبر خود را در پس پشت خویش
والسادس جعلوا قليل زلات السلف حجة لأنفسهم ودفنوا كثير
ششم گردانیدند لغزشهاے پیشینیان حجت ودلیل براے نفسهاے خود و پنهان کردند بسیاری
مناقبهم **فصل** والأصل في المجاهدة مخالفة الهوى بفطم
از صفات ستوده ایشان واصل در مجاهده مخالفت نفس است پس جدا کند
نفسه عن المألوفات والشهوات واللذات وحملها على خلاف
نفس خود را از چیزهاے که الفت گرفته است باو و آرزوها و لذتها و بردارد اورا بر خلاف
ما تهوى في عموم الأوقات فإذا انهمك في الشهوات ألجمها
آنچه مایل است او در اکثر اوقات پس وقتیکه فرو رفت در شهوتها پس لگام دهد اورا
بلجام التقوى والخوف من الله عز وجل فإذا حرنت ووقفت
بلگام پرهیزگاری و ترس از حق تعالی پس وقتیکه حرون کند و بازایستد
عند القيام بالطاعات والموافقات ساقها بسياط الخوف و
نزد برخاستن بطاعتها و موافقت نفس براند اورا بتازیانه ترس و
خلاف الهوى ومنع الحظوظ **فصل** ولا تتم المجاهدة إلا
خلاف هوا و بازداشتن از حظها وتمام نمیشود مجاهده مگر
بالمراقبة وهي التي أشار إليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سأله جبريل
بمراقبه وآن مراقبه چیزیست که اشارت کرد باو رسول الله صلعم وقتیکه پرسید اورا جبرئیل
عليه الصلاة والسلام عن الإحسان فقال الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن
از احسان پس گفت احسان اینست که عبادت کنی خدا را گویا که می بینی تو اورا
لم تكن تراه فإنه يراك لأن المراقبة علم العبد باطلاع الرب
اگر نبوده تو بیننده او را پس بتحقیق او می بیند ترا زیرا که مراقبه دانستن بنده است به واقف بودن پروردگار
سبحانه عليه واستدامته لهذا العلم مراقبة لربه وهذا هو أصل
برو و همیشه داشتن بنده این دانش را مراقبه اوست مر رب خود را و این مراقبه اصل
كل خير ولا يكاد يصل إلى هذه الرتبة بعد المحاسبة وإصلاح حاله
هر نیکی است ونمیرسد بنده باین مرتبه مگر پس از محاسبه و درست گردانیدن حال خود را



فِي الوَقْتِ وَلُزُوْمِ طَرِيْقِ الحَقِّ وَإِحْسَانِ مُرَاعَاةِ القَلْبِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

در وقت و لازم گرفتن راه حق را و نیکو رعایت کردن دل را در میان خود و در میان

اللهِ تَعَالَى وَحِفْظِ الأَنْفَاسِ مَعَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْلَمُ أَنَّ اللهَ تَعَالَى عَلَيْهِ

خدای تعالی و نگهداشتن نفسها با خدای عز و جل و بداند که خدای تعالی بر او

رَقِيْبٌ وَمِنْ قَلْبِهِ قَرِيْبٌ يَعْلَمُ أَحْوَالَهُ وَيَرَى أَفْعَالَهُ وَيَسْمَعُ أَقْوَالَهُ

نگهبان است و از دل او نزدیک است می داند احوال او را و می بیند افعال او را و می شنود سخنهای او

وَلَا يَتِمُّ إِيْصَالُ الأَمْرِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ خِصَالٍ أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا مَعْرِفَةُ اللهِ تَعَالَى وَالثَّانِيَةُ

و تمام نمی شود پیری مجاهده مگر به شناختن چهار خصلت اول شناختن خدای تعالی و دوم

مَعْرِفَةُ عَدُوِّ اللهِ إِبْلِيْسَ وَالثَّالِثَةُ مَعْرِفَةُ نَفْسِكَ الأَمَّارَةِ بِالسُّوْءِ

دانستن دشمن خدا ابلیس را و سوم دانستن نفس خود را بسیار فرمان دهنده بدی

وَالرَّابِعَةُ مَعْرِفَةُ العَمَلِ لِلهِ تَعَالَى وَلَوْ عَاشَ إِنْسَانٌ دَهْرًا فِي العِبَادَةِ

چهارم دانستن کار برای خدا و اگر زندگانی کند انسان عمری در عبادت

مُجْتَهِدًا وَلَمْ يَعْرِفْهَا وَلَمْ يَعْمَلْ عَلَيْهَا لَمْ تَنْفَعْهُ عِبَادَتُهُ وَكَانَ

کوشش کننده و نداند آن چهار خصلت را و عمل نکند بر وی نفع نکند او را عبادت او و باشد

عَلَى الجَهْلِ وَمَصِيْرُهُ إِلَى النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتَفَضَّلَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ

بر جهالت و بازگشت او بسوی آتش است مگر آنکه فضل کند حق تعالی بر او

بِرَحْمَتِهِ فَأَمَّا مَعْرِفَةُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ أَنْ يَلْزَمَ العَبْدُ قَلْبَهُ قُرْبَهُ

برحمت خود اما معرفت خدای تعالی پس آن است که لازم گیرد بنده دل خود را نزدیکی

عَزَّ وَجَلَّ وَقِيَامَهُ عَلَيْهِ وَقُدْرَتَهُ عَلَيْهِ وَشَهَادَتَهُ وَعِلْمَهُ بِهِ وَ

حق تعالی و قایم بودن او بر او و توانا بودن بر او و حاضر بودن و دانا بودن به او

أَنَّهُ رَقِيْبٌ حَفِيْظٌ وَأَنَّهُ وَاحِدٌ مَاجِدٌ لَا شَرِيْكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَأَنَّهُ

و بدرستی حق تعالی نگهبان است و یکی بزرگ است نیست انبار مر او را در ملک او و بدرستی

عِنْدَ مَا وَعَدَ صَادِقٌ وَعِنْدَ مَا ضَمِنَ كَافٍ وَعِنْدَ مَا دَعَا

نزد وعده خود راست است و نزد چیزی که ضامن او شده است از روی ... و نزد چیزی که طلب کرد

إِلَيْهِ وَنَدَبَ إِلَيْهِ مَلِيٌّ لَهُ وَعْدٌ يَجْزِيْهِ وَوَعِيْدٌ صَادِقٌ يَنْفِذُهُ

حق را بسوی او و خواست ... مر او را وعده است ... و مر او را وعید راست است که ...

وَمَقَامٌ يَصِيْرُ إِلَيْهِ الخَلَائِقُ وَمَقْعَدٌ يَتَصَرَّفُ مِنْ عِنْدِهِ وَلَهُ

و مقام است که بازگشت ... خلایق و جای ... تصرف میکند از نزد خود و مر او را

ثَوَابٌ وَعِقَابٌ لَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَلَا مِثْلٌ وَأَنَّهُ كَافٍ رَحِيْمٌ وَدُوْدٌ

ثواب و عذاب است نیست مر او را مانند و نه مثل و بدرستی حق تعالی بسنده است ...



سميع عليم وانه كل يوم هو في شأن لا يشغله شأن عن شأن

شنونده است و داننده است و براستی که خدای تعالی هر روز در کاریست مشغول نکند او را کاری از کاری

يعلم الخفي وفوق الخفي والضمير والخطرات والوسوسة والهمة

میداند چیز پنهان را و آنچه بالای پنهانست و خبر پوشیده را و خطرات دل را و وسوسه را و قصد را

والارادة والوسواس والحركة والطرفة والغمزة والهمزة وما فوق

و خواهش را و وسوسه را و حرکت و بر هم زدن چشم را و اشارت چشم را و آنچه بالای

ذلك وما دون ذلك مما دق فلا يعزب وجل فلا يوصف مما

آنست و پایین آنست از چیزهای باریک پس غایب نمیشود از چیزهای بزرگ از آنچه

كان وما يكون وانه عزيز حكيم وقد استوفينا ذلك في باب

شده است و از آنچه خواهد شد و براستی خدای تعالی ارجمند است حلیم و بتحقیق تمام بیان کردیم این را در باب

معرفة الصانع من قبل فاذا الزم هذا قلبه في اليقين الراسخ والعلم

معرفت صانع پیش ازین پس وقتیکه لازم ساخت این معرفت را بدل خود بیقین استوار و علم

النافع ولزم ذلك كل عضو منه وكل جارحة وكل مفصل وعرق

نافع و لازم شدن این معرفت هر عضو و هر اندام و بند و رگ

وعصب وشعر وبشر وكذلك تيقن ان الله تعالى قائم على ذلك

و پی و موی و چرم و همچنین یقین کند براستی خدای تعالی قایم است برو

عالم به احاط به علما لا تعزب منه غاربة وانه خلقه فاحسن

عالمست او را در گرفته است او را از روی علم غایب نیست ازو هیچ غایبی و براستی خدای تعالی پیدا کرد او را پس

خلقه وصورة فاحسن صورته وثبت جميع ذلك في قلبه

نیکو پیدایش او و صورت بندی او کرد پس نیکو کرد صورت او را و ثابت شد این علم در دل او

وصح به عزمه وكمل عقله ثبتت حينئذ فيه المحاسبة

و صحیح شد بآن نیت او و کامل کرد او را عقل او و ثابت شد این هنگام در آنکس محاسبه

ووصلت اليه المعرفة وقامت عليه الحجة وكان في مقام من

و رسید باو معرفت و قایم شد بر او حجت الهی و شد در جای بزرگ از

الله شريف والحذر يصحبه في ذلك كله فحفظت جوارحه و

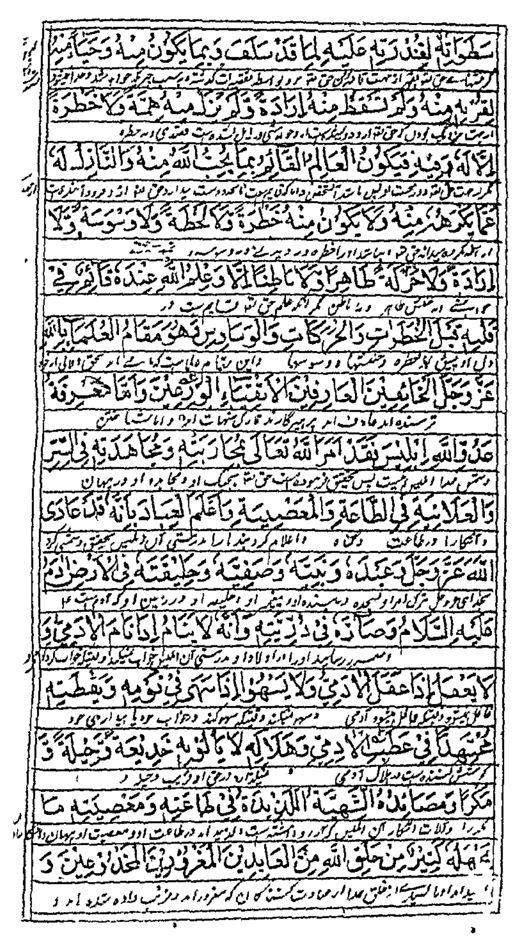
حق تعالی و ترس صحبت میدارد او را در همه اینها پس نگاه داشته شد اندامها و

قلبه ولا ينال شيئا من هذه الجملة الا ان يقطع الاشغال

دل او و نمیرسد سالک چیزی را ازین مجموع مگر به بریدن شغلها همه

كلها الا ما دله على هذا الفرق لا يفارق قلبه حذرا من

مشغول شدن بچیزیکه راه نماید او را باین و حال آنکه ترس جدا نمیشود از دل او بسبب ترسیدن از



سطواته لقدرته عليه لما قد سلف وبما يكون منه وحياءً منه

لقربه منه ولم تسقط منه ارادة ولم تزل منه همة ولا خطرة

الا له وفيه فيكون العالم القائم بما يحب الله منه والنازل له

عما يكره منه ولا يكون منه خطرة ولا لحظة ولا وسوسة ولا

ارادة ولا حركة ظاهرًا ولا باطنًا الا وعلم الله عنده قائم في

قلبه قبل الخطرات والحركات والوساوس فهو مقام العلماء بالله

عز وجل الخائفين العارفين الاتقياء الورعين واما معرفة

عدو الله ابليس فقد امر الله تعالى بمحاربته ومجاهدته في السر

والعلانية في الطاعة والمعصية واعلم العباد بانه قد عادى

الله عز وجل عبده ونبيه وصفيه وخليفته في الارض آدم

عليه السلام وصار ذلك في ذريته وانه لا ينام اذا نام الآدمي و

لا يغفل اذا غفل الآدمي ولا يسهو اذا سها في نومه ويقظته

مجتهدا في عطب الآدمي وهلاكه لا يألوه خديعة وحيلة و

مكرًا ومصائده الشهوة اللذيذة في طاعته ومعصيته ما

اهله كثير من خلق الله من العابدين المغرورين الجاهلين و



كَثِيرٌ مِنَ الغَافِلِينَ لَيْسَتْ حَاجَتُهُ أَنْ يُوقِعَ ابْنَ آدَمَ فِي مَعْصِيَةٍ أَوْ

بسیار از غافلان نیست آسودگی شیطان اینکه بیندازد فرزند آدم را در گناه یا

رِيَاءٍ أَوْ عُجْبٍ إِنَّمَا بُغْيَتُهُ أَنْ يَرُدَّهُ مَعَهُ حَيْثُ يَرِدُ جَهَنَّمَ حَيْثُ

ریا یا عجب نیست مقصود او مگر اینکه بیارد فرزند آدم را با وجود جائیکه خواهد آمد در دوزخ چنانچه

قَالَ جَلَّ وَعَلَا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَإِذَا عَرَفَهُ

فرمود خدای نمیخواند آن شیطان مگر گروه خود را تا باشند از اهل دوزخ پس وقتیکه دانست ابلیس را

العَبْدُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُلْزِمَ قَلْبَهُ مَعْرِفَتَهُ فِي الحَقِّ وَ

بنده باین صفت پس سزاوار است بنده را اینکه لازم سازد دل خود را بمعرفت ابلیس در حق و

البَاطِلِ بِلَا غَفْلَةٍ وَلَا سَهْوٍ مِنْهُ فَيُحَارِبُهُ بِأَشَدِّ المُحَارَبَةِ وَيُجَاهِدُهُ

باطل بی غفلت و بی سهو پس جنگ کند با سخت ترین جنگ او و مجاهده کند

بِأَشَدِّ المُجَاهَدَةِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ظَاهِرًا وَبَاطِنًا لَا يُقَصِّرُ فِي ذَلِكَ

بسخت ترین مشقت پنهان و آشکارا ظاهر و باطن کوتاهی نکند در آن جنگ

حَتَّى يَبْذُلَ مَجْهُودَهُ فِي مُحَارَبَتِهِ وَمُجَاهَدَتِهِ فِي كُلِّ مَا يَدْعُو إِلَيْهِ

تا آنکه خرج کند سعی خود را در جنگ و مشقت با او در هر چیزی که خواند ابلیس بسوی آن چیز

مِنَ الخَيْرِ وَالشَّرِّ وَلَا يَدَعُ التَّضَرُّعَ وَالالْتِجَاءَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالاسْتِعَانَةَ

از نیک و بد و نگذارد زاری و التجا بسوی خدای تعالی و مدد خواستن

بِهِ فِي حَرَكَاتِهِ كُلِّهَا لِيُعِينَهُ عَلَيْهِ وَيُرِيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَفْسِهِ الفَقْرَ

باو در حرکات خود همه تا آنکه یاری دهد او را بر ابلیس و بنماید حق تعالی را از نفس خود درویشی

وَالفَاقَةَ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا حِيلَةَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ وَيَسْتَغِيثُ بِاللهِ عَزَّ

و فاقه بسوی او پس بدرستی نیست خلاصی و نیست توانائی بر محاربه او مگر بیاری حق تعالی و فریاد رسی خواهد

وَجَلَّ بِالبُكَاءِ وَالتَّضَرُّعِ وَيَسْأَلُهُ النَّصْرَ عَلَيْهِ جَاهِدًا مُدَّةَ اللَّيْلِ

بگریه و زاری و طلب کند از حق تعالی غلبه بر ابلیس در آنحال که کوشش کننده است و خواری

وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فِي الخَلَا وَالمَلَا حَتَّى تَصْغُرَ فِي عَيْنِهِ مُجَاهَدَتُهُ

و روز پنهان و آشکارا در خلوت و میان مردم تا آنکه خورد و حقیر نماید در چشم بنده مجاهده او

لِمَعْرِفَتِهِ بِتَوْفِيقِ اللهِ إِيَّاهُ فَإِنَّهُ عَدُوُّ مَوْلَاهُ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ عَصَى اللهَ

از جهت دانستن او توفیق خدای تعالی مر او را پس آن ابلیس دشمن مولای بنده است و اول کسیست که بیفرمانی کرد

مِنْ خَلْقِهِ وَأَوَّلُ مَنْ مَاتَ مِنْ خَلْقِهِ يَعْنِي مَنْ عَصَاهُ وَكُلُّ عَاصٍ لِلهِ

از خلق او و اول کسیکه مرده است از خلق یعنی کسیکه بیفرمانی کرد او را و هر عاصی خدا

عَزَّ وَجَلَّ مَيِّتٌ كَمَا جَاءَ فِي الحَدِيثِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ مَاتَ

مرده است چنانچه آمده است در حدیث فرمود خدای تعالی بدرستی که اول کسیکه مرد

اول



من خلقه ابليس وهو الذي عادى اولياء الله من الانبياء والصديقين
از خلق من ابلیس ست و او است که دشمنی کرده دوستان خدا از پیغمبران و صدیقان
واصفيائه من خلقه اجمعين وينبغي للعبد ان يعلم انه في
و برگزیدگان از خلق او همه و سزاوار است مر بنده را اینکه بداند که در سختی او در
جهاد عظيم وفي قربة من الرب جل ثناؤه ولا يوصف شرف
جهاد بزرگ است و در قربت است از پروردگار خود جل جلاله و بیان کرده نمیشود بزرگی
مقامه فليثبت ولا يعجز فانه ان عجز او مل فقد عصى ربه عز
جای او را مرد حق پس باید که ثابت بماند و عاجز نشود و درستی که اگر عاجز شد یا ملول شد پس تحقیق نافرمانی کرد
وجل ووقع في جهنم وغضب الله عليه ويكون قد اعطى عدو
و افتاد در دوزخ و غضب کرد بر وی حق تعالی و میباشد تحقیق داده شده است دشمن خدای
الله امنية منه وتقوى عليه لعنة الله وليس لارادته في العبد
تعالی را امید از او و توانا شد دشمن خدا تعالی بر وی و نیست مر خواهش آن شیطان را در بنده
غاية ولا انتهاء الا الكفر بالله فانه انما ينقله من حال الى حال
نهایتی و انتهای مگر کافر ساختن بنده را بخدا پس او نقل میکند بنده را از حالی بحالی
حتى يغضب الله عليه فيكله الى نفسه فيعطب ويقع في النار
تا اگر غضب میکند حق تعالی بر وی و باز میسپارد آن بنده را بنفس او پس هلاک میشود و در می افتد در آتش
مع الشيطان فلا خلق اشد على العبد منه فالحذر الحذر فانما
با شیطان پس نیست هیچ خلقی سخت تر بر بنده از شیطان پس باید ترسید پس ترسیدنی
هو الورود على العطب والنجاة بفضل الله ورحمته اعاذنا الله
حال مگر هلاک یا رستگاری بفضل خدا و رحمت او پناه دهد ما را خدا
وجميع المسلمين من شر ابليس وجنوده ولا حول ولا قوة الا
و جمیع مسلمانان از بدی ابلیس و لشکر او و نیست قوت و توانایی مگر
بالله العلي العظيم واما معرفة النفس الامارة بالسوء فيضعها
بخدا که بزرگ است و بلند و اما معرفت نفس بسیار فرمان دهنده بدی پس بنهد
حيث وضعها الله عز وجل ويصفها بما وصفها الله تعالى
جایی که نهاده است او را خدای عز و جل و وصف کند او را بانچه صفت کرده است خدای تعالی
يقوم عليها بما امره الله عز وجل بانها اعدى له من ابليس
قایم باشد بر وی بچیزی که فرموده است خدای تعالی پس درستی او دشمن تر است بنده را از شیطان
وانما يقوى عليه ابليس بها وبقبولها منه فيعرف اي شيء
و توانا میشود شیطان بر بنده مگر بوسیله و بگرویدن نفس بر شیطان پس بداند بنده چه چیز است



طباعها وما ارادتها والى ما تدعو وبما تأمر وكيف خلقتها

خلقة ضعيفة قوي طمعها شرهة مدعية خارجة عن

طاعة الله سبحانه متملكة ممتنة خوفها امن ورجاؤها اماني

وصدقها كذب ودعواها باطلة وكل شيء منها غرور وليس لها

فعل محمود ولا دعوى حق فلا تغترنه بما يظهر له منها ولا يرجو

بما يأمل ان حل عنها قيودها شردت وان اطلق وثاقها جمحت وان

اعطاها سؤلها هلكت وان غفل عن محاسبتها ادبرت وان

عجز عن مخالفتها غرقت وان اتبع هواها تولت الى النار وفيها

هوت ليس لها حقيقة ولا رجوع الى خير وهي رأس البلاء ومعدن

الفضيحة وخزانة ابليس ومأوى كل سوء ولا يعرفها احد غير خالقها

عز وجل فهي في الصفة التي وصفها الله عز وجل كلما طهرت

خوفا فهو امن وكلما ادعت صدقا فهو كذب وكلما ذكرت

اخلاصها فهو رياء واعجاب عند الحقائق تبين صدقها

ويعرف كذبها وعند الامتحان ترجع الى دعواها فليس بلاء عظيم

الا وقد حل بها فعلى العبد محاسبتها ومراقبتها ومخالفتها



ومجاهدة نهاها في جميع ما تدعو اليه وتدخل فيه فليس لها دعوى

ومجاهده او در همه چیزها که میخواند بسوی آنها وسے و در آید در آنها پس نیست مر او را دعوی

حق بل لما تسعى في هلاكها ودمارها فلا توصف بشيء الا وهي

راست دعوی [illegible]

اكثر مما توصف به لكن ابليس ومستراحه ومسامره ومحدثه

بیشتر از آنست که ستوده شده پس آن نفس رنج شیطان است و جای راحت اوست و جای سخن اوست

وصديقه فاذا عرفت للعبد صفتها فقد عرفها هانت عليه و

و یار اوست پس هرگاه دانست بنده صفت او پس تحقیق دانست آنرا و سبک شد است او را خوار شد نفس

ذلت وقوي عليها بالله عز وجل واذا اجتمعت في العبد هذه

خوار شد و توانا شد بر او بیاری حق تعالی پس وقتیکه جمع شد در بنده این

الخصال الثلث فليستعن بالله عز وجل عليهن ولا يغفل ولا

سه خصلت پس باید که طلب یاری کند از خدا تعالی بر این خصلتها و غافل نشود و

يطيع نفسه لانه اذا قوي على ادب نفسه ومخالفتها عما

فرمانبرداری نکند نفس را زیرا که هرگاه توانا شد بر ادب نفس خود و مخالفت او از آنچه

تهوى قوي على الخصال كلها ان شاء الله تعالى فعليه بذل

میل کند باو پس باشد توانا شده بر خصلتهای همه اگر خواسته است خدا تعالی پس بر بنده واجب است

التقدم بالعزم بالله عز وجل وحده لا شريك له ولا يميل في

پیش آمدن بقصد خود بسوی خدا تعالی که تنهاست نیست انباز مر او را و میل نکند در این

هذا كله الى احد غير الله عز وجل فانه ان فعل ذلك فلا يثق

همه کارها بسوی کسی غیر خدا تعالی پس اگر کرد این را پس [illegible]

بخير ويكله الله عز وجل الى نفسه فينبغي له ان يستعين بالله

[illegible]

تعالى في هذا كله ويتبع مرضاته في جميع ما امره الله به ونهاه و

[illegible]

لا يريد بذلك احدا غير الله عز وجل فاذا فعل ذلك ارشده الله و

[illegible]

وفقه واحبه ومكن له وستره بستر الاصفياء العلماء

[illegible]

بالله الذين بذلك قالوا العلم بالله عز وجل واما معرفة العمل

[illegible] و اما شناختن عمل



لله عز وجل أن تعلم العبد أن الله عز وجل أمره بأمور ونهاه عن

براے خداے تعالی پس اینست که بداند بنده که حق تعالی فرموده است اورا بچیزها ومنع کرده است اورا از

أمور فالذي أمره به هو الطاعة والذي نهاه عنه هو المعصية

چیزها پس آنچه فرموده است او طاعت است وآنچه باز داشته است از وے معصیت است

له عز وجل وأمره بالإخلاص فيهما والقصد إلى سبيل الهدى

براے خداے عز وجل وامر کرده است اورا باخلاص در آنها وفرموده است رفتن بسوے راه هدایت

على نهج الكتاب والسنة ولا يكون في ضميره في فعله كل شيء

بر طریق کتاب وسنت ونباشد در دل بنده در کردن او هر چیز

غير الله عز وجل ولا يكن ممن ترك المعاصي الظاهرة وأعرض عن

جز از حق تعالی ونباشد از کسانیکه گذاشته اند گناهان ظاهر را وروگردانیده اند از

ترك المعاصي الباطنة التي هي أمهات الذنوب وأصولها لأن الله

گذاشتن گناهان باطنی که آنها سر گناهان واصل اینها اند زیرا که حق تعالی

تعالى ليس على هذا وعد بالمغفرة ولا على هذا ضمن الثواب في دار

وعده نکرده است بر ترک گناهان ظاهری آمرزش را ونه برین ضامن شده است ثواب را در سرای

الجزاء فلا يجهدن العبد في العبادة بالظاهر بفساد النية وسقم

جزا پس کوشش نکند بنده در عبادت ظاهر بفساد نیت ونادرستے

الإرادة فيعود إذ ذاك طاعاته معاص كلها فتحل به عقوبات

قصد پس باز گردد آنگاه طاعت گناهها پس فرود آید باو عقوبات ای

الدنيا والآخرة مع تعب البدن وقلة المرادية وترك الشهوة واللذة

دنیا وآخرت باریخ دادن تن را وکمی گذاشتن آرزو ولذت

فيخسر الدنيا والآخرة بل يزين طاعته بالإخلاص والتقوى والورع

پس زیان کند دنیا وآخرت را آراسته بکند طاعت خود را باخلاص وتقوے وپرهیزگاری

ونيته بالصدق ويحفظ إرادته بالمحاسبة وليكن همه طلب

ونیت خود را براستی ونگاه دارد ارادت خود را بمحاسبه وبایدکه باشد کوشش او طلب

النية الصادقة وعزمه طلب الإخلاص والتوحيد في أقواله و

نیت درست وقصد او طلب اخلاص وتوحید در سخنها و

أفعاله وأحواله أجمع عند أخذه في الطاعة وإعراضه عن المعصية

عملها وحالها همه نزد شروع او در طاعت وباز گردیدن او از معصیت

حتى يثبت معرفة النية كما يثبت معرفة العمل وينبغي له أن

تا آنکه ثابت شود معرفت نیت چنانچه ثابت شود معرفت عمل وسزاوار است اورا که



يحترز من أن يخدعه إبليس اللعين بغوائله ويصرعه بمصائده

ويوقعه في فخوخه ويذهب به بمكره وخدعه فإن له مصائد

منصوبات في القلوب وغوائل شهية وطرائف لذيذة يحسبه

الجاهل نورًا ويقينًا وهو شك وظلمة يفتح له مائة باب من

الطاعة يريد بذلك أن يدخله في أدنى منزلة يستغرق عمله

فإياه ثم إياه الحذر الحذر فإن قدر أن يتعلم خدعه كما يتعلم

القرآن فليفعل فهذا أمر الله جل ثناؤه فليحذره العبد في

طاعته كما يحذره في معاصيه فإن خطر بباله أمر أو دعته

نفسه إلى شيء أو تحرك بحركة فلا يعجل دون المعرفة و

العلم وليستوثق بنفسه ويتوسل بالعلماء ويجالس

الفقهاء العالمين بالله وبأمره ونهيه حتى يدلوه على طريق

الله عز وجل ويعرفوه ذلك ويدلوه على دوائه ودائه على ما

قدمناه في مجلس التوبة ولا ينبغي له أن يغتر بطول القيام و

كثرة الصيام والنوافل الظاهرة بلا معرفة منه بعمله فإذا كان

كذلك ورأى فعله مع معرفته بنفسه وبربه وبعدوه صح فعله



فعندها يورث العلم والفقه فما كان من علم ظاهر او باطن

پس نزد این چیزها داده میشود دانش را و فقه را پس هر چیز که بود از علم ظاهر یا باطن

انكان لله خالصا صادقا قبله الله منه واثابه عليه ولمن كان غير ذلك

اگر باشد برای خدا پاکیزه و راست قبول کند خدا آن را از و ثواب دهد او را بر و اگر باشد جز آن

رده عليه فلم يسقط له عند ذلك فعل ولا يخفى عليه امر فاذا

باز گرداند بر او پس نیفتد او را نزد آن عمل و پوشیده نشود بر وی هیچ چیزی پس هرگاه

كان كذلك فقد اعطي كل خلق حسن وصح عقله وثبت عمله

پس هرگاه باشد چنان پس تحقیق داده شد هر خصلت نیکو و درست شد عقل او و استوار شد کار او

وزاد حلمه وكان من اولياء الله واصفيائه الذين بالله ينظرون

و افزود حلم او و شد از دوستان خدا و برگزیدگان او آنانکه بخدای بینند

وبالله يتكلمون وبه ياخذون وبه يعطون ومع ذلك اتهم نفسه

و بخدای سخن گویند و بخدای گیرند و بخدای دهند

واتهم هواه على نفسه ودينه واتهم ابليس فيحسبه انه مع

و تهمت کند آرزوی خود را بر نفس خود و دین خود و تهمت کند ابلیس را

ذلك معرفته بنفسه على معرفته بها فضل ولاهل المجاهدة

با وجود این حال دانش خود را بنفس خود بر معرفت خود از مراد و مر اهل مجاهده

والمحاسبة واولي العزم عشر خصال جربوها لانفسهم فاذا اقاموها

و اهل محاسبه و خداوندان عزم را ده خصلت است که آزموده اند آنها را برای نفسهای خود پس هرگاه که برپا داشتند

واحكموها باذن الله تعالى وصلوا الى المنازل الشريفة اولهن

و استوار کردند آنها را بفرمان خدا رسیدند بجایهای بزرگ اول آن خصلتها اینست که

لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا ولا ساهيا

سوگند نخورد بنده بخدای عز و جل نه از روی صدق و نه از روی کذب نه دانسته و نه نادانسته

لانه اذا احكم ذلك من نفسه وعود لسانه رفعه ذلك الى ان

زیرا که بدرستی هرگاه که استوار کرد این عمل را از خود و آموخت زبان خود را برداشت او را بسوی

يترك الحلف ساهيا وعامدا فاذا اعتاد ذلك فتح الله له بابا

ترک سوگند نادانسته و دانسته پس هرگاه عادت گرفت این عمل را بگشاید خدا برو دری

من انواره يعرف منفعة ذلك في قلبه وزيادة في بدنه و

از نورهای خود که بشناسد نفع آن در دل خود و زیادتی میکند در تن او و

رفعة في درجته وقوة في عزمه وفي بصره والثناء عند الاخوان

بلندی میکند در درجه او و قوت در عزم او و در بینایی او و ثنای نزد برادران



وَكَرَامَةً عِندَ الجِيرَانِ حَتَّى يَأْمَنَ بِهِ مَن يَعْرِفُهُ وَيَهَابُهُ مَن يَرَاهُ

و در میان همسایگان تا اگر در امان میبرد او را هر کس و میشناسد او را و میترسد او را کسی که می بیند او را

وَالثَّانِيَةُ أَن يَجْتَنِبَ الكَذِبَ هَازِلًا وَجَادًّا لِأَنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ

و دوم آنکه پرهیز کند دروغ را در حال هزل و جد زیرا که هر گاه چون کرد این کار را

وَأَحْكَمَهُ مِن نَفْسِهِ وَاعْتَادَهُ لِسَانُهُ شَرَحَ اللهُ بِهِ صَدْرَهُ وَصَفَا

و استوار ساخت آنرا از نفس خود و عادت کرد آنرا زبان او گشاده گرداند خدا سینه او را و صاف گشت

بِهِ عِلْمُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ الكَذِبَ وَإِذَا سَمِعَهُ مِن غَيْرِهِ عَابَ

بآن دانش او را تا آنکه چنانستی که نمیداند دروغ را و چون میشنود آنرا از دیگرے عیب کرد

ذَلِكَ عَلَيْهِ وَعَيَّرَهُ بِهِ فِي نَفْسِهِ وَإِن دَعَا لَهُ بِزَوَالِ ذَلِكَ كَانَ

آنرا بر آنکس و عار میکند آنکس را بآن در دل خود و اگر دعا کند مر او را بدور شدن آن دروغ

لَهُ ثَوَابٌ وَالثَّالِثَةُ أَن يَحْذَرَ أَن يَعِدَ أَحَدًا شَيْئًا فَيُخْلِفَهُ إِيَّاهُ وَ

مر او را ثواب و سیوم آنکه ترسد از آنکه وعده کند کسی را چیزی پس خلاف کند آنرا آن وعده و حال

هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مِن عُذْرٍ بَيِّنٍ أَو يَقْطَعَ العِدَةَ البَتَّةَ فَإِنَّهُ

آنکه قادر باشد بروی مگر از عذر ظاهر یا آنکه قطع کند وعده کردن را البته یعنی هیچ وعده نکند

أَقْوَى لِأَمْرِهِ وَأَقْصَدُ لِطَرِيقِهِ لِأَنَّ الخُلْفَ مِنَ الكَذِبِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ

استوار تر است مر کار او را و درست تر است براه نمودن او زیرا که خلاف وعده از دروغ است پس چون کرد این را

فُتِحَ لَهُ بَابُ السَّخَاءِ وَدَرَجَةُ الحَيَاءِ وَأُعْطِيَ مَوَدَّةً فِي الصَّادِقِينَ وَرِفْعَةً

گشاده شود او را دروازه سخاوت و پایه از حیا داده شود دوستی در دل دوستان و بلندی

عِندَ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَالرَّابِعَةُ يَجْتَنِبُ أَن يَلْعَنَ شَيْئًا مِنَ الخَلْقِ أَو

نزد خدا تعالی و خصلت چهارم آنست که پرهیز کند آنکه لعنت کند چیزی را از خلق یا

يُؤْذِيَ ذَرَّةً فَمَا فَوْقَهَا لِأَنَّهَا مِن أَخْلَاقِ الأَبْرَارِ وَالصَّادِقِينَ وَلَهُ

ایذا دهد ذره را یا زیاده از آن زیرا که آن از اخلاق نیکوکاران و راستگویان است و مر او را

عَاقِبَةٌ حَسَنَةٌ فِي حِفْظِ اللهِ إِيَّاهُ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ عِندَهُ مِنَ

عاقبت نیک است در نگهداشتن خدا او را در دنیا با چیزیکه ذخیره کرده است مر او را نزد خود از

الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَنْقِذُهُ مِن مَصَارِعِ الهَلَكَةِ وَيُسَلِّمُهُ مِنَ الخَلْقِ

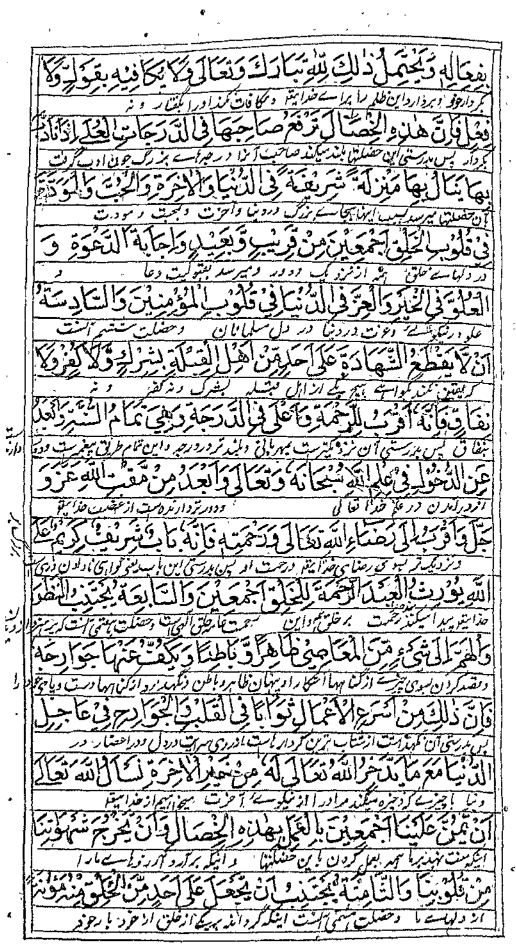
درجها و نجات میدهد او را از محلهای هلاکت و نگاه میدارد او را از خلق

وَيَرْزُقُهُ رَحْمَةَ العِبَادِ وَالقُرْبَ مِنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالخَامِسَةُ يَجْتَنِبُ أَن

و روزی میکند او را رحمت بندگان و قرب از خود عز و جل و پنجم آنکه پرهیز کند از آنکه

يَدْعُوَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الخَلْقِ وَإِن ظَلَمَهُ فَلَا يَقْطَعُهُ بِلِسَانِهِ وَلَا يُكَافِيهِ

دعا کند بر هر یکی از خلق و اگرچه ظلم کرده باشد او را پس قطع نکند او را بزبان خود و بدله ندهد



بفعاله ويحتمل ذلك لله تبارك وتعالى ولا يكافيه بقول ولا
کردار خود و بردارد این ظلم را برای خدا تعالی و مکافات نکند او را بگفتار و نه
فعل فان هذه الخصال ترفع صاحبها في الدرجات العلى اذا ادام
کردار پس بدرستی این خصلتها بلند میکند صاحب آنرا در درجهای بزرگ چون ادب گرفت
بها ينال بها منزلة شريفة في الدنيا والآخرة والحب والمودة
آن خصلتها میرسد بسبب اینها بجایهای بزرگ در دنیا و آخرت و محبت و مودت
في قلوب الخلق اجمعين من قريب وبعيد واجابة الدعوة و
در دلهای خلق همه از نزدیک و دور و میرسد بقبولیت دعا
العلو في الخير والعز في الدنيا في قلوب المؤمنين والسادسة
علو در نیکویی و عزت در دنیا در دل مسلمانان و خصلت ششم آنست
ان لا يقطع الشهادة على احد من اهل القبلة بشرك ولا كفر ولا
که یقین نکند گواهی بر هیچ یکی از اهل قبله بشرک و نه کفر و نه
نفاق فانه اقرب للرحمة واعلى في الدرجة وهي تمام السنة وابعد
نفاق پس بدرستی آن نزدیکتر است بمهربانی و بلندتر در درجه و این تمام طریق پیغمبر است و دور
عن الدخول في علم الله سبحانه وتعالى وابعد من مقت الله عز و
از در آمدن در علم خدا تعالی و دورتر دارنده است از غضب خدای تعالی
جل واقرب الى رضاء الله تعالى ورحمته فانه باب شريف كريم على
و نزدیکتر بسوی رضای خدای تعالی و رحمت او پس بدرستی این باب بسیار عزیز است نزد خدای
الله يورث العبد الرحمة للخلق اجمعين والسابعة يجتنب النظر
خدای تعالی میراث میکند رحمت بر خلق همه و این [illegible] رحمت عام خلق الهی است و خصلت هفتم آنست که پرهیز کند از دیدن
والهم الى شيء من المعاصي ظاهرا وباطنا ويكف عنها جوارحه
و قصد کردن بسوی چیزی از گناهها آشکارا و پنهان ظاهر و باطن و نگاهدارد از آنها دست و پای خود را
فان ذلك من اسرع الاعمال ثوابا في القلب والجوارح في عاجل
پس بدرستی آن [illegible] است از شتاب ترین کردارها است از روی ثواب در دل و در اعضا در
الدنيا مع ما يدخر الله تعالى له من خير الآخرة نسأل الله تعالى
دنیا با چیزی که ذخیره میکند مر او را از نیکوی آخرت میخواهیم از خدای تعالی
ان يمن علينا اجمعين بالعمل بهذه الخصال وان يخرج شهوتنا
اینکه منت نهد بر ما همه بعمل کردن باین خصلتها و اینکه بر آرد آرزوهای ما را
من قلوبنا والثامنة يجتنب ان يجعل على احد من الخلق منه مؤونة
از دلهای ما و خصلت هشتم آنست اینکه گرداند بر یکی از خلق از خود بار خود



صغيرة ولا كبيرة بل يرفع مؤنته عن الخلق أجمعين فيما احتاج

نه خرد و نه بزرگ بلکه بردارد بار خود را از خلق همه الا آنکه محتاج ست

إليه واستغنى عنه فإن ذلك تمام عزة العابدين وشرف المتقين

بسوی او و بی نیاز ست از آن پس بدرستی آن رفع مونت تمامی عزت عابدانست و شرف پرهیزگاران

وبه يقوى على الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ويكون الخلق عنده

و بآن توانا میشود بر امر کردن به نیکوئی و باز داشتن از بدی و باشد خلق نزدیک او

أجمعين بمنزلة واحدة في الحق سواء فإذا كان كذلك نقله الله

همه یک مرتبه و در راستی برابر پس چون باشد این چنین ببرد او را خدای

تعالى إلى الغناء واليقين والثقة به عز وجل ولا يرفع أحدا بهواه

بسوی توانگری و یقین و تکیه کردن بحق سبحانه و بلند نکند هیچ کس را بهوای خود

ويكون الناس عنده في الحق سواء ويقطع بأن هذا الباب عز

و باشند مردم نزد او در راستی برابر و یقین کند که این باب عزت

المؤمنين وشرف المتقين وهو أقرب باب إلى الإخلاص والتاسعة

مومنان و شرف پرهیزگاران ست و آن نزدیکتر بابست بسوی اخلاص خصلت نهم آنست

ينبغي له أن يقطع طمعه من الآدميين لا يطمع نفسه في شيء مما

که ببرد او را امید و طمع خود را از آدمیان طمع نکند نفس را در چیزی که از آنکه

في أيديهم فإنه العز الأكبر والغناء الخالص والملك العظيم و

در دست ایشانست پس بدرستی این عزت اکبرست و غنای خالص و ملک عظیم و

الفخر الجليل واليقين الصافي والتوكل الشافي الصحيح وهو

فخر بزرگ و یقین صافی و توکل شافی درست است و آن خصلت

باب من أبواب الثقة بالله عز وجل وهو باب من أبواب الزهد

دریست از درهای اعتماد بخدا و آن دریست از درهای پرهیزگاری و

به ينال الورع ويكمل نسكه وهو من علامات المنقطعين إلى الله

باین خصلت میرسد به پرهیزگاری و کامل میشود عبادت او و آن از نشانهای بریدگان از دنیا بسوی خدای است

تبارك وتعالى الخصلة العاشرة التواضع لأنه بذلك يشيد

خصلت دهم آنست که بدرستی باین خصلت محکم کرده میشود

محل درجته وتعلو منزلته ويستكمل العز والرفعة عند الله تعالى

جای مرتبه او و بلند میشود پایه او و کامل میگرداند عزت و بلندی او را نزدیک خدا تعالی

وعند الخلق ويقدر على ما يريد من أمر الدنيا والآخرة وهذه

و نزدیک خلق و توانا میشود بر هر چیز که میخواهد از کارهای دنیا و آخرت و این خصلت



الخصلة أصل الطاعات كلها وفرعها وكمالها وبها يدرك

خصلت بجز وانتهاست همه اصلے وفرعے وکمال عبادتهاست وباین خصلت میرسد

العبد منازل الصالحين الراضين عن الله تعالى في الضراء والسراء

بنده بجاهاے نیکوکاران که راضے اند از خدا بیتعالی در رنج و در شادی و خوشی

وهي كمال التقوى والتواضع هو أن لا يلقى العبد أحدا من الناس

واین خصلت کمال پرهیزگاری ست و تواضع آنست که نبیند بنده هیچ یکے را از مردم

إلا رأى له الفضل عليه ويقول عسى أن يكون عند الله خيرا مني

مگر بیند او را زیادتے بر خود و بگوید نزدیک ست اینکه باشد آن نزد خدا بهتر از من

وأرفع درجة فإن كان صغيرا قال هذا لم يعص الله وأنا قد عصيته

و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد آن کس خورد بگوید که این کس بیفرمانے نکرده ست خدا تعالی را و من بیفرمانی کرده

فلا أشك أنه خير مني فإن كان كبيرا قال هذا عبد الله قبلي و

پس شک نیست که این کس بهتر ست از من پس اگر باشد بزرگ بگوید که این کس عبادت کرد خدا را پیش از من و

إن كان عالما قال هذا أعطي ما لم أبلغ ونال ما لم أنل وعلم ما جهلت

اگر باشد عالم بگوید اینکس داده شده ست چیزیکه نرسیده ام بآن و رسیده ام چیزیرا که نرسیده ام و دانسته ست چیزی

وهو يعمل بعلمه وإن كان جاهلا قال هذا عصى الله بجهل وأنا عصيته

و او عمل میکند بعلم و اگر باشد جاهل بگوید این کس بیفرمانے میکند خدا تعالی را بنادانے و من بیفرمانی میکنم او را

بعلم ولا أدري بم يختم له وبم يختم لي وإن كان كافرا قال لا

بعلم و نمیدانم بچه انجامد مرا و او را و بچه انجامد مرا و اگر باشد کافر بگوید

أدري عسى أن يسلم هذا فيختم له بخير العمل وعسى أكفر أنا فيختم

نمیدانم نزدیک ست مسلمان میشود پس انجامیده میشود مر او را به بهترین کار و شاید که کافر شوم من پس انجامد

لي بشر العمل وهذا باب الشفقة والوجل وأول ما يصحب وآخر ما

مرا به بدترین کارها و این خصلت باب شفقت و ترس ست و بهترین چیزیست که همراهی کرده میشود و پس ترین

يبقى على العباد فإذا كان العبد كذلك سلمه الله من الغوائل و

چیزیست که باقی میماند بر بندها پس هرگاه باشد بنده همچنین نگهدارد خدا تعالی او را از بلاها و

بلغ به منازل النصيحة لله عز وجل وكان من أصفياء الرحمن و

میرساند بجاهاے نصیحت را برای خدا تعالی و باشد از برگزیدگان خدا

أحبابه وكان من أعداء إبليس لعنه الله عدو الله وهو باب

دوستان او و باشد از دشمنان ابلیس لعنت الله علیه که دشمن خداست و آن خصلت باب

الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع طريق الكبر وحبائل العجب ورفض

رحمت ست و با وجود آن مے باشد تحقیق بریده ست راه تکبر را و ریسمانهاے پسندیدن را و گذاشته است



درجة العلو وجانب درجة التعزز في نفسه في الدين والدنيا

والآخرة وهو مخ العبادة وغاية شرف الزاهدين وسيما الناسكين

فلا شيء أفضل منه ومع ذلك يقطع لسانه عن ذكر العالمين

ولا يتم له عمل إلا به ويخرج الغل والبغي والكبر من قلبه في جميع

أحواله وكان لسانه في السر والعلانية واحداً ومشيئته في السر

والعلانية واحدة وكلامه كذلك والخلق عنده في النصيحة

واحداً ولا يكون من الناصحين وهو يذكر أحداً من خلق الله

بسوء أو يعيره بفعل أو يحب أن يذكر أحد عنده بسوء أو يرتاح

قلبه إذا ذكر عنده بسوء وهذا آفة العابدين وعطب الناسكين

وهلاك الزاهدين إلا من أعانه الله عز وجل على حفظ لسانه

وقلبه برحمته **فصل** وأما التوكل فالأصل فيه قوله عز وجل

ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقوله تعالى وعلى الله فتوكلوا

إن كنتم مؤمنين وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال أريت الأمم بالموسم فرأيت أمتي قد ملأوا السهل والجبل

فأعجبتني كثرتهم وهيئتهم فقيل لي أرضيت قلت نعم قيل

ومع هؤلاء سبعون الفايد ن الجنة بغير حساب لا يكتوون

وبا آن جماعت هفتاد هزار است درآیند در بهشت بیحساب که داغ نمیکنند

ولا يتطيرون ولا يسترقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

ونه فال بد میگیرند وافسون نمیخوانند وبرخدای توکل میکنند پس ایستاد عکاشه

بن محصن الاسدي رض فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني

پسر محصن پس گفت ای پیغامبر خدا دعا کن خدارا اینکه بگرداند مرا

منهم فقال صلى الله عليه وسلم سبقك بها عكاشة وحقيقة التوكل

از آن جماعت پس گفت پیغامبر خدا پیشدستی کرد بآن کار از تو عکاشه و حقیقت توکل

تفويض الامور الى الله عز وجل والتنقي عن ظلمات الاختيار

سپردن چیزهاست بسوی خدا و پاک شدن از تاریکیهای خواستن

والتدبير والترقي الى ساحات شهود الاحكام والتقدير فيقطع

و تدبیر و بالا برآمدن بسوی میدانها دیدن فرمودهای خدا و تقدیر او پس قطع

العبد ان لا تبديل للقسمة فما قسم له لا يفوته وما لم يقدر

کند بنده اینکه گردانیدن نیست قسمت را پس چیزیکه قسمت کرده شده است او را گذاشته نمیشود او را و چیزیکه تقدیر کرده

له لاينا له فيسكن قلبه الى ذلك ويطمئن الى وعد مولاه

نمیرسد او را پس آرام گیرد دل او بسوی آن و قرار گیرد بسوی وعده خداوند خود

فيأخذ من مولاه والتوكل ثلث درجات فهي التوكل ثم التسليم

پس میگیرد موعود را از خداوند خود و توکل سه پایه است و آن توکل است و تسلیم است

ثم التفويض فالمتوكل يسكن الى وعده وصاحب التسليم

و تفویض است پس متوکل آرام میگیرد بسوی وعده پروردگار خود و خداوند تسلیم

يكتفي بعلمه وصاحب التفويض يرضى بحكمه وقيل التوكل

بس میکند بدانستن حق تعالی و خداوند تفویض خشنود بحکم خدا و گفته شده است توکل

بداية والتسليم اوسط والتفويض نهاية وقيل التوكل صفة

آغاز است و تسلیم میانه است و تفویض نهایت است و گفته شده است توکل صفت

المؤمنين والتسليم صفة الاولياء والتفويض صفة الموحدين

مومنان و تسلیم صفت اولیاست و تفویض صفت موحدان است

وقيل التوكل صفة العوام والتسليم صفة الخواص والتفويض

و گفته شده است توکل صفت عوام است و تسلیم صفت خاصان است و تفویض

صفة خاص الخاص وقيل التوكل صفة الانبياء والتسليم

صفت خاص از خاصان است و گفته شده است توکل صفت پیغامبران است و تسلیم



صفة إبرهيم والتفويض صفة نبينا صلوات الله عليه وعليهم

أجمعين فالتوكل على كمال الحقيقة وقع لإبرهيم الخليل عم

في الوقت الذي فيه قال لجبريل عم أما إليك فلا لأنه غابت

نفسه حتى لم يبق لها أثر فلم ير مع الله تعالى غير الله عز وجل

وقال سهل بن عبد الله رحمة الله عليه أول مقام في التوكل

أن يكون العبد بين يدي الله عز وجل كالميت بين يدي

الغاسل يقلبه كيف أراد لا يكون له حركة ولا تدبير فالمتوكل

على الله سبحانه وتعالى يكون لا يسأل ولا يريد ولا يرد ولا يحبس

وقيل أيضا التوكل هو الاسترسال وقال حمدون رحمه الاعتصام

بالله عز وجل وقال إبرهيم الخواص رحمه الله عليه حقيقة التوكل

إسقاط الخوف والرجاء مما سوى الله عز وجل وقيل التوكل رد

العيش إلى يوم واحد وإسقاط هم غد وقال أبو علي الروذباري

رحمة الله عليه مراعات التوكل ثلاث درجات الأولى منها إذا

أعطي شكر وإذا منع صبر والثانية أن يكون العبد المنع و

العطاء عنده واحد والثالثة المنع مع الشكر أحب إليه



لعلمه باختيار الله تعالى له ذلك وروي عن جعفر الخلدي قال
قال ابرهيم الخواص كنت في طريق مكة سائرا فرأيت شخصا
وحشيا فجئت اليه فقلت أجني ام انسي فقال بل جني فقلت
الى اين فقال الى مكة فقلت له بلا زاد ولا راحلة قال نعم ان
فينا ايضا من يسافر على التوكل فقلت له ما التوكل قال الاخذ
من الله وقال سهل رحمة الله عليه هو معرفة معطي ارزاق
المخلوقين ولا يصح لاحد التوكل حتى يكون عنده السماء كالصفر
والارض كالحديد لا ينزل من السماء مطر ولا يخرج من الارض
نبات ويعلم ان الله لا ينسى له ما ضمن له من رزقه بين هذين
وقيل هو ان لا تعصي الله تعالى من اجل رزقك وقال بعضهم حسبك
من التوكل ان لا تطلب لنفسك ناصرا غير الله تعالى ولا لرزقك
خازنا غيره ولا لعملك شاهدا غيره وقال الجنيد رح التوكل ان
تقبل بالكلية على ربك وتعرض عمن دونه وقال النوري رحمة
الله عليه هو ان تفني تدبيرك في تدبيره وترضى بالله وكيلا
ومدبرا ونصيرا قال الله تعالى وكفى بالله وكيلا وقيل هو


الاكتفاء العبد الذليل بالرب الجليل كاكتفاء الخليل بالخليل
حين لم ينظر الى عنايته جبرئيل وقيل هو السكون عن الحركات
اعتمادا على خالق الارض والسموات وقيل لبهلول المجنون رحمة الله
عليه متى يكون العبد متوكلا قال اذا كان بالنفس غريبا بين
الخلق وبالقلب قريبا الى الحق وقيل لحاتم الاصم رحمة الله عليه
على ما بنيت امرك هذا من التوكل قال على اربع خلال علمت
ان رزقي ليس ياكله غيري فلست اشتغل به وعلمت ان عملي
لا يعمله غيري فانا مشغول به وعلمت ان الموت ياتي بغتة
فانا بادره وعلمت اني بعين الله تعالى في كل حال فانا مستحي
منه وعن ابي موسى الديبلي قال سألت عبد الرحمن بن يحيى عن
التوكل فقال لي لو ادخلت يدك في فم التنين حتى تبلغ الى
الرسغ لم تخف مع الله شيئا فقال ابو موسى رحمه الله فخرجت
الى ابي يزيد البسطامي رحمه الله اسأله عن التوكل فدخلت بسطام
ودققت عليه الباب فقال لي يا ابا موسى ما كان لك في جواب
عبد الرحمن من القناعة حتى تجيء وتسألني فقلت يا سيدي



افتح الباب فقال لو جئتني زائرا لفتحت لك الباب خذ الجواب
من الباب فانصرف فلو ان الحية التي هي المطوقة بالعرش
همت بك لم تخف مع الله شيئا قال ابو موسى رحمه الله فانصرفت
حتى جئت الى ديبل فاقمت بها سنة ثم اعتقدت الزيارة فخرجت
الى ابي يزيد فلما وصلت اليه فقال لي الان جئتني زائرا مرحبا
بالمزائر ادخل فاقمت عنده شهرا لا يقع لي شيء الا اخبرني به
قبل ان اسئله فقلت له يا ابا يزيد اريد الخروج فاطلب منك
فائدة فقال اعلم ان فائدة المخلوقين ليست بفائدة فانصرفت
جعلتها فائدة وانصرفت وعن ابن طاوس اليماني رحمه الله
عن ابيه طاوس رض قال ان اعرابيا جاء براحلة له فاركبها وعقلها
ثم رفع راسه الى السماء فقال اللهم ان هذه الراحلة وما عليها
في ضمانك حتى اخرج اليها ومضى ثم دخل المسجد الحرام فخرج
الاعرابي من المسجد الحرام وقد اخذت الراحلة وما عليها فرفع
راسه الى السماء وقال اللهم ما سرق مني شيء وما سرق الا
منك قال طاوس رض فبينما نحن كذلك مع الاعرابي اذ راينا



رَجُلًا نَازِلًا مِنْ رَأْسِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ يَقُودُ الرَّاحِلَةَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى
مردی را فرود آینده از سر کوه ابی قبیس که میکشید شتر را بدست چپ
وَيَدُهُ الْيُمْنَى مَقْطُوعَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي عُنُقِهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ
و دست راست او بریده شده است آویخته بگردن او تا آمد بسوی اعرابی پس گفت
خُذْ رَاحِلَتَكَ وَمَا عَلَيْهَا فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ اسْتَقْبَلَنِي فَارِسٌ
بگیر شتر خود را و چیزی که بر اوست پس پرسیدم او را از حال او پس گفت پیش آمد سوار
عَلَى فَرَسٍ أَشْهَبَ فِي رَأْسِ أَبِي قُبَيْسٍ فَقَالَ لِي يَا سَارِقُ مُدَّ يَدَكَ
بر اسپ اشهب در سر کوه ابی قبیس و گفت مرا ای دزد دراز کن دست خود را
قَالَ فَمَدَدْتُهَا فَوَضَعَهَا عَلَى حَجَرٍ ثُمَّ أَخَذَ حَجَرًا آخَرَ فَقَتَلَهَا وَعَلَّقَهَا
گفت پس دراز کردم او را پس نهاد دست را بر سنگ پس گرفت سنگ دیگر پس برید و بیاویخت او
فِي عُنُقِي وَقَالَ ارْجِعْ وَرُدَّ الرَّاحِلَةَ وَمَا عَلَيْهَا إِلَى الْأَعْرَابِيِّ وَرُوِيَ
در گردن من و گفت بازگرد و باز ده شتر را و چیزی که بر اوست بسوی اعرابی و روایت کرده شده
عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ تَوَكَّلْتُمْ
از عمر رض گفت او که گفت پیغمبر خدا اگر توکل کنید
عَلَى اللهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ
بر خدا حق توکل هر آینه روزی دهد شما را همچنانکه روزی میدهد مرغ را بامداد میکنند گرسنه
تَرُوحُ بِطَانًا وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ
و شب میکنند سیر و روایت کرده است محمد بن کعب از ابن عباس رض گفت او که گفت پیغمبر
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ وَمَنْ سَرَّهُ
کسی که شادی کند او را اینکه باشد بزرگترین مردم پس بترسد از خدا و کسی که شاد کند
أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي
او را اینکه باشد توانگرترین مردم پس باید که باشد بچیزی که در دست خداست استوارتر از آن چیز که در دست
يَدَيْهِ وَكَانَ عُمَرُ رض يَتَمَثَّلُ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ هَوِّنْ عَلَيْكَ فَإِنَّ
اوست و بود عمر رض که مثال می آورد باین دو بیت آسان کن بر خود پس بتحقیق
الْأُمُورَ بِأَمْرِ الْإِلَهِ مَقَادِيرُهَا فَلَيْسَ يَأْتِيكَ مَصْرُوفُهَا وَلَا عَازِبٌ
کارها بحکم خداست اندازها پس نمی آید ترا گردانیده شده از وی و نیست دور شونده
عَنْكَ مَقْدُورُهَا سُئِلَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ رض مَتَى يَكُونُ الرَّجُلُ
از تو تقدیر کرده شده آنها پرسیده شده یحیی بن معاذ را که کی شود مرد
مُتَوَكِّلًا فَقَالَ إِذَا رَضِيَ بِاللهِ وَكِيلًا وَقَالَ بِشْرٌ رض يَقُولُ أَحَدُهُمْ
متوکل پس گفت چون راضی شود بخدا از روی وکیل و گفت بشر میگوید یکی از ایشان



توكلت على الله وهو كاذب والله فإنه لو توكل على الله رضي

توکل کردم بر خدا در حال آنکه او دروغگوست سوگند بخدا پس بدرستی اگر توکل میکرد بر خدا راضی گشتی

بما يفعل الله به وقال أبو تراب النخشبي هو طرح البدن في

بچیزی که میکند خدا با وه و گفت ابوتراب نخشبی توکل انداختن تن است در

العبودية وتعلق القلب بالربوبية والطمأنينة إلى الكفاية

بندگی و آویختن دل بحق . بربوبیت حق و آرامیدن بسوی کفایت

فإن أعطي شكر وإن منع صبر وقال ذو النون المصري رحمه الله التوكل

پس اگر داده شود شکر کند و اگر منع کرده شود صبر کند و گفت ذو النون توکل

ترك تدبير النفس والانخلاع من الحول والقوة وقال ذو النون

ترک کردن تدبیر نفس است و برآمدن از توانائی است و قوت گفت ذو النون

رحمه الله أيضا لرجل سأله عن التوكل فقال هو خلع الأرباب وقطع

برای مردی که سوال کرد او را از توکل پس گفت آن برآمدن از ارباب و بریدن

الأسباب فقال له السائل زدني فقال إلقاء النفس في العبودية

اسباب است پس گفت سائل بیفزا مرا پس گفت انداختن نفس است در بندگی

وإخراجها من الربوبية وقال أيضا هو انقطاع المطامع وأما

و برآوردن او از خداوندی و گفت ذو النون بریدن طمعهاست و اما

الحركة بالظاهر التي هي الكسب بالسنة لا ينافي توكل القلب بعد

جنبش در ظاهر او که کسب است بطریق سنت پیغامبر دور نمیباشد توکل دل را پس

ما يحقق العبد أن التقدير من قبل الله تعالى في قلبه لأن محل

از آنکه درست گردانیده در دل خود بدرستی تقدیر از پیش خداست در دل او زیرا که جای

التوكل القلب وهو تحقيق الإيمان فمن أنكر الكسب فقد أنكر

توکل دل است و آن عین حقیقت ایمان است پس کسیکه منکر شد کسب را پس منکر شد

السنة ومن أنكر التوكل فقد أنكر الإيمان فإن تعسر شيء من

سنت را و کسیکه منکر شد توکل را پس منکر شد ایمان را پس اگر دشوار شد چیزی از

الأسباب فبتقدير الله عز وجل وإن تيسر شيء منها فبتيسير

سببها پس بتقدیر خداست و اگر آسان شود چیزی از سببها پس به آسان

الله عز وجل فتكون جوارحه وظواهره متحركة في السبب بأمر الله عز

کردن اوست پس میباشند اندام او و ظاهر او جنبان در سبب بحکم خدا

وجل وباطنه ساكنا لوعد الله عز وجل وقد روي عن الحسن رحمه الله

و اندرون او آرمیده بوعده خدا و بتحقیق روایت کرده شده است



أتاه قال رجل على ناقته له فقال يا رسول الله أدعها وأتوكل

فقال صلى الله عليه اعقلها وتوكل وقيل المتوكل كالطفل لا يعرف

شيئا يأوي إليه إلا ثدي أمه كذلك المتوكل لا يهتدي إلا

إلى ربه عز وجل وقيل التوكل نفي الشكوك والتفويض إلى مالك

الملوك وقيل التوكل الثقة بما في يد الله عز وجل واليأس

عما في أيدي الناس وقيل التوكل فراغ السر عن التفكر للتقاضي

في طلب الرزق **فصل** وأما حسن الخلق فالأصل فيه

قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه في كتابه المنزل عليه وإنك

لعلى خلق عظيم وما روي عن أنس بن مالك أنه قال قيل يا

رسول الله أي المؤمنين أفضل إيمانا قال صلى الله عليه أحسنهم

خلقا الخلق الحسن أفضل مناقب العبد به تظهر جواهر

الرجال والإنسان مستور بخلقه مشهور بخلقه وقيل إن الله

عز وجل خص نبيه ورسوله محمدا صلى الله عليه بما خصه به من

المعجزات والكرامات والفضائل ثم لم يثن عليه بشيء من

خصاله بمثل ما أثنى عليه بخلقه فقال عز من قائل وإنك لعلى

خُلُقٍ عَظِيمٍ وَقِيلَ إِنَّمَا وَصَفَهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِالْخُلُقِ لِأَنَّهُ جَادَ بِالْكَوْنَيْنِ

بر خلق بزرگے — وگفته شده است چرا این نیست که ستوده است او را بخلق بزرگ زیرا که به درستی بخشش کرد — بهر دو جهان

وَاكْتَفَى بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقِيلَ الْخُلُقُ الْعَظِيمُ أَنْ لَا يُخَاصِمَ وَلَا يُخَاصَمَ

و بس کرد — بخدا تعالے — وگفته شده است خلق بزرگ آنست — که جنگ نکند و جنگ کرده — نشود

مِنْ شِدَّةِ مَعْرِفَتِهِ بِاللّٰهِ تَعَالَى وَقِيلَ مَعْنَاهُ لَمْ يُؤَثِّرْ فِيهِ جَفَاءُ

از سختی — دانستن — بخدا تعالے — وگفته شده است معنی خلق بزرگ نیست که اثر نکند در وی آزار

الْخَلْقِ بَعْدَ مُطَالَعَتِهِ لِلْحَقِّ وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخَرَّازُ رَهُ هُوَ أَنْ لَمْ يَكُنْ

خلق — پس از مطالعه کردن او مر حق را — وگفت ابوسعید خراز — شود — آن پیغمبر را

لَهُ هِمَّةٌ غَيْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ الْجُنَيْدُ رَهُ سَمِعْتُ الْحَارِثَ الْمُحَاسِبِيَّ

قصد — غیر خدا تعالے — وگفت — جنید — شنیدم — حارث را

يَقُولُ فَقَدْنَا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ حُسْنَ الْوَجْهِ مَعَ الصِّيَانَةِ وَحُسْنَ

گفت گم کردیم — سه چیز را — خوبروی با پارسائی — و خوشگوئی

الْقَوْلِ مَعَ الْأَمَانَةِ وَحُسْنَ الْإِخَاءِ مَعَ الْوَفَاءِ وَقِيلَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ

با راستی — و امانت — و نیکو برادری — با وفا — وگفته شده است خلق خوش خود

اسْتِصْغَارُ مَا مِنْكَ وَاسْتِعْظَامُ مَا لَكَ وَقِيلَ عَلَامَةُ حُسْنِ الْخُلُقِ

خرد داشتن چیزیست که از تست — و بزرگ پنداشتن چیزیست که بسوی تست — وگفته شده است نشانه — نیک خوے

كَفُّ الْأَذَى وَاحْتِمَالُ الْمُؤَنِ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ رَضِ إِنَّكُمْ

باز داشتن آزار است — و برداشتن محنتهاست — گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم — یاران خود را هر آئینه شما

لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِبَسْطِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ

فراخی نمیکنید مردم را — بمالهاے خود — پس فراخی کنید ایشان را بگشاده روئے — و نیک خوے

وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تُؤَدِّيَ أَوَامِرَهُ وَتَتْرُكَ نَوَاهِيَهُ

و نیک خوے — با خدا است — که ادا بکنے فرموده او را — و بگذارے نافرموده ها را

وَتُطِيعَهُ فِي الْأَحْوَالِ كُلِّهَا مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ وَلَا اسْتِحْقَاقِ الْعِوَضِ عَلَيْهِ

و اطاعت کنے او را در همه حالها — از غیر اعتقاد سزاوار — عوض بر آن

وَتُسَلِّمَ بِجَمِيعِ الْمَقْدُورِ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ تُهْمَةٍ وَتُوَحِّدَهُ مِنْ غَيْرِ

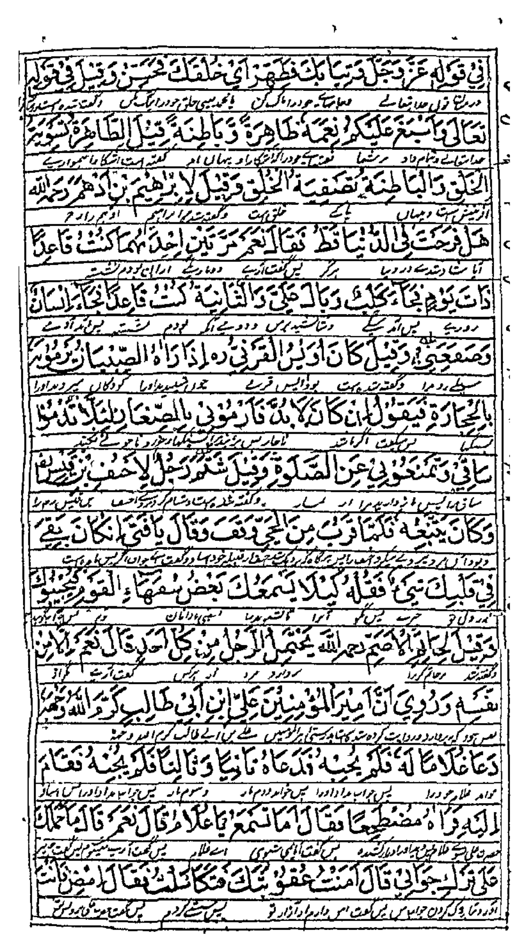
و بسپارے همه آنچه — اندازه کرده شده است بسوے او — بے تهمت — و یگانه دانے او را بغیر

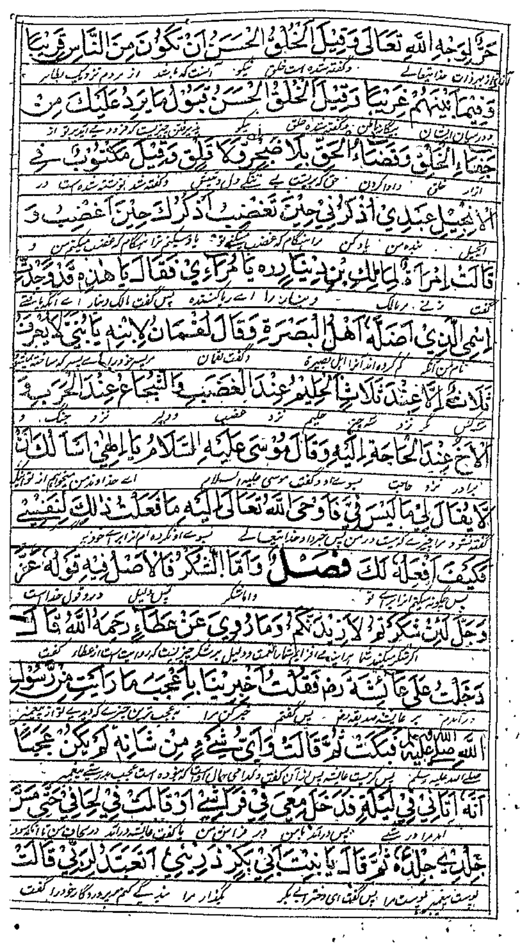
شِرْكٍ وَتُصَدِّقَهُ فِي وَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَقِيلَ لِذِي النُّونِ الْمِصْرِيِّ رَهُ

شریک — و راست گو دانے او را در وعده — بے شک — وگفته شد — مر ذو النون مصری را

مَنْ أَكْثَرُ النَّاسِ هَمًّا قَالَ أَسْوَءُهُمْ خُلُقًا وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَهُ

کیست بیشترین مردم — از غم — گفت بدترین ایشان از روے خلق — وگفت — حسن بصری رح


في قوله عز وجل وثيابك فطهر اي خلقك فحسن وقيل في قوله
تعالى واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة قيل الظاهرة تسوية
الخلق والباطنة تصفية الخلق وقيل لابراهيم بن ادهم رحمه الله
هل فرحت في الدنيا قط فقال نعم مرتين احدهما كنت قاعدا
ذات يوم فجاء كلب فبال علي والثانية كنت قاعدا فجاء انسان
وصفعني وقيل كان اويس القرني اذا راه الصبيان يرمونه
بالحجارة فيقول ان كان لابد فارموني بالصغار لئلا تدموا
ساقي وتمنعوني عن الصلوة وقيل شتم رجل الاحنف بن قيس
وكان يتبعه فلما قرب من الحي وقف وقال يا فتى ان كان بقي
في قلبك شيء فقله كيلا يسمعك بعض سفهاء القوم فيجيبوك
وقيل لحاتم الاصم رحمه الله يحتمل الرجل من كل احد قال نعم الا من
نفسه وروي ان امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
دعا غلاما له فلم يجبه فدعاه ثانيا وثالثا فلم يجبه فقام
اليه فراه مضطجعا فقال اما تسمع يا غلام قال نعم قال فما حملك
على ترك جوابي قال امنت عقوبتك فتكاسلت فقال امض فانت



خيرٌ لوجه الله تعالى وقيل الخلق الحسن ان تكون من الناس قريبا
وفيما بينهم غريبا وقيل الخلق الحسن قبول ما يرد عليك من
جفاء الخلق وقضاء الحق بلا ضجر ولا قلق وقيل مكتوب في
الانجيل عبدي اذكرني حين تغضب اذكرك حين اغضب و
قالت امرأة لمالك بن دينار يا مرائي فقال يا هذه قد وجدت
اسمي الذي اضله اهل البصرة وقال لقمان لابنه يا بني لا يعرف
ثلاثة الا عند ثلاث الحليم عند الغضب والشجاع عند الحرب و
الاخ عند الحاجة اليه وقال موسى عليه السلام يا الهي اسألك
ان لا يقال لي ما ليس في فاوحى الله تعالى اليه ما فعلت ذلك لنفسي
فكيف افعله لك **فصل** واما الشكر فالاصل فيه قوله عز
وجل لئن شكرتم لازيدنكم وما روي عن عطاء رحمه الله قال
دخلت على عائشة رض فقلت اخبرينا باعجب ما رايت من رسول
الله صلى الله عليه وسلم فبكت ثم قالت واي شيء من شانه لم يكن عجبا
انه اتاني في ليلة فدخل معي في فراشي او قالت في لحافي حتى مس
جلده جلدي ثم قال يا بنت ابي بكر ذريني اتعبد لربي قالت



فقلت إني أحب قربك ولكني أوثر هواك فأذنت له صلى الله عليه

فقام إلى قربة من ماء فتوضأ فأكثر صب الماء ثم قام فصلى

فبكى حتى سالت دموعه على صدره ثم ركع فبكى ثم سجد فبكى

ثم رفع رأسه فبكى فلم يزل صلى الله عليه وسلم كذلك حتى جاء بلال يؤذنه فأمر

بالصلاة فقلت يا رسول الله ما يبكيك وقد غفر الله لك ما

تقدم من ذنبك وما تأخر قال صلى الله عليه وسلم أفلا أكون عبدا شكورا

ولم لا أفعل وقد أنزل الله عز وجل علي إن في خلق السموات و

الأرض الآية وحقيقة الشكر عند أهل التحقيق الاعتراف بنعمة

المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا المعنى وصف الله تعالى نفسه

بأنه الشكور توسعا معناه أنه يجازي العباد على الشكر فسمى

جزاء الشكر شكرا كما قال عز وجل وجزاء سيئة سيئة مثلها

وقيل حقيقة الشكر الثناء على المحسن بذكر إحسانه إليه و

شكر الحق سبحانه للعبد ثناؤه عليه بذكر إحسانه له ثم إن

إحسان العبد طاعته لله وإحسان الحق سبحانه إنعامه على

العبد وشكر العبد على الحقيقة إنما هو نطق اللسان وإقرار

بنده برای خدا ستودن بنده هست بر خدا یاد کردن احسان او


الْقَلْبِ بِإِنْعَامِ الرَّبِّ ثُمَّ الشُّكْرُ يَنْقَسِمُ أَقْسَامًا الشُّكْرُ بِاللِّسَانِ
وَهُوَ اعْتِرَافُهُ بِالنِّعْمَةِ بِنَعْتِ الْاِسْتِكَانَةِ وَشُكْرٌ بِالْبَدَنِ وَ
الْأَرْكَانِ وَهُوَ اتِّصَافٌ بِالْوَفَاءِ وَالْخِدْمَةِ وَشُكْرٌ بِالْقَلْبِ وَ
هُوَ اعْتِكَافٌ عَلَى بِسَاطِ الشُّهُودِ بِإِدَامَةِ حِفْظِ الْحُرْمَةِ وَقِيلَ
شُكْرُ الْعَيْنَيْنِ أَنْ تَسْتُرَ عَيْبًا تَرَاهُ لِصَاحِبِكَ وَشُكْرُ الْأُذُنَيْنِ
أَنْ تَسْتُرَ عَيْبًا تَسْمَعُهُ فِيهِ وَفِي الْجُمْلَةِ الشُّكْرُ أَنْ لَا تَعْصِيَ اللّٰهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنِعَمِهِ وَيُقَالُ شُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَالِمِينَ يَكُونُ مِنْ
جُمْلَةِ أَقْوَالِهِمْ وَشُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَابِدِينَ يَكُونُ نَوْعًا مِنْ أَفْعَالِهِمْ
وَشُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَارِفِينَ يَكُونُ بِاسْتِقَامَتِهِمْ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
عُمُومِ أَحْوَالِهِمْ وَاعْتِقَادِهِمْ أَنَّ جَمِيعَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا يَظْهَرُ
مِنْهُمْ مِنَ الطَّاعَةِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالذِّكْرِ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ بِتَوْفِيقِهِ وَنِعَمِهِ
وَعَوْنِهِ وَحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَانْبِرَاؤُهُمْ عَنْ جَمِيعِ ذٰلِكَ وَالْفَنَاءُ
فِيهِ وَالْاِعْتِرَافُ بِالْعَجْزِ وَالْقُصُورِ وَالْجَهْلِ ثُمَّ الْاِسْتِكَانَةُ إِلَيْهِ
عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْوَرَّاقُ رَهُ شُكْرُ النِّعْمَةِ
مُشَاهَدَةُ الْمِنَّةِ وَحِفْظُ الْحُرْمَةِ وَقِيلَ شُكْرُ النِّعْمَةِ أَنْ تَرَى

نَفْسَكَ فِيهِ طُفَيْلِيًّا وَقَالَ اَبُو عُثْمَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ الشُّكْرُ مَعْرِفَةُ

الْعَجْزِ عَنِ الشُّكْرِ وَقِيلَ الشُّكْرُ عَلَى الشُّكْرِ اَتَمُّ مِنَ الشُّكْرِ وَذٰلِكَ اَنْ

تَرَى شُكْرَكَ بِتَوْفِيقِهِ وَيَكُونُ ذٰلِكَ التَّوْفِيقُ مِنْ اَجَلِّ النِّعَمِ عَلَيْكَ

فَتَشْكُرُهُ عَلَى الشُّكْرِ ثُمَّ تَشْكُرُهُ عَلَى شُكْرِ الشُّكْرِ اِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى وَ

قِيلَ الشُّكْرُ اِضَافَةُ النِّعَمِ اِلَى مُولِيهَا بِنَعْتِ الْاِسْتِكَانَةِ لَهُ وَقَالَ

الْجُنَيْدُ رَحِمَهُ اللّٰهُ الشُّكْرُ اَنْ لَا تَرَى نَفْسَكَ اَهْلًا لِلنِّعْمَةِ وَقِيلَ

الشَّاكِرُ الَّذِي يَشْكُرُ عَلَى الْمَوْجُودِ وَالشَّكُورُ الَّذِي يَشْكُرُ عَلَى

الْمَفْقُودِ وَيُقَالُ الشَّاكِرُ الَّذِي يَشْكُرُ عَلَى النَّفْعِ وَالشَّكُورُ الَّذِي

يَشْكُرُ عَلَى الْمَنْعِ وَيُقَالُ الشَّاكِرُ الَّذِي يَشْكُرُ عَلَى الْعَطَاءِ وَالشَّكُورُ

الَّذِي يَشْكُرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَيُقَالُ الشَّاكِرُ الَّذِي يَشْكُرُ عِنْدَ الْبَذْلِ

وَالشَّكُورُ الَّذِي يَشْكُرُ عِنْدَ الْمَطْلِ وَقَالَ الشِّبْلِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ الشُّكْرُ

رُؤْيَةُ الْمُنْعِمِ لَا رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ وَقِيلَ الشُّكْرُ قَيْدُ الْمَوْجُودِ وَصَيْدُ

الْمَفْقُودِ وَقَالَ اَبُو عُثْمَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ شُكْرُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمَطْعَمِ وَ

الْمَشْرَبِ وَالْمَلْبَسِ وَشُكْرُ الْخَوَاصِّ عَلَى مَا يَرِدُ عَلَى قُلُوبِهِمْ مِنَ الْمَعَانِي

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إلهي كيف أشكرك وشكري لك نعمة من نعمك فأوحى الله تبارك
وتعالى إليه الآن قد شكرتني وقيل إذا قصرت يدك عن المكافأة
فليطل لسانك بالشكر وقيل لما بشر إدريس عليه السلام بالمغفرة
سأل الحيوة فقيل له لم فقال لأشكره فإني كنت أعمل قبل للمغفرة
فبسط الملك جناحه وحمله إلى السماء وقيل مر بعض الأنبياء
عليه السلام بحجر صغير يخرج منه الماء الكثير فتعجب منه فأنطقه
الله له فسأله عن ذلك فقال منذ سمعت الله عز وجل يقول
نارا وقودها الناس والحجارة فأنا أبكي من خوفه فدعا ذلك
النبي عم أن يجير ذلك الحجر من النار فأوحى الله عز وجل إليه
إني قد أجرته من النار فمر ذلك النبي فلما عاد وجد الماء يتفجر
منه أو مثل ما كان قبل ذلك فعجب فأنطق الله تعالى الحجر له
فقال له لم تبكي وقد غفر الله لك فقال ذلك كان بكاء الحزن
والخوف وهذا بكاء الشكر والسرور وقيل الشاكر مع المزيد لأنه
في شهود النعمة قال الله تعالى لئن شكرتم لأزيدنكم والصابر
مع الله لأنه تعالى في شهود البلاء قال الله تعالى إن الله



مع الصابرين وقيل الحمد على الانفاس والشكر على نعم الحواس وقيل
في الخبر الصحيح اذا دعي الى الجنة الحمادون لله وقيل الحمد
على ما دفع والشكر على ما صنع وحكي عن بعضهم انه قال رايت
في بعض الاسفار شيخا كبيرا قد طعن في السن فسالته عن حاله
فقال اني كنت في ابتداء عمري اهوى ابنة عم لي وهي كذلك
كانت تهواني فاتفق اني تزوجت بها فليلة زفافها قلت لها
تعالي حتى نحيي هذه الليلة شكرا لله عز وجل على ما جمعنا
فصلينا تلك الليلة ولم يتفرغ احدنا الى الآخر فلما كانت الليلة
الثانية فاستمرينا كذلك مدة سبعين سنة او ثمانين سنة
نحن على تلك الحالة كل ليلة وكانت زوجته معه وسالها وقال
لها اليس كذلك يا فلانة فقالت العجوز هو كما قال الشيخ
فصل واما الصبر فالاصل فيه قول الله عز وجل يا ايها الذين
آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون و
قوله عز وجل واصبر وما صبرك الا بالله وما روي عن عائشة
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الصبر عند الصدمة الاولى وما



روي ان رجلا قال يا رسول الله ذهب مالي وسقم جسمي فقال

و گفت حضرت روایتست که مردی گفت یا رسول الله رفت مال من و بیمار شد تن من پس فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم لا خير في عبد لا يذهب ماله ولا يسقم جسمه ان

پیغمبر نیست نیکی در بنده که نرود مال او و بیمار نشود تن او بدرستی

الله تعالى اذا احب عبدا ابتلاه واذا ابتلاه صبره وما روي

خدای تعالی هرگاه دوست میدارد بنده را مبتلا میکند او را و چون مبتلا میکند او را صبر میدهد او را و آنچه

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الرجل لتكون له الدرجة عند الله عز

از پیغمبر بدرستی فرمود که مرد هر آینه باشد مر او را پایه نزد خدا

وجل لا يبلغها بعمله حتى يبتلى ببلاء في جسمه فيبلغها بذلك و

نمیرسد بکردار خود تا مبتلا میشود به بلا در تن خود پس میرسد آنرا به بیماری و

ما جاء في الخبر انه لما نزل قوله تبارك وتعالى من يعمل سوءا يجز به

خبریست که آمده است در خبر بدرستی هرگاه که فرود آمد قول خدا هرکه بد کار میکند پاداش داده میشود بآن

قال ابو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله كيف الفلاح بعد هذه الآية

گفت ابوبکر صدیق یا رسول الله چگونه است رستگاری بعد ازین آیت

فقال النبي صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا ابا بكر ألست تمرض ألست يصيبك

پس فرمود پیغمبر بیامرزد ترا خدا ای ابوبکر آیا بیمار نمیشوی آیا نمیرسد ترا

البلاء ألست تصبر ألست تحزن فهذا ما تجزون به يعني ان جميع

بلا آیا صبر نمیکنی آیا اندوهگین نمیشوی پس اینست آنچه پاداش داده میشوید باعمال بد یعنی همه

ما يصيبك يكون كفارة لذنوبك فالصبر على ثلاثة اضرب

هرچه میرسد ترا میباشد کفاره گناهان ترا پس صبر بر سه گونه است

احدها صبر لله عز وجل وهو على اداء امره وانتهاء نهيه وصبر

یکی صبر برای خدا است و آن بر اداء اوامر و باز ماندن از نواهی است دوم صبر

مع الله عز وجل وهو الصبر تحت جريان قضائه وافعاله فيك من

با خدای عز و جل و آن صبر است در زیر رفتن قضای خدا و افعال او در تو از

سائر الشدائد والبلايا وصبر على الله عز وجل وهو الصبر على وعده

همه سختیها و بلاها سوم صبر بر خدا است و آن صبر بر وعده اوست

من الرزق والفرج والكفاية والنصر والثواب في دار الآخرة

از روزی و گشایش و بسنده بودن و یاری دادن و ثواب در سرای آخرت

وقيل الصبر على قسمين احدهما صبر على ما هو كسب للعبد و

و گویند صبر بر دو قسم است یکی صبر است بر چیزیکه آن کار بنده است و



وصبر على ما ليس بكسب له فالصبر على المكتسب ينقسم على قسمين

احدهما على ما امر الله به عز وجل والثاني على ما نهاه عز وجل عنه

واما الصبر على ما ليس بكسب للعبد فصبره على مقاساة ما يتصل

به من حكم الله وقضائه فيما له فيه مشقة والم في القلب والجسد

وقيل الصابرون ثلثة متصبر وصابر وصبار وقيل وقف

رجل على الشبلي فقال له اي الصبر اشد على الصابرين فقال

الصبر في الله فقال لا فقال الصبر لله قال لا قال الصبر مع الله قال

لا قال فايش قال الصبر عن الله فصرخ الشبلي صرخة كادت

روحه تتلف وقال الجنيد رحمه الله السير من الدنيا الى الآخرة سهل

هين على المؤمن وهجران الخلق في جنب الحق شديد والسير من

النفس الى الله صعب شديد والصبر مع الله اشد وسئل عن

الصبر فقال تجرع المرارة من غير تعبيس وقال علي بن ابي طالب

الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد وقيل ملك عن النبي

وقال ذو النون المصري رحمه الله الصبر التباعد عن المخالفات

والسكون عند تجرع غصص البلية واظهار الغنا مع حلول الفقر



الفقر باحة المعيشة وقيل الصبر الوقوف مع البلاء بحسن

فقر و میدان معیشت وگفته اند صبر استادن ست با بلا به نیکوی

الأدب وقيل هو الغناء في البلوى بلا ظهور شكوى وقيل الصبر

ادب وگفته اند صبر توانگری ست در ابتلا بے ظاهر شدن گله وگفته اند صبر

هو المقام مع البلاء بحسن الصحبة كالمقام مع العافية وقيل

استادن ست با بلا به نیکوی صحبت همچو استادن با تندرستی وگفته اند

أحسن الجزاء على العبادة الجزاء على الصبر ولا جزاء فوقه قال الله

نیکوترین پاداش بر بندگی پاداش صبرست آن فرمود خدای

تعالى ولنجزين الذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون وقال

هرآینه پاداش دهیم آن کسانی را که صبر کرده اند مزد ایشان به نیکوترین چیزی که بوده اند که میکردند و گفت

عز وجل إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب وقيل الصبر

خدای عزوجل این ست که تمام داده میشود صابران مزد ایشان بے حساب وگفته شد صبر

هو الثبات مع الله عز وجل وتلقي أذية بلائه بالرحب والدعة

ثابت بودن ست با خدای و پیش آمدن آزار و بلا را بکشادگی و فراخی

وقال الخواص الصبر الثبات مع الله تعالى على أحكام الكتاب والسنة

وگفته است خواص صبر استوار بودن ست با خدای بر حکمهای کتاب و سنت

وقال يحيى بن معاذ الرازي رحمه الله صبر المحبين أشد من صبر الزاهدين

وگفت یحیی بن معاذ رازی رحمه الله صبر محبان سخت ترست از صبر زاهدان

واعجبا كيف يصبرون وأنشد شعر الصبر يحمل في المواطن

ای عجب چگونه صبر میکنند و خواند این بیت را صبر برداشته میشود در همه جایها

كلها إلا عليك فإنه لا يحمل وقيل الصبر ترك الشكوى وقيل

مگر بر تو پس بدرستی برداشته نمیشود وگفته اند صبر گذاشتن شکوی ست وگفته اند

هو الاستكانة والاستعاذة بالله عز وجل وقيل هو الاستعانة

صبر استکانت و پناه بردن ست بخدای وگفته اند صبر استعانت ست

بالله وقيل الصبر كاسمه تعالى وقيل الصبر هو أن لا يفرق بين

بخدای وگفته اند صبر همچو نام خدایتعالی ست وگفته اند صبر آنست که فرق نکند میان

حال النعمة والمحنة مع سكون الخاطر فيهما والتصبر هو السكون

حالت نعمت و محنت بآرام خاطر در هر دو والتصبر و آرام ست

مع البلاء مع وجدان أثقال المحنة

با بلا با وجود گرانی محنت

فصل

وأما الرضا

و اما رضا



فالأصل فيه قول الله عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله

پس اصل درو قول خداست عزوجل ... راضی ست خدا ازیشان و راضی اند ازیشان از و و قول

تبارك وتعالى يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان الآية وروي

تبارک و تعالی بشارت میدهد ایشانرا رحمت خود و رضای خود و مرویست

عن ابن عباس بن عبد المطلب رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول خدا

ذاق طعم الإيمان من رضي بالله عز وجل ربا وقيل كتب عمر بن

چشید لذت ایمان کسیکه خوشنود شد از خدا از روی پروردگار و گویند نوشته عمر بن

الخطاب رض إلى أبي موسى الأشعري رض أما بعد فإن الخير كله في الرضاء

خطاب رض جانب ابوموسی اشعری رض اما بعد در هستی خیر همه آن در خوشنودی

فإن استطعت أن ترضى وإلا فاصبر وروي عن قتادة رض في قوله

پس اگر طاقت میداری که خوشنود شوی بهتر و گرنه صبر کن و مرویست از قتاده رض در قول

عز وجل وإذا بشر أحدهم بالأنثى ظل وجهه مسودا الآية هذا

خدا چون خبر داده شود یکی از ایشان دختر که متولد شده در خانه میگردد روی او سیاه حالانکه او پر غم است

صنيع مشركي العرب فأخبر الله عز وجل بخبث صنيعهم فأما المؤمن

کار مشرکان عرب است خبر داده است خدا بدی کارهای ایشان پس مومن

فهو حقيق أن يرضى بما قسم الله تعالى له وقضاء الله عز وجل

پس سزاوار است اینکه خوشنود شود بچیزی که خواسته است خدا مر او را و قضا خدا

خير من قضاء المرء لنفسه وما قضاه الله لك يا ابن آدم فيما

بهتر است از قضای مرد مر نفس خود را آنچه قضا کرده است خدا مر ترا ای فرزند آدم در آنچه

تكره خير لك مما قضى الله عز وجل لك فيما تحب فاتق الله تعالى

کراهت میداری نیکوست ترا از چیزیکه خواسته است آنرا مر ترا در آنچه دوست میداری پس بترس از خدا

وارض بقضائه قال الله تبارك وتعالى وعسى أن تكرهوا شيئا

و خوشنود شو بقضای او فرمود خدا نزدیک ست اینکه ناخوش میدارید چیزی را

وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و

و حالانکه آن نیکوست مر شما را و نزدیک ست اینکه دوست میدارید چیزی را و حالانکه بدست مر شما را و خدا

أنتم لا تعلمون يعني ما فيه صلاح دينكم ودنياكم والله عز وجل

و شما نمیدانید یعنی میدانید چیزیکه درو ست نیکوئی دین شما و دنیای شما خدا

طوى عن الخلق مصالحهم وكلفهم عبوديته من أداء الأوامر

پوشیده داشت از خلق نیکوئیهای ایشان و تکلیف کرد ایشانرا بندگی از بجا آوردن فرمودها



وانتهاء المناهي والتسليم في المقدور والرضاء بالقضاء
بازماندن از مناهی و گردن نهادن خدا آنچه مقدر کرده شده و خوشنودی بقضا
فيما لهم وعليهم في الجملة واستأثره هو عز وجل بالعواقب
در چیزها برای ایشان و بر ایشان است بطریق اجمال و سزاوار است خدا تعالی به انجام کارها
الصالح فينبغي للعبد أن يديم الطاعة لمولاه ويرضى بما قسم الله
نیکو پس سزاوار بنده را اینکه همیشه کند بندگی امر خداوند خود را و خوشنود شود بچیزی که قسمت کرده
له ولا يتهمه واعلم أن تعب كل واحد من الخلق على قدر منازعته
مر او را و تهمت نکند او را و بدان که رنج هر یک از خلق بر اندازه کشاکش اوست با آنچه
المقدور للقدر وموافقته هواه وترك رضاه بالقضاء فكل
تقدیر کرده شده است و از جهت موافقت اوست آرزوی خود را و گذاشتن خوشنودی بقضا پس هر که
من رضي بالقضاء استراح وكل من لم يرض به طالت شقاوته
خوشنود شد بقضای خدا پس راحت یافت و هر که راضی نشد بآن دراز کشید شقاوت او
وتعبه ولا ينال من الدنيا إلا ما قسم له فما دام هواه متبع
و رنج او و نرسد از دنیا مگر آنچه قسمت کرده شده است مر او را پس تا وقتی که آرزوی او پیروی کرده شده
قاض عليه فهو غير راض بالقضاء لأن الهوى منازع للحق عز و
و روا کننده است بر او پس آن ناخوشنود است بقضای خدا زیرا که آرزوی نفس جنگ کننده است خدا تعالی
جل فتعبه متكاثف متزايد فاستجلاب الراحة في مخالفة
را پس بسیار شد رنج او و افزون پس کشیدن راحت در مخالفت کردن
الهوى لأن فيه الرضاء بالقضاء بلا بد واستجلاب التعب و
هوا است زیرا که در وی خوشنودی بقضا است که ناگزیر است و کشیدن رنج
النصب في موافقة الهوى لأن فيه منازعة الحق عز وجل بلا بد
و مشقت در موافقت هوی است زیرا که در وی جنگ با خدا تعالی است ناگزیر
فلما كان الهوى كذا كان فلا كنا واختلف أهل العلم والطريقة
پس هرگاه است هوای نفس چنین باشد پس اختلاف کرده اند اهل علم و طریقت
في الرضاء هل هو من الأحوال أو من المقامات فقال أهل العراق
در رضا آیا رضا از حالات است که در وی کسب او دخل نیست یا از مقامات است که در وی کسب را دخل است
هو من جملة الأحوال وليس هو كسبا للعبد بل هو نازلة تحل
رضا از جمله احوال است و کسب نیست بنده را بلکه آن فرود آینده است از حق جا میکند
بالقلب كسائر الأحوال ثم تحول وتزول ويأتي غيرها وقال
در دل مانند دیگر احوال پس باز میگردد و زائل میشود و میآید دیگر و گفته اند



حتى يكون في نهاية ما يتوصل إليه العبد

تا آخر آن میگردد ... آنچه بسوی او بنده کسب خود

بينهما أن بدايته الرضا مكتسبة

میان دو قول ملامت ... که آغاز رضا کار بر سنده است و آن

من المقامات ونهايته من جملة الأحوال وليست بمكتسبة

از مقامات است و انجام او از جمله احوالات است و این کار رسیده را

وفي الجملة الراضي هو الذي لا يعترض على تقدير الله عز وجل وقال

و جمله سخن آنست که راضی آنست که اعتراض نکند بر تقدیر خدای تعالی و گفت

أبو علي الدقاق ليس الرضا أن لا تحس بالبلاء إنما الرضا

ابو علی دقاق نیست رضا آنکه در بلا اعتراض نکنی رضا

أن لا تعترض على الحكم والقضاء وقد قالت المشايخ رحمهم الله

که اعتراض نکنی بر حکم خدا و قضا او و تحقیق گفته اند مشایخ رحمهم

الرضا بالقضاء باب الله الأعظم وجنة الدنيا أي من أكرم

رضا بقضا باب خدای بزرگ است و بهشت دنیا است یعنی کسیکه ...

فقد لقي بالترحيب الأدنى وأكرم بالتقريب الأعلى وقيل أن تلميذا

پس تحقیق ... آمده شد ... تمام و ... داده شد ... و گفته شد ... شاگرد

قال لأستاذه هل يعرف العبد أن الله تبارك وتعالى راض عنه

گفت استاد را آیا میشناسد بنده که خدای ... راضی است از او

قال لا كيف يعلم ذلك ورضاه غيب فقال التلميذ يعلم

گفت استاد نه چگونه داند ... این را ... و رضای او پوشیده است پس گفت شاگرد دانسته میشود

ذلك فقال كيف قال إذا وجدت قلبي راضيا عن الله تعالى

این پس گفت استاد چگونه گفت هرگاه دریابم دل خود را راضی از خدای تعالی

علمت أنه راض عني فقال الأستاذ لقد أحسنت يا غلام وقيل

دانستم که او راضی است از من پس گفت استاد هر آینه نیکو گفتی ای پسر و

لا يرضى العبد عن الله حتى يرضى الحق جل وعلا عنه قال الله

راضی نمیشود بنده از خدا تا آنکه راضی میشود حق تعالی از او

عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه أي رضاه عنهم ورضوا

راضی شد خدا از ایشان ... یعنی راضی شد ... مسلمانان از

عَنْهُ وَقِيلَ سَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ اِلٰهِي دُلَّنِي

ازو و گفته اند سوال کرد موسے عم پروردگار خود را پس گفت پروردگارا دلالت کن مرا

عَلَى عَمَلٍ اِذَا عَمِلْتُهُ رَضِيتَ عَنِّي فَقَالَ اِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذٰلِكَ فَخَرَّ

بر عملی که هرگاه بکنم آنرا راضی شوی تو از من پس فرمود تو طاقت آن نداری پس افتاد

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا مُتَضَرِّعًا فَاَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا ابْنَ

موسے عم سجده کننده تضرع نماینده پس وحی فرستاد خداتعالیٰ بسوے او ای ابن

عِمْرَانَ اِنَّ رِضَائِي فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي وَقِيلَ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَبْلُغَ

عمران بدرستی خوشنودی من در خوشنودی تست بقضاے من و گویند کسیکه خواهد که برسد

مَحَلَّ الرِّضَاءِ فَلْيَلْزَمْ مَا جَعَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رِضَاهُ فِيهِ وَقِيلَ الرِّضَا

محل رضا را پس باید که لازم گیرد آنچه گردانیده است خداتعالیٰ خوشنودی خود در و گفته اند رضا

عَلَى قِسْمَيْنِ رِضَاءٌ بِهِ وَرِضَاءٌ عَنْهُ فَالرِّضَى بِهِ مُدَبِّرًا وَالرِّضَى عَنْهُ

بر دو قسم ست یکے رضا بخدا است دوم رضا از خداست پس رضا بخدا ایستادن در حال تدبیر بیست و رضا از خدا ایستادن

فِيمَا يَقْتَضِي حَاكِمًا وَقِيلَ الرَّاضِي اَنْ لَوْ جُعِلَتْ جَهَنَّمُ

در چیزیست که قضا میکند در حال حکم کردن و جدا نمودن حق از باطل و گویند رضا آنست که اگر گردانیده شود دوزخ

عَنْ يَمِيْنِهِ مَا سَأَلَ اَنْ يُحَوِّلَهَا اِلَى يَسَارِهِ وَقِيلَ الرِّضَاءُ اِخْرَاجُ

از دست راست او نخواهد اینکه گردانیده شود بسوے چپ او و گفته اند رضا بر آوردن

الْكَرَاهِيَةِ مِنَ الْقَلْبِ حَتَّى لَا يَبْقَى اِلَّا فَرَحٌ وَسُرُورٌ وَسُئِلَتْ رَابِعَةُ

کراهیت از دل ست تا آنکه باقی نماند مگر فرح و سرور و پرسیده شد رابعه

الْعَدَوِيَّةُ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهَا مَتَى يَكُونُ الْعَبْدُ رَاضِيًا بِالْقَضَاءِ

عدویه را رح که میشود بنده راضی بقضا

فَقَالَتْ رَحِمَهَا اللّٰهُ اِذَا سُرَّ بِالْمُصِيبَةِ كَمَا يُسَرُّ بِالنِّعْمَةِ وَقِيلَ

پس گفت رح هرگاه خوشنودی کند بمصیبت چنانچه خوشنودی میکند بنعمت و گویند

قَالَ الشِّبْلِيُّ رض بَيْنَ يَدَيِ الْجُنَيْدِ رض لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

گفت شبلے پیش جنید لا حول ولا قوة الا بالله

فَقَالَ الْجُنَيْدُ رض قَوْلُكَ ذَا ضِيقُ صَدْرٍ وَضِيقُ الصَّدْرِ لِتَرْكِ

پس گفت جنید رض قول تو این تنگے سینه است تنگی سینه از جهت ترک

الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَقَالَ اَبُو سُلَيْمٰنَ رَحِمَهُ اللّٰهُ الرِّضَا اَنْ لَا تَسْأَلَ

رضا بقضا است و گفته ابو سلیمان رح رضا آنست که نخواهی

الْجَنَّةَ مِنَ اللّٰهِ وَلَا تَسْتَعِيذُ بِهِ مِنَ النَّارِ وَقَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ

بهشت را از خدا و پناه نجوئی باو از آتش و گفت ذوالنون مصرے

باب الرضا ترك الاختيار قبل القضاء و...

...ة بعد القضاء وهيجان الحب في حشو السرائر

لا بعد ايضا هو يرد العبد بمر القضاء وقيل ابو عثمان

ه عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اسالك الرضا بعد القضاء قال لان

الرضى قبل القضاء عزم على الرضاء والرضى بعد القضاء هو الرضا

ويروى انه قيل للحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما

ان اباذر رحمه الله يقول الفقر احب الي من الغناء والسقم احب الي

من الصحة والموت احب الي من الحيوة فقال رحم الله اباذر

اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن ما اختار

الله له وقال الفضيل بن عياض لبشر الحافي الرضا افضل

من الزهد في الدنيا لان الراضي لا يتمنى فوق منزلته والذي

قال الفضيل هو الصحيح لان فيه الرضا بالحال وكل خير في الرضا

بالحال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام اني اصطفيتك

على الناس برسالتي وبكلامي فخذ ما اتيتك وكن من الشاكرين

يعني احفظ الحال وكذلك لنبينا محمد صلى الله عليه لا تمدن عينيك

إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم
بآنچه از ایشان که تازگی حیوة دنیاست تا بیازمایم ایشان را

نبيه فأدب نبيه عليه السلام وأمره بحفظ الحال والرضاء
پس ادب داد پیغمبر خود را و فرموده او را بنگاهداشت حال خود و خوشنودی

بالقضاء والعطاء بقوله تعالى ورزق ربك خير وأبقى أي
بقضا و عطا بقول خود و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است یعنی

ما أعطيتك من النبوة والعلم والقناعة والصبر وولاية
چیزی که داده‌ام ترا از نبوت و علم و قناعت و صبر و ولایت

الدين والقدوة فيه أولى مما أعطيت غيرك وأحرى فالخير كله
دین و قدوه در و اولیست از آنچه داده‌ام ترا و سزاوارست پس نیکوی همه آن

في حفظ الحال والرضاء به وترك الالتفات إلى ما سواه لأنه لا
در نگاهداشت حال است و رضا بآن و گذاشتن التفات بسوی غیر که غیر آن حال است زیرا که

يخلو إما أن يكون ذلك قسمك أو قسم غيرك أو أنه ليس قسم لأحد
خالی نیست یا اینکه باشد آن نصیب تو یا نصیب غیر تو یا آنکه بدرستی نیست نصیب کسی

بل أوجده الله تعالى فتنة فإن كان قسمك فهو واصل إليك
بلکه آفریده است او را خدا آزمایش پس اگر باشد نصیب تو پس او رسنده است بسوی تو

شئت أم أبيت فلا ينبغي أن يظهر منك سوء الأدب و
بخواهی تو یا نخواهی پس نمیسزد اینکه ظاهر شود از تو بی ادبی و

الشره في طلبه فإن ذلك غير محمود في قضية العقل والعلم
دشارت حرص در خواستن آن پس بدرستی این ناپسندیده است در حکم عقل و دانش

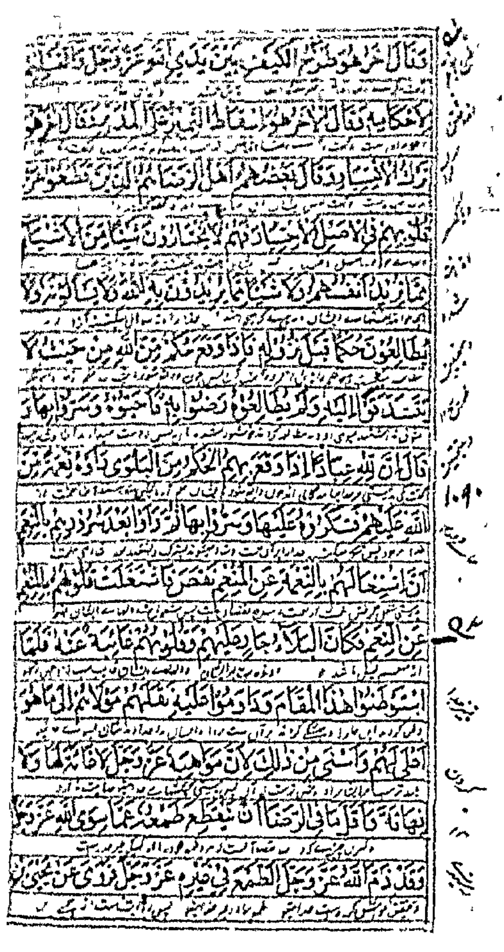
وإن كان قسم غيرك فلم تتعب فيما لا تناله ولا يصل إليك
و اگر باشد نصیب دیگری پس چرا بیج میکشی در آنچه نمیرسی او را و نخواهد رسید بسوی تو

أبدا وإن كان ليس بقسم لأحد بل هو فتنة فكيف يرضى العاقل
همیشه و اگر باشد که نیست نصیب هیچکس بلکه آن آزمایش است پس چگونه راضی میشود دانا

ويستحسن اللبيب أن تطلب لنفسه فتنة ويستجلبها
و نیک میداند زیرک اینکه میخواهد مر نفس خود را فتنه و بکشد آنرا بخود و گفت

قوم الرضا بالقضاء هو أن يستوي عندك ما تحبه وما تكره
قومی رضا بقضا آنست که برابر باشد نزد تو چیزیکه دوست میداری و مکروه میداری

من قضائه عز وجل وقال بعضهم هو الصبر على مر القضاء
از قضای خدای تعالی و گفت بعض ایشان آن صبر است بر تلخی قضا



فقال الآخر هو طرح الكنف بين يدي الله عز وجل وقال
الآخر ... لا حكاية فقال الآخر هو اسقاط التمييز عن المدبر فقال الآخر هو
ترك الاختيار وقال بعضهم أهل الرضا هم الذين [illegible]
قلوبهم في الأصل الاختيار فهم لا يختارون شيئا من الأشياء
ثم [illegible] انفسهم لا شيئا مما يريدون به الله ولا [illegible]
يطالعون حكما قبل نزوله فاذا وقع علموا من الله من حيث لا
[illegible] على البلاء ولم يطالعوه رضوا به فاحبوه وسروا بها
قال ان لله عبادا اذا وقع بهم الحكم من البلوى فاذا نعم من
الله عليهم فشكروا عليها وسروا بها [illegible] بالنعم
ان اشتغالهم بالنعمة عن المنعم نقص فاشتغلت قلوبهم بالمنعم
عن النعم فكان البلاء جار عليهم وقلوبهم غائبة عنه فلما
استوطنوا هذا المقام وداموا عليه نقلهم مولاهم الى ما هو
اعلى لهم واسنى من ذلك لان مواهب الله عز وجل لا غاية لها ولا
نهاية واقل ما في الرضا ان ينقطع طمعه عما سوى الله عز وجل
وقد ذم الله عز وجل الطمع في غيره عز وجل فروى عن يحيى بن

كبير انه قال قرأت التورية فرأيت فيها ان الله سبحانه وتعالى

كبير درستى گفت خواندم توريت را پس ديدم در وى كه خداے تعالى

يقول ملعون من كان ثقته بمخلوق مثله وروي في بعض

ميگويد ملعون است كسيكه بوده است تكيه او بآفريده مانند خود و روايت ست در بعض

الاخبار ان الله سبحانه يقول وعزتي وجلالي وجودي و

اخبار كه خداے تعالى ميفرمايد سوگند مرا بعزت وجلال وجود و

مجدي لأقطعن امل كل مؤمل امل غيري بالناس ولألبسنه

بزرگے خود هرآئنه قطع ميكنم اميد هر اميدوار راكه اميد دارد از غير من بمردم وهر آئينه بپوشانم او را

ثوب المذلة بين الناس ولأبعدنه من قربي ولأقطعنه من وصلي

لباس خوارى ميان مردم ودور ميكنم او را از قرب خود وقطع ميكنم او را از وصل خود

أيؤمل غيري في الشدائد والشدائد بيدي وانا الحي ويرجي

آيا اميد ميدارد غير مرا در سختيها وسختيها در دست من ست ومن زنده ام واميد ميكند

غيري ويطرق بالفكر ابواب غيري وهي مغلقة ومفاتيحها

غير من وميكوبد باندیشه درهاے غير مرا وحالانكه درهاى غير قفل كرده شده اند وكليدهاے آنها

بيدي وروي في خبر آخر ان الله عز وجل يقول ما من عبد

در دست منست وروايت در خبر ديگر بدرستى خدا تعالى ميفرمايد نيست هيچ بنده

يعتصم بي دون خلقي اعلم ذلك من قلبه ونيته فتكيده

كه چنگ زند بمن نه بمخلوق من ميدانم آنرا از دل او ونيت او پس رنج رساند اگر

السموات والارض ومن فيهن الا جعلت له من ذلك مخرجا

آسمانها وزمين وآن كسانيكه در آنها اند مگر گردانيدم او را از آنها كشادگى

وما من عبد يعتصم بمخلوق دوني الا قطعت اسباب السماء

ونيست هيچ بنده كه چنگ زند بمخلوق من نه بمن مگر آنكه بريده ام اسباب آسمان

من فوقه واسخت الارض من تحت قدميه ثم اهلكه في الدنيا

از بالاے او وشوريستان ميكنم زمين را از زير دو پاے او پس هلاك ميكنم او را در دنيا

واتعبه فيها وروي عن بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم

ورنج ميدهم او را در آن وروايت از بعض صحابه رض

اجمعين انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تعزز

كه گفت شنيدم رسول الله صلعم را كه ميفرمود هركه طلب عزت كرد

بالناس ذل وقيل من اتكل على مخلوق مثله ذل فكفاه الطمع

بمردم خوار شد وگفته شد كسيكه تكيه كرد بر مخلوقے هيچو خود خوار شد پس بس ست او را طمع



بما ينال له من اطلاع قلبه وتشتت همته وذله ومسكنته بعد

اجتمع عليه اثر الذل في الدنيا وبعد من الله تعالى بلا ازدياد

في رزقه ذرة واحدة وقال بعضهم لا اعرف شيئا اضر على

المريدين والطالبين من الطمع ولا اخرب لقلوبهم ولا اذل

لهم ولا اظلم لقلوبهم ولا ابعد لهم ولا اشد تشتتا لهممهم

انما كان ذلك كذلك لانه شرك انما كانوا الالات الرجل منهم

اشرك بالله عز وجل حيث طمع في مخلوق مثله لا يملك ضرا

ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا يجعل ملك الملك لمملوكه وانى

يكون له ورع فلا يتحقق ورعه حتى ينسب الاشياء الى

مالكها عز وجل فيطلبها منه ولا يطلبها من غيره وقيل

الطمع له اصل وفرع فاصله الغفلة وفرعه الرياء والسمعة

والتزين والتصنع وحب اقامة الجاه عند الناس وقال

عيسى عليه السلام للحواريين الطمع القاتل الموحى وعن

بعضهم انه قال طمعت يوما مرة في شيء من امر الدنيا فهتف

لي هاتف وهو يقول يا هذا انه لا يجمل بالحر المريد اذا كان



بعد عند الله كل ما يريد أن تركن بقلبه إلى العبيد واعلم أن

لله عبادا لا يخفى عليهم الطمع فمن تملك لهم ما تأتيه يطمعون

حتى تكون البركة داخلة عليهم من حيث لا يطمعون ويرون

أن حالة الطمع نقص في الأحوال وهو أدنى درجة من درجات

العارفين من أهل التوكل ولا يخطر على قلب مريد شيء من الطمع

ويسكنه إلا لأجل كمال البعد من الله عز وجل حيث طمع في مخلوق

مثله وهو يرى أن مولاه مطلع عليه ثم لم يحجزه الخوف من ذلك

فصل وأما الصدق فالأصل فيه قوله تعالى يا أيها

الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وما روي عن عبد الله

بن مسعود رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا يزال العبد يصدق

ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا ولا يزال يكذب

ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا وقيل إن الله أوحى إلى

داود عليه السلام يا داود من صدقني في سريرته صدقته

عند المخلوقين في علانيته واعلم أن الصدق عماد الأمر وبه

تمامه وفيه نظامه وهو ثاني درجة النبوة وهو قوله عز وجل

فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين و

پس آنها که اینان اند گرشت داده است خدا ایشان را از پیغمبران و راست گویان

الشهداء والصالحين والصادق هو الاسم اللازم من الصدق و

شهیدان و نیکوکاران و صادق آن اسم لازم است از صدق

الصديق هو المبالغة منه وهو من كثر منه الصدق فصار ذلك عادته

صدیق صیغه مبالغه است از صدق و صدیق کسی است که بسیار شد از وی صدق پس آن عادت او

وسجيته فصار الصدق غالبه فأقل الصدق استواء السر والعلانية

و خوی او پس گشت راستی اکثر حال او پس کم راستی برابر بودن نهان و آشکارا است

فالصادق هو الذي صدق في أقواله والصديق من صدق في

پس صادق آن است که راست باشد در گفتارهای خود و صدیق کسی است که راست گو بود در

أقواله وجميع أفعاله وأحواله وقيل من أراد أن يكون الله معه فليلزم

گفتارها و همه کردار و احوال خود و گویند هر که خواهد که باشد خدا با او پس باید که لازم گیرد

الصدق فإن الله مع الصادقين وقال الجنيد الصادق يتقلب في

راستی را پس هر آینه خدا با راستان است و گفت جنید راست رو میگردد در

اليوم أربعين مرة والمرائي يثبت على حالة واحدة أربعين

روزی چهل بار و ریاکار ثابت میماند بر یک حال چهل

سنة وقيل الصدق هو القول بالحق في مواطن الهلكة وقيل

سال و گفته اند راستی سخن حق است در جاهای هلاکت و گفته شد

الصدق موافقة السر النطق وقيل الصدق منع الحرام من الشدق

راستی موافق بودن دل است با گفتن و گفته شد صدق باز داشتن حرام از جانب دهن

وقيل الصدق الوفاء لله بالعمل وقال سهل بن عبد الله لا يشم رائحة

و گفته اند صدق وفا کردن است کار را و گفت سهل بن عبد الله نمی‌بوید بوی

الصدق عبد داهن نفسه أو غيره وقال أبو سعيد القرشي

راستی بنده که سستی کند و آسانی دهد بر شرع مر نفس خود را یا دیگری را و گفت ابوسعید قرشی صادق

الذي يتهيأ له أن يموت ولا يستحيي من سره لو كشف قال الله تعالى

آن است که آماده است برای مردن و شرم ندارد از راز خود اگر آشکارا کرده شود و قول خدای تعالی

فتمنوا الموت إن كنتم صادقين وقيل الصدق صحة التوحيد مع

پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید راستان و گفته اند صدق صحت توحید است با

القصد وقيل حقيقة الصدق أن تصدق في موطن لا ينجيك منه إلا الكذب

قصد و گویند حقیقت صدق آن است که راست گویی در جایی که نجات ندهد ترا

منه الا الكذب وقيل ثلاثة لا تخطئ الصادق الحلاوة والهيبة و

باز ایستد مگر دروغ و گویند سه خصلت خطا نکند صادق را شیرینی در عبادت و هیبت در خلق

الملاحة وقال ذو النون الصدق سيف الله ما وضع على شيء الا قطعه

و نمک در کلام و گفت ذوالنون راستی شمشیر خدا است نهاده نشده است بر چیزی مگر آنکه برید است آنرا

وقال سهل بن عبد الله اول خيانة الصديقين حديثهم مع انفسهم

و گفت سهل بن عبد الله اول گناه صدیقان سخن کردن ایشان است در دلهای خود

وسئل فتح الموصلي عن الصدق فادخل يده في كانون الحداد واخرج

و سوال کرده شد فتح موصلی از صدق پس اندر آنجا دست خود را در کوره آهنگران و برآورد

الحديدة وهي مشتعلة نارا ووضعها على كفه حتى بردت وقال هذا

آهن را در حالیکه تافته بود از آتش و نهاد آنرا بر کف دست خود تا سرد شد و گفت اینست

هو الصدق وسئل الحارث المحاسبي عن علامة الصدق فقال

صدق و سوال کرده شد حارث محاسبی از علامت صدق پس گفت

الصادق هو الذي لا يبالي لو خرج كل قدر له في قلوب الخلق من اجل

صادق کسی است که باک ندارد اگر بر آید هر پایه که مر او راست در دلهای خلق از بهر

صلاح قلبه ولا يحب اطلاع الناس على مثاقيل الذر من حسن عمله

صلاح دل خود و دوست ندارد آگاه شدن مردم بر مقدار ذره از نیکوی عمل او

ولا يكره ان يطلع الناس على السيء من عمله فان كراهته لذلك دليل على انه يحب

و نه اکراه دارد آگاه شوند مردم بر بدی عمل او پس بدرستی بد داشتن مر آنرا دلیل است بر آنکه دوست دارد

الزيادة عندهم وليس هذا من اخلاق الصديقين وقال بعضهم من لم يؤد

افزونی نزد ایشان و نیست این از خصلتهای صدیقان و گفته اند بعضی اکابر کسیکه ادا نکند

الفرض الدائم لا يقبل منه الفرض الموقت قيل وما الفرض الدائم قال ا

فرض دائمی را قبول کرده نشود از وی فرض موقت گفته شد چیست فرض دائم گفت صدق

وقيل اذا طلبت الله بالصدق اعطاك مرآة تبصر فيها

و گویند هرگاه طلب کردی خدا را براستی داد ترا خدا آینه که می بینی در آن هر